



برفورد و آید و آرد و برون انگلیسی
مستشرق سیر ایران دوست
چاند ۷ فریاد (۱۸۶۲) و غایت ۵ فریاد (۱۹۲۰)

از سعدی تا جامی

تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن هشتم هجری
عصر استیلاي مغول و تاتار

تألیف
ادوارد برون ایسی

ترجمه دوشی
بنظم
علی صغرعلت

تهران
۳۳۹ اشپی ۱۹۶۰ میلادی

چاپ دوم
برماینه کتابخانه ابن سینا

حق طبع قانوناً محفوظ است

چاپخانه و انتشارات

بسمه تعالی

مقدمه چاپ دوم

مدت دوازده سال از اولین چاپ این کتاب سپری شد، اکنون که عدد سنین شمسی به ۱۳۳۹ رسیده نسخ آن کتاب بسیار کمیاب گردیده. اقبالی که ارباب دانش بدین مجموعه ادبی ابراز فرموده اند محرز همت مترجم گردید که بار دیگر به چاپ آن اقدام کند. پس با توجه بمنقصت های چند که در طبع اول موجود بود، و با ملاحظه تحقیقات نوین و مطالعات تازه و مطبوعات جدیدی که در زمینه تاریخ ادبی این دوره دوست و پنجاه ساله، در این دوازده سال بظهور رسیده، اینک طبع دوم آن یعون الهی انجام می گیرد. سعی جمیل بعمل آمد که تصحیحات و اصلاحات دقیق بر متن و نوادر و لطائف بدیع در حواشی افزوده گردد، بطوریکه بر حجم کتاب در این چاپ بیش از دوست صفحه افزوده گردیده است.

با اینهمه هنوز این تاریخ نواقص بسیار دارد.

ادب فارسی در هر دوری از ادوار خود مانند دریائی است بیکران که وصول بعوق آن غواصان ناتوان رامیس گبست، این دوره نیز که بنوبت خود لجه ای از همان بحر است، سالهاست نویسنده این سطور را در خود مستغرق ساخته و هنوز از ساحل آن قدمی فراتر نرفته، و خود با کمال شرمندگی اذعان دارد که بسیار مانده است تا هر وارید مقصود بدست او برسد.

در این چاپ هر چند عدد بیشتری از شعراء و ادباء در قرون هفتم و هشتم

و نههم ذکر شده اند و نام بسیاری از کتب و آثار ادبی آن زمان با حصار درآمده، معذک هنوز آن کتاب از مرحلهٔ يك تذکره و سیره خارج نگشته و نمیتوان آنرا اثری انتقادی بمعنای کلمه دانست. ولی باشوق و شوری که در ادبا و دانشمندان ایران در این زمان بحمدالله پدید آمده است یقین دارم دامنه تحقیقات در این اعصار بارور هم چنان توسعه و انبساط حاصل خواهد کرد، تا آنکه روزی برسد که عروس دل آرای ادب جمال بی مثال خود را بی پرده بعاشقان بنماید و از حجله اختفا بدر آید

در خاتمه وظیفه خود میدانم که از وزیر دانشمند و ادب پرور و فضیلت و دوست فرهنگ در زمان حاضر، یعنی آقای دکتر محمود مهران سپاسگذاری نمایم. این را دمرد که بحسن سیرت و صفای سریرت آراسته است چهارمین وزیری است که به انتشار این مجموعه ادبی بذل عنایت میفرماید و مانند اسلاف خود حق بسیار بر گردن اهل دانش دارد.

« غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی وریا کرد.»

طهران - فروردین، ۱۳۳۹ ه. ش.

علی اصغر حکمت



مقدمه چاپ اول

کتابی که اکنون از نظر خواننده گرامی میگذرد سومین مجلد از دوره تاریخ ادبی ایرانست^(۱) که مرحوم پرفور ادوارد براون انگلیسی در سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق ۱۲۹۹ هجری شمسی بطبع رسانیده. این کتاب که با انگلیسی موسوم است به «ادیات ایران در عصر استیلای تاتار»^(۲) و ما آنرا بفارسی «از سعدی تاجامی» نام نهاده ایم از تحولات ادبی و نظم و نثر فارسی در دوره ای از تاریخ ایران بحث میکند که مابین سالهای ۶۶۳ هـ. تا ۱۲۶۵ م. یا ۹۰۷ هـ. / ۱۵۰۲ م. واقع شده است. چنانکه مؤلف در مقدمه خود مینویسد، این زمانی است که از هجوم مغولها باین کشور شروع میشود، و پس از آن بدستان جماعتی دیگر از تورانیان که بسر کرد کی امیر تیمور لنگ باین مرز و بوم تاخته اند و سلطنتی بطول یکصد سال در ایران تأسیس نمودند، خاتمه میپذیرد. در تاریخ سیاست این عصر، مملکت ایران در دست امرائی بوده است از نژادهای تورانی، مانند مغول و تاتار و ترکمان. این گروه بیگانه در حالیکه سریر سلطنت ایران را تملک نمودند حیات ادبی و عقلی و صنعتی ایران را نتوانستند محو و زائل سازند. بلکه نیروی معنوی ایرانیان بحدی قوی بود که آن

(۱) A Literary History of Persia.

(۲) A history of Persian Literature under Tartar Dominion,
Cambridge, 1920.

طوایف متوحش صحرائشین را در کانون علم و ادب و تمدن خود گذاشته و آنان را مستحیل بعنصر ایرانی ساخت.

با اینکه در این مدت دو قرن و نیم تاریخ سیاسی ایران مشحون است بذکر وقایع غم انگیز و حوادث ناگوار و جنگهای خونین و مصائب عمومی و آشفتگی امور و در این زمان پریشانی جمعیت ایران بعد کمال است. معذک از لحاظ محصول ادبی از بارورترین ادوار تاریخ ادبیات ایران بلکه جهان بشمار میآید. هوش و قریحه مردم این سرزمین در طول این مدت محصولات جاوید و آثار فنا ناپذیر در صحیفه تاریخ ادب جهان بیادگار گذاشته است. عصری، که از سهدی، یعنی الفصح متکلمین فارسی زبان آغاز میشود و بیجامی یعنی خاتم شعرای ایران پایان میپذیرد و گوینده ای مانند حافظ یعنی لسان غیب و ترجمان اسرار در وسط آن قرار داد، حق دارد که بنام این گویندگان بزرگ و صدعا دانشمندان دیگر که معاصر آنان بوده اند بر دیگر قرون و اعصار بیابد. چنه تنهادرخت ادب در این بوستان سرسبز و خرم بود بلکه نهال علم نیز شجری مبارک و برومند گردید و بزرگانی چون خواجه طوسی و غیاث الدین جمشید کاشی و تفتازانی و جر جانی و دوانی و امثال ایشان پرورش یافتند.

اگر ادعا شود که دو ستاره فروزان علم و ادب در آسمان ایران در این زمان پر آشوب بذروه کمال و اوج استعلای خود رسیده اند، سخنی بگراف نیست زیرا از آن تاریخ ببعد این هردو مجموعه فرهنگ و دانش ادوار پریشانی خود را تا امروز میبیماید.

نویسنده این کلمات در او انیکه بخدمت مفتشی در وزارت معارف مشغول بودم (مرداد ۱۳۰۴ ه. ش) بان وزارت پیشنهاد نمودم که چهار

مجلد تاریخ ادبی ایران، تألیف مرحوم براون، را بحلیه زبان فارسی بیار آیند وزارت معارف، که در آن تاریخ بر عهده مرحوم نظام الدین حکمت (مشار - الدوله) ^(۱) این عم راقم سطور مفوض بود، این پیشنهاد را پذیرفته و چهار تن از مترجمین را برگزید و انجام این خدمت خطیر را بآنان محول داشت. این بنده خود ترجمه جلد سوم آن تاریخ را که همین کتاب حاضر است بر عهده گرفتم و زمانی چند در انجام آن صرف وقت و بذل جهد کردم، لیکن مشکلاتی که در اثناء ترجمه با آن تصادف نمود مرا از انجام آن کار باز می داشت. تا آنکه در سال ۱۳۱۹ ه. ش که تدریس تاریخ ادب ایران در قرن نهم، در دانشکده ادبیات تهران، باین بنده موکول شد دیگر بار اهمیت این کتاب که نصف آن بحث در تاریخ همان قرن است جلب خاطر کرد. و با مراجعات عدیده بآن تألیف شریف قدرو ارزش آن مورد عنایت گشت، آنرا کنجی ثمین و خزانه پراز درو کهر قیمتین یافتم. پس در صدد برآمدم که ترجمه نافص قدیم خود را از نو در دست گیرم و بآخر رسانم، وزیر معارف وقت آقای اسماعیل مرآت ^(۲) که بصفای نیت و حسن فطرت و بصفت سخاو ادب موصوف است مرا بر اجرای این نیت تشویق فرمود، بار دیگر بر انجام اینکار مصمم گشتم و بر مشکلاتیکه در پیش بود بتدریج با صبر

(۱) نظام الدین حکمت - فرزند مرحوم حاج میرزا احسان الدین مشار الدوله فرزند حاج میرزا محمد بن علی اکبر بن ابوالقاسم بن محمد مسیح بن کاظم الشیرازی - متولد بسال ۱۳۰۵ ه. متوفی بسال ۱۳۵۵ ه. ق که در سنین ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ ه. ش سمت کفالت وزارت معارف را داشته و در خدمت دولت و ملت عمری را به نیکنامی و خدمت بخلق بسر آورد. رحمة الله علیه.

(۲) آقای اسماعیل مرآت فرزند مرحوم میرزا موسی خان مرآت المالک آشتیانی از عمال صدیق و قدیم دولت، از ۱۳۱۷ ش. تا ۱۳۲۰ ش. همدی وزارت معارف را داشته اند.

و کوشش فراوان فائق آمدم، تا آنکه در سال ۱۳۲۶ هـ. ش آن ترجمه خاتمه پذیرفت.

مشکلات مذکور عبارت بود: اولاً از فقدان منابع اصلیه - چه مرحوم براون باهوش سرشار و فضل بسیار و قریحه خداداد از نسخ خطی عذیده که یادرتملک خود داشته و یادرت کتابخانه های بزرگ بریتانیا و انیورسیتته کهبریج در دسترس او بوده، استفاده فرموده و مقدار زیادی عبارات منشور و اشعار منظوم را از متون عربی و فارسی با انگلیسی ترجمه کرده و در کتاب خود مندرج ساخته است. در ترجمه فارسی بالبداهه لازم میبود که آن مقالات و اشعار از اصل عیناً نقل شود. لیکن چون غالباً نسخ مذکور در ایران در دسترس بنده نبود بناچار با کوشش و مجاهده فراوان در جستجوی آنها برآمدم. تا آنکه بحمدالله نص آن قطعات تماماً از اصل فارسی یا عربی بعینه در این ترجمه نقل گردید.

ثانیاً - چنانکه گفتیم تاریخ تألیف کتاب سال ۱۹۲۰ میلادی است و تا این زمان که تاریخ سنین میلادی به ۱۹۴۹ رسیده است متجاوز از ربع قرن میگذرد، در این مدت وقایع بسیار در تاریخ ادبی اینعصر که مورد بحث است روی داده؛ چه بسیار کتب خطی بطبع رسیده، و چه بسیار نسخ نادره که از نظر مؤلف فوت شد، بود اکنون در دسترس واقع شده، و محققین و فضایی ایران و اروپا و هندوستان در پیرامون اینعصر چه بسیار تحقیقات و مطالعات جدید فرموده اند؛ بر مترجم واجب بود که در ضمن این ترجمه تحولات اخیر را بعنوان تکمله بر اصل بیفزاید و این خود وظیفه ای بسیار مشکل و متمسر می نمود. ولی بحمدالله تا آنجا که وسائل موجوده اجازه میداد بر این مشکل نیز غلبه یافتیم و آن عیبر ارفع و ناقص را مکمل ساختیم.

ثالثاً - درباره‌ی از مطالب سهواً اشتباهی بقلم مؤلف دانشمند بنظر می‌رسید که یا ناشی از خطای در ترجمه انگلیسی، یا در اثر غلطی در منابع اصلی بوده است، با اینکه آن استاد علامه در جمع و تألیف چنین تاریخ ادبی آنهم بزبانی اجنبی، انصافاً منتهای مهارت را بخرج داده و در ترجمه عبارات و اشعار و مطالب از فارسی و عربی با انگلیسی بحد اعجاز رسیده است، و بحکم «الجواد قد یکبوا الصارم قدینبو»، او را بر این لغزشها ایرادی نیست، ولی بر مترجم وظیفه بود که بقدر مقدور در صحت مندرجات کتاب سعی بلیغ نماید. چه گاهی از حکمی روشن‌ترای تدبیری بر نیاید و کودکی نادان به‌دفع اصابه نماید.

برای رعایت این معانی بر ترجمه متن حواشی چند مزید ساختم، که مجموع آنها بخودی خود قسمت مهمی از تاریخ ادبی آن عصر را تشکیل میدهد. اینک پس از بیست و سه سال بتشویق و زیری دیگر از وزاری دانش دوست و معارف پرور یعنی دوست دانشمند دیرین من آقای دکتر عیسی صدیق که از راد مردان ادب دوست و علم پرور است این کتاب بطبع میرسد و هدیه اهل ادب و دانش میگردد.

در خاتمه از اعتراف باین معنی ناگزیرم که کتاب موجود هنوز دارای نواقص بیشمار است و چنانکه باید حق موضوع در آن کاملاً ادا نشده و بسیاری از دانشمندان و خداوندان افکار بلند و صاحبان آثار شیوادر نظم و نثر فارسی در این دوره وجود داشته‌اند که باید نام نامی ایشان ثبت و آثار آنان محل تحقیق قرار گیرد، همچنین محصولات فکری و ادبی این عصر باید با ترازی و انتقاد علمی سنجیده شود و محسنات و معایب آن معلوم گردد. در این کتاب مؤلف و مترجم هر دو بیشتر بشرح احوال گویندگان و معرفی کتب ایشان و ذکر بعضی قطعات منتخبه از آثار آنان اکتفا کرده اند و از سنجش سخنان

بحثی نشده است .

امید که فضلاودانشمندان پس از ما این گامهای نخستین را پیروی کنند و اشتباهات و اغلاط ما را تصحیح فرمایند تا آنکه بهرور زمان تاریخ ادبی ایران بطور کامل ساخته و پرداخته گردد . ما در بنای رفیع قصر ادب مصالحی مختصر گرد آورده ایم که باید معماران هنرمند آنرا بدرستی بکار برند ، تا انشاء الله این کاخ بلند چنان برافراشته گردد که از باد و باران گزندنی نیابد .

تهران- آذر ماه ۱۳۲۷ هـ . ش .

علی اصغر حکمت



تاریخ اتمام کتاب

کلمه «تاریخ نوین» که از آن بحساب جمل عدد ۱۳۲۷ استخراج میشود، تاریخ سال شمسی است که این کتاب بپایان رسید و بحلیه طبع آراسته گشت و بخاطر این بنده مترجم رسید، پس آنرا درقطعه ذیل بنظم آورد:-

«کنجی است کهن تاریخ نوین در فن ادب بر اهل یقین .
 این کنج کهن بر گیر و بیر ، وین تحفه نو بر دار و ببین .
 درطیب کلام خوشبو شجری است فرعش بسما اصلش بزمین ؛
 هر فصلی از آن بایی است رفیع ، هر بایی از آن اصلی است متین .
 نظمش بورق، دری است خوشاب، نثرش زقلم، مائی است معین ،
 با کلاک خرد حکمت بنکاشت . این نامه نغز چون صورت چین .
 صد رنج چنان بسته است بدل ، تا کنج هنر بگشود چنین !
 هر کنج مراد بر اهل یسار حاصل نشود بی کدیمین .
 سالی که سخن شد ماه تمام شد سالمش- «تاریخ نوین» .

۱۳۲۷



مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب - مرحوم ادوارد براون انگلیسی Edward G. Browne متولد در هفتم فوریه ۱۸۶۲ م. / ۱۸ بهمن ماه ۱۲۴۰ ه. ش. متوفی در پنجم ژانویه ۱۹۲۶ م. / ۱۵ دیماه ۱۳۰۴ ش. از نخبه اساتید بنام دانشگاه کمبریج و از اجله دوستان کشور ایران است.

در تاریخ زندگانی این مرد ادب دوست دانش پرور سخن بسیار گفته اند از جمله استاد بزرگوار مرحوم محمد قزوینی (در مجله ایرانشهر سال ۴) (۱) و مرحوم رشید یاسمی مترجم فاضل جلد چهارم همین تاریخ (در مقدمه آن) (۲) و آقای مجتبی مینوی (در مجله روزگار نو) (۳) و آقای پرفور آری (در کتاب مستشرقین انگلیسی) (۴) شرح حال او را مشروحاً نگاشته اند و ما بیش از آنچه آنان گفته اند سخنی نمیتوانیم گفت.

(۱) مقاله استاد علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی در رساله «یست مقاله» نیز بطبع رسیده - تهران ۱۳۱۳ ش.

(۲) تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر - که ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف براون است، بقلم دوست محترم حمید مرحوم رشید یاسمی، استاد دانشگاه تهران، با ضمیمه ای در ادبیات معاصر - طبع طهران سال ۱۳۱۶ ه. ش.

(۳) مجله روزگار نو - یکی از مجلات سودمند و ظریف و محتوی بر مقالات ادبی و علمی و اقتصادی که هر سه ماه یکبار در لندن بطبع می رسد. مقاله آقای مینوی در شماره ۲ جلد اول - پائیز ۱۹۴۱ بطبع رسیده. در همان شماره مقاله دیگری باز در باب مرحوم ادوارد گرانویل براون بقلم پرفور آری میسر مندرج است.

(۴) کتاب مستشرقین انگلیسی British Orientalists تألیف پرفور آری A. J. Arberry طبع لندن - ۱۹۴۳ م.

تنها برای آنکه خواننده این کتاب را نیز بعنوان تذکر مختصر اطلاعاتی از شرح حال مؤلف ارجمند حاصل گردد، اینک چند سطری از زندگانی و خطوط مهمه سرگذشت حیات او در اینجا یاد میکنیم^(۱) و خواننده را بمنابع مفصله فوق حواله میدهیم.

پروفسور ادوارد گرانویل براون Edward Granville Browne در سال ۱۸۶۲ م. در قصبه اولی Uley که مکانی است در ناحیه گلوسترشایر Gloucestershire، از ایالات انگلند، متولد گردید. تحصیلات عالی خود را در کالج ترینیت در دانشگاه کمبریج پیاپی رسانید و در دورشته، یکی علم طب و یکی السنه شرقیه، وقوف و بصیرت حاصل کرد. در سال ۱۸۸۷ م. به عضویت همان کالج انتخاب گردید. و در رشته طب درجه M. B. بدست آورد و لی هیچوقت بعمل طبابت نپرداخت.

در سال ۱۸۸۸ سفری بایران کرد و پس از مراجعت بسمت دانشیاری در رشته زبان فارسی، به علمی دانشگاه کمبریج، منصوب گردید و در ۱۹۰۲ م بسمت استادی زبان عرب برگزیده گشت و از آن پس در این مقام همواره برقرار بود تا وقتی که در سال ۱۹۲۶ م. دوره حیات آن خدمتگذار صدیق علم و دوستدار امین ادب برآمد. این مرد شریف همواره بصفت دوستی ایران و ایرانیان با کمال صداقت و خلوص متصف بود و با قلم و قدم در این راه پسندیده سمی جمیل میکرد. تألیفات او عبارت است از:-

(۱) در چاپ نخستین این کتاب در ذیل شرح حالات مرحوم براون رونوشتی از پنج مکتوب که در اوائل عمر خود بفارسی شکسته بسته یکی از مشایخ صوفیه زمان، یعنی مرحوم حاجی میرزا محمد علی پیرزاده نائینی، نگاشته است مندرج ساختیم. در این چاپ از اعاده طبع آن مکاتیب صرف نظر کردیم زیرا تکرار آن فایده مهمی را متضمن نبود و چوننده تاریخ زندگانی مرحوم براون میتواند بمقدمه چاپ اول مراجعه کند.

(۱) سر گذشت يك سياح «A Traveller's Narrative» سال ۱۸۹۱ م.
 كه بعد نام آنرا تغيير داده و بعنوان (يك سال درميان ايرانيان) تجديد
 چاپ و انتشار يافت «A Year Among the Persians»

(۲) تاريخ ادبيات ايران تازمان فردوسی (۱۹۰۸)

A Literary History of Persia, (Unlil the time of Firdausi)

(۳) ادامه تاريخ فوق، ياجلد دوم آن، (۱۹۰۶)

A Literary History of Persia, (From Fidaoui to Sa'adi)

(۴) جلد سوم تاريخ مذکور، بنام «تاريخ ادبي ايران در عصر استيلای
 مغول و تاتار» كه همين كتاب حاضر است. (۱۹۲۰)

(۵) ادامه تاريخ فوق، (يا جلد چهارم) - بنام تاريخ ادبيات ايران

در ازمنه جديد «Persian Literature in Modern Times» (۱۹۲۴)

جلداول تاريخ ادبي ايران بقلم دوست دانشمندنكارنده اين سطور
 آقای علي پاشا صالح كه وجود بانمودش مجموعه از فضائل اخلاقي و علمي است
 با تحقيقات دقيق ترجمه و بطبعي ظريف در طهران انتشار يافته (۱۳۳۵)
 جلد چهارم آن را مرحوم غلامرضا رشيد ياسمي استاد تاريخ در دانشگاه
 طهران ترجمه و با ضميمه در ادبيات معاصر در سال ۱۳۱۶ هـ. در طهران
 بطبع رسيده است.

(۶) تاريخ انقلاب ايران The Persian Revolution (۱۹۰۹)

(۷) ترجمه چهار مقاله عروضی سمرقندی بانگلیسی بانضمام

حواشی و يادداشتهاي فراوان (۱۹۲۱ م)

(۸) طب عربي Arabian Medicine (۱۹۲۰)



در سطر بالا و پائین تصویر بخط کوفی نوشته شده است :
 «المولی الممظلم الامام الاعظم نصیر الملک والدين محمد بن محمد بن
 الحسن الطوسی اطال الله بقاءه . » اصل این تصویر که در ایام
 حیات خواجه رسم شده از کتابخانه ملی ملک و با اجازه اولیاء
 آن کتابخانه گرانها در اینجا طبع گردید.

کتاب نخستین

ملوک ایلخانی ایران

از مرگ هلاکو تا انقراض سلسله ایلخانیان

۷۳۷-۶۶۳ هـ .

۱۳۳۷-۱۲۶۵ م .

فصل اول

ایلاخانان مغول در ایران

هرچند برای محصل تاریخ مطالعه و تحقیق هر دوره از ادوار تاریخ ملل کم و بیش جالب توجه می باشد و یا آنکه می تواند در حد تصور و بقدر ذوق خرد آنرا جالب توجه قرار دهد ، لکن در تاریخ بسیاری از اقوام و اعم اوقات معینی وجود دارد که بیش از دیگر اوقات مهم در انهدام و یا تجدید حیات آنها مؤثر بوده . و هر مرد دانشمند باید که بدان معرفتی داشته باشد . ایران بعلل جغرافیائی و نژادی در تاریخ خود سهمی فراوان از اینگونه ادوار مهمه دارد . نظری به نقشه جغرافیائی کافی است که خواننده را ییاد آورد که این سر زمین متمدن و کهن سال که از کنار دریای خزر تا ساحل خلیج فارس امتداد یافته همواره مابین اروپا و آسیای صغیر از یکسو ، و آسیای مرکزی و شرقی از سوی دیگر ، بمنزله پلی بوده است که بر فراز آن پل از دیرباز طوائف مهاجم شرق و غرب بقصد جهانگیری عبور کرده اند . از این رو مواقع خاصی که تاریخ ایران بتاریخ عالم مرتبط میشود ، بقراد ذیل است :

(۱) حمله ایرانیان به یونان در زمان سلاطین هخامنشی - در قرن پنجم قبل از میلاد .

(۲) حمله اسکندر بایران و هندوستان - در قرن چهارم قبل از میلاد ، که در پی آن سلسله هخامنشی منقرض و ایران در طول مدت پنج قرن ونیم از عداد دول معظمه عالم خارج گردید .

(۳) تجدید حیات پادشاهی ایران بدست شاهان ساسانی - در قرن سوم و جنگهای متوالی ایشان با رومیها در قرن چهارم میلادی و بعد از آن .

(۴) حمله عرب - در قرن هفتم که مابین مردمی گمنام و صحرائشین

جنبش مذهبی بسیار نیرزمندی بوجود آورد و پس از سالی چند لوای اسلام را از اعماق عربستان غرباً تا اسپانیا، و شرقاً تا ساحل رود جیحون و سند نصب کرد.

(۵) حمله مغول و تاتار - در قرن سیزدهم که در قسمت عمده‌ای از آسیا و جنوب شرقی اروپا تأثیرات فراوان داشت و بحقیقت میتوان آنرا یکی از ناگوارترین مصائب وارده بر نژاد بشری دانست.

(۶) حمله تاتار یا یورشهای تیموری (امیر تیمور گورکان) - در قسمت آخر قرن چهاردهم.

(۷) جنگهای متوالی ایران و عثمانی - در قرون شانزدهم و هفدهم که در نظر اروپا ایران را عظمت و اهمیتی دیگر داد و آن مملکت را یکی از موانع مهمه در برابر جهانگیری ترکها دانستند و ملل غربی با شوقی تمام سعی میکردند که با ایران طرح دوستی بریزند.

درین این هفت دوره مهم تاریخی در تاریخ ایران چهارمی و پنجمی از همه مهمتر و دارای آثار عمیقتر میباشد.

حمله عرب با حمله مغول از هر حیث کاملاً مباین و مقایسه حمله عرب مغایر است، جز از يك جهت. عربها از جنوب غربی با تاخت و تاز مغول بایران حمله در شدند، و مغولها از شمال شرقی. عربها را روح با حرارت ایمان و شوق عقیده مذهبی محرك بود، و مغولها را شهوت مملکت ستانی و خونریزی و غارت هدایت میکرد.

عربها بجای تمدنی که معدوم کردند، فرهنگ و نظام جدیدی آوردند. ولی مغولها جز فنا و نابودی اثری باقی نگذاشتند. بعبارت دیگر مغولها آدم کشانی بودند فتاك و مكار و غارتگر. ولی اعراب حتی با قرار دشمنان اسپانیائی خود مردمانی بودند شجاع و با فتوت.

اما وجه مشابهتی که این دو قوم مهاجم بایکدیگر داشتند، همانا حس تحقیری بود که ظاهر مفلوک و سازو برگ ناچیز آنها در نظر حریفان کامل السلاح و مجهز خود، قبل از آنکه هنر آنانرا بیازمایند، ایجاد میکرد. این نکته بنحو احسن در تاریخ عربی دلکشی که موسوم به «الفخری» است^(۱) ذکر شده است. کتاب مذکور در حدود ۱۳۰۰م، قریب پنجاه سال بعد از سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی، تالیف گردیده. در این کتاب نخست فتوحات عرب را ذکر میکند و طعن و تسخر بزرگان و امرای ایران را بشمشیرهای شکسته و نیزه‌های باریک و اسبهای حقیر اعراب حکایت مینماید؛ آنگاه بمناسبت مقام، سرگذشت یکی از سرداران اسلام را که در مغرب بغداد، در واقعه سقوط آن شهر بزرگ بسال ۶۵۶هـ، بچنگ مغول رفته بود حکایت کرده، میگوید که چگونه در میدان مبارزه از صف لشکر مغول مردی بیرون آمد، براسی در کوچکی و حقارت درازگوشی سوار، شمشیری کوتاه و ناچیز چون سوزنی در دست، و هیچگونه زره و اسلحه دیگر برتن نداشت؛ چنانکه هر کس او را میدید از خنده خودداری نمیتوانست کرد. با اینهمه روز پایان نرسیده بود که شاهد

(۱) آنچه مؤلف از قول کتاب «الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیة» تالیف معدن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی باختصار گفته است، از آن کتاب بعینه نقل میشود: «و حين ورد الخبر الى المعجم بوصول سعد بالعیش قدموا له رستم في ثلاثين الف مقاتل، وكان جيش العرب من سبعة آلاف الى ثمانية آلاف، ثم اجتمع اليهم بذلك ناس، فالتقوا، فكان المعجم يشعكون من قبل العرب ويشبهونها بالغازل، وهبنا موضع حكاية تناسب ذلك باس باير ادها: حدثني فلک الدين معدن ايدمر، قال: كنت في عسكر الدويدار الصغير، لما اخرج الى لقاء التتر بالجانب الغربي من مدينة السلام في واقعتها العظمى سنة ست وخمسين وسبعمائة. قال: فالتقينا بنهر بشير من اعمال دجيل، فكان الفارس مناسبا يخرج الى البارزة وتحت فرس عربي وعليه سلاح تام، كانه وفرسه الجبل العظيم؛ ثم يخرج اليه من الغول فارس، تحت فرس كانه حمار، وفي يده رمح كانه الغزل، وليس عليه كسوة ولا سلاح فيضعك منه كل من داه. ثم ماتم النهار حتى كانت لهم الكرة، فكسرونا كرة عظيمة، كانت مفتاح الشر، ثم كان من الامر ما كان». وجوع شود به کتاب «الفخری» طبع مصر صاعد ۵۷.

فتح نصیب همان بی سرو پایان شد و لشکر بغداد بشکست و کاید شهر بدست آنها افتاد، و شد آنچه شد.

در وصف اهمیت تاریخی و همچنین در شرح وحشت و انقلاب مدهشی که هجوم این وحشیان از ییابانهای مغولستان و ترکستان و ماوراءالنهر در نیمه اول قرن سیزدهم ایجاد نمود، هیچگونه مبالغه‌ای در حدت هوا و آلودگی آثار باقیه حمله مغول نیست. انقراض خاندان خلافت عربی (بنی عباس) و درهم شکستن سلطنت اسلام و پدید آمدن تقسیمات

سیاسی جدید در آسیای غربی و رانده شدن ترکهای عثماني بآسیای صغیر و سپس بداخله اروپا و تعویق تمدن و ترقی روسیه، و غیر مستقیم تا آخر رنسانس همه از آثار و نتایج این هجوم شوم بود. نسبت بوحشت و اضطراب عمومی که از اعمال سبعانه این قوم تاتاری بظهور رسید، دهمن D'Ohsson مورخ در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به «Histoire des Mongols» نکته دقیقی را متعرض شده است. میگوید: شاید ما باطناً مورخین شرقی را در وصف وقایع حمله مغول بمبالغه و اغراق متهم مینمودیم، هرگاه بیانات ایشان کاملاً با شهادت مستقیم مورخین غربی موافق نمی افتاد^(۱). آنها نیز رفتار مغولها را در جنوب شرقی اروپا بعینه مانند مورخین شرقی حکایت نموده و یورش آنها را نه فقط بروسیه و لهستان و مجارستان بلکه تا داخله سیلیزی و مراویا و داماسیا همه ذکر کرده اند، تا آنجا که در جنگ هولناک لیگنیتز Liegnitz (نهم آوریل ۱۲۴۱ م.) اردوی بزرگی

(۱) جلد اول تاریخ مذکور، صفحه ۷، عبارت آن اینست: -

«On croirait que l'histoire a exigé leur atrocité si les annales de tous les pays n'étaient d'accord sur ce point.»

مرکب از سی هزار نفر آلمانی و اطریشی و هجارسرستانی و لهستانی که در تحت فرماندهی هنری ملقب به متقی (Henry the Pious) دوک سیلزی تجهیز شده بود، در برابر لشکر مغول درهم شکست. تقریباً دو سال قبل از آن تاریخ وحشت و اضطرابی که از این قوم خونخوار در اروپای غربی پدید شده بود بقدری عظیم بود که سالنامه نویسن آن زمان ماتیو پاریس^(۱) Matthew Paris که در سنت البان St. Albans تألیف نموده، در ذیل وقایع سال ۱۲۳۸ م. مینویسد که: از ترس مغولها ماهیگیران سماتلند Gothland و فریزلند Friesland جرأت نمیکردند از دریای شمال عبور کرده در یارموث Yarmouth بصید ماهی مشغول شوند، و در نتیجه در آن سال ماهی «هرینگ» بقدری در انگلستان فراوان و ارزان شد که چهل یا پنجاه عدد از آنرا بیک مسکوک نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش میکردند. در همان سال یک هیأت نمایندگی بسفارت از طرف اسمعیلیه یا فدائیان الموت به فرانسه و انگلستان آمد، و ازدول فرنگ علیه این دشمنان سهمناک استمداد کرد. ولی این سفارت در دربارهای اروپا خوب پذیرفته نشد. اسقف وینچستر^(۲) وقتی که این تقاضا را شنید، جواب داد: «باید گذاشت این مسگهایکدیگر را ببلعند و بکلی نیست و نابود بشوند، تا آنوقت ما بر فراز خرابهای دیار آنها شالده کلیسیای مقدس را بنا گذاریم، آنگاه سراسر جهان دارای یک شبان و یک کله خواهد شد.»

سخنی چند از ازروایاتی که مورخین اسلامی مانند ابن اثیر و یاقوت ماتیو پاریس و سایر معاصرین مغول ذکر کرده اند، در جلد دوم این کتاب (۱) ماتیو پاریس کشیش «به دبکن» انگلیسی مورخ سالنامه بزرگ انگلیسی

متوفی سال ۱۲۵۹ م.

The Bishop of Winchester (۲)

مقداری نقل شده^(۱) تکرار آن در اینجا ضرورت ندارد؛ لیکن آنقدر بیفایده نیست که کلمات ایشان را با سخنان ماتیو پاریس که در باب مغولها گفته است، تطبیق نمائیم. این مورخ بدلائلی که ذکر کرده، این طایفه را بنا بر يك اشتقاق لغوی عامیانه بطبقات جهنم مربوط دانسته؛ چه در اروپا بنام تارتار Tartars معروف شده بودند. ازین رو در ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ چنین مینویسد^(۲):

«از آنجا که شادمانی انسان فانی است و دوام و بقائی ندارد و سعادت دنیوی بدون معن و آلام مدت زمانی نباید؛ در این سال قومی مکروه و ناپسند و شیطانی، بنام اردوی بیشمار تارتار از سرزمین کوهستانی خویش بغاوت حمله ور شده، مغرورهای صای (جبال قفقاز) را سوراخ نموده، و مانند شیاطین و عفاریت (نارتاروس)^(۳) دنیا هجوم آوردند و از همین سبب بدرستی آنها را تارتار یا نارتاریان باید نامید. آنان روی زمین را مانند ملخ فرا گرفته و بمالک شرقی «اروپا» انواع بدبختیهای هولناک وارد آوردند. و آنجا را بخون و آتش کشیدند. بعد از آنکه از سرزمین مسلمانان عبور کرده شهرهای آنها را با خاک یکسان ساختند، جنگلها را بریده قلاع را وازگون کرده تاکها را کشته باغستانها را ویران و شهری و دهقان را بقتل رسانیدند. هرگاه اتفاقاً بینوائی از دم ششیر آنها جان سلامت میرد، اسیر گشته و بیست ترین درجات بندگی دمی آمد؛ و او را در صف اول جنگ برادران و هسایکان خود میگذاشتند. این قوم حتی آنها را که از جنگ تصور کرده یا بامید نجات پنهان شده بودند، جستجو نموده هلاک میساختند. اگر کسی برای ایشان دلبرانه جنگ می کرد، لشکری و می شکست، یافتنی بزرگ مینمود، در پاداش کلمه شکرانه نمیشد. و خلاصه آنکه با اسیران خود مانند حیوانات و چارباغان سلوک میکردند، چه ایشان نه انسان بلکه حیواناتی سبع و درنده و عفاریتی بصورت آدمیان هستند که بخون تشنه و از گوشت انسان و حیوان غذا ساخته، لباسشان چرم گاو است که با لوحهای آهن مستور شده. مردمانی کوتاه و کلفت، قوی، خستگی ناپذیر و غیر مغلوب که پشتهای خود را عریان ساخته سینه های خود را باز و پوشانیده اند. خون ابناء نوع خود را با لفت و غرندی می آشامند، با اسبهای بزرگ و قوی که شاخه ها بلکه درختها را میخورند؛ و چون را کبین آنها کوتاه اندام هستند، باید بکمر نردبان بر آنها سوار شوند. این طایفه هیچ قانون و قاعده انسانی ندارند، راحت و آسایش نمیشناسند، از شیر و خرس خونخوار ترند. قایقهای دارند که از چرم گاو ساخته شده، ده یا دوازده نفر از آنها مالک يك قایق هستند.

(۱) رجوع شود بتاريخ ادبیات ایران تألیف پرنسود براون، جلد دوم صفحه ۲۶۹

(۲) جلد چهارم صفحات ۷۶ و ۷۸ در مقدمه سلسله دوم مطبوعات Hakluyt society

لندن، ۱۹۰۰

Tartarus (۳)

بدقایق شناوری و ملاحی آگاهند، بطوریکه از بزرگترین و سریعترین شطوط بدون بیم و باک عبور مینمایند.

هروقت خون بدست آنها نیفتد، آب گل آلود میآشامند. هر يك ششپری یکدم و خنجرهای متعدد دارند. تیراندازی قابل و بیشل هستند و پیرو جوان وزن و مرد در برابرشان یکسان است. هیچ لغتی غیر از زبان خود نمیدانند و بلغات ایشان هیچکس دانا نیست، چه تاکنون هیچکس سرزمین ایشان راه نداشته و نه ایشان بجای دیگر مسافرت کرده اند، و از اینرو به عادات و اشخاص ایشان در جامعه عمومی انسان هیچگونه معرفت و شناسائی نیست. با کله کوسندگان، و زنان خود که مانند مردان جنگ آوری آموخته اند، در اطراف و اکناف جهان متفرق شده و اینک بسرعت برق بعدود و تنور سالك مسیحی حمله ور گشته بخون آشامی و خونریزی پرداخته اند، و در دلهامول و وحشت بی مانندی ایجاد کرده اند. بهین دلایل بود که مسلمانان خواستند با مسیحیان همدستان و متحد شوند، بامید آنکه با قوای متحده خود در برابر آن هفرتان مقاومت کنند. »

بجای آنکه این اتحاد انجام گیرد، امراء و پیشوایان عالم مسیحیت

براین عقیده شدند که از وجود مغولها باید استفاده

کرد. بدست آنان مسلمانان را نابود سازند، تا بدین وسیله کشمکش طولانی بین این دو ملت که

قدیمترین سفارت
اروپائی بدر بار
مغول

جنگهای صلیبی از مظاهر عمده آن بود، خاتمه قطعی

پذیرد. ازین رو باب ارتباط مابین اروپای غربی و قراقرم پایتخت دور

دست و مهمان نواز مغولستان افتتاح گردید و مراسلاتی تبادل شد و سفر

بنای آمد و رفت را گذاشتند.

بعضی از راهبهای متعصب، مانند: ژان پیان دو کارپین^(۱) و ویلیام اف-

د بروک^(۲) با کمال جرأت و جسارت تن بانواع شدائد و مخاطرات داده

راه طولانی و پرحمت مابین مغولستان و اروپا در پیش گرفتند و خوشونت

John of Pian de Carpine^(۱)

William of Rubruck^(۲)

ونخوت مغولهارا برای اداء رسالتی که بآنها واگذار شده بود، برخوش هموار ساختند.

راهب اولی که مکتوبی از پاپ بتاریخ نهم مارس ۱۲۴۵ م. حامل بود، در پائیز ۱۲۴۷ م. به لیون مراجعت نمود. یعنی دو سال و نیم مسافرت و بطول انجامید؛ و يك جواب کتبی از خان مغولستان، کیوک خان، بعنوان پاپ همراه آورد.

دومی مسافرت خود را از سنین ۵۶۵۰ / ۱۲۵۳ م. آغاز کرد و مدت هشت ماه از زانویه تا اوت ۱۲۵۴ را در اردو و پایتخت منگوخان بسر آورد، و چندین دفعه با او مکالمه و مواجهه داشت. هر دو مسافر از سفرهای پرحادثه و پرمشقت خود سرگذشتهائی بجای گذاشته اند که اخیراً انجمن هاگلویت^(۱) آنها را ترجمه نموده و در دسترس خوانندگان انگلیسی گذارده است؛ و سفرنامه راهب دومی، یعنی ویلیام ربروک، مخصوصاً دارای ارزش زیاد و استفاده بسیار است.

آن هر دو تن از دربار خان مغولی تصویری نمایان نقش کرده و از رسوم و عادات مغولان و تحفه ها و ارمغانهای باشکوه که سفراء و ایالچیان متعدد سلاطین خارجی یا ملل مغلوبه بدربار خان تقدیم مینمودند، و همچنین از افراد در اکل و شرب که رسمی متداول بوده (و چنانکه خواهیم دید دربار تیمور هم در ۱۵ سال بعد به همین صفات و صوف بوده است). حکایتها نوشته اند. و نیز ازدحام بسیار از مسافران ملل مختلفه را که در میان آنها علاوه بر ملل آسیائی، طوائف دروسی و گرجی و مجارستانی و روتنی^(۲) و حتی فرانسوی یافت میشدند، ذکر کرده اند.

(۱) Hakluyt Society ۱ - سلسله سوم جلد چهارم، طبع لندن، ۱۹۰۰
(۲) روتنی - نام قومی از نژاد اسلاواست که در خاک گالیسی و لیتوانی و مجارستان سکنی داشته اند.

بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی سال بوده است که در میان مغولها بسر برده و زبان ایشان را آموخته، و حاضر و مایل بوده اند که این سفر را و مبلغین را از تمام امور مطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج^(۱) باشند. مسئله زبان بطوریکه ازمراسله جوابیه به پاپ معلوم میشود، یکی از مسائل مشکل بوده است. مغولها سؤال میکردند: آیا نزد پاپ کسی یافت میشود که خط و زبان روتنی (۲) یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مذکور بهتر آن دیده بود که مکتوب را بزبان مغولی بنویسند و از روی دقت برای او ترجمه و تفسیر نمایند؛ تا آنکه خود او آنرا به لاتین ترجمه کرده واصل و ترجمه را هر دو همراه ببرد. خان مغولی میل کرده بود که همراه جان راهب ایلچپانی از خود به اروپا گسیل دارد؛ ولی راهب مذکور به پنج دلیل که سه دلیل آن ذیلاً ذکر میشود، باین امر راضی نشده بود: اول آنکه ترسیده بود مبدا سفر او مغول جنگها و مخاصمات مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که بر آنها بتازند.

دوم آنکه مبدا جاسوسی نمایند. سوم آنکه چون ملل اروپا غالباً مردمانی تندخو و متکبر هستند، شاید بر آنها صدمه و ایذائی وارد شود. - و این عادت مغولهاست که با کسانی که سفراء آنها را میکشند، هیچوقت صلح نمی کنند؛ مگر وقتی که انتقام خون آنها را گرفته باشند.

عاقبت جان راهب با همراهان خود بشهر کیف باز آمده و در

(۱) لغت دیلماج که از اصل ترکی و مغولی است و لغت دلماش Dolmetsch آلمانی هر دو بمعنی مترجم است، و میبولتون کاهن Léon Cahun در کتاب خود موسوم به: «مقدمه تاریخ آسیا» اشاره کرده است باین که لغت آلمانی فوق از لغت دیلماج ترکی یا مغولی گرفته شده.

(۲) مناسبت نیست گفته شود که لغت عربی ترجمان نیز از لغت فارسی «تر زبان» اشتقاق یافته. وجود شود بزرهنگ سروری.

(۲) ر: د: ع: شود بهاشبه صفحه قبل

آنجا مثل کسی که از مرگ نجات یافته باشد، در سرتاسر روسیه و لهستان و بوهیمیا هر جا که عبور کرده است، مردم او را تنهیت و تبریک می‌گفته‌اند.

تاریخ هیأت‌های دیپلماتیک که مابین اروپا و مغولستان روابط سیاسی در طول دو قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی رفت و آمد مغولها با اروپا می‌کرد، بطور قابل تحسینی در دو جلد کتاب کلاسیک

آبل رموسات Abel-Rémusat^(۱) وصف شده، از نه فقره مراسله مغولی که توسط سفراء مختلف در اوقات مختلفه بدربار فرانسه گسیل داشته‌اند، بعضی نمونه‌ها در آن کتاب آمده؛ همچنین عین نوشته‌جات طبع رسیده، و در بعضی موارد ترجمه لاتینی یا فرانسوی آنها را نیز منضم بآن کرده است. اصل مراسلات مزبور که بعضی از آنها در طومارهای مخصوص بطول شش پا نگاشته‌اند، هنوز در «آرشیو» پاریس موجود است و ملاحظه می‌توان کرد. لهجه پرنخوت و غرور این نوشته‌جات خیلی قابل دقت است. همچنین در یک ترجمه لاتینی^(۲) از نامه‌ای که با کونویان بیاب

۱) Mémoires sur les Relations Politiques des perinces Chrétiens, et particulièrement les Rois de France avec les Empereurs Mongols.

۲) Si vultis super terram vestram, aquam et patrimonium sedere, oportet ut, tu Papa, in propria Personâ ad nos venias, et ad eum qui faciem totius terrae continet accedas. Et si tu præceptum Dei stabile et illius qui faciem totius terrae continet non audieris, illud nos nescimus Deus scit.

Mémoires de l'Académie Royale des Inscriptions et Belles-Lettres. طبع ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲

ترجمه فارسی این عبارت چنین است: «هرگاه می‌خواهی صاحب بر و بحر و ملک خود باشی، باید که تو ای پاپ بخشی خود نزد ما بیا، و بآن کسی که روی زمین را در تصرف آورده تسلیم شوی و اگر با اعلام الهی و آن کسی که روی زمین را در تحت تصرف دارد، گوش نکنی؛ خداوند و ما خود ندانیم (که چه واقع خواهد شد)».



دربار باطوخان نواده چنگیز
(بنقل از يك نسخه خطی كه‌نسال جامع‌التواریخ كتابخانه ملی فرانسه)

س ۱۲

نگاشته است و بلانینی ترجمه شده، يك جمله تهدید آمیز مخصوص موجود است که جوینی مورخ ایرانی نیز بهمان عبارت اشاره میکند. ^(۱)

جوینی میگوید که: پادشاهان مغل برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشیان هیچگاه به تهدیدات لفظی شدید نپرداخته، وقتی دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند، منتها تهدیدی که بآنها مینمودند، همینقدر بود که مینوشتند: «اگر مطیع و متقاد نشوی، ما آنرا چندانیم، خدای قدیم داند!» چه هرگاه در مقابل مغولها مقاومتی میشد یا اگر هم نمیشد، بلاشبه آنچه که روی میداد، بر همه معلوم بود که: «هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری، که بخلاف پیش آمد، او را با اهل و بطانه، خویش و ییگانه، ناچیز کردند؛ بجای که هر کجا صد هزار خلق بود، بی مبالغت صد کس نماند؛ و مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هر يك بوقت و موضع خویش ثبت شده است.» ^(۲)

معلوم نیست که از اینگونه مراسلات و نامه‌ها در سفر اء مغل در دربار میان اوراق تاریخی انگلستان چیزی موجود باشد؛ لکن آنچه مسلم است این است که در سال ۱۳۰۷ مسیحی اندکی بعد از وفات ادوارد اول و دو سفر وایلچی که نام آنها را مملک Mamlakh و تومان

Túmán (۳) ثبت کرده اند، نامه‌هایی بعنوان ادوارد اول از پادشاه مغل بشهر نارتیمپتون آورده و جواب آنها را از ادوارد دوم بلفت لائینی در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ گرفته و باز گشته اند.

(۱) جهانکشا، طبع کتب جلد اول، ص ۸۸

(۲) جهانکشا، طبع کتب جلد اول، ص ۱۷

(۳) در جای دیگر توماس ایلداکی Thomas Ildaci با اولدوت چی Iouldoutchi ثبت شده است.

مقصود عمده از اعزام این ایلچیان در این دفعه و دفعات سابق همه آن بوده است که اتحادی مابین مغولها و ملل اردو بانی ایجاد نمایند ، تا هر دو علیه مسلمانان و مخصوصاً ملوک مصر باتفاق اقدام کنند .

برای حصول این مقصود مغولهای مجیل دائماً خود را حاضر برای قبول دیانت مسیح جلوه میداده اند ، و این حيله خیلی زود مؤثر میافتاده زیرا که در آن تاریخ عقیده ای در اروپا رواج داشته است که در اواسط آسیای مرکزی با آسیای شرقی امپراطوری عیسوی بزرگی وجود دارد موسوم به پریستر جان Prester John و میتوان این امپراطوری تصویری را همان اولئك خان پادشاه کارمتی^(۱) تشخیص داد^(۲) که با مغولها قرابت داشته ، و چنگیز خان را در ابتدای عهد خود با آنها مناسبات نزدیک بوده ، و دعاة نسطوری آنها را بدیانت مسیح تبلیغ نموده بودند . لیکن حقیقت امر آن بود که لا اقل ده سال قبل از آنکه سفراء سابق الذکر بدربار ادوارد دوم برسند ، مذهب رسمی مغولان ایران اسلام بوده است .

منابع فراوان منابع شرقی تاریخ عصر مغول بوجه خاصی بسیار
و ممتاز تاریخ فراوان میباشد و مشتمل است بر: اولاً تاریخ
مغول سالنمای بزرگ ابن اثیر «کامل التواریخ» که

(۱) Karits یا Kerà'its

(۲) ابو الفرج ابن العبری این معنی را توضیح داده میگردد: « و فیهاوهی سنة الف و خمسمائة و اربع عشرة لاسکندی کان ابتداء دولة المغول و ذلك ان فی هذا الزمان کان المستولی علی قبائل الترك المشارفة اولئك خان وهو المدعی ملک یوحنا من القبیلة التي یقال لها کریت و هی طائفة تدین بدین النصرانیة الی آخره » .
اولئك خان بعدها بیوحنا مبدل شده است .

تا سال ۶۲۸ هجری یا ۱۲۳۱ مسیحی امتداد یافته^(۱) - نایباً - کتاب شهاب الدین نسوی که در شرح حال خواجه خود، جلال الدین منکبرنی شاه - زاده جنگاور خوارزم، نگاشته و محاربات و زد و خورد های شجاعانه او را با منقوض کننده خانواده و سلطنت او، یعنی چنگیز خان، شرح داده است. ^(۲) ثالثاً - تاریخ ابوالفرج ابن العبری که تاریخ عربی خود را تا سنه ۶۸۴ هـ / ۱۲۸۴ م. تألیف کرده، یعنی این مورخ مسیحی تا دو سال قبل از وفات خود را نگاشته است. ^(۳) (تاریخ دیگری هم بزبان سریانی دارد.) رابعاً - یاقوت، جغرافی دان معروف که در جلد سابق از او سخن گفته شد و باره ای از سخنان او را نقل نمودیم. ^(۴)

ما از سه تاریخ فارسی آن عصر که عبارتست از: تاریخ چهارنگشای جوینی و تاریخ و صاف و جامع التواریخ، در فصل دوم این کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد. لیکن بسیار جای تأسف است، که در آئینان جامع - التواریخ که از همه بهتر و مفصل تر و پر قیمت تر است هنوز قسمت عمده آن

(۱) تاریخ الكامل. تألیف ابوالحسن عزالدین بن الاثیر الجزری، مشتمل بر تاریخ جهان از ابتدا تا سال ۶۲۸ هـ. چاپ لندن، ۱۳ مجلد. ۱۸۷۴ م. و چاپ مصر، بولاق ۱۲۹۰ هـ.

(۲) سيرة السلطان جلال الدین منکبرنی - تألیف شهاب الدین محمد بن احمد النسوی کتاب سلطان مذکور. متن این کتاب بضمیمه ترجمه فرانسوی آن در پاریس سال ۱۸۰۱ چاپ شده. بزبان فارسی نیز قدیماً و جدیداً این کتاب را ترجمه کرده اند.

(۳) تاریخ مختصر الدول - تألیف ابوالفرج بن هررون البطائی، معروف بابن العبری (Bar-Hebraeus) متولد ۶۲۳ متوفی ۶۸۵ هـ. این کتاب در ۱۶۶۳ در آکسفورد و در ۱۸۹۰ در بیروت بطبع رسیده است.

(۴) معجم البلدان - تألیف ابوعبدالله یاقوت الرومی الحوی، متولد ۵۷۰، متوفی ۶۲۶ هـ. این کتاب که در سال ۶۲۱ هـ. تألیف آن خاتمه یافته در سال ۶۸۶ م. در لایپزیک و در ۱۳۲۳ هـ. در مصر چاپ شده.

بطبع نرسیده و در دسترس نیست. (۱)

از سه کتاب تاریخ بسیار معروف اروپائی که دربارهٔ دورهٔ مورخین اروپائی مغل تألیف شده و هر کدام از جهتی خاص رجحانی دارد، دورهٔ مغل لازم است در اینجا چند کلمه بگوئیم: اول کتاب تاریخ

قابل تحسین بارون دهمس Baron d'Ohsson میباشد، بنام «تاریخ مغل از چنگیز تا تیمور - Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz Khan Jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan» این کتابی است از جملهٔ واضح و روشن که بر اساس تحقیق علمی عمیق بناشده. (۲)

همانطور که هر کس این قسمت از تاریخ را مطالعه کند تشخیص میدهد، این مورخ نیز اهمیت عظیم و نتایج بعیدهٔ حملهٔ مغل را بخوبی تشخیص داده و آن را قومی مغفور و ناپسند دانسته میگوید: «حکومت مغل عبارت بود از غلبهٔ فساد، که شرافت و نجابت انحطاطی عظیم حاصل کرد و فاسدترین اشخاص خدمت این وحشی صفتان غوغور را قبول میکردند و در آراء قساوت و خیانت و ظلم بآبناء وطن خود عزت و دولت و اقتدار حاصل مینمودند. تاریخ مغل اگرچه از قبایل اعمال وحشیانه مملو است و مناظر بسیار فجیحی را نشان میدهد، لیکن چون کاملاً مربوط به چندین امپراطوری است، برای اینکه کاملاً بر حوادث عظیمهٔ جهان در دو قرن سیزدهم و چهاردهم اطلاع پیداکنم، دانستن آن ضرورت دارد. (۳)

تاریخ سرهنری دومین تاریخ اروپائی از لحاظ زمان کتاب تاریخ سرهنری هوارت هنری هوارت میباشد که در چهار جلد ضخیم بنام «تاریخ مغل History of The Mongols» تألیف

نموده است. نظر او دربارهٔ تاتارها اندکی با نظر دهمس اختلاف دارد، زیرا او

(۱) مرحوم برون مترض شده است که مقالهٔ مشروحی دربارهٔ این کتاب نگاشته و طرحی برای طبع مجموع کامل آن پیشنهاد نموده و آن مقاله در ژورنال آسیائی مجلد ۸۰، ۱۹۰۸ م درج میباشد.

(۲) این کتاب در چهار مجلد در لاهه و آمستردام چاپ شده در ۱۸۳۳

(۳) رجوع شود به تاریخ، مغل تألیف دهمس D'Ohsson جلد اول.

این قوم را نژادی سخت و زحمت کش بنظر آورده که: در مہد احتیاجات و شدائد متولد شدہ اند و بخون آنها با آہن آمیختہ و با فولاد عین گشتہ است، گویا آنها را برای آن موقع آفریدہ بودند کہ بالی راحت پرست و عیاش حلہ کردہ آنها را نابود سازند و صنایع و فرهنگ آنها را کہ در پناه تنول و محیط عیش و نوش نشووندا نمودہ بود، در خاک و خاکستر مدفون کنند؛ و بہت سعادت بشری واکہ با زحمت و رنج بہ دست آمدہ بود، تبدیل بہ بیابانی و بگزاو نمایند. بعینہ مانند طاعون یا فطعی، مغولہ اساساً آلت و ابزار فنا و زوال جامعہ بشری بودہ اند. حکایت اعمال ایشان اگرچہ سراسر دودناک و غم انگیز است، مہمنا اگر بخواہیم سیر عظیم ترقی بشر و ابدانیم، باید آنرا بدوستی مطالعہ کنیم. (۱)

این مؤلف اسامی ملل دیگری را ذکر میکند کہ آنها ہم در محیطی متعالی ولی آمیختہ بتجمل و کامرانی زندگی میکردہ اند و سرانجام تمدن آنها در ہم شکستہ و در قالب جدیدی در آمدہ است. و مینویسد:

«سرنوشت مللی ہم کہ در برابر شمشیر مغولہا مغلوب شدند، تاحدی بہ بہن منوال بودہ است. عزت و سعادت آنها ہمہ ظاہری و میان نبی، عظمت ایشان غالباً صوری و بی اساس، ابدان مریض آنها محتاج بدواوی عاجل؛ و غش و صرمی کہ بر جامعہ آنها مستولی بود، تنها بوسیلہ فسد و خونریزی علاج پذیر میشد. ضرورت داشت کہ شہرہای آنها سرنگون شود و جای آن بیابان خشک گردد و در رگہای سکنہ آنها از خون تازه و پاک مردمان بیابانی تزیین کنند.» (۲)

ہمان نویسنده با قضاوتی دقیق شرح میدہد کہ چگونه در نتیجہ هجوم و فتح مغول ملل بعیدہ شرق و غرب عالم کہ از ہم دیگر ہزارہا فرسخ فاصلہ داشتند، بایکدیگر آمیختہ و با ہم نزدیک شدند؛ و بالاخرہ نتیجہ میگردد و میگوید:

«من هیچ تردید ندارم کہ فن چاپ و اختراع فطبنا و اکتشاف اسلحہ کرم و مقدار زیادی از جزئیات حیات اجتماعی در اروپا بوجود نیامد، مگر در تحت تأثیر نفوذ مغولہا و آنها بودند کہ بسیاری از اختراعات را از انصای شرق با اروپا منتقل ساختند.

سومین کتابی کہ در این باب قابل ملاحظہ است، مخصوصاً

تاریخ ملل
کاهون

از حیث نفوذ و تأثیر آن در کشور ترکیہ و ظهور نہضت

ینی توران^(۳) یا جنبش پان تورانیزم، اگرچہ از

(۱) رجوع شود بتاریخ منول سرہری ہوارث Sir Henry Howorth
قسمت اول، ص ۲۰۰. طبع ۱۸۸۸. لندن
(۲) همان کتاب ص، ۱۱
(۳) Yeni-Türân

لحاظ سیاسی نمیتوان آنرا بسیار تمجید و ستایش نمود، همانا کتاب تاریخ مسیولئون گاهون Léon Cahun میباشد. و آن موسوم است به: «مقدمه بر تاریخ آسیا، مشتمل بر تاریخ ترکان و مغولان از آغاز تا سال ۱۴۰۵».

Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405 (۱)

این نویسنده از مؤلف سابق پیشتر رفته، و بیشتر از او مغولها و سایر طوائف هم نژاد آنها را که پیکر حجیم ملل ترك را تشکیل داده اند، قابل ستایش و اعجاب میداند و از صفات جنگجویی و پرچم پرستی و تعصب ملی^(۲) ایشان تحسین فراوان میکند. اتحاد سیاسی آنها را علیه دولت ساسانیان ایران و بعد از آن بر ضد نفوذ اسلام که مرکز آن ایران بود، میستاید. جرأت و بسالت و حس انتظام و مهمان نوازی و قلت تعصب مذهبی و تشکیلات محکم ایشان را توصیفی بسیار میکند. این کتاب اگر چه پراکنده و مبسوط است، لیکن بر معنی و از هر جهت قابل مطالعه می باشد؛ مخصوصاً از جهت نفوذی که در بعضی محافل متعصب ترك پرستان در ترکیه حاصل کرد. انکتاب شبیه است بیک افسانه تاریخی راجع به قول بقلم همان مؤلف که بانگلیسی نیز ترجمه شده و موسوم است به: The Blue Banner (بیرق کبود).

جنبش ینی توران در باب پیدا آمدن احساسات جدید ترك دوستی
یا توران جوان که بنام ینی توران موسوم است، در جای دیگر

(۱) طبع باریس ۱۸۹۶.

(۲) «Culte du drapeau, la glorification du nom Turc puis Mongol, le Chauvinisme»

سخن باختصار گفته‌ایم^(۱)، و برای شرح و بسط آن در اینجا موقع مناسب نیست. اگر چه دائره معنی ومصادق یعنی توران این اوقات از سابق وسیعتر شده است، ولی از جهت ادبی منظور این جنبش ترجیح لغات ترکی است به اصطلاحات و کلمات عربی وفارسی و همچنین جلوگیری از بسط اخبار و روایت‌های عربی وفارسی در ممالک ترکی زبان. و از جهت سیاسی مرام آن همانا ایجاد دولتی ترك نژاد است که از ملل مختلفه ترك در اطراف بحر خزر، از مغولستان گرفته تا بلغارستان ترکیب و همزوج شده باشد؛ باین معنی که يك سلطنت بزرگ تورانی ایجاد نمایند که حدود آن همان حدود سلطنت چنگیز خانی باشد. افکار و عقاید این مکتب ترکی سابقاً در مجله مخصوصی انتشار مییافت که موسوم بود به ترك يوردو «کانون ترك» و آن در دسامبر ۱۹۱۱ م. افتتاح گردید.^(۲)

در این کتاب نمیخواهیم از تاریخ عمومی سلطنت مغول سخن گوئیم،

۱) رجوع شود بکتاب براون راجع ببطبوعات و شعر جدید ایران ص. xxxl مقاله ای نیز در همین موضوع بقلم مایوانوله توین بی در روزنامه تایمز مودخ سوم تا هفتم ژانویه ۱۹۱۸ بطبع رسیده است.

۲) احساسات تعدیه زبان ترکی از لغات و کلمات فارسی و عربی بعد از جنگ اول جهانی و تشکیل جمهوری ترکیه در تحت داهشائی مصطفی کمال (اتاترك) بیشتر از پیش قوت گرفت و نظریه «زبان آفتاب» بظهور رسید که بر حسب آن زبان ترکی را بر تمام الهه ترجیح داده و غالب بزرگان و مآرِفء علم و حکمت و ادب را که در طی قرون سابقه دومالك ایران و ماوراء النهر و افغانستان و عراق و غیره بظلم و در رسیده اند همه را به نژاد ترك منسوب داشته اند. بعد از تنفیر البقاء عربی به لاتین در سال ۱۹۲۸ م. هیأتی بنام «دیل کوردومو» مأمور تبدیل کلمات عربی وفارسی با الفاظ ترکی شده و تغییرات عجیب و دو آن زبان داده اند. لیکن اینك چند سالی است که در جمهوری ترک جدید ترکیه راه اعتدال را می پیمایند.

ضرورتی ندارد تمام جزئیات تاریخ ایلخانان مغول را بعد از هلاکو
بشرحی که دهمین و هوارت در تواریخ خود
حالت ایران
در دوره مغول
نوشته‌اند ما نیز بنگاریم؛ بلکه موضوع بحث
ما - ایران در دوره فرمانروایی مغول - است.

یعنی زمانی که خاک ایران فرسوده توحش تاتاریان گردید و با کمال
تعجب و شگفتی ملاحظه می‌کنیم که در همین دوره ادبیاتی حیرت‌انگیز
و بزرگ از ایرانیان بوجود آمد.

بطور کلی باید گفت که جنوب ایران که از خط سیر حملات
مغولی بطرف مغرب برکنار واقع شده بود، کمتر از نواحی شمالی و
مرکزی و غربی دچار خسارت گردید. اصفهان
سلامت نیمی
جنوب ایران
گرفتار قتل عامی شد که در آن یکی از شعرای
معروف هلاک گردید^(۱). لکن شیراز بتدایر
عاقولانه و تسلیم بموقع اتابک آن شهر آسیبی نیافت. و همین قضیه است
که سعدی با لطف قریحه خود در مدیحه‌ای که از اتابک سعد بن زنگی
در دیباجه بسوقان گفته است اشاره مینماید و میگوید: ^(۲)

سکندر بدیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج تنگ
ترا سد یاجوج کفر از زراست نه روئین چو دیوار اسکندر است!
در این دویست مقصود شاعر از «یاجوج کفر» چنگیز خان

(۱) اشاره به کمال‌الدین اسماعیل بن جمال‌الدین اصفهانی است، رجوع شود به
تاریخ ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص ۵۴۱

(۲) رجوع شود به یوستان سعدی - مقدمه مدح ابوبکر سعد بن زنگی. تاریخ
تألیف یوستان ۶۵۵ هجری بوده است مطابق ۱۲۵۷ میلادی ولی در اصل کتاب سهواً
۶۶۵ طبع شده است.

است که اتابک سعد با او از در صلح در آمده و باو خراجی داد و جان مسلمانان شیراز را از آسیب قهر او نجات بخشود. و در اینجاست که بحسن تعبیر او را بر اسکندر ترجیح داده است، زیرا اسکندر بادیوار روئین در مقابل هجوم یاجوج مانعی بنا نمود، لکن اتابک راه حمله یاجوج کفر را با زر مسدود ساخت.

بیست و پنج سال پیش از آنکه سعدی ایات فوق را بسراید، شمس الدین محمد بن قیس رازی که از برابر نخستین هجوم مغولان گریخته بود و شیراز را مأمنی دلخواه یافته، در آنجا بفرغت به اتمام تألیف ناتمام خود در موضوع علم شعر و عروض فارسی پرداخت. و این مینماید که زندگی در شیراز در آن ایام پر آفت و بلا نسبت به قرین آرامش و سکون بوده و کمتر دچار اختلال شده است ^(۱).

نکته ای دیگر که باید ملاحظه نمود این است که هر چند بسبب قتل عام فضلاء و طلاب علوم و انهدام مدارس و مساجد و کتابخانه ها و سایر مؤسسات دینی و رویمرفته تمام شعب علوم و ادب در ایران دچار وقفه و اختلال و پریشانی شد لیکن بعضی از آنها کمتر آسیب دید. مثلاً مغولان بت پرست که بالطبع چندان توجهی به فلسفه و حکمت الهی نداشتند علت آنکه بعضی شعب علاقه زیادی بطب و گیاه شناسی و علم نجوم و سایر دانش کمتر دچار علوم صیغی مبذول میداشتند؛ هم چنین مخصوصاً انحطاط گردید مایل بودند که اعمال ایشان کاملاً و صحیحاً بقلم

(۱) رجوع شود به مقدمه فارسی مرآت معتمد قزوینی بر کتاب الهمج فی معارف اشیاء الهمج (این کتاب بسمی و تصحیح استاد فاضل آفای مدرس رضوی در ۱۳۱۴ ش در طهران طبع ثانوی یافته که بر طبع بیروت ۱۹۰۰ مزایای دارد)

مورخین کار آگاه در صفحات تاریخ ثبت گردد. وهم چنین نسبت بمدایح شعراء نیز بی اعتنا نبودند، وبطوریکه شرح این مطلب مفصلاً در فصل دوم این کتاب خواهد آمد. در هیچ دوره ای بقدر این زمان مورخین درجه اول در زبان فارسی بظهور نرسیده اند. لیکن نباید از نظر محو نمود که نویسندگان تواریخ کلیه کسانی بودند که اساس تحصیلات ایشان در دوره های پرفضیلت قبل از دولت مغل گذارده شده بود، و آثار تاریخی ایشان مانند: تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله نسخ نادره ای میباشد که بعدها کتابی بیلندی پایه آنها تألیف و تدوین شده است.

تاریخ گزیده با آنکه بدرجات بهتر از تواریخ میر خوند و خوند میر است معذک بمقام جامع التواریخ نمیرسد، و در این باره نیز در آخر این کتاب بحث خواهیم نمود.

خلاصه کلام آنکه بجزرات میتوان گفت که در این دوره بحران هولناک که ایران ایام پر مشقتی را در آن میگذرانید، هنگامی که پادشاهان بت پرست مملکت اسلام را مسخر نموده بودند و وزرای یهود و نصاری بر مسلمانان ریاست می کردند - یعنی دوره سلطت مغل از تاریخ مرگ هلاکو خان (۸ فوریه ۱۲۶۵ م.) تا مرگ آخرین ایلخان مغل موسی (۱۳۳۷ م.) مملکت ایران از آثار علمی و ادبی توانگر و غنی بود.

قبل از آنکه وارد بحث در جزئیات تاریخ ادبی این دوره بشویم مختصر اشاره ای به تاریخ خارجی این دوره باید بنمائیم که بواسطه سلطنت غازان بسو دوره تقریباً مساوی تقسیم شده است. و این

پادشاه گرچه اول سلطان مغولی نبود که مذهب اسلام را قبول کرد ، ولی اول کسی بود که آن مذهب حنیف را بعظمت و شکوه اولی خود برگردانید و مملکت ایران را از بت پرستی مغولان تزکیه و تصفیه نمود.

۱- اباقاخان ۶۶۳-۶۸۲ هـ / ۱۲۶۵-۱۲۸۲ م.

نخستین جانشین هلاکو خان پسرش اباقا یا ابقاخان است که در تاریخ ۱۹ ژون ۱۲۶۵ م. در ساعتی اباقاخان سعد که خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف

و منجم معروف عصر که شرح معلومات درخشان و توفیقات سیاسی مرموز او را در جلد سابق بحث کرده ایم^(۱) اختیار نموده بود تاج بر سر نهاد . در این تاریخ ایام عمر این دانشمند رو بآخر گذارده و از اوسخنی او اخیارایام و وفات نمیشنوم، جز آنکه پنج سال بعد از آن تاریخ خواجه نصیرالدین یعنی در ۶۶۹ هـ / ۱۲۷۰ م. تفصیل معالجه اباقاخان را از او نقل نموده اند. باین معنی که:

ایلخان مغول را در شکارگاه از شاخ گاو وحشی ضربتی رسید. جراحت درم کرده و دملی پدیدار شد. هیچیک از اطباء دربار جرأت شکافتن آنرا نمی کرد، تا آنکه خواجه آن را بشکافت و خانرا شفا بخشود، و بعد از آن در سال بعد در سن هفتاد و پنج سالگی وفات یافت^(۲). ابن العبری در کتاب مختصر الدول از او اشاره ای مقرون بستایش نموده و او را صاحب رصدخانه مراغه و خداوند فضائل و عالم بتمام انواع حکمت مینامد. میگوید: تمام اوقاف در سراسر ممالک مفتوحه مغول

(۲) رجوع شود بنادیع ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص ۴۸۴

(۲) وفات خواجه طوسی راسن ۶۷۲ ثبت کرده اند.

در تحت نظر او بود و مؤلفات زیاد در منطق و علوم طبیعی و علم کلام و حکمت الهی و اقلیدس و مجسطی دارد. همچنین او را تألیفی است بزبان فارسی در علم اخلاق^(۱) که درغایت نیکوئی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی جمع کرده و آراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین را رد نموده است.^(۲)

وقتی که اباقاخان بسلطنت ایران نائل گردید، محبت اباقاخان
 نعت بعیویان سی و یکساله بود. معروف است که بموجب میل
 زن خود دسپینا^(۳) دختر نامشروع میخائیل
 پلیو لوگوس^(۴) غسل تعمید یافته و قبول دین عیسوی نمود. اگر در
 صحت این حکایت تردید نمائیم در این تردید نمیتوان کرد که این پادشاه
 عیسویان را محبت مینمود و در حقیقت وصول بتخت سلطنت را از اثر
 نفوذ آنان میدانست که بوسیلهٔ دقوز خاتون زن پدر او اعمال مینمودند.
 این زن که تا یک سال بعد از شوهرش هلاک زنده بود از ابراز

(۱) مقصود کتاب معروف «اخلاق ناصری» است که خواجه در ترجمه «الطهارة» ابوعلی مسکویه در قهستان بنام ناصرالدین معتمد امیر اسمعیله تألیف کرد و ابوابی در «سیاست مدن» و «تدبیر منزل» بر آن مزید ساخت.

(۲) عین عبارت ابن البری چنین است: «وفی هذا التأویخ توفی خواجه نصیرالدین الطوسی الفیلوف صاحب الرصد مدینه مراغه، حکیم عظیم الشأن فی جمیع فنون الحکمة واجتمع الیه فی الرصد جماعة من الفضلاء المهندسين، کان تحت حکمه جمیع الاوقاف فی جمیع البلاد التي تحت حکم المفلول، وله تصانیف کثیرة منطقیات وطبیعیات والهیات و اقلیدس و مجسطی. وله کتاب اخلاق فارسی فی غایة ما یکون من الحن، جمیع فیة نعوس افلاطون و ارسطو فی الحکمة الدلیة، و کان یقوی آراء المتقدمین و یحل الشکوک المتأخرین والدواخذات التي قد اورد فی مصنفاتهم». مختصر الدول، طبع بیروت ص ۵۰۶.

(۳) Despina

(۴) Michael Palaeologus رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۲۳

مساعدت و یاری نسبت بهم کیشان خود بهر طریق که میتوانست خودداری نمی نمود^(۱). معذالك مناسبات سیاسی اباقا خان را با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا، بهر احتمال، به عوامل و اسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به علل مذهبی. این پادشاه با کلمان چهارم Clement IV مکاتبه داشته و مراسله که در ویتروبو Viterbo در سال ۱۲۶۷ نگاشته شده بود بار رسیده است. همچنین با گریگوری دهم Gregory X در سال ۱۲۷۴، و هم با نیکلاس سوم Nicolas III، که در ۱۲۷۸ نزد او و بدربار خان مافوق او قبلائی خان کبیر سفارتی مرکب از پنج نفر راهب فرانسیسکان اعزام نموده است. یکی از سفراء اباقا در غالب ممالک اروپا مسافرت کرده و حتی به انگلستان رفته و در دربار ادوارد اول Edward I پادشاه انگلیس پذیرفته شده است. ولی نوشتجات و اسناد مربوط باین سفارت تقریباً معدوم یا در حکم معدوم است^(۲). مقصود و منظور سیاسی از این ارسال و مرسل آن بوده است که بر ضد دولت اسلامی مصر و شام که مقهور هیچک از آن دو طرف نشده بود تشکیل اتحادی داده و آنها را که دشمن خونی

(۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۱۸. این زن منسوب است بطایفه مسیحی مغول موسوم به «کرایت» Kerait دی نبیره پادشاه آن قبیله یعنی آونک خان بوده است که بر حسب افسانه های قرون وسطی به برستر جان Prester John موسوم است. ابن العبری در شرح وفات او، ص ۴۹۷. او اوچنین ستوده: «و کانت ابضا عظیمة فی رأیها و خبرنها»
(۲) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۷۸ و همچنین به - Memoires sur les relations politiques des princes chrétiens avec les Empereurs mongols (Abel - Remusat) در مجموعه Memoires de l'Academie Royale des Inscriptions et Belles Lettres. Vol, VI, VII ۳۳۵ و ۳۹۶ صفحات

مغولان بوده‌اند باتفاق مغلوب نمایند. و در این اتحاد عوضی که بمسیحیان میداده‌اند همانا اراضی مقدسه فلسطین بوده است که اهل صلیب سالیان دراز در طلب آن کوشش و مجاهده میکردند. از خوشبختی مسلمانان در آن تاریخ ممالك مصر و شام پادشاهی دلیر و جنگجو موسوم به سلطان یبرس^(۱) ملقب به الظاهر داشته که با کمال شجاعت در برابر هر دو دشمن که سرنوشت او و مملکت او را تهدید میکردند مقاومت مینمود.

همین پادشاه در سال ۱۲۶۰ م. قبل از آنکه هنوز بسلطنت انتخاب شده باشد با لشکریان هلاکو مصاف داده آنها را از شهر غزه بیرون راند و در عین جالوت مغولان را شکستی فاحش داد، و همچنین صلیبیان را در سوریه درهم شکست و قوای فدائیان اسمعیلیه^(۲) را که در شام سلطنتی داشتند مغلوب ساخت. و در ماه آوریل ۱۲۷۷ م. در ابوالعتین باز شکستی فاحش بر مغولان وارد آورد که نزدیک بهفت هزار نفر از ایشان در میدان جنگ بھاك هلاک افتادند.^(۳) گویند: چون اباقاخان بمیدان جنگ آمده آنهمه اجساد کشتگان مغول را مشاهده نمود، بی اختیار گریان گشت.

در تمام دوره سلطنت ایلخانان مغول در ایران و سلاطین مملوک مصر عداوت و خصومت شدیدی مابین آن دو سلسله وجود داشت،

Baybars (۱)

(۲) مورخین عرب اسمعیلیه ایران و شام را بنام «Assasins» ثبت کرده‌اند که بمعنی «آدم‌کش» و شاید که الکلّه «حشیشیون» گرفته شده باشد.

(۳) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون جلد دوم ص ۴۶ و هم چنین تاریخ مصر تألیف لین پول S. Lane-Poole ص ۲۶۲ و هوارت ص ۲۵۷

بطوریکه در سراسر قلمرو سلطنت مغول هیچ تهمتی برای یکی از افراد خطرناکتر و هولناک‌تر از این نبود که او را بداشتن روابط سری با سلاطین مصر متهم کنند. حتی رعایای مسلمان ممالک مغولی خیلی بحزم و احتیاط بایستی رفتار نمایند و کاری نکنند که مورد سوءظن واقع شوند. و عنقریب شرح خواهیم داد که در آن اوان برای نابود کردن و از میان بردن رقبا و اعدا چگونه این حربه بکار میرفته که آنها را در نزد ایلخان بداشتن ارتباط مخفی با مصر متهم می‌ساخته‌اند.

از لحاظ مطالعات فعلی ما در این کتاب کمتر سلاطین و امراء مغولی مورد بحث ماست، بلکه بیشتر محل نظر ما **خانواده جویی** و زرا و کارگزاران کشوری ایرانی نژاد هستند که مغولها بی وجود آنها از عهده انتظام امور کشور عاجز بودند (درست مانند عربها در صدر سلطنت خود) و در میان این طائفه اشخاصی یافت میشوند دارای هوش سرشار و قرائح ممتاز.

(۱) در سقیه خطی نفیسی که بسال ۶۶۷ هـ نگارش یافته، مجموعه‌ای از مراسلات و مکاتیب عظام ملک مسطور و بر فضائل ادبی او سندی استوار است. از آن مجموعه که نسخه‌ای متعلق بکتابخانه دوست دانشمند و گوینده ارجمند معاصر «محمود فرخ خراسانی» دامت فضائله می‌باشد و نسخه دیگر عکسی در کتابخانه ملی است که مرحوم قزوینی در لئیکراد عکس برداشته. این نامه که بیارسی نسبة خالص است و عربی ندارد در اینجا نقل میشود:

«من انشاء الصاحب المرحوم علاء الدین عظام ملک محمد الجویی کتب الی الامیر پروانه وحذف الفاظ العربیة

«تا سپهر گردانرا در سرشت جهان دستبرد و پیاوردی خور و مهر در بلندی و پستی کوه و دشت از پستی باد و باران گفت و کرد، گاهی از رخسار لاله برد خساره خاک تیره گلفونه مالد و از بنفشه تو بر تو زلف دلبران

مبرزترین اینان همانا خانواده جوینی است. مخصوصاً شمس الدین محمد و برادرش علاء الدین عظاملك^(۱) و پسرش بهاء الدین. جد شمس الدین صاحب دیوان که او نیز لقب شمس الدین داشته و بعنوان بزرگمایا موی.

آراید و از شکوفه تر آبدار بوستانرا گوشوار پیراید. زندگانی خداوندگار، گزیده پروردگار، سرور بزرگان، خسرو نشان روزگار، اسکندر پیکر فرشته آسای، از دل ستم رسیدگان اندوه زدای. در جهان بزرگی و هوشمندی یگانه، روزی بندگانرا بزرگ پروانه؛ پاینده باد. و آفتاب داد و دهش او از سپهر کامرانی تابنده. و سایه همای آسایش که آسایش جهانیان بدان باز بسته است، بر سر دور و نزدیکان آفریدگان گسترده. و همچنین تا آسیب باد خزان آب از روی کار آذرونیسان ببرد، و بتیغ گوهر دار که میخ برق بار نامش نهند برگ و بارش از بن و تیغ ببرد، تا چون دشمنان درگاه بلند آستانه زرد رو و خاکسار گردد و بشند باد زور و ستم زروسیم او بر باید، تا برسان درویشان اندوهناک و دژ بی زور و ددم» ماند و مانند بدخواهان سرو کلاش بشویده و دردم شود. دشمنان بدانندیش که جز بدبختی بد کیش نباشند، چون باد بهمنی سرد دم باد؛ و دم بدم نام و نشان سبکساری از جهان گم و کم. زمین بندگی بلب نیاز بوسه میدهم و یک تویی دل را که بدان بارگاه دارد در هر دو سرای توشه میازد. آنچه از رنج جدایی میکشد و از درد دوری و تنهایی میچشد، تا گفته با گوشه ای مینهد. چه زندگانی اگر خود بهارستی از دست دوری شدی، و اگر جوانی بودی پیری بردادی و راستی که در آن کمان گمان برزه نیست. بهار و خزان و جوانی و پیری نزدیکی و دوریست است از درگاه جهان پناه، که آسیب روزگار از آن دور باد، و دوسه روزی که روزگار از خویشتن چهره مهری نمود و بر در دوری که بسته گرد داد مهرت نهاد و بیازوی پیروزی خدایی دست جدایی بسته ماند و دست نزدیکی بی سردرد گوش گشاده تادیده ای را که از سالهای دراز بسوزتف پراکنندگی نم گرفته بود و مردمکش از دل سبکی و تنگدلی همه تن بیم گشته بود و از گرد سم اسبان که دست دیده باد آنرا بر میدارد تا سرمه دیدگان آسمان

دراز معروف بوده، وزیر اعظم ملک قطب الدین خوارزمشاه بوده است؛ و پدرش بهاء الدین رتبه مستوفی الممالکی (وزیر مالیه) داشته. خود او نیز

که اختران روشن اند سازد، توتیا ساخت. و از خجسته دیدار جان فراش و گفتار انده زداش اندرون بیمار وسینه پر تیمار نوش دارویی که درمان زهر دوری آن نیش نتواند بود پرداخت. هنوز چاشنی شیرینی آن بکام جان نا رسیده بارگیر خوش گام برداشت تابناکام جام تلخ ساخوش گوار بهزار دود دل در سینه میباید ریخت و بدان نیش که بیش «مرهم» ندارد شکیبایی که نیست و نخواهد بود مینمود. نیکی ییدی و تماشا باندوه و خنده با گریه برچیده شد و رامش و آرامش که یافته بود از اندرون دل برمنده گشت تا بهزار درد و سوز میباید گفت: کجاست آن روزگاری که از رشک آن روز جهان افروز چون من زرد چهره و شب از اندیشه آن شبها اگر چه بس کوتاه مینمود سیاه دل و سیاه روی است و اگر نه جهان امیدتا بود کار ساز درماندگان روشن دل بودی، روز روشن زندگی شب گشتی و جام نیستی بادهان جان زندگانی لبالب شدی.

«گفتن از این شیوه چون سودمند نیست و نوشتن نیز دستگیر نه، ناچار کلك باز می کشم و هزاران بندگی که تا رو بود آن همه آفرین باشد میفرستم و وزاری و خواهش همیشه زندگانی و افزونی کمرانی می خواهم و چشم برد ریخته امید نهاده ام، تا باشد که ایزد بی همتا در دیدار گشاده گرداند و پرده از روی دل و جان بردارد؛ تا بدست بوس آن خداوندگار بر جهان سرافراز و با خوشی و رامش دمساز گردد. این بندگی سوم تشرین دوم از بغداد برداشته می آید، یکماه نزدیک باشد تا بدینجا رسیده است، بنیروی پروردگار و به نیکویی آن بزرگوار، کارها نیکوست و بنده نیز چنانکه میتواند و دست میدهد دست و پای میزند و از پی کارهایی که پای آن از دست شده است میرود و کوششی مینماید؛ باشد اگر خدای خواسته باشد آنرا در یابد. و پیش از رسیدن بنده یکچندی بود تا سرور بزرگان دانش و افسر مهتران خرد و پیشش ششیر کش بردن آنکه از پاسخ او همالانش در نبرد گاه هنرمندی بی فرمانی کردند. و چرخ گردان از شیرینی چربیهای گفتارش کمان زهازه داد در بانگ آورد

مدت ده سال مقام صدارت عظمی را در اوان پادشاهی هلاکو احراز نمود و این خدمت را تا عهد سلطنت اباقاخان ادامه داد. برادرش علاء الدین نزد ما دارای اهمیت خاصی است، چه او یکی از بهترین تاریخ نویسان ایرانی میباشد و شرح ابن هنرادمشروحاً در فصل دوم این

که انجمن خداوندی بدو و همتا بنش اگر چه همتای او چگونه گوناگون ترها کمتر، باشد آراسته باد تا در رسیدن بود؛ و باد نچ خستگی راه در در سر دیر یازنده کشیده چشم بر راه داشته. آنگاه از آمدن خجسته اودیده هنرمندی روشن شد و کاخ هوشندی گلشن گشت و از روی آن که بنده پای بست کارهای برهم و درهم افتاده بود، دست نداد که چنانکه خواست دل بود پیوسته ایستادگی نمودی و چنانکه سزد از دانشهای او برخوردار گشتی. و اگر نه آنستی که بنیاد دوستداری آن درگاه بر استوار است و بیخ آن نهال نیک بایداد، از شرم سر در گریبان بایستی کشید. چون خاری بگمانگی از راه بگمانگی برداشته آمد بدین پسند میناید و خامه را که بی سرتیزی میناید سر کند میکند. فرمان همایون که آغازش تا فرجام همه بنده نوازی بود، رسید و بلب نیاز بوسید و در پیش آن ناز برد و از یزدان پاك جاودانی بخت و بلند پای تخت خداوندی خواست؛ و چون این نیایش از سر سوئی بود، بی گمان تیر آن بر نشانه آید و بر کار نشیند. در این هنگام چنین بروزی فرخنده است که باز پس فرمود بدین چند سخن تا فرجام، و چگونه آن را با فرجام توان گفت؟ که از سر تا پایش همه آفرین و درودست، دلیری نمود و بر بسیاری و درد سر این چند سخن نوشته فرستاد. سزد که دیران بزرگوار سرزش نکنند و بخرده بگیرند و اگر روی نماید از کار دفترهایی که درخواست رفته بود که بیوفتد، باز نمایند تا چند از آن سبری شده است و چه مایه مانده؟ و این سخن در بندگی خداوند گار تازه کرده ام، بی خردی بسیار میکنم، اما چکنم؟ «گستاخ تو کرده ای مرا با لب خویش.»! بندگی ها را کمر بسته ام بر میان، زندگانی در شادمانی با پر خ کردن هم تنگ، و جهانیان را دوستداری آن درگاه چون شیرومی در درگ و بی باد والسلام.

کتاب خواهد آمد. علاوه بر این صفت وی همچنان یکی از مدیران بزرگ بشمار است که مدت بیست و چهار سال در بغداد حکومت مینمود. ^(۱)

بسر صاحب دیوان بهاء الدین والی عراق عجم و فارس و سر دیگرش شرف الدین هارون خود شاعر و طرفدار شعرای می بود. ^(۲) بحثی مشروح و دقیق از این خانواده صاحب ذوق که از روی مطالعه و تتبع محققانه و مفصل بعمل آمده بقلم آقای محمد قزوینی که یکی از دقیقترین متقدین و فضایی ایران میباشد و در مقدمه ای که بکتاب تاریخ جهانگشای جوینی (جلد اول صفحه ۱۹ تا صفحه ۹۲) نگاشته مندرج است و خواننده میتواند برای کسب اطلاع مفصلتر بآنجا رجوع نماید ^(۳)، زیرا که نقل تمامت کلام او نظر بضیق مقام در این کتاب غیر مقدور است.

خاندان جوینی هم از لحاظ محبت بعلم و ادب و هم از حیث علو طبع و کرامت ذات و هم از جهت کفایت و کار آمدی و بالاخره از حیث عاقبت و فرجام غم انگیز ایشان بی درنگ در ذهن مطالعه کننده خانواده دیگری

(۱) علاء الدین عظامک در سال ۶۵۷/۵۱۲۵۹ ق. از طرف هلاکو، یکسال بعد از تسخیر بغداد، به سمت حکومت آن شهر مین شد. مراجعه شود ب مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول از سلسله کتب کتب من XXVIII

(۲) دیوان او کمیاب و یک نسخه از آن در موزه بریتانیا تحت شماره (O.F. ۳۶۴۷) موجود است. رجوع شود بستم فهرست دیوانه ۲۵۴.

(۳) صلحانی که براون اشاره کرده ترجمه انگلیسی مقدمه است که خود او از اصل فارسی بامتداد تغییر تلخیص و ترجمه نموده. اصل آن بطور مشروح باضماف حواشی مفید در ابتدای کتاب تاریخ جهانگشا جلد اول طبع لندن (۱۳۲۹ هـ/ ۱۹۱۱ م.) قرار دارد، از صفحه «ب» تا صفحه «لکم»

از وزرای بزرگ ایران را بیاد می‌آورد که از تمام جهات شباهت بایشان داشته‌اند و آن همانا خانوادهٔ برمکیان یا برامکه وزرای معروف خلیفه هارون الرشید است.

آل جوینی مانند آل برمک دارای نفوذ کامل و اقتدار بسیار بوده‌اند، و از لحاظ آنکه هم خودشان نویسندگانی استاد بوده‌اند و هم از شعرا و اهل فضل حمایت و نگاهبانی میکرده‌اند با عالم ادب ربط کامل دارند، و عاقبت هر دو خانواده در معرض حسد رقبتی که از ایشان عقب افتاده بوده‌اند واقع شده و در اثر توطئه و اسباب چینی ایشان زندگی بر آنها تلخ و عاقبت آنها را منقرضی درست مساوی با عظمت و اقتداری که داشته‌اند نصیب ایشان گردید.

اولین کسی که از دودمان صاحب دیوان بمرگ طبیعی هلاک شد همانا بهاء الدین فرزند صاحب دیوان حکمران عراق و فارس بوده است. (۱)

وفات و اخلاق
وفات او در سال ۵۶۷۸ هـ / ۱۲۷۹ م در سی سالگی اتفاق افتاد. وی یکی از حکام شدید العمل بهاء الدین جوینی و بسیار جدی بوده است که زیر دستان از سخط او بیم و هراس فراوان داشته‌اند و بطش او بعدی بود که طفل خردسال خود را با آنکه بسیار دوست میداشته بجرم آنکه بیازی ریش پدر را گرفته

(۱) محمد بن بدر جاجرمی که از تربیت یافتگان خواجه بهاء الدین است، این قطعه را در تاریخ وفات او گفته که در مونس الاحرار تألیف آن شاعر مذکور و مسطور است (نسخه خطی کتابخانه ملی ملک و نسخه عکسی کتابخانه مجلس شورای ملی):
صاحب عادل بهاء ملک و دین. صاحب صاحبقران اندر گذشت.
در سپاهان هده از شعبان شده سال هجرت ششم و هفتاد و هشت

بود امر بهلاک کرد و بدست جلاد سپرد. صاحب تاریخ و صاف از قساوت و سنگدلی او حکایاتی دیگر نیز نقل میکند^(۱) که بعضی از آنها را هوارت در کتاب تاریخ مغول History of the mongols ذکر کرده است. لیکن باید این نکته را نیز اضافه کرد که در زمان حکومت با قدرت او، در ولایاتی که او بدین قدرت و هیبت فرمانروائی میکرد، در همان حال با شوقی تمام و علاقه‌ای مفرط جماعت شعرا و فضلا و صنعت‌گران را تشویق میفرمود. پدرش شمس‌الدین صاحب دیوان این رباعی را در مرثیه او گفته است:

فرزند محمد، ای نلک هندویت بازار زمانه را بها یک موبت
تو بشت پدر بودی از آن بشت پدر خم گشت چو ابروی بنان بی‌روبت

هندو شاه قطعه ذیل را در تاریخ وفات او سروده است:

چون شب‌شبه بود از ماه شعبان هفدهم ششصد و هفتاد و هشت از هجرت اندر اصفهان
صاحب‌اعظم بهاء‌الدین که مثلش روزگار در جهان‌بانی نبیند، دغ بیرون از جهان (۲)

این اولین مصیبتی بود که بر خانواده جوینی روی داد. مصائب دیگر

بر آنها در اثر مساعی یکی از وابستگان حق ناشناس

مصائب
خانواده جوینی ایشان موسوم به مجدالملک یزدی بوقوع
رسید، که جاه‌طلبی او بزندگانی شمس‌الدین

صاحب دیوان برادرش علاء‌الدین عظاملک^(۳) خاتمه داد. مجدالملک مذکور در موقعی که هنوز وابسته به صاحب دیوان بود، رباعی ذیل را

(۱) تاریخ و صاف. طبع بیبائی س. ۶۰

(۲) هفدهم شعبان ۵۶۷۸. = بیست و سوم دسامبر ۱۱۲۷ م.

(۳) در متن انگلیسی بجای علاء‌الدین علاءالملک ذکر شده و اشتباه است.

سروده بافرستاد :

گفتم که به خدمت تو جیایم شوم نی آنکه چو سروآیم و چون بید شوم .
نومید دلیر باشد و چیره زبان ایدوست چنان مکن که نوید شوم .

عاقبت در نتیجه سعایت نزد اباقاخان، مجدالملک موفق شد که آن پادشاه او را با رقیب خود شمس الدین صاحب دیوان در حکومت و عمل شریک نماید، و این حکومت مشترک ایجاد مزاحمتها و تهمت‌های زیاد مابین ایشان نمود. در یک مورد رباعی دیگری نوشته و بصاحب دیوان فرستاد که ذیلانتقل میشود :

در بحرغم تو غوطه خواهم خوردن با غرقه شدن یساگری آوردن
خصمی تو بس تو بیت، خواهم کردن باروی بدان سرخ کنم یا کردن .

و شمس الدین جواب او را به رباعی ذیل داد:

برغو بر شاه چون نشاید بردن پس غصه روزگار بساید خوردن
این کار که بای در میان‌ش‌داری هم دوی بدان سرخ کنی هم کردن .

مجدالملک عاقبة الامر موفق شد که در اباقاخان
تغذیب و تخفیف
در باره علاء الدین عطا ملک جوینی برادر
عطا ملک جوینی
شمس الدین صاحب دیوان سوء ظنی ایجاد

کند، که در نتیجه او را در بغداد توقیف کردند و در شهر گردانیده با شکنجه و عذاب شدید مبالغی گزاف بعنوان اموال دیوانی که بر ذمه او وارد ساخته بودند، مطالبه نمودند. از حسن اتفاق مرگ ناگهانی اباقاخان، در اول آوریل ۱۲۸۲، ورق را متقلب ساخته و عطا ملک که ممکن بود بمصائب سخت تری گرفتار شود نجات یافت و از محبس خلاصی حاصل کرد، و در اندک فاصله رقیب و خصم او مجدالملک در معرض خشم و غضب عامه واقع شد و خلق بر او شوریده او را ریز ریز کردند و هر عضوی از اعضاء بدن او را یکی از شهرهای بزرگ

ایران فرستاده عبرت ناظران قراردادند، و بمناسبت این پاداش و جزای بموقع عطا ملک برای ان دشمن دیرینه خود رباعی ذیل را بنظم آورد:

دروزی دوسه سرمایه تزویر شدی جوینده مال و جاه و توقیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله یک هفته جهانگیر شدی.

لیکن بعد از این حادثه دولت عطا ملک نیز دیر نپائید و بقلیل مدتی بعد از مجد الملک در بهار سال ۱۲۸۳ م. / ۶۸۱ ه. وفات یافت.

وفات عطا ملک جوینی در ذکر حادثه عجیبی که مربوط به مرگ

اباقاخان است عموماً مورخین متفقند در سال ۱۲۸۴ مسیحی و گویند که: اودریکی از ضیافتها برسم

مغول با اصحاب خاصه خود شرب زیاد نمود. آنگاه احساس ناراحتی و سنگینی کرد، از مجلس برخاسته بیابان رفت. ناگهان در آنجا فریاد برآورد که پرنده سیاه بزرگی بر او حمله ور است و بخدام خود امر کرد که آنرا باتیر خود هلاک نمایند. نگهبانان که فریاد او را شنیده بودند بسوی او شتافته لیکن: اثری از آن پرنده نیافتند. و در همان حال که در پی آن میگشتند ابقا را غشوه دست داد که از آن حالت دیگر بهوش نیامد و هلاک شد. (۱)

چند حادثه دیگر هم که از وقایع عهد سلطنت ابقاخان است سزاوار است باختصار ذکر شود:

(۱) ابوالفرج ابن البری در این باب مینویسد: « اما ابقا بلخان فانه توجه نحو بغداد و منها الی همدان و يوم الاثنين ثاني العيد، عمل له شخص فارسی اسمه بهنام دعوة عطية فی داره و ليلة الثلاثاء تغیر مزاجه و صادری خیالات فی الهوام (مختصر الدول طبع بیروت ص ۵۰۵) .

تجدید حیات فدائیان اسمعیلیه
یکی آنکه فدائیان اسمعیلیه با وجود آنهمه
صدماتی که بدست مغول بر آنها وارد آمده
بود توانستند که در حدود سال ۵۶۷/ ۱۲۷۱ م.

تجدید حیات نمایند. چهار سال بعد از آن تاریخ موفق شدند که در
تحت سرداری پسر آخرین پادشاه خود رکن الدین خورشاه قلعه الموت
را باز تسخیر کنند و لکن اندکی بعد اباقا بر آنها استیلا یافته و یکی
آنها را بر انداخت.

دیگر آنکه جنگها و تزاخم داخلی ما بین امرا و شاهان مغول نیز
از عهد سلطنت اباقاخان شروع گردید. چنانکه در سال ۵۶۳ هـ /
۱۲۶۴ م. مابین دو تن از امرا بنام یوشموت و نوسای در آقو جنگی
شدید بوقوع پیوست. همچنین در سال ۵۶۷ هـ / ۱۲۶۸ م. مابین اباقاخان
و تکودار خان فرزند جغتای جنگی روی داد، و بعد از آن طرفداران
تکودار غالباً ایجاد فتنه و شورش مینمودند. و همچنین براق در خراسان
بر سلطان بشورید و لشکریان اباقا بقیادت سرداری شجاع موسوم به
سبتای Subutay او را درهم شکسته و فتنه او را بر انداختند، و
یکی از شعراء زمان اشاره بهمین واقعه نموده است که گفته:
لشکر عشق ترا بای من آوردم و بس همچو در جنگ براق از ده میران سبتای
احمد تکودار؛ یا تکودار خان ۱۲۸۲-۱۲۸۴ م.^(۱)

بعد از وفات اباقاخان دو نفر رقیب نامزد سلطنت بودند. یکی
برادرش تکودار که بمناسبت قبول مذهب اسلام نام اضافی احمد نیز

(۱) این اسم را تکودار یا تکودار ثبت کرده اند. محققین اخیر تلفظ ارمنی آن
تکودار Tangudar را قطعی دانسته اند. رجوع شود بکتاب هوارت ص ۳۱۰

گرفته بود و دیگر پسرش ارغون . اکثریت امرای مغول اولی راتر جیح داده و او را بسلطنت برگزیدند . و در نتیجه در تاریخ ماه مه ۱۲۸۲ بقلب سلطان احمد تکو دار بتخت پادشاهی نشست . اولین عملی که از او ظاهر گردید تظاهر او بدیان اسلام بود که مراسلاتی بعلمای بغداد^(۱) و همچنین به قلاوون سلطان مصر نگاشته^(۲) و در آنها صریحاً اظهار نمود که هم او مصروف حفاظت و نگهداری دین حنیف است و میخواهد که باتمام مسلمانان با صلح و سلم رفتار نماید . نامه اوبه قلاوون مورخ جمادی الاولی ۶۸۱ هـ . / اوت ۱۲۸۲ م . بمصاحبت دو نفر سفیر مخصوص: قطب الدین شیرازی و اتابک پهلوان ، ارسال شده و جواب قلاوون به تاریخ غره رمضان همان سال (۳ دسامبر ۱۲۸۲) صادر گشته است .

هر چند مسلمین از اسلام تکو دار خان احمد

شکست و اسارت
و قتل تکو دار خان
خوشنود بودند و از علائم خلوص عقیدت که

از رفتار او ظاهر میشد رضایت داشتند، مغولها

برخلاف ناراضی شدند؛ و بالتیجه در سال بعد، ۶۸۲ هـ . / ۱۲۸۳ م . توطئه بزرگی از امرای و اعیان مغول بر علیه احمد بظهور رسید که میخواستند او را از تخت برداشته و برادرزاده اش ارغون را بسلطنت برگزینند . اگرچه قانقور تائی که یکی از عمال مهم آن توطئه بود بایک عده از همدستان او در ۱۸ ژانویه ۱۲۸۶ بقتل و سیاست رسیدند لیکن بعداً ارغون بر عمومی

(۱) مراجعه شود بتاریخ دهن جلد سوم ص ۵۵۳

(۲) مراجعه شود بتاریخ و صاف طبع بیبی ص ۱۱۳ و تاریخ ابوالفرج ابن

العبری طبع بیروت ص ۵۰۶

خود شوريد و عاقبت اورا اسير ساخته در ۱۰ اوت همان سال مقبول ساخت و روز بعد بتخت سلطنت جلوس کرد .

ارغون خان ۱۲۸۴-۱۲۹۱ م.

اولين اقدامی که ارغون خان پس از وصول سلطنت ارغون خان
باریکه سلطنت نمود آن بود که پسر خود غازان ۶۸۳-۶۹۰ هجری

خان را بحکومت خراسان و مازندران وری و قم منصوب نمود. فرمان ایلخانی ایران بنام وی یکسال بعد از طرف خان بزرگ مغول، قوبلای خان، از چین بتوسط اوردوگمایا واصل گردید.

هرچند در انتای سلطنت احمد تگودار خان قتل صاحب
دیوان کوکبخت شمس الدین محمد صاحب دیوان

خانواده او که چندی در اثر حیل و دسائیس مجد الملک رو بزوال بود دوباره اوج گرفت، لیکن بجلوس ارغون ستاره اقبال ایشان یکباره غروب نمود. بعد از مرگ تگودار خان، صاحب دیوان از ترس غضب ارغون فرار کرده به قم^(۱) گریخت که در آنجا فرستادگان ارغون اورا گرفته و باز آوردند و بالاخره در مکانی موسوم به مؤینه نزدیک اهر در روز چهارم یا پنجم شعبان ۶۸۳ هـ ۱۶۷۰ یا ۱۶۷۱ اکتوبر ۱۲۸۴ م. بقتل رسانیدند^(۲). قبل از آنکه اورا بدست جلاد بسپارند

(۱) در بعضی تواریخ فرادخواجه را بقم یا صفهان نگاشته اند و بعضی قومس گفته اند که نواحی غربی خراسان است (بسطام دامغان و سمنان)

(۲) در تذکره عرفات العاشقین این قطعه را بخواجه شمس الدین محمد نسبت داده که در وقت مرگ خود گفته است والمهدة علیه:

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد
انصاف فلک بین که در این مدت نزدیک
کردون چه بود؛ چیست ستاره؛ چه بود مهر؛
هر ظلم که بر اهل جهان کردم ازین پیش
کی شاید از آن تیر بندیر حذر کرد
چه شود بر انگیخت زبیداد و چه شر کرد
فرمان خدا بود و حواله بقدر کرد
پیش آمد و احوال مرا هر چه بتر کرد؛

استفاده بسیار کرده لحظه ای امان خواست. و در آن فرصت قلیل وضو گرفته
تفائی بقرآن زده سپس مکتوب ذیل را با علمای تبریز نگاشت: « چون بقرآن
تفأل کردم این آیه آمد: اِنَّا الَّذِیْنَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَفَاوْا عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
لَا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشُرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ . بار بتمالی چون بندۀ خویش
را در این جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی از او دریغ نخواست که هم در این
جهان بشارت جهان باقی بدورساند، چون چنین بود **مولا نامحیی الدین و**
مولا شمس الدین و مولا ناهمام الدین و مشایخ کبار را که ذکر هر یک بشطویل
میانجامد و موضوع احتمال نیگیرد بشارت رسانیدن واجب نبود تا دانند که قطع
علائق کرده روانه کشتیم، ایشان نیز بدعاء خیر مدد دهند. » (۱)

و نیز مکتوب ذیل را که شامل وداع و شهادت نامه اوست بفرزندان
خود نگاشت (۲):

« جماعت اعزه و فرزندان حفظهم الله تعالی سلام و تحیت
مکتوب صاحب دیوان بفرزندانش
بخوانند و بدانند ایشانرا بودیعت بغدادی عزوجل
سپرده آمد، اِنَّا لَیَضِیْعُ وَاَدْبَاعُ . در خاطر چنان بود
که مکر ملاقات باشد وصیتی کرده آید، چون روزی نبود بآن جهان افتاد، باید
که در محافظت فرزندان تقصیر نکنند و ایشانرا بر تحصیل علم رغبت دهند، و البته
نگذارند که کرد عمل گردند و با آنچه خدای تعالی روزی کرده باشد بسازند. اگر
فرزند **آتابک** و والدۀ اش بولایت روند اجازت است، **نوروز و مهوود**
و والدۀ ملازم **بلقاخاتون** باشند. اگر از املاک چیزی مرمت فرمایند بستانند و
بدان قناعت نمایند. حرم بزرگ از تبریز کجا توان رفت؟ هم آنجا باشد بر سر تربت
ما دو برادران باشد، اگر عادت در خانقاه **شیخ فخر الدین** توانند بکنند، و
ایشان نیز آنجا روند. و دیگر مقومه هرگز از مآسایشی نیافت، اگر خواهد شوهر

(۱) تاریخ و صاف ص ۱۴۱ طبع بیبی

(۲) نص مکتوب را مرحوم براون از نسخه مجمل فصیحی خوانی متعلق باوقاف
کبک ترجمه نموده است و ما آنرا عیناً از نسخه مجمل فصیحی متعلق بکتابخانه
شخصی آقای محمد نجفوانی نقل کردیم. (رجوع کنید به حاشیه صفحه بعد)

گفتند. فرج و والدۀ با اتابك بهم باشند، زکریا را با املاك تومان شهنشاهی و دیگر مواضع که به امیر قوما داده‌ام باز گذارند. دیگر عرف دارند و اگر از املاك چیزی مرحمت فرمایند، فیها و الاقناعت نمایند. باری تعالی بر ما رحمت کند و بر ایشان برکت. در این وقت خاطر با حضرت ازدی بود همینقدر بیش توانستم نوشت، بنده و آزاد را نیکوراند و بشبها غریب مادا فراموش نکنند. »

در این واقعه تنها صاحب دیوان هلاک نشد بلکه چهار تن از فرزندان اویحیی و فرج الله و مسعود و اتابك بقلیل مدتی بعد از او قتل رسیدند و فرزند دیگرش هرون نیز بعد از آنها رهسپار دیار عدم گردید.

بر حسب قول صاحب تاریخ و صاف و برادر و هفت پسر قربانی سبعیت مغولها گشته، انتقام پدر را بنا به مدت مألوف از اطفال خرد سال گرفتند که مبادا زنده مانده روزی در پی کینه تیزی بر آیند. علاوه بر هلاک اینها، وفات علاء الدین عطاء ملک جوینی و بهاء الدین که در فوق شرح آن ذکر شد نیز جزوی از مصائب وارد بر خانواده جوینی می باشد، بطوریکه در اثناء مدت پنج یاشش سال نام این خانواده وزراء بزرگ بکلی از صفحه تاریخ محو گردید.

فصیحی در کتاب «مجمل» در رباعی ذیل را از شمس الدین نقل میکند که در دقائق آخر زندگانی سروده است:

ای دست اجل گرفته بای دل من	حکم تو بکشتن رضای دل من
جان پیشکشت میکنم از دیده دل	این بود همه عمر هوای دل من

ایضاً

درنگر ای چراغ جهان کشته	تا ببینی در صد جهان کشته
کشکان زندگان جاوید اند	خاصه در دست کافران کشته

واقعه قتل او در سرتاسر ایران ایجاد ماتم و سوگواری عمومی

بقی از صفحه قبل

مختصر اختلافی که در ترجمه انگلیسی با این اصل ملاحظه میشود، «ماوم نیست» که ناشی از اختلاف دو نسخه اصل است یا در ترجمه تمامی روی داده. همچنین در نسخه موجود مجمل فصیحی این نام، بدون فاصله وصل شده است به نام ای که بهشایخ تبریز نگاشته است و در فوق ذکر شد.

نمود، حتی در شهرهایی مانند شیراز که این وزیر بزرگ هیچوقت بدانجا نرفته و فقط اعمال صالحه و صدقات جاریات وی او را معروف ساخته بود خلایق بهزای مرگ او نشستند. در میان اشعاری که در مرثیه او سروده اند قطعات ذیل نقل میشود:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیو بیرید .
شب جامه سیاه کرد در آن ساقم و صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدید .
ایضاً

رسید الحق بشریف شهادت و زبری کو سراز گردن بر افراشت .
محمد صاحب دیوان که سی سال چهار ازا بسی آفت نگه داشت .
فلسک بین کانچیان نفی بیازرد جهان بین کانچیان مردی بنگه داشت .

با وجود اینها در میان مردم اشخاصی بودند که صاحب دیوان را مستحق قتل شمرده و سرنوشت او را پاداش رفتاری که بسلف بدبخت خود مجد الملک روا داشت میدانستند. این نکته در قطعه ذیل که در تاریخ گزیده نقل شده است بخوبی نموده میشود:

چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای نوشهر
بمقد صاحب دیوان محمد که دستور ممالك بود در دهر ،
بسی از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت فخر .
نو در دنیا ، شو بد را خربدار که داد در ترازو نوش با زهر .

این نکته را نیز باید گفت که سرانجام روزگار کسانی که با تهور و جسارت تقبل خدمت وزارت را در دربار مغول میکرده اند عموماً هلاک و نیستی بوده است، چنانکه بعد از صاحب دیوان جلال الدین سمنانی در اوت ۱۲۹۸ بقتل رسید و بعد از او سعد الدوله یهودی در اواخر فوریه ۱۲۹۱ بهلاکت گرفتار گشت و صدرالدین خالیدی که صدر دیوان گیخاتو بود در ماه مه ۱۲۹۸ جرعه هلاک نوشید. و از همه بزرگتر خواجه رشید الدین فضل الله بود که در ژوئیه ۱۳۱۸ مقتول شد.

سعدالدوله
وزیر یهودی

ارغون خان در مملکت ایران مدت هفت سال
سلطنت نمود (از اوت ۱۲۸۴ تا ماه مه ۱۲۹۱ م.)
اعزام سفرای متعدد بدربارهای اروپا - مخصوصاً
سفارت سال ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ که یکی از افراد آن هیأت اعرامی موسوم به:
رأین سوما Rabban Sawma سرگذشت مفصالی از مسافرت خود
بزبان سریانی باقی گذاشته، همه نشان میدهند که در زمان ارغون
سیاست اباقاخان که در زمان احمد نکودار متقلب شده بود، دوباره
تجدید گردیده است. در اواخر ایام سلطنت ارغون، سعدالدوله
یهودی وزیر با اقتدار دربار او گردید، این مرد طیبی یهودی بود.
نظر باینکه توطئه‌های بسیار خطرناک برضد اسلام باو منسوب میداشتند،
طرف بغض و نفرت مسلمانان واقع شد. وی اصلاً اهل ابهر و بعدها در
بغداد بطبابت مشغول بوده. یکی از همکیشان او را به ارغون معرفی
کرد و بنا بر سخن صاحب تاریخ و صاف اعتماد و توقیر ایالخانرا از
آن راه جلب کرده بود که علاوه بر دانستن زبان مغولی و ترکی و ساسانی
بکارمی برد که حرص و آرزو شاه مغولی را بوسیله انباشتن خزانه او ارضا
میکرد^(۱) و از این راه خویش را در نزد او مقرب ساخت و برای بدست
آوردن مال و وجوه دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی بخرج داد
که ارغون او را منصب خزانه داری و مستوفی المعالکی مملکت اعطاء
فرمود، و از آن روز کوچک دولت ابناء قوم او که تا آن تاریخ در محاق ذلت
و مسکنت بودند رو به عزت و استعلاء آورد و در سایه قدرت روز افزون وی
غالب مشاغل دولتی و امور مهمه مملکتی را یهودیان عهده دار گشتند،

(۱) رجوع شود بتاریخ و صاف ص ۲۳۶

چنانکه یکی از شعراء زمان در بغداد این قطعه را سروده و ترقی آنجماعت بیان کرده است :

یهود هذا الزمان قد بلغوا	مرتبة لا ينالها فلك
الملك فيهم و المال عندهم	و منهم البشار و الملك
يا معشر الناس قد نصحت لكم	تهدوا قد تهود الفلك
فاتتظروا مبة العذاب لهم	فمن قليل نراهم هلكوا.

جسارت و عداوت سعادالدوله بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده میشد تا بجائی که ارغون را بر آن داشت که کلیه عمال مسلمان را از همه مشاغل و مناصب عالیّه دواتی، کشوری و لشکری، اخراج کند،^(۱) و باینهم اکتفا نکرده در صدد بر آمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد .

برای امضای این نیت شوم در خاطر ارغون و سوسه کرد که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمقول منتقل گشته و ایشان از در گاه الهی مبعوث هستند و باید که پیروان نافرمان و منحط محمد صم را مجازات دهند ، و همچنین به ایلخان پیشنهاد کرد که کعبه را دیگر بار معبد اصنام سازد، و اهل اسلام را بمبادت اوثان الزام کند. سپس در بغداد سفائی جنگی یار است که به مکه حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به خواجه نجیب الدین کحال به خراسان کسبیل داشته و صورتی از اسامی دویست نفر اعیان و دولتمندان آنجا را باو داده و او را برقتل آنها مأمور ساخت . همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر شیراز بود برای همین مقصود نزد شمس الدوله یهودی فرستاد . صاحب تاریخ و صاف میگوید :

(۱) تاریخ و صاف ص ۲۴۲

حکایات کرده‌اند که ارغون خان در مبادی جلوس بر سریر سلطنت کار قتل را کاره بود، چنانکه روزی نظر بر کثرت ذبایح اغنام انداخت و در کمال رقت قلب فرمود که چندین حیوان بیگناه را برای لذت شکم عرضه هلاک کردن از لوازم قساست و رذائل اخلاق ذمبه تواند بود. علیهذا وزیر و مشیر پیوسته بتحسین مستقیح و مستکره او اشتغال داشت و میگفت، گلزار دولت را باغبان وار از خار انکار پیراستن و مشارب مآرب را از قاذورات محذورات مصفی داشتن، از مقتضی کیاست و فراست باشد. و خود ترك شرمعاندان که واسطه انخزال ملك و مال و داعیه زوال رونق سلطنت اند چگونه و چون نکنند... از سوسه و اغواء او دل ایلخان بر قتل بی خطا چون غمزه خوبان ختن حریص شد، تا غایتی که باندک توهمی یا بسبب مختصر جریمتی صد جان را بر باد میداد. هر آینه مخالطت جلیس السوء و معاشرت اشرار همین نتیجه دهد. (۱)

مرض ارغون لیکن در همان اوان که نفوذ و قدرت همدالدوله
و هلاک او بمتنهای کمال رسیده و مقاصد سوء او در شرف
انجام بود، ارغون در شهر تبریز بمرضی شدید

مبتلی شد. همدالدوله که بخوبی میدانست بعد از سلطان دوام و بقائی نخواهد داشت، گرفتار آلام و هموم گردید و از خدمت او آنی منفک نمیشد و از اداء خیرات و میراث لحظه‌ای قصور نمی ورزید، چنانکه سی هزار دینار بفقراء بغداد و ده هزار دینار بدرویشان شیراز بذل کردند. همچنین بسیاری از مجوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات ذره‌ای فروگذار نکرد. بعضی از پیشوایان دینی مغول گفتند که: این بیماری

متمادی و مزمن سلطان همانا بعلت قتل شاهزادگان مغولی است، مانند قرانقای و هولاجو و جوشکب و غیره. بعضی دیگر بر این عقیده شدند که یکی از همخوابگان سلطان او را مسحور ساخته است.

سلطان ایداجی را که بر تحریک و تشویق پادشاه بریختن خون شاهزادگان مغول متهم بود بکفاره آن گناه بیاسا رسانیدند.^(۱) همچنین توقچاق خواهرزاده جوشکب را که به جادو کردن سلطان مورد سوء ظن بود بقتل آوردند، لیکن از هیچیک از این اعمال حال سلطان را بهبودی دست نداد. در اواخر فوریه ۱۲۹۱ م. بیماری او چنان شدت نمود که هیچکس جز جوشی و سعدالدوله بدرگاه او راه نداشت. عاقبت سعدالدوله که از شفاء او مأیوس گشت پنهانی رسولانی چند بنزد غازان فرستاده او را آگاه ساخت که هنگام طلب تخت سلطنت رسیده است، باید بمحض اینکه ارغون نفس آخر را در کشید آماده پادشاهی باشد. لیکن این تدابیر او را از دست دشمنانش نجات نداده چند روزی قبل از آنکه ایلخان وفات نماید او را هلاک ساختند و این واقعه در ۹ مارس ۱۲۹۱ مطابق سلخ صفر ۶۹۰ اتفاق افتاد.^(۲)

مرگ سعدالدوله گویا اشارتی بود که در سرتاسر مملکت تعذیب یهودیان بلوای عام علیه یهودان بر پا گردد. اموال ایشانرا غارت کرده، ابدان ایشانرا طعمه شمشیر ساختند. در بغداد بتنهائی متجاوز از یکصد نفر از زعماء آنجماعت بقتل رسیدند. شرح فنا و استیصال یهودیان را امام زین الدین علی بن صاعد واعظ دمشقی در قصیده ذیل بهمان بحر و قافیه قطعه قبل (تاریخ و صاف ص ۲۴۷) برشته نظم کشیده است:

(۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۳۴۵

نعد من دار باسمه الفلك
و قارن النعمى سمه دولتهم
و شئت الله شمل ملكهم
كم حكوا فى البلاد، لاحكوا
ابكاهم الله عاجلا اسفا
سقام العتف ساة غشن
واستخلصوا المال من ديارهم
يا امة الكفر والضلال لقد
يا اخبت الطير يا بغاث لقد
فاتم شر امة سلفت
عبدتم العجل دون خالقكم
مذهب (٢) هذبوا بقتله
لما راوا رأسه بطاف به
فمجل الله روح خيرهم
فى العذاب الذاب قد سجنوا
فاعتبروا سادسى بصبرهم
طناجر (٣) هد دكن عزمهم
اباد هم عنوة بصادمه
اشارة الشيخ فيهم ظهرت
جمال دين الاله سيدنا
الزاهد العابد الغضوع لى
هجوتم-م ابتغى بهجوه-م
دعنا لن قال فى قصيدته

هذى اليهود القرد قد حلكوا
وافترضوا فى البلاد وانتهكوا (١)
و بالعصا العقيل قد سبكوا
وارتكبوا الدويقات وانتهكوا
من بعد مافى زمانهم ضحكوا
فامتلأت بالعجاجم السكك
و بالحريم العرام قد هتكوا
دار بكم فى حباله الشرك
صادكم فى الخيلة الشبك
و اتم شر امة تركوا
فضل ذلك الايباب و النك
جماعة فى البلاد قد فتكوا
و قد علاه القتام والصهك
الى جعيم ظلامها حلك
وفى الحديد المديد قد سلكوا
ثم اتل يا ذالبيان كم تركوا (٢)
ذلك الهمام الحلال الملك
و ما عليه بذلكم دوك
لما رآهم بسهمه فتكوا
ذلك الولي المؤيد الملك (٣)
دانت له فى يعارها السكك
جنان خلد بزينها البرك
«تهودوا قد تهود الفلك»

(١) بهام است بعد الدولة يهودى

(٢) - اشاره است بهذب يهودى كه از رجال آنجماعت بوده او نیز در آن حادثه بقتل رسید .

(٣) - اشاره است بآیه شریفه كم تركوا من جنات وعيون، سورة مبارک ٤٤ آیه ٢

(٤) - طناجر همان طوغاچار نویان است از امراء مغول كه بقتل اسقف يهوديان برخاست .

(٥) - مدوح: ملك الإسلام جمال الدولة والدين- بزعم براون جمال الدين محمد بن سليمان التقيب القديسى، متوفى بسال ٦٩٨ هجرى.

گیخاتو - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۵ م.

پس از ارغون برادرش گیخاتو جایگزین او شد. مراسم تاجگذاری او تا چهار ماه و نیم بعد از فوت ارغون یعنی تا ۲۲ ژوئیه ۱۲۹۱ م. بتأخیر افتاد.

در انشای این مدت با آنکه طوغاجارنویان و سایر سرکردگان مغول بنا کمال شتاب برای ممالك مختلفه محروسه حکامی گماشتند، معذلك اختلال و هرج و مرج در اطراف ملك روزافزون شد. از آنجمله افراسیاب از خانواده اتابکان لرستان موسوم به هزاراسب، که از اواسط قرن دوازدهم مسیحی در لرستان فرمانروا بودند، شورش ناپسنگام و بی نتیجه نموده و چندی نیز شهر اصفهان را مسخر داشت.

گیخاتو که بنابر سخن مؤلف حبیب العیر سخنی ترین اولاد هلاکو بود، صدرالدین احمد خالای زنجانی را که به صدرجهان ملقب و معروف است، بوزارت برگزید. این پادشاه و این وزیر صفت شهوت رانی و بوالهوسی هر دو بالطبع بوالهوس و مسرف بودند و مخصوصاً گیخاتو لذائذ نفسانی را از اقسام شهوات بعد از افراط طلب میکرد. از اینرو اندکی بر نیامد که خزانه دولت تهی گردید و به وجوهات احتیاج و ضرورت مبرم حاصل گشت. صدرجهان رفع تهیدستی را تدبیری اندیشیده و چاو، یا پول کاغذ را، که در مملکت چین رایج و متداول بود، خواست در ایران نیز رواج دهد. برای این مقصود کارخانهای چند برای ساختن چاو در جمله شهرهای مهم برپا کردند، و قوانین

سلطنت
گیخاتو خان
۱۲۹۱ - ۱۲۹۵

سخت مقرر داشتند که بر طبق آن استعمال فلزات قیمتی را تا سر حد امکان منع و قدغن کردند. تفصیل نشر این پولهای کاغذ که در آن عهد متداول گردید، در متن تواریخ آن زمان مخصوصاً تواریخ و صاف بدست ما رسیده است^(۱) این اوراق عبارت بوده است از قطعاتی مربع مستطیل که چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر بالای آن از دو طرف «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نگاشته و بر پایین آن نام نویسنده یا رسام آن و هم چنین قیمت آن را (که از نیم درهم تاده دینار بوده) در دایره ای در میان آن رقم ساخته بودند و این چنین در قلم آورده که: «پادشاه جهان در تاریخ سنه ثلاث وتسعين و ستمائة (۱۲۹۴ م.) این چاو مشارک را در ممالک روانه گردانید، تغییر و تبدیل کننده را بازن و فرزند بیاسا رسانیده مال او را بجهة دیوان بردارند.» و احکامی نیز به شیراز و سایر بلاد ایران فرستادند که در آنجا شرح منافع این پول را بایج جدید را ذکر کرده و سؤالات و اعتراضات فرضیه بر آن وارد کرده و جواب داده بودند و اظهار داشته که:

«چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد.»

فقر و فاق و ضرر و مسکنت از میان خلائق مرتفع شود. و حکم نمودند که هر گاه چاو مندرس و فرسوده شود. بچاو خانه برند و هر ده دینار را به نه دینار چاو مجدد ستانند.

حکم رواج چاو در تبریز در ماه ذی القعدة ۶۹۳ هـ / سپتامبر - اکتبر ۱۲۹۴ م. سمت صدور یافت، لیکن در فاصله سه روز بازارهای تبریز بسته شد و عمل تجارت بکلی موقوف و معطل گردید، زیرا که طلا و نقره را از جریان باز گرفته بودند و چاو را هم هیچکس قبول نمیکرد، در این

(۱) تاریخ و صاف ۲۷۲ طبع بیانی

امر خشم و غضب عامه بیشتر متوجه شخصی بنام عزالدین مظفر بود؛ چه او را
مسبب ایجاد و شیوع پول کاغذی دانسته و بالتجیه مردم او را دشمن
میداشتند، و اشعاری نیز در هجو او ساختند که از آن جمله قطعه ذیل است :

تو عز دینی و ظال جهانی	جهان را هستی تو نیست در خود
از آن کبر و مملکت و یهودی	بس از توحید حق - والله اکبر
همی خوانند از روی تضرع	بنزد حضرت دادای داود
خدا با بر مراد خویش هرگز	مبادا در جهان بکدم مظفر .

(۱) نظایر این اختلال در شیراز و سایر بلاد معظمه مملکت مانند
لغو چاو تبریز بوقوع پیوست، و عاقبت کار در نتیجه اظهاراتی که امراء
مغول و دیگران برخلاف پول کاغذی نمودند، گیخاتو ناگزیر شد چاو مغفور
را متروک سازد و آن اسلوب وجه کاغذی را که بجای اصلاح و تعدیل بحران
مالی بروخامت و شدت آن افزوده بود، بکلی لغو و قدغن فرماید.

توهین گیخاتو اندکی بعد از این واقعه گیخاتو در یکی از
مواقع طیش و مستی که او را عادت دیرینه
به سرعام خود بود، به سرعام خود باید و - نبره هلاکو -

تسوهینی شدید کرد و یکی از حواشی خود را امر فرمود تا او را بزنند.
بامدادان که از آن حالت بهوش آمد از این عمل نادم و پشیمان
کشته سعی بسیار نمود تا بوسیله اعطاء مال و ابراز احترامات از او
دلجوئی کند، باید و از فرط حزم و احتیاط خشم خود را در آنوقت

(۱) چاو - لغت چینی است و از این تاریخ در زبان فارسی استعمال شده این
بین یک قرن بعد همانرا در بیت خود بکار برد - و گفته :

روان شد خود از موبک شیخ عهد دهی نادوان مانده مانند چاو
و در زمان آن کلمه را به « چاپ » تبدیل کرده و بمعنای « طباعة » بکار می برند.

مخفی داشت. لیکن اندکی بعد به تحریک بعضی از امرای ناراضی مغول علناً بر گیخاتو شوریده و عاقبت سردار لشکر گیخاتو - طوغاجار بر او خیانت کرد و او را اسیر و تسلیم بایدو کرد و روز پنجشنبه ششم جمادی الثانی ۶۹۴/هـ. ۲۳ آوریل ۱۲۹۵ م. در صحرای مغان او را بکشتند.

بایدو خان - ۶۹۴/هـ. ۱ آوریل - اکتوبر ۱۲۹۵ م.

بایدو اندکی بعد از حدوث آن وقایع در همدان در مجلس عیش و انبساط بوسم مغول به سلطنت نشست. ^(۱) سپس طوغاجار را منصب امیرالامرائی داد، آنگاه وزیر سابق صدر جهان را از رتبه وزارت معزول فرمود، و بجای او جمال الدین دستجردانی را منصوب کرد. بایدو از شاهد سلطنت کام دلی حاصل ساخت، زیرا که ششماه بعد از جلوس مغلوب لشکر غازان پسر عم خود و فرزند ارغون گشته و بنا بقول میر خوند صاحب حبیب السیر « از همان شربتی که به گیخاتو چشانیده بود، جامی لبالب در کشید. » ^(۲)

غازان خان ۹۴-۷۰۳ هـ.

۱۲۹۵ م. - ۱۳۰۴ م.

سال جلوس غازان نبیره بزرگ هلاکو بر تخت سلطنت ایران خط فاصل غلبه مجدد اسلام را برت پرستی مغولان رسم مینماید و ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران میباشد. این پادشاه در ۴ دسامبر ۱۲۷۱ م. ۶۷۰/هـ متولد شده و هنگامی که زمام امور دولت را بدست گرفت

(۱) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

(۲) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

جوانی بیست چهار ساله بود. در سن هفت سالگی جد خود ابا قاجان را در همه شکارها مصاحب بود، و در ده سالگی پدرش ارغون او را در تحت اتابکی و پیشکاری امیر نوروز، حکمران خراسان کرد. امیر مذکور فرزند ارغون آقا است که سی و نه سال در ولایات مختلفه ایران بامر چنگیز خان و اعقاب او حکمرانی نموده است. این امیر که خود قبول دیانت اسلام کرده بود، غازان را نیز بقبول مذهب حنیف ترغیب میفرمود. و در ابتداء جنگ و نزاعی که با رقیب خود باید و داشت، از او عهد گرفت که هر گاه خداوند فتح و ظفر را نصیب او فرماید، بدین اسلام ایمان آورد. چون این مقصود حاصل گردید، او هم بفرمود خود وفا کرده و در تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ هـ / ۱۹ ژوئن ۱۲۹۵ م. مسلمان گشته با هزار نفر مغول همگی در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ الاجل سعدالدین الحموی^(۱) بدین اسلام درآمدند، و پس از آن نیز غازان از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فروگذار نکرد. بعد از چهار ماه که از آن تاریخ بگذشت، امیر نوروز را اجازه فرمود تاجمله کلیساها و کنیسه ها و بتخانه ها را در تبریز خراب کند. همچنین سکه جدیدی امر بضرع فرمود که در آن آیات اسلامی و کلمه شهادتین را نقش کرده بودند. و در ماه مه ۱۲۹۹ فرمانی صادر فرمود و ربا خواری را چون مخالف آئین محمدی است منع کرد. و در تاریخ نوامبر ۱۲۹۷ امرای مغول بجای کلاههای تتری همه عمامه بسر گذاشتند.

(۱) - حبیب السیر و دولتشاه شیخ سعد الدین ابراهیم ذکر کرده اند، ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده است.

با همه این احوال عده زیادی از طبقات شاهزادگان ناخشنودی امراء قدیم مغول و امراء مغول بودند که عمل غازان را نپسندیده در مقام خلاف بر آمدند. بهمین جهت در ابتدای سلطنت غازان شورشها و دسائسی چند بظهور پیوست که همه بی نتیجه و عقیم ماند و بشدت جلو گیری شد. در انتهای یکماه بنا بقول صاحب حبیب الحیر بیش از پنج تن از شاهزادگان و سی و هفت تن از امراء مغول بحکم غازان و امیر نوروز عرضه تیغ هلاک گشتند^(۱). عاقبت نوروز نیز مورد سوء ظن سلطان واقع شده و بادصف این همه خدمات که کرده بود متهم به توطئه با پادشاه مصر شد. هر چند به هرات گریخته و بملك فخر الدین کرت پناه برد، ولی عاقبت گرفتار گشته و بقتل رسید. اندکی بعد از ان صدر جهان و جمال الدین دستجردانی و برادرش قطب جهان یاسا رسیدند.^(۲) بعد از آنها مورخ و طیب معروف خواجه رشید الدین فضل الله صدر اعظم ممالك ایلخانی شد. غازان پادشاهی شدید العمل بود. سلطنت او بطوریکه سر هنری هوارت اشاره میکند سرتاسر مملو از ذکر سیاست ها و خونریزیهاست، و دهمن نیز میگوید: «بندرت صفحه ای از کتاب رشید الدین در قسمت سلطنت غازان میگذرد که اشاره به قتل و اعدام یکی از ارکان دولت ننماید».^(۳)

جنگ مصر يك قسمت عمده ایام سلطنت غازان در جنگ با مصریان سپری شد. قتال نخستین او که در سال ۱۲۹۹-۱۳۰۰ م. در مجمع المروج نزدیک حمص اتفاق افتاد، با آنکه تعداد لشکریان مصر سه

(۱) حبیب الحیر جلد ۳ جزء اول ص ۸۱ و نیز رجوع شود بتاریخ هوارت جزء ۳ ص ۲۶۴

(۲) رجوع شود بتاریخ هوارت جزء ۳ ص ۲۶۱

بلکه چهار برابر بود، معذلك بشکست ایشان و فتح مغول خاتمه پذیرفت و مدت یکصدروز شهر دمشق و نواحی شام بدست لشکریان غازان افتاد و نام او را در خطبه میخواندند. با وجود آنکه فرمانی مبنی بر تأمین اموال و نفوس در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۲۹۹ م. صادر فرمود، معذلك مملکت شام از قتل و غارت مغول خسارت کلی یافت. در زمستان سال بعد (۱۳۰۰-۱۳۰۱ م.) غازان باز برای تسخیر شام لشکر آراست، ولی بواسطه سرمای زمستان و سیلابهای شدید ناگزیر به عقب نشینی گردید. سال بعد در ماه مه نامه ای بسلطان مصر نگاشت، و جواب آن که در اکتوبر نوشته شده بود بوسیله ایلچیان و سفراء او در ماه دسامبر ۱۳۰۱ بدست ایلخان رسید^(۱). پس از یکسال و اندی، یعنی در آخر ژانویه ۱۳۰۳، غازان باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه از رود فرات گذشته به کربلا فرود آمد، نظر بتمایل قلبی که بمذهب شیعه داشت آن وادی مقدس را زیارت کرده بآن بقعه مبارکه هدیه های شاهانه گذراند. در منزلگاه بعد که به عانه موسوم بود صاحب تاریخ و صاف که مورخ درباری بود سه جلد تقدیم کتاب تاریخ اول تاریخ مذکور را (که جمعا شامل بر پنج مجلد و صاف بغازان در ۱۴۰۴ م. است) و در آن ایام برشته تألیف در آورده بود، و مادر این کتاب از آن مطالب بسیار نقل کرده ایم، بنظر بادشاه عرضه داشت. پس از آن غازان با سپاه خود مقداری طی راه فرموده پیش راند، لکن دوباره بازگشته و از فرات بگذشت و منتظر شد که نتیجه جنگ کشف را که به دوروزه راه در مغرب اردیبهیل واقع است، معلوم کند.^(۲)

(۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۴۵۸

(۲) همان کتاب ص ۴۶۷

هزیمت مغولان
در مرج الصفر
در این جنگ، برخلاف جنگ سابق، لشکر مغول
انهزام یافت و مصریان در تاریخ مارس
۱۳۰۳ م. ۷۰۲ هـ در موضعی که بقرب دمشق

موسوم به مرج الصفر است مغولها را بکلی درهم شکستند. بشادمانی این فتح
لشکر مصر در سرتاسر ممالک مصر و شام مخصوصاً در شهر قاهره جشنها
گرفتند، خانه‌ها را چراغان و شهر را آیین بستند، خلق از دحام کرده
ورود سلطان را با سپاه مظفر و فیروز او استقبال نمودند. ۱۶۰۰ نفر اسرای
مغول که بگردن هریک سربشی از کشتگان مغول آویخته بود و هزارها سرب
مغول دیگر را بر سر نیزه در عقب کوسهای بزرگ جنگی آنها همه با پوستهای
دریده به شهر آوردند^(۱). اندوه‌خواران از این شکست درست برابر بود با
شادمانی سلطان مصر. ویرا این تأثر خاطر افزوده گردید وقتی که
نامه‌ای بر اذطن و شمامت از حریف غالب باو رسید و او را سخت پزیمان
ساخت^(۲). سرداران و امراء مغولی را که مسئول این هزیمت فاحش
بودند در تحت عقوبتهای شدید کشید. و معلوم میشود که از اثر این
انقلاب بخت و این افول طالع که بر لشکر غازان روی داد، همچنین
دسائس و خیمی که در داخله علیه او شروع شد و سعی میکردند که او
را از تخت بردارند و آلافرانک بر سر گیخاتو را بجای او بنشانند، اینها
همه صحت مزاج او را منحرف ساخته و بالاخره در ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴ م.
۷۰۳ هـ در ابتدای سی و دو سالگی وفات یافت.

بمرگ او در سرتاسر ایران مردم عزادار و سوگووار شدند. و این

(۱) همان کتاب ص ۴۷۴

(۲) همان کتاب ص ۴۷۶

ماتم ظاهراً از روی اخلاص بود چه. غازان مذهب اسلام را بمکانتی که قبل از حمله چنگیز خان داشت اعاده داد و بت پرستی را برانداخت و هرج و مرج را با تنظیم مبدل فرمود. با وجود کمال شدت و صلابت که داشت با مقایسه اخلاق غازان بسابقین و اسلاف خود دارای قلبی رؤوف بود، و مشهور بود که از ریختن خون، جز در موارد ضروری لازم، اجتناب دارد. علاوه بر آن حامی با سخاوت علم و ادب بشمار میآمد، و همچنین نسبت بفقر او مردمان صالح نیکو کار بود و وجود و بخشش بسیار می فرمود. هر چند ظاهری زشت و حقیر داشت، لکن در همه حال شجاع و در هر موقع ثابت قدم، و دارای فهم و فراست بود.

عنایت او بعلوم این پادشاه از یکطرف توجه مخصوصی بصنایع ظریفه و حرف و علوم طبیعی و بالاخصتصاص بفن معماری داشت، و از جهت دیگر نسبت بعلوم هیأت، شیمی، معدن شناسی ذوب فلزات، علم النبات و امثال آن نیز عنایت خاصی مبذول میفرمود، و هم چنین در علم تاریخ و علم انساب مفعول دارای بصیرت و اطلاع بود. علاوه بر زبان مغولی که لسان قومی و ملی او بود، کم و بیش بالسنة فارسی، عربی، چینی، تبتی و کشمیری آشنائی داشت، و از قرار مذکور لائین نیز میدانست. راجع بملل اروپا نیز بیش از اسلاف خود اطلاعات داشت و آنرا بوسیله سفراء متعددی که از طرف ملل مختلفه فرنگستان بدربار او در آذربایجان آمده بودند، کسب کرده بود؛ و بطوریکه هوارت در کتاب خود میگوید (ص ۴۸۷): غازان کتاب جاهع رشیدی تألیف مورخ بزرگ رشید الدین را که در اواخر عهد سلطنت او سمت صدارت یافت، نیز گاه بگاه مطالعه میفرمود، مثلاً میدانست که اسکاتلند خراج گزار

انگلند است و در خاک ایرلند مار وجود ندارد^(۱). سفارت‌های که
بدر بارغازان آمده بودند از چین و هندوستان و مصر و اسپانیا - که سفیر
آن موسوم به سولیورو بارسلونا Solivero Barcelona و انگلستان
که سفیر آن موسوم به ژنوفری دولانگلی Geoffrey de Langley - و
همچنین بسیاری ملل دیگر بودند.

تمایل غازان باصول
اسلامیت در غازان بنیانی محکم داشت، بعلاوه
تمایل نمایانی نسبت به شیعه و اصول عقاید
مذهب شیعه آنان بروز میداد.^(۲) و بطوریکه ذکر کردیم

حرم مبارک کر بلا را بهدایا و تحف خود مزین و غنی ساخت. هم چنین
روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا ع در مشهد نذور و موقوفاتی
تقدیم کرد. این ایمان و عقیده او تا چه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی،
وی ربط داشته یا اینکه معلل بعلم سیاسی بوده است، بزرگ مسأله ایست قابل
بحث. در هر حال مسلمانی او برای ایران نعمت و سعادت بی‌زدگ شمرده میشود.
زیرا که حکومت شدید و با قساوت برای رعایا و تبعه بدبختی و محنتی
است، خاصه اگر طبقه حاکمه از نژادی اجنبی و بیگانه نیز باشد. و این
بدبختی و محنت افزون تر و شدیدتر میشود هرگاه زمامداران دارای دین
و آئینی مخالف یا دشمن مذهب و کیش رعیت و زیردستان باشند. ازینرو
سلطنت ظالمة مغول تازمان غازان با قساوت ترین نوع حکومت در جهان
بود که بواسطه تبدیل مذهب سلطان صورت آن کاملاً تغییر کرد.

هوارت در تاریخ خود میگوید: «و قتیکه غازان مسلمان شد

رجوع شود به نسخه خطی جامع التواریخ

(۲) رجوع شود به جالس الدؤمین قاسی نورالله شوشتری - مجلس ششم -

ملوک شیعه.

ارتباط خود را با خان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت ، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول زیر دست و تابع خاقان مغولستان و چین شمرده میشدند. ولی از آن وقت ایشان مستقل گشته و بالطبع عباراتی که در سکه ضرب می نمودند نیز تغییر کرد^(۱). از این تاریخ بیحد تفوق راهبان بودائی و دشمنی^(۲) بر علماء اسلام موقوف شد. معبد ها و بتخانه های ایشان بمدارس و مساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که از جهاتی غنی و توانگر و از جهاتی دیگر فقیر و ناتوان بود دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید ، همچنین مقدمات آسایش و عمران که برای بهبود اوضاع تبعه مظلوم و مقهور ایلخانان مغول لازم بود ، فراهم گشت. غازان گرچه سخت و شدید العمل و حتی در بعضی مواقع قسی القلب بود ، لیکن از جمله اسلاف خود بیشتر بحقیقت وظیفه جهان بینی و رعایت حق زیردستان و رعایا پی برده بود ، و برای اینکه این تکلیف و وظیفه خود را اجرا سازد وسائل عملی اتخاذ میکرد.

از آنجمله وقتی اکابر کشور و لشکر را مجتمع ساخته بآنها خطاب فرمود و گفت: «ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مستند خلافت نشاند که امتثال فرمان انان یا مرم بالعدل والاحسان نمایم ، و بر من واجب است که حق گویم و طریق حق بگویم ، مجرمان و مجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصانرا بزیب انعام و احسان شاد گردانم ، و بدانید که من سخت از چگونگی احوال شما تفتیش می نمایم و پیوسته کردار و رفتار شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی

(۱) هوارث ص ۴۸۶

(۲) شن- یعنی بت پرست است «لغة الفرس - اسدی» چنانکه دودکی گوید:
بت پرستی گرفته ایم هه این جهان چون بت است و ما شستیم
این کلمه اصلاً از لغت سانسکریت «شارامادام» گرفته شده که لقب راهبان بودایی است. و در خراسان و ماوراء النهر که وقتی مذهب بودایی رواج داشت استعمال میشده است.

و بدی بجای آدم...» (۱)

شرح اصلاحاتی که غازان در امور مملکت بعمل آورد از قبیل طرز جمع آوری مالیات دیوانی ، منع ازاجحاف و تعدی کارگزاران درأت ، جلوگیری از هوس رانی و شهوت پرستی امراء مغول ، ایجاد امنیت و اعتماد عمومی که بواسطه فقدان آن شهرهای آباد خراب و ویران شده بود ، و بالاخره اصلاح اقتصادی مملکت و بآن صورت سالم و صحیحی دادن . اینها همه اقدامات آن پادشاه است که در اینجا طول کلام در باره آنها بيموقع میباشد ؛ چه این موضوع را مفصلاً هوارث در کتاب تاریخ کبیرخود شرح داده است (۲) آغاز دوره جدیدی موسوم به عصر ایلخانی یا غازانی که در تاریخ ۱۳ رجب ۷۰۱ هـ / ۱۴ مارس ۱۳۰۲ م . شروع میشود ، بیشتر از آن وقت است که وضع اقتصادی و مالی مملکت از بی نظمی و اختلالی که در آن روی داده بود بهبود یافت . همچنین مساعی غازان را در جلوگیری و منع از فحشاء و منکر نباید فراموش کرد که هم از این اعمال ناشایست که در میان مردم در آن تاریخ شیوع داشت جلوگیری فرمود و هم رفتار او برای هموطنانش در آن زمان نمونه و سرمشقی اخلاقی گردید .

بقعه غازان
و موقوفات آن
سلاطین مغول بنا به عادت دیرین ملی خود
همواره سعی میکردند که معدفن خود را از همگان
مخفی و مستور نگاهدارند. غازان برخلاف

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۵۴

(۲) حوادث ص ۴۸۷ - ۵۳۰

ایشان مکان مقبره خود را قبلاً تعیین فرمود و برای بنای بقعه و گنبد مباحی گزاف صرف کرد، و در گرد آن خانقاهی برای صوفیان، و مدرسه‌ای برای طلاب شافعی و حنفی و همچنین مریضخانه و کتابخانه و رصدخانه و دارالعلم در آنجا دائر فرمود، و نیز منزلی برای سادات و سقاخانه و سایر ابنیه عمومی در آنجا برپا کرد، برای حفظ و بقای این مؤسسات ندور و موقوفات بسیار که سالیانه متجاوز از صد تومان یا يك ملیون مسكوك طلا عایدات آن می‌شد بر آن خاص فرمود، و برای نگاهبانی این موقوفات اهتمام لازم مبذول داشت چنانکه از هر گونه تفریط و تضییع مصون بماند. کردا گرد این آرامگاه و ابنیه عمومی و اطراف آن بقدری آبادی شده که شهر غازانیه^(۱) را بوجود آورد و آن شهر در عظمت با تبریز برابری و در زیبایی بر آن فرونی یافت.

الجایتو - خدا بنده ۷۰۴ - ۷۱۵ هـ - ۱۳۰۵ - ۱۳۱۶ م.

لقب الجایتو ، بعد از غازان، برادرش الجایتو، پسر دیگر ارغون،
در ۳۱ ژوئیه ۱۳۰۵ م. به تخت سلطنت نشست
شاه خرنده و ملقب به الجایتو، محمد خدا بنده گردید.

در آنوقت بیست و چهار سال از عمر او می‌گذشت. در زمان کودکی بر حسب میل مادرش اروق خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت، لکن بعد از آن بترغیب زوجه‌اش که در ابتدای عهد شباب با او مزاجت کرده بود بدین اسلام درآمد.

(۱) غازانیه که به شنب غازان موسوم است، در جوار تبریز قرار دارد و اکنون آثار خرابه‌های آن باقی‌دکم و بیش دیده میشود.

در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده‌اش لقب دادند، ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدا بنده لقب یافت و رشید الدین وزیر در دیباچه جلد اول تاریخ بزرگ خود قطعه ذیل را در باب این لقب مضحک سروده و از آن تسمیه توجیهی کرده است:

فکر میکرد ساعتی بنده	«دوش در نام شاه خربنده
که از آن غافل است خواننده	که مگر معنی در این اسم است
کای هوا خواه شاه فرخنده	اندرون حرم بگوش آمد
که بشاه است سخت دینه	معنی در حروف این لفظ است
بك يك حرف «شاه خربنده»	نقد کن از ده حساب جمل
«سایه خاص آفریننده»	تا بدانی که هست معنی آن
که بقصد هر دو مانده	نه حروف است آن ربانزده این
بده و پنج گدوهر آکنده	گویی آن نه حروف چون صدق است
بر در گنج ایزد افکنده	یا طلمی است این همایون اسم
جمع شد خاطر پراکنده	سر این اسم چون بهمانتم
شاه خربنده باد پاینده	کردم ادراک معنی و گفتم:
از سپهر دوام نمانده	آفتاب جلال سلطنتش

شرح قطعه فوق آن است که هرگاه بحساب جمل نه حرف «شاه خربنده» را معلوم داریم عدد ۱۱۶۷ بیرون می‌آید که مساوی است با عدد مستخرج از ۱۵ حرف «سایه خاص آفریننده». ظاهراً برحسب علم حروف نزد مسلمانان همچنان نزد یهود کلماتی که مقدار عددی آنها متساوی است، دارای يك خاصیتند. از این رو خاصیت نام «شاه خربنده» برابر است با پانزده حرف: «سایه خاص آفریننده». دولتشاه صاحب تذکرة الشعراء (هرچند که بتحقیقات او چندان اعتمادی نیست) میگوید: علت اشتهار الجایتو باین اسم آن است

که: چون ارغون بمرد و غازان خان سلطنت یافت، الجایتو ازادفرار کرد و چندین سال بارمه های اسب و خر در نواحی کرمان و هرمز سرکشته بیابانها بود، از این سبب او را خربنده گفتند^(۱). ولی دیگران گفته اند: وجه این تسمیه آن بوده است که چون الجایتو متولد شد طفلی وجیه و زیبا بود. پدرش برای آنکه از آفت چشم زخم مصون ماند خواست اسمی قبیح و زشت بر او نهاده و از این رو او را خربنده نام نهاد^(۲).

قبل از آنکه الجایتو به تخت سلطنت نشیند مصلحت در آن دید که خاطر از مهم شاهزاده آلافرانک پسر عموی خود که ممکن بود مدعی سلطنت شود فارغ سازد.

قتل
آلافرانک
Alafrank

بنابراین او و هرقداق نویان که از امراء بود، بدست سه تن از سرهنگان مغول بهلاک رسیدند. و بعد از آن بنخستین کاری که مبادرت جست این بود که قوانین و قواعد سلف خود غازان را تحکیم و تثبیت کرد و احکام شریعت اسلامی را بنحو اتم اجرا ساخت. خواجه رشیدالدین، مورخ و طبیب معروف، و سعدالدین ساوجی را توأماً منصب وزارت بخشید و ایشان را در قبال مغولان بر رعایای ایرانی خود

(۱) تذکره دولتشاهی ص ۲۱۷.

(۲) وجه تسمیه دیگری برای این اسم آنست که: این بطوطه در حلقه خود ذکر کرده (ص ۱۴۳ طبع مصر) میگوید: «وقیل ان سبب تسميته بهذا الاخير هو ان التتر يسون المولود باسم اول داخل على البيت عند ولادته، فلما ولد هذا السلطان كان اول داخل الزمال وهم يسونه «خربنده» فسمى به . . .»

صاحب اختیار مطلق قرارداد. پس آنگاه بر صدخانه معروف مراغه رفته
اصیل الدین فرزند خواجه بزرگ نصیر الدین طوسی را (که چنانکه
گفتیم در ۱۲۷۲ م. وفات یافته بود)، منصب منجم باشی دربار
بخشید^(۱).

فرزند و جانشین الجایتو سلطان ابوسعید در سال دوم جلوس
او متولد گردید. در همان سال شاه جهان آخرین پادشاه قراختایان
کرمان از سلطنت معزول گشت، و نیز شهر سلطانیه را در نزدیکی
زنجان در همان سال بنیاد نهاد که از دکی بر نیامد پایتخت و دارالملک
شد و رونق و شکوهی شاهانه حاصل کرد^(۲). اگرچه این شهر اکنون
قریه ویرانی است که از آثار آن فقط بقیه مسجد با عظمت آن شهر
که بوبرانی و خرابی افتاده باقی مانده و لکن نام پادشاه بانی آن بوسیله
شعر عامیانه ذیل در السنه مردم هنوز باقی است. این شعر را وقتی که در ماه
نوامبر ۱۸۸۷ مؤلف این کتاب بتماشای آن بقعه رفته بود، از پیرمردی که
باوی در آن سفر همراه بود شنیده است :

ای شاه خدا بنده، ظلم کننده
ایکی طساق بیر کنده

مصرع آخر این شعر ترکی است و بمعنی « دو مرغ برای

(۱) تاریخ فوت اصیل الدین بموجب مجل فیعی خوانی سال ۷۱۴ هجری
است. ابوالدرج ابن البری تاریخ وفات نصیر الدین طوسی را سال ۶۷۵ هجری
مطابق ۷ - ۱۲۷۶ م. ذکر کرده است.

(۲) رجوع شود به تاریخ و صاف ص ۴۷۷ که در آن قصیده مفصلی باین
مناسبت سروده است که مطلع آن چنین است :

وضع سلطانیه گوی که سپهری است برین
بایمشتی است مشکل شده بر روی ذه بن.
و غم آن باین بیت :
سال بر هفتصد و ده از که هجرت این شعر
گفته شد روز ایران زده فرود دین .

يك ده «ميباشد. برمن معلوم نشد كه مقصود از آن چه بوده و كنايه از چه ا مرى است»^(۱).

دوماه بعد از جلوس الجايتو سلطان ازسه دربار
سفراء شاه در خارجه
و سفراء خارجه
در دربار شاه همه مهمتر فرستاده تيمورقاآن خاقان چين

بود، و اين سفراء براى عرض اتحاد و پيمان
متاركة جنگ كه مابين ايشان منعقد شده بود بنزد سلطان آمده بودند. سه ماه
بعد سفارتى از توقتاى وارد شد، و اندكى بعد از آن الجايتو سفارتى
به مصر نزد سلطان، الملك الناصر، براى تحكيم روابط و داد اعزام
داشت. همچنين با پادشاهان فرنگستان مانند فليپل^(۲) بل^(۳) و
ادوارد دوم^(۴) و پاپ كلمان پنجم^(۴) ارسال رسل و ترسل رسائل
برقرار فرمود. حامل نامه ايلخان نزد اين سلاطين عاليمقدار فرنگستان
شخصى بود موسوم به طماس ايلدوچي Thomas Ildouchi. بطورى
كه دهمين در تاريخ خود (جلد چهارم ص ۵۹۰) اشاره ميكند: اين
شخص در دربارهاى اروپا اين نکته را كه ايلخان قبول ديانت اسلام
نموده است، بكلى مخفى ساخت؛ زيرا مراسلاتى كه از جانبين تبادل
شده فعلا موجود و در آنجا هم ادوارد دوم در مراسله مورخه ۳۰
نوامبر ۱۳۰۷ م. و هم كلمان پنجم پاپ روم در مکتوب مورخ اول

(۱) معنى اين مثل ظاهراً اين است كه: از شرط ظلم و ستم پادشاه مردم هر يك
ده را بدو مرغ بدهند.

(۲) Philip le Bel پادشاه فرانسه (۱۳۱۴ - ۱۲۸۵ م.)

(۳) Edward the Second پادشاه انگليس (۱۳۲۷ - ۱۳۰۷ م.)

(۴) Pope Clement V

مارس ۱۳۰۸ م. بطور وضوح تقاضا نموده‌اند که الجایتو با آنها یاری و مساعدت کند تا پیردان محمد ص را یکسره محو و نابود سازند. ولی در آن ایام الجایتو مشغول امتحان کردن یهودانی بود که اظهار قبول دین اسلام نموده بودند. و ایشان عده کثیری بودند و الجایتو میخواست وسیله‌ای اختراع کند که خلوص عقیده و صدق اظهار ایشان را معلوم نماید، و عاقبت بوسیله علم و دانش خواجه رشیدالدین وزیر این مقصود بحصول پیوست: خواجه رشید چنانچه تاریخ او نشان میدهد در احادیث و اخبار و اصول عقاید یهود دارای بصیرت و خبرت بسیار بود و حتی دشمنانش او را متهم ساخته میگفتند: خواجه رشید یابهودی است، یا آنکه مذهب یهود را باطناً احترام گذارده و می‌ستاید. طرحی که برای امتحان یهودیان نو مسلمان اختراع کردند آن بود که ایشانرا حکم میکردند که از مطبوخی از گوشت شتر که در شیر جوشانیده شده بخورند و هر که بی تحاشی از خوردن این غذا که در مذهب یهود از دوجهت حرام است اقدام می‌کرد، صدق ایمان او مسلم می‌گردید.

هم در این اوقات بود (۱۶ آوریل ۱۳۰۶ م) که خواجه رشید تألیف قسمت عمده کتاب معروف تاریخ خود جامع التواریخ رشیدی را پایان آورده به الجایتو سلطان عرضه داشت.

از جنگهای مهمی که در زمان سلطنت الجایتو اتفاق افتاد، یکی فتح گیلان بود که در اوایل تابستان ۱۳۰۷ هـ / ۱۳۰۷ م. رری داد ؛ و دیگری تسخیر شهر هرات بود که در اواخر همان سال بوقوع پیوست.

محاربات الجایتو

ودر هر دو جنگ اهالی مقاومت شدیدی بخرج داده و مغولان بقیمت دادن تلفات بسیار فتح و ظفر را توانستند حاصل کنند. در مدافعه از شهر هرات

از سردار غوری محمد سام که ملک فخرالدین کُرت حفاظت شهر را با ورا گذارده بود، مقاومتی دلیرانه بظهور رسید؛ و عاقبت او را بطریق غدر و خیانت دستگیر کرده بقتل رسانیدند. در میان اشخاص معروفی که در عهد الجایتو مقتول شدند موسی کرد است که ادعای مهدویت نمود. دیگر خواجه سعدالدین وزیر همکار و صاحب و بالاخره رقیب و مخاصم خواجه رشیدالدین است که به تهمت اختلاس از بیت المال متهم و معاقب گردید. و دیگر تاج الدین آوچی است که شیعه متعصبی بود و کوشش بسیار میکرد که الجایتو را بطریق حقه امامیه وارد سازد؛ لکن آنچه که تاج الدین بدبخت در طلبش کوشش مینمود، بطریقه دیگر حاصل شد. و شرح این واقعه چنانست که الجایتو در ابتدا طریقه حنفی داشت و علماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند

عقاید مذهبی الجایتو بر کبر و نخوت میفزودند، در آئین خواجه رشیدالدین وزیر سلطان را ترغیب می کرد که نهج شافعی را منهی خود قرار دهد. از این رو مباحثه و احتجاج شدیدی مابین گروهی از علماء، دو طریقه در حضور سلطان بوقوع رسید و همینکه از آتش تعصب بجوش آمد، هر کدام از ایشان نسبت بطریقه دیگری تهمتهای ناسزا و نسبتهای زشت گفتند، بعدی که الجایتو بهم برآمد و هر دو طایفه را مکروه داشت و حتی امراء مغول که از دیانت اسلام خاطری رنجه داشتند، سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند: آیا برای اینگونه عقاید

سختی بوده است که آنان مذهب آبا و اجداد خود را از دست داده‌اند؛ و پیوسته سلطان را اغوا می‌کردند که بکیش و آئین مغول برگردد. اتفاقاً در آن ایام طوفانی پراز رعد و برق بظهور رسید. بخشی‌ها Bakshis یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا از غضب آسمانی تعبیر کردند^(۱)؛ این طایفه که بحکم غازان از داخله مملکت رانده شده بودند، در زمان الجایتو دوباره پدیدار شدند، مدتی خاطر سلطان قرین شك و تردید بود. عاقبت امیر قرماتزاورا تشویق نمود که رفتار غازان را سرمشق خود قرار دهد و طریق امامیه را بپذیرد^(۲). سلطان سفری بزیارت نجف اشرف کرد و در آنجا رؤیائی برای او دست داد که معتقد شد بعد از پیغمبر اسلام مؤمنین حقاً می‌باید علی بن ایطالب و اولاد امجاد او را پیروی کنند^(۳).

جنگ شام الجایتو در زمان سلطنت خود به شام لشکر کشید، واقعه مهم آن جنگ محاصره رجه بود. در این محاصره وقتی که مردم شهر از جهت گرمای هوا و قلت آذوقه و غذا به منتهای

(۱) رجوع شود به کتاب دهمین جلد چهارم ص ۵۳۶.

(۲) رجوع شود به دهمین جلد چهارم ص ۵۴۱، سکه موجود الجایتو متضمن اقرار بخلافت علی بن ایطالب (ع) است.

(۳) صاحب الدرر الکامنه فی اعیان مائة الثامنة، ابن حجر العسقلانی، در شرح حال الجایتو نوشته است: «وكان حسن الإسلام، لكن لعبت بقله الإمامية فترفض، واسقط من الخطبة في بلاده ذكر الإمامة إلا علي». و نیز در همان کتاب است: «وكان فيما يقال قد رجع عن الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم في ذلك:

رأيت لغير بنه اللين دواها يشابهها في خفة الوزن عقله
عليها اسم خير المرسلين وصعبه لقد رايتني هذا التسنن كله.

مضيقه افتاده بودند، مغولها مجبوراً محاصره را ترك کردند . همچنين در اثر اختلاف و شقاقى كه مابين اخوان بنى قتاده (كه بنوبت درمكه حكمرانى مينمودند) روى داده بود و در نتيجه پيش آمدهاى جنگ نام اولجايتو مدتى در آن شهر مقدس در خطبه بجای نام سلطان مصر، الملك الناصر خوانده ميشد.

مر ۴ اولجايتو در سلطان در شهر سلطانيه در اثر حمله شديد مرض مرقس بتاريخ ۱۶ دسامبر ۱۳۱۶ در جوانى يعنى ۵۷۱۵ . ۱۳۱۶ درسى و پنج سالگى وفات يافت.

اورا سلطانى با اخلاق و كريم النفس وصف كرده اند . سعى و غوايت نمامان در مزاج او مؤثر نمى بود، لكن مانند اكثر شاهان مغولى بى شرب مدام وهوى پرستى و عيش و نوش اعتياد داشت . مراسم كفن و دفن او بامتهاى شكوه و جلال انجام گرفت و مردم مدت هشت روز براى او ماتم گرفتند. اورا دوازده زن بود و شش پسر و سه دختر براى او بوجود آمدند ، پنج پسر و يك دختر در اوان صباوت وفات يافتند، و بگانه پسرش ابوسعيد جانشين اوشد. و دو دخترش بحاله نكاح امير چوپان در آمدند؛ كه يكي از آنها ساتى بك ، اندك زمانى مقام ملكه ايران را در سال ۷۴۰ هـ . ۱۳۳۹ م. احراز نمود.

ابوسعيد ۷۱۶-۷۳۶ هـ .

۱۳۱۷-۱۳۳۴ م.

سلطان ابوسعيد كه در هنگام فوت پدر در مازندران بود، در آوريل ۱۳۱۷ م . در سيزده سالگى تاج سلطنت بر سر نهاد. امير چوپان منصب امير الامراني داشت و خواجه غليشاه را با اتفاق خواجه رشيد الدين-

فضل الله کماکان بر امر وزارت گماشت در آن وقت مابین این دو وزیر رقابت و خصومتی شدید بوجود رسید، که ناگزیر لازم آمد یکی از آن دو از میان برداشته شود. و قرعۀ این فال شوم بنام رشید الدین افتاد، چه زیر کی و هوش و عزت او وبال وی گشت. پس بتاريخ اکتوبر ۱۳۱۷ م. در انرنامه‌ی وسعایت رقیب، خواجه رشید از وزارت معزول گردید. در همان اوقات وفات امیر با اقدار سونج Savinz در تاریخ ژانویه ۱۳۱۸ م. او را از حمایت دوستی توانا و مقتدر محروم ساخت. امیر چوپان مایل بود که او را در نانی بکار وزارت بدارد؛ لکن هر چند الحاح و اصرار کرد که در آن سن پیری و سالخوردگی دست از او بدارند و بگذارند بقیۀ عمر خود را با سایش و سلامت در گوشۀ عزلت بگذارند، مفید نیفتاد؛ چون قاصد خدمت گردید دوباره رقیب او علیشاه را بیم گرفت، فتنه و سعایت آغاز کرد تا عاقبت موفق گشت، در نظر سلطان ابو سعید چنین وانمود ساختند که رشید الدین و پسر و الا کهرش خواجه ابراهیم، سلطانۀ توفی، اولجایتو را زهر نوشانیده‌اند. این سعایت مؤثر افتاد و هردو را محکوم بقتل کردند. در ۱۸ ژوئیه ۱۳۱۸ م. رشید الدین را که افزون از هفتاد سال داشت بقتل رسانیدند. بدن او را پایمال و خانه و قتل خواجه رشید الدین املاک و دارائی او را بیغما بردند، اقوام و وهر زندش بستگانش را بانواع عذاب معذب ساختند. در باب این وزیر و اخلاق و آداب و خیرات و دانش پروری او عنقریب مفصلاً سخن خواهیم گفت.

يك ماه بعد از حدوث این واقعه غم‌انگیز (اوت
شورش و فتنه ۱۳۱۸) فتنه و شورش یساوور بوقوع پیوست، که
حرم و جاه‌طلبی اورا بطمع مملکت خراسان

برانگیخت و بعد از آنکه موفق بقتل امیر یساوول فرمانروای خراسان
گردید و سراسر آن مملکت را منسخر ساخت، به هازندران تاخته آن
نواحی را غارت کرد.

ابوسعید لشکری بسرداری امیر رحیم بدستیرا و فرستاد، و او
از برابر آن لشکر گریخته به گرمسیر یعنی نواحی کرم خلیج فارس
فرار کرد^(۱). در همان اوقات توطئه بزرگی از سرداران و امراء مغول
مانند ایرانجین^(۲) و توقماق و ایمن بوقا برضد امیر چوپان
کشف گردید.

امیر چوپان که بمساعدت سلطان ابوسعید مستظهر بود، در نزدیکی
اوجان در ماه ژوئن ۱۳۱۹ م. آنها را شکست داد و زعماء این شورش
و فتنه را که در جنگ هلاک نشده بودند، در سلطانیه در کمال خواری و در
عین قساوت بقتل رسانیدند که از جمله آنان شاهزاده خانم کیچیک یا
کیخشیک یا کیچیک نوّه اباقاخان و زوجه ایرانجین بود که

(۱) اینکه بر او این ناحیه گرمسیر از نزدیک سواحل خلیج فارس شمرده ظاهرأ
اشتباه است، زیرا مدرك وی کتاب حبیب السیر میباشد که باین عبارت تصریح
نموده: «مقرّر فرمود که دو بادغیس متوطن گردد و خود دوی بطرف گرمسیر
آورد، چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفرات گذرانید، مزملات سلطان ابوسعید
جزم کرد و نخست بهستان رفت...» ظاهرأ مقصود از گرمسیر نواحی جنوب
شرقی خراسان و شمال مکران باشد.

(۲) ایرانجین یا ایرانشین برادرزاده دوزخ خاتون بود.

متمهای بسالت وشجاعت را درمیدان جنگ بروز داده برای انتقام خون
فرزندش شیخ علی مردانه کوشیده بود همینکه، گرفتارشد، برحسب
روایت النویری ^(۱) بحکم سلطان تن او را لگد کوب سم ستور
ساختند ^(۲). دوماه پس از اسکات این فتنه سلطان پاداش، امیرچوپان
را بشرف مصاهرت مخصوص گردانید وخواهر خود ساتی بك را
بجباله نکاح او درآورد و خود سلطان نیز بیاس شجاعت و دلیری
که در عرصه کارزار بظهور رسانیده بود، بقلب بهادرخان
ملقب گردید.

در سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ م. غلا و قحط شدیدی
در آسیای صغیر و نواحی دیگر روی داد، و سال
بعد طوفانی شدید و تگرگی فراوان بارید، ابوسعید
قحطی و طوفان
از این بلاهای آسمانی بوحشت افتاد، از زهاد و علما استمداد کرده
رفع این مصائب را التماس نمود؛ آنها سبب این بلیات را اشاعة فحشا
و منکر و رواج شرب خمر و زنا دانستند که در غالب بلاد طرب خانهها
درجوار مساجد و مدارس واقع شده بود. ابوسعید امر فرمود که: تمام
میخانهها و اماکن فحشا را بسته مقداری عظیم از شرابها را ب خاک
ریختند، و مقرر فرمود که: در هر محلت فقط يك شراب فروشی برای رفع

(۱) النویری ابوالعباس شهاب الدین احمد البکری التیمی، از رجال بزرگ
مصر در عهد الملك الناصر معدن قلاوون، متوفی سال ۷۴۲، کتاب کبیر او که
دائرة المعارف مصر خویش میباشد، موسوم بنبهات الادب فی فنون الادب معروف است.
(۲) رجوع شود بدهن جلد چهارم ص ۶۳۶، ولی برحسب روایت دیگر
این زن در میدان جنگ کشته شد. تاریخ و صاف میگوید: که او را سنگسار کرده و
جـد برهنه وی را دو معبر عام افکندند.

حاجت مسافران باز باشد. این اقدامات تأثیری نیکو در دیار مصر کرد، و راه را برای عقد صلح مابین ابوسعید و الملك الناصر پادشاه مصر باز ساخت. بعض وعداوت ملك مصر نسبت بمغولها بحدی رسیده بود که سی تن از فدائیان اسماعیلیه شام را بقصد جان قراستغور نهانی گسیل داشته بود. اگرچه این توطئه انجام نگرفت، لکن مغولان را فوق العاده بوحشت و بیم انداخت؛ و هر دو جانب که از طول مخاصمت و مناظرت خسته شده بودند، رفته رفته حاضر برای صلح و آشتی شده و بر آن شدند که عداوت دیرین را خاتمه دهند. عاقبة الامر در ۱۳۲۳ م. مابین دو دولت عهدنامه ای منعقد شد و یکی از شاهزاده خانم های مغول (نواده باطو) بمقد مزاجت الملك الناصر در آمد.^(۱)

در سال ۱۳۲۲ م. تیمور تاش فرزند امیر چوپان در
 آسیای صغیر سر بطغیان برداشت و خود را مهدی
 منتظریا مسیح موعود نام داد. هر چند پدرش او را
 مغلوب ساخت، ولی بعد ابوسعید از گناه او در گذشته در ثانی او را
 بحکومت منصوب فرمود. مقارن همان ایام مصریان در ارمنستان باز بتاخت
 و تاز برداختند و ژان یست و دوم پاپ روم سعی نمود که دول اروپایی
 را بحمايت ارمنستان برانگیزد.

در پی این مقصود، نامه ای بتاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۳۲۲ م. به ابوسعید
 نگاشته^(۲) و او را یاری و امداد ایشان دعوت کرد و در همان حال وی را بقبول

(۱) رجوع شود بتاریخ دهن ص ۶۵۵، مسافرت ابن شاهزاده خانم از شهر
 سرای (در شمال بحر خزر) تا اسکندریه قریب شش ماه بطول انجامید و در آوریل ۱۳۲۰
 بانجا وارد شد.

(۲) دهن این نامه را ترجمه کرده است، بصلحه ۶۶۲ جلد چهارم تاریخ او
 مراجعه شود.

دیانت مسیح تشویق کرد ، و نیز راهبی را از طبقهٔ دمیونیکان موسوم به فرانسوا دوپروس Francois de Peruse بر تبه و سمت اسقفی به سلطانیه مأمور داشت^(۱).

در اوایل سال ۱۳۲۴ م. وزیر اعظم، خواجه علیشاه، ملالت ابوسعید وفات یافت . وی دارای این امتیاز میباشد که از امیر چوپان اولین وزیری است در دورهٔ سلاطین مغول که بمرگ طبیعی وفات یافته. بجای او رکن الدین صائن بمعاضدت امیر-چوپان سمت وزارت حاصل کرد. قوت روزافزون آن امیر بزرگ کس حسادت سلطان را که در این وقت بیست و یکساله شده بود برانگیخت . عشق سرشاری که نسبت به بغداد خاتون دختر امیر چوپان زوجهٔ شیخ حسن جلایر در دل سلطان پیدا شده و همچنین دسیسه و فسادى که رکن الدین صائن حق ناشناس نسبت بولی نعمت خود امیر چوپان ظاهر مینمود همه بر تکرار سلطان میافزود. در آنوقت تهدید حمله و هجوم مغولان ماوراءالنهر به خراسان ، امیر چوپان و پسرش حمین را بر آن داشت که چندی در نواحی شرقی ممالک محروسه توقف کنند ، و در همان حال پسر دیگرش دهشوق خواجه که سلطان براو خشمگین بود در دربار بماند .

این ایام مصادف بود با بهار سال ۱۳۲۷ که سلطان از قشلاق بغداد به سلطانیه باز میگشت. تنفر طبع و ملالت خاطر ابوسعید از نخوت و سوء سیرت

(۱) رجوع شود: بتاریخ دهمین جلد چهارم ص ۶۶۴ ، ابن نعستین اسقف سلطانیه است که در اول ماه مه ۱۳۱۸ منصوب شده و در ۱۳۲۳ استعفاء داده و دیگری بنام «کیوم دادا» بجای او تعیین شده است .

دمشق خواجه روزافزون بود و بهانه معقولی میجست تا او را هلاک سازد .
حصول این دست آویز چندان بطول نیا نجامید زیرا که مقارن
همان اوقات مکشوف شد که دمشق خواجه بایکی از متعلقات او لجایتو-
سلطان در طرح دیسه و توطئه است.

همینکه این امر کشف گردید، دمشق خواجه
 قتل دمشق
 خواجه
 رو بفرار نهاد ؛ لکن اتباع سلطان در پی او
 شتافته دستگیرش ساختند و فرمان او سراز
 تنش جدا کردند و بدروازه سلطانیه بیاویختند^(۱) و این حادثه در ۲۵ اوت
 ۱۳۲۷ م . اتفاق افتاد . از دمشق خواجه چهار دختر باقی ماند که از
 همه مشهورتر دلشاد خاتون است . این دختر نخست بعقد مزاجت
 سلطان ابوسعید درآمد و از ابوسعید دختری بزائید که در طفولیت
 بمرد و پس از آن بعقد شیخ حسن ایلخانی در آمده از او نیز دو پسر
 یافت: نخستین سلطان اویس است که از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۴م در بغداد
 پادشاهی کرد و بطوریکه عنقریب بیان خواهیم کرد، یکی از حامیان معروف
 شعروادیات و علوم بود.

ابوسعید بعد از این که باین اقدام قطعی مبادرت
 ورزید، مصمم شد که چوپان و چوپانیان
 امیر چوپان
 مرگ
 رایکسره نابود نماید.

امیر چوپان که از قصد سلطان آگاهی یافت، نخست رکن الدین صائی
 وزیر را بقتل رسانید؛ سپس لشکریان خود را که عدد آنها بهفتاد هزار

(۱) رجوع شود به رساله ابن بطوطه که تفصیل قتل دمشق خواجه در آنجا
 مندرج است.

میرسید، جمع آوری کرده از خراسان رو بمغرب در حرکت آمد. اول به مشهد و پس از آن به سمنان شد و در آنجا شیخ بزرگ علاء الدولة سمنانی^(۱) را که از مشایخ کبار صوفیه بود، بمیانجیگری نزد ابوسعید فرستاد. لکن سخنان او در ابوسعید اثری ننمود و امیر چوپان بالشکر خود پیوسته پیش می آمد، تا اینکه بفاصله يك روزه راه بمقرب ابوسعید رسید.

تا اینجا جریان امور بروفق دلخواه او بود. ناگهان بعضی از امراء با نام ابواسی هزار تن وی را رها کرده بسلطان پیوستند. از این پیش آمدن کتکی در احوال امیر چوپان روی داد از این رو باز پس تاخته به ساوه رفت و در آنجا زنان خود گردو چین و ساتی بك رابجای گذاشته به طبس شتافت.

متابعان او پیوسته وی را ترك می کردند، تا اینکه عاقبت هفده تن با او بیشتر باقی نماندند. در آنجا مصمم شد که به هرات نزد ملك غیاث الدین گرت پناه برد.

در این شهر پادشاه سربداری با او گذر نموده امیر چوپان و همراهان او را خفه کرد لیکن جنازه او را بر حسب امر ایلخان با کمال جاه و جلال به مدینه طیبه نقل کردند و در آنجا در مقبره ای که برای خود ساخته بود، بڅاک سپردند (ابن بطوطه ج ۲).

(۱) شیخ ابوالکاسم رکن الدین علاء الدولة الیبابانکی السمنانی، از مشاهیر مشایخ صوفیه قرن هشتم است و بسا شیخ عبدالرزاق کاشی معارضات دارد که معروف است، وفاتش در ۷۳۶هـ. به هفتاد و هفت سالگی روی نمود، قبرش در قریه صوفی آباد سمنان هنوز باقی است.

بعد از این وقایع ، سلطان ابوسعید بمقصود
 سر نوشت تیمور تاش دیرینه خود رسیده بغداد خاتون را بحال نکاح
 فرزند چوپان خویش در آورد. و با آنکه آن زن بر سر سلطان
 نفوذ و استیلا تمام داشت، سلطان از تعذیب و سیاست کسان و خویشان او
 فرو گذار نمیکرد.

پسر دیگر چوپان ، تیمور تاش که حکمران آسیای صغیر
 بود، بدر بار مصر پناه برد و در ۲۱ ژانویه ۱۳۲۸م. بدانجا رسید. نخست
 از او به نیکی پذیرائی کردند و احترام و اکرام شایان نمودند، و روزی ۱۵۰۰
 دینار راتبه او نهادند، لکن ابرام ابوسعید در تسلیم او که در عین
 حال باتوطئه و دسیسه درباریان سلطان مصر بر ضد تیمور تاش آمیخته
 شده بود، عاقبت سلطان را بر آن داشت که خاطر از جهت او فارغ سازد.
 چندی مردد بود که این مهمان با اقتدار را سیاست رساند یا به ابوسعیدش
 تسلیم کند، آخر کار از بیم آنکه هر گاه وی را به ابوسعید بسپارد بانفوذی
 که خواهرش بغداد خاتون در مزاج سلطان دارد و در همان حال رفیق دیرینه
 او غیاث الدین فرزند خواجه رشید الدین در آنوقت بسمت وزارت
 ابوسعید منصوب بود شاید که سلطان را بر آن دارند که از سرخوشش بگذرد.
 آنگاه محتمل است که در دربار ابوسعید جبهه و تقریبی حاصل کرده
 عاقبت بقصد انتقام از مصریان برخیزد. پس بهتر آن دید که او را هلاک
 ساخته از مهم او فارغ نشیند، بنابراین در شب سه شنبه ۲۲ اوت ۱۳۲۸م
 تیمور تاش را در محبس بقتل رسانیده سر او را روغن زده در جعبه ای نهاده
 نزد ابوسعید فرستاد.

وزارت غیاث الدین
بن رشید الدین
حمدالله قزوینی مستوفی مورخ، صاحب تاریخ
گزیده، در کتاب خود که بنام خواجه غیاث-
الدین وزیر، فرزند خواجه رشید الدین فضل الله

تألیف فرموده است، از آن وزیر بایبانی شیوا سخن رانده میگوید:
«وزیر نیکونام در ضبط کالجهان همچون بدر بزرگوار خود مساعی جیل به تقدیم
رسانید و با آنکه عفو هنگام قدرت غایت کمال انسانیت است، و از بزرگان مانع
هر کس این طریق سپرده اند حسن سیرت و علوم تربت و نام نامی یافته اند، این وزیر
فرشته سرشت از غایت یقین بر آن مزید فرمود و هر که در حق خاندان مبارک ایشان
بدیهایی که تقریر آن موجب تنار خاطر مستعان باشد کرده بود، بخلاف آنکه بسکافات
مشغول شود، رقم عفو بر جراند جرائم هگنان کشید، آن بدیها به نیکی مقابله فرمود
و در حق هر یک از ایشان از بین دولت نسخه ای کرد، بانواع اکرام ایشان را بر مراتب
عظیم رسانید و مقله اشغال خطیر گردانید. و اکنون آنچه هر یک تنی میکردند،
برای العین مشاهده میکنند.» (۱)

اما همین صفت که آن مورخ موجب ستایش و تمجید غیاث الدین
دانسته است، نزدیک بود باعث نیستی و هلاک او شود. هنگامیکه امیر
نارین بوقا یاغی شده بود، در همان حینی که قصد هلاک آن وزیر را
داشت، او را برای نجات خود نزد ابوسعید بشفاعت فرستاد. در این واقعه
نیز سلطان ابوسعید بتحریر و جثه خود بغداد خاتون که از نارین بوقا
متنفر بود و او را مسبب قتل پدر خود چوپان میدانست، اقدام بتحریر
فتنه کرد، تا اینکه سلطان نارین بوقا و همدست او تاش تیمور را گرفتار
ساخته در ۵ اکتوبر ۱۳۲۷ م. بسیاست رسانید.

ملوک کُرت
در هرات
در سنین آخر سلطنت ابوسعید تغییراتی چند
در ملوک کُرت هرات روی داد. ملک غیاث الدین

در اکتوبر ۱۳۲۹ م. وفات یافته بجای او پسر

(۱) رجوع شود به تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی ص ۶۱۱ طبع لندن
سال ۱۹۱۰

ارشدش شمس‌الدین بسلطنت نشست، و او چنان بشرب خمر اعتیاد داشت که گویند: در اثنای ده ماهه سلطنت خود فقط ده روز هشیار بود. پس از اذ برادر جوانش حافظ بجایش نشست. وی مردی دانشمند و ملایم بود و در ۱۳۳۲ م. ناگهان کشته شد برادر زاده‌اش هزالدین حسین جانشین وی گشت. سلطان ابوسعید انتخاب او را بسلطنت هرات تصویب فرمود. وی مدت چهل سال متمادی پادشاهی کرد. بعد از او فرزندش غیاث‌الدین پیرعلی جانشین او شد که در زمان او دوره پادشاهی این خانواده که تا سال ۱۳۴۵ م. ادامه داشت، بدست تیمور لنگ بسر آمد.

مرگ ابوسعید در ماه اوت ۱۳۳۵ ابوسعید اطلاع یافت که خان اوزبک از آلوس - « اردوی طلائی » قصد حمله بممالک اودا دارد. پس به عزم مضاف اولشکر آراست، ولی در همان اوان ناخوش شده پیوسته بر شدت مرض او افزوده گشت؛ تا اینکه در تاریخ ۳ نوامبر همان سال در قرا باغ نزدیک اران وفات یافت. این تقریردی مورخ^(۱) او را باینکی وصف نموده میگوید: « پادشاهی بود شجاع با ظاهری آراسته و دلی کریم و هوشی سرشار، بعلاوه خطاطی زبردست و موسیقیدانی ماهر بود ». این مورخ نه تنها اخلاق پسندیده آن پادشاه را مدح کرده و او را بورع ستوده و قدغن اکیدی که در فروختن

(۱) امیر جمال‌الدین ابوالحسن یوسف بن تغریب‌دی فرزند یکی از ازا-رای بزرگ دولت ممالیک مصر است که در زمان الملك الناصر فرج، اتابک شام بود و بسال ۸۱۹ هجری وفات یافت. و پسر او که از مورخان بنام و فضلاست مؤلف تاریخ حوادث الدهور فی مدی الايام والشهور و کتاب « مورد اللطافة فی من ولی السلطنة والخلافة » در حران بسال ۸۷۴ ه. وفات یافته است.

شراب نموده بود میستاید، بلکه چون بخراب کردن کلیساهای نصاری مبادرت نمود نیز او راستایش کرده است. بطوریکه میرخواند اشاره مینماید و این بطوطه در سفرنامه خود تصریح میکند، ابوسعید را بغداد خاتون مسموم نموده است؛ زیرا از محبت و عشقی که شاه به دلشاد خاتون حاصل نموده بود، حسد بر او غلبه یافته و شوهر را برزهر هلاک کرد^(۱). بهر صورت خواه این مطلب حقیقت داشته یا صرف تهمت بوده است، بغداد خاتون را بعد از او بقتل رسانیدند^(۲).

حادثه مرگ سلطان ابوسعید، عصر سلطنت ایلخانان مغول را که هلاکو بنیاد نهاده بود تقریباً خاتمه داد، و از آن بیعد دوره هرچ و مرج و اختلالی در مملکت ایران آغاز شد که مدت سی و پنج سال ادامه داشت، تا اینکه موجی دیگر از فاتحان و مهاجمان تورانی به پیشوایی پادشاهی خونریز و سفاک موسوم به امیر تیمور از سرزمین ترکستان برخاسته سرتاسر ممالک ایران و آسیای صغیر را فرا گرفت. از غرائب و نوادر حوادث که صاحب مطلع السعدین بدان متوجه شده است، آنکه تولد امیر تیمور در همان سال که سلطان ابوسعید وفات یافت، روی داد. و کلمه «لوذ» یعنی پناه را که بحساب جمل ۷۳۶ است، تاریخ آن هر دو قرارداد داده اند. چه در آن سال ازدو مصیبت و بلیه عظمی میبایستی خلق بخداوند پناه

(۱) رجوع شود به سفرنامه ابن بطوطه جلد دوم ص ۱۲۳

(۲) در ابتدای این فصل وفات ابوسعید سال ۱۳۳۴ م. ذکر شده که برابر است با ۷۳۵ هـ. و این اشتباه است، ولی در اینجا ۱۳۳۵ م. برابر ۷۳۶ هـ. ثبت افتاده که کاملاً درست است و این اشتباه بطوریکه مؤلف در حاشیه مترض شده ناشی از سهوی در تاریخ مغول تألیف دهن میباشد، جلد چهارم تاریخ مغول دهن، ص ۷۱۶

جلوس ارباخان برند ، یکی مرگ ابوسعید ودیگری ولادت
 امیر تیمور. بعد از مرگ ابوسعید چون هیچ پسری
 از او بجای نمانده بود، بمصلحت اندیشی وزیر غیاث الدین بن رشید الدین،
 ارباخان یا ارباقانون نواده اریق بوقا برادر هلاکو بجای او
 بسلطنت انتخاب شد. او برای اینکه موقع خود را محکم سازد، ساتی بك
 بیوه امیر چوپان و خواهر ابوسعید را بمقتد مزاجت خود در آورد.
 آنگاه لشکری به نبرد خان اوزبك گسیل داشته او را در
 هم شکست.

رقابت موسی با اربا در خلال همان احوال امیر علی پادشاه و
 سایر امرء که از انتخاب اربا خشنود نبودند
 موسی نامی را که از نتاج هلاکو بود، بسلطنت، برداشته رقیب اربا
 قرار دادند.

در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۳۳۶ م. مابین این دودمعی در نزدیکی
 مراغه جنگی روی داده اربا رو بهزیمت نهاد، و اندکی بعد از آن او و
 وزیرش غیاث الدین را بقتل رسانیدند، ولی موسی خود از ثمره این فتح بر-
 خوردار نگردید. زیرا که چندی بر نیامد که رقیبی دیگر موسوم به
 محمد شاه که او نیز از نژاد هلاکو بود، برای وی ایجاد کردند. این
 مدعی را شیخ حسن جلایر معروف به بزرگ، در قبال او تراشید. میان
 این دودمعی نیز در الاطساق نزدیکی و شهر جنگی روی داده در
 آنجا بواسطه حبله و غدر شیخ حسن بزرگ، موسی منهزم و علی
 پادشاه کشته شد. باز مدعی دیگری بنام طغایمور بوجود آمده که
 قوای خود را با موسی متحد نمود و در تاریخ ۱۳۳۷ م. جنگ دیگری

با شیخ حسن بزرگ در نزدیکی مراغه پیوستند و در نتیجه موسی اسیر شده بقتل رسید (ژویه ۱۳۳۷) و طغایمور به بمطام گریخت^(۱).
 در این اثنا شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش نواده امیر چوپان که سرگذشت قتل پدرش را در مصر فوقاً شرح دادیم، شخصی شبیه به پدر خود بدست آورده مدعی شد که پدرش در قید حیات است و او را نیز یکی از ارباب داعیه قرارداد و از این راه بر اختلال اوضاع بیفزود ، آخر کار در نزدیکی نخجوان در ژویه ۱۳۳۸ مابین دوشیخ حسن جنگی روی داد و در نتیجه شیخ حسن بزرگ فرار نمود و محمدشاه که تحت الحمایه او بود، گرفتار شده بهلاکت رسید. شیخ حسن کوچک یا چوپانی با تیمورتاش دروغی که شاهزاده خانم ساتی بك خواهر سلطان ابوسعید و بیوه امیر چوپان را بمقتد او در آورده بودند، نساخته او را بقتل رسانید ، آنگاه ساتی بك را ملکه ایران قرارداد و بهسلطنت برداشت (۷۳۹ هـ - ۹۰۵ - ۱۳۳۸ م). سپس میان دوشیخ حسن صلحی برقرار گردید .

بیهوده است که بشرح فتنه‌ها و فسادها که بعد از آن روی داد و غدرها و خیانت‌هایی که مینمودند بپردازیم . هر گاه خواننده اطلاعات مفصل‌تری از رفتار ناهنجار شیخ حسن کوچک و از حوادث آن روزگار بخواهد باید بصفحات تاریخ دهستان تاریخ هوارث رجوع نماید. در اینجا همین قدر کافی است که بگوئیم: شیخ حسن کوچک که مردی مکار بود، به طغایمور نیز غدر نمود و مدعی دیگری موسوم به سلیمان خان از

(۱) طغایمور در استرآباد و جرجان سلطنت یافت و در مشهد عباداتی ساخت ، آخرالامر بدست یکی از سرداران سبزواری بقتل آمد . (دولتشاه ص ۲۳۷)

نژاده‌ها کو برای سلطنت تراشید و ساتی بك را هم باردیگر بققداو در آورد. و در همان حال شیخ حسن بزرگ رقیب دیگری از نوادگان آبا قاقان را پادشاهی برداشته او را شاه جهان تیمور نامید. در ۱۳۴۰ م. میان این دودمی جنگی در حدود مراغه روی داد، شیخ حسن بزرگ منهزم شده به بغداد گریخت و در آنجا آن پادشاه ساختگی یعنی شاه جهان تیمور را مغلوع ساخت و خود پادشاهی نشست و از آن تاریخ خانواده جلایر که اهمیت ادبی آنها از اهمیت سیاسی ایشان بیشتر است، در مغرب ایران و بین النهرین تأسیس گشت که بابتخت آنها بغداد بود و تا سال ۱۴۱۱ م. سلطنت کردند.

اما عاقبت کار شیخ حسن کوچک نواده امیر چوپان این بود که: در سال ۱۳۴۳ م. وقتی که برای جنگ باریب خود تهیه لشکر میدید، زنتش موسوم به عزت ملک برای اینکه گناه خود را مکتوم دارد، بطرزی فجیع زندگانی شوهر را خاتمه داد و او را هلاک ساخت.

تفصیل این حادثه را سلمان ساوجی شاعر زمان که تحت الحمايه شیخ حسن جلایر یا بزرگ بود و بالطبع از مردن شیخ حسن کوچک شاد گردیده بود، در قطعه‌ای بنظم آورده که ذیلا نقل میشود: ^(۱)

ذهبت نبوی رفته هفصد و چل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی، چگونگی زنی، خبر خیرات حسان؛ بزود بازوی خود خستین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا برد و بر رفت. زهی خجسته زنی خایه دار و مردافکن!

پس از این واقعه دوره استیلا مغول در ایران بکلی خاتمه پذیرفت و تا زمانی که اردوی خونریز امیر تیمور در سنوات ۱۳۸۴-۱۳۹۳ به آن مملکت یورش نیاورده بود، خاک ایران میان چهار سلسله از سلاطین تقسیم گردید:

(۱) این قطعه در حبيب السیر ج ۳ ص ۱۳۱ و در مطلع السعدین ذکر شده است.

آل جلایر ، آل مظفر ، ملوک کرت و سربداران که تفصیل وقایع ایام ایشان در فصل بعد گفته خواهد شد.

علاوه بر سفرنامه سیاح معروف ابن بطوطه^(۱) که کراراً یادداشت‌هایی از او نقل شده سفرنامه سیاح اروپائی فریاریادریک Friar Odoric of Pordenone که در حدود ۱۳۱۸ م. بآن مملکت سفر نموده است، حوادث آن ایام را روشن مینماید ، همچنین جزئیاتی را که اسقف سلطانیه در حدود ۱۳۳۰ م. نگاشته و از ابوسعید بنام Bousay یا Bousaet و از سلطنت او حکایت مینماید و همچنین سرگذشت های قونسولهای جمهوری ونیز که برای نمایندگی به تبریز و سایر شهرهای ایران در حدود سنوات ۱۳۰۵ م. ۱۳۳۲ م. رفته بودند، همه وقایع آن اوقات را بخوبی نشان میدهند.^(۲)

۱- ابن بطوطه: شرف الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الطنجی، در سال ۷۰۳ هـ در نتیجه تولد یافت و بسال ۷۲۵ از وطن خود بزم جهانگردی بیرون آمد و بلاد مصر و شام و عراق و ایران و چین و مسالک تانار و افریقا را سیاحت کرد. سفرنامه وی بنام «تحفة النظارفی غرائب الامصار و عجائب الاسفار» «حکله ابن بطوطه» مشهور است ، ترجمه و چاپهای متعدد یافته . وفاتش در ۷۷۷ هـ . واقع شد .
این سفر نامه را مسیوهسانی کرد به در سال ۱۸۹۱ در پاریس طبعی ظریف ندوده است .

۲- وجوع شود بناریخ هوارت جلد سوم ص ۶۲۸

فصل دوم

مورخان عصر ایلخانی

عصر هفتاد ساله سلطنت ایلخانان مغول که
 اکنون مورد بحث و مطالعه ماست، مخصوصاً
 از لحاظ ادبی بسیار قابل ملاحظه میباشد :
 چه در این برهه از زمان تاریخ‌نویسان معروف
 و بزرگ بظهور آمده‌اند که لااقل هشت تن از آنها شایسته‌اند که بیشتر
 محل بحث واقع شوند. همچنین جمعی شعرای استاد در این دوره موجود
 بوده‌اند که اگر شاعران درجه دوم را نیز بآنها ملحق سازیم، شماره‌ایشان
 خیلی زیاد میشود.

لکن قبل از آنکه از این نویسندگان
 فارسی‌زبان سخن بگوئیم، سزاوارست کلامه‌ای
 چند راجع بادیات عرب در این دوره
 ذکر کنیم ، چه برای محققانی که منظورشان فقط بحث در ادبیات
 فارسی باشد، باز لازم است بطور کلی اطلاعی از تاریخ ادبیات عرب
 بدست آورند :

تا وقتی که اساس خلافت باقی و شهر بغداد لااقل در عالم فرض
 پایتخت سلطنت اسلام بود، در سراسر ممالک اسلامی زبان عربی همان

ظهور

مورخان بزرگ

در این دوره

ادیات عرب

در این دوره

حیثیت و مقام را داشت که زبان لاتین در قرون وسطی در ممالک اروپا واجد بود؛ یعنی عربی نه فقط چنانکه تا کنون نیز باقی مانده زبان فلسفه و کلام و علم شمرده می شد، بلکه تاحدی وسیع زبان منتق اهل ذوق و ظرافت و لسان اهل ادب و سیاست بشمار میرفت. بعد از آنکه بنای خلافت بدست مغول منهدم شد، از مکانت زبان عرب کاسته گردید و ناگزیر تادرجه ای مقام خود را از دست داد. لکن قبل از آنکه طبقه دانشمندانی که تحصیلات خود را قبل از حدوث این بلیه بزرگ با تمام رسانیده بودند در گذرند - یعنی تا پنجاه شصت سال بعد از سقوط بغداد - این انحطاط و ضعف عربیت چندان نمایان و مشهود نشده بود. لیکن در ادوار بعد علم به ادبیات عرب اگر چه همیشه دارای اهمیت و لزوم است، برای محقق در تاریخ و ادبیات فارسی کمتر ضرورت پیدا می کند. در این دوره آن زبان هنوز رونق سابق خود را واجد بود و مخصوصاً در قلمرو تاریخ، علم الرجال و سفرنامه زبان مزبور رواجی تمام داشت تاچه رسد بعلم کلام و معقول و سایر علوم که کما فی السابق دانمستن لسان عرب برای تحصیل آنها ضروری مینمود.

آن قسمت از ادبیات را که در اینجا محل سخن
اهمیت سه باب از
ادبیات عرب برای
محصل فارسی
است به سه نوع باید تقسیم کرد : اول- تألیفات
عربی ایرانی های عربی دان که تحریرات فارسی
ایشان باعث شده است که نام آنها در تاریخ
ادبیات مملکت ایشان بزرگی ذکر شود، و از این طبقه قاضی القضاة

ناصرالدین البیضاوی^(۱) را بهترین نمونه و مثال میتوان قرار داد .
 بیضاء که وی از آن نسبت و شهرت یافته است، نام عربی مکانی است در
 فارس که چون در آنجا گنبد سفید یا «خاک سفید» وجود دارد، باین
 اسم معروف و مشهور شده است^(۲). اشتها ریضاوی بسبب تألیف تفسیر بسیار
 معروفی از قرآن کریم است موسوم به: اسرار التنزیل که بر عری نگاشته^(۳).
 وی در زبان فارسی نیز تاریخ کوچکی تألیف نموده موسوم به :
 نظام التواریخ که شرح آن در ذیل این فصل خواهد آمد:

این شخص بزرگ را فقط مورخ درجه دوم
 دانستن و از وسعت اطلاع او در علم قرآن
 سخن نگفتن و از تفسیر مهم او غفلت کردن
 بی انصافی است .

(۱) تألیفات عربی مؤلفین
 ایرانی که در ادبیات
 فارسی نیز صاحب
 آثار هستند

دوم : مؤلفات عربی است که مؤلفین آنها

(۱) البیضاوی، شیخ الاسلام ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر
 الشیرازی الشافعی ، قاضی شیراز و سپس قاضی القضاة تبریز و متوفی در همان شهر
 سال ۵۶۸۵ . مؤلف تفسیر مشهور موسوم به «انوار التنزیل و اسرار التأویل» که
 در عالم اسلام بنزارت ماده و صق معنی و ایجاز کلام شهرتی بسزا دارد و در سراسر
 کشورهای اسلامی چاپهای عدیده یافته .

و نیز تألیفات دیگر دارد، مانند: طوابع الانوار- در علم کلام و منهاج الوصول
 در علم الاصول و لب الالباب فی علم الاعراب و غیره ...

(دجوع شود به بقیة الوعاة و طبقات الشافعیة للسیکی و روضات الجنات و غیره)
 (۲) کلام حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که محل استشهاد پروفیسور براون
 میباشد، از این قرار است: «بیضا شهر کوچکی است و تربت سفید دارد، بدان سبب بیضا
 خوانند؛ و از بیضا علمای متبحر برخاسته اند، چون: قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن
 معددین علی بیضاوی صاحب «تفسیر» و دیگر اکابر». هم اکنون ناحیه بیضا
 بلوکی است دوشمال غربی شیراز که دهات فلاحتی آباد دارد . (فارسنامه ناصری)
 ۳- رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکسن جلد اول ص ۱۶۴

ایرانی نبوده ولی تألیفات ایشان تأثیرات عمیق در افکار ایرانیان نموده است .

مانند : **فصوص الحکم و سایر مؤلفات**
(۳) مؤلفات عربی که در شیخ محی الدین ابن العربی^(۱) و تحریرات
ادبیات فارسی تأثیرات شیخ صدرالدین القونیوی^(۲) که آثار قلمیه
مهم نموده است ایشان منبع و منشائی بزرگ است که شعراء صوفی
مشرّب ایرانی مانند : **فخرالدین عراقی و دیگران** از آن سرچشمه
کسب فیض نموده اند .

(۱) **ابن العربی ،** شیخ ابوبکر محبی الدین محمد بن علی الطائی الاندلسی
 الدمشقی، از اجله مشایخ صوفیه اسلام است، در شهر مرسیه (اسپانیا) سال ۵۶۰ هـ متولد شد و
 در سال ۶۳۸ هـ وفات یافت. در بلاد اشبیلیه و بنفادومکه و شام و روم و در طلب
 علم و کتب معرفت مسافرتها فرمود. آثار منطبعه او بیست و هشت کتاب و رساله است که از
 همه معروفتر یکی: «تجلیات عرائس النصوص فی منصات الحکم النصوص» در تصوف
 است که بر آن شروح عده نوشته اند و مکرر بچاپ رسیده، و دیگر تفسیر معروفی است
 که بسبک و مذاق اهل تصوف بر قرآن مجید نگاشته، سدیگر باز در تصوف است
 بنام «الفتوحات الکبیه فی معرفه اسرارالملکیه»

و بالاخره شاهکار معروف او موسوم به «فصوص الحکم» میباشد مشتمل بر
 ۲۷ باب «فصی» که در دمشق در سال ۶۲۷ تألیف فرموده و افکار و مکاشفات خود را
 در آن شرح داده است . و از فنون مهیه علم تصوف میباشد .
 (برای شرح حال او رجوع شود به انسکلوبید یا اسلام)

(۲) **صدرالدین القونیوی ،** ابوالمعالی صدر الدین محمد بن اسحق
 الشافعی، از اجله مشایخ صوفیه و تربیت یافته شیخ محی الدین بن العربی سابق الذکر
 است که مادرش را بعبالّه نکاح داشت . وی جامع علوم ظاهره و باطنه و معاصر
 و مناظر باخواجه نصیرالدین طوسی و علامه قطب الدین شیرازی است. سال ۶۷۳ در
 فونیه وفات یافت و از اوسه کتاب بنام اعجاز الیقین در تفسیر و تأویل سوره فاتحه
 و کتاب النصوص در تصوف بطبع رسیده است .

سوم: که مهمتر از همه است، همانا مؤلفات عربی است که در علوم جغرافی و تاریخ و ترجمه رجال نگاشته شده و مسائل مفیده‌ای را از قبیل احوال اشخاص، اماکن و بلاد، چگونگی حوادث، و یا شرح افکاری که در ضمن بحث و مطالعه بآنها بر میخوریم، برای ما روشن ساخته است.

در میان اینگونه مؤلفات مخصوصاً باید کتاب
 (۴) کتابهای عربی طبقات الاطباء را در شرح احوال طبیبان را
 در تاریخ و جغرافیا ذکر کرد که تألیف ابن ابی اصیبه^(۱) متوفی
 و تراجم رجال بسال ۵۶۶۸ . / ۱۲۷۰ م. میباشد. دیگر کتاب
 تذکره رجال بزرگی است که ابن خلکان^(۲) متوفی در ۵۶۸۱ . / ۱۲۸۲ م.
 برشته تألیف در آورده و آنرا وفيات الاعیان^(۳) نام نهاده. دیگر کتاب

(۱) رجوع شود به بروکلن جلد اول ص ۳۲۵، این کتاب در قاهره سال ۱۸۸۲ مسیحی = ۱۲۹۹ . بطبع رسیده است. ابن ابی اصیبه، موفق الدین ابوالعباس احمد بن القاسم الخزرجی، از اجله اطباء اسلام متولد در دمشق بسال ۵۶۰۰ . و متوفی در سال ۵۶۶۸ . کتاب او «عیون الانبیاء فی طبقات الاطباء» در تاریخ اطباء و اقوال و نواد ایشان، طبع مکرر یافته است.

(۲) ابن خلکان، قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمد بن خلکان البرمکی الادبلی الشافعی، در سال ۶۰۸ در شهر ادبلی (موصل) متولد و در سال ۶۸۱ در دمشق وفات یافت. سنین عمر شریف خود را بکسب علم و تاریخ و ادب و شعر در دیار عراق عرب و شام و مصر بسر آورد. مدت بیست سال قاضی دمشق بود.

معروفترین آثار او موسوم به «وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان» مشتمل بر شرح احوال ۸۶۴ تن از مشاهیر اسلام است که بر آن ذیلها و کتب متعمق بسیار نوشته اند و دواودیا و مصر و طهران بطبع رسیده و بزبان لاتینی نیز ترجمه یافته است (۳) رجوع شود به بروکلن جلد اول ص ۳۲۶.

آثار البلاد که زکریا بن محمد قزوینی متوفی در ۵۶۸۲/۱۲۸۳ م. تألیف کرده^(۱). همچنین کتب چند در تاریخ عمومی که از لحاظ تاریخ مفعول دارای اهمیت خاص هستند از آن جمله یکی کتاب مختصر الدول ابوالفرج بن العبری متوفی در ۳۰ ژوئیه ۱۲۸۹ م. میباشد^(۲). و دیگر تاریخ معروف ابی الفداء شاهزاده حماة است متوفی در ۵۷۳۲/۱۳۳۱ م. که المختصر فی تاریخ البشر نام دارد^(۳). و نیز سفرنامه شایان توجه ابن بطوطه متوفی در ۵۷۷۹/۱۳۷۷ م^(۴) و یک دوره ۲۴ ساله را متضمن است، از ۱۳۲۵ م. تا ۱۳۴۹ م. این کتاب نه فقط اوضاع ایران بلکه قسمت عمده آسیا را از قسطنطنیه تا هندوستان و چین و از عربستان تا افغانستان و ماوراءالنهر را شرح داده است.

هر گاه محققانی که تاریخ و ادبیات فارسی را مطالعه میکنند از این کتابها غفلت کنند، در حقیقت خود را از غنی ترین و موثق ترین منابع اطلاعات محروم ساخته اند. معذک بسیاری مرتکب کتاب
آثار البلاد
این غفلت شده و حتی اشخاصی مطلع و بصیر که از روی تدقیق در باب شعر و ادبیات فارسی

(۱) رجوع شود بروکلن جلد اول ص ۴۸۱ - این کتاب را روستن فلد آلمانی بانضمام جانب المخلوقات همان مؤلف در سال ۱۸۱۸ در گوتنگن Göttingen بطبع رسانیده.

(۲) رجوع شود بروکلن جلد اول ص ۳۴۹ - این کتاب در اکسفورد پس از ۱۸۶۳ و همچنین در بیروت سال ۱۸۹۰ بطبع رسیده است.

(۳) بروکلن جلد دوم ص ۴۴

(۴) بروکلن جلد دوم ص ۲۵۶ - این کتاب بانضمام ترجمه فرانسوی آن در چهار جلد در پاریس در سنوات ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۹ بطبع رسیده است.

تحریراتی دارند به این کتب نفیسه کمتر مراجعه فرموده اند. برای نمونه کتاب آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد قزوینی^(۱) را که در فوق بدان اشاره شد در اینجا باز ذکر میکنیم.

مطابق فهرست ذیل - قزوینی از نوزده تن شعرای برجسته ایران بمناسبت شرح بلادی که در آنجا متولد شده یا در آنجا نوطن داشته اند نام برده است. ملاحظه باید کرد که چند اطلاعات راجع بآنها در آن کتاب بقلم آمده در حالی که غالب تذکره های فارسی فاقد آن اطلاعات اند:

انوری (صفحه ۲۴۲ طبع وستنفلد - Wüstenfeld)، عمجدی (صفحه ۲۷۸)، اوحدالدین کرمانی (صفحه ۱۶۴)، فخر جرجانی (صفحه ۳۵۱)، فرخی (صفحه ۲۷۸)، فردوسی (صفحه ۲۷۸) و هم چنین بیتی از شاهنامه (صفحه ۱۳۵)، جلال طبیب (صفحه ۲۵۷)، جلالی - خاوری (صفحه ۲۴۳)، خاقانی (صفحه ۲۷۳) و هم چنین سه بیت از اشعار او در صفحه ۴۰۴، ابوطاهر خاتونی (صفحه ۲۵۹)، مجیر یلسانی (صفحه ۳۴۵) - نظ. امی (صفحه ۳۵۱) - ناصر خسرو (صفحه ۳۲۸)، ابوسعید بن ابی الخیر (صفحه ۲۴۱)، سنائی (صفحه ۲۸۷)، شمس طبیبی (صفحه ۲۷۲)، عه رخایم (صفحه ۳۱۸)، عنصری (صفحه ۲۷۸)، رشیدالدین وطواط (صفحه ۲۲۳).

(۱) جمال الدین ابوبعی ذکر با القزوینی - متولد ۶۰۰ و متوفی به ۶۸۲ هـ. از علماء ایران در قرن هفتم - وی در زمان خلیفه المستعصم متصدی مستند قضاء واسط بوده و صاحب دو کتاب معروف است بشرح ذیل:

۱- آثار البلاد و اخبار العباد . ۲- عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات که هر دو در ۱۸۵۸ م طبع رسیده و در تهران نیز ترجمه فارسی آن بسال ۱۲۶۴ چاپ شده است.

بنا بر این در کتاب آثار البلاد مطالبی مفید و جامع که در کتب دیگر بندرت میتوان یافت راجع بنوزده تن شاعر بزرگ فارسی که قبل از قرن سیزدهم و در اثنای آن آثار قلمیه از خود بجای گذاشته اند دیده میشود. بعد از کتاب لباب الالباب محمد عوفی و چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح احوال شعراء عجم را با سلوب منظمی کم ویش ذکر کرده اند، مندرجات کتاب آثار البلاد در غالب موارد قدیمترین منبع اطلاعی است که در دست میباشد^(۱). و این از جمله هزارها مطالب نافع این کتاب سودمند است که بکار محقق زبان فارسی می آید.



اکنون باید بشرح احوال تاریخ نویسان پردازیم، چون چنانکه ذکر نمودیم ایشان مهمترین نویسندگان آن زمان بوده اند... در همه ادوار تاریخ ایران قدیم و جدیداً شعراء نامداری که از تاریخ جهانگشای گویندگان این عصر هم از حیث عددی و هم از حیث شهرت معروف تر بوده اند وجود داشته، لکن در هیچ دور و زمان مورخان که کما و کیفاً مانند تاریخ نویسان این زمان باشند بظهور نرسیده اند.

در باب تاریخ جهانگشا^(۲) تألیف عطا ملک جوینی کرا در

(۱) در صفحه ۳۳۴ آثار البلاد مؤلف ذکر میکند که در سال ۶۲۰ / ۱۲۳۲ م. و بر اتفاق ملاقات با شیخ معیی الدین، ابن العربی، حاصل شده و نسخه ای که بخط خود مؤلف است مورخ سال ۶۷۴ هـ / ۱۲۷۵ م. میباشد؛ بنابراین این سال تألیف مابین آن دو تاریخ تواند بود.

(۲) منظور از جهانگشا چنگیزخان است.

جلد دوم این کتاب اشاراتی نموده ایم ، لکن در اینجا باید مشروح تر سخن گفته و نکاتی چند بر آنچه گفته ایم بیفزائیم . این کتاب گرچه در سنه ۱۲۵۸ هـ / ۱۲۶۰ م. تألیف شده ، لکن بذکر حوادث سنه ۱۲۵۵ هـ / ۱۲۵۷ م. خاتمه می پذیرد ، مخصوصاً انقراض اسمعیلیه را بدست حامی وممدوح مؤلف آن یعنی هلاکو خان شرح میدهد . بعضی از نسخ خطی این کتاب مشتمل بر یک ضمیمه است که فتح بغداد وسقوط خلافت را در سال بعد یعنی ۱۲۵۶ هـ ذکر نموده ، ولی این ذیل ظاهراً بقلم شخص دیگری بر آن کتاب بعداً اضافه شده باشد . کلیه این کتاب مشتمل بر سه قسمت است :

قسمت اول شرح تاریخ چنگیز خان میباشد و بیان اسلاف و اخلاف او تا زمان جغتای . قسمت دوم بیان تاریخ خوارزمشاهیان است مخصوصاً دودادشاه آخرین آن سلسله ، یعنی : قطب الدین محمد و پسرش جلال الدین (منکبرنی) . قسمت سوم سرگذشت طایفه اسمعیلیه است بالاخص حسن صباح و فدائیان قلعه الموت . بنابراین کتاب مذکور تاریخ عمومی نمی باشد ، بلکه تاریخی خصوصی است از چنگیز خان واجداد واحفاد او که بآن سرگذشت های دو خانواده سلاطین را که در ایران و عراق با چنگیز بچنگ درآمده بودند اضافه کرده است . سایر جزئیات ودقایق راجع باین کتاب نفیس و بی نظیر را مؤلف کتاب حاضر در ضمن مقاله مفصلی که در روزنامه انجمن همایونی آسیائی مورخه ژانویه ۱۹۰۴ م. بقلم آورده بیان کرده ، وهم چنین جلد اول ودوم از آن سه مجلد را در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶ م. مرتباً از محل موقوفه سبب E. J. W. Gibb دوست دانشمند من میرزا محمد بن عبدالوهاب

قزوینی تحشیه کرده و بطبع رسانیده و در دیباچه جلد اول مقدمه ای کامل و محققانه از آن کتاب و مؤلف آن و خانواده وزراء جوینی که مؤلف بدان منسوب بوده بقلم آورده است^(۱). عطا ملک جوینی در مارس ۱۲۸۳ م. وفات یافت و برادرش خواجه شمس الدین صاحب دیوان در مرثیه او این شعر^(۲) را گفت:

گوئی من و او دوش بودیم بهم یک شمع برد و دیگری میوزد
و در ماده تاریخ وفات او صدرالدین علی فرزند خواجه نصیر الدین طوسی قطعه ذیل را بنظم آورده است:

«آصف عهد علاء حق و دین زبده کون کرد بدرد جهانرا، چو سر آمدش زمان
در شب شنبه چارم ز مه ذبیحه سال بر ششم و هشتاد و یک و در آن» (۳)

تاریخ و صاف بطوریکه مؤلف آن اشاره میکند، بقصد آن نوشته شده که دنباله تاریخ جهانگشای جوینی باشد؛ و همین دلیل مناسب است که بعد از آن کتاب مورد بحث ما واقع شود، گرچه تاریخ تألیف آن تاریخ و صاف بعد از کتاب جامع التواریخ رشیدی است که عنقریب از آن سخن خواهیم گفت. اسم حقیقی

(۱) جلد سوم تاریخ جهانگشا در تاریخ منکوتا آن و هلاکو و اسمعیلیه سعی و اهتمام اسناد داشتند فقید محمد بن عبدالوهاب قزوینی بانضمام حواشی و فهرس در سال ۱۲۵۵/۱۹۳۷ م. در مطبعه پرل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسیده و در عدد سلسله کتابهای اوفات کتب بنمره XVI منتشر شده، و اکنون که این کتاب ترجمه میشود، نسخه مطبعه مذکور در دسترس مترجم است. در این ایام که خاطر بطبع دوم این کتاب مشغول است آن کتاب را در دو جلد بنام «The History Of The World Conqueror» از روی نسخه طبع مرحوم قزوینی بانگلیسی ترجمه کرده اند و دکتر بویل: Boyle رئیس شعبه مطالعات ایرانی در دانشگاه منچستر آنرا ترجمه و یکمکه یونسکو و دانشگاه طهران سال ۱۹۵۸ بطبع رسانیده اند.

(۲) این دوبیت از مجمل فصیحی خوانی نقل شده است.

(۳) اران - نام ناحیتی است در شمال رود ارس و دو کتب تاریخ و جغرافیائی اسلام نام آن مکرر ذکر شده - اکنون بنام جمهوری آذربایجان از بلاد شوروی بشارمی آید و پایتخت آن موسوم به «بردع» بوده که خرابه های آن هنوز موجود و در قرب یادکوبه فراد دارد.

آن کتاب تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار^(۱) میباشد و مؤلف آن، هرچند عموماً به وصاف یا وصاف الحضرة معروف است، عبدالله بن فضل الله شیرازی است که بشغل جمع آوردن مالیات و وجوهات دیوانی اشتغال داشته و از بستگان وزیر بزرگ خواجه رشیدالدین بوده است^(۲). و هم‌اودر تاریخ اول ژانویه ۱۳۱۲ م/ ۷۱۲ هـ. و صاف و کتاب تاریخش را در شهر سلطانیه بحضور اولجایتو معرفی و تقدیم کرده است^(۳).

این تاریخ بطوریکه دکتر ریو Dr. Rieu بخوبی تحقیقات دکتر ریو در محاسن و معایب کتاب و صاف باسنادی که از دوره مهم عصر نویسنده بیان وقایع نموده است، لکن از قدر و قیمت فراوان آن کتاب تاحدی بواسطه نقصان انتظام و اسلوب در ترتیب آن و هم چنین بواسطه انشاء متکلفانه و اطناب هلال انگیز کاسته است، و متأسفانه اسلوب آن سرمشق دیگران شده سبک نامطلوبی در تألیفات مورخان ادوار بعد بظهور آورده است.

(۱) ترجمه ابن اسم بانگلیسی چنین آمده است :

< The Allotment Of Lands and Prepulson Of Ages >

(۲) شهاب‌الدین عبدالله بن عزالدین فضل‌الله شیرازی اذاجله مورخان فارس و ایران، متوفی سال ۶۹۸ هـ. در زمان دولت مولود دودمان خراج شیراز شغلی داشت و سپس مورد نظر و تربیت خواجه رشید و پسرش خواجه غیاث‌الدین قرار گرفت. قبر آن‌مورخ ادیب در قبرستان شمال حافظیه قرب تکیه چهل‌تنان تا این اواخر موجود بود و نویسنده بزیارت آن نائل شده بودم، ولی متأسفانه در سنوات اخیر آن قبرستان بکلی از میان رفته و معو و نابود شده است.

(۳) رجوع شود بتاریخ و صاف طبع بیبی س ۴۴ هـ

(۴) رجوع شود بفرست‌کتاب خطی فارسی موزه بریتانیا ص ۱۶۲

هر کس این کتاب را مطالعه کرده باشد این عیب را منکر نمیتواند شد، و فی الحقیقه مؤلف خود نیز اقرار مینماید که مقصود اصلی وی عبارت بردازی و انشاء متصنع و مغلق است و حوادث تاریخی را که برشته تحریر در آورده موضوع هنرنمایی خود قرار میداده، و میخواست بدین وسیله زبردستی خود را در فنون معانی و بیان بشیو رساند. گویند: وقتی که مؤلف تاریخ مزبور بحضور او لجایتو سلطان رسید صفحاتی چند از کتاب خود را بصوت بلند برای او قرائت کرد، سلطان از فهم معانی آن عاجز ماند. خواننده غیر ایرانی اگر در زبان فارسی استاد و مدقق نباشد ممکن است درجه تصنع و تکلف و اشکال انشاء آنرا از ترجمه آلمانی جلد اول آن که، با اصل کتاب، دکتر هامر Hammer در سنه ۱۸۵۶ م. بطبع رسانیده است درک نماید. اگر موضوع آن کتاب تاریخ عصر و زمان مهمی مابین سال ۱۲۵۷ م. تا ۱۳۲۸ م. نمی بود و یا در صحت و اعتماد آن تردیدی حاصل میشد می توانستیم سبک مؤلف آنرا مورد ملامت بیشتر قرار قرار دهیم. ولی فی الحقیقه همانقدر که آن کتاب مشکل و مغلق است بهمان درجه مهم و قابل اعتماد میباشد. باری، تاریخ و صافی مشتمل بر پنج مجلد است که محتویات آنرا دکتر ریو خلاصه کرده و علاوه بر آن قسمتی که هامر با ترجمه آلمانی چنانکه گفتیم بطبع رسانیده، جمله آن کتاب نیز در ماه رجب ۱۲۶۹ هـ. / آوریل ۱۸۵۳ م: در بمبائی در کمال نفاست با چاپ سنگی ظریفی بزیور طبع آراسته شده است.

در اینجا شاید بی موقع نباشد اگر از کتاب دیگری از نوع تاریخ که انشاء آن بسبک و صافی ولی قدر و قیمت آن بسیار کمتر است ذکریم بمیان

آوریم و آن همانا کتاب المعجم فی آثار ملوک

المعجم است که در آن با اسلوبی ادیبانه سرگذشت

پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانیان بقلم

فضل الله الحسینی برشته تحریر درآمده (۱) و

تاریخ
المعجم فی آثار
ملوک المعجم

بنام نصره الدین احمد بن یوسف شاه اتابک لر بزرگ که از ۱۲۹۶ تا

حدود ۱۳۳۰ م. سلطنت کرد موشح گشته است. این کتاب که از لحاظ

تاریخی از سایر کتب تواریخ مسطوره در این فصل از حیث مرتبه پائین تر

است در طهران بچاپ سنگی (لیتوگرافی) بطبع رسیده و نسخ خطی

آن در غالب کتابخانه های بزرگ شرقی نیز موجود میباشد (۲).

اکنون هنگام آن است که از تألیف بزرگ و معروف، جامع التواریخ،

که بمناسبت ذکر مؤلف آن در فصل گذشته به آن اشارتی رفت مشروحاً

بحث کنیم. مؤلف بزرگوار آن خواجه رشید الدین

فضل الله وزیر است که در علم طب و مملکت -

مداری و تاریخ و نیکوکاری سرآمد اقران بود.

کتاب
جامع التواریخ
رشیدی

شرح زندگی سیاسی و سرانجام غم انگیز او را

سابقاً بیان کردیم، در اینجا نیز از مندرجات و محتویات کتاب تاریخ او وهم

از زندگانی خصوصی و اعمال ادبی او چند کلمه میگوئیم. متأسفاً

این کتاب تاریخ هنوز تماماً و کاملاً بحلیه طبع در نیامده و نسخ خطی آن

۱- ظاهراً فضل الله الحسینی والد عبدالله ابن فضل الله صاحب و صاف است و حاجی خلیه بدان تصریح نموده و گفته است: «واستخرج بعض الفضلاء انه والد و صاف فعلیها تكون وفاته سنة ثمان و تسعين و ستائه» ولی این قول مورد تردید و مستحق تحقیق است.

(۲) رجوع شود بطهرت در ص ۸۱۱ و فهرست کتابخانه بادلان تألیف [ته] شماره ۲۸۵ و فهرست کتابخانه اداره هندوستان تألیف [ته] شماره ۵۳۴

نیز بسیار کمیاب و نادر الوجود است، ولیکن در میان قسمتهائی که از آن جسته جسته چاپ شده یکی تاریخ زندگانی هلاکو خان است که کاترمر Quatremère فرانسوی در پاریس در ۱۸۳۶ م. بطبع رسانیده^(۱) و ترجمه فرانسوی آن بضمیمه یادداشت‌های ذیقیمتی که بر آن مزید کرده است دارای این عنوان میباشد:

« Histoire des Mongols de la Perse, écrite en Persan par Raschid-ed-din, publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur. »

از میان این یادداشت‌های گرانها، که هر کس مایل به اطلاعات جامع و مشروح باشد میتواند بدان رجوع کند، ما مطالب برجسته ذیل را راجع بزندگان و تألیفات رشیدالدین مخصوصاً انتخاب و نقل مینمائیم: تولد در ۱۲۷۴ م. همدان متولد شده است. دشمنانش اورا منسوب مطابق ۶۴۵ ه. به نژاد یهودی دانسته‌اند. جد اعلای او

موفق الدوله علی بمصاحبت حکیم و منجم معروف خواجه نصیرالدین در رئیس الدوله در قلعه الموت مهمان اجباری فدائیان اسمعیلیه بودند، وقتی که آنجا را هلاکو فتح کرد در همان سالی که رشیدالدین متولد شد موفق الدوله بخدمت سلطان درآمد. در ایام سلطنت اباقا خان، رشیدالدین سمت طبیب خاص پادشاه را داشت و نفوذ و احترامی در نزد

(۱) مقدمه و تاریخ هولاکو خان از روی نسخه منطبقه در پاریس که بنام اونی فلیپ پادشاه فرانسه با ترجمه چاپ شده طبع جدیدی در طهران در سال ۱۳۱۳ ش. بمی و اهتمام جناب سید جلال‌الدین طهرانی که از فضلا معاصر است ضمیمه تقویم همان سال بچاپ رسیده.



سرآغاز نسخه قرآن شریف که بنام الجاتیو دود وزیر اود- رشیدالدین
 و سعدالدین- در سال ۷۱۰ هـ. ق. ۱۳۱۰ م. کتابت شده است.
 (بنقل از نسخه قرآن شریف، موزه بریتانیا، شماره 4945 or)

سلطان بدست آورد. لکن در سلطنت غازان، که در سنه ۱۲۹۵ م. به تخت نشست. لیاقت و استعداد او بمنصه شهود رسیده و سه سال بعد از آنکه وزیر اعظم صدرالدین زنجانی ملقب به صدر جهان معزول گشت و سیاست رسید؛ غازان او و خواججه سعدالدین را متفقاً به صدارت انتخاب کرد.

در سال ۷۰۳ هـ / ۱۳۰۳ م. که غازان
صدارت او در
بجنگ شام لشکر کشید رشیدالدین بسمت
زمان غازان، سال
منشی عربی پادشاه مصاحب او بود و در همین
۶۹۹ هـ / ۱۳۹۸ م. ایام بود هنگامیکه در بار سلطان در منزل
عانه در کنار رود فرات قرار گرفته بود که رشیدالدین مؤلف تاریخ
وصاف را بحضور سلطان غازان معرفی کرد و کتاب او را از نظر پادشاه
بگذرانید (سوم مارس ۱۳۰۳ م.) بتفصیلی که شرح آن گفته شد.
در عهد سلطنت اولجایتو سلطان محمد خدا بنده، رشیدالدین
مانند دوره پادشاه سابق دارای مرتبت و حیثیت تمام بود، بلکه نزد
سلطان جدید نیز بمزید اکرام و اعتماد اختصاص یافت. در همان اوقات
در سلطانی که پایتخت تازه دولت بود ناحیه‌ای را آباد ساخت که
بنام اومعروف و به رشیدیّه نام بردار گشت. آن محلات دارای مسجدی
باشکوه و مدرسه و بیمارستان و سایر ابنیه
روافزون خواججه
خیریه و قریب بهزار خانه بود. در ماه دسامبر
۱۳۰۷ م. این وزیر واسطه تبرئه ذمه دو تن
از علمای شافعی بغداد موسوم به شهاب الدین-
ادامه قدرت و احترام
رشید در عهد
خدا بنده

سهروردی^(۱) و جمال‌الدین^(۲) گردید که بتهمت جاسوسی سلطان مصر متهم و مواخذ شده بودند.

دوسالی بعد از آن، محلتی دیگر که بکمال زینت و زیبائی اختصاص داشت در قرب شهر غازانیه که در گرداگرد مقبره غازان خان در مشرق تبریز بوجود آمده بود بنا فرمود و با صرف هزینه هنگفت رودخانه را رود را از میان نهرهائی که در دل سنگهای صما تراشیده بود بآنجا آورد^(۳). البته مبالغه‌گرافی برای بنای این ناحیه و سایر ابنیه ربع رشیدی خیریه و عام‌المنفعه ضرورت داشت، ولی

چنانکه رشیدالدین خود اقرار میکند از سلطان کریم خود اولجایتو آنقدر عطایا و مواهب می‌یافت که هیچ پادشاهی قبل از او بوزیری اعطا نکرده بود؛ بنابر آنچه تاریخ و صاف مینویسد: این وزیر هنرپرور تنها برای اجرت استنساخ و صحافی و نقشه‌ها و تصاویر کتب ذی‌قیمت خود کمتر از شصت هزار دینار که بیول امروز معادل ۳۶۰۰۰ لیره میشود صرف نمیکرد.

در اوایل سال ۱۳۱۲م. همکار رشیدالدین یعنی خواجه سعدالدین ساجی از مقام عزت و رفعت خود فرو افتاده و بقتل رسید. نخستین

(۱) رجوع شود بتاریخ منقول تألیف کانرمر ص XVI, XVII, این شهاب‌الدین مسلماً غیر از شیخ شهاب‌الدین سهروردی است که مدوح سعدی و متوفی بسال ۶۳۲هـ. ۱۲۲۴م. بوده است.

(۲) جمال‌الدین اکولی، رجوع شود بتاریخ منقول کانرمر ص XVI
(۳) رجوع شود بکتاب ممالك خلافت شرقیه (Lands of Eastern Califate) تألیف ل استرانج (Le Strange) ص ۱۶۲

محرک این دسیسه که وزیر را فدا ساخت خواجه
رقابت ها و

علی شاه گیلانی مردی مزور و فرومایه بود.
دسایس

وی فوراً بعد از هلاک سعدالدین جایگزین
اوشد. بعد از اندک زمانی دسیسه ای خطرناک علیه رشیدالدین
آغاز کرد که خوشبختانه بمحرک آن بازگشت و دامنگیر رشیدالدین
نشد. در این مسأله که خواجه رشید از طرف دیگر مسؤول و مسبب قتل
و هلاک سفاکانه سید تاج الدین نقیب الاشراف^(۱) باشد، محل تردید
است؛ و کاظمی محقق فرانسوی خلاف آنرا مدلل ساخته.

در سال ۱۳۱۵ م. مخاصمت و نزاع شدیدی مابین دو وزیر یعنی
رشیدالدین و علیشاه بظهور پیوست و موضوع اختلاف آن بود که چون
خزانه سلطان از وجوه دیوانی خالی و لشکری
سقوط و هلاک

حقوق مانده بود، از این رو تعیین باعث و مسبب نقصان
رشیدالدین در

خزانه علت آن منازعه گردید. او لجایتو سلطان
سال ۱۴۱۸

ناگزیر شد که ترتیب مالیه و دیوان هر یک از
ممالک مختلف ایران و آسیای صغیر را مابین آن دو وزیر تقسیم نماید که

بعدها اختلافی روی ندهد.

معذک علیشاه تهمت و خصومت را برضد همقطار خود ادامه
داد؛ بطوریکه خواجه رشید بزحمت بسیار توانست خویشتن را از این بلیه
برهاند. این رقابت و فساد بعد از مرگ او لجایتو در اوان سلطنت ابوسعید
نیز وجود داشت تا عاقبة الامر خواجه رشید در برابر حملات خصم عنود

(۱) نقابت، منصبی است که بر رئیس طائفة علویه باطالیه در شهر بغداد
و دیگر بلاد معظمه عطا می شده و صاحب آن به «نقیب الاشراف» ملقب
بوده است.

تاب مقاومت نیاورده درماه اکتوبر ۱۳۱۷ م . از شغل خود کناره گرفت؛ و بالاخره در ۱۸ ماه ژانویه ۱۳۱۸ م . در سنی که از هفتاد متجاوز بود او ؛ و پسر شانزده ساله اش ابراهیم را بتهمت مسموم کردن سلطان سابق، اولجایتو، بقتل رسانیدند. مایملک واضبط دیوان گردید و کسان و بستگان او معاقب و منکوب شدند، موقوفات و مؤسسات خیریه وی را غصب کردند و سراسر ناحیه ربع رشیدی را که او بنا فرموده بود عرصه غارت و تاراج قرار دادند.

جنازه او را هر چند در محلی که برای مقبره خود بنا کرده بود بخاک سپردند، لکن گویا مقدر نبود که جسد او در آرامگاه ابدی راحت بماند، زیرا تقریباً یک قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور در جوش جنون و جهالت حکم کرد که آنرا از قبر در آورده و در گورستان یهود دفن رشید
تخریب مؤسسات
و هجو قبر خواجه
کنند. خواجه علیشاه بشادی این فیروزی که در ستوط خصم دیرین بدست آورد تحفه های مجال باستان که به معظم تقدیم کرد و گویا دست قضا تنها او را از باداشی که جمله همدستان وی گرفتار شده بودند معاف داشت؛ چه شش سال بعد در ۱۳۲۴ م . بموت عادی وفات یافت، و چنانکه گفتیم او نخستین وزیری بود در دوره ایلخانان مغول که بمرگ، طبیعی عمرش بسر رسید. در شرح حال فرزند خواجه رشیدالدین یعنی غیاث الدین که در علم و اخلاق و ترویج امور عام المنفعه و همچنین در عاقبت غم انگیز به پدر شبیه بود، در فصل سابق بقدر کفایت سخن گفته ایم، او نیز در آخر کار در بهار سال ۱۳۳۶ م . بقتل رسیده است.

افتخار ظهور کتاب جامع التواریخ بقیده کاکرم به غازیان خان
تعلق دارد^(۱)، چه این پادشاه پیش بینی می کرد که مغولان در ایران با
وجود تفوق و زبردستی که در آن زمان داشتند در طول
طرح و تألیف کتاب
جامع التواریخ
مروارید نامناپذیر مستحیل بعصر ایرانی خواهند شد،
و بنا بر این میخواست برای اعقاب یادگاری از اعمال
عظیم و فتوحات ایشان بصورت تاریخی جامع بزبان فارسی بجای گذارد.
برای انجام این امر خطیر رشید الدین را انتخاب فرمود و اتفاقاً
بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی شد. پس همه اسناد و نوشته های دولتی را
بانضمام کلیه علمائی که در تاریخ و آثار عتیقه مغول دارای بصیرت و اطلاع
بودند در تحت فرمان او گذاشت.

وزیر بزرگ، با اینکه به نظم و نسق امور دیوانی مملکتی چنان
عریض و طویل مشغول بود، معذک برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب
چنانکه بایضاغتنام فرصت می کرد. اگرچه بنا بقول دولتشاه صاحب تذکره
الشعرا «وقت کتابت این تاریخ از دم صبح بعد از ادای فریضه و بعضی
اوراد تا طلوع آفتاب بود، چون در اوقات دیگر فراغت بواسطه امور ملکی
و اشغال دیوانی میسر نبود»^(۲)

قبل از آنکه تألیف تاریخ مغول بدست خواجه رشید الدین پایان برسد،
غازان خان در تاریخ ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴ م. وفات یافت و لکن جانشین او
تجزیه مندرجات
کتاب جامع التواریخ
اولجایتو امر فرمود که خواجه آنرا با خبر رساند،
و همانطور که در بدو امر در نظر داشته است آنرا
بنام غازان مصدر سازد. از اینجاست که این قسمت

(۱) رجوع شود به تاریخ مغول کاکرم LVIII

(۲) دولتشاه م ۲۱۷ طبع لندن.

از آن کتاب که عمومآ به جلد اول معروف است غالباً با اسم «تاریخ غازانی» نامبردار است. و نیز او لجایتو مؤلف را فرمود که جلد دیگری بر آن مزید کند و آنرا شامل تاریخ عمومی عالم و بالاخص ممالک اسلامی قرار دهد، و هم چنین جلد سومی مشتمل بر مسائل جغرافیائی بر آن بیفزاید.

هر چند قسمت اخیر از میان رفته و معدوم شده یا آنکه ابدأ برشته تحریر در نیامده و فقط زمینه آن طرح شده است، معذک از این کتاب فعلاً آنچه در دسترس است فقط شامل دو مجلد میباشد: اول در تاریخ مغول که برای غازان خان نگاشته شد، دوم در تاریخ عمومی. تمامت این مجموعه در سال ۷۱۰ هـ / ۱۱ / ۱۳۱۰ م. خاتمه یافته است؛ اگرچه تا دو سال بعد از آن مؤلف وقایع ایام سلطنت او لجایتو را همچنان ضمیمه آن کتاب میکرده.

مندرجات این کتاب بزرگ بطور خلاصه بشرح ذیل است: (۱)

(۱) در کتابخانه سلطنتی ایران (شسالماده)، نسخه کامل و ظریفی از جامع التواریخ موجود است (بک نسخه) نیز در کتابخانه ملی طهران وجود دارد. بر حسب خواهش این بنده مترجم، آقای دکتر مهدی بیانی از نسخه اول وصف مختصر و مفیدی، نوشته اند که ذیلاً برای تکمیل فایده دوج میشود:

«جامع التواریخ رشیدی»

قطع دحلی باندازه ۲۹۰ × ۴۹۰ میلیمتر - کاغذ دولت آبادی مجدول - مذهب ۱۲۳۲ صفحه هر صفحه ۲۸ سطر - دارای شش سر اوج مرصع و سیصد و سه تصویر آبرنگ - بک نسخه اول و دو نسخه از میان نسخه متن و حاشیه مرصع - خط نسخ کتابت جلی و عناوین بخط ثلث و رقاع و تبه دانگ بقلم الوان - چند ساغری مشکى ترنج و بنترنج منگه مذهب.

در نسخه اول علامت فتحعلیشاه قاجار بزر نوشته شده است و مهر ناصرالدین شاه دارد و رقم دوم از ابتدای نسخه ساقط است.

بقیه در صفحه بعد

جلد اول - تاریخ خاص مغولان و ترکان

فصل اول - تاریخ طوایف مختلفه ترک و مغول، انواع آنان، سلسله

انساب، طبقات و افسانه‌های ایشان و غیره - مشتمل بر

یک مقدمه و چهار قسمت.

بقیه از صفحه قبل

رقم «یعقوب بن شیخ میر علم» - تاریخ تحریر ۱۰۷۴ -

نسخه برای «قلیچ خان بن ساروخان» از امرای دربار شاه عباس ثانی صفوی

کتابت شده است.

...

نسخه باین ترتیب تدوین شده است:

کتاب اول مشتمل بر: یک مقدمه (در ذکر احوال آدم و فرزندان) .

قسم اول (ذکر ملوک فرس از زمان کیومرث تا عهد بزرگ و شهریار) .

قسم دوم (ذکر پیامبر مسلمین تا آخر روزگار الهیسم بالله خلیفه عباسی)

کتاب دوم مشتمل بر: تاریخ سلطان محمود غزنوی و مختصری از تاریخ آل

سامان .

تاریخ آل سنجوق و ذیل تاریخ آل سلجوق از ابو حامد محمد بن ابراهیم.

تاریخ خوارزمشاهیان .

تاریخ ختا و سلاطین چین و ماچین .

تاریخ بنی اسرائیل .

تاریخ افرنج مشتمل بر دو قسم:

قسم اول: از ظهور آدم تا ولادت مسیح .

«قسم دوم: از ولادت مسیح تا سال ۷۵۰ .

احوال سلاطین هند و هندیان در سه قسم .

(رساله ای در تناسخ در درج تاریخ هنداست) .

ذیل جامع التواریخ (از رشید الدین فضل الله)

مجلد اول

در تاریخ اترک تا زمان غازان خان .

مجلد دوم

جلوس العیایه و سلطان .

مجلد سوم

صورا قالم و مسالك الممالك .

نسخه بمجلد اول از این ذیل تمام میشود و مجلد دوم و سوم را غایت است (بدون

اینکه مقطعی داشته باشد) »

فصل دوم - تاریخ چنگیز خان ، اسلاف و اخلاف او تا زمان
غازان خان .

جلد دوم - تاریخ عمومی

مقدمه - در تاریخ آدم صفی و انبیاء عظام و پیغمبران

بنی اسرائیل علیهم السلام .

قسمت اول - تاریخ سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام در
چهار فصل .

قسمت دوم - تاریخ پیغمبر اسلام ص . و خلفای اسلام تا زمان

انقراض خلفا بدست مغول در سال ۱۲۵۸ م. سلاله های

سلاطین بعد از اسلام در ایران مشتمل بر: غزنویان -

سلجوقیان - خوارزمشاهیان - اتابکان سلفری

فارس - اسمعیلیه غربی و شرقی - اغوز و

اعقاب او ، ترکان ، چینیان ، عبرانیان ، فرنگیان

و امپراطورها و پاپ های آنها ، هندیان و

سرگذشتی طولانی و مشروح از ساکیامونی

(Sakyamunie) بنی بودا و مذهبی که او

تأسیس نمود .

ترتیب فوق طرز انتظام مندرجات کتاب است ، به نهجی که در نسخ

خطی موجود در اداره هندوستان (India office) و در موزه بریتانیا

(British museum) ملاحظه میشود . تقسیماتی

که مؤلف خود در مقدمه کتاب ذکر نموده اندکی

با آن اختلاف دارد؛ زیرا که او در نظر داشته است

جلد دوم را بتاریخ سلطان وقت یعنی اولجایتو

ترتیبی که در کتاب

منظور مؤلف

بوده

شروع نموده از تاریخ تولد او تا سنه ۵۷۰۶ / ۱۳۰۶ م. شرح بدهد، و خاتمه‌ای مشتمل بر تاریخ آن پادشاه سال بسال در آخر همان جلد اضافه کند. این ترتیب مشوش در غالب از نسخ خطی رعایت نشده بلکه بعضی از آنها فاقد تاریخ سلطان اولجایتو میباشند و در بعضی دیگر نیز تاریخ آن پادشاه در محل طبیعی و بموقع آن یعنی آخر جلد اول بعد از شرح حال غازان قرار گرفته است. از نسخ خطی موجود فقط معدودی را میتوان کامل دانست، چنانکه اگر جزوی از آن تاریخ در یکی از آنها موجود باشد در دیگری مفقود است. من خود در روزنامه انجمن همایونی آسیائی مورخه ژانویه ۱۹۰۸ م. شرح کاملتری در باب مندرجات کتاب مزبور ذکر کرده و آنرا مفصلاً توضیح داده‌ام و طرز جدیدی برای طبع آن کتاب که بسیار محل حاجت است پیشنهاد کرده‌ام.

طرز پیشنهادی	صرف نظر از تقسیمات مشوشی که مؤلف کتاب
برای طبع کامل	نموده است، بنظر من همه آن کتاب راسز او اداست
جامع التواریخ	در هفت جلد بطبع برسانند که سه جلد آن مشتمل
در هفت جلد	بر تاریخ ترک و مغول و منطبق بر جلد اول نسخه اصل
	شود و چهار جلد دیگر با جلد دوم موافق باشد

بشرح ذیل :

مجموعه اول. تاریخ مغول و ترک
جلد اول - از ابتدای تاریخ چنگیز خان تا مرگ او .
جلد دوم - از جلوس او کتای تا وفات تیمور (اولجایتو) نبیره
قبای خان (۱) .

(۱) این قسمت را میبایست به فرانسوی جزء مجموعه اوقاف کتب جلد هجدهم درباریس بطبع رسانیده است .

جلد سوم - از جلوس هلاکو (۱) تا مرگ غازان. و باین قسمت باید

اضافه شود:

تاریخ ایلخانان مغول تا ابوسعید که این قسمت

ملحقاتی است باصل تألیف رشید الدین ولی بعداً

در زمان سلطنت شاهرخ و بامر او انجام گرفته است.

مجموعه دوم - تاریخ عمومی

جلد چهارم - مقدمه - تاریخ پادشاهان قدیم فارس تا سقوط خاندان

ساسانی و شرح احوال حضرت محمد (ص)، پیغمبر اسلام

جلد پنجم - سراسر تاریخ خلفا از زمان ابوبکر تا الممتصم.

جلد ششم - تاریخ پادشاهان اسلامی ایران (غز نویان - سلجوقیان -

خوارزمشاهیان - سلفریان و اسمعیلیه).

جلد هفتم - بقیه کتاب مشتمل بر تاریخ ترکان - چینیان -

اسرائیلیان - فرنگیان و هندیان که از اخبار و

روایات خود آنها نقل شده است.

امتیاز کتاب جامع التواریخ نه فقط از آن جهت است که

دائمه مطالب آن وسیع و ممتد است و نیز نه از آن حیث است که محتویات

آن از منابع موقه اعم از منابع کتبی و شفاهی تحصیل و بدقت بسیار

فراهم شده؛ بلکه امتیاز آن در ابتکاری است که دارد. در عالم تاریخ

نمی‌توان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی در قد و قیمت با جامع التواریخ

برابری می‌کند. چیزی که بیشتر محل تأسف است این است که این

کتاب گرانها تا کنون حلیه طبع نیافته و تقریباً غیر ممکن الحصول

(۱) قسمت تاریخ هلاکو را کاتب مرستشرق فرانسوی بنام «تاریخ مغولان ایران»

در باریس سال ۱۸۳۶ بطبع رسانیده است.

میباشد. کاترمر Quatremère راجع باین کتاب میگوید^(۱): «ضرورت ندارد یش از این بذکر ادله در اهمیت فوق العاده مجموعه رشیدالدین پردازیم. همینقدر بس است که بگوئیم: این نسخه نفیس با بهترین وسایل و اسباب و در بهترین اوضاع و احوالی که قبل از آن هیچوقت برای هیچ نویسنده ای دست نداده تألیف شده و در نتیجه نخستین بار بوده که دوره کامل تاریخ و جغرافیای عمومی برای مردم آسیا تحریر شده است». و باز کاترمر در دقت و صحت کتاب رشیدالدین را وصف نموده و ذکر مینماید که مؤلف آن برای آن قسمت از تاریخ که مخصوص مملکت خطا^(۲) است تاچه حد بمنابع چینی اعم از کتبی یا شفاهی دسترسی داشته است^(۳)؛ و پس از آن اظهار تأسف می نماید از اینکه قسمت جغرافیائی این کتاب مفقود شده و بالا اقل هنوز پیدا نشده. و محتمل است بطوریکه کاترمر حدس میزند^(۴) این قسمت در موقع تاراج و انهدام ربع رشیدی که بلافاصله بعد از هلاک خواجه رشیدالدین روی داد از میان رفته باشد. رشیدالدین علاوه بر کتاب جوامع التواریخ چندین کتاب دیگر تألیف نموده که کاترمر^(۵) راجع بآنها و مندرجات آنها شرح مبسوطی سایر مؤلفات خواجه بیان کرده است. از آنجمله است کتاب «الاحیاء و الآثار» که مشتمل بر بیست و رشیدالدین^(۶) چهار جلد و محتوی مسائل مختلف می باشد،

(۱) کاترمر، تاریخ مفلول من I.XXIV

(۲) خطایا Cathya

(۳) کاترمر، من LXXVIII

(۴) رجوع شود بتاریخ مفلول تألیف کاترمر من LXXXI

(۵) رجوع شود بتاریخ مفلول تألیف کاترمر من ۱۱۲ تا ۱۱۶

(۶) از آثار خواجه رشیدالدین مجموعه رسائل اوست بنام: «مکاتبات رشیدی»
قبه در حاشیه صفحه ۸۵

از قبیل مسائل مربوط به علم کائنات جو وفلاحت و درختکاری و تربیت زنبور عسل و افای حشرات و خزندگان موزیة سمیه ، علم زراعت و تربیت دواب ، معماری ؛ قلعه بندی ، کشتی سازی ، معدن کاری ، تصفیه و ذوب فلزات . نسخه این کتاب بدبختانه مفقود شده است . دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ایست موسوم به توضیحات که در مسائل تصوف و کلام برشته تحریر در آورده و مشتمل بر يك مقدمه و نوزده کتاب توضیحات رساله میباشد . این کتاب را بر حسب درخواست اولجایتو سلطان تألیف فرموده و گاتر هزاردوی نسخه ای خطی که در کتابخانه ملی فرانسه موجود است ، آنرا شرح و وصف کرده .

در دنبال آن کتاب دیگری در تفسیر و کلام نگاشته است موسوم به «مفتاح التفاسیر» و در مسائل گوناگون از قبیل فصاحت آسمانی قرآن و مفسران کتاب مبین و طرق ایشان ، خبر و شر ، جزا و سزا ، طول عمر ، پروردگار ، تقدیر ، معاد جسمانی و غیره بحث می کند و در آخر آن شرحی در ابطال مذهب تناسخ و

بقیه از صفحه پیش

که شخصی بنام مولانا محمد ابرفونی آنها را جمع کرده است و اهتمام و تصحیح استاد علامه محمد شفیع لاهوری استاد دانشگاه پنجاب بانضمام حواشی و فوادر مفید در سال ۱۳۶۷ هـ / ۱۹۴۷ م . در ضمن نشرات دانشگاه پنجاب بطبع رسانده و يك نسخه از آن موشع بدستخط ناشر و مصحح دانشمند آن نزد این جانب موجود است و آن مشتمل است بر دیباچه ای که جامع آن مکاتیب نگاشته و مناسباً معدومات و سقطات بسیار دارد . مجموعاً پنجاه و سه رساله و مکتوب است که خواجه رشیدالدین پسران و هال خود و دوستان و دیگران در مواقع مختلف نگاشته و در آخر این فصل شرح آن مجعوه آمده است . رک : ص ۱۶۶ کتاب حاضر بیعه .

تعریف لغات واصطلاحات فنی اضافه ساخته است.

کتاب « الرسالة السلطانية » کتاب دیگری است از همین مقوله که در تاریخ نهم رمضان ۵۷۰۶ هـ / ۱۴ مارس ۱۳۰۷ م. برشته تألیف در آورده و حاصل مباحثه‌ای که در موضوعات کلامی در حضور سلطان اولجایتو مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آورده است.

کتاب لطائف الحقائق
نیز از آثار قلمیۀ اوست و شروع میشود بشرح رؤیائی که برای مؤلف در لیلة ۲۶ رمضان ۵۷۰۵ هـ / ۱۱ آوریل ۱۳۰۶ م. روی داده و حضرت رسول (ص) را بخواب دیده است. محتویات این کتاب نیز مسائل کلامی است. این کتاب و سه کتاب مذکور در فوق همه بزبان عربی است و همه آنها مجموعه رشیدی را تشکیل میدهد و نسخه نفیسی از آن که کتابت آن بتاریخ ۵۷۱۰ هـ - ۱۳۱۰ م. است در پاریس وجود دارد^(۱). و در همان کتابخانه نسخه خطی دیگری از آن کتاب موجود است که شامل ترجمۀ فارسی کتاب لطائف الحقائق مذکور نیز میباشد و هم چنین دو نسخه از يك شهادتنامه وجود دارد که هفتاد تن از علماء و مشایخ اسلام صحت اصول عقاید رشید الدین را تصدیق و تسجیل نموده اند. رشید الدین این شهادتنامه را از آن سبب ترتیب داد که شخصی از اهل بغض او عدوان که میخواست از نذر و موقوفات غازانی که مخصوص اهل علم و فضل بود بناحق استفاده کند، و چون موفق باین مقصود نگردید، از روی غرض

(۱) نسخه‌ای از لطائف الحقائق رشیدی در تهران در کتابخانه ملی ملک موجود است که ظاهراً دوزمان مؤلف کتابت شده، و محتاج به بررسی و تحقیق است.

و عناد خواجه را بفساد عقیده متهم ساخت؛ پس خواجه برای تبرئه خود آن استشهاد را منظم فرمود.

کتاب بیان الحقائق دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ای است که متأسفاً فقط مطالب مندرجه آن معلوم است و آن به بیان الحقائق موسوم و مشتمل است بر هفده رساله که غالباً در مسائل کلامی برشته تحریر درآمده است، اگر چه از بعضی مطالب دیگر مانند آبله و معالجه آن و ماهیت و انواع حرارت نیز در آن بحث کرده.

خواجه رشیدالدین برای محافظت و بقاء نتایج مساعی رشیدالدین
مساعی ادبی خود احتیاط و تحرسی دقیق بکار
برای حفظ آثار خود برد. شرح آن را که باهمه دقت در برابر حوادث
عقیم و بلا اثر بود کمتر در کتاب خود مبسوطاً ذکر کرده است و در اینجا
بطور خلاصه و اجمال نقل میشود: اولاً مقرر فرمود که چند نسخه از مؤلفات
او برای دوستان و آشنایان و همچنین علما و دانشمندان استنساخ شده بایشان
عاریه داده شود و آنها مجاز باشند که از روی آن استنساخ کنند ثانیاً امر
کرد که ترجمه‌های عربی کتب فارسی او و ترجمه‌های فارسی همه مؤلفات
عربی وی را مهیا ساخته و از هر دو نسخ «تعدد نگاشته برای مطالعه یا
استنساخ هر کس از اهل علم که مایل و طالب باشد در کتابخانه مسجد محله‌ای
که بنام او موسوم به «ربع رشیدی» بود بگذارند. ثالثاً مقرر فرمود که از
جمله رسائل و کتب تألیفیه او مجموعه بزرگی منضم بصورت نقشه‌های چند
فراهم ساخته در کتابخانه عمومی مسجد همان محله بگذارند و آنرا
«جامع التصانیف الرشیدی» نام داد. و از چهار مجلد کتبی که در طب
و طرز حکومت مغول تحریر فرموده بود، مقرر داشت که بسه زبان فارسی

و عربی و چینی ترجمه‌ها آماده سازند. بالاتر از تمام اینها اجازه و آزادی نام داده بود که هر کس طالب باشد کتب مزبور را بخواند یا سواد بر دارد. باین نیز قانع نشده همه ساله از محل موقوفه‌ای که برای مسجد^(۱) و مدرسه خود وقف کرده بود مبلغی را برای استنساخ کتب خود یکی بفارسی و یکی بربی اختصا داد که همه ساله يك نسخه کامل تحریر کنند و یکی از شهرهای ممالک اسلام هدیه سازند و قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین و خوانا ترین خطی بنویسند و با نسخه اصل دقیقاً مقابله و تطبیق کنند. محررین و سواد نویسانی که برای این امر تعیین شده بودند همه را بدقت و بارعایت خوشی خط و سرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه و مسجد خود منزل داده بود که در تحت امر نظار این امر مشغول کار باشند، بعد از آن که هر نسخه اختتام می یافت آنرا صحافی و تذهیب کرده و بمسجد میبردند، و در کتابدانی مابین منبر و محراب قرار میدادند، آنگاه این دعا را که مؤلف بقلم خود نگاشته بود، بر آن میخواندند^(۲):

اللهم يا معلم الاسرار و يا معلم الاخبار و الآثار، كما وقت عبدك المقتدر الى رحمتك الواسعة و غيد العلييب لتصنيف هذه الكتب المشتملة على التعقيقات الموقرة افواعد الاسلام و التوقيقات السبده لبيان الحكم و الاحكام المفيدة للتأملين في بدائع المصنوعات، النافعة للمتفكرين في غرائب المخلوقات و وفقته ايضاً لان وقف بعض املاكه شادراً ان يخدم من مثاليها نسخ من هذه الكتب لينفع بها المسلمون من اهل البلدان في كل

- (۱) عبارت اصل این است: دو آجره الكتابة و وجه المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المسجد المتعلقه بابواب برنا هذه و وظاهراً كلمة (مسجد) را مترجم (مسجد) خوانده است. رجوع شود بپن مقدمه (حاشیه صفحه ۱۱۳)
- (۲) اصل این دعا را کاترمر در تساویخ مفول در ص DLXX ذکر کرده است.

حين واوان، تقبل اللهم كلمته قبولاً حسناً واجعل سببه مشكوراً و ذنبه مغفوراً. و اغفر
لنساين في اتمام هذا الخير و الله يفيد من هذه الكتب و الناظرين فيها و العالمين بها في
مطابرها و آتاه الجنة في الدنيا و الآخرة انك اهل التقوى و اهل المغفرة.»

عين این دعا در پایان هر نسخه کتاب می نوشته اند و مناجات
مختصری که باز بقلم خود رشید الدین بود بر آن الحاق میکرده اند، سپس
خاتمه ای بقلم ناظری که کتاب در تحت نظارت او تحریر یافته بود، متضمن
تاریخ تحریر و اینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته و همچنین
نام و نسب آن ناظر بر آن منضم می نمودند که مؤمنان او را نیز بدعای خیر یاد
کنند. بعد از انجام این امور کتاب را نزد قضاة تبریز میفرستادند که ایشان
شهادت میدادند که تمامت رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام
یافته است، آنگاه آن کتاب را بشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود
گسیل میکردند و آنرا در کتابخانه عمومی آن شهر نهاده، طلاب علم و
اهل فضل در آن شهر میتوانستند آنرا بخوانند یا در برابر اداء وجه الضمانه
معینی آنرا عاریه کنند.

همچنین يك نسخه از ترجمه عربی مجموعه رشیدیه بضمیمه
کتابهای بیان الحقائق و الاحیاء و الآثار مخصوص یکی از مدرسین آن
مؤسسه بود که او همه روزه میبایستی آنرا مطالعه کرده، مطالب آنرا
برای طلاب بیان و تدریس فرماید؛ و نیز هر يك از مقرران آن مؤسسه
مأمور بود که يك نسخه از یکی از این کتب یا عربی یا فارسی مادام که
بشغل قرائت مشغول است فراهم سازد و اگر قصور کند او را تغییر داده
مقری دیگری که در این امر بیشتر مواظبت نماید انتخاب گردد، و نسخه ای
را که سواد بر میداشت بخود او تعلق میداشت، میتوانست بفروشد یا

بدیگری همه کند. هم چنین اسباب و وسائل برای کسانی که داوطلب استنساخ آن کتب در کتابخانه می بودند فراهم شده بود، لیکن هیچکس اجازه نداشت که آنرا از محوطه کتابخانه بخارج ببرد، و بالاخره برای متولیان و نظار موقوفه قید شده بود که مقاصد خیر مؤلف را، و افاق نیت و عیناً مطابق وصیت او انجام دهد و هر کدام که برخلاف آن رفتار کنند به لحن الهی دچار باشند^(۱).

(۱) این تفصیل در مقدمه نسخه جامع النصایف الرشیدی موجود است که کاترمر عیناً در کتاب تاریخ مغل خود نقل کرده است و در سال ۱۸۳۱ م. درباریس بطبع رسانیده و ما نیز آن قسمت از مقدمه را که منطبق با شرح فوق است دلاً نقل می کنیم هی هده :

دومن جملة الشرائط التي شرطها المصنف عز نصرته في نسخة ابواب بره الموسومة بالربع الرشیدی وقد اعتمها بالآخرة هي : ان المتولي انك لا اوقاف بكتب كل سنة نسخة مكلمة من مصنفاتي بموجب هذا التفصيل
کتاب المجموعة الرشیدیة المشتملة على اربعة كتب - التوضیحات و منهاج التفار و السلطانية و اللطائف - تسختان : العربية واحدة - الفارسية واحدة .

کتاب جامع التواريخ عدد مجلداته موكول الى رأى المتولى و على حسب الصلعة بحيث لا يندرس سريعاً : تسختان : العربية واحدة و الفارسية واحدة .

کتاب بیان الحقائق : تسختان : العربية واحدة و الفارسية واحدة .

کتاب الآثار و الاحیاء : تسختان : العربية واحدة و الفارسية واحدة .

بستکتب بموجب ما شرعناه كل سنة نسخة مكلمة على قرطاس في غاية الجودة و اللطافة ، و قطع كبير بغدادی ، بخط ملیح و صحيح . ثم يقابل بنسخة الاصل الموسومة في الربع الرشیدی على وجه لا يبقى فيه غلط ولا تصحيف ، و ينبغي ان يكون تلك النسخ بأسرها متكاملة على متوال النسخ الاصول وان يكون جلودها من اديم او مساشا كلفه . و اجرة الكتابة و وجه الصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المستجدات المتعانة بابواب برهانه . و يجب ان يختار المتولى الناسخين السريسي الكتابة الجیدی القط من الفضلاء و الادباء بحيث تتم جميع النسخ التي يجب كتابتها في السنة بتمام تلك السنة ، معاملة مذهب مهذبة للتایق التأخير و الالهـال و مواضع او تلك الناسخين و مساكنهم انما يعينها المتولى من جملة مواضع ابواب البرائی لم تبين لطائف معينة اولامر معين، و اذا تمت تلك النسخ احضر جميعها في صفة الروضة و توضع كل منها على مرفع يقیه در حاشیه صفحه بعد

بوجود این احتیاط و پیش بینی شایان همانطور که گاترهر میگوید:
«اکنون سه صد و هشتاد و یک مؤلفات این مؤرخ دانشمند از دست رفته و تمام و سالمی که برای حفظ

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بین الدیور و المهراب. و بدعی للمعنف بهذا الدعاء: اللهم يا ملهم الاسرار الخ. ذك:
ص ۱۱۱. و ايضا يكتب في آخر كل نسخة من تلك النسخ هذا الدعاء المذكور. ثم يكتب
بعد ذلك هذا التعهيد وهذه الكلمات:

« اما بعد حمد الله الملك العلام ، الدائم نعمه بلا انقطاع و انصرام ، والصلوة
والسلام على نبيه المبعوث الى كافة الانام محمد وآله وصحبه الكرام . فانه يقول الرب
الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى فضل الله بن ابي الخير بن علي الهمداني المشتهر
بالرشيد الطيب جزاء الله خيراً ، اني بتوفيق الله خالي وحسن تيسيره صنف هذا الكتاب
تبصرة لمن تبصر وتذكرة لمن اراد ان يذكر ، و استكتب هذه النسخة من حاصل
ما وفتته من املاكي وشرطت ان يتخذ كل سنة من حاصلها نسخة من هذا الكتاب و سائر
الكتب التي هي من مؤلفاتي ، ليكون وقفاً على المسلمين من اهل بلدة كذا ، والامول
من كمال افضال الملباء المحققين ان يشرحوا و يبينوا للبتدين ما يشرعته عليهم بحيث
يقفون على جميع ذلك وقوفاً تاماً ، ولا يبقى لهم فيها شك وارتياب ، وان وجدوا فيه
سهواً و غلطاً اصلحوه و تفضلوا و تكرموا . ثم يكتب المتولي على ظهر اوراق كتب عليه هذه
الكلمات: ان هذا الكتاب للفلاني اما كتب لاهل البلدة الفلانية في ايام دولة فلان ، ليكون
وقفاً عليهم ثم على عوم المسلمين الذين يسكنون هناك. و يجب على كل متولي ان يكتب
نسخه اياً عن جد الى الواقف ، لئلا ينسى الناس الواقف في الدعاء ، ثم تعرض تلك النسخ على
قضاة تبريز ليشيروا صودة الحال على مكتوب ، و يشرفوه بتوقيعهم ، و يعلمونه الى المتولي .
و ينبغي ان يكون عند كل قاضي من قضاة تبريز مكتوب مشتمل على هذه الدعاء و يجب
ان يكون خط المتولي والشرف والناظر الذي هو شبه نائب المتولي او خنواب
هولاء على ذلك المكتوب ليكون هذا الامر مضبوطاً كل سنة ولا يتطرق اليه وهن
ولا غلغل »

«الشرط الآخر ان هذه النسخ بعد تمامها انما يبيعها المتولي ائلك الاوقاف
الى بلدة من معظمات بلاد الاسلام - العربية الى بلاد العرب و الفارسية الى بلاد العجم -
و ينبغي من البلاد بمعظمها ان يسادونها على وفق رأيه ليكون وقفاً على اهل تلك البلدة
بالوجوب المذكور . و اذا حملت تلك النسخ الى تلك البلدة يجب ان توضع في مدرسة
لها مدرس مشاورية يقفون العلوم باختيار قضاة تلك البلدة و ائمتها و علمائها ليقروا بها
التمامون الراغبون فيه على ذلك الدرس ، وان شاء احد منهم ان يستنسخها تمنحها اليه
ذلك الدرس بعد ان ياخذ الرهن . وكذا ان اراد استمارتها لاجل الطلبة اخذ الرهن
بقية در حاشیه صفحه بعد

آثار خود بکار برده‌اند تمام مساعی که امپراطور **تاسیتوس** (۱) برای حفظ نوشته‌های خورشائو و معروف خود بعمل آورد بی‌فایده ماند. دست‌زمانه و وحشیگری ابناء بشر دو آفت بر مخافت هستند که بسیاری از شاهکارهای باستانی را از دست ما روده‌اند و همچنین هزاران اثر گرانبهائی که اگر دو شهرت درجه اول نداشته‌اند ولیکن در مملکت و فایده بدون تردید حائز مرتبه اول بشمار می‌رفته، نابود و معدوم ساخته‌اند و حالتي که مؤلفات شخصی بی‌فایده و لغو در هر طرف پراکنده شده‌است و کتابخانه‌ها را با وزن خود

(۱) تاسیت Tacitus امپراطور روم (۲۷۴-۲۰۰ م.) جامع آثار
تاسیت Tacitus مودخ لاتن ۱۲۰-۵۵ م.

بقیه الاحاشیه صفحه قبل

ایضاً. و کلاماً فرغ التولی من بیت جمیع النسخ الی جمیع معظمات البلاد استأنف العمل و بیعت مرة اخرى علی الترتیب الاول. و عند کل بیت توضیح النسخ فی الصلة الکبيرة التي هناك فی الروضة بین الدنیر و المحراب علی مرفع، و یقرئ الدعاء المذكور علی القاعدة المذكورة ثم یبتمها، و یجب ان یکتب علی ظهر کل نسخه برادبتمها الی بلدة هذه شرائط التي ذکرناه، و مصالح هذه النسخ و ما یحتاج الیهما و اجرة کتبتها انما یمینها التولی فی کل زمان علی ما یری فیہ المصلحة. و ایضاً قد شرط ان یمتنع التولی من جملة هذه الكتب دون الاصل الموضوع فی قبة الربع الرشیدی من کتاب الموسوم بالمجموعة الرشیدیة و کتاب بیان العقاقیر و کتاب الاحیاء و الآثار من کل منها نسخة فارسیة و نسخة عربیة، غیر ما اشترط استنساخها للبعث الی البلدان و هذه النسخ تكون دائماً عند المدرس الساکن فی الروضة الربع الرشیدی و تدروس کل يوم منها شیئاً و کل فقیه یكون فی تلك البقعة یجب ان یکتب من هذه الكتب نسخة بقطع کبیر بغدادی، ان شاء بالربیة و ان شاء بالفارسیة و یجب ان یکتبها ذلك الفقیه فی مدة شرط اغامة الفقهاء فیها، فان انتهی قبل الیام المذكور و یکتب اکثر من واحد کان سعيه اجمل. و کل فقیه یقصر فی کتابتها و جب علی التولی ان یخرج من تلك البقعة و ینصب مکانه فقیهاً آخر غیر مقصر.

و اذا تم تلك النسخ كانت ملكاً لذلك الفقیه و لا منازعة لاحد فی ذلك، ان شاء و هبها و ان شاء باعها و ان شاء حفظها لنفسه. و کما اننا اجزنا و رخصنا فی الاستنساخ من نسخة الاصل الموضوع فی القبة بشرط ان لا تخرج من الربع الرشیدی فکذا لک اجزنا ان یمتنع الراغبون من هذه النسخة التي عند المدرس لکن بالشرط المذكور و هو ان لا تخرج من الربع.

و الفقهاء و الساکنون فی البقعة مقدمون علی غیرهم اذا ارادوا الاستنساخ. فیهذه الشرائط كانت قد سقطت فی القلم، و قد کتبتها علی سبیل الالعاق فمن بدله بدماسمه فانادته علی الذین یمثلونه، ان الله سبیح علیم. رجوع شود به کتاب **Histoire des Mongols**

طبع بالریس سال ۱۸۳۶ ص ۱۴۶ CLXXIV-CLXIV

سنگین ساخته. از اینجاست که چشم دانشمندان برای نسخ ذبیقت و نفیس که فقدان آن جبران ناپذیر است همواره اشکبار میباشد (۱) (۲)

نسخه خطی مجموعه از مؤلفات نفیسه همان وزیر دانشمند که منشآت رشیدالدین ظاهراً بر کاتمر مجهول بوده خوشبختانه نسخه ای در تصرف مؤلف است و آن عبارت است از مجموعه مکاتیب و منشآت رشیدالدین که غالباً در مسائل سیاسی و امور مالیاتی نگارش یافته، و به پسران خود بیا به اعمال مختلفه که در تحت حکومت مغول شاغل مشاغل گوناگون بوده اند نوشته است، و آنها را منشی وی محمد ابرقونی جمع آوری و تنظیم و تدوین کرده. دو نسخه از این مجموعه که، یکی قدیم تر و دیگری جدیدتر، و اولی را ظاهر آبرای شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله استنساخ کرده اند، در دست دارد. حصول آنها را نویسنده به کرم دست خدای خود مستمر. ل. استرانج مدیون می باشد که او نیز از مرحوم سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler تحصیل کرده (۳). يك نسخه خطی ثالثی نیز بانگلیسی در تصرف مستمر. ل.

(۱) نقل از کتاب کاتمر ص. CXLV.

(۲) در این باب که بطبع دوم این کتاب خاطر مشغول است، با کمال حسرت ملاحظه شد که يك قسمت از کتاب تاریخ رشیدالدین بهمت دانشمندان شرق شناس جاهل و شوری در باکو چاپ رسیده است.

این نسخه عبارت است از جلد سوم آن تاریخ که بحال ۱۹۵۷ از روی نسخه ایستثنوی خاور شناسی از طرف فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی آذربایجان زینت طبع یافته و متن فارسی را دو تن از زبده خاور شناسان معروف روس یعنی مرحوم پرفسور ی. ا. برتلس و مرحوم پرفسور ا. ا. روماسکوویج تصحیح کرده اند و عبدالکریم علی اوغلی علی زاده سی. و مراقبت کرده است و متن ترجمه دوسی آنرا آ. ک. ا. دندس انجام داده.

این قسمت مشتمل است بر تاریخ هولاکوخان تاتارهای سلطنت غازان خان (۳) مراجعه شود به مقاله پرفسور براون راجع بکتاب خطی سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler در روزنامه آسپاسی، اکتبر ۱۹۱۷ ص ۴۳-۶۹۳.

استرانج میباشد موسوم به : « خلاصه مندرجات رسائل خطی ایرانی رشیدالدین » استنساخ از یادداشت‌های مستر شیندلر که بعداً توسط او تصحیح شده است ، دسامبر ۱۹۱۳ م^(۱) .

نظریه کمیابی این نسخه و فوایدی که مندرجات آن متضمن است در اینجا سزاوار است فهرستی از ۵۳ مراسله که در آن کتاب جمع آوری شده بضمیمه اسامی اشخاصی که مخاطب آن مراسلات بوده اند ، بتفصیل بنگاریم^(۲) :

(۱) مقدمه جامع مؤلف آن ه محمد ابرقوائی که ابتدای آن نسخه معیوب و ناقص است .

(۲) مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسماعیل فالی

(۳) جواب مکتوب فوق

(۴) نامه رشیدالدین به فرزندش امیر علی حاکم عراق عرب که در آن او را به تنبیه و سیاست اهالی بصره که هوای سرکشی داشته اند امر نموده است .

(۵) نامه اوبه فرزند دیگرش امیر محمود حاکم کرمان که از اجحاف او بر مردم بم مواخذة نموده است .

(۶) نامه ای به غلامش منقر باورچی حاکم بصره که در آن طرز رفتار و سلوک را باو دستور داده است .

(۷) مکتوب بخواهرزاده اش خواجه معروف حاکم عانة ، حدیثه ،

Summary of the contents of the Persian MS. Despatches^(۱) of Rashidu'd-din : copied from notes supplied by Sir A H. Schindler and afterwards corrected by him: Dec. 1913.

(۲) سابقاً در حاشیه ذیل مؤلفات رشیدالدین بطبع این مجموعه نقیص اشاره کردیم و گفتیم که در سال ۱۹۱۷ م. بمی و اهتمام استاد مولوی محمد شفیع و باضافه حواشی و فهارس مفصل در لاهور بطبع رسیده است .

هیت، جبه، نائوسه، عشاره، روجه، شفا، و بلد العین که اورا حاکم و و مقرر
 داده است. این مکتوب در مابین سنوات ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ م. / ۶۹۰ تا ۶۹۶ ه.
 از سلطانیه نگارش یافته است.

(۸) مکتوب به نایبان کاشان که در آن مبلغ دوهزار دینار وظیفه
 برای سید افضل الدین محمود از مالیات کاشان مقرر کرده است.
 (۹) مکتوب به فرزندش امیر محمود که در آن حکم نموده است به
 قراء بهم و خبیص و غیره آذوقه توزیع فرماید.

(۱۰) مکتوب اوبه فرزندش خواجه سعد الدین حاکم انطاکیه،
 طرسوس، موس، قنقرین و سواحل فرات که در آن وی را به نصایح
 بددانه مخاطب داشته و طرز حکمرانی را بوی آموخته و اورا از بطالت
 و شرب مسکرو اشتغال بموسیقی و طرب نهی نموده است.

(۱۱) مکتوب به فرزندش عبداله و من حاکم سمنان و دامغان
 و خوار که در آن امر فرموده است که قاضی شمس الدین محمد بن حسن بن
 محمد بن عبدالکریم سمنانی را قاضی القضاة آن نواحی قرار بدهد.

(۱۲) مکتوب به شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا که اورا
 بنفوت فرزندش تسلیت گفته است.

(۱۳) مکتوب به مولانا صدر الدین محمد آق که در باب طریقه
 اصح و احسن برای وضع مالیات دیوانی بمردم اصفهان و سایر نواحی.

(۱۴) فرمان خطاب به فرزندش امیر علی حاکم بغداد و سایر مردم
 آن بلد از صغیر و کبیر، در باب نصب شیخ مجد الدین به شیخ الاسلامی آنجا
 و حقوقی که باید برای مدرسین و نظام و طلاب خانقاه سلطان متوفی
 غازان منظور شود.

۱۵) مکتوب به امیر نصره الدین ستای حاکم موصول و سنجار راجع به شرف الدین حسن مستوفی.

۱۶) جوابی که خواجه رشید بمسائل فلسفی و مذهبی مولانا صدر جهان بخارائی نگاشته است.

۱۷) مکتوب به فرزندش خواجه جلال الدین که از او چهل تن غلام و کنیز رومی خواسته است که به تبریز بفرستد تا اینکه در یکی از مراکز کوشک او که در ربع رشیدی بنیاد کرده ساکن شوند.

۱۸) مکتوب به خواجه علاء الدین هندو که از او خواسته است از دهنیات طبی تحصیل نموده و برای بیمارستان ربع رشیدی بفرستد.

۱۹) مکتوب به فرزندش امیر علی حاکم بغداد راجع به وظائف و هدایایی که باید به بعضی از علماء دین تقدیم نماید.

۲۰) مکتوب به فرزندش خواجه عبدالمطیف حاکم اصفهان که او را بنصایحی نیکو مخاطب ساخته است.

۲۱) مکتوب به فرزندش خواجه جلال الدین حاکم روم که او را نصایح پدرانیه نموده و ضمناً مقداری از نباتات و ادویجات مختلفه برای مریم خانیه خود از تبریز خواسته است.

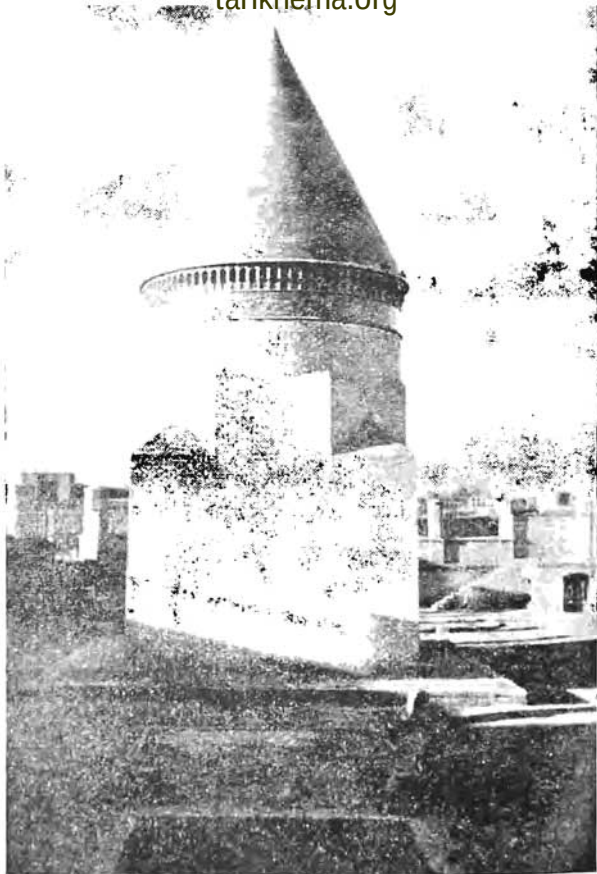
۲۲) مکتوب به فرزندش امیر شهاب الدین حاکم بغداد که او را نصایحی سودمند داده و خراج خوزستان را خلاصه کرده است.

۲۳) مکتوب به مولانا مجید الدین اسماعیل قالی که او را یسور عروسی نه تن از فرزندان خود دعوت نموده است.

۲۴) مکتوب ادبیه قرا بوقا حاکم کیفی و پالو.

۲۵) مکتوب به مولانا عقیف الدین بغدادی در باب میداد و میساز حال خود و ذکر مولانا صدر الدین تر که کرده.

- (۲۶) مکتوب در جواب نامه موالی قیصریه Caesaria در روم .
- (۲۷) نامه به فرزندش امیر غیاث الدین محمد که از طرف خدا بنده اولجایتو به نظارت خراسان برود.
- (۲۸) مراسله خطاب به اهالی سیواس راجع به نذور و موقوفات سادات که غازان خان بنام دارالسیاده غازانیه تأسیس نموده بود، و از دم محافظت آن.
- (۲۹) مراسله از مولثان سند خطاب به مولانا قطب الدین معهود شیرازی که شرح مسافرت خود را به هندوستان بحکم ایخان برای تهنیت پادشاهان هند و آوردن انواع مختلفه داروها و ادویجات که در ایران یافت نمیشود شرح داده است.
- (۳۰) مکتوب به تختاخ اینجو امیر فارس راجع بشکایتی که مردم فارس از ظلم و اجحاف او نموده بودند و او فرزند خود ابراهیم را برای تحقیق امر گسیل داشته است.
- (۳۱) مکتوب راجع به مولانا محمد رومی و درس مدرسه ارزنجان و تعیین او بسمت مدرسی آن مدرسه.
- (۳۲) مکتوب به شروانشاه حکمران شایران و شماخی که او را برای باغ فتح آباد که خود بنا نموده بود، دعوت کرده است.
- (۳۳) مکتوب بکارگران امور مالیانی خوزستان راجع بامور مختلفه مالی و دیوانی و مأموریت خواجه سراج الدین دزفولی برای محاسبه و تحقیق امور.
- (۳۴) مکتوب به فرزندش خواجه مجد الدین که او را مأموریت داده است انبارهای آذوقه را فراهم سازد تا اردوئی که بقصد تسخیر هندوستان اعزام میشود سستی نبیند.



(۳۵) مکتوب از سلطان سلجوقی ارزنجان، ملک جلال‌الدین -
کیقباد بن علاء‌الدین بن کیقباد، به خواجه رشید که رأی او را در
بارهٔ امور خواسته و جوابهای خواجه باو.

(۳۶) جواب رشید‌الدین به مولانا صدر‌الدین محمد تر که که
در اثنای بیماری مهلکی نگاشته و مشتمل است بر وصیت نامهٔ او و طرز تقسیم
املاک و وسیع و اموال و افراد و مابین اولاد وی، در آنجا به ربع رشیدی
کتابخانه‌ای وقف می‌سازد مشتمل بر شصت هزاره جلد کتب علمی و تاریخی
و دیوان شعر، و در ضمن آن هزار مجلد قرآن بخط خوشنویسان زمان، که ده
جلد آنرا **یا قوت‌المعتصمی** و ده مجلد آنرا **ابن مقفه** و ۲۰۰ جلد آنرا
احمد سهروردی کتابت کرده اند. در این مکتوب اسامی ۱۴ نفر پسران
خود را بترتیب ذیل ذکر کرده: (۱) سعد‌الدین (۲) جلال‌الدین (۳)
مجد‌الدین (۴) عبداللطیف (۵) ابراهیم (۶) غیاث‌الدین محمد (۷)
احمد (۸) علی (۹) شیخی (۱۰) پیر سلطان (۱۱) محمود (۱۲) همام
(۱۳) شهاب‌الدین (۱۴) علی شاه. و نیز اسامی چهار دختر خود را بدینگونه
ذکر میکند: (۱) فرماندخواند (۲) آی‌خاتون (۳) شاهی‌خاتون
(۴) هدیه ملک.

(۳۷) ایضاً مرسلهٔ رشید‌الدین به شخص مذکور در فوق، راجع
به کتابی که تألیف نموده و بنام اوموشح ساخته و برای اوتحفه‌ای چند از مال
و جامه و اسب و مأکولات فرستاده است.

(۳۸) مکتوب‌خواجه به اهالی دیار بگر در باب حفر ترعهٔ جدیدی
که بنام او موسوم خواهد شد و طرح نقشهٔ عمران و آبادی چهارده قریه در
دو ساحل آن که غالباً نام پسران خواجه را خواهند داشت.

(۳۹) مکتوب بفرزندش جلال‌الدین حاکم روم ایضاً در باب حفر ترعه جدیدی از رود فرات که بنام سلطان متوفی غازان خان موسوم شده و تأسیس ده قریه در اطراف آن که نقشه واسامی آنها را ذکر فرموده است .

(۴۰) مکتوب بعامل وی **خواجه کمال‌الدین سیواسی مستوفی روم** که باو امر نموده است مبلغی وجه نقد بعنوان تعارف و هدیه بصحابت تاجری موسوم به **خواجه احمد** برای ده تن از فضلاء تونس و مغرب زمین بشرح اسامی معین بفرستد ، در یاداش ده کتاب که درسی و شش مجلد ، بشرح اسامی ، برای وزیر که صیت کرم و سخایش را شنیده ، فرستاده بودند .

(۴۱) مکتوب ببعضی عمال دیوانی شیراز که آنها را امر کرده است تحف و هدایائی از نقد و جنس به **مولانا محمود بن الیاس** که بنام وزیر کتابی بنام **لطائف الرشیدیه** تألیف نموده بود تقدیم نمایند .

(۴۲) مکتوب ببعضی از عمال دیوانی همدان راجع بحفاظت دواخانه و مریضخانه موسوم به **دارالشفاء** که او در همدان بنا فرموده بود ، و در باب اینکه طبیبی مسمی به **ابن مهدی** برای تفتیش و معاینه آنها اعزام داشته است . این مکتوب در سنه ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م . از قیصریه نوشته شده است .

(۴۳) مکتوب بفرزندش **امیر محمود حاکم کرمان** که از **خواجه محمود ساوجی** که برسات نزد سلطان علاء‌الدین به هندوستان میرفته است بیاری و مهربانی توصیه نموده ، و نیز در باب آنکه وجوهی که از املای **خواجه** در **کرمان** موجود است جمع آوری و ارسال دارد .

(۴۴) مکتوب بفرزندش **پیر سلطان حاکم سرجهستان** در باب عزیمت سلطان بجنک **شام و مصر** و اینکه لشکری مرکب از ۱۲۰ هزار مرد در

تحت امارت ده نفر از امراء مغول بشرح اسامی برای سرکوبی یاغیان
ابخاز و طرابوزان از گرجستان عبورخوانند نمود و بپرسلاطین باید
که حکومت را بدست نائب خود **خواجه معین الدین** تفویض نموده و خود
با آن لشکر همراه شود .

(۴۵) مکتوب خواجه به **شیخ صفی الدین اردبیلی** که در آن بعد از
تحیت و تکریم، صورتی از انواع هدایا از قبیل گوشت طیور ، برنج ، گندم ،
کره ، عسل ، ماست ، عطر و وجه نقد داده است که برای مصرف خانقاه شیخ
در روز عید تولد حضرت رسول بمصرف برسانند .

(۴۶) مکتوب **ملك معین الدین پروانه رومی** به **خواجه رشید**
که در آن از تاخت و تاز تر کمانان در ناحیه اوشکایت کرده است .

(۴۷) مکتوب **ملك علاء الدین**^(۱) از هندوستان که بانضمام تحف
چند، از قبیل اشیاء نفیسه ، عطریات ، مرباجات ، ادویه ، میوجات خشک ،
قالی ، دهنیات ، چوبهای گرانبها ، عاج و غیره از هندوستان از طریق بصره
برای او ارسال داشته است .

(۴۸) مکتوب بفرزندش **امیر محمود** که در کرمان بمطالعه عقاید
ومبادی صوفیه پرداخته بود .

(۴۹) مکتوب خواجه به فرزندش **امیر احمد** که در آن وقت حکومت
اردبیل داشت و در آن به هفت وصیت او را مخاطب فرموده و از اینکه بمطالعه
نجوم اشتغال جسته ابراز تأسف نموده است .

(۱) این نامه که سلطان علاء الدین خلجی پادشاه دهلی (۶۹۵-۷۱۵هـ) بخواجه
رشید نوشته حاکی از علوقدر و منزلت او نزد پادشاه هند است، و خواجه چنانکه در طی
مکتوب ۲۹ شرح سفر خود را بآن دیار نوشته در او ائله بد آن پادشاه از راه دریا و کجرات
بدلهی رفته است. ابو الفضل علامی در اکبرنامه مسافرت او را بسو بهمد پسرش قطب الدین
مبارکشاه منسوب داشته است ۱

۵۰) مکتوب تعزیت به مولانا شرف الدین طیبی^(۱) در فاجعه فوت پسرش و اینکه به شمس الدین محمد ابرقوئی حکم نموده کمالیانه و وظیفه وراثت معینی در وجه او کارسازی نماید.

۵۱) مکتوب خواجه بفرزندش سعد الدین حاکم قنصرین کما کی از اختتام ربع رشیدی است با ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان وسی هزارخانه، باغات، حمامات، انبارها، آسیاها، دکان کاغذ سازی، ضرابخانه باکارگران و صنعتگران که از هر شهر و مملکت در آنجا جمع کرده، باقراء قرآن و مؤذنین و حکما و دانشمندان که در کوچه علماء بآنها منزل داده شده بود، با شش یاهفت هزار تن طلبه علم و پنجاه تن طبیب هندی و چینی و مصری و شامی که هر يك از اینها ملزم هستند شاگرد تربیت نمایند، با مریضخانه «دارالشفاء» با کحالها و جراحها و شکسته بندها که هر يك از ایشان پنج نفر شاگرد از نوکران خواجه دارند و بآنها تعلیم میدهند، و شرح حقوقی که نقداً و جنساً بتمام آنها داده میشود.

۵۲) مکتوب خواجه بفرزندش خواجه ابراهیم حاکم شیراز که در آن حمله و جنگ کابل و سیستان را شرح داده و از او مقدار معینی اسلحه کوناگون و لوازم حرب تقاضا نموده است.

۵۳) رساله خواجه ببعضی از فرزندان در باب منافع و فوائد تحصیل علم و حلم و عقل و سخا. این نسخه خطی بقتة در وسط این مکتوب قطع شده است.

این مکاتیب که سزاوار است همگی بدقت مطالعه و بررسی شود از

(۱) شرف الدین طیبی که برآون اشتباهه طیبی خوانده است، ظاهراً مقصود علامه شرف الدین حسین بن محمد الطیبی است متوفی به سال ۷۴۳ هـ. مؤلف شرح المشكاة والبيان (رجوع شود به الدرر الكامنه و نفع الوفاء).

آن سبب مطلوب است که براخلاق و سعی و عمل این مرد بزرگ که در آن واحدوزیر و طبیب و مورخ و حامی و پشتیبان علم و ادب بوده است پرتو نوری افکنده و او را نمایان می‌سازد. بطوریکه ذکر کردیم عاقبت غم‌انگیزی که دامنگیر او شد مساعی دقیق و متین او را که برای محافظت کتابها و مؤسسات عام‌المنفعه خود که از لحاظ توسعه علم و احسان تأسیس فرموده بود بکلی ناچیز ساخت، اکنون کمترین کاری که ما بیاد این دانشمند بزرگ می‌توانیم انجام دهیم این است که آنچه از آثار قلمیه او باقی مانده لااقل نگاهداری کنیم که از دست برد حوادث مصون بماند.

اگرچه رشیدالدین نتوانست مؤلفات خود را از
حمدالله
 نابودی و فنا محفوظ دارد، لیکن از کار خود بسیار
مستوفی قزوینی
 مورخان زمان سر مشقی سودمند بخشید، زیرا که از
 برکت عمل اوست که این دوره از لحاظ ظهور و کمال علم تاریخ و برآمدن
 مورخان زبردست بر سایر ادوار امتیازی خاص دارد. چنانکه بیان کردیم او بود
 که صاحب **تاریخ و صاف** را بحضور ایلخان برد و کتاب او را عرضه داشت.
 اکنون نیز می‌خواهیم که تألیف یکی از نمایان‌ترین متابعان او، یعنی
حمدالله مستوفی را در معرض مطالعه درآوریم.

از ترجمه زندگانی این مورخ جز آنچه بر سهیل اتفاق از مندرجات
 کتاب او بدست می‌آید دیگر اطلاعی در دست نیست. بطوریکه خود او اشاره
 میکند وی از نژاد عرب است و سلسله نسب خود را به **حربن یزید ریاحی**
 متصل میکند، لیکن خانواده اوسالیان دراز در **قزوین** سکونت داشته‌اند.
 جد اعلای او **امین‌الدین نصر مستوفی عراقی** بوده و سپس زندگانی زهد
 و عزلت پیشه کرده و عاقبت الامر در فتنه مغول کشته شده است. برادرش **زین‌الدین** -

محمد در تحت امر رشیدالدین وزیر بخدمت دولت مشغول گشته ، و خود او نیز در حدود سال ۱۳۱۱ م . بر حسب امر همان وزیر پیشکار امور مالیاتی قزوین و زنجان و ابهر و طارمین گردید . و نیز میگوید که از ابتدای جوانی همواره باشتیاق در صحبت دانشمندان میگذرانید ، مخصوصاً مجلس رشیدالدین را درک کرد و غالباً در مباحث علمی خاصه در فن تاریخ شرکت میجست ، بطوریکه هر چند فن تاریخ شغل او نبود ، ولی مصمم شد اوقات فراغت را بتألیف و تصنیف تاریخ عمومی بطور خلاصه و مختصر مصرف دارد^(۱) از مؤلفات اوسه کتاب، کعبارتداز: تاریخ از یدیه ، ظفر نامه و نزهة القلوب

(۱) عین کلام خواجه حمدالله مستوفی که در مقدمه کتاب خود ذکر کرده ذیلآ: باختصار هل میشود که خواننده بسبک تحریر و سیاق انشاء و روش وی در سخن آگاه گردد: «چنین گوید مقرر این کتاب بنده حمدالله احمد بن ابی بکر بن خرمستوفی قزوینی... که چون واجب الوجود این بند را از صورت حسی یعنی رسانید، بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف گردانید ، همگی همت بر ملازمت و خدمت آن طایفه و بر اعراف از بحر فائز ایشان مشغوف می بود تا مقاومت حقیقی بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه برآستی فضل الله مکرّم گردانید اکثر اوقات شریفه آن جهان معدلت بمجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ که فواید آن نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان و تجارب در مهمات و مصالح ملکه و آثار دولت هر طایفه و سبب نکبت هر قومی و غیر ذلک مستغرق یافت ... این بنده دولتنخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فوائد آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه با کتب تواریخ میگشت ... بعد از مطالعات این فن را طویل الذیل یاقم ... و با خود گفتم :

قد وجدت مكان القول واسعة؟ فان وجدت لساناً قائلًا قل

ولهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و سواد ببیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده . هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقربای او صناعت تحریر و سیاف موسوم گشته ، اما در خاطر میگذشت که اگر فعلاً و مضامین علم تاریخ، تاریخی بر شکل و شیوه منها و من ذلک محرر گرداند و مفصل آنرا مجعلاً در سلک سیاف معتظم کند، جامع مفردات و موجیهات این فن گردد و وضعی بر اصل باشد عجلال الوقت را موجزی منشور که بالعقیقه محمل این فن است تمهید داده مقرر گردا بیدم باسم عالیجناب»

بدست مارسیده است . دو کتاب اولددرتاریخ وسومی در جغرافیا میباشد .

تاریخ گزیده کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۳۰ هـ / ۱۳۳۰ م ،
تألیف کشته و بنام وزیر خواجه غیاث الدین محمد

فرزند خواجه رشیدالدین سابق الذکر موشح است ، و این وزیر چنانکه ذکر شد در ماه مه ۱۳۲۸ م . مرتبهٔ صدارت یافت و در ماه مه ۱۳۳۶ م . بقتل رسید . مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده تعداد مینماید ، و آن ۲۳ کتاب است بشرح ذیل :

- (۱) سیر النبی در شرح حال حضرت رسول تألیف ابن هشام (۱)
- (۲) قصص الانبیاء (احتمالاً تفسیر معروف الثعلبی) (۲)
- (۳) رسالة القشیری (۳)
- (۴) تذکرة الاولیاء (تألیف فریدالدین عطار) (۴)
- (۵) التدوین (تألیف امام الدین الراغبی) (۵)
- (۶) تجارب الامم (تألیف ابن مسکویه) (۶)
- (۷) مشارب التجارب .

(۱) ترجمه آلمانی این کتاب بقلم weil در شهر **Suttgart** در سال ۱۸۶۴ و متن آن در ۱۸۶۰ در کترین گن **Gottingen** بطبع رسیده است . و آن کتاب موسوم است به: «عرائس المجالس» تألیف ابی اسحق احمد الثعلبی متوفی بسال ۴۲۷ هـ . و مشتمل است بر قصص قرآنیه .

(۲) طبع قاهره در ۱۳۱۲ هـ .

(۳) طبع بولاق در ۱۲۸۴ هـ تألیف امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری متوفی ۴۶۵ هـ .

(۴) طبع دکر نیکلسن در دو جلد .

(۵) مراجعه شود بحاجی خلیفه طبع فلوکل جلد دوم ص ۲۵۴ عبارت حاجی خلیفه این است « التدوین فی اخبار الفزویین لامام ابی القاسم عبدالکریم بن محمد الراغبی الفزوی المتوفی سنة ثلاث وعشرين وستمائة » ولی در اصل انگلیسی اشتباهاً یافعی ذکر شده .

(۶) جلد اول و پنجم و ششم آن در سلسلهٔ اوقاف کتب بطبع رسیده ، همچنین در مصر بطبع در آمده است . و آن تألیف ابوعلی احمد بن مسکویه متوفی بسال ۴۲۱ هـ . است .

- (۸) دیوان النسب ^(۱).
- (۹) تاریخ محمد بن جریر الطبری ^(۲).
- (۱۰) تاریخ حمزة اصفهانی ^(۳).
- (۱۱) تاریخ کامل ابن اثیر ^(۴).
- (۱۲) زبدة التواریخ جمال الدین ابوالقاسم کاشی (در کشف الظنون حاجی خلیفه مذکور است).
- (۱۳) نظام التواریخ قاضی ناصر الدین ابوسعید یضوی ^(۵).
- (۱۴) عیون التواریخ ابوطالب علی الخازن البغدادی.
- (۱۵) کتاب المعارف ابن قتیبة الدینوری ^(۶).
- (۱۶) تاریخ جهانگشای عظاملك جویی ^(۷).
- (۱۷) کتاب الیمینی ترجمة العتبی ابوالشرف الجرفادقانی ^(۸).
- (۱۸) سیر الملوك خواجه نظام الملك (سیاست نامه) ^(۹).

- (۱) محتمل است که همان کتاب الانساب باشد. ولی بنام « دیوان النسب » در کشف الظنون مذکور است.
- (۲) طبع لیدن در ۱۵ جلد از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۱ م. در تحت نظر انجمنی از محققین زبان عرب بنظارت پروفسور دوغویه De Goeje.
- (۳) با ترجمه لاتینی آن چاپ لایپزیک (۱۸۴۴-۱۸۴۸ م.).
- (۴) طبع لیدن در ۱۴ جلد از ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۰ م. و طبع قاهره در ۱۲ جلد از ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۳ هـ.
- (۵) راجع باین کتاب در همین فصل مفصلاً بحث شده است.
- (۶) طبع کوئین کن (۱۸۵۰ م.).
- (۷) درسه جلد طبع میرزا محمدخان قزوینی در سلسله اوقاف کتب.
- (۸) اصل عربی این کتاب در دهلی در سال ۱۸۴۷ بچاپ سنگی طبع شده و در سال ۱۲۸۶ هـ / ۱۸۷۰ م. در قاهره به طبع رسیده، و ترجمه جرفادقانی بفارسی از همان کتاب در تهران بسال ۱۲۷۲ هـ / ۱۸۵۵ م. بچاپ سنگی رسیده است.
- (۹) درپاریس شفرمشرق فرانسوی بسال ۱۸۹۱ بجایع رسانیده است.

- (۱۹) شاهنامه فردوسی (۱) .
 (۲۰) سلجوقنامه ظهیری نیشابوری.
 (۲۱) مجمع ارباب المسلک قاضی رکن الدین جوینی .
 (۲۲) استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی .
 (۲۳) جامع التواریخ تألیف مخدوم سعید شهید مؤلف، یعنی رشید الدین فضل الله وزیر.

مؤلف بعد از آنکه منابع تاریخ خود را بشرح فوق
 ادوار مختلفه ای که ذکر میکند و برای ما غالب آنها در دسترس است،
 در حساب تاریخ آنگاه از ادوار کوناگون که امم واقوام مختلف
 معمول است برای شروع تاریخ حساب نموده اند، بحث کرده میگوید:

بعضی از ایشان اول تاریخ را هبوط آدم و بعضی دیگر طوفان نوح و جمعی
 دیگر، ظهور ابراهیم و موسی، و گروهی هلاک فرعون، و اولاد اسماعیل
 از بنیاد کعبه و اهل یمن از استیلای حبشه بر یمن، و یونانیان و رومیان
 از عهد اسکندر و قبطیان از غلبه بخت النصر (نبوکد نر) و قریش
 قبل از اسلام از عام الفیل شروع میکرده اند. سپس مؤلف از اختلافاتی که
 در سال شماری بواسطه اختلاف «نقطه مبدأ» پیدا شده بحث میکند. تباین
 عقاید فلاسفه که عالم را قدیم دانسته و ابتدائی برای آن قائل نبودند، با عقاید
 متکلمین که جهان را حادث دانسته و ابتدا و انتهای برای آن قائل گشته اند
 ولی ابتدای آفرینش را تعیین نکرده اند هم بر این اختلاف افزوده است. و نیز

۱) شاهنامه در ایران مکرر بطبع رسیده است، طبع بهشتی چاپ اولیا سمیع، کلکه
 طبع نرزمکان بسال ۱۸۲۹ م.، ترجمه فرانسه آن بقلم ژول موهل Jules Mohl
 بسال ۱۸۳۸ م تا ۱۸۷۸، و سه جلد طبع وولرس Vüllers و لاندور Landauer در
 استراسبورگ از سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۴ م.

میگوید که: علمای چین و ختن و ماچین و فرنگان ابتدای خلقت آدم علیه السلام را از هزار هزار سال در گذرانیده اند ، و گویند چندین آدم بوده و هر يك را نسل منقطع میشده و دیگری ظاهر میگشته و هر يك بلفی مخصوص بوده اند ، و نسل آنها همه بجز یکنفر (آدم عبرانیان) منقرض شده است . و از طرف دیگر علماء ایران از هبوط آدم تا ظهور پیغمبر اسلام را شش هزار سال تخمین کرده و بعضی بیشتر و کمتر گفته اند ، و اهل نجوم از زمان طوفان نارنجی دارند که در زمان تألیف کتاب (که ۶۹۸۸ یزدجری = ۱۳۳۰ م است) بآن حساب ۴۴۳۲ سال از آن سپری شده است .

کتاب تاریخ گزیده مشتمل است بر يك مقدمه
 (فاتحه) و شش باب که هر يك از آن ابواب منقسم است
 بفتویا
 تاریخ گزیده
 بفصولی چند و يك خاتمه ، بشرح ذیل :

فاتحه - در آفرینش کائنات .

باب اول - مشتمل بر دو مقاله :

(۱) در ذکر پیغمبران مرسل و اولوالعزم .

(۲) در ذکر انبیا و حکما و کسانی که پیغمبر نبوده اند اما در کار حق و رواج دین سعی کرده اند .

باب دوم - در ذکر پادشاهانی که پیش از اسلام بوده اند، مشتمل بر
 چهار فصل :

(۱) پادشاهان پیشدادیان یازده تن ، مدت ملکشان ۲۴۵۰ سال .

(۲) پادشاهان کیانیان ده تن ، مدت ملکشان ۷۳۴ سال .

(۳) ملوک الطوائف اشکانیان (Parthians) ۲۲ تن، مدت ملکشان

(۴) ساسانیان معروف باکاسره ۳۱ تن. مدت ملکشان ۵۲۷ سال (۲).
باب سوم - در ذکر رسالت خاتم النبیین صلعم و خلفا و اولاد و اصحاب و احفاد او مشتمل بر مقدمه و شش فصل :

(۱) مقدمه - در شرح شجره نسب مطهر و ذکر قبائل عرب که بدو پیوسته اند و در ذکر کیفیت احوال و شرح غزوات و عدد ازواج و کاتبان و اعمام و عمت و موالی و مخلفات او .

(۲) در ذکر خلفا و راشدین و ائمه مهذبین پنج تن (که شامل حضرت امام حسن مجتبی نیز هست) ، مدت خلافتشان سی سال از دهم ربیع الاول (۳) سنه ۱۱ هجری تا ۱۳ ربیع الاول سنه ۴۱ / ۶ ژوئن ۶۳۲ م . تا ۱۷ ژوئیه ۶۶۱ م . که حضرت امام حسن با معاویه صلح فرمود .

(۳) در ذکر بقیه ائمه اثنی عشر ، ده تن ، مدت امامتشان دویست و پانزده سال و هفت ماه از چهارم صفر سنه ۴۹ هجری تا رمضان ۲۶۴ ه . ۱۴ / مارس ۶۶۹ تا مه ۸۷۸ م . و شرح حال امیر المومنین علی (ع) و فرزندش حسن مجتبی (ع) که بزهر مسموم شد در این فصل نیامده است.

(۱) در نسخه گراوری تاریخ گزیده منطبقه ۱۹۱۰ لندن، مدت ملك اشکانیانرا ۳۵۰ سال ذکر میکند .

براون در حاشیه مینویسد : دوره میان اسکندر کبیر و سقوط اشکانیانرا (که در واقع ۵۵۰ سال است) مورخان اسلامی کمتر بحساب آورده اند، باستثنای یکتن و آن مسعودی است (تا آنجا که من میدانم) که در تاریخ «التنبیه والاشراف» جنبشهای مذهبی و سیاسی را که باعث بروز اردشیر بابکان شده است مشروحاً توضیح میدهد. دیگران مدت این دوره را تقریباً نصف بحساب آورده اند .

(۲) براون در حاشیه میگوید که: مدت سلطنت ساسانیان بیش از يك قرن زیاد بحساب آمده است، زیرا این سلسله از ۲۲۶ م. تا ۶۵۲ سلطنت میکرده اند که مجموعاً ۴۲۶ سال میشود .

(۳) نسخه گراوری منطبقه لندن ۱۹۱۰ - نالك عشر ربیع الاول - ذکر میکند.

- (۴) در ذکر بعضی از صحابه عظام و جمعی از تابعین کرام .
- (۵) در ذکر پادشاهان بنی امیه ۱۴ تن ، (که مؤلف آنها را خلفا
نخوانده است) ، مدت ملکشان در ایران ۹۱ سال از ۱۳ ربیع الاول سنه ۴۱ هـ
تا ۱۳ ربیع الاول سنه ۱۳۲ هـ / ۷ ژوئیه ۶۶۱ تا ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ م .
- (۶) در ذکر خلفای بنی عباس ۳۷ خلیفه ، مدت دولشان پانصد و
بیست و سه سال و دو ماه و بیست و سه روز از ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲ تا ۶ صفر
۶۵۶ هـ / ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ تا ۱۲ فوریه ۱۲۵۸ م .
- باب چهارم - در ذکر پادشاهانی که در عهد اسلام در ایران بودند ،
مشمول بر دوازده فصل :
- (۱) در ذکر پادشاهان بنی صفار در بعضی نواحی ایران سه تن ، مدت
ملکشان سی و پنج سال از ۲۵۳ هـ . تا ۲۸۷ هـ . / ۸۶۷ تا ۹۰۰ م . که از
آن بعد اغتاب ایشان تا چندی در سیستان حکومت کرده اند .
- (۲) در ذکر پادشاهان سامانیان نه تن ، مدت ملکشان در ایران ۱۰۲
سال و شش ماه ، از یازدهم ربیع الثانی ۲۸۷ هـ . تا پنجم ذی القعدة ۳۸۹ هـ . /
آوریل ۹۰۰ تا نوامبر ۹۹۹ م .
- (۳) در ذکر پادشاهان غزنوی چهارده تن ، مدت ملکشان ۱۵۵ سال
(از آن جمله سی سال در اکثر نقاط ایران و باقی در غزنه) از ۳۹۰ تا ۵۴۵ هـ . /
۹۹۵ تا ۱۱۵۰ م .
- (۴) در ذکر پادشاهان غوریان پنج تن ، مدت ملکشان ۶۴ سال از
سنه ۵۴۵ تا ۶۰۹ هـ . / ۱۱۵۰ تا ۱۳۲۱ م .
- (۵) در ذکر دیلمیان یا آل بویه هفده تن ، مدت ملکشان ۱۲۷ -
سال از سنه ۳۲۱ تا ۴۴۸ هـ . / ۹۳۳ تا ۱۰۵۶ م .

(۶) در ذکر سلاجقه و آن سه شعبه است :

(الف) سلاجقه ایران و عراق ۱۴ تن ، مدت ملکشان ۱۶۱ سال
از ۴۲۹ تا ۵۹۰ هـ / ۱۰۳۷ تا ۱۱۹۴ م .

(ب) سلاجقه کرمان یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنه
۴۳۳ تا ۵۸۳ هـ / ۱۰۴۱ تا ۱۱۸۷ م .

(ج) سلاجقه روم و آسیای صغیر یازده تن ، مدت ملکشان ۲۲۰
سال از ۴۸۰ تا ۷۰۰ هـ / ۱۰۸۷ تا ۱۳۰۱ م .

(۷) در ذکر پادشاهان خوارزمشاه نه تن ، مدت ملکشان ۱۳۷
سال از سنه ۴۹۱ تا ۶۲۸ هـ / ۱۰۹۸ تا ۱۲۳۰ م .

(۸) در ذکر اتابکان و آن دو شعبه است : (الف) در دیار بکرو و شام
نه تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۴۸۱ تا ۶۰۱ هـ / ۱۰۸۸ تا ۱۲۰۴ م .

(ب) در فارس معروف به سلغریان یازده تن ، مدت ملکشان ۱۲۰
سال از ۵۴۳ تا ۶۶۳ هـ / ۱۱۴۸ تا ۱۲۶۴ م .

(۹) در ذکر اسماعیلیان ایران و آن دو مقاله است :

(الف) در ذکر اسماعیلیان مصر و مغرب و شمال افریقا ، خلفاء
فاطمیه چهارده تن ، مدت ملکشان ۲۶۰ سال از سنه ۲۹۶ تا ۵۵۶ هـ /
۹۰۸ تا ۱۱۶۰ م .

(ب) در ذکر اسماعیلیان ایران معروف به ملاحده یا فداییان
الموت هشت تن ، مدت ملکشان ۱۷۱ سال از سنه ۴۸۳ تا ۶۵۴ هـ / ۱۰۹۰
تا ۱۲۵۶ م .

(۱۰) در ذکر سلاطین قراختائی کرمان ده تن ^(۱) ، مدت ملکشان

(۱) در نسخه لندن طبع ۱۹۱۰ نه تن فید شده است .

۸۵ سال از سنه ۶۲۱ تا ۷۰۶ هـ / ۱۲۲۴ تا ۱۳۰۶ م .

(۱۱) در ذکر اقبانک لرستان در دو شعبه :

الف) اقبانک لر یز و گ هفت تن ، مدت ملکشان ۱۸۰ سال از

سنه ۵۵۰ تا ۷۳۰ هـ / ۱۱۵۵ تا ۱۳۲۹ م .

ب) اقبانک لر کوچک یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنه

۵۸۰ تا ۷۳۰ هـ / ۱۱۸۴ تا ۱۳۲۹ م .

(۱۲) در ذکر پادشاهان مغول ایران - ۱۳ تن ، مدت ملکشان تا آن

زمان که تاریخ بتألیف در آمده است ۱۳۱ سال یعنی از سنه ۵۹۹ تا ۷۳۰ هـ /

۱۲۰۲ تا ۱۳۲۹ م . در اینجا مؤلف اضافه میکند : « نتیجه دولت ایشان

هر که را بعد از این هوس باشد تحقیق فرماید . »

باب ملحق - پادشاهان آل مظفر ، هفت تن ، مدت ملکشان ۷۷ سال

از ۷۱۸ تا ۷۹۵ هـ (۱).

باب پنجم - در ذکر ائمه سنت و فراء و مشایخ و علماء دین اسلام

رضوان الله علیهم - و آن شش فصل است :

(۱) در ائمه مجتهدان (۱۲ تن ذکر شده).

(۲) فراء رحمة الله علیهم (۹ تن ذکر شده).

(۳) محدثان (۷ تن ذکر شده).

(۴) مشایخ صوفیه (قرب ۳۰۰ تن ذکر شده) .

(۵) علماء علم دین و قضا و طب (قرب ۷۰ تن ذکر شده).

(۶) شعرا که پنج تن از شعراء عرب و ۸۷ تن از شعراء عجم ذکر

(۱) باب ملحق در ذکر ملوک آل مظفر که در کتاب تاریخ گزیده وارد است،

مرحوم براون ذکر نکرده، و آن خلاصه و اصلاحی است از تاریخ مولانا معین الدین یزدی که شخصی بنام محمود گیتی بن تاریخ ۸۲۳ هـ تدوین کرده و بر تاریخ گزیده الحاق نموده است.

شده‌اند و شرح احوال شعراء عجم را نویسنده ترجمه کرده و در روزنامه انجمن همایونی آسیائی مورخه اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱ جدا گانه بطبع رسانیده.

باب ششم- در ذکر قزوین (باب الجنة) که مقام ومولد و منشأ مؤلف است و در آن هفت فصل است .

(۱) آثار و اخبار که در شأن آن بقعه وارد است (تذریک بچهل حدیث نقل نموده که از آن جمله سی و شش حدیث از کتاب التذوین رافعی نسخه بخط مؤلف نقل شده و تقریباً جمله این احادیث شهر قزوین را یکی از ابواب جنت می‌شمارد^(۱) .

(۲) در شأن و چگونگی شهر قزوین .

(۳) کیفیت بنا و عمارات قزوین- محلات نه گانه و تاریخ معماری آن از عهد شاهپور اول که مؤسس و بانی آن شهر بود و فتح آن بدست اعراب و اسلام آوردن اهل آن^(۲) .

(۴) در ذکر نواحی ، رودخانه‌ها ، قنوات ، مساجد ، مقابر و اینک به بعضی از سکنه آن هنوز مخفیانه پیرو مذهب مزدک هستند .

(۵) ذکر صحابه و تابعین و ائمه و خلفا و مشایخ و علما و ملوک و وزرا و خواقین و امرا که باینجا رسیده اند .

(۶) ذکر عمال و حکام آن شهر .

(۷) قبائل و اکابر قزوین که مشتمل بر سادات و علما طایفه افتخاریان

(۱) نسخه کراوری لندن منطبقه ۱۹۱۰ که سال تحریر آن ۸۵۷ است، فاقد این فصل میباشد . رجوع شود به جغرافیای ل. استرایچ و نزّه القلوب حمدالله مستوفی .

(۲) در نسخه کراوری لندن باب سوم منحصر بذکر فتح قزوین و اسلام اهل آن است و از محلات نه گانه و معماری و غیره سخنی ندارد؛ در سایر فصول و مواد نیز اختلافاتی با متن انگلیسی مشاهده میشود .

(که از آنجمله ملک سعید افتخارالدین محمد بن ابونصر معاصر مؤلف بوده و خط و زبان مغولی و ترکی میدانسته و کتاب **کلیله و دمنه** را بزبان مغولی و **سند بادنامه** را بزبان ترکی نقل و ترجمه نموده است.) و باز در ایران یا مظفریان - بشاریان - برهانیان - حنفیان - حلوانیان - خالدیان - خلیلیان - دبیران - رافغان - زاکانیان - زبیریان - زادانیان - شیرزادیان - طوسیان - عباسیان - غفاریان - فیل و اکوشان - قزوین - قراولان - تمیمیان - کرجیان - یادلفیان (که ستاره شناس و جغرافی دان معروف زکریا بن محمد بن محمود از این طایفه است.) انسیان - ماکانیان - قیسیان - مستوفیان (که طایفه مؤلف است، و میگوید که از اولاد حر بن یزید ریاحی بوده اند.) - مؤننان - مختاران - معافانیان یا معافیان - مرزیانیان - نیشابوریان - بولاتیموریان یا تباکان.

خانم شجره انساب و سلسله های طوائف انبیا و اولیا و ائمه و پادشاهان و وزرا و غیرهم بطرقی که **خواجہ رشیدالدین** در کتاب خود اختراع کرده ولی در اینجا تکمیل شده است. اما این شجره در کتاب محذوف است و در هیچیک از نسخ خطی که تا کنون بدست آمده دیده نشده است.

نظر به وسعت مندرجات **تاریخ سزیده** و نظر به حجم متوسط آن (که ۱۷۰ هزار کلمه بیش نیست) معلوم میشود که این کتاب صورت یک خلاصه و یادداشت^(۱) تاریخی دارد و هیچگونه شرح و بسط و قایع را از آن نباید انتظار داشت، معذک کتاب مزبور نسخه ای بینهایت مفید است و شامل بسیاری مطالب خاص میباشد که در جای دیگر نتوان یافت. و در همان حال برای قسمت تاریخ عصر زمان خود در درجه اول اهمیت میباشد، بطوریکه مدتی بود لزوم طبع و انتشار تمام آن کتاب احساس میشد و تا سال ۱۹۱۰ فقط قسمتهائی از آن کتاب بشرح ذیل طبع رسیده بود، از اینقرار:

(۱) خلاصه یادداشت = Compendium



محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را
بنقل از نسخه جامع التواریخ - کتابخانه ملی فرانسه .

ص ۱۳۹

(۱) تمام باب چهارم در تاریخ سلاطین اسلامی ایران، که اصل فارسی بضمیمه ترجمه فرانسوی آنرا میوژول **Jules Gantin** در سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ کرده است.

(۲) تمام باب ششم باستانی فصل اول آن در احادیث و اخبار راجع به قزوین، که ترجمه فرانسوی آنرا میو باریه دومینار **Barbier de Meynard** در ژورنال آسیاتیک (سری ۵ - جلد دهم) در سال ۱۸۵۷، در پاریس منتشر ساخته است.

(۳) فصل ششم باب شعرای ایران، که نویسنده این کتاب آنرا بانگلیسی ترجمه کرده و در اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱ م. در مجله انجمن همایونی آسیائی بطبع رسانیده، لیکن در سال ۱۹۱۰ عین نسخه خطی نسخه صحیح و قدیمی که در تاریخ ۸۵۷ هـ / ۱۴۵۳ م. نوشته شده بصورت استنساخ عین «فاکسی میل»^(۱) در سلسله کتب کتب (Vol. XIV, I) چاپ شده است و بعد از آن در ۱۹۱۳ م. نویسنده باخلاق دکتر نیکلسون **Nicolson** ترجمه خلاصه ای از آنرا بانگلیسی با حواشی و توضیحات کاملی بطبع رسانید بطوریکه اکنون تمام آن کتاب و ترجمه آن در دسترس محققان است و میتوانند قدر و قیمت آنرا شخصاً ملاحظه کنند.

حمدالله مستوفی در مقدمه کتاب **تاریخ گزیده** کتاب **ظفر نامه** خود اشاره به يك منظومه بزرگ تاریخی میکند که در آن زمان بنظم آن اشتغال داشته است و در آن تاریخ یعنی سال (۷۳۰ هـ - ۱۳۳۰ م.) از آن مثنوی که تمام آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود، متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است. این منظومه به **ظفر نامه** موسوم است و پنج سال بعد از تاریخ فوق اختتام یافته. در حقیقت آن مثنوی دنباله کتاب

(۱) فاکسی میل - Fac - simile - استنساخ عین نوشته، المثنی.

شاهنامه فردوسی است؛ و از آن نسخه منحصربفردی موجود است. (درمجله ضخیمی در موزه بریتانیا، بشماره Or. 2833 محتوی بر ۷۷۰ ورق که در شیراز در سنه ۸۰۷ هـ. / ۱۴۰۵ م. استنساخ شده و مستر سیدنی چرچیل^(۱) در سنه ۱۸۸۵ م. در ایران آنرا برای موزه بریتانیا خریداری کرده است^(۲)). علاوه بر ظفر نامه، (مجموعه) مزبور مشتمل است بر يك قسمت از شاهنامه فردوسی که مؤلف در مدت شش سال تصحیح کرده است.

ظفر نامه از تاریخ حیات محمد (ص) شروع شده و به زمان مؤلف ختم میشود. یعنی سنه ۷۳۲ هـ. / ۱۳۳۱ م، هنگامی که ابو سعید مغولی سلطنت میکرده است حوادث را بنظم در آورده، و آن چنانکه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است. ده هزار بیت آن را حمد الله به هر يك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است؛ ۲۵ هزار بیت آن را جع بعرب، بیست هزار آن را جع بعجم و سی هزار مخصوص مغول است. وقتی که مؤلف شروع بنظم آن نموده بگفته خوش چهل سال داشته و پانزده سال صرف تنظیم آن فرموده است و بنابراین میباید که وی در سنه ۶۸۰ هـ. / ۱۲۸۱ م. متولد شده باشد. دکتر ریو Dr. Rieu از آن کتاب بتفصیل وصف میکند و میگوید: از قدر و قیمت تاریخی آن کتاب نباید بهیچوجه غافل بود، خاصه که مؤلف نسبت به بیان وقایع و تواریخ ایام خیلی دقت کرده است. و جلد سوم آن کتاب برای تاریخ دوره مغول بسیار گران بهاست. مثلاً در آنجا وصف بسیار روشنی از واقعه قتل عام شهر قزوین، که مسقط الرأس خود او بوده است، می کند. و اطلاعات وی غالباً مأخوذ از جداول علای خود، امین نصر مستوفی است که در

(۱) Sidney Churchill

(۲) برای وصف کامل این کتاب رجوع شود بستم فهرست کتب فارسی ریوشاژ ۲۶۳ ص ۱۷۲، و همچنین به آنتنم Athenaeum سال ۱۸۸۵ ص ۳۱۴.

آن تاریخ نود و سه سال داشته . منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده برای بیان مقصود نمونه‌ای کافی و وافی است :

واقعه شهر قزوین

وزیندوبه قزوین سبتای (۱) بچنگه
بدانگه که شد شهر دریای خون
ز شبان گذر کرده بد هفت روز (۲)
در آنوقت بد حاکم آن دیار
بعکم خلیفه در این شهره شهر
چولشکر در این مرز آمد بچنگه
بر آمد به بارو بسی جنگجو
سه روز اندرین کس ندیدند راه
منول اندر آمد به قزوین دلیر
ندادند کس را به قزوین امان
هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک
زخرد و بزرگ و زیر و جوان
زن و مرد هر جا بسی کشته شد
بسی خسرویان زبیم سپاه
ز تخم نبی بیکران دختران
زبیم بد لشکر رزمند - واه
همه شافعی مذهبند آن دیار
در آن قتل بود از حنیفی شمار
بهم بر فکند بهر جایگاه
نماند اندر آن شهر جای گذر
زبیم سپاه منول هرکی
برفتند چندی بجامع درون
چو بودند از آن دشمن اندیشه ناک
بهسجد منول اندر آتش فکند
بآتش مغوف مقرنس بسوخت

در آمد بکردار غران پلنگه
ده و هفت بودی ز ششم قزون
که پیدا شد آن محنت و دود و سوز
مظفر لقب ، مهتری نامدار
ز کار حکومت ورا بود بهر
پیستند دروازه ها همچو سنگه
بسی منول کرد در جنگه رو
چهارم بشهر اندر آمد سپاه
سر همگان آوریدند زیر
سر آمد سران را سراسر زمان
همه کشته افکند بد در مفاک
نماندند کس را بتن در روان
همه شهر را بخت برگشته شد
بکردند خود را بخیره تپاه
فروزنده چون بر فلک اختران
نگون در فکندند خود را بجاه
حنیفی باشد یکی از هزار
که بودند کشته ، ده و دوهزار
تن کشتگان را به بهراه و راه
زبیم کشته افکند بیحد و مر
گریزان برفتند هر جا بسی
پر آندوه جان و بدل پر زخون
فراز مقرنس نهان گشت پاک
زبان بهر آمد بچرخ بلند
وزان کار کفر و ستم بر فروخت

(۱) در نسخه خطی سنتای ذکر شده ولی تلفظ صحیح آن سبتای است ، رجوع شود بتاریخ جهانگشای جزینی جلد اول ص ۱۱۵ .

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق ۱۷ اکتوبر ۱۲۲۰ مسیحی .

این نویسنده شیرکار زحمت کش کتاب دیگری نیز تألیف کرده است، در علوم جغرافیا و هیئت، موسوم به «نزهة القلوب»^(۱) که نزد اهل علم معروف است. نسخ خطی این کتاب متعدد و فراوان، ولی تا سال ۱۹۱۵ فقط یک نسخه مطبوع بچاپ سنگی که در بهابالی در سنه ۱۳۱۱ هـ/ ۱۸۹۳ م. بطبع رسیده بود، در دسترس عموم بود؛ در آن سال نسخه‌ای تصحیح شده و انتقادی توسط ل. استرانج Mr. G. le Strange در سلسله کتب کیب (جلد XX iii) بطبع رسیده و ترجمه انگلیسی آن نیز خاتمه یافته و در این تاریخ در زیر چاپ است.

نزهة القلوب پنجسال بعد از **ظفر نامه** تألیف و تدوین شده، و مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی است که بعد از مرگ **ابوسعید** در ایران روی داد و مؤلف غالباً باین احوال اشاره مینماید. بنابر آنچه میگوید بعضی از یاران از او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً این گونه کتب بزبان عرب است، او کتابی در این علم بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که وی برای کسب اطلاع در کتاب خود نام برده کتب ذیل است، که اطلاعات و مشاهدات شخصی مؤلف که در اثنای سیاحت و مسافرت در مملکت ایران بدست آورده نیز بر آن مزید میشود:

(۱) حاجی خلیفه در وصف این کتاب چنین میگوید: «نزهة القلوب کتابی است فارسی در شرح اراضی و ممالک و تضریات و افلاک و کواکب، تألیف محمد بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوينی. متوفی سنه ۷۵۰ هـ: که از کتب صور الاقالیم و التنبیان و ممالك الممالک و جهان نامه و غیره گرفته است ... الخ».

یک قسمت از کتاب نزهة القلوب (نیمه نخست از مقالالموسوم در سفت بلدان و ایالات و بقاع) در تاریخ اسفند ۱۳۳۶ ش. بسمی و اهتمام دانشمند جوان آقای محمد دبیر سیاقی در طهران بطبع رسیده و مقدمه و فهرس مفهده بآن منضم شده است.

صورالاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی^(۱).

التبیان^(۲) تألیف احمد بن ابی عبدالله .

المسالك والممالك تألیف ابوالقاسم عبدالله بن خرداذبه^(۳).

و نیز کتابی موسوم به جهان نامه ، بعلاوه نوزده رساله دیگر^(۴)

که تعداد آنها همه در فهرست فارسی دکتر ریو ذکر شده است (ص ۴۱۸-).

(۱) محتمل است که این شخص همان ابن البلخی صاحب فارسانمه باشد که در سلسله کتب گیب بطبع رسیده است .

(۲) بزم ریو همان کتاب البلدان احمد بن ابی عبدالله محمد البکری است . رجوع شود بفرست ریو ص ۲۲۱ .

(۳) این کتاب در سال ۲۳۰-۲۳۴ هـ . / ۸۴۴-۸۴۸ م . تألیف شده ودغویه مؤلف ومشرق معروف هلندی درجزء کتب جغرافیائی عرب بطبع رساییده است .

(۴) نوزده رساله دیگر که ریو درشرح فزعة القلوب موجود در موزه بریتانیا بشماره 16736 - Add ذکر کرده ازانین قرار است :

(۱) طبقات همدانی تألیف ابوعبدالله محمد بن سعد الواقدی .

(۲) صیائب المخلوقات - تألیف زکریا بن محمد الکمونی القزوینی .

(۳) آثار البلاد - تألیف همو .

(۴) فارسانمه ابن البلخی متوفی در فارس در زمان سلطان محمد سلجوقی .

(۵) ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی .

(۶) صیائب البحر - تألیف امام علی بن فیس العرانی برای المقتدر بالله خلیفه .

(۷) آثار الباقیه - ابوریحان محمد البیرونی الخوارزمی .

(۸) کتاب التفهیم فی التجهیز - تألیف همو .

(۹) کتاب ارشاد در ذکر فزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .

(۱۰) رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده .

(۱۱) تاریخ اصفهان - تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق الاصفهانی .

(۱۲) رساله السجریه - فی الکائنات العنصریه - تألیف امام عمر بن سهلان الساجی .

(۱۳) عجایب الاخبار .

(۱۴) معجم البلدان - ابوعبدالله یاقوت الحموی .

(۱۵) تحفة الثرائب .

(۱۶) صورالکواکب - تألیف شیخ ابوالحسن صوفی برای ضدالدوله .

(۱۷) تاریخ مغرب .

(۱۸) اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .

(۱۹) تنسوق نامه ایلخانی - تألیف همو .

رجوع شود بفرست ریو ص ۴۱۸ .

(۴۱۹). کتاب **نزهة القلوب** مشتمل است بر يك مقدمه (فائده) و سه مقاله و يك خاتمه. مقاله سوم مهمترين فصل آن كتاب ميباشد. در ساير اقسام كه قبل از آن واقع است از علم افلاك و اجرام سماويه و ربع مسكون و مواليد ثلاث و نوع بشر بحث ميكند. در مقاله سوم كه قسمت جغرافيايي آن كتاب است از حرمين شريفين و **بيت المقدس** سخن ميكويد، آنگاه جغرافياي بلاد ايران و عراق و **آسيای صغير** را شرح ميدهد. ضميمه‌اي نيز در جغرافياي طبيعي ايران بآن الحاق شده، سپس بيان ممالك است در جوار ايران كه هيچگاه در تحت سلطنت ايران نبوده اند.

خاتمه كتاب در شرح عجائبي است كه در عالم و بالاخص در ملك ايران وجود دارد. اين كتاب از لحاظ علم جغرافيا و اوضاع و احوال ممالك ايران در قرون وسطی دارای قدر و قيمت شايان است و مستر ل. استرانج قبل از آنكه آن كتاب را بطوريكه فوقاً گفتيم بطبع رساند در تأليف كتاب خود موسوم به «**ممالك خلافت شرقي**»^(۱) از آن استفاده نموده است.

در ابتدای اين فصل اشاره نموديم به كتاب تاريخ كوچكي موسوم به:

كتاب نظام التواريخ
 معروف ناصر الدين البيضاوي است، كه والدش نيز
بيضاوي (۲)

در عهد اتابك ابوبكر بن سعد زنگي، ممدوح

(۱) **Lands of the Eastern Caliphate** تأليف Mr G. le Strange

طبع لندن.

(۲) رساله نظام التواريخ بتمحيص و اهتمام بهمن گريمي در سال ۱۳۱۳ ه. ش. در طهران بطبع رسیده است. نقل قسمتی از مقدمه آن كه مؤلف در علت تأليف نگاشت و بنايشه سبك سخن و شيوه كلام اوست در اين جا بيفايده است:

«اما بعد... چنين گويد مؤلف اين كتاب ابو القاسم محمد بن المولى المغفور فخر الدين عبدالله البيمناوى كه چون حق جل و علا توفيق داد تاهر علمى از علوم دينى و محاله الوقت را در ريمان شباب كتابى تحرير پيوست، خواسته كه در علم تاريخ كه معظم كتاب الهى و صحف آسمانى بذكر آن مشعون، و فوائد دين و دنيا در مطاوى آن بقيه در پاورقى سفت نميد

وحامی شاعر بزرگ شیخ سعدی، همان مقام را داشته است. این کتاب کوچک در سنه ۶۷۴ هـ / ۱۲۷۵ م. برشته تألیف در آمده است و باز بقلم همان مؤلف ظاهراً تا سنه ۶۸۳ هـ / ۱۲۸۴ م. بر آن اضافاتی بعمل آمده، و نیز احتمالاً بدست نویسنده دیگری در سنه ۶۹۴ هـ / ۱۲۹۴ م. تحریر آن ادامه یافته است، و مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از زمان ۵۵۲ ابوالبشر تا سالی که در فوق ذکر شد. این کتاب تا کنون بکسوت طبع در نیامده و ظاهراً شایستگی طبع را نیز ندارد، زیرا معلوم نیست که در آن نکته‌ای جدید یا مطلب تازه‌ای مندرج باشد، و تصور نمیرود که از تألیف آن بر شهرت و نام بلندی که مؤلف در عالم قضا و کلام و تفسیر دارا می‌باشد چیزی بیفزاید^(۱).

تاریخ دیگری که هم از این دوره باقی مانده و هنوز بطبع نرسیده کتابی است موسوم به **روضة اولی الالباب - فی تواریخ الاکابر والانساب** که در سنه ۷۱۷ هـ / ۱۳۱۷ م. بقلم ابوسلیمان داود بناکتی - از شهرهای ماوراءالنهر

بقیه یاورقی از صفحه قبل

مضمون، تجارب احوال گذشتگان از باب تدابیر مرشدی مشفق، و تدبیر حوادث و وقایع ایشان و هر و آنرا بذکر صادق، مختصری سازم مشتمل بذکر مشاهیر انبیاء و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام، و شطری از احوال ایشان بروجه ایجاز و بیان چنانکه خواننده ملول نشود و از زوائد که بعلم تاریخ زیاده تعلق ندارد خالی باشد، اما آنچه این علما لابد بؤد بتمام ایراد کرده. این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آوردم و «**نظام التواریخ**» نام کردم، که در آن سلسله حکام و ملوک ایران که طول آن از **فترات است حاجی چون** بلکه از دیار عرب تا حدود **خجند چنانکه** یاد کرده می‌آید من لدن آمد (ع) الی یومنا هذا. فی العادی و المعشرون من شهر الله الحرام سنة اربع و سبعین و ستمائه هجریه بر سبیل اتصال آوردم و آنرا بر چهار قسم نهادم و بزبان فارسی ساختم تا فواید آن عام تر بود ...».

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود ب فهرست کتب فارسی دیو م ۸۳۲

برشته تألیف در آمده است^(۱). مؤلف این کتاب که بیشتر معروف به تاریخ بناکتی است، تحقیقاً به کتاب تاریخ کبیر رشیدالدین نظر داشته است. آن مشتمل است بر نه قسم بشرح ذیل: (۱) انبیا و اولیا (۲) پادشاهان قدیم ایران (۳) پیغمبر اسلام (ص)، و خلفا (۴) سلاطین ایران معاصرین خلفاء بنی عباس (۵) یهودیان (۶) مسیحیان و فرنگان (۷) هندیان (۸) چینیان (۹) مغولان. این کتاب از یک طرف آشکارا نشان میدهد که تاجه پایه و سمت اطلاع خواجه رشیدالدین در تاریخ دارای تأثیر بوده است، چه متجاوز از نصف کتاب مخصوص ذکر طوایف غیر مسلمان است که در ضمن پنج قسم اخیر فوقاً ذکر شده یعنی تاریخ طوایف یهود و اروپائیان و سلاطین و امپراطورهای روم و پاپ ها و هندو و چینیان و مغولان. مطالبی که در ذکر این ملل نقل میکند هر چند غالباً مختصر و خشک است، ولی اطلاع حقیقی به اصول وقایع را بدست میدهد و در همان حال شرحی که از مبادی مذهبی ملل غیر مسلم داده خیلی منصفانه و خالی از تعصب و طرفداری است. از طرف دیگر **یضاوی مؤلف کتاب نظام التواریخ**، مانند غالب مؤلفین که بطور، مستقیم در تحت نفوذ تاریخ رشیدالدین قرار نداشته اند، جز تاریخ اسلام و ملل اسلامی و سلاطین قدیم ایران و پیغمبران بنی اسرائیل و قضاة عبری از سایر تواریخ ملل مطلب دیگری ندارد. علت این اختلاف مابین این دو **تاریخ شاید آن است که یضاوی در فارس زندگی می کرده و آن ایالت بطوریکه ملاحظه کردیم از**

اختلاف مابین دو کتاب یضاوی و بناکتی

(۱) مؤلف گوید: تنها نسخه ای که از این کتاب در دست نویسنده است بخطی است که متأسفانه ابتدا و اشیای آن ضایع شده و متعلق است بکتابخانه مرحوم سرهوتوم- شیندلر Sir Houtum Schindler و آن سابقاً متعلق بوده است بکتابخانه بهمن میرزا بهاءالدوله، رجوع شود بفهرست ریو ص ۷۹. در تهران در کتابخانه آقای حاجی ملک نیز نسخه ای از این کتاب موجود است که چند روزی لطفاً باختر این بنده مترجم گذاردند.

ممبر عظیم ارتباط شرق و غرب بواسطه وسعت ممالك محروسه مغول جدا مانده و کنار افتاده بوده ، لیکن مؤلف تاریخ بناکتی از اهل ماوراءالنهر ، و شخصاً نیز در دربار غازان خان (۷۰۱ هـ / ۱۳۰۱ م .) سمت ملك الشعرائی داشته ؛ بدون شبهه با دربار مغول و با اشخاص متعدد خارجی که از اماکن بعیده بدربار مزبور آمد و شد داشته اند آشنا بوده است . اطلاعات این مورخ در باب یهود و مسیحیان و هنود و چینیان و مغولان اگرچه غالباً از صفحات کتاب رشیدالدین اخذ و اقتباس شد حتی غالباً عین همان کلمات را نقل کرده ، معذک بدون تردید معلومات بسیاری مؤلف شفاهاً از نمایندگان ملل مذکور کسب کرده و بر آن مزید فرموده است .

در هیچ کتاب تاریخی قبل از تاریخ بناکتی ، و باستانی

وسعت دامنه علم
در تاریخ
بناکتی

چند تاریخ بعد از آن ، اینقدر اطلاعات و اشارات
باماکن و نفوس و حوادث تاریخی که خارج از دایره
علم غالب مورخان اسلامی است دیده نمیشود . در

تاریخ بناکتی اماکنی مانند : پرتقال ، لهستان ، بوهمی ، انگلند ، ایرلند ، اسکاتلند ، کاتالونی ، لومباردی ، پاریس ، کولونی و نفوس مانند امپراطورهای روم از زمان روملوس بعد ، و از سلسله پاپها از زمان پطرس مقدس تا زمان پاپ معاصر مؤلف که از قرامذ کور دوست و دو تن بتوالی بوده اند ، و هم چنین حوادثی مانند مجالس شوراهای عیسویان و مسیحی شدن سکنه برقانی در زمان پاپ الوتریوس Elutherius ، و فرقه منحرفه نسطوری و امثال این امور همه در این کتاب مندرج است . بطور نمونه یکی از مطالب قابل توجه را که شرح فن طباعت چینی (چاپ) بوسیله قطعات چوب میباشد در اینجا عیناً نقل میکنیم . بعد از آنکه وقت

و اهتمام چینیان را در نقل کتابت صفحات کتب قدیمه خود از تاریخ آنان ذکر
مینماید ، بناگهی میگوید :

« آنکه ، بوجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسخه برداشته و میکنند ،
چنانکه در آن هیچ تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان نمی‌تواند بود . و آن چنان است که
چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد و خطش بنایت خوب و مجال تدبیر در آن
نه ، رعایت هر سه معنی را وضع کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد خطاطی
خوش نویسنده را حاضر کرده اند تا هر صفحه از کتاب بخطی پاکیزه بر لوحی نوشته است
و تمامت دانشمندان آن قسم با احتیاط تمام مقابله و تصحیح آن کرده ، و خط خویش بر ظهر
آن لوح مثبت گردانیده ، آنگاه قاریان ماهر استاد را فرموده تا آنرا قاری کرده اند ،
و چون از تمام صفحات کتاب بر این طریق نسخه برداشته است و بر هر یک عدد آن بر توالی
بسته ، آن لوحها را همچون سکه دارالضرب در کیسه‌ها بپهر امنا و معتمدان معین سپرده‌اند
و در دکانهای مخصوص بآن محلّت مضبوط نهاده ، و بر آن عمال تمنائی معین سپرده اند ،
و مقرر گردانیده بهر وقت که کسی نسخه از آن خواهد پیش آن جماعت رود و حقوق دیوانی
آن بدهد ، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند و بر مثال سکه زر بر اوراق کاغذ نهند
و بوی تسلیم کنند ، و بدین طریق ممکن نیست در هیچ کتابی از کتب ایشان زیادت و نقصانی
تواند بود ، بدان سبب بر کتاب مذکور اعتماد کرده نقل تاریخ ایشان میرود ، و المهدی
علی‌الراوی » . قسم هشتم باب اول (۱) .

کتاب تاریخ کوچکتری هم از این دوره در دست

مجموع الانساب کتاب
است که به مجمع الانساب موسوم و تألیف محمد بن

علی شباتکاره است . او نیز مانند فخر بناگهی

هم شاعر و هم مؤرخ بوده . این کتاب آنچه معلوم است در دو نسخه نگاشته شده

یکی در سنه ۵۷۳۳/ ۱۳۳۲ م. و دومی ستمسال بعد یعنی یکسال بعد از وفات

ابوسعید . آن مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از بدو خلقت تا زمان ،

تألیف ، ولی بدبختانه نویسنده این سطور نسخه اصلی این کتاب را نتوانسته

(۱) قسمت فوق از نسخه خطی جدیدی که از تاریخ بناگهی در کتابخانه ملی ملک

موجود است نقل شد .

است بدست آورد یا بخواند. و این اطلاعات اجمالی را از فهرست قابل تمجید دکتر ریو که از کتب فارسی موزه بریتانیا نگاشته^(۱) بدست آورده. از قرار که دکتر اته تحقیق کرده^(۲) در زمانیکه خانه غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشید الدین را در قبریز غارت کردند نسخه اولی این کتاب از میان رفته و معدوم گردید، و مؤلف دوباره از حافظه خود آنرا تألیف فرمود، و بر طبق تحقیق دکتر اته این تألیف ثانوی در سنه ۷۴۳ هـ. ۱۳۴۲/م انجام گرفته است.

دو منظومه سالنامه^(۳) که در این دوره بنظم آمده نیز قابل توجه و ذکر میباشد. اول شاهنشاه نامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی که محتوی بر- ۱۸۰۰۰ بیت است و بنام سلطان ابوسعید موشح گشته. در دیگر کتاب غازان نامه تألیف نورالدین بن شمس الدین محمد که در سنه ۷۶۳ هـ. ۱۳۶۱ م. ساخته شده است. و این هر دو مثنوی نادر و کمیاب است. دکتر ریو از اولی نسخه ای خطی ذکر میکند که در سنه ۸۰۰ هـ. ۱۳۹۷ م. استساخ شده و بعد از آنکه کتابخانه کنت دو فوینو را در ۱۸۸۵ م. فروخته اند بتصرف موزه بریتانیا در آمده است^(۴).

و از دومی نویسنده این کتاب نسخه ای خطی دارا میباشد که در قبریز در سال ۸۷۳ هـ. ۱۴۶۸ م. برای کتابخانه سلطانی ابوالنصر حسن بگ بهادر خان^(۵) استساخ کرده اند و در ماه اوت ۱۹۰۹ دکتر رضا توفیق که در پارلمان ترکیه نماینده ادرنه بود آنرا بمن هدیه فرمود. این دو

(۱) فهرست ریو ص ۸۳.

(۲) فهرست کتابخانه دفتر هندوستان شماره ۲۱ و ۲۲.

(۳) سالنامه = Chroniele

(۴) رجوع شود به تتم فهرست ریو شماره ۲۰۱ ص ۱۳۵.

(۵) مقصود اوزن حسن ترکمان آق فوینلو است.

کتاب هردو مثنوی به بحر متقارب و بسبک شاهنامه فردوسی سروده شده، ولی دومی بقدر نصف اولی است و مشتمل است بر ۹ الی ۱۰ هزار بیت^(۱) و ظاهراً هیچکدام از آن دو نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارند، لیکن اگر بدقت آنها را مطالعه و تجزیه نمایند، تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع باین دوره که مورد بحث ماست از آنها میتوان استخراج کرد.

(۱) در مقدمه مثنوی که در علت نگارش این مثنوی بنام سلطان اویس نوشته، ناظم شرح داده است که چگونه وصیفه او را که در آن زمان پنجاه سال داشته و در زمان غازان خان دریافت میکرده آن سلطان باز درباره او مقرر فرموده است. عدد اشعار آن مثنوی را ده هزار بیت میگوید.

فصل سوم

شعرا و صوفیه عصر ایلخانان

بطوریکه ملاحظه کردیم، در دوره ای که اکنون محل

بحث ماست، هم در کیفیت و هم در کمیت تاریخ

نویسائی که در آن بظهور رسیدند بالخاصه قابل

شعر در
دوره مغول

دقت اند. و در اینکه این عصر در ذوق و قریحه شاعری نیز بارور بوده جای

تردید نیست، لیکن باز فن سخنسرایی بیایه فن تاریخ نویسی نمیرسد، چه

در کمتر دوره ای کمیابی شعر و شاعر بقدر این عهد میباشد. غالباً هر ایرانی

دانشمندی میتواند کم و بیش در مواقع مختلفه اشعار خوبی بنظم درآورد،

ولی اگر بخواهیم همه کسانی را که از نظم ساده تجاوز کرده و بتوانند مقام

شاعری را ادعا نمایند ذکر کنیم کار بیقایده و عبثی را برعهده گرفته ایم.

زرا غالباً انتخابی دقیق لازم است. این انتخاب کار آسانی نیست؛ چه از یک

طرف باید قضاوت هموطنان خود شاعر را هرچند با نظر ما کاملاً موافق

نباشد محل ملاحظه قرار دهیم، از طرف دیگر دقت باید کرد که هیچ شاعری

بذوق و قوه ابداع فقط بعلمت اینکه تذکره نویسان زمان او را مورد توجه

قرار نداده اند از قلم نیفتد، چه تذکره نویسان مذکور مخصوصاً در شرح

اقوال معاصران خود در تحت تأثیر تعصب و ناظرهای شخصی و سیاسی و حتی

منهبی قرار داشته اند.

جلال الدین رومی و سعدی شیرازی که شرح حالشان در مجلد دوم ذکر شده و این دوره را نیز در کتب فرموده اند (۱). شیرازی هستند که اولی در سال ۶۷۲ هـ / در این دوره که مورد مطالعه ماست لااقل بیست تن شاعر نامی که علو مقامشان را انکار نمی توان کرد زندگانی داشته اند. دو تن که تحقیقاً از همه بزرگتر اند جلال الدین رومی و سعدی شیرازی هستند که اولی در سال ۶۷۲ هـ /

۱۲۷۳ م - در سن ۶۶ سالگی وفات یافت و دومی در حدود سال ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م. در سن کهولت و سالخوردگی (سن او را ۱۱۰ سال قمری تخمین

(۱) این دو استاد بزرگ که در آسمان ادب فارسی دو آفتاب فروزانند در افق تیره و تار این صر زللمانی نور میفشانند و از شدائد و آلام حمله مغولان خون آشام تجرع انواع خصص و اسقام میکرده. همان ایام است که نبوغ سخنوری ایشان باوج قوت خود رسیده، شیخ سعدی در سال ۶۵۶ کتاب گلستان را می نوشته و می گفته :

«در آن روزی که مارا وقت خوش بود ز هجرت ششمد و پنجاه و شش بود»
و مولانا جلال الدین در سال ۶۶۲ هـ. به نظم مثنوی خود اشتغال داشته و می فرموده :
«مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششمد و شست و دو بود»

حادثه غم فزا و مصیبت کبرای سقوط بغداد و قتل و غارت هولناک دارالسلام را هر دو برای العین مشاهده کرده و بآن واقعه در سخنان خود اشاره فرموده اند. سعدی را در مثنوی سقوط بغداد قصیده ای است به فارسی باین مطلع :

«آسانرا حق بود کر خون بیارد بر زمین برهلاک و قتل مستصم امیر المؤمنین»
و نیز قصیده رئائیة مطولی بحر بی سروده که از درد فساد اوست باین مطلع:

«جست ببقی المدامع لا تجری قدامنی الماء استطال علی الکر»

مولانا را در دیوان معروف و منتسب به «شمس» غزلی است بروج و حال که در آن می فرماید :

«شاه ما زندانیان را یاد کرد کر چه یک بغداد ویران کرده شد ایلهان گفتند : شهر داد رفت بر هوا رقصان بود شفق علم
بستگان چهل را آزاد کرد هر طرف بغداد ها بنیاد کرد عاشقان گفتند : باه داد کرد رقص بر شقه است آن، بی یاد کرد... الخ»

کرده‌اند) بدرود زندگانی گفت^(۱). بنابراین هردو شاعر بیشتر بدورمقبل منسوب میشوند و مانیز شرح حال ایشان را در مجلد سابق ذکر نمودیم^(۲)، و خواننده میتواند با نجا مراجعه کند. لیکن بهمان دلائل میتوان ذکر آنها را در این کتاب نیز تکرار کنیم چه کارهای ادبی ایشان تا این دوره که موضوع بحث این کتاب است ادامه یافته و هردوی ایشان با بعضی اشخاص مهم این عصر دارای رابطه و انتساب بوده‌اند. سعدی شیرازی با شمس‌الدین صاحب‌دیوان و برادرش علاء‌الدین دو وزیر معروف جوینی و حتی با خود اباق‌خان ایلخان بزرگ^(۳)، و جلال‌الدین رومی با پروانه بدبخت روم معین‌الدین که بتهمت توطئه مخفی با مصریان در ۶۷۵هـ / ۱۲۷۶م. بحکم اباق‌خان بقتل رسید^(۴).

(۱) وفات شیخ سعدی بر روایات اصح در ۲۷ ذوالحجه سال ۶۹۵هـ. واقع شده و دلیل بر این معنی یکی روایت ابن‌القطی البغدادی است که در کتاب الحوادث الجامعة فی المائة السابعة (طبع بغداد) در ذیل وقایع آن سال می‌نویسد: «وفیهما توفی سعدی الشاعر المشهور بالفارسیة ببغداد.»

دوم قطعه‌ایست که محمد بن بدر جاحرمی که از شعراء همان قرن است گفته و در روز و ماه و سال وفات شیخ را در آن بحساب جمل ذکر کرده و این قطعه در مجموعه «ونس الاحرار فی دقائق الاشعار» که تاریخ اتمام آن ۷۴۱هـ است ثبت شده و شاعر مذکور که خود از معاصرین شیخ بوده کلامش سند قاطع بشمار میرود. وی میگوید:

۶۹۵

همای روح پاک شیخ سعدی شب‌شنبه ز «خا» «ساد» و «الف دال»

۲۰ ۷

مه ذوالحجه از مه «کاف» و «زا» روز بیفشاند از غبار تن پر و پال

(۲) کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف پراون، جلد دوم م ۵۱۵ - ۵۳۹.

(۳) مراجعه شود بمقدمه انکلیسی کتاب جهان‌نگشای جوینی طبع میرزا محمد قزوینی م LII تا LIV.

(۴) مراجعه شود بتاریخ «مختصر الدول ابن‌العبری» طبع بهروت م ۵۰۱.

در اینجا نیز آسان است که مضامینی چند برای هر کدام از آن دو گوینده جلیل القدر، بدون آنکه آنچه در جلد دوم گفته شده تکرار شود، تخصیص دهیم. لیکن چون باید سخن را در این فصل کوتاه ساخته و از تطویل کلام اجتناب کنیم، ازین سبب خواه و نا خواه از تفصیل احوال ایشان در این باب صرف نظر مینمائیم.

حذف شعرائی که بدلائلی نظیر آنچه سابقاً گفته شد، مانیز خود را پیاروی سخن گفته‌اند باید متقاعد سازیم که از سه شاعر بزرگ لیکن در ایران یا از نژاد ایرانی نبوده‌اند شاعر نزد بسیاری از ادباء ایران و مخصوصاً کسانی که ادبیات ایران را در هند مطالعه دقیق فرموده‌اند مرتباً ارجمند دارند و مقام آنها را بعد از مولوی و سعدی قرار میدهند و آنها عبارتند از: امیر خسرو، حسن دهلوی و بدر چاچی که هر سه تن در هندوستان اشتهار و احترامی تمام دارند، لیکن هیچکدام از آن سه در ایران نبوده و حتی از قرار معلوم ایران را نیز ندیده‌اند. برای اینکه موضوع این کتاب بقدر امکان مختصر و محدود باشد، مجبوریم که از ذکر نام عدّه بسیاری از نویسندگان فارسی‌هند نیز در اینجا در گذریم. بعلاوه دو ملاحظه دیگر نیز ما را بر این کار تأیید میکند: اول آنکه چون در انگلستان توجه به هندوستان بالطبع بیشتر است از مؤلفان فارسی زبان هند، از مورخ و شاعر، بیشتر از ادبای خود ایران گفته و نوشته شده. دوم آنکه تا حدی که نویسندگانی اجنبی زبان حق دارد که در موضوعاتی مربوط بذوق ادبی ملتی دیگر اظهار عقیده کند، بمقیده ما ادبیات فارسی که در هند بظهور رسید بطور کلی مزه و چاشنی ادب ایرانی خالص را ندارد و آن لطف و آئیت را که در کلام



تصویر سعدی از مجموعه موزه هند در کلکته (Cica , 1600 No. 33)
بنقل از کتاب «نقاشی هند در زمان مغول» تألیف پرسی براون ، ص ۱۰۴

ایرانیان اصلی است فاقد می باشد ، وبدون اینکه تشبیه ناپسندی کرده باشیم بی چون و چرا باید بگوئیم که مطالعه ادبیات فراوان و کثیر فارسی که از اواسط قرن سیزدهم تا اواسط قرن نوزدهم مسیحی در هندوستان بظهور رسید ، باید از نوع جداگانه ای شمرده شود ؛ همانطور که ادبیات لسان انگلیسی در کشور انگلستان بکلی غیر از آن ادبی است که در امریکا بوجود آمده است . ولی اگر ما در این فصل نام **امیر خسرو دهلوی** را ذکر نکنیم بعینه مانند آن است که در يك کتاب تاریخ ادبیات جدید انگلیسی نام **والتر ویت من**^(۱) امریکائی را حذف سازند . گرچه در **تاریخ هندوستان** ، **تالیف الیوت Elliot**^(۲) شرح مبسوطی از **امیر خسرو** ذکر کرده است . همین نکته را تا حدی در باب آثار و مؤلفات فارسی که در **خاک افغانستان** و **ترکیه** بظهور رسیده میتوان در نظر گرفت . اگرچه زبان مادری اکثر مردم **افغانستان** فارسی است ، و سلاطین آل عثمان (مخصوصاً سلطان سلیم اول^(۳)) حتی در مواقعی که با ایرانیان مشغول جنگ و جدال بوده اند ، زبان آنها را برای مقاصد ادبی بکار می برده اند .

معذک این قضیه کلیه بعضی مستثنیات نیز دارد ، مخصوصاً در دوره بعد که در جلد آتی محل کلام ماست ، چند تن شعرای ایرانی دیده میشوند که در

(۱) والتر ویت من Walt Whiteman شاعر امریکایی متولد در West Hills سال ۱۸۱۹ م. متوفی در سال ۱۸۹۲ م.
(۲) جلد سوم ص ۵۲۴ و ص ۵۶۶ .

(۳) کتاب دیوان فارسی سلطان سلیم را دکتر پال هورن استراسبورگ بر حسب امر امیر اطور آلمان برای اهداء ، سلطان عبدالحمید در ۱۹۰۴ بطرزی بسیار فاخر و غنی بطبع رسانیده است و از این کتاب زیبا و نادر الوجود خوشبختانه يك نسخه در تصرف مصنف موجود است . بنده مترجم گوید : راجع بشعر فارسی سلطان سلیم خان رجوع شود به مجالس النفاثی ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی ، طبع تهران - ص ۳۵۹ .

ایران تولد ونشو و نمایافته ولی بعداً کرم وسخاوت پادشاهان مغولیه^(۱) آنها را بدربار دهلی جلب کرده از ایران بدانجا مهاجرت کرده اند؛ با امید آنکه بضاعت ادبی ایشان در هند بیش از وطن خریدار داشته باشد .

کسانی را که میتوانند زبان اردو بخوانند باید متوجه ساخت بکتاب بسیار نفیس و عالی موسوم به «شعر العجم» بقلم مرحوم شبلی نعمانی^(۲) که جدیداً تألیف شده و در حدود سال ۱۳۲۵هـ/۱۹۰۷م. در دو جلد در یادداشتی راجع بتألیف علیغره بچاپ سنگی رسیده است ، ومشمول است جدید در زبان اردو بر تتبعات وانتقادات مفیدی دربارهٔ بیست تن از شعرای مشتمل بر تتبع وانتقاد کلاسیک ایران ، از فردوسی و اخلاف او تا شعرای فارسی حافظ شیرازی . در میان آنها شرح مطلوبی

در بارهٔ امیر خسرو برشتهٔ تحریر آورده که طبعاً اطلاعات زیادی نیز از شاعر معاصر و رفیق او حسن دهلوی در بر دارد^(۳) . و کسانی که بلفت اردو آشنا

(۱) مغولیه Moghols اصطلاحاً نام سلسلهٔ سلاطین بابریهٔ کور کابینهٔ هندوستان است که از اخاند تیمور، از ظهیر الدین بابر تا بابر شاه دوم در شمال آن کشور سلطنت کرده اند.
(۲) علامه شبلی نعمانی . از اجلهٔ فضلا و قرن اخیر هندوستان در سال ۱۸۷۵م. در یکی از مصافحات اعظم کره حاکم نشین ایالات متحده (U.P.) در هند متولد گردید و پس از عمری خدمت بادب و فرهنگ در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۴م مطابق ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۲هـ وفات یافت. در هندوستان امروز اردو زبانان بنام او مباحث می کنند .
(۳) مجلدات شعر العجم از اردو بفارسی بشرح ذیل در پنج مجلد ترجمه شده و زینت طبع یافته است:

جلد اول : ترجمهٔ فاضل معاصر آقا سید محمد تقی فخر داعی کیلانی چاپ طهران ۱۳۱۶ ش .

جلد دوم : ترجمهٔ همان مترجم چاپ طهران ۱۳۲۷ ش .

جلد سوم : ترجمهٔ محققانہ جناب سرور خان کویا که از اجلهٔ فضلا و ارباب ذوق و صفا در کابل است، طبع کابل سال ۱۳۱۵ ش .

جلد چهارم : ایضاً ترجمهٔ سید محمد تقی فخر داعی چاپ طهران در سال ۱۳۱۴ ش که قبل از سایر مجلدات طبع رسیده است .

جلد پنجم : ایضاً بقلم همان مترجم چاپ طهران ۱۳۱۸ ش .

نیستند میتوانند بکتاب‌های و محققان‌ای که بدست ادب‌آه‌ندی و در تحت توجه دوست من سرادوارد دنیسن راس Sir Edward Denison Ross بطبع رسیده مراجعه فرمایند. و آن عبارت است از «فهرست کتب خطی عربی و فارسی کتابخانه شرقی بانکی پور» که جلد اول آن کتاب مشتمل بر شرح احوال شعرای ایران از فردوسی تا حافظ در سال ۱۹۰۸ در کلکته بطبع رسیده، و ۲۰ صفحه این مجلد (ص ۱۷۶ تا ص ۱۹۵) مخصوص امیر خسرو دهلوی و مؤلفات اوست و چهار صفحه بعد مخصوص رفیق او امیر حسن میباشد. و این هردو از شاگردان شیخ و مرشد بزرگ خواجه نظام‌الدین اولیا بوده‌اند که در ۵۷۲۵/۱۳۲۴ م. هفت‌ماه قبل از امیر خسرو وفات یافته و خسرو در جنب مزار او مدفون گشت^(۱).

امیر حسن نیز بعد از ایشان دیری تریست و شاید دو سال بعد بدرود حیات گشت^(۲).

(۱) شاعر بزرگ فارسی‌زبان هند، ابوالحسن معروف بامیر خسرو دهلوی در ذیقعد ۷۲۵ هـ. وفات یافته و در شهر دهلوی در جوار مزار پیر و مرشد خود خواجه نظام‌الدین اولیا مدفون گشته، و تاریخ وفات او در قطعه‌ای که بر لوح سنگی در بالای قبر وی نصب شده این بیت است:

از بی تاریخ سال فسوت او چون نهادم سر برانوی خیال
شد «عید المثل» يك تاريخ او دیگری شد «طوطی شکر مقال»

مزار امیر خسرو هم اکنون معروف و زیارتگاه است. (رجوع شود به رساله «نقش پارسی بر احجار هند» تألیف بنده مترجم در کلکته ۱۳۳۶ ش/ ۱۹۵۷ م.)

(۲) حسن دهلوی، شاعر معروف فارسی زبان در قرن هشتم، معاصر با علاءالدین خلجی و پسرش قطب‌الدین مبارک‌شاه از سلاطین خلجیه هند که در کاب مبارک‌شاه بجنوب هند آمده و در قبه خلدآباد نزدیکی دولت‌آباد وفات یافته و همانجا مدفون است. و بر مزار او سنگی است که در روی آن چنین نوشته:

«بسم‌الدین خواجه امیر حسن دهلوی بن علاء سجزی صاحب فوائدالنفوذ تاریخ ولادت ۶۵۲ هـ. تاریخ وفات «مخدوم اولیا» ۷۳۸ هجری است.

(رجوع شود به رساله «نقش پارسی بر احجار هند» تألیف بنده مترجم. کلکته ۱۳۳۶ ش.)

امیر خسرو که در موسیقی نیز مانند شعر هنرمندی معروف است، اصلاً ترك نژاد و پدرش امیر سیف‌الدین محمود مختصری از شرح حال امیر خسرو در هنگام حملهٔ غول‌فرار کرده از بلخ به هندوستان گریخت و در آنجا در ولایت پتالی Patyali اقامت جست. در این ولایت شاعر مذکور در سال ۶۵۱/۱۲۵۳ م. تولد یافت، و هنگام وفات هفتاد و یکسال از عمرش رفته بود. در زمان حیات خود از پنج پادشاه در دهلی نوازشها دید. این شاعر صاحب آثار بسیار است^(۱). دولتشاه متقد است که قرب يك کرو ر بیت بنظم در آورده که از آنها «میرزا بایسنقر بسعی و جهد بسیار یکصد و بیست هزار بیت جمع نمود و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو را جایی یافته که در دیوان او نبوده و دانسته است که جمع کردن این اشعار امری متعذر الحصول است و بترك آن گفتند^(۲)».

اگرچه بدلائلی که در فوق ذکر شد، ما را قصد آن نیست که در اینجا مفصلاً از امیر خسرو سخن گوئیم، لیکن نظر بمقاد کلام معروف عرب که میگوید: «مالا يدرك كله لا يترك كله» در اینجا فقط يك قطعه از کتاب مثنوی لیلی مجنون او را انتخاب کرده تیمناً و تبرکاً درج میکنیم. در این قطعه شاعر با شور و حرارت غربی مرگ مادر و برادر کهتر خود را که هردو در سال ۶۹۸/۱۲۹۸ م. وفات یافته‌اند، مرثیه گفته است. محبت شاعر بمادر خود که درست برخلاف درجهٔ لطف او بدخترش میباشد، یکی از جالب‌ترین سجایای اوست^(۳):

(۱) آثار امیر خسرو مخصوصاً مثنویات خمسۀ او در حیدرآباد دکن و کلکته در اوایل قرن بیستم بتفاریق بطبع رسیده و بر هر يك ادبای هند مقدمات تحقیقی سودمند نگاشته‌اند.

(۲) تذکرۃ الشعراء دولتشاه، طبع لیسن، ص ۲۴۰.

(۳) شاعر را دختری بوده است فوقه نام و پنج بیت خطاب باو وقتی که هفت بقیه در پاورهی صفحهٔ بعد

هم مادر و هم برادرم رفت :
 کم شد دو مه دو هفته من .
 چرخ از دو طپانچه کرد هیچم!
 فریاد که ماتم دو افتاد
 يك شعله بس است خرمی را .
 يك سر دو خمار بر نگيرد !
 گر خاك بسر كم چه باك است ؟
 روی از چه نمی نهائی آخر ؟
 بر گریه زار من ببخشای !
 ما را ز بهشت یاد گاری است .
 پشت من و پشتبان بود .
 پند تو صلاح کار من بود .
 خاموشی تو همی دهد پند !

اسال دو نور زاخسرم رفت
 يك هفته ز بخت خفته من
 بخت از دو شكجه داد پیچم
 ماتم دوشد و غم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منوذا
 يك سینه دو بار بر لگيرد
 چون مادر من بزیر خاك است
 ای مادر من کجائی آخر
 خندان زدل زمین برون آی
 هر جا که زهای تو غباری است
 ذات تو که حفظ جان من بود
 روزی که لب تو در سخن بود
 امروز منم بمهر پیوند

یکی از شعرای دیگر که در هندوستان شهرتی

بدر چاچی

بسیار داشته و در ایران تقریباً غیر معروف میباشد،

بدر چاچی از شعراء **ماوراءالنهر** است . شهر چاچ یا شاش که او بدر
 (ماه تمام) آن بوده است، همان است که امروزه شهر جدید **تاشکند** تبدیل یافته.
 از شعرهای او که من تا کنون نخوانده ام ، سر . ه . **اليوت Sir H. Elliot**
 نمونه ها و منتخباتی در **تاریخ هندوستان** ترجمه و نقل کرده است ^(۱) . کلام
 او به اغلاق و اشکال معروف است و این صفت در جمله اشعار فارسی شعرای
 ترك نژاد یا شعرائی که تحت نفوذ و حمایت ترکان بوده اند عمومیت دارد ،

بلیه پاورلی از صله قبل

ساله بوده گفته است که در مثنوی «هشت بهشت» او دیده میشود، در آنجا میگوید:
 هم غنیمه بنام وهم مستور
 ای زهفت فکسده برقع نور
 در رحم طفل هشت مه بودی
 کاش ماه تو هم به چه بودی
 با خدا دادگان ستیزه خطاست
 لیک چون داده خدائی راست
 کایچه او داد باز شران داد
 من پذیرم آنچه یزدان داد
 مادرم نیز دختر است آخر
 پدرم هم ز مادر است آخر
 (۱) جلد سوم ص ۵۶۷ .

و اورا امتیاز و رجحانی نیست که اینک در این کتاب موضوع تحقیقات مفصل قرار دهیم.

در اینجا باید از شاعری غیر معروف که **قانعی** خوانده میشود ذکر می‌آوردیم: این شاعر از ادبوم

خود، طوس در خراسان بهنگام حمله هولناک مغول فرار کرده به هندوستان رفت و از آنجا بجانب مغرب سفر کرده به عدن و مکه و مدینه و بغداد، و عاقبة الامر به آسیای صغیر افتاد و در دربار پادشاهان سلجوقی روم در قونیه رحل اقامت افکند، برای آنها مثنوی بزرگی در تاریخ سلسله ایشان بطرز شاهنامه شعر آورد. و همچنین کتاب معروف **کلیله و دمنه** را نظم کرده است که نسخه‌ای خطی از آن در موزه بریتانیا بشماره Add. 7766 موجود است و ویو آنرا وصف کرده و این اطلاعات از آنجا کسب شده است^(۱).

قانعی پادشاه این منظومات و سایر آثار شعریه که بعد آنرا بمیصد هزار بیت و سی مجلد ادعا کرده است، لقب **ملك الشعرائی**^(۲) یافت و آنقدر بزیست تا برای فوت **جلال الدین رومی** که در سنه ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۳ م. اتفاق افتاد مرثیه^(۳) سرانید.

پور بهای جامی دیگر از شعرای قدیم این عصر، که او نیز کمتر معروف است. پور بهای جامی میباشد. **دولتشاه سمرقندی**

(۱) قانعی - احمد بن محمد الطوسی. در خراسان تولد یافت، بعد از حمله مغول به هندوستان گریخته و سپس به حجاز رفت و عاقبت بروم افتاد و مداح سلاطین سلجوقی روم گشت. علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۳۴ هـ) او را نوازش فرمود و عاقبت در همان بلاد وفات یافت.
(۲) رجوع شود به فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا، تألیف ریوس ۵۸۲.

(۳) ملك الشعراء - <Poet Laureate>

(۴) مرثیه - Elegy

شرحی مخصوص بنام وی کرده که کمتر جزئیات زندگانی او را متضمن است^(۱)، و بر آنچه او نوشته سایر تذکره نویسان مانند: صاحب هفت اقلیم و آشکده و مجمع الشعراء^(۲) چندان چیزی اضافه نکرده اند. حامی و مدوح او ابتدا بقول دولتشاه: وجیه الدین زنگی، یا بقول هفت اقلیم: طاهر فریومدی بوده است؛ ولی عاقبت بخندت صاحب دیوان بزرگ^(۳) پیوست.

چنین بنظر میرسد که وی را افکار نا مانوس و مضامین غریب بوده است. دولتشاه قصیده استادانه ای از او نقل می کند مشتمل بر ۲۸ بیت که در آن کلمات مغولی و ترکی و اصطلاحات آنان را تا آنجا که ممکن بوده است استعمال کرده و این بیت از آن جمله است:

«قامان طرّه های نو چون کلک بخشیان کردند مشق پر رخ تو خط ایفوری»^(۴).

رباعی ذیل خطاب بیکی از دوستان شاعر که دنداناش افتاده بود، نیز دارای مضمونی لطیف است:

گر شد کهری ز درج نوشتن کم در حسن نگشت هیچ تمکینت کم
صد ماه ز اطراف رخت میتابد کو باش ستاره ای ز پروینت کم

(۱) صفحه ۱۸۱ طبع لندن.

(۲) ظاهراً مقصود براون «مجمع الفصحا» بوده است.

(۳) خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که شرح حال او سابقاً گفته شد.

(۴) دهن در جلد اول (ص ۱۷) کتاب خود «قام» هارا تعریف کرده که آنها کشیشان مذهب هجی مغولها بوده اند و به قون ساحری، تعبیر رؤیا، فال بینی، ستاره شناسی و طبابت اشتغال میورزیده اند. لقب بخشی را مغولها بنویسندگان و کتاب میداده که بخط ایفوری کتابت میکرده اند. این خط در قرن شانزدهم میلادی معمول بوده است.

عنوان «بخشی» همچنان در نزد احفاد تیموریه در دربار سلاطین مغولیه هندوستان متداول و معمول بود و هنوز هم افرادی بهمین لقب در آن کشور معروف و نامبردارند که ظاهراً از اعقاب بخشیان دربارهای مذکور میباشند.

دو قطعه ذیل از **پوریها** است که هردو را به سبک محکم و منسجم شعرای درباری گفته و پر است از صنایع دقیقه لفظی و استعارات بعیده، مخصوصاً آنهر دو از آنجا قابل توجه است که تاریخ نظم آنها را تحقیقاً میتوان دانست. اولی راجع است به انهدام شهر **نیشابور** در اثر زلزله، بسال ۶۶۶هـ/ ۱۲۶۷م. و دومی مربوط است به تجدید بنای آن شهر که بسال ۶۶۹هـ/ ۱۲۷۰م. بحکم **اباقاخان** انجام گرفت. هردو قطعه را از نسخه کمیاب **مجمعل فصیحی خوافی** اینجا نقل می کنیم^(۱):

- ۱ -

ز زخم زلزله زیر و بر شده است چنانک	سماک ز رسمک شد، سمک فراز سما
بجور و قهر بر انداختش زمین بنیاد	بکل و جزء فرو ریختش زهم اجزا
نهاد سر بر زمین بی سجود مقصوره	مناره قامت خود بر کوع کرده مدوتا
کتابخانه نگون، رسم مدرسه مندوس	خراب مسجد آدینه، منبر اندروا
کمان مبر که ز نفسان او بد این نکبت	زمن میری اگر نیست باورث که چرا؟
چو حق عنایت بسیار داشت در حق او	نظر فکند بر احوال او بچشم رضا
چو هیبت نظرو پرتو تجلی او	بر او قاد، ز هیبت در اوفتاد زیا
نه از تجلی او که طور پاره شده است	کلیم چون بدعا خواست از خدای لقا؟

- ۲ -

چو کهنه بود و قدیمی بنای نیشابور	نهاد روی سوی او خرابی از هرجا
خدای خواست که باز نژد نو بناسازد	بمهد دولت تو شیروان عهد ابقا
خدایگان جهان پاد شاه روی زمین	جهانگشای عدو بند، شاه شهر کشا
بسال ششم و شصت و نه اتفاق افتاد	بنا نهادن این شهر شهره زیبا
اواخر رمضان آفتاب و زهره بشور	فهر بحوث و عطارد نشسته در جوزا
بنا نهادن شهر نیت مبارک باد	بمهد دولت تو شهر باد هر صحرأ
بدولت تو نیشابور کهنه نوشد باز	بان پیر خرف کشته کوشود برنا
سه چیز باد و بماناد هر سه تا باید	بقاخواجه (۲)، دگر شهر و شعر پوریها

(۱) قط پنج نسخه خطی از این کتاب تاکنون بدست آمده که دو در پطروکرا و دو در کمبریج است و یک نسخه دیگر هم در مهران ملک آقای خجوانی تبریزی میباشد.
(۲) گویا مقصود از خواجه، صاحب دیوان است.

امامی هروی در باب **امامی هروی** که نام کامل او را صاحب صاحب تاریخ گزیده - ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان ثبت فرموده است، نه چندان معلومات وسیعی در دست است و نه ایجاز کلام اقتضای تفصیل درباره وی دارد. وی مداح و قصیدسرای پادشاهان و وزرای گرامان بوده و بر طبق قول صاحب مجمع الفصحا در ۶۶۷ هـ / ۱۲۶۸ م. وفات یافته است. معمای^(۱) فوق العاده مشکلی بنام خود او در تاریخ گزیده از وی منقول است که مشتمل بر اصطلاحات محاسبان دیوانی میباشد^(۲). عالتیرین احترامی که او دریافتہ شاید شعری است که شاعر معاصر او مجدالدین همگر انشاء کرده، این شعر در جواب سؤال منظومی است که از طرف معین الدین پروانه و ملک افتخارالدین و نورالدین رصدی و صاحب دیوان شمس الدین بنزد وی کسبیل شده و رأی او را در خصوص فضائل شعری خود او و سعدی و امامی استعلام کرده اند. وی در جواب گفته است:

ما کرچه بنطق طوطی خوش نسیم برشکر گفته های سعدی مکسیم
در شیوه شاعری باجماع امم هرگز من و سعدی به امامی نسیم^(۳)

(۱) معمی = Acrostic

(۲) و آن قطعه معمی این است:

ثلث و خمس زوج فردی را که خمس و سدس آن
بی شک از حد عدد بیرون بود، تنصیف کن
بر قرار خویش باری دیگرش بر ثلث مال
ضرب کن، چون ضرب کردی آن گش تضعیف کن
سدس عشر ثلث آنرا باز با این هر دو قسم
جمع کن، بی نی که ثلث و نصف از او تعدیف کن.
با محاسب گفتند اندر علم او اسمی بر مرز:
کو امامی را بعلم خویش کو تعریف کن؟

رجوع شود به تاریخ گزیده ص ۸۱۴ و ۸۱۵ طبع موقوفه کتب و نیز رجوع شود به ذورنال آسهایلیک مورخ اکبر ۱۹۰۰، و ژانویه ۱۹۰۱ م.

(۳) اصل سؤال منظوم در تذکره الشعراء دولتشاه مسطور است، رجوع شود به صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ طبع لیدن.

در برابر، امامی بشکرانه مجد همگر را رباعی ذیل جواب گفته است واورا ستوده :

در صدر بلاغت ارچه با مترسم در عالم نظم ارچه مسیحا غم .
دانه که بشاک در دستور جهان سحجان (۱) زمانه مجد همگر نرم
لیکن سعدی رنجش خود را از این مقال در این رباعی چنین اظهار میکند:
هر کس که بیایگاه سامی نرسد از بخت بد و سیاهکامی نرسد
همگر که بمر خود نکرده است نماز آری چه عجب گربامامی نرسد!!

دیوان اشعار امامی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچوقت بطبع نرسیده، و نسخ آن نیز فراوان نیست. در تحقیقاتی که بحکم ضرورت تا درجه محدودی نسبت باین اشعار کرده‌ام، از نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا شماره 2847 Or. استفاده شده است. یکی از قطعات بسیار نفروزی که در همان نسخه خطی ثبت افتاده است، در اینجا درج میشود (۲):

یک روز بود عید بیکال بیکبار همواره مرا عید پدیدار تو هموار
یک روز بشاخ اندر پر بار بود گل روی تو مرا هست همیشه گل پر بار
یک روز بنفشه چمن از باغ بدمت زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
یک هفته پدیدار بود ترکس دشتی آن ترکس چشم توهه ساله پدیدار
ترکس نبود تازه که بیدار باشد تازه است سیه ترکس تو خفته و بیدار
باشند سمن زاران هنگام بهاران بر سنبل توهست شب و روز سمن زار
از جمد سیاه تو رسد فیض بسنبل کین مایه جان آمد و آن مایه طار
این دو وطن از سیم شد آنرا وطن از سنگ این از بر سر و سبی آن از بر کهسار
سرواست که در باغ همه ساله بود سبز باقد تو آن سرو بود کوزه و نگوسار
امامی مدتی در تحت حمایت فخر الملك خراسانی (۳) جای داشت،

(۱) سحجان بن ذفر الوائلی، متوفی بسال ۵۴ هـ. خطیب معروف که در عرب بفصاحت شرب المثل است. در جاهلیت متولد شد و صدر اسلام را درک کرد.

(۲) این قصیده که در نسخه دیوان امامی موزه بریتانیا ثبت شده تحقیقاً از فطران تبریزی است، و مرحوم براون بدون توجه بهت اول را در صدر کتاب خود باز بنام امامی ثبت کرده.

(۳) محتمل است که این همان فخر الملك شمس الدوله باشد که بسیاری از ضائد آن شاعر بنام اوست.

وی وقتی از او نظماً مسأله ذیل را سؤال کرد:

سر افاضل دوران ، امام ملت و دین
که: کربه کرفس قمری و کبوتر را
خدا یگان کبوتر ز روی شرع فحاص

امامی این سؤال را بطرز ذیل جواب گفت:

ابا لطیف سؤالی که در مشام خرد
بکربه نیست فحاصی که صاحب ملت
نه کم ز کربه پیدا (۱) است کربه صیاد
اگر بساعد سیمین خود سری دارد
بقای قمری و عمر کبوتر او خواهد
زبوی نکبت خلقت نسیم جان آید
چنین فحاص بشرع کزین نخرماید
که مرغ بیندو بر شاخ پنجه بکشداید
بخون کربه همان به که دست نالاید
فرار گاه قفس را بلند فرماید (۲).

ظاهر اینگونه سؤال و جواب منظوم در این دوره بسیار معمول و متداول بوده است، زیرا که بعضی افاضل کاشان هم این چنین سؤالی راجع به فضیلت شعری انوری و ظهیر فاریابی نموده و بنزد مجدد همگر فرستاده اند و امامی همین سؤال را نیز نظماً جواب گفته است. اصل سؤال و دو جواب که امامی و همگر فرستاده اند در تاریخ گزیده مسطور است (۳) و خواننده اگر در جستجوی آن باشد بآنجای مراجعه میتواند کرد.

(۱) کربه بید = بانگلیسی Catkins «بید مشک را گویند و بعضی گویند نوعی از بید مشک است و آن از جمله هفده بید است و کل آن به پنجه کربه می ماند...» برهان قاطع.

(۲) نخل از تذکرة الشعراء، دولتشاه ص ۱۶۹، طبع لیدن.

(۳) این حفر در نسخه تاریخ گزیده طبع گراوری سلسله اوقاف کتب این سؤال و جواب را نیاقم، و دولتشاه در تذکرة الشعراء خود بدان اشاره میکند. ولی قطعه شاعری از افاضل کاشان و جواب مجدد الدین همگر بنقل از حبیب المیر در اینجا نقل میشود:

قطعه سؤال شاعری از اهل کاشان

ای آن زمین و فار که بر آسمان فضل
جمی ز نافدان سخن گفته ظهیر
ماه خجسته منظر و خورشید انوری
بهر همی نهند ز اشعار انوری
فی الجمله در محل نزاعند و داوری
زیر تکین ملک تو ملک سخنوری
بقیه پاورقی در ضلعه بعد

پاسخ منظوم **مجدد همگر** مشتمل بر تاریخ سرودن آن نیز میباشد که عبارت است از آخر رجب ۶۷۴ هـ. (۱۹ ژانویه ۱۲۷۶ م.) و در این مسأله او و امامی هر دو اتفاق نموده اند که **انوری** بر **ظهیر** برتری دارد. ظاهر آنست که برای **انوری** همه منافقان دقیق نیز موافقتند.

اما دعوی **مجددالدین** را بر ترجیح **امامی** نه تنها برخود او بلکه بر **سعدی** نیز نمیتوان قضاوت منصفانه و جدی دانست و ممکن است که آنرا بر عوامل نفسانی - مانند خوش آمد گوئی از **امامی** یا تعرض بر **سعدی**، حمل کرد. جمله تذکره نویسان ایرانی که این موضوع را ثبت کرده اند، بقیه پاورقی از صفحه قبل

قطعه جواب از **مجدد همگر**

ز او باب فضل و دانش گوی سخنوری	جمعی ز اهل خط کاشان که برده اند
تا خود که سفت به ز در دردی دری	کردند بحث در سخن منشیان به نظم
تا مر که راست پای بر تر ز شاعری	در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر
وز خاک خاوران دگری زر جگری	از آب قاریاب یکی عرضه داد در
تفضیل می نمود یکی حور بر پری	ترجیح می نهاد یکی مهر بر قمر
من بشده را گزید نظرشان بدآوری	اضاف چون نیاقت گروه از دگر گروه
در قمر بحر این چو نمودم شناوری	در کام طبع آن چو بگشتم کران کران
نظم دگر بر آمد چون مهر خاوری	شعر یکی تر آمد چون در شاهوار
با طرز انوری نزد لاف همسری	شعر ظهیر اگر چه سر آمد ز جنس نظم
خاصه که ثنا گری و مدح گستری	بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او
کی به بود یخامیت از قند عسگری؟	طبع رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق
کی همچو حور باشد در نیکوئی پری؟	کی همچو آفتاب بود، در فروغ ماه
چون در چن بیلوه کند پید عسری	بید ارچه سبز و ناز و لطیف است و آبدار
بیلو کجازند به بی باکل طری	هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ
گر تو مقلد سخن مجدد همگری	این است اعتقاد رمی خوش قبول کن
در خا و عین و دال زهر پیمبری	زاد این توجه بیمشب از آخر رجب

براین رأی همگر خرده گرفته و عقیده او را مردود دانسته‌اند. در حقیقت اشعار امامی آنچه که از نمونه‌های مندرجه در تذکره‌های دولتشاهی و **آتشکده آذر و مجمع الفصحا** میتوان محاکمه کرد فاقد امتیاز و ادعای خاص میباشد، درحالی که **سعدی** را بدون تردید و بلا نزاع در عداد چند تن معدودی از شعرای بزرگ کشور ایران باید قرار داد.

مجدالدین همگر بنا بقول صاحب تاریخ گزیده
مجدالدین همگر
 اهل یزد بوده و در کف حمایت بهاءالدین جوینی^(۱).

حکمران باجود و سخای فارس که سنه ۵۶۷۸/۱۲۷۹ م. وفات یافته است، میزیسته. گویند: وقتی که شاعر از یزد به اصفهان آمد، زن مسنه‌ای داشت که در جای خود گذاشت؛ لیکن او در عقب شوهر بدانشهر شتافت. روزی یکی از تلامیذ شاعر خبر ورود زن را باو داده گفت: «بشارت باد که خاتون در خانه فرو آمده!» **مجدالدین** گفت: «بشارت در آنست که خانه بر او فرو آمده!!» بعد از آن زن نزد شوی آمده او را براین سخنان دور از مهر و محبت سرزنش کرد و رباعی **عمر خیام** را براو خواند که گفته است:

پیش از من تو لیل و نهاری بوده است

مجدالدین در جواب او گفت: «پیش از من شاید، لیکن خدا داند که پیش از تو لیل و نهاری نبوده است!»

دولتشاه میگوید^(۲) که: **مجدالدین** خود را از نژاد **انوشیروان**

(۱) خواجه بهاءالدین محمد جوینی پسر خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان است که در عهد اباقا حاکم اصفهان و عراق بوده است و در سال ۵۶۷۸ هجری در حیات پدر باجل طبعی وفات یافت. ترجمه احوال او در تاریخ و صاف مفصلاً آمده است، رجوع شود به تاریخ و صاف ص ۶۰. معلوم نیست چرا مرحوم براون در اینجا او را حکمران «فارس» گفته است!

(۲) دولتشاه ص ۱۶۷.

(کسری) ساسانی میداند و از این حیث «در نزد حکام و اهل جاه و دولت و اشراف قبول تمام یافت». و در قصیده ذیل شاعر نسب^(۱) خود را اینگونه می‌ستاید^(۲):

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال	وزغم بریخت خون جواهم چرخ زال
کلکم ز دست بستد، میر ^(۳) حسود شکل	برمن کمان کشید، سپهر کمان مثال
چرخا چخواهی از من مور برهنه پای؛	دراچه جوئی از من زار شکسته بال؛
از چشم باز توخته کن لقمه‌های بوم	وز ران شیر ساخته کن طعمه شغال
از زخم او چو طبل شالم بهیچ روی	ورخود زیشت من بمثل بر کشد دوال
ای پای پیل فتنه، مرا نرمتر بکوب	ای دست چرخ سفته، مرا سخت تر بمال
از مالشی که یافت دلم، روشنی گرفت	روشن شود هر آینه آئینه از صفال
وقتی چنین که شاخ گل از خاک بردمید	طالع نگر که بخت مرا خشکشد نهال
عیب همین که نیستم از نطفه حرام	جرم همین که زاده‌ام از نسبت حلال
هستیز نسل ساسان، نرنگه تنگین ^(۴)	هستم ز ملب کسری، ز دوده ینال
شعری بغوش مذاقی چون چاشنی وصل	کلکی بنفشیدی چون سورت خیال
ز قتی ندیدم چشم کسی از من بوقت جود	لا ناشوده گوش کسی از من که سؤال
دلرا نشاط لبو باشد پس از شباب	خورشید را فروغ نباشد پس از زوال

اشعار مجدالدین همگر غالباً در مدح شمس الدین

محمد صاحب دیوان^(۵) و همچنین اثابک سعد بن

ابوبکر میباشد. نسخ خطی دیوان وی خیلی نادر و

رباعیات

مجد همگر

(۱) نسب‌نامه = Genealogy، شجره‌النسب = Pedigree

(۲) مجمع‌القصاء جلد اول ص ۵۹۶.

(۳) تیر = ایهام است به ستاره عطارد که بر حسب علم نجوم ستاره طالع دبیران و نویسنده‌گان است.

(۴) تنگین = لقبی است ترکی که در آخر نام بزرگان الحاق می‌کنند، چگون سبک‌تنگین‌والب تنگین. ینال همچنان نام یکی از شاهان ترک است.

(۵) مجد همگر را درباره خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان قصائد و اشعاری است و این رباعی معروف را در مرثیه او گفته که سابقاً مذکور افتاد:

«در مالم شمس از شفق خون بچکید
شب جامه سیاه کرد در مالم و صبح
مه چهره بکند و زهره کیسو بپرید
برزد غمی سرد و کریان بپرید».

بلیه در پاورقی صفحه بعد

کمیاب میباشد. نسخه کهنه نفیسی از آن درموزه بریتانی (Or. 3113) موجود است که در سال ۸-۱۲۹۳م. بخط نبیره او تحریر شده و مشتمل است بر عندهای از رباعیات عمر خیام و ابوسعیدالدیلمی الخیر و اساتید دیگر که باین طرز شعر ساخته اند و کمتر حاوی معانی تصوفی و فلسفی است و بیشتر مشتمل و مربوط باشخاص و اشیاء موجود میباشد. بعضی از آنها قطعات هجویه است که در قح کسان سروده مانند رباعی ذیل:

آنسانم شوم ... چون زاد ترا از گنج به ابخار فرستاد ترا
وان دایه خوک خوار سگبان بنذا شیر سگ و خون خوک میداد ترا.
رباعی ذیل نشان میدهد که شاعر تاجه پایه‌مایل بسیر و سیاحت بوده،
و آن دارای صنایع عدیده لفظی است که ترجمه آن (بانگلیسی) خالی از
از اشکال نمیشد:

ای چرخ عنانم از سفر هیچ کتاب نانیز سر ندید (۱) ده: آبه سراب
هر شاهز با میان دم قرصی نان، هریام ز شام ده مرا شربتی آب!

بقیه پاورقی از صله قبل

گویند: چون شیخ سعدی این رباعی را بشنید بگریست و مجددهم را بر آن تحسین بسیار کرد. (رجوع شود به لطائف الطوائف. طبع طهران ص ۲۵۹).
این سبک رباعیات در مرثیه بزرگان هم از آزمان معمول گویندگان گردیده.
چنانکه امیرشاهی سربواری نیز در مرگه باینسفر این رباعی را گفته است:
در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیدم در دامن کرد
گل جیب قیای ارغوانی بدرد قمری ندید سیاه در کردن کرد
این بنده مترجم را بافتدای آن بزرگان در مرثیه استاد بزرگوار فقید، مرحوم
محمدتقی بهار، ملک الشعراء و استاد مسلم صرماکه در اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ وفات یافت،
این دو رباعی است:

در مرگه بهار سوگوار است چمن بس چاک که کل زده است بر پیراهن
بس داغ که لاله بردل زار نهاد بس نوحه که مرغ کرد در دشت و دمن
در مرگه بهار لاله دلخون بهمن در سلسله باد و بید مجنون بینم
میرنوحه لب هزارو ترکس کریان گل زرد و بنفشه زار و معزون بینم

(۱) سرندیب = Sarandib ترمیم کلمه ساسگریت «سواران دیا»
Swarna - dipa، نامی است که جغرافیهون عرب بر جزیره «سیلان» نهاده اند.

در دو رباعی ذیل از پیری و سالخوردگی خود شکایت میکند :

آن شد که دلم طبع چون آتش و آب میریخت بدبیه‌های چون در^۹ خوشاب
عشقی و جوائی و کلام دل بود وین هر سه دگر باره بنیوم بخواب.

* * *

این پای مرا که نیست پروای رکاب ، نه روی رکوب ماند و نه رای رکاب ،
ز این سان که به تنگ آمد از پیری و ضعف نه دست عنان دارم و نه پای رکاب .

در رباعی دیگر باز مضامینی از قدح و هجا بکار برده ولی شخصی که مخاطب

آن بوده معلوم نیست :

ای دیدن خوک پیش دیدار تو خوب با چهره تو بوزنه محبوب قلوب ؛
از روی تو خوی تو بی زشت تر است با زشتی خوی تو زهی روی تو خوب ؛
بعضی از رباعیات او معنیات با سامی مختلفه است که برای مثل ذرباعی

ذیل ذکر میشود :

اعداد حروف نام آن دلبر چست چون بخش فلک صید و شست است درست
حرف موش نه^{۱۰} يك چهارم حرف است و زنانی حرف شش یکی حرف تخت .
ظاهراً این معنی با سم نشاط درمی آید ، زیرا که بحساب جمل :

ن	=	۵۰
ش	=	۳۰۰
الف	=	۱
ط	=	۹

مجموع آن ۳۶۰ میشود و سایر شرایط را نیز متضمن میباشد .

این رباعی را خطاب بمعشوق گفته است :

نه بر که که خیمه ای ز نیریلویت نه سیم که خانه ای خرم در کویت ؛
من دیده و کوش را بدان می خواهم تا بشنوم آواز و ببینم رویت .

در اینکه مجدالدین همگر بسن کهولت و سالخوردگی رسیده

بشهادت بعضی از رباعیات او محل سخن نیست ، در یکی از آنها عمر خود را
بیش از هشتاد میگوید ؛ لیکن مرا ممکن نشد که تاریخ قطعی ولادت و وفات

اورا تحقیقاً بدست آورم. (۱)

(۱) من بنده مترجم در تصفح دیوان خطی نفیسی از مجددهمگر بدو قطعه تراز لطائف آثار او تصادف کردم که هر دو در اینجا نقل میشود ، و آن هر دو متضمن اشاراتی است از سرگذشت عمر او و نشان میدهد که وی را خطی بفایت نیوکو بوده و کتب ادب را برای بزرگان کتابت میکرد . در قطعه اول در تاریخ کتابت قابوسنامه که سال ۶۷۳ هـ . برای کتابخانه بهاءالدین محمد جوینی نگاشته است ، اشاره بسنین عمر خود فرموده ؛ و از آن همچنین مستفاد میشود که وی در سال ششصد و هفت هجری متولد گردیده است . قطعه دوم را باز در تاریخ کتابت کلایله و دمنه (بهرامشاهی) سروده که در همان سال برای امام شمس الدین محمد کیشی کتابت کرده است .

قطعه اول در تاریخ کتابت قابوسنامه :

بامر نافذ مخدوم صاحب دیوان

بهاء دولت و دین خواجه مبارک بی

کمینہ چاکر فرمان پذیر من دادش

بدست خویش که فرمان پذیرش آمد بی

کدام چاکر ؟ داعش مجد پاریسی آن

که دیده است بی شامرا چو خسرو و کی

نوشت دفتر قابوسنامه را بخطی

چو آفتاب هویدا و در نظر چو جدی

بروز بیست و هفتم زماه ذیقعد

بال ششصد و هفتاد و سه بخطه جی

بدان زماه که بد مر مراحل عمرش

گذشته شصت و شش از کاروان آذر و دی

بدان امید که میخواند او و می ماند

بیادگار ز من بنده در خزانه وی

به پند نامه قابوس کی شود محتاج

کسی که حکمت لغمایش باشد او بی شی ؟

چهار شهر عراقش همیشه باد مقام

بیچار فصل که نبود زوالش اندر بی

ربیع در قم و ، هنگام صوف در همدان ،

خریف در جی فرخنده و ، شتا در ری

قطعه دوم در تاریخ کتابت کلایله و دمنه :

بعکم و خواهرش شمس الانام و المله

که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

بلیه حاشیه در صفحه بعد

اکنون باید از شاعری دیگر سخن گوئیم که بمراتب قوت قریحه
و حسن ابداع او از تمام کسانی که ذکر شدند بیشتر و برتر بوده است. این شاعر
عراقی موسوم است به: **فخرالدین ابراهیم همدانی**
و متخلص است به عراقی^(۱). اشاراتی از شرح زندگانی

بقیه حاشیه صفحه قبل

امام مفتی دوران، محمد اندیس
خداایگان شریعت محمد کیشی
نوشت چاکر و داعیش مجد پاریسی آن
که چون سعادت کرده است بردش خویشی
کتاب حکمت و پند کلیده را بختی
که در ثمن برد از لؤلؤ و سمن بیشی
بال ششصد و هفتاد و سه بخطه جی
که شد تمی زبید اندیشی و جفا کیشی
بعهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در کله بخت او کند میشی
ز نوك گلکش چشم مخالف آن بنیاد
که این نماید ریشی و آن کند بیشی

(برای تاریخ زندگانی شمس الدین محمد کیشی رجوع شود بمقاله آقای سعید
غنی در مجله ارمنان سال پانزدهم شماره ۵، و تحقیقات استاد مرحوم محمد فروزینی
در «شداالازار» طبع تهران.

اما در باب وفات اوقطعه ای بنظر رسید که در تاریخ وفات او و امامی هروی و
بدر جاجرمی گفته اند، و آن این است:

مجد همگر که بود صد رکفات	شیخ اصحاب امامی هروی
بفاهان چو در رسید ممات	بدر جاجرمی نکو سیرت
بدو مه یاقند هر سه وفات.	در نهانین وست و ستائنه

بنا بر قلمه اول تاریخ تولدش ۶۰۷ ه. و بنا بر قلمه سوم تاریخ وفات او
۶۸۶ ه. میباشد.

(۱) کلیات شیخ عراقی: در سال ۱۳۳۵ ش. ۱۹۵۶ م. مجموعه انتقادی از کلیه آثار
او، شامل مقدمه قدیم دیوان و فواید و مقطعات و مرکیبات و ترجمیات و غزلیات و رباعیات
بقیه حاشیه در صفحه بعد

او غالباً در کتب تذکره صوفیه و شعراً مخصوصاً **نفحات الانس جامی**^(۱) و **مجالس العشاق حسین بایقرا** یافت میشود. ولی نظر باینکه معاصرین او از وی چیزی ننکاشته اند آنچه را که در این گونه کتب مندرج است با احتیاط باید تلقی کرد. از متن تحریرات خود او کمالاً از مقوله معانی عاشقانه است مطلب مهمی از احوال گوینده بدست نمی آید. او را میتوان يك «فلندر» تمام عیار دانست که بهیچوجه در بند نام و مقام خود نبوده، و هر صورت یا موجود نیکو و جمیل را آئینه ای از طلعت دوست دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان میدیده است. چنانکه یکی از تذکره نویسان میگوید: «در طبیعت اوقط عشق را دست استیلا بود» و از این رو غزلیات او تماماً جنبه غرامی دارد و بر از شور و شوق است، و از همین بابت بعضی متقدین اروپائی که دارای طبیعتی جدی بوده اند مانند **اسپرنگر Sprenger** این سرمستی و شور را بر او خرده گرفته اند^(۲)، غافل از آنکه همان چیزی را که درباره **افلاطون** ستایش میکنند، در مورد عواطف يك عارف ایرانی نباید عیب بدانند!

بنا بگفته جامی، **شیخ عراقی** در **همدان** متولد شد و در کودکی **قرآن** را از بر کرد، و میتواندست با آواز شیرین و صحیح قرائت کند. وقتی که هفده ساله بود جمعی از فلندران به **همدان** فرو آمدند، و در میان ایشان جوانی صاحب جمال بود، و چون از آنجا باز گشتند **عراقی** را که جمال آن

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و مشوی عشاق نامه یاده نامه و کتاب لمعات و مجمعه ای از اصطلاحات صوفیه با مقدمه و تصحیح و مقابله با هجده نسخه و فهرست نامهای خاص بکوشش استاد دانشمند سعید نفیسی با شکلی زیبا و جمیل و قطعی مطلوب و شکیل در طهران بطبع رسیده و استاد مذکور در پانجاه ای بلین و جامع شامل فوائد بسیار و تحقیقات عمیق در ۱۴ صفحه بر آن افزوده است و با طبع این دیوان که از آثار ظریفه مطبوعات اخیر طهران است تاحدی حق آن گوینده و صوفی بزرگ ادا شده است.

(۱) رجوع شود بنفحات الانس جامی ص ۷۰۰. طبع کلکه.

(۲) رجوع شود بفهرست کتابخانه پادشاه اود **Oude** ص ۱۴۰. (براون)

درویش بچهمفتون ساخته بود؛ تاب توقف نماند؛ از پی ایشان به هندوستان رفت. در مولتان بصحبت شیخ بهاءالدین زکریا نائل گردید و در مدح اوست که گفته:

پرسی اگر از جهان، کیست امام الانام؟ نشنوی از آسمان جز ز گریاجواب؛

بعد از ورود او در آن جایگاه، شیخ او را التزام چله فرمود، که يك اربعین باید عزالت پیشه کرده به مراقبت و تفکر پردازد. لیکن در دهمین روز سایر درویشان نزد شیخ بشکایت آمده گفتند: «که عراقی بجای سکوت و تفکر بسرودن غزلی که خود ساخته مشغول است.» و آن را در اثناي چند روز جمله مطربان شهر آموخته و اکنون در همه میکند ها با چنگ و چفانه میسرایند.

آن غزل که یکی از اشعار بسیار معروف عراقی است این است^(۱):

ز چشم مت ساقی وام کردند	» خستین باده کاندر جام کردند
شراب بیخودی در جام کردند	چو با خود یاقند اهل طرب را
شراب عاشقانش نام کردند	لب میگون جانان جام در داد
ز بس دلها که بی آرام کردند	سر زلف بستان آرام نگرفت
بجامی کار خاص و عام کردند	بمجلس نیک و بد را جای دادند
بیک جولان دو عالم رام کردند	چو کوی حسن در میدان فکندند
میا شکر و بادام کردند	ز بهر نفلستان از لب و چشم
صیب بیدلان دشنام کردند	از آن لب کآرزوی جمله دلهاست
سر زلفین خود را دام کردند	دلی را تا بدست آرند، هر دم
بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند	بنمزه صد سخن گفتند با جان
جهانی را از آن اعلام کردند	نهان با محرمی رازی بگفتند

(۱) در کلیات عراقی (چاپ طهران) این غزل با بعضی تحریفات موجود است و این دو بیت را اضافه دارد:

» ز بهر سید دلهای جهانی جمال خویشتن را جلوه دادند
کمند زلف خوبان دام کردند بیک جلوه دو عالم رام کردند.

بالم هرکجا درد و غمی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
 چو خود کردند راز خویشان فاش **عراقی** را چرا بد نام کردند؟

وفتی که **شیخ بهاء الدین** بیت آخر را شنید گفت: **عراقی** را کار تمام شد. پس او را نزد خود طلبید و گفت: **عراقی** مناجات در خرابات میکنی؟ بیرون آی! پس چون بیرون آمد، شیخ خرقه خود بردوش او انداخت و او خود را بر زمین افکند و سر در قدم شیخ نهاد. شیخ و عی را از خاک برداشت و پس از آن دختر خود را نیز بعمد وی در آورد که از او پسری آورد و به **کبیر الدین** موسوم گشت.

بیست و پنج سال سپری شد، و **شیخ بهاء الدین** وفات یافت در حالیکه **عراقی** را جانشین خود ساخته بود. دیگر درویشان از این رهگنر براو حسد بردند، نزد پادشاه وقت از **عراقی** شکایت کرده او را باعمال خلاف شرع متهم ساختند. او نیز از **هندوستان** مهاجرت کرد و زیارت **مکه** و **مدینه** شتافت، از آنجا به **آسیای صغیر** مسافرت فرمود. در قونیه مجلس درس **شیخ صدر الدین قونیوی** معروف را دریافت که کتاب **فصوص شیخ محیی الدین بن العربی** را تدریس میکرد، و در آنجا معروفترین کتاب منشور خود را موسوم به **لمعات** تألیف فرمود و تقدیم شیخ ساخت، شیخ آنرا پسندید و تحین فرمود. **امیر مقتدر روم معین الدین پروانه** شاگرد و مرید **عراقی** شد، و گویند: برای او خانقاهی در **توقات** بساخت و او را بمحبتهای و انعام خود مخصوص داشت. بعد از وفات او **عراقی** از قونیه به **مصر** رفت. گویند: علی رغم سعایت معاندان سلطان **مصر** او را بپذیرفت و شیخ **الشیوخ مصر** گردانید. پس از آنجا به **شام** مسافرت کرد و در آنجا هم بخوبی مقدم او را قبول کردند و هم در آنجا پس از ششماه اقامت، **پسرش کبیر الدین** از **هندوستان** بوی **ملحق** گردید. سرانجام در هشتم ذی القعدة ۶۸۸ هـ / ۲۳-

نوامبر ۱۲۸۹م. در همانجا وفات یافت و در قبرستان صالحیه دمشق در جنب مزار صوفی بزرگ شیخ محیی الدین بن العربی که ۵۰ سال قبل از او وفات یافته بود، مدفون گشت. کلمات شیخ محیی الدین بن العربی حتی در همین اوقات نیز در ایران نفوذی عظیم دارد و این اثر وجود عراقی و اوحد الدین مراغی و سایر صوفیه است که شاگردان آن مکتب بوده‌اند. غزل ذیل علاوه بر آنچه در فوق ذکر شد، از دیوان عراقی انتخاب می‌شود که اسلوب کلام او را بخوبی نشان میدهد^(۱):

سر بر لطفی و جانی ای	خوشر از جان چیست؟ آئی، ای پسر!
میل دلها جله سوی روی تست	وہ کہ شیرین دلستانی، ای پسر!
زان بچشم من در آئی هر زمان	کز صفا آب روانی، ای پسر!
از می‌حسن: ارچہ سرمستی، مکن	با حریفان سرگرانی، ای پسر!
وعدہ امید اگرچه کج بود	از بهانه در نمائی، ای پسر!
بر لب خود بوسه ده آنکه بین	ذوق آب زندگانی، ای پسر!
ز آن شدم خاک درت کز جام می	جرعه‌ای بر من فشانی، ای پسر!
از لطیفی می نماند کسی بنو	زان یقینم شد که جانی، ای پسر!
در دل و چشم زحسن و لطف تو،	آشکا را و نهانی، ای پسر!
بست در عالم عراقی را دمی	بر لب تو کامرانی، ای پسر!

و نیز ابیات ذیل بند اول ترجیع بند لطیفی است از شیخ عراقی :

اُکُورُسُ تَلالان بدمام	ام شہوس تہلکت بغمام ؛
از صفای می و لطافت جام	در ہم آمیخت رنگہ جاہو مدام (۲)؛
ہمہ جام است و نیست کوئی می	یا مدام است و نیست کوئی جام؛

(۱) در نسخ چاپ طهران در این غزل این بیت نیز افزون دیده میشود :

« کوش جاہا پر کبر در حضرت کز سخن در میجکائی ای پسر! ».

(۲) ظاہراً این معنی اقتباس از دو بیت صاحب اسمعیل بن عباد الطالقانی است، کہ فرمودہ:

رق الزجاج و رقت الخمر ؛	فتشابه و تشا کل الامر ،
فکانہا خمر ولا قدح	و کانہا قدح ولا خمر ؛

رجوع شود بہ وفیات الاعیان در ترجمہ احوال ابوالقاسم الطالقانی جلد اول ص ۷۵.

یا هوا رنگ آفتاب گرفت ، هر دو یکان شدند نور و ظلام
روز و شب با هم آشتی کردند
کردانی که این چه روز و شب است؟
سر آب حیات در عالم
انکشاف حجاب علم یقین
ور نشد زین بیان ترا روشن
جام کیستی نهای را بطلب
«که همه اوست هر چه هست یقین
جان و جانان و دلبرو دلو دین»
چون می و جام فهم کن تو مدام ،
چون شب و روز فرض کن و سلام
جمله آغاز کار تا انجام ،
تا به بینی چشم عقل تمام :-

قطعه ذیل ابیاتی است از غزل دیگر :

از پرده برون آمد ساقی فدحی در دست
هم پرده ما بدید، هم توبه ما بشکت.
بشود رخ زیبا ، کشیم همه شیدا
چون هیچ نماد از ما، آمد بر ما بنشت.
زلفش کرهی بکشد، بندازد ما بر خاست.
جان دل ز جهان برداشت و اندر سر زلفش بست.
در دام سر زلفش ما ندیم همه حیران
وز جام می لعلش کشیم همه سرمست.
از دست بشد چون دل، در طره اورد چنگ،
فرق زد از حیرت در هر چه بیاید دست.
چون سلسله زلفش بند دل حیران شد
آزاد شد از عالم، وز هستی خودوارست (۱)

(۱) در نسخه چاپی کلیات عراقی طهران . این غزل چنهار بیت اضافی دارد از این قرار :

دل در سر زلفش شد، از طره طلب کردم
بایار خوشی بنشت، دل کز سر جان برخاست؛
از غمزه روی او ، که مستو که هشیار ؛
میخواستم از اسرار اظهار کنم حرفی
نظراً خواجه شمس الدین محمد حافظ را به سخنان و اشعار عراقی نظر بوده و
بسیاری از غزلهای او را استقبال فرموده و بر این معنی حتی تصریح دارد آنجا که میگوید:
مطربا پرده بگردان و بزین راه عراق ،
غزلیات عراقی است سرود حافظ
در استقبال همین غزل فوق فرموده است :
در دیر منان آمد ساقی فدحی در دست
مست از می و میخواران از بر کسر مستی مست

غزل ذیل که ترجمه مفاد مضامین آن بشعر انگلیسی بقلم دوست مؤلف
 سر دینسن راس Sir Denison Ross (در اصل کتاب) آمده است،
 با قید اختلاف با متن فارسی ذکر شده :

«مرا جز عشق تو جانی نمی بینم نمی بینم
 دلم را جز تو جانانی نمی بینم نمی بینم
 بخود صبری و آرامی نمی یابم نمی یابم
 ز تو لطفی و احسانی نمی بینم نمی بینم
 ز روی لطف بشما رو، که دردی را که من دادم
 بجز روی تو درمائی نمی بینم نمی بینم
 بیا که خواهیم دیدن که دور از روی خوب تو
 بقای خویش چندانی نمی بینم نمی بینم
 بگیرای یار دست من که در گردابی افتادم
 که آنرا هیچ پایانی نمی بینم نمی بینم
 ز روی لطف و لداری بیا سامان کارم کن،
 که خود را بی تو سامانی نمی بینم نمی بینم
 عراقی را بدر کاه ترهی بشما که در عالم
 چو اوسر کشته حیرانی نمی بینم نمی بینم»

علاوه بر غزلیات، عراقی مثنوی^(۱) بنظم آورده

مثنوی
 عاشقانه
 است موسوم به **عشاقنامه**، ولیکن آنرا نویسنده

ندیده و نسخه آن در وقت حاضر در دسترس او نبوده

است^(۲). از این رو دامن سخن را بممر و فترین اثر وی یعنی کتاب **لمعات منتقل**

(۱) مثنوی = Couplet

(۲) مثنوی عشاقنامه: مثنوی موجزی است در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان

که ابتدا میشود باین بیت :

«هر که جان دارد و روان دارد واجب است آنکه مرد جان دارد»

و ختم میشود باین دو بیت :

«زین سخنها خلاصه دانی چیست زین سخنها خلاصه دانی چیست

کرچه داری چو من هزار هزار ختم شد این سخن باین گفتار»

بقیه در حاشیه ضمیمه بعد

میکنیم، آن رساله ایست در تصوف و چنانکه در فوق ذکر شد مبتنی است بر تعلیمات استاد بزرگ و شیخ اکبر **محبی الدین بن عربی الطائنی** -

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و این مثنوی بنام خواجه سعدالدین صاحب دیوان صدر است و در آنجا میگوید :

« خود مبین ظاهراً در این دوران حضرت صاحب زمین و زمان
صدر اسلام صاحب اعظم اقتضای عرب جمال صبح
آصف روزگار و صدر جهان شاه را خواجه صاحب دیوان
سرور سروران روی زمین خواجه روزگار سعدالدین »

و این مثنوی مشتمل است بر مقدمه ای حاوی خطبه و بحث و ذکر خواجه معدوح و سپرده فصل بدین منوال :

- فصل اول، در صفت عاشقان.
- « دوم، در صفت عاشق و معشوق .
- « سوم، در صفت عشاق .
- « چهارم، در بیان عشق .
- « پنجم، در کمال اسان در عشق .
- « ششم، در بیان شوق دوست.
- « هفتم، در غلبات عشق.
- « هشتم، در خطاب بمعشوق .
- « نهم، در بیان حقیقت عشق.
- « دهم، در خاتمه کتاب .

این مثنوی را اسلوبی بدیع است که بدان از دیگر مثنویهای فارسی امتیاز دارد : -
و آن این است که هر فصل شروع میشود با بیانی چند در بیان حقیقت عشق و سپس بحکایتی منظوم و نیز با تمثیلهای عاشقانه که بهمان بحر مثنوی ساخته شده است آن را زیست میدهد . مجموعاً این مثنوی نزدیک به یک هزار و شصت بیت میشود .

طبع فقهی از آن بخط استملیق بسیار زیبا در سلسله تشریفات ایمن تحقیقات اسلامی بمبائی، بشماره ۸ - **Islamic Research Association Series, No. 8**
Bombay. در سال ۱۳۵۷/۱۹۳۹م. در بمبائی بطبع رسیده و پرفسور آرثر ج. آربری **Arthur J. Arberry** استاد فارسی در کمبریج آنرا بشماره بانگلیسی نظماً ترجمه فرموده و مصدر است به مقدمه مفصلی در شرح سوانح عمری شیخ عراقی که نویسنده آن معلوم نیست .

الأصل الاندلسي المولد^(۱).

کتاب لمعات (۲) لمعات رسالهٔ نسبتاً کوچکی است، مشتمل بر هفت الی هشت هزار کلمه، گرچه به نثر نگارش یافته لیکن در تلو آن قطعات منظوم بسیار مندرج است. جامی که مردی ذو فنون بوده و صاحب قریح دای سرشار، شرحی بر آن کتاب نگاشته و آنرا **اشعة اللمعات** نامیده است. و در مقدمهٔ آن کتاب میگوید:

« در آنوقت که شیخ عالم عامل عارف عاشق **فخر الدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی** صحبت صدر الحق والملة والدین محمد - **القونیوی** رسیده، واز وی حقایق **فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده، و آنرا بسبب اشتغال بر لمعه‌ای از بوارق آن خائف، **لمعات** نام کرده است؛ بباراتی خوش و اشاراتی دلکش، جواهر نظم و نثر برهم ریخته، ولطائف عربی و فارسی در هم آمیخته، آثار علم و عرفان از آن پیدا و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا. و بواسطهٔ آنکه زبانزد بدنام کنندهٔ نگو نامی چند شده، اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند، و دامن قبول از آن درچیده، و این قهر چون آن رد و انکار را میدید، از شغل بدان فراغتی میورزید؛ تا آنکه در این ولا، اجل اخوان الصفا و اعز خلان الوفا (امیر علیشیر نوائی) استدعای مقابله و تصحیح آن نمود و در مقابلهٔ آن جزاهایاد چاره‌ای نبود. چون متصدی

(۱) الشيخ الأكبر أبو بكر محیی الدین محمد بن علی بن عبد الله الطائمی الحائمی الاندلسی ثم المکی ثم الممشنقی (۵۶۰-۶۳۸). پیشوای بزرگ و کرامت‌دور صوفیان است. در حال او گفته اند: «کان ظاهری المذهب فی العبارات، باطنی النظر فی الاعتقادات» و گویند: افزون از دویست مجلد مشاره تألیفات اوست. بعضی دربارهٔ او آقندر معتقد اند که وی را از اولیا می‌شمارند و بعضی دیگر کافر و مخالف شریعتش می‌پندارند.

برای تحقیق در احوال و آثار و افکار وی رجوع شود به: فوات الوفيات طبع مصر ۱۹۵۱ ج ۲ ص ۴۷۸ تا ۴۸۲ و شذرات الذهب ج ۴ ص ۱۹۰، و غیة الطیب من غصن الدلس الرطب طبع مصر ج ۲ ص ۳۶۱ و البداية و النهایة ج ۱۳ ص ۱۵۶ و منبغات الانس چاپ لکهنو ص ۴۹۲ تا ۵۰۴ و طرائق العقائذ ج ۲ ص ۱۶۰ تا ۱۶۲ و تاریخ ادبیات براون ج ۲ و کتاب حاضر حاشیه ص ۸۶.

(۲) **کتاب لمعات**: شرح لمعات جامی با بعضی رسائل دیگر از متصوفه در طهران سال ۱۳۰۳ ه. بچاپ سنگی طبع شده و اخیراً نیز در ذیل کلیات شیخ عراقی متن لمعات طبعی ترفیف یافته (طهران ۱۳۳۵ ش. ه) واز روی نسخه ایست که کاتبی موسوم به علی بن حکیم الترمذی در سال ۸۳۶ ه آن را کاتب کرده است.

این شغل گشتم و بر تفصیل اجزای آن بگذشتم ، بهرورقی از آن لمعه‌ای از انوار حقایق دیدم و در هر صفحه‌ای نغمه‌ای از ازاها را معارف شنیدم . <

این کتاب منقسم است بر ۲۸ لمعه ، و محتمل است به تناسب بیست و هشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کرده باشد . برای نمونه مقنعه آن کتاب را تا آخر لمعه اول در اینجا بعینه می‌آوریم ^(۱) :

« الحمد لله الذی نور وجهه جیبیه بتجلیات الجمال ، قلا لأنوراً و ابر فیه غایات الکمال ، قرح به سرور ، صدره علی یدم و صافه ، وادم لم یکن شیئاً مذکوراً ، ولا القلم کاتباً ، ولا اللوح مسطوراً ، فهو مخزن کثر الوجود و مفتاح خزائن الجود و قبله الواجد و الموجود و صاحب لواء الحمد و المقام المعمود ، الذی لسان مرتبه یقول :

وای وان کنت ابن آدم صوره	فلی فیه معنی شاهد با برتری (۲)
گفتا: بصورت ارچه ز اولاد آدم	از روی مرتبت بهمه حال برترم .
چون بشکرم در آینه عکس جمال خویش	کردد همه جهان بحقیقت مصورم ؛
خورشید آسمان ظهورم عجب مدار	ذرات کائنات اگر گشت مظهرم .
ارواح قدس چیست ؟ نمودار معنیم	اشباح انس چیست ؟ نگهدار پیکرم
بحر محیط بر شحه‌ای از فیض قائم ،	نور بسیط ، لمعه‌ای از نور ازهرم .
از عرش تا فرش همه ذره‌ای بود	در نور آفتاب ضمیر منورم ؛
روشن شود ، ز روشنی ذات من ، جهان	گریزده صفات خود از هم فرو درم ،
آبی که زنده گشت از او خضر جاودان	آن آب چیست قطره‌ای از حوض کوثرم ؛
و آندم کز و صهیح همی مرد مزنده کرد	یک نغمه بود از نفس روح پرورم ؛
فی الجمله مظهر همه اسماء ذات من	بل اسم اعظم بحقیقت چو بشکرم .

ملوه الله علیه و علی آله و صبه و سلم .

اما بعد کلمه‌ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن **سوانح** (۴) بزبان وقت املا کرده می‌آید ، تا آینه معشوق نمای هر عاشق آید :
 یا آنکه ربت عشق بر من از آن است که بقوت فهم و بیان پیرامن سرایرد و جلالت او توان گشت ، یا بدیده کشف و عیان جمال حقیقت او نظر توان کرد ،

(۱) در متن انگلیسی، قسمت منشور بر ترجمه فقط و قسمت منظوم هم اصل و هم ترجمه آمده است ؛ ولی ما در اینجا هر دو قسمت را بشامه از اصل نقل کردیم .

(۲) چنانکه جامی در شرح لمعات گفته است، این بیت از قصیده تائیه ابن الفارض است.

(۳) بقول جامی- یعنی مطابق **سوانح** که «رساله ایست فارسی که شیخ احمد غزالی قدس الله سره در بیان عشق و معشوق و عاشق تصنیف کرده است > .

تعالی العشق عن هم الرجال وعین وصف التفرق والوصال
متی ما جلّ شیء عن خیال یجلّ عن الاحاطة والمثال

به تنق عزت محتجبات و بکمال استغنا متفرد . حجب ذات اوصاف اوست ، و صفاتش مندرج در ذات ؛ و عاشق جمال او جلال اوست ، و جمالش مندرج در جلال . علی الدوام خود باخود عشق باز و بافیر خود نپردازد ، و هر لحظه از روی معشوقی پرده براندازد ، و هر نفسی از راه عاشقی پرده ای آغازد .

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز ؟
هر نفس نغمه ای دگر سازد هر زمان زخمه ای کد آواز ؟
همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز ؟
راز او از جهان برون افتاد خود صدا کی نگاه دارد راز ؟
سر او از زبان هر ذره خود تو بشنو که من نیم غماز ؟

هر زمان بهر زبان راز خود با سمع خود گوید ، و هر دم بهر گوش سخن خود شنود . هر لحظه بهر دیده حسن خود را بر نظر خود جلوه دهد ، هر لمحّه بهر روی وجود خود را بر شهود خود عرضه میکند . وصف او از من بشنو ؛
یحدثنی فی صامت ثم ناطق و غمز عیون ثم کسر الحواجب .
دانی چه حدیث میکند در گوشم ؟ میگوید :

عشقم، که در دو کون مکانم پدید نیست
عقای مغربم، که نشانم پدید نیست ؛
ز ابرو و غمزه هر دو جهان سید کرده ام
منگر بدانکه تیر و کمانم پدید نیست ؛
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم
از غایت ظهور عیانم پدید نیست .
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم
وین طرفه مرا که گوش و زبانم پدید نیست .
چون هر چه هست در همه عالم ، همه منم
مانند در دو عالم از آنم پدید نیست .

مقدمه

« بدانکه در انتهای هر لمحّه از این لمعات ایمانی کرده می آید ، به حقیقتی منزّه از زمین ، خواه حبش نام آن خواه عشق ، اذلا مشاحه فی الالفاظ ؛ و اشارتی نموده می آید بکیفیت سیر او در اطوار و ادوار ، و سفر او در مراتب استیداع و استقرار . ظهور او بصورت معانی و حقائق ، و بروز او بکسوت معشوق و عاشق ، و باز اضواء عاشق در معشوق عیناً ، و انزواء معشوق در عاشق حکماً ، و اندراج هر دو در سطوت وحدت او جمعاً ، و هنا لك اجتماع الفرق و ارتق الفتن و استر النور فی النور ، و بطن الظهور فی الظهور و نودی من وراء سادات الغزاة الا کل شیء ما خلا الله باطل » و غایت المعین لارسم ولا اثر ، و برزوا لله الواحد - القهار .

لمعه اول - در بیان مبدائیت عشق مر معشوق و عاشق را ، و کیفیت اشتاء ایشان از وی ، و این در تمین اول است ، و در بیان آنکه هر يك در چه چیز محتاج است بآن دیگر .

اشتهاق عاشق و معشوق از عشق است ، و عشق در مقرر از تمین منزله است ، و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس ، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خود است ، خود را در آینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد ، حسن خود را بر نظر خود جلوه داد ، از روی ناظری و منظوروی نام عاشقی و معشوقی پیدا شد ، و لغت طالبی و مطلوبی ظاهر گشت ، ظاهر را بباطن نمود ، آوازه عاشقی برآمد . باطن را بظاهر بیاراست ، نام معشوقی آشکارا شد .

يك عین متفق که جزا و ذره ای نبود	چون گشت ظاهر ، این همه اغیار آمده
ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطن	مطلوب را که دید ، طلبکار آمده
عشق از روی معشوقی آینه عاشق آمده تا در وی مطالعه ذات خود کند ، و از روی عاشقی آینه معشوقی ، تا در او اسماء و صفات خود ببیند . هر چند در دیده شهود يك مشهود بیش نباید ، اما چون يك روی بدو آینه نماید هر آینه روی دیگر پیدا آید .	
وما الوجه الا واحد غیر انه	اذا انت عدت الدرایا تعددا
غوری چگونه روی نماید چو هر چه هست	عیند کریکی است پدیدار آمده (۱)

شیخ ابو حامد اوحد الدین کرمانی
یکی از پیروان بلکه بنا بر آنچه صاحب مجمع الفصحاء^(۲) گفته: یکی از اصحاب خاص یا از

شاگردان مقرب شیخ کبیر محیی الدین بن غزالی است ، و هم بقول او وی را بایوفی شوریده حال شمس تبریزی (مرشد جلال الدین رومی در او ان گفتن غزلیات) اتفاق ملاقات افتاده است ، و چنانکه بعضی از محققان گفته اند: او با اوحدی مراغی و با شیخ عراقی ، که در آشتکی ظاهر و عشق سوزان نسبت به جمال مطهر ~~عابد~~ وجود هر دو تاحدی شبیه بوده اند ، آشنائی داشته است . گویند: شیخ شهاب الدین که بدلائل تاریخی نمی تواند

(۱) نقل از اشعة اللمعات - چاپ سنگی تهران ۱۳۰۳ هـ .

(۲) رجوع شود به مجمع الفصحاء چاپ تهران جلد اول ص ۹۴ و فتنات الانبیاء جامی .

شیخ سهروردی معروف باشد، او را مقبول نداشته و مبتدع و کافر خوانده و از حضور وی در محضر خود اجتناب ورزیده. چون این خبر بسمع شیخ اوحدالدین رسیده است، این بیت عربی را خوانده است ^(۱) :

ما سائی ذکر اک لی بمسبة بل سرنی انی خطرت بیالکا (۲)

جامی در **نفحات الانس** از زبان او عذر خواسته و چنین گفته است: می‌تواند بود که مراد شیخ **شهاب‌الدین** قدس سرّه بابتداع وی آن بوده باشد که می‌گویند وی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می‌کرده و جمال مطلق را در صور عقیدات مشاهده می‌نموده.

آنگاه صحبت او را با **شمس تبریزی** چنین نقل می‌کند: «**شمس تبریزی** قدس سرّه از وی پرسید که: درجه کاری؟ گفت: ماه را در طشت آب می‌بینم. شیخ شمس‌الدین گفت که: اگر برق‌ها دمل نداری، چرا بر آسمان نمی‌بینی؟» نیز هم او نقل می‌کند: «چون پیش **مولانا جلال‌الدین رومی** گفتند که: وی شاهد باز بود اما پاکباز بود. خدمت مولوی فرمودند که کاش کردی و گذشتی؛ و این رباعی اوحدالدین هم بر این معنی دلالت می‌کند:

زان مینگرم بجشم سر در صورت زیرا که زمینی است اثر در صورت
این عالم صورت است و مادر صوریه معنی توان دید مگر در صورت

- (۱) رجوع شود بنفحات الانس شرح حال شیخ اوحدالدین کرمانی - نلد (۵۳۴)
(۲) برآون گوید: این بیت را بدیع الزمان همدانی (رسائل طبع بیروت، ۱۸۹۵ ص ۹۶) منسوب بشاعری در مینه Dumayna نام میدانند که در خطاب بزی گفته است، و اصل آن چنین است:

لئن سائی ان نلتی بمسائة لقد سرنی انی خطرت بیالک
مترجم گوید: مقصود از شاعر فوق: ابن‌الدینة عبدالله بن عبدالله العامری الخمی است که از شعراء بدوی اول عصر عباسی می‌باشد و در حدود ۱۴۰ هـ وفات یافته و اشعار رفیق و لطیف در غزل و سیب و فخر گفته است و دیوان او در مصر سال ۱۳۳۷ بطبع رسیده.
در نسخه نفحات الانس ملکی بنده مترجم که بخط مولانا جامی اضافات و تصحیحات دارد، در حاشیه بخط جامی کلمه «مسبة» با نسخه بدل «مسالة» مرقوم است.

غیر از رباعیانی^(۱) چند که جامی از او در **نفحات الانس** روایت میکند و **رضاقلی خان** در **مجمع الفصحاء** و دیگر تذکره نویسان هم از او نقل کرده‌اند، **اوحده الدین** اثر بسیاری از خود باقی نگذاشته، و از او جز مثنوی موسوم به **مصباح الارواح** چیزی بدست نیست. در **مجمع الفصحاء** قطعات طولانی از آن مثنوی نقل فرموده است.

این هشت بیت که ذیلاً ثبت میشود، منقول از **نفحات الانس** است:

تا جنبش دست هست مادام	سایه متحرك است ناکام
چون سایه ز دست یافت مایه	پس نیست خود اندر اصل سایه
چیزی که وجو او بخود نیست	هتیش نهادن از خرد نیست
هست است ولیک هست مطلق	نزدیک حکیم نیست جز حق
هستی که بحق قوام دارد	او نیست ولیک نام دارد
بر رقص خود است قتنه فاشی	کس نیست در این میانه، خوش باشی
خود گفت حقیقت و خود آشنید	وان روی که خود نمود، خود دید
پس باد یقین که نیست والله	موجود حقیقی سوی الله

اکنون باید از **شاکرد اوحده الدین**^(۲) یعنی **اوحده مرافی**

اوحده مرافی نام بریم. او را اصفهانی نیز گویند، زیرا هر چند وی در **مراغه** متولد شده ولی قسمت عمدۀ زندگانی خود را در **اصفهان** بسر آورده و در آنجا نیز وفات یافته است^(۳). ظاهراً

(۱) رباعی = Quatrain

(۲) اینکه بران اوحده الدین مرافیا شاکرد اوحده الدین کرمانی دانسته ظاهراً درست نیست. زیرا تاریخ وفات اوحده الدین کرمانی سال ۵۶۳۵ هـ است، چگونگی میتواند اوحده الدین مرافی (متوفی به ۵۷۳۸ هـ) با صد سال فاصله شاکرد او بشود؛

(۳) رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۵ و ۲۱۰، **مجمع الفصحاء** چاپ تهران جلد دوم ص ۹۴، **هفت اقلیم در ذیل اصفهان** و غیره. در صفحات الانس نام این دوشهر را ظاهراً برعکس واقع ثبت کرده است، مولانا جامی در حاشیۀ نسخه خطی ملکی خضر بخط خود مینویسد: «قبروی در مراغه نزدیک تبریز است و تاریخ وفات وی را آنجا در ثمان و ثلاثین و سبعمایه نوشته اند» (رجوع شود به **نفحات شماره ۵۴۲**).

تذکره نوسان را از حالات او اطلاع بسیار نبوده است. آنچه معروف است این است که وی در سال ۵۷۳۸/۱۳۳۷ م. وفات یافته. اثر منظوم مهمی که از او باقیمانده همانا مثنوی است بتقلید **حدیقه سنائی** که بنام **جام جم** یا **جام جهان نما** مشهور است، در تذکره‌ها قطعاتی از آن ثبت کرده‌اند و من خود نسخه‌ای از آن در تصرف دارم.^(۱)

دولتشاه بعد از او **صاحب هفت اقلیم** گفته‌اند که: این مثنوی بقدری در زمان خود وسعت انتشار یافت که در ماه نخستین از تألیف آن چهارصد نسخه از آن تحریر واستنساخ کردند و بهای گزاف بفروختند، ولیکن اضافه میکند که در زمان دولتشاه (۸۹۲ هـ) آنرا کمتر میخوانند.^(۲) ظاهراً این یگانه مثنوی باشد که او **حدی** تألیف فرموده^(۳). وی را نیز دیوانی است که **درواقلی خان صاحب مجمع الفصحاء** آنرا بالغ بر شش هزار بیت میداند و مشتمل است بر قصائد و رباعیات که تذکره نوسان از آنجمله بعضی را انتخاب کرده و در کتب خود ثبت کرده اند.

(۱) مورخ بتاریخ ۹۱۶ هـ. مشتمل بر ۴۵۰۰ بیت.

(۲) تذکره الشعراء، دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۱۳.

(۳) مثنوی جام جم اوحدی در سال ۱۳۰۷ هـ. ش/ ۱۳۴۷ هـ. ق. در تهران بسمی و اهتمام مرحوم **وحید دستگردی** پس از مقابله با شش نسخه قدیم وجدید. بعنوان ضمیمه سال هشتم **ارمغان** طبع رسیده است و شروع میشود باین ابیات:

قل هو الله لامره قد قال	من له الحمد دائماً منوال
احد غیر واجب باحد	صمد لم یلد ولم یولد
آنکه هست اسم اعظمش مطلق	حق و قیوم نزد زمره حق

و خاتمه می‌پذیرد باین ابیات:

کر در اوسهو یا خطائی هست	تو بیخشی چون عطائی هست
ناظران را از او حیاتی بخش	اوحدی نیز را تجسائی بخش
دل او را بذکر عادت کن	کار او ختم بر سعادت کن.

و این مثنوی مصدر بنام سلطان ابوسعید بهادر ایلخانی و وزیر او خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله است.

این قطعه از قصیده‌ای است بنقل از **هفت اقلیم** که از او در اینجا ثبت
میشود تا نمونه‌ای از اسلوب کلام وی در دست باشد :

چند زین ریش و جبه و دشار	دست آن دوست گیر و دست بدار ^(۱)
درد دل کن بجنیش و حرکت	قوت جان ساز در سکون و قرار
رنگه بوی خود از میان بر گیر	تا مرا تنگ در کشد بکنار
تا نگر دی شکسته، کی بینی	بدرستی جمال آن رخسار؟
آنچه گوید، اگر توانی کرد	هر چه گوئی تو، آن کند باچار
خویش را و بس، ز دیگران بگذر	چون مجرد شوی ز خویش و تبار
چون ز خود رسته‌ای، ز خود بر پرس	که خدا کیست؟ ای خدا آزار !
از تو این ما و من که میگوید؟	باتو این نیک و بد که داد قرار ؟
گر کس دیگر است، باز جو	ور توئی، چیست زحمت اغیار ؟
هست فرقی میان دیدن و وصل	نیست زرقی مرا در این گفتار
وصل و دیدار کر یکی بودی	دیدم خوین شدی ز دیدن خار
ساغری داده است، ریز و بشوش	دیگری میدهم، بگیر و بدار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آینه است و آینه دار
سکه شاه و غش سکه یکی است	عدد از دهم است و از دینار
از یکی آب غش میندند	بر سر گلین، ار گل است از خار
از یکی آفتاب گمرد رنگ	خواه نارنج کمر و خواهی نار
نقطه ای را هزار دایره است	گر قدم پیشتر نهد پرگار
همه عالم نشان صورت اوست	باز جوئید یا اولوا الاچار
همه تسبیح او همی گویند	ریگه در دشت و سنگ بر کهار

قطعه ذیل را که دارای لطف خاصی است، بتقلید **سعدی** سروده است :

ای رنج ناکشیده که میراث میخوری بشکر که گشتی تو و مال که میبری^(۲)

(۱) این بهتر از مرحوم بر اون ظاهرأ بلفظ قل و ترجمه نموده است، یعنی مصرع دوم را چنین خوانند: «دوست آن دوست گیر و دست بدار» و چنین ترجمه کرده است:

That friend adopt as friend : all else foresake .

بنظر میرسد که کلمه «دوست» قلم و صحیح آن «دست» باشد .

اوجمع کرد چون بشمی خورد، از او بماند
 زرغول مرد باشد و زن غل^۱ کردش
 فرزندشده است، خدا را غش مخور
 کردها مگرد، که گردد و بال تو
 دریای قننه این هوس و آرزوی مست
 این شستشوی جبه و دستار تابکی؟
 هرگز نباشدت بید دیگران نظر
 گفتار **اوحدی** نبود بی حقیقی

دریاب کز تو باز بماند، چو یگنری
 در غل و غول باشی، تابازن و زری؛
 تو آن نه ای که به ز خدا بنده پروری^(۱)
 کر خود بیال **جعفر طیار**^(۲) میبری
 در موج او مرو، چون دانی شناوری
 دست از جهان بشوی، که این است گازی
 در فضل خویشتن توا اگر نیک بشگری
 قولش قبول کن، که باقبال ره بری

غزلذیل از لطایف کلمات اوست :

بکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد
 دل نگهدار که بر شاهد دنیا ندهی
 تو که امروز چو کردم همه را نیش زنی
 یک دل سوخته بنواز، که کاریست عظیم
 خاکاران جهان را بحفارت منکر
 شام و صبح آید و لیلی و بهاری باشد
 کاین نه یاری است که اوزا غم یاری باشد
 مونس گور تو نیک است که ماری باشد
 در نه آزار دل خلق، چه کاری باشد ؟
 توجّه دانی که در این کرد سواد باشد؟

و با این قطعه لطیف سخن را درباره **اوحدی** پایان میرسانیم :

ز بهار خوارگان را، ز بهار خوار دار
 فخری که از وسیلت دینی رسد بشو
 چون جام دولت بکف دست بر نهند
 بد مهر بخشی است سر آسیمه نفس تو
 پیوند عهدشان همه نا استوار دار .
 گرانام و تشکّ داری، از آن فخر هار دار .
 در کاسه نخست نظر بر خمار دار .
 اورا که با تو گفت چنین بی مهار دار؟

محمود شبستری قرنه شبستر نزدیک تبریز در آذر بایجان مولدعارف معروفی است که در اواسط قرن هفتم هجری تولد یافته

(۱) این بیت در دیوان **سعدی** نیز آمده است و بیتی دیگر در توالی آن چنین آمده - :

کر مقبل است، کج سعادت برای اوست و در مدبر است، ریح زیادت چه میبری ؟
 (۲) **جعفر طیار** - جعفر بن ابیطالب پسر عم نبی(س) که در غزوه موتّه شهید گشت

سال ۵۸ . ۶۲۹ ق . و پیغمبر(س) در باره او فرمود: « مرّی جعفر الباریة فی فر من الملائكة له جناحان مخضب القوام من الدم . » و از این رو او را شهید طیار یا ذو اجنحة گفته اند (این اثر جلد دوم ص ۱۸۱).

و موسوم است به **سعدالدین محمود شبستری** که باختصار او را **شیخ شبستر** می گویند، از تاریخ زندگی او اطلاع زیادی نیست، و ظاهراً مراسم عمر را بر خلاف زمانه آشفته و عصر پر آشوب خویش بآرامش و سکون بدون حادثه مهمی در تیریز یا نزدیکی آن شهر بسر برده است، و هم در آنجا در حدود سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. وفات یافته.

از وی تألیفات حجیم و جسیم باقی نمانده، لیکن **مثنوی گلشن راز** او که تقریباً هزار بیت میشود، یکی از بهترین و جامعترین رسالتهای است که در اصول و مبادی تصوف پرشته تحریر در آمده و تا امروز نزد خاص و عام شهرتی بسزا دارد. آقای **وین فیلد** Mr. E. Whinfield از آن ترجمه خوبی بانگلیسی کرده که بضمیمه مقدمه و حواشی در لندن بسال ۱۸۸۰ م. بطبع رسیده، و در مقدمه آن ترجمه نکاتی که راجع بمؤلف و آثار او بنست آمده جمع آوری کرده است.

این رساله شریفه توجه سیاحان اروپائی را هم از زمان قدیم، در حدود ۱۷۰۰ م، جلب نمیکرده و نسخ متعدد از آن در مائنه بعد به کتابخانه های اروپا رسیده

است. دکتر **تولوک** Dr. Tholuck در تألیف خود موسوم به **Sufismus** بسال ۱۸۲۰ م، از آن مثنوی استفاده کرده است؛ و بعدها یک قسمت از آن را به آلمانی در کتاب **Blüthensammlung aus der Morgenlandischen Mystik** بسال ۱۸۲۵ م. نقل فرموده است، و بعد از آن در سال ۱۸۳۵. **هامر پورگشتال** Hammer Purgstall اطریشی تمام آنرا بشعر آلمانی در آورده.

این مثنوی چنانکه مؤلف خود اشاره میکند، در شوال سال ۷۱۰ هجری (فوریه ۱۳۱۱ م) بنظم آمده، و آن در پاسخ پانزده سؤال است

راجع باصول تصوف که شخصی از خراسان موسوم به امیر حسینی^(۱) از او پرسش کرده است .

(۱) **امیر حسینی رکن الدین عالم بن ابی الحسین الهروی :**
مشهر به **سادات ازاجله** هرقا، خراسان، در آخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری میزیسته است. وی در قریه «کریوه» یکی از دهات غوره رات بسال ۶۷۱ هـ . (۲) متولد گردید و در طریقت شاکرد **شیخ رکن الدین مولتانی** خلیفه **بهاء الدین زکریا** میباشد . چون از مولتان بخراسان بازگشت، در هرات توطن جست و بسال ۷۱۸ هـ در همان شهر وفات یافت، و در کورستان قصبه «مصرخ» در چند میلی شمال هرات مدفون گردید. مصرخ شهر کی آباد و وطن شیعیان آن ناحیه بوده است و ضریح سید ابوالقاسم محمد (دیباچ) بن جعفر الصادق (ع) و همچنین مرقد سید عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر الطیار در آن کورستان دو کعبه دارد.

آقای فکری سلجوقی هروی که از اجله دانشمندان و فضلا، معاصر افغانستان و از دوستان صاحب قدر نویسنده سطور است، بر حسب استدعای این بنده تحقیقاتی از مقبره میر حسینی فرموده و یادداشت های مفیدی برای من نوشته اند. - از آنچه میگویند : «در جوار ضریح **سید عبدالله بن معاویه** قبر امیر حسینی سادات قرار دارد ، و روی سنگ کوچکی این قطعه را کتیبه کرده و بالای سرفرعموداً نصب فرموده اند :
«ده وش از مه شوال و هفصد و هجده

نمود واقعه افتخار آل محمد

روان سید سادات **عمر میر حسینی**

شد از سراچه دنیا بدار ملکه مغلده

در سال ۱۳۳۶ هـ . ق با مر مرحوم **حبیب الله خان امیر افغانستان** مزار سید را ترمیم و کج کاری کرده اند، لوحه قدیمی قبر او با کمال تأسف از میان رفته و بجای آن لوحه جدیدی مشتمل بر قطعه منقوشی نصب شده . این بنده مترجم در سال ۱۳۲۶ هـ . ش / ۱۹۱۷ م. توفیق زیارت مزار کثیر الانوار آن سید بزرگوار را در مصرخ حاصل کرد .

میر حسینی را تألیفات عدیده بنظم و به نثر بجای مانده که از آنچه میگویند : رساله **نزهة الارواح** منثور در قواعد سلوک ، و مثنوی «**زاد المصافیر**» منظوم در تصوف و این هر دو مشتمل است بر حکایات و نوادر و امثال بسیار و نیز مثنوی **کنز الرموز** و **بجای پاورقی در صله بعد**

این یازده مسأله بطور اختصار بشرح ذیل خبیاشد:

- سؤال اول - نخست از فکر خویشم در تحریر
 سؤال دوم - کدامین فکر مارا شرط راه است
 سؤال سوم - که باشم من؟ مرا از من خبر کن
 سؤال چهارم - مسافر چون بود؟ هر و کدام است؟
 سؤال پنجم - که شد بر سر وحدت واقف آخر؟
 سؤال ششم - اگر معروف و عارف ذات پاک است
 سؤال هفتم - کدامین قطره را طلق است؟ «انا الحق»
 سؤال هشتم - چرا مخلوق را گویند و اصل
 سؤال نهم - وصال ممکن و واجب بهم چیست؟
 سؤال دهم - چه بحر است آنکه تطفش ساحل آمد؟
 سؤال یازدهم - چه جزو است آنکه اواز کل فزون است
- چه چیز است آنکه گویندش تفکر؟
 چرا که طاعت و گاهی گناه است؟
 چه معنی دارد؟ «اندر خود سفر کن»
 کرا گویم که او مرد تمام است؟
 شناسای چه آمد عارف آخر؟
 چه سودا در سر این مشت خاک است؟
 چه کوئی هرزه بود آن قول مطلق؟
 سلوک و سیر او چون گشت حاصل؟
 حدیث قرب و بعد و بیش و کم چیست؟
 ز قصر او چه کوه حاصل آمد؟

- طریق جستن آن جزو چون است؟
 سؤال دوازدهم - قدیم و محدث از هم چون جدا شد؟
 که این «عالم» شد، آن دیگر «خدا» شد؟
 سؤال سیزدهم - چه خواهد مرد معنی زان عبارت
 که دارد سوی چشم و لب اشارت؟
 سؤال چهاردهم - شراب و شمع و شاهد را چه معنی است؟
 خرابای شدن، آخر چه دعوی است؟
 سؤال پانزدهم - بت و زمار و مراسمی در این کوی
 همه کفر است، اگر نه چیست بر کوی؟

شیخ شیعتری در این مثنوی نه تنها جواب سؤالات فوق را داده است، بلکه آنرا به امثال و شواهد و بیانات دیگر آراسته. چنانکه گفتیم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

روح الارواح و صراط المستقیم و سی نامه و طرب المجالس همه از اوست. یک نسخه از مجموعه کلیات او ظناً و شراً اکنون در تصرف بنده مترجم میباشد. خانم دکتر فروغ حکمت همشیره این بنده رساله پایانی نامه (نزد) دکترای خود را در دانشکده ادبیات طهران سال ۱۳۲۷ ه. ش. در شرح احوال و آثار این عارف بزرگ مخصوصاً ساخته در تحقیق مطالب و مطالعه منابع و تجزیه کلمات او سعی بسیار کرده و ریج فراوان برده و رساله جامعی بر رشته تألیف آورده است.

روی هم رفته این مثنوی از بهترین رساله‌های موجزی است در مبادی تصوف که در دست می‌باشد. خاصه اگر شرح ممتازی که عبد الرزاق اللاهیجی بر آن نگاشته نیز مورد مطالعه قرار گیرد^(۱).

چون این مثنوی کرا را طبع شده و ترجمه آن نیز فراوان است، برای نمونه تنها بیک سؤال و جواب مختصر اکتفا می‌شود:

سؤال دهم

«چه بحر است آنکه نقش ساحل آمد؛ ز قمر او چه گوهر حاصل آمد؛»

جواب دهم

صدف حرف و جواهر دانش دل	یکی دریاست هستی، تعلق ساحل
برون ریزد ز قل و بس و اخبار	بهر موجی هزاران در شهوار
نگردد قطره‌ای هرگز کم از وی	هزاران موج خیزد هر دم از وی
غلاف در او از صوت و حرف است	وجود علم از آن دریای ژرف است
ضرورت باشد او را از تمثیل	معانی چون کد اینجا تنزل

(۱) مرحوم براون شرح گلشن راز را بعد از رزاق لاهیجی بستمیده، و حال آنکه این شرح منسوب به شیخ شمس الدین محمد بن یحیی اللاهیجی الاسلمی شیرازی المکن که در ذیجسنة ۸۷۷ هـ. تألیف نموده و موسوم است به مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. شیخ مذکور از مشایخ سلسله نوربخشیه و معاصر است با سید صدر الدین دشتکی و جلال الدین دوانی و عبد الرحمن جامی. در مجالس المؤمنین مذکور است که شرح گلشن راز را نزد جامی به هرات فرستاد و جامی در صدر جواب کتاب این رباعی را نوشته بخد متشیخ ارسال نمود:

ای هَر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
 یک ده نظری بر من درویش انداز شاید که برم ده بحقیقت ز مجاز.
 قبر شیخ مذکور در خاقانه نوریه در شیراز (معله لب آب) در این تاریخ موجود است. ولی مولانا عبد الرزاق لاهیجی صاحب گوهر مراد از متأخرین حکماء شیعه و متوفی سال ۱۰۵۱ هـ. می‌باشد و بین این دو لاهیجی فرق بسیار است.

ممثل (۱)

شنیدم من که اندر ماه نهمان صدف بالا رود از قصر عمان

(۱) افسانه قطره باران نیایی که در دهان صدف افتاده و تبدیل به مروارید شاهوار میشود، در ادبیات عرب و صحنه بالسنه ضحای نامدار و شعرای بزرگوار موضوع تشبیهات و تمثیلات گوناگون شده است؛ چنانکه شاعر عرب گوید:

» اری الاحسان عند الحر دیناً

و عند الفلة منقصة و ذماً

که طهر الماء فی الاعداف در

و فی جوف الافاعی مار سمّ

و قطعه شیخ سعدی در بوستان که در ستایش فروتنی و فضیلت تواضع فرموده معروف است:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چوپنای دریابدید... الخ

البته این افسانه لطیف و پر معنی با حقیقت منطبق نیست و حکایتی خرافی میباشد.

ملت طبیعی تکوین مروارید را امری دیگر یافته اند که عبارت است از: افتادن دانه رمل خردی در دهان حشره دریائی صدف، بشرحی که در علم الحیاه (بیولوژی) بتفصیل آمده. این بنده مترجم همان ملت طبیعی را در قطعه ذیل منظوم ساخته و از آن اندرزی اخلاقی استخراج کرده ام، شاید که خوانندگرا سودمند افتد:

- پند صدف -

» یکی پند من از صدف دار گوش

نگر تا کهر را که نابان کند؛

یکی دانه رمل سیه ای شگفت؛

از آن بدکهر سنگ ناسازگار

چو اندام رملش از آن خسته شد.

گرفتش بر با من ریش ریش

پدیدار شد ز آن مبارک لعاب

بلطفش صدف چون جبان پرورید

شد آن بدکهر رمل زشت سیاه

دل تیره دشمن نابکار

کسی کز محبت کمر بست تنگ

چو کرمی تواند بر آرد کهر،

چو کهر کن آویز: گوش هوش،

صدف چون بدریای عمان کند؛

قصارا درون صدف جا گرفت.

تن نرم آن جانور شد فکار.

همان لحظه عقد کهر بسته شد.

نمیدش لعابی هم از جان خویش؛

یکی در رخشنده چون آفتاب.

از آن دانه کوهری شد پدید

درخشان دری زیب دیهم شاه؛

شد از دوستی لؤلؤ شاهوار

تواند کهر ساخت از تیره سنگ

لکر کادمی تا چه دارد هنر ۱۱»

ز شهب قمر بحر آید بر افراز
بخاری مرتفع گردد ز دریا
چکد اندر دهانش قطره ای چند
رود تا قمر دریا با دل پر
بهر اندر رود غواص دریا
تن بر ساحل وهشی چو دریاست
خرد غواص آن بحر عظیم است
دل آمد علم را مانند یک ظرف
غیر گردد روان چون برق لامع
مدف بشکن، برون کن در شهوار
لفت با اشتقاق و نحو با صرف
هر آنکو جمله عمر خود در این کرد

بروی بحر بنشیند دهن باز
فسرو بارد بامر حق تعالی
شود پسته زبان او جد بند
شود آن قطره باران یکی در
از آن آرد برون لؤلؤی لا لا
بخارش فیض و باران علم اسماء
که اورا صد جواهر در کلیم است
مدف بر علم دل صفت است با حرف
رسد زو حرفها با گوش سامع
بیفکن پوست، مغز تنز بر دار
همی گردد همه پیرامن حرف
بهرزه صرف عمر نازنین کرد.

شیخ شبستری را نمیتوان مانند دیگر شعرای ایران دارای مقالات و آثار بسیار دانست؛ زیرا تا آنجا که معلوم است **مثنوی گلشن راز** تنها اثر منظوم وی میباشد^(۱). تألیفات دیگر وی عبارتست از: **رساله حق الیقین** و **رساله شاهد**. رساله نخستین فراوان یافت میشود و در تهران با دیگر رسائل متصوفه بچاپ سنگی رسیده است^(۲) و رساله دومی که بنظر نویسنده

(۱) شیخ شبستری را نمیتوان جزو شعراء محبوب داشت، بلکه شاعری دون مرتبه اوست و خود او بدین معنی اشاره کرده آنجا که گفته است:

به نثر آنچه کتب بسیار می ساخت
همه داشت کاین کسر در همه عمر
بنظم مثنوی هرگز نپرداخت
نکرده هیچ قصد گفتن شعر

«عمر» رابا «شعر» قافیه کرده تا برهان صدق دعوای او باشد:

(۲) کتب و رسائلی که به شیخ شبستری منسوب است، علاوه بر سه مثنوی و رساله که بر او مندرج است، سه تالیف دیگر نیز میباشد:

اول - **معادنامه** که ریو در فهرست خود ذکر کرده (بشاره - Add.)
XXIV. 27261 و مرحوم قریبت در دانشمندان آذربایجان نیز نام

میبرد، نسخه موجود در موزه بریتانیا هم چنین نسخه متعلق به مرحوم تربیت هر دو ناقص و شامل قسمت اول آن مثنوی است. بقیه پاورقی در صفحه بعد

نرسیده ، عنوان کامل آن این است : «حق الیقین فی معرفة الله والعوالم»
وآن هشتاد و شش باب است . (بازاء ابواب ثمانیه بهشت) باین تفصیل :
باب اول - در ظهور ذاتی حق - و بیان مقام معرفت او .
باب دوم - در ظهور صفاتی او و بیان مقام علم او .
باب سوم - در مظاهر و مراتب آن و بیان مبدأ .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دوم - مرحوم تربیت در کتاب «دانشمندان آذر بایجان» ترجمه منهاج-
العابدین غزالی را باو نسبت میدهد، ولی بنظر نویسنده نرسیده است .
سوم - رساله «مرآة المحققین» در تصوف به اثر ، که در مجموعه ای موسوم
به عوارف المعارف بضمیمه حق الیقین شعبتری و چند رساله و ترجیع بند در
تهران دودفعه بیجاپ سنگی طبع شده است ، یکی بسال ۱۳۱۸ هـ . در صحت اشاب این رساله
بشیخ شعبتری شناسه حکمی بنظر نرسید ، جز آنکه در صدر آن رساله چاهی نوشته است :
«مرآت المحققین شیخ محمود» . حاجی خلیفه نیز از این رساله بذکر نامی اکفا
کرده است و میگوید : رساله ای فارسی است در تصوف و از مصنف آن نامی نمیرسد (کشف -
الظنون جلد دوم ص ۴۱۴) و این رساله شروع میشود باین عبارت : «حمد بیحد و ثنای بیحد
حضرت ذوالجلال و الا ... الخ» .
و ختم میشود باین عبارت : «اینجا منی وحدت روی نماید والسلام علی من اتبع الهدی» .
و آن رساله مشتمل است بر هفت باب :

باب اول - در بیان نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی .

باب دوم - در صورت موجودات .

باب سوم - در بیان واجب و ممکن و ممکن .

باب چهارم - در بیان آنکه حکمت در آفرینش چیست .

باب پنجم - در بیان مبدأ و معاد .

باب ششم - در برابر کردن آفاق و انفس .

باب هفتم - در تطبیق آفاق و انفس .

و مجموع این رساله وجیزه بهثر روان و ساده نوشته شده است .

باب چهارم - در وجوب وحدت واجب تعالی.

باب پنجم - در ممکن الوجود و کثرت.

باب ششم - در تعین حرکت و تجدد تعینات.

باب هفتم - در حکمت تکلیف و جبر و قدر و سلوک.

باب هشتم - در بیان معاد و بیان جبر و حقیقت فنا و بقا.

ریعی بوشنجی مداح **فخرالدین گرت سلطان هرات**،
ریعی بوشنجی کمتر از دیگر شعرا شهرت دارد^(۱). لیکن یادداشتی مفصل
در باره وی در کتاب کمیاب و گران قیمت **مجموع فصیحی خوافی** در ذیل
وقایع سال ۷۰۲ هـ / ۱۳۰۲ م. که سال مرگ اوست آمده. گویند:
ریعی بسیار باده نوش بوده و حال آنکه ممدوح او **فخرالدین گرت** بنوشیدن
بنگ خاطر مشغول میداشته، و در این دو رباعی که باو منسوب است اشاره
به همین معنی کرده:

هر که که من از سبزه طربناک شوم	شایسته سبز خنک افلاک شوم
باسبز خطان سبز (۲) خودم برسبزه	زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

مویخواره اگر غمی بود، عود شود	وز عریده اش جهان پر از شور شود
در حلق لعل از آن زمرّد ریزم	تا دیده افمی غم کسور شود.

(۱) شرح حال مفصلی از **صدرالدین خطیب منخلریه ریعی بوشنجی**
در **حبیب الحیر** در ذیل احوال **ملک فخرالدین گرت** مسطور و علت حبس و
هلاک آن شاعر بتفصیل در آن کتاب آمده است (حبیب السیر جلد سوم جزء دوم).
(۲) مراد از «سبز» نبات شاهدای است که آنرا با تکلیسی **Indian hemp**
گویند، و لغت علمی آن **Cannabis Indica** میباشد، بمناسبت و رنگ سبز آن در زبان
شعرا به «سبز» اشارت شده است و از آن به «حبه خضراء» یا «زمرّد» و یا «طوطی سبز»
بیز تعبیر کرده اند.

باری چون و یعی بزندان افتاد، مثنوی بنظم آورد، موسوم به **کارنامه**^(۱)، و بعضی اشعار دیگر گفت؛ بلکه بوسیله آن شفت سلطان را بسوی خود منعطف سازد، لکن حاصلی نبخشید. نزدیک بهفتاد بیت از آن مثنوی را فصیحی در مجمل نقل کرده است و این چند بیت را از آنجمله برای نمونه در اینجا میآوریم:

شاه جهان خسرو روی زمین	وارث جمشید، ملک فخر دین
داشت یکی بندگران ساخته	ز آهن و فولاد بیرداخته
کرد مرا بسته بدان بند پای	سرمکش از خواهر کیهان خدای
آن دکرانرا همه آزاد کرد	چرخ فلک بین که چه پیداد کرد
من شده پس بسته بندگران	راست چو کاوس بهماز ندران
بارغمی بر دل و بر پای بند	با همه غم هم غم تا بچند
جان من از صحبتشان در غریو	بلمجبی چند نه مردم نه دیو
یکدل از ایشان بیجهان شاد نه	چون دلشان آهن و پولاد نه
دیو یکی مسخره در گردشان	خرس یکی لخت خوره شاگردشان
عادتشان بستن و آویختن	خشنشان کشتن و خون ریختن
کار همه عمر برون کوب و زور	روی همه سال به خیمار و غور ^(۲)
کوه رواند نبرد آزمای	کوه رواند بسنح خدای
ده تن از این قوم نگهبان من	وای بر این حال پریشان من!

در قصیده‌ای دیگر که باز در مجلس ساخته است، شاعر مدعی است که

(۱) کربت نامه نیز مثنوی است که همین شاعر سروده بسبب شاهنامه (رجوع شود به کشف القنون حاجی خلیفه ج ۲ و روایات الجنات در تاریخ هرات) و از آن کتاب که یاب نشده‌ای در کابل در کتابخانه دوست دانشمند سرور **رویا اعتمادی** موجود است.

(۲) **خیمار** قلعه‌ایست در خراسان نزدیک **هرات** (یاقوت جلد دوم ص ۵۰۷) و **غور** ناحیه‌ایست کوهستانی در **افغانستان**. و این دو ممکن است مانند قلعه **کلات نادری** جایگاه حبس مفسرین بوده یا آنکه ده تن نگهبانان شاهی از اهل کوهستان‌های **غور** بوده‌اند.

سنائی و یکسال دارد و از این مدت هفده سال را در خدمت سلطان و چهارده سال در مجاورت بیت الحرام بسر آورده، و چنین گفته است:

«سویک رفت ز مردم غرض از حرمتان هفده در خدمت تو، چاره در بیت حرم»
و نیز منظومه‌ای دیگر که ظاهر آمثنوی بوده بهمان سیاق و روش و در همان حال بقول صاحب مجمل، داشته است؛ ولی جمله عرائض وی ناشنیده ماند، و شاعر سیه روز را در زندان هیچکس ندانست که چگونه مرده است.

همام تبریزی (۱) یکی دیگر از شعراء این زمان است که شایستگی ذکر باجمال دارد. بموجب

مجممل التواریخ فصیحی وی در سال ۷۱۴ هـ / ۱۳۱۴ م. بسن ۱۱۶ سالگی وفات یافت. و او را با شیخ سعدی ملاقاتی روی داده و با او ظرافتها و مزاحها داشته که همام در آن مغلوب شیخ شده است (۲)؛ از زندگانی او مطلب دیگری بدست نیامد، جز آنکه وی نیز یکی از قصیده سرایان و

(۱) در سال ۱۳۳۳ هـ. ش / ۱۹۵۴ م. آقای مؤید ثابتی که از ضلای معاصر

و از مناخر شعراء صرحاخر ایراند، قسمتی از دیوان همام الدین بن علاء تبریزی را از روی نسخه منحصر بفردی که بسال ۸۱۶ هـ. کتابت شده بطبع رسانیده‌اند. آن نسخه مستقوماً از روی نسخه قدیمتری منقول است که بلافاصله پس از فوت شاعر بامر خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر تدوین شده و مقدمه نویسی بنام آن وزیر دارد. عین نسخه در کتابخانه ملی پاریس اکنون موجود و کتابخانه ملی ایران از روی آن عکس برداشته و آقای ثابتی قسمتی از آن را جمع آوری و در طهران چاپ و مقدمه بلیغ و مفصلی که مشتمل بر نوادر فوائد و تحقیقات دقیقه راجع باحوال شاعر و سخن او است، بدان مزید ساخته‌اند.

این مجموعه که ظاهراً کوچک است، ولی مشابزرگ و در ۶۲ صفحه بسیاری از غزلیات و ابیات همام الدین را متضمن است.

(۲) رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه، طبع لندن، ص ۲۰۳.

مداحان صاحب دیوان بوده است^(۱).

اشعار ذیل بنقل هفت اقلیم نمونه‌ای از کلمات اوست که در آن ظاهراً نفوذ کلام شیخ سعدی^(۲) مشهود می‌باشد :

«در آن غس که به‌یرم، در آرزوی تو باشم
بدان امیدم جان، که خاک کوی تو باشم
یوقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم
بآرزوی تو خیزم ، بیستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم ، گل بهشت نبویم
بسوی حور نیویم، در آرزوی تو باشم»^(۳).

غزل دیگر :

«وداع یار و دیارم چو بکنند بخیال
شود منازل از آب دیده مالا مال
فراق را غمی چون هزار سال بود
به‌بین که چون گذرد روز و هفته و مه و سال»

غزل دیگر :

(۱) رجوع شود به مقدمه جلد اول تاریخ جهانکشی جوینی نگارش مرحوم میرزا محمدخان قزوینی.

(۲) شیخ سعدی را غزلی معروف است بدین مطلع :

تو خود بصحبت امثال ما نپردازی
نظر بحال پریشان ما نپندازی
همام همین غزل را جواب گفته و از اینکه شهرت و آوازه شیخ را نداشته، از بخت خود کله کرده است و این ابیات از آن غزل است :

« بیک کرشمه توانی که کار ماسازی
دمی بچاره بیچارگان نپردازی
در آرزوی خیالت غلام خرابم من .
خنک کسی که تواتر هوش و همرازی
مهار مهر تو یک ذره کم نگردانم .
اگر بی‌وقته عشقم چو سیم بگدازی
مکن فرج سروسپی، همان خوشتر
که عشق باقدوبالای خویشان بازی
ولی چه سود که بیچاره هست شرازی»

(۳) این غزل در بعضی نسخ دیوانهای خطی و کهنه شیخ سعدی که تاریخ کتابت آن اوایل قرن هشتم است، بشوئع نسبت داده شده ، و مقطع آن این بیت است که شامل تخلص می‌باشد :

« هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن
و گر خلاف کنم، سعدیا بسوی تو باشم».

« قیامت دیدم آن روز جدائی چه بودی گر بودی آشنائی
 غنیمت دان حضور دوستان را که دوران می‌نماید بیوفائی »

غزل دیگر :

« شد دوش بر یار حکایت آغاز از هر بن مولیم بر آمد آواز
 شب رفت و حدیث مایه‌ایان رسید شب راجه گه؛ قصه ما بود دراز ؛ »

اگر مجال اجازت میداد، هر آینه غده دیگری از شعراء این عصر نیز
 سزاوار ذکر در این کتاب می‌بودند ؛ مانند :

افضل کاشی ، اثیری اوامانی ، سیف الدین اسفرنگی ،
 دیگر شعراء رفیع الدین ابهری ، فریداحول و نزاری قهستانی .
 این زمان لیکن غالباً دیوان آنها کمتر بدست من افتاده ، و جز بعضی

قطعات منتخبه که تذکره نویسان از ایشان نقل کرده‌اند ، از آثار آنان
 بتفصیل آگاهی نیافته‌ام ، پس اولی آن است که اکنون از ذکر ایشان
 صرف نظر شود .

با اینهمه در بار شاعر اخیر یعنی - نزاری - چند کلمه ای باید
 نزاری قهستانی گفته شود ، زیرا که نسخه خطی دیوان او را در موزه بریتانیا
 بعد از طبع متمم فهرست بدست آوردند (Or . 7909) ، و از آن نسخه سوادی برای

من در پائیز سال ۱۹۱۳ م. بقلم کاتبی هندی موسوم به مولوی اسماعیل علی
 کتابت شده است. من از آن رو مشتاق این نسخه بودم که احتمال قوی دیدادم
 که چون نزاری منسوب بطایفه اسماعیلیه^(۱) میباشد ، شاید در اشعار او ادله
 و اشاراتی بر مذهب وی بدست آید. و نیز امید داشتم که در کلمات او فرجه بزرگی
 مانند شاعر بزرگ اسماعیلی یعنی ناصر خسرو علوی مشاهده کنم .

اینکه نزاری منتسب به طایفه اسماعیلیه است ، نه فقط از تخلص

(۱) اسماعیلیه = ملاحده ، Assassins

او وازمولد ومسقط الرأس وی معلوم میشود، بلکه بسیاری از صاحبان تذکره باین معنی اشاره کرده‌اند. پس از مرگ هشتمین خلیفه فاطمیان مصر - المستنصر بالله (۱۰۳۵-۱۰۹۴م). مابین دو پسر او المستعلی بالله و نزار کشمکشی در گرفت که در آن پسر دوم بهلاک رسید. لیکن اسماعیلیان شرق ایران (بانضمام شعبه شامی آن طایفه) او را امام بحق میدانستند. و بدون شك این شاعر تخلص خود را از نام وی گرفته است، و احتمال دیگر که این نام مأخوذ از کلمه «نزار» بمعنی لاغر باشد، محل تردید است. بعلاوه قهستان یکی از مراکز مهمه طایفه ملاحده ایران میباشد^(۱) مخصوصاً در شهر قائن و بیرجند که این شاعر بآن دو شهر در یکی از اشعار خود اشاره کرده آنجا که میگوید:

« نشسته بر سر کنجینه خویش اگر در بیرجندم در به قائن
نزاری بعد از این آزاد و فارغ توئی و کج هر و کج ایمن.»

نسخه دیوان فوق مشتمل بر غزلیاتی چند بود و آنها اگر چه تاحدی دارای روح است، ولی غالباً از مقوله خمریات^(۲) است، که کمتر اشاره بعقاید مذهبی یا وقایع عمومی زندگی وی مینماید، و ظاهراً اینگونه مطالب را باید در نوع مثنوی و قصیده جستجو کرد. ولی در نسخه مورد بحث

(۱) رجوع شود بکتاب «ممالك خلافت شرقیه» تألیف ل. استرانج. ص ۳۵۴، بنده ترجمه در شهر سنه ۱۳۱۵ ه. ش که مقلد منصب وزارت معارف بودم، بدعوات این طایفه در قهستان (حوالی بیرجند) رستم و برای ایشان که بر حسب امر امام خود «آقاخان محلامی» تقاضای دستان داشتند، یک دو باب مدرسه تأسیس کردم. و با زعمای ایشان صحبت داشتم.

(۲) خمریات = Bachanalians.

متأسفانه از سنخ قصیده و مثنوی چیزی دیده نشد. بقول اسپرنگر^(۱) نزاری در سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. وفات یافته، و دو مثنوی از او باقی مانده یکی موسوم به: دستور نامه است و بقول او بسیار لطیف و جالب میباشد، ولی این مثنوی بنظر نویسنده نرسیده است... و آثار نزاری شاید در آئیمورد مطالعه بیشتری قرار گیرد^(۲).

در خاتمه این مقال باید کلمتی چند از سلطان ولد فرزند و جانشین روحانی مولانا جلال الدین رومی گفته شود^(۳). وی در آسیای

(۱) اسپرنگر Springer - فهرست کتابخانه پادشاه اودس ۵۲۴.

(۲) دیوان نزاری: مشتمل است بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و بر کیبند، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه ملی ایران در ۶۱۸ صفحه محفوظ است و در پایان آن نوشته: «کب مفی قلیخان بیگلربیگی» و بی تاریخ مانده و ظاهراً در نیمه اول قرن نهم کتابت یافته و از ابتدای این نسخه مقداری بیقاده، همچنین نسخه دیگری در کتابخانه ملی ملک تهران در ۲۰۹ ورق بشماره ۵۳۰۵ مضبوط میباشد و چنین مینماید که مکتوب در قرن یازدهم هجری است و مقداری از نواقص آن را در زمان حاضر نویسانیده اند و هنوز ناتمام است.

این هردو نسخه هر یک متجاوز از هشت هزار بیت میشود و نسخه کتابخانه ملی ایران کاملتر و صحیح تر مینماید. ولی چنانکه در آتشکده آذر آمده دیوان نزاری بیست هزار بیت بالغ میشد است.

رجوع شود به مجلد دوم آتشکده آذر طبع تهران ۱۳۳۷ ش با حاشیه بسیار مفید و جامعی که آقای حسن سادات ناصری تحقیق فرموده و بر آن افزوده اند.

(۳) رجوع شود بتالیفات استاد دانشمند آقای بدیع الزمان فروزانفر که در باره تاریخ حیات و خاندان و آثار مولانا جلال الدین رومی نگاشته و اثری مغلطه از خود بهادگار گذاشته اند. مخصوصاً «رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد» طبع تهران - بهمن ماه ۱۳۱۵.

صغیر در شهر لارند (قرامان جدید) در سال ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م. وقتی که پدرش نوزده سال داشته متولد شد. اسم اصلی او بهاءالدین احمد است، تألیف معروف وی مثنوی است موسوم به رباب نامه، و آن کتابی است فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد، و بعقیده گیب آن قدیمترین نمونه‌های شعر ترکی غربی است که در دست میباشد. این اشعار کهنه جلب توجه وان‌همر (۱)، و یکره‌وسر (۲)، بر نه‌ور (۳)، فلیشر (۴)، سلمان (۵)، رادلوف (۶)، را نموده و گیب نیز در کتاب تاریخ شعر عثمانی از آن بحث بسیار کرده است (جلد اول ص ۱۴۹-۱۶۳) و هم آنجا گفته است (۷): «سلطان ولد نه تنها این افتخار را دارد که وی پیشقدم در هر کار نیک بوده، این مباحثات نیز حق اوست که بکاری مهم مبادرت جست که آن ایجاد شعر برای مملکت است و هر کس حق دارد از چنین عملی سرفراز باشد.» (۷) و از اینقرار بطوریکه گیب، که خود هواخواه بزرگ شعر ترکی است اقرار دارد، ایجاد شعر ترکی مرهون یکنفر ایرانیست، و در حقیقت شاخه‌ای از شعر فارسی میباشد، که در طول مدت پنج قرن ونیم یعنی از ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ م. از آن سرچشمه سیراب میشده و از آن منبع فیض می‌گرفته است. بهر صورت تأسیس سلطنت عثمانی و ظهور ادبیات ترکی هر دو متعلق است به همین عصر و به همین زمانی که در این فصل مورد بحث ماست، از این سبب است که غالباً ما در مواقع ضروری بآن هر دو اشاره می‌کنیم.

Von Hammer (۱)

Wickerhauser (۲)

Bernhauer (۳)

Fleischer (۴)

Salemann (۵)

Radloff (۶)

(۷) رجوع شود به تاریخ شعر ترکی تألیف گیب. Gibb. Vol. i R. 154

کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۳۶ - ۸۰۷ هـ

۱۳۳۵ - ۱۴۰۵ م

فصل چهارم

دوره تیمور

تعریف این دوره دوره افتدار مغولان ایران بنرک (بوسعید نهادر در ۱۳ ربیع الثانی ۵۷۳۶ هـ / ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. عملاً

سپری شد ، و هشت ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال مطابق ۸ آوریل ۱۳۳۶ م. تیمور معروف به لشک که نزد اروپائیان به تمرلن Tamerlane معروف و مشهور است، متولد گردید . مقدر بود که وی نیز مانند چنگیز خان هریباً بهمان عظمت و قدرت نائل شود و هم برای مسلمانان آسیای غربی و وسطی عقوبتی مولم باشد .

انطباق هریبی تاریخ وفات آخرین سلطان مغول با تولد این پادشاه عظیم که دوره استیلای تاتارها را در ایران لزنو بوجود آورد ، جلب نظر مؤلف مطلع السعدین را کرده از این رو همان سال را برای ابتداء تاریخ این دوره هفتاد ساله که ما در صد بحث آن هستیم مناسب دانسته است . این دوره با همه هرج و مرج و اختلالی که در آغاز آن موجود بود و خونریزیهای بزرگی که در پایان آن اتفاق افتاد ، از حیث کم و کیف شعرا و نویسندگان که در آن بظهور رسیدند ، بسیار قابل توجه است .

نویسندگان اساتید شعرا و این عصر سلمان ساوجی ، خواجوی کرمانی ، عبیدزاکانی ، عماد کرمانی ، عصار تبریزی و دو جلال الدین : یکی عضد یزدی

و دیگری طبیب، کمال خجندی، مغربی، بسحق اطعمه، ابریمین،
 • بیاشند و آخر همه بلکه استاد مسلم و بی نظیر آن عصر حافظ شیرازی است.
 نویسندگان و ثر نوسان این دوره عبارتند از مورخین عصر تیمور مانند:
 نظام شامی و شرف الدین علی یزدی و معین الدین یزدی مورخ خاندان
 مظفری که بدست تیمور نابود شدند، و بعضی علماء بزرگ دیگر که
 کر چه ایرانی نژاد بودند، ولی بمری تحریرات فرموده اند. مانند:-
 میر سید شریف جرجانی، سعد الدین تفتازانی و عضد الدین ایجی.
 • یورش تیمور بایران
 حمله نخستین تیمور به ایران در سنه ۷۸۲ هـ /
 ۱۳۸۰ م. اتفاق افتاد که در آخر آن سال
 خراسان و سیستان و مازندران را فتح کرد، و هجوم دوم در سال های
 ۵ - ۱۳۸۴ م. واقع شد که در آن بازیه مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه
 او تا آذر بایجان و عراق عجم و گرجستان توسعه یافت و به فتح شیراز
 و قتل عام ۷۰ هزار تن در اصفهان خاتمه پذیرفت. و تاخت و تاز سوم او در
 سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲. آغاز گردید که وی بازیه فارس حمله برده مظفریان
 را بکلی منقرض ساخت. در حالی که سرداران سبزوآر را در سال ۷۸۳ هـ /
 ۱۳۸۱ م. نابود کرد و ملوک کورت هرات را در سال ۷۹۲ هـ / [۱۳۸۹ م
 از میان برداشته بود.

کشور ایران در اثنای چهل و پنج سال یعنی از
 دودمانهای سلاطینی تاریخ تولد تیمور و وفات ابوسعید مغولی بعد
 که بدست تیمور منقرض شدند
 در امور داخلی خود مستقل بود، و بین چهار یا
 پنج سلاله کوچک ملی تقسیم میشد که آنها عبارت

بودند از:

۱ - آل مظفر - پادشاهان فارس - عراق عجم - کرمان که از همه مهمتر بودند .

۲ - آل جلابر یا ایلخالیان - که در بغداد و آذربایجان حکومت میکردند .

۳ - سربداران در سبزوار .

۴ - ملوک کورت - که در هرات و شمال شرقی ایران استقلال داشتند .

تاریخ این سلاله‌های کوچک خیلی درهم و پیچیده است و شاید بزحمت بحث و مطالعه دقیق نیززد، در عین حال وسعت خاک هر کدام نامعین، و سرحدات آنها (اگر میتوانست سرحدی باشد) دائماً در معرض تغییر بود، و غالباً بلکه دائماً آتش جنگ داخلی مابین افراد همان سلاله مشتمل بود، و برادران و بنی اعمام بر قابت و نزاع بایکدیگر برخاسته میراث سلطنت در میان آنها تقسیم می‌گردید .

نکته قابل توجه آن است که همواره در ادوار هرج

ادبیات ایران
در ایام اختلال
سیاسی و مرج و تقسیم قوای سیاسی در مملکت ایران ادبیات فارسی بیشتر از سایر اوقات رواج و رونق می‌گرفته .

چنانکه مثلاً جمعی از شعراء در این مدت ۴۵ ساله که

مورد بحث ماست بظهور رسیده‌اند که در درجه اول قرار دارند . و حال آنکه در تمام مدت ۲۳۴ سال (۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶ م .) ایام سلطنت صفوی که در آن زمان مملکت ایران در قوت و شکوه و استحکام بجائی رسید که در ادوار اخیر نظیر نداشت، نصف آن عده شعرا هم در ایران پیدانشدند، و اگر ندره شاعری هم بود، شهرتش از دایره محل زندگانی وی تجاوز نمی‌کرد . ولی از طرف

دیگر صنایع مستطرفه و علم کلام در آن عهد به نهایت کمال رسید. شرح علت این کیفیت تاریخی عجیب را بعد از موقوف بحث از دوره صفویه بیان خواهیم کرد. لیکن بطور اجمال در اینجا گفته می شود که هزیک از دربارهای کوچک و متعدد و رقیب یکدیگر که در اعتلا و تفوق خود نسبت به همگنان سعی بلیغ می کردند، خود به تنهایی مشوق شعرا و ادبا می شدند؛ و این تشویق برای آن کویندگان اوضاع و احوال مساعدی ایجاد می ساخت که اگر در یک شهر محروم و خفیف می شدند، در شهری دیگر مقدم آنان را عزیز می داشتند.

قبل از آنکه از قیام و سخن گوئیم، لازم است به سلاطینهای کوچک و مستقلی که در این نیم قرن در ایران کامیابی داشته اند، مختصری اشاره نمائیم. در آن میان ملوک آل مظفر لزومه مهمترند، هم از لحاظ وضع و توسعه خاک و هم بدلیل وجود شعرائی نامدار که بادر بار ایشان سر و کار داشته اند، «مخصوصاً» **خواجہ حافظ شیرازی** که سرآمد آنهاست. بعد از آنها **جلایریان** یا **ملوک ایلخانی** را قرار میدهم که در بغداد و تبریز سلطنت کرده و ظاهراً وادع مستقیم دولت متوفای مغول بوده اند. در ظل عنایت ایشان نیز چند تن شاعر برگیرنده میآسودند. سپس سر بداران سبز وارانند که در ناحیه مجدد و قضیقی حکومت داشته اند، و در حقیقت همانطور که نام ایشان دلالت میکند، مرتب آنها از درجه باغیان و سرکشان اندکی بالاتر میباشد. پس از آنها **ملوک گمرک** در هرات می آیند که متمدن تر و ثابت تر و با اساس تر بودند (و ۱۴۴۵ سال از ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۹ م. حکومت کرده اند)، کشور آنها امروز در خاک فعلی ایران واقع نشده، و اکنون یک قسمت در قلمرو افغانستان کنونی است و خود ایشان نیز از حیث نژاد یا افغان و یا مخلوط به افغانه بوده اند.

اینک از این چهار سلسله بترتیب اجمالاً سخن میگوئیم :

ملوك آل مظفر

علاوه بر بعضی از کتب تواریخ عمومی مانند
روضة الصفا که غالب محصلین تاریخ ادبیات
آل مظفر ایران با آن آشنا هستند بعضی کتب دیگر نیز
 در باره این سلسله محل استفاده است. از آن جمله کتابی راجع به خاندان
 مظفری بقلم یکی از فضلاء معروف آن عصر موسوم به: **معین الدین یزدی**
 نوشته شده است که حاکی از فایده است. این شخص در مدارس **گرمیان** در
 سال ۷۵۵ هـ / ۱۳۵۴ تدریس میکرد. این کتاب تا کنون بطبع نرسیده
 است^(۱) و ما از نسخه خطی که در موزه **فیتز ویلیام** **Fitzwilliam Museum**
 در **کمبریج** موجود است استفاده کردیم. این نسخه بتاریخ ۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶
 م. کتابت شده، و نیز دو نسخه خطی دیگر بعد از ۱۹۱۷ م. دیده شد که
 یکی از آن دو در زمان خود مؤلف نگاشته شده و متعلق به کتابخانه مرحوم
سرهوگوم شیندلر است. این تاریخ فقط تا سال ۷۶۷ هـ / ۱۳۶۵ م. را
 مورد بحث قرار داده، و وقایع سی سال اخیر آن خانواده را فاقد است. و
 بعلاوه سبک انشاء آن بقدری غامض و پیچیده میباشد، و بحدی عبارات آن
 مشکل است که کاتبی موسوم به **محمود کتبی** در موقی که نسخه تاریخ
مژده را در ۸۲۳ هـ / ۱۴۲۰ م. استنساخ میکرده سهلتر دیده است که بر
 آن از تاریخ حال **آل مظفر** بقلم خود شرحی اضافه سازد. این شرح مختصر
 در نسخه ای که از طرف اوقاف **گیب** گراور شده وجود دارد، و سرکنش آن

(۱) رجوع شود به فهرست دیو ص ۱۴۸ و متمم فهرست آن ص ۳۳، اخیراً این کتاب
 در تهران بهمت آقای **سمید فیضی** در تصرف طبع است.

سلسله‌ها تا هنگام انقراض آن یعنی رجب ۷۹۵ هـ / مه ۱۳۹۲ م . با اختصار
متضمن است .

این منابع بعلاوه تفصیلاتی که در کتاب جدید التألیف فارسیانه
ناصری (۱) تألیف حاج میرزا حسن فحائی از آن سلسله آمده‌است، وسائل
واسباب نوشتن سرگذشت مختصری از آل مظفر را بدست می‌دهد . لکن باید
اقرار کنیم که ما در این تحقیقات مدیون خلاصه‌عالی و قابل استفاده‌ای که
راجع بتاریخ این سلسله در مقدمه ترجمه « اشعار حافظ » میس جرتروود
لوتیان بل (۲) نگاشته است می‌باشیم .

گویند که: اجداد این خاندان از عربستان در اوائل
اصل و نسب طایفه
فتوحات اسلام به ایران آمده و در خواف خراسان
مظفری
سکنی گزیده‌اند ، امیر غیاث‌الدین خراسانی ،
جداعلای مبارزالدین محمد ، اولین پادشاه این سلسله در زمان حمله مغول
از آنجا مهاجرت کرده به یزد آمد . یکی از پسرانش ابوبکر باسید سوار
در حمله بغداد همراه هلاکو بوده ، و بعدها در مصر بدست اعراب

(۱) تاریخ فارسیانه ناصری تألیف جد امینده مترجم - حاجی میرزا حسن
حسینی حسینی معروف بفحائی ، فرزند حسن بن مجدالدین بن سیدعلیخان کبیر
المدنی المکی ثم الشیرازی در سال ۱۳۱۳ هـ . در تهران بطبع سنگی چاپ شده‌است . تولد
مؤلف در سال ۱۲۳۷ هـ . و وفات او در شهر رجب ۱۳۱۶ هـ . در شیراز ، و مدفون در
مدرسه منصوریه شیراز در جوار مقبره جداعلای خود میر سید صدرالدین
دشتمکی شیرازی رحمه الله علیهم رحمة واسعة . (رجوع شود بتاریخ فارسیانه ناصری
ص ۶۶ - ۴۴).

(۲) رجوع شود بکتاب Poems From the Divan of Hafiz تألیف خانم
جیرتروودبل Miss Gertrude Lowthian Bell طبع لندن ، ۱۸۹۷ ص ۲۸-n

بنی خفاجه کشته شده است. برادرش محمد بجای وی بحکومت یزد نشست ولی بیفرزند از دنیا رفت. فرزند سوم امیر حاجی - جلال الدین منصور در مهید نزدیک یزد میزیست. از وی سه پسر باقی ماند، موسوم به: شرف الدین مظفر و زین الدین علی، و مبارز الدین محمد. گویند که: مظفر در خواب دید که اعقاب خانواده او را سلطنت مقدرات، و هنوز در فصل شباب بود که بواسطه اعمال شجاعانه در جنگی که با دسته دزدان فارسی که به یزد برای غارت آمده بودند نمود، خود را معروف ساخت.

مظفر در سال ۶۸۵ هـ / ۱۲۸۶ م. به کرمان رفت، و بخدمت امیر سور - غمشی قراخانی داخل گردید، بعد از آن نزد چهارتن از سلاطین مغول متناوباً مشغول خدمت گشت: ارغون، کیخانو، غازان و اولجایتو (خدا بنده)، در سال ۷۱۱ هـ / ۱۳۱۱ م. در خاقین بحضور اولجایتو درآمد، و سلطان حکومتی وسیع باو ارزانی داشت. چون در سال ۷۱۳ هـ / ۱۳۱۳ م. وفات یافت فرزندش که او نیز مبارز الدین محمد نام داشت و در آن وقت سیزده ساله بود، از طرف اولجایتو بحکومت نشست. در بیست و نه سالگی زن دوم خود بانو جهان نواده دختری سور غمشی را تزویج کرد. ویرا پنج پسر بود: شرف الدین مظفر متولد در ۷۲۵ هـ / ۱۳۲۵ م. متوفی در اثر زخمی که باورسیده بود در سال ۷۵۴ هـ / ۱۴۵۳ م. دوم شاه شجاع متولد در ۷۳۳ هـ / ۱۳۳۳ م. و سوم قطب الدین محمود متولد در ۷۳۳ هـ / ۱۳۳۶ م. و دو برادر دیگر که موسوم بودند به: احمد و بایزید.

امیر مبارزالدین محمد را عموماً نخستین پادشاه
 امیر مبارزالدین سلسله مظفریه می‌شمارند. و از تاریخ جلوس او
 محمد در ۱۳۱۳ م. تا اواخر آن سلسله بدست تیمور در
 ۱۳۹۳ م. یکدوره هشتاد ساله است. اولین محل حکومت او چنانچه گفتیم
 میبد یزد بود؛ ولی در سال ۱۳۱۹ م. شهر یزد نیز ضمیمه حکومت او گشت
 و در ۱۳۴۰ نیز کرمان هم بدست او افتاد، و مقاومت شدیدی که حکمران
 آنجا قطب‌الدین بیاری ملوک کرت‌هرات بعمل آورد مفید نیفتاد. و در
 سال ۱۳۵۳ م. بعد از یک رشته کشمکش و زد و خورد طولانی ولایت فارس
 و یا تخت‌آن شیراز را از ابواسحاق انجو انتزاع فرمود و پسر دهساله او
 علی‌سهل را محبوس ساخت. بعدها شاه‌شجاع فرزند وی آن کودک را در
 رفسنجان با کمال بیرحمی بکشت. یکی از کارهای مبارزالدین ممانعت
 از شرب خمر و سایر اقسام مناهمی بود که در میان مردم خوشگذران شیراز
 رواج فراوان داشت. و بهمین مناسبت فرزندش شاه‌شجاع این رباعی را بنظم
 درآورده است:

«در مجلس دهر ساز منی بسته است. نه چنگ و نه قانون و نه دف بردست است
 ندان همه ترک می پرستی کردند جز محتسب‌شهر (۱) که بی‌می مست است»
 در سال بعد - ۱۳۵۴ م. در اثر این اعمال شدید و یا غیر آن اهل
 شیراز شوریده و سرآز اطاعت امیر مبارزالدین باز زدند. لیکن یزودی
 مجدداً شهر بحیطة تسخیر او درآمد. و در همین احوال امیر مبارزالدین

(۱) محتسب (Proctor) در قرون وسطای اسلامی لقب مأمور رسمی شهر بوده
 است که وظایف او حفظ نظام و اخلاق و جلوگیری از ملامت و مراقبت در فروش اجناس بوده
 که کم و بد فروشد. در اینجا «محتسب» کنایه از مبارزالدین محمد است که او را بطریق
 باین لقب می‌نامیده‌اند.

خود را رسماً دست‌نشانده و مأمور خلیفه المعتضد بالله عباسی^(۱) خوانده و نام او را در خطبه قرارداد^(۲).

مبارز الدین در سال ۵۷۵هـ / ۱۳۵۷م. به اصفهان
مرگ ابواسحق
خمله برد و عاقبت آنجا را فتح کرد و حاکم آن شیخ
انجو
ابواسحق انجورا اسیر کرده به شیراز آورد. و امر
فرمود که بدست امیر قطب الدین (پسر سید امیر ضراب که پدرش با بحکم

۱) ابوالفتح ابوبکر المعتضد بالله بن المستنصر العباسی المصری یکی از
خلفاء رسمی عباسی است که فقط باسم خلافت داشته و در مصر میزیسته‌اند، و از سقوط
بغداد تا فتح مصر بدست سلاطین عثمانی ۱۲۶۲-۱۵۱۷ م. لقب خلیفه داشته‌اند
و این المعتضد بالله بعد از برادرش الحاکم بامر الله در سال ۷۵۳هـ / ۱۳۵۲م
خلیفه شد، و در ۷۸۳هـ / ۱۳۶۲ م. وفات یافت. (رجوع شود به تاریخ الخلفاء
السیوطی).

۲) در خلاصه‌ای از تاریخ همین الدین یزدی که در ذیل تاریخ گزیده مسطور
است، در ذکر بیعت امیر مبارز الدین با خلیفه عباسی در اصفهان، شرح جالبی آمده
که نقل آن در اینجا بیفایده نیست:

«امیر مبارز الدین محمد چون بمعاصره اصفهان رفت، جماعت اندرون با وجود
کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارز الدین بقلعه ماردانان غول کرد، و با وکیل
خلیفه امیرالدوئمنن المعتضد بالله ابوبکر عباسی بیعت کرد.

و در سنه خمس و خمسن و سبعهائ خطبه اسلام در بلاد عراق که از هجوم
لشکر سلاطین مغول الى هذا اليوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاقل مانده بود، بذکر
خلیفه المعتضد بالله مشرف شد. و از غرائب معجزات نبوی آنکه بحکم حدیث
«ان الله یبعث لهذه الامه فی کل مائه سنه من یجدد لها دینها» چون اختصار بتاریخ رفت،
از سنه ست و خمسن و شصهائ که خروج لشکر هلاکو خان است و واقعه بغداد تا آن
زمان ۱۰۰ سال بود بهزیادت وصال و علمای کرمان و فارس و یزد بیعت کردند»
ص ۶۶۳.

ابواسحق^(۱) کشته بودند)، بقتل رسید (۷۵۸ هـ). و این دو رباعی منسوب به ابواسحق انجو است که قبل از مرگ سرانیده است:

« افسوس که مرغ عمر را داده نماند و امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و درینا که در این مدت عمر از هر چه بگشیم جز افسانه نماند! »

ایضاً

« با چرخ سبزه گلر مستیز و برو با گردش دهر در میاویز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش خواهد خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو »

بعد از تسخیر اصفهان، مبارزالدین بطرف قبر یز تاخت، و بعد از دوم صاف که با لشکریان اخی جوق نمود، آنجا را مسخر ساخت و فرزندان او را تا فنجوان دنبال کرد. ولی عاقبة الامر روزگار علیه او برخاسته پسرانش شاه محمود و شاه شجاع که از قصد پدر در باره خود آگاه شدند، در اصفهان او را گرفته و کور نمودند. و نخست او را در قلعه طبرک اصفهان و سپس در قلعه سفید فارس محبوس ساختند.

وی در آنجا کوتوال قلعه را بفریفت و با خود یار ساخت و مابین او و فرزندان ایشی بظهور پیوست؛ ولی این نیز دوامی نکرد. و آخر کار وی در حبس در قلعه بم گرامان در ربیع الاول ۷۶۵ هـ / دسامبر ۱۳۶۳ م. در

(۱) از سلطنت شاه شیخ ابواسحق که مقارن ایام شباب خواجه شیراز شمس الدین محمد محافظ است، اشاراتی چند در دیوان آن گوینده بزرگ یافت میشود که نام او را جاویدان ساخته. از جمله در این غزل:

« یاد باد آنکه سر کوی موام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید، ولی دولت مستجل بود... الخ »

۶۵ سالگی وفات یافت. (۱)

بجای مبارز الدین فرزندی، جلال الدین
ابوالفوارس شاه شجاع بتخت نشست، علت
عمدهٔ اشتهاوی در این است که او ممنوع
شاعر جاویدان حافظ شیرازی می‌باشد، خود
وی نیز خالی از ذوق و قریحهٔ شعر نبوده و هم‌عربی
و هم‌فارسی شعر می‌گفته، و بعضی نمونه‌ها از آن‌ها در ذیل تاریخ گزیده (۲)
بقلم محمود کتبی آمده است (۳). فضائل علمی وی به‌مین حد محصور نبود،

(۱) سختی و قسارت مبارز الدین بعدی بود که صاحب‌فارسنامه بر حسب روایت
یکی از نزدیکان او لطف الله بن صدر الدین عراقی مینویسد که: وی در
هنگام تلاوت قرآن کتاب الهرا بیت سو مینهاد و بر می‌خاست و مقرر محکوم بقتل را با
دست خود میکشت و بعد با کمال فراغت خاطر باز میکشت و بخواندن قرآن مشغول می‌شد.
(رجوع شود بفارسنامهٔ ناصری ص ۵۷).

(۲) رجوع شود به ص ۶۸۳ از چاپ کراوری تاریخ گزیده در سلسلهٔ کتب کبیر.
(۳) جامع‌ترین مجموعه از آثار شاه شجاع که بنظر بنده مترجم رسیده مجموعه -
ایست که بنقل از سفینهٔ کهنسال ملکی مرحوم حاج سید نصر الله تقوی در زمان
شاه شجاع نوشته شده و در مجلهٔ ارمان شماره ۳ سال یازدهم مورخ خرداد ۱۳۱۳ شمسی
و عمناً در جلد اول تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی طبع تهران ص ۳۳۲
مندرج است. این جنگ در حدود سنه ۸۲۲ هـ. کتابت شده است و شامل دیوان شاه
شجاع یا به‌بارهٔ آخری مجموعه‌ای از آثار منشور و منظوم او «عربیاً و فارسیاً» میباشد. دیوان
مذکور را سهد الدین انسی که از رجال و مصاحبان درگاه شاه شجاع بوده است،
جمع آوری فرموده. نثر آن متکلف و نظم او شامل قصیده و غزل و قطعه و رباعی است.
بعضی از غزلیات او را شاعر و استاد معاصر خواجه حافظ استقبال کرده است، مانند:
این غزل - :

بلیه باورلی در صلیحه حد

گویند: قرآن را در نمالگی حفظ داشت و هشت بیت عربی را بیک نوبت قرائت بیاد می‌سپرد. نظم و نثر تازی و فارسی و مکتوبات و رسائل او در اطراف عراق شهرت بسیار داشت، و در قنون سلحشوری زیر دست بود. وی حامی بزرگی برای ادبا و دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و حتی بمجلس درس مولانا قوام‌الدین^(۱) حاضر میشد. در مدرسه دارالشفاء که خود در شیراز بنا کرده بود، عالم معروف زمان سید شریف جرجانی را بمدرسی کماشت.

(۱) مقصود مولانا قوام‌الدین عبداللّه از قرا، معروف استاد خواجه حافظ است. (رجوع شود بطبقات القراء طبع مصر).

بلية پاورقی از صفحه قبل

« شیوه عشاق باشد خروش
در بمثل خون دل آید بجوش »
خواجه حافظ فرماید :
« هانفی از گوشه میخانه دوش
کفت: ببخشند گنه، می بنوش. »
یا این غزل :

بهر طریق که پیش آیدت نشیب و فراز
توئی دلیل من، ای کار ساز بنده نواز
« منم که دیده بدیدار دوست کردم باز! »
چهار شکر گویم، ای کار ساز بنده نواز!
و یا این غزل :

ای بکام عاشقان حسن جمیل
کی گزینند بیملی بر تو بدیل
حافظ فرموده است:

« ای رخت چون خلد و لعلت سلسیل
سلسیلت کرده جان و دل سهیل »
در دیوان خواجه حافظ دو غزل بنظر می‌رسد که گرچه تصریح بنام شاه شجاع
نرموده ولی تلویحاً و بفرائض معلوم است که ممدوح مخاطب وی هم آن پادشاه دانش
دستگاه بوده و او را با علم و ادب ستوده است :

(۱) باین مطلع : ای قبیای پادشاهی راست بر بالای تو
زینت عاج و نکیه از کوه و بالای تو
(۲) باین مطلع : ای در رخ تو پیدا، انوار پادشاهی
در فکر تو پنهان، سد حکمت الهی



«خدای خانه» در جامع عتیق شیراز که کتیبه آن مورخ ۷۵۲ ه. ق. است و در سال ۱۳۵۶ ه. ق. وزارت معارف تعمیر و مرمت شده است.



یک سطر از کتیبه خدای خانه که عبارت آن این است :

«الملك المقنر المظان العادل القاهرة جمال الدين والملة والدنيا ابواسحق بن شرف الدين محمود شاه» این بنای تاریخی در زمان خدمت مترجم کتاب در معارف تعمیر و بهمت آقای واجد دبیر ادبیات کتیبه فوق قرائت و تکمیل شده است .

۲۱۳

ایام سلطنت او از فرّ و شکوه ظاهری و فتوحات و مفاخر جنگی نیز عالی نیست، زیرا وی شیراز را از دست برادر خود بگرفت، و بحیله او را از میدان بدر کرد. کرمان را نیز که دولت‌شاه گرفته بود، مجدداً تسخیر کرد. پس از مرگ سلطان اویس جلایر در تبریز در ماه مارس ۱۳۵۷ م. نه تنها آن شهر را مسخر ساخت، بلکه سایر بلدان کشور او را مانند: **نخجوان - قراباغ - اوجان - سلطانیه - شوشتر و حتی بغداد** را بتصرف آورد و برای مدت‌زمانی شاه **شجاع سلطان مطلق** قسمت‌عمدهٔ خاک ایران گردید^(۱). در روابط خانوادگی او را نیز سعادت و نصیبی بیش از آنچه سایر افراد خانواده وی داشتند میسر نگشت. برادرش **محمود** که زن خود دختر **شیخ ابواسحاق** را در سال ۱۳۶۸ م. خفه کرده بود، خود در سال ۱۳۵۷ م. در سی و هشت سالگی بمرد. چون ابن خبر را **شاه شجاع** بشنید این رباعی را بسرود:

«**محمود** بر ادم، شه‌شیر مکن میکرد خصومت از بی تاج و نکین
کردیم دیویش، تا بر آساید خلق اوزیر زمین گرفت و من‌روی زمین»

شاه **شجاع** بنوبت خود از بیوفائی پسر خویش **سلطان اویس** خاطر مشوش داشت، و از خیال طغیان پسر دیگرش **شبل** اندیشناک بود. وقتی غضب بر او استیلا یافته در هنگام مستی امر فرمود **شبل** را کور کردند و چون بهوش آمد پشیمان شد، ولی چه‌چاره که کار از دست رفته بود! این حادثه در سال ۱۳۸۳ م. یعنی یکسال قبل از وفات او اتفاق افتاد، وی عاقبت در سال ۱۳۸۴ م. /

(۱) از آثار زمان شاه **شجاع** که در این سنین اخیر کشف شده خرابهٔ کارواسرا و رباطی است که در جوار قبر کوروش کبیر در (مرغاب فارس) بنا فرموده و کتیبه‌ای بنام او بخط ثلث زیبا که در آن صر رواجی داشته در آنجا بدست آمده موجود است.

۷۸۶ هـ، در ۵۳ سالگی بعد از ۲۷ سال سلطنت وفات یافت. در بستر مرگ نامه‌ای به امیر کبیر تیمور (لنگ) نگاشت و صداقت و خلوص خود را عرضه داشته و سرنوشت فرزندان و برادران خود را بدست امانت او سپرد. مخصوصاً از جانشین خویش زین العابدین سفارش بسیار کرد. اثر این نامه که در آن وفاء به پدر را جزء ایمان شمرده است، در نهاد امیر تیمور همان بود که نه سال بعد تمام خانواده آل مظفر را از دم تیغ بیدریغ بگذاشت. جسد شاه شجاع را به کثروایت به مدینه مکرمه حمل کردند، و برایت دیگر در دامنه کوه چهل مقام در شمال شرقی شیراز مدفون ساختند. ماده تاریخ مرگ او «حیف از شاه شجاع» آمده است^(۱).

دوره سلطنت شاه زین العابدین هم کوتاه بود و هم آشفته، زیرا نه تنها ایام او بواسطه تنازع خونین وی با افراد خانواده خود که به برادر کشی مجاهد الدین علی، شهرداند، آلوده است؛ خطر حمله تیمور و لشکر شاه زین العابدین تاتار هم بیش از پیش کشور او را تهدید می کرد. ۷۷۶ - ۷۸۹ هـ. اندکی بعد از جلوس وی ابن عمش شاه یحیی بر او تاخت، اندکی بعد رسول و ابلجی تیمور، قطب الدین نام وارد شده تقاضا کرد که نام او را در خطبه بخوانند. این معنی در حکم آن بود که او را در فارس سلطنت بشناسند. در سال ۷۸۹ هـ. / ۱۳۸۷ م. تیمور نخستین بار بخاک عراق و فارس

(۱) در دامنه کوه چهل مقام در دو مایلی شمال شیراز، مغرب تکیه هفت تنان، قبر شاه شجاع موجود و بنده مترجم آن را باز هم مایه کرده ام. از آثار سنگ قدیم آن که با خط کوفی بعضی کتیبه های لایق بر آن دیده میشود پاره شکسته ای هنوز در آن حوالی افتاده بود، ولی سنگ قبر جدیدی بامر مرحوم کریمخان وکیل زند بروی مدفن او افکنده و با خط نستعلیق درشت در روی آن چنین فر کرده اند: «هذا بقية حاشیه در صفحه بعد

تاخته، و از اصفهان که در زیر حکومت مجدالدین مظفر خال
زین العابدین بود، مبلغی کزاف خراج طلب کرد. و چون عمال او در تحصیل

بقیه پاورقی از صلحه قبل

مدفن السلطان العادل البازل، المرحوم المغفور، شاه شجاع مظفری، وفاته فی سنة ست
و ثمانین و سبعائه من الهجرة؛ كما قال عارف السالك شمس الدین محمد حافظ علیه الرحمة:
(حیف از شاه شجاع) و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۲ ق.

در عبارت تاریخ فوق منسوب بحافظ، ظاهراً ایهامی است لطیف، اشاره باین معنی
که خوف از شاه شجاع که با آن همه علم و ادب مردی بود که این همه اعمال ناپسند ارتکاب
می کرد. هر کس چند فضل خواه علیه الرحمه را که در مدینه اوسروده است بخواند، گمان
کند که این پادشاه صاحب کمال بسیار باشد و دارای فضیلت و تقوی بوده است، و حال
آنکه پادشاهی بساوت و بدنهادی و مستمگری او کمتر در تاریخ ایران مذکور شده.
او در سال ۷۵۹ هجری در اصفهان پدر خود امیر مبارزالدین محمد رامقید و کوز ساخت.
و سپس او را در قلعه سفید ممسئی حبس کرد. بعد از چندی بسمعی رسید که چشم پدر
کاملاً کور نشده و اندکی بینائی دارد و با کرم و مال قلعه سازی کرده و قصد پسر نموده است،
شاه مذکور پدر را بقلعه شهر یاری افروز - در کرمسیر فارس فرستاد و در آنجا
آن پسر بویچاره از کرمی هوا و شوری آب مریض و ناتوان گردید، پسر بر حسب امر پسر
او را بقلعه بم کرمان بردند. و در آنجا بزاری و خواری تمام در سال ۷۶۵ وفات یافت و
خواجه حافظ قدس سره در قلعه ای لطیف این واقعه فریبراً بنظم آورده است و بنقد و بیوفائی
دنیا و اهل دنیا اشارت کرده آنجا که میگوید :-

دل منه بر دیمی و اسباب او زانکه ازوی کس وفاداری ندید
تا آنجا که میفرماید :

« شاه غازی خسرو گیتیستان آنکه از شمشیر او خون میچکید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق چون مسخر کرد، و قش در رسید
آنکه روشن بد جهان بپوش بدو میل در چشم جهان بپوش کشید »
و نیز در غزلی تلویحاً اشاره باین امر می نماید و موفر ماید :-

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت منور

پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی ؛
بقیه حاشیه در صلحه بعد

بقية حاشیه از صفحه قبل

فجایع این پادشاه ظالم تا این حد نمانده در سال ۷۸۵ فرزند رشید و خوبروی خود **سلطان شبلی** را مقید داشت و همان معامله که باید برپیر کرده بود، بایسر جوان تجدید کرد. در تاریخ کبکی نوشته است: «شبلی را بقلعه اقلید و سورمق بردند. بعد از آن در سرمستی امر شد که امیر رمضان اختاجی و خواجه جوهر کوچک بقلعه بروند و چشم آن شاهزاده را بشکویل میل مکحل گردانند؛ و ایشان موجب فرمان بتقدیم رسانیدند.

چون دست قضا چشم و را میل کشید فریاد ز عالم جوانی بر خاست؛
موقع دیگر که با برادرش **شاه محمود** در اطراف شیراز جنگ و جدالی
در پیوسته بود و برادر بالشکر تبریز و بغداد و یاری **سلطان اویس ایلیخانی**
بر او تاخته این قطعه را به برادر نوشت که اثر طبع خود اوست:

منم که نوبت آوازه صلابت من	چوصیت همت من در بیض خاک افتاد
چومهر تیغ گذار و چوصبح عالم گیر	چوقفل راهنمای و چو شرع پاک نهاد
کمال سولتم از حیلۀ کسان ایمن	همای همت از منت خان آزاد
نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی	که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم	که آسمان درد دولت بروی من نگشاد
مکن مکن که پشیمان شوی در آخر کار	ز مکر لشکر تبریز و دویه بغداد؛

گویند: چون این قطعه ببنداد رسید، پادشاه **بغداد، سلطان اویس** قطعه ذیل را
در جواب نوشته به **شاه شجاع** فرستاد و قبایع اعمال او را طعن و تشنیع بفرمود:

«ایا شی که باوصاف عقل موسوفی

شهنشوی چو تو از مادر زمانه نژاد

بمیر تو ز بزرگان و فاضلان جهان

کسی بمدح و بزرگی خود زبان نکشاد

بخوانده ایم فراوان در این محقر عمر

کتاب نظم و نثر از استاد

نخوانده و نشنیده ندیده ام ز جهان

کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد؟!»

بقية حاشیه در صفحه بعد

آن وجه خشونت و قساوت را جحد کمال رسانیدند ، مردم شهر اصفهان شوریده محصلین اورا بکشتند . تیمور از ایشان انتقامی بس دهشتناک گرفته و حکم بقتل عام داد . گویند در این واقعه هفتاد هزار تن از دم شمشیر کشت^(۱) ، و پس از آن به شیراز رفت . **زین العابدین** قبل از ورود او به شوشتر گریخت ، و در آنجا ابن عمش شاه منصور اورا بغدر گرفته محبوس داشت و پس از مراجعت تیمور به **ماوراءالنهر** - **شاه منصور** به شیراز تاخت و برادرش **نصرالدین یحیی** که در آنجا از قبل تیمور سلطنت میکرد ، شیراز

(۱) این عدد در **فارسنامه ناصری** آمده است . ولی صاحب تاریخ کتبی (ذیل تاریخ گزیده) عدد مقتولان اصفهان را بالغ بر دویست هزار نقل میکند (**تاریخ گزیده** ص ۷۳۹) - داستان شورش اهالی اصفهان در سال ۷۸۸ ه . و قتل عام هولناک آن شهر در همه تواریخ تیموری مانند **ظفرنامه شامی** و **ظفرنامه یزدی** آمده است . **هاقانی جامی** - در **تیمور نامه** این داستان را با شعاری زیبا بنظم آورده و در آخر آن که مضمّن عدد کشته شدگان است چنین گفته :

که گفتی در آن شهر شد رستخیز
مناره ز سر ها بر افراختند
سر کشته هفتاد باره هزار

چنان آتش فتنه گردید تیز
ز تاراج و کشتن پیرداختند
بدتر در آمد در آن کار زار

بقیه حاشیه از صفحه قبل

دیگر از مفات ذمیمه او که همه مورخان نوشته اند، افراط در شرب مدام است که غالب اوقات مست و لایمقل بوده ؛ و از آثار شوم الکحل عجب نیست که ویدا باین گونه جنایات ناپسند بر انگیزته باشد . در **تاریخ کتبی** مینویسد : « درادمان مدام چنان مولع شد که مستی بمستی متصل میگفت و این معنی موجب طلل متضاد و شفق مزاج او آمد و قوت بیهکبار ساقط شد و صاحب فرارش گشت ، پشت بر بستر بیماری نهاد و سربالین ناتوانی آخر کار در شبان سال ۷۸۶ ه . وفات یافت و جز نام ناپسند از او برجای نماند .

را رها ساخته به یزد فرار کرد.

در طول مدت شش سال - یعنی از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۳ م. دائماً مابین سه تن از شاهزادگان خانواده مظفری جنگ و قتال برپا بود. شاه منصور در فارس و اصفهان، شاه یحیی در یزد، و شاه احمد در کرمان بهم درآویخته می‌جنگیدند. تا اینکه در سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م. تیمور بار دوم به آن کشور آشفته سیروز حمله برد. نخست قلعه سفید ممحنی را بگشود و کوتوال آنرا کشته زین‌العابدین را که در آنجا حبس بود بیرون آورد و سلطنت نشاند و سپس بطرف شیراز روان شد. شاه منصور بطرف پل‌سا فرار کرد. در آنجا از جمعی شیرازیان که در پی او آمده بودند، سؤال کرد که: مردم شیراز از او چه می‌گفتند؟ جواب دادند: «شنیدیم می‌گفتند آنهایی که ترکش هفدمن و چماق دومن داشتند، چون بز از کرک کُـختند و عیال مارا بدشمن سپردند»^(۱). چون شاه منصور این سخن بشنید، از شرم و غیرت بجوش آمد و عزیمت مصمم کرد که به شیراز برگردد و با اجل محتوم که مبارزه با تیمور متضمن آن بود، روبرو شود. وی با خود سه هزار تن سپاهی داشت که دو هزار تن از آنان در آغاز رزم کُـختند. و شاه منصور با هزار مرد دلیر در برابر لشکر تاتار که از مور و ملخ بیشتر بودند، پایدار ماند. با چنان تهور و شجاعتی بردشمن حمله برد که مکرر قلب لشکر تیمور را شکافته تا نزدیک شخص او رسید، عاقبت برگردن و کتف او زخمی وارد آمد و بناچار سوی شیراز عزیمت کرد. بعضی از سپاهیان شاهرخ آن مرد دلیر را فرو گرفته و سر از تنش جدا کردند. سال فوت وی را که ۷۹۵ هـ. است در ماده تاریخ «ملک هشت» یافته‌اند.

(۱) فارسنامه ناصری ص ۶۶

دیگر شاهزادگان آل مظفر چون عمادالدین احمد و سلطان
 مهدی فرزند شاه شجاع و نصره‌الدین شاه یحیی حاکم یزد، و فرزندانش
 معزالدین جهانگیر و سلطان محمود، و
 قتل شاهزادگان سلطان ابواسحق فرزند سلطان اوئیس بر
 آل مظفر شاه شجاع حاکم سیرجان، همگی تسلیم‌گرمور
 شدند، وی نخست با آنها ظاهرأ بحرمت رفتار کرد، لیکن عاقبت آنها
 را بندکرده در شهر قمشه در جنوب اصفهان در ماه رجب ۷۹۵ هـ /
 ۱۳۹۳ م. همه را بقتل رسانید. و برای این واقعه گفته‌اند:-

بمیرت نظر کن بر آل مظفر	شاهی که کوی از سلاطین ربودند
که در همتد و پنج و ستمین ز هجرت	دهم شب زماه رجب چون غنودند
چو خرما بنان در زمانها برستند	چو نمره باندک زمانی درودند

از آن طایفه دو نفر از هلاک معاف شدند، یکی زین العابدین و دیگری
 شبلی که اولی را ابن عثم منصور و دومی را پدرش شاه شجاع از حلیه
 بصره عاری ساخته بودند. گیمور ابن دو نفر را به تختگاه خود سمرقند
 فرستاد و تا آخر عمر در آنجا بگمنامی و مذلت می‌زیستند. بدین منوال، عهد
 سلاله مظفری که مدت هشتاد سال در قسمت عمده جنوب و مرکز ایران
 سلطنت داشتند، پایان رسید.

بعضی از شاهان مظفری بذوق لطف و رفیع‌ظریف ممتازند؛ و حمایتی که
 از علم و ادب می‌فرمودند، شعرای نامداری مانند استاد بی نظیر زمان خواجه حافظ،

و علمای عالی‌مقداری چون قاضی عضدالدین ایجی
 و معین‌الدین یزدی را بدربار آنها جلب کرد.
 اما از لحاظ مادی کمتر خدمتی بر عابای خود
 سجایای طایفه مظفری

کرده‌اند، جز بنای چند مدرسه بزرگ اثری بجای نگذاشته. در تاریخ مشرق، مشکل است که خانواده‌ای چون ایشان بتوان یافت که مابین خود اینهمه دشمنی و شقاق داشته و بدینگونه بجنگهای وحشیانه و بکشتار خوشاوندان خود پرداخته‌باشد.

ملوک جلایری یا ایلکانیان

در دوره انحطاط و زوال امپراطوری منول دو شیخ حسن نقشی مهم ایفا کردند که یکی موسوم است به «بزرگ»، و دیگری معروف به «کوچک»، دومی نوه امیر چوپان است که در سال ۷۱۹ هـ / ۱۳۱۹ م. عظمت و قدرت

او بواسطه ازدواج او با ساتی بگ دختر اولجایتو
سلسله جلایری یا
ایلکانیان (۱)

و خواهر ابوسعید بهادر افزوده گشت. از او سه پسر بوجود آمد که بعلاوه شش پسر و یک دختر بنام بغداد خاتون از زن دیگر، جمعاً ده تن اولاد داشت. از آئینان معروفتر از همه امیر حسن و تیمور تاش و دمشق خواجه و بغداد خاتون میباشند.

امیر حسن و سه پسران او موسوم به تالش و حاجی بیگ و قوش حسین همه در حدود سال ۷۲۷ هـ / ۱۳۲۷ م. بقتل رسیدند. و تیمور تاش طغیان کرده سپس به مصر گریخت، و در آنجا تخت نزد الملك الناصر بخوبی پذیرفته شد. ولی بعد چون استیلا و نفوذی بسیار حاصل کرد و

(۱) راجع به تاریخ آل جلایر که یک طایفه از طوائف منول میباشند، رجوع شود به: «تاریخ منول در آسیای مرکزی» تألیف الیاس N. Elias و دینس راس

E. Denison Ross طبع لندن ۱۸۹۸ م. (ص ۸۸.

سودای ملک در سر داشت ملک مصر بیم کرده و در سال ۷۲۸ هـ / ۱۳۲۷ م. ویرا هلاک ساخت. او برادر شیخ حسن کوچک مذکور در فوق است که بنام جدش به چوپانی معروف و به ملک الاشرف ملقب شد.

دمشق خواجه را که پسر سوم امیر چوپان است، **سلطان ابوسعید** در ۷۲۷ هـ / ۱۳۲۷ م. از دم شمشیر بگنرانید. گویا این سال بر آن طایفه مبارک نبوده است. علت قتل وی آن بود که ویرا متهم ساختند که با یکی از زنان بیوه اولجایتو در دسیسه نهانی همدمت بوده. دختر **دمشق خواجه**، **دلشاد خاتون** و خواهر **دمشق خواجه**، **بغداد خاتون** هر دو از خواتین مهم آن سلسله اند که ظاهراً دارای صورتی بجمال و حرمتی بکمال بوده اند؛ و آن هر دو، اولی در حباله نکاح **سلطان ابوسعید** و دومی بقدر **شیخ حسن** در آمدند، و گویند: **بغداد خاتون** که در سال ۷۲۳ هـ. زن **شیخ حسن** شده بود، حسن و جمالی چنان داشت که **سلطان ابوسعید** او را دیده شفته وی کشت، چندانکه فرار او آرام نیافت. عاقبت در ۷۲۷ هـ. امیر **شیخ حسن** بزرگ را ناکزیر ساخت که او را طلاق گوید، تا وی را بقدر ازدواج خود در آورد. پس از مرگ **سلطان ابوسعید** در سال ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵ م. که او پادشاهان جانشین او شد، بتصور آنکه **بغداد خاتون** نهانی سلطان را زهر داده است، او را بقتل رسانید. و **شیخ حسن** بزرگ بانتقام آن عمل، با **دلشاد خاتون** بیوه سلطان مزاجت کرد^(۱).

(۱) خوانند میر مؤلف حبيب السیر سعی کرده است که زواج نامشروع

ابوسعید را با بغداد خاتون و هم چنین با برادرزاده وی دلشاد خاتون، بدینگونه عذری بیاورد که سلطان قبل از مزاجت با دلشاد، بغداد را طلاق داده و از اینرو **بغداد** نیز کینه ویرا در دل گرفته او را مسموم ساخت.

شیخ حسن بزرج از دلشاد خاتون پسر آورد که سلطان او پس

ناهدارد. در عظمت مقام و اعتلای مرتبت آن سلطان مادرش دلشاد شریک بوده
و مانند وی موضوع قصائد مدیحه خواجه سلمان ساوجی قرار گرفته است.

امیر شیخ حسن بزرج پسر حسین و او فرزند آق بوغا و او فرزند
ایلگان است، مدعی بود که از اولاد هلاکو میباشد. و بنظر من بهمین
مناسبت است که این سلسله را همانطور که بایل جلایر نسبت میدهند، به
« ایلخانی » یا « ایلگانی » نیز ملقب ساخته اند. تا مدت هشت سال بعد از
مرگ ابوسعید ۷۳۶ - ۷۴۴ ه. / ۱۳۳۵ -

**امیر شیخ حسن
بزرج**

۱۳۴۳ م. تاریخ ایران سراسر مشحون است بذکر

کشمکش و دسائس این دو طایفه، یعنی چوپانی

و جلایر، که برای استیلا و حصول قدرت باهم نزاع داشته اند. هر چند جاه طلبی
ایشان در زیر پرده بوده است، ولی بظاهر شاهزاده هائی عروسک مانند، از نژاد
هلاکو، دست نشاندۀ خود داشته اند که هر کدام زمانی کوتاه اسماً سلطنت
می کرده اند.

در سال ۷۳۷ ه. / ۱۳۳۷ م. شیخ حسن بزرج بغداد و تبریز را

که دو پایتخت ایلخانیان مغول بود، به تصرف در آورد
قتل شیخ حسن کوچک که آن هر دو شهر بعدها پایتخت سلسله آل جلایر
گردید. و این سلسله از همین جهت ظاهراً پیش از

دیگران بازمانده ایلخانیان مغول شمرده میشوند. استقلال تام شیخ حسن
در ۲۷ ماه رجب ۷۴۴ ه. / ۱۳۴۳ م. بحصول پیوست که در آن روز رقیب او
شیخ حسن کوچک را زنجدار و بوضعی فجیع بقتل رسانید. و سلمان ساوجی

که مداح سلاطین جلایر بود، برای این واقعہ در ذیل قطعہ ای مادہ تاریخی گفته است کہ سابقاً در صفحہ ۸۱ نقل افتاد .

سلطنت **سلطه جلایر** یا **ایلکانیان** کہ **شیخ حسن بزرگ** بنیاد نهاد، قریب ۵۰۰ سال بطول انجامید . هر چند در طول مدت پانزده تا بیست سال آخر تاریخ آنان **تیمور** بایشان لطمه ای بسیار وارد آورد، معذک مانند **آل مظفر** بکلی منقرض نشدند . و مدتی بعد از تیمور، باقی بودند.

شیخ حسن بزرگ و **پسرش سلطان اوئیس** کہ از **دشاد خاتون** متولد شده بود، هر کدام قریب بیست سال سلطنت کردند . - اولی از ۷۳۶ یا ۷۳۷ هـ . الی ۷۵۷ هـ . و دومی از ۷۵۷ الی ۷۷۶ هـ . و شهرت این سه تن یعنی پدر و مادر و فرزند بیشتر مدیون شاعر سخن سرای خستکی ناپذیر **زمان خواجہ سلمان ساوجی** است کہ بیشتر از قصائد فصیح او در مدیحه آنان است . تصویری کہ غالب مورخان و تذکره نویسان از این خانواده رسم کرده اند، خیلی پر آب و تاب میباشد، هر چند خصائل شریفه ای کہ بآنان نسبت داده اند تا حدی مبالغه آمیز میباشد، لیکن معلوم نیست کہ بکلی بی پایه و پراغراق باشد .

بعد از مرگ **سلطان اوئیس** در تاریخ دوم جمادی الاولی ۷۷۶ هـ . / ۱۳۷۴ م . کوکب سعادت این طایفه رو با فلول نهاد . در همان روز پسر بزرگ او **شیخ حسن** را بزرگان و اعیان در تبریز بقتل رسانیده پسر کوچکش **حسین** را در همان شهر بسلطنت برگزیدند . وی بعد از جنگ و پیروزی کہ بر تراکمہ حاصل کرد، در برابر **حملة شاه شجاع** مقاومت نیاورده تبریز را از دست داد و مدت چهار ماه از آن شهر به خارج گریخت . اندکی بعد از آن

برادرش علی با او بنزاع برخاسته عاقبت کار در صفر ۷۸۴ هـ / ۱۳۸۲ م. برادر دیگرش احمد او را بقتل رسانیده خود بسلطنت نشست. و علی القوربا برادر دیگرش **بایزید** در مقام جنگ وجدال برآمد. گرچه نخست یک قسمت از مملکت شامل آذربایجان برای احمد و قسمت دیگر شامل عراق برای **بایزید** مخصوص کردند، لیکن بزودی مخصوصه ای از نو آغاز کردید. **شاه منصور مظفری** اول بحمایه احمد و بعد بیاری برادر دیگر داخل در خصام شد. تا آنکه سرانجام این زدوخوردهای برادران بحمله و هجوم لشکر **امیر تیمور** خاتمه پذیرفت. هر چند در برابر آن **امیر خونخوار احمد** پایداری بسیار کرد، اما عاقبت ناگزیر گردید. باتفاق **قرايوسف ترکمان قره قوینلو** فرار کرده بمسلطان عثمانی - **بایزید اول** ملقب به **ایلدرم** یعنی «صاعقه» پناه برد و از آنجا آن هر دو به مصر گریختند. **ملك مصر** آخر کار در صدد بود آنها را مال الصلح خود با **تیمور** قرار **فرار نزد سلطان عثمانی** داده هر دو را بدست او تسلیم سازد؛ ولی **سلطان مصر** خوشبختانه بخت با آنها همراهی کرد و خبر مرگ **تیمور** زودتر از غدر سلطان مصر فرا رسید.

اندکی بعد از آن بخت تیره **سلطان احمد** باعث شد که بین او و **قرايوسف ترکمان** کار بدشمنی انجامید. در جنگی که مابین آنها نزدیک تبریز روی داد، در ۲۵ ربیع الثانی ۸۱۲ هـ / ۱۴۰۹ م. **سلطان احمد** شکسته شد، و همان شب اسیر گشته بقتل رسید. بدینگونه بعد از بیست و هفت سال، سلطنت پر محنت و آشفته وی پایان آمد. و بمقتل او در واقع دوره فرمانروائی خانواده **جلایر** با **ایلکانیان** در ایران بسر آمد. هر چند در حقیقت اهراس نهائی

آنها بدست ترکمانان قراقوینلو « سیاه کوسفندان » يك دو سال بعد
بوقوع پیوست .

ملوك كرت (۱)

اکنون سخن از سلسله کرت میگوئیم که در نواحی وسیع شمال
شرفی ایران و ممالک مجاور آن فرمانروائی میکرده اند. پایتختشان شهر هرات
بود. جامع ترین تاریخی که از سرگذشت آنان بتفصیل بحث میکند، کتابی
نفیس است که هنوز بطبع نرسیده و آن در تاریخ هرات است، مسمی به
روضات الجنات فی تاریخ مدینه هرات^(۱) تألیف مولانا معین الدین
اسفزاری. این تاریخ که سلسله وقایع آن بلذرات حدود سال ۸۷۵هـ/۱۴۷۳م. ثبت
کرده است، مبتنی بر تواریخی قدیمتر میباشد. یکی تاریخ هرات تألیف
ابو اسحق احمد بن یاسین و دیگری تألیف شیخ عبدالرحمن قاسمی و نیز
تاریخ سیفی هراتی و کمرنامه ربیعی پوشنجی (ملقب به خطیب پوشنج
که شاعر دربار ملک فخرالدین کرت بوده و در سال ۷۰۲هـ. کشته شده
است. رجوع شود بصفحه ۱۹۵).

تاریخ روضات الجنات به بیست و شش روضه منقسم میشود که هر
کدام مشتمل است بر دو چمن یا بیشتر، از این فصول از روضه هفتم تا دهم

(۱) نام این طایفه همجا کرت بفتح اول ذکر شده، ولی در تاریخ هرات تألیف
معین الدین اسفزاری کراراً کرت بضم فهد گردیده که ظاهراً اقرب بصواب است.

(۲) کتاب روضات الجنات را که از اسناد معتبر تاریخ ایران و از غایب آثار منشوره
فارسی است، اخیراً در تحت توجه دانشگاه طهرکره و بسی اهتمام پرفرورد محمد اسحاق
استاد ادب فارسی در کلکه از محل امانشنوائی اعلی حضرت شاهنشاه ایران مشغول طبع اند.

خاص روایات و اخبار ملوک کرت میباشد (۱).

کتاب دیگری که اطلاعات مفیدی راجع باین طایفه بدست میدهد همان تاریخ نادرالوجود مجمل فصیحی خوافی است که از آن اشعاری از ریعی در فصل سابق نقل افتاد. بعضی روایات دیگر راجع باین سلاله نیز در اکثر تواریخ عمومی ایران که بعدها تألیف شده کمابیش یافت میشود، مانند: روضة الصفا، حبیب المیر، مطلع السعدین و غیره، جد اعلای کرتها شخصی بوده است موسوم به: تاج الدین عثمان مرغنی که برادرش عزالدین عمر مرغنی در نزد سلطان غیاث الدین محمد غوری (متوفی بسال ۵۹۹ هـ / ۱۲۰۲ م) وزیری صاحب جاه بشمار میرفته است، این تاج الدین عثمان در آن زمان کوئوال قلعه خیما بوده، و بعد از فوت او پسرش ملک رکن الدین - ابوبکر دختر سلطان غوری فوق را باز دواج خود درآورد. پسر آنها شمس الدین بعد از آن بجای پدر نشست بسال ۶۴۳ هـ / ۱۲۴۷ م، و باردوی سالی نویان بیوست، سال بعد در حمله آن امیر به هندوستان با وی همراه بود. در این سفر شیخ کبیر بهاء الدین زکریا (مرشد روحانی شاعر معروف عراقی را در مولتان زیارت کرد، بسال ۶۴۵ هـ - / ۱۲۴۷ م. بعد از آن بنزد سلطان مغولستان منکوقاآن رفت که از ۶۴۶ هـ تا ۶۵۵ هـ / ۱۲۴۸ م. تا ۱۲۵۷ م

(۱) نسخه ای از این کتاب نفیس که در تاریخ ۱۰۷۳ هـ. نوشته شده و بر نسخه موجود در موزه بریتانیا تفوق دارد، در کتابخانه اداره هندوستان (اینندیا آفیس) موجود است، و نسخه ای دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سیه سالار در تهران یافت میشود. و نیز يك نسخه دیگر متعلق بکتابخانه دوست دانشمند آفای مؤید ثابتي ستاور معظم خراسان میباشد.

سلطنت کرده است. آن سلطان حکومت هرات ، جام ، پوشنج ، غور ، خیمار ، فیروز کوه ، غرجه‌تان ، مرغاب ، مرو ، فاریاب را تا کنار رود جیحون از يك طرف ، و از طرف دیگر اسفزار ، فراه ، سیستان ، کابل ، تیراه و افغانستان را تا کنار رود سند ، باو وا گذاشت .

در سال ۶۶۲ هـ . / ۱۲۶۳ م . شمس الدین بعد از تسخیر سیستان بنزد هلاکو رفت؛ و سه سال بعد در رکاب جانشین وی اباقا خان در جنگهای او در دربند ، باکو شرکت جست و نیز در سال ۶۷۵ هـ . / ۱۲۷۶ م . باتفاق شمس الدین محمد صاحب دیوان بنزد اباقا خان رفت، در این موقع عواطف خان مغولی نسبت باو تغییر یافته و مورد سوء ظنی واقع شد که منتهی بقتل وی گردید . یعنی در شعبان ۶۷۶ هـ . / ژانویه ۱۲۷۸ م . در موقعیکه در تبریز در حمام بود، هندوانه مسمومی باو خورانیدند و هلاک گشت؛ اباقا امر کرد که جسد او را با زنجیر در جام خراسان دفن کردند . مولانا وجیه الدین نسفی ماده تاریخی برای مرگ وی بدینسان بنظم در آورده است - :

بسال ششم و هفتاد و شش مذهبان فنا ز مصحف دوران چون گریست بغال
بنام مغنر ایرانیان محمد کرت برآمد آیه «والشمس کورت» در حال

این آیه اول است از سوره (التکویر) - قرآن - ۸۱ / - یعنی : «وقتی که آفتاب در هم پیچیده شد»؛ و چون نام وی شمس الدین بوده است، انتخاب این آیه در این قطعه متضمن ابهامی لطیف است .

لقب «ملك» بر عربی بمعنی «شاه» است، در ایران در آن زمان از «امیر» یکدرجه بالاتر بوده است . ظاهراً اول و کن الدین این لقب را داشته،

معدلك در قصیده‌ای که شیخ ثقه‌الدین قاسمی در مدح عم دی عزالدین عمر گفته اورا بلب شاه‌ی خطاب کرده و میگوید :-

ایام شد مساعد و امید شد غنی در عهد مزدین عمر آن شاه مرغی
فرخنده‌خسروی که ز کحل سخای او دارد همیشه دیده حاجات روشنی

ولی لقب ملک را همواره به جانشینان او که افراد سلاله کرت هستند میداده‌اند (۱).

بعد از او در سال ۶۷۷ هـ / ۱۲۷۸ م. فرزندش رکن‌الدین که بلب پدر نامیده شده و به شمس‌الدین کهین یعنی کوچکتر ملقب است، جانشین او شد. وی در ۱۲ صفر ۷۰۵ هـ / سپتامبر ۱۳۰۵ م، در خیصار وفات یافت. ولی قبل از آن تاریخ فرزندش فخر‌الدین که مدت هفت سال بحکم پدر در محبس بود، بدستگیری - ردار مغولی. نوروز از حبس نجات یافته و پدر را خلع کرده سلطان شد. لیکن با نوروز بیوفائی شمس‌الدین و فرزندش فخر‌الدین جسته یعنی در سال ۶۹۶ هـ / ۱۲۹۶ م. که نوروز بر خان مغول - غازان خان - شوریده بود،

با او غدر کرد. سه سال بعد هم فخر‌الدین کرت با سلطان خدا بنده برادر و جانشین غازان خان (که بسال ۷۰۶ هـ / ۱۳۰۵ م. بجای غازان نشست)، جنگیده شکست یافت. و این شکست در موقعی اتفاق افتاد که خان - مغول سرداری بنام دانشمند بهادر را با قشونی مرکب از ده هزار مرد بفتح

(۱) این لقب را قبلاً ملوک غور اتخاذ کرده و هنوز قبور ایشان در جنب مسجد جامع هرات به «غور ملکان غور» معروف است.

هرات مأمور فرمود. **فخرالدین** با آنکه قلعه هرات را مستحکم ساخته بود، مقاومت نیاورده و به امان گوه فرار کرد. ولی **دانشمند بهادر** نیز بعد از آنکه هرات را برگرفت، او را مردانش بفرود خیانت بکشتند، و **فخرالدین** باز آمده دیگر بار شهر را تصرف آورد.

اندکی بر نیامد که وی نیز در شعبان ۷۰۶ هـ / فوریه ۱۳۰۷ م. وفات یافت. **فخرالدین** مذکور از حامیان ادبیات است. **سیفی** میگوید^(۱) که: چهل شاعر معروف مدح **فخرالدین** می گفته اند و خود هشتاد قصیده و صد و پنجاه قطعه در مدح وی ساخته است. لیکن سلطنت او بخشونت و سختی موصوف است وی زنان را از خانه بیرون آمدن منع میکرد و از شرب خمر و نواختن موسیقی بسختی ممانعت میفرمود.

پس از **فخرالدین** برادرش **غیاثالدین** بسطنت نشست، وی نیز بزودی بایرادر خود **علاءالدین** آغاز مخاصمت نمود و برای استمداد و استعانت به نزد سلطان مغولی **خدا بنده** شتافت. سلطان او را بجزرت پذیرفت. سال ۷۰۸ هـ / ۱۳۰۸ م.

غیاثالدین

به هرات باز آمد و غور و خیصار و اسفز از او در تحت استیلای خود در آورد. دسائس برادرش **علاءالدین هندو** او را ناگزیر ساخت که بار دیگر نزد

(۱) **سیفی** - سیف بن محمد بن یعقوب الهروی است که در سال ۶۸۱ هـ. در هرات متولد شد، معاصر و مداح **ملك فخرالدین** و **ملك غیاثالدین** کُرت بود و تاریخ هرات را بنام پادشاه اخیر در حدود سال ۷۲۰ هـ. تألیف کرد. - تاریخ او موسوم به: «تاریخ نامه هرات - یا - تاریخ سیفی» - بسمی و تصحیح **محمد زبیر - الصدیقی** معلم السنه شرقیه در او نیورسیتة کلکته، در همان شهر بسال ۱۳۶۲ هـ / ۱۹۴۳ م. بطبع رسیده است.

شاه‌خدا بنده بشتابد. و آن سال ۷۱۴ هـ / ۱۳۱۴ بود و مدتی بطول انجامید تا یاری شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی اعتماد سلطان مغول را بخود جلب کرد. چون به هرات باز آمد، نخست در سال ۷۱۸ هـ / ۱۳۱۸ م. با حمله امیر یسوری نکوداری که به خراسان تاخت، مواجه گردید (۱).

در سال بعد به جنگ و جدال قطب‌الدین اسفرزاری و مردم سیستان روبرو شد، که پور بهای اسفرزاری در باب آن جنگ این اشعار را ساخته است :

«شاه‌دگر به پستی سستان سیستان آهنگه جنگ لشکر ایرانیان مکن
دیش و بروت بیش نیند اهل سیستان ز بهار تکیه برنمد وریسمان مکن»

در سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. یسوری کشته شد. و نکوداریان متفرق شدند. وی در رجب همان سال بقصد حج عزم سفر مکه کرد و پسر خود ملک شمس‌الدین محمد رانایب‌السلطنه هرات ساخت.

در سال ۷۲۹ هـ - ۱۳۲۹ م. غیاث‌الدین وفات یافت و چهار پسر بجای گذاشت، نخست شمس‌الدین که بجای او نشست و پس از او حافظ و معز‌الدین بنوبت سلطان شدند. پسر چهارمش باقر نام داشت.

سال جلوس شمس‌الدین مذکور را جمال‌الدین محمد بن حمام در ماده تاریخی بربری این چنین بنظم آورده است :-

اذائت بشمس‌الدین کرث زمانا و اجری فی بحر المرادات فلكه
و من صجب التاريخ مبدأ ملكه یوافق قول الناس: «خَلَدَ ملكه»

(۱) رجوع شود بتاريخ مغول تألیف هوارث جلد سوم ص ۹۰

و جمله «خلد ملکه» بحساب جمل ۷۲۹ میشود. لیکن متأسفاً این حسن تفأل صورت وقوع نیافت، و در همان سال دو ماه بعد از جلوس، برادرش حافظ جانشین او شد، که دو سال سلطنتی آشفته و مختصر داشت و عاقبت برادر سومش **ابوالحسن ملک معزالدین** پادشاه گردید.

جلوس **معزالدین** در سال ۷۳۲ هـ / ۱۳۳۱ م با سه واقعه بزرگ تاریخی مقارن است - نخست مرگ سلطان **جلوس معزالدین** **ابوسعید** که عملاً دوره سلطنت مغول در ایران خاتمه می‌دهد، دوم تولد **تیمور**، و سوم قیام **سلسله سربداران**.

تاریخ این سلسله را باید نظر به پیوستگی که با سلسله کرت دارند هم در اینجا مطالعه کنیم. **استانلی لین پول** **سلسله سربداران** Stanley Lane - Poole در کتاب خود موسوم

به: ملوک اسلام Mohammadan Dynasties تاریخ این جماعت را بخوبی خلاصه کرده است و میگوید که: آنان سبزووار و نواحی اطراف آنرا برای مدت نیم قرن در تحت سلطنت خود درآوردند و در این مدت دوازده تن از آن جماعت متوالیاً برمسند حکمرانی نشستند، که از آن جمع نه نفر بشدید ترین صورتی هلاک شدند. باین سخن باید اضافه کرد که هیچیک از آنها بیس‌ازش سال یا هفت سال سلطنت نکرده و از معتقدان باحرارت **طریقه تشیع** بودند. درحالی که در جوار ایشان به **نیشابور** و **هرات** **طریقه سنت و جماعت** رواج داشت. معذلک **خواجه علی مؤید** آخرین سلطان این سلسله بعد از فتح **بسطام** و **فرهاد جرد**، **نیشابور** را فتح کرد و ضمیمه ملک خود ساخت؛

لیکن ملوک کُرت آن شهر را در شعبان ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ . مجدداً استرداد کردند .

نخستین شورش که موجب پید آمدن این سلسله شد، در شعبان ۷۳۷ هـ / مارس ۱۳۳۷ م اتفاق افتاد . و آن چنان بود که **امیر عبدالرزاق یهقی** (شاگرد شیخ حمین جووری که مریدان او عامل مهمی در قوای این خاندان کوچک بودند) بشویدند و بیرق خلاف را بر افراشته گفتند: « جمعی از مفسدان استیلا یافته بخلاق ستم میکنند، اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خود را بردار خواهیم، که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم؛ بدین سبب ایشانرا **سر بردار** لقب شد^(۱) .

یکی از شعرا بزرگوار ایران - **ابن یمین** - با سر برداران همراه بوده ولی بعد از جنگ زاوه^(۲) که در آنجا شیخ حسین جووری کشته شده و قوای سر بردارها متفرق گشت، **ابن یمین** بدست **ملک معز الدین کُرت** گرفتار آمد این پادشاه از او بخوبی پذیرائی فرمود و با وی بحرمت رفتار کرد .

معز الدین بمدت چهل سال سلطنتی کرد که خالی از عظمت نبود. هر چند تاریخ حیات او به بعضی اعمال پرقساوت آلوده **مرگ معز الدین کُرت** است، کارهایی که متأسفاً از خصائص آن عهد

(۱) عبارت مذکور از **روضات الجنات** فی تاریخ مدینه هرات نقل شده است. ولی دلایل در دست است که لغت سر بردار بمعنی عام برای جماعتی از شهر نشینان که با اسلحه قیام و شورش نمایند استعمال میشود . و این لغت باین معنی در غالب تواریخ قرن هشتم و نهم هجری بکار رفته است. (مثلاً - رجوع شود بظفرنامه شامی، بیروت ص ۳۶)

(۲) زاوه از شهر های قدیم ایران است که بعد ها بمناسبت مقبره هاوف مشهور قطب الدین حیدر در آنجا، بنام وی نامبردار گردیده و اکنون به «تربت حیدری» معروف است و در جنوب غربی شهر مشهد رضا واقع شده .

وزمان است، از او نیز ظاهر شده... مثلاً بعد از فتح بادغیس بطری که بعدها تیمور نیز معمول داشت، مقرر فرمود که: از سردشمنان خود دو منار بپا کردند. وی عاقبة الامر مریض شد و در سال ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م. وفات یافت و ماده تاریخ مرگ او را در این رباعی آورده اند:

« آنرا که جهان پراز زر و زور شود مانند حمین گرت در گور شود
بر دال دعا چو بر زنی يك قطه تاریخ وفات خسرو غور شود.»

وی را در هرات در جوار پادشاه غوری سلطان غیاث الدین محمد سام در جنب پدرش غیاث الدین محمد گرت دفن کردند^(۱).

بعد از معز الدین حسین، پسرش غیاث الدین پیر علی پادشاه شد، و در این زمان بود که سایه شوم تیمور لنگ بر فراز کشور او فرو افتاد. هر چند بطرز معمول در آغاز کار نفوذ تیمور در آن سرزمین بوضع دوستانه بود، یعنی دختر برادر خود سونجیق قتلق آقا را به پسر غیاث الدین - شاهزاده پیر محمد بزنی بداد (در حدود سال ۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶ م). لیکن پنج سال بعد در بهار سال ۱۳۸۱ م. در ابتدای یورشهای ایران تیمور هرات را فتح کرد. و آن مملکت را بضمیمه اطراف آن در تحت امر پسر خود میرانشاه قرار داد. و غیاث الدین پیر علی و پسرش پیر محمد را با سارت به سمرقند فرستاده دو تن دیگر از همان طائفه موسوم به امیر غوری و ملک محمد را نیز گرفتار و در اندکان محبوس داشت

(۱) مولانا سعد الدین قفازانی شرح مطول را که بر تلخیص-

الفتح خطیب قزوینی نوشته در شهر هرات در زمان دولت سلطان معز الدین محمد گرت بیابان آورده و کتاب خود را بنام وی مصدر ساخته و در آنجا شهر هرات و سلطان معز الدین مذکور را مدح فرموده است.

واند کی بعد پس از شورش مختصری که در هرات روی داد. در سال ۱۳۸۹ م بهانه‌ای برای اعدام آنها بدست تیمور افتاده در سال بعد پس از انهدام سلاله سرداران آنها را طعمه شمشیر ساخت و بهلاک آنان دوره ملوک کرت پایان رسید.

امیر تیمور

مملکت ایران در قرن هشتم در میان این چهار سلاله که تاریخ آن بطور اجمال در فوق ذکر شد غالباً تقسیم یافته بود، تا آنکه در ربع آخر همان قرن تیمور بر آن سرزمین تاخت و مانند سلف مقایسه تیمور با
چنگیز
خود چنگیز خان - در ۱۵۰ سال قبل - وی نیز آن کشور را سراسر ویران ساخت.

ما بین این دو فاتح کشورستان کمردواز آسیای مرکزی برخاسته اند وجوه مشابهت بسیار است: - هر دو کار خود را بوسیله کسب اقتدار و نیرو وشکستن دشمنان و رقیبان در میان ایل و طایفه خویش آغاز کردند، و هر دو وقتی که دست بکار حمله بایران شدند از چهل سالگی گذشته بودند، و هر دو آنها مسؤول خونریزیهای بیشمار و مصائب بسیار هستند، ولی ازدو جهت این هر دو با هم اختلاف دارند. اول آنکه چنگیز خان بت پرست بود و در حالیکه تیمور لافل ظاهر آب اسلام معترف است. دیگر آنکه چنگیز خان باشاهنشاهی عظیم خوارزمشاهی در جدال و آويز بوده در حالتی که در زمان تیمور مملکت ایران چنانکه گفتیم بقطعات و امارتهای کوچک انقسام یافته بود که حدود آنها روشن نبود و دائماً بایکدیگر یادر داخله ملک خود

با افراد جاه طلب عائله خوش در زد و خورد، بودند.

این نکته که تیمور علی الظاهر مسلمان بود، مسلماً در ایران و سایر ممالک اسلامی که وی مسخر ساخت از شدت اعمال وحشیانه و درندگی او، که دست کمی از چنگیز نداشت، تا حدی می‌کاهد. زیرا وی لاف‌نویس و بامالک مقدسه و مزارات و همچنین دربارهٔ صلحا و اهل علم احترامی رعایت نمی‌کرد. ما باید که نه از مدیحه سرایان تاریخ وی مانند شرف‌الدین علی یزدی صاحب **ظفرنامه** در اشتباه بیافتیم که در تحت حمایت فرزندان آن پادشاه جهانگیر و برای خوش آمد ایشان آن کتاب را نگاشته است؛ و نه از طرف دیگر دشمنانها و ناسزاهانی را که مورخ دمشقی احمد بن عربشاه^(۱) در کتاب خود «**عجائب المقدور فی لوائب تیمور**» باو نسبت داده قبول کنیم و او را چون وی «خائن» و «جانی» و «کلب غرور» و امثال آن بنامیم.

(۱) ابن مریشاه، شهاب‌الدین احمد بن محمد بن ابراهیم الدمشقی الحنفی متولد سال ۷۹۱ هـ. در دمشق و متوفی سال ۸۵۴ هـ در قاهره از مشاهیر مورخان و نویسندگان زمان و صاحب تصانیف و آثار عظیمه است.

در سال ۸۰۳ تیمور او را در عداد جمعی دیگر از دمشق کوچانیده با سارت به سمرقند برد؛ وی در آنجا بکسب علم مشغول گشت و التئافارسی و ترکی و مغولی را بیاموخت. در ۸۱۱ بدمولستان رفته تا سرحد خطا مسافرت کرد و پس از آن بخوارزم رفت و از آنجا بشهر معروف (سرای) سفر نمود و تا ۸۱۴ در آنجا بزیست سپهر از راه دریای سیاه با درنه رفته بخدمت سلطان محمد خان اول سلطان عثمانی در آمد و برای او چند کتاب ترکی ترجمه کرد که از آن جمله است: **جوامع الحکایات عوفی** و **تفسیر ابواللیث سمرقندی** و غیره و هم تصدی دیوان رسائل سلطان بمری و فارسی و ترکی باو مفوض بود. در ۸۳۲ هـ. حج و در ۸۴۰ بقاهره رفت و آخر عمر را در آنجا بسر آورد از تألیفات او علاوه بر **عجائب المقدور فی نوائب تیمور**، کتابی است بنام **فاکة الخلفا و مفاکة الطرفا که مانند کلید و دمنه** با مثال و حکایات و نوادر و صایح آراسته است و نیز او را از مرزبان نامه ترجمه ایست از فارسی بمری که در مصر سال ۱۲۷۸ بطبع رسید و حاجی خلیفه از تألیفات او ده کتاب را ذکر می‌کند.

لکن چابلوسی شرف الدین کمتر از فحاشی ابن عرب شاه قابل اغماض نیست، زیرا با آنکه او نتوانسته است سراسر قتل‌عامها و کله منارهای امیر تیمور را ناکفته بگذارد، آنقدر حیا و ملاحظه نداشته که او را از طرف خداوند مؤید و منصور هم می‌شمارد و میگوید: ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر مستیرش، محض خیر و نیکخواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقطاعش صدور مییافت، چنانچه شرح پذیر خواهد گشت، جهت ضرورت جهانگیری و لوازم کشور گشائی بود.^(۱)

برای نمونه از این گونه اعمال سبعاثه تیمور در اینجا میتوان چند فقره ذکر کرد، که از آنجمله است قتل عام مردم سیستان در ۷۸۵ هـ / ۱۳۸۳ م. که در آن واقعه دوهزار تن اسیر را در دیواری زندهنزده بیانداوند و نیز سر بریدن صد هزار تن اسیر هندیست در نزدیکی دهلی در سال ۸۰۱ هـ / دسامبر ۱۳۹۸ م، دیگر زنده بگور کردن چهار هزار نفر از منی در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م، و دیگر برپا کردن بیست کله منار است در همان سال نزدیک حلب و دمشق، و هم‌چنین قتل عام هفتاد هزار نفر سکنه بیگناه اصفهان در سال ۷۸۹ هـ / نوامبر ۱۳۸۷ م. اینها اندکی از بسیار حوادث خونینی است که در آن بی اعتنائی او را بجان ابناء نوع انسانی نشان میدهد.

قضایاتی که سرجان ملکم Sir John Malcolm (مورخ تاریخ ایران لندن ۱۸۱۵ م) در باب تیمور کرده مورد قبول هردانش‌طلب روشن‌فکر است

(۱) ظفرنامه طبع کلکته ج ۱ - ص ۱۵

که فروغ جاه و جلال و ظواهر پهلوان پرستی چشم بصیرت او را کور نساخته باشد و کشورستانان جهان را مانند: اسکندر کبیر و چنگیز و تیمور و ناپائون بادیده راست بین بشکرد، و پی برد که آنها چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندک قیمتی برای شداوند و بدبختیهای بشر قائل نمیشده اند.

سرجان ملکم در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به **History of Persia** میگوید^(۱): «با ششصد یا هفتصد هزار نفر لشکر که او را میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات مردم نداشت. مقصود او بلندی نام و فتح بلاد بود و بجهت تحصیل اسباب این دومطلب، پروانداشت که ملکی با خالیکسان شود، یا خلقی باتیغ بیجان گردند. تیمور چنین وانمود میکرد که بشریت مقید است و در اجرای لوازم مذهب اهتمام داشت و علما را احترام میکرد. و ایشان نیز در برابر انعام وی باو میگفتند: خدای تعالی ملک سلاطین دیگر را باو داده است، و از گفتن خود او این عبارت را درهمه جا معلوم میشود که با خود معتقد بوده است یا میدانسته است که اینگونه صحبتها در خاطرها بی اثر نخواهد بود.»

باز میگوید: «بعد از تمهید مقدمات مسطوره شاید بتوان گفت که: تیمور اگر چه از بزرگترین ابطال و جنگجویان است، لکن از بدترین سلاطین است. در قابلیت و شجاعت و جوانمردی او حرفی نیست. لکن جبار و متکبر و ظالم بود. حیات و عافیت جمیع افراد بشر را در مقابل ترقی و استیفای خواهش خود بهمرکاهی نمیمنجید. چنانکه از ولایاتی که ویران و نفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود. دستگاه حکومت او اگر چه فسحتی بی اندازه یافت، ولی بیادش بر آب بلکه بر باد بود. تاخود ناهمی داشت

(۱) تاریخ سرجان ملکم ترجمه فسیحی که مرحوم میرزای حیرت از متن انگلیسی نموده است، طبع بمبئی ص ۲۳۷.

سلطنتش قوامی داشت، و بعضی آنکه رشته حیاتش کسبخت. بنیاد مملکتش از هم فرو ریخت. اگرچه بعضی از اولادش بر برخی از اطراف مملکت او سلطنتی کردند، لکن فقط در هندوستان سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت از هم فرو ریخته به پشتیبانی دولت انگریز بر تخت دهلی نشسته و نامی از پادشاهی بر خود بسته دارد و محل عبرت اصحاب خبرت است،^(۱)

علاوه بر دو تاریخی که قبلاً ذکر شد، یعنی تاریخ فارسی ظفر نامه تاریخ تیمور تألیف عجب‌آب المقدور تألیف ابن عرب‌شاه، تاریخ نظام‌شاهی دیگری نیز از معاصران تیمور در دست است که

آن نیز موسوم به ظفر نامه می باشد و زبان فارسی با هر تیمور در سال ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۱ م. بدست نظام‌شاهی شروع شده، و وقایع تا یکسال قبل از مرگ او را یعنی تا سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۳ م. برشته تحریر در آورده است.^(۲) مؤلف یعنی نظام‌شاهی در بغداد میزیسته، وقتی تیمور در سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م. آن شهر را تسخیر کرده وی نخستین شخصی بوده است که از آن شهر برای

(۱) تاریخ سرچان ملکم در سال ۱۸۱۵ بطبع رسیده است. در این تاریخ هنوز شورش هند به وقوع نرسیده بود که در آن حادثه بهادر شاه دوم (۱۸۵۷ م) آخرین سلاله تیموری در هندوستان موسوم به: «منول کبیر Great Mongol» منقرض گردید. ترجمه میرزای حیرت از این تاریخ در بیشه سال ۱۳۲۳ هـ. بطبع رسیده. و ترجمه فوق اگرچه از اصل انگلیسی مختصر انحرافی دارد، عیناً نقل شد.

(۲) ظفر نامه نظام‌شاهی در موقع تألیف کتاب بر او بر او بطبع نرسیده بود. و اطلاعات آن مرحوم مأخوذ از نسخه خطی موزه بریتانیا نمره 23 . 980 Add می باشد، بعداً در سال ۱۹۳۷ م. جلد اول آن کتاب که مشتمل بر متن ظفر نامه است، بوسیله اهمیت فلیکس تاور Flix Tauer مشرق چک با اصلاحات و اضافاتی که در کتاب بدوالتواریخ بایسنقری از مصنفات عبداللہ بن عبدالرشید المدعو بحافظ - ابرو یافت میشود، از طرف مؤسسه شرقی چک واسلو اکی دو پراگ در مطبعه امریکائی بیروت و سرمایه مؤسسات اشکودا بطبع رسیده است. جلد دوم آن که مشتمل بر حواشی و توضیحاتی است، بشتر راقم این سطور رسیده.

تهنیت بنزد تیمور رفته و تیمور بوی گفته است: «خدا بر تو رحمت کند که اول کسی که از این شهر پیش من برون آمد تو بودی»^(۱). این تاریخ که خلاصه تر و از حیث حشو و زوائد پیراسته تر از کتاب شرف الدین است، ظاهراً اساس و بایه تاریخ دومی می باشد^(۲).

اکنون سزاوارست که به کتابی موسوم به: «تروکات و ملفوظات تیمور»

(۱) ظفرنامه طبع بیروت ص ۱۲۹.

(۲) **نظام شامی** در کتاب خود درسه جا از مشاهدات خویش نقل کرده است. نخست در سبب تألیف کتاب در سال ۸۰۴ که بملاقات تیمور نائل شده و او را برنگاشتن تاریخ امر کرده است. (ص ۱۱ طبع بیروت). دوم - در بغداد در ذیل وقایع شوال ۷۹۵ (ص ۱۳۹ طبع بیروت). سوم - در ذیل فتح شهر حلب در سال ۸۰۳ (ص ۲۲۷ طبع بیروت). در سال ۸۱۴ در زمان سلطنت شاهرخ بحکم او حافظ ابرو ذیلی بر ظفرنامه مذکور نوشته و تاریخ آخرین سال حیات امیر تیمور را نیز بقلم آورده است که بدستان وفات وی خاتمه می یابد و این ذیلی در مجموعه **حافظ ابرو** موجود است، و نیز در زبدة التواریخ بایسنقری تألیف همان نویسنده عین آن آمده است و چنانکه گفتیم، **فلیکس تاور** و مستشرق چک آن ذیل را بطور جداگانه از روی نسخه خطی کتابخانه اسلامبول در سال ۱۹۳۴ م طبع رسانیده است و ابتدا میشود باین مقدمه:

«اما بعد این ذیلی است بر کتاب ظفرنامه شامی صاحبقرانی جهانگشای انارالله برهانه که مولانای اعظم اقتضای الائمة فی العالم سبحانه الزمان وحید الاقران مولانا نظام الحق والدین الشامی نورالله قبره نبشته است. و این کتاب تا اوایل رمضان سنه ۸۰۳ و ثمان مائه زیادت نبود که بموجب اشارت حضرت سلطنت شعاری **شاهرخی** خلدالله تعالی فی بیسط الارض سلطنته، کمترین بندگان **عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو** در قلم آورد. > در نسخه دیگر ذیلی ظفرنامه حافظ ابرو نام او را بعد از القاب بسهار، نظام الحق والدین الشنبی، المعروف بشامی ذکر کرده است. ريو در مقدمه فهرست کتابهای فارسی، از نظام الدین آن مقدار اطلاعات که ممکن بوده جمع آوری کرده و اضافه نموده است که در سال ۸۰۶ هجری در هنگامیکه اردوی امیر تیمور در اردبیل بوده است، بمناسبت عید فطر خطبه نماز عیدرا نظام الدین در حضور او قرائت کرده و بعد از آنکه تیمور بمرقند روی مراجعت نهاد، اجازه داد که نظام الدین بوطن خود که ظاهراً بمیریز بوده است، باز گردد و نامه ای در توصیه وی به **میرزا عمر** فرزند **میرالشاه** حکمران آذربایجان بنگاشت. شرف الدین علی یزدی ظفرنامه خود را از او تقلید فرموده و حتی در غالب موارد عین عبارات وی را بدون اشاره باصل نقل کرده است.

یعنی یادداشتها و کلمات او اشاره رود. این کتاب اگرچه از فارسی با انگلیسی ترجمه شده و بسیار معروف است، و نویسندگان **تروکات و ملفوظات تیمور** اروپائی از آن فراوان نقل کرده‌اند، لیکن اکنون همه کس و هن خود آن کتاب را مجعول

میدانیم^(۱). نسخه فارسی آن کتاب نخست در قرن هفدهم مسیحی در زمان سلطنت شاه جهان (۱۶۲۸ - ۱۶۵۹ م) در هندوستان بظهور رسیده و شخصی موسوم به: **ابوطالب الحسینی**، مدعی بود که آنرا از اصل ترکی در کتابخانه شخصی موسوم به **جعفر پاشا**، حاکم یمن یافته است و ترجمه ساخته.

بر وجود چنین نسخه‌ای باصل ترکی هیچ سند و شاهی وجود نیست، جزم‌ان اظهار **ابوطالب حسینی**، و چنین برمی‌آید که وی خود آن کتاب فارسی را بتقلید روزنامه و شرح احوال صحیح الاصل میرزا بابر و بکومک کتاب **ظفر نامه** و سایر تواریخ عهد تیمور جعل کرده باشد. اول دفعه در سال ۱۷۷۹م. نسخه خطی این کتاب را شخصی انگلیسی موسوم به **ماژور داوی Major Davy** بانکلستان آورد. و بعد از مرگ او در ۱۷۸۴ م. این نسخه بتصرف پسرش درآمد. وی در سال ۱۷۷۹ م. شرحی در تمجید این کتاب و در دفاع از صحت آن به **دکتر وایت Dr. White** استاد عربی در **جامعه اکسفورد** نگاشته است^(۲)، و این هردو تن در سال ۱۷۸۳ م. / ۱۱۹۸ هـ.

(۱) رجوع شود بفرست فارسی تألیف ریو Rieu صفحه ۱۷۷ - ۱۸۰ که دلایل

جمل و عدم اسالت آن کتاب را ذکر کرده است. مجعول - apocryphal

(۲) رجوع شود صفحه ۹ - ۱۳ ترجمه انگلیسی ملفوظات بقلم **ماژور چارلز** -

استوارت Major Charles Stewart

بامعاذت و همکاری یکدیگر اصل و ترجمه **تزوگات** را بطبع رسانیدند. در سال ۱۷۸۷ **پرفسور لانگلز** Langlés آن کتاب را بفرانسه ترجمه و این نام طول و عرض را بر آن نهاد :

« Instituts Politiques et Militaires de Tamerlan ,
 proprement appellé Timour , écrit Par lui-même en Mon -
 gol , et Traduits en Français sur la version Persane d'
 Abou Taleh - Al-Hosseini , avec la vie de ce conquérant ,
 d'après les meilleurs Auteurs Orientaux , des notes , et
 des Tables Historiques Géographiques etc . »

در سال ۱۸۳۰ **ماژور چارلز استوارت** Major Charles Stewart ترجمه انگلیسی از کتاب **ملفوظات یا تزوگات تیمور** را بطبع رسانید. تاریخ **تیمور** نه تنها از لحاظ آنکه وی یکی از بزرگترین جهانگشایان روی زمین بوده بلکه از آن سبب که وی بانی سلاله معروف سلاطین مغولی **هندوستان** میباشد، توجه بسیاری از مورخان آسیائی و اروپائی و بالخصوص انگلیسی را بخود جلب کرده و موضوع تألیف کتابهای بسیار گردیده است. در این کتاب که قسمت سیاسی بالزوره تابع تاریخ ادبی میباشد، همینقدر کافی است که در اینجا بذکر خلاصه‌ای از دوره زندگانی او بطور اختصار - مطابق آنچه صاحب **ظفر نامه** و **ابن عربشاه** نوشته‌اند، مخصوصاً آن قسمت که مربوط به ایران است اکتفا شود.

تیمور که بترکی بمعنی (آهن) است، نام امیر است که در شهر **کش** در **ماوراءالنهر** بتاريخ ۲۸ شعبان ۷۳۶ هـ / ۱۱ آوریل ۱۳۳۶ م. زائیده

ولادت تیمور

شد. بطوریکه در باره همه مردان بزرگ که بعد‌ها معروف و نام‌آور می‌شوند معمول است، مدیحه سرایان وی کوشش کرده‌اند که از یکطرف نسب او را به قراچارلویان منتهی ساخته و تراش بخاندان شاهی مغولی چنگیزخانی متصل سازند. و از طرف دیگر میلاد او را باعلائم و آثار آتیه وی توأم نمایند. ولی ابن عرب‌شاه از سوی دیگر فقط بذکر نام پدرش قراغای و جدش ابغای اکتفا کرده می‌گوید: او و پدرش چوپان و از جماعت اوباشان، از دانش و دین محروم بوده‌اند. و می‌نویسد:

«وكان هو وابوه من الفدادين ومن طائفة اوباش لا عقل لهم ولا دين،
وقيل كان من الحشم الرجاله والاباش البطاله».

و علت آنکه او را «لنگ» گفته‌اند، بزعم وی آنست که در هنگام کوشش دزدی زخمی بی‌پای وی رسید^(۱). ذکر تفصیل حوادث اولیه عمر وی و گام‌هایی که در راه ترقی برداشته و در میان مردم خود بمرتبه سروری رسیده در اینجا ضرورت ندارد. همینقدر کافیت بگوئیم که وی در ۲۴ سالگی یعنی در سال ۷۶۱ هـ / ۱۳۶۰ م. سرشناس گردید. ده سال بعد در موقعیکه رقیب خود امیر حمین را در شعبان ۷۷۱ هـ / مارس ۱۳۷۰ م. مغلوب و مقتول

(۱) اشاره به لنگی و ضعف نیمه بدن تیمور هم در عصر و زمان او جلب توجه می‌کرده، ابن عرب‌شاه قطعه ای ذکر کرده که آنرا بعضی به خواجه حافظ شیرازی نسبت می‌دهند:

«تیم تنی ملک سلیمان گرفت. کرد مخر همه روی زمین
بای نه و روی زمین زیر پای دست نه و ملک بزیز لگن
اینهمه او میکند او میدهد کیست بگوید که چنان با چنین»!!

ساخت، بلفب صاحبقران ملقب شد. و شش یا هفت سال بعد از آن را پیوسته به تحکیم موقع خود در **ماوراءالنهر** مشغول بود.

اولین حمله او به ایران در بهار سال ۱۳۸۱ م. در وقتی بود که چهل و پنجسال از عمر وی میگذشت. در این حمله که در مدت یکسال انجام یافت، روی همت او بسوی **خراسان** بود. در اند خود بدیدار درویشی که کم و بیش از خرد بیگانه بود و با **بانگلو** نامداشت رفت، و آن شخص که حال جذبه و جنونی داشت، گوشت پاره ای بسوی او افکند، و او ازین معنی فالی نیک بر گرفت و آنرا رمز فتح و کامیابی دانست. در این جنگ **سرخس** را تسخیر کرد و بعد از زیارت مردی قدسی مآب موسوم به **زین الدین ابوبکر تایبادی**^(۱) قلعه فوشنج را ویران ساخت. و پس از آن به فتح **هرات** و اسارت **غیاث الدین پیر علی ملک** کرات موفق گردید. و در پی آن نوبت به **طوس** و **اسفراین** رسید و آن قصبات را با **خالک** یکسان ساخته مردم آنرا بقتل آورد، از آن پس **قلعه کلات** را بگرفت و چون زمستان رسیده بود به **سمرقند** و **بخارا** مراجعت کرد.

(۱) **خواجه زین الدین ابوبکر تایبادی** از اجله مشایخ **سوفیه** آخر قرن هفتم است. داستان مذاکرات او با تیمور در هنگام حمله وی بهرات زینت تواریخ و سیر، همچنین نصیحتی که به «خواجه شمس الدین حافظ شیرازی» فرموده در شرح حال او آمده؛ قبر شریف وی هم اکنون در نزدیکی **یوسف آباد** «تایباد» موجود و ایوان رفیعی که بامر شاهرخ در آنجا ساخته اند، از آثار ظریفه معماری آن صراست، (برای شرح حاش رجوع شود به صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۶).

در بهار سال بعد یعنی ۱۳۸۲ م. وی یورش
حملة دوم بایران
 خود را به ایران از نو آغاز کرد. هنگامیکه در
 در سال ۱۳۸۳ م. کلات اردو زده بود، پسرش میرانشاه از سرخس
 و ملک غیاث الدین کمرت که متقاعد شده بود از هرات نزد وی آمدند، وی
 چون مواضع خود را در آن حدود مستحکم ساخت، بطرف قرشیز پیش رانده
 قلعه آنرا بگشود و قلعیان تسلیم شدند. در آنجا سفرائی چند از نزد
 شاه شجاع از شیراز نزد وی آمدند، تیمور دخترکی از خانواده وی برای
 نوه خود پیر محمد خواستگاری کرد. بعد از آنکه امیر ولی حکمران
 مازندران امر وی را مطیع گردید، تیمور برای کفرانیدن زمستان به پایتخت
 خود سمرقند باز گشت و در آنجا بواسطه وفات دلشاد آغا زوجه و قتلغ
 ترکان آغا خواهر خود مدتی بزازداری و سوگواری نشست.

در پائیز سال ۱۳۸۳ م. بعد از آنکه لشکری
حملة سوم بایران
 علیه مغولهای بت پرست گسیل داشت که با
 در سال ۱۳۸۳ م. قمرالدین رئیس و خان آن طایفه نبرد کند.

تیمور خود بعزم حمله به مازندران و سیستان بجنوب تاخت. در اواخر
 اکتبر به سبزوار حمله برد و قلعه را غلبه منهدم ساخت، دو هزار نفر از
 مردم آنجا را اسیر کرد و چنانکه ظفرنامه میگوید: «آنها را اسیر کرده و
 زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها برآوردند
 تا عالیشان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسه دیو غرور در چاه ویل
 و بشور نیاندازند»^(۱).

(۱) ظفرنامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص ۳۶۰.

تیمور بعد از تسخیر فراه در سیستان به زره حمله نمود و در آنجا پنج هزار تن در مقام مدافعه برآمدند و بیشتر از آنان کشته شدند. و از سرهای آنها کله منارها فراشته شد. در ماه دسامبر سراسر سیستان در برابر هجوم او از برای درآمد و بقول صاحب ظفر نامه: «هر چه در آن دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار و از نفائس اجناس تا میخ در و دیوار بیاد تاراج رفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت تافته خشک و تر درهم سوخت.»^(۱) آنگاه چند قلعه دیگر را فرو کوفته و از کله دشمنان خود چند مناره دیگر برافراشته به قند هار تاخت و کوتوال قلعه آن را بدار آویخت. سپس به سمرقند باز گشت و در آنجا سمعاهی با ستراحت پرداخت.

شرح جزئیات جنگهای سالیانه تیمور در مدت بیست سال بقیه عمر او خارج از حوصله این کتاب است. لیکن بطور اختصار اشارتی میتوان کرد که در سال ۷۸۶ هـ / ۱۳۸۴ م. تیمور به مازندران و آذربایجان حمله برد. زمستان را در ری بسر آورد و پس از آنکه تمام ولایات سواحل بحر خزر و شمال ایران را مسخر ساخت و تا سلطانیه پیش رفت؛ برای زمستان به تختگاه خود سمرقند باز گردید.

در سال ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م. تیمور که از اوضاع آشفته و پریشان عمالک ایران آگاه شده بود، عزیمت مصمم کرد که سراسر آن کشور را بحیطه تسخیر درآورد.^(۲) بنابر این، مقدمات حمله بر خاک ایران را برای مدت سه سال

(۱) همان کتاب جلد اول ص ۳۶۸

(۲) بنده مترجم در مدت چهار سال ۱۳۱۹-۲۳ ش. که در دانشکده ادبیات طهران به تدریس تاریخ ادبیات ایران در قرن نهم مشغول بودم، بر نیغ فراوان و تحقیق بسیار در تاریخ تیمور و علل حلات و قحاحات او در ایران مطالعات کرده و یادداشتهای نادرو نکات دقیق و اطلاعات عمیق گرد کرده ام، که در مجموعه (مصحح) خود جمع ساخته، لیکن هنوز بطبع آن موفق نیافته ام.

فراهم ساخت و بآن کشور تاخت. نخست بجنگ ملك عزالدین پادشاه لرستان درآمد، بر و جرد و خرم آباد را ویران کرد. و بسیاری از مخلصان خود را زنده از قلل جبال فرو افکند. سپس بسوی تبریز روانه شد و در آنجا سلطان احمد جلایر لشکری گرد آورده عزم پیکار داشت؛ لیکن همینکه وی نزدیک شد، جلایر گریز بهنگام را فیروزی دانسته بجانب نخجوان گریخت. و بعد از مصافی سخت همینقدر توانست که راه فرار پیش گرفته جان سلامت برد. تیمور تابستان را در تبریز گذرانیده نخبه‌ای از ماهرترین صنعتگران و هنرمندان آن شهر را به سمرقند کوچ داد. در پائیز همان سال از رود ارس عبور کرده به نخجوان تاخت، پس از فتح قلعه محکم قارص بویرائی فرجستان کمر بست؛ پس از تسخیر قفلیس روزی چند، بشکاری کلان مشغول شد که بقول صاحب ظفر نامه: «از پس نخجیر که افکنده شد، سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار از آن بگذاشتند»^(۱)، آنگاه برای گذرانیدن زمستان به قشلاق قرا باغ رفته در آنجا بسر آورد. در بهار سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. تیمور فتوحات خود را در آسیای صغیر از نو آغاز کرد و بعد از فتح شهرهای بایزید، ارزنروم، ارزنجان، موش، اخلاط، وان، دوشهر، سلماس و ارومیه نیز تسلیم شدند. چون فصل پائیز در رسید وزیر العابدین مظفری فرزند شاه شجاع سلطان فارس از حضور بدربار وی امتناع ورزید، تیمور بقصد یورش فارس به جنبش آمد. درین راه به اصفهان ورود کرد. و مبلغانی هنگفت بعنوان مال امانی از مردم آن شهر مطالبه فرمود. این سبب شد که آن مردم شوریده بعضی از محصلین تیموری را بکشتند.

(۱) همان کتاب جلد اول ص ۴۰۴.

از این رهگذر آتش غضب آنمرد سفاک بی‌باک بجوش آمده انتقامی هولناک از اهل اصفهان بگرفت و حکم بقتل عام داد. گویند: در آن واقعه هفتاد هزار تن کشته شدند، سرهای آنها را بشمار آورده از آن مناره‌ها برپا کردند^(۱). این بلیه بزرگ در دوشنبه ۱۸ نوامبر ۱۳۸۷ م. اتفاق افتاد.

پس از آن تیمور بسوی شیراز پیش راند و در
نخستین ورود تیمور
ماه بعد یعنی دسامبر ۷۹۰ هـ / ۱۳۸۷ م. آن
بشیراز

شهر شیر تسلیم او شد. و در این هنگام است که گویا ملاقات آن جهانگشای بزرگ با شاعر شیراز **خواجه حافظ** اتفاق افتاده باشد. دولتشاه که این قصه را نقل میکند، با همان عدم دقت که در ذکر تواریخ محمود اوست، این ملاقات را بسال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲ م. نسبت داده و حال آنکه در آنوقت چهار سال از تاریخ وفات حافظ می‌گرفته است^(۲).

این حکایت که شاید تماماً مجعول باشد^(۳)، در تذکره دولتشاه باین

(۱) ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۴۳۴.

(۲) رجوع شود به تذکره دولتشاه طبع لندن ص ۳۰.

(۳) مرحوم براون در صحت این حکایت تردید کرده است، ولی ظاهراً این مطابق واقع است. زیرا **علی بن حمین الکاشفی** در کتاب **لطائف الطوائف** که بسال ۹۳۹ یعنی نزدیک به یکصد و پنجاه سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده همان حکایت را با دقتی بیشتر ثبت کرده است و می‌گوید: «چون امیر تیمور ولایت فارس را مسخر کرد و بشیراز آمد و شاه منصور را بکشت. خواجه حافظ شیرازی را طلبید و او همواره منزوی بود، بفقر و فاقه می‌گذرانید. **سید زین العابدین جناب‌دی** که نزد امیر تیمور فریبی تمام داشت و مرید خواجه حافظ بود، او را بملازمت امیر تیمور آورد ... الخ». (طبع طهران، ص ۲۲۳)

سید زین العابدین کتاب‌دی از وزراء تیمور است که نام او در مجمل فیهی خوانی مکرر ذکر شده، از جمله در ضمن وقایع سال ۸۲۸ هـ. و همچنین در ضمن وقایع ۸۲۹ هـ. ذکر از اسب و هزلوی از وزارت شاهرخ آمده است.

قراز نقل شده است: «حکایت کنند که در وقتی که سلطان صاحبقران
امیر تیمور گورکان فارس را مسخر ساخت در سنه خمس و تسعین
 و سبعمایه و شاه منصور را بقتل رسانید، **خواجه حافظ** در حیات بود، کس
 فرستاد و او را طلب کرد. چون حاضر شد، گفت: من بضرب شمشیر آبدار
 اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای ولایت را ویران کردم،
 تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است، آبادان سازم. تو
 مردک بیک خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارای ما را میفروشی در این
 بیت که گفته‌ای . . . اگر آن ترک شیرازی . . . **خواجه حافظ** زمین خدمت
 را بوسه داد و گفت: «ای سلطان عالم از آن نوع بخشدگی است که بدین
 روز افتادم!» صاحبقران را این لطیفه خوش آمد و پسند فرمود و با او عتابی نکرد،
 بلکه عنایت و نوازش فرمود.»

بروایت دیگر هم این حکایت را نقل کرده‌اند که من خود در ایرانشینم ولی
 در کتابی ندیده‌ام. و آن چنان است که **خواجه حافظ** در جواب **امیر تیمور**
 گفت: سخن مرا تحریف کرده‌اند و آنچه من گفته‌ام چنین است:
 «بخال هندویش بخشم دومن قند و سه خرما را»^(۱)!

در کتب تذکره و تاریخ معاصر **تیمور** مانند **ظفرنامه** **شرف الدین** -
علی یزدی و غیره از حکایت تلافی شاعر با امیر اشاره و ذکر نشده است.
 و در هیچ جای دیگر دلیل و قرینه‌ای در اثبات وقوع آن بدست من نیامد.

(۱) این روایت که مرحوم براون نقل کرده است، بسیار عامیانه می‌باشد، می‌تواند
 بود که شخصی از روی مزاح برای براون آنرا در هم بافته. بنده مترجم در شیراز
 هیچوقت چنین حکایتی نشنیدم.

باری در آغاز حملهٔ تیمور به فارس، سلطان زین العابدین شاهزادهٔ بدبخت مظفری گریخته به این عم خود، شاه منصور، حکمران شوستر پناه برد. وی از حقوق قرابت و شرایط مهمان‌نوازی چشم پوشیده او را دستگیر کرد و بمنزندان افکند. سایر شاهزادگان و امراء خاندان مظفری هم چنین از ابکان لرستان و دیگر امراء کوچک ایران غالباً در شیراز بخدمت تیمور رسیده و باو تسلیم شدند. اما در همین ایام که روزگار بکام او بود، اخباری ناگوار به سمع آن فاتح بزرگ رسید و قاصدی از سمرقند به شیراز آمد که آن مسافت طولانی را در هفده روز طی کرده بود، او را آگاه ساخت که توقتمش خیره‌سر باز از نوسر، طغیان برداشته و حضور تیمور در دارالملک برای دفاع از ممالک محروسه ضرورت دارد. بنا بر این در فوریهٔ ۱۳۸۸ م. وی عاجلاً راه سمرقند را در پیش گرفت و جزو غنائمی که همراه خود، دارالملک خویش برد، عالم معروف میرسید شریف جرجانی بود. و شاهزادگان مظفری شاه یحیی و سلطان محمود و سلطان احمد و سلطان ابواسحاق را بترتیب به حکمرانی شیراز، اصفهان، کرمان و سیرجان بگماشت. مدت چهار سال و نیم از این وقایع بگذشت، و تیمور در این مدت مشغول جنگ و کشمکش با توقتمش خان و مغولان و امارت‌های خوارزم و خیوه و بادبگر مردمان شمالی بود. مردم ایران که اندک زمانی از مطامع و آمال او در امان بودند، نفسی براحتمیکشیدند. تنها واقعه‌ای که در ایران اتفاق افتاد، آن بود که در تابستان سال ۱۳۸۹ م. در خراسان شورشی بظهور رسید (که ظاهراً در اثر شایعه شکست لشکر تیمور بدست توقتمش بوده است). این شورش را میرانشاه پسر تیمور با همان سبک و روش خونین و وحشیانه خاموش ساخت و مخصوصاً

در شهر طوس چندین هزار تن را بقتل رسانیدند و از سر آنها منارها و هرمها برپا کردند.

در روز آخر ژوئیه ۱۳۹۲ م. تیمور بعد از آنکه توقی که در اثر بیماری شدید برای او روی داد، باز از حیچون عبور کرد، بقصد آنکه دفعه دیگر بممالک جنوبی بتازد، این حمله را که در تاریخ بنام یورش پنجساله ثبت کرده اند^(۱)، و آن شامل فتح ممالک ساحلی بحر خزر، و فارس (که در آنجا خانواده مظفری را بکلی منقرض ساخت و شاهزادگان آنان را یکباره بقتل رسانید)، ارمنستان، گرجستان، عراق عرب و جنوب روسیه بود. در گرگان و مازندران و برابا سادات مرعشی مازندران اتفاق ملاقات روی داد. این سادات را که در آن ناحیه امارت داشتند، بگناه آنکه مذهبی برخلاف سنت عامه و متهم به پیروی اباحه و اشتراک دارند، بقتل رسانید.

شرف الدین علی از عقاید آنان شرحی و تفصیلی نداده و سخن او در این باب روشن نیست^(۲)، لیکن ظاهراً چنین برمی آید که این سادات منسوب بوده اند بطایفه حروفیه که مؤسس آن فضل الله استرآبادی در زمان تیمور ظهور کرد و تعالیم خود را انتشار داد. و ما در باب او بعداً سخن خواهیم گفت^(۳). در اوایل دسامبر ۱۳۹۲ م. تیمور بعد از آنکه عیال و اطفال خود را دیدار کرد، بسوی جنوب ایران علم برافراشت. و از ولایات دامغان و سمنان و ری و قزوین و سلطانیه و کردستان و بروجرد^(۴) در ماه فوریه ۱۳۹۳ م.

(۱) ظفرنامه شرف الدین علی جلد اول ص ۵۶۱.

(۲) ظفرنامه شرف الدین علی ص ۵۷۶.

(۳) انساب این سادات بحروفیه محل تردید است.

(۴) ظفرنامه شرف الدین علی جلد اول ص ۵۸۷.

عبور کرده جمعی کثیر از الوار را در بین راه بهلاک رسانیده و به دزفول رسید ماه مارس ۱۳۹۳ م. در روز بعد به شوشتر وارد شد و از آنجا عزیمت شیراز کرد. در بین راه خود قلعه و دژ محکم قلعه سفید را^(۱) فتح کرد. سلطان زین العابدین مکفوف البصر را که در آنجا محبوس بود، مطلق العنان ساخت و ویرا حرمت بسیار نهاده وعده داد که انتقام او را از ابن عم وی شاه منصور خواهد گرفت، انجام این وعده در پی نیامد که بحصول پیوست.

زیر آنجا که حکایت کردیم، شاه منصور در رزمی که چندی بعد با تیمور نمود قتل رسید. و بعد از آن در ۲۲ مه ۱۳۹۳ م. بامر تیمور سراسر رجال خانوادۀ مظفری را از دم تیغ گذرانیدند. پس آنگاه چنانکه شرف الدین علی در ظفر نامه گفته است: تمام هنروران از محترفه و پیشه‌وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ به سمرقند نقل فرمود^(۲).

در ده اوت همان سال که تیمور بسوی بغداد میشتافت، رسولی از طرف سلطان احمد جلایر در رسید که شیخ نور الدین عبدالرحمن اصفرائی^(۳)

(۱) قلعه سفید یا دژ سفید در بلوک ممسنی فارس در چند کیلومتری مشرق فربه قهلیان واقع شده رجوع شود بفارستمۀ ناصری جلد اول ص ۶۶ و جلد دوم ص ۳۲۱ طبع تبران.

(۲) ظفر نامه جلد اول ص ۶۱۹.

(۳) این شخص، یعنی نور الدین عبدالرحمن، حامل پیام سلطان احمد جلایر را باید باشیخ نور الدین عبدالرحمن اصفرائی کسری پیر رکن الدین علاء الدوله مسمانی و شاگرد شیخ احمد جوزفانی اشتباه نمود. سفیر سلطان احمد نزد تیمور همانا نور الدین عبدالرحمن ابن افضل الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اصفرائی است که قتیق و عارف حنفی متولد سال ۷۲۲ و متوفی بسال ۷۹۷ هجری بوده است. و رسالت خود را در نزد تیمور در شوال ۷۹۵ ه. در محل آق بلاغ انجام داده.

شرف الدین علی یزدی صاحب ظفر نامه که معاصر همین نور الدین عبدالرحمن (دوم)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نام داشت ، وی حامل معاذیرسلطان به نزد امیر بود که او خود بنفسه نتوانسته است بحضور امیر بیاید . تیمور این معاذیر را نپذیرفته لیکن شیخ را حرمت بسیار نهاد ، زیرا چنانکه صاحب ظفرنامه گفته است (ص ۶۲۹) وی عادهً بمردمان عالم و اهل صلاح و تقوی و حرمت و ادب رفتار میفرمود . اندکی بعد از آن امیر تیمور به بغداد وارد شده قصر سلطان جلایر را تصرف کرد . سلطان احمد از ایراوراه گریز پیش گرفت و امیر تیمور چند تن از امراء را به تعاقب او فرستاد ، آنان در نزدیکی کربلا بوی رسیده بعضی از زنان و فرزندان او را اسیر کرده با غنائم بسیار باز آوردند . ولی سلطان احمد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بوده درباره ملاقات این شیخ باتیمور چنین می نویسد :

و در یکشنبه غره هایون فال شوال بعد از ادای فطری دیگر صدقات از انواع احسان و افضال ، باقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن - اسفراینی علیه الرحمة والرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر بر سر رسالت پیایه سریر خلافت مصر آمد ، حضرت صاحبقران چنانچه آداب آن مؤید گهتی ستان بود که در عظیم اهل علم و سلاح هیچ دقیقه ای فرو نگذاشتی ، مقدم آن بزرگه دین را با عز از تلقی فرمود و شمع مشارالیه پیغام سلطان احمد بر مژمرسانید ... (ظفرنامه جلد اول چاپ طهران صفحات ۴۴۸ - ۴۴۹).

صاحب حبیب السیر نیز درین باره در ضمن ذکر موجه امیر تیمور به حجاب بغداد همین مطلب را ظاهراً از ظفرنامه گرفته و با تغییر مختصر عبارات درج نموده است . (حبیب السیر جلد سوم چاپ طهران صفحه ۴۴۵ و صفحه ۵۴۹).

مؤلف شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ذیل وقایع سنه ۷۹۷ هجری چنین نوشته است : [وفیها مات نورالدین عبدالرحمن بن افضل الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد الاسفراینی الصوفی الحنفی وللمسنه اثنتین و عشرين و سبع مایه و کان عارفاً بالفقه و التصوف وله اتباع و مریدون و قد حدث بالمشارك عن عمر بن علی الفزونی عن محمد بن هراک الواسطی عن الصغانی اجازة . . .] (شذرات الذهب جلد ششم صفحه ۳۴۹).

خود فرار کرده جان سلامت برد. سپس **سر سلطان احمد - علاء الدوله** را با زنان وی وعده ای از صنعتگران هنرپیشه بغداد و خاصه موسیقی دان معروف **خواجه عبدالقادر مراغی** همراه به سمرقند کیسل داشت. آنگاه سفیری بدربار پادشاه **مصر - الملك الظاهر - برقوق** روانه داشت، باین نیت که با او عهدنامه مودت و تجارت منعقد سازد. کاردیگر **قیمور** همانا فتح دژ معروف به **تکريت** بود که قلعه کیان از آن شجاعانه دفاع میکردند، عاقبت آن قلعه را کشوده مدافعان را منکوب و از سرهای آنها منارها برپا کرد، و سیر فاتحانه خود را همچنان ادامه داده بسوی شمال پیشرفت و از **کرکوک** و **اربل** و **موصل** و **روحه** بگذشت. در آنجا در ماه مارس ۱۳۹۴ م. دو چار طوفان شدیدی شد و ناگزیر گردید که بهمان سبب و بعلت نافرمانی **ملك عز الدين** (سلطان جزیره) دوباره به عراق عرب باز گردد. پس از آنکه قلیل مدتی با این رئیس یافی در نبرد بود، مجدداً بسوی شمال عطف عنان کرده قلعه **ماردین** را فتح کرد. از خوشبختی قلعه کیان در همان موقع که فتح قلعه میسر گردید، پسکی در رسید **قیمور** را بشارت داد که در **سلطانیه** در جمادی الاخره ۷۹۷ هـ / ۲۲ مارس ۱۳۹۴ م. برای وی نبیره ای بدنیآ آمده است که آن همانا **الغریک** فرزند **شاهرخ** میباشد. این خبر چنان امیر را مسرور ساخت که از سر جان اهل قلعه بگذشت و آنها را عفو کرد. (ظفر نامه ص ۶۸۰) در ماه آوریل بعد قلعه آمد در دیار بکر در برابر لشکریان فاتح او تسلیم شد. لیکن وی از ویران کردن قلاع ایشان صرف نظر نمود؛ زیرا اهالی فوق العاده نیرومند و متحد بودند (ظفر نامه ص ۶۸۴). و از آنجا از **سیواس** و **موش** و **بطلیس** و **اخلاط** و **ایدین** عبور کرده قلیل مدتی در صحرای **آلاذغ** اطراق کرد

تازنان و فرزندان وی که از **سلطانیه** بنزد او میآمدند، در آنجا بوی برسند . و هم از آنجا لشکری در تعاقب خصم خوش **قرا یوسف** ترکمان کسبل داشت .

در آخر ماه ژوئیه ۱۳۹۴ م. تیمور را فتح قلمه **آونیک Avnik** که در قسمت علیای رود ارس واقع است ، حاصل کردید . و مدافع آن قلعه مصر بر **قرا یوسف** را با **سلطان عیسی** حاکم سابق **ماردین** اسیر کرده به **سمرقند** فرستاد ، آنگاه سوی **گرجستان** تاخته شهر **تفلیس** را بحیثه تصرف در آورد . در این موقع باز از خوشبختی مردم **ایران** تهدید جدیدی از جانب دشمن قدیم وی **توقتمش خان** ، تیمور را ناگزیر ساخت که باز **ایران** را رها کرده چندی بسوی شمال بتازد . پس در اواخر ماه فوریه ۱۳۹۵ م . مطابق هشتم جمادی الاولی ۱۲۹۸ هـ . (ظفر نامه ص ۷۳۵) بسوی جنوب روسیه رهسپار گردید . و در آنجا جنگهای عدیده کرده سرانجام تا **مسکو** بتاخت و مدتی متجاوز از یکسال آن شهر در ربه تسخیر او بود (۱) .

(۱) عبارت ظفر نامه شامی راجع به فتح **مسکو** چنین است : « و امیر صاحبقران بجناب شهر **اوروس** ، **موشکو** نام . عزم کرد و بر همه آن ولایت تاخت کرد و غارتیان و لشکریان غنیمت بیاندازه گرفتند . » ص ۱۶۱ .

عبارت ظفر نامه یزدی چنین است : « حضرت صاحبقران بجناب **مسکو** که هم از شهرهای **روس** است بهشت فرمود . و آنجا رسیده سپاه ظفر پناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند . و مجموع امرای آنجا را منکوب و مغذول ساختند :

بنیروی بازو و شمشیر نیز	بر آورد از روسیان و ستیز
ز بس و روسی بر هم انداخته	شدمدشت کوهی برافراخته .

ظفر نامه - جلد اول ص ۷۶۱ .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

در مدت غیبت و در اثر دوری او از ایران چند فقره شورش بظهور رسید . مانند طغیان قرایوسف ترکمان در آذربایجان (ظفرنامه ص ۷۵۷) و فتنه گودرز که ظاهراً زردشتی بوده در سیرجان (ظفرنامه ص ۸۸۴) و شورش سلطان محمد پسر ابوسعید طبعی . و بعضی دیگر از سپاهیان خراسانی که سابقاً در خدمت آل مظفر بوده اند در یزد ، و سرکشی بهلول در نهاوند . سر اسر این طغیانها سرعت و شدت خاتمه پذیرفت و بهلول پیشوای فتنه نهاوند را زندمزنده بسوختند . (ظفرنامه ص ۷۸۸).

مامد رمضان بعد از اتمیمور در همدان گذرانیده «عبادت و صوم و صلوة» پرداخت ، و از آنجا بعضی از سرداران خود را مأمور ساخت که سراسر خلیج فارس را از خوزستان تا هورمز در تحت اطاعت در آورند . و خود در ۱۸ ژوئیه ۱۳۹۶ م . عازم سمرقند شد . در این نوبت برای مدت نسبتاً طولانی تر تیمور در تختگاه خود آرامش گزیده بیشتر عنایت خویش را مصروف تزیین و تعمیر آن شهر و حوالی آن فرمود . و بدست معماران و بنایان هنرمند که از شرق و غرب جهان در تختگاه خود گرد آورده بود ، بساختن ابنیه رفیعیه پرداخت ^(۱) . (ظفرنامه جلد دوم ص ۶) و هم در آن زمان به کار ضیافتها

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در تیمورنامه هاتقی در پایان داستان جنگ تیمور با توقتمش خان بدویشی اشاره به جنگ با روس نموده است و چنین گوید :

با آهنگ برگشتن آورد رای	بر آورد آواز روئینه های
فرستاد نوجی به مغیر روس	که روس است آراسته چون عروس

(۱) اسامی باقهای چند که امیر تیمور در اطراف و نواحی سمرقند در این زمان بنا کرده است ، مطابق است بمعینها با سامی باقها و باستانی که در اطراف شهرهای ایران بقیه حاشیه در صفحه بعد

و جشنهای با شکوه پرداخت ، که یکی از آن جمله برای اعطاء حکومت

بقیه حاشیه صفحه قبل

بالخاصه شیراز از قدیم الایام بنا شده . و باغات اطراف شیراز کرچه همه در زمان سلطان عادل کریمخان زند تعمیر و مرمت یافته ولیکن تحقیقاً آنها همه بهمناسمی قبل از حمله اول تیموری شیراز در ۷۸۹ هـ . وجود داشته است . و شرح باغهای شیراز در **فارسنامه ناصری** (کنتار دوم ص ۱۵) بتفصیل آمده است . میتواند بود که تیمور را نزت و دلکشی فضای فرح افزای شیراز جالب نظر و جاذب طبع گشته و از آنجا که کوشش میکرده است تختگاه خود سمرقند را از هر حیث زیباتر و آبادتر از جمله بلاد عالم بسازد ، باغهایی بهمان اسامی که در شیراز دیده بنا ساخته . از آنجمله چهار باغ در شیراز وجود دارد که هنوز با اسامی قدیم تاریخی معروف است . اول **باغ تخت قراچه** دوم **باغ جهان نما** ، سوم **باغ دلگشا** ، چهارم **باغ ارم** .

در **غفرنامه** آمده است که امیر تیمور در یورش اول خود بشیراز در باغ > تخت قراچه < منزل گزید (جلد اول ص ۴۳۷) ، و نیز در همان کتاب است (جلد دوم ص ۱۳) که امیر در راه مابین سمرقند و شهرکس در هفت فرسخی سمرقند باغی در سرکوه بنا کرد و آنرا بتخت قراچه موسوم ساخت .

ابن عربشاه در تاریخ خود راجع باین باغها مینویسد : > وانشأ فی سمرقند بساتین عدیده وصوراً شوامن مشیده ، کلله تره و بفریب وضع انیق عجیب<

سی احدا بستان ارم ، و الآخر زینه الدنيا و الآخر جنة الفردوس ، و الآخر بستان الشمال و الآخر الجنة العليا نه انه هدم ممرأ و بنا فی کل بستان منه قسراً ، و انشأ فی ضواحي سمرقند و اطرافها قسبات سماهن باسماء كبار البلدان و الامهات کمر و دمشق و بغداد و سلطانیه و شیراز - عرائس البلاد . و انشأ بستاناً فی ضواحي سمرقند علی طریق کثرونا به قسراً سماه **تخت قراچه**< (مجاذب المقدور ص ۲۶۰).

شرف الدین علی در جای دیگر از کتاب خود اسامی آن باغها را که بتعداد و تناوب محل اقامت امیر بوده است ، بدینگونه نام میبرد: (جلد دوم ص ۱۹۲) دروز آدینه هفدهم شعبان ۷۹۹ هـ . به **تخت قراچه** که از مستحدثات معمار همت آن حضرت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خراسان و مازندران به فرزند خود شاهرخ بود ، و آن در ماه ۱۳۹۷ م. اتفاق افتاد (ظفر نامه ص ۸۰۳). چون کمتر از يك سال از این امر بگذشت ، در بهار سال ۱۳۹۸ م. بعزم تسخیر هندوستان رایت برافراشت . و قصدی از این عمل بقول صاحب ظفر نامه (جلد دوم ص ۱۵) غزا و جهاد بود . و میخواست که بنای بت پرستی را از آن دیار برانداخته و اساس اسلام را بر قرار سازد . چه اخباری بوی رسیده بود که چگونه سلاطین مسلمان آن دیار نسبت به هندوان تسامح و تساهل پیش گرفته اند . پس بعد از عملیات مقدماتی علیه افغانهای سلیمان کوه و کنار سیاه پوش کافرستان ، در ۱۲ حرم ۸۰۱ هـ . ۲۴ سپتامبر ۱۳۹۸ م. از رود سند عبور کرده بالشکری آراسته از آتش و تیغ بسوی هندوستان هجوم آورد .

ذکر جزئیات حوادث این جنگ برای مقصود ما ضرورت ندارد .

بیه حاشیه از صفحه قبل

است ، نقل فرمود . روز شنبه هیجدهم در باغ فراتوبه کوشک جهان نمای ازفر شکوه آن حضرت بحقیقت جهان نمای گشت روز دوشنبه بیستم چاشنگاه . . به کوشک باغ دلگشا منزل فرمود . و آن عمارت خجسته امارت از نو تمام شده بود . و جهت تفأل و تبیین در آنجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد . و نیز در همان کتاب جلد دوم (ص ۶) بتفصیل گفتاری در ذکر احداث باغ دلگشا آورده است و نیز از باغانی که در سمرقند ساخته است ، باقی است موسوم بباغ شمال (جلد اول ظفر نامه ص ۸۰۱) که ممکن است باغ شمال قیریز نیز مورد نظر امیر بوده است .

در اردیبهشت ۱۳۲۷ که بنده مترجم در سمرقند بودم ، در این باب تحقیقی کردم معلوم شد که هنوز نام باغ دلگشا و باغ شمال نزد عام و خاص معروف و مشهور است و در اراضی باغ شمال هنوز جماعتی از مهاجران ایرانی الاصل که بزبان فارسی ایران تکلم میکنند و ظاهراً از اولاد مهاجران صرتموریان میباشدند ، ساکن هستند . باغ تخت قراچه در ۴۰ کیلومتری سمرقند هم اکنون موجود و تفرجگاه بیلافی مردم آن شهر است .

سراسر آن داستان عبارت از اعمال و وقایعی است آمیخته بخونریزها و قساوت‌های
مهم‌رد او که در آن‌میان از همه بدتر و فجیع‌تر قتل عام صد هزار نفر اسیر
بود که در نزدیك دهلی در ۱۲ دسامبر ۱۳۹۸ م. (ظفر نامه جلد دوم ص ۹۲)
روی‌داد، که در جنب این عمل هولناک سایر جنایات دیگر چون قتل عام
شهر دهلی که چندروز بعد اتفاق افتاد و هم‌چنین کشتن ده هزار نفر در باتنیر
Batnir وزن و اهمیتی ندارد^(۱).

در این هنگام اخباری که حکایت از آشوب و آشفتگی اوضاع ایران
بالاخص آذربایجان مینمود، به تیمور میرسید؛ چه حکومت آن ناحیه را
به‌پسرش میرانشاه محول داشته بود. چون ویرا در اثر آسیبی که بمغز او
وارد آمده بود، اختلالی دست داده و انواع اعمال ناپسند را مرتکب میشد.
تیمورناک‌زیر گردید که رزم‌هندوستان را کوتاه کرده در اوائل سال ۱۳۹۹ م.
بسوی مملکت خود باز گردد. پس در هنگام مراجعت در هشتم مارس همان‌سال
از رود سند گذشته و بعد از پنج‌ماه و هفده روز از هندوستان بازگشت و سه
هفته بعد از رود جیحون عبور کرد. در هفتم آوریل همان سال بشهر مولد
خود یعنی کش با شهر سبز رسید. سپس در ۲۷ آوریل به تختگاه خود
سمرقند وارد گردید. دو هفته بعد ۹ مه ۱۳۹۹ م. وی در آن شهر بزرگ
مسجدی عظیم و باشکوه (مسجد جامع) را بنی‌افکند که برای تزئین دارالملک

(۱) تفصیل وقایع یورش تیمور به هندوستان در رساله تاریخی موسوم به: «روزنامه
غزوات هندوستان» مندرج است، مؤلف این رساله که خود شاهد این وقایع بوده،
شخصی موسوم به غیاث‌الدین علی بن جمال‌الاسلام یزدی است. این کتاب در
پطروشگراد بطبع رسیده است.

خود مدتها بود که قصد داشت بناسازد^(۱).

در ۹ سپتامبر ۱۳۹۹ م. تیمور دوباره سمرقند را رها کرده روی عزیمت بسوی آذربایجان نهاد، چه در آنجا رفتار ناهنجار پسرش میرانشاه جلب توجه فوری و برا ضرور میداشت، پی‌درپی اخبار آن ناحیه خاطر او را مشوش میکرد. در ایوانک (ایوانکی) نزدیک ری پسرش شاهرخ بافشونی دیگر که از راه هاندران فرستاده بود، بوی متصل گشت؛ میرانشاه ناگزیر کردید که باردوی پدر آمده کردار ناپسند خویش را عذری بگوید. از جمله اعمال او اسراف و اتلاف قسمت عمده از مالیات و درآمد باج و خراج و نیز قتل بسیاری از اشخاص مهم و تخریب بسیاری از ابنیه تاریخی از جمله بنی قبر وزیر معروف مغول و موزخ نامی رشیدالدین فضل‌الله بود که جسد او را به حکم وی بقبرستان یهود منتقل ساختند. میرانشاه برای این اعمال مورد سخط پدر شد و حکومت و امارت او را از وی گرفته به فرزندش میرزا ابوبکر محول داشت. لیکن آتش غضب تیمور دامنگیر چند تن از وزراء و شعراء، که همه مصاحبان و ندماء امیرزاده میرانشاه بودند شده آنها را باین تهمت که وی را براه خطا رهنمونی کرده‌اند، گرفتار ساخت. چند تن از آنان مانند مولانا محمد فقهستانی که بقول ظفر نامه (ج ۲ ص ۲۱۳): «با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه نظم و نثر و جد و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود» و قطب‌الدین لائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گونده (تصنیف خوان)^(۲) همه محکوم بمرک

(۱) این مسجد هنوز در شهر سمرقند موجود و در نزدیکی «کوزامیر» که مدفن اوست برپا می‌باشد.

(۲) مصنف: Rhapsody

شده، و در قزوین یا نزدیک آن شهر بدار آویخته شدند. بنا بر روایت دولتشاه سمرقندی^(۱) (مر ۳۳۰) محمد قهستانی در همان هنگام که در شرف قتل بود، دست از مزاح برداشت و رو به قطب الدین فانی کرده گفت: «تو در مجلس پادشاه مقدم بودی اینجا نیز تقدیم کن!» مولانا قطب در جواب گفت: «ای ملحد بدبخت، کار را بدینجا رسانیدی و هنوز ترك لطیفه نمیکنی!» و چون نوبت به محمد قهستانی رسید که شربت هلاک بنوشد، این دوبیت را که دارای لطف صنعت جناس^(۲) است بخواند:

«پایان کار و آخر دور است ملحد / کرمیروی و کرنه، بدمت اختیار بستم
منصور (۳) وار کر بیرندت بیای دار / مردانه پای دار، جهان پایدار بستم».

اما جنگهایی که تیمور از آن پس بدانها مشغول شد، مشتمل است بر بعضی از مهمترین فتوحات نامی او. شرف الدین علی یزدی آنها را «یورش هفتساله» نام نهاده است، (ج ۲ ص ۲۰۶) (لیکن چون این یورش در محرم ۸۰۲ هـ / سپتامبر ۱۳۹۹ م. شروع میشود و تیمور به پایتخت خود در محرم ۸۰۷ هـ / ژوئیه ۱۴۰۴ م. مراجعت کرده میتوان گفت که این نام گذاری درست منطبق با

۱) در تاریخ مجمل ضحی در ذیل وقایع سال ۸۰۲ نام چند نفر دیگر از محکومین بمرگ را نیز علاوه میکند که عبارتند از: اردشیر چنگی و خواجه یحیی راد.

۲) جناس - pun

۳) منصور، اشاره به حسین بن منصور الحلاج، صوفی معروف است که در قرن دهم میلادی در بغداد بگفتن کلمه «انا الحق» محکوم شده او را بدار آویختند، شرح حال او در کتب صوفیه به تفصیل آمده و پرفسور لونی ماسینون استاد دانشمند فرانسی آتار او را جمع و تحقیق بسیار درباره او فرموده است.



امیر تیمور و ایلدزم بایزید

از نسخه خطی ظفرنامه یزدی - موزه بریطانیا (باجازه و لطف اولیاء آن موزه)

ص ۲۶۸

واقع نیست). جنگها و فتوحات اوبقدری متعدد ومفصل است که حتی مجموعه مختصر جنگهای خونین او را که در آن عصر اتفاق افتاده ، Price در کتاب خود موسوم به : Chronological Retrospect^(۱) ذکر کرده بالغ بر - ۱۶۶ صحیفه خشتی میشود . ما در اینجا فقط بذکر مهمات آن اکتفا میکنیم :

زمستان سال ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ م. را **تیمور نزدیک اوس در قراباغ** بکنرانید . و پیش از آنکه فصل بهار برفها را بگدازد وی بار دیگر به **گرجستان** تاخته آن سرزمین را ویران ساخت . دیرها و کلیساها را خراب و جمعی کثیر از ساکنان آن بلاد را بقتل رسانید . در ماه اوت ۱۴۰۰ م . به طرف **آسیای صغیر** حمله آور شد و از شهرهای **آونیک ، اوزروم ، ارزنجان و سیواس** بگشت ، شهر اخیر الذکر در برابر او مقاومتی بهشت کرد و چون سرانجام مغلوب شد **تیمور** امر داد که ارمنیان و مسیحیان را که شماره آنها به چهار هزار نفر میرسید ، زنده در گور کردند . ولی سپاهیان مسلمان را غنو کرد . (ظفر نامه ج ۲ ص ۲۶۹).

در این اثنا مابین او و سلطان عثمانی **بایزید** ملقب به **ایلدرم** (صاعقه) مکاتبه تندی تبادل شد . **تیمور** از سلطان تقاضا داشت که **سلطان احمد** پادشاه **بغداد** و **قرایوسف** **ترکمان** را بوی تسلیم سازد . بایزید این مسؤول را نپذیرفته اظهار داشت که: تا کنون نزد ترکه رسم نبوده است که مهمانان و پناهیان خود را تسلیم دشمن کنند. چنانکه عنقریب خواهیم دید، لحن این ابا و انکار اوبقدری تند و زننده بود که بمذاق رقیب بزرگ او گوارانیامد .

(۱) طبع لندن در چهار جلد (1811 - 1821) صفحات ۲۹۷ - ۴۶۳ .

همچنین تیمور را با سلطان مصر، الملك الناصر - فرج نیز کدورتی روی داد، از آن سبب که سلطان سفیر تیمور را در قاهره بدون دلیل حبس کرده بود. پس تیمور روی عزم بسوی ممالك مصر و عثمانی نهاد، و نه تنها ممالکی که سابقاً بدشمنان فراری او یعنی سلطان احمد و قرايوسف تعلق داشت مطمح نظر او بود، بلکه قصد پیکار با مصر و شام و آسیای صغیر را هم وجهه همت خود قرار داد.

فتح حلب و دمشق
امیر بعد از فتح عینتاب، حلب را محاصره و فتح کرد و آن در اکتبر ۱۴۰۰ م. اتفاق افتاد، و در حلب بود که مورخ تیمور، نظام الدین معروف به شامی^(۱) اسیر گردیده با سایر غنایم جنگ به سمرقند فرستاده شد. و پس از آن شهرهای حما و حمص و بعلبك را یکایک بگشود و بسوی دمشق متوجه گشت. در اینجا یکی از فدائیان به تحريك الملك الناصر سلطان مصر قصد جان او کرد، لیکن کامیاب نشده دستگیر گشت و بقتل رسید.

پس شهر دمشق تسلیم شد، ولی دو باره شورشی در آنجا بظهور پیوست؛ عاقبت در ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۱ م. آن شهر شهر بهر بطور قطع مسخر گردید. و نام تیمور در جامع دمشق در خطبه خوانده شد، بعد از آن آن شهر دستخوش غارت و حریق سپاهیان تاتار گشت. يك بخش دیگر از لشکریان تیمور تمام سواحل سوریه را متحد عکا فتح کردند.

(۱) «شامی» نه از آن سبب است که اهل شام بوده است، بلکه اهل شنبغازان (تبریز) بوده، از این رو شامی تلفظ میشده؛ چنانکه فوقاً توضیح داده شد. اینکه مرحوم برون اشاره باقتال نظام الدین شامی بسمرقند کرده در تاریخ او بنظر نرسید.

قتل عام بغداد تیمور از آنجا دوباره بسوی بغداد که پایتخت

سلطان احمد جلایر فراری بود، باز گشت. وبعد

از فتح آن شهر، در تاریخ ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۱ م. قتل عامی عظیم در آن شهر بعمل آورد. و پیدایش قتل چند تن از سران لشکر وی که در محاصره بغداد تبه شده بودند، هزارها نفوس را بقتل رسانید. یعنی هر يك از لشکران وی مأمور شدند که سر یک نفر بغدادی تحویل بدهند^(۱).

شرف الدین علی در این واقعه گفته است: «بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت، و کانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بدحال را بیک منوال می سوخت». (ظفر نامه جلد دوم ص ۳۶۷).

پس از آنکه تیمور شهر بغداد را بحال ویرانی و تباهی بیفکند، دوباره غنان بسوی کرجیان بدبخت معطوف کرد، ولی رسیدن فصل زمستان او را باز پس رانده، در نوامبر ۱۴۰۱ م. باز به قشلاق قرا باغ رفت. در سال ۸۰۴ هـ / فوریه ۱۴۰۲ م / ساز جنگ با سلطان عثمانی بایزید را فراهم ساخت، چه از او پیوسته نامه های موهن میرسید و آتش خشم و ید را شعله ور می ساخت.

در ۲۰ ژوئیه ۱۴۰۲ م. جنگ تاریخی آنقره اتفاق افتاد که در آنجا

جنگ آنقره ترکهای عثمانی شکست فاجع خوردند و سلطان ایلدرم بایزید شخصاً اسیر گردید.

(۱) چنانکه ابن عرب شاه گفته است: عدد لشکریان تیمور در این واقعه بیست هزار نفر بوده است که هر يك دوسر آدمی موبایستی تسلیم سازد.

داستان معروف قصص آهین که میگویند :
حکایت قصص آهین امیر تیمور، بایزید رادر آن مجبوس کرد و او را

همراه اردوی خود حرکت میداد، در این ایام محل شبهه و تردید واقع شده است^(۱). ظاهراً شرف الدین علی یزدی و دیگر مورخان ایرانی باین واقعه اشاره نکرده اند. و ممکن است که این حکایت از آنجا برخاسته باشد که ابن عرب شاه هم چنانکه گفتیم باتیمور دشمن بوده در تاریخ خود کلمه «قصص» را بطور استعاره و به جای بکار برده و خواسته است عمل او را به بدترین صورتی تعبیر کند. کلام وی اینست :

«وقع ابن عثمان فی قص و صار مقیداً کالطیر فی القفس». (عجائب المقدور ص ۱۳۰).

از این جمله گویا معنای لفظی آن مستفاد نمیشود و ممکن است که مجازاً لفت قصص را استعمال کرده باشد و برای رعایت سجع که ابن عرب شاه در کتاب خود مقید و ملزم بآن بوده است این کلمه را نوشته^(۲).

(۱) معذک پروفیسور ژین pro. H. A. Gibbons این واقعه را مسلم دانسته است، رجوع شود بکتاب تاریخ جالب وی موسوم به «Foundation of the Ottoman Empire» در ذیل صفحه ۲۵۵ این مطلب مفصلاً تحقیق شده است.

(۲) جای عجب است که چگونه محققى مانند پروفیسور براون در کتاب ابن عرب شاه دقت و تعمق فرموده و چنین اجتهادی کرده است. و حال آنکه ابن عرب شاه که از معاصران نزدیک به تیمور و خود از اهل بلاد شام و در خدمت سلاطین عثمانی بوده بجمال چنین خبری خالی از حقیقت مبادرت نمی ورزیده است. بعلاوه در همان کتاب با عبارتی صریح و واضح و خالی از هر گونه مجاز و استعاره این خبر را مجدداً چنین روایت میکند :
 « اندرج الی رحمة الله المجید السلطان السید الفازی الشهدی ایلدریم بایزید و کان معه مکبلاً فی قفس من حدید، و انما قل ذلك تمومور قصاصاً کما فعله قیصر مع شاپور، و کان قد استعجه الی ما وراة النهر. قوفی معه فی البلاد الرومیة فی آق شهر». عجائب المقدور طبع مصر ص ۱۳۹.

شرف‌الدین علی صریحاً میگوید (ظفرنامه ج ۲ ص ۴۳۸) که :
 چون بایزید را با دستهای بسته بحضور تیمور آوردند ، وی را مخاطب و
 معائب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد . سپس ازاینکه بایکنفربرادر
 ایمانی خود که آنهمه خدمات بزرگ باسلام نموده‌است ، اقامه‌حرب کرده او
 را مورد سرزنش قرار داد . و متذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماقع
 واقع میشد ، وی با تیمور احتمالاً چگونه معامله میکرد . و باین سخن کلام
 را پایان می‌آورد : «اما بشکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق
 مرا روزی شده درباره‌ تو و مردم تو جز نکوئی نخواهم کرد ، خاطر آسوده‌دار.»
 (ظفرنامه ج ۲ ص ۴۳۹) .

باری تیمور هرچه گفته باشد ، عملاً پیکار باترکهای عثمانی را ادامه
 داد ، شهر بروصه و ازمیر که جایگاه سلاطین و با مقر کفار ، شمرده شده
 بود ، مورد تاخت و تاز قرار گرفته ویران گردید ۸۰۴ هـ / دسامبر ۱۴۰۲ م . و
 عاقبت بایزید بدبخت در ۸۰۵ هـ / فوریه ۱۴۰۳ م . در اسارت جان بداد .

سلطان مصر چون اوضاع ترکان را بدین منوال بدید ، رویه‌مخاصمت
 و عناد را بناچار ترک گفته فرستاده تیمور را از حبس بدر آورده حرمت بسیار
 نهاد و در برابر فاتح آنقره سر تسلیم فرود آورد ؛

تسلیم شدن ملک
 مصر - الملك
 الناصر ، فرج

و سفارتی خاص بنزد او گسیل داشت . که در
 عوض تیمور او را با کمال احترام پذیره شد .

پس از آن در ماه اوت و سپتامبر ۱۴۰۳ م . تیمور
 باردیگر بر گرجستان تاخته زمستان را در قرا باغ فتلاق کرد و در ۸۰۶ هـ
 ماه مه ۱۴۰۴ م . به وی رسید . در ژوئیه همان سال وارد سمرقند شد . یکماه

از این تاریخ گذشته بود که سفارت پادشاه اسپانیا به ریاست روی کونزلرد کلاویجو ^(۱) *Ruy Gonzales de Clavijo* بدربار وی وارد گردید. از این سفیر سفرنامه جالب توجهی که ایاب وذهاب خود را از اسپانیا تا سمرقند شرح داد و نظریات خود را درباره تیمور نگاشته است، بدست ما رسید. و آن سفرنامه را سر کلمان مارکهام *Sir Clements R. Markham* با انگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ م. توسط انجمن هاگلوت *Hakluyt Society* بچاپ رسیده است ^(۲).

در صحبت این سفیر فرستاده‌ای موسوم به: محمد الفاضی که تیمور او را به اسپانیا فرستاده بود و هم چنین شخصی موسوم به: گومی دسالازار *Gomez de Salazar* و کشیشی ۱۰ سنی به *Fray Alonzo Paez de Santa Maria* وجود داشته‌اند، همه اینها از اشیایی بطرف شرق حرکت کرده، و از طریق قسطنطنیه - طرابوزان - ارزروم - خوی - تبریز - ری مشهد به سمرقند رفته و در تاریخ ۳۱ اوت ۱۴۰۴ م. با اتفاق سفراء «پادشاه بابل» به تختگاه تیمور وارد شده‌اند. در روز دوشنبه هشتم سپتامبر بحضور آن پادشاه بار یافته‌اند. وی نوشته است که در آنوقت تیمور در پیش درب بلند قصری بزرگ بر کرسی نشسته و سفیر خود در برابرش روی او بر زمین نشسته بود. در منظر او فواره آبی جریان داشت بسیار بلند که در آن چند سیب قرمز پیوسته حرکت میکرد. امیر چهار زانو روی فالیجه ابریشمی مرصعی نشسته و بر متکاها و بالهای مدور تکیه کرده، جامه‌ای ابریشمین در برداشت و کلاه سفید بلندی بر سر که درجه آن دانه‌ای یا قوت مکمل بانواع

۱ - کلاویجو (پنجممجم) تلفظ اسپانیولی کلمه است.

۲ - از ترجمه انگلیسی کلمان مارکهام، در این ایام بفارسی ترجمه نفیسی بقلم آقای مسعود وجب‌نیا بعمل آمده در (ذیل شماره ۱۱) از مجموعه ایران شناسی توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷ در طهران از نیت طبع و انتشار یافته است.

جواهر و مروارید نصب کرده بودند. سفراء را خیلی نزديك وى بردند، براى اينكه او بتواند بخوبى آنها را ببيند. زيرا كه قوه باصره او ضعيف شده بقدرى پير بود كه مژدهاى او بر فراز دينه ميافتاد. وى بمهربانى آنها را پذيرفته و سؤال كرد: «فرزند من سلطان اسپانيا چگونه است؟ آيا سلامت و تندرست ميباشد؟» پس بسوى امراء و بزرگان كه در اطراف او ايستاده بودند، متوجه شده گفت: «به بينيد اين سفراء را فرزند من پادشاه اسپانيا كه بزرگترين سلاطين فرنگيان است و در آخر دنيا مقام دارد، فرستاده است. فرنگيان حقيقه مردمى بزرگ هستند، من براى فرزندم پادشاه اسپانيا طلب خير ميكتم؛ اين كفايت ميكرد كه شما تنها بانامه ميامديد و حاجت به تحف و هدايا نبود. بشارت سلامت و آبادى كشور اسپانيا براى رضايت خاطر ما بس بود.»

سفر اى اسپانيا را بعداً در چند ضيافت ديگر ياد داده اند كه **كلاويجو**

وصف مشروحي با ذكر جزئيات آنها بيان

توصيف كلاويجو
 از دربار تيمور
 و ضيافتها و
 سياستهاى او

كرده و از ملاقات تيمور حكايت نموده است. ظاهراً از مقدار عظيمى طعام و شراب كه بمصرف ميرسيده و مستى هاى كه اتفاق ميافتاده خيلى تعجب مى كند و مى نويسد: «ميكسارى بحدى

وفور داشت كه بعضى از حضار در حضور **ملكه خانيم** (زن تيمور) مست و لايعقل ميافتادند. و اين عمل را تنعم و عيش ميدانستند، و مى پنداشتند كه عيش و نوش جز بانوشيدن باده ميسر نميشود.» در موقع ديگر در ۹ اكتوبر ۱۴۰۴م. آنها را در هنگام سياست كردن مقصران احضار کرده بودند، مىگويد: در جاى گاهى كه تجار خيمه هاى خود را بر افراشته بودند، بفرمان تيمور چندين چوبه دار

نصب کردند. تیمور اعلام داشت که در این بزم ضیافت بهمان گونه که نسبت به بعضی مهربان و با لطف است، نسبت بدیگران سخت و قسی میباشد. چندین نفر اشخاص مهم را بآن چوبه های دار آویزان کردند، بعلاوه بعضی از بازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند و چند نفر کفشگر را نیز بدار آویختند. کلاویجو اضافه میکند که: عادت در آنجا بر آنست که اشخاص بزرگ را چون بخواهند سیاست کنند؛ بدار میآویزند؛ ولی دیگر مردمان زیر دست را سراسر میبرند. و این عادت درست بر عکس رسم معمول در انگلستان در قرون وسطی بوده است.

ظاهر آ این سفراء بعد از تاریخ اول نوامبر ۱۴۰۴ م. دیگر موفق بدیدن تیمور نشده اند و صبح آن روز وی از سرایرده خود بیرون نیامد، زیرا که سخت مریض شده بود. نویسندگان و منشیهای دربار^(۱) سفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند. لیکن آنها اول از انجام این امر امتناع کردند که تا اجازه مرخصی از طرف تیمور بآنها داده نشود و پیغامها و تعارف به پادشاه آنها نفرستد حرکت نخواهند کرد؛ ولی آخر کار برفتن ناگزیر شدند و دیگر توفیق بار به حضور تیمور را حاصل نکردند، و آنها چنین فهمیدند که تیمور سخت مریض و دوچار بیماری شدیدی میباشد. در تاریخ ۱۸ ماه نوامبر شهر سمرقند را ترك گفته بزم بازگشت براه افتادند. سفراء سلطان عثمانی،

(۱) استعمال کلمه « میرزا » که براون بالصراحه برای منشیها و نویسندگان بکار برده ظاهراً در قرن نهم مخصوص شاهزادگان بوده است و آن مخفف کلمه « امیر زاده » میباشد. بعدها، از قرن دهم به بعد، رفته رفته این کلمه بمنای - نویسنده - استعمال شده است.

و «پادشاه بابل» نیز با آنها باتفاق عزم رحیل کردند. پس از آنکه سه روز بیابانی در بیرون شهر نقل مکان کردند، برای مراجعت بسوی وطن عزم جزم ساخته در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۴۰۴ م. روبراه نهادند. در ۲۸ فوریه ۱۴۰۵ به قبریز رسیدند. پس مدت ششماه در آنجا در اردوی عمر شیخ میرزا در قرا باغ اقامت جستند. تا آنکه در تاریخ ۲۲ اوت از قبریز حرکت کردند. بعد از عبور از خاك ارمنستان که **کلایوچو** در باره ساکنان آن دیار میگوید: «ارامنه مسیحی، تزاری شیریند کسفر» و ایلیچیان را تا قسمتی از اموال آنانرا نستانند اجازه عبور نمیدهند، بالاخره در هفدهم سپتامبر به **طرابوزان** و در ۲۲ اکتوبر ۱۴۰۵ به قسطنطنیه و در سوم ژانویه ۱۴۰۶ به ژن و در ماه مارس همان سال بعد از قریب سمسال دوری و غربت - در بندر **سن لوکار** قدم بخاك اسپانیا نهادند. راجع باین سفارت در آثار مورخان ایرانی کمتر ذکر شده است، هر چند **شرف الدین علی یزدی** در **ظفر نامه** ص ۵۹۸ جلد دوم اشاره مختصری بآنها کرده گفته است: «و در آن اثناء از پیش فرمانده **ممالك افرنج** ایلیچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید. از آن جمله پرده ها بود که در نقوش آن صورتگری بنوعی بافته بودند که اگر **کلکمانی** همچنان بر لوح **اوژنگ** جاری بودی، از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساری کشیدی». و بعد از آن حضور سفرای اسپانیا را در یکی از ضیافت های تیموری یاد کرده گفته است: «و در آن طوی ایلیچیان افرنج حاضر بودند و بهر مورد که «خس نیز در بحر یابد گذر». (ظفر نامه ج ۲ ص ۶۳۳). و بعد از آن تاریخ مراجعت آنانرا نیز ذکر میکند.

تهیه حمله چین ظاهرأ در همین ایام تیمور را مرض و قضاوت بهبود یافته از زندگی آرام ملول شده باز بهوس فتوحات

تازه افتاد و بر آن شد که حمله بخاک چین را آغاز کند. به بهانه آنکه در آنجا بتخانهارا ویران کرده دین مبین را انتشار دهد، ضمناً نیز کیسه خود و سپاهیانش را از غنائم آن سرزمین کهن سال و دولت مند ممثلی سازد. پس بعد از آنکه جمله ساز و برگ لازم را تهیه دید و تمهید انتظام و ادار محکومت معالک محروسه و پهناور خود را در غیاب خویش بداد، بتاريخ ۸۰۷ هـ / ۲۷ نوامبر ۱۴۰۴ م. از صمر قند بسوی مشرق در حرکت آمد. آن زمستان استثناء بسیار سرد و سخت بود و قشون او پس از آنکه از لشکر سرما رنج بسیار کشیدند، در ۱۴ ژانویه ۱۴۰۵ رود سیحون را از روی یخ عبور کرده بشهر اترارو فرود آمدند.

یکماه بعد از آن تیمور را مرضی صعب روی
مرض و مرگ تیمور نمود و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از
۱۳ رجب ۸۰۷ هـ فوریه ۱۴۰۵ م. بزرگان اطباء آن زمان بود او را معالجه میکرد،

بیماری وی رو بغزونی نهاد و بعضی اختلالات در
مرض حادث گردید. تا آنکه عاقبت يك هفته بعد از حمله مرض در تاریخ
۱۸ فوریه ۱۴۰۵ م جان بداد^(۱). و در آنوقت هفتاد و یکسال قمری از

(۱) علت هلاک تیمور را افراط در شرب عرق گفته اند و نام این مشروب الکلی نخستین بار در تاریخ ایران به مناسبت مرگ امیر تیمور بشکل رسیده است. درذیلی که لطف الله عبدالله بن عبدالرشید معروف به حافظ ابرو بر تاریخ ظفر نامه شامی نگاشته باین واقعه و این مشروب اشاره میکند، و من عبارت او چنین است: «در دوازدهم رجب المرجب سنه سبع و ثمانمائة ببلده اترارو فرود آمد بدین مابین ببله حاشیه در صله بعد

عمر او میگذشت ، و سی و شش سال سلطنت کرده بود . تا نفس آخر قوای دماغی او از کار نیفتاد ، و پس از آنکه فرزند زاده خود پیر محمد بن جهانگیر را بجانشینی خویش تعیین فرمود و وصایای خود را ایراد کرد ، بنا بر آنچه که شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه ذکر کرده است ، (ص ۶۵۶ جلد دوم) ، بآئین اسلام کلمه شهادت بزبان رانده نفس آخر را بداد .

کسانی که دیده شان از فتوحات نظامی تیمور خیره مانده است ، از

بقیه پاورقی از صفحه قبل

رغبت برقر نمود ، حاضر گردانیدند ؛ جوهری که عین آتش بود در صورت آب و از غایت لطافت چون هوا مدرك بصیر میشد و از کمال رقت باخاك كثيف نمیا میخت ، و ساقی چون بر کسی ساغر زرین بردست سیمین نهاده بود و افداح مالا مال چون قمر در منازل خویش روان کرده ، و بندگی صاحبقرانی دوشبانه روز دیگر بر این عرق مشغول شده قطعاً التفات بهیچ غذائی فرمود . روز دیگر مزاج مبارك انك تغیری پیدا کرد . - گفتند ورا مگر خمار است . - بجهة تدایوی بحکم : « و آخری تدایوی منها بها » یکدو جرعه دیگر نوش کرد و بسبب خشکی ظاهر آن تسکین حرارتی تصور کردند و چون در معده کرم شد حرارت زیادت و تمه آن مقدمه نامرادی گشت ؛ و سپهر بیمبر از پس نوش ، نیش کین آورد و دهر بیوفا سرور بشیون و سوز بمانم بدل گردانید . (ذیل ظفر نامه ص ۲۳ طبع پراک) . و همین سرگذشت را ابن هر شاه در عجائب المقدور چنین آورده است : « و جعل تیموریواصل التماس حتی وصل کورة تدعی ابرار ، و لما کان بظاهرة من البرد آمناً اراد ان یجمل له ما یرد الابرده عنه باطناً ، فامر ان یستقر له من عرق الضمر المعمول فیها الادویة العارة والاقاویه و البهارات النافعه . . . فیعمل یتناول من ذلك العرق ویفرق اقاویقه من غیر فرق ، فأنز ذلك العرق من امعائه و کبده فربح ینهان جسمه . . . فطلب الاطباء ، و عرض علیهم هذا الداء فمالجوه فی ذلك البرد بأن وضوا علی بطنه و جذبه الجسد ، فاضطع ثلاث لیل و حکم احوال الانتقال الی دار الخزی و النکال . » عجائب المقدور ص ۱۶۵ .

یکسو اخلاق وی را بسیار ستوده‌اند، و از سوی
نظرات مختلفه درباره
 دیگر کسانی که از برحمی و بی‌اعتنائی او نسبت
صفات تیمور

بجان ابناء بشر برآشفته‌اند، و او را بسیار نکوهیده‌اند.

عامل مهمی که در این محاکمه مدخلیت دارد، همانا موضوع رد یا قبول کتاب
 معروف به: «تروکات» میباشد که بسیار مورد بحث و مشاجره است. چونکه
 این کتاب مشتمل است بر فلسفه شخصی تیمور نسبت بامر سلطنت. این
 است که گیبون Gibbon در کتاب خود در حاشیه ذیل فصل LXV نگاشته
 است که: «وی منتظر نیست که از حس اعتدال و مهربانی درباره تیمور سخن
 گفته شود، ولی حس علاقمندی کرمانه‌ای را که در مؤلف «تروکات» موجود
 بوده است، او را بخشوده می‌دارد؛ معذک در جای دیگری از همان کتاب وی
 بسختی تیمور را انتقاد کرده و معتقد است که: «شاید تحقیقات ما باین نتیجه
 برسد که این امیر تاتاری بجای آنکه آیت رحمت و سعادت بشری باشد،
 تازیانه عذاب الهی بوده است». نظر منصفانه سر جان ملکم را سابقاً نقل
 کردیم^(۱)، اما سر کلمات مارکهام Sir Clements Markham^(۲) از طرف
 دیگر میگوید که: «هر چند فتوحات تیمور موجب شجاعت و مصائب بسیار برای
 نوع بشر گردیده، معذک نباید او را چنانکه ابن‌عریشه و دیگر دشمنان او
 وصف کرده‌اند، ظالمی تباه‌گردانست؛ و دلائلی در دست است که میرساند وی را
 مقاصد و مطالب عالیه در مد نظر بوده و موجب اینهمه قساوت صرف شهوت
 جهانستانی نمیباشد». و هم‌اومیکوید: «کرچه نام تیمور را هم‌اومرادف

(۱) تاریخ سر جان ملکم ص ۳ - ۱۸۲

(۲) History of Persia. P. 219

(۳) در کتاب تاریخ ایران ص ۲۲۰، و نیز در فصلی که راجع به بیعت تیمور در مقدمه
 سفرنامه کلایویجو سفیر اسپانیا نوشته است.

نام چنگیز خان ذکر میکنند ، معذک باید گفت که: تیمور در اغلب علوم متداوله در عصر و مملکت خویش دارای بصیرت و اطلاعی بوده است. اما در باب زندگانی شخصی تیمور اختلاف عقاید کمتر است . قتل عامها و کشتارها و کله منارها را که برپا میکرده است هم مورخان و مداحان زمان او مانند: شرف الدین علی یزدی و نظام شامی، و هم دشمنان او مانند: ابن عرب شاه، عیناً ثبت کرده اند . منتهی دسته اول در این اعمال و صفات او را مظهر صفات جلال و قهر الهی می شمرده اند و جماعت دوم او را جلوه ای از شقاوت ابلیس می خوانند . بزعم من عقیده گروه دوم منطقی تر و طبیعی تر است . اما راجع به کتاب تزو کات که یکتو ع فلسفه برای ایجاد وحشت و رعب ذکر میکند ، من با عقیده منطقی ربو^(۱) موافق هستم و آنرا بکلی مجعول و ساختگی میدانم^(۲) .

(۱) ربو فهرست کتب فارسی ، ص ۱۷۸.

(۲) در شرح احوال و تاریخ اعمال امیر تیمور ملاحظه افتاد که این مرد تافاری با همه قساوت و درنده خوئی راستی و صدق در گفتار و کردار را بسیار پسندیده می داشته و از دروغ بیزار بوده . نوشته اند که: عبارت «راستی رستی» را شعار خود قرار داد . و بر لکین خاتم نقش کرد . . . نامه ای از تیمور در آرشو دولتی فرانسه درپاریس هنوز موجود است که نقش مهر او را با همین عبارت و سه دایره متوالی که علامت اختصاصی سلطنتی تیمور بوده است، دارا می باشد . صاحب عجائب المقدور که خود خصم اوست، در این باب نوشته - : «وكان تیمور لایب المزاح والكذب ولا یسهو اللغو و اللعب ، یحببه الصدق ولو كان فیه مایسه ولا یأسی علی ما فات ولا یفرح بما بیجیه . و كان نقش خاتمه: «راستی رستی» یعنی: «صفت یحوت». عجائب المقدور ص ۲۰۹ . این مطلب را دیگر مورخان نیز تأیید کرده اند . شرف الدین علی یزدی در تلو کلام در راه غزوه هندوستان نوشته است : - «رایان آتیا از تیره رائی روشندلانه و یک جهناه از پذیرتن مال امان و ادا کردن وجه پیش یامدد، و از راستی که بگواهی مهر مبارک بپایه حاشیه در صفحه بعد

پیش از آنکه این مختصر شرح حال تیمور
مجموعهٔ مراسلات
فریدون بگ منشی
پایان برسد، باید بنامه هائی که بین او و سلطان
بایزید عثمانی و دیگران تبادل شده اشاره رود.
رونوشت این مراسلات در مجموعهٔ مهمی از نوشتجات دولتی که بنام منشآت
فریدون یگ معروف است، یافت میشود. آن مجموعه در قسطنطنیه بتاریخ
جمادی الثانیة ۱۲۷۴ هـ / فوریه ۱۸۵۸ م. در دو جلد بطبع رسیده است.
مؤلف این مجموعه، احمد فریدون، ملقب به توقیعی، در اواسط قرن دهم

بیه حاشیه از صفحه قبل

پادشاهی سببرستکاری است، احراف جستند . . . و نیز در مقدمهٔ روزنامهٔ غزوات
هندوستان تألیف غیاث الدین علی بن جمال الاسلام یزدی مینویسد :
«نکه ولطیفه در آنکه بنیاد دیباچه بر آیت کریم دعاء ابراهیم نهاد، آنت که فحوای
آیت «راستی رستی» است و موافق مهر مبارک و نشان همایون لسان صدق دلالت بر راستی
دارد» (از روزنامهٔ غزوات طبع بطور و سمرقند) از شرح احوالات امیر
برمیآید که همواره از زبردستان و علماء و امراء و درباریان خود انتظار داشته است که
با او بر راستی سخن گویند، و از کتمان حقیقت بواسطهٔ ترس و بیم و مدهانه و چاپلوسی
دوری گزینند. و این خود یکی از علل و اسباب کامیابی او در جنگها و حصول قوچات عجیبهٔ
اوست. نویسندهٔ این حواشی داستان نقش خاتم تیمور را در قطعه‌ای وقتی بنظم آورده است
شاید درس و اندرزی باشد :

شنیدم که تیمور میر کبیر	جهان را به تیغ جلادت گرفت
ره عز بیای سعادت سپرد	در دین بدست ارادت گرفت
همه ملک ایران و توران و روم	گرفت وهم از آن زیادت گرفت
گرفت او اگر جمله روی زمین	مپندار کان از رشادت گرفت
شد از رستگاری از آن کامیاب	که او راستی را بعبادت گرفت
همی گفت: «اگر راستی برسته‌ای»	از این گفته فر سادت گرفت
همو کرد آن گفته نقش نکین	وزان نقش خط سعادت گرفت.

مزید اطلاع را در این زمینه رجوع کنید بدورهٔ کامل بیست مقالهٔ قزوینی، تهران
دیماه ۱۳۳۲ ش، صفحه ۵۰ تا ۶۲؛ مقالهٔ بعنوان «نامهٔ امیر تیمور گورکان بشارل ششم
پادشاه فرانسه» که مرحوم علامهٔ قزوینی آنرا در رمضان ۱۳۳۹ هـ ق درپاریس بقلم
آورده اند و نخست در مجلهٔ کاوه طبع برلین بجای رسیده است.

هجری مطابق قرن شانزدهم مسیحی میزیسته، و آن مجموعه را در سال ۹۸۲ ه. ق. ۱۵۷۴ م. جمع آوری و تألیف کرده است. علاوه بر آن او را کتابت در تاریخ موسوم به: **نزهة الاخبار**. مجلد اول از کتاب منشآت مشتمل است بر نوشتجات دولتی رسمی که تاریخ آنها بتفاریق از عصر نبی (اسلام) ص (قرن هفتم میلادی) تا اواسط قرن شانزدهم است. آن مجلد محتوی بر ۶۲۶ صفحه عریض است، که از آن مجلد صفحات ۱۱۸ تا ۱۴۲ مخصوص است به نامه های تیمور با خطاب به تیمور بشرح زیر:

۱) مکتوب **قرایوسف به سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که رآن از تجاوز و تمدی تیمور شکایت نموده و از او باین عبارت تمییز کرده است: «میج نار شر و شور، محرك سلسله قته و غرور، تیمور مغبور، دمرآلله و قهر». پس از آن از سلطان بایزید برای دفع او استعانت جسته است. ص ۱۱۸.

۲) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق، آن نیز بفارسی و بدون تاریخ است. ص ۱۱۹.

۳) نامه **تیمور** به **بایزید** برمی و بدون تاریخ که با لجه ای آمرانه از او درخواست کرده است هیچگونه پناهی به **قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر** ندهد؛ و هرگاه سلطان بایزید خلاف امر او رفتار کند، منتظر قهر و غضب وی باشد. ص ۱۲۱.

۴) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً برمی، بدون تاریخ، و ابتدای آن بعد از خطبه و حمد و ثنا باین عبارت شروع میشود: «اعلم ایها الکلب المغور الموسوم بالثیمور فهو اکثر من الملك الکفور». و او را با عباراتی ناسزا تهدید کرده که اگر جرأت دارد مبادرت به حمله کند. ص ۱۲۱.

۵) نامه **سلطان احمد جلایر** ببدادی به **سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که در آنجا نویسنده بیان میکند چگونه بعد از فتح **بغداد و عراقین** بدست تیموردی بملاطیه و سیواس فرار کرده، و در آنجا بموجب تسلیم **سلطان بایزید** منتظر ورود **قرایوسف** بوده است و چگونه آنها بانفاق یکدیگر به لشکریان

ازبک که پیش‌فراول سپاه **قیمور** بوده‌اند، حمله برده و آنها را نابود کرده‌اند. لیکن بطور یقین انتظار حمله سپاه معظم تیمور را بمحض آنکه اخبار شکست فوق باو برسد، خواهند داشت. ص ۱۲۴.

۶) جواب **بایزید** بنامه فوق که در آن اشعار میدارد چگونه بمحض آنکه آن اخبار از **سلطان احمد** رسیده‌است، وی با **تکفور** (یعنی **امپراطور وروم شرقی** **یزان**) صلی منفذ ساخته، و با قوای خود بطرف **توقات** متوجه گشته‌است، نایب‌الجلوگیری از هجوم **قیمور** بآنها کومک کند، تاریخ این نامه شهر شعبان سال ۸۷۹۸/ ماهه ۱۳۹۶ م. میباشد. ص ۱۳۵.

۷) نامه **امیر قیمور** به **بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، این نامه باسلام و تحیتی عتاب‌آمیز شروع میشود و در آن وصف میکند که چگونه صاحب نامه چهل سال بفتح بلاد و فتح اعدای مشغول بوده و اینکه به **سیواس** آمده‌است؛ آنگاه حریفان را از آنکه نتوانسته‌اند **ملاطیه** و **سینوپ** را فتح کنند سرزنش مینماید، معذکوبی حاضر است که باسلطان ازدومصلح درآید؛ زیرا نمیشود که اختلاف‌مابین سلاطین اسلام بسود کفار فرتکه تمام شود، مبدا آنها بی‌لاد مسلمانان تجاوز کنند. در آخر نامه وی خود را یکی از **طایفه ایلخانیان** خوانده و از سلطان تقاضا میکند که جواب سریع و سالم‌ت آمیز بنویسد. ص ۱۲۶.

۸) جواب **سلطان بایزید** بنامه فوق ایضاً بفارسی و بدون تاریخ، که در آن نویسنده از شهادت و دلیری و جنگه آوری ترکان مباحث کرده و **قیمور** را بیاد می‌آورد چگونه جد اعلای او، **ارطغرل** با ۳۰ سوار ده هزار تن لشکریان مغول و تاتار بت پرست و درهم شکست، و از اینگونه اعمال شجاعانه اجداد خود باز بتفاخر تکرار کرده و خود را حافظ مسلمانان موشمارد، و اظهار میدارد که تا آن زمان هیچکس از **خاندان عثمان** بطریق تملق و مدافعه باخمس رفتار نکرده و باسلحه فریب و خدمه مسلح نشده‌است. ص ۱۲۷.

۹) نامشوم **تیمور** به **بایزید** باز بفارسی و بدون تاریخ، که در آن وصول‌نامه سلطان را که بوسیله **قاضی فریدالدین** و شخصی دیگر موسوم به **نجاشی** ارسال داشته‌بود، اطلاع داده و در آن باز تقاضای دوستی و اتحاد کرده‌است. در این نامه **قیمور** بجنکه **شام** اشاره کرده و به ادعای **سلاطین مصر** که خود را **سلطان الحرمین** -

الشریفین لقب داده‌اند، اعتراض میکند؛ و نیز از مراجعت **سلطان احمد جلایر** به بغداد شکایت مینماید. ص ۱۲۸.

(۱۰) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بفارسی که بزبانی مؤدبتر از نامه‌های سابق تحریر شده است، لیکن از تسلیم کردن **سلطان احمد جلایر** و **قرايوسف بطور قطع** ابا و امتناع فرموده و اظهار میکند که این عمل خلاف سیره و سنت مهمان نوازی مرسوم **آل عثمان** میباشد. در آنجا باین نکته اشاره میکند که خلیفه شرعی پیغمبر اسلام که از سلاله عباسیان است، هنوز در **مصر** اقامت دارد. و سپس از **تیمور** تقاضا میکند که اگر قصد وی جنگ و خصومت نیست، **سیواس** را تخلیه و تسلیم کند. ص ۱۳۱.

(۱۱) نامه چهارم **تیمور** به **بایزید**، در این مراسله وی از اینکه بدینات اسلام و به ذبح عامه و طریقه سنت و جماعت مقتضاست، مباحات کرده و اعمال **سلطان احمد جلایر** و **قره یوسف** را مذمت مینماید، و از **سلطان عثمانی** تقاضا میکند که از رفتار کشتن غنچه خراسته و آن دو تن را از خاک خود بیرون کند. ص ۱۳۲.

(۱۲) جواب **سلطان بایزید** بنامه فوق، ص ۱۳۴.

(۱۳) نامه **شاه منصور** برادرزاده **شاه شجاع مظفری حکمران شیراز** به **سلطان بایزید** که بفارسی نوشته و مورخ است به ذی القعدة ۸۰۲ هـ و یوم ۱۴۰۰ م (۱) و در آنجا از شرارت و حیله و غدر **تیمور** شکایت نموده و وصف فجایع او را چنین کرده است که: «در هر زبانی آن واقعه جانکد از ملاعن جفتای است». ص ۱۳۵.

(۱۴) جواب **بایزید** بنامه فوق، که در آن به **تیمور** ناسزا گفته و به فجایع و جنایات او که در **فارس** و **شیراز** مرتکب شده اشاره کرده و اظهار میکند که هر چند وی در آنحال بفتح **قلعه قسطنطنیه** همت گماشته است، معذک مستعد است که این مهیتر با قصد دفع **تیمور** رها کند. ص ۱۳۹.

(۱۵) نامه پنجم **تیمور** به **سلطان بایزید** بفارسی که از **مراغه** نوشته است و

(۱) تاریخ این مراسله که ۸۰۲ هـ قید شده ظاهراً اشتباه است و مرحوم برون کوبا توجه نکرده، زیرا که واقعه حمله **تیمور** به **شیراز** و قتل **شاه منصور** در ۷۹۵ هـ اتفاق افتاد. ممکن است که در ثبت تاریخ نامه، **فریدون بیگ** را سهوی روی داده باشد. ظاهراً این مراسله در فاصله حمله اول **تیمور** به **شیراز** ۷۸۹ هـ و حمله ثانی به شهر در ۷۹۵ هـ نوشته شده، و میتواند باشد که تاریخ مراسله ۷۹۲ بوده است.

تاریخ ندارد، و در آنجا اشاره به فتح بغداد کرده و بعد از آنکه این شهر را در آنجا استشهد کرده است :

به پیش مهان و به پیش کهان بازار موری نیرزد جهان
در تحت عبارات ملح با یزید را تهدید میکند که اگر قول او را اجابت نکرده
بر مخالفت اصرار ورزد، وی چنین و چنان خواهد کرد. م. ۱۴۰.
در اینجا مجموعه مکاتباتی که مابین تیمور و سلطان بایزید رد و بدل
شده است و فریدون بیگ جمع کرده خاتمه میپذیرد.
در آخر این مقال تنها اضافه این مطلب لازم است که جسد تیمور بعد
از آنکه شب ۱۹ فوریه ۱۴۰۵ از رود خجند از روی یخ عبور داده شد، چهار
روز بعد به سمرقند رسید، و دیگر موضوع حمله به چین از خوشبختی مردم آن
کشور منتفی شد.

فصل پنجم

شعراء و نویسندگان عصر تیمور

سابقاً بذکر این نکته اشارت رفت که از اتفاقات نادره ولی انکارناپذیر یکی آنست که در ایران ادوار اختلال و آشفتگی حکومت ثابت نهاعلت همواره بهترین و نغز ترین اشعار فارسی را بوجود آورده ، در حالیکه ایام آرامش و انتظام که کشور در تحت سرپرستی حکومتی ثابت و قوی قرار میگرفته میدان ادب بکلی نهی میشده است .

در تاریخ ادوار جدید ایران هیچ وقت آن مملکت به اقتدار و اتحاد و رفاهی که در زمان سلطنت صفویه (۱۵۰۲-۱۷۳۶م) اورا حاصل آمدنائل نگردید، مخصوصاً در طول مدت قرن شانزدهم از این جهل بمنتهای عظمت رسید . لیکن هر چند آن سرزمین نه تنها در قوت نظامی و وحدت ملی و تجارت بلکه در هنرهای زیبا - بالخاصه معماری و نقاشی ، و در علوم - بالخاصه علم کلام - در آن زمان روزگار درخشانی را میگفرانید ؛ در شعر و ادب بزحمت یک تن شاعر استاد که دارای فرح فروزان و یا شهرت عالمگیر باشد بظهور آورد. و این امریست که علل و اسباب آنرا بعدها در هنگامی که در تاریخ عصر صفوی سخن خواهیم گفت، مورد بحث قرار خواهیم داد .

از طرف دیگر عصر و زمانی که جنبه ادبی آن اکنون مورد سخن

ماست ، چنانکه بقدر کفایت در فصل سابق گفته شد ، یکی از اعصار باهرج و مرج ویر از اغتشاش و خونریزی و دورۀ بدبختی ایران است . معذالك کمتر دوره‌ای مانند این مدت هفتادساله (۱۴۰۵-۱۳۳۵ م.) بوجود شعراء نامدار مزین شده است . این قرن مجموعه‌ای از صاحبان هوش و قریحه میباشد که در آن میان **خواجۀ حافظ شیرازی** از همه ستارگان در آن آسمان تابان‌تر است . شاید وجود دربارهای کوچک سلاطین متعدد محلی که همه بایکدیگر رقابت می‌کرده سعی مینمودند بر یکدیگر سبقت بجویند ، زمینه مساعدی برای بروز و تکامل و ترقی قریح شعری بوده باشد . زیرا هر شاعری را که نزد ممدوحی و در دربار پادشاهی بخت و اقبال قرین نمیشد ، میتواندست بسهولت از نزد او بدربار دیگری رو آورد و در آنجا خریدار بهتری برای کالای ادب خود بیابد . ولی هر گاه تمام مملکت در تحت امر یک پادشاه عظیم قرار میگرفت و در سراسر کشور یک تختگاه و یک دربار حکمفرما میشد ، اگر استادی در آنجا ، نه بواسطه قلت استعداد بلکه شاید در نتیجه سوء طالع و باחסادت رقبا ، از نظر سلطان میافتاد ، هر آینه برای او امید پیشرفت میسر نمی بود و هیچکس وی را نمیشناخت و دامنه شهرت او ناچار از دائره محدود آشنایان نزدیک وی تجاوز نمیکرد .

از همین لحاظ در مملکت ایران ، بلافاصله بعد از سقوط دولت مغولها و قبل از هجوم تیمور تاتاری ، برای شعراء ازهر-
اوضاع آشفته ایران
از زوال مغول
تا ظهور تیمور
 طرف میدانی وسیع برای جولان و خود نمائی فراهم آمده بود . چه در آن زمان در شمال شرقی ایران ، ملوک کرت در مرکز هرات سلطنت میکردند ؛ و در سبزوار و نواحی مجاور آن سلسله سرداران دارای قدرت

بودند. سلاطین ایتالی، بنی شیخ حسن بزرگ و بر سر سلطان اویس و اعقاب آنان در يك ناحیه بیضی شکل پادشاهی داشتند، که کانون شمالی آن تبریز و کانون جنوبی آن بغداد بود، و در همان ایام جنوب ایران نیز مابین شاهزادگان خاندان مظفری تقسیم شده بود، که غالب آنها مستقل و دائماً بایکدیگر در نزاع بودند و در بلاد شیراز و اصفهان و یزد و کرمان حکومت داشتند.

این امارت‌های خرد و کوچک راهیچگونه خط سرحدی روشنی از یکدیگر جدا نمیکرد. و ممکن نبود که برای اجزاء این سلطنت‌های سیال و متغیر بتوان نقشه ثابتی طرح کرد؛ بلکه اگر بخواهیم جغرافیای سیاسی ایران را در آن زمان بشکاریم، باید هفت یا هشت مرکز را در نظر آوریم که از هر کدام اشعه متغیری کم و بیش به طرف تابیده است، و بمقدار قدرت و نفوذ آن امراء جنگجو که صاحبان آن مراکز بوده‌اند، فتح‌نامه اعمال خشونت آمیز آنها را گویند کان زمان بزبان شعر و آثار ادبی آمیخته، بهر سوه منتشر می‌ساختند.

در میان شعراء این دوره لااقل در حدود ده تن مستحق ذکرند، که یا از لحاظ ابتکار در طرز کلام و جمال سخن، و یا از لحاظ شهرتی که در سراسر وطن خود حاصل کرده‌اند، خاطر را جلب می‌کنند. نباید گفت که این دو صفت بحکم ضرورت در شاعر واحدی جمع می‌شده، بلکه هر يك از آن دو صفت بزعم من به تنهایی کافیت که کسی را بشاعری نامبردار سازد.

برای محقق خارجی لازم است که همواره در قضاوت خود درباره ادب قومی دیگر يك گونه تردیدی داشته باشد و باید پیوسته بغاطر آورد که

هر قدر کوشش نماید محال است قوه ذوق و تمییز دانشمندان محلی و محققان ملی را حاصل کند. وهم این نکته را باید در نظر بگیرد که صرف این معنی که شاعری در میان هموطنان خود چندین قرن دارای کمال شهرت و حسن صیت میشود، البته دارای کمالی است که باید بادیقه اهمیت و احترام بر او نگرست.

این نکته شامل حال فرسرایانی میشود مانند: **خواجو و عماد کرمانی و کمال خجندی** که همه آنها در برابر مقام ارجمند **حافظ شیرازی** فاقد قوه ابداع نمایانی میباشد. هر چند هر سه آنها را طرز سخن خالی از شباهت به حافظ نیست، لیکن نباید فراموش کرد که او سی و هفت سال و دومی هجده سال قبل از حافظ وفات یافته اند. و از این قرار آنها راه را برای ظهور اشعار بلند او هموار کرده اند. و عظمت و بزرگی سومی یعنی کمال را خود حافظ که با اومعاصر بوده تاحدی کواهی داده در این بیت:

«چون غزل های مرود لکش حافظ شوند / کر کمالش بود، شمر نگوید بخیلند»

از طرف دیگر بعضی از شعراء مانند: **عبیدزاکانی و بسحق (ابواسحاق اطعمه)** بقدری دارای ذوق ابتکار و قوه ابداع هستند که خواه هموطنان ایشان آنها را حرمتی که مستحق اند نهاده باشند خواه نه، نباید از نظر محقق ادبیات فارسی محو و فراموش کردند.

بنابراین مقدمات، من بر آن سرشدم که در این فصل
از شعراء مذکور ذیلاً سخن گفته و ترتیب تقدم ایشان
را بنظم تاریخی قرار بدهم، نه بمناسبت اهمیت مقام
عدم اعتبار سخن
تذکره اویسان

۱- ازین بیت، پیشتر عکس معنائی که مرحوم براون گمان کرده مستفاد میگردد؛ چه حافظ سریعاً غزلهای خود را دترتیری و دلکشی بر کمال ترجیح داده است.

وعظمت قدر هر يك؛ معذلك ترتيب تاريخي هم تخریبی خواهد بود. زیرا که در بسیاری از موارد فقط تاریخ وفات شاعر ثبت شده است و آن غالباً نیز غیر محقق است. برای ما معلوم نیست که آیا شاعر مقصود در جوانی وفات یافته یا در پیری. برآستی، آنکه شرح احوال متعدد شعراء که دولتشاه^(۱) و دیگران مانند آشکده^(۲) و هفت اقلیم^(۳) و دیگر کتب معروف تذکره ثبت کرده‌اند، باز برای جزئیات و خصوصیات زندگانی آنان، مانند تاریخ تولد و وفات و اخلاق و صفات، کمتر اطلاعات محکمی میتوان بدست آورد. بسیاری از

۱ - تذکره الشعراء، تألیف امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیاش الفازی السمرقندی، در ترجمه احوال و شعر شاعران و خلاصه‌ای از تاریخ شهریاران و مشتمل است بر مقدمه‌ای و هفت طبقه و خانمه.

دولتشاه که خود از امراء محترم دارالملک هرات بود، کتاب خویش را در شوال ۸۹۲ هـ. ق برای امیر علی شیر لوائی تألیف ساخت و بدین مطلع آغاز سخن کرد: «تحمیدی که شاهباز بلند پرواز اندیشه بساحت کبریای آن طیران تواند نمود ...». تذکره دولتشاهی هم از روزگار تألیف شهرت و اعتباری فوق العاده بدست آورد و مورد اتباع دیگر تذکره نویسان گشت. و از آنجا که در آن اشتباه و لغزش و بی‌دقتی فراوان راه یافته است، بدان اعتماد و اعتقادی متفن توان بست.

این تذکره که در کتاب حاضر مکرر از آن نام برده شده است، جزو سلسله اخبارات اوقاف کتب در شهر لیدن هلاند در مطبعه بریل سال ۱۹۰۰ میلادی بسمی و اهتمام مرحوم پرفسور ادوارد برون طبعی منقح یافته.

۲ - تذکره آشکده، تألیف لطفلی بیگ که بن آقا خان بیگدلی متخلص به آذر است. بنابر آنچه مؤلف در فصل آخر کتاب در شرح احوال خود نویسد: در اصفهان سال ۱۱۳۴ هـ. ق متولد شد، در چهل سالگی تألیف این کتاب همت گماشت؛ بنابر این در سال ۱۱۷۴ هـ. ق دست بدین کار برد و بمسال ۱۱۹۳ هـ. ق در ادامه آن پای افشرد. وفات آذر بیگدلی را عموماً بمسال ۱۱۹۵ هـ. ق نوشته‌اند. آذر در تمهید تذکره خویش را چنین آورد:

«و این تذکره مشتمل است بر دو مجمره

مجمره اولی: در ذکر اطوار و اشعار فصیحی متقدمین است، مشتمل بر یک

بغیه حاشیه در صفحه بعد

بیه حاشیه از صلحه قبل

شعله در ذکر احوال و اشارشاهان و شهزادگان هردیار و امرای عالمقدار از ترک و غیره که فی الضیفه منسوب بولایتی نیستند. و سه **اخگر** : در ذکر شعرای ایران و توران و هندوستان. و هراخگری به چند **شراره** که اسم ولایت اقتضاکند، تفصیل یافته و در تحت هر شراره اسامی بلاد آن ولایت نگاشته خواهد شد. و یک **فروغ** در بیان حالات و مقالات زمان هفت توأمان هر دیار.

مجمعه دویم در بیان حالات و خیالات شعرای معاصرین و آن مشتمل است بر دو پر تو:

پر تو اول در افکار یاران معاصرین **پر تو دویم** که خاتمه کتابت، بخیالات

خام خود مختوم کردم... ۴.

تذکره آتشکده مبار در هندوستان بیجاپ سنگی رسید و چاپیایی که بسالهای ۱۲۷۷

و ۱۲۹۹ ه. ق در بهی از آن بعمل آمد، متداول تر بود و طبع قدیم آن که در سال ۱۲۴۹

ه. ق در کلکه پرداخته آمده کمتر بنظر میرسید. در زمان حاضر بهمت آقای حسن سادات

ناصری برای آن کتاب طبع افتادای دقیق و عالمانه ای در نظر گرفته شد و بسالهای ۱۳۳۶

و ۱۳۳۷ قسمتی از آن در دو مجلد بصورتی دلپذیر بوسیله مؤسسه چاپ و انتشار امیر کبیر

انتشار یافت و طبع دیگر مجلدات آن ادامه دارد.

شروع کتاب آتشکده بدین بیت دل انگیز است:

در طوف حرم دیدم، دی منبجه ای میگفت : این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی

۳- **هفت اقلیم**، از مشهورترین تذکرها در احوال شعراء و بعضی نامداران

است، مؤلف آن امین احمد رازی، پسر خواجه میرزا احدی است؛ پدرش دوسال ۹۳۰

از طرف شاه طهماسب صفوی بکلالتری ری مأمور شد، و فرزند او امین احمد از امیان

روزگار شاه طهماسب بود و تهانگام شهریاری شاه عباس کبیر میزیست. اعتماد الدوله

پدر نورجهان ملکه هندی، از رجال دربار اکبر شاه امیر اطور هندوستان، ابن عم او بود. امین-

احمد کتاب خود را که نتیجه مطالعات روزگاری دراز در احوال سخنوران و بعضی مردان

دین و عرفان و سیاست است، در مدت شش سال بترتیب اقلیم جغرافیائی مبوب نموده

بتألیف آورد و از این سبب نام آنرا «هفت اقلیم» نهاد. و ماده تاریخ اتمام آن را چنین

بدست داد: «تصنیف امین احمد رازی» که بسال ۱۰۰۲ هجری برابر می افتد. و تاریخش

ازین دیاهی که زاده بکر فکر اوست معلوم و مفهوم میشود :

این نسخه که هست همچو فردوس نکو

تا مو نشوی درو، نه بشکافی مو

کر از تو کسی سؤال تاریخ کند

«تصنیف امین احمد رازی» کر.

قسمتهائی از این کتاب در کلکه بوسیله انجمن آسیائی بنگاله بطبع رسیده،

و نسخه ای خطی از آن در مصرف بنده مترجم است.

این تذکره بابایمانی چند آغاز میشود، نشانه را به نقل بوت نخستین آن پرداختیم:

خرد هر کجا گنجی آرد یدید

بنام خدا سازد آن را کلید.

حکایات منقوله در این کتب یا عامیانه و مبتذل است ، یا افسانه و مجعول؛ بجز آنچه از اشعار و کلمات خود آنان استخراج میتوان کرد . (در صورتیکه نسخه مطبوع انتقادی صحیحی درست باشد .) پس باید اعتراف کرد که معلومات ما در باره زندگانی بسیاری از این شاعران قلیل و ناقص^(۱) میباشد . این گویندگان مردمان فقیری بوده‌اند ، و در هیأت جامعه مجهول و ناشناس ؛ و مورخان معاصر از حال آنها بکلی بی خبر . شهرت و آوازه ایشان در قرون بعد حاصل شده که آیندگان بعداً بی‌فضائل و هنرهای ایشان برده ، و چند واقعه و حکایت مبتذل برای تاریخ زندگانی آنان بهم بافته اند . ظاهراً بیشتر این حکایات از آنجا اختراع شده که خواسته اند شرح و تفسیری برای بعضی از کلمات و اشعار ایشان درست کرده باشند . فقط در میان این کتب تذکره و تاریخ رجال بکثورتی فوق مستثنی میتوان دانست و آن نسخه ایست خطی موسوم به مجمل تألیف فصیحی خوافی . و این کتاب نفیس سالنامه^(۲) ایست مشتمل بر هزار صفحه تقریباً که در سال ۸۴۵هـ /

(۱) **نسخه مجموعه اشعار خطی در اصفهان** - در کتابخانه شهرداری اصفهان مجموعه نفیسی موجود است که یکی از وزرای قرن هشتم هجری ساکن شیراز بنام **تاج الدین علی** بشکل بیاض ترتیب داده ، و به چند قسمت منقسم است و هر قسمت خاص یکی از شعراء همان عصر . و در ورق اول هر قسمت کاتبی بخط سرخ جلی بقلم ثلث نام و القاب آن شاعر را نوشته ، چهل و چهارمین از بزرگان زمان ازوزراء و حکماء و فقهاء و شعراء و عرفاء و غیره هر یک چند مصحفه در آن از مضبوطات خود با از اشعار و آثار خویش چیزی نگاشته اند . و آنان بتدریج از ماه سفر ۷۸۲ هـ . تمامه شوال همان سال در آن سفینه یادداشت‌هایی ثبت و رقم و امضا کرده اند . سزاوار است این نسخه نفوس که از ماخذ ادبی این عصر و فزلی از **حافظ** و قلمانی از **ابن یمن** و دیگران را نیز متضمن است ، بمعنه گراور و چاپ شود .

(۲) سالنامه = Chronicle

۱۴۴۲م. تألیف شد و بسیاری نکات نادره و مطالب گرانها که در هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود، در آن مندرج است. مخصوصاً دربارهٔ رجال خراسان عموماً و هراتیان خصوصاً اطلاعاتی گرانها دارد.

تا آنجا که من اطلاع دارم از این کتاب سه نسخه در اروپا موجود می‌باشد :-

یکی در سن پترزبورغ که آنرا بارون ویکتور روزن در سن ۱۱۱ فهرست خود، دورن Dorn در جلد دوم رسالهٔ خود که راجع بکتاب موجوده در سن پترزبورغ تألیف کرده از آن وصف نموده‌اند.

دوم - نسخه ای که متأسفانه وسط آن از وقایع سال ۷۱۸ تا ۸۴۰هـ. ناقص است، و سابقاً متعلق به کامل راورتی بود و فعلاً ملک هیأت امناء اوقاف گیب می‌باشد.

نسخهٔ سوم جدیدتر ولی کاملتر می‌باشد و متعلق به سر هوتوم شیندلر Sir Houtum - Schindler و آن اکنون در تصرف این جانب است^(۱).

شعراء این عصر که نزد من مستحق ذکر می‌باشند عبارتند از:

(۱) ابن یمن - (متوفی بسال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۵م به شعرانی که در این فصل مورد بحث می‌باشد
قول دولتشاه) یاد در سال ۷۶۹ هـ / ۱۳۶۸ م.
بقول صاحب مجمل که معتبرتر است. این شاعر
معاصر است باملوك سر بداران سبزوار.

(۲) خواجهی کرمانی - متوفی به ۷۵۳ هـ / ۱۳۵۲ م. یا بقول دولتشاه در ۷۴۲ هـ / ۱۳۴۱ م.

(۱) نسخه‌ای دیگر از این کتاب که بخط نث کتابت شده متعلق بکتابخانهٔ فاضل کابردوست آقای حاج محمد نخجوانی تبریزی است که بامانت به نگارنده داده‌اند.

(۳) عبیدزاکانی - شاعر بزرگ هجوسرا و فکاهی، متوفی به ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۱ م.

(۴) عماد کرمانی - متوفی به سال ۷۷۳ هـ / ۱۳۷۲ م.

(۵) سلمان ساوجی - متوفی به ۷۷۹ هـ / ۱۳۷۸ م. مداح و قصیده - سرای دربار سلطان اوئیس جلایر.

(۶) حافظ شیرازی - متوفی به ۷۹۲ هـ / ۱۳۹۰ م.

(۷) کمال خجندی - متوفی به ۷۹۳ هـ / ۱۳۹۱ م. یا ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م.

(۸) مغربی صوفی - متوفی به ۸۰۹ هـ / ۱۴۰۷ م.

(۹) بسحق، ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه - متوفی ۸۱۴ هـ / ۱۴۱۶ م.

(۱۰) نظام الدین محمود قاری یزدی شاعر البه.

اینک از هر يك از این شعراء به ترتیب فوق به تفصیل سخن میگوئیم:

هر چند اشاراتی راجع باین شاعر و پدرش یمین الدین که ابن یمین

بنام او معروف است، در کتابهای تذکره دولتشاهی

امیر محمود بن
امیر یمین الدین
طغرائی (۱)
دهفت اقلیم و آتشکده آذری و مجمع
الفصحاء و دیگر کتب تذکره آمده است ،

لیکن بعضی نکات درباره او معلوم گردید که غالباً

(۱) چنین گوید بنده مترجم : - امیر فخر الدین محمود بن امیر یمین الدین - متوفی طغرائی فریومدی چنانکه مرحوم براون شرح داده از اجله بزرگان سخن و «گویندگان بنام ادب فارسی است که مکتب قطعه سرائی» او شهرت «کلاسیک» حامل کرده است .

بفیه حاشیه در صفحه بعد

از کتاب نادرالوجود **مجمل فصیحی خوانی** نقل شده است . در این کتاب از این یمن در سه جا نام میبرد .

بقیه حاشیه صفحه قبل

کتابی که در اینواخر در باب او نگاشته شده : اولاً مقدمه فاضلانه ای است که آقای سمید نفیسی بردیوان او تحریر فرموده و در سال ۱۳۱۸ ش. در طهران بچاپ رسیده ، دیگر رساله بدیمی است که مرحوم غلامرضا رشید دایمی در سال ۱۳۰۳ ش. درباره او انشا کرده و خود از آثار فصیح ثر فارسی است .

دیوان ابن یمن نخست در سال ۱۸۵۲ م . یعنی مستشرق اطریشی شلشتاوس هرد Schlechta Wesshard در وین به بطبع رسیده و پس از آن در سال ۱۹۳۳ م . افری انگریسی بنام سر تپیرا دل E. H Roduell مجموعه ای از قطعات او را با ترجمه خوبی با انگلیسی در لندن بچاپ آورده ، و نیز مجموعه ای از قطعات او به سال ۱۸۶۵ در کلکته چاپ شده ، همچنین در بیو ال هندوستان مجموعه دیگری از آن سال ۱۸۹۰ م . بچاپ سنگی رسیده است مرحوم علی اکبر دهخدا نیز از گوشه و کنار مقداری از اشعار او را جمع فرموده اند که بالغ بر هشت هزار بیت میشود . ابن یمن همانطور که رادول مترمن است ، **هداح سر بلداران** سبزواری بوده ، ولی علاوه بر آن مدایحی بمنوای غیاث الدین محمد بن رشید الدین وزیر **ابوسعید** مغولی و همچنین در مدح **طفا تیمور** مغولی گفته است .

دوره زندگانی این شاعر سراسر مقارن با ایام اغتلابات و جنگها و جدلهای داخلی ایران و دستخوش حوادث غم انگیز میباشد و همین حوادث او را بملک قناعت و زهد رهبری کرده و قطعات فرا در شایش همین صفات شریفه از او بجای مانده است .

در دوره اول عمر که عهد شباب اوست ، مسلماً غزلیات و قصائد هم می سروده که تحقیقاً شرحی که ارباب تذکره نوشته اند ، و در متن مرحوم براون نیز مترمن شده ، در وقتی که در اردوی امیرمسعود سربداری بوده ، از میان برفته است . پس در دوره بعد که سرو کارش بملوک الطوائف و بقایای سلطنت مغول است ، بنظم قطعات اخلاقی میپرداخته که مجموعه آن خوشبختانه باقی و اکنون بدست ما رسیده است . در اوائل عمر سفری به **قبریز** کرده و در آنجا **غیاث الدین محمد** وزیر را مدح گفته است . یکی از قطعات او که خطاب بهمان وزیر است ، و در اجازه مراجعت بوطن سروده ذیلآ ثبت می شود :

بقیه حاشیه در صفحه بعد

در ذیل سنوات ۸۴۳ هـ / ۱۳۴۲ م. و ۷۶۹ هـ / ۱۳۶۷ م. که سال وفات اوست. مورد اول بشرح ذیل است :

مسنة ثلث و اربعين وسبعمائة - حرب ملك ههز الدين ابوالحسين محمد كرت باخواجه وجيه الدين مسعود سر بدار و شيخ حسن جوري در میان زاوه و خواف و قتل شيخ حسن جوري بردست مردم باخواجه وجيه-

بنه حاشیه از صلحه قبل

وزیر کشور چارم غیاث دولت و دین

توئی که رای تو صد ملک را بیاراید
 روا بود که در ایام دولت چو توئی
 زمانه همچو منی را بنم بفرساید!
 ز کوفسند و جو و کاه و از دقیق و حطب
 کزیر یست، که این پنج گانه میباید
 تو گفته ای که مرتب کنند، لک چه سوده
 ز دست نائب و حاجب برون نمی آید!
 ضمیر پاک تو چون حال بنده می داند
 سزد که بنده بذکرش صداع ننماید
 کنون چو کار مرا هیچ استقامت نیست
 کرم اجازت رجعت دهی، همی شاید!

در قطعات ابن یمن است که برای نخستین بار صنعت « جمع معالات » بنظر می رسد، و پیرازاو دیگران این صنعت لطیف را باو بهر وی کرده و قطعات و رباعیات بسیار گفته اند.
 قطعه ابن یمن این است :

بدندان روی سندان بردیدن	بچشم از کوه و صحرا خار چیدن
مولانا جامی این قطعه را استقبال کرده و چنین گفته :	
بدندان رخنه در فولاد کردن	بدرگان راه درخارا بریدن
بآشدها فرو رفتن نگویند	بپلک دیده آتشپاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بار	ز مشرق جانب مغرب دویدن
بتره جامی آسار نباید	که بار منت دوان کشیدن

الدین مسعود مذکور ، در ثالث عشر صفر و فرار خواجه وجیه الدین مسعود
مذکور:

غایب شدن دیوان صاحب مرحوم امیر فخر الحق والدین محمود
ابن یمین المستوفی الفریومدی که در حرب مذکور غارت کردند ؛
بچنگال غارتگران اوقات روزان پس، کراز او نشانی نداد.
و امیر فخر الدین محمود مذکور از سبزو ار قطعه ای گفته پیش
ملك معز الدین ابو الحسین محمد كرت فرستاد . والقطعة هذه:

«گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
آنكه او می ساخت دیوان، شکر یزدان بامنست
ور دیود از من زمانه سلك در شاهوار
لیکن ازدودش نیندیشم چو درمان بامنست
ور ز شاخ کلبن فسلم کلی بریود باد
کلشنی پر لاله و سرین و دیحان بامنست
ور نمی شد يك صدف از لؤلؤ مرا
قطره ای چند از رشاش کلکم ار کم شد؛ چه نم؟
خاطر فیاض همچون ابر نیسان بامنست
آب شمر عذب من چون خاك اگر بر باد رفت
سهل باشد، چشمه سار آب حیوان بامنست
گرچه آمد دل بدود از گشتن دیوان تلف
زان چه غم دارم، چو طبع گوهر افشان بامنست (۱)؛
ور ثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشر شد در جهان، طبع ثناخوان بامنست؛

(۱) در دیوان چاپ تهران ۱۳۱۸ ش. در اینجا این بیت را اضافه دارد :
ور چه گشت امراض نفسانی ز دائم منفل

جوهری کان هست فصل نوح اسان بامنست

گرچه دیوان دگر مرعوب دانه کرد، لیک
 حاصل عرم هیا شد، انده آن با منست
 بی نهایت گریب بود، گردون دونه بامن؛ چه بالک؟
 چون عنایتهای شاهنشاه دوران با منست؛
 خسرو عادل مهر الدین که گریب قدر او؛
 کز جلالت آنچه میکنجد در امکان بامنست
 معظم چاکر نوازیها که اندر کل حال
 شهریار عهد را از جمله اقران با منست
 آن بود کز لطف او گریب مرا آزاده ای
 شاد باش این یمین کاجزای دیوان بامنست؛
 عمر شد در کامرانی تا ابد، باد و بود
 وردمن چاکر، دعای شاه؛ تا جان با منست.

و چندانکه طلب کردند، دیوان او یافت نشد؛ و او از سفائن بزرگان
 و از آنچه هر کس را بخاطر بود و آنچه بعد از این گفت جمع کرد.
 کاشمار پراکنده چو هفت اورنگم مانده پروین به نظام آید باز.
 این بود موضوع اول که در آن مجمل فصیحی از این یمین سخن
 گفته است.

مورد دوم خیلی مختصر است، و فقط واقعه وفات ابن یمین را بتاریخ
 هشتم جمادی الثانیة سال ۷۶۹ ه. / ۳۰ ژانویه

تاریخ وفات
 ابن یمین

۱۳۶۸ م. قید نموده، که ماده تاریخ وفات اورانیز
 ذکر کردم و گفته است^(۱): «وفات امیر فخر الدین

محمود بن امیر یمین المستوفی الشاعر فی الثامن جمادی الاخر السنة
 المذكورة:

(۱) بنقل از نسخه مجمل ملکی آغای نجبوانی.

بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه
روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین
گفت رضوان حور را : برخیزو استقبال کن
خیمه بر صحرای جنت برزند این یمین !

و آنگاه رباعی از او هزل میکند، که شاعر اند کی قبل از وفات خود گفته
است . «وله فی حالة النزع:

منگر که دل این یمین پر خون شد بنگر که از این جهان فانی چون شد
مصعقبک و چشم بر روی بدوست بایک اجل خندمزان بیرون شد^(۱)

دولت‌شاه در طبقه خامسه کتاب خود (شماره ششم و هفتم) از شاعر و
پدرش نام میبرد ، لیکن مطالب و قضایای معتبر و مهمی چندان از آنها ذکر
نمی کند. تنها از **امیر یمین الدین** پدر شاعر قطعه لطیفی نقل کرده ، متضمن
چهارده بیت ، و وفات پدر او را در سال ۷۲۴هـ / ۱۳۲۴ م . ثبت مینماید . بقول
دولت‌شاه ^(۱): اصل پدر شاعر ترک است و در روزگار سلطان محمد خدا بنده
در قصبه فریوهد اسباب و املاک خریده و متوطن شده و فرزندش **امیر محمود** -
ابن یمین در همان جا متولد گشته است . و **خواجه علاء الدین محمد**

فریوهدی که صاحب دیوان **خراسان** بر روزگار
آلچیه در دولت‌شاه
آدمه است
سلطان ابوسعید خان بوده است ، او را احترام و

نگاهدشت کلی کرده . و وزیر مذکور در سال
۷۳۷ هـ / ۱۳۳۶ م . در نزدیکی **استرآباد** بدست سر بداران بقتل رسید . اما
راجع به فرزندش **ابن یمین** چندان مطلب مفصلی ذکر نکرده . باختصار ذکر
از او نموده و گفته است که : **امیر محمود بن یمین** مداح جماعت سر بداران

(۱) رجوع شود به ذکر دولتشاه طبع لیدن ص ۲۷۳-۲۷۷.

بوده، و این خود مورد تردید است؛ و اینکه وی در سال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م. وفات یافته‌است، (این را نیز میتوان گفت صحیح نیست)؛ و سپس بمناسبت وفات او شرح مبسوطی بطور معترضه در حدود ده صفحه از تاریخ سلسله کوچک سربداریه نوشته است. عمر این سلسله در حدود پنجاه سال طول کشید، عاقبة الامر در سال ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م. بدست تیمور منقرض گردید.

هفت اقلیم و آتشکده و مجمع الفصحاء بیش از آنچه گذشت اطلاعی از ابن یمن بدست نمیدهند، جز اینکه کتاب اخیر میگوید که وی در شاعری مداح طغای تیمور خان بوده‌است، لیکن نظر بقندان دیوانش چنانکه در فوق ذکر شد نمیتوان بطور قطع تعیین نمود که بمدوح وی که بوده و در ظل حمایت کدام پادشاه میزیسته‌است.

کلیه آثار ابن یمن عبارتست از مجموعه مقطعاتی که غالب آنها دارای معانی فلسفی و اخلاقی و عرفانی است. آن مجموعه **اشعار ابن یمن و کیفیت آن** یکبار سال ۱۸۶۵ م. در کلکته بطبع رسیده. و من خود نسخه زیبا و خوش خطی از آن دیوان در تصرف

دارم که مورخ است به ۵ رجب ۱۲۸۱ هـ / ۲۴ اکتوبر ۱۴۸۶ م. ترجمه آلمانی از غالب آن اشعار بقلم شلشتا و سهرد Schlechta - Waschrd نیز بطبع رسیده‌است (وینه بسال ۱۸۵۲ م. و آن مشتمل است بر ۱۶۴ قطعه از قطعات وی). قطعه ذیل در شرح سیر تکاملی روح در عداد بهترین و معروفترین اشعار ابن یمن است :

» زدم از کم عدم خیمه بصحرای وجود

و ز جنادی به نیانی سفری کردم و رفت

بعد از اینم کشش طبع بهیوانی بود

چون رسیدم بوی از وی گنری کردم و رفت

بعد از آن در صف سینۀ انسان صفا
 قطره حتی خود را گهری کردم و رفت
 با ملائک پس از آن صومعه قدسی را
 کرد برکشم و نیکو نظری کردم و رفت
 بعد از آن ره سوی او بردم و بی این یمن
 همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت؛

همین معنی عیناً در کلام شاعر بزرگ متصوفه
 جلال الدین رومی که يك قرن قبل از ابن یمن
 از مثنوی مولوی **قطعه ای به همین مضمون**
 میزیسته آمده است، در مثنوی معروف^(۱)، که بقرار

ذیل است :

مردم از نامی ب حیوان سر زدم	» از جمادی مردم و نامی شدم
یسه ترسم کی زمردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آدم با ملائک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شیء هالك الا وجهه	از ملك هم بایدم جستن ز جو
آنچه اندر، وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملك پُران شوم
گویدم : «كأنا الهه راجعون».	یسه دم کردم، عدم چون ارفنون

و نیز این قطعه از ابن یمن است :

مرد عاقل جهان پر فن را .	از برای دو چیز جوید و بس
یا کند پایمال دشمن را .	یا از او سربلند گردد دوست
که غرض چیست مال جستن را .	و آنکه موجود و نموداند
داده زان پس بیاد خرمن را .	چیده باشد بسکنت خوشه
حاصلی ناشناس کردن را .	غیر جان کندن و زخشن چیست

قطعه ذیل از اینکه شامل معنای بدبینی خاص از نوع عقاید

(۱) مجلسوم ص ۲۹۵ طبع ملاء الدوله - تهران.

مالئوزیانیسم^(۱) وهانی کئیسیم^(۲) میباشد نیز قابل ذکر است:

دای چه موجبست که فرزند از پدر منت نگیرد ارچه فراوان دهدمطأ؛
یعنی درین جهان که محل حوادث است درمحنت وجودتو افکنده ای مرا !

قطعه دیگر که ذیلاً ثبت میشود ، معانی و عقاید مکتب جبریه که نزد

ابن یمن و دیگر اساتید آن مکتب متداول بوده است ، نشان میدهد :

خدائی که بنهاد هستی داد بروزالت (۳) اندر افکند خشت
کل پیکرت را چهل بامداد (۴) بدست خود از راه حکمت سرشت

(۱) مالئوزیانیسم Malthusianisme عبارتست از: اصول عقاید منسوب بکشی

انگلیسی موسوم به **توماس مالئوس** و پیروان او، این عالم اقتصادی متولد سال ۱۷۶۶ م و متوفی سال ۱۸۳۴ م. قاعده ای در علم اقتصاد وضع کرده که خلاصه آن اینست: چون سکنه روی زمین پیوسته سربلند از تولید مواد حیاتی انتشار و بسط می یابند، قوای دیگر بوسائل خاصی مانند: قحطی، امراض عمومی، جنگ و غیره جلو قوه زاد و ولد انسانی را گرفته مانع از تکثیر عظیم نفوس بشری میشوند. بنابراین پیشنهاد می نمود که بوسائل اجتماعی و اخلاقی حدودی برای سرعت ازدیاد نفوس بشری وضع شود، کتاب او موسوم است به:

« L'Essai sur la Principe de la Population » عقاید او را عموماً برخلاف مبادی انسانیت و اخلاق و مزاحم حقوق طبقه قرا دانسته اند.

(۲) مانی کئیسیم Manichaeisme یا مذهب ثنویه، منسوب به **هانی** متفکر بزرگ ایرانی - **Mani** یا مانیکوس **Manicaeuse** - که معتقد بود مظهر خیر - **یزدان** بامظهر شر - **اهرمین** - در نزاع دائم است. این مذهب از قرون سوم تا هفتم میلادی از ایران به اروپا نیز انتشار یافت.

(۳) روز الست اشاره بروز نخستین خلفت است که خداوند تمام موجودات را مخاطب ساخته و فرمود: « الست بریکم؟ قالوا بلی... » سوره الامراف ۱۷۱/۷.

(۴) چهل بامداد - در حدیث آمده است که: خدای متعال کل وجود آدم صبی را چهل روز خمیر مفرمود. (طبری ج ۱ ص ۹۱).

همه بودندیها یکایک نوشت (۱)
که: این کار خوبست و آن کار زشت
هر آنکس که بیخ شترخار کشت
چه اصحاب مسجد چه اهل کشت
که آن را هد دوزخ، این را بهشت!!

قلم را بفرمود تا بر سر
نزیید که گوید ترا روز حشر
ندارد طمع رستن شاخ عود
چو از خط فرمایش بیرون نیند
خرد را شکفت آید از عدل او
این قطعه نیز اوراست :

هزّت خویشتن نگهدارد
هر چه کبر و منیت بگذارد
سر موئی ز خود نیازارد
هیچکس را حقیر نشمارد
تا مگر دوستی بدست آرد

مرد باید که هر کجا باشد
خود پسندی و ابلهی نکند
بطریقی رود که مردم را
همه کس را ز خویش به داند
سر و زر در طلب نهد آنکه
نیز قطعه ذیل از اوست :

بر کس ز تو و بر تو ز کس بار نباشد
باید که عدد بیشتر از چار باشد
شرط است که ساقی بجز از بار نباشد
او نیز در این کار بانکار نباشد
از عالم ارواح خبر دار نباشد
با هیچ کش در دوجهان کار نباشد.

گنجی که درو کجش اغیار نباشد
رودی و سرودی و حریفی دوسه یاری
نردی و شرابی و کبابی و ربابی
عقلست که تمییز کند نیک و بد از هم
و آنکس که شود منکر این کار که گفتم
این دولت اگر دست دهد این یمن را

قطعه ذیل از ابن یمن در حقیقت ترجمه و نقل کلام قطعه عربی منسوب
به قابوس بن وشمگیر امیر طبرستان است که از ۳۶۶ هـ / ۹۷۶ م. تا
۴۰۳ هـ / ۱۰۱۲ م. در مکرر گمان سلطنت می کرده ، (اصل این قطعه در حکایات
تاجر و جنبه در الف لیلة و لیلة آمده است (۲):

(۱) قلم نوشت، اشاره به حدیث دیگر است که: «اول ما خلق الله القلم» و بار امر
فرموده که همه مقدرات را بنویسد. (طبری ج ۱ ص ۲۹).

(۲) قطعه قابوس وشمگیر این است :

الدهر یومان : - ذا أمن و ذا حذر
والعیش شطران : ذا صغو و ذا کدر .
بقیه حاشیه در صله بعد

ای دوستان بیکام دلم نیست روزگار	آری زمانه دشمن اهل هنر بود
سهلت اگر جفا کشم از دور بیوفا	زحمت نصیب مردم والا کبر بود
در آسمان ستاره بود بیشمار، لیک	رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
رسمیت در زمانه که هر کم بضاعتی	ز اهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود
دریا سفت که منصب خاشاک اندر او	بالای عقد کوهر و سلک در بود

هر چند همه تذکره نویسان معروف عائدند: دولتشاه

خواجوی کرمانی و صاحب هفت اقلیم و آذر صاحب آتشکده و
 کمال الدین ابوالعطاء هدایت صاحب مجمع الفصحاء و دیگران همه
 محمود بن علی بن محمود
 در کتب خود اشاراتی درباره خواجوی کرمانی

کرده اند، لیکن همه آنها فاقد اطلاعات مبسوط
 میباشد و اگر هم اطلاعاتی ذکر کرده اند، غالباً نادرست و پر غلط است.
 فی الحقیقه عدم دقتی که در این کتب تذکره بکار رفته موجب نهایت تأسف
 است. برای مثال نمونه ای ذکر میکنیم: رضا قلیخان، باینکه بدون تردید

بله پاورقی از صفحه قبل

قل للذی بصروف الدهر میرنا	هل عائد الدهر الا من له خطر؛
اما ترى الريح ان هبت عواصفها	فلس يصف الا ما هو الشجر.
و ما ترى البحر تملو فوقه جهف	و مستقر باقى قمره الدور.
ضى السماء نجوم لا عداد لها	و ليس يكف الا الشمس والقمر.
فان تكن هبت ابدى الزمان بنا	و نالنا من تمادى يؤسه الضر.
و كم على الارض من خضراء موبقة	و ليس يرجع الا ما له ثمر.
احسنت ظنك بالايام ان حسنت	و لا تخف سوء ما يأتى بالقدر.

و این سببیت اخیر را مرحوم میرزا احمد وقار شیرازی که از
 شعراء متأخرین است، بسبب غلطی این معنی چنین بنظم آورده :

دست زمانه اگر لب میکند بما	یا هر چه بگذرد همه بر ما ضرر بود،
بود عجب، که هست درختان تربی	آنرا ز تند سنگه، که او بارور بود.
ز بهار بر زمانه یکی ظن بد میر	مهراس ز آنچه حکم فنا و قدر بود.

دارای مرتبتی رفیع در شعر و لغت و تاریخ می باشد، در **مجمع الفصحاء** ^(۱) گفته است که: **خواجو** مداح و قصیده سرای سلطان **ابوسعید خان** بوده، که آن پادشاه از ۷۱۶ هـ. تا ۷۳۶ هـ. / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م. سلطنت می کرده، و بلافاصله بعد از آن سال وفات شاعر را در ۵۰۳ هـ. / ۱۱۰۹ م. ذکر می نماید، که علی التحقیق اشتباه کرده و ظاهراً این عدد را بجای ۷۵۳ هـ. از روی عدم توجه نوشته است.

دولتشاه که سال وفات **خواجو** را در ۷۴۲ هـ. / ۱۳۴۱ م. ذکر می نماید، او را منسوب بخاندان نیکی از **گرمهان** دانسته است، ولی میگوید که: وی در آن شهر مدت قلیلی زیسته، هر چند در اشعاری که از او در **همان** کتاب

(۱) مجمع الفصحاء، تألیف مرحوم رضاقلی خان هدایت معروف به «**لله باشی**» متولد بسال ۱۲۱۵ هـ. ق و متوفی بسال ۱۲۸۸ هـ. ق، آخرین و مطول ترین تذکره هائی است در احوال شاعران فارسی زبان.

صرف نظر از بعضی زلات و اشتباهات که در تحریر و تألیف آن پیش آمده است، از زمان نگارش تا به امروز همواره از امهات مآخذ و اسناد محققان و نویسندگان تاریخ شعر و ادب فارسی بشمار می آید.

این کتاب بزرگ در دو مجلد و هر مجلد در دو قسمت تألیف یافته است. مجلد اول در احوال شهریاران و شاهزادگان و حکام شاعر نامزمان مؤلف و هم در احوال فصحاء و شعرای متقدمین تا سنه ۸۰۰ هـ. ق و مجلد دوم در احوال شعرای متوسطین و برجسته حال شعرای معاصرین است تا سال ۱۲۸۴ هـ. ق.

هدایت از پرکارترین فضلا و شعرای عصر ناصری و صاحب تألیفاتی فراوان است؛ از جمله تذکره «**ریاض العارفین**» که آنرا بسال ۱۲۶۰ در چهل و پنج سالگی با تمام رسانیده و اهتمامش در آن تألیف بیشتر در شرح حال عارفان و پیران طریقت بوده، لیکن مشهورترین آثار او همین **مجمع الفصحاء** است که بنا بادهای خود سی سال در تألیف آن رنج برده و آن را بسال ۱۲۸۸ هـ. ق. بنام ناصر الدین شاه قاجار بنیایان آورده است.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

ودر همان صفحه نقل کرده و ظاهر است که در بغداد آنهارا بنظم آورده ، از شهر
کرمان موطن خود باشتیاق و محبت بسیار نام میبرد^(۱) . میگوید :

خوشا باد عنبر نسیم سحر	که بر خاک کرمانش باشد گنر
خوشا وقت آن مرغ دستان سرای	که دارد در آن بوم ماوا و جای
ز من تا چه آمد که چرخ بلند	از آن خاک پاکم بغربت فکند
به بغداد بهر چه سازم وطن	که ناید بجز دجله در چشم من

بقیه حاشیه صفحه قبل

این کتاب در سال ۱۲۹۵ ه . ق در تهران بصورتی بسیار مرغوب چاپ سنگی
شده است ولی خالی از اغلاط نیست .

اخیراً بسال ۱۳۳۶ شمسی مؤسسه چاپ و اشعارات امیر کبیر دست اندر کار طبع مجدد
این کتاب شد و قسمتی از آن را باهتمام جوان فاضل آقای مظاہر مصفی بامقدمه ای درخور
و حواشی مفید بطرزی زینده بازار اهل ادب آورد و هنوز بخشهای دیگر آن بطبع
در نیامده است.

(۱) خواجه درجای دیگر از موطن خود کرمان در غزلی شکایت کرده است و گفته:

خرم آنروز که از خطه کرمان بروم

دل و جان داده ز دست، از بی جانان بروم

منکه در مصر چو یعقوب عزیزم دارند

چه نشینم از بی یوسف کمان بروم

کر چه از ظلمت هجران برم جان بکنار

چو سکندر ز بی چشمه حیوان بروم

اکرم دور مخالف بعراق اندازد

من به پهلوی پیش تا بسپاهان بروم

همچو خواجه کرم از کج نمیمی بدهند

دخت بر بندهم و زین منزل ویران بروم

ظاهراً این غزل در نظر خواجه حافظ بوده است که در یزد غزل معروف خود را

در اشتیاق وطن سروده است.

بنابر آنچه هفت اقلیم مینوسد، خواجو در اثنای مسافرت‌های خوش
 با بسیاری از معارف معاصرین خود از شعراء و ادباء آشنا بوده و مرید صوفی و
 زاهد معروف شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی کردید^(۱). دولتشاه با
 شرحی مفصل که در احوال شیخ مذکور نگاشته اختصار مطالب را در باب
 خواجو که موضوع اصلی سخن اوست خواسته است جبران نماید^(۲).

(۱) بنده مترجم گوید: کمال‌الدین ابوالعطاء محمد بن علی کرمانی

متخلص بخاجو، متولد سال ۶۷۹ هـ. ق و متوفی سال ۷۵۳ هـ. ق چنانکه مرحوم براون
 متعرض است در عالم تصوف دست‌ارادت به شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی سپرده و
 این رباعی را در تجلیل او گفته :

« هر که بره علی عمرانی شد چون خنجر بر چشمت حیوانی شد
 از وسوسه غارت شیطانی رست مانند علاء دوله سمنانی شد »

همچنین مرید شیخ امین‌الدین بلیایی کازرونی است که معاصر خواجه حافظ است و او را
 بقیه ابدال خوانده و در قطعه‌ای معروف مدح کرده و او خود از سلسله مرشدیه کازرویه
 میباشد و «طاوس‌العرفا» لقب دارد. (نقعات الانس). در اصول عقیده، خواجه شافعی یا
 سنی تفضیلی است و قصائد در مدح ائمه فراوان دارد.

در تاریخ تولد خود که در متنی کل و نوروز ذکر کرده علاوه بر سال هجری سال
 رومی را نیز بیان کرده است و بنابر حساب فاضل‌گرامی آقای سهیلی خواستاری سال ۶۸۹
 هجری در می‌آید.

دیوان خواجو مشتمل بر دو دیوان غزل: - یکی موسوم به «صنایع الکمال» و دیگری
 ملقب به «بدایع الجمال» است که در سال ۱۳۳۶ شمسی و اهتمام ادیب فاضل‌جوان آقای احمد
 سهیلی خواستاری در طهران بطبعی منقح و نظریف و مقدمه‌ای جامع و بی‌لغج بجا آورده است.
 (۲) تذکره دولتشاهی طبع لیدن صفحات ۲۱۹-۲۵۳.

ریو Rieu^(۱) چند شعری نقل میکند که در آن شاعری که نام
معاصر خواجو و موسوم به حیدر شیرازی بسختی
تهمت سرقت ادبی^(۲) بر او تاخته و او را دزد کابلی کرمانی نامیده و نسبت
بنخواجو سرقت ادبی باو داده است ، و اینچنین گفته :

میر دریش شاعر نام خواجو که او دزدیست از دیوان سعدی^(۳)
چو نتواند که با من شعر گوید چرا گوید سخن در شان سعدی؟

و نیز در هجویه دیگر که در حضور شیخ ابواسحق اینجو خوانده
است در مطلع چنین میگوید :

خواجوی دزد کابلی، از شهر کرمان میرسد
موریت او در شاعری، نزد سلیمان میرسد
در کتاب مجمل فصیحی نامی از خواجو بنظر نرسید . لیکن

(۱) فهرست کتب خطی فارسی مؤزّه بریتانیا صفحه ۶۲۳ .

(۲) سرقت ادبی = Plagiarism

(۳) اتفاقاً بسیاری از مضامین و حتی کلمات شیخ سعدی در اشعار خواجو مشاهده میشود
که از آئینه بدو نهاده اکتفا میرود:

الف - سعدی گوید :
آه سعدی اثر کند در کوه نکند در تو سنگدل اثری
خواجو گوید :

خون شد ز اشکها دل سنگین کوهار و آنست مهر بر دل سختش اثر نکرد
ب - سعدی گوید :

دگر بروی بتم دیده بر نمیباشد خلیل من همه بنهای آذری بشکت
خواجو گوید :

دلم به بشکه میرفت پیش ازین، لیکن «خلیل من همه بنهای آذری بشکت»

حمدالله مستوفی قزوینی بطور اختصار از او نام میبرد^(۱) و یکی از اشعار

وی را در کتاب تاریخ گزیده که در سال ۵۷۳۰ هـ.

آنچه تذکره نویسان ۱۳۳۰ م. تألیف شده نقل کرده . از این قرار معلوم

در باب خواجو

میشود که وی در ایام حیات خود در سراسر

نوشته اند

مملکت ایران نام و شهرتی داشته ، و نیز نام

او در مجالس المؤمنین قاضی شوشتی که در تزیین آداب و شرح

احوال رجال فرقه شیعه تألیف کرده مذکور است، ولی چیز مهمی ندارد؛

در حقیقت گفته دولتشاه سمرقندی را نقل کرده است .

این قاعده کلیه را میتوان معتبر دانست ، که تنها طریقه رضایت بخش

در شرح احوال شعراء ایران (با احتمال استثناء بعضی از شعراء قدیم که قبل

از حمله مغول میزیسته اند) آنست که بقدر امکان خصوصیات از تاریخ احوال

آنشاعر بوسیله مطالعه نسخ خطی قدیمه دیوان

و آثار خود او جمع آوری و مقایسه شود . زیرا

تحقیقات انتقادی

بر نسخ چاپ سنگی که اخیراً دیوانها را طبع

فن اردمان در باب

و نشر کرده اند، اعتماد چندان نیست . همین طریقه

خواجو

در مورد شعراء و گویندگان قدیم نیز مانند: فردوسی و نظامی و انوری

و خاقانی و غیره بکار رفته است. از این حیث خواجو خوشبختتر از بسیاری از

معاصران خود می باشد ، زیرا قریب یکصد سال قبل در سال ۱۸۴۸ م. محقق

آلمانی موسوم به : دکتر فرانز فن اردمان Dr . Franz Von Erdmann

(۱) نسخه کراردی تاریخ گزیده ص ۸۱۸ ، همچنین مقاله شرح احوال شعراء

فارسی در تاریخ گزیده بقلم مؤلف این کتاب ، مندرج در ذورنال آسیائی مورخ اکبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۱۰ .

شرح مختصری در باب خواجو تألیف و طبع کرده است که در آن بعد از نقل و ترجمه سخن دولتشاه درباره او از نسخه خطی خمسه یا مثنویات پنجگانه وی باختصار وصفی کرده، و نوادر سودمندی که از آن خمسه و هم از دیوان او استخراج و اقتباس نموده است در کلام خود مزید ساخته. این خصوصیات را اکنون ما خلاصه کرده و با انضمام بعضی مطالب که ریو در فهرست خود نوشته در اینجا درج می کنیم^(۱):

بنابر آنچه خود شاعر در مثنوی نوروز و گل گفته است: وی در شوال ۶۷۹ هـ. فوریه ۱۲۸۱ م. متولد شده و دوره زندگانی شاعری خود را با انتساب خویش بدرباریکی از امرای مظفری که احتمالاً امیر مبارزالدین - محمد مؤسس آن دودمان است در یزد شروع کرده است. پس از آن بدربار شیخ ابواسحق اینجو که از ۷۴۲ - ۷۵۴ هـ. در شیراز سلطنت می کرده رفت و آمد داشته^(۲). بدلیل نام ممدوحینی که قصاید^(۳) خود را در مدح آنها

(۱) فهرست ریو ص ۶۲۰ - ۶۲۳

(۲) مزار خواجوی کرمانی در این تاریخ در قنگ الله اکبر شیراز فریب بیفته شیخ مشرفی موجود است و آب و رکن آباد از جوار آن میگذرد و دارای رحلت وصفای خاص و نظر انداز عالی و مطاف صاحبان ذوق میباشد. و این بیترا بمناسبت مزار او گفته اند:

« من خواجوی کرمانی بشیراز به تنگ افتاده است الله اکبر »

لوحه سنگی که اکنون بر روی مدفن او موجود است از آثار حجاری قرن هشتم هجری میباشد.

در زمانی که بنده مترجم متصدی خدمت وزارت معارف بودم، با اتمام تعمیری در مزار آن شاعر موفق گردیدم.

(۳) قصیده - Panegyric

غزل - Ode

ساخته وید با دربار شیر وانشاء و قزل ارسلان امیر عراق^(۱) نیز رابطه بوده، و هم چنین چند مدتی چنانکه گفتیم در بغداد اقامت داشته است. خلاصه آنکه خواجه در قسمت عمده ممالک ایران مسافرت کرده^(۲) و او را نمیتوان مانند بعضی دیگر از معاصران وی شاعر خاص سلسله واحدی دانست.

فصحت دامنه اشعار خواجه مشتمل است بر پنج مثنوی غرامی
اشعار خواجه «رمانتیک» که آنرا خیمه خواجه گویند که

(۱) قزل ارسلان از اتابکان آذربایجان مسلماً معاصر خواجه نبوده است. معلوم نیست این استنباط برای مرحوم براون چگونه حاصل شد!!

(۲) گویا خواجه از آغاز عمر همیشه بشوق دیدار شیراز بوده، وقتی از آن شهر شهر درغزل لطیف یاد کرده و چنین گفته است:

بلبل دلشده از کل بجه رو باز آید
 که دلش هر نفس از شوق پیرواز آید
 همدمی کو که براو عرشه کم فقه شوق
 هم دل خسته مگر محرم این راز آید
 هر نسیمی که از آن خطه نباید باد است
 خنک آن باد که از جاب شیراز آید
 بلبل دلشده کلبانکه زید خواجه را
 که در این فصل کسی از کل ومی باز آید!

همچنین سفری به حج کرده و شرح سفر خود را در رساله ای بنام: «رسالة الیادیه»، مندرج ساخته و سپس به بندر چرون (هرموز) افتاده و در آنجا باو بسیار بد گذشته است. در اشعار خود حال خویش را در آن بندر بد آب و هوا شرح داده می گوید:

کسون که فصل بهاران رسید و موسم گل
 خوشا نواهی یزد و نسیم اهرستان
 باختمار کسی هرگز اختصار کند
 چرون و تشنگی و باد کرم و تابستان
 سفر کریم و بسیار خون دل خوردم

چو در مصیبت سهراب رستم دستان
 شاعر از چرون به بغداد و از بغداد به بیریز و از بیریز باصفهان و بالاخره دوباره بشیراز باز آمده و در آنجا تا آخر عمر رحل اقامت افکنده و همواره از برکات اہام و سخای بی پایان امیر شیخ ابوسعق برخوردار بوده است.

از آن در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه نفیسی مورخ سال ۷۹۸ هـ / ۱۳۹۶ م. موجود است، و نیز دیوان او مشتمل بر قصائد (که بعضی مذهبی و بیشتر در مدح سمرانی میباشد) و غزلیات و مقطعات و رباعیات است. من از آن دیوان دو نسخه خطی دارا هستیم که یکی کاملاً جدید و دیگری بخط درویش حافظ - شیرازی (که قطعاً غیر از خواجه حافظ است) مورخ سال ۸۹۹ هـ / ۱۴۹۳ م. یکی از صاحبان آن نسخه عدد ابیات آنرا در حدود چهار هزار بیت بشمار آورده است.

اما پنج مثنوی که **خمسه** ^(۱) **خواجو** را تشکیل میدهد عبارتست از:

مثنویات خمسه
 ۱) **نوروز و گل** - که درباره محتویات آن **فن اردمان آلمانی** مجملات بحثی کرده است و میگوید که عدد ابیات آن ۲۶۱۵ بیت میشود.

۲) **همای و همایون** - این مثنوی ظاهراً یا بنام **سلطان ابوسعید** ۷۱۶ - ۷۳۶ هـ. میباشد، یا بنام وزیر او **غیاث الدین محمد**، و مشتمل است بر ۳۲۰۳ بیت. و آنرا چنانکه **ریو** نشان داده در بغداد در سال ۷۳۲ هـ / ۱۳۳۱ م. بنظم آورده است.

۳) **کمال نامه** - که آنرا **بتاریخ** ۷۴۴ هـ / ۲۳۵۳ م. بنظم آورده است و بنام **شیخ ابواسحق پادشاه فارس** مصدر است که دو سال قبل از آن تاریخ سلطنت آن ایالت نشسته بوده.

۴) **روضة الانوار** - این مثنوی در تصوف و عرفان است که در مرقد

(۱) **خمسه** = «Quintet».

شیخ ابواسحق ابراهیم^(۱) که یکی از اولیاء و درگازرون فارس بوده است بنظم آورده و تاریخ آن سال ۷۴۳ هـ / ۱۲۴۲ م. یعنی یکسال قبل از مثنوی کمال نامه میباشد.

ه) مثنوی صوفیانه دیگر است که نام آن بر من معلوم نشد، و تمام مثنویات خمه را ظاهراً بتقلید خمه معروف حکیم نظامی گنجوی بنظم آورده، و در سال ۷۴۴ هـ. پایان یافته است^(۲).

اما برخلاف شهرت نسبی که خواجو را حاصل غزلیات خواجو آمده است، من نتوانستم در غزلیات او لطف جاذبه و یا خاصیت جالبی کشف کنم^(۳)، با آنکه در حدود هفتاد و پنج غزل او را

۱) شیخ ابواسحق مرشد الدین ابراهیم بن شهریار الکزرونی معروف به «شیخ مرشد» از اجله مشایخ صوفیه قرن چهارم هجری است و طریقهٔ او را «مرشدیه» گفته اند. (رجوع شود به فحاحات الانس) مقبره شیخ هم اکنون در قصبه کازرون موجود و مناسفاً روبویرانی است.

۲) ظاهراً این مثنوی شیوا که بنام بهاء الدین محمود وزیر و شرف الدین بن مبارز الدین مصدراست، به «گوهر نامه» موسوم باشد و آفرادر سال ۷۴۶ بنظم آورده است. علاوه بر مثنویات خمه، خواجو رسالانی دیگریز تألیف کرده که از آبعمله است: «مفاتیح القلوب و مصابیح الفیوب» بنام امیر مبارز الدین و «رساله البادیه» بشر دروای سفر حجاز بن تاریخ ۷۴۸ و رساله مناظره «دمدو بوریا» و رساله ای دیگر بنام «سبع العنانی».

۳) معاکمه متفد بیگانه دربارهٔ شاعر کشور دیگر چنانکه خود استاد بر اون کرا را تذکار داده حجت نمیتواند باشد، و لطافت اشعار خاصه غزلیات خواجو در نزد فارسی زبانان معروف و مسلم و در فضیلت او همان بر است که یا خود خواجه حافظ باختمار سبک او در کلام خویش اشاره مینماید، یاد دیگر اسامید در این باب گفته اند:

استاد سخن سعدی است نزد همه کم اما

دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو

مورد مطالعه قرار دادم. غزل ذیل را میتوان برای نمونه از بهترین غزلیات او قابل درج دانست:

مکن ز ما که خاطر ما در وفای است دل بر امید وعده و جان در وفای تست (۱)
سبکست اگر رضای تو ترک رضای ماست مقصود ما ز دینی و عقبی رضای تست
زین یس چو سرفدای قفای تو کرده ایم مارا مران زبیش، که دل در قفای تست
کردن بیند مینهم و سر به بندگی خواهی ببخش و خواه بکش، رای رای تست
آزاد گشت از همه آنکو غلام تست بیگانه شد ز خویش کسی کاشنای تست
ای در دلم عزیزتر از جان که در تست جانی که در تست مرا از برای تست
این خسته دل که دمی عشق تو میکند سو کند راستش بقدر دلربای تست
خواجو که رفت در سر جور و جفای تو جانش هنوز بر سر مهر و وفای تست.

علاوه بر غزلیات و مثنویات مذکور در فوق، خواجو را چندین ترکیب بنداست، و نیز يك دو قطعه و چند رباعی که یکی از آنها به «کو کو» یا آهنگ قمریان اشاره کرده است (آنها عموماً بهمرخیام نسبت میدهند).
- مستزاد ذیل از آنشاعر خالی از لطافت نیست:

کس نیست که گوید زمن آن ترک خطا را گرفت خطائی.
باز آی که داریم توقع ز تو ما را باورده وفائی.
منداز بنام من دل سوخته فلفل (۲)، بر آتش رخسار.
کاشم از آن دانه مشکین تو پارا در دام بلائی.
امروز منم چون خم ابروی تو در شهر مانند هلالی.
تا دیده ام آن صورت انگشت نما را انگشت نمائی.
باز آی که سر در قدمت بازم و جار را در پای سمندت.
چون می دهد دست من بی سر و پا را جز نعل بهائی.
در شهر شما قاعده باشد که بیرمند احوال غریبان!!

(۱) در قافیه اشتباهی است، و کلمه وفای فکر ادا شده، ظاهر آگده قافیه در مصرع دوم «هوای» بوده است.

(۲) فلفل در آتش اداختن، مانند اسپند سوختن، عملی سحرآمیز است که تولید تشویش و اضطراب در قلب شخصی که بنام او اداخته اند می کند.

آخر چه زیان مملکت حسن شمارا
 از بی سروپائی ،
 تا چند مخالف زلی ای مطرب خوشگوی
 از پرده عشاق ،
 بنواز زمانی من بی برک و نوا را
 از بانگ نوائی .
 زین بیش نهان چند توان داشتن آخر
 در دل غم هجران ؟
 دلم که سرایت کند این دود ، نگارا ،
 يك روز بجائی .
 در ظلمت اسکندم از حررت نعلت
 مانند خواجه ،
 لیکن چه کنم چون نبود مملکت دارا
 درخورد گدائی؟!

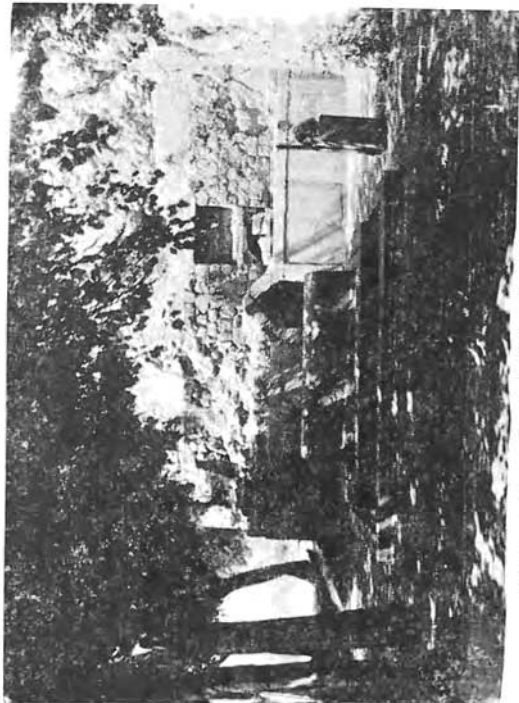
این چند نمونه از اشعار **خواجو** شاید کافی باشد و نشان بدهد که سخن او هر چند زیبا و دلاویز است، اما امتیاز خاصی را فاقد می باشد.

نظام الدین عبیدالله
زاکانی
 عبید زاکانی شاید برگزیده ترین هجوسرایان و تقلید نویسانی^(۱) است که در ایران بظهور رسیده. و هر چند مانند غالب هجونویسان ایران

و عرب و ترك اسلوب بیان او غالباً بقدری دور از ادب است که قسمت عمده ای از سخنان وی برای ترجمه مناسب نمی نماید؛ معذک رساله اخلاق الاشراف او هر جا که با ادب و عفت مانده از ظریف ترین قطعات انتقادی و مطایبه ادب فارسی میباشد. در همان حال بعضی از اشعار جدی او - که از نظر اکثر تذکره نویسان مجهول مانده - دارای جمالی خاص و لطیفی بکمال است.

راجع به سرگذشت زندگانی او همچنان اطلاع مشروحی بدست نیست، جز اینکه وی اصلاً از اهل قزوین بوده، ولی نسبت با شهر ظاهرأ محبت و علاقه زیادی نداشته؛ زیرا در رسائل خود همواره ساکنین آن شهر را بکودنی و گولی نسبت داده است، پس از آن چندی در شیراز میزیسته و نسبت با آن شهر برخلاف قزوین به شهادت بعضی از اشعارش بسیار دلبسته بوده، خاصه در

(۱) هجوسرا : Satirist - تقلید نویس: Parodist



مرقد خواججوی کرمانی در تنک الله اکبر، شیراز، در کنار نهر وکناباد

زمان شیخ ابواسحق اینچو مقبول سال ۷۴۷ هـ / ۱۳۴۶ م. سپس شعر جدی را رها کرده و دنبال مسخره و هزل رفته تا با ذوق بزرگان زمان مناسب افتد. با وجود آن، چنانکه در غالب اشعار خود اشاره میکند، و نیز بنا بر حکایتی که در باب مرک او حاکیست، (رجوع شود. بحاشیه صفحه ۳۲۲) همواره به تهیدستی و قرض میزیسته و عاقبت در حدود ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۱ م.^(۱) وفات یافته است.

حکایتی از او معروف است که کیفیت جنگ و آشتی او را با شاعر معروف معاصر او خواجه سلمان ساوجی^(۲) نشان میدهد، بعد از آن ظاهراً چندی در تحت حمایت و سایه لطف سلطان اویس جلایر در بغداد یا تبریز با هر دو جاسرمی برده است. دولتشاه سمرقندی^(۳) مقاله‌ای مفصل ولی کم فایده درباره او اختصاص داده که اغلب آن با مقدار بیشتری از اشعار وی در تذکره هفت اقلیم نیز تکرار شده. آنچه که در آنشکده آمده خیلی مختصر است، در کتاب مجمل فصیحی و هم چنین در مجمع الفصحاء از او ذکر نشده. مثنوی فکاهی او موسوم است به موش و سگ و آن در بمبائی بدون تاریخ بچاپ سنگی با صفحه‌های چوبی بطبع رسیده است.^(۴) و منتخبانی از مجموعه لطائف و ظرائف، او مشتمل بر دیباچه‌ای بفارسی،

(۱) بنا به تحقیقاتی که مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقدمه کلیات عبید چاپ طهران کرده وفات او را بین سالهای ۷۶۸ تا ۷۷۲ هـ. دانسته اند.

(۲) رجوع شود بیادداشت‌های Ouseley راجع به‌رای ایران. «Notices of Persian Poets» ص ۱۲۰.

(۳) رجوع شود به تذکره دولتشاه، طبع لندن ص ۲۸۸ - ۲۹۴.

(۴) ترجمه انگلیسی که قیمتی نیز از آن مثنوی بهمان سبک طبیع منتشر شده است.

که ظاهراً بقلم مرحوم میرزا حبیب اصفهانی است و بعد از آن مقدمه‌ای
فرانسه بقلم مسیو فرته M. Ferté در قسطنطنیه در مطبعه ابو الضیاء -
توفیق بك سال ۱۳۰۳ هـ / ۱۸۸۵ م . بطبع رسیده است ^(۱)؛ و از آنجا که
این دو مقدمه غالب اطلاعات راجع به عبید را حاوی است. مادر اینجای خلاصه‌ای از
آن را با حذف بعضی مطالب بی‌فایده نقل می‌کنیم - :

«املح الشعراء عبید زاکانی از قریه زاکان ^(۲) قزوین و از رجال واسط
قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) است . مولانای مذکور از اهل فضل و دانش
و از ارباب سلیقه و اصحاب ذوق بوده است . اگرچه برخی او را در زمرة هزاران می‌شمارند ،
ولی حق و اصاف این است که با وجود یافت شدن بذله و هزل و هجو در اشعار او پایه‌اش

۱- لطایف و ظرایف - Facetiae و آن مجموعه مشتمل است بر ۱۲۸ صفحه.
پس از آن تاریخ کلیات دیوان عبید شامل قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنوی
عشاقانه بضمیمه مجموعه لطائف عبید با مقدمه‌های فارسی و ترجمه فرانسه در سال
۱۳۲۱ ش بعنوان ضمیمه سال بیست و دوم مجله ارمنان در طهران بطبع رسیده است
که فاضل مرحوم عباس اقبال آشتیانی آنرا تصحیح و مقابله کرده و شرح حال جامعی از
عبید باضمام تحقیقات تاریخی و ادبی بسیار در مقدمه آن نگاشته است .
اخیراً بسال ۱۳۳۴ ش همان مجموعه بار دیگر بسمی و اهتمام آقای وحیدزاده
بیم‌دستگردی در طهران چاپ شده است .

۲- حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (طبع کرآوری کتب
ص ۸۵۴) از طایفه زاکانیان سخن گفته و آنها را یکی از بیوت مهمه قزوین معرفی
کرده است و می‌گوید که : آنها از نسل طایفه اعراب خفاجه می‌باشند . و سواد منثوری
که از حضرت رسالت خطاب بآنان صادر گردیده به‌هم عربی نقل کرده . و در آخر آن
مقال از عبید زاکانی این چنین نام می‌برد :

«و از ایشان صاحب معظم خواجه نظام‌الدین عبیدالله اشعار خوب
دارد و رسائل بی‌ظیر» و چون تاریخ تألیف تاریخ گزیده سال ۷۳۰ هـ / ۱۳۳۰ م می‌باشد
معلوم می‌شود که در آن تاریخ عبید در شهر خویش مرد معتبر و با عنوانی بوده است ، از
این قرار می‌توان تاریخ تولد او را از سال ۷۰۰ هجری عقبی دانست

از آن بالاتر است که او را هزال شمارند ، بلکه در میان شعراء اولین لطیفه سنج و نادره سراسر است ، و در این شیوه کسی بیایه او نرسیده است . در تضمین اشعار سایرین و تحویل معانی جد بهزدیدی طولی داشت و زمینی بکر نگذاشت . جذبات او در روانی لفظ و شیرینی و منانت بی نظیر است و در لطافت و باریکی معنی بی‌عیل . باری **مولانا عیید** در عهد **شاه ابواسحق** در شیراز تحصیل علوم وقتون نمود ، و از فضایل صر و ادبای دهر خود گردید . در هر قتی مهارت کامل پیدا کرد و به تصنیفات و تألیفات پرداخت ، پس از آن **به قزوین** بازگشت و بمنصب قضاوت سرافراز و بآموزگاری و تربیت بزرگزان دکان منتخب و ممتاز گردید . چون در آن صر ترکان در ایران از ارتکاب مناهای و قبایح چیزی باقی نگذاشته بودند ، و طبایع اهل ایران بسبب معاشرت و مجاورت ایشان در فساد و تغییر بدرجه نهایت رسیده بود ، **مولانا عیید** از مشاهده آن حالات خسته خاطر میبود و شرح حال و صورت احوال را باهر وسیله ب مردم نمودن میخواست . برای نمودن فساد اخلاق زمان و زمانیان **رساله اخلاق الاشراف** را تألیف کرد ، که غرض از آن هزل محض نیست ، بلکه در ضمن هزلها جدای حکمت آمیز و عبرت انگیز است . همچنین برای تصویر درجات عقل و پایا شعورا کابر **قزوین** که هر یک توده ای از فسافات و نادانی بودند ، افسانه های بسیار در **رساله دلگشای** خود نوشت که هر یک از آیات بصیرت و احکمت است . معیار فضل و آزمون دگی و دانش و جهان دیدگی او را از **رساله صد پند و تهریفات وی** - دلیلی کافست . و انکس نسبت دهندگان او بهزالی خود نیز معترفند باینکه او رساله ای در علم ممانی و بیان نوشت و خواست بحضور پادشاه بگنواهد ، ندیمان و مقربان گفتند که : پادشاه را با این گونه مزخرفات سر و کاری نیست قصیدهای غر اساخت و خواندن خواست ، گفتند : پادشاه ریشخند و دروغ و مبالغه و اطراء و اغراق شاهران را خوش ندارد . بنابر این **مولانا عیید** گفت : در اینصورت من نیز طریقۀ مجنون پیش گیرم ، تا بدو وسیله بیزم خاص شاهان باریابم و از ندما و مقربان کردم ؛ و چنان کرد . آنگاه بی پروا سخنان فاحش و لطیفه های سریع و نادر میگفت و صله و جایزه بهشوار مییافت و کسی را یارای مقابله و مشاجره پاو بود .

گویند که : مولانا بعد از نومیدی از دخول مجلس پادشاه این دریاهی بیدیه ساخت^۱

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چومن

خواهی که شوی پسندارباب ز من کنگه آورد و کنگری کن و کنگرزن (۱)
یکی از آشنایان بشنید و در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم و فضل
میتواند ترك علم و ادب کند و بهزل و رذل تن در دهد، **مولانا عیید** این قطعه بوی
فرستاد:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تاداد خود از مهتر و کتربشانی (۲) و (۳)
... گویند که: **سلمان ساوجی** که از معاصرین **مولانا عیید** بود، او را
ندیده این قطعه در هجو وی ساخت:

جهنمی و هجا کو عیید زاکانی مقرر است به بیدلتنی و بیدینی
اگرچه نیستز قزوین و روستازاده است و لیک میشود اندر حدیث «قزوینی».

نکته در این قطعه آنکه ظرفای ایران قزوینیان را «احق» گویند، چنانکه
خراسانیان را «خر» و طوسیانی را «گاو» و بخارا نیان را «خرس» و ماوراءالنهریان را
«مشهدی» یعنی رافضی خوانند. و این نسبتها از قبیل طعن باشد. **مولانا عیید** چون
این قطعه را بشنید، مردم سفر بغداد پیش گرفت. چون با آنجا رسید، **سلمان** را با دبدبه
و کوکبه تمام در کنار دجله مشغول عیش و عشرت و مصاحبت ارباب دانش و ضلالت دریافت.
بقریبی داخل مجلس وی گردید. **سلمان** در وصف دجله این مصراع ساخته بود که:

(۱) کنگه؛ بنا بر آنچه فرهنگ ناصری با استناد از قول شیخ سعدی

گفته است، بمعنی امر دقوی جته باشد.

و کنگر بضم کاف عربی و فارسی گدائست که بد روزه بدر خانه مردم رود و
صدائی مکروه بر آورد تا صاحب خانه ناچار برای رفع زحمت او بوی وجهی داده او را
منصرف سازد، و کنگر بکسر کاف عربی و کسر کاف فارسی یکتو آلت موسیقیست که
در هندوستان سازند.

(۲) این قطعه در دیوان انوری نیز دیده شده است.

(۳) در مقدمه بعد از این قصه مطایبه و هجو جهان خاتون زوجه خواجه
امین الدین وزیر شیخ ابوالحق را ذکر میکند.

پروفسور براون میگوید که: **جهان خاتون** خود زنی شاعر بوده است، و وی
سخنه ای خطی از اشعار او را که منظره را منحصر بفرداست در تصرف دارد.

«دجله را اسال رفتاری عجب متانه است ۱»

و از حاضران تمیم آن موخواست. **مولانا عید بدیه** گفت : -

« پای درزجیر و کف بر لب، مگر دیوانه است ۲ »

سلمان را خوش آمد، پرسید که: ار کجائی؟ گفت: از قزوینم. پس در اثنای مساجت **سلمان** از وی پرسید که نام **سلمان** در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه؟ - **مولانا عید** گفت: قطعه‌ای از اشعار او بسیار معروف است و این بخواند:

» من خراباتیم و باده پرست در خرابات مفان عاشق و مست
میکنم چو سبب دوش بدوش میبرندم چو قدح دست بدست ۱»

آنگاه گفت: اگرچه **سلمان** مردی فاضل است و میتوان این قطعه را بوی نسبت داد، اما ظن غالب من آنست که این قطعه از زن او باشد. **سلمان** از لطف سخن وی دریافت که **عید** است، مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای او بخواست؛ تا در بغداد بود از هیچ خدمتی در بار او کوتاهی نمود. **مولانا عید** مکرر میگفت که: ای **سلمان** بخت یآوری کرد که زود باعتذار اقدام نمودی و از شربانم رستی. ۲

بعد از این مقدمه شرحی باختصار بطرز لاحق بقلم مسیو فرته آمده است که علاقه خود را بآداب شرقی بالخاصه ادب فارسی وصف میکند، و بآنچه قابل نشر است اشاره کرده، سپس تحسینی از آثار **عید** را گائی مینماید، و اینکه یک نسخه خطی از دیوانش مورد ملاحظه او قرار گرفته بوده است، وی از همان نسخه خطی قطعائی انتخاب و خلاصه کرده است که تقریباً سه ربع از کل دیوان **عید** میشود، و آن را در آنجا بطبع رسانده و «لطائف عیدزاکانی» نام نهاده اند.

محتویات مجموعه لطائف عبارتست از:

(۱) اخلاق الاشراف به نشر، که در سال ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰ م. تألیف شده.

(۲) ریش نامه از نظم و نشر مخلوط بدون تاریخ.

(۳) رساله صدپند به نشر در سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م. تألیف شده.

۴) تعریفات یاده فصل به نثر بدون تاریخ.

۵) اشعاری بانواع مختلف غالباً مشتمل بر هزلیات و قبیح، و ابیاتی که در استقبال دیگر اسانید گفته است.

۶) رساله دلگشا منقسم بر دو قسمت، یک قسمت عربی و دیگر فارسی و مشتمل بر نوادر و حکایات و لطائف.

از طرف دیگر در این مجموعه منتخبات بکلی اشعار جدی عبید را حذف کرده است و از قصاید و هم چنین از کتابهای عاشقنامه و فالنامه نامی نمیبرد.

از سه نسخه خطی دیوان این شاعر که در موزه بریتانیا موجود است و من آنها را مطالعه کرده ام (بشماره های ذیل - Or. 5738 - Or. 2947 - Or. 6303) یکی محتویست بر قسمت اعظم اشعار جدی او شامل بر قصائد در مدح ممدوحان او یعنی شیخ ابواسحق^(۱) و سلطان اویس و رکن الدین عمید الملك و غیره؛ در میان آنها غزل ذیل یکی از اشعار لطیف او است :-

اقتاد بازم، در سر هوایی دل باز دارد، میلی بجایی
او شهر یاری، من خاکساری او پادشاهی، من پهنوایی

۱) خواجہ عبید نسبت به امیر شیخ ابواسحاق (جمال الدین ابن جو ۷۴۳ -

۷۵۸ هـ). ارادت و علاقه بسیار داشته در دیوان او صفات و قطعات عدیده در مدح او و در وصف قصور و عمارات او فراوان آمده است، نه تنها در ایام حیات او را مدحها گفته بلکه بعد از وفات او نیز تمجیدهای دارد فصیح و نغز که در آن میگوید:

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کا وازه سخاوت وجودش جهان گرفت
بنگر که روزگار چه بازی پدید کرد نکبت چگونه دولت او را ضایع گرفت
در کار روزگار و ثبات جهان مبهید صبر هزار بار از آن مهتران گرفت
بچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نه بر ستاره داد و نه بر آسمان گرفت

سلطان حسینی، فرمانروائی (۱)	بالا باندی، گیسو کمندی
نامهربانی، شنگی، دغائی	ابرو کمانی، نازک مهائی
زین جو فروشی، گدَم نمائی	زین دلتوازی، زین سرونازی
بی او ندارد، عالم صفائی	بی او نبخشد، خورشیدنوری
شکر ندارد، آنجا بهائی	هر جا که لعلش، درخنده آید
خوش گفت و گوئی، خوش ماجرایی	هر جای دارد، دل با خیالش
باشد که سازم، دلرا دوائی	کوئی بیایم، جای طبیبی
ما را شکایت، از آشنائی	دارد شکایت، هر کس ز دشمن
دیگر نبیند، چشمش بلائی	چشم عمیدار، سیرش ببیند (۲)

نسخه خوب دیگری از دیوان و کلیات عبید متعلق است به کتابخانه ملی پاریس در تحت شماره و علامت : Suppl. Persan. 82 که محرم ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م. تاریخ کتابت مشنوی آنست. و محتویست برصد و یازده ورق، و علاوه بر اشعار جد و هزل کتاب عشاقنامه را نیز متضمن میباشد. و آن کتابت منظوم که اکثراً بلهجه ولایتی بنظم در آورده است، و هم چنین کتاب اخلاق الاشراف و ریش نامه و ده فصل را نیز دارد. یکی از نکات جالب توجه که در اشعار جدی آنشاعر دیده میشود، آنست که: غالباً به کشور فارس و پایتخت آن یعنی شهر شیر از اشاره مینماید، و ظاهر است که بآن شهریش از مولد خود قزوین دلبستگی داشته است. چند نمونه از آن اشعار را ذیلاً ذکر میکنیم:

در يك جا ميگويد - :

« بین معدلت پادشاه بنده نواز بهشت روی زمین است خطه شیراز »

(۱) ظاهراً در این بیت . . . « سلطان حسنی » است که بحریرف سلطان حسینی خوانده شده، کذا دیوان عبید طبع مهران .

(۲) ظاهراً در مصرع اول « ببیند » غلط و « ببیند » صحیح است، کذا دیوان عبید طبع مهران .

در جای دیگر گفته است - :

« شد ملک پارس باز بنایید کرد کار خوشتر ز صحن جنت و خرمتر از بهار »
و نیز گفته - :

« رسید رایت منصور شاه بنده نواز بخرمی و سعادت بخطه شیراز جهانکشای جوانبخت شیخ ابواسحق خدایگان مخالف کش موافق ساز ».
غزل ذیل که با سلوب شعر معروف سعدی و با استقبال آ^(۱)ن بنظم آمده نیز از همین مقوله است - :

« نسیم باد مصلی و آب رکناباد فریبرا وطن خویش میبرد از یاد ».
غزل ذیل موقمی که عبید ، شیراز را وداع می گفته است ، بهترین شاهد است بر فرط علاقه او بآن مکان - :
« رفته از خطه شیراز و بجان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم » (۴)

(۱) بیت سعدی این است :

خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز که برکند دل مرد مسافر از وطنش.
(۲) این بیت مطلع غزل بسیار لطیفی است از عبید که در موقع مسافرت از شیراز سروده و در آن بیتی از سعدی را نیز تضمن کرده ، و آن غزل از جهت نهایت لطف و شیوایی کلام مستحق است که بشامه در اینجا درج شود : « دیوان طبع تهران ص ۱۱۰ »
رفته از خطه شیراز و بجان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم !
میرود دست زنان بر سرو ، پای اندر گل زین سفر ناچه شود حال و چه آید بر سر !
گاه چون بلبل شوریده در آیم بخروش گاه چون غنچه دلتنک گریبان بدوم !
من ازین شهر اگر بر شکم ، در شکم من ازین کوی اگر برگزدم ، در گنوم
بیخود و بیدل و بی یار ز شیراز برون « میرود و ز سر حرمت بقفا می نگرم »
قوت دست ندارم چو عنان می گورم « خبر ازهای ندارم که زمین می سپرم »
این چنین زار که امروز منم در غم عشق قول نصح نکند چاره و ، پند پدرم
ای عبید این سفری نیست که من می خواهم میکشد دهر بزنجیر فنا و قدم !

در دیوان عبید نیز مانند حافظ^(۱) اشاره مذمت آمیزی یافت می‌شود به بند و هر مز واقع در خلیج فارس، که نشان می‌دهد شاعر مذکور وقتی بآنجا مسافرت کرده است و می‌گوید:

در هر مزم افتاد چنین باغم و درد از صحبت دوستان و مخدومان فرد.

در میان اشعار جدی او قصیده است در مدح صاحب دیوان عمید الملک و در میان اشعار هزلی وی دو قطعه است در هجو کمال الدین حمین و شهاب الدین حیدر (که هویت آنها معلوم نگردید).

بعضی اشعار او که در ابتدای کتابست و جنبه مذهبی دارد، مشتمل است بر نعمت الهی و مدح نبی(ص) و خلفاء اربعه راشدین. و این نشان می‌دهد که عبید سالک مسلک اهل تقص بوده است. لیکن بیرون از اشعار مضاحک و لطائف وی، قطعه ذیل حاکی از آنست که وی به پیچوجه طالب شهرت بزهد و معروفیت به تقوی و مدعی آن نبوده است، و چنین گفته:

خدایا دارم از لطف تو امید که ملک عیش من معمور داری
بگردانی قضای زهد از من بلای توبه از من دور داری

اما در باب هزلیات عبید که در حقیقت تمام آن در طبع قسطنطنیه مندرج شده است، چنانکه در فوق گفتیم آنها هیچکدام قابل ترجمه نمی‌باشد و نزد ایرانیان باادب و حتی در عصر حاضر آن قبیل اشعار بسیار نامطلوب و ناپسند است. تنها نکته جالبی که در آنست این است که شاعر با کمال مهارت و استادی اشعار جدی گذشتگان یا معاصران را در ضمن این منظومات و هزلیات خود تضمین کرده و آنها را مورد سخریه قرار داده است. از آنجمله

(۱) ظاهراً مقصود مرحوم براون خواجو بوده است نه حافظ، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم خواجو از آب و هوای بندر چرون کله کرده است. (رجوع شود به عاشیه صفحه ۳۰۸).

قطعه ذیل را که تاحدی از قباحث دور و بادب نزدیک است ، برای نمونه یاد میکنیم - :

بیش از این از ملك هر سالی مرا	خرده ای از هر کناری آمدی
در وثاقم نان خشك و مرمه ای	درمیان بودی چو یاری آمدی
که کمی هم باده ای حاضر شدی	گر ندیمی و نکاری آمدی
یست در دستم کنون از خشك و مرمه	ز آنچه وقتی در شماری آمدی
غیر من در خانه ام چیزی نماند	وان نماندی گر بکاری آمدی.

اینکه شاعر غالباً گرفتار محنت فقر و دستخوش رنج قرض بوده است، از قطعه ذیل مشهود میگردد که بشکایت گفته - :

«مردم بعیش خوشدل و، من مبتلای قرض	هر کس بکار وباری و، من در بلای قرض
قرض خدا و قرض خلائق بگردم	آیا ادای قرض کم، یا ادای قرض ؟
خرجه فزون ز عادت و، قرضم برون زحد	فکر از برای خرج کم، یا برای قرض ؟
از هیچ خط نالم ، غیر از سجل دین	وز هیچ کس ترسم، غیر از گوی قرض ؟
در شهر قرض دارم و، اندر محله قرض	در کوچه قرض دارم و، اندر سرای قرض !!
از صبح تا بشام در اندیشه مانده ام	تا خود کجا بیابم ناکه رجای قرض !!
مردم ز دست قرض گریزان و، من همی	خواهم پس از نماز و دعا از خدای قرض ؟
عرضم چو آبروی کدایان بیاد رفت	از بسکه خواستم زدر هر کدای قرض ؟
گر خواجه مرمه نباشد پیش پادشاه	مسکین عیبم چون کند آخر ادای قرض ؟
خواجه علاء دینی و دین آنکه جز کفش	هرگز کسی نداد بگیتی سزای قرض .

بعضی اشعار دیگر او که باز شاهد همین مدعاست، در صفحات ۵۸ و ۶۱ نسخه لطائف منطبعة قسطنطنیه دیده میشود، و حکایت معروف وی در باب شوخی که در بستر مرك با فرزندانش نمود - اگر راست باشد - آن نیز شاهد دیگری بر طبیعت و خوی مزاح و دروز کار تیره اوست ^(۱).

(۱) خلاصه این حکایت که برون در کتاب خود «یکسال در میان ایرانیان»

بجای حاشیه در صله بعد

مضمون لطیف ذیل کہ در باب مرک طیبی ساخته است ، نیز قابل نقل میباشد :

در صر خود این طبیبك مرزه مفال بیمار ندید تا نكشش در حال
دیشب ملك الموت درآمد گفتش : يكروز بخر آنچه فروشی همه سال!

اما مثنوی موش و گربه ، منظومه کوچکی است مشتمل بر

۱۷۴ بیت ، در طبع بمبائی که با کراور های

مثنوی موش
و گربه

چوبی تصاویری دارد، بهمه جهت ۱۸ صفحه میشود.

آن مثنوی شروع میشود با بیانی چند در وصف

گربه دور بین و شیر شکار که اورا باتشبیها ت گوناگون وصفهای غریب نموده
و میگوید :

از خضای فلك يكی گربه	بود چون اژدها بكرمانا
گربه ای دور بین و شیر شکار	کهریا چشم و تیر مژگانا
پای کردم ، ضباب پیشانی	بود پر مکر ویر ز دستانا
شکمش طبل و سینه اش قاقم	ابروش قوس و نیز دندانا

این گربه در طلب طعمه بیرون شتافته بمیخانه میرود و در عقب خم می

بیا حاشیه از صفحه قبل

س 126 آورده این است ، که مولانا عیید در هنگام مرگ به فرزندانش خود وصیت فرمود
که : گنجینه نهائی اورا بکشایند و آنچه در آن نهفته به تصرف آورند. آنان پس از آنکه
بدر ابطاك سپردند ، سر گنجینه بزحمت بگشودند ؛ بجای زر و سیم این بیت را در آنجا
لوشته یافتند :

«خدای داد و من دائم و تو هم دانی که يك فلوس ندارد صید زاکانی».

میدکد با همه فقر و مسکنت مردی آزاد منش و بلند همت بوده غتر بینوایی و
و بهیستی و قناعت خود را در این قطعه خوش سروده است :

گر نام ما ندانند ، بگذار تا ندانند	گر همچنان باشد ، بگذار تا باشد
با خار خوش بر آئیم ، گر گل بدست ناید	با خاک ره بسازیم ، گر بوریا نباشد.

مخفی میشود ، نا کهان موشی ظاهر شده بر سر یکی از خمها جسته بنوشیدن شراب مشغول میگردد ، تا آنکه سر او از باده ناب گرم گشته و آغاز عریبه جوئی و حماسه خوانی میکند ؛ غافل از آنکه دشمن هولناک او ، یعنی کربه ، در آن نزدیکی پنهان است ، از شجاعت و دلآوری خود لافها میزند و میگوید - :

گفت: کو کربه تا سرش بکشم؛	سر او را برم بمیدان!
سر مد کربه را بیخشم من	گاه بخشش بروز احسانا
کربه در پیش من چوسک باشد	گر شود رو برو بمیدان.

در اینجا کربه غفله بیرون جسته او را میگیرد، و باو خطاب کرده و میگوید :

نا کهان جست و موش را بگرفت	گفت : موشك كجا بری جانا !
و موش که از مستی هشیار میشود،	با لهجه استرحام و خضوع با او

سخن میگوید :-

موش گفتا که : من غلام توام	عفو کن بر من این گناهانا
مست بودم اگر کهی خوردم	که فراوان خوردند مستانا
من غلامم، غلام حلقه بگوش	طوق بر کردنم غلامانا.

کربه بعجز و الحاح موش اعتنائی ننموده او را میکشد و میخورد و سپس بمسجد میرود و در آنجا بر پا کاری نمازی گذارده از خوردن موش توبه می کند :

کربه آن موش را بکشت و بخورد	سوی مسجد بشد خرامانا
دست و رو را بشت و مسح کشید	ورد حق را بخواند دیانا
بار الها که توبه کردم من	لدرم موش را بدنداننا
کربه میکرد توبه در مسجد	با کریم و قدیم و سبحاننا

کار من توبه است و استغفار	ای خداوند کار رحمانا
بهر این خون ناحق ای خلاف	من صدق دهم دو من نانا
تو ببخشی گناهم ای فگار	از گنه گشته ام بشومانا
در مکر و فریب باز نمود	تا بعدی که کشت گریانا

موش دیگری که در پشت منبر پنهان بوده است، کلمات انابت آمیز کربه را می شنود و بشتاب تمام نزد دیگر موشان رفته و این مژده را بایشان می رساند، که کربه توبه کرده ! او از اینجا این بیت عبید مانند مثل سائر در زبان فارسی رائج شده است :-

« مزدگانی که کربه عابد شد زاهد و مؤمن و مسلمانا »

خواجه حافظ نیز اشاره و تلمیحی بهمین مثل کرده است^(۱).

باری موشان از این خبر بسیار شادمان شده بر آن سر میشوند که برای ابراز شادی و سپاس هفت موش گزیده تعیین کنند و آنها را با تحف و

(۱) مقصود بر او این بیت **حافظ** است :-

ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز

غره مشو که کربه غابد نماز کرد.

این بیت ظاهراً اشاره است بحکایت معروف که **خواجه حافظ** با **عماد فقیه کرمانی** داشته است. رجوع شود بحبيب السیر جزء ۲، ص ۳۷، فارسنامه ناصری ص ۶۳. اخیراً بعضی از محققان بر آن رفته اند که داستان «کربه عماد فقیه» اصلی نداشته و مراد **خواجه حافظ** اشاره بحکایت مشهور کبک و کربه در کلیله دمنه است چه گذشته از اینکه **خواجه** با **عماد معارض** بوده با وی رشته مصادقت و الفت مؤکدی نیز داشته و این دو شاعر معاصر بهماری از غزلیات خود را با استقبال یکدیگر ساخته اند.

رجوع کنید به فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی جلد سوم تألوف دانشمند محترم آقای ضیاء الدین بن یوسف شيرازی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و برای تحقیق به شتر رجوع شود به : کلیله و دمنه بهرام شاه به تصحیح استاد عبدالعظیم قریب چاپ پنجم ص ۱۷۴ تا ۱۷۶ (باب البوم والغربان حکایت چهارم) و پشردوم آتشکده آذر به تصحیح و تملیق آقای حسن سادات ناصری ص ۱۲۵.

هدایای بسیار از شراب و کباب و شیرینی و جوز و میوه و شربتهای گوارا
 نرداو فرستد، پس کربه آنها را نردخود میخواند و آنان اندک اندک با و نزدیکتر
 میشوند، ناگهان برجسته از آنها پنج موش را میگیرد یکی را با دهن و چهار دیگر
 را با چنگالهای دست و پا، و دو موش دیگر که جان بدو میبرند گریخته این
 خبر وحشت اثر را بدیگر موشان میرسانند، که سرشت کربه تغییر نپذیرفته
 است. موشان بعد از یک هفته غذا داری که برای آن یاران بعمل میآورند
 رزم کربه را کمر میبندند. موشان که عددشان بمیصد و سی هزار تن بالغ
 میشود، در زیر امر پادشاه خود قصد جنگ با کربه را مینمایند و بعد از
 حربی شدید شکست بر کربهها میافتد و کربه مقصر اسیر میشود، و براب حضور
 شاه موشان میآورند که در حال بقتل او اشاره، و حکم میدهد که او را
 به دار آویزند. لیکن کربه از دست آنها خود را خلاص کرده و شاه موشان
 را کشته و سپاهیان او را متفرق ساخته و آن منظومه باین بیت پایان
 میپذیرد:

« هست این قصه عجیب و غریب

یادگار عبید زاکانا ... » (۱)

اکنون باید کلمتی چند از آثار منشور عبید بگوئیم، نخست رساله

(۱) درد یوان عبید چاپ طهران و همچنین در موش و کربه چاپ بمبائی آن منظومه
 آغاز میشود باین دوبیت:

« اگر داری توقفل و دانی و هوش	بها بشنو حدیث کربه و موش
بخوانم از برایت داستانی	که از معنای آن حیران بمانی!

و پایان مییابد باین دوبیت:

جان من پند گیر از این قصه	که شوی در زمانه شادانا
فرض از موش و کربه پر خواندن	مدحا فهم کن، پسر جانا!

موسوم به اخلاق الاشراف اور امور د بحث
رساله اخلاق الاشراف

قرار می دهیم. آن رساله ایست که اخلاق

اهل زمان خویش را هجوی تلخ کرده است، و آنرا بسال ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰ م. تألیف فرموده، محتویست بر یک مقدمه و هفت باب و در هر یک از آنها یکی از مباحث اخلاق را بطنزه و موضوع کلام قرار داده به ترتیب ذیل - :

باب اول در حکمت، باب دوم در شجاعت، باب سوم در معرفت، باب چهارم در عدالت، باب پنجم در سخاوت، باب ششم در حلم و وفا، باب هفتم در حیا و صفا و صدق و رحمت و شفقت.

مؤلف در هر یک از این ابواب نخست از عقیده حکماء سلف در خصوص آن فضیلت و خلق مورد سخن تحقیق نموده و آنرا «مذهب منسوخ» نامیده است، و سپس از عقیده اکابر اهل زمان در همان خصوص سخن گفته و آنرا «مذهب مختار» خوانده و آنها را بر اتخاذ این عقیده جدید به تسخر ستایش کرده است.

راجع بمقصود وی از این رساله، عبید در مقدمه چنین میگوید - :

«چنانچه اطباء همت بر ازاله امراض بدن و حفظ صحت آن مصروف گردانیده اند، انبیها نیز همت بر دفع آفات و امراض روح گماشته اند. تا اورا از درجات مهلکه و گرداب جهل و نقصان ساحل نجات و کمال رسانند» و خردمند چون بنظر دقیق تأمل نماید بروی روشن شود که مقصود از ارسال مقلدان امانت رسالت تهذیب اخلاق و تطهیر سیر بندگان است، و این معنی بر لفظ شاعر بدین سهاق طاری :

«گر بی آید و گرنه تو نگو سیرت باش

که بدو زخ نرود مردم پاکیزه سیر».

خود حضرت رسالت نقاب از چهره عروس این معنی برانداخته و جمال این تلویح را بر سریر این تشریح جلوه داده که: «بشت لائم مکارم الاخلاق» و قوانین

این قسم را که « علم اخلاق و حکمت عملی » خوانند ، علماء سلف در مطلّات که فهم قصیر این فقیر از ادراک شمه‌ای از آن قاصر است استکمال خلق را بوجه احسن و طریق ایمن در فیدکتابت کشیده‌اند ، و از وقت وزمان مبارک **آدم صفی** تا بدین روزگار اشراف بنی آدم بمشقت بسیار و ریاضت بکمال در کسب فضائل اربعه که آن حکمت و شجاعت و عفت و عدالت است سعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند و آنرا سبب سعادت دینی و نجات عقبی شمرده و گفته‌اند :

« بهر مذهب که باشی باش یکو کار و بخشند که کفر و نیکو خرمی بهز اسلام و بد اخلاقی ».

اکنون در این روزگار که زبده دهور و خلاصه قرون است ، چون مزاج اکابر لطیف شد و بزرگان صاحب ذهن بلند رای پیدا گشتند ، فکر صافی و اندیشه شافی بر کلیات امور معاش و معاد گماشتند و سنن و اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان خوار و بیمایه نمود . و نیز بواسطه کرور زمان و مرد و روان اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است ، احیای آن اخلاق و اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد ؛ لاجرم مرد و ار پای همت بر سر آن اخلاق و اوضاع نهادند ، و از بهر معاشی و معاد خود این طریق که اکنون در میان بزرگان و اعیان متداول است ، چنانچه این مختصر بر شرح شمه‌ای از آن مقصود است ، پیش گرفتند ، و بنیاد کارهای دینی و دنیوی بر آن مبنی و مستحکم گردانیدند .

در معانی باز است و سلسله سخن دراز ، در غرض شروع کردیم - :

مدتی شد که این ضعیف ، عیب‌دراز **اکافی** ، را در خاطر اختلاجی میبود ، که مختصری مبنی بر بعضی اخلاق قدما که آنرا خلق اکنون « منسوخ » میخوانند و شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اکابر این روزگار که اینرا « مختار » میداند بتحریر رساند ، تا موجب فائده طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد . در این تاریخ که سال هجرت به هفتصد و چهل رسید ، حباله الوقت را این مختصر که به **اخلاق الاشراف** (۱) موسوم است ، در قلم آورد ؛ و آنرا به هفت باب قرارداد . هر باب مشتمل بر دو مذهب یکی - منسوخ -

(۱) ظاهراً در تسمیه این رساله عیب‌دراز رساله معروف **خواجه نصیر طوسی** نظریه بوده است که در اخلاق نگاشته و « اوصاف الاشراف » نام دارد ، و آن رساله معروفی است که کرا را بطبع رسیده .

که قدما بر آن نهج زندگانی کرده‌اند و یکی - مذهب مختار - که اکنون بزرگان ما اختراع نموده‌اند ، و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده؛ هر چند که جد این مختصر بهزل منتهی می‌شود ، اما :

آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائست .
مأمول این ضعیف درسی این مختصر آنکه :
مگر صاحب‌دلی روزی بجائی کند در کار این مکین دعائی .

بعد از این مقدمات مؤلف شروع می‌کند به بحث در هر يك از صفات سبعه که در فوق بر شمرديم و در ذیل هر کدام نخصت در مذهب منسوخ و عقیده متروک بشرحی که هم در کتب تهذیب اخلاق متقدمین چون : اخلاق ناصری تألیف خواجه طوسی آمده ، و هم در کتب متأخرین مانند : اخلاق جلالی و اخلاق محسنی^(۱) و سپس ب مذهب مختار و عقیده جدید معاصرین و اهل زمان اشاره کرده و آنها را ب یاد تنبیه و تأدی می‌گیرد .

برای نمونه باب اول را که کمتر شامل هزلیات است ، بعینه در اینجا نقل مینمائیم - :

باب اول در حکمت

حکما در حد حکمت فرموده‌اند: الحکمة استكمال النفس الانسانية في قوتها العلمية والعملية ، واما العلمية فانها تعلم حقائق الاشياء كما هي ، واما العملية فانها تحصل ملكة نفسانية بها تقدر على اصدار الافعال الجديلة ، والاختراز عن الافعال القبيحة ، وسمى خلقا - یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوز است و کمال او بشکيل آن منوط ، یکی قوه نظری و یکی قوه عملی . قوه نظری آنست که سوق او بسوی ادراك معارف و نهال علوم باشد تا بر مقتضای آن شوق کسب استطاعت معرفت اشياء چنانکه حق اوست

(۱) اخلاق جلالی یا لوا مع الاشراف فی عکارم الاخلاق تألیف مولانا جلال الدین محمد دوانی متوفی سال ۹۰۸ هـ . و اخلاق محسنی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی متوفی سال ۹۱۰ هـ .

حاصل کند ، بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرضی که انهای جمله موجودات است (تعالی و تقدس) مشرف میشود . تا بدلات آمعرفت بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد ، ودل او ساکن ومطمئن گردد که : « لا یذکر الله تطمئن القلوب » (۱) وغبار شبهت وزنگه شك از چهره ضمیر و آینه خاطر او سترده گردد « چنانچه شاعر گفته :

«بهر کجا که در آمد یقین ، گمان برخاست»

و فوه عملی آن باشد که قوی وافعال خود را مرتب و منظوم گردانند، چنانکه بایکدیگر مطابق ومواقع شوند تا بواسطه آن مساوات اخلاق او مرضی گردد . هرگاه این علم وعمل بدین درجه در شخص جمع آید، او را انسان کامل و خلیفه خداوند (۲) توان گفت ، ومربته او اعلی مراتب نوع انسان باشد . چنانچه حق فرموده : « تؤتی الحکمة من یشاء ومن یتوی الحکمة قداوتی خیر اکثر »؛ و روح او بعد فراق بدن به تنمیم مقیم ومساعدت ابد وقبول فیض خداوند مستعد گردد . ع «وین کار دولت است کنون تا که را رسد ،» تا اینجا مذهب قدما وحکاست .

وبلافاصله مؤلف شروع به بیان مذهب مختار مینماید ومینویسد - :

« چون بزرگان وزیرکان خرده دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرف است در تکمیل روح انسانی ومرجع ومعاد آن تأمل نمودند وسنن و آراء اکابر سابق پیش چشم بداشتند . خدمتشانرا بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد . میفرمایند که : بر ما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای آن به بقای بدن متعلق است وفنای آن به فنای جسم موقوف ، ومیفرمایند : آنچه انبیاء فرموده اند که او را کمالی وقسانی هست وبعد فراق بدن بذات خود قائم وباقی خواهد بود ، محال است؛ وحشروشر امری باطل . حیات عبارت از اعتدال ترکیبات بدن باشد ؛ چون بدن متلاشی شد ، آن شخص ابداً ناچیز وباطل گشت . آنچه عبارت از لذات بهشت وهقاب دوزخ است، هم دراین جهان میتوان بود . چنانکه شاعر گفته :

(۱) آیه ۲۸/۱۳ سورة الرعد ، الا در این آیه حرف تنبیه است و آن حرفیست که « يستفتح به الکلام ویدل علی تحقق ما بعده نحو ، الا انهم هم السفهاء ، نه چنانکه مرحوم براون گمان کرده است ، و آرا مرکب از همزه استفهامیه ولا نافیہ دانسته و آرا چنین ترجمه کرده :

«Are not hearts composed by the remembrance of God .»

(۲) اشاره است بکلام الهی که فرمود : « انی جاعل فی الارض خلیفه » البقره ۲/۲۸ .

آن را که داده‌اند، همین جایش داده‌اند
و آنرا که نیست، وعده بفرداش داده‌اند
لاجرم از حشر و نشر، و عقاب و عذاب، و قرب و بعد، و رضا و سخط، و کمال
و نقصان فراغتی تمام دارند. و نتیجه این متقدم آنکه: هم‌روزه عمر در کسب شهوات
بیل‌لذات مصروف فرموده، می‌گویند:

ای آنکه شیخه چهار و هفتی وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می‌خور که هزار بار بهشت گفتم؛ باز آمدت نیست، چورفتی رفتی!

و اکثر این بدیعی در صندوقه کور پدران مینویسند:

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست

جز با من و تو عقلی و تمیزی نیست

ناچیز که و هم کرده کان چیزی هست

خوش بگنرا از این خیال، کان چیزی نیست

و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خلق بیش ایشان خوار و
بهمایه می‌شاید:

بر او یک جرعه می‌هرنگه آذر کرامی بر ز خون صد برادر.
الحق زهی بزرگان صاحب توفیق! که آنچه چندین هزار سال با وجود تصفیه عقل
و روح محبوب مانده، بهر حتمی برایشان کشف شد! ۱۱

به همین منوال عبیدزاکانی از سایر صفات و

ملکات نیز بحث می‌کند، چنانکه مبحث «شجاعت»

موضوع سخن او در فصل دیگر است، و در این باب

در باب
شجاعت

مذهب مختار در کلامی چنین است :-

« اصحابنا می‌فرمایند که شخصی که بر قرضه‌ای هولناک اقدام نماید، و بادیگری
بمباربه و مجادله درآید، از دو حال خالی نباشد؛ یا بضم غالب شود و بکشد، یا بالعکس
اگر خصم را بکشد خون ناحق در کردن گرفته باشد و به بیعت آن عاجلاً او آجلاً
بدر ملحق گردد. و اگر خصم غالب شود، آنکس را راه دوزخ مقرر است. چگونه
عاقل بحرکتی که احد طرفین آن بدین نوع باشد اقدام نماید، کدام دلیل روشن‌تر
از این که هر جا هرسی یا جمعیتی باشد مشتمل بر لوٹ و حلوا و خلعت و زر،
مغششان و حیزان و چنگهان و مسخرگان را آنجا طلب کنند. و هر جا که مهر و نهمزه باید

خورد ابله‌ها یاد دهند که تومردی و پهلوانی و لشکر شکنی و کرد و دلوری، و او را برابر تینها دارند تا چون آن بدبخترا در مصاف بکشند «یزکان و مخنثان شهر شمانت کنان کون بجنباشد و گویند :

تیر و تبر و نیزه نمی‌آرم خورد لوت و می و مطربم نکو می‌سازد.

باب سوم که در باب «عفت» است شایسته ترجمه و نقل نیست؛ لکن مذهب مختار را در باب عدالت که باب چهارم است، میتوان در اینجا نقل کرد :
 «امام مذهب اصحابنا آنکه این سیرت اسوه میراست، و عدالت مستلزم خلل بهمار و آنرا بدلائل واضح روشن گردانند و میگویند - :

در باب عدالت بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی بر سیاست است تا از کس ترسند فرمان آنکس نبرند، و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود. و آنکسی که حاشا عدل ورزد و کسرا نزند و نکشد و مصاحبه نکند و خود را مست نازد و بزیردستان اظهار عربده و غضب نکند، مردم از او ترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند. فرزندان و غلامان سخن پدران و مخدومان نشنوند، مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد، و از بهر این معنی گفته اند :
 «پادشاهان از بی یک مصلحت صدخون کنند»، میفرمایند : «العدالة تورث الفلاک».

خود کدام دلیل واضعتر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی و یزدجرد بزه گار که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف است، و دیگر متأخران که از عقب رسیدند، تا ظلم میکردند دولت ایشان در ترقی بود و ملک محمود. چون بزمان **کسری انوشیروان** رسید او از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد در آنکه زمانی کنگرهای ایواش بپفتاد و آتشکده‌ها که معبد ایشان بود بیکبار ببرد و اثرشان از روی زمین محو شد. امیر المؤمنین، شعیب قواعده دین، **عمر بن خطاب**، رضی الله عنه، که بعدل موصوف بود، خشت میزد و نان جو میخورد؛ گویند خرقه اش هفتاد من بود. معاویه ببرکت ظلم ملک از دست امام علی کرم الله وجهه بدر برد. **بخت النصر** نادره هزار پیغمبر را در بیت المقدس بیکجا نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیر نکرد، دستور داری فرمود، و دولت او مروج نکرد، و در دو جهان سرافراز نشد. چنگیز خان که امروز بکوری اعدا در درک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است، تا هزاران هزار بیکجا را بتین به دریغ ازبای دریاورد، پادشاهی روی زمین بروی مقرر نکشت.

حکایت - درتواریخ مغول وارد است که: هلاکو خان چون بغداد

رامشخر کرد، جمعی را که از شمشیر باز مانده بودند، فرمود تا حاضر گردند. - حال هر قومی باز پرسید. چون بر احوال مجموع واقف گشت، - گفت: «از محترفه تا کزیر است ایشانرا رخصت داد تا بر کار خود رقتند. تجار را مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند. جهودان را فرمود قومی مظلومند، بجزیه از ایشان قانع شد. مخشان را بحرهای خود فرستاد. قضاة و مشایخ و صوفیان و واعظان و معرفان و گدایان و قلندران و کشتی گیران و شاعران و قصه خوانان را جدا کرد و فرمود: ایشان در آفرینش زیادتند و نعمت خدای بزیان میبرند، حکم فرمود تا همه را در شط غرق کردند؛ و روی زمین را از خبث ایشان پاک کرد. لاجرم قرب نود سال پادشاهی درخاندان او قرار گرفت و هر روز دولت ایشان در تنزاید بود. **ابوسعید** به چهارمرا چون دفعه عدالت در خاطر افتاد و خود را بشمار عدل موسوم گردانید در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان **هلاکو خان** و سامی او در سرنیت **ابوسعید** برفت. آری:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کس نیاید بکار؛

رحمت بر این بزرگان صاحب توفیق باد که خلق را از ظلمت ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد فرمودند. >

اما رساله ریش نامه مکالمه ظریفی است مابین
ریش نامه
عبیدزاکانی با ریش خود که آنرا باعث زوال
جمال جوانی دانسته است^(۱).

رساله صدپند
رساله صدپند را عبید در سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م
برشته تحریر در آورده و چنانکه اسم آن حاکی

(۱) این رساله شیرین آغاز میشود باین کلام: «شکرو سپاس پادشاهی را که بدست مشاطه شمشه جمال نازکان و نازنینان بنی آدم را بر آینه خاطر معتمدگان دریای محبت و مشقت کشندگان بادیه مودت جلوه داد». و پایان مییابد بدین دعا: «الهی شر ریش از همگان بدوردار. اکنون ای عزیز: اگر ریش آینه ان است که من دیدم. و بلا آنکه از اومن کشیدم، هرگز غبار وحشت آن بدامن جمال بی همال تو مرصاد که ابد الابد از بلا ی آن خلاصی نیابی»

آن نوع بلا که ریش میخواستش آنروز مبادا که بروی تو رسد»

است، مشتمل است بر صد کلمه نصیحت آمیز، که بعضی از آن صورت جدارد و بعضی دیگر جنبه هزل. از جمله نصایح جدی آن اینست :-

«ای عزیزان - عمر غنیمت شمرید» و دیگر: «عیش امروز بفردا نیندازید» و نیز این کلمه: «حاضر وقت باشید که مردوباره نخواهد بود». از جمله کلمات هزل آن رساله این است: «تا تو امید سخن حق مکنی تا بدلتا کران مشوید و مردم بی سبب از شما نرنجند». و دیگر: «سخن شیخان باور مکنید» تا کمراه نشوید و بدوزخ نروید. و دیگر: در کوچه که مناره باشد، وثاق نگیرید تا از دود سرموژدان بد آواز ایمن باشید. و دیگر: «هزل خوار مدارید، و هزالانرا بیستم حقارت منکرید».

مانند رساله صد پند عبید را رساله کوچکی
رساله تعریفات
است که «بتعریفات یاده فصل» معروف است،
مشتمل بر چند صفحه. ذکر چند نمونه ای که طرز و اسلوب آن را نشان میدهد
در اینجا کافی است :-

فصل اول در دنیا و مافیها

الدنيا - آنجا که هیچ آفریده دروی نیاساید.
العاقل - آنکه بدینا و اهل او پیردازد.
الکامل - آنکه از غم و شادی منقلب نشود.
الفکر - آنچه مرد را بیفایده بیمار کند.
الداشمن - آنکه عقل معاش ندارد.
الجاهل - دولتیار

فصل دوم در ترکان و اصحاب ایشان

الیا جوج والما جوج - قوم ترکان که بولایتی متوجه شوند.
الزبانیه - پیشرو ایشان.
العسر - آنکه شب را مزید و روز از بازاریان اجرت خواهد.

فصل سوم در قاضی و متعلقات ایشان

القاضی - آنکه همه او را بخرین کنند.
الوکیل - آنکه حق باطل گرداند.

الرشوه - کارساز بیچارگان.

السمید - آنکه هرگز روی قاضی نه بیند.

الخطوب - خر.

المقری - کون خر.

الشاعر - طامع خود پسند.

فصل چهارم در مثنایخ و مایتملق بهم

الشیخ - ابله.

الشیاطین - اتباع او.

الصرفی - مفتخوار.

الحاجی - آنکه قسم دروغ بکیمه خورد.

فصل پنجم در خواجگان و عادات ایشان

اللاف والوفاة - مایه خواجگان.

الهیج - وجودشان.

المجوف - تواضعشان.

الکراف والسفه - سخنشان.

اللوم والحرس والبخل والحد - اخلاقشان.

الابله - آنکه برایشان طمع خیر دارد.

فصل ششم در ارباب پیشه و اصحاب مناصب

البزاری - آنکه از خدا ترسد.

الطار - آنکه همراه بیمار خواهد.

الطیب - جلاد.

الکذاب - منجم.

الکفتی کبر - تنبل.

الدلال - حرامی بازار.

الصديق - آنچه از مزروعات بمالك رسد.

الشكايه - آنچه بمالك برسد.

فصل هفتم در شراب و متعلقات آن

الشراب - مایه آشوب.

النرد والشاهد والشمع والنقل - آلات آن.
 البنك و العود والمزمر - ساز آن.
 الشوربا والكباب - اغذية آن.
 الجمن والبستان - موضع آن.
 هادم اللذات - رمضان .
 ليلة القدر - شبعيد.

فصل هشتم در بنگ و لواحق آن

البنك - آنچه موفيان را در وجد آورد.
 المرصع والكريم الطرفين - آنكه بنگ و شراب با هم خورد.
 المحروم - آنكه ازايندو هيچيك نخورد .

فصل نهم كدخدائي وملحقات آن

المجرد - آنكه پریش دنیا خندد.
 الشقى - كدخدا .
 ذوالقرنين - آنكه دوزن دارد .
 اشقى الاشقىا - آنكه بيشتر دارد.
 الباطل - عمر كدخدائي.
 النايع - روزگار.
 التلف - مال او.
 الپريشان - خاطر او.
 التلخ - ميش او.
 المامسرا - خانه او.
 المدوخانكى - فرزند .
 البد اختر - آنكه بدختر مبتلا شود .
 الخصم - برادر.
 الخويشاوند - دشمن جان.
 الفرج بعد الشدة - لفظ سه طلاق .

فصل دهم - در حقيقت مردان وزنان

الغاثون - آنكه معشوق بسيار دارد .

الکدبانو - آنکه اسلک دارد.

المستند - آنکه بیک عاشق فانی باشد.

البکاره - اسم بر مسمی .

اما رساله دلکشای عیب‌زاکان مجموعه ایست از حکایات کوتاه

بر عربی و فارسی در فکاهات و ظرائف^(۲) که غالباً
رساله دلکشا^(۱) جنبه هزل دارد ، در اول آن کتاب مقدمه مختصری

است . بعضی از آن حکایات برای نمونه در اینجا بقل می‌آید :

باب اول - حکایات عربیه

خرج جحی مرة الى الكناسة ليشتري حماراً ، فاستقبله رجل وقال له :
الى اين ؟ قال : الى الكناسة لاشترى حماراً ، قال : قل ان شاء الله . قال : ليس هذا
موضع «ان شاء الله» ، الحمار في السوق والدراهم في كفي . فلما دخل السوق
ضرب عليه طرار وسرق منه الدراهم . فلما رجع ، استقبله الرجل فقال : من اين ؟
قال : من السوق ان شاء الله ، سرت دراهمی ان شاء الله ، ولم اشتر الحمار ان شاء الله
وانار جعت خائباً خاسراً (ان شاء الله) ، الى البيت ان شاء الله .

حکایت - لقي رجل رجلاً وهو على حمار سوء ، قال الى اين يا فلان ؟ قال
الى صلوۃ الجمعة . قال له : ويك ! اليوم يوم الثلاثاء ، قال طوبى لي ان اوصلني حماري الجامع
يوم السبت !

حکایت - جاء رجل الى ابياس بن معاوية ، قال لواكلت التمر ايضري ؟
قال : لا - قال : لواكلت الشويز مع الخبز ما يلزم ؟ قال : لا يلزم شيء . قال : لوشربت
فدراً من الماء ؟ قال : ما تمنع . قال : شراب التمر اخلاط منها فكيف يكون حراماً ؟
قال ابياس : لورمتهك بالتراب ايوجع ؟ قال : لا ، قال : لو صيت عليك قدر آمن الماء اينكر
صنومك ؟ قال : لا ، قال : لو ضلت من الماء والتراب لبناً فجفت في الشمر و شربت
به رأسك كيف يكون ؟ قال : يهلك . قال : ذاك مثل هذا !

باب دوم - حکایات فارسی

حکایت - شیعی در مسجد رفت ، نامصحابه دید بردیوار نوشته ، خواست که

۱- رساله دلکشا - Goyous Treatise

۲- ظرائف - بذله‌ها - facetiae .

خیو برنام ابوبکر و عمر اندازد، برنام علی افتاد؛ سخت برنجید. گفت: تو که پهلوی ایشان نشینی سزای تو این باشد!

حکایت - شخصی دعوی خدائی میکرد، او را بیش خلیفه بردند؛ او را گفت: پارسال اینجا یکی دعوی پیغمبری میکرد، او را بکشتند. گفت: نیک کرده اند که من او را فرستاده بودم.

حکایت - ججی در کودکی چندروز مزدور حیاطی بود. روزی استاد کاسهٔ عسل بدکان برد، خواست که بکاری رود؛ ججی را گفت: در این کاسه زهرست زنهار تا نخوری که هلاک شوی! گفت: مرا با آن چه کار است؟! چون استاد رفت، ججی وصلهٔ جامه بپسرافداد. و پاره‌ای نان فزونی بست و با آن عسل تمام بخورد. استاد باز آمد وصله میطلبید، ججی گفت: مرا من تا راست بگویم. حال آنکه من غافل شدم، طرار وصله بر بود، من ترسیدم که توبیائی و مرا بزنن، گفتم: زهر بخورم تا توبیاز آئی من مرده باشم آن زهر که در کاسه بود تمام بخوردم و هنوز زنده‌ام! باقی تودانی.

حکایت - قزوینی با سپری بزرگ جنگ ملاحظه رفته بود، از قلعه سنگی بر سرش زدند و بشکستند، برنجید و گفت: ای مردک کوری سپری بدین بزرگی نمی‌بینی سنگ بر سر من می‌زنن!

حکایت - قزوینی را پسر درجه افتاد، گفت: جان بابا جائی مرو تا من بروم رهن بیاورم ترا بیرون کشم.

حکایت - مؤذنی بانگ میگفت و می‌دوید، پرسیدند که: چرا میدوی؟! گفت: می‌گویند که آواز تو از دور خوش است، میدوم تا آواز خود را از دور بشنوم!

حکایت - سلطان محمود پیری ضعیف را دید که هشتار و خار میکشید، برو رحمت آمد گفت: ای پیر دو سه دینار زر می‌خواهی یا دراز کوشی یا دو سه کوفتند یا بافی که بشو دهم؟! تا از این زحمت خلاص یابی! پیر گفت: زر بده تا در میان بندهم و بر دراز کوش بشویم و کوفتند در پیش گیرم و بیایم بروم و بدولت تو در باقی عمر آجا بیاسایم! سلطان را خوش آمد و فرمود چنان کردند.

حکایت - شخصی بادوستی گفت: مرا چشم درد میکند، تدبیر چه باشد؟ گفت: مرا پارسال دندان درد میکرد برکشیدم!

حکایت - کلی از حمام بیرون آمد، کلاهش دزدیده بودند، با حمامی ماجرا

میکرد، حامی گفت: «و اینجا آمدی کلاه نداشتی؛ گفت: ای مسلمان؛ این سر از آن سرهاست که بیکلاه براه توان برد»^{۱۱}

حکایت - از فرویزی پرسیدند که: **امیر المؤمنین علی** رامیشناسی، گفت: شناسم! گفتند: چندی خلیفه بود! - گفت: من خلیفه ندانم؛ آست که حسین اورا در دشت کربلا شهید کرده است.

حکایت - لولئی با پسر خود ماجرا میکرد که تو هیچ کاری نمیکنی و عمر در بطلت بسر میبری، چند باتو بگویم که سملق زدن بیاموز، سگه را از چنبر جهانیدن و رسن بازی تلم کن تا از عمر برخوردار بشوی، اگر از من ندوشوی بخدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگه ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تازنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی، ریک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد!

حکایت - فرویزی تابستان از بغداد میآمد گفتند: در آنجا چه میکردی؛ گفت: مرق؛ «.

با **رساله دلگشا** که بعضی از حکایات آن در فوق نقل افتاد، مجموعه چایی منتخب لطائف عبیدزاکانی پایان میرسد^(۱). تنهاد و نامه در آخر آن مندرج است که نمونه ایست از منشآت عامیانه و غیر قابل فهم و پر از اغلاط صرفی و نحوی و نسبت آن به شیخ شهاب الدین قلندر و مولانا جلال الدین ابن حسام الهروی کرده است، لیکن شك نیست که عبید خود آنها را تحریر کرده تا آن دو تن را مورد سخریه قرار دهد.

در باره عبیدزاکانی سخن بدراز کشیدیم، و بیش از آنچه طلاب

(۱) مجموعه عبید چاپ طهران شامل قسمتهای ذیل است:

۱ - دیوان اشعار، ۲ - مثنوی عشاقنامه که سال ۷۵۱ بنام شاه شیخ ابواسحق بنظم آورده، ۳ - رساله اخلاق الاشراف، ۴ - ریشنامه ۵ - رساله مدبند، ۶ - ترجیمات و تضمینات و قطعات و رباعیات، ۷ - رساله دلگشا، ۸ - نامه شیخ شهاب الدین قلندر و جواب آن، ۹ - رساله تعریفات، ۱۰ - تعریفات ملا دو پیاز که ممکن است دیگری به تقلید از عبید نگاشته باشد، ۱۱ - مثنوی موش و کربه، ۱۲ - مهمانی کردن سنگتراش خداوند را (این نیز معلوم نیست که از عبید باشد).

ادب فارسی اورا مستحق بدانند در باب اوجہ کر دیم ، زیرا با وجود ہمہ بدزبانی بعلت فوہ ابتکار و جسارت کلام ، عبید را نزد من شانی رفیع و مقامی بلند است ، و بیش از آنچه تا کنون درباره اوجہ کر دہ اند وی دامتہ حق تحقیق و مطالعہ میدانم .

رسالہ اخلاق الاشراف وی از آن لحاظ دارای قدر و قیمت است کہ اخلاق فاسدہ رائج آن عصر را جلوہ گر می سازد و لافل این معنی را روشن می کند کہ همانطور کہ نویسندہ شرح حال او گفته است : قصد وی از تألیف آن رسالہ آگاهی هموطنان خود از اخلاق اہل زمان بودہ ، تا آنہا را از فساد و خرابی کہ در حیات عمومی و زندگانی خصوصی مردم در عصر غلبہ مغول راہ یافتہ بود ، آگاہ سازد .

در شیوہ سخن و انتخاب نادرہ لطیفہ موضوعات عبید در میان شعر او متقدمین منحصر بفرد است ، گرچہ کلام وی با سلف خود سوزنی و با جانشینان خوش چون ابواسحق شیرازی ، شیخ اطعمہ ، و محمود قاری یزدی ، شاعر البہ از شباهتی خالی نیست . در میان گویندگان متأخر تنها میرزا حبیب اصفہانی کہ کتب او را بطبع رسانیدہ و در اواخر قرن نوزدہم در اسلامبول وفات یافتہ است ، با عبید رقابت و ہمسری میتواند بکند ؛ حتی در ہزلیات بروی تفوق دارد .

شہرت و آوازه ای کہ این شاعر دارد ، بیشتر از آنجا
بر خاستہ است کہ وی را رقیب خواجہ حافظ
میشمارند و گویند کہ : حافظ در یکی از ہزلہای
عماد الدین فقیہ
گرمانی

انتقادی خود اورا در نظر داشتہ است خاصہ در این شعر :

ای کبک خوشخرام کجا میروی! بایست!

فرموده مشو که کربۀ عابد نماز کرد! (۱)

و تفصیل این حکایت بنا بر روایت حبیب‌المیر و هفت اقلیم آن است که: عماد فقیه مورد لطف و مرحمت شاه شجاع مظفری بوده و حافظ را نزد آن پادشاه آندرجه عزت و قبول حاصل نمیشد. عماد چنانکه لقب «فقیه» اشاره میکند، از متکلمین و فقهاء زمان بوده است و کربه‌ای دست آموز داشته که بوی تعلیم داده بود هنگام اداء صلوٰه با او به قیام و قعود بپردازد، و این کار تقلیدی نزد شاه بمعجز شمولاً تفسیر شده بود. لیکن حافظ این عمل را ریاکاری و مکاری می‌دانست.

دولتشاه^(۲) در تذکره و جامی در بهارستان و آذر در آتشکده
و همچنین تذکره هفت اقلیم و تاریخ حبیب‌السیر و بیشتر از تذکره نویسان و مترجمین احوال، راجع باو اشاراتی در کتب خود نموده‌اند، ولی آن مطالب کمتر محتوی وقایع زندگانی و سرگذشت عمر است^(۳). اختصار آنچه گفته شده این است که: عماد در کرمان شانی و احترامی داشته و مدرسه‌ای در آنجا بنا فرمود که در آنجا عزلت و انزوا پیش گیرد. جامی گفته است:

(۱) رجوع شود بدیوان حافظ چاپ Rosenzweig-Schwannau جلد اول صفحه ۳۱۶ و بحثیه صفحه ۳۲۵ کتاب حاضر.

(۲) تذکره دولتشاه چاپ لیدن س ۲۵۴.

(۳) در سال ۱۳۳۳ ه. ش. آقای دکتر احمد ناظرزاده کرمانی رساله جامی در شرح احوال و آثار صادقیه بنوایان نامه دکتر عزبان و ادبیات فارسی تألیف کرده و در نزد اساتید دانشکده ادبیات طهران بکنفرانس دهند. در رساله مذکور تحقیقات سپهر درباره آن استاد بعمل آورده‌اند.

«وی شیخ خانقاه دار بوده است و شعر خود را بر همه واردان خانقاه میخوانده است و استدعای اصلاح میکرد، از اینجا میگویند که: شعری شعر همه اهالی کرمان است.»

دولتشاه در تذکره خود سخن شیخ آذری را از جواهر الاسرار درباره او چنین نقل میکند :

«فضلا بر آنند که درسرخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده آلاسخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست نه در لفظ و نه در معنی.»

اما آثار شعریه عماد عبارت است از: يك ديوان غزل که نسخ آن بسیار نادر الوجود^(۱) است و نیز حداقل پنج مثنوی بوی منسوب میباشد که قدیمترین

(۱) رجوع شود به فهرست کتابخانه بنکی پور Bankipore که به مرافق سر دنیس واس بقلم مولوی عبدالقادر تألیف شده و در سال ۱۹۰۸ بطبع رسیده است. از دیوان عماد دو نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید در تهران موجود میباشد، اولی به شماره ۱۲۳۴ تاریخ تحریر آن سال ۷۶۲ هـ که مقارن با زمان حیات مؤلف است، و نسخه دوم به شماره ۱۲۳۵ که سال ۹۸۱ هـ. تحریر شده. رجوع شود به جلد دوم فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار صفحات ۴۴ - ۶۴۳. بنده مترجم آن هر دو را تصحیف کرده و استفاده برده ام و این دو منظومه را که از لطافت آثار او است، از سختقدیمتر نقل می کنم - :

غزل

حاکمی از میمکی رفقت بنده پروری

عادت من که بنده ام، بندگی است و چاکری

درمه و مهر تنگدرد، هر که نموبنگری در او

بر در غیر نگذرد، بردل هر که بگنری

بلیه حاشیه در صلبه بعد

آنها موسوم به: محبت نامه صاحب دلان در سال ۷۷۲ هـ / ۱۳۲۲ م. تألیف شده و آخرین آنها موسوم به: مثنوی مونس الابرار در سال ۵۷۶۶ هـ / ۱۳۶۴ م. بقلم مؤلف آمده است. بمقتدۀ دولتشاه وی در سال ۷۷۳ هـ / ۱۳۷۱ م وفات یافته و سن او در آن تاریخ زیاد بوده است. قطعه ذیل یکی از دو غزل اوست که دولتشاه ثبت کرده :

فاروره میبرد بحکمه بان ره نشین ،	بیچاره خسته ای که ز دارالشفاء دین
آترا که خضر یار و مسیحابود قرین!	از راه ورنج و محنت و بیماریش چه نم؟
روز ازل که تربت او باد صبرین	بر لوح جان نوشته ام از کفۀ پدر

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هش خیال روی تو، هر که شود مصورش
 محو کند ز روی دل، نقش بتان آذری
 دیده بدوزم از جهان، درمن اگر نظر کنی
 وز سر خویش بگذرم ، بامن اگر بسیری
 ملک مدون اهل دل ، جمله مسخرت شود
 گر ز سرت برون رود، داعیه ستگری
 همچو چراغ مفلسان ، هیچ نداد بر نری
 پیش فروغ روی تو، شعلۀ شمع خاوری
 ملک جهان چه میکند، اهل دلی که یافته است؟
 از نظر قبول تو، دولت ملک آن سری!
 شکر خدا که شد برون، از دل من غم جهان
 کس نخورد غمت عماد، از غم جهان خوری

قطعه

کردم از مقبلی نهفته سؤال	کاین قبولت چگونه پیدا شد ؟
گفت: واقف نه ای که اقبال	در همه حال چون مهیا شد
جانب روی او بدمت آمد	روی دلها بیجا ما شد .

کای طفل اگر صحبت افتاده ای رسی
شوخ می کن، بچشم حقارت در او مبین
بر شیراز آن شدند بزرگان دین سوار
کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین
گر در جهان دلمیز تو خرم نمیشود
باری چنان مکن که شود خاطری حزین
یاری بجز خدا توان خواستن عماد
یا مستمان عوذك اياك نستعين

سلمان ساوجی، جمال الدین
محمد سلمان بن علاء الدین
 احوال عبید زاکان بنام او اشارتی رفت،
 شاعر دیگرست که رفعت مقام او را خواجه
 حافظ شیرازی در قطعه ذیل^(۱) تصدیق فرموده^(۲) :

سرآمد فضلی زمانه دانی کیست
ز روی صدق و یقین نیز راه کذب و کمان؛
 شهنشه فضلا، پادشاه ملک سخن
جمال ملت بودین: **خواجه جهان، سلمان!**

(۱) قطعه منسوب به حافظ در ستایش سلمان بطوریکه در بعضی نسخ دیوان خواجه
 دیده میشود با سه بیت دیگر آغاز مییابد ازین قرار:
 حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال که ای یگانه الطاف، خالق رحمان
 کدام گوهر نظم است در جهان که از او شکست رونق بازار لؤلؤه عمان
 جواب داد که: بشنو ز من، ولی مشنو که این قصیده فلان گفت و این غزل بهمان...
 (۲) با آنکه در قطعه فوق خواجه حافظ سلمان را بشاعری ستوده، لیکن در بعضی
 دیگر شعر خود را بر او و هم بر خواجو بر مری داده و گفته است:
 چه جای گفته خواجو و شعر سلمان است؟

که شعر حافظ بهتر ز شعر خوب ظهیر!
 این بیت در خانمۀ غزلی است که در بعضی نسخ کهنه خطی نیز دیده شده، دیوان
 طبع قزوینی ص ۱۷۴.

و همچنین در بعضی نسخ دیوان بوتی یافت میشود که ظاهر آن مریی است باستانی
 سلمان و در آنجا چنین گفته:

«آرا که خواندی استاد، کربنگری بنحقیق

منشکرت اما طبع روان ندارد.»

وی در تمام مدت عمر دراز خود شاعر دربار و مداح سلاطین ایلخانی یا جلایری است و ممدوحین خاص وی عبارتند از: شیخ حسن یزرگ مؤسس آن خاندان، و همسر او دلشاد خالون، و فرزند آنها شیخ اويس. علاوه بر مطالبی که تذکره نویسان راجع باو نوشته اند^(۱) شروح مفصل و مقالات بسیار عالی درباره او بقلم فضلی هندی وستان نیز آمده است از آن جمله یکی با انگلیسی و دیگری به اردو است که هر دو قابل توجه می باشد. اولی در فهرست کتابخانه شرقی بنکی پور Bankipore از فردوسی تا حافظ، ۲۱۹ قلم مولوی عبدالمقتدر، که خلاصه نقادانه بسیار خوبی راجع به سلمان جمع آوری کرده. دومی در مجموعه ای از تحقیقات راجع به دوازده شاعر نامی بقلم شبلی نعمانی در کتاب معروف شعر العجم که در سال ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶ م. تألیف و در علیگره بطبع رسیده است^(۲).

اینکه سلمان در حدود سال ۷۰۰ هـ / ۱۳۰۰ م. متولد شده و مولوی عبدالمقتدر بآن اشاره نموده بدلیل و مستند به شعرست که در کتاب مثنوی فراق نامه خود آورده و آن مثنوی را در سال ۷۶۱ هـ / ۱۳۶۰ م. تألیف کرده است.

(۱) رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، ۲۰۷ و آتشکده - آذرچاپ منکی، ۲۰۸ و حبیب المیر چاپ بسائی، جلد سوم جزء اول، ۱۳۰ و بهارستان جامی فصل هفتم و غیره.

باین منابع باید افزود رساله جامی که مرحوم رشید یاسمی درباره سلمان نوشته و در سال ۱۳۳۱ ش در طهران بچاپ رسیده است. (۲) مرحوم غلامرضا رشید یاسمی استاد ادبیات و تاریخ نیز رساله بلایی در تحقیق از حالات سلمان بقلم آورده در طهران بسال ۱۳۰۰ ش بچاپ رسیده است. نسخه خطی نفیسی از دیوان سلمان که متأسفانه اوراقی چند از آن ساقط شده و بطن قوی در صحر شاعر کاتب شده در مصرف این بنده مترجم است.

در آنجا میگوید شصت و یکسال از عمر او گذشته
منابع مربوط بشرح است، و همان محقق فاضل دلائل متنی اقامه کرده
احوال سلمان

که سلمان در دوشنبه ۱۲ صفر ۷۷۸ هـ وفات یافته
است. او را دو مثنویست^(۱)، یکی فراق نامه مذکور در فوق و دیگری
موسوم به جمشید و خورشید و نیز دیوانی دارد مرکب از غزلیات و مقطعات
و رباعیات، لیکن استادی وی در نظم قصائد است و در این شیوه بوده است
که بگفته جامی بر بعضی استادان متقدم مانند: کمال اصفهانی، ظهیر -
فارابی، اثیر اومانی و سنائی و دیگران که بشیوه آنها قصیده ساخته
سبقت جسته است^(۲).

راجع بغزلیات او جامی میگوید: «غزلیات وی بسیار مصنوع و مطبوع
است، اما چون از چاشنی عشق و محبت که مقصود از غزل آنست خالیست، طبع
ارباب ذوق بدان اقبال نمینماید»^(۳).

نسخه دیوان کلیات سلمان طبع سنگی بمبائی، مشتمل است بر

(۱) مثنوی «فراق نامه» مصدر بنام سلطان اویس - به بحر مقارب است. در آنجا
چنین آغاز سخن کرده - :

شبی بنده را شاه پیروز بخت طلب کرد و بنشاند در پیش تخت

مثنوی «جمشید و خورشید» بحر هزج مسدس و باین بیت شروع میشود - :

چنین گفتند دانایان پیشین که: وقتی پادشاهی بود در چین

(۲) همین سخن جامی (بهارستان ص ۱۱۵) این است : «در جواب استادان

قصائد دارد بعضی از اصل خویش و بعضی فروغ، و بعضی برابر، وی را معانی خاصه بسیار
است، او بسیاری از معانی استادان را بتخصیص کمال الدین اسمعیل در اشعار خود
ایراد کرده و چون در آن صورت خویش و اسلوب مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نیست».

(۳) رجوع شود به بهارستان - چاپ طهران - ص ۱۱۵.

قسمت قصائد درو ترجمه‌بند که مجموعاً ۱۳۵ صفحه‌میشود، و قسمت غزلیات از صفحه ۱۳۶ تا ۲۳۰، و رباعیات که درشش صفحه آخر میباشد^(۱).

اشعار قدیمه سلمان چنانکه مولوی عبدالمقصد متوجه شده است، ظاهراً عبارتست از مرثیه‌ای که در وفات سلطان ابوسعید بهادر (نوامبر - دسامبر ۱۳۳۵ هـ) و هم در مرثیه وزیر معروف او خواجه غیاث‌الدین محمد که در رمضان ۷۳۶ هـ بقتل رسید، گفته است. در همان سال است که شیخ - حسن بزرگ خاندان معروف ایلخانی را بنیاد نهاد، و پایتخت او بغداد بود و شهرت سخا و کرم آن پادشاه سلمان را بانجا کشانید. ظاهراً سلمان اندکی بعد از قتل فجیع غیاث‌الدین محمد وزیر در ظل حمایت ایلخانیان قرار گرفت.

دولتشاه و دیگر تذکره‌نویسان از چگونگی حضور سلمان در محضر شیخ حسن بزرگ و جلب عنایت وی حکایتی چنین نقل کرده‌اند:

در موقعیکه امیر مشغول تیراندازی بوده است، وی قطعه‌ای بالبداهه در وصف هنر تیراندازی امیر گفت و مورد قبول یافت و امیر شیخ حسن فویان در بند تربیت خواجه سلمان شد^(۲). و آن قطعه این است:

(۱) اخیراً یعنی در شهر سنه ۱۳۳۶ هـ / ۱۹۵۷ م. دیوان غزلیات و قصائد و رباعیات سلمان در طهران با مقدمه‌ای از دکتر تقی‌تفصلی با اهتمام منصور مشفق بچاپ سری رسیده است در ۶۳۹ صفحه با فرهنگ لغات خاص و مجموعه مفهومی است. متأسفانه این دیوان نیز مانند چاپ سنگی بیابانی قسمت مقطعات و دو مثنوی اورا افاد است.

(۲) تذکره الشعراء دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۵۷.

چو دربار چاچی (۱) کمان رفت شاه
 دو زاغ کمان با عقاب سه یر
 نوگفتی که در برج قوس است ماه
 بدیدم بیک گوشه آورده سر
 نهادند سر بر سر دوش شاه
 ندانم چه گفتند در گوش شاه
 برآمد ز هر گوشه آواز، زه
 سعاد دوان در پی تیر تست
 بغیر از کمان، گر بنالد رواست
 نکرده است کس زور جزیر کمان (۲)
 که در عهد سلطان صاحبقران

با اینهمه، بنابر آنچه تذکره نویسان گفته‌اند، شهرت سلمان در دربار
 ایلخانیان مخصوص دوران ملکه صاحب جمال آن خاندان دلشاد خاتون
 و شاهزاده محبوب آنان شیخ اوئیس است و او خود در این باب گفته است:

من از یمن اقبال این خاندان کرتم جهان را به تیغ زبان
 من از خاوران تا در باختر ز خورشیدم امروز مشهورم

شیخ اوئیس در سال ۷۵۷ هـ / ۱۳۵۶ م. به تخت نشست و قریب
 بیست سال پادشاهی کرد، غالب قصائد خواجہ سلمان در مدح اوست.
 دولتشاه حکایاتی چند که حاکی از قرب منزلت نزد پادشاه است،
 ذکر میکند (۳)؛ و بعدها همان حکایات را Ouseley در کتاب موسوم به:
 «Biographical Notices of the Persian Poets» عیناً نقل کرده
 است.

(۱) چاچ یا شاش: نام شهری معروف در ماوراءالنهر است که اکنون به تاشکند
 موسوم و پایتخت جمهوری ازبکستان شوروی است. کمانهایی که سابقاً در آن شهر از فولاد
 می‌ساخته‌اند مشهور بوده است.

(۲) در این قطعه سلمان اصطلاحات مخصوص به «کمان» و «کمان‌کش» را بیاپیم
 و استعاره بسیار لطیف جمع آورده مانند: «دو زاغ» که با اصطلاح دو گوشه شاخی کمان است
 و «عقاب سدر» که کنایه از تیر و «گوشه» و «زه» و تیر یعنی عطار و غیره و غیره

(۳) تذکره الشعراء دولتشاه، چاپ لیدن - از ۲۵۷ تا ۲۶۳.

دولتشاه درباب شاهزاده شیخ اویس میگوید که: «حسن و جمال او
بمرتبه ای بود که روزی که سوارشدی اکثر مردم بغداد دوان بسر راه آمدندی
و در جمال او حمران مانندندی و بزبان حال این بیت سر آیدندی :

بوی پیراهن یوسف ز جهان کم شده بود

عاقبت سر ز کریبان نموبیرون آورد!

این شاه صاحب جمال وقتی که در اوان جوانی وفات یافت، در بستر مرگ
این قطعه را انشاد کرد :

زدارالملک جان روزی بشهرستان تن رقم

غریبی بودم آنجا ، چند روزی با وطن رقم

غلام خواجه ای بودم، کریزان گشته ازخواجه

در آخر پیش او شرمند با تیغ و کفن رقم

الا ای هنشینان من معروم این دنیا

شمار ایش خوش بادا، در این خانه، که مزرقم

چنانکه معمول قصیده سرایان است، بسیاری از قصائد سلمان راجع
بوقایع و حوادث تاریخی زمان است، از این رو تاریخ نظم آنها بخوبی معلوم میباشد.
مولوی عبدالمتندر فهرستی ساخته است مشتمل برده قصیده باز که تواریخ
آنها و حوادثی که موجب نظم آنها شده، که از کتاب حبیب الحیر استخراج
کرده است و قدیمترین آنها قصیده ایست که در سال ۷۳۹ هـ / ۱۳۳۸ م .
بمناسبت فرار شیخ حسن بزرگ به بغداد به نظم آورده و مطلع آن این است :

وقت صبح است و لب دجله و اغاس بهار

ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیمار

و دو قصیده آخر آنرا در سال ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ م . به نظم آورده و هر دو در

تهنیت شاه شجاع^(۱) است در فتح آذر بایجان (رجوع شود به حبیب السیر جزء دوم جلد سوم ص ۳۵) - قصیده دوم که بسیار پسند خاطر شاه واقع شد باین مطلع است - :

سخن بوسف رخسار چون ز خاطر مرسزد ز مطلع سخن آفتاب سر بر زدا
وبعد از استماع این قصیده است که شاه شجاع گفت: «ما آوازه و نام سمرقند نامی از این دیار شنیده بودیم»^(۲) لیکن چون آنهارا بدیدیم دانستیم که همه در یک مرتبت نیستند. سلمان پیش از آنست که درباره او میگویند و یوسف شاه مغنی در شهرت و هنر مساویست و شیخ کججانی کمتر از آنست که معروفست .

۱) شاه شجاع دشمن خونین خاندان جلایر بعد از وفات شاه اوئیس سال ۷۷۷ قمری زرا که تختگاه ایشان بود، فتح کرد، و آن شاعر با آنکه پرورده نصرت جلایریان بود، فی الحال در مدح او قصائد غرا ساخت و نازدابه نریخ و روز خرنده و بساط تملق را بهین کرد . این ابیات از آن است :

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی
همایون فال شد بومی که بودش رو بوبرانی
جهان سلطنت، سلطان جلال الدین و الدنیا
که موسوم اند شاهانش بداغ بنده فرمانی
مبارک باد و مهمون باد و فرخ باد و فرخنده

بر آذربایجان غل ظلیل ظل یزدانی . . . الخ
۲) ظاهر آسلمانرا همیشه هوس مسافرت به شیراز و زیارت آن کعبه اهل راز در سر بوده و با ادبای شیراز رابطه و مکاتبه داشته است . ازین رو نامش در شیراز معروف و بسمع شاه شجاع رسیده است .

این غزل لطیف که اشاری بدین معنی است در دیوان او دیده می شود و معلوم است که در موقع خاصی گفته و بشیراز فرستاده است :

سحر که بلبل آواز میگرد	همی ناله و بیاکل راز می کرد
بهاز خویش با معشوق میگفت	بیازش می شنید و ناز می کرد
بهر آهی که میزد در غم یار	مرا با خویشن دماز می کرد
نسیم صبح دید و می شنیدم	دل دیوانگی آغاز می کرد
خیال آب و کناباد می بخت	هوای خطه شیراز می کرد

یکی از نامی‌ترین فصائد سلمان در رثیه شیخ اویسی است که وفات او در جمادی الثانی ۷۷۶ هـ / ۱۳۷۴ م. واقع شده، و این چند بیت از آنجاست:

ای فلک آهسته روکاری نه آسان کرده‌ای ملک ایران را بمرگشاه ویران کرده‌ای
آسانی را فرود آورده‌ای از اوج خویش بر زمین افکنده‌ای، با خاک یکسان کرده‌ای
بست کاری مختصر کر با حقیقت می‌روی فسخ خون و مال و عرض هر مسلمان کرده‌ای!

چنانکه قبلاً ذکر شد، سلمان احتمالاً در سال ۵۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶ م. وفات یافته، که یکسال بعد از تاریخ ساختن دو قصیده مذکور در مدح شاه شجاع است. از این قرار ظاهر است تا آخر عمر طولانی خود به انشاد شعر اشتغال داشته و بر خلاف آنچه دولتشاه گفته به عزلت و انزوا نپرداخته است^(۱)؛ اگرچه در قطعات جالب توجهی که شبلی نعمانی در شعر العجم (جلد دوم ص ۱۹۸) از سلمان نقل میکند، شاعر گاهی میل و رغبت طبع خود را با انزوا و گوشه‌گیری ابراز نمیکرده.

در این اشعار می‌گوید که: «قرب چهل سال از عمر خود را در شرق و غرب صرف مدح و مدح خود کرده، و اکنون که پیر و زمین‌گیر و بضیع چشم مبتلا گشته آرزو دارد که از دستگاه سلطنت دوری جوید، و مابقی عمر خود را در دعای دولت پادشاه بگذرانند، او که تاکنون پادشاه گویندگان و شعراء بوده است، اکنون میخواهد خادم بیچارگان و فقرا باشد. و هر چند وی را شکی نیست که پادشاه وظیفه او را عطا خواهد فرمود، لیکن چشم آن دارد که آن درآمد بطور ثابت برای وی مقرر گردد. در پایان اشاره بقروض

(۱) تذکرة الشعراء دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۶۱.

خود نموده که اداء آنها از عهد تمکن او خارج است و از شاه مسألت میکند که دیون او را ادا فرماید .

در جواب این قطعات شاه دو بیت در پاسخ شاعر نگاشته که در اولی ادامه وظیفه و مقرری او را تصویب میفرماید که همچنان نیز ادا بشود ، و در دومی ده ایوین را در نزدیکی وی (ظاهراً قریه ایوین از مضافات شمیران است که ییلاق معروفی است) بسپورغال با و اعطا میفرماید^(۱) . شبلی نعمانی

(۱) منظومه ای که مرحوم شبلی نعمانی در کتاب خود از سلمان نقل کرده برخلاف زعم وی بقصد کناره گیری و انزوا طلبی نبوده است ، بلکه عبارت است از چهار قطعه پیاپی که شاعر بقصد اخاذی و بهره برداری از انعام شاه بنام او ساخته و برای وی فرستاده و به نیت خود هم نائل گردیده است .

اینک عین قطعات اربعه را بجاوی که شاه سلطان اویسی نظماً باو داده است ، در زیر ثبت میکنیم . تمایزانی از مقصود نهائی شاعر بدست آید و ضمناً سبک او در قطعه سرائی نیز معلوم گردد :

قطعه اول

پادشاه! بنده در حضرت برسم عرضه داشت

انباطی مینماید بر امهد رحمت

قرب چل سال است تا سکان شرق و غرب را

طبع سلمان میکند در گوشِ در مدحت

در شای حضرت عهد جوانی گشت سرف

نوبت پیری رسد اکنون بامر حضرت

کوشه ای خواهم گرفتن تا اگر عمری بود

چند روزی بگذرانم در دعای دولت

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مقال خود را در باب **خواجہ سلمان** به سخنی متع در تحسین مهارت وی در فنون شاعری خاتمه میدهد .

بقیة حاشیة صفحه قبل:

علت پیری و درد پا و ضعف جسم و چشم
میبرد درد سر من بنده را از خدمت
گفتم در باب خود فصلی دوسه آنرا جواب
چشم دارد بنده از درگاه کردون حشمت

قطعة دوم

اول آن است که چون نیت عزلت دارد
بنده زین دائره جمع جدا خواهد بود
مدتی مالک ملک شعرا بود بحق
زین زمان خادم خیل قرا خواهد بود
پیش ازین در پی مخلوق بسر میکردید
بعد از این بر در معبود بپا خواهد بود
بنده تا زنده بود وجه معاش بنده
هیچ شک نیست کز احسان شما خواهد بود
لیک دارم طمع آن که معین باشد
که مرا وجه معیشت ز کجا خواهد بود ؟

قطعة سوم

دیگر آن است که محبوب جهان مفری شاه
آمد از بندگی شاه که میفرماید:
رو بگو بنده دیرینه ما سلمان را
که بخواه از کرم هر چه ترا می باید
بنده بر حسب اشارت ولیی کردم و شاه
داشت مهذول چنان کز کرم شاه آید
بقیة حاشیة در صفحه بعد

هنر سلمان بزعم شبلی بیشتر در قصیده سرائی ظاهر می‌شود که همه قصائدش بفصاحت و سلاست و روانی ممتاز و دارای سهولت کلام خاصی است که هیچیک از شعرای طبقه متقدمین را آن مقام نیست، و آن خاص گویندگان طبقه متوسطین است که معاصرین سلمان بوده‌اند و سلمان بهترین فرد تحول و انتقال فیما بین آن‌ها و طبقه می‌باشد. شبلی برای نمونه و مثال تغزلانی چند از او ذکر می‌کند تا مدعای خود را ثابت سازد. از آن جمله است :-

خنده‌ای زده‌هنت، تنگش شکر پیدا کرد	سخنی گفت لب، لؤلؤ تر پیدا کرد
بود نایافت میان تو، و لیکن کمرت	چست بر بست میانرا و بزریدا کرد

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

و عده دین است، ز دین من اگر ز آنچه کند

ذمه هست خود شاه بری، می شاید

قطعه چهارم

دیگر از خرج تو و دخل کش قرضی چند

هست، و قرض است که قرض غریبا باز دهد

بنده را غیر در شاه در دیگر نیست

قرض باید که ز انعام شما باز دهد

وجه این قرض که از من غریبا می‌خواهند

کر نخواهد ز تو سلمان ز کجا باز دهد ؟

سلطان در جواب قطعه اول مرتجلاً نوشته است :-

هر چه تا غایت بنام او مقرر بوده است

بعد از این باشد بنام او مقرر همچنان.

و در جواب قطعه سوم چنین نوشته :-

ده ایوبین که در حدود ری است

بدهندش که التماسی وی است .

شرح این قطعات به تفصیل در رساله مرحوم رشید یاسمی و هم چنین در تذکره

(خزانة عامره) مندرج است .

برده از چهره بر انداز که آن زلف سیاه در سپیدی عذار مو اثر پیدا کرد.

وله ایضاً

باد نوروز نسیم گلرخنا آورد
شاخ را باغ بنفش دم طاووس نکاشت
لاله از دامن کوه آتش موسی بنمود
از پی خسرو کل، بلبل شیرین گفتار
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید
لاله را لطف هوا خلعت والا آورد.

شعری بعد از آن مثالی چند از کلمات سلمان می آورد که در آن اندیشه های دقیق و معانی لطیف ابداع فرموده، و ساختن اینگونه نکته های باریک را از مفاخر شعراء متوسطین و متأخرین میدانند. این چند قطعه برای شاهد مقال کفایت است :-

در درج در حقیقیت نقد جان نهاد
قلبی ز لعل بردر آن درج ذلالت
جس نفیس بود بجائی نمان نهاد
خالت ز هنر آمد و مهری بر آن نهاد
باریکتر ز مو کمرت را دقیقه ای
ناگاه در دل آمد و اسمش میان نهاد.

ایضاً

بعد از این از کمره زلف مغان کن مسیح
پس از این از خم ابروی بشان کن محراب
خوش بر آ همچو حباب از می کلکون و منه
هیچ بنیاد بر این گنبد گردان چو حباب.

ایضاً

مدعی گردش این دایره ما را از هم
همچو پر کار جدا کرد و بهم باز آورد.
ایضاً
خنچه: ایش دهان تو صبا خندان یافت
آنچنان برده نشزد که دهن پر خون شد.

(۱) ببناه = طوطی

ایضاً

با از این دایره بیرون تنهم يك سرمو کرسرایای چوپر کارکنند بدو نیم (۱).
 نکته دیگری که در اشعار سلمان مورد توجه شبلی نهمانی واقع شده است، همانا مهارت او است در استعمال قوافی مشکله و مردفات نادره؛ چنانکه او را قصاید طولانیست همه مردف، یعنی هر بیت آن بیک کلمه خاتمه میپذیرد؛ چنانکه در یکی ردیف «دست» و در دیگری ردیف «پا» و در دیگری ردیف «رو» و در جای دیگر ردیف «بر سر» دارد و قبل از آن ردیف، روی با کلمه مقفی مرتباً آمده است و با اینهمه التزام و اشکال باز در آن ابیات و کلمات سهولت و روانی طبیعی را از دست نداده.

پس از آن شبلی نهمانی تحقیقی در باب مقطعات سلمان نموده و چون آنها منظوماتی اتفاقی هستند که معمولاً بمناسبت حدوث وقایع جاریه زندگی گفته شده، از اینرو جنبه شخصی آن بیشتر از قصائد و غزلیات می باشد؛ ولی متأسفانه دیوان سلمان طبع سنگی بمبائی این قسمت مقطعات را فاقد است (۲).

(۱) مرحوم بر اون میگوید: دوست من محمد اقبال (ظاهراً محمد اقبال لاهوری شاعر معروف است) بیتی از حافظ را متوجه گردیده که در آن نیز اصطلاح «پا» از دایره بیرون نهادن را با ستاره ای دیگر بکار برده است؛ و آن این است:
 هر که را با خط سبزت سر سودا باشد یا از این دایره بیرون نهند تا باشد.
 (۲) یکی از قطعات لطیفه سلمان که شبلی در شعر المجمع نقل کرده و از نظر مرحوم بر اون فوت شده این است:

وقتی در طلب جامه و لباس از شاه او پس این قطعه را بدو فرستاد:

ای ز ما مستغنی و امثال ما

بر شما احوال ما پوشیده نیست

بر تنم پوشدنی این است و بس

بنده را هیچ از شما پوشیده نیست.

بلیه حاشیه در صفحه بعد

وقتی سلطان به خواجه سلمان اسب سیاهی عطا کرد که آن را شاعر
نپسندیده و میل داشت که آنرا با اسبی برنگ دیگر تبدیل سازد. لیکن
ظاهر امیر آخور بر این امر اجازه نمیداد، از این رو سلمان این قطعه را بنزد
سلطان فرستاد:

شاه مرا باسبی موعود کرده بودی	در قول پادشاهان قیلی دگر نباشد
اسبی سیاه و پریم دادند و من بر آنم	کاندر جهان سیاهی زان پیرتر نباشد
آن اسب باز دادم، تا دیگری ستانم	در صورتیکه کس را زین سرخبر نباشد
اسبی به دادم، و رنگدگر ندادند	آری پس از سیاهی رنگ دگر نباشد.

در قطعه دیگری باز همان اسب بیچاره مورد هجای شاعر قرار گرفته
و این چنین گفته است -:

شاه امید بود که خواهم بدولت	بر مرکبی بلند و جوان دروان نشد
اسبیم پیر و کاهل و کوتاه همیدند	اسبی نه آنچنان که توانم بر آن نشد
چون کلاک مرکبی سه و سست و لاغرست	چهل مرکب است بر اسبی چنان نشد
از بنده مهترست به سی سال راستی	گستاخی است بر زیر مهتران نشد!

و نیز در قطعه دیگری سلمان در باب غیبت از دربار پادشاه عارضه رمد
را عذر خود قرار داده، و گفته است که: هر چند غبار در گاه سلطان سرمه
دیدۀ دردمند اوست، معذلک چشم بد را باید از او دور نگاه داشت:-

خسروا خاک در که تو مرا	از غبار زور و نیکوتر
لهک در همین حالتی که مراست	غیبتم از حضور نیکوتر
حال چشم بد است دور از تو	چشم بد از تو دور نیکوتر!

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

پادشاه من پوش خود را باو انعام فرمود و این شعر را نوشت -:

» هر چند مرا جامۀ ما پوشیدن

عیب است، ولیکن تو خود این عیب بپوش.

ترجمۀ شعر العجم؛ چاپ طهران - جلد دوم - ترجمۀ فخر دایمی، ص ۱۶۲

در موقع دیگر مانند مورد فوق، وی درد پارا (چون سلمان ظاهر آفتلی به نفرس بوده و در اشعار دیگر خود بدان اشاره کرده است.) سبب غیاب خود از دربار پادشاهی دانسته، و گفته است که: درد پامانع از آنست که بسطان «دردسر» بدهد. و از استعمال این ایهام تناسب صنعت تضادی باستادی در شعر بکار برده - :

بهر استقبال شاه از فرق و سر کردم قدم
خواستم تا رو بدرگاه همایون آورم
درد پام گشت از آن مانع که آرام دردسر
من که درد پای دارم، دردسر چون آورم؟!

باری، خلاصه کلام شبلی نعمانی آنست که: سلمان شاعری مبتکر بوده و کلمات خود را بصنایع بدیعی مخصوصاً صنعت ایهامزینت می‌داده، و او را استحقاق آنست که در عداد قصیده سرایان بزرگ قرار گیرد. نیز او را دارای حسن ابتکار و مهارت و استادی بسیار دانسته، لیکن قریحه سوزان و ذوق و ایمانی که لازمه شاعری بزرگ است، وی را حاصل نیست، چه تا آن صفات در شاعر جمع نشود، در خارج از محیط زمان و مکان خویش شهرت و عظمتی که باید، بدست نمیتواند آورد. آنچه را سابقاً در آغاز این فصل راجع به قلت منابع معتبر و کمیابی اطلاعات موثق راجع به شعراء این عصر بیان کردیم، نسبت به بر گزیده ترین

خلاصه فضائل و
کمالات سلمان
بعقیده شبلی

خواجہ شمس الدین
محمد حافظ (۱)

(۱) دیوان حافظ: سزاوار است در این حاشیه شرحی از دیوانهای خطی و چاپی خواجہ حافظ برای تکمیل فائده نگاشته شود:
الف) خطی - از دیوان اشعار و مجموعه سخنان خواجہ نسخه‌ای که در زمان
پیچہ حاشیه در صلیحه بعد

ونامی‌ترین شاعران آندوره که بحقیقت بهترین شعرای ایران است، یعنی سخن‌سرای فنا ناپذیر، استاد عظیم‌النظیر، حافظ شیرازی، نیز می‌توان گفت. در باب این شاعر بزرگ که او را همان الغیب و ترجمان الاسرار لقب داده‌اند، طبعاً در بسیاری از کتب مانند: تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی که بعد از فوت اوست، تا مجمع الفصحاء و ریاض العارفین تألیف هدایت که در قرن اخیر نگاشته شده، اشاراتی در همه جا آمده و آن همه عبارت از نام و شرح

بلیه حاشیه از صفحه قبل :

خود او کتابت شده باشد هنوز بدست ما نرسیده است، ولی نسخ مکرر از اشعار او در قرن نهم هجری بتواریخی که فریب بمقد اوست، موجود می‌باشد که اغلب آنها دیوان کامل شمرده می‌شود؛ بلکه مجموعه‌هائی است که مقداری کم و بیش از غزلیات و دیوان متضمن می‌باشد. ظاهراً این مجموعه بعدها تکامل یافته و از اواسط قرن نهم صورت دیوان جامعی درآمده است. همین مجموعه‌های کهن سال که اسناد صحت و اصل دیوان حافظ شیرازی هستند، از لحاظ قدمت تاریخی بسیار معتبر و مهم شمرده می‌شوند. ما در اینجا از چند نسخه قدیم که قابل ذکر است یاد می‌کنیم :

۱ - درموزه بریتانیا مجموعه‌ایست بشماره ۲۷/۲۶۱ که در فهرست ریو (جلد دوم ص ۸۶۸ شماره Add. 272) شرح آن مفصلاً آمده است. و آن مشتمل است بر خمسة نظامی و بعضی کتب منظوم و منثور دیگر؛ در دو جای آن مجموعه (ص ۲۰۴ و ص ۳۳۱) مجموعاً ۱۵۲ غزل باسم حافظ ثبت شده است.

تاریخ کتابت این نسخه سال ۸۱۴ هـ. (یعنی ۲۲ سال بعد از وفات خواجه) می‌باشد بنابراین اقدم نسخه‌ای است مشتمل بر بعضی اشعار آن استاد بزرگوار که اکنون در دست ماست.

مجموعه این غزلیات در طهران با خط نستعلیق بسوارظریفی بطرز (افست) در سال ۱۳۳۷ هـ. ش/ ۱۹۵۸ م. چاپ و منتشر شد، و این بنده مترجم نیز از نسخه کامل آن مجموعه درموزه بریتانیا عکس برداری کرده‌ام، و اینک در نزد من موجود است.

۲) نسخه معروف متعلق به مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خود آن مرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰۶ هـ. ش/ ۱۹۲۷ م. در طهران بچاپ سری می‌نشر ساخته است.

بلیه حاشیه در صفحه بعد

مختصری از حالات وی میباشد، ولیکن هیچیک از آنها مطالب مفصلی که جزئیات احوال او را نشان بدهد، ندارد؛ و غالباً حکایاتی است مربوط به بعضی ابیات او که آنها نیز بیشتر مصنوعیست و بقصد آنکه آن ابیات را شرحی و تفسیری کنند، اختراع کرده اند. تنها اثری از معاصرین خود حافظ که مشتمل بر ذکر نام اوست و ما را بدان آگاهی حاصل گردیده، همانا مقدمه‌ای است که یکی از دوستان وی که جامع اشعار او بوده، موسوم به محمد گلندام،

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

تاریخ کتابت آن نسخه ۸۲۷ هـ. (یعنی سی و پنج سال بعد از وفات خواجه) و مشتمل است بر ۴۹۵ غزل از غزل‌های او.

- (۳) نسخه متعلق بکتابخانه بادلیان، اکسفورد بتاریخ کتابت ۸۴۳ هـ.
 - (۴) دو نسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی - طهران، اولی بتاریخ کتابت ۸۵۴ هـ. و دومی بتاریخ کتابت ۸۵۸ هـ.
 - (۶) نسخه موزه بریتانیا - لندن بتاریخ کتابت ۸۵۵ هـ.
 - (۷) نسخه کتابخانه ملی - پاریس بتاریخ کتابت ۸۵۷ هـ.
 - (۸) نسخه متعلق بکتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) بتاریخ کتابت ۸۹۴ هـ.
- بعد از اینها نسخی که در قرن دهم کتابت شده فراوان است، ذکر آنها ضروری بنظر نمی‌رسد.

ب) چاپی - در طول قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری، دیوان حافظ

را در اروپا و ایران و عثمانی و هندوستان گرا داد و بیچاپ رسانیده‌اند که بعضی از اقدم چاپها را برای نمونه، و بمنظور اتمام قایده در اینجا ذکر می‌کنیم:

- (۱) دیوان غزل و قصائد بادیباچه طبع سنگی میرزا ابوطالب خان کلکته (هند) ۱۷۹۱ م.
- (۲) دیوان غزل و قصائد بادیباچه کانپور (هند) ۱۸۳۱ م.
- (۳) > > طبع سربی قسطنطنیه ۱۸۳۹ م.
- (۴) > > طبع سربی باحرف نستعلیق بولاق (مصر) ۱۸۴۰ م.
- (۵) > > طبع لایبزیگ در سه مجلد ۱۸۵۴ م.
- (۶) > > طبع سنگی طهران ۱۲۵۹ هـ.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نوشته. وی در آنجا پس از اطناب کلام در ذکر صفات شریفه و محبوبیت

(۷) شرح دیوان حافظ با حواشی و شرح وهبی و سودی در دو جلد

قطنطنیه ۱۲۸۸ هـ. ق

(۸) نسخه چاپ حکیم پروصال شیرازی چاپ بمبائی ۱۲۶۷ هـ. ق
(متأسفانه با وجود خط نستعلیق بسیار خوب خالی از اغلاط نیست).

(۹) چاپ خط اولیا سمیع شیرازی، بمبائی بتاریخ ۱۲۶۷ هـ. ق

(۱۰) چاپ تبریز خط نستعلیق بتاریخ ۱۲۶۸ هـ. ق

(۱۱) چاپ طهران خط نستعلیق دارالطباعه اللهللی خان بتاریخ ۱۲۷۵ هـ. ق

در قرن چهاردهم هجری از دیوان حافظ در داخل و خارج ایران طبعهای متعدد و

کوناگون برداشته اند که ذکر همه آنها بیفایده است. ولی در آن میان چهار چاپ امتیاز خاصی را دارد که اشاره بدان ضروری است.

(۱) چاپ مشکین قلم خط نستعلیق بمبائی بتاریخ ۱۳۰۸ هـ. ق

(۲) چاپ مرحوم قدسی (که از سادات جلیل القدر و اهل فضل و ادب و خط و شعر

قرن اخیر شیراز بوده است، طبع بمبائی سنه ۱۳۲۲ هـ. ق.

(۳) چاپ مرحوم میرزا محمد خان قزوینی که بخط نستعلیق در سال ۱۳۲۰

هـ. ش. گراورده، مشتمل بر ۴۹۵ غزل و مثنویات و مقطعات و رباعیات و نیز مقدمه مشروحه از آن مرحوم که با همان دقت و عمق که مهبود اوست بقلم آورده (در ۱۳۲ صفحه) و

حاوی بسیاری نکات و فوائد و مطالب دقیقه است. مرحوم قزوینی آن کتاب را با مقابله ۱۸ نسخه خطی که سنال دقیقاً تکمیل فرموده و بخروج وزارت فرهنگه بجای رسانیده. ظاهراً بر متن دیوان نیز حواشی بسیار بقلم آورده که متأسفانه هنوز زینت طبع نیافته است. خداوند روانه اله او را غریق رحمت فرماید که این اثر خیر در آخر عمر از او بروز گاران باقی بماند.

(۴) دیوان چاپ سرب می طهران - سیرماه ۱۳۱۵ هـ. ش. / ۱۳۵۵ هـ. ق. که فاضل صاحب

ذوق معاصر آقای حسین پرمغان بطبع رسانیده و مشتمل بر مقدمه مشروحه است در

۱۶۸ صفحه ۵۰۴ غزل اصلی و هم چنین بسیاری از غزلیات مشکوکه را که سحت انتساب آنها بغواجه ثابت نیست در آن جمع کرده و الحق زحمت بسیار تحمل فرموده است.

خواجہ نزد خاص و عام و شہرت جہانگیری کہ حتی در زمان حیات اور احاصل شدہ و قوافل سخنہای دلپذیرش از فارس نہ تنها بہ خراسان و آذربایجان بلکہ بہ عراقین و ہندوستان رفتہ، چنین میگوید^(۱):

دما بواسطہ محافظت درس قرآن و ملازمت شغل سلطان و بحث کشاف^(۲) و مصباح^(۳) و مطالعہ مطالع^(۴) و مفتاح^(۵)، و تحصیل قوانین ادب،

۱ - راجع بہ محمد گلندام و مقدمہ او و معرفیاتی کہ در آن روی دادہ، تحقیقاً خوانندہ باید رجوع فرماید بہ حواشی دقیق و کاملی کہ مرحوم استاد علامہ محمد قزوینی در مقدمہ دیوان حافظ طبع تہران سنہ ۱۳۲۰ ش. نگاشتنہ، وما چون ملتزم بودہ ایم کہ در ترجمہ خود نسبت بہ متن انگلوسی امین باشیم، ناگزیر ہن آنچہ را کہ مرحوم بر اوان مؤلف کتاب از نسخ چاپی معمولی دیوان حافظ نقل و ترجمہ کردہ است، استساخ کردیم.

۲) کشاف - نام تفسیر معروفست تألیف زمر مخبری بنام الکشاف عن حقایق التنزیل و کراراً در اروپا و مصر بطبع رسیدہ.

۳) مصباح - ما بین کتب مختلفہ ای کہ ہمہ باین اسم موسومند، ظاہراً مقصود مصباح تألیف السطرزی (وفات ۶۱۰ھ) در علم صرف و نحو است.

۴) مطالع - ظاہراً مقصود مطالع الانظار فی شرح طوابع الانوار تألیف قاضی یضاوی (وفات سنہ ۶۸۵ھ) یا اینکه مطالع الانوار در منطق تألیف قاضی ارموی (وفات ۶۸۲ھ) یا مطالع انوار التنزیل تألیف عبد الرزاق حنبلی الرسنی (متوفی سنہ ۶۶۱ھ) باشد.

۵) مفتاح - مقصود مفتاح العلوم تألیف الساکسی (وفات سنہ ۶۲۶ھ) است - فول پروفیسور بر اوان در بارہ مطالع مینا مذکور افتاد. اما مطالع الانظار تألیف قاضی یضاوی نیست، بلکہ مطالع الانظار علی طوابع الانوار تألیف شمس الدین ابوالثناء محمود بن عبد الرحمن الاصفہانی الشافعی متولد سال ۶۷۴ھ و متوفی سال ۷۴۹ھ است و آن شرحست بر کتاب طوابع الانوار و الانظار تألیف قاضی یضاوی در موحید.

و تحقیق دواوین عرب، بجمع اشقات غزلیات نپرداخت و بتدوین و اثبات ابیات مشغول نشد. و مسوّداین اوراق اقل انام محمد گلندام عفی الله عنه ماسبق، در درسگاه دین پناه مولاناوسیدنا استادالبشر قوام الملة والدین۔ عبد الله^(۱) اعلی الله در جاته بکرات و مرات که بمذاکره رفتی در اثنا محاوره کفتی که: این فرائد فواید را همه در يك عقد میباید کشید، و این غرر درر را دريك سلك میباید پیوست، تا قلاده جید وجود اهل زمان و تمیمه وشاح عروسان دوران گردد. و آن جناب حوالت رفع و ترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کردی و بفرد اهل عصر عنبر آوری تا در تاریخ سنه احدی۔

۶) مولانا قوام الدین ابوالقواء عبد الله بن محمود بن حسن الشیرازی از اجل علمای اسلام و از ائمّه دانشمندان بنام قرن هشتم هجری و استاد مسلم خواجه حافظ است. شرح حال او بتفصیل در «شذرات از عن زوار المزار» طبع طهران ص ۸۴ آمده است. در محرم سال ۷۷۲ - (۲۰ سال قبل از وفات حافظ وفات یافته و در شیراز مدفون گردیده، مزار او فعلاً نامعلوم است.

در کتاب غایة النهایة فی طبقات القراء تألیف شمس الدین محمد الجزری متوفی به ۸۳۳ هـ که مستشرق معروف بر گستر اسر در مصر سال ۱۹۳۲ م. بطبع رسانیده است، در جلد اول ص ۵۷ در شرح حال او مقالاتی موجز و مفید آورده که عیناً نقل میکنیم:

«عبد الله بن محمود بن محمد الاصفهانی المحدث، الشیرازی المولد، الشافعی المذهب۔ الشیخ الامام الملامه قوام الدین، المشهور به ابن الفقیه نجم، اخذ القراءات السبع عن المحب جعفر الموصلی صاحب المفردات و تزوج بابنته، و انفراد بالعلم والوعظ و انظار السنة بمدينة شیراز و رحل الناس الیه و بمصیته و فرامیله . . . و جماعه کثیرون و توفی يوم الثلاثاء وقت الضحی سنة اثنین و سبعین و سبعمائه و دفن بترتبه داخل شیراز و لم یخلف مثله».

وتسعين وسبعمائنه^(۱) ودیعت حیات بموکلان قضا و قدر سپرد.

شرح حالات حافظ
راجع باحوال حافظ، سرگور اوزلی Sir Gore
Ouseley در کتاب دلپذیر خود موسوم به :

«یادداشت‌هایی راجع بترجمه حال شعرای ایرانی» - «Biographical Notices of Persian Poets» شرحی نگاشته و غالب حکایات راجع بابیاتی را که در دیوان اوست جمع آوری کرده است، و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر و زمان استاد شیراز و کلیاتی راجع به اشعار او در مقدمه ترجمه دیوان او با انگلیسی تألیف میس جرتر و لوثیان بل Miss Gertrude Lowthian Bell تحت عنوان: «Poems from the Divan of Hafiz» آمده است که آن را باید در عدد بهترین اسناد انگلیسی درباره این شاعر فارسی بشمار آورد.

خلاصه بهترین و کاملترین مطالعات محققانه ای
تحقیقات شبلی درباره
حافظ که در باره حافظ بعمل آمده، آنچه من
اطلاع دارم، همانا در کتاب شعر العجم است
که شبلی نعمانی بزبان اردو نگاشته، و در این فصل کراراً از آن نقل

(۱) در نسخه حافظ طبع قزوینی تاریخ وفات او اسی و تسعین و سبعمائنه آمده است (رجوع شود بحاشیه فصل آقای قزوینی ص. قح) در نسخه خطی نجات الانس که ملکیت در تصرف این بنده مترجم است شرح احوال خواجه حافظ بخط شریف مؤلف یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی در حاشیه مرقوم شده و در آنجا مولانا جامی که از ثقات معتمد و قول او قاطع است، تاریخ وفات خواجه را سال ۷۹۲ هجری قمری و قلمی فرموده است. رجوع شود بکتاب «جامی» تألیف مترجم طبع طهران ۱۳۲۰ ه. ش صفحه ۱۷۷

کرده‌ایم. تصور میرود بهتر آن است که به‌ر صورت از آنچه او گفته در باب تاریخ احوال آن شاعر خلاصه‌ای ترتیب دهیم که شامل بعضی حقایق دربارهٔ اوضاع و احوال خواجه و مناسبات وی با معاصرینش نیز باشد و از اشعار او هم استنباط توان کرد. و نیز باید به‌تابعی که در تاریخ زندگانی او یزبان فارسی محل مراجعه آن مؤلف دانشمند بوده است، اشاره کنیم. وی در میان آنها مخصوصاً اسامی این کتب را ذکر می‌کند:

✓ حبیب‌المیر (رجوع شود به جزء سوم ص ۳۷ متن کتاب) و تذکره میخانه تألیف عبدالنبی فخر الزمانی ۱۰۳۶/۵۱۶۲۶ م که در زمان سلطنت جهانگیر (گورکانی) در هند تألیف شده و متأسفانه بدست نویسنده نرسیده است^(۱).

مؤلفات فارسی که در احوال رجال محل مراجعه منابع فارسی در ترجمه ما واقع شد، اطلاعات زیادی به ما نداد. (زیرا احوال حافظ^(۲)) چنانکه شبلی اشاره می‌کند، همه آنها از یکدیگر استنساخ و نقل کرده‌اند و مطالبی که گفته‌اند دلیل محکمی بر صحت آنها قائم نیست، بلکه موجب سهو و اشتباه نیز هست.) و آنها عبارتند از:

(۱) کتاب تذکره میخانه که در تاریخ تألیف این کتاب بنظر پروفیسور پروین نرسیده بوده است. بعدها در سال ۱۹۲۶ م باهتمام دانشمند معظم مولوی محمد شفیع استادمری در دانشکده لاهور در همان شهر بطبع رسیده است. و دارای مقدمه یزبان اردو و حواشی است. شرح حال مفصل خواجه حافظ مشتمل بر بسیاری حکایات شیرین در صفحات ۸۰-۹۳ آن کتاب مندرج است.

(۲) در این اواخر مرحوم دکتر قاسم غنی استاد طب (متوفی ۱۳۲۹ ه. ش) تحقیقات بسیار در آثار و افکار و احوال حافظ نموده است و جلد اول از مجموعه آن عقید شامل تاریخ صر حافظ با تاریخ فارس و مناسبات و ایالات مجاوره در قرن هشتم بسال ۱۳۲۱ ه. ش در طهر آن بطبع رسیده است.

تذکره الشعراء دولشاهی، بهارستان و نفحات الانس جامی، آشکده
 لطفعلی یگ که عیناً ناول دولشاه بوده است، هفت اقلیم، و آخر همه
 مجمع الفصحاء که تألیف جدیدی است و بعضی اطلاعات تازه که صحت
 آن مشکوک است بدست میدهد؛ مانند اینکه: اصل حافظ از توپیرگان
 بوده و اینکه او را تألیفی در تفسیر قرآن میباشد

شلی نعمانی: در کتاب خود مطالب را با سلوب
 منظمی بیان میکند، نخست از نسب و کیفیت تحصیلات
 طفولیت حافظ

حافظ شروع بسخن کرده و آن مطالب را از کتاب
 تذکره میخانه چنانکه در فوق مذکور شد اخذ فرموده، لیکن ظاهراً
 خود او هم بتذکره مذکور چندان اعتباری نمیدهد. بهر حال بنا بر آنچه
 نوشته است، پدر حافظ موسوم بوده است به بهاء الدین، وی از اصفهان
 به شیراز، در عصر اتابکان فارس، مهاجرت کرده و در آنجا بکسب و
 تجارت ثروتی اندوخته، ولی عاقبت او را مرگ در رسیده و کارهای او
 آشفته گشته است و او را وارثی نبوده جز زوجه و فرزندی خردسال که به بیوائی
 و تنگدستی معاش میکرده اند. آن پسر بعدها ناگزیر گردید که روزی
 خود را بمرق جبین و کدّ یمین حاصل سازد. با اینهمه هر وقت فرصت
 و مجالی مییافت، در مکتبی که در جوار او بود بکسب کمال میپرداخت،
 تا در آنجا سرمایه علمی بکف آورد و قرآن مجید را حفظ کرد و از همین
 رو بعدها تخلص خود را حافظ قرارداد. لقب «حافظ» عموماً بکسانی اطلاق
 میشود که بتوانند کلام الله مجید را تماماً بدون غلط ازیر بخوانند. اندکی
 بر نیامد که آن جوان بنظم اشعار مشغول گردید، لیکن او را در اینکار براعتی
 حاصل نمیگردید، تا آنکه در شب قدری در بقعه بابا کوهی که در تل

شمالی شیراز واقع است، اورا مکشفه ای روی داد و توفیق زیارت امام علی بن ایطالب (ع) اورا حاصل گردید. که باو غذائی ربانی عنایت کرد و بوی فرمود که: از این پس موهبت شعر و نعمت علم لدنی نصیب او خواهد شد. (۱)

بعد از آن شبلی نعمانی سخن را بذکر بعضی از سلاطین و امرائی که

(۱) آنچه در شیراز معروفست مکشفه حافظ در کوه شرفی تنگ الله اکبر در نزدیک جایگاهی که بجای مر قاض علی شاه معروفست اتفاق افتاده و هنوز در السنه و افواه مردم آن شهر در این باب حکایات شیرین جاریست. از آن جمله منقول است که: **خواجه** يك اربمین شب هارا برای ذکر و عبادت از شهر بمقبره آن بزرگه میرفت. در یکی از شبها در حالی که معشوقی سوزی با شاهدهی «شاخ نبات» نام در سرداشت، معشوقه مجازی را رها کرد و بطلب محبوب حقیقی به عبادتگاه خود رفت. سحرگاهان اورا ذوق و وجدی حاصل گردید و در عالم مکشفه چندین ازاولیا را مشاهده کرد که باو شرابی روحانی چشانیدند. در حال زبان آو بشمر گویا شد و اولین ابیائی که بر طبع او از قیب الهام گردید. این غزل معروف اوست: -

دوش وقت سحر از فیه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مهارت سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این نازه بر اتم دادند!

اینهمه شهد و شکر کز نی کلکم ریزد

اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انقاسی سحر خیزان بود

که ز بندم ایام نجاتم دادند... الخ

حافظ را در کنف لطف و حمایت خود قرار داده
 بمدوحان خواجه بودند کشانیده و در آن میان نخست شاه شیخ -
 حافظ
 ابواسحق انجو را نام میبرد (۱).

این امیر پسر محمود انجوست (۲) که در زمان سلطنت غازان خان
 به حکومت فارس منصوب گردید. ابواسحق خود شاعر و شاعر دوست و
 مردی سرخوش و عیاش بود، بطوری از امور مملکت غافل ماند که چون
 عاقبت یکی از مقرّبان در گاهوی موسوم به شیخ امین الدین وی را بوخامت
 کارها متوجه ساخته و قوت روز افزون دشمنان، یعنی امیر مبارز الدین -
 آل مظفر، را که به محاصره پایتخت او مشغول بود، بوی تذکر داد، او
 در جواب گفت: دشمن وی باید احمق و نادان باشد که در این فصل دلاویز
 بهار باین وضع بجنگ پیردازد! و سپس این بیت را بخواند:

» بیا تا يك امشب تماشا کنیم .
 چو فردا شود کار فردا کنیم.

(۱) بنا بگفته فارسنامه، شیخ ابواسحاق، شیراز در سال ۷۴۳/۱۳۴۲م.
 تسخیر نمود و بعد در سال ۷۵۳ هـ / ۱۳۵۲م. آن شهر را مبارز الدین محمد بن مظفر
 محاصره کرد و پس از آنکه پسر خردسال شیخ ابواسحاق، علی سهل کشته شد،
 مبارز الدین به اصفهان رانده شد؛ ولی عاقبت ابواسحاق مغلوب و دستگیر گردید
 و بدست مبارز الدین در سال ۷۵۸ هـ / ۱۳۵۷م. بقتل رسید. حافظ در مدح او قصیده ای
 است بدین مطلع:

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد
 چمن ز لطف هوا نکته بر چنان گیرد
 (۲) بموجب تاریخ فارسنامه، محمود انجو در سال ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵م. بدست
 آردا بقتل رسید و او نیز بنوبت خود بدست فرزندش مسعود انجو کشته شد.

حافظ در باب دورۀ سلطنت کوتاه ولی طربناك ابو اسحق میگوید:
 راستی خاتم فیروزه بواسحقى (۱) خوش درخشید، ولی دولت مستجل بود.
 قطعه ذیل را حافظ بیاد پنج مرد بزرگ که
 دربار شاه ابو اسحق بوجود ایشان آرایش گرفته
 ابو اسحق
 بود گفته است، و آنها همه از بزرگان آن
 عصر اند:

بمبد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق

به پنج شخصی صجب ملك فارس بود آباد !
 نخست پادشهی هجو او ولایت بخش
 که کوی فضل ربود او بعدل و بخشش و داد
 دوم بقیه ابدال شیخ امین الدین (۲)
 که بود داخل اقطاب و مجمع اوتاد
 سوم چرقاضی عادل اصیل ملت و دین (۳)
 که فاشی به از او آسمان ندارد یاد

(۱) «بواسحاقى» - در این بیت ابهامی لطیف است که حافظ اشاره از آن
 به شیخ ابو اسحاق کرده، یکی از کانه‌های فیروزه در نیشابور بنام بواسحاقى معروف
 بوده است که بر دیگر کانه‌ها برتری داشته، و بواسحاقیان نیز نام یکی از بیوت معروف
 نیشابور میباشند که ظاهراً آن‌کان فیروزه بدیشان متعلق بوده است.
 (۲) شیخ امین الدین محمد بن علی بن مسعود گازرونی بلخانی
 است که از اجلهٔ عرفا و مشایخ زمان خود بوده، وفات او بسال ۷۴۵ هـ. در گازرون
 واقع شد (رجوع شود به شیراز نامهٔ ابوالخیر زرکوب و شدالازار (طبع
 طهران ۱۳۶۲ و ۱۳۸۶). قبر او در این تاریخ در گازرون موجود و معروف و متأسفانه رو
 بویرانی است.

(۳) قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی قاضی معروف
 بلخه حاشیه در صلهٔ بعد

دکرجو قاضی فاضل عضد (۱) کددر مصنف

بنای شرح موافق بنام شاه نهاد

دکر کریم جو حاجی قوام (۲) دریا دل

که او بچود جو حامم همی صلا در داد

پیلحاشیه از صله قبل:

زمان بوده است، در سال ۷۵۶ در شیراز وفات یافته، **خواجه حافظ** در تاریخ وفات او گفته است: «سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق» این بطوطه نیز در **رحله** از او بتفصیل یاد مینماید. بیٹی که در فوق مرحوم بر او نقل کرده. سهواست و صحیح آن این است: «دکر مربی اسلام شیخ **مجدالدین** دیوان حافظ طبع قزوینی م ۳۶۳.

(۱) **قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایچی** مؤلف کتابهای چند در علوم حکمت و کلام و اخلاق و غیره که از آنجمله کتاب **المواقف فی علم الکلام** است، میرسید شریف علامه جرجانی بر آن کتاب شرحی مفصل نگاشته است که هم اکنون از متون معتبر اهل کلام شمرده میشود. **قاضی عضد** در سال ۷۵۶ هـ / ۱۳۵۵ م وفات یافت. شد الا زار م ۶۷.

(۲) **حاجی قوام** مدوح **حافظ** که در دیگر اشعار نیز او را ستوده است از آنجمله در این بیت معروف:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند فرق نعمت حاجی قوامها.

این **حاجی قوامالدین حسن** وزیر شاه شیخ **ابواسحق** بوده است، محمود کتبی در **تاریخ خاندان آل مظفر** وفات او را در سال ۷۵۴ هـ ذکر میکند. **خواجه حافظ** نیز قطعه ای در تاریخ وفات او دارد ازینقرار:

سرور اهل صائم شمع جمع انجمن	صاحب صاحبقران حاجی قوامالدین حسن
تاک ماه ربیع الاخر اندر نیم روز	روز آدینه بحکم کرد کار ذوالمنن
هفتصد و پنجاه و چهار از رحلت خیر البشر	مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
مرغ و وحش کوههای آشیان قفس بود	شد سوی باغ بهشت از دام این دارمحن

نظیر خویش بنگذاشتند و بگنشتند خدای عزوجل جمله را بیمارزاد (۱).
 امیر مبارزالدین محمد بن مظفر که در مملکت فارس از سال
 ۷۵۴ هـ / ۱۳۵۳ م. تا سال ۷۵۹ هـ / ۱۳۵۷ م. حکومت کرد، اخلاقاً
 بکلی با سلف عیاش خود ابواسحق ماینت داشت
 مبارزالدین بن مظفر و از جنسی دیگر بود، مردی سخت وقسی و غلیظ
 القلب؛ بمحض اینکه شیر از را بگشود در میخانه‌ها را بیست و باده نوشی
 و میکساری را بسختی ممانعت فرمود. از این ریاکاری حافظ رنجیده خاطر

(۱) این قطعه با آنچه که در نسخه طبع قزوینی آمده و محتوی بر حواشی مفیده
 است، اختلاف فاحش دارد؛ برای مزید فایده همین قطعه از آن جا نقل میشود:

بمهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همجو او ولایت بخش

که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد

دگر مربی اسلام، شیخ مجد الدین

که قانشی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین

که بمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شهنشه دانش، ضد که در تصنیف

بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

که نام نهک ببرد از جهان ببخش و داد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگنشتند

خدای عزوجل جمله را بیمارزاد

دیوان طبع قزوینی، تهران، ص ۳۶۳.

شده در یکی از غزل‌هایی که باین ایام محدث فرجام اشاره میکند، چنین میگوید :

اگر چه باده فرح بخش و باد گل‌بیز است
بیانگه چنگ مغرور می، که محتسب (۱) تیز است
در آستین مرفع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه ها از اشک
که موسم ورع و دوزگار پرهیز است (۲).

و نیز در غزلی دیگر گفته :

بود آیا که در میکده ها بکشایند کره از کار فرو بسته ما بکشایند ؟
کیسوی چنگ بپیرد بمر کسی ناب تار یقان همه خون از مرده ها بکشایند

(۱) در اشعاری که حافظ در این زمان گفته است، غالباً هر جا اشاره به «محتسب» کرده؛ مقصود او مبارز الدین محمد است. زیرا او را ظرافت و وطن و ملت «محتسب بزرگ» مینامیدند.

از آنجمله این غزل است :

دانی که چنگ و هود چه تقریر میکنند؟
پنهان خرید باده که تمزیر میکنند!

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تمزیر میکنند.

(۱) در مقطعه فزل، حافظ آرزوی مهاجرت از شیراز و رفتن به دربار جلایریان کرده و گفته است :

«عراق و فارس کرتی بمر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.»

نامه تمزیت دختر رز بنویسد تاهمه منبجگان زاف دوبا بکشایند
در میخانه بیستند. خدایا پسند که در خانه مزویر وریا بکشایند !
اگر ازبهر دلزاهد خودبین بستند دل قوی دار، که ازبهر خدا بکشایند .

شاه شجاع
سلطنت نشست ، سختگیریهای جابرانه پدر
را بثرمی وملاطفت جبران کرد . رباعی ذیل را

خود در این باب گفته وپیدرش «محتسب» اشاره کرده است :-

در مجلس دهر، ساز مثنویست است نه چنگ ب قانون ونه دف بردست است
رندان همه ترك می پرستی کردند جز محتسب شهر که بی می مت است.

پس از آنکه میخانهها باز گشوده شد، حافظ در غزل ذیل از این
افتتاح شادی کرده است :-

سحر ز هاتف فییم رسید مژده بکوش که دود شاه شجاع است، می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر بر کتاهه می رفتند هزار گونه سخن بر زبان و لب خاموش
بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها که از نهتن آن دیگ سینه میزد جوش
رموز مملکت خویش خسروان دادند کدای گوشه نشینی تو، حافظا مخروش.

وباز در غزل دیگر گفته است :

قسم بحسنت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کسم ازبهر مال و جاه نزاع
بین که مر قص کسان میرود بنال جنگ کسی که اذن نموداد استماع سماع.

و هم در غزلی دیگر از اوست :-

چنگ بر غفله آمد، که کجاشد منکر؟ جام در قهقهه آمد، که کجاشد مناع ؟
عمر خسرو طلب ارفع جهان مویلی که وجودیست خطا بخش و کریمی نفاع
مظهر لطف ازل، روشنی چشم امل جامع علم و عمل، جان جهان، شاه شجاع.

۱ - دختر رز - به ربی «بنت العنب» در زبان شعر همه جا کنایه از شراب است .

با وجود همه این اشعار و دیگر ابیات در مدح شاه شجاع، گویند که:
 رابطه میان آن شاه و آن شاعر چندان نیکو نبوده
 رشک شاه شجاع است. شاه شجاع را حسن عقیدتی به فقیه زمان
 بحافظ
 عماد فقیه کرمانی بوده و چنانکه منقول است
 فقیه کرمانی داشته که او را در هنگام اداء نماز و انجام رکوع و سجود تعلیم داده
 بود که بوی اقتدا و تقلید نماید، این عمل کرمانی را شاه بر کشف و کرامت
 فقیه حمل میکرد. ولی حافظ آن را حیلہ کری و مکاری میدانست و در آن باب
 این غزل را گفت - :

صوفی بجلوه آمد و آغاز ناز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز فرّه مشو که کریم عابد نماز کرد (۱)

ظاهراً همین استهزاء حافظ به عماد سبب اصلی بی میلی شاه -
 شجاع نسبت بوی گردید. ولی چون شاه خود نیز در شعر سرایی با حافظ
 رقابت میکرد، و شعر او بیایه کلام استاد نمیرسید،
 از این روانه نثره حسد در باطن وی مشتعل شده بر بی -
 نظر حافظ درباره
 عماد فقیه کرمانی
 لطفی بیفزود. وقتی سلطان بر شعر حافظ عیب
 گرفته گفت: غزلیات او در معانی و مقاصد مختلفه است و در موضوعی واحد

(۱) نسخه بدل در طبع فزونی :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 ای کبک خوشخرام که جام میروی؛ بایست! فرّه مشو که کریم عابد نماز کرد!

داستان نماز کرمانه و انتساب او به عماد فقیه قول از حبیب السیر در منبع
 دیگری بنظر نرسید، ممکن است این حکایت را بعداً اختراع کرده باشند. (رجوع شود
 بهاشیاء ص ۳۲۵ کتاب حاضر.)

نیست ؛ لحظه ای صوفیانه است، و دیگر دم عاشقانه ؛ در بیتی مستانه و جسمانی، و در بیتی جدّی و روحانی ؛ یکجا عارفانه است ، و در جای دیگر رندانه ؛ حافظ چون بشنید گفت : آری با همه این عیوب در آفاق اشتها ریافته و همه کس آن را میخواند و تحسین میکند؛ لیکن اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است .

شاه شجاع از این سخن برنجید ، و اندکی بر نیامد که این بیت حافظ اتفاقاً بسم او رسید که میگوید :

«کرمسلمانی از اینست که حافظ دارد وای اگر از بی امروز بود فردائی (۱)» .
حافظ را آگاه کردند که بیت را بر او گرفته و آن را وسیله تهمت کفر و ارتداد شناخته اند ؛ چمنک در وقوع روز قیامت کفر است . وی با

(۱) در نزد این بنده مترجم نسخه مجموعه ای خطی از رسائل و کلمات قاضی - جلال الدین الدوانی الصدیقی (متوفی ۸۹۰۸ هـ) موجود است که رساله بلغنی را از آن فاضل معروف در شرح این غزل مضمّن میباشد . دوانی سراسر این غزل را بسط هر فانی بفادسی صیح و سلیس شرح کرده است .

در بعضی دوا این خواجه حافظ غزلی دیگر دریده میشود بهمین بحر و قافیه که مضمّن ترمیض به غزل حافظ است و خواجه را تخطئه کرده. ظاهر آن یکی از ماسرین در جواب آن غزل گفته باشد و بطل در دیوان گنجانده و به خواجه نسبت داده اند . این چند بیت از آنست :

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی
چکی کوش که: «در دهر چمن شیدانیست»
نیت این جز سخن بلهوسی رهنائی
با ادب باش که هر کس نتواند گفتن
سخن پیر ، مگر برهنی دانائی
رحم کن بر دل مجروح خراب «حافظ»
زانکه هست از بی امروز یقین فردائی

کمال اضطراب خاطر بنزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی^(۱) که در آنوقت بزم مسفر حج به شیراز رسیده بود رفته و از او علاج کار خود خواست. مولانا به خواجه گفت که: بیتی دیگر در آن غزل درج باید کرد و آن بیت را بطریقی نقل قول از دیگران روایت باید نمود، تا بنا بقاعده «نقل کفر کفر نیست» او را مجال عذری باشد. حافظ قول وی را بکار بسته و این بیت بگفت، و مقدم بر مقطع غزل درج فرمود - :

«این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت بزدر می کند ای باد فونی ترسانی.»
پس چون حافظ را بگناه ارتداد و ارتیاب در امر معاد متهم ساخته، به بیت دوم استناد کرد و گفت که: وی گوینده آن سخن نمی باشد و اگر ترسانی چنین کلام گفته باشد، بر او حرجی نیست^(۲).

شاه شجاع در سال ۷۸۵هـ/ ۱۳۸۳م. یاد رسال ۷۸۶ هـ وفات یافت^(۳).

(۱) مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی از اجله مشایخ اسلام و ملای ظاهر و باطن در قرن هشتم هجری و صاحب مقامات عالیه است، شرح حالات او در تفحات الانس و حبیب السیر مسطور است و داستان مذاکرات او با امیر تیمور در کتب تواریخ مذکور. در سال ۷۹۱ هـ. وفات یافته و مزار او هم اکنون در خارج قبه یوسف آباد (= تایباد) خراسان در چند فرسخی قربت شیخ جام بر جامانده و بر سر مزار او ایوانی وسیع از آثار نفیسه شاه رخ بن امیر تیمور موجود و محل سیر و کشت و عبرت ارباب هراست. بنده مترجم در هنگام تصدی خدمت وزارت معارف آن کبید زبیا را بقدم مقدور مرمتی کرده ام.

(۲) این حکایت در حبیب السیر جلد سوم جزء دوم ص ۳۷ نقل شده است.

(۳) ماده تاریخ وفات شاه شجاع را بمبارت: «حیف از شاه شجاع» گفته اند که

در روی قبر وی منقور و در مجمل فصیحی نیز مسطور است. رجوع شود به اشیتس ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب حاضر.

شاه منصور

و بجای وی سلطان زین العابدین پسرش پادشاه
کردید، اورانیز این عمش شاه منصور دستگیر

کرده در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. معزول و محبوس فرمود. و حافظ فتح
این شاه سلحشور جوان را بغزل ذیل تهنیت گفته است :-

بیا که رایث منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید.

شاه زین العابدین که بعد از دستگیری بفرمان شاه منصور کور
کردید، قبلاً سلطنت تیمور را کردن نهاده قطب الدین نام فرستاده او
را پذیرفته و نام وی را در سکه و خطبه مندرج فرموده بود. تیمور خود
اندکی قبل از عزل شاه زین العابدین یعنی در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م.
به شیراز ورود کرد، در همین سفر بوده است که ظاهراً واقعه ملاقات
امیر تیمور با خواجه حافظ اتفاق افتاده ^(۱) و تفصیل آن را دولت‌شاه
سمرقندی (طبع لندن ص ۳۰۵) نقل کرده. گفته است که آن امر در سال
(۷۹۵) یعنی در سفر دوم تیمور به شیراز واقع شده و حال آنکه در آن وقت
سه یا چهار سال از تاریخ فوت شاعر شیراز میگذشته، و ما آن حکایت را
سابقاً ذکر کردیم. عجب این است که دولت‌شاه با همان عدم توجه و
بی‌دقتی معهود خود، نخست تاریخ حکایت این ملاقات را در سال ۷۹۵ هـ /
تاریخ وفات حافظ ۱۳۹۳ م. ذکر کرده و سپس تاریخ وفات
حافظ را یکسال قبل از آن یعنی سال ۷۹۴ هـ /
۱۳۹۲ م. قید می‌کند، و حال آنکه واقعه فوت خواجه در سال ۷۹۱ یا

(۱) رجوع شود به: لطائف الطوائف تألیف مولانا فخر الدین علی
صفی (متوفی سال ۹۳۹). طبع دانشمند جوان احمد گلچین معانی
طهران ۱۳۳۶ هـ. ش. ص ۲۲۳.

احتمالاً در سال بعد یعنی ۷۹۲ واقع شده است. تاریخ اول بموجب قطعه ماده تاریخی است که هم اکنون در روی سنگ قبر مبارک او نقش و حک شده و ازین جهت معروف گردیده است. قطعه این است:

چراغ اهل منی خواجه حافظ
که شمی بود از نور تجلی
چو در خاک مملی یافت منزل
بجو تاریخش از خاک مملی.

مجموع حروفی که کلمات «خاک مملی» را تشکیل میدهد، بحساب جمل ۷۹۱ میشود (۱).

هرمان یکنل Herman Bicknell در کتابی که راجع به حافظ - شیرازی و ترجمه منتخباتی از اشعار او نوشته (۲) ماده تاریخ (۴) فوق را

(۱) خاک مصلی: دشت وسیع و مملی و طرب انگیزی که در دامنه کوه چهل - مقام شمالی شیراز قرار دارد و یکی از مناظر بسیار با نزهت کشور ایران است و مورد ستایش خواجه شیراز بوده و در وصف آن گفته است:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی دید
کنار آب رکنا باد و کلکشت مملی را.

و در همین خاک مملی مقابر بسیاری از بزرگان علم و ادب و رجال تاریخی وجود داشته است؛ و در تکیه و خانقاه بزرگ، هفت تنان و چهل تنان، در همین مکان هنوز باقی است. افسوس که این جایگاه زیبا که در طول قرون و اصار مطاف ارباب ذوق و زیارتگاه زندان جهان بوده و از مناظر نزهت انگیز ایران است، اکنون از بیخبری و نادانی حاکم وقت در فارس و بیذوقی و کج سلطنتی رئیس بلدیة شهر بمحلۀ بدنمایی تبدیل شده و جمعی بی انصاف با ساختن ابنیه ناهنجار در زمین قبرستان، آن دشت مملی را آلوده و مردم این صر شیراز را به بی ادبی و فقدان لطف ذوق و نداشتن حب جمال شهره ساخته اند؛ و از همه بدتر آنکه با بنای بدنمایی انهار گندم زشت و بدتر کیبی بنام «سیلو» آن بزمگاه ادب و صفرا مکتوم و منظرۀ فبیح و ناپسندی بآن داده اند که در خور ذوق ناهنجاریانی آن است. افسوس و هزار افسوس!

(۲) رجوع شود بتاريخ ادبیات ایران جلد دوم تألیف پروفیسور براون ص ۲۶-۲۷

(۳) ماده تاریخ = Chronogram

بطوری بکار برده که با استخراج اعداد لاتین همچنان عدد ۷۹۱ حاصل میشود^(۱).
محمد گلندام جامع دیوان نیز همین سال را برای وفات خواجه ذکر میکند، لیکن جامی در تفحات الانس و خواندمیر در حبیب السیر و فصیحی خوافی در کتاب مجمل، سال بعد یعنی سنه ۷۹۲ را سال وفات خواجه دانسته اند.

شهرت حافظ در ایام سابقاً بشهرت وسیع حافظ حتی در ایام حیات حیات وی او اشاره کردیم، چنانکه خود او نیز میگوید:-
 بشر حافظ شیراز میگویند و میرقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^(۲)

(۱) اصل عبارت انگلیسی **هرمان یکنل** در کتاب «حافظ شیراز» این است:
 < Trice take thou from Mossalla's Earth its richest grains. >
 در کلمه اول Mossalla's Earth حروف M + L + L در رقوم لاتین دارای معنای عددی میباشد که بحساب رومی ۱۱۰۰ میشود و در کلمه دوم حروف I + I + I + C هم چنان دارای معنای عددیست که بهمان حساب ۱۰۳ میشود و چون آن را سه بار از عدد ۱۱۰۰ تفریق کنیم، حاصل ۷۹۱ بدست میآید که سال وفات **حافظ** میباشد. (کتاب <Hafiz of Shiraz>) طبع لندن، ۱۸۷۵ م، ص ۷۱.

(۲) در بعضی نسخ قدیم دیوان در مقطع غزل معروف **خواجه** «سحر بآباد میگفتم حدیث آرزومندی» بجای این بیت این چنین گفته بوده است:
 بخوبان دلمنه حافظ، بین آن بی وفائیها

که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.
عبدالرزاق سمرقندی در کتاب تاریخ خود مطلع السعدین - در ذکر وقایع سال ۷۸۱ این بوسترا همچنان آورده و تصریح کرده است که **خواجه حافظ** در اشاره بفتح خوارزم بدست **امیر تیمور** که در آن سال اتفاق افتاد، این غزل را با همین مقطع سروده است. ظاهراً بعدها پس از غلبه تیموریان کاتبان دیوان تحریری در بیت مذکور کرده و آنرا بصورت مذکور در متن درآورده اند.
 اما اشارات بصیت جهانگیر کلام **حافظ** در زمان حیات خود او در ایران بسیار است، از آنجمله در این بیت:

حافظ حدیث سحر فریب خورشت رسیده

تاجد مصر و چین و باطراف روم و ری

دریتمی دیگر به‌غزلی که خود سروده بود اشاره کرده و گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به‌بنگاله می‌رود (۱)
طی مکان به‌بین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشبه ره صد ساله می‌رود

حافظ رانه تنها با **ملوک مظفری شیراز** بلکه با بسیاری از دیگر امراء و ملوک معاصر رابطه بوده است. سلطان احمد بن اویس جلایری پادشاه فاضل و ادیب که از سلاله ایلکانیان در بغداد سلطنت می‌فرمود، و خود نیز شاعر و موسیقی‌شناس و نقاش و هنرپیشه بوده، کراراً کوشش می‌کرد که **حافظ** را بدربار خود بیاورد، لیکن بدلیلی که خود شاعر گفته است - :

«نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم خاک مصلی و آبر کنا باد»
بدین مسافرت موفق نگردید، معذک **حافظ** در مدح او اشعاری دارد که از آنجمله این غزل است - :

احمد الله علی معذلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
خان بن خان و شه‌نشاء شه‌نشاء نژاد آنکه می‌زید اگر جان جهانش خوانی
از گل فاسیم غنچه‌ی می‌شی نشکفت حبذا دجله بغداد و می روحانی

۱ - رجوع شود بدیوان چاپ Rosenzweig - Schwannau ج ۱ ، ص ۴۱۶ .

این‌بند مترجم در ایام اقامت در هندوستان سال ۱۳۳۴ هـ . ش. این غزل را تضمین کرده و منظومه‌ای ساخته‌ام که در آن ابیات **خواجهر** «تسطیر» کرده و ضمن آن بمسائلی بسیار از تاریخ و ادب و آثار هند اشاره کرده‌ام.

رجوع شود بکتاب سرزمین هند تألیف مترجم، طهران ۱۳۳۸ هـ . ش. ص ۵۲۳-۵۴۷.

برشکن کا کل ترکانہ کہ در طالع تست دولت خسروی ومنصب چنگز خانی^(۱)

هر چند حافظ هیچوقت بسفر بغداد توفیق نیافت، لیکن ظاهراً
این آرزو را همیشه در دل داشته است، چنانکه یکجا میگوید - :

ره نبردیم بمقصود خود اندر شیراز خرم آنروز که حافظ ره بغداد کند.

دو نفر از ملوک هند نیز سعی کرده اند که حافظ را بسفر هندوستان

وزیارت دربار خود راغب سازند، یکی از آنها

دعوت حافظ

محمود شاه بهمنی دکنی است که شاهی شعر

بهندوستان

دوست و شاعر نواز بود، بواسطت یکی از مقرران

در گاه خود، موسوم به میر فضل الله، حافظ را به تختگاه خویش دعوت

فرمود و برای او وجهی که مصارف سفر وی را کفایت کند گسیل داشت؛

حافظ قسمت عمدۀ آن مبلغ را قبل از حرکت از شیراز خرج فرموده و

چون در بین راه خود به خلیج فارس به قصبۀ لار رسید یکی از دوستان

فقیر و تهیدست خویش را در آنجا بدید و آنچه برای او باقی مانده بود باو عطا

(۱) در نسخ صحیحہ این مصراع چنین است:

« بخشش و کوشش قآنی و چنگز خانی »

هوائ سفر بغداد در رفتن بدربار جلایریان در خاطر خواجه بسیار بوده

و دلاشاد او مکرر ظاهر گشته، چنانکه در این بیت میفرماید :

عراق و فارس گرفتی بشمر خوش حافظ

بپاکه نوبت بغداد و وقت قبریز است.

همچنین این غزل را ظاهراً حافظ برای سلطان اویس جلایری فرستاده است:

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد

که در دست بجز سافر نباشد

من از جان بندۀ سلطان اویسم

اگر چه یادش از چاکر نباشد.

کرد. در آنجا دو تن از بازرگانان خواجه محمد گازیونی و خواجه زین الدین همدانی که عازم سفر هندوستان بودند، با تکلیف کردند که با آنها هم سفر شده و در برابر لذت مصاحبت وی مخارج مسافرتش را بپردازند. حافظ تقاضای آنها را پذیرفته با آنها تا بندر هرمز رفت و در آنجا در کشتی که منتظر حمل وی به هندوستان بود بنشست، ولی در همان اوان در یار اطوفانی فرا گرفت و شاعر را چنان دهشتی دست داد که فسخ عزیمت فرموده به شیراز بازگشت و برای محمود شاه غزلی ساخته به هندوستان فرستاد و این ابیات از آن غزل است^(۱):

دمی باقم بسر بردن جهان یکسر نمی‌آرد / بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌آرد
شکوه تاج‌سلطانی که بیم جان در او درج است / کلاهی دلکش است اما پترک سرنمی‌آرد
بکوی میفروشانش بیجامی در نمیگیرند / زهی سجادۀ نفی که یک ساغر نمی‌آرد
بس آسان مینمود اول غم دریا بیوی سود / غلط کردم که یک موجش بدم زرنمی‌آرد^(۲)
شبلی نعمانی حکایت میکند، و العهدة علیه^(۳)، که سلطانی دیگر

(۱) این حکایت بنا بر روایت مورخ مسلمان هندی محمد قاسم فرشته استرآبادی

است که کتاب عظیم و معروف خود را در تاریخ هندوستان سال ۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م. تألیف کرده است و یکی از مآخذ تاریخ قرون وسطای آن کشور است.

(۲) نسخه بدل: «غلط کردم که این طوفان بسد کوهر نمی‌آرد».

(۳) مولوی عبدالمتقدر که فهرست کرائیهائی برای کتابخانه بانکِ -

پور بنام «Persian Poets, from Ferdowsi to Hafiz» نگاشته، پادشاه مددوح در این غزل را همان سلطان مذکور در حکایت قبل، یعنی محمود شاه بهمنی، دانسته است که از ۷۸۰ تا ۷۹۹ سلطنت نموده است و در این صورت آن حکایت شکل کاملتری بخود میگیرد.

از هندوستان موسوم به سلطان غیاث الدین بن سلطان اسکندر بنغالی که در سال ۷۶۸ هـ / ۱۳۶۶ م. به تخت سلطنت نشست با حافظ ارسال و مرسولی داشت ، شاعر را برای او غزلیست معروف که این ابیات از آنست .

ساقی حدیث سرو و کلواله میرود وین بحث با ثلاثه فساله (۱) میرود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پاری که به بنغاله میرود
حافظ شوق مجلر سلطان غیاث دین (۲) قافل مشو که کار تو از ناله میرود .

وقایع زندگانی
داخلی حافظ

تا اینجا سخن از روابط حافظ با شاهان معاصر خود بود ، اکنون اندکی به آنچه از حوادث زندگانی شخصی او در دست است می پردازیم:

(۱) ثلاثه فساله - در تفسیر این بیت معروف چنان است که : ثلاثه فساله عبارتست از سه جرعه می که با ممدادان برای دفع خمار دوشین مینوشیده اند. مولوی عبدالمقتدر مؤلف فهرست میگوید که: این بیت اشاره است به سه تن از کبیرکان سلطان که بنام سرو و گل و لاله موسوم بودند و بدلائی که او ذکر میکند هر سه را ثلاثه فساله می گفته اند.

(۲) سلطان غیاث الدین - در باب این پادشاه که مخاطب و مدوح خواجه است ، میان محققان اختلاف است ، بعضی او را غیاث الدین بن اسکندر پادشاه بنغاله غربی در شهر پاندوآ Pandua می دانند که در ۷۶۷ هـ. به تخت سلطنت بنغاله نشسته است . و آثار او و پدرش هنوز در آنجا موجود میباشد؛ بعضی دیگر چنانچه در متن گفته شد ، او را همان محمود شاه بهمنی از سلاطین دکن دانسته اند . بعضی دیگر وی را غیاث الدین پیر علی از ملوک کرت که در سال ۷۷۲ هـ. ق. در هرات پادشاه بوده ، میدانند ؛ ولی بظن قوی قول اول منطبق با حقیقت است ؛ زیرا در غزل خواجه سرریبه به « بنغاله » شده است .

از آنچه که راجع بمشق اوبادختر کی شاخ نبات نام گفته اند و اینکه عاقبت او را بمقد مزاجت خود در آورد، دلیل استواری در دست نیست . و نباید توقع داشت که این گونه جزئیات امور زندگانی را تذکره نویسان ایران نوشته باشند ، زیرا ایشان راجع بمطالب داخلی شعراء بکلی سکوت پیشه کرده اند . باهمه این احوال محتمل است که حافظ دارای عیال و فرزندان متعدد بوده و گمان میرود که در این غزل اشاره بوفات زوجه خود کرده باشد - :

آن یار کزو خانه ما جای پری بود سرتاقدمش چون پری از عیب پری بود

لیکن در همان غزل نیز هیچگونه تصریح واضحی باینکه آن را درباره همسر خود گفته است، ملاحظه نمیشود . اما راجع به فوت فرزند خود که بخرد سالی مرده است، در این قطعه صریحاً اشاره فرموده و چنین سروده :

دلآ دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق و نگین؟

بجای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادش لوح سنگین!

و نیز محتمل است که قطعه ذیل اشاره بوفات پسر دیگرش باشد که در آن جا ماده تاریخ وفات او را گفته است :

صبح جمعه بد و سادس ربیع نخست که از دلم رخ آنهاروی شد زائل

بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت چو آب کشت بمن حل حکایت مشکل

دربخ و دود و تأسف کجا دهد سودی کون که مر بیا زیچه رفت بی حاصل (۱).
در تذکره خزانة عامره که میر غلامعلی آزاد بلگرامی در سال
۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ م. در هندوستان تألیف کرده است، در شرح حال حافظ
میگوید که: ویراپسری بود موسوم به شاه نعمان که به هندوستان آمده
در شهر برهان پور وفات یافت و در اسیر سره مدفون گشت (۲).

اما از مطالبی که راجع به مقامات علمی حافظ
مقامات علمی حافظ (۳)
میتوان گفت، یکی آن است که به شهادت اشعار
ملمع وی که بدو زبان عربی و فارسی گفته، مسلماً وی را در زبان عرب دستی
توانا بوده است، علاوه بر آن چه که جامع دیوان وی محمد گلندام
بالصراحه بیان کرده که ویرا مطالعات و تحقیقات در علوم ادب و دواوین
عرب بوده، خود وی نیز گفته:

ز حافظان جهان کس چونده جمع نکرد لطائف حکما با کتاب قرآنی (۴):

- (۱) در این فزل سریعاً اشاره بر کم فروزند خود میفرماید -
بلبلی خون دلی خورد و کلی حاصل کرد باد غیرت بصدش حال پریشان دل کرد
طوطی را بخیال شکری دل خوش بود ناکش سول فنا نقش امل باطل کرد
قرة العین من آن مووه دل یادش باد که خود آسان بشود کار مرا مشکل کرد.
(۲) چند سال قبل (۱۳۱۶ ش. هـ) در قبرستان دارالسلام (درب سلم) شیراز
سنگه قبری کشف شد که متعلق به پسر خواجه حافظ بوده است و این بنده مترجم
آنرا ملاحظه کردم. متأسفانه در اطراف این اکتشاف آنقدر هیاهو بیفایده کردند که در دزدان
آثار هتفه بگمان اینکسنگی قیمتی است آنرا برقت برده مفقود الاثر شد.
(۳) احاطه و تبحر حافظ در علوم کلام و فقه و اصول فقه و تفسیر و تاریخ و ادب
و موسیقی و شعر از فحوای اشعار او بخوبی مستفاد میشود و این نکات دامشروحاً
نویسنده این سطور در رساله خاصی بحث کرده است که بچاپ رسیده.
(۴) نسخه بدل: «لطائف حکمی بانگات قرآنی» در سالهای که نویسنده این
سطور بنام «درسی از دیوان حافظ» در مردادماه ۱۳۱۹ ش. نگاشته ام، اشاره
به نظر قرآن و مطالعات او در علوم مقول و فنون حکمت شده. در هفت بیت مختلف تصریح
به نظر قرآن کرده است؛ برای تفصیل بیشتر در این باب میتوان بر ساله مذکور رجوع کرد.

و نیز ازین شعر ثابت میشود که وی قرآن را از حفظ داشته است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری.

مولوی شبلی نعمانی میگوید: این نکته که

حافظ و الطاف

غالباً از بی نیازی حافظ سخن گفته و او را از عنایات

ملوک زمان

و انعام شاهان معاصر مستغنی میدانند، از اشعار

او استخراج نمیشود، بلکه برخلاف در خلال دیوانش مدایحی از اکثر

سلاطین عصر مانند: شاه شجاع، شیخ ابواسحق، سلطان محمود^(۱).

شاه منصور و پادشاهان یزد و هرموز دیده میشود، چنانکه در این قطعه

خود او میفرماید:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

کارشاهان اینچنین باشد، توای حافظ مرنج داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد.

همچنین در یکی از غزلیات نفوذ مشهور خود اشاره ای به قصوری که شاه

یزد در رعایت جانب احوال او میکرده فرموده و چنین گفته است:

«صمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم کرچه جام مانند پر می بدوان شما

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو کای سرحق ناشناسان کوی چوکان شما

کرچه دوریم از بساط قرب، هست دور نیست بنده شاه شائیم و ثنا خوان شما».

همچنان که مولوی شبلی نعمانی اشاره کرده

فرق حافظ با دیگر

است، فرق مابین حافظ با غالب مدیحه سرایان

مدیحه سرایان

بزرگ مانند: انوری و ظهیر قاریایی و سلمان-

(۲) اگر مقصود سلطان محمود مظفری برادر شاه شجاع است، مدیحه ای

از حافظ بنام او بنظر بنده مترجم نرسیده؛ قطاین بیت در مدح عمادالدین محمود

وزیر شاه ابواسحق انجو آمده:

بخواء جامه بوحی بیاد آصف عهد وزیر ملک سلیمان عماددین محمود.

ساجی و دیگران آن است که وی هیچوقت بوسائل پست و ناپسند برای جلب‌عالم و کسب‌معاش متوسل نشده و مانند آنان وقتی که مدح‌وی مؤثر نمیافتاده بهجو سرائی زبان نگشوده .

دیگر از خصوصیات حیات وی علاقه قلبی او است به شیراز^(۱) موطن وی ، که پیوسته از مدح آب رکن آباد و گلگشت مصلی سخن گفته و در وصف آنها ابیات دلاویز میسرود و میگفت :

بد ساقی می‌بافی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را
و نیز میگفت :

فرقا است ز آب خضر که ظلمات جای اوست . تا آب ما که منبعش الله اکبر است .
هر چند اشعار حافظ سرودهائی است در وصف گل و بلبل و می و معشوقه و غالباً از جمال شاهد ازلی که تمام موجودات عالم هستی عکسی از چهره زیبای اوست سخن گفته ، ولی گاهگاه از بزرگان و رجال و علما که در ظل حمایت ایشان می‌زیسته است ، نیز نام میبرد ؛ و از آن جمله اند :

حاجی قوام الدین حسن و خواجه جلال الدین و شاه یحیی
نصرة الدین ، که علاوه بر سلاطین سابق الذکر در اشعار او ازین اشخاص نیز یاد شده است .

اگرچه وی در همه فنون شعر مانند مثنویات و مقطعات و قصاید و رباعیات آثاری گرانها از خود باقی گذاشته ، لیکن در فنی که بمرتبه کمال رسیده است الحق هنر غزل سرائی میباشد . دیگران که بعد از وی در این رشته طبع آزمائی کرده اند ، مانند :

(۱) خواجه در یکی از لطیف ترین غزلیات خود که در ایام غربت و در هنگام سفر ساخته است ، ابیاهی سوزناک دارد که در آنها از وطن یاد و از دوری یار و دیار زاری میکند و میگوید :

بمویه های غریبانه قصه پردازم
که از جماندم و رسم سفر بر اندازم
صبا ببار نسیمی ز خاک شهر ازم .

سناز شام غریبان چو گریه آغازم
بیاد یار و دیار آنچنان بگریه زار
هوای منزل یاد آب زندگانی ماست

صائب^(۱) و سلیم^(۲) و عرفی^(۳) کلماتشان برهانی قاطع بر نهایت کمال و استادی حافظ است. از جمله کسانی که باین نکته اشاره کرده‌اند یکی سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley است که در کتاب «یادداشت‌های تاریخی در باب شعراء ایران» صفحه ۲۳ از همه بهتر چنین می‌گوید:

«سبک سخن وی روشن و متناسب و بی‌عیب است و از مراتب کمال علم و بلوغ دانش او حکایت میکند و نشان می‌دهد که چگونه بر بواطن و حقائق اشیا»

کلام اوزلی
در باره حافظ

بیش از ظواهر امور نظر داشته است؛ لکن از همه بالاتر آنکه کلام او بقدری جذاب و فتان است که هیچیک از شعراء دیگر ازین حیث پیاپی او

(۱) صائب تبریزی، استادالتأخیرین، شاعر دو کشور ایران و هند، نامش محمدعلی، مولدش تبریز مدفنش در اصفهان، شیمی‌اشاعشری بود. چون بهندوستان بقصد تجارت رفت، در دربار شاهجهان گورگانی باری ملقب ملک‌الشعرائی ملقب شد. و بدان هنگام که به ایران بازگشت، در دربار شاه عباس ثانی بار دوم بخطاب ملک‌الشعرائی سرفراز گردید. وفاتش در سال ۱۰۸۰ ه. ق. قبرش در اصفهان معروف است، دیوان بسیار ضخیمی دارد. در غزل بکمال رسانند و سبک خاصی است که آنرا «سبک هندی» گویند.

(۲) سلیم، محمد قلی طهرانی، در زمان شاهجهان باری گورگانی از ایران به هند مهاجرت کرد و در نزد امراء آن پادشاه بزرگ جاه و حرمت بسیار یافت. وفاتش در سال ۱۰۵۷ ه. ق. در شهر سر نگر «کشیم» اتفاق افتاد و در همانجا مدفون گشت. برای شرح حالش رجوع شود به نقش‌بارسی بر اجارهند «تألیف نویسنده طبع طهران ۱۳۳۷ ه. ش. ۲».

صاحب دیوان است غزل و مثنویات و قصائد بسیار استادانه دارد.

(۳) عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمود از شعراء غزلسرای قرن دهم هجری است؛ در جوانی از شیراز به هندوستان مهاجرت کرد، و در دربار اکبر بن همایون پادشاه ذبیحاً هند عزت و حرمت یافت. عبدالرحیم خان ملقب به «خان خانان» که از بزرگترین امراء آن پادشاه بود، او را ترویج و تشویق بسیار کرد. دیوانش بچاپ رسیده و معروف است. در سال ۹۹۹ ه. درسی و شش سالگی در لاهور و ات یافت و در نجف اشرف مدفون گشت.

نمی‌رسند. اما آنچه که خوانندگان انگلیسی از مقام بلند حافظ استفاده
 می‌توانند کرد، در تحقیقات بانو جرترود لوتیان بل Miss Gertrude Bell
 ذکر شده است.

کلام این بانوی دانشمند انتقادی و نغز،
 عقیده جرتروبل در و دارای معانی عمیق و پرمغز است، خاصه از آنجا
 مقایسه حافظ و دانت کموی حافظ را بطریزی روشن و جالب با معاصر
 بزرگ وی دانت شاعر ایتالیایی (۱) مقایسه کرده و پس از بحث
 و فحوصی دقیق در اشعار وی چنین گفته است: «در باره حافظ عرصه
 زمان تاریخ معاصر او کوچکتر از آن است که حاوی و شامل افکار بلند
 وی تواند شد. چه آن شهری که سراسر عمر در آنجا زندگانی کرد
 و آن را شاید بهمان درجه که دانت فلورانس را عزیز می‌شمرد، دوست
 می‌داشت، پنج یا شش بار به بلیه محاصره و آفت جنگ و دوچار گردید؛ و بارها
 از دستی بدستی دیگر انتقال یافت. لشکر کشی فاتح یک بار آن را باخون
 سیراب کرد، دیگری آن را طعمه آتش غارت و یغما ساخت، و دیگری بار
 پادشاهی متعصب و ریاکار مردمان ظریف خوش مشرب آن دیار طرب انگیز
 را مقهور احکام سخت و زهد خشک و ریاکاری خود قرارداد. حافظ دائماً
 مشاهده می‌کرد که چگونه ستاره بخت سلاطین و ملوک یکی بعد از

(۱) دانت شاعر فلورانس – Dante Alighieri، پدر شعر ایتالیایی، متولد
 در فلورانس Flornac سال ۱۲۶۵ م. و متوفی سال ۱۳۲۱ م.) وی در طول زندگانی
 در امور سیاسی و رشته دیپلوماسی بطن خود خدمت می‌کرد. چندی اوقات تبعید کردند
 و به پاریس مهاجرت فرمود و عاقبت در شهر راوین Ravenne وفات یافت. در جوانی
 غزلهای لطیف فرامی می‌سرود که شامل نفعات عرفانی روحانی است. ولی بیشتر شهرت
 وی در منظومه شاهکاری است بنام کومدی الهی. Divine Comédie که از آثار
 ادب جهانی و مشهور آفاق می‌باشد.

دیگری طلوع کرده باوج عزّت می رسد و سپس در حضيض ذلت فرو می افتد و مانند قطره های برف در آفتاب تموز محو و نابود می شود . پیوسته حوادث فرح انگیز از بس اتفاقات حزن آور روی میداد ، سقوط سلطنتها و وقوع رزمها ، پیایی در برابر دیده شاعر جلوه گرمی شد . لیکن از همه این وقایع در اشعار او کمتر انعکاسی دیده می شود . تنها گاهی اشارتی اتفاقی به پاره ای حوادث سیاسی زمان مورد توجه دقیق مفسران دیوان او واقع شده یا بیتی چند در مدح پادشاهی یا امیری اتفاقاً از نظر خواننده میگذرد ؛ نه ذکر از فتح پادشاهی است ، نه تحسینی از شجاعت امیری ؛ همانقدر که يك تن شاعر عزیز النفس را سزا است . همین اندازه را بر قلم خود روا داشته و از این بیش سخنی نگفته است .

بعضی بخوبی درك کرده اند که همان بی اعتنائی ظاهری حافظ است که فلسفه او را مرتبتي چنان ارجمند داده که دانت آن را فاقد میباشد . شاعر ایتالیائی در حدود فلسفه خود متحجر و جامد بود و نظریه او در باب جهان همان نظریه عمومی عصر و زمان اوست . و آنچه که در نظر وی حقیقت واقع جلوه گر شده است ، نزد بسیاری از اهل زمان ما شبهی زشت و ناپسند بیش نیست . ولی دورنمایی که حافظ طراحی کرده منظری وسیعتر و دلگشاستر میباشد که زمینه مقدم آن چندان واضح و روشن نیست ، تو گوئی نیروی خرد او چنان بشدت نظر وحدت بصر موصوف بوده که در جهان پهناور خیال حتی به منزل لگه باشندگان اعصار آتیه نفوذ کرده است . از اینرو بر ماست که بر او از اینکه عصر و زمان خود را برای ما وصف و شرح نکرده خرده نگیریم و از اینکه از حیات شخصی وی در سخنان چندان اثری یافت نمیشود ، بر او عیب نجوئیم . چه در کلام بلندوی آنقدر افکار ژرف و اندیشه های بزرگ ، که حتی بر عصر ما نیز احاطه کرده است ، جلوه گرمی باشد ؛

واوبمنزلۀ نغمه سرائی است که از آواز دلکش وی هم مست و هم هوشیار
و هم اهل زمان حال و هم مردم استقبال هر دو بطرب آمده اند .

شبلی نعمانی تکمیل فن غزل و وسعت نطاق آنرا به حافظ و تا درجه ای
کمتر به معاصران او مانند: سلمان و خواجو مدیون میدانند؛ و بر آنست که
در نزد اساتید قدیمتر مانند: سعدی و امیر-
خسرو و حسن دهلوی یگانه موضوع غزلیات
آنان «عشق» است. اما خواجۀ حافظ از مطالب

آنچه که غزل سرائی
به حافظ مدیون است

دیگرنیز در غزلهای خود سخن سروده و افکار عالیۀ دیگر مانند: ناپایداری
جهان و نکات فلسفه و عرفان و امثال آن را نیز در غزلهای خود مندرج
ساخته است در حالتی که سلمان فقط در صنایع لفظی و تشبیهات لطیف
و استعارات بدیع غزل های خود را زینت داده است .

حافظ محاسن همرا در کلام خود جمع کرده و بر آن از لطایف و
ذوق خاص خویش چیزها افزوده است، حتی غالباً از دیوان آنان بیتی یا مصراعی
را اخذ کرده و آنرا بسلیقۀ خود اصلاح فرموده و از اینرو جمال و کمال خاصی
بر آن بخشیده است .

نسبت به سعدی بعضی از موارد متشابه اشعار او را با کلمات حافظ

در جلد دوم تاریخ ادبیات تألیف خود ذکر
کرده ایم^(۱)، ولی شبلی نعمانی بعضی ابیات و اشعار
متشابه که در کلام سه استاد یعنی حافظ و خواجو
ابیات متشابهه
حافظ و خواجو

(۱) تاریخ ادبیات بر اون ج ۲ ص ۵۳۶ - و نیز رجوع شود به فهرست کتابخانه
باتکی پور ص ۲۵۵ .

و سلمان وارد است، با یکدیگر مقایسه فرموده است^(۱)؛ ومانیز بعضی از آنها را که در آن مابین کلام خواجه حافظ و سخن خواجه شهابی است، ذیلاً می‌نگاریم:

(۱) در کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه خطی دیوان اشاری هست که تحت شماره ۱۱۸۲ ثبت شده، مشتمل است بر دیوان جلال‌الدین عسدر که تاریخ کتابت آن سال ۸۵۵ هـ است؛ و پس از آن دیوانی است که مؤرخ نیست، ولی بخط همان کسی است که دیوان سابق را تحریر نموده. و نام این یک، دیوان روح عطار است و باین بیت شروع میشود - :

الهی یرتوی از نور اسرار تجلی کن بجان روح عطار .

این روح عطار شاعری است شیرازی که مداح اتابک افراسیاب از اتابکان لرستان و نیز از ماسران شاه شجاع مظفری بوده، ضمیمه‌ای نیز در مدح خواجه قوام‌الدین محمد بن علی صاحب‌عیار وزیر آن پادشاه دارد . وزیر مذکور در سال ۷۴۴ هـ بقتل رسید. وی را فرزایانی است مشتمل بر مطالب عرفانی و نصاب حکم و مواظ و در آنجا بعضی موافق «روح» تخلص کرده و گاهی «روحی»؛ در آن کتاب قطعه‌ای وارد است که میان خواجه سلمان ساوجی و خواجه حافظ شیرازی از وی داوری خواسته‌اند، و او جوابی گفته و هر دورا مساوی دانسته؛ از آن معلوم میشود که در اواخر قرن هشتم که دوره نبوغ و اشتهار این دو استاد صاحب سخن است، فضلا زمان و ادبای صر را در رجحان یکی بر دیگری اختلاف بوده و هر دو را با ترازوی ادب می‌سنجیده‌اند. قطعه‌ای که از روح عطار استفتاء کرده‌اند و جوابی که او گفته هر دورا در اینجا می‌آوردیم :

«ملوک مملکت نظم و ناقدان سخن	که باد خاطریشان ایمن از حد و ثومان
ز اهل طبع گروهی مخالفت دارند	بی‌تراجع اشعار حافظ و سلمان
گروهی از فضلا متفق که این بهتر	جماعتی دگر انکار میکنند که آن
بنوک خامه کوهر نثار سحر نمای	بیان کنند کز این دو کرا بود رجحان؟

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حافظ

(۱)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما!
چیت یاران طریقت بعد از این مدبیر ما!
در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم
کاینچنین رفته است از روز ازل تقدیر ما
مغلا کردند که دل در بند زلفش چون خوش است
عاقلان دیوانه کردند از پی زنجیر ما
تیر آه ماز کردون بگنرد **حافظ** خموش
رحم کن بر جان خود پر هیز کن از تیر ما

خواجو

(۱)

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما!
ای همه یاران مرید پیر ساغر گیر ما
گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست؟
این چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما
ما دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم
ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما
از خدنگ آه عالم سوز ما غافل مشو
کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیر ما

بغیه حاشیه از صفحه قبل

قطعه جوابیه

که کرده اند چنین مالکان ملک سخن
که نطق **حافظ** به با وضاحت **سلمان**؟
که ای خلاصه ادوار و زبده ارکان
که برده اند کتون گوی شهرت از میدان؟
بلفظ دلکش و معنی بکر و شعر روان
که شد بلاغت او رشک چشمه حیوان
یکی بنظم روان بلبل است خوش الحان
ز درج فکرت آن لؤلؤ سخن ریزان
در آن ، فنون فضايل چو دانه در رمان
یکی بباغ لطائف چو لاله نعمان
یکی مناسب جسم شریف ، همچون جان
هزار جان کرامی نثار گفته آن .

نموده اند چنین مالکان ملک سخن
باین کمینه که از پیر فکر خویش پیرس
چو کردم این سخن از پیر عقل استفاد
بگو که شعر کدامین از این دو نیکوتر
جواب داد که **سلمان** بدهر ممتاز است
دگر طراوت الفاظ جز **حافظ** بین
یکی بگناه بیان طوطی است شکر بار
ز برج خاطر این ماه نظم رخشنده
در این ، محاسن اخلاق چون غناب پربار
یکی بگلشن نظم است سوسن آزاد
یکی موافق طبع لطیف ، همچون عقل
هزار روح فدای دم چو عیسی این

(۲)

ایا سبا خبری کن مرا از آنکه تودانی
بدان زمین کنوری کن بدان زمان که تودانی
چومرغ در طیران آی و چون باو چوسیدی
نزول ساز در آن آشیان چنان که تودانی
چنان مرو که غباری بدو رسد ز گذارت
بدان طرف چوسیدی چنان بران که تودانی

(۳)

دل درین پیر زن عشو گر دهر میند
کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

(۴)

منزل اریاز قرین است، چه دوزخ چه بهشت
سجده گر خود به نیاز است، چه مسجد چه کشت

(۵)

کی بر کم دل از رخ جانان که مهر او
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود .

(۲)

نسیم صبح سعادوت ، بر آن نشان که تودانی
کنز بکوی فلان کن در آن زمان که تودانی
توپیک حضرت شاهی مرا دودیده براهت
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی
بگو که جان ضعیف ز دست رفت خدا را
زلزل روح فرایت ببخش از آن که تودانی
من این دو حرف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هز روی کرامت بخوان چنانکه تودانی

(۳)

مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد
که این صبور عروس هزار داماد است

(۴)

همه کس طالب یارند، چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کشت

(۵)

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

شلی نعمانی مدعی است که از این قبیل اشعار که مشابهت بین

حافظ و خواجو را ظاهر میسازد، میتوان مثال

بسیار آورد ، لیکن بهمین چند نمونه اکتفا کرده

است ؛ و از مزایای هر یک از ابیات متشابه آنهر دو

بحث کرده و غالباً حکم بر رجحان حافظ داده است . پس از آن همچنین

مابین اشعار حافظ و سلمان مقایسه فرموده ، و از هر دو ابیات قرینه ذیل را

ذکر کرده است :

سلمان

(۱)

آوازه جمالت تا در جهان فتاده
خلقى بچشجویست، سر در جهان نهاده
سودای زهد خشکم ، بریاد داده حاصل
مطرب بز نمرانه ، ساقی بیار باده

حافظ

(۱)

عهد است و موسم گل، ساقی بیار باده
هنگام گل که دیده است، بی می فدح نهاده؟!
کلوفت ایحرفان ! غافل چرا نشمنید؟
بی بانگ هرود و چنگی، بی یار و جام وباده!

حافظ

زین زهد و پارسائی، بگرفت خاطر من
ساقی بیالهای ده، تا دل شود گشاده
در مجلس صبحی، دانی چه خوش نماید،
عکس عذار ساقی بر جام می فتاده!
(۲)

عاشق و رند و نظر باز و میگویم فاش
تا بدانی که چندین هنر آراسته ام
(۳)

راز برون پرده ز دندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
(۴)

گر چه بد نامی است نزد عاقلان
ما نمیخواهیم تنگ و نام را
(۵)

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
(۶)

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
(۷)

یارب این با که توان گفت که آن نوشین لب
گفت ما را و دم حسی مریم با اوست

سلمان

مائیم بسته دل را در لعل دلگشایت
آن لب بچند بکشا، تادل شود گشاده
سودائیان زلفت، گرد تو حلقه بسته
شودیدگان مویت، در یکدگر فتاده
(۲)

رندی و عاشقی و فلاشی
هیچ شک نیست که در ما همه هست
(۳)

درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی
که این نشانه رندان دردی آشام است
(۴)

مکن ملامت رندان دگر بید نامی
که هر چه پیش تو تنگ است، نزد ما نام است
(۵)

فرض از کعبه و بتخانه توئی سلمان را
چکم خانۀ بی خانه خدا! باید رفت!
(۶)

من از آن روز که در بند توام آزادم
پادشاهم چو بنده تو اسیر افتادم (۱)
(۷)

ای کجی نوش دارو، درخستگان نظر کن
مرهم بنده و ما را مجروح میگذاری.

(۱) این غزل به سعدی منسوب است و در کتاب بدایع ذکر شده.

هرچند شبلی نعمانی موارد بسیاری از نظایر ابیات و کلمات متشابهه حافظدخواجو و حافظدوسلمان را نقل میکند، لیکن این چند نمونه که در فوق ذکر شد، برای بیان این مشابهت صوری و معنوی کفایت است؛ زیرا بر کمال تشابه این سه شاعر تا آنجا که مرآ آگاهی است، هیچ یک از شرق شناسان اروپا التفاتی ننموده اند. و نیز این معنی جالب توجه است که (چنانکه بدان سابقاً در جلد دوم تاریخ ادبی ایران صفحه ۸۳ الی ۸۹ اشاره کرده ایم) غالب منقدان ادبیات شرقی همواره مایل بوده اند که بیشتر به اختلاف صوری که مابین کلمات دو شاعر ظاهر است و یک معنی واحد را بعبارات مختلف بیان کرده اند، توجه کنند؛ و کمتر از اختلاف و تباینی که در افکار و معانی ایشان موجود بوده است، بحث فرموده اند. شاید بعلم همین میل که شاعران را بوده است، این عادت بوجود آمده که غالب شعراء بزرگ، حتی خود حافظ، بیتی یا سراسر غزلی را از معاصران یا قدماء گرفته و کوشش میکرده اند که غزلی بهمان سبک و صورت بسازند و در آن عبارات و جمل را به طرخی نو و جالب درآورند، ولی بحر و قافیه و معنای عمومی آن را ابدأ تغییر نمی دهند.

این اندازه تصرف در آثار شعری دیگران را بکلی مشروع و پسندیده میدانند و آن را بهیچوجه سرقت و یا انتحال^(۱) نمی شمارند، چه نیت شاعر متوجه بآن بوده است که وی در سبک شعرا سلف یا معاصر خود بیشتر هنر نمائی نماید. البته این قضیه شامل اشعار هزلیه یا مضاحک نمی شود، مانند: اشعار عبیدزاکان یا بحق اطعمه. زیرا که نیت شاعر در تقلید یا استقبال کلام شعرا و دیگر تفوق فنی بر آن دیگری نیست؛ بلکه قصد وی فکاهت و مطایبه است.

(۱) انتحال . Plagiarism

عدد مفسران اشعار حافظ نه تنها بزبان فارسی بلکه بترکی و احتمالاً به اردو نیز بسیار زیاد است ، لکن در آن همه چند شرحی که اتفاقاً مورد مطالعه نویسنده قرار گرفت ندرهٔ بحثی

مفسران
اشعار حافظ

انتقادی یا تفسیری آزمعانی یافت می‌شود . آنچه

بزبان ترکی نوشته‌اند، بهترین و معروف‌ترین همه، سمرح است؛ یکی تألیف سروری ، دوم تألیف شمعی و سوم تألیف سودی^(۱) ، و شرح اخیر را بفراوانی بدست میتوان آورد و بنظر من مفیدتر از همه است ، زیرا که مؤلف بسیار عاقلانه عمل خود را محدود کرده بتوضیح معانی لغوی و از هر گونه تفسیرهای مجازی و تمثیلی دوری جسته و بیهوده سعی نکرده که برای کلمات و ابیات مشکله تاویلات فکری جستجو نماید^(۲) .

(۱) این شرح نلانه که از دیوان خواجه شیرازی بزبان ترکی انجام گرفته، عرب در قرن دهم نوشته شده‌اند. ازقراری که حاجی خلیفه ذکر میکند، وفات مصطفی ابن شعبان متخلص به سروری در سال ۹۶۹هـ. و وفات ملاشمعی در حدود سنه ۱۰۰۰هـ. و در گذشت ملاسودی سغدی نیز در همان حدود واقع شده است. و آن را بموجب قنوی و اجازه مفتی ابراهیم سعید شیخ الاسلام عثمانی انجام داده است . نص قنوی مینا در کشف الظنون مندرج است .

(۲) شرح سودی بر هشتاد و نعل ازلول دیوان حافظ در طبع آن دیوان در لیزیک ۱۸۵۴ م . بدست پرکهاوس Brockhaus موجود است . بعلاوه شرح کامل سودی نیز بامین متن ضمیمه یک شرح ترکی دیگر در اسلامبول در سال ۱۸۷۰ م . بطبع رسیده . اگر خواننده انگلیسی زبان بخواهد بطرز وسیع سودی آگاهی حاصل نماید، براوست که بکتاب متر لاو W. H. Lowe موسوم به - :

« Twelve Odes of Hafiz done literally into English together with the Corresponding portion of the Turkish Commentary of Sudi . . . » . مراجعه نماید . ۱۸۷۷ م .
و نیز می‌توان بکتاب ترجمه دیوان حافظ تألیف لیوتان کلدویلر فورس کلارک Lieut - Col. H. Wilberforce Clarke طبع لندن ۱۸۹۱ م . رجوع شود .

در اینکه بسیاری از این غزلیات دارای معانی عرفانی و اشارات و اصطلاحات رمزی^(۱) است، کمتر مورد انکار می‌باشد. ولی در بسیاری دیگر مقصود گوینده همان معانی ظاهری که از آن استفاده میشود بوده است و بس، و ابدأ نخواسته است که جمال معشوقه روحانی را وصف کند یا از مستی شراب بهشتی نغمه سرائی نماید. و سر این نکته که در اشعار حافظ امور مادی جسمانی با مطالب معنوی روحانی چنان درهم آمیخته است، همانطور که نخست شاه شجاع نیز بر این معنی اعتراض کرده، در نزد کسی که واقف بمطبع و روحیه ایرانیان باشد، پنهان نخواهد بود؛ چه در آن سرزمین بسیار اشخاص یافت میشوند که در اثناء يك شبانروز آنها را حالات مختلفه دست میدهد؛ گاهی مسلمانی متدین، وزمانی رندی لاابالی، وقتی زاهدی خشك و لحظه‌ای عارفی یار ساوحتی مظهر کامل الوهیت، جلوه گر میشوند^(۲).

طالب معانی دیوان حافظ که خود نتواند ما بین اشعار فرق گذاشته بیتی را که معنای ظاهری لفظی دارد از بیتی که صاحب معانی رمزی عرفانی

(۱) رمزی = Symbolic

(۲) کوپاشیخ اجل سعدی جواب این نکته را که بر او ن سرفا ذکر کرده در باب دوم گلستان بدرستی بیان فرموده باشد، آنجا که میگوید :

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مهرش بوی یراهن شنیدی	چرا در چاه گمناشر ندیدی ؟!
بگفت : احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهانست
کمی بر طارم اهلی نشینیم	کمی تا پشت پای خود نبینیم
اگر درویش بر یکحال ماندی	سر و دست از دو عالم بر فشانیدی

است جدا کند ، هر گز نخواهد توانست که از کتب شرح دیوان اواستفاده نماید ، چه در آنجا شارح بیچاره دائماً این اصطلاحات را اینطور تعبیر و تکرار میکند که: مقصود از می « نشأه روحانی » است و مراد از میخانه « خانقاه صوفیان » است و مطلوب از پیر مغان « مرشد معنوی » میباشد . برای خواننده انگلیسی زبان که بخواهد این سبک تحقیق را پیروی کند ، باید بترجمه انگلیسی کاملی که ویلبر فورس کلارک بقلم نثار دیوان حافظ فراهم کرده است بانضمام حواشی فراوان و شرح مفصل جامع آن ، رجوع فرماید.

در باب معانی رمزی و تأویل اصطلاحات و اشارات شعر اوصوفی یا صوفی منش ایران ، کتاب نفیس و محشای ترجمه گلشن راز شیخ شبستری طبع وینفیلد E. H. Winfield و همچنین کتاب کوچک مرحوم پروفور بالمر E. H. Palmer موسوم به: « عرفان در شرق Oriental Mysticism » دو کتاب نافع و سودمندند که بهر دو مرجع میتوان کرد . و برای دانستن اصول و مبادی و اوصاف عامه تصوف خواننده را حواله مینمائیم به فصل سیزدهم (صفحه ۴۱۶) از جلد اول کتاب تاریخ ادبی ایران تألیف نویسنده

« Literary History of Persia, Vol. 1. »

وقتی رساله کوچکی درباره حافظ مورد توجه نویسنده قرار گرفت که مستر سیدنی چرچیل . Mr. Sidney Churchill منشی شرقی سفارت لطیفه غیبیه تألیف انگلیس در طهران را بوجود آن رساله آگاه ملا محمد دارابی ساخت . هم آن رساله در اینجا مستحق اندک بحثی

میباشد^(۱)؛ مخصوصاً از آن لحاظ که در آنجا بعضی اعتراضات منقدان معاصر خود را در باره اشعار حافظ خلاصه کرده و سپس آنها را رد و جرح فرموده و جواب گفته. این رساله کوچک موسوم است به: «لطیفه غیبیه»، تألیف محمد بن محمد دارایی. از شرح حال مؤلف و تاریخ تألیف نتوانستم چیزی معلوم نمایم، لیکن آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحه کوچک که بچاپ سنگی در طهران بسال ۱۳۰۴/۱۸۸۶م. طبع شده و غالباً شامل توضیحاتی بر بعضی اشعار مشکل خواجه می باشد. در آن میان سه اعتراض شدید که مؤلف سعی کرده است پاسخ دهد، بنابر آنچه در صفحه آن کتاب مسطور است عبارت اند از:

اول آنکه از بعضی ابیات معنی معلوم نمیشود، یا اگر معنایی دارد

(۱) لطیفه غیبیه تألیف شاه محمد دارایی، بهت کتابفروشی احمدی شیراز در چاپخانه موسوی شیراز در سال ۱۳۱۹ شمسی نیز بطبع رسیده است. مرحوم آقامیرزا احمد عبد الحی مرتضوی تبریزی که زبده اهل عرفان و قدوة مجردان زمان بود، مقدمه ای بر آن نگاشته و از قول سید قطب الدین محمد تبریزی معاصر شاه سلطان حسین صفوی متوفی بسال ۱۱۷۳ ه. در کتاب فصل الخطاب شرح حالی از شاه محمد دارایی نیز ذکر فرموده و در آنجا گفته است: «شاه محمد دارایی کان استاد کل افاض دار العلم شیراز فی صره»، و عندی رسالته المساء بمهر اراج الکمال فی تحقیق معنی الشیخ و الارشاد و الیرید و الاسترشاد. «ولی آنچه از متن خود آن رساله استفاده میشود، ظاهراً مؤلف معاصر با شاه عباس دوم صفوی بوده و در بدایت احوال در قصبه دارا پور فارس میزیسته - پس به شیراز آمده و یکسب کمال مشغول شده، و در حدود سال ۱۰۶۶ ه. در احمد آباد گجرات، هندوستان زندگی میکرده است.

فهم آن بسیار مشکل و از قبیل معمی و لغز است، مثل این بیت^(۱):

ما چرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر برد آورد و بشکرانه سوخت.
دفاع از اعتراضات و دوم آنکه بعضی از ابیات برخلاف ظاهر
انتقادات بر کلام حافظ شرع مییابد و معانی بوالهوسانه و از روی
هوای نفس دارد.

مثل این بیت :

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ.

و یا این بیت :

هزار آفرین بر می سرخ باد که از روی مار بگزردی ببرد.

سوم آنکه اشعارش موافق اصول مذهب اشعری است که علمای
امامیه آنرا باطل میدانند . مثل این بیت :

در کوی نیکبامی ما را کفر ندادند کز تونمی یسندی تغییرده قضا را^(۲).

و یا در این بیت :

(۱) توضیحی سودی در معنای این بیت داده است ، رجوع شود بدیوان حافظ
چاپ روزنر و یگ شوانو Rosenzweig-Schwannau ج ۱ - نمر ۲۶ حرف تصفحه
۷۶۹ - ولی آن توضیح چندان قابل قبول نیست .

(۲) این نکته قابل توجه است که ضمیمه بجزیر «Fatalism» که بزعم اروپائیان
از اصول خاصه دیانت اسلام شمرده شده نزد فرقه شیعه مردود می باشد و ایشان بر حسب
اخبار ائمه مصومین معتقدند که: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین» رجوع شود : به
تجربیدالکلام و شرح علامه حلی.

این‌جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس به بینم و تسلیم وی کنم (۱).

هر چند نسخ خطی دیوان حافظ مثل سایر نسخ فارسی دارای اختلافات و نسخه‌بدلهای بسیار است، لیکن از دیوان چرا ترکها اشعار آن شاعر بزرگ يك نسخه موجود است که صحت فارسی را بهتر از هندیها طبع کرده‌اند نسخه ای است که سودی شاعر ترك زبان نوشته است و طبع دیوان حافظ در اروپا که بعداً بدست روزنزیو گشوانو دیراکوس Brockhaus انجام گرفته همه از روی آن می‌باشد، بطوریکه معمولاً شماره غزل‌های حافظ در چاپ‌های بعد همه مطابق همان طبع است (۲).

بطوریکه مشاهده می‌شود، کلیه دواوین و کتب شعر فارسی که در ترکیه طبع رسیده، از جمله مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی و دیوان حافظ دقیق‌تر و قابل اعتمادتر از آن است که در هندوستان چاپ کرده‌اند.

(۱) ضمیمه «رؤیت‌الهی» که ظاهر آرزقاید اهل‌ظاهر مخصوصاً مکتب حنبلیه است، مطابق مبادی کلام معتزله و شیعه مردود است. رجوع شود به شرح تجرید. و دیگر کتب کلام.

(۲) در باب نسخ صحیح دیوان حافظ از آنچه در ایران چاپ شده و بعد از طبع کتاب پروان انتشار یافته، اول دیوان حافظ طبع مرحوم عبدالحییم خلخالی در تهران است که در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. از روی نسخه قدیمی خطی معرب تاریخ ۸۸۲۷ ق. بطبع رسانده‌اند، دوم دیوان طبع استاد دانشمند قدیم محمد قزوینی است که در سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران بخرج وزارت معارف بخط نستعلیق بطرزی زیبا و صحیح طبع گراوری شده و قبلاً بآن اشاره شد.

رجوع شود بعاشقی ۳۵۸ و ۳۶۱ کتاب حاضر.

دو این طبع هندوستان غالباً مشتمل است بر بسیاری اشعار معمول و دخیل که خود چاپ کنندگان در آن داخل کرده اند ، در حالتی که در ایران هیچ کس بجزین عمل ناپسندی مبادرت نمیکند ، و ترکها هم نمیتوانند شعر فارسی بسازند . چاپ کنندۀ فارسی زبان غالباً آنقدر ذوق دارد و تشخیص میدهد که وی نمیتواند شعری عیناً مانند آن اساتید بسازد که مورد قبول عامه باشد ؛ چاپ کنندۀ ترک هم همواره با آنکه دقت مینماید و تحمل زحمت بسیار میکند، معذک می داند که وی را امکان ساختن شعر فارسی بهیچ رومیسر نیست . برخلاف چاپ کنندگان هندی که تاحدی طبع شعر - سازی داشته اند ، بدون ملاحظه و دقت اشعاری از خود ساخته و در دیوانی که در دست طبع دارند، گنجانیده اند.

باری دیوان کامل حافظ که سودی شرح کرده است ، و ممکن است که باز هم بانسخ قدیم کامل تر مقابله دقیقی بشود، من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه
ترجمه های (۱)
دیوان حافظ
 و منظومه باین ترتیب : ۵۷۳ غزل، ۴۲ قطعه،

(۱) سال ۱۳۲۶ ه. ش. ۱۹۴۷ م. استاد دانشمند معاصر پر فخور ارتور آبربی
 پرفسور عربی در دانشگاه لندن ، کتاب نظریف لطیفی در (مطبوعات کمبریج) منتشر
 ساخت موسوم به: «Hafiz, Fifty Poems» «پنجاه چکامه از حافظ» که مشتمل
 است بر اصل متن فارسی و ترجمه های انگلیسی پنجاه غزل و قطعه بقلم مترجمین مختلف
 که از آن جمله یکی خود پرفسور مذکور است . و بر آن کتاب مقدمه ای منقدانه در شرح
 احوال و بحث در گفتار اشارخواجه نگاشته و حواشی مفیدی نیز بر آن الحاق کرده است .
 در آخر آن مقدمه باقلمی که صفای نیت و لطف مشرب از آن تراوش میکند،
 بپایه حاشیه در صله آمد

۶۹ رباعی، ۶ مثنوی، ۲ قصیده، و یک مخمس. ترجمه کاملی به آلمانی از تمام این ابیات بشعر منظوم بقلم رزفروینگ شوانو، و نیز یک ترجمه کامل انگلیسی به نشر از تمام آن دیوان بقلم ویلبر فورس کلارک انجام گرفته است.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

بچند سطر مقاله خود را بیابان رسانیده که مضمون آن بانضمام فهرستی از مترجمین انگلیسی زبان که مورد مطالعه او بوده اند، در این جا عیناً نقل میشود، می نویسید :

«ذیلًا فهرستی از کتب مختلف که این ترجمه ها از آنها نقل شده است، مینگاریم و از آن مترجمین و ناشرین که بترجمه و نشر و طبع این ابیات دلاویز اقدام کرده اند سپاسگزاری مینمائیم.

حافظ در انگلستان بیش از سایر شعراء ایران خواه دارد و بیشتر ترجمه سخنان او را بزبان خود پرداخته اند و شاید که آن گوینده از جایگاه ابدی خویش نظر لطف بر این جزایر دریاهای باختر که از زادبوم عزیز او اینهمه بعد منزل دارد نگریسته و شاد شود زیرا که دولت بوده اند که بهترین اشعار غزلی **حافظ** را بجهان هدیه آورده اند و در یر تو وجود او سلسله استواری از مهر و دوستی ایجاد کرده اند - :

۱- ویلیام جونز، A Grammar of the Persian Language. ۱۷۷۱ م.

John Richardson: A Specimen of Persian Poetry. ۱۷۷۴ م.

۲- جان ریچاردسن، A Specimen of Persian Poetry. ۱۷۷۴ م.

Thomas Law: in Asiatick Miscellany, Vol. I. Calcutta. ۱۷۸۵ م.

۳- طماس لاول، Asiatick Miscellany, Vol. I. Calcutta. ۱۷۸۵ م.

H.H. : in Asiatick Miscellany. Vol. 2. ۱۷۸۶ م.

۴- ح. ح.، Asiatick Miscellany. Vol. 2. ۱۷۸۶ م.

بقیه پاوری در صفحه بعد

و علاوه بر آن از بسیاری غزلیات مفرده و یا مجموعه ترجمه‌های
بسیار بالسنه مختلفه انگلیسی، آلمانی، لاتین، فرانسه و غیره نیز بعمل

بقیه حاضیه صفحه قبل :

۵- جان نات، ۱۷۸۷ م. <Select Odes from the Persian Poet Hafiz.> .

۶- جان هدن هیندلی، ۱۸۰۰ م. <Persian Lyrics. or, Scattered poems from the Divan -i- Hafiz.> .

۷- هرمان بیکنل، ۱۸۷۵ م. <Hafiz of Shiraz.> .

۸- ادوارد هانری پالمر، ۱۸۷۷ م. <The Song of the Reed and other Pieces.> .

۹- جرترود لوتیان بل، ۱۸۹۷ م. <Poems from the Divan of Hafiz.> .

۱۰- والتر لیف، ۱۸۹۸ م. <Versions from Hafiz. an essay in Persian Metre.> .

۱۱- جان پین، ۱۹۰۱ م. <The Poems of Shem-seddin Mohammad Hafiz of Shiraz.> .

۱۲- ریچارد لولگالین، ۱۹۰۵ م. <Odes from the Divan of Hafiz.> .

۱۳- الیزابت بریج، (E. Daryush). <Son-nets from Hafiz and other verses>، ۱۹۲۱ م.

۱۴- روبن لوی، ۱۹۲۳ م. <Persian Literature an Introduction> .

بقیه حاضیه در صفحه بعد

آمده که بعضی منشور است و بعضی منظوم. (برای فهرست جامع این ترجمه‌ها رجوع شود به فهرست نسخ خطی ادارهٔ هندوستان نمر ۱۲۴۶ (Col. 720) تألیف دکتر اته Dr. H. Ethé و هم چنین فهرست کتب بانک ملی پور (از فردوسی تا حافظ ص ۲۵۶) ^(۱).

در میان ترجمه‌های منظوم دیوان حافظ بانک ملی، بزرگ‌تر و ذقیقت‌تر

بها حاشیه از ص ۱۰۰ قبل:

استاد اوتور اربری A.J. Arberry که اکنون کرسی تدریس ادب فارسی در دانشگاه کمبریج وجود شریف او مزین است، اخیراً مطالعات فاشلانه خود را بصورت مجموعهٔ نفیسی منتشر ساخته اند، بنام «ادب کلاسیک فارسی» «Classical Persian Literature» در این کتاب پس از مقدمهٔ بسیار جامعی از فردوسی تا جامی اساتید شعر فارسی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده... و از آن جمله در فصل مشروحی از حافظ شیراز بحث فرموده اند. (ص ۳۲۹، ۱۹۵۸، طبع لندن C.P.zi).

(۱) نویسندهٔ این - طور در سال ۱۳۲۴ ه. ش. ۱۹۴۵ م. در کتابفروشی جان واکینس J. Watkins در لندن ترجمه‌ای از منتخبات اشعار حافظ بانک ملی خریداری کردم که مترجم آن نام خود را مکتوم داشته و فقط بدین عبارت اکتفا کرده است: «یکی از اعضاء انجمن ایران در لندن» و حتی ناشر نیز اسم او را مخفی میداشت. و این ترجمه منتخبی است از رباعیات و غزلیات خواجه باضممام مقدمه‌ای در شرح احوالات شاعر و بحث در عقاید متصوفه و شرح اصطلاحات ایشان. آن ترجمه بسال ۱۹۲۰ در لندن بوسیلهٔ همان کتابفروشی بصورتی ظریف بطبع رسیده است.

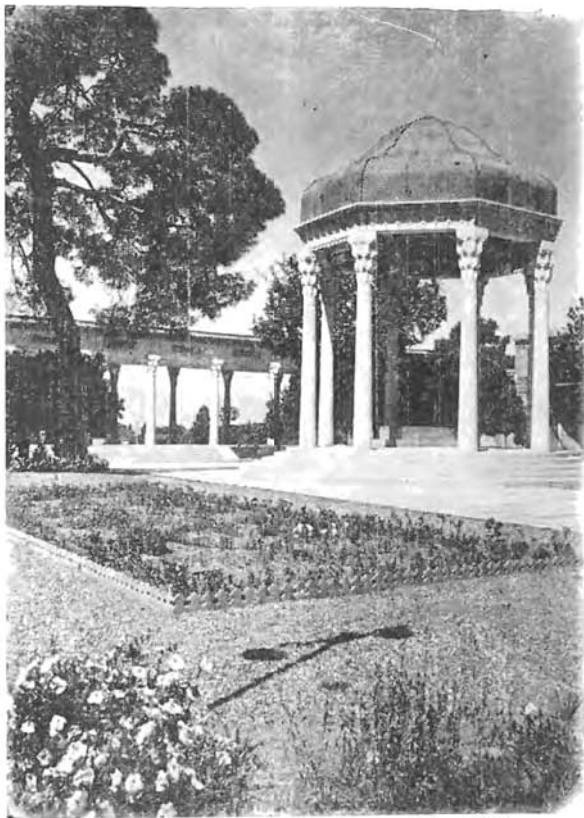
در این ترجمه توجه مخصوص به رباعیات شده و حواشی و یادداشت‌هایی چند برای هر يك نگاشته و ترجمهٔ آن نیز به نظم و نثر انگلیسی ساده و لطیف و بی تکلف میباشد.

از همه آن است که بقلم هرمان یکنل Herman Bicknell انجام گرفته. این شخص که در سال ۱۸۳۰ م. متولد شده و در ابتدا به تحصیل طب در مریمس خانة سن بار تلمنو می پرداخته و در سال ۱۸۵۴ م. باخذ درجۀ M. R. C. S. نائل گردیده و در خدمت طبیبی لشکری وارد شده ، در ایام شورش هندوستان در آنجا بوده، و سفرهای بسیار در اروپا و آسیا و آفریقا و آمریکا کرده ، و بنام عبد الواحد در سال ۱۸۶۲ م. بزیارت مکه رفته و حج بعمل آورده است. مدتی نیز در شیراز بسر آورده و در آنجا به تحقیق نکات مشکوکه دیوان حافظ اشتغال داشته ، و شخصاً به اماکن و نقاطیکه شاعر در اشعار خود ذکر کرده رفته و آنها را برای العین مشاهده فرموده است. یکنل عاقبت در سال ۱۸۷۵ م. وفات یافت. بعد از مرگ وی برادرش A. S. Bicknell در همان سال مجموعه او را با دقتی که درخور محبت برادری است، انتشار داد. کتاب وی علاوه بر یک دیباچه و مقدمه و ضمیمه و فهرستها و ۹ تصویر مشتمل است بر ترجمه کامل یا ناقص ۱۸۹ غزل تمام، ۴۲ قطعه، ۶۹ رباعی ، و دو مثنوی و یک مضمع.

از غالب ترجمه های متعدد حافظ که عبارت است : به زبان لاتین بقلم منینسکی Meninsk در ۱۶۸۰ م. و طماس هاید Thomas Hyde در ۱۷۶۷ م. و رویسکی Revisky در ۱۷۷۱ م. و یبزیان فرانسه ۱۷۹۹ م. و انگلیسی ۱۷۹۲ م. و ترجمه های سرویلیام جونز Sir William Jones و نیز ترجمه های آلمانی از ترجمه واهل Wahl در ۱۷۹۱ م. تا ترجمه بودلستد Bodensedt در ۱۸۷۷ ، و نیز مساعی که اخیراً در ترجمه انگلیسی از طرف اشخاص متعددمانند پین Payne و ژوستین ماک گارتی

Justin McCarthy و ویلبر فورس کلارک Wilberforce Clarke بعمل آمده است، در این مقام از غالب آنها سخن نمیگوئیم؛ فقط به مختصر سخنی در باب سه ترجمه انگلیسی، که بنظر من از همه بیشتر قابل توجه است، اکتفا میکنیم :

قدیمترین این سه، همان ترجمه هرمان یکنکل است که در فوق ذکر شد و آن در سال ۱۸۷۵ م. بطبع رسیده است. ترجمه دوم بترتیب تاریخی بقلم میس جر تروود لوتیان بل - لندن ۱۸۹۷ م. می باشد، وی علاوه بر مقدمه قابل تحسینی که راجع به تاریخ زندگانی و صفات شاعر نگاشته، از ۴۳ غزل آن نیز ترجمه لطیفی کرده است. سبک این ترجمه گرچه آزاد است، ولی برای من بمراتب زیباترین، و تا آن حد که مربوط بروح حافظ است، صدیق ترین ترجمه اشعار آن شاعر بزرگ بلسان انگلیسی است. آخرین هر سه، ترجمه ایست که در سال ۱۸۹۸ م. بقلم والتر لیف Walter Leaf انجام گرفته، و ۲۸ غزل حافظ را متضمن است. در آنها مترجم سعی کرده که صورت و معنای کلام اصلی را در زبان انگلیسی عیناً حفظ کند، و توفیق او در این مقصود تا آن حدی است که التزام چنین شرطی اجازه میداده. وجود این سه ترجمه از زحمت ترجمه اشعار حافظ چنانکه در مورد بعضی دیگر از شعرانموده ایم، ما را معاف میدارد؛ چه این ترجمه های سه گانه هر کدام بطریقی مزایا و محسناتی دارد. یعنی هرمان یکنکل از لحاظ حفظ معنای اصلی از همه معتبر تر میباشد، غالباً ترجمه ماده تاریخ ها ماهرانه انجام یافته و منتهای حسن قریحه را بکار برده، و والتر لیف از حیث



آرامگاه حافظ - در شیراز، بعد از ساختمان، سال ۱۳۱۶ ه. ش.
(بلطف اداره فرهنگ فارس عکس برداشته شده است)

صورت به‌عالی‌ترین تهجی اسلوب کلام حافظ را نشان می‌دهد، درحالتی که میس بل بابتکار خود شعری ساخته‌است که درخوبی و لطف درعداد اشعار طراز اول انگلیسی می‌باشد، و میتوان گفت بعد از ترجمه فیتز جرالذ از رباعیات عمر خیام ترجمه این بانوی شاعره لطیف‌ترین و درست‌ترین ترجمه شاعرانه است که از چکامه‌های فارسی بزبان انگلیسی بوجود آمده، زیرا هر چند بعضی ترجمه‌های منظوم که سابقاً ویلیام جونز از اشعار حافظ کرده بسیار زیبا و جمیل است، لیکن آنها را نمیتوان حقیقه شعر بمعنای کلمه نامید و بعلاوه چنان آزاد است که بزحمت میتوان آنرا ترجمه حقیقی بشمار آورد (۱).

مزارخواجه آرامگاه حافظ در باغ زیبایی در (شمال) شهر حافظ شیراز واقع شده‌است که به حافظیه معروف است و این مقبره را نخست ابوالقاسم بابر (۲) بیاراست، در وقتی که بسال

(۱) در اینجا مرحوم پروان شرح‌مضی در مقایسه ترجمه‌های نلانه که از غزلیات حافظ بقلم این سه مترجم انگلیسی‌زبان آمده است، بیان نموده و خصایص و مزایای هر یک را جداگانه شرح داده و با نسخه فارسی طبع رزق و یگ تطبیق کرده و از هر ترجمه یک غزل برای نمونه ذکر فرموده که چون خوانندگان فارسی این کتاب را نغمی از آن حاصل نمی‌شد از نقل آنها صرف نظر کردیم.

(۲) ابوالقاسم بابر بر میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور که از سال ۸۵۴ تا ۸۶۱ ه. در خراسان و عراق و فارس حکومت کرد. در باره ساختمان که در زمان وی در مقبره حافظ کرده‌اند در مجالس النفاث طبع مترجم، طهران، ۱۳۲۳ ش. چنین می‌گوید: مولانا محمد معمالی - در زمان بابر میرزا

به حاشیه در صفحه بعد

۸۵۶ هـ / ۱۴۵۲ م. بشیر از آمد؛ ساختن آن مقبره را به مولانا محمد معممائی رجوع فرموده بود (رجوع شود به تذکرة الشعراء دولتشاه صفحه ۳۰۸). درازمنه اخیره آن مقبره را مرحوم کریم خان زند که یکی از بهترین پادشاهان ایران بوده است، مرمت کرده برزینت و جمال آن بیفزود؛ و سنگی که هم اکنون بر روی قبر حافظ قرار دارد، با مر آن پادشاه از یک پارچه مرمر (۱) بسیار زیبا تراشیده و در آنجا نصب کرده اند و بعضی ابیات این غزل بر آن منقوش است:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قسم و از دام جهان برخیزم ... الخ
مردم شیر از حافظیه را بسیار حرمت میدارند و هم دلداد گانی که آشنای آن استان اند و هم رندان صاحب دلی که از اطراف جهان به شیر از می آیند، همد آنجا را زیارتگاه روحانی خود میدانند، و قبر شاعر را عده

بها حاشیه از صلیحه بن:

صدر معظم گردیده ... در ایام مکت خود در شیر از در سر تربت خواجه حافظ کتبی ساخت و بابر میرزا را آنجا ضیافت کرد، اما یکی از خوش طبعان شیر از بجانبی که نظر میرزا افتد این بیت را نوشته بود:

«اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدای خیر دهد آنگه این عمارت کرد.»

میرزا خوانده در آن باب بسیار مطایبه کرده اند ...

این **ابو القاسم بابر** را **بازظهر الدین بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن**

محمد بن میر انشاء بن تیمور، که مؤسس سلسله **گور گانی هندوستان** است، اشتباه نباید کرد؛ چونکه **ظهر الدین بابر** در سال ۹۳۷ هـ. وفات یافت و قبرش در **کابل** موجود است.

(۱) در حال تحریر این کتاب سنگ مرمر مذکور موجود و زیارتگاه اهل دلاست ... ولی متأسفانه در اوایل ماه چهارم یکی از روحانیون قشری و متصبان مقبره بحرمتی روا داشته و آن سنگ اندکی خراشیده شده است. و نیز نسخه ای از **دیوان حافظ** بخط نستعلیق بسیار ممتاز از زمان **کریم خان وکیل** در آن مزار کمر الانوار وجود دارد که بسیاری از بزرگان و اثرین با آن فلأهلای احوال خود بر گرفته اند.

بسماری از قبور دیگران که در عالم خاک شرافت مصاحبت جسمانی را با کالبد آن مرد روحانی آرزو نموده‌اند، احاطه کرده است و مصداق بیت او صورت تحقق حاصل کرده که میفرماید :

بر سر تربت ما چون کنری هنت خواه کم‌زیار که زندان جهان خواهد بود (۱).

(۱) آرامگاه حافظ در حال تحریر این مقال، بنائی است مجلل و زیبا، در زمایکه راقم این حواشی بخدمت وزارت معارف مشغول بود، بحمد الله بانجام ساختمان آن موفق گردید. تفصیل بنای آن را حکایتی است شیرین که به صفای باطن خواهه لسان الفیض دلاک می‌کند. و نقل آن حکایت در این صحیفه مناسب مینماید :

در سال ۱۳۱۰ هـ. ش. بعضی از حکام خیر اندیش شیراز را بخاطر کنش که بنای قدیم حافظیه را که از عهد کریم خان زند ملقب به «وکیل» باقی مانده و رو بخرابی و کهنگی نهاده بود، تعمیر و مرمتی بسزا نمایند. بنا بر این عمارت مذکور را که عبادت بود از ایوانی دودو مشتمل بر چهار ستون سنگی بلند و یکدربیفجرات، خراب کرده در صدد ساختمان جدیدی بر آمدند؛ متأسفانه حوادث روزگار مجال اتمام بایشان نداد. در سال ۱۳۱۳ هـ. ش. که بمناسبت ساختن آرامگاه فردوسی طوسی در نما مردم ایران جوش و جنبش خاصی نسبت به آثار بزرگان ادب و احترام بمقابرایشان بظهور رسیده بود و همه متوجه احیای آثار کویندگان و تجلیل نام اساتید شمر می‌بودند، خاطر صاحب‌دلان شیراز از خرابی آرامگاه حافظ محزون و غمگین بود. و این‌بنده نیز که در این تأثر و تأسف با هموطنان عزیز شریک و انباز بودم پیوسته با خود می‌اندیشیدم که چه‌شود اگر بنای مجللی چنانکه درخور شأن و منزلت خواه شیراز است بر سر مزار او بیادگار ساخته شود که از فریفته قدر شناسی نسبت بمقام آن استاد بزرگه کمترین علامتی باشد. در همان ایام بوالفضولی در یکی از اوراق منظمه در طهران بی‌موجبی لایق بمقام قدس لسان الفیض اسائه ادب کرده و این بیت آن بزرگه را که در مطلع یکی از غزلهای شیوا سروده است.

کر می‌فروش حاجت زندان روا کند ایزد که ببخشد و دفع بلا کند
در مرض مضطحه قراردادده از سر جهالت سخن‌های دور از ادب گفته بود.

بها حاشیه در صفحه بعد

قبل از آنکه باحوال دیگر شاعران پردازیم، باید کلمه ای چند
 در باب تفأل بدیوان حافظ بنکاریم. چه این نزد
 ایرانیان امری بسیار متعارف و معمول است؛ تا بحدی
 که مانند تفأل به قرآن کریم نزد مسلمانان یا

تفال
 بدیوان حافظ

بقیه حاشیه از صله قبل

روزی که جمعی از اهل دانش برای تهیه سرمایه برای مصادف بنای بارگاه خواجه
 بزرگوار انجمن کرده بودند، این حکایت بمیان آمد و همه بر قلت خرد و نقصان معرفت آن
 نادان که از فرط جهالت به مردان بزرگ که مایه فخر و میاهات قوم و ملت اند اهانت
 روا میداشت تأسفا خوردیم. پس از آن در باب بنای آرامگاه خاص خواجه سخن بمیان
 آمد. بسیار گفتند و شنیدند، لیکن نتیجه ای از آن سخنان عاید نگردید. همه مأیوس
 و نومید بخانه باز گشتیم. نویسنده این سطور بحکم وظیفه خدمت بمعارف و علاقه ادا
 بساحت خواجه شیراز بیشتر از دیگران دلگیر و ملول و در گوشه کلبه خود متأثر و
 و محزون بودم. پس در آن همشب بخاطر رسید که از دیوان خواجه قالی برگیرم و از
 روح پرفروش آن بزرگ استمداد همتی نمایم، پس در دل نیت کردم که آیا تواند بود
 که قبه ای یاد گاری مجلل و با شکوه در سر مقبره او بدست این بنده ناتوان ساخته و
 پرداخته گردد؟ چون دیوان بر کشودم، از صجائب همان بیت مذکور که مورد صحبت بود
 برآمد که «کر می فروش حاجت رندان روا کند... الخ» پس بر روح خواجه لسان-
 القیب فاتحه خوانده و با خلاصه دمیده و بر خاطر متیقن گشت که عنقریب بهمت آن مرد
 روشندل مقصود حاصل خواهد گردید.

اندکی بر نیامد که بحمد الله آن نیت برآورده شد: - از وجوه بر و منابع خور،
 من حیث لایعتسب، سرمایه ای فراهم آمد و در سال ۱۳۱۴ ه.ش. که هنوز این بنده نویسنده
 بخدمت معارف مشغول بودم، بنائی رفیع و گنبدی منیع بر سر بنای آن آرامگاه آغاز
 گشت و از فیض باطن منور و روح قدسی خواجه لسان القیب، بی آنکه دیناوی از صندوق
 دولت استمانت جوید، آن بنای اوچمند در سال ۱۳۱۶ ه.ش. بکلی بی پایان آمد. بجای

بقیه حاشیه در صله بعد

تغالبه کلمات و یوژیل^(۱) نزد و میان قدیم رواج دارد. چنانکه گفتیم، حافظ را از همین جهت **لسان الغیب** و **ترجمان الاسرار** لقب داده اند^(۲) و چنین معتقد هستند که چون آدمی در کاری به شک و تردید مبتلی باشد میتواند از کلمات و اشعار خواجه استمداد و راهبری جوید، بدینگونه که بر روح خواجه فاتحه دمیده و در دل نیت خود را روشن کرده آنگاه دیوان او را

(۱) **یوژیل** Virgile شاعر شهیر لاتین متولد سال ۷۰ و متوفی سال ۱۹ قبل از میلاد، قیراد در لاپال است.

(۲) **حاجی خلیفه** در **کشف الظنون** می نویسد: «هو دیوان معروف متداول بین اهل الفرس و یثقال به و کثیراً ما جاء بیت منه مطابق لحسب حال المتغالب و لهذا یقال له لسان الغیب و قد ائت فی تصدیق هذا المدهی محمد بن الشیخ محمد البروی رسالة مختصرة و اورد اخباراً متعلقة بالتغالب به .. (وللاکفوی المولی حسین المتوفی بعد سنة ۹۸۰ رسالة ترکیة فی تغالب دیوان حافظ مشحونة بالحکایات الغریبة ...».

بیا حاشیه از صفحه قبل

چهار ستون، که هم اکنون در وسط ستونها قرار دارد، ۱۶ ستون بزرگ از سنگ معکم یکپارچه تراشیده شده افراشته گشت و در سرفریمز کبندی متین برهشت ستون سنگین نصب گردید. و از ابیات و اشعار خواجه غزلهای فر^۱ انتخاب گشت و چون خواجه خود در حسن خط استاد خطاطان روزگار خویش بوده است، مرحوم امیرالکتاب کردستانی که یکی از معارف نلت نویسان معاصر بود آنها را بهمان شیوه بر نگاشت و بر روی کاشی های ظریف بر آورده در و دیوار آبان زینت بخشید، و سراسر آن بنا پس از سه سال بکلی خامه پذیرفت و اینک جایگاهی مجلل و بوستانی دلکش فراهم آمده که زیارتگاه اهل ذوق و کمال صاحب دلان است.

نقشه این بناد **مهندس گدار** A. Godard فرانسوی، طرح و رسم کرده و بمراقبت مرحوم **علی ریاضی** رئیس معارف فارس و معماران و سنگتراشان و کاشی کاران شیراز بعمل اجراء گذاشته شد. و بحمد الله هاقبت «میفروش حاجترندان روا» کرد.

هر طور که اتفاق افتد میگشاید ، پس در نخستین شعری که چشم بر آن میافتد، یا آنکه در آخرین غزلی که در صفحه گشوده واقع شده است، جواب سؤال خود را خواهد یافت و شعراول از غزل ثانی نیز شاهد آن قال خواهد بود .

هم چنین جدولهای مخصوصی بنام فال نامه درست کرده اند که مشتمل است بر مربعانی چند که غالباً مضروب اعداد طاق مانند ۷ یا ۹ میباشد ، و هر مربع کلمه یا حرفی را محتوی است که میتوان برای آن مقصود بکاربرد ، غالباً در مقدمه چاپهای شرقی دیوان یکی از این فالنامه ها با دستور استعمال آن وجود دارد؛ معذک این جدولها با وجود ظاهر مرموز و حیرت انگیزی که دارد، جوابهای خیلی محدود و مبهم میدهد ؛ چنانکه اگر آن مربعات مضروب عدد هفت باشد، هفت جواب واگر مضروب عدد نه باشد ، نه جواب بدست میدهد و قس علی ذلك . چنانکه مسیو لین^(۱) بدستی اشاره کرده است ، بهمین طرز مربعاتی برای ففال نزد مصریان قدیم نیز معمول بوده است. اینها همه ناشی از عقیده ای است که در شرق رواج داشته و بر آنند که در مواقع شك و تردید بطور قاعده کلیه آدمی باید جنبه منفی را اختیار و از اتیان به عمل مثبت دوری جوید . بهمین سبب اکثر جوابهایی که از این مربعات استخراج میشود ، یا بطور وضوح ناهی از عمل است و با اصطلاح معمول «فال بد است»؛ یا آنکه جنبه تردید دارد ، و بندرت جواب مثبتی که مشوق انجام کار باشد از آنها استخراج میگردد .

یکی از جدولها که بدان اشاره شد، مشتمل است بر $15 \times 15 = 225$

(۱) ادوارد لین Edward Lane عالم مستشرق مصر شناس .

تجزیه یکی از فالنامه‌ها
مربع که هر يك حاوی يك حرف میباشد .
۹ مصراع که هر کدام مشتمل بر ۲۵ حرف میباشد
و مضروب آن نیز $(25 \times 9 = 225)$ انتخاب شده

است ؛ و باین طریق که در مربع اول حرف اول از مصراع اول را گذارده‌اند و در مربع دوم حرف اول از مصراع دوم و بهمین ترتیب تا آنکه در مربع نهم حرف اول از مصراع نهم نوشته شده و سپس حرف دوم از هر مصراعی بهمان نظم و ترتیب بکار رفته ؛ پس از آن حرف دوم از هر مصراع تا مربع دهم - و حرف دوم از مصراع دوم در مربع یازدهم و بهمین قیاس تا آنکه در جدول مربع بیست و پنجم با حرف بیست و نهمین از مصراع نهم خاتمه پذیرد . و طریق استعمال آن جدول آن است که انگشت سبابه را بهر طریق که اتفاق افتد روی یکی از آن ۲۲۵ مربع میگذارند و حرفی که در آن نوشته شده ثبت میکنند و سپس مربعات بعد را بطور دائره تعقیب میکنند ، و ۲۴ حرف دیگر را که از ۹ مربع دیگر از همان نقطه شروع و بهمان مربع خاتمه می‌پذیرد استخراج میکنند و باین طریق يك مصراع از مجموع آن ۲۵ حرف استخراج میشود که مصراع نخستین یکی از غزلیات خواجه خواهد بود ؛ پس همان غزل را از دیوان بیرون آورده و میخوانند و جواب نیت خود را می‌شنوند .

در اینجا جدولی که مشتمل بر نه مصراع است از نه مطلع درج میشود ، از این قرار :

۱ - ما آژمده ایم در این شهر بخت خویش

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

این غزل جواب کسی است که در انجام مسافرتی متردد و متحیر مانده و نمیداند که از اقامت در وطن یا بستن رخت سفر کدام را اختیار نماید.

۲ - مرحبا طائر فرخ پی فرخنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام؟
۳ - گرازیں منزل غربت بسوی خانعروم دگر آنجا که روم هافل و فرزانه روم

این جواب مسافر یا مهاجری است دور از وطن که برای مراجعت به موطن خود متردد و سرگردان است و قس علیذلک.

۴ - طالع اگر مدد کند، دامنش آورد یکف کر بکشیزی طرب، و ربکشیزی شرف
۵ - روی بنما و وجود خود از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
۶ - گفتیم: غم تو دارم، گفتا: غم سر آید بگفتم که: ماه من شو، گفتا: اگر بر آید
۷ - یارب آن نو گل خندان که سپردی بمنش می سپارم بتو از چشم حسود چمنش
۸ - بر نیامد از تمنای لب کام هنوز بر امید جام لعلت دردی آشام هنوز
۹ - خیز تا از در میخانه کشادی طلبیم در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

معلوم است جوابهایی که بوسیله این غیب گوئی بعضی فالهای مناسب از دیوان حافظ مبهم بدست میآید، غالباً نامعلوم و مشکوک و بعلاوه محدود به همان نمغزل میباشد. از اینرو اسلوب دیگر فالزدن بديوان، که بطریق کشودن دیوان حاصل میشود. مسلماً جوابهای بهتر و روشن تر بدست میدهد و حکایاتی بسیار از اینگونه فالها در ایران مذکور است که جوابهای صریح و روشن به سؤال کننده داده اند.

و از آنجمله شش فال در آخر رساله لطیفه غیبیه، کتابی که قبلاً ذکر آن رفت، آمده است؛ که قابل ذکر میباشد.

فال نخست، حکایت است از شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله صفویه که مذهب تشیع را دیانت رسمی ایران قرار داد، و جهت اودار این باب تابجائی رسید که فرمان داد قبور مشاهیر را که به تسنن معروف بودند بشکافند و آنها را با خاک یکسان کنند. این پادشاه بزرگ وقتی باتفاق شخصی از ملاهای جاهل و متعصب، معروف به: «لامگی» بزیارت قبر حافظ رفت. لامگی نزد شاه اصرار بلیغ مینمود که امر به انهدام بقعه حافظ فرماید، و او را به پیروی طریقه سنت و جماعت متهم می ساخت و (همانطور که حتی معاصرین حافظ را متهم می کردند) وی نیز او را فاسد و فاسق میخواند. شاه امضای این عزیمت را مو کول به تقال به یوان حافظ فرمود، و چون آنرا کشود این مطلع برآمد.

«جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم یمنی غلام شام و سوگند میخورم».

شاه این را بمنزله سوگند وفاداری و بیعت بخود دانسته بسیار خشنود و خرم گردید. چون لامگی باز در ابرام و اصرار مبالغه کرد، شام دوباره دیوان برکشود، این بیت برآمد که ظاهراً روی سخن بمصاحب شام داشته است:

«ای مکر حضرت سیمرغ نه چولانکه نت

عرض خود میبری و زحمت ما میداری».

بعد از آن لامگی زبان در کام خاموشی نهاده و دم درنیاورد. هم از زمان حافظ حکایتی منقول است که در لطائف غیبیه ذکر نشده، و آن این است که چون شاعر وفات یافت، بعضی از تخطئه کنندگان وی مانع شدند که او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند.

چون در این باب بر آن شدند که از دیوان او فالی بر گرفته و هر چه از آن فال حاصل شد حاکم قضیه باشد؛ دیوان را بتفأل بگشودند، این بیت مناسب بر آمد:

» قسم درین مدار از جنازه حافظ

که کرچه فرق گناه است، میرود به بهشت.

فالدوم، که باز در لطائف غیبیه مسطور است، هم چنان در باب یکی دیگر از سلاطین صفویه یعنی شاه طهماسب اول^(۱) میباشد. آن چنان است که پادشاه روزی با انگشتی بسیار گرانبها بازی میکرد، ناگهان از دست وی افتاد و هر چه در طلب آن بیشتر شتافتند کمتر یافتند. عاقبت پادشاه بطلب خاتم گمشده فالی بگشود و این بیت بر آمد:

» دلی کفیب نمایست و جام جم دارد زخامی که دمی کم شود چغم دارد!!»

شاه را از کمال مناسبت این بیت فرح بی اندازه روی داد، و از فرط تحسین و شگفتی دستهای خود را بر زانوای خویش نواخت؛ ناگهان احساس نمود که انگشتی در چین قبایش افتاده و در آنجا مضمی بوده است.

سومین فالی که هم در آن رساله ذکر شده، منسوب است بدیگری از سلاطین صفوی، یعنی شاه عباس دوم (۱۶۴۲م-۱۶۶۷م)، در هنگامی که قصد جنگ آذربایجان داشت و تبریز تختگاه آن ملک را هدف

(۱) شاه طهماسب اول صفوی از ۹۳۰ تا ۹۸۱ هجری در ایران سلطنت کرده و پایتخت او قزوین بوده است.

مقصود قرار داده بود؛ چون برای امضای این عزیمت به دیوان حافظ تقال زد، این بیت برآمد:

عراق و فارس کرتی بخر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است (۱).

این بیت شاه را بر عزیمت خود استوار ساخت و عاقبت کار بفتح و پیروزی او منجر گشت.

قال چهارم، باز مربوط است بهمان پادشاه که او را غلامی بود سیاوش نام. دیگر غلامان از راه حقد و حسد در صدد قتل او بودند و همواره علیه وی نزد پادشاه سعایت میکردند و او را واجب القتل می دانستند. شاه چون در این باب قالی از دیوان حافظ بر گرفت، این بیت برآمد:

«شاه ترکان سخن مدمیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوش باد!»

حکایت پنجم، تجربه ایست که برای خود مؤلف رساله اتفاق افتاده و آن چنان است که: در سال ۱۰۵۲ هـ/ ۱۶۴۲ م. وی بشهر احمد آباد تختگاه عجرات در هندوستان آمده بوده و در آنجا با شخصی موسوم به کنعان ییگ که از وجوه اعیان شهر بود شناسائی حاصل فرموده. وی برادری داشته بنام یوسف ییگ، که در اطراف عجرات بجنگ رفته

(۱) حکایت این فال را به نادر شاه افشار نیز نسبت میدهد (رجوع شود به فهرست بنکیور ص ۲۳۵ ایضاً فارسنامه ناصری جلد اول ص ۱۶۹ طبع طهران و نیز در فارسنامه اشاره بقال دیگری است که نادر شاه در سر مزار حافظ از دیوان او میکشاید و این غزل مطابق مطلوب برمی آید:

«سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج».

و همان باعث تجدید تمیز مزار حافظ با مرآن پادشاه قهار میگردد. (فارسنامه ص ۱۶۸).

و مدتی بوده که از او خبری نیامده ؛ همگی او را در جنگی که در نزدیکی احمد آباد روی داده بود کشته می پنداشتند .

برادرش کنعان ییگ ازین رهگذر صبر و آرام نداشت ، تا عاقبت برای دانستن حال او فال ذیل را از دیوان حافظ بر گرفت و چندی بعد آن فال صورت وقوع حاصل نمود :

« یوسف کمکشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور».

واقعۀ ششم ، که آخرین آنهاست، راجع است بجوانی موسوم به فتحعلی سلطان فرزند امامقلی خان که در زمان مؤلف می زیسته و جوانی با حسن و ملاححت بوده است . روزی آن جوان با سری از باده مست و قبائی سبز زربفت بر تن ، بر عنائی و طنازی بسیار بمقبرۀ حافظ می رود. و آن یکی از ایام اواخر ماه رجب بوده که مردم برای تقال بدیوان و کسب خیر و برکت بزیارت قبر آن بزرگ می روند. و چون دیوان خواجه را باز میکند و فال میزند این بیت بر می آید - :

«سرمست با قبای زرافشان چوبکتری يك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن».

نوجوان بسر خوشی خنده میزند و میگوید : «يك بوسه چیست ؟ ما دو بوسه خواهیم داد » . هفته دیگر باز فتحعلی سلطان را بمزار خواجه گذر میافتد و فالی دیگر بر میگیرد و این شعر را میخواند :

« گفته بودی که شوم مست و دو بوسه بدم

و عهد از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه يك».

جوان باز خندیدم می گوید: «دو بوسه کدام است؟ حاسه بوسه خواهیم داد!» وی آنکه نذر خود را ایفا کند دنبال کار خود میرود. هفته ای دیگر پس ازین واقعه باره، مگر باز به بقعه حافظیه می آید و فالی دیگر میزند؛ این شعر را میخواند:

سه بوسه کز دولت کرده ای حواله من اگر ادا نکنی فرستار من باشی.
در حال پیای خاسته و خود را برخاک مزار خواجه میافکنند و بر آن سنگ بوسه های پیایی میزنند^(۱).

(۱) این بنده مترجم را چند قهره ثقال به دیوان حافظ بیاد است که یا خود دیده و یا از معاصران شنیده و همه از عجایب تصادفات است و چون از نوادر غریبه می باشد، ذکر بعضی از آنها در اینجا بیاورد نیست:

۱ - مرحوم میرزا محمد شفیع متخلص به عشرت فرزند وقار بن وصال، منسوب به یکی از بزرگترین خاندان های شعر و ادب شیراز در قرن سیزدهم هجری است، از استاد خود شنیدم که او را نامزدی بوده است و چنان مقرر بود که در ماه شعبان عقد مزاجت آندو را بسته و جشن هروسی برپا کنند. جمعی از بزرگان خانواده را عقیده بود که مجلس عیش و سرور را به بعد از رمضان محول دارند، چون بر سر این اختلاف سخن بدر از کشید، همه مردمانند؛ پس داوری را به دیوان حافظ برده فالی برزدند این غزل برآمد -:

نفس باد سبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر بازه جوان خواهد شد

ماه شعبان مده از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

بلیه حاشیه در صله بعد

در فهرست کتابخانه بتیور صفحه ۲۳۱ اشاره به نسخه دیوانی است که ملک خاص امپراطور بابری هندوستان، جهانگیر بوده؛ و در حاشیه آن، پادشاه بخط خود مواردی را که با آن فال زده قید کرده است.

بیله حاشیه از صفحه قبل:

ای دل از عشرت امروز بغدا فکمی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؛

پس همکنان بر امر خواجه بزرگوار یکدله شدند و بمساز بزم سوز و سرور پرداختند.

۲ - والد نویسنده این حواشی (مرحوم میرزا احمد علی معظم الدوله

رحمة الله علیه حکایت میکرد که: در یکی از سالهای ۱۲۹۵ - ۱۳۰۰ ه. که منند ایالت فارس بوجود شاهزاده دانشمند فرهاد میرزای معتمد الدوله مزین بود، خشکالی پدید آمد که همه کس را از شهری و دهقان خاطر پریشان گشت. وی در آن ایام جوانی دانش آموز بود و با پدر خود در محضر شاهزاده که از خشکی آسمان و آفت زراعت خاطری مشوش داشت، آمده بود؛ شاهزاده امر فرمود که وی از دیوان حافظ فالی زند نامعلوم دارد که در آن ایام باران رحمت الهی خواهد بارید یا نه؟ پس این بیت برآمد:

سگندر را نمی بخشند آبی

بزور و زر مهر نیست این کار!

شاهزاده آزاده بروح خواجه فاضله فرستاده بقضاضا داد.

۳ - هنگامی که در میرماه ۱۳۱۷ ه. ش. بامر شاه پهلوی از خدمت وزارت-

بها حاشیه در صفحه بعد

کمال خجندی
کمال الدین
ابن معبود
از شرح حال این شاعر، که شعر او هر چند مورد
تحسین حافظ قرار گرفته^(۱) لیکن بر گفته‌های
او برتری نیافته، علم و اطلاعی چندان در دست
نیست. جامی در نفحات الانس کلامی را که در باره او گفته، این
چنین آغاز کرده:

(۱) رجوع شود به: تذکرة الشعراء، دولتشاه طبع‌لیدن م ۳۲۷ و ۳۲۸.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

معارف برکنار شدم، خاطر شاه دژم و آشفته بود و مرا وحشت و اضطرابی بسیار روی
داد؛ زیرا سروکار با سلطان مستبد و پادشاهی قهار بود که تحمل بار سقط او آسان
نمی‌نمود. در همان ایام که مرا تشویش و نگرانی بغایت رسید، از دیوان حافظ
استمداد جستم و باین غزل خاطر پریشان را جمعیتی روی داد و ایمنی وقت حاصل شد.
بعین دانستم که سلطان عوانارا برین بنده ناتوان دستی نیست:

خوش خبر باشی ای سهم شمال

که بما میرسد زمان وصال

ترك ما سوی کس نمینگرد

آه ازین کبریا و جاه و جلال.

فی جمال الکمال نلت منی

صرف الله منك عین کمال

۱ - آقای ت، Mr. A. C. T، که از انگلیسی‌های ادب‌پرور و شمر دوست است،

برای من حکایت کرد: در زمانیکه او وارد هشتم پادشاه انگلیس در شهر سنه ۱۹۳۷

میلادی بر سر آن بود که پا از تاج و تخت بکنزد، با از نعمت وصال همسر خود

بقیه حاشیه در صفحه بعد

«وی بسیار بزرگ بوده است و اشغال وی بشمر و تکلف در آن ستر و تلبیس را بوده باشد ، بلکه می‌شاید که برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب باطن نشود . و از رعایت صورت هبودیت باز نماند؛ چنانکه خود می‌گوید :

« این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای من است.»

بویله‌حاشیه از صفحه قبل:

مادام سمپسون Mme. Simpson محروم ماند، در آن ایام سراسر مردم انگلیس به اقبیت این کارنگران بودند. وی با چندین از مردان انگلیسی مقیم شیر از به بقعه حافظیه رفته و پیش آمد پادشاه را از دیوان **لسان الغیب** استعلام کردند . این غزل برآمد :

« بفرایغ دل زمانی نظری بهامروئی

به از آنکه چترشاهی ده روز و هایشوئی !»

اندکی بر نیامد که شاه و سال محبوبه را بر تاج و تخت ترجیح نهاد و از سر تخت سلطنت برخاست .

۵ - در بهار سال ۱۳۲۱ ه . ش . نویسنده این سطور افتخار خدمت وزارت بهداری (سحیه) را داشتیم . در آن زمان مرحوم **مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)** که از رجال خیرخواه و دانشمند کشور بود، بر آن سر شد که دسر مقبره نبای نامدار خود، یعنی مرحوم **رضاقلیخان هدایت (الله باشی)** ، که اکنون در ضلع شمالی خیابان **اسلامبول** در تهران واقع است ، بدستاری و اعانت وزارت بهداری در مانگاهی برای بینوایان برپا سازد، این بنده بحکم وظیفه پیشنهاد آن مرد معترم را بحسن قبول تلقی کردم ؛ و سائل انجام این نیت خیر نا فراهم ساختم . با آنکه وی عوائد دکا کین و مستللات چندی که در جوار آن روضه واقع است برای این کار خیر وقف فرمود ، و زادت بهداری نیز اسباب پیشرفت مقصود را از تمیبه طبیب و دارو آماده

بقیله‌حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

ساخت . و چون همه چیز حاضر و مهیا گشت بر آن شد که برای آن درمانگاه نامی مناسب اختیار کند ، پس به **دیوان حافظ** توسل جست ، این غزل برآمد :

گرچه پیرم موشی تنگ در آغوشم گیر تا سحر که ز کنار مو جوان بر خیزم
یا رب از ابر هدایت برسان باورانی پیش تر ز آنکه چو کردی زمین بر خیزم
پس بروح آن بزرگوار درود و فاتحه نثار کردند و نام آن درمانگاه را **هدایت** نهادند ، و از عجایب آنکه در همان ایام خود مرحوم **مخبر السلطنه** نیز بهمن مقسود به **دیوان خواجه** تئالزده و همان غزل برآمده بود .

۶ - در هنگامی که از خدمت **شاه بهلولی** بر کنار و در گوشه عزت و انزوا ایامی بسر می بردم، یکی از مقر بان درگاه شاه که مردی دانشمند و کریم و از خاندانهای کهن ایران بود و بذوق لطیف و حسن فریحه شکوه و شهرتی بسزا داشت و خود نیز از مستفدان **خواجه شیراز** بود از راه لطف و عنایت، غیر مستقیم به حقیر اندرز میداد که نامه ای بدرگاه پادشاه بر نگارم و از او استعانت جسته پیوزشی چنانکه درخور زیردستان است بخواهم . ولی باقتضای عزت نفس خاطر ازین معنی نتعاشی می کرد . چند روزی بادودلی و مهربانید بسر آمد ؛ پس بر آن شدم که از باطن **خواجه حافظ** ارشاد جویم که اگر اجازت فرماید مریشه ای بدربار شهریار عالم مقدار بر نگارم ، و الا از آن نیت منصرف کردم . پس چون **دیوان حافظ** را کشودم این غزل برآمد :

ما آبروی قهر و قناعت نمی بریم با پادشاه بکوی که روزی مقدر است
دل از دردید بیرون آمد ، قلم و کاغذ به یکسو نهاد . اندکی بر نیامد که بی آنکه دست نیاز بدرگاه ابناء بشر دراز کند ، کره از کارها کشوده شد و احتیاج زندگانی که شیران را روبه مزاج کند من حیث لایحتسب مرفعه گشت .

۷- مرحوم **محمد علی فروغی** ، **ذکاء الملك دوم** . نخست وزیر ایران حکایت میکرد که در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که **محمد علی شاه** بر مشروطه - طلبان چیره گشته و روزگار مردمان آزاده میره شده بود و هوا خواهان آزادی بازبان بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صله قبل:

بسته و دل شکسته در زوایای خدول و خفا بر میبردند. چندی بر نیامد که سپاهیان مشروطه بسوی طهران روی آوردند و عاقبت در سال ۱۳۲۷ ه. ق. شاه مستبد قاجار ب سفارت و روس پناه برد. در این هنگام وی با جمعی از جوانان هم سال خود در خانه ادیب مرحوم حاج سید نصر الله اخوی کرد آمده بانظار فتح قطعی آزادبخواهان و نابودی بقایای استبداد به دیوان حافظ فال زدند، ناکهان این ابیات برای خاطر نگران آنان مژده فتح و نوید بشارت داد :-

شد آنکه اهل نظر بر کاره میرفتند

هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

بیانکه چنگ بگوئیم آن حکایتها

که از نهفتن آن دیگه سینه میزد جوش

شراب خانگی ترس محتسب خورده،

بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش !!

چند روزی بر نیامد که پرچم استبداد سرنگون و دولت مشروطه مظفر شد.

۸ - هنگامیکه این بنده نویسنده در پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر برون از بلاد سویس به انواع بیماریهای جسمانی و روحانی گرفتار و روزگاری با محنت و ملال در بیمارستان - لیندینهوف - بر میبردم، ناتوانی من دردمند و افسردگی خاطر نژند بعد کمال بود؛ چهره آسمان هم در حجاب ابر مستور و بر فویاران خریف آغاز کشته؛ برای غریبی از اهل مشرق زمین که با طلعت روشن آفتاب خو گرفته، افق تیره آن شهر مغربی مزید بر علتهای می شد. شبی بادی افرده و تنی ناتوان که از رنج و آلام بستوه آمده بود و حالت استیصال و انقطاعی دست داده، به دیوان حافظ توسل جستیم و ثفال بر گرفتیم این ابیات بر آمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد :-

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آنهمه ناز و تنم که خزان میفرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

بقیه حاشیه در صله بعد

بقية حاشیه از صفحه قبل:

صبح امید که بد مشکف پرده غیب

کوبرون آی که کار شب تار آخر شد . . الخ

بحمدالله تعالی از صبح روز بعد طلیمه بهبود و تندستی نمود ار گردید ورنجها و دردها همه سپری شد، روزگار تادیک مرض و غربت پایان آمد، و دیده مجبور از چهره آفتاب وطن روشن گردید .

۹ - در یکی از سنوات بین ۱۳۲۰ و ۱۳۲۵ ه . ش. که فارت ایران در مصر و سرپرستی قافله حاج ایرانی بمده آقای محمود جم محول بود، در موقع مراسم طواف یکی از حاجیان ایرانی موسوم به ابوطالب یزدی، که جوانی خوش اعتقاد و متدین بود، دوچار عارضه آفتابزدگی و بیم خوردگی معده گردید و حالت استفراغ باو دستداد؛ محافظان عرب جاهل بنسور آنکه وی را مقصود امانت به بیت الله بوده است، آن بیگنادر محکوم بقتل کرده باشمشیر سرازتش جدا کردند. این حادثه موجب آشفتگی و تأثر خاطر مردم ایران شده بدولت عربی سعودی ازمین کرد از نا بهنجار اعتراض بسیار کردند و آقای جم نیز به طهران آمدند. در آن موقع یکی از دوستان خوش ذوق و صاحب دل نویسنده که از این پیش آمد خاطر ملول داشت، از دیوان لسان القیپ تنالی بر گرفت، این غزل بر آمد:

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

سروش عالم فهم بشازمی خوش داد

که بر در کرمش کسی دژم نخواهد ماند

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

که: جلم بایه بیاور، که جم نخواهد ماند

ز مهربانی جانان طبع مبر حافظ

که نقش مهر و نشان ستم نخواهد ماند.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مرشد روحانی کمال شخصی بوده است موسوم به **خواجہ عبید اللہ**
 که مدتی در شهر شاش^(۱) میزیسته^(۲) و آن نیز چون خجند موطن

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

۱۰ - در سال ۱۳۱۸ ش. دوشیزه ای **طلعت** نام که صاحب جمال و کمال و دارای
 قلمی شیوا و رسمی دل آرا بود، در یکی از مجلات هفتگی **طهر** ان مقالاتی انتقاد آمیز در
 پیرامون سخنان **خواجہ شیراز** نگاشته و آن کلام نابینجار مورد بحث و گفتگوی
 بسیار گردید، در انجمنی از ارباب ذوق ادب داوری را به **دیوان خواجہ برده** از روح پر فروش
 او در این باب حکومت خواستند .

این غزل بر آمد :

شاهد آن نیست که موئی و میانی داد
 بنده طلعت آن باش که آنی دارد
 دلشین شد سختم تا تو قبولش کردی
 آری آری سخن عشق نشانی دارد
 با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
 هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد
 مدعی کو برو و نکته به حافظ مفروش
 کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

(۱) **شاش** یا **چاچ** شهری است در **ترکستان** - شمال **رود سیحون** که
 امروزه « **تاشکند** » معروف است و مرکز جمهوری شوروی **اوزبکستان** میباشد و
 مرکزیت علمی و صنعتی و فلاحی مهمی در آسیای وسطی دارد . در قدیم **آهنگران**
 آن شهر کمانهای معروف میساخته اند . بنده مترجم در اردیبهشت ۱۳۲۷ ه. ش. بدهوت
 جمهوری مذکور با آن شهر رفته چند روزی را در آنجا بسر آوردم و هنوز زبان فارسی
 (لهجه تاجیکی) در آنجا رواجی دارد ؛ غالب ادباء آن شهر به اشعار اسامید صبح
 آشنائی دارند .

(۲) مرحوم **پراون** را گویا در این ترجمه اشتباهی روی داده و کلام **جامی**
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

کمال شهری است از بلاد ماوراءالنهر. در زمانی نامعلوم که ظاهراً در مطالبی چند از زندگانی بدایت عمر او بوده است کمال از موطن خود خجند کمال به تبریز افتاده^(۱)، و آنجا را مسکن خود قرار داده و آن شهر محبت و علاقه خاصی پیدا کرده است^(۲). سلطان حسین.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در تفحات ظاهراً بطل می‌نویسد: «خدمت خواجه عیدالله ادام‌الله بقاء میفرمودند که وی چندگاه در شاش می‌بوده است». مقصود جامی از این کلام آن است که خواجه عیدالله نقشبند (متوفی سال ۸۹۵) حکایت میکرد که کمال چندگاه در شاش بوده و بر او ن کلمه «خدمت» که در قرن نهم بعنوان احترام مانند کلمه «جناب» در زمان حاضر، پیش از اسامی اشخاص حی می‌اسرمی‌آورده‌اند، معنای تحت اللفظی گرفته - و کلمه «میفرمودند» را که جامی بمعنای «می‌گفتند» اراده کرده بر او ن بمعنای «می‌کردند» استنباط نموده و مرجع ضمیر «وی» را عیدالله دانسته و بالاخره چنین گفته که: کمال در شاش مدتی در خدمت خواجه عیدالله نامی مشغول بوده است. و این تحقیقاً سهو و اشتباه است.

(۱) کمال در این فزل که ظاهراً در بدایت حال در ماوراءالنهر گفته است، یاد از عراق و تبریز میکند:

نقد جان چیست که در دامن جانان دریم؟

گر بخواهد ز سر هر دو جهان برخیزم!

من که خوارم گرفته بسخن های فریب

نبود مول عراق و هوس تبریزم

(۲) مانند همه شعراء قرن هشتم کمال را نیز با هم‌علاقه‌ای که بوطن خود تبریز

بقیه حاشیه در صفحه بعد

جلایر فرزند سلطان اوئیس ایلخان (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق./۱۳۷۴-۱۳۸۲ م.)
 دربارهٔ او عنایت بسیار ارزانی داشت و برای وی خانقاهی بساخت. و هم جامی
 در تفحات الانس گفته است:

«در زاویه‌ای که در تبریز داشته‌است، خلوتی بوده‌است که شب در
 آنجا بسر می‌برده و کسی دیگر کم آنجا میرسیده؛ چون بعد از وفات وی

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

حاصل بوده، شوق و آرزوی سفر شیراز در سر داشته‌است؛ در غزل لطیفی بر این سودا اشاره
 میکند و می‌گوید:

وصل بتان خانه بر اندازم آرزوست
 ساقی بیا که بادهٔ دمازم آرزوست
 چنگ خمیده قامت بسیار گو کجاست؟
 کان پیر خشک مغز تر آوازم آرزوست
 می‌خوش حریف مست نوازا است و چنگ نیز
 اینها بیکدو محرم همرازم آرزوست
 در قلب نیزه بازی مژگان آن پری
 خونریز آن دو چشم نظر بازم آرزوست
 دوشم بیکدو نغمه چه خوشوقت ساخت چنگ
 ای مطرب آن دوتنم خوش سازم آرزوست
 بر مرغ جان فضای جهان است چون قفس
 تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست
 از بهر پاس خاطر تبریزیان کمال
 با ساربان مگوی که شیرازم آرزوست.

آثر آید، اند، غیر از بورائی که بر آنجا می‌نشسته یامی خفته و سنگی که زیر سر می‌نهاد، چیز دیگر نیافتند.^۴

کمال در تبریز، که در آنجا شهرت زهد و صلاح بسیار حاصل نمود، در تحت تعلیم شیخ زین الدین خوافی^(۱) قرار گرفت^(۲). چون در سال ۷۸۷ ه. ق.

(۱) در این ترجمه نیز ظاهراً مرحوم بر او ن را اشتباهی دوی داده و در کلام جامی سهوی کرده است.

عبارت جامی این است که: «خدمت شیخ زین الدین رحمة الله می‌گفته است که: در وقت تحصیل علم در تبریز بصحبت وی رسید. می‌شد. مقصود از این کلام آن است که شیخ زین الدین بصحبت کمال رسیده است، نه برعکس چنانکه مرحوم بر او ن گمان کرده. وفات شیخ زین الدین خوافی بسال ۸۳۸ ه. ق. می‌باشد و آن بعد از کمال است بقریب سی و پنج سال.

(۲) مرحوم بر او ن برای شرح حال مولانا زین الدین ابوبکر خوافی ارجاع به تفحات الانس و عجائب المقدور (ص ۱۷ طبع مصر) نموده است. و حال آنکه این عرشاه مؤلف عجائب المقدور را در این مقام نیز سهوی واضح روی داده و ابوبکر خوافی را با ابوبکر تایبادی مخلوط ساخته است و داستان ملاقات تیمور را به وی نسبت داده و ضلی مخصوص بآن نگاشته باین عنوان:

« ذکر اجتماع ذلك الجاني بالشيخ زين الدين ابي بكر الخوافي ». حکایت ملاقات تیمور با مولانا ابوبکر تایبادی در سالی که مریت حمله به هرات داشت، بتفصیل در ظفر نامه یزدی مسطور است. وفات او بتصریح تفحات الانس در سال ۷۹۱ ه. ق. است و بلاوه بتصریح جامی در تفحات الانس، ابوبکر خوافی ملقب است به « زین الدین » و متوفی است بسال ۸۳۸ ه. ق. و در زمان ملاقات تیمور با مولانا که بتصریح مطلع السعدین در سال ۷۸۲ ه. ق. واقع شده وی کودک خرده سال بوده و ظاهراً قابل آنکه امیر تیمور از او تجلیل فرماید و نصیحت طلب کند نبوده است. ظاهراً این عرشاه از وحدت کلمه و لقب آن هر دو در این اشتباه افتاده و خوافی را بجای تایبادی نشانده، مرحوم بر او ن نزدیکی او رفته است. والله اعلم.

۱۳۸۵ م. توقمش خان از دشت قیچاق به تبریز تاخت، برسم کشور -
کشایان آن زمان بسیاری از دانشمندان و علمای آن شهر را به تختگاه
خود «سرای» کوچ داد^(۱).

(۱) شیخ کمال در ایام توقف خود در سرای چند جادو کلمات خود اشاره باین شهر
کرده است، ازین قرار: -

۱- درغزلی لطیف سراید:

ای رخت آیت حسن و دهنت لطف خدای
جدیدی بکشای آن لب و لطفی بنمای
بوستانی است سرای از کل آن نوبی کمال
به سرای آمدی ای بلبل خوشگو برای

۲- هم در این فزل گفته است:

کرد ویران سرای و کاخ کمال طاق ابروی دلبران سرای
۳- در این فزل از شهر سرای اظهار ملالت کرده و باشتیاق از تبریز یاد میکند:
شهر سرای چون دلت آشفته شد کمال

وقت است اگر عزیمت تبریز میکنی

۴- در قطع غزل شهر سرای را «ویران و اندوه فزای» میخواند: -

«صارت چرا میکند چیم آقا در این شهر ویران آند فزای؟
یکی خانه او را مگر بس نبود که دو خانه می سازد اندر سرای»!!

اما شهر سرای Sarāy پایتخت منولان اوزبک در دشت قیچان (آلوس جوجی خان)
بود و خرابه های آن هنوز در کناریکی از مشهور و (لگا) موجود است. ابوالفداء در تاریخ
و این بطوطه در رحله خود از آن یاد کرده اند. این شهر نخست در سال ۱۳۹۵ م. ویران
شد، بعدها در قرن شانزدهم بقایای آن را روسها بکلی از میان بردند.

در میان آنجماعت شیخ کمال نیز بود. وی در آن شهر چهار سال اقامت فرمود و پس از آن دوباره به تبریز بازگشت و هم در آنجا وفات یافت^(۱). غالب مورخان و تذکره نویسان در این معنی متفق اند^(۲).

وفات کمال در سال ۸۰۳/هـ. ۱۴۰۰ م. واقع گردید. دولتشاه تاریخ وفات او را در سال ۷۹۲/هـ. ۱۳۹۰ م. دانسته است، ولی ریو Rieu با دلائلی که (در فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمی‌شمارد. در کتاب مجالس العشاق تاریخ جدیدتری برای وفات کمال ذکر شده و آن سال ۸۰۸/هـ. ۱۴۰۵ م. می‌باشد^(۳). گویند بر روی سنگ مزار او این بیت نقش بوده است:

کمال از کعبه رفتی بر دربار! هزارت آفرین مردانه رفتی!!

در مدت اقامت ثانوی کمال در تبریز، وی مورد عنایت و نوازش میرزا میرانشاه فرزند تیمور، که در آن زمان حکمران آذربایجان بود، قرار گرفت؛ گویند که: وقتی درازای میوه‌هایی که سپاهیان او از باغ شاعر خورده بودند، امیرزاده مبلغ هزار دینار با وعطا فرمود که ذمه‌اش بری شده باشد.

تا آنجا که مر اطلاع است، دیوان کمال خجندی هیچگاه بچاپ

(۱) رجوع شود به فهرست ریو ص ۶۳۲.

(۲) تنها آشکده آذر مینویسد که او در یزد وفات کرد. (۱)

(۳) جامی در نقحات الانس وفات شیخ کمال را سال ۸۰۳/هـ. ذکر کرده و قول او همیشه موثق و معتبر است. صاحب حبیب‌العمیر نیز همان سال را فید کرده... بنا بر این مجال شبهه در صحت این قول باقی نمی‌ماند.

نرسیده^(۱) و نسخه خطی آن نیز فراوان نیست^(۲)، هر چند در غالب

(۱) چاپ دیوان شیخ کمال در صورت پذیرفت و آنرا عزیز دولت آبادی

که از فضلا تبریز و دبیر دبیرستانهای آن شهر شیراست در آذرماه ۱۳۳۲ ش. ۱۹۵۸ م. در همان بلد بطبع رسانیده و دین ادبی مردم تبریز را بآن بزرگوار ادا کرده است.

این دیوان چایی مشتمل بر غزلیات و مقطعات و رباعیات در ۳۹۸ صفحه متضمن بر مقدمه ای فاضلانه است در نوزده صفحه که درباره شرح حال شیخ و تاریخ تولد و وفات و مسافرت های او، و سبک کلام و افکار و شعراء معاصر و پیران طریقت و بحث کامل کرده است. ظاهراً ناشر دیوان قیر شیخ را در (ولیاتوه - تبریز) نتوانسته پیدا کند، زیرا اشاره ای بآن نفرموده است.

۲ - در تصرف این بنده مترجم نسخه کاملی از دیوان کمال خجندی موجود است که تاریخ کتابت آن شهر محرم الحرام سنه ۹۰۱ ه. ق. میباشد، و آن بخط نستعلیق هرامی تحریر یافته و مشتمل است بر مجموعه غزلیات که قسمت عمده آن کتاب است، و قطعات و مفردات و چندین رباعی.

کمال در اغلب غزلها تتبع **سعدی** کرده چنانکه در جواب غزل معروف:

زمن میرس که از حال او دلک چونت؟

از او میرس که انگشتهاش در خون است

کمال میگوید - :

مرا که ساغر چشم از غم تو پر خون است

چه جای ساقی و جام شراب کلکون است

حکایت تو بتقریر شرح نتوان کرد

که جور و محنت خوبان ز وصف بیرون است

بلیه حاشیه در صله بعد

مجموعه‌های خطی شعراء فارسی غالباً مقداری از اشعار او هم دیده میشود.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

بجان رسیده مرا کار از غم تو و هیچ

ز راه لطف نهیسی که حال تو چون است؟

چه اعتبار بمهد تو حسن لیلی را؟

که زیر هر خم مویت هزار مجنون است!

چو جان من بلبه آمد، رقیب را چه خبر؟

که من فریقم و او بر کار جیخون است!

بدان شایل موزون چگونه دل نرود؟

علی‌الخصوص کسی را که طبع موزون است!

خوش است اگر بعدیت کمال داری گوش

لطافت سخنانش چو دره مکنون است!

خواجeh حافظ نیز همین غزل را استقبال فرموده - :

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است

بین که در طلبت حال مردمان چون است

غزلذیل از **کمال خجندی** است که قطعاً از غزل **خواجeh حافظ** استقبال

کرده ، یعنی از غزلی که مطلع آن این است - :

ستاره‌ای بدر خشم دوماه مجلس شد

دل‌درمیده ما را آنهی و مونس شد

کمال میگوید - :

شبی که روی تو ما را چراغ مجلس شد

بسوختن دل پروانه وش مهوای شد

بقیه پاورلی در صفحه بعد

ولی مرا نسخه‌ی تاریخی از آن دیوان بملکیت حاصل است که نسخه‌ای قدیمی

بنیة حاشیه از صفحه قبل:

دوچشم از دل و دین هر چه داشتم بردند

توانگری که بستان رسید مقل شد

بکیمیای نظر چون تو خاک ز سازی

تفاوتی نکند کر وجود ما مر شد

دگر مرا ز خیالت ز بیکسی چه ملال؟

چو غم رفیق و بلایار و درد مونس شد!!

کسی که عاقل و هشیار دیدمی محسوس

چو دید شکل تو از خویش رفت و از حس شد

بنفش ابروی تو نیست در سراچه عشق

که دست منع در آن طاقها مهندس شد

خوش است مطرب و ساقی و من بهک دو حریف

درین شمار که کردم دقهب سادس شد

بدور لعل تو پرهیز مانه از ما بود

درین جریمه سبب زاهد موسوس شد

کمال نسخه رندی بسی مطالعه کرد

که در دقایق علم نظر مدرس شد

نشد بطرز غزل هم عنان ما حافظ

اگر چه در صف رندان ابوالفوارس شد

بنیة حاشیه در صفحه بعد

وخوش خط میباشد. واز آن دیوان قطعات ذیل را انتخاب نموده اینک در اینجا می نگارم: -

۱

کمال از هر مژده اشکت مگر هر نکته **سلمان** شد

که از اشیار مردم برد معنی های رنگین را

۲

اصلح الله شأنه ابدأ

شانه زد باد زلف یار مرا

ما چو لامیم در میان بلا

تا بیلا تو راست چون الفی

بیه حاشیه از صفحه قبل:

همچنین **کمال** را غزلی است که مرامی از **حافظ** در آن تضمین شده یا آنکه

حافظ از او تضمین فرموده است و آن این است:

صبا زد دوست پیامی بسوی ما آورد

بدوستان کهن دوستی بجا آورد

رسید باد مسوحا دم ای دل بیدار

» برآر سر که طیب آمد و دوا آورد.

نکته قابل توجه این است که **کمال** دو مقطع غزل مذکور **حافظ** را نام برده و تا

جائیکه میدانیم این تنها موردی است که شاعر معاصری صریحاً نام **خواجہ حافظ** را برده باشد.

قطعه ای نیز از **کمال خجندی** در متن ذکر شده است که در آن **حافظ** و

سلمان ساوجی و **عماد فقیه** را نام برده: -

مرا هست اکثر غزل هفت بیت

چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد ...

دک: ص ۴۴۰ کتاب حاضر.

چشم تر بر لب تو اولی تر که بمرطوب به بود حلوا
شد چنان پر زرد تو دلریش که نگنجد دراو خیال دوا
دل مرنجان بدرود دوست کمال فیه ماء الحیاء فیه شفا

۳

دشوار کشد نقش دو ابروی تونقاش آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

۴

این چه مجلس چه بهشت این چه مقام است اینجا؟
عمر باقی، لب ساقی لب جام است اینجا!
دولتی کز همه بگنشت، ازین در نگنشت
شادئی کز همه بگریخت، غلام است اینجا
چون در آئی بطریخانه ما با غم دل
همه گویند: مخور غم که حرام است اینجا!
ما بهام فلکیم از سر ما کر بروی
برو آهسته، که جام و لب بام است اینجا
نیست در مجلس ما پیشگاه و صف نعال
شاه و درویش ندانند کدام است اینجا
صفت صود همه کرم رو و سوخته ایم
بیجز از زاهد افسرده که خام است اینجا
چند پرسى چه مقام است کمال این که مراست؟

این مقامی که نه منزل نه مقام است اینجا!

(با التزام کلمه «عید»)

مه من عید شد، مبارک باد! عیدی ما و عیدی رخ تست
 عیدی عاشقان چه خواهی داد؟ عید ما بی رخ تو عید مباد
 گفته‌ای پرسم از تو عید دگر؟ آه کاین وعده هم بعید افتاد!
 جانم ازغم رهان چو عید رسید عید زندانیان کنند آزاد
 عید شد بگذر ازو عید کمال عید سازند خاطر همه شاد

۶

آفرین بر عبارت تو کمال خود ترا اختیار تحمیل نیست
 میوه ای کز خجند می‌آرند این چنین آباد و شیرین نیست

۷

درد تو به از دواست ایدوست اندوه تو جانفزاست ایدوست
 در یوزه گر تو از در تو جز دردوبلا نخواست ایدوست
 با آنکه ز مفلسی ندادم چیزی که ترا سزاست ایدوست
 پیش تو نهم دو چشم روشن کویم: نظر صفاست ایدوست
 گفتی: کشت، ولی روا نیست! کردوست کشد رواست، ایدوست!
 دل هر چه بوصف قامت گفت آورد خدای راست ایدوست
 کردم بعد تو این غزل راست بنویس، کمال راست ایدوست.

تا آنجا که معلوم است کمال تنها شاعری است که حتی المقدور سعی میکند غزلیاتش همه در طول یکسان باشند، یعنی از هفت بیت تجاوز

نکند و این معنی را خود در دو قطعه ذیل تصریح کرده است ^(۸) :

۸

چو گفتار سلمان نرفته زیاد	مرا هست اکثر غزل هفت بیت
بلند و روان همچو سبب شداد	چو حافظ همی خواندش در عراق
کزین جنس بینی نداند عماد	به بنیاد هر هفت چون آسمان

۹

پنج کج (۲) از لطف آن عشره	هفت بیت آمد غزل های کمال
هر یکی پاک و روان و دلپذیر	هفت بیتی های یاران نیز هست
چار بیت از اول و سه از آخر	لیک از آن هر هفت شان حکم کرد نیست

۱۰

نویس از شعرا و چندا نکه خواهی	چو دیوان کمال افتد بدست

۱ - مرحوم براون، کمال را تنها شاعری غزل برای دانسته که غزلیاتش از هفت بیت تجاوز نمیکند، و حال آنکه جامی نیز همین الزام را داشته و همین شماره را در اعداد ابیات غزل های خود رعایت کرده است. خود او نیز در قطعه ای باین معنی اشاره فرموده و گفته است - :

به بوستان سخن مرغ طبع من اکثر	به هفت پیکر تنجور تنجه هر غزلی
به هفت بیت زهر هفت آن دو مصراع است	که شربسبب مثانی لقب نهند مرنج
ز هفت عضو یکی یا دو باد کم آنرا	که هفت بیت مرا شش رقم زند یا پنج

۲ - پنج کج ظاهراً مفرد مشنویات خمس نظامی و دیگران باشد .

خیالات فریب و لفظ و حرفش
زهر لفظش روان مکنر چوخامه
اگر خواهی که دریایی کماهی
بهر حرفی فرور و چون سیاهی (۱).

۱۱

دو کمانند در جهان مشهور
این یکی در غزل عذیم المثل
یکی از اصفهان یکی ز خجند
فی المثل در میان این دو کمال
و آندگر در فصیده بمانند
نیست فرقی مگر بموئی چند.

۱۲

یکی شعر سلمان زمزم بنده خواست
بدودادم آن گفته های چو آب (۲)
که در دفترم زان سخن هیچ نیست
سخنهای او پیش من هیچ نیست.
من از بهر تو می نویسم ولی

۱۳

بما آن صوفی بپرسیده بینی
ن شاید جرم خود بینی بروست
بنیر از عجز و مسکینی ندارد
که آن بیجاده خود بینی ندارد.

دردیوان کمال دیو یاسه قطعه خطاب به «حافظ» نامی یافت میشود
که هر چند مخاطب شخصی خواننده و یا نوازنده بآن اسم بوده است ، تحقیقاً

(۱) سیاهی : در قرن هشتم و نهم این کلمه بجای «مرکب» که در زمان ما معمول
است استعمال می شده و آن مایمی است سیاه رنگ که در دوات ریزند و بدان نویسنده حافظ
نیز این کلمه را به همین معنی استعمال کرده مثلاً :

روز ازل از کلت تو یک قطره سیاهی
بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

(۲) «چو آب» صفت گفته هاست ، چه در سلاست و روانی و عذوبت سخن خوب
را به آب تشبیه کنند و مصرع دوم نیز که باز وصف گفته هاست مؤید این مدعاست ، ولی
مرحوم بر اون آنرا «جواب» خوانده و به «Answering Words» ترجمه
کرده و ظاهراً این سهواست .

مقصود او خواجه حافظ شیرازی نیست؛ و نیز این بیت اشاره بشاعر معاصر وی عصار تبریزی است^(۱):

۱۴

عاقبت عصار مکن مرد و رفت خون دیوانها بگردن برد و رفت (۲).
در قطعه ذیل که ریمو بآن استشهاد کرده است، واقعه تاریخی حمله توقمش خان به تبریز اشاره شده:

۱۵

گفت فرهاد ما (۳) به میر ولی که رشیدیه را کیم آباد

(۱) راجع به شرح حال عصار تبریزی رجوع شود به: یادداشت‌های اوزلی در باب شمرای ایرانی ص ۲۰۱ - ۲۲۶. تاریخ وفات عصار را در سالهای ۷۷۹ و ۷۸۴ گفته‌اند. مثنوی لطیفی بنام مهر و مشتری دارد که نسخه خوبی از آن در کتابخانه ملی طهران موجود است. و نیز برای شرح حال او رجوع شود به کتاب: «دانشمندان آذربایجان» تألیف محمد علی قریبت، ص ۲۷۵.

(۲) بر مرحوم بر اون معنای این بیت ظاهراً درست معلوم نشده: اولاً کلمه دیوان را که عبارت از مجموعه اشعار شاعر است به محکم «Cuort» ترجمه کرده و سپس در حاشیه نوشته است: «معنای این بیت بر من معلوم نشد، ظاهراً همچو فهمیده میشود که عصار را بحکم دیوان بقتل رسانیده باشند!» ظاهراً این حدس اشتباه است و مقصود کمال ازین بیت آن است که عصار دیوانهای شعر را بقتل آورده و خون شعر را برگردن گرفته، یعنی اشعار آنها را بسرقت برده. و این اصطلاح نزد شعرامثالاً متداول بوده است چنانکه انوری گفته است:

«کس دانه از اکابر کرد نکشان نظم کاورا صریح خون دود دیوان بگردن است».
(۳) در نسخه چاپی دیوان «فرهاد آقا» مذکور شده و ظاهراً صحیح تر است؛ زیرا فرهاد آقا از امراء تبریز بوده و نسخه مرجع مرحوم بر اون بنط «فرهاد ما» ثبت کرده.

زر تبریزیان به آجر و سنگه
 بود ممکن بشغل کوه کنی
 که ز مردان کوه و دشت زیاد
 لشکر پادشاه توقمیش
 آمد و هانت این ندا در داد.
 لشکر شیرین نمیاخسرو شد
 سنگه بیهوده می کند فرهاد.
 در قطعه ذیل کمال مصرعی از همام تبریزی را تضمین کرده است:

۱۶

گفتم از مصر معانی بفرستم بتو باز
 نکته ای چند که آید بدعانت چو شکر
 باز ترسیمم ازین نکته که کوئی چو همام
 «شکر از مصر به تبریز میارید دگر!»

در دیوان کمال قطعاتی دیده میشود که اشاره به نظامی و سعدی کرده است ، و در يك جا خطاب به شاعری «معجری» تخلص، از اهل سمرقند ، کرده و در قطعه ذیل اشاره به شاعری معاذی تخلص، نموده و گفته است :

۱۷

دهای من این است در هر نمازی
 بخلوت که یا ملجائی یا معاذی
 نگه دار اسباب ذوق و طرب را
 ز چنگه ملاطی وشه معاذی.

(۱) «زر تبریزیان.....» یعنی زر اهالی تبریز را بگیرییم و به صرف آجر و سنگه برسانیم و ربع رشیدی را آباد کنیم، مرحوم پراون «زر به تبریزیان» خوانده و در ترجمه به فط رفته و گفته :
 « Let us give gold to the Tabrizis for bricks and stones . »
 و خود معنای قطعه نیز دلیل همین مدعاست که زر مقصود را لشکر توقمیش از تبریزیان گرفته و زحمت کوهکنی بفرهاد مانده .

بیت ذیل دارای معنایی بکر و لطیفه‌ای بدیع است:-

۱۸

زجست فقهه شیشه‌های می، دانی؟ بهریش محتسب شهرمی کند خنده!
قطعه ذیل ازین نکته حکایت میکند که: کمال اشعار خود را جمع نکرده
و جمع دیوان او بعد از وفاتش واقع شده است - :

۱۹

گفت صاحب‌دلی بمن که : چراست که ترا شعر هست و دیوان نیست؟
گفتم: از بهر آنکه چون دگران سخن من پر و فراوان نیست
گفت: هر چند گفته تو کم است کمتر از گفته‌های ایشان نیست!

باری قطعات کمال خجندی نیز مانند قطعات دیگر شعرای ایران
غالباً مشتمل بر مطالب خصوصی و نوادر شخصی است، و بیشتر اشاره بحوادث
زمان خود و باشخاص روزگار خویش نموده. ولی معنای این اشارات
بعلت فقدان اطلاعات کاملتر غالباً تاریک مانده است، بهمین دلیل از آن قطعات
بیش از غزلیات در اینجا استشهد کرده شد.

از ترجمه احوالات و وقایع زندگانی مغربی، که یکی از مشاهیر
بزرگان معتقد بوحدت وجود^(۱) و از شعراء ایرانی معروف پیروان آن
مذهب است، اطلاع زیادی در دست نیست؛ و اشاراتی
شیخ محمد شیرین مغربی تبریزی بس مختصر درباره او در کتب رجال و تذکره آمده
است^(۲). غالباً ارباب تذکره بر آن اند که وی

(۱) وحدت وجود - Pantheism

(۲) رجوع شود به فحاحات الانس جامی، آتشکده آذر، هفت اقلیم
در ذیل تبریز؛ حبیب‌المیر مجلد سوم - صفحه ۹۰، مجمع الفصحاء جلد دوم
صفحه ۳۰، ریاض العارفین صفحه ۱۳۴. (تذکره دولتشاهی از مغربی ذکر
نکرده است.)

در سال ۸۰۹ هـ / ۱۴۰۶ م. در تبریز به شصت سالگی وفات یافت؛ از اینقرار باید تاریخ ولادت او در حدود سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م. باشد.

بعضی دیگر تاریخ وفات او را دو سال زودتر از آن ثبت کرده‌اند. مورخ دانشمند عصر اخیر، رضاقلیخان هدایت میگوید که: او در فائین نزدیک اصفهان تولد یافته و در اصطهبانات فارس مدفون شده است^(۱)؛ لیکن همه او را تبریزی دانسته‌اند. گویند وجه آنکه تخلص «مغربی» کرده آن است که: وی مسافرت‌های بسیار به بلاد مغرب (شمال غربی افریقا) فرموده و هم در آنجا نزد یکی از مشایخ آن بلاد خرقة پوشیده است.

(۱) بقعه‌ای بنام مزار شیخ مغربی در قبة اصطهبانات فارس در حال حاضر موجود است که در بوستان صفائی واقع شده و نویسنده سطور در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. بزیارت آن نائل گردید، کتیبه و یا سنگی کهنه تاریخی از آن باقی نمانده است، ولی آنچه در سنگ‌فعلی منقوش است ذیلاً نقل میشود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبا را

که جز و احمق نداند کس کمال حسن عذرا را

بصرای دل عاشق بیا جلوه کنان بگذر

ز روی عالم آرایت بیارا روی صحرا را

دمی از خلوت وحدت تماشا را صحرا بر

نظر بر ناظران افکن، بین اهل تماشا را

دماغ جان اهل دل ببوی خود م طر کن

دودی خویش نوری بخش مردم چشم بینارا

بلیه حاشیه در صفحه بعد

شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش به صوفی بزرگ آن دیار شیخ
محی الدین ابن العربی منتهی می‌شود که تأثیر و نفوذ افکار آن بزرگ تا
زمان حاضر در ایران باقی است و ما بین ایرانیان بسیاری از شعراء صوفیه
از پیروان او بوده‌اند، مانند: شیخ عراقی^(۱)، اوحد الدین مراغی،

بغیة حاشیه از صفحه قبل:

تو حلوا کرده‌ای پنهان، مکسها جمله سرکردان

اگر جوش مکس خواهی بحر آرز حلوارا

جهان پر شور از آن دارد دوتراک چشم مست تو

که ترکان دوست میدارند دائم شور و غوغارا

الا ای ترک ینمائی! بیا جانرا بیغما بر

نه دل تراک تو خواهد کرد ونه تو تراک ینمارا

الا ای یوسف مصر ملاح تا بکی داری

فمن یعقوب بیدلرا، حزین جان ز لیخا را!

سخن یا مرد محرائی، الا ای مغربی، کم کو

که محرائی نمیداند زبان اهل دریا را

• نمغه العبد الاقل الماسی محمد مهدی.

در تفحات الانس، مولانا جامی علیه الرحمه در احوالات مولانا شیخ-

مغربی چنین مینویسد: مولانا محمد شیرین مشهور به مغربی، وی مرید شیخ
اسمعیل سیاحتی است که وی از اصحاب نور الدین عبدالرحمن اسفرائینی
است و گویند: در بعضی سیاحت بدیار مغرب رسیده است و در آنجا از دست یکی
از مشایخ که نسبت وی بشیخ بزرگوار شیخ محی الدین العربی میرسد خرقه
پوشیده دامن شصت سالگی وفات یافت. سنة تسع و ثمانمائه. «انتهی نقش لوح قبر

(۱) مغربی در یکی از غزلهای پر شور خود از عراقی و سنائی به تجلیل یاد

میکند و میگوید:

«نشد کس عراقی، بخفا یق عراقی نشود کس سنائی، معارف سنائی».

ومفری و آخرین آنها جامی است؛ و آنها همه از معتقدان پرشور بمبادی وحدت وجود میباشند .

رضاقلیخان در مجمع الفصحاء در بارهٔ مفری بدستی چنین گفته است :

« منهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود ، و بجز يك معنى در همهٔ گفتارش نتوان یافت . ترجیعات و غزلیاتش همه مشحون بحقایق توحید است . ».

جامی و دیگر تذکره نویسان گفته اند که: مفری خود با شاعر سابق الذکر یعنی کمال خجندی معرفت و صحبت داشته و این گفته ممکن است درست باشد، چه اردو معاصر بوده و بهر صورت قسمت عمدهٔ عمر خود را اردو در تبریز گذرانیده اند .

نقل میکنند که « در آنوقت شیخ کمال این مطلع گفته بوده است: چشم اگر این است و ابرو این و ناز و شوه این!

الوداع ای زهد و تقوی، الفراق ای ظل و دین!

چون بمولانا رسیده گفته است که: شیخ بسیار بزرگ است ، چرا شعری باید گفت که جز معنى مجازی محملی دیگر نداشته باشد ؟ شیخ آنرا شنیده است و از وی استدعای صحبت کرده و خود بطبیخ قیام نموده و مولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده . در آن اثناء شیخ آن مطلع را خوانده و فرموده است :

« چشم عین است پس میباید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذات است بآن تعبیر کنند ؛ و ابرو حاجب است، پس می تواند بود که آنرا

اشارت بصفات که حجاب ذات است دارند. خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده. (۱)

اگر این حکایت راست باشد میتوان گفت همانطور که ریو تحقیق کرده شیخ کمال نزد میر انشاء پسر تیمور بیشتر از مولانا مغربی تقرب داشته و از این جا ممکن است که مناسبات این دو شاعر چندان دارای خلوص و صفا نبوده باشد (۲).

باری چون این نوادر و خصوصیات که از حیات مغربی در دست ماست اطلاعاتی کافی بما نمیدهد، بهتر است که از شرح زندگانی به وصف کلام و اشعار او که در دیوان نسبة کوچک وی دیده میشود بپردازیم. دیوان شیخ مشتمل است غالباً بر غزلیات و ترجیعات و رباعیات، و آن چندین مرتبه در ایران بطبع رسیده (۳). مرا خود نسخه ای خطی در تصرف است بسیار ظریف و خوش خط ولی بدون تاریخ.

(۱) به نقل از فتحات الانس - جامی

(۲) مقام شیخ کمال و شیخ مغربی که دو نفر صوفی مجرد و عارف و ادب بوده اند، بالاخر از آن است که، بزعم ریو، آنهر دو در امور دنیوی و تقرب بنزد سلاطین باهم در رقابتی داشته باشند.

و جوع شود بفرست کتب خطی موزه بریتانیا، ص ۶۳۳.

(۳) آخرین طبیب دیوان شیخ مغربی در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ ش. از طرف کتابفروشی

ادبیه در طهران انجام یافته آن نیز بچاپسنگی و مصدر است بشرح حالی از شیخ به نقل از

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دیوان چاپی^(۱) محتوی بر ۱۵۳ صحیفه بقطع کوچک میباشد که در هر کدام ۱۷ بیت نگارش یافته و باین حساب مجموع ابیات آن بتقریب ۲۳۰۰ بیت میشود^(۲). و تا آن جا که آن را مطالعه نموده ام کلمات وی همه

بیه حاشیه از صفحه قبل :

جلد چهارم کتاب ریحانة الادب تألیف مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی رحمه الله در آنجا نام و نسب شیخ را چنین نقل میکند :

«محمد بن عز الدین بن عادل بن یوسف معروف به ملا محمد شیرین و ملقب به شمس الدین»- و میگوید: نصف اشعارش عربی و نصف دیگر فارسی است که قسمت فارسی آن در هند و ایران چاپ شده و این دوبیت از اشعار عربی اوست خطاب بخانواده رسالت :

والخلق بشمس وجهکم ذرات	الکون صفانکم و انتم ذات
انتم لهم و هم لکم مرآت	الجملة فیکم و انتم فيها

و نیز کتابهای ذیل را از تألیفات او می شمارد :

- ۱- اسرار فاتحه ۲- جام جهان نما ۳- در الفرائد فی معرفة التوحید ۴- نزهت ساسانه .

(۱) بر او ن میگوید: در نزد من دو چاپ از دیوان مغربی موجود است که یکی

بسال ۱۲۸۰/۵/۱۸۶۳ م و دیگری بسال ۱۲۸۷/۵/۱۸۷۰ م . بطبع رسیده .

(۲) در کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران یک نسخه خطی از دیوان شیخ مغربی

بشماره ۲۵۸ موجود است که مجموعاً شماره ابیانش افزون از ۲۸۰۰ بیت است و متجاوز از ۲۰۰ بیت آن اشعار عربی است .

صوفیانه و عارفانه است و هیچ اشارتی بزندگانی و زمان شاعر ندارد^(۱).
چند نمونه از آنجمله در این جا ثبت میشود - :

۱

خورشید رخت چو کشت پیدا	ذرات دو کون شد هویدا
مهر رخ تو چو سایه انداخت	ز آن سایه پدید گشت اشیا
هر ذره ز نور مهر رویت	خورشید صفت شد آشکرا
هر ذره ز مهر گشته موجود	هم مهر پنهان گشته پیدا
دریای وجود موج زن شد	موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فرو شد و بر آمد	در کسوت و صورتی دل آرا
بر رسته بنفشه معانی	چون خط خوش نگار رضا
بشکفته شقائق حقایق	بنموده هزار سرو بالا
دریا چه بود؟ وجود آن موج،	و آن موج چه بود؟ عین دریا!

(۱) درد یوان شیخ مغربی در رباعی دیده میشود که مدریکی اشاره بمقتدات دینی خود کرده و در دومی از مقامات عالی‌خویش فخر میکند :

۱

هادی طریق اهل تحقیر منم
عارف بقون جمع و تفریق منم
چون حلم و حیا و علم و صدق است مرا
عثمان و عمر، علی و صدیق منم.

۲

کجی که ظلم اوست عالم، مائیم
ذاتی که صفات اوست آدم، مائیم
ای آنکه تویی طالب اسم اعظم
از ما مکنر، که اسم اعظم مائیم.

هر جز، که هست، عین کل است پس کل باشد سراسر اجزاء
اجزاء چه بود ؟ مظاهر کل اشیا چه بود ؟ ظلال اشما
اسما چه بود ؟ ظهور و خورشید ، خورشید ، جمال ذات والا
صحرا چه بود ؟ زمین امکان کان است کتاب حق تعالی
ای هفت ریی این حدیث بگذار سر دو جهان مکن هویدا.

۲

ای جمله جهان در رخ جان بخش تو پیدا
وی روی تو در آینه کون هویدا
تا شاهد حسن تو در آینه نظر کرد
عکس رخ خود دید ، بشد واله و شیدا
هر لحظه رخت داد جمال رخ خود را
بر دیده خود جلوه صد کسوت زیبا
از دیده عشاق برون کرد نکاهی
تا حسن خود از روی بتان کرد تماشا
رویت ز پی جلوه کوی آینه ای ساخت
آن آینه را نام نهاد آدم و حوا
حسن رخ خود را بهمه روی در او دید
ز آن روی شد او آینه جمله اسما
ای حسن تو بر دیده خود کرده تجلی
در دیده خود دیده عیان چهره خود را
چون ناظر و منظور موئی، غیر تو کس نیست
پس از چه سبب گشت پدید اینهمه فوفا؟!

ای مغربی آفاق بر از ولوله کردد
سلطان جمال چو زند خیمه صحرا

۳

ای مرکز و مداد وجود و محیط جود
وی همچو قطب ثابت و چون چرخ بی ثبات
گر سوی تو سلام فرستم، توئی سلام
در بر تو من صلوة فرستم، توئی صلوة
کس چون دهد ترا بتو آخر، بگو مرا؟
ای تو ترا مزکی و ای تو ترا زکات
یا شامل المظاهر، یا اکمل الظهور
یا برزخ البرازخ، یا جامع الثبات
یا اجمل الجمال، و یا املح الملاح
یا الطف اللطائف، یا نکتة الثبات
هم درد و هم دوائی و هم حزن و هم فرح
هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات
هم کج و هم طلسمی و هم جسم و هم روان
هم اسم و هم مسمی، هم ذات و هم صفات
هم مغربی و مغرب و، هم مشرقی و شرق
هم مرش و فرش و عنصر و افلاک و هم جهات (۱)

(۱) این قطعه از غزل طولانی است مشتمل بر ۱۸ بیت غر که مطلع آن این است

ای کائنات ذات ترا مظهر صفات
وی پیش اهل دیده صفات تو به ز ذات
یکدو بیت آن نیز بهر بی است در که، (دیوان چایی - طهران ص ۱۴).

ای از دو جهان نهان ، میان کیت؟ وی مین میان، پس این نهان کیت؟
 آن کس که بصد هزار صورت هر لحظه همی شود میان کیت ؟
 و آن کس که بصد هزار جلوه بنمود جمال هر زمان کیت ؟
 کوئی که نهانم از دو عالم پیدا شده در یکان یکان کیت ؟
 گفتی که : همیشه من خموشم!! گویا شده پس بهر زبان کیت !!
 گفتی که ز جسم و جان بروم پوشیده لباس جسم و جان کیت ؟
 گفتی که نه اینم و نه آنم پس آنکه بودهم این هم آن کیت ؟
 ای آنکه گرفته ای کرانه بالله تو بگو در این میان کیت ؟
 آن کس که همی کند تجلی از حسن و جمال دلبران کیت ؟
 و آن کس که نمود حسن خود را و آشوب فکند در جهان کیت ؟
 ای آنکه تو مانده در کمائی ناکرده یقین که در کمان کیت ؟
 از دیده مهری نهان شو و ز دیده او بین میان کیت !!

۵

آن کس که نهان بود ز ما، آمد و ما شد
 و آنکس که نه ما بود و شما، ما و شما شد
 سلطان بر تخت شهی کرد منزل
 با آنکه جز او هیچ شهی نیست ، کدا شد
 آنکس که ز فقر و ز فنا هست منزله
 در کسوت فقر از پی اظهار فاشد
 هرگز که شنیده است از این طرفه، که یک کس
 هم خانه خویش آمد و هم خانه خدا شد

آن کوهر پاکیزه و آن درهٔ یگانه
 چون جوش برآورد زمین گشت و سما شد
 در کسوت چونی و چرائی نتوان گفت
 کان دلبر بیچون و چرا چون و چرا شد
 بنمود رخ ابروی وی از ابروی خوبان
 تا بر صفت ماه نو انکشت نما شد
 در کلشن عالم چو سهی سرو و چو لاله
 هم سرخ کلاه آمد و هم سبز قبا شد
 آن مهر سپهر ازلی کرد تجلی
 تامغفری و مشرقی و شمس وضیا شد (۱)

۶

طریق مدرسه و رسم خانقاه می‌رس
 ز راه و رسم گذرکن، طریق و راه می‌رس
 طریق فقر و فنا پیش کبر و خوش می‌باش
 ز پس نظر مکن و غیر پیشگاه می‌رس
 ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی
 بی‌جز حظیرۀ قدسی و پادشاه می‌رس
 ز اهل فقر و فنا پرس ذوق فقر و فنا
 از آنکه هست گرفتار مال و جاه می‌رس

(۱) مرحوم براون معتقد است که از ابیات اوایل این غزل بوئی از مهدی

چو چتر شاه همان گشت طرفوا برخاست
 توشاه را دگر از لشکر و سپاه مه‌رس
 چو پا بسدی نهادی و ترک سر کردی
 اگر کلاه ربایندت، از کلاه مه‌رس
 چو نیست حال من ایدوست بر تو پوشیده
 دگر چگونگی حال از کواه مه‌رس
 گاه هستی او محرکن، چو محو تویی؛
 گاه هستی تو دیگر از گاه مه‌رس
 چو مغربی برت ایدوست هنر خواه آمد
 بلطف در کنز، از جرم هنر خواه مه‌رس

۷

از خانقه و صومعه و مدرسه رستم
 در کوی مغان بامی و معشوق نشستم
 در مصطبه ها خرقه ناموس دریدیم
 در میکده ها توبه سالوس شکستم
 سجاده و تسبیح بیکسوی فکندیم
 در خدمت ترسا بچه زنار (۱) بیستم -
 از دانه تسبیح شمردن برهیدیم
 وز دام صلاح و ورع و زهد بجستم

(۱) زنار Zonarium نزد شمراء اسلام علامت کفر و نامسلمانی است ،
 گاه « کشتی » زردشهان ، و گاه ریشمان مقدس برهنان ، و گاهی کمر بند طنابی
 راهبان نصای ، از این همه تمیز بزناز میکرده اند .

درکوی مفان نهست شدیم از همه هستی
 چون نیست شدیم از همه هستی ، همه هستیم
 زین پس مطلب هیچ زما دانش و فرهنگ
 ای عاقل هشیار، که ما عاشق و مستیم
 المنة لله که از این نفس پرستی
 رستیم بکلی و کتون باده پرستیم
 ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم
 با آنکه چوماست و خراب است خوش استیم
 تا مغربی از مجلس ما رخت بدر برد
 او بود حجاب ره ما ، رفت و پرستیم

۸

فطره‌ای از قمر دریا دم مزن	ذره‌ای از مهر والا دم مزن
مرد امروز ، هم‌از امروز گوی	از پری و دی و فردا دم مزن
چون نمی‌دانی زمین و آسمان	بیش از این از زیر و بالا دهمزن
چون اصول طبع موسیقیت نیست	از «تتا وزتا و تانا» (۱) دهمزن
درگذرد از نفی و اثبات ای‌پسر	هیچ از الا و از لا (۲) دهمزن

- (۱) مراد از این کلمات « تتا - تا - تانا » همان حروف موسیقی است که در
 نتهای جدید تعبیر به « فا ، سی ، لا ، می » میکنند .
- (۲) مقصود از « لاوالا » نفی و اثباتی است که در کلمه شریفه « لا اله الا الله »
 آمده است .

کر بگویند که جان را کن فدا
تا نمی دانی من و ما را که کیست
همچو آدم علم اسما را ز حق
آنکه هین جمله اشیا گشته است
رو فدا کن جان خود را دم مزن !
باش خاموش، از من و ما دم مزن
تانگیری، هیچ از اسما دمزن (۱)
مغربی را گفت از اشیا دمزن.

این چند قطعه و غزل نمونه‌ای کافی است که از سبک گفتار و اسلوب افکار مغربی نمونه‌ای باشد. بهر حال مغربی در عداد طبقه شعرای صوفیه ایران است، مانند: سنائی و شمس تبریزی (یعنی جلال الدین رومی) و شیخ عراقی و فرید الدین عطار که همه در این معنی سخن گفته‌اند، خود او فرموده است :-

از موج او شده است عراقی و مغربی و ز جوش او سنائی و عطار آمد...
لیکن باید گفت که هر چند مغربی از طبقه بزرگان صوفیه می‌باشد، ولی در عرض آنها کمتر قرار می‌گیرد.

هر چند در این عصر چند شاعر دیگر وجود
داشتند که قابل توجه و شایسته تحقیق می‌باشند
مانند: عصار تبریزی^(۱) و جلال عضد^(۲) و جلال طبیب^(۳) و غیره؛ لیکن

(۱) شیخ محمد عصار تبریزی: از شعراء بنام اواخر قرن هشتم صاحب مثنوی مهر و مشتری که آنرا در سال ۷۷۸ ه. بنظم آورده است و باین بیت آغاز می‌شود :

بنام پادشاه عالم عشق
که نامش هست نقش خاتم عشق.

رجوع شود بحاشیه ص ۴۴۲ همین کتاب.

(۲) جلال عضد : برای شرح حال جلال الدین عضدیزی رجوع شود به:
تذکرة الشعراء دولتشاه طبع لیدن م ۲۹۴.

(۳) جلال طبیب : برای شرح حال او رجوع شود به: تذکرة الشعراء دولتشاه طبع لیدن م ۲۹۸.

از آنجا که این فصل بطول انجامیده بهتر آن است که تنها بذکر یک شاعر دیگر اکتفا کنیم و آن همانا شیخ ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه و اغذیه است که او را باختصار «بسحاق اطعمه» لقب داده اند. طرز کلام او با مغربی شاعر صوفی و موحد این عصر در کمال اختلاف و تباین است.

از تاریخ زندگانی این شاعر چون دیگران اطلاع خیلی در دست است ^(۱)، و آنچه معلوم است وی قسمت عمده عمر خود را در شیراز بسر آورده، محل لطف نوه امیر تیمور، اسکندر بن عمر شیخ میرزا ^(۲) قرار گرفته، دولتشاه در تذکره خود فصلی طولانی درباره وی آورده که بیشتر شامل است بر نقل بعضی قطعات از سخنان او و داستانی مشروح از سرگذشت

(۱) در وقت حاضر که به تحریر این حواشی خاطر مشغول است، مقبره شیخ اطعمه در زاویه جنوب غربی تکیه چهل تنان - شیراز باقی است، و سنگی که بر قبر او افتاده بود از قرن نهم هجری باقی مانده و در مرقع طبع اول این کتاب هنوز آن سنگ در محل خود موجود بود. بعد از آن در حدود سال ۱۳۶۸ ه. ق. بعضی مردمان طماع و عتیقه خران بی انصاف، که دشمن آثار تاریخی و قبور بزرگان اند، آن سنگ را برده و بجای آن سنگی نو و زشت گذاشته اند و متصدیان امور معارف و اوقاف همانند توجیهی نغمه داده و نیماقتدان این اثر تاریخی و ادبی بر عهدۀ ایشان است. عوام شیراز را اعتقاد بر آن است که هر که شب جمعه بانیّت خالص بزیارت قبر شیخ رود و در آنجا بعد از قرائت فاتحه و اخلاص از روح شیخ طلب طعامی نماید، مطلوب او حاصل گردد و بر آن طعام دست نباید.

(۲) میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور از ۸۱۲ ه.

تا ۸۱۷ ه. (۱۴۰۹ - ۱۴۱۵ م.) در فارس و اصفهان حکومت داشته است.

میرزا اسکندر و مطامع او و سرانجام غم انگیز وی که چگونه بحکم عم خویش میرزا شاهرخ در دوم جمادی الاولی سال ۸۱۷هـ / ۲۰ ژوئیه ۱۴۱۴م چشم او را کور کردند و در سال بعد وفات یافت .

حرفه ابو اسحاق چنانکه از لقب و شهرت وی معلوم میشود، حلاجی بوده است . و دو لشاه (ص ۳۶۷) حکایت میکند که: «بروز گار پادشاهزاده اسکندر بن عمر شیخ میرزا، ابو اسحاق همواره ندیم مجلس بود و چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد؛ روزی که بمجلس آمد، شاهزاده پرسید که مولانا چندین روز کجا بودی؟ زمین خدمت بوسید و گفت: ای سلطان عالم یکروز حلاجی میکنم و سهروز پنبه از ریش برمی چینم . و این بیت فرمود:

«منع مکر از پشمک فندی کردن از ریش حلاج پنبه برداشتن است»
در کتابهای آتشکده، هفت اقلیم و مجمع الفصحاء، همه ذکر بحق - اطعمه آمده است؛ اما آنها نیز بر آنچه دو لشاه گفته است چیزی افزون نکرده اند؛ جز حکایت مختصری که مجمع الفصحاء آورده و گوید که: شیخ ابو اسحاق مرید و معتقد شاه نعمه الله ولی^(۱) بود و بعضی کلمات شاه را به صورتی فکاهی تضمین میکرد و به ایهام و استعاره اصطلاحات و کلمات

(۱) شاه نعمه الله ولی کرمانی، مؤسس سلسله صوفیه نعمه اللهیه، متوفی بغول (مجمعل فصیحی خوافی) روز ۲۲ رجب ۸۳۴ هـ . و مدفون به قریه ماهان در هفت فرسنگی شهر کرمان در تکیه ای زیبا و خوش منظر که همواره مطاف قرا، و معتقدان آن بزرگوار است .

درجوع شود به: طرائق الحقائق طبع طهران - نامه دانشوران طبع طهران . فصل هشتم از کتاب حاضر .

اطعمه واغذیه را می‌آورد، از آنجمله چون شاه نعمه‌الله با سلوب مغربی این غزل گفت:

« کوهر بحر بیکران مائیم کاه موجیم و کاه ددیائیم
ما بدین آمدیم در دنیا که خدا را بخلق بنمائیم.
بیسبق در جواب گفت: رشتۀ لاک معرفت مائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ که بماهیجه قلبه بنمائیم.

چون شاه نعمه‌الله، ابواسحاق را دید، باو گفت: «رشتۀ لاک معرفت شمائید،»؛ شیخ در جواب گفت: «چون نمیتوانیم از الله بگوئیم، از نعمه‌الله گفتیم.»

نسخ خطی دیوان ابواسحاق فراوان نیست. يك نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است که ضمیمهٔ مثنوی کنز الاشتهاء^(۱) میباشد، من خود يك نسخهٔ بسیار عالی و کامل از آن در مجموعهٔ کتب مرحوم دکتر ولف

Dr. Wolf مطالعه کرده‌ام که آن نسخه را در بخارا شخصی موسوم به: حاجی عثمان نورالدین بد کترمذکور عطا کرده و د کترم نیز آن را به «انجمن تبلیغات مسیحیت»، واگذار فرموده بود. تاریخ تحریر این نسخهٔ خطی سال ۹۷۰ هـ / ۱۵۶۲ م. است، و مشتمل است بر ۱۶۲ صفحه، هر صفحه ۱۷ سطر، و بخط نستعلیق ریز نوشته و با جدول طلا و لاجورد تذهیب شده؛ اهمیت این نسخه در آن است که در حدود شش قطعهٔ منظوم

(۱) کنز الاشتهاء Treasure of Appetite رجوع شود به: فهرست ریو

ص ۶۳۴.

بلهجه ولایتی را متضمن می‌باشد. قدر این مجموعه هر آینه مجهول می‌ماند
هر گاه در اسلامبول بکوشش خستگی‌ناپذیر دانشمند مرحوم میرزا حبیب-
اصفهان‌نی در سال ۱۳۰۳ هـ/ ۱۸۸۵ م. بطبع نمیرسید^(۱).

این چاپ دیوان که مشتمل بر ۱۸۴ صفحه است، آغاز
دیوان طبع اسلامبول میشود به خلاصه‌ای از شرح حال مولانا که از تذکره
دولت‌شاه نقل کرده، و پایان می‌یابد به فرهنگ کوچکی در معنای پاره‌ای
اصطلاحات طبخی و لغات مشکل اطعمه که در ضمن دیوان آمده است،
و بسیاری از آنها فعلاً در ایران متروک و مجهول گشته، و غالباً طعام‌هایی است
که دیگر در مطبخ ایران بعمل نمی‌آوردند و کیفیت پختن آنها نامعلوم است.
این دیوان شروع می‌شود به همان منظومه موسوم به کنز الاشتهاء که در
ابتدا دیباچه‌ای به نثر دارد، سپس اشعار شیخ است که غالباً مشتمل می‌باشد
به قصاید و غزلیات و ترجیعات و رباعیات و مثنوی و همه را در تقلید و
استقبال اشعار معروف دیگر شاعران سروده است. پس از آن چند رساله است
مخلوط از نظم و نثر، مشتمل بر مطالب فکاهی چند، به این ترتیب: «داستان
مزعفر و بغرا»، یا ماجرای «برنج و بغرا»، «خوابنامه بحق»،
«خاتمه دیوان اطعمه»، و «فرهنگ نامه»، که بقلم مؤلف است، و آنرا

(۱) مرحوم میرزا حبیب اصفهان‌نی خود در مقدمه طبع دیوان می‌گوید:
«اگرچه دیوان مولانا بواسحاق در ایران مکرر چاپ شده بود، اما بسبب نقصان نسخه
و کثرت اغلاط آن قابل انتفاع نبود». با و صف این معلوم نیست مرحوم بر او چگونه
طبع اسلامبول را اولین چاپ دیوان بحق دانسته است!!

با مجموعه اصطلاحات مذکور در فوق نباید اشتباه نمود، چه مرحوم میرزا حبیب خود چندسطری در مقدمه نگاشته و مجموعه اصطلاحاتی نیز در آخر آورده است.

اشعار بحقی مملو است از اصطلاحات کهنه و متروک فن طباحتی قرون وسطای ایران، و لطف آن غالباً در آن است که همه در استقبال اشعار جدی دیگران که در زمان شاعر در السنه و افواه متداول بوده است بنظم آمده و بهمین سبب قابل ترجمه نمیباشد؛ و بر رساله کنز الاشتهاء مقدمه ای نوشته است و علت تألیف آنرا ذکر میکند و ما عین آنرا در اینجا می آوریم - : بعد الحمد والصلوة

➤ اما بعد چنین گوید اصف عباد الله الرزاق ابو اسحاق المعروف بحلاج دام نعمته : در زمانی که درخت جوانی سایه گسترده بود و شاخ شادمانی از میوه امانی بارور، سخنی چند علی سبیل الاربعال مناسب هر مقال دست میداد، با خود اندیشه کردم که حکمت آن است که سمند سخن بطریقی در میدان فصاحت دانه و شیلان سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خواران سفره لذت بنواله ای هر چه صامت ترسند، و ادبای بلافت در آن حیران مانند، تا موجب زیادی قبول و شهرت گردد و این بیت شنیده بودم که - :

سخن هر چه گویم همه گفته اند
بر و بوم او را همه رفته اند.

چند روز دین فکر بودم که با وجود اوصاف فردوسی که نك كلام او چاشنی دیگ هر طعام است، و مشنویات نظامی که نهات ایات او طعمه طوطیان شکر زبان است، و طبیات سعدی که در مذاق اهل وفاق بالاتفاق چون عمل شیرین است، و غزلیات خواجه جمال الدین سلمان که در کام اهل کلام بمشابه

شیر و انگبین است ، و با دستگاه طبع خواجوی کرمانی که زیره بای (۱) بیانش هلاج سودا زدگان سلسله سخن است، و با دقائق مقالات عمار فقیه که نطق شیرین او ادویه ایست خوشبوی و اشر به ایست دلجوی ، و با طلافت الفاظ و منات معانی حافظ که خمیری است بی خمار و شرابی است خوشگوار، و دیگر شعرا که هریک شهره شهری و اوجویه دهری بوده اند، من چه خیال یزم که خلایق محظوظ کردند ؟ در این اندیشه بودم ، که بامدادی موافق که دود اشتبای صادق از مطبخ معده بالا گرفته بود، چنانچه محمود میباشد، ناگاه محبوب سیمین بر و مطلوب ماه پیکر ، بادم چشم ، شکر لب ، ترنج غیب ، نار پستان ، پسته دهان ، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندق چال ، مشکین خال چنانچه شاعر گوید :

از خنده شیرین نمکدان دهانش

خون می رود از دل چو نمک سوده کبابی...

از در درآمد و گفت که: بفایت بی اشتیایم و منتلی شده ام! چاره چیست ؟
گفتم : چون آنکس که پیش حکیم رفت و گفت: عین شده ام، از برای او الفیه و شلفیه ساخت، چون او بخواند در حال دختر کی بکر در کنار کشید، من نیز برای تو رساله سفره ای سازم که چون یکبار بخوانی اشتیایت پیدا شود . پس از برای خاطر او کمری بر مهان جان بستم و با آتش سمی در دیگه اندیشه طعمای بعوایج ترسیع و تصنیع پیختم، و در تنور تفکر بنختم مایه تدبیر نانی که با قرص آفتاب در جهانگیری پهلوی میزد بستم ، و در مقام تفاخر میگویم - :

(۱) زیره با: مقصود آتش زیره است و آن مطبوخ است که با آن گیاه معطر یزند و آن محصول کرمان است، بمناسبت مولد خواجوی کرمانی ایهامی بتناسب آورده است . مرحوم پروان در ترجمه انگلیسی آتش زیره را به: «Caraway - Syrup» ترجمه کرده ، ولی در فرهنگهای انگلیسی «Caraway» ضبط کرده اند .

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف

همکسه ای کجاست که آید برابرم؟

و نام این سفره کنز الاشتهاء کردم ، بدان سبب که آن روز عید فطر بود
و در آن روزا کل و شرب بسیار است و سبب نزول این نسخه در این قطعه یاد میشود :

کوش و هوش و دل و جان يك نفسی بامن دار

تا بدانی که غرض چیست مرا زین اشعار

دلبری هست مرا لب شکر و پسته دهان

گل رخ و سرو قد و سیم تن و لاله عذار

دوش آمد بیرم همچو مریضی کفتا :

ممتلی گشته ام و چاره بجویم؟ زنهار!

اشتهایم نبود هر چه مرا پیش آرند

بیم آن است کزین غصه بگردم بیمار

کفتش: این مثل اوست که عنین شده بود

رفت و کرد او مرض خود بحکیمی اظهار

آن حکیم از جهت رفعت شهوت زانند

ساخت الفیه و شلفیه برای آن یار

من دگر بهر تو يك سفره بسازم اکنون

کا شتها آوردت کر تو بخوانی يك بار.

این منظومه بده فصل تقسیم میشود و مشتمل است بر ۱۰۸ بیت

که سراسر به یک قافیه ، و استقبالی است از قصیده معروف سعدی به مطلع
ذیل - :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن سحرا و تماشای بهار.

و مطلع منظومه بحق این است :

بامدادان که بود از شب مستم خمار پیش من جز قدح بورك (۱) پر سیر میار.

بعد از منظومه «کنز الاشتهاء» قصیده ایست موسوم به آفاق و انفس

در مدح شاه سیف الدین ، و در دنبال آن اشعاری چند در تقلید قوائد

بقیه مندرجات
دیوان بحق
ظهیر الدین فاریابی ، خواجوی کرمانی ،
نجفی ، عماد فقیه کرمانی ، حافظ ، سلمان -
ساوجی ، حسن دهلوی ، علی دزد ، سعدی ،
جلال الدین رومی ، جلال عضد ، صدر الدین قیروانی ، کمال
خجندی ، سعد الدین نصیر ، انوری ، شیخ فرید الدین عطار ،
کمال الدین کاشانی ، شاه نعمه الله کرمانی ، مولانا امین الدین ،
مولانا محمد جوهری ، شیخ عراقی ، ابونصر فراهی ، شیخ -
آذری ، عیدزاکانی ، جلال طبیب ، فردوسی ، نظامی گنجوی
و غیره و غیره .

پس از این اشعار که در استقبال گویندگان مذکور آمده ، دو
رساله منشور است که در فوق ذکر شد (یعنی رساله خوابنامه و ماجرای
برنج و بغرا) . و بعد از آن خاتمه است و لغت نامه . آنگاه قصیده ای است در
مدح کجری . و در اینجا دیوان با آخر میرسد . بعد از آن مجموعه لغاتی

(۱) بورك . آتش رفته (بغرا) یا سنبوسه و قطاب ، بمری «بورك» برهان فاطم

طهران ، ج ۱ ، ص ۳۱۵

است که ناشر و مصحح، میرزا حبیب اصفهانی، بر آن نگاشته و شامل دوازده صفحه میباشد^(۱).

(۱) از دیوان شیخ اطعمه بطبع سنکی لیتو کرافی در ایران چاپهای عدیده کرده اند که آخرین همه در شیراز بهمت کتابفروشی معرفت انجام گرفته است. ظاهرأ جامع آن دیوان خود شیخ بوده است، زیرا که در مقدمه آن بضم خود چنین می نویسد: « چون خداوند یگانه این فقیر اطعمه نظم که عطیه ای از عطایای نامتناهی است کرامت فرمود، مزاحی مباح را میخواستم؛ الحمد لله که فسام قسمت آشی که در دیگ کسی نمیجوشید و شربتی که کسی از آن کاسی نمی نوشید و شکری که در طبل طبع عطار نبود و غذائی که در هیچ سفره و خوانی نه، از خزان غیب بلاریب در دهان مانده و این آشها بکنجه ما پزند... مانیز عدد ابیات غزلیات را از هزار بگنوانیدیم تا رغبت مشتری صادقتر و باهمه طبایع موافقت باشد».

دیوان چاپ شیراز مشتمل است بر: ۱- قصیده «سفرة كنز الاشتهاء» ۲- دیگر ضائد در استقبال شعراء زمان ۳- قصیده به کردی ولری ۴- ترجیمات ۵- مثنوی در جواب مولانا نجمی ۶- غزلیات در جواب اغلب اسامید معاصر یا شعراء قریب العهد و نیز غزلیات ابداعی ۷- مقطعات ۸- قطعه به نظم و نشر در وصف عمامه پهلوان عبدالله عراقی ۹- رباعیات و فلهویات و مفردات ۱۰- جنگه نامه مزعفر و بفرآ در استقبال فردوسی و دیگر مثنویات ۱۱ و ۱۲- دو رساله منشور ماجرای برنج و بفرآ و رساله خواب نامه ۱۳- نه باب در لغت ۱۴- خامه دیوان ۱۵- قصیده در مدح کجری که غذائی است هندی. - برای نمونه از تضمینات او این قطعه در اینجا ثبت میشود:

با مغز کله گفتم: کای قوت دل من

زین پردهات بحیلت خواهم برون کشیدن

مغز از سر ارادت کردن نهاد و گفتا:

« از تو بیک اشارت، از ما بسر دیدن!»

باید گفت که ترجمه اشعار بحق با انگلیسی محال می نماید، همینقدر کفایت است. باین نکته اشاره شود که ابواسحاق اطعمه و عید زاکانی مذکور در فوق و نظام الدین محمود قاری یزدی هر سه در باب اشعار مضاحک و اشعار تقلیدی^(۱) در ادب فارسی بانی و پیشوای مدرسه خاصی میباشند.

همانگونه که ابواسحاق انواع اطعمه را موضوع اشعار خود قرار داده، نظام الدین محمود قاری سخن خویش را خاص انواع البسه ساخته است، اشعار این سه شاعر را چنانکه در فوق یاد کردیم میرزا حبیب- اصفهانی در اسلامبول چاپ کرده و هر سه را بیک نظام الدین محمود قاری یزدی شکل و قطع و با سلوب واحد بطبع رسانده؛ در مقدمه مختصری که در صدر دیوان البسه نوشته است، ناشر دانشمند کتاب میگوید که: بگمان وی نسخه خطی که در دسترس وی بوده منحصر بفرد می باشد؛ زیرا که نسخه دیگری از آن در هیچیک از کتابخانه های متعدد ایران و اسلامبول بعد از فحص و بحث بسیار بدست نیاورده، و حتی نامی از آن شاعر و اشعار او در هیچیک از کتب تذکره و تواریخ ندیده، جز در يك تذکره هندی (نام آن کتاب و عبارت آنرا هم ذکر نکرده است) و تنها يك بیت منحصر بفرد از آن شاعر در کتاب لغت موسوم به برهان جامع^(۲) بطور استشهاد ایراد شده است.

(۱) اشعار مضاحک Satire اشعار تقلیدی Parody.

(۲) برهان جامع نام کتاب لغت مختصر و جامعی است که اصلاً از کتاب لغت «برهان قاطع» استخراج و خلاصه شده و آن کتاب در تبریز در شوال سنه ۱۲۶۰ هـ / نوامبر ۱۸۴۱ م. بجایبسنکی بطبع رسیده.

اشعار این شاعر همه مربوط بفن خیاطی است و از دیوان شیخ-
اطعمه تقلید کرده و بهمان طرز و اسلوب اشعاری ساخته. دیوانش مشتمل
میباشد بر دیباچهٔ منظوم که متأسفاً بهیچوجه شعاع نوری بر تاریکی
تاریخ حیات شاعر نمی افکند؛ پس از آن قصیده‌ای
محتویات
دیوان البسه (۱) است موسوم به آفاق و انفس که بطنز و مزاح و
جنگ نامه‌ای بین جامه‌های موئینه و کتانی ساخته.

بعد از آن منظومه‌ایست موسوم به: «اسرار ابریشم»، آنگاه اشعاری است
در استقبال شعراء متقدمین و متأخرین مانند: اوحدی، خواجه، سعدی،
سید حسن ترمذی (۲)، سنائی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ظهیر-
فاریابی، عماد فقیه کرمانی، حافظ، علی دزد، کمال خجندی
محمد فیروز آبادی (۳)، نیر کرمانی (۴)، سید نعمه الله ولی، جلال الدین
رومی، سلمان ساوجی، سید جلال عضد، سعد الدین نصیر (۵)،
صدر الدین جوهری (۶)، امینی، امیر حسن دهلوی، جمال الدین،
شیخ فرید الدین عطار، کاتبی، ناصر بخارانی، سلطان ابوسعید،
همام تبریزی، امیر خسرو دهلوی، درویش اشرف نمدپوش (۷)،
عبیدزاکانی، جلال طبیب.

وی تقریباً در همهٔ انواع شعر ابیاتی ساخته باضافه مقدار زیادی
اشعار بلهجه‌های محلی- (فهلویات و شیرازیات)- گفته است. در پایان دیوان
چندین رساله و مقاله منشور آورده از این قرار:

مناظرهٔ بین اطعمه و البسه، رؤیای حمام، مدیحهٔ شعرای بزرگ
ایران با اصطلاحات البسه و اقمشه، حکایت سارق البسه، نامهٔ پشم به ابریشم
(۱) ظاهراً این شاعر به تقلید از شیخ اطعمه از البسه سخن گفته و از بسحق تقلیدی
بارد کرده، و هیچگونه براءت و ابتکار خاصی ندارد. (مترجم)

و چند نامه دیگر از همین قبیل ، رساله آرایشی نامه ، رساله تعریفات موسوم به : «ده وصل» که چنانکه نام آن حاکی است به ده قسمت تقسیم میشود ؛ رساله دیگر موسوم به صد وعظ ، مثنوی فکاهی رزمی با سلوب شاهنامه شامل وصف جنگ مابین صوف و کمنا^(۱) ، این مثنوی موسوم است به مخیط نامه^(۲) . و در پایان این مجموعه فرهنگی است در وصف کلمات و اصطلاحات فن خیاطت^(۳) .

(۱) کمنا - Kincob

(۲) در متن دیوان البسه طبع اسلامبول «مخیل نامه» ذکر شده ظاهراً سهو است.

(۳) مرحوم بر اون از سخن محمودقاری در متن کتاب نمونه ای ذکر نکرده است ، بنظر رسید که اگر از سبک کلام او و تقلیدی که از ابوالسحاق کرده مثلی آوریم شاید بی فایده نباشد؛ پریک غزل حافظ را که هر دو استقبال و تنبیه کرده اند در اینجا ذکر میکنیم :

حافظ گفته است :

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پراز مرئی است...

بحق گفته است : (دیوان ص ۳۵ طبع اسلامبول)

«اگر چه بحث رطب بحث قند بی ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پراز مرئی است

نبات همدم چوب است و خار پیاور رطب

در این میان دل ما سوخت کاین چه بلجبی است

چه شیوه می کند آب نبات با دل ما

که بر طبقه شمشاد و کاسه حلبی است!

بنیة حاشیه در صحنه بعد

تنها وسیله‌ای که بیماری آن می‌توان زمان احتمالی این شاعر را بدست آورد، همانا فهرست اسامی شعرای معاصر زمان اوست
عصر و زمان احتمالی که در اوصاف شعراء ذکر کرده است، (صفحه محمودقاری
۱۳۸ دیوان او)، و آنها عبارت اند از: قاسم الانوار
(متوفی بسال ۸۳۷ هـ.) و خواجه عصمت بخارانی (متوفی به ۸۲۹ هـ.)، کاتبی

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

دگر مگوی که پالوده آب میويز است

که از نبات کردو میبرد چه کر غنیمی است

صفا و بختگی و ذوق و ذنبه کشك

ز آتش سحر و جوشهای نومیخی است

اساس نان تنك صفا ایست خوش منظر

بنای گلشن گنیا به پهلوش طنبی است

سبب میرس چو بسحق خوش خورد لوتی

که اشتهای چنین را دلیل بی سببی است.

محمودقاری گفته است: (دیوان البسه ص ۱۹ طبع اسلامبول)

ز اطلس فلکم پرده در طنبی است

بطاقچه مه و خور جام و کاسه حلیمی است

ببرده شاهد کمخا و جلوه کر میخك،

بهم برآمده دستار کاین چه بلجی است!

بصوف از آنجبت انگوره‌ای لب کردند

که کهکمی لکه بروی ز باده غنیمی است

بقیه حاشیه در صفحه بعد

(متوفی به ۸۳۷ هـ.) ، خیالی بخارانی (متوفی در حدود سال ۸۵۰ هـ.)
 امیر شاهی (متوفی ۸۵۷ هـ.) شیخ آذری (متوفی ۸۶۶ هـ.) . از اینقرار
 میتوان استنباط کرد که محمود قاری یزدی در حدود سال ۸۶۶ هـ. در
 حیات بوده و دیوانش را نگاشته است؛ ظاهراً مربوط میشود بدوره شعراء
 نیمه دوم قرن نهم ، اما از آن سبب که سبک کلام او را با ابو اسحاق
 مشابهت و نزدیکی تمام است و از سرمشق او پیروی و تقلید کرده، مناسب

بقیة حاشیه از صفحه قبل:

در اینکه صندلی (۱) بقیه کش بپایه رسید،

سبب مهری که آنرا دلیل بی سببی است؛

در آمدن به رنگ شرب و والا را

ز عین قبحه نمائی و غایت جلیبی است

و جب و جب همه شب چاوشب به پیمایم

چه صرفها که مرا در نهالی حزبی است

بکیش کلکنه و دین فوطه حمام

که بجه کردن سجاده عین بی ادبی است

بر ختخانه قاری خرام و زینت بین

که متکای مهش مرد بالش طنبی است

ز نظم الهه قاری بیاری کویان

زبان خموش، ولیکن دهان پراز عربی است

از ملاحظه لغات اطعمه و الهه در این دو فزل، معلوم میشود تاجه پایه اصطلاحات

و اساسی از آن زمان تا حاضر تغییر کرده و نامها و اصطلاحات دیگر یافته اند، بطوریکه

فهم آن ابیات در زمان ما بسهولت ممکن نیست .

(۱) صندلی - ظاهراً در آغاز بمعنای کرسی استعمال میشده که از چوب معطر

صندل (چندین هندی)) می ساخته اند ، بعداً بمعنای مطلق استعمال شده است . -

ازین بیت ظاهر میشود که در قرن نهم «صندلی» بمعنای مجازی معمول گردیده است .

چنان نمود که ناموی را در این فصل ذکر کنیم.

از طرف دیگر، شاه نعمه الله کرمانی که یکی از شعراء منظور و مقلد شیخ ابواسحاق اطعمه است، متعلق به همین عصر میباشد؛ لیکن از آنجا که تا سال ۵۸۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م. در قید حیات بوده و این فصل نیز بطول انجامیده شرح حال او را با شرح احوال خواجه عصمت و کاتبی و دیگر شعراء در فصل بعد ذکر خواهیم کرد.

هر چند بنظر ضروری نمی آید که بهمان طول و تفصیل که از شعراء این عصر سخن گفتیم از نثر نویسان آن زمان نیز عربی نویسان ایران در دوره تیموری بحث کنیم، لیکن از ذکر چند تن از آنان گریزی نیست، در آئینان کسانی که خاصه بزبان عرب مقالات و آثار دارند شایسته ذکر میباشند. بخصوص يك یادوتن از آنها که غالب آثار خود را بآن لسان تحریر فرموده اند.

تیمور در بسیاری از اموری یکی از کشور کشایان بزرگ مشرق که چهارصد سال قبل از او می زیسته و مانند او از اصل و ریشه ترك بوده است شباهت دارد؛ و آن همانا سلطان محمود غزنوی است. یکی از وجوه شباهت ایشان در آن است که آنهر دو میل و شوق وافری داشته اند فضلاء و دانشمندان را از بلاد و امصار مفتوحه به دارالملک خود منتقل سازند و بدین وسیلت بر شکوه و جلال دربار خود بیفزایند، و از راه پشتیبانی و حمایت از علم و ادب شهرت و نام بیشتری کسب کنند.

در میان علمائی که تیمور از سایر بلاد ربوده و بیایتخت خود آورده

دو تن که از همه معروف ترند یکی سعدالدین قفازانی است و دیگری میر سید شریف جرجانی.^(۱) واینک ما درباره آن هر دو بنوبت چند کلمه خواهیم گفت :

آن دانشمند نامی که علماء معاصر وی در *ماوراءالنهر* تا زمان حاضر همه او را - استاد کل و سرآمد فضلاء مولانا سعدالدین قفازانی - ابناء بشر - می‌شمارند مولانا سعدالدین مسعود

ابن عمر بن عبدالله القفازانی است. از مؤلفات وی شانزده مجلد را بروکلمن نام میبرد^(۲). وی در قریه قفازان ناحیه نسا، در خراسان بسال ۷۲۲ هـ / ۱۳۲۲ م. متولد گردید، گویند که : نخستین تألیف وی شرحی است که بر *تصریف زنجانی* نگاشته و آن را در شانزده سالگی بقلم آورده. دیگر از مؤلفات او کتاب *المطول* است که آنرا بنام *ملك معزالدین حمین* کتبت مصدر ساخته. آن پادشاه چنانکه سابقاً گفته شد از ملوک کتبهات است که از سال ۱۳۳۱ م تا ۱۳۷۰ م. در خراسان حکومت میکرده، قفازانی بعد از اودر خوارزم ساکن گردید. آن شهر در آن زمان مرکز علم و ادب بود، وی در آنجا کتاب *المختصر* را برشته تألیف درآورد و آنرا به جانی یغ خان منولی که از طوائف اردوی طلا، الوس باتوخان، است هدیه فرمود.

(۱) در باب تاریخیات قفازانی رجوع شود به: «*الدرر الکامنه*» و «*بغیة الوعاة*» و «*روضات الجنات*» و «*مفتاح السعادة*». و در باب سید جرجانی رجوع شود به: «*حبیب السیر*»، «*بغیة الوعاة*»، «*روضات الجنات*» و «*مفتاح السعادة*».

دائرة المعارف اسلام طبع لیدن از هر دو دانشمند بتفصیل سخن گفته است.

(۲) تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۲ ص ۲۱۵.

(این خان مغولی در قباچاق غربی از ۱۳۴۰ م. تا ۱۳۵۷ م. سلطنت میکرده است.)

زمانیکه امیر تیمور خوارزم را فتح کرد. به ملک محمد سرخی فرزند کهتر ملک معزالدین کرت مذکور در فوق اجازت فرمود که تفتازانی را باخود به سرخی ببرد و در آنجا بوی منصب تدریس تفویض کند. لکن چون بعد از آن امیر تیمور بشهرت و منزلت علمی تفتازانی آگاه شد، او را از سرخی بدارالملک خود، سمرقند، احضار فرمود؛ تفتازانی چندسالی در آن شهر بزیست، و بعزت و حرمت روزگاری بسر آورد. عاقبت در سال ۷۹۱ هـ / ۱۳۸۹ م.^(۱) یعنی در همان سال که حافظ در شیراز وفات یافت، وی نیز ایام عمرش بسر آمد. گرچه بعضی دیگر از مورخان سال وفات او را ۷۹۷ هـ ذکر کرده اند^(۲)، ولی بهر حال در شهر سرخی مدفون گشت، و از او پسری باقی بماند موسوم به: مولانا محمد تفتازانی که او نیز در سال ۸۳۸ هـ / ۱۴۳۴ م. در بلیه طاعون هرات در آن شهر وفات یافت، و از او صاحب حبیب السیر حکایتی نقل می نماید که میزانی از سادگی لوح و صفای باطن وی بدست میدهد^(۳).

در باب تألیفات تفتازانی اطناب و بسط کلام بیفایده است زیرا نه تنها تمام آثار او بر مبنای تألیف شده، بلکه حتی از مقوله علوم ادبی نیز

(۱) رجوع کنید بمسئله ۳۷۷ و ۳۷۸ کتاب خاطر.

(۲) در مجمل فصیحی خوافی، که مورخ موهبی است، سال وفات مولانا را ۷۸۷ هـ / ۱۳۸۵ م. ذکر کرده.

(۳) حبیب السیر جزء ۳۰ ج ۳، ص ۱۷۶.

خارج است ، وغالباً در موضوعات علمی مانند : منطق و صرف و نحو عربی و فلسفه و کلام و تفسیر و فقه می باشد ^(۱). در اینکه تفتازانی رابه فارسی اثری

(۱) سیت فضائل **مولانا سعدالدین** در حیات خود او تا بلاد مغرب رفته و بگوش علامه ابن خلدون نیز رسیده بوده است ، که در مقدمه خود از او نام میبرد . سه کتاب وی در فنون معانی بیان از مقوله علوم ادبی است که مرحوم **براون** آثار او را خارج از آن رشته دانسته است : و آن سه عبارت اند از - :

الف) شرح تلخیص خطیب قزوینی موسوم به: **المطول** سال ۷۴۸هـ. در هرات.
ب) **مختصر المعانی** یا شرح تلخیص المفتاح، در شهر غوجدوان سال ۷۵۶هـ.
ج) شرح القسم الثالث من المفتاح ، که شرحی است بر قسم سوم **مفتاح العلوم** **للمساکینی** در سمرقند، سال ۷۸۷هـ. و بفارسی **حاجی خلیفه** باو تفسیری نسبت میدهد موسوم به: **کشف الاسرار و عدة الابرار** ولی آن تفصیلی است از تفسیر مختصر **خواجہ عبداللہ انصاری** که یکی از شاگردان او موسوم به **رشیدالدین ابوالفضل المیددی** در ۵۲۰هـ. تألیف کرده و اشتباعاً بمولانا سعد نسبت داده اند . (و این بنده مترجم نسخ کاملی از آن بدست آورده بهمت دانشگاه طهران مشغول طبع هشتم و ناکون جلد اول در ۱۳۳۱ ش و جلد دوم در ۱۳۳۸ ش بطبع رسیده است) .

در تاریخ وفات مولانا گفته اند :

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چورفت آب چشم آمد چو سهل و بلغه رجاء
غفلوا برسیدم از تاریخ سال رحلتش ؟ گفت: تاریخش یکی کم « طیب الله ثراه » .
که ۷۹۳ هجری آید .

در **کشکول شیخ بهائی** دوبیت فارسی باونهم تعداده شامل برده لغت که دارای معانی اشداد است .

باشد، مارا اطلاعی نیست؛ لکن چون او را ترجمه ای بنظم ترکی از
 مثنوی بوستان شیخ سعدی باقی است، محتر غیب در کتاب خود وی را
 جزء شعراء ترك بشمار آورده^(۱).

المید الشریف یا میر سید شریف علی بن محمد
 میر سید شریف جرجانی الجرجانی که در نزد فضایل اروپا بواسطه کتاب
 موسوم به: «التعريفات» در ذکر اصطلاحات و کلمات صوفیه، شهرتی
 بسزا دارد. او در شهر جرجان یا گرگان متولد گردید، و آن شهری بوده است
 در نزدیکی استرآباد فعلی. سال تولد سید را ۷۴۰ هـ / ۱۳۳۹ م. ضبط
 کرده اند، گویند: در سال ۷۷۹ هـ / ۱۳۷۷ م. وی را سعد الدین تفتازانی
 بشاه شجاع مظفری معرفی کرد و در آئزمان آن پادشاه در قصر زرد
 اقامت داشت. پس او را با خود به شیراز برد و در آنجا در مدرسه دارالشفاء
 به تدریس مأمور فرمود^(۲). در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. که تیمور شیراز را

(۱) کتاب تاریخ شعر عثمانی ج ۱ ص ۲۰۲.

(۲) در باب معرفی میر سید شریف بواسطه سعد الدین تفتازانی به شاه شجاع
 مرحوم بر او در کتاب خود هم پر فطور و کلمن آلمانی در شرح احوال جرجانی
 (در دائرة المعارف اسلام) هر دو دو چار اشتباهی عظیم شده اند. زیرا این معرفی بتوسط
 صاحب روضة الصفا (جلد ۱، ص ۱۱، طبع بمبائی) بواسطه سعد الدین سعید الانسی
 که از رجال و وزراء دربار شاه شجاع است، در قصر زرد یا کوشک زرد فارس
 واقع شده، نه بواسطه مولانا سعد تفتازانی در گرگان؛ زیرا شاه شجاع
 هیچوقت به گرگان و استرآباد نرفته است و اشتباه این هر دو دانشمند ناشی از
 وحدت اسم سعد الدین است که (انسی) را (تفتازانی) پنداشته اند.

فتح کرد، آن دانشمند را از آنجا به سمرقند منتقل ساخت، که در آنجا بازاو رابا سعدالدین تفتازانی اتفاق ملاقات افتاد. آنهر دو دانشمند با یکدیگر در سر مباحث علمی مناقشات بسیار داشته‌اند. بعد از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هـ. / ۱۴۰۵ م. جرجانی باز به شیراز بازگشت و در آنجا بزیست، تا در سال ۸۱۶ هـ. / ۱۴۱۳ م. در هفتاد و شش سالگی وفات یافت^(۱). بروکلمن سیویک مجلد از آثار آن مرد بزرگ را نام میبرد که تمام بلسان عربی تحریر شده است^(۲).

به میر سید شریف سه کتاب بزبان فارسی منسوب است: اول رساله معروفی است ذر صرف عربی موسوم به «صرف میر». دوم رساله‌ای در منطق، موسوم به: «الکبری فی المنطق». سدیگر رساله‌ای است در مراتب وجود^(۳)؛

(۱) مقبره میر سید شریف جرجانی هم اکنون در شیراز در محله سردرگ موجود و زیاده نگاه است و این بنده مترجم در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. آنرا زیارت کرده‌ام، متأسفانه رونقی ندارد.

(۲) بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب، جلد ۲، ص ۲۱۱ و نیز رجوع شود به: حبيب السیر، جز ۳۰، ص ۳، بغية الوعاة، الضوء اللامع فی اهل القرن - التاسع مع ۵ طبع مصر، دائرة المعارف اسلام.

(۳) رساله مراتب وجود را بنام رساله الوجود در طهران، سال ۱۳۲۱ هـ. ش. مرحوم حاج سید نصر الله تقوی بطبعی ظریف و قطعی بدیع بچاپ رسانده، و آن رساله کوچکی است در ۲۴ صفحه، و شروع میشود باین عبارت: «بدان و قضا الله و ایانا که اصحاب بحث و نظر از برای بیان مراتب موجودات در موجودیت تمثیلی کرده‌اند...» و رساله بحکایت شیرینی خامه می‌پذیرد. آن حکایت را ما هینا در اینجا نقل می‌کنیم تا از سبک سخن سید نمونه‌ای بدست باشد:

بلیه حاشیه در صفحه بعد

و این هر سه را رِیو در فهرست نام میبرد و ظاهر آسید را در زبان مادری خود کمتر آثار قلمی باقی مانده باشد.

ابن عربشاه سومین دانشمندی که از آن دو بسال جوانتر است،

و او را نیز تیمور از موطن خود - شهر دمشق -

بسال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م. هنگامیکه هنوز دوازده ساله بود با اتفاق مادر و برادران کوچ داده به سمرقند برد، شخصی است موسوم به ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله بن عربشاه. شهرت این نویسنده در باب کتابی است که بالهجه خصوصت آمیز در شرح احوال تیمور نگاشته است، بنام «عجائب المقدور فی نواب تیمور». بآن کتاب در فصل گذشته اشاره و

بیه حاشیه از صفحه قبل:

«دانشمندی که بر طریقه اهل کلام بوده بادیگری که بر طریقه صوفیه

موجوده رفتی، وقتی در مجلسی جمع شدند و مناظره در باب توحید میان ایشان واقع شد. دانشمند اول گفت که: بیزارم از آن خدائی که در سگ و کریم ظهور کند؛ و آندیکر چنین گفت که: بیزارم از آن خدائی که در سگ و کریم ظهور نکند؛ حاضران مجلس جزم کردند که یکی از آن دو دانشمند کافر شدند. بعضی از بزرگان سخن ایشان را چنین توجیه کرده اند که: - دانشمند اول اعتقاد کرده بود که سگ و کریم دو غایت خست اند و ملائکه و مغالطه با ایشان نقصان تمام باشد. پس مقصود وی از آن سخن آن است که: بیزارم از خدائی که ناقص باشد. و دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در ملائکه هیچ نقصان نیست، بر آن طریق که در آفتاب گفته شد و اگر در سگ و کریم ظهور نکند فیض وجود حق جل جلاله عام نباشد، بلکه ناقص باشد؛ پس مقصود وی نیز همین است که - بیزارم از آن خدائی که ناقص باشد؛ شکی نیست که ناقص خدائی را نباید. پس بیزاری ایشان از خدای نباشد و کفر هیچک لازم نپاید، والسلام.»

از آن اقتباس بسیار کرده‌ایم^(۱).

وی در سمرقند نزد میرسید شریف جرجانی مذکور در فوق
بکسب دانش پرداخت و زبان‌های ترکی و فارسی را بیاموخت، و کتاب
مرزبان نامه^(۲) سعدالدین وراوینی را از فارسی عبری ترجمه فرمود؛
پس مسافرت‌های بسیار کرد، و در ممالک ختا و خوارزم و دشت قبیاق و
استرخان و ادرنه سیاحت رفت. مدتی منشی خاص سلطان، محمد اول
پادشاه عثمانی گردید. سپس در سال ۸۲۵ هـ. / ۱۴۲۲ م. بمولد خود
دمشق باز گشت. هفت سال بعد از آن بزیارت بیت‌الله عزیمت مکه نمود،
و عاقبت بسال ۸۴۰ هـ. / ۱۴۳۶ م. در شهر قاهره ساکن گردید، و در
سال ۸۵۴ هـ. / ۱۴۵۰ م. وفات یافت. بغض و کینه علنی او نسبت به
تیمور از سراسر صفحات کتابش واضح و آشکار است، و با تاریخ پر تملقی که
شرف‌الدین علی یزدی و دیگر مورخان ایرانی برای تیمور نگه داشته‌اند
میانیت نمایان دارد. از دیگر تألیفات ابن عربشاه، و معروفتر آن همه، همانا
کتاب فاکهة الخلفاء^(۳) است.

(۱) شیخ شهاب الدین ابو محمد الدمشقی الرومی الحنفی
معروف به: ابن عربشاه، متولد ۷۹۱ هـ. و متوفی ۸۵۴ هـ. صاحب «عجائب المقدور»
چاپ لیدن ۱۹۳۶ م. و کلکته ۱۸۱۳ م. و اسلامبول ۱۲۳۳ هـ. و بولاق ۱۲۸۵ م. و کتاب
«فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء» با سلوب کلیله و دمنه در ترجمه
«مرزبان نامه».

(۲) این کتاب جزو سلسله کتب منطبعة غیب در ۱۹۰۹ م. بطبع رسیده است.

(۳) فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء کتابی است در حکم و آداب و نسیب

بله حاشیه در صفحه بعد

از نویسندگان عربی نویسی که در این عصر می زیسته اند
مولانا
عبدالدین ایچی و با ایران ارتباطی نداشته مانند: **الیافی** ^(۱) و
 مانند: **الصفدی** ^(۲) که از هر دو تن بسیار نوادر
 ادبی و مطالب تاریخی و تذکره رجال بجای مانده است، در این کتاب سخنی
 نمی گوئیم. ولیکن از دو تن دانشمند ایرانی نژاد و عربی نویسی نمیتوان

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

که با سبب **کلیله و دمنه** وضع کرده است، و مشتمل است بر ده باب که ظرایف و
 حکایات از قول شخصی بنام **ابی المحاسن حسان** نقل مینماید، و در مقدمه میگوید:
 «وسرت فارس الافکار فی میدان هذا المضمار، وضدت من الفائدة ما قصدوه، ومن المائدة
 فی الدارین ما رصدوه، و جمعت ما بلفتنی عن نقله الاخبار و حمله الآثار و رواة الاشعار، علی
 لسان شیخ اللطائف و منبع المعارف و امام الطوائف و مجمع الموارف، ذی الفضل و الاحسان
 ابی المحاسن حسان . . .». و آن کتاب را در سال ۸۵۸ هـ. تألیف نموده، و در سال
 ۱۳۲۵ هـ در مطبعه المومنیة در هضر بطبع رسیده است.

(۱) ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافی الشافعی الیمنی المکی-

متولد سنه ۶۹۸ هـ. صاحب تصانیف بسیار در تصوف و اصول و تاریخ، که از آن
 جمله است: تاریخ موسوم به: **مرآة الجنان و عبرة الیقظان**. (نسخه آن در
 کتابخانه ملی طهران موجود است) وفات و مدفن او در **مکه معظمه** است، وی پیر مرشد
شاه نعمه الله ولی میباشد.

(۲) صلاح الدین ابو الصفا خلیل بن ابیک الصفدی الشافعی الدمشقی-

متولد به سال ۶۹۶ هـ. و متوفی بسال ۷۶۴ هـ. امام ادب و شاعر و مؤلف معروف. وفات
 و مدفن او در **دمشق** است.

گنشت ، و باختصار از هردو ذکر می‌باید کرد . - نخستین آن دو تن عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی است که در سال ۷۵۶ هـ / ۱۳۵۵ م. وفات یافت. وی بزبان عرب کتب بسیار در فلسفه و کلام و اصول دین و اخلاق برشته تألیف در آورده ^(۱) که از همه معروفتر کتابی مشهور است موسوم به: «واقف»، از آن لحاظ که این دانشمند را با سلسله آل مظفر رابطه زیاد پیوسته بود، در اینجا بذکر نام او میپردازیم. هرچند وی در قصبه ایج در فارس، که مکانی است بین دارا بجر و نیریز، تولد یافته معذلک بزبان مادری خویش کمتر بلکه هیچ اثری بجای نگذاشته، در همان حال چنانکه در فوق اشاره شد، خواجه حافظ او را مانند یکی از مفاخر علمی پنجگانه ملک فارس ستایش کرده است ^(۲).

وی فقیهی شافعی است که بشغل قضا اشتغال داشته، و مشرب تصوف دارد ^(۳) و نیز وقتی بسفارتی سیاسی مأمور شده است، چنانکه از کتاب

(۱) پروکلمن عدد مؤلفات او را یازده جلد نام میبرد (جلد دوم، ۲۰۸).

(۲) کتاب المواقف فی علم الکلام و تحقیق المقاصد و تعیین المرام از متون معتبره علم کلام است که آنرا بنام خواجه غیاث الدین محمد بن رشید الدین وزیر تألیف فرموده، میرسید شریف جر جانی بر آن شرح مفصلی نوشته، و اصل و شرح هردو در مصر و لیبزیک (۱۸۴۸ م.) و بلاد اسلامی بطبع رسیده از متون معتبره علم کلام میباشد.

(۳) رجوع شود بصفحه ۳۷۰ همین کتاب.

(۴) در مشرب تصوف فاضل عضد ایجی اثری و دلایلی درست نیست و تألیفات او مانند: «واقف و رساله عضدیه و العقاید العضدیه همه در مقول و علوم کلامیه است. معلوم نیست مرحوم بر او ن بر تصوف او چه دلایلی داشته است!!

فارس نامه ناصری دانسته میشود، قاضی عضد را شیخ ابو اسحق حکمران فارس در سال ۵۷۵۳ هـ / ۱۳۵۲ م. نزد امیر مبارزالدین محمد مظفری که در آترمان در خطه کرمان اقامت داشت برسات فرستاد، بآن امید که او را از خیال حمله به شیراز منصرف سازد. وی گرچه در این رسالت بمقصود نائل نیامد، لیکن امیر مبارزالدین از او بحرمت بسیار پذیرائی فرمود. و بعد از آن سه روز در قصبه ایچ مولد خود از آن امیر ضیافت کرد، و سپس امیر وی را مأمور ساخت که کتاب **المفصل** تألیف علامه زمخشری را که در نحو معروف است بفروزد و شاه شجاع که بعدها سلطان فارس گردید تعلیم دهد.

دیگر از رجال علم ایران که در این قرن میزیسته، فیروز آبادی و او را اتفاق ملاقات با امیر تیمور حاصل گردیده و از او عزت و اکرام یافته، ابوطاهر مجدالدین محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروز آبادی است^(۱) که از بزرگان ادب و از لغت شناسان معروف لسان عرب است. شهرت او مدیون تألیف بسیار بزرگی است در علم لغت که موسوم به قاموس میباشد^(۲) تولد او در سال ۷۲۹ هـ / ۱۳۲۶ م.

(۱) برای احوال فیروز آبادی مراجعه شود به: کتاب **برو کلمن** (جلد ۲ ص ۱۸۱) و نیز نام فیروز آبادی در کتاب **تاریخ یمن** تألیف الخزرجی آمده است. مراجعه شود به: نیمه دوم نسخه عربی آن کتاب (طبع سری غیب) که در آنجا در ذیل سالهای ۷۹۶ هـ. ۸۰۶ هـ مکرراً زاونام میبرد.

(۲) کتاب او موسوم به: «**القاموس المحيط و القابوس الوسیط الجامع لمآذیبه من کلام العرب شمایط**» که مکرراً در طهران (با ترجمه فارسی) و کلکته و مصر و بولاق و بمبالی و لکنهو و آستانه بطبع رسیده است. صانوف او را متجاوز از چهل کتاب شمرده اند.

در فیروزآباد فارس اتفاق افتاد ، نخست در شیراز و سپس در واسط
(عراق عرب) و پس از آن در بغداد در سال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م . به تحصیل
پرداخت . بعد از آن در دمشق بسال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م . در مجلس درس
السبکی^(۱) حاضر می شد و باتفاق او به اورشلیم مسافرت فرمود . و در
آنجا مدت دمسال بتدریس اشتغال داشت ، پس از آن دوباره عزم مسافرت
کرد و در اثنای این سفر به آسیای صغیر و قاهره و در سال ۷۷۰ هـ /
۱۳۶۸ م . به مکه معظمه رفت ، در آنجا مدت پانزده سال اقامت گزید .
پس آهنگ هندوستان فرمود و در دهلی پنج سال بسر آورد ، دوباره به
مکه معظمه باز گشت ، و در این بار مدت ده سال دیگر در مجاورت بیت الله
بسر آورد . در سال ۷۹۴ هـ / ۱۳۹۲ م . بدربار
مسافرت های
عدیدوی
سلطان احمد بن اویس جلایری پادشاه بغداد
رفت . و پس به شیراز شتافت ، در آنجا او را با
امیر تیمور (ظاهراً در سال ۷۹۵ هـ) اتفاق ملاقات افتاد ، امیر او را
محترم داشت . آنگاه از شیراز از طریق هرمز و خلیج فارس قصد یمن
کرد ، و در سال بعد ۷۹۶ هـ / ۱۳۹۴ م . بآن بلاد رسید و چهارده ماه در
بلده تعز توقف کرد و در آنجا قاضی القضاة لمن شد
مقام عالی فیروزآبادی
و دختر سلطان الملك الاشرف را بحباله نکاح
در یمن
در آورد . پس در سال ۸۰۲ هـ . برای کربلا تسوم

(۱) السبکی (بنام اول) ، هو الشيخ تاج الدین عبد الوهاب متولد بسال

۷۲۷ هـ . و متوفی سنه ۷۷۱ هـ . صاحب کتابهای الطبقات النافعیه و جمع الجوامع

در قه شافعی و دیگر کتب از قه و ادب است .

به مکه رفت و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس **فقه مالکی** تأسیس فرمود،
 و پس از مسافرتی به مدینه باردیگر به یمن بازگشت. و در زید از بلاد یمن
 در سال ۸۱۷ هـ / ۱۴۱۴ م. وفات یافت.

در میان این پنج تن عربی نویسان که فوقاً ذکر شدند باستثنای
 ابن عرب‌شاه، که بمناسبت رابطه اوبا تیمور در اینجا ذکر شد، باقی همه
 ایرانی نژادند. و بدلایلی که در جلد اول این تاریخ ادبی^(۱) بآن اشاره
 کرده‌ایم به نظر ما تاریخ ادبی ایران اگر تنها محدود بآثار فارسی این
 قوم باشد کامل نخواهد بود و فاقد آثار عظیمه گرانبهایی است که از آن مردم
 در زبان عرب بجای مانده است. و این چنین تاریخی علاوه بر منقصت تاریخی
 نسبت به هوش و نبوغ قوم ایرانی نیز عادلانه قضاوت نکرده است و حق آنها
 را ادا ننموده.

نثر نویسان فارسی

در این عصر شماره نثر نویسان بمراتب کمتر از گویندگان شعر بنظر
 میرسند، از این رو بذکر چهار یا پنج تن از آنان در اینجا اکتفا باید کرد:
 اولین نویسنده‌ای که مستحق ذکر است، همانا شمس فخری است که
 نام کامل او اینجا ذکر شده، وی در سال ۷۴۵ هـ /
 ۱۳۴۴ م. کتابی در لغت فارسی نگاشت موسوم
 شمس الدین محمد بن سعید - فخر اصفهان
 به معیار جمالی^(۲) که آن را بنام پادشاه خوش-

(۱) رجوع شود به: تاریخ ادبی ایران تألیف پروان جلاوول ص ۴۴۵.

(۲) معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی - از این مجموعه نسخه خطی

بقلم حاشیه در صفحه بعد

مشرّب و محبوب ولی ناکام فارس یعنی شیخ ابواسحق انجو مصدر

بقیه حاشیه از صله قبل :

کاملی در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است به شماره ۲۶۶۱ و توصیف آن از این قرار است :

نسخه کتابخانه سلطنتی ایران - بخط نستعلیق کتابت قدیم - رقم حسین - تاریخ تحریر سال ۹۸۳ ه. ق. در ۳۱۰ صفحه، هر صفحه ۱۷-طر، هر سطر ۸۰ میلیمتر .
نسخه چینی آغاز می شود :

« بعد تحمید و ثنا و شکر و تمجید اله کرد کار موروماهی، نوربخش مهر و ماه.

و در دنباله آن اشعاری دیگر و مطالب سودمندی در مقدمه است ازین قرار :

« و اوارث ملک سلیمان خسرو صاحبقران

شهباز روز هیجا پادشاه دین پناه

سایه یزدان جمال دولت دنیا و دین

شیخ ابواسحاق نورددیده محمود شاه

.....

خسرو اصحابقران شمس فخری آنکه هست

از دل و جان داهی درگاه تو بیگانه و گاه

.....

کرچه در هرفن از آن هر کس کتابی ساختست

پس هنر قدر زمرّد داند از وقع گیاه

فال را کردم بنام و دولت جاوید تو

چار کوهر نظم در یک سلك بی هیچ اشتباه.

« هر چند این بنده جانی شمس فخری اصفهانی خود را از آن طایفه

نمی داند مدت شش ماه در کعب خلوت با حریف قناعت بسر برد و در این ایام

انزوا و مدت اختفا سعادت مساعدت نمود جمال الحق و الدنیا

والدین شیخ ابواسحاق خلد الله ملکه و سلطنته درسته اربع و اربعین

بقیه حاشیه در صله بعد

ساخت ، و آن کتاب به چهار قسمت تقسیم میشود بشرح ذیل :-

قسمت اول در نه فصل	در نظم و عروض
قسمت دوم در پنج فصل	در قافیه و انواع مختلفه شعر.
قسمت سوم	در صنایع معانی و مجازات و استعارات.
قسمت چهارم	در لغت فارسی و لغات قدیمه و نوادر.

قسمت چهارم این کتاب، که نزد علماء و فقه اللغه^(۱) شأن و منزلتی بیشتر

دارد، در بیلده قازان در سال ۱۸۸۵ م. بدست کارل سلیمان Carl Salemann بطبع رسیده است^(۲). نویسندۀ را نسخه خطی خوبی ازین کتاب بدست است

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و سیمائه (۷۱۴) این مجموعه که حقیقت مجموعه ای از بدایع و انموذجی از غریب است، میر کشت؛ مشتمل بر چهار فن: فن اول در علم عروض - فن دوم در علم قوافی - فن سوم در علم بدایع الصنائع، فن چهارم در علم لغت فارس؛ و از مایحتاج این علوم هیچ حقیقه دو این فنون مهمل نگذاشت و آن را معیار جمالی و مفتاح ابواسحاق نام نهاد، و مجمع اشعار و ابیات شواهد این چهار فن بنام یاقب یا کیت این شاه صاحبقران خلده جلاله موشح گردانید....»

و پایان آن نسخه چنین است:

«که ذات ملک سیرت شاه را ز آفات دوران بداری نگاه».

«تم الکتاب المسمى به معیار جمالی، بعون الله الملك المتعال، المرید العبد

الضعیف المحتاج، حسین، فر سنة ثلث و ثمانین و ستمائة (۹۸۳) المحرم الحرام ...».

(۱) فقه اللغه یا زبان شناسی = Philology

(۲) اخیراً بخش چهارم معیار جمالی را بنام «واژه نامه فارسی» دکتر

بقیه حاشیه در صفحه بعد

که تمام اجزاء آن را محتوی (و فقط یک بر گ از اول افتاده) و آن را دوست من دکتر رضا توفیق در اوت ۱۹۰۹ م. بمن هدیه فرمود.

تاریخ تألیف کتاب در قطعه ای مرکب از یازده بیت، که مدیحه ای از «فرزند محمود شاه انجو» (یعنی شیخ ابواسحق) را متضمن است، ذکر شده و این دوسه بیت از آن جاست:

بنام شهنشاه گیتی پناه	بفرمان دارای خورشید و ماه
ربیع دوم اول مهر ماه	زهجرت شده هفتد و پنج و چل
کز و فاسلانرا بود آب و جاه.	شد این درج یر درج کوهر تمام

کلمات و الفاظ نادره ای که در قسمت چهارم این کتاب توضیح شده به ترتیب حرف آخر آن کلمه انتظام یافته است و هر دسته از آن کلمات را مؤلف

بقیه حاشیه از صفحه قبل

صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه طهران سال ۱۳۳۷ ش. با مقابله و تصحیح و مقدمه دقیقاً بطبع رسانیده (شماره ۴۹۶ انتشارات دانشگاه طهران) در آن مقدمه می نویسد:

«... تاکنون فقط این بخش از آن کتاب بی چاپ رسیده است. نخستین بار آنرا ایران شناس دوس کارل سالمان در سال ۱۸۸۵ م. در شهر قازان از زوری یشتوستویس (خطی) و به کمک فرهنگ جهانیگری، مجمع الفرس سروری، غیاث اللغات، کتاب حلیمی، شرف نامه احمد منیری، لغات شهنامه عبدالقادر بغدادی، لغت نعمت الله، فرهنگ شعوری، سرمه سلیمانی، تحفه الاحباب ویراسته (صحیح) کرد. سالمان در ویرایش خود سخنی از معیار جمالی و شمس فخری و زندگانی و سرگذشت او نگفته است و در پایان آن رساله «مرغوب القلوب» شمس را که به سال ۷۵۷ سروده شده ... افزوده است.» می هجد.

در يك قصیده بطور قافیه ایراد کرده و آن قصیده هم در مدح ممدوح از خود مؤلف میباشد .

اماسه قسمت اول آن کتاب که بطبع نرسیده هر چند بسیار خوب است، ولی نسبتاً قدر و قیمت آن کمتر از قسمت چهارم میباشد، زیرا که مطالب وارده در آن در مؤلفات قدیمتر مانند: کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم تألیف شمس قیس، و نیز کتاب حدائق السحر تألیف رشید الدین - و طواط بطور کامل تر ذکر و توضیح شده است .

آنچه که از این نویسنده بر ما معلوم است، بتقریب معین الدین یزدی مؤلف همان است که ریو Rieu^(۱) در یکی از یادداشت‌های تاریخ خاندان مظفری خود در فهرست کتب خطی موزه بریتانیا در باب کتاب او موسوم به: «مواهب الهی» نگاشته است. و آن رساله ایست تاریخی در باب خاندان مظفری از آغاز تا هنگام جنگی که در شیراز بسال ۷۶۷هـ / ۱۳۶۵ م. مابین شاه شجاع و برادر ورقیش شاه محمود اتفاق افتاد .

یکی از همشهریه‌های معین الدین موسوم به: مفید الدین در کتاب خود مسمی به: «جامع مفیدی»^(۲) که در سالهای ۱۰۸۲ هـ. تا ۱۰۹۰ هـ. / ۱۶۷۱ م. تا ۱۶۷۹ م. تألیف نموده، وی را بزرگترین علماء عصر خود شمرده است. در مجلس درس وی جمع کثیری از طلبه از دحام مینموده‌اند، و گاه بگاه آن مجلس بحضور ممدوح و حامی وی یعنی شاه شجاع نیز

(۱) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزه بریتانیا تألیف ریو ص ۱۶۸ .

(۲) رجوع به فهرست ریو ص ۲۰۷ .

مفتخر میشده است. معین‌الدین بر حسب تشویق و ترغیب همان پادشاه و پدرش امیر مبارزالدین محمد تاریخ خود را در شهر اصفهان بسال ۷۵۷هـ/ ۱۳۵۶ م. آغاز فرمود. و آن را چنانکه در فوق گفتیم ده سال بعد از آن تاریخ بپایان رسانید. دو سال قبل از آن یعنی در سال ۷۵۵هـ/ ۱۳۵۴ م. بنا بر آنچه در تاریخ گزیده، بطور خلاصه از کتاب وی (یعنی مواهب‌الهی)، الحاق شده است^(۱)، وی را در کرمان بمدرسی یکی

(۱) این خلاصه که در سری کتابهای منطبعة گیب (تاریخ گزیده) مجلد ۱۴ بطبع رسیده است، بقلم شخصی است موسوم به: محمود کتبی یا گیتی و برای مزید فایده عین عبارت او بطور اختصار در اینجا نقل میشود:

» باب دزد کر پادشاهان آل مظفر ... و مولانای افضل شمعید مغفور مولانا معین‌الملک والدین الیزدی رحمة الله علیه رحمة واسعة سنی از تاریخ ایشان تألیف فرموده، بواسطه استمارات قریبه و عبارات عجیبه و اطراد در مدائح ایشان و افراق در اوصاف هر يك از آنان چهره هروس مقصود در تنقید احتجاب و امتناع مانده. در تاریخ شهور سنة ثلاث و عشرين و ثمانمائة ۸۲۳هـ. که بنده فقیر حقیر ضعیف محمود کتبی الحقه الله بمباهه الصالحین بر حسب اشارت علیه سعادت کتات تاریخ گزیده که صاحب سمید حمد الله مستوفی ساخته و پرداخته مشرف شد، و بن تکلف جامی است که از آن مفیدم و مضبوطم در میان تواریخ ننوشته‌اند. ... این ارشاد بگوش جان رسانید که تاریخ آل مظفر را داخل این نسخه میباید گردانید. چون این فقیر اباً عن جد از خدام ایشان بود، ندای این سعادت را لبیک سمأ و طاعة گفت و این امر را مطیع گشت، باوجود قلت بضاعت فضلو کثرت موانع وقت (بیت):

بها حاشه در صلح‌ها

ازمدارس منصوب نمودند. و عاقبت در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. وفات یافت^(۱).

اما کتاب **مواهب الهی** که از آن دو نسخه در کتاب **مواهب الهی** تصرف شخص من و يك نسخه دیگر از آن کتاب در موزه قیترویلیم در شهر کمبریج موجود است، کتابی است مشکل، زیرا چنانکه ریو بدرستی محاکمه کرده آن نیز مانند تاریخ و صاف از نظر هنرنمایی و بروز فصاحت مؤلف نگاشته شده و آراسته است بانثائی مطمئن و مزین^(۲)، که فقط از لحاظ ارزش اطلاعات تاریخی که در آن مندرج است قابل تحمل میباشد. خوشبختانه خلاصه ساده‌ای که از محتویات آن کتاب در تاریخ گزیده نقل شده، چنانکه در فوق گفته شد، و در غالب

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بفرمان خرد گشتم شتابان کزیدم داستانهای فراوان
بهم پیوستن آن بود دشوار جویزنجیری که زرین باشدش تار
در عبارت آورد و تارخی در تواریخ روزگار زیادت کرد . . .

در سال ۱۳۲۶ هـ. ش. آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران به طبع مجلد اول

مواهب الهی توفیق یافته و قسمت اول آن بخرج کتابخانه اقبال در تهران صورت طبع پذیرفته و آقای نفیسی مقدمه‌ای جامع و مفید در شرح احوال مؤلف و بحث انتقادی درباره کتاب در پانزدهم صیغه بر آن نگاشته‌اند. (رجوع شود به صفحه ۱۷۷ از همین کتاب).

(۱) معین الدین محمد بن جلال الدین شهرستانی الیزدی معروف به «معلم» در سال ۷۸۹ هـ. وفات یافت و در مسجدی که شاه شجاع در دهرستان یزد برای تدویر او ساخته بود، مدفون گردید.

(۲) انشاء مطمئن و مزین = < Florid and bombastic Prose >

نسخ خطی آن موجود است، مارا تاحدی از زحمت مطالعه انشاء مغلق آن کتاب بی نیاز نموده است.

مؤلف شیراز نامه نوه شیخ زرکوب شیرازی^(۱) است، و از آن
 لحاظ شایسته ذکر میباشد که کتابی در باب موطن
 شیخ فخرالدین
 ابوالعباس احمد خود برشته تحریر در آورده است بنام
 شیرازی مؤلف شیراز نامه^(۲)، و آن را در سال ۷۴۴ هـ / ۱۳۴۳ م.
 تألیف کرده. ريو Rieu در فهرست کتب خطی

(۱) برای شرح احوال شیخ زرکوب بکتاب شد الاوزار یا مزارات
 شیراز مراجعه شود.

کتاب شد الاوزار فی حظ الاوزار عن زوار المزار تألیف معین-
 الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال ۷۹۱ هـ. ق. تألیف شده بتصحیح
 دقیق مرحوم میرزا محمد قزوینی در سال ۱۳۳۸ ش. مطابق ۱۳۶۸ هـ. ق. در
 طهران با مقدمه جامی بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی بطبع رسیده
 است.

متن کتاب در ۴۶۳ صفحه متضمن بر شرح احوال سید و پانزده تن از مشاهیر
 ائمه دین و بزرگان و مشایخ صوفیه شیراز. بچاپ رسیده است و متجاوز از یکصد و بیست
 صفحه حواشی و فهارس مفید بر آن اضافه شده که مرحوم قزوینی شخصاً بقلم
 آورده اند و این حقیر خود از آن مرحوم استماع کردم که میفرمود: «بسم الله در آخر
 مرتبه طبع این کتاب توفیق یافتن و آخرین خدمت من بآداب این کتاب انجام گرفت».

(۲) شیراز نامه- تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی
 در هنگامیکه مرحوم بر اوقاف تاریخ خود را می نوشته است بطبع نرسیده بود ولی در
 بیاض حاشیه در صفحه بعد

موزه بریتانیا از آن وصفی بلیغ کرده است^(۱)، نسخه خطی این کتاب بسیار نادر و کمیاب، و این معنی موجب تأسف است که مؤلف در قسمت شرح احوال رجال بمشایخ بیشتر از شعراء عطف توجه فرموده است.

نظام الدین را از آن سبب شامی غازانی نامند که منتسب است
مولانا نظام شامی به محله شنب غازان یعنی آرامگاه غازان خان
نخستین مؤلف منولی که به دومیل مسافت در جنوب غربی شهر

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

سال ۱۳۱۰ هـ. ش. کتاب مذکور را آقای **بهمن کریمی** معلم ادبیات دبیرستان شیراز، از روی نسخه ای که در کتابخانه مرحوم **شعاع الملک** موجود بوده است، بطبع رسانیده؛ متأسفانه اغلاط بسیار دارد. ابتدا میشود باین عبارت: «ایراد محمدتی موفور ووفور آفرینی نامحصر الخ» و مرحوم **میرزا محمد حسین شعاع الملک**، که شاعری فعل و استادی مسلزمان خود بود، قطعه ای در ماده تاریخ طبع آن کتاب سروده که این دوبیت از آن است.

ینبوع دانش آمد، تاریخ **بن ابی الخیر** ای تشنه فضايل، سیراب شو زینبوع
 تاریخ سال طبعش، اول **شعاع** گفتا: «به به شدای کریمی، شیر از نامه مطبوع»

و از همین کتاب نسخه خطی بسیار نفیسی در ملکیت این شده محشی است که تاریخ کتابت آن در آخر چنین رقم شده: «تمام شد کتاب شیر از نامه در یوم الاربعاء ثانی عشر شهر رجب المرجب سنة ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة ۸۳۳ هـ»، یعنی آن نسخه تقریباً نود سال بعد از تاریخ تألیف تحریر شده است. این نسخه با نسخه چاپ آقای **کریمی** در مقایسه ابواب و مطالب کما و کیفاً اختلافی فاحش دارد، و ظاهراً این نسخه بسیار مقدم بر نسخه منقول منه چاپ شیر از است.

(۱) رجوع شود به: فهرست ریوس ۲۰۴.

تاریخ امیر تیمور
بزرگان فارسی^(۱)
تبریز واقع است. و از آن جهت قابل توجه میباشد،
که تنها تاریخی که در زمان حیات تیمور نگارش
یافته بقلم اوست.

(۱) از آثار صرا یلکانی - جلایری - به نشر شیوای فارسی دو نسخه نفیس در
کتابخانه ملی ملک در تهران ملاحظه کردم که از ذکر آن دو صرف نظر نمیتوان
کرد، و چون هر دو کتاب مصدر بنام سلاطین سلسله جلایر و بقلم همین مؤلف است و
شایسته است که در این مقام اشاره بهر دو بشود:

اولاً - ریاض الملوك في ریاضات السلوك - مؤلف نظام -
تبریزی، شاعر و نویسنده که از منادمان خاص سلطان اویسی بوده است، و این
کتاب را بنام او موشح ساخته، قطعه‌ای بلخ در دیباجه و قسیده‌ای فرا در خاتمه در مدح آن
پادشاه آورده است، بطوریکه از عبارات آن کتاب مستفاد میشود بعد از ابتدای هر مؤلف را بخواندن
کتاب نوادرو امثال شوقی وافر دست داده است، و بر آن صدق بوده که کتابی بدان هیچ ننگارند.
ظاهر آن در ۲۸ سالگی در پی این مقصود بر میآید، تا آنکه در بغداد بطلال کتاب -
سلوان المطاع في عدوان الاتباع (تألیف ابن الظفر الصقلی المکی
منولد به ۴۹۲ هـ. و متوفی به ۵۹۵ هـ. (رجوع شود به: وفيات الاعیان و بغیة الوعاة).
ناقص میگردد، و آنرا با تصرفات چند بکسوت زبان فارسی در میآورد و در بغداد از
نظر سلطان میگذرانند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شده و او در سلك
منادمان خاص قرار میگیرد. پس از سالی چند آنرا با آخر میرساند. و بر آن خاتمه‌ای
نیز الحاق میکند. آن کتاب يك دیباجه و يك مقدمه و پنج باب و يك خاتمه را مشتمل است.
نام مؤلف متن عربی را بدینگونه ذکر کرده است: «شیخ الاسلام عز الدین رکن -
الاسلام شرف الائمة ابو هاشم محمد بن محمد بن ظفر المغربي».

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این کتاب و کتاب دیگری در همان موضوع که پیش از وی شهرت

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در خاتمه میگوید: «در این روزگار که زما محل عقد و قبض و بسط ممالك اسلامی در فتنه تسخیر پادشاهی کامکار و دولتیاد نهاده ، و هو السلطان الاعظم شیخ او یسی بهادر خان، چنین گوید بنده کمینه نظام که از اوان صبی داغ تربیت و اختصاص آن حضرت یافته است ، و بیک نظر پادشاهانه از فرنا خورش بقدم تقدم پیش افتاده ، بدین حضرت مقرب جسته ، و کتاب سلوان المطاع را ترجمه کرده و دیباچه آن در بغداد در سنه ۷۶۸ ثمان وستین و سبعصمائه بمن عرض همایون رسانیده شد . و معونی که از آن تاریخ تا این غایت واقع شده ، موانع ایام و شواغل روزگار را در آن باب تصرفی هر چه تمامتر بود . در این وقت این نویاوه از کتم عدم بمکمن ظهور رسید ، هر زبان نامه و فوائد السلوک را تلوی میمون نهاد .». این کتاب در سبک انشاء بسیار متکلف و باسلوب جهانگشای جوینی و هر زبان نامه تحریر شده است و نسخه موجود در کتابخانه ملک بخط نسخ قریب بثلث بتاریخ ۱۰۲۱ هـ کتابت شده .

ثانیاً - کتاب «بلوهر و یودسف» :- مؤلف این کتاب هم ایضاً همان شخص یعنی نظام تبریزی است که پس از خطبه چنین میگوید : «ملق اشجار این بستان و منتفع از هار این کستان ، مقتصرا ذیال این خطاب و مختصرا طناب این کتاب ، نظام بنمده الله بفراغه ... الخ» .

آن کتاب تنقیح و تلخیصی است از کتاب کبیر بلوهر و یودسف که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نامترجم در نسخه موجود نیامده و نمیدمانده است . ظاهر آن نظام مذکور آن نسخه را در کتابخانه سلطان یافته و چون عبادات آن باطناب ممل قرین بوده همت بر تلخیص و ایجاز آن گماشته است ، پس بنام سلطان احمد بهادر بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صلبه قبل:

خان موشح ساخته است ، و بامر سلطان بر آن دیباجه نگاشته ، و در آنجا چنین میگوید:

«در بعضی از اوقات دریای سریر اعلی حضرت خلافت پناهی صورت این حال بمن^۱ مرض رسید ، از کمال رغبتی که آنحضرت را بفوائد علمی و فوائد حکمی میباشد ، سواد آنرا ملحوظ نظر سادات بخش گرداید ، و بعین الرضا بجانب آن التفات کرده اشارت عالی نفاذ یافت که این مختصر را دیباجه ای بایدهامهنگان مقصود از این اقتصار بدانند . و نیز خود کتابی باشد که نویسند و خوانند - امثال یرلیغ عالی اهلاد الله نموده ، این دیباجه ترتیب یافت. در باب تکلف و اطناب نسخه اصل حکایتی ذکر میکند که برای نمونه در اینجا نقل میشود؛ چه خالی از قکاهت نیست - :

«امثال این تکلیفات بیمزه نزد سخنوران کامل و نقادان ماهر پوشیده نیست که سماحتی نماید . و عقید بدان اطلاق مرکب سخن را مانمی هر چه بیشتر است: (حکایت) این قصه بدان میماند - که بزرگواری که دعوی شاهی کردی ، در حق مدوح خود گفته بود : «ای کف تو رشک دریای نیل ، و ای طبع تو غیرت چشمه سل-بیل ، دوستان تو در پناه نم الوکیل ، دشمنان ترا حق در قرق آن گفته «الم تر کیف فملربک باصحاب الفیل». لطیفی حاضر بود گفت : مصراع آخر از رود نیل دراز ترست و از وجود فیل ثقیل تر! - گفت: جهت اختصار برین اقتصار کردم و اگر اسب نظم در میدان اطناب میدوانیدم ، ختم مصراع تا (کصف ماکیل ، میرسانیدم . - گفت : ماکیل نه ، ما کول است؛ و از شما امثال این هفوات غیر مأمول ! از سرفتن در جواب گفت : «ذکرت بخیر ! نشنیده ای بجزو للناهار ما لایجزو للفر!!».

چنانکه گفتیم ظاهراً نظام مؤلف ایندو کتاب، همان نظام صاحب ظفر نامه

میباشد .

این نسخه بقلم محمد بن محمد بن ایطالپ المشتهر بهمام الطیب ۸۱۰ هـ. بخط نسخ تحریر یافته است. و نه تنها از احاطه تاریخ نثر فارسی ما آن هر دو را در اینجا متوالیاً ذکر کردیم، بلکه کتاب دوم از نظر تاریخ عقاید و افکار در ایران ، بخصوص کیفیت نفوذ مبادی و آثار بودائی مستحق مطالعه و تحقیق میباشد؛ زیرا مسلماً «یودسف»^۲ معرب «بوداسوتا» میباشد .

یافته (تألیف شرف الدین علی یزدی) هر دو ظفر نامه ^(۱) نام دارند. نسخه ظفر نامه شامی بغایت کم باب و تنها نسخه خطی که از آن اطلاع داریم در موزه بریتانیا است بشماره Add. 23,980 که من از آن بخط دکتر احمد خان ^(۲) نسخه ای رونویس کرده ام.

معلومات مادر باره نظام شامی غالباً مأخوذ از بعضی حوادث اتفاقی است که خود مؤلف در کتاب خود اشاره بدانها کرده و بعضی را مورخان بعدمانند: شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه و عبد الرزاق سمرقندی در مطلع المعدین و میرخواند و خواندمیر در روضة الصفا و حبیب السیر نقل کرده اند، و ریو بکمال خوبی آن جزئیات را جمع آورده و از زندگانی این مؤلف اطلاعات جامعی بدست داده است ^(۳).

او در هنگامی که امیر تیمور، بغداد را بگشود در آن شهر میزیست،

(۱) در باب کتاب ظفر نامه نظام الدین شامی رجوع شود: به حواشی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۶۶ همین کتاب.

(۲) مقصود اولاد دکتر احمد خان ظاهر امر حوم دکتر احمد خان محسنی خراسانی (عماد الملک) است که در حدود سالهای ۱۳-۱۹۱۲ برای برآوردن نسخه خطی نادره در لندن کتابت میکرده و در سال ۱۲۹۶ ه.ش. ۱۹۱۷ م. به ایران آمده رئیس دارالترجمة وزارت معارف گردید، عاقبت بمقام معاونت و کفالت آن وزارت نائل گشت و در سال ۱۳۲۵ ه.ش. ۱۹۴۶ م. در طهران وفات یافت.

(۳) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزه بریتانیا؛ ص ۱۷۰.

بسال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲ م. و در زمره جماعتی که برای اداء مراسم اطاعت قبل از همه به نزد آن فاتح بزرگ رفتند، وی نیز یکی بود. تیمور ایشانرا بحرمت پذیرد. هم او در آنجا از احساساتی که از حمله تاتار برای وی دست داده است وصف میکند.

در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م. وی را در حلب حبس کردند. وی خود چگونگی فتح قلعه حلب را همانگونه که برای العین دیده است، توصیف نمی کند؛ و در سال ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۱ م. تیمور ویرا نزد خود خواسته و باو امر مینماید که تاریخ ایام سلطنت و داستان فتوحات ویرا برنگارد، و سراسر نوشتهجات و اوراق و اسناد رسمی را باختیار او میگذارد و نیز او را میفرماید که از انشاء مطمئن و مطلق اجتناب کند، و چنان ساده و روان بنویسد که هر شخص عادی آنرا بتواند بخواند. بالاخره در سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۳ م. نظام الدین در اردوی تیمور، و در حضور او بنزدیکی اردیل، بمناسبت عید رمضان (۱۲ آوریل ۱۴۰۴) خطبه عید خوانده است.

پس از آن باندۀ فاصله هنگامی که تیمور عزیمت تختگاه خود سمرقند میفرماید. به نظام الدین مراجعت به وطن را (که ظاهراً تبریز است) اجازت میدهد، و نامه ای در توصیه او بدست وی می سپارد، خطاب به نوۀ خویش، میرزا عمر بهادر، فرزند میرانشاه که در آن تاریخ بحکمرانی ایران منصوب گردیده بود. این شاهزاده تا سال ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۵ م. در این مقام برقرار بوده لیکن در همان تاریخ که مصادف با مرگ نیای آنها تیمور است برادرش میرزا ابوبکر او را معزول میسازد.

ظاهراً تاریخ نظام شاهی از سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۴ م. بعد ادامه

نیافته است و از وقایع یکساله - (که در آن تیمور بعد از آخرین حمله به گرجستان عزیمت سمرقند تختگاه خود میکند، و در همان سال (۷۲۸ دسامبر ۱۴۰۴ م.) عازم فتح چین می شود. ولی این لشکر کشی بواسطه وفات وی در ۱۹ مارس ۱۴۰۵ م. عقیم می ماند -) ذکر نمی گردد، و از جزئیات وقایع سال آخر حیات امیر در تاریخ نظام شاهی اثری دیده نمی شود^(۱)؛ و جوینده باید شرح آنحوادث را در کتاب دیگری بهمان نام، یعنی **ظفر نامه شرف الدین علی یزدی**، طلب کند، زیرا که مؤلف در سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م. آن کتاب را تألیف فرموده است.

هر چند **شرف الدین علی** بحقیقت مربوط به زمانی متعاقب این دوره است و حتماً در فصل آتیه باید مورد بحث و **ظفر نامه دوم - تألیف شرف الدین علی یزدی** تحقیق قرار گیرد، ولی مناسب چنان دیدیم که از او هم در اینجا ذکر کنیم، چه کتاب **ظفر نامه** او در واقع همان **ظفر نامه اصلی نظام شاهی** است که با تطویل و اطناب بیشتر و عبارت پردازی زیاده تر، با ایراد ابیات و اشعار بسیار، قریب پنجاه درصد بر حجم آن افزوده است.

(۱) در سال ۸۱۴ هـ. در زمان سلطنت میرزا شاه رخ بفرمان وی **حافظ ابرو** ذیل بر **ظفر نامه مولانا نظام شاهی** نگاشته است و تاریخ آخرین سال حیات امیر تیمور (۸۰۷ هـ.) را بقلم آورده که بواقعه وفات او خاتمه می پذیرد.

این ذیل در مجموعه تألیف **حافظ ابرو** موجود است و نیز در **زبدة التواریخ** بایسنغری تألیف همان مورخ عین آن آمده است؛ و همان ذیل بطور جداگانه از روی نسخه خطی کتابخانه اسلامبول بسمرا و احتیاج فلیکسی تاوور مستشرق چک اسلواکی در شهر پراگ در سال ۱۹۳۲ م. بطبع رسید.

آنچه که از تاریخ حیات این مورخ معلوم شده خواه استفاد از مقالات خود او و خواه با مراجعه به کتب تذکره و رجال^(۱)، مانند: جامع مفیدی،

(۱) علاوه بر مآخذ مذکور در این کتاب منبع اطلاعاتی دیگر نیز در تاریخ احوال شرف الدین علی بدست است که ذکر آن در این حاشیه بیفایده نیست و آن تاریخی موسوم به تاریخ جدید شهر یزد میباشد، تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب، که در آنجا اشارات مکرر باحوال مولانا نموده. این کتاب در حدود سال ۸۶۲هـ. تألیف شده و وقایع آن زمان را تا آنسال نگاشته و آنرا بنام امیرزاده پیر بدایع بر جهان شاه پسر قرا یوسف ترکمان قراقرینلو که در آن تاریخ از طرف پدر حکومت فارس داشته مصدر گردانده است؛ بنا بر این چهار سال بعد از وفات شرف الدین علی تألیف شده. آن کتاب نفیسی است، مشتمل بر اطلاعات نافع و سودمند، و بسیاری از مصارفات و مزارات و مساجد و مدارس و احوال رجال و علماء یزد را در آن ذکر کرده، و حوادث سیاسی و جنگهای محلی که در اوایل و اواسط قرن نهم هجری در عراق اتفاق افتاده است در آن شرح میدهد. آن کتاب مشتمل است بر دو زده مقاله و در هر مقاله از نوادر اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مطالب سودمند فراوان دارد، چون این کتاب حلیه طبع نیافته بود، در سال ۱۳۱۶ هـ. ش که نویسنده این حواشی صدی خدمت وزارت معارف را داشت دبیرستانی بنام «پیر انشهر» در شهر یزد بنا کرده، و بپادکار جشن افتتاح آن دبیرستان آقای محمد مهدی راد سرشت رئیس اداره معارف یزد، نظر باینکه سنت بود که پادکار هر مصارت مدرسه اثری علمی و مفید انتشار می یافت، این نسخه خطی را که در کتابخانه آقای حاج حسین - آقای ملک موجود بود، بدستور وزارت معارف در چاپخانه گل بهار یزد در آبان ۱۳۱۷ ش. بطبع رسانید. این تاریخ کوچک حجم بزرگ مفیده ختم میشود باین بیت:

بآمرزش رسد آن آشنائی که چون بر خواند این، گوید دعائی.

مطلع السعدين، هفت اقليم، تاريخ رشیدی، حبیب السیر، لطائف نامه، تذکره دولتشاه سمرقندی، همراه برسم معهود خویش، ریو در فهرست موزه بریتانیا با کمال هنرمندی خلاصه کرده است^(۱).

شرف الدین علی شاعری است که تخلص «شرف» میکرده و در فرق معما سرائی دستی قوی داشته، دولتشاه سمرقندی هم شعر او را و هم تاریخ ظفر نامه او را ستوده است. شهرت وی غالباً در همان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع از پیر مردانی است که خود شاهد وقایع بوده اند؛ ظاهراً بیشتر آن را از کتاب سلف خود نظام شامی اخذ کرده و کمتر اشاره به مبدأ آن نموده است، حتی اشعار شعراء و آیات قرآنی آن کتاب را عیناً و بدون اندک تغییر نقل کرده. با اینهمه معذک کتاب ظفر نامه یزدی بکلی ظفر نامه شامی را تحت الشعاع خود قرار داده و شهرت او را منسوخ و متروک ساخته است.

این کتاب در کلکته در سال ۱۸۸۷ م. در مجموعه کتب هندی^(۲) در دو جلد بطبع رسیده. میو پتیس دل کرو^(۳) M. Petis de la Croix.

(۱) رجوع شود به: فهرست ریو ص ۱۷۳.

بند مترجم نیز وقتی از منابع مختلف بعضی نوادر و نکات مفیده درباره صاحب ترجمه جمع کرده و آنرا بصورت مقاله مفصلی در ۱۲ صفحه فراهم ساختیم که در مجله آئینده (جلد سوم شماره چهارم ۱۳۲۱ ش.) در تهر آن بطبع رسید.

(۲) مجموعه کتب هندی Bibliotheca Indica Series، طبع کلکته ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ م.

(۳) فرانسوا پتیس دل کروا - مستشرق فرانسوی متولد در پاریس سال ۱۶۵۳ م. و متوفی سال ۱۷۱۳ م.

آنرا بزبان فرانسه درآورده و در ۱۷۲۲ بطبع رسیده، و داری J. Darby در سال ۱۷۲۳م. آنرا از فرانسه بانگلیسی نقل کرده است.

مؤلف تذکره هفت اقلیم در باب شرف الدین علی یزدی چنین

می نویسد:

«در عصر خود اشرف فضلی ایران و الطف علمای دوران بوده، و او همیشه بقلم لطائف رقم مؤلفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار تحریر مینمود.» و در باب ظفر نامه میگوید: «در فن تاریخ بلطائف آن در فارسی نسخه ای مکتوب نگشته.» و اضافه میکند که ماده تاریخ آن^(۱) «صَف فی شیراز» یعنی سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴م. میباشد. و هم چنین صاحب هفت اقلیم می گوید:

شرف الدین را کتابی است موسوم به: حلل مطرز

در فن معما و لغز، و نیز شرح قصیده برده^(۲)

و کتاب کنه المراد فی وفق الاعداد^(۳)، و او را

آثار دیگر
شرف الدین علی

(۱) ماده تاریخ = Chronogram

(۲) قصیده برده ضیده است معروف دمدح نبی اکرم صلم، اثر شاعر مصری، الامام شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البوصیری الصنهاجی متوفی بسال ۵۶۹۶ هـ. و مطلع آن این است:

«أمن تذکر جیران بذی سلم مزجت دما جری من مقله بدم».

(رجوع شود به: فوات الوفيات ج ۲، ص ۲۰۵)

این ضیده تقریباً از قرن هفتم تا کنون در سراسر عالم اسلام نزد خاص و عام مشهور است و بفارسی ترجمه های منظوم و منثور فراوان دارد.

(۳) علم اعداد را مرحوم پراون چنین ترجمه کرده است: والعمده علیه.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

اشعار آبدار از قسم مثنوی و غزل و رباعی بسیار است و باین دوبیت
استشهاد میکند :

صوفی میباش منکر رندان میپرست کاندیریاله پرتوی از روی دوست تحت
این طرفه تر که مردم کوتاه نظر کنند آنرا خطاب فاسق و این را خدا پرست

ریو Rieu میگوید: شرف الدین نه تنها بواسطه علم و صلاح بلکه
بسبب حسن انشاء بی نظیر مدتی دراز مصاحب شاهرخ و پسرش میرزا-
ابراهیم سلطان بود. و در تاریخ رشیدی^(۱) آمده است که شاهرخ تربیت
و نگاهداری یونس خان خازن اده مغولی را که میرزا الغ بیگ در سال
۸۳۲/۱۴۲۸ م. اسیر کرده بود، بعهده آن دانشمند محول داشت و وی تا
آخر عمر مولانا نزد او اقامت میکرد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

» The science of magical suqraes and lucky numbers .

در کشف الظنون نام این کتاب چنین ذکر شده : کنه المراد فی علم وفق
الاعداد و سپس کتاب دیگری را نام میبرد که بفارسی در ترجمه همان کتاب و خلاصه
آن تألیف شده، موسوم به : کنه المراد و خلاصه فی وفق الاعداد، تألیف :
یعقوب بن محمد بن علی الطاوسی.

(۱) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ار اسکین Erskine جلد اول ص ۴۵
و نیز تاریخ مغولان آسیای وسطی تألیف الیاس N. Elias و سردنیس-
راس، ص ۷۴ و ۸۴ و ۱۵۵ . (سردنیس راس Sir E. D. Ross از بزرگان
مشترقان انگلیسی که افزون از ده سال در هندوستان بمطالعه و تحقیق السنه شرقیه
مشغول بود و سالیان دراز ریاست مدرسه السنه شرقیه در لندن باومفونز، و خدمات
کرانیهابزبان و ادب فارسی کرده است، متولد سال ۱۸۷۱ م. و متوفی سال ۱۹۴۰ م. مترجم)
بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ ش. در کتابخانه کرانیهابزبان خطیه که در شهر
سرینگر کشمیر موجود است، نسخه بسیار نفیس و جامعی از کتاب تاریخ رشیدی
تألیف میرزا حیدر دغلات ملاحظه کردم که بسیار قابل توجه است.

در سال ۸۴۶ هـ / ۱۴۴۲ م. میرزا سلطان محمد که بحکومت عراق منصوب شده و شهر قم را تختگاه خود قرار داده بود، مولانا شرف الدین علی را که در یزد برای جمعی کثیر از طلبه تدریس و افاضه میفرمود، نزد خود خواند و به اعزاز و حرمت بسیار نهاد، و بندیمی و مشاوری خود برگزید. چون در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۶ م. امیرزاده علم خلاف علیه نیای خود برافراشت، شاهرخ بالشکری بسیار به اصفهان تاخت و او را مقهور ساخت، و جمعی از مشاوران و معتمدان او را از دم تیغ هلاک بگذرانید. مولانا شرف الدین نیز متهم به اغوای امیرزاده شده در معرین بازخواست قرار گرفت. لیکن میرزا عبداللطیف، پسر الف یگ، نوۀ دیگر شاهرخ، به بهانه آنکه پدرش وجود مولانا را برای تنظیم امر رصدخانه سمرقند لازم دارد، از او شفاعت کرد. شاهرخ از خونس در گذشته او را به سمرقند فرستاد^(۱)، و پس از مرگ شاهرخ میرزا سلطان محمد که قلیل مدتی بتخت سلطنت خراسان نشست. مولانا را رخصت مراجعت به یزد عطا فرمود، و شرف الدین در سال ۸۵۳ هـ / ۱۴۴۹ م. به یزد رفت و در قریۀ قفت ساکن گردید، و هم در آنجا در سال ۸۵۸ هـ / ۱۴۵۴ م.

(۱) رفتن شرف الدین علی به سمرقند، چنانکه مرحوم براون مترجم است، بر خلاف آنچه که ارباب سیر و تواریخ نوشته اند میباشد. هم در مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی و هم در تاریخ جدید یزد مسطور است که: شرف الدین علی از عراق به هرات فرستاده شد و در آنجا بود، تا پس از وفات شاهرخ که در همان سال اتفاق افتاد به یزد مراجعت فرمود.

وفات یافته در محوطه مدرسه شرفیه که خود بنیاد نهاده بود مدفون شد.^(۱)

بعضی از نسخ خطی ظفر نامه مشتمل است بر مقدمه‌ای در نسب نامه خانهای ترک و تاریخ چنگیز خان و اعقاب او تا زمان تیمور^(۲) و این مقدمه در سال ۸۲۲/۱۴۱۹ م. یعنی شش سال قبل از تاریخ تألیف ظفر نامه نگاشته شده بوده.

مقایسه و تطبیق ظفر نامه یزدی با ظفر نامه شامی درسی دقیق و موضوعی قابل مطالعه و تحقیق است، زیرا معلوم میدارد که چگونه شرف الدین

(۱) در تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب

در ذیل وقایع سال نمان و خمین و ثمان نامه، تاریخ وفات مولانا شرف الدین علی را بدین گونه ثبت کرده است. «در این سال بیشتر اکابر یزد در گذشته بمال ضعی رفتند... هم در این سال جناب افضل العرفاء و افتخار العلماء فی العرب والمجم صاحب اللطف والکرم والجد والنعم شرف الدین علی الیزدی نورالله مرقدہ در گذشت... و در مزار شریف که بانی او مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم شمس الدین ابوبکر یزدی آن را مدرسه ساخت و شرفیه نام کرد در جنب مسجد نو که احداث حرم مرحوم امیر چقماق است و در صفا و تاریخ مذکور مدفون گشته...» بنابراین مدفون شرف الدین در یزد است، نه در تفت چنانکه مرحوم بر اون نقل از ریو ثبت کرده است (رجوع شود بمقاله این بنده در مجله آینده، شماره ۲۸ سال سوم). (اخیراً در شهر یزد بر سر مزار آن مورخ و شاعر بنائی ساخته و لوحه‌ای بر قبر او انداخته‌اند و از گننامی بیرون آمده است، ولی خلوتخانه او در صفا تفت در خانقاه شاه نور الدین نعمه الله ولی بوده که هم اکنون موجود است و در اویش نعمه اللهیه آنرا مرمتی کرده‌اند.

(۲) رجوع شود به فهرست کتب خطی تألیف ریو، ص ۱۷۱.

علی اجمال سلف خود را تفصیل داده، و آنرا با عبارات مطلق و مسجع ترین نموده و در کتاب خود مندرج ساخته است .

فرقه حروفیه و مؤسی آن فضل الله استرآبادی

قبل از اختتام این فصل سزاوار است از فرقه مبتدعه حروفیه سخن چند بگوئیم . این مذهب را شخصی موسوم به فضل الله استرآبادی در زمان سلطنت تیمور اختراع کرده و انتشار داد. از آن جهت قابل توجه و شایسته مطالعه است که نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه و آثار بسیار ایجاد کرد و مخصوصاً اشعاری بسیار بفارسی و ترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی نیز میباشد . عقوبت ها و آزار بسیار از يك طرف ، و قتل و کشتار های زیاد از طرف دیگر ، هم بواسطه بروز این عقیده واقع شد . گرچه پیروان آن ظاهراً در ایران دوامی نیاوردند ، لکن مبادی ایشان از خاک ایران تجاوز کرده در کشور ترکیه محیط مساعدی برای ترقی و تکامل خود پیدا کرد . و در لباس طائفه دراویش بکناشیه نشو و نما یافت . در وقت حاضر آن سلسله مهمترین نماینده همان عقاید حروفیه میباشد ^(۱).

(۱) علامه مستشرق فرانسوی، مرحوم کلمان هوارت Cl. Huart از تحقیقاتی که در باب طائفه حروفیه و خرافات آنها کرده اند، بطور اجمال خلاصه ای ساخته است؛ چون سخنان او موجز و مفید و جامع است هنأ در اینجا نقل میکنیم. می نویسد :

« اصول عقاید جماعت حروفیه که یکی از فرق شیعه اند، در کتاب موسوم به «محرر نامه» مذکور شده . و این کتاب در سال ۸۲۸ / ۱۴۲۵ م. تألیف گردیده . بانی آن فرقه فضل الله استرآبادی است که در آخر قرن هشتم هجری بظهور رسید یکی بقا حاشیه در صفحه بعد

مورخان ایرانی این عصر راجع باین جماعت و مؤسس آن بکلی

بفیة حاشیه از صفحه قبل:

از شاگردان او موسوم به **علی الاعلی** بعداً مبادی او را در مملکت عثمانی منتشر ساخت و در **اویش بکتاشیه** آنرا قبول کردند. بنابر کتاب **محرم نامه** مذکور آنها عالیه را قدیم میدانند که آن بدوران ازلی سرمدی همواره در حرکت میباشد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است و تبدیل اوضاع جهان به طور ادواری نمودار میگردد هر دوری را آغازی و انجامی است که بمظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا قیام قیامت در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود مخصوصاً در صورت او، زیرا که «خلق الله آدم علی صورت» این مظاهر الهی در صورت متوالیه انبیا و اولیا و بالاخره بصورت الوهیت ظهور میکنند. **محمد بن عبدالله (س)** آخرین پیغمبران و خاتم انبیا بوده و بعد از او نبوت باولیا می رسد که عبارتند از ائمه **از علی بن ایطالب تا حسن عسکری** امام یازدهمین. **فضل الله** استرآبادی خود خاتم الاولیا و آخرین آن مظاهراست ولیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میدانند. وجود او صورت تام حقتعالی است. انسان بر سایر موجودات بقره ناطقه «کلمه» امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر میآورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طائفه تأثیرات عظیم قائل هستند. (کوئی این حساب حروف و اعداد را از اسماعیلیه اقتباس کرده باشند.) بملاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند: حروفی که دارای يك یادو یا سه یا چهار علامت باشند در یک طبقه و دسته قرار میدهند. همچنین برآنند که خطوط سیما و صورت نیز هفت خط است. (مژگانها، اروان، موی ریش و سبیل) و چون این خطوط - بمعنای عدد چهار که شماره عناصر اربعه است - ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که آن نیز مساوی با عدد حروف الفباست. کتب اصلیة آنجماعت عبارت است از: **شش جای دادن، حقیقت نامه، استوانه نامه، هدایت نامه و محرم نامه** بعضی از این کتابها بفارسی آمیخته بلهجه استرآبادی نوشته شده است و بعضی دیگر به ترکی عثمانی است.

بفیة حاشیه در صفحه بعد

خاموش مانده‌اند^(۱) و تنها اشاره‌ای که در این باب در تواریخ فارسی ملاحظه

بقیه حاشیه از ص ۱۷۸ :

برخلاف سایر اصناف در اویش، این جماعت هیچ‌گونه ورد و یاذکری ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانه قریب روحانی خود که او را «بابا» می‌گویند اجتماع می‌کنند و او بهر یک از آنان بدست خادمی یک پیماۃ شراب و یک لقمه نان و یک قطعه ینیر عطا می‌کند. و حضار فریاد به تحسین و تمجید بلند کرده بابا بهر یک از آنها باز پیماۃ شرابی بدست خود تقدیم میدارد و آنها با نهایت ادب آنرا گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می‌ریزند و سپس آنرا می‌نوشند.

و همچنین از آداب ایشان یک نوع اعتراف سری است که از کاهان خود در نزد بابا بعمل می‌آورند (انسیکلوپدیا اسلام) برای اطلاع بیشتر به کتب ذیل مراجعه شود :

۱- کشف الاسرار (ترکی) تألیف اسحاق افندی .

۲- Textes persans relatifs à la secte des Hurufis

(فرانسه) تألیف کلمان هوارت .

۳- مطالعات در باب حروفیه ، تألیف فیلسوف رضا توفیق (ترکی)

(۱) در باب قلعه واقع این طایفه در اول قرن یازدهم هجری اسکندر بک منشی در کتاب عالم آرای عباسی سرگشتی مضل و جالب نگاشته است که ظاهر آن به نظر مرحوم پیراون نرسیده . وی در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲/ ۱۰۹۶ م . (که هفتمین سال جلوس شاه عباس اول صفوی است) به آن داستان که منجر بقنا و نابودی فرقه ملاحده و زوال قطعی عقاید حروفیه در کشور ایران گردید اشاره میکند که چگونه رئیس آنها درویش خسرو قزوینی که از جماعت نقطویه بود در اواخر قرن دهم در قزوین سکنی گرفته و تکیه‌ای بنیاد نهاد . بعد از آن شاه جوان «که اکثر اوقات در کوچه‌ها و محلات سیر فرموده باطبقات خلایق آشنائی میکردند بر وقت درویش رسیده با او صحبت داشته و عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردیدند، تا بقیه حاشیه در ص ۱۷۸

کرده‌ام در مجمل: فصیحی خوانی است . در آن کتاب در ذیل حوادث سال ۸۲۹ هـ / ۱۴۲۶ م . و مفصلتر از آن در حبیب‌المیر آمده است^(۱)

(۱) حبیب‌المیر جلد ۳ جز ۳، ص ۱۲۷ .

بنیه‌حاشیه از صفحه قبل

عاقبت بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند . . . جهت ترویج شریعت غرضاً حکم بقتلش فرموده از جهاز شتر یحلق آویخته در تمامات شهر قزوین گردانیدند. همچنین جمعی دیگر از زعمای آن فرقه در تمام ایران نیز بقتل رسیدند - مانند : مولانا سلیمان طبیب ساوجی ، و میر سید احمد گاشی که پادشاه در نصر آباد کاشان او را بدست خود شمشیر زده دوباره کردند، و در میان کتب او رساله‌ها که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بمنصب حکما عالها قدیم شمرده‌اند و اسلاً اعتقاد بحشر اجداد و قیامت ندارند ، و مکافات حسن و قبح اعمال در عاقبت و مذلت دنیا فرار داده بهشت و دوزخ همان‌را می‌شمارند . .

درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی را که نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند با سه چهار نفر مرید که با او در اصفهان می‌بودند در راه خراسان براه عم فرستادند . از اصطهبانات نیز چند نفر را که اعلم این طبقه بودند آورده و بپاران ملحق ساختند ، و همچنین بر هر کس که مغفله الحاد بود ابقا نرفت . و از اتراک پیر بداغ یگدین اغلی استاجلو که تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید .

نکته جالب توجه در کلام اسکندر یک منشی ارتباط این جماعت است با هندوستان و مخصوصاً با شیخ ابوالفضل علامی دکنی وزیر معروف جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه هندوستان ، و مراسله و منشوری که از او بنام میر سید احمد گاشی مذکور در فوق از میان نوشتجات او ظاهر شد ، و نیز فرار شریف آملی از اکابر آن طایفه به هندوستان و تقرب وی نزد پادشاه هند . بالاخره می‌گوید : «قصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خرید و خود را بی‌ناهنشان ساخت، و در ایران شیوه تصایخ منسوخ گشت .

(که در ذیل وقایع سال بعد ذکر کرده و نقل میکند که در روز ۲۳ رجب ۸۲۹ هـ / ۴ مارس ۱۴۲۶ م.) یاد در همان روز در سال بعد شخصی موسوم به احمد لر که از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بوده است ، به بهانه تقدیم عریضه به شاهرخ در موقعی که در هرات از مسجد جامع بیرون میآمد کاردی بشکم او نواخت، ولی آن زخم کار گریانیده قاتل مذکور در همان مکان بدست یکی از نوکران شاهرخ موسوم به علی سلطان قوچین بقتل رسید ، و این برای او کمال خوشبختی بود زیرا هم او را از جنگال شکنجه ها و عقابهای هولناک نجات داد و هم میرزا بایسنغر و سایر امراء که مأمور کشف علت این توطئه بودند از پیدا کردن همدستان او و شرکاء جرم او محروم ماندند. معذک در جیب آن مرد کلید خانه ای بدست آمد که چون محتویات آن را تحقیق و بازجوئی نمودند، در باره شخصی موسوم به مولانا معروف سوء ظن بردند ، و این مولانا خود خطاطی نامی و دارای فضل و کمال بوده که سابقاً در دربار سلطان احمد جلایر در بغداد میزیسته، و پس از آن بخدمت میرزا اسکندر در شیراز درآمده . و بعدها شاهرخ او را از شیراز به هرات آورده . وی در آنجا با جماعتی از فضلا و درویش هرات و دیگر اشخاص که از آنجمله احمد لر مذکور بود . آشنائی و معرفتی داشته است .

میرزا بایسنغر میخواست که او را هلاک سازد، ولی بعد از آنکه چند مرتبه او را تافتلنگاه بردند، عاقبت او را در قلعه اختیارالدین حبس کردند؛ لیکن جمعی دیگر را دستگیر کرده بکشتند و اجساد آنها را بسوزانیدند که از آنجمله یکی خواجه عضدالدین نواده فضل الله استرآبادی حروفی بوده است . و نیز سید قاسم الانوار شاعر و صوفی معروف نیز مورد سوء ظن شده و بحکم بایسنغر از هرات تبعید گردید.

دیگر از منابع معدودی که درباره حروفیه بنظر من رسید در کتاب
الانباء ابن حجر العسقلانی^(۱) (متوفی بسال ۸۵۲ هـ / ۱۴۲۷ م.) است، وی
مینویسد :

«فضل الله بر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعینی است که طریقه
ریاضت نفسانی پیش گرفتند. و در اثر تعالیم ضلال
آنچه ابن حجر در وی فرقه‌ای بظهور آید که به حروفیه مشهور
کتاب انباء نوشته است. او معتقد است که حروف الفباء مسوخت
انسانی میباشد. و نیز از اینگونه خرافات و اوهام بهم بافته است. وی

(۱) قاضی القضاة شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی الکنانی -
العسقلانی البصری الشافعی، متولد بسال ۷۲۳ هـ. و متوفی بسال ۸۵۲ هـ. از اجلة
علماء وائمة سنت در قرن نهم، و صاحب مقام رفیع در ادب و لغت و علوم دینی اسلامی است،
مدت بیست و یک سال بر مسند قضاء مصر متمکن بود و عدد هائیک اورا افزون بر یکصد
و پنجاه مجلد نگاشته اند که از آن جمله است: کتاب انباء الغمر فی انباء الغمر
که تا کنون صورت طبع نیافته.

مرحوم بر او ن میگوید که این قسمت از آن کتاب را از مقدمه‌ای که فلول
آلمانی بر طبع کتاب «کشف الظنون» (جلد دوم طبع لیدن، ۱۸۳۵ م.) نگاشته است
نقل کرده. و مابین عبارت کشف الظنون را که در ضمن وصف کتاب جاودان کبیر از
ابن حجر نقل کرده در اینجا می آوریم: (بازرجمه متن انگلیسی اندک اختلاف دارد) قال العلامة
ابن حجر العسقلانی فی تاریخه المسی بالانباء: «فضل الله بن ابي محمد -
التبریزی احد المتشغفين من المبتدعة، كان من اللاحادية ثم ابتدع التحلة التي عرفت
بالحروفية، يزعم ان الحروف هي عين الادميين الى خرافات كثيرة لا اصل لها، و دعا الامير -
تيمور الامرج الى بدعته، فاراد قتله فبلغ ذلك ولله لانه من مستجبريه ضرب خنقه بيده، فبلغ
ذلك تيمور فاستدعى رأسه وجثته، فأحرقهما في هذه السنة یعنی ۸۰۴ اربع وثمانمائه» انتهى.

امیر تیمور لنگ را بدین وعقیدت خود دعوت کرد، لیکن امیر نپذیرفته
 امر بقتل او داد. چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که فضل الله بنزد وی به
 تبریز پناه برده بود رسید، بدست خود سر او را قطع کرد. چون تیمور
 از این خبر آگاه شد سر و جسد او را طلب کرد و امر بسوختن آن فرمود.
 این واقعه در سال ۸۰۴ هـ اتفاق افتاد.

تعالیم فضل الله ابتدا در کتابی بسیار عجیب که قسمتی عبری، و
 قسمتی بفارسی، و بعضی دیگر بیکی از لهجه‌های
 محلی ایران است نوشته شده، و آن موسوم است به
 «جاویدان کبیر». نسخ متعدده خطی از آن کتاب در کتابخانه‌های ایاصوفیه
 اسلامبول، و موزه بریطانیا (شماره Or 5957) و لیدن، کمبریج و نزد
 خود من موجود است. نخستین شرح و بیان راجع به آن کتاب بزبان های
 اروپائی همانا یادداشت های مختصری است راجع به نسخه موجوده در لیدن
 (ج ۴ ص ۲۹۸ فهرست کتابخانه لیدن). سپس شرح مفصلتری از آن کتاب
 را مرحوم کلمان هوارت M. Clément Huart در ژورنال آسیائی سال
 ۱۸۸۹ م. در تحت عنوان «Notice d'un manuscrit pehlevi-musulman»
 نوشته که براساس نسخه موجوده در اسلامبول میباشد. ظاهراً اسم حقیقی
 آنرا ننکاشته و آنرا «مسائلی درباره قرآن» نامیده است. میوه هوارت
 بیشتر توجه بزبان و لغت آن کتاب خطی داشته و از معانی و مطالب آن
 بحثی بمیان نیآورده است، زیرا در آن تاریخ هنوز معلوم نبوده که
 جاویدان کبیر کتاب بزرگ طایفه حروفیه تألیف فضل الله استرآبادی
 میباشد. من خود نیز یادداشت مفصلی در باب نسخه موجوده جاویدان کبیر
 در کمبریج که قبلاً در اسلامبول خریداری شده بوده، در فهرست نسخ

فارسی‌دانشگاه کمبریج ۱۸۹۶م. نگاشته‌ام. یکی از خصائص جالب توجه این نسخه در آن است که محتوی برضیمه‌ای می‌باشد که در آن حوادثی را بیکی از لجه‌های فارسی نوشته و بعضی مطالب آن را با مر کب سرخ شرح کرده‌اند. کتاب مذکور شامل یک سلسله از خوابها و رؤیاهائی می‌باشد که فضل‌الله دیده است. بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده؛ قدیمترین آن سال ۷۶۵ هـ/ ۱۳۶۳ م. واقع شده، در آن زمان تعبیررؤیا و شرح مکاشفات بسیار محل اعتقاد عامه بوده است، و آخرین آن خوابها سال ۷۹۶ هـ/ ۱۳۹۳ م. است. ازینرو یک دوره سی ساله را متضمن می‌باشد و در ضمن آن به بسیاری از اماکن و اشخاص اشاره کرده است.

اما کنی که در آن کتاب ذکر می‌کند، عبارت است از: استرآباد، بغداد، باکو، بروجرد، دامغان، مصر، فیروز کوه، اماکن و اشخاص عراق و اصفهان. مخصوصاً عماراتی در اصفهان مذکور در جاویدان که موسوم است به عمارت طوقچی^(۱) خوارزم، کبیر جزیره (بین النهرین)، قزوین، سمرقند، تبریز، و دو نقطه مبهم مرکز اسماعیلیه - رودبار و قلعه گرد کوه. اشخاصی را اسم می‌برد عبارت‌اند از: امیر تیمور، شاه اوئیس (ظاهر آشخ اوئیس - ایلخانی جلایری است) توقمش خان، پیرپاشا، سید عمادالدین (که همان نسیمی شاعر ترك حروفی است)، سید شمس الدین، سید تاج الدین، خواجه فخر الدین، خواجه حسن، خواجه بایزید، مولانا کمال الدین،

(۱) اما اکنون یکی از محلات اصفهان بهین نام - طوقچی - موجود است و سابقاً

نیز یکی از دروازه‌های آن شهر بهین اسم نامیده می‌شده.

مولانا محمود ، مولانا مجد الدین ، مولانا قوام الدین ، مولانا صدرالدین ، شیخ حسن ، شیخ منصور ، ملک عزالدین ، امیر شمس ، درویش توکل ، درویش مسافر ، درویش کمال الدین ، عبدالرحیم عبدالقادر حسین کیا ، عمر سلطانیه ، یوسف دامغانی .

فهم این رؤیاها با وجود فرهنگ و لغت نامه ای که بسیاری از کلمات وارد درلجه متن کتاب را شرح میدهد، بازمتعسر و مشکل است. ظاهراً بیشتر آن ها صورت یادداشت دارد، و برای آن است که آن خواب را بغاطر نویسنده بیاورد، و گویا آن ها قبلاً جزو کتاب جاویدان کبیر نبوده و شاید در غالب نسخ آن کتاب نیز وجود نداشته باشد.

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۹۶ م. اندکی بعد از انتشار فهرست من از کتب کمبریج ، دوست من مرحوم کب E. J. W. Gibb توجه مرا در نامه خود باین نکته جلب نمود که در چند تذکرة الشعراء ترکی مانند: تذکرة لطیفی و تذکرة عاشق چلبی از شاعری ترك به تخلص نسیمی ذکر کرده اند که بصفه حروفی موصوف است، و رابطه او را با فضل الله استرآبادی میتوان از بعضی اشعاروی نیز استنباط نمود مثل این بیت :

«ملم حکمتدن بلورسکه گل برو گلای حکیم سن نسیمی منطقندن کله فضل اللهی کور»

یعنی : اکر علم حکمت میطلبی، ای حکیم بیا و منطق نسیمی را بجو و فضل اللهی را تماشا کن .

مستر غیب در پیر و آن مفتاح ، فصلی (ف ۷ ص ۳۳۶) از جلد اول کتاب

خود « شعر عثمانی » را وقف به تحقیق فرقه حروفیه ساخته است، و مخصوصاً از دو شاعر حروفی ترك يكی نسیمی^(۱) و دیگری تحقیقات گیب در تاریخ رفاعی که دومی شاگرد اولی بوده است بحث حروفیه ترکیه میکند. مستر گیب نتوانسته است که اثری از

این طایفه قبل از اواسط قرن هفدهم در اشعار ترکی بیابد، بلکه دو مطلب از تواریخ منابع ترکی بدست میدهد که کیفیت عذاب و عقاب فجیعی که چند مرتبه بر آنها وارد کرده اند، ذکر میکند. واقعه اول نقل از کتاب الشقائق النعمانیه^(۲) است که در آن روایت میکند، چگونه فخر الدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول شاگرد میرسید شریف جرجانی چند نفر از پیروان حروفیه را گرفته و آنان را مانند زنداقه و کفار امر فرمود زنده بسوزانند،

(۱) نسیمی متولد در بغداد بدوزبان شمر دارد و دیوان او مشتمل است بر اشعار فارسی و ترکی که در اسلامبول مجموعاً در یک مجلد بسال ۱۲۹۸ هـ. / ۱۸۸۱ م. بطبع رسیده. و مستر گیب نسیمی را اولین شاعر بزبان ترکی غربی و تنها شاعر واقعی آن دوره قدیم می شمارد.

(۲) رجوع شود به الشقائق النعمانیه در ضمن (طبقة خامه - علماء دولت سلطان محمد خان بن بایزید خان) طبع مصر، حاشیه و فیات الاعیان صفحه ۶۳.

الشقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه - تألیف ملا احمد ابن مصطفی معروف به طاشکیری زاده متولد به ۸۹۰۱ هـ. و متوفی به ۹۶۸ هـ. از اجله علماء و فنات ترك است. این کتاب مجموعه مفیدی است در ذکر علماء شریعت و مشایخ طریقه که به مرتب ایاه سلطنت دهن از سلاطین آل عثمان تألیف و تدوین کرده (۹۶۵ هـ) و شرح حال ۵۲۱ تن از علماء را متضمن است، بعد از آن دیگران بر آن ذیل های عدیده نوشته و آنرا تا قرن سیزدهم هجری ادامه داده اند (طبع مصر ۱۲۹۹ هـ. ق. و ۱۳۱۰ هـ. ق.).

و با آنکه آنان طرف اعتماد و لطف سلطان محمد خان دوم فاتح بوده اند، سلطان با همه قوت و شوکت خود ظاهراً نتوانسته است آنها را از تعصب علما و غوغای عامه خلاص سازد، و هم نقل شده است که مفتی مذکور را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خود شخصاً در آتش میدمید و در آن هنگام لختی از ریش دراز وی بسوخت.

واقعه دوم نقل از تذکرة الشعراء ترکی تألیف لطیفی است که میگوید: - چگونه اباطیل کفر آمیز یکنفر شاعر حروفی متخلص به تمنائی باعث شد که ویرا با چند تن دیگر از آن جماعت به قتل و سوختن محکوم ساختند، در زمان سلطان بایزید اول (ایلدرم) حریف و مخاصم تیمور که در سال ۸۰۴ ه.ق. از تیمور شکست یافت. چون هم در این سال بوده است که فضل الله حروفی بقتل رسیده معلوم میشود که مبادی او بطوری وسعت انتشار حاصل کرده بود که در اندک زمان از استرآباد به آدرنه رسیده، ولی هم در زمان حیات او و از همان ابتدا به سخت ترین و شدیدترین وضعی مشایخ اسلام بمخالفت آن فرقه برخاسته اند. مستر غیب میگوید که: وی هیچگونه سند و نوشته ای راجع به جنبش این طایفه در قرون اخیر نتوانسته است کشف نماید؛ و می خواهد بگوید که نهضت حروفیان از اواخر قرن پانزدهم (قرن نهم هجری) پیشتر نرفته، و هر گونه تشکیلاتی که داشته اند ظاهراً در اثر عقاب و عذاب شدیدی که در زمان سلطنت بایزید خان درباره آنها بعمل آمده از میان رفته است.

لیکن باید گفت فعالیت این طایفه در حقیقت تا عصر حاضر ادامه داشته است. درویشان بگتاشی در وقت حاضر هنوز نماینده افکار حروفیه

میباشند، چنانکه اخیراً در سال ۱۲۹۱ هـ / ۱۸۷۴ م. فرقه در اویش بکتاشیه^(۱) بزبان ترکی کتابی در رد این طائفه منتشر در عصر حاضر وارث کردید موسوم به: کشف الاسرار و دفع الاثرار، مبادی حروفیه هستند و آن ردی است بر عقاید و افکار حروفیه و بکتاشیه

بقلم اسحاق افندی که در آن موضوع بوسعت علم و اطلاع موصوف است. وی از آن تعالیم و مبادی که برخلاف آن برخاسته به بیانی دقیق و صحیح سخن گفته، و کتاب خود را به سه فصل تقسیم میکند: - فصل اول آن در تحقیق

(۱) بکتاشیه نام فرقه ایست که در خاک (عثمانی) ترکیه ظهور رسیده و پیروان شیخی موسوم به حاجی بکتاش ولی میباشد. گویند: این شیخ اصلاً در نیشابور متولد شده و مرید شیخ احمد یسوی صوفی بوده، در سالی که بحساب جمل از کلمه «بکتاشیه» استخراج میشود یعنی ۷۳۸ هـ. وفات یافته است. از او دو کتاب باقی مانده یکی بنام «مقالات» و دیگری بنام «ولایت نامه» که در ذکر کرامات اوست. منقول است که حاجی بکتاش در زمان اورخان عثمانی ینگری ها را بدین اسلام دآورد. ولی حقیقت احوال او درست روشن نیست و بعضی او را باشخصی بنام بالیم بابا (متوفی سال ۹۲۲ هـ) که به پیردوم معروف است اشتباه می کنند و بر آنند که مؤسس واقعی فرقه بکتاشیه این شخص دوم است. و بکتاش ولی وجود حقیقی نداشته و شخصی افسانه ای بیش نیست. در حال با آنکه تاریخ تکوین این فرقه خیلی قدیم است معذک از آغاز قرن دهم هجری - در غرب اناطولی و در خاک بالکان بصورت رسمی شناخته شده اند. در نزد قزلباشای آذربایجان و در نزد اکراد ایران و عثمانی و فرقه «علی الهی» معتقدات بکتاشیه نیز کاملاً بیش یافت می شده است.

عقاید این فرقه ترکیبی است از مبادی صوفیه اسلام و بعضی معتقدات مسیحیان که در آن بتدریج نفوذ کرده، و بعضی افکار شیمه و بعضی خرافات ابراب نحل، در حالتی که ایشان ظاهراً خود را در اویش تابع اصول سنت و جماعت میدانند. غلام شیمه آنها را از خود می شمادند،

بقیه حاشیه در صفحه بعد

در اصل **فضل الله** حروفی و بیان اصول و قوانین بعضی از بکتاشی هاست. فصل دوم آن در بیان کفریات کتاب جاویدان فرشته زاده است، فصل سوم در ذکر کفریاتی است که در دیگر جاویدانها آمده. وی قلع و قمع این طائفه را، که در سال ۱۲۴۱ ه. ق. در زمان سلطنت سلطان محمود خان واقع شد، ذکر کرده و میگوید: «چگونه در آنجا عارف حکمت یگ شاعر ترك بعنوان مفتش عقاید عمل میکرد، و نیز میگوید که باعث وی بر تألیف آن کتاب همانا وقاحت بکتاشی هاست. که جسارت نموده و عشق نامه تألیف فرشته زاده (عزالدين عبد المجيد بن فرشته) را در سال ۱۲۸۸ ه. / ۱۸۷۱ م. طبع و نشر کرده اند. وی معتقد است که کتاب هائی که این اشخاص (یعنی بکتاشی ها و با حروفی ها) نگاشته و

بقیه حاشیه از صله قبل:

در همین حال آنها ائمه اثنی عشر را نیز مقدس می شمارند، امام جعفر الصادق (ع) را احترام بسیار می گذارند به یکنوع تثلیث شبیه به تثلیث مسیحیان ایمان دارند و آن عبارت است از: «الله - محمد - علی» که آن هر سه مجتمعا ربه مافوق بشریت خاصی دارا هستند. چنانکه گفتیم عقاید و آداب مسیحی دوزدایشان بسیار است و از کتاب جاویدان فرقه حروفیه نیز اصول بسیار اتخاذ و پیروی کرده اند.

بعد از آنکه در سال ۱۸۲۶ م. سلطان محمود خان دوم خلیفه عثمانی ینکچریه را بکلی منقرض ساخت. این طائفه هم که حلیف و وابسته به ینکجریها بودند در معرض متاع سلطانی قرار گرفتند و بسیاری از نمکایای آنها بستمند و بعضی از مشایخ و پیشوایان ایشان بقتل رسیدند.

بعد از ظهور آتاتورک، و در ایام جمهوری نوین ترکیه، طایفه بکتاشیه هم چنان در حال افول و انحطاط است؛ گرچه هنوز در اطراف استانبول خانقاهائی چند از ایشان باقی مانده و امرار حیات می نمایند. (برای اطلاع بیشتری راجع باین طایفه رجوع شود به: «انسیکلوپیدیا اسلام»، بکتاشیه بزبان آلمانی تألیف Gasib طبع مونوخ ۱۹۰۹ م.).

به آن نام جاویدان نهاده اند شش عدد است: - اولی راضل و ضال نخستین، یعنی فضل الله حروفی بهم آورده و پنج دیگر را خلفاء و جانشینان او نگاشته اند. هم او اضافه میکند که کفر و زندقه آنها از این کتب خمسہ بخوبی واضح است، خوی و عادت آنان بر این است که آن کتب را نهانی در میان خود مطالعه و تعلیم میدهند. فرشته زاده نیز در جاویدان خود موسوم به «عشق نامه» تاحدی کفریات خود را کتمان کرده است.

و مؤلف سپس می نویسد: «بعد از آنکه اندکی ضایعاً لاین گمراهان در میان مردم آشکارا گشت، پرتیمور رینی میرانشاه، فضل الله حروفی را بقتل رسانید؛ پس از آن طنابی به پای او بسته و جسد او را علناً در کوچه و بازار کشیده و دنیا را از خبث و جود او پاک ساختند.

بعد از آن خلفاء وی بر آن شدند که در سراسر ممالک مسلمانان متفرق گشته و اوقات خود را وقف ضلالت و فوایت اهل اسلام نمایند. از آنجمله یکی که به «علی الاعلی» ملقب بوده به خانقاه حاجی بکتاش در آناتولی آمده به عزت و انزوا نمائی در آنجا زیست، و جاویدان را با افراد آن خانقاه تعلیم دادن گرفت، پس آنها را فریفته چنان وانمود میکرد که آن همان مبادی حاجی بکتاش که از اولیا بوده است، میباشد؛ پیروان خانقاه که به جمول و حماقت قرین بودند، جاویدان را قبول کردند، و با آنکه مفاد کلمات آن علناً انکار فرائض الهی و تسلیم به شہوات و ملذذات جسمانی میباشد، آنها «سر» نامیدند و در آن سکوت و کتمان بسیار بعمل آوردند، بعدی که اگر یکی از جماعت آن اسرار را فاش مینمود جان او فراموش آن می شد. این سر مکتوم همانا عبارت بود از بعضی مضامین کفرآمیز کتاب جاویدان که اشاره از آن بحروف مقطعه مانند (الف) و (واو) و (جیم) و (با) و (زا) شده، و برای معانی و مفاهیم این علامات هم رساله ای تألیف کرده اند و آنرا مفتاح الحیات نامیده اند، و این است نام آن سری که هر کس صاحب آن نباشد معانی جاویدان را فهم نمیتواند کرد، به این ترتیب این جماعت با اهتمام بسیار بر اخفا و کتمان اسرار خود میکوشیدند، مبادا که علماء اعلام حقایق کار آنها را دانسته و آنها بکلی محو و نابود

سازند ، و از این قرار ازاله ۸۰۰ هجری تا کنون موفق شده‌اند که بسیاری را مخفیانه در دام خلافت خود اندازند .

پس از آن مؤلف سخن را به شرح حیل و دسائس این طائفه کشانیده و شرح میدهد که چگونه ایشان سعی میکنند مردم را، از مسلمان و غیر مسلمان، بدام کفر و زندقه ببندازند و اضافه میکند : «از این معانی معلوم و واضح میشود که جماعت بکتاشیه در حقیقت شیعه نیستند، بلکه اصولاً جماعتی مشرک میباشند ، هر چند موفق به جلب یهودیان و مسیحیان نمیشوند ولی مبادی آنها طوری است که مسلمانانی را که بشیعه تمایل دارند بیشتر بخود متمایل می‌سازند . بطوریکه هر وقت من بعضی از نوآموزان بکتاشیه را مورد سؤال قرار دادم آنها خود را جعفری مذهب یعنی شیعه امامیه قلمداد میکنند ، و در هر حال چیزی از اسرار جاویدان نمیدانند ، و تصور میکنند که شیعی هستند. وقتی من از یک نفر عالم و سیاح ایرانی موسوم به میرزا اصف^(۱) عقیده او را راجع به بکتاشی ها سؤال کردم . او در جواب گفت: «من خیلی با آنها مصاحبت کرده‌ام و بدقت از مبادی مذهبی ایشان تحقیق نموده‌ام، آنان وجوب فرائض اعمال را که در اصول مذهب آمده است انکار میکنند». و ازین رو وی بطور قطع به کفر آنان حکم میکرد، خداوند ما را از شر جهالت آنان حفظ فرماید .»

در هنگام تعطیل عید پاک سال ۱۸۹۷ م . مجالی استوانامه و معجت نامه یافته دو نسخه خطی از طایفه حروفیه را بدقت

(۱) مفرد مرحوم حاجی میرزا اصف، قنبر علی شاه مازندرانی است متولد سال ۱۲۱۲ ه. ق. و متوفی سال ۱۲۹۱ ه. ق. و مدفون در تکیه صفایه - جنب کوه طبرک، ری . (رجوع شود به: طرائق الحقائق ج ۲ ص ۱۰۷)

مطالعه نمودم که هر دو متعلق است به کتابخانه ملی پاریس^(۱) و من در روزنامه انجمن آسیائی سال ۱۸۹۷ م. در طی مقاله ای بعنوان «یادداشت‌های راجع بادیات و تعالیم فرقه حروفیه» آنها را توصیف کرده‌ام. یکی از این دو، مورخ است بسال ۱۵۶۲/۹۷۰ م. و مشتمل است بر **استوانامه**، تألیف **امیر غیاث الدین**. آن مثنوی است بزبان فارسی در حکایت رفتن اسکندر در پی آب حیات و نیز مشتمل است بر فرهنگ ازلغات محلی که در جاویدان کبیر بکار رفته. نسخه دیگر مورخ است به سال ۸۹۵ هـ / ۱۴۸۹ م. و موسوم است به: **معجب نامه**. دلائلی در دست است که مؤلف آن رساله همان **فضل الله استر آبادی** بوده است. نه سال بعد باز در روزنامه انجمن آسیائی به تاریخ ۱۹۰۷ م. مقاله دیگری در این باب نشر کردم، در تحت عنوان: «یادداشت‌های بیشتری در باب حروفیه و ارتباط آنها با درویش بکتاشیه» و در ضمن آن از ۴۳ نسخه خطی که بعدها بدست کتابخانه‌های موزه بریتانیا و دانشگاه کمبریج افتاده بود سخن گفته‌ام.

در کیفیت بدست آمدن نسخه مذکور در آن مقاله چنین نوشته‌ام:

ارتباط میان **حروفیه** و **بکتاشیه** اولین بار باین طریق بر من معلوم شد :-

سه سال بعد از انتشار مقاله ای که در فوق بآن اشاره کردم، شخصی که بخیرید و فروش کتب کب شرقی در لندن اشتغال داشت و اصلاً اهل بغداد بود، در آن زمان از وی مقداری کتب خطی ابتیاع کرده بودم، از من خواست که صورعی از کتب مورد حاجت خود را بوی بدهم، باین منظور که آن صورت را نزد طرف خود در مشرق زمین ارسال بدارد،

(۱) این کتابها در کتابخانه ملی فرانسه باین طریق ثبت شده است :

Ancien Fonds Persan 24, et Suppl. Persan 107 .

ومن نیز چنین کردم. و در آن سیاه‌نام **جاویدان نامه** یا کتب دیگری از آثار فرقه حروفیه اید کردم. اندکی بعد، در فروزیه یا مارس ۱۹۰۱، کتاب فروش مذکور بسته‌ای از نسخ خطی برای اینجانب ارسال داشت که در آن نسخه‌ای از کتاب **جاویدان نامه** که اکنون در موزه بریتانیا به نمره Or. 5957 ضبط است وجود داشت؛ به علاوه چند کتاب دیگر از آثار آنطافه. هر چند قیمتی که برای این نسخ تعیین کرده بود کران مینمود، اما در حدود شش نسخه توسط کتابخانه دانشگاه کمبریج خریداری شد؛ پنج یا شش نسخه دیگر را موزه بریتانیا ابتیاع کرد که فعلاً در تحت این نمره‌ها قرار دارند: Or. 5961 و Or. 5957. قیمت نسبتاً کران این نسخ محرک یافتن نسخ دیگری گردید، ولی بندوبست در نتیجه بدست آوردن نسخ متعدد معلوم شد که آثار حروفیه بمقدار قابل ملاحظه‌ای فراوان است. در شرق مخصوصاً در کشور ترکیه آنها غالباً مطالعه و استساخ می‌شود. در نتیجه قیمت آن نسخ سریعاً تنزل کرد و اخیراً چند نسخه از این آثار بقیمت دو یا سه پوند در بازار معدودی که برای آنها وجود داشت، معامله می‌شد؛ طولی نکشد که معلوم شد که این نسخ مستقیم یا غیر مستقیم از طائفه دراویش بکتاشی بدست می‌آوردند. و در میان افراد این جماعت است که صفات حروفیه تا زمان حاضر رواج دارد.

در میان این نسخ خطی که در مقاله فوق وصف شده دوسه رساله هست که از شرح احوال و تعالیم حاجی بکتاش سخن می‌گوید، از اوست که این طائفه اسم و عنوان خود را یافته‌اند. وی در سال ۷۳۸ هـ / ۱۳۳۷ م.^(۱) دو سال قبل از تولد فضل‌الله حروفی وفات یافته است. و این تاریخ بانضمام پنج تاریخ دیگر که همه با سرگذشت وقایع این جماعت منوط و مربوط می‌باشد روی ورق کاغذی بشرح ذیل ثبت شده است و آن ورق در یکی از نسخ خطی موزه بریتانیا بشماره Or. 6381 ضبط شده:

۱ - تولد فضل‌الله استرآبادی ۷۴۰ هـ / ۱۳۳۹ م.

(۱) معنی این تاریخ معلّم ناجی است. و از عجایب آنکه از حروف «بکتاشیه» بحساب جمل همان عدد ۷۳۸ استخراج می‌شود.

۲ - ظهور ودعوت او در سال ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م.

۳ - شهادت او ۷۹۶ هـ / ۱۳۹۳ م.

۴ - وفات خلیفه او حضرت علی الاعلی ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م.

۵ - وفات پسر تیمور میرانشاه که حروفیه او را دجال یا مارانشاه

مینامند ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م.

از شعری که در روی همان برگ کاغذ دیده میشود، چنین برمیآید که
فضل الله در سال ۷۷۵ هـ. سفری بحج کرده است.

روی یکی از صفحات دیگری از این نسخ (موزه بریتانیا Or.6380) نوشته عجیبی تحریر شده که ظاهراً وصیت نامه فضل الله است: ازین نوشته که اصل و ترجمه آن کاملاً در آن مقاله مندرج است، ظاهر میشود که وی را در شیروان کشته اند. مقاله من^(۱) ختم میشود بفهرست کاملی از نام کتابها و اشخاصی که در آن نسخه ذکر شده اند. عنوان بسیاری ازین کتب اعم از فارسی یا ترکی به کلمه «نامه» پایان مییابد مانند: «آدم نامه»، «آخرت نامه»، «عرش نامه» و «بشارت نامه» و غیره و غیره.

در سال ۱۹۰۹ م. در سلسله کتابهای عجیب کتابی چاپ شد، بشماره مجلد نهم، و آن شتمن است بر ترجمه فرانسوی چند رساله حروفیه بایادداشت های منظم بآن، توسط مسیو گلمان، هوارت M. Clément Huart. تحقیقی نیز در باب تعالیم حروفیه باز بر آن سه بقلم دکتر رضا توفیق معروف به فیلسوف رضا در آنجا آمده. وی مرد عالمی است و شرق و غرب را بخوبی میشناسد و از آنچه مربوط به دروایش است مخصوصاً راجع به بکتابشیه اطلاع کامل دارد. این کتاب

(۱) مقاله دوم مرحوم پروان در روزنامه النجم همایونی آسیائی لندن

بتاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ م. درج شده است.

که مهمترین کتاب مستقلى در اين باب است، مخزن كاملی از اطلاعات نافعہ ميباشد، و اين فرقه را كه داراي تعاليم خيالي عجيب و غريب هستند و تا بيست سال پيش در اروپا شناخته نبودند و عامل مهمی در حوادث تاريخی آسيای غربی بوده اند، معرفی ميکند. صفات و خصائص اين جماعت و عقيدہ ای که هم به صفت ابتکار و بوصف خشونت هردو موصوف است از کتابها و مقالات مذکور در فوق معلوم ميتوان کرد؛ هر کس اطلاع بيشتري از آن فرقه بخواهد بايد بآنها مراجعه کند (۱) (۲).

(۱) سخن مرحوم پير اوان درباره اين طائفه در اینجا پايان مي پذيرد - ليکن در فصل بعد در شرح «کتاب دينی و عرفانی و فلسفی، صر يموريان» از آثار فرقه حروفیه مجدداً به تفصيل سخن گفته است. خواننده مي بايد که به آنجا مراجعه فرمايد.

(۲) در کتاب تاريخ شاه عباس کبير که آقای نصر الله فلسفي استاد دانشمند دانشگاه بهران تأليف کرده اند (مجله ۴۳) از عقايد و حوادث و مصائبی که بر جماعت حروفیه يا نبطويه در زمان آن پادشاه وارد کرديد مفصلاً بحث شده است.

کتاب سوم

از مرک تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ هـ

۱۴۰۵ - ۱۵۰۲ م

فصل ششم

ایران در عصر تیموریان

قرنی که ما اینک در صدد بیان و تحقیق احوال آن هستیم ، خاصه در

قسمت آخر آن، یکی از همان ادوار آشفته و پر

اوضاع و احوال
قرنی که موضوع
این فصل است

هرج و مرجی است که در تاریخ ایران غالباً بعد از

مرگ فاتحان بزرگ و مؤسسين دولت عظیم اتفاق

میا افتاده است . حوادث این قرن عبارت است از

ظهور نیروی اوزبکها در ماوراءالنهر ، تجزیه و انحلال تدریجی

امپراطوری وسیعی که تیمور به قیمت خونهای بسیار و مصائب بیشمار

بوجود آورد ، غلبه و استیلاء متوالی دوسلسله از ترکمانان- موسوم به:

قره قویونلو (سیاه گوسفندان) و آق قویونلو (سفید گوسفندان) در

غرب و جنوب ایران ، و آخر کار پیدا آمدن و فتح و غلبه قطعی دودمان

صفویه که بزرگترین سلاله های عصر جدید سلاطین ایران اند ، و تاحدی

میتوان آنانرا مؤسس وبانی یا لاقول مجدداً احساس ملی در ایران در ادوار

اخیره بشمار آورد .

این قرن آغاز میشود بهمرک تیمور در ۸۰۷/ ۱۴۰۵ م. و پایان

میرسد به جنگ شرور در آذربایجان بسال ۹۰۷/ ۱۵۰۱ م. که در آن

مصاف شاه اسمعیل صفوی بطور قطعی و نهائی ترکمانهای آق قویونلو

رادرهم شکسته و سپس تبریز را دارالملک خود قرار داده بر تخت سلطنت ایران قرار گرفته است. هر چند بعد از آن تاریخ چند سالی دیگر بطول انجامید تا اینکه دامنه استیلا و اودر سراسر کشور ایران بکلی توسعه یافت و عاقبت بجائی رسید که بقول **لین پول**^(۱): « قلمرو وی از رود سیحون تا خلیج فارس و از افغانستان تا فرات بسط یافت ».

چون این قرن دقیقتر مطالعه شود، مشاهده می‌گردد که بدونیمه غیر متساوی تقسیم پذیرفته است. مرگ فرزند چهارم تیمور، یعنی شاه رخ که در سال ۸۵۰هـ/ ۱۴۴۶ م. اتفاق افتاد، حذفاصل این دو قسمت است.

در تمام طول مدت سلطنت و حیات شاه رخ با وجود شورهای متعدد که از طرف خویشان او بظهور رسید، وی سرانجام موفق شد که تقریباً تمام دولت امپراطوری عظیمی را که پدرش تأسیس کرده بود بهمان نهج برقرار نگاهدارد. ولی بعد از مرگ او آن مملکت وسیع بسرعت روه تجزیه و انحلال گرفته، نخست بدست **تراکمه قره قوینلو** و سپس **آق قوینلو**، و بعد از آن **اوزبکها** در **ماوراءالنهر** آشفته گشت؛ و عاقبه لامر تمامت آنها بانضمام بقایای خانواده تیموری در شرق ایران بدست جهانگیری کشور گشا، چون شاه اسمعیل منقرض گردید.

هر چند سلطنت دودمان تیمور از ایران منقرض گشت، لیکن مقدر بود که

(۱) استانی **لین پول** Stanley Lane Poole یکی از مورخان و ملما، شرق شناسان انگلیسی، مؤلف تاریخ سلاله های سلاطین مسلمان و تاریخ مصر است.

بدست آنان سلطنتی باشکوه در هندوستان برپا
 تأسیس سلطنت کرد، و این کار بسعی ظهیرالدین محمد بابر
 درخشان خانوادۀ که به پنج پست به امیر تیمور میرسد، انجام گرفت؛
 تیموری در هندوستان بدین تفصیل که چون اوزبکها او را از ولایتش
 بعد از اخراج آنان فرغانه بیرون راندند به هند افتاد، و در آنجا سلطنتی
 از ایران تأسیس کرد که نزد مورخان اروپا به: «مغول کبیر»
 «Great Moguls» معروف است. اولاد وی متجاوز از سه قرن در آنجا سلطنت
 کردند، و سرانجام در شورش بزرگ هندوستان در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ م.
 آن سلاله پایان پذیرفت.

در این کتاب ما را در احوال این سلاله پادشاهان مغولی هندوستان
 مستقیماً سخنی نیست، جز آنقدر که پیوستگی آنان با صوفیۀ ایران محل
 گفتگو میشود. هر چند که قدرت سیاسی شاهزادگان تیموری در ایران
 پیوسته رو با انحطاط و زوال میرفت، معذک دربارهای کوچک آنان مرکز
 جنبشهای ادبی بود، و بسبب وجود شعرای نامدار و ادبای عالیمقام شهرتی
 بسزا حاصل کردند، بعضی از این شاهزادگان مخصوصاً سلطان
 ابوالغازی حسین بن منصور بن بایقرا و میرزا الغ بیگ، و میرزا
 بایسنغر و خود ظهیرالدین محمد بابر مصدر خدماتی برجسته در عالم علم
 و ادب بوده‌اند. میرعلیشیر نوائی، وزیر سلطان ابوالغازی حسین،
 گذشته از اینکه خود یکی از شعراء قابل توجه (مخصوصاً بزبان ترکی)
 میباشد، حامی و طرفدار کریمی برای ادباء و فضایی زمان خود شمرده
 می‌شود، چنانکه در فرّ و شکوه ادبی، شهره‌رات در دورهٔ اخیر تیموریان
 هسان و همنگ شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی مینماید.

از لحاظ سیاسی مهم ترین نمایندگان با عظمت سلسله
 سفراء و نیز در دربار
 اوزون حسن تر کمان های فوق: بدرخان و آده تیموری میرزا شاه رخ است،
 و در دودمان قره قویونلو تر کمان قرايوسف، و
 اوزون حسن در سلاله آق قویونلو، و محمد شیانی معروف به شیک در
 قبيلة اوزبك؛ و آخر کار آنکه از همه مهم تر است، شاه اسمعیل اول،
 مؤسس خاندان عظیم صفوی میباشد.

راجع به اوزون حسن^(۱) از تحریرات اروپائیان معاصر او سر گذشتی
 در دست است که سفراء جمهوری و نیز بشرح اسامی ذیل بدر بار او
 رفته اند، و او را گاهی «اوزن گاسانو Ussun Cassano» و گاهی «اسم بی
 Assambei» نام برده اند^(۲). این سفراء عبارت اند از: کاترینوز نو- Caterino
 Zeno، ژوسافا بربرو Josafa Barbaro، و امبروزیو کنتارینی
 Ambrosio Contarini. و باین نیت از و نیز آمده بوده اند که در برابر
 عظمت روز افزون دولت ترکان عثمانی بحکم رقابت از یاری و همکاری
 آن امیر تر کمان استفاده کنند.

این جماعت سفراء که به ایران آمده و مابین سالهای ۱۴۷۸ م. تا
 ۱۴۷۸ م. باین کشور سفر کرده اند، همه سفرنامه هایی نوشته اند که متضمن
 فوائد و اطلاعات نادره میباشد؛ مطالبی که کمتر بقلم مورخان ایرانی
 آن عصر آمده است. و آنها را با انگلیسی درینک جلد، از طرف انجمن هکلویت

(۲) حسن نیگ آق قویونلو بواسطه قندرازی که داشته است به اوزون-
 حسن معروف است و مورخان عربی نیز نام او را «الحسن الطویل» ثبت کرده اند.
 (۲) این اسامی و دیگر اسامی خاص که در سفرنامه های و نیز به آ آمده معرفی است
 از اصل کلمه که آنها را بتلفظ ایتالیائی و بلجی خود باین صوره آورده اند.

Hakluyt Society بطبع رسانیده‌اند. آن مجموعه موسوم است به: «شش سفرنامه‌درایران از سیاحان ایتالیائی در قرون شانزدهم و هفدهم»^(۱)

« Six Narratives of Travel in Persia by Italians in the sixteenth and Seventeenth Centuries »

فرزندان تیمور
و قره قوینلو پیردازیم؛ از تاریخ خاندان تیمور

تا آنجا که به ایران مربوط است باید بطور اختصار - بخی گوئیم. تیمور را چهار پسر و یک دختر بوده است. - پسر اکبرش - میرزا جهانگیر قبل از مرگ پدر، به سی سال؛ وفات یافت؛ و فرزند دومش - میرزا عمر شیخ ده سال قبل از پدر بمرد، و پسر سومش - میران شاه تا سه سال بعد از هلاکت تیمور زنده بماند، لیکن مورد سخط واقع شده و مضروب بود، و ظاهر آرد مشاعرش اختلالی روی داده بود. فرزند چهارم شاه رخ جانشین پدر گردید و مدت چهل و سه سال (از: ۸۰۷ تا ۸۵۰/ ۱۴۰۴ تا ۱۴۷۴ م.) در سراسر ایران و ماوراءالنهر سلطنتی با عظمت و آسایش داشت.

ایام سلطنت کوتاه
میرزا جهانگیر، جانشین وی باشد؛ لیکن این
خلیل سلطان
شاهزاده از پسر عمویش خلیل سلطان فرزند
میران شاه شکست یافت، خلیل سمرقند را بگرفت و یاری و امداد بعضی

(۱) سه سفرنامه دیگر عبارت است از: - اول: «شرح جیوان باتیستا راموزیو Giovan Battista Ramusio» - در باب نوشتجات جیوان ماریا انگیولتو... که در آن چگونگی زندگانی و اعمال اوزن کاسانو (اوزون حسن) ذکر شده است، دوم مسافریهای یک نفر تاجر - در عهد شاه اسمعیل - و سوم حکایت و نستنبودالساندری Vincentio d'Allessandri سفیر و نیز در دربار شاه طهماسب صفوی.

امراء متنفذ را در باره خود جلب کرد، ولی عاقبت دو سال بعد از مرگ تیمور، بدست وزیر معتمد خود علی تاز یا پیر علی کشته شد. خلیل سلطان هر چند مردی هنرمند بود، لیکن بواسطه عشق و شیفته گی که به مطربهای، شاد ملک نام، پیدا کرده و همواره سرگرم بوالهوسیهای خود بوده محل نفرت امراء و اعیان واقع گشت؛ و آنان در تحت قیادت دو نفر بنام: امیر خداداد و بردی بیگ برضد او برخاسته ویرا معزول کرده به کاشغر راندند. هم در این موقع عموی وی شاهرخ بر آنان تاخته و سلطنت را تصاحب کرد، لیکن وی از راه مهر و لطف محبوبه وی شاد ملک را با و ارزانی فرمود. و چون سلطان خلیل بمرد، آن زن نیز عشق و وفاداری خود را با او ظاهر ساخته خنجرى بر دل خود فروبرد، و آنهر دور او در ری در يك قبر ب خاک سپردند^(۱).

خلیل سلطان نه تنها حامی کریم شعر و شعراء بود، بلکه خود نیز شعرى میگفت. نمونه ای از اشعار او در تذکره دولتشاهی آمده است^(۲).

شاهرخ که در ۸۰۷ هـ. به تخت سلطنت نشست
سلطنت میرزا شاهرخ در سال ۷۷۹ هـ. / ۱۳۷۷ م. متولد شده و بنا بر این در

آنوقت بیست و هشت ساله بود، و در بیست سالگی ۷۹۹ هـ. حکومت خراسان با و تفویض گردید. و تقریباً سلطنت مستقلى در آن ولایت داشت و بنام خودش که میزد. و دامنه مملکت او بواسطه فتح مازندران در ۸۰۹ هـ.

(۱) تفصیل این حکایت باین ترتیب از سر جان ملکم است. تاریخ ایران طبع بمبائی

۱۸۹۵ م. ج اول ص ۴۸۶، ولی دولتشاه (تذکره الشعراء، ص ۳۵۴) می گوید که:

امراء یافى کوش و بینى شاد ملک را قطع کردند و هیچ اشاره باتصال او با خلیل سلطان نمی کند.

(۲) دولتشاه طبع لیدن ص ۳۵۵.

فتح ماوراءالنهر در ۸۱۱ هـ . و فارس در ۸۱۷ هـ . و کرمان در ۸۱۹ هـ . و آذربایجان در ۸۲۳ هـ . متوالیاً وسعت و انبساط یافت . واقعه قصد جان او از طرف احمد لڑ چنانکه در فصل سابق اشاره شد در سال ۸۳۰ هـ ق اتفاق افتاد . عاقبت در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م . بعد از چهل و سه سال سلطنت به هفتاد و دو سالگی در ری وفات یافت ^(۱) . وی بر ضد سلاطین خانواده قره قویونلو - قرايوسف و پسرش اسکندر جنگ کرده ، لکن رو به مرگته درباره وی سر جان ملکم Sir John Malcolm در تاریخ خود چنین قضاوت کرده است ^(۲) :

« قصد وی (شاهرخ) جهانگیری نبود، بلکه خرابیهای پدر را میخواست ترمیم کند . وی باروهای شهر هرات و هرو را تعمیر فرمود و هر شهر و مملکت را که در قلمرو ملک وی بود، از نو آباد ساخت . این پادشاه اهل علم و ادب را تشویق میکرد . و درباری با عظمت و بارونق داشت . وی مودت سلاطین معاصر خود را پیوسته جلب میفرمود، مادر صفحات مورخ زمان او حکایتی عجیب میخوانیم از ازام سفر او و رسل که مابین او و خاقان چین اتفاق افتاده است ^(۳) .

از لحاظ وصف سجایا و ملکات شاهرخ ، یکی از مورخان جدید ایران ،

(۱) در زمان شاهرخ ، ری که بواسطه قتل عام مغول دو بویرائی نهاده بود ، آبادی چندانی نداشته ولی در آن زمان در آن ناحیه شهر و راهی بسیار آباد و بارونق بوده است . آثار مسجد جامع مجل و رفیسی که شاهرخ بنا کرده هنوز در فرب آنقریه موجود است .

۲ - تاریخ سر جان ملکم ص ۴۸۷ . طبع دبائس ،

(۳) شاهرخ سفارتی از دربار خضر خان پادشاه هند (دهلی) در سال ۸۲۴ هـ ،

۲۴۲۱ م . پذیرفته و نیز سفارتی بدربار سلطان عثمانی - مراد خان دوم ۸۳۹ هـ / ۱۴۳۵ م . فرستاده (رجوع شود به صحائف الاخبار منجم باشی) راجع به تبادل

سفر او با چین و هندوستان ، (رجوع شود به: مطلع السعدین جلد اول) .

یعنی میرزا محمد حسین خان ذکاء‌الملک متخلص به فروغی^(۱) - تحقیقی

بسرانموده و گفته است^(۲): «بعد از تیمورپسرش میرزا
اخلاق‌شاهرخ

شاهرخ بجای پدر نشست، و او خلفی بود که کاملاً
باسلف خود مخالفت داشت، مردی صلح‌جو و کم‌آزار که هیچ‌گاه قصد
لشکرکشی و جهان‌گشائی ننمود، جز سرکوبی طاغیان که موجب
بی‌نظمی و اختلال کشور می‌شدند، و او سرکوبی آنانرا واجب میدانست؛
و خلاصه آنکه سلطنتی که بدست تیمور تأسیس شده بود، بمجاهد میرزا
شاهرخ روی عمران و بهبود گرفت، و مدتی طولانی خرابیهای پدر را
جبران می‌نمود، و بحال و حاجت رعایای خود میپرداخت، و اسباب آسایش
آنانرا فراهم میکرد، و این ازامور فوق‌العاده است که پسر مردی چنان
فسی‌القلب چنین مهربان و خوش‌خلق و سلیم‌النفس و علم‌دوست باشد که
انعام و الطافش بهمه، خاصه بفضلاء و هنرمندان، شامل گردد.

او کتای‌قآن پسر چنگیز خان نیز تا حدی همین ملکات را

(۱) میرزا محمد حسین ذکاء‌الملک فروغی، از رجال ادب و ارباب‌قلم،
در اوایل قرن چهاردهم هجری؛ صاحب‌نثری فصیح و شمری لطیف است؛ بعد از آنکه سالها در تألیف
و تدوین کتب «نامه دانشوران» و دیگر کتب ادبی بامر حرم محمد حسین خان
اعتماد السلطنه همکاری میفرمود، هفت‌سال مجلعه‌تکی ظریفی بنام قریت بجای
سنکی بخط نستعلیق در طهران منتشر ساخت که از مفاخر و ظرائف مطبوعات دوره
مظفرالدین شاهی است. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. وفات یافت. از او دو فرزند باقی‌ماند:
یکی مرحوم میرزا محمد علی‌خان ملقب به ذکاء‌الملک، رئیس‌الوزراء معروف
ایران، متوفی سال ۱۳۲۱ ه. ش، دارای آثار عالیه در سیاست و ادب؛ و دوم آقای
میرزا ابوالحسن خان فروغی که از فضلاء و متفکران معاصر ایران است.

(۲) تاریخ ایران - طبع طهران ۱۳۲۳ ه. ص ۲۶۶

داشته و به نیکوئی رفتار میکرده و مخصوصاً در صفحه تاریخ نامش به کرم و سخاوت معروف است و او را حاتم^(۱) عسر خود می‌شمارند، و حکایات بسیار راجع به بذل و بخشش و مهربانی او در کتب مورخان ملاحظه شده است.

دولتشاه سمرقندی نیز همچنان به مدح شاهرخ سخن گفته و با شیوه اغراق آمیز خود تا بجائی رفته که گفته است: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروز کار دولت او یافته‌اند از عهد آدم اخلاق شاهرخ الی یومنا هذا در هیچ عهد و زمان و دور و اوان نشان نداده‌اند»^(۲). و بعلاوه می‌نویسد که فضائل معنوی

او بحدی بود که دارای مقام و مرتبه ولایت گشته و بر مغیبات مطلع شده و کرامات از او نقل کرده‌اند؛ سپس دو حکایت از این مقوله از شاهرخ روایت نموده یکی از قول پدرش که بگفته او از ملازمان خاص شاه بوده است. ولی بموجب عقیده این نویسنده شاهرخ عاقبة الامر بر خلاف وصایای الهی رفتار نمود و سه نفر از علماء و زهاد را که در اصفهان بودند و شاه درباره ایشان گمان بد کرده بود، می‌پنداشت که نوه اش سلطان محمد بن بایسنقر را برضد او اغوا نموده‌اند؛ امر بقتل داد. و این کار بر او مبارک نیفتاد و آنهار در دقیقه آخر او را نفرین کردند و چون در آسمان گشوده بود، دعای آن

(۱) حاتم بن عبدالله بن سعد الطائی - از رجال بناهصر جاهلیت که در کرم و فروست و شعر از معاریف است و در عالم اسلام سخاوتمند شرب المثل شده، از او اشعاری باقی مانده و اخبار فراوان در خصوص وی در کتب ادب و تاریخ متفرق است. در حدود ۴۵۵ ق. ه. ۷۵۱ م. وفات یافت.

(۲) تذکره دولتشاهی - طبع لیدن ص ۳۳۶:

عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع گشت و سلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود،^(۱)

در میان صنعتگران و شعراء و علماء معاصر شاهرخ، دولتشاه چهار نفر را بالاخصاص نام میبرد^(۲) که مایه شکوه و جلال دربار او بوده اند. اول آنها عبدالقادر مراغی استاد موسیقی است که بموجب تاریخ منجم باشی یکی از تلفات وبای عام بود که در سال ۸۳۸ هـ در هرات اتفاق افتاد^(۳) دو دیگر یوسف اندکانی درخوانندگی و مطربی، و استاد قوام الدین شیرازی در مهندسی و طراحی و معماری، و مولانا خلیل مصور که در نقاشی ثانی مانی بوده است.

منجم باشی مورخ ترك اخلاق مرضیه شاهرخ را کمتر از آنان که گفتیم نستوده است. وی میگوید: «شاهرخ پادشاهی عاقل و عادل

(۱) مقصود دولتشاه از این عبارت: «سلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود» ظاهر اشاره است به اولاد میرانشاه (فرزند سوم تیمور) که از شاهرخ اسن وارشد و سلطنت میراث شرمی او بوده است، چه در زمان دولتشاه میرزا ابوسعید و سلطان حسین بایقرا پادشاهی داشته اند که همه از اولاد او میباشند:

(۲) تذکره دولتشاهی ص ۳۴۰.

(۳) صحائف الاخبار - جلد ۳، ص ۵۷ طبع اسلامبول ۱۲۸۵ هـ. این تاریخ مفید نخست بزبان عربی بقم احمدزاده افندی بن لطف الله تألف شده و تا وقایع سال ۱۰۸۳ هـ / ۱۶۷۲ م. رانگاشته است؛ و سپس در سال ۱۱۳۲ هـ / ۱۷۲۰ م. احمد بن محمد ندیم برای داماد ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی بترکی ترجمه کرده.



میرزا شاهرخ بن تیمور
(از روی عکس مسیو فلمینگ)

ص ۵۳۶

شاهرخ از نظر هنجم باشی

و عاقبت اندیش و نیکوکار بود ، و همواره مستعد
عفو و بخشش ، به تقوی و زهد و حسن عقیدت
آراسته ، بطوریکه در سفر و حضر و حتی در هنگام
جنگ و میدان مصاف از ادای فرایش پنجگانه غفلت نمی ورزید ، و پیوسته
ایام البیّن و غره هرامه را روزه می گرفت . و مسأله جمعه و دوشنبه و پنجشنبه
با قرآء و حفاظ قرآن کریم می نشست و يك ختم کلام الله را در حضور او
قراعت می کردند ، در مدت عمر گناه کبیره ای ارتکاب ننمود و همواره
طالب مجالست علماء و زهاد بود و درباره آنان بزرگترین هدایا و انعام را
ارزانی میداشت . وی در هیچ جنگ شکسته و مغلوب نشد و بخت با او همیشه
همراه بود و ظفر و نصرت می یافت . بهر سرزمین که میرفت نخست بزیارت
بقاع متبر که ای که در آنجا موجود بود می شتافت . و سعت مملکتش بقول
این مورخ از سرحد چین تا مرز روم (خالعه عثمانی در آسیا) و از افصای نواحی
ترکستان تا سرحدات هندوستان بسط داشت .

از پنج نفر پسران شاهرخ فقط یکی که موسوم به الغ یغ است ،
بعد از وفات پدر زنده مانده بود ^(۱) . چهار نفر دیگر
میرزا بابایسنفر
نخست میرزا بابایسنفر است که از افراط در شرب
خمر که آفت خاندان تیموری بود ، در سال ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳ م . وفات یافت .

(۱) سه پسر دیگر شاهرخ عبارت اند از : اول - ابو الفتح ابراهیم سلطان
متوفی به ۸۳۸ هـ . ۱۴۳۴ م . حاکم فارس ، حامی و مدد مخور معروف شرف الدین -
علی یزدی که آثار و کتبه های خط او هنوز در شیراز و در آثار تخت جمشید موجود است .
دوم سیور غمتمش متوفی به سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶ م . سه دیگر محمد جوکی
متوفی به ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴ م . در هرات .

وی شاید از همه آنان مستعدتر^(۱)، و از حامیان بزرگ صنعت و علم بشمار است. شعراء و هنرمندان و فضلا و خطاطان و نقاشان و مذهبیان و صحافان از عراق و فارس و آذربایجان و تمام افطار ایران بدرباروی می‌شتافتند. در عالم ادبیات فارسی مقدمه‌ای که برای شاهنامه فردوسی بنام او نوشته‌اند، بتاریخ ۵۸۲۹/۱۴۲۶ م. اورا مشهور جهان ساخته است. حبیب‌الیر مده تاریخ وفات اورا در این قطعه ذکر کرده است:

سلطان سعید بایسنفر سحر
گفتا که: بگو باهل عالم خبر
من دقتم و تاریخ و قاتم این است:
> بادا جهان عمر دراز بدم <
۸۳۷

(عدد ۸۳۷ سال تاریخ وفات بایسنفر^(۲) است.)

شاهرخ در ۱۳ مارس ۱۴۴۷ م. / ۸۵۰ هـ در نزدیکی ری وفات یافت. چنانکه در فوق گفتیم، پسرش الغ یغی، نه بسنوات بلکه بزحمت بسیار، بجای او نشست. وی در زمان حیات پدر حکمران توران یا ترکستان بود، و در همین زمان بود (در سال ۸۲۴ هـ / ۱۴۲۱ م.)
الغ یغی
که در سمرقند رصدخانه معروف را بنام خود آغاز

(۱) رجوع شود به: حبیب‌الیر جلد ۳ جزء ۳، ص ۱۳۱ و صحائف الاخبار جلد ۳ ص ۶۶. بایسنفر مخصوصاً بخط خوب علاقه بسیار داشت. صفحات کبیر قرآنی که بخط ثلث نگاشته و متراً بدست می‌آید، از قصصات بسیار زیباست؛ همچنین کتیبۀ ثلث که بکشی معروف در مسجد مادرش، گوهر شاد آغا در مشهد مقدس، بر عیب باقی است از نفائس آثار اوست.

(۲) رباعی ذیل که امیر شاهی سبزواری در مرثیه او گفته نیز معروفست:

> در مامو دهر بسی شیون کرد
لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبا ی از غوانی بدرید
فمری نمسیاه در کردن کرد <.

نهاد و در آنجا به‌اضدت چهار نفر از دانشمندان زمان یعنی : صلاح‌الدین - موسی ، قاضی زاده رومی ، مولانا علاء‌الدین علی قوشچی شاح تجرید ، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشانی^(۱) جدولهای نجومی شایان توجهی تألیف فرمود^(۲)؛ که معروف است به: «زیج الغ - یغی یازیج جدید سلطانی». این جمله ظاهراً در سال ۸۴۱/۱۴۳۷ م. پایان رسیده و راجع بآن ریو توضیح کامل و تفصیل وافیه داده است^(۳).

الغ یغی چنانکه گفتیم، نتوانست علی‌الفور اقتدار سلطنت را بدست گیرد ، و میرزا علاء‌الدوله پسر بایسنغر بمنازعه او برخاسته و هرات

(۱) برای معرفت این اشخاص رجوع شود به: فهرست موزة بریطانیا نالوف ریو و تذکره هفت اقلیم، در ذیل کاشان، و کشف الظنون جلد دوم، و الشقائق النعمانیة وحبيب السير جلد ۲ جزو ۳.

(۲) میرزا الغ یغی خود در مقدمه زیج سلطانی مورگانی، طبع پاریس ۱۸۷۲ م. ص ۲۰۹ - درباره این دانشمندان که دستیاران و معاونین او بوده‌اند، چنین می‌نویسد: «در اثناء حال پیش از آنکه این مهم ساخته و پرداخته آید، حضرت استادی شکرالله مسامیه بجوار رحمت پروردگار پیوست، پس باتفاق فرزند ارجمند، علی بن محمد قوشچی، که در حدائق سن و عشقوان شباب قصب السبق در مضار فنون و علوم بنومی ر بوده که امید واق و رجاء متحقق است سمیت مآثر آن علی اقرب الزمان و اسرع الاوان باطراف و اکفاف جهان منتشر و مستفیض گردد، و بمعنو عنایت الهی و فیض فضل نامتاهی این مهم خلیع باعمام رسانیده آمد... الغ»

(۳) فهرست موزة بریطانیا نالوف ریو ص ۱۵۵، همچنین رجوع شود به: تاریخ ایران تألیف کلمان مارکهام Clements Markham ص ۲۲۳.

و نیز رجوع شود بمقاله بلینی که مسیو لوسین بوات L. Bouvat در روزنامه آسمانی پاریس شماره آوریل ۱۹۲۶ م. ص ۲۴۷ راجع به «معدن تیموری» نگاشته است.

را بگرفت و عبد اللطیف فرزند الغ یگ را بزدان افکند، و بعد از آن ایام

قدرت و سلطنت او دوامی نیافت و عاقبت بفرمان همان

قتل الغ یگ بدست
پسرش عبد اللطیف

فرزندش در دهم رمضان ۸۵۳ هـ / ۱۴۴۹ م. بقتل

رسید. و چون قاتل وی عباس نامی بود، تاریخ

این حادثه غم انگیز را در این عبارت: «عباس کشت» یافته اند.

عبد اللطیف نیز از این پدر کشی تمتعی نیافت، زیرا پس از آنکه

برادرش عبد العزیز را نیز بقتل رسانید، بنوبت خود

عبد اللطیف

در سال بعد یعنی در ۸۵۴ هـ / ۱۴۵۰ م. بدست شخصی

موسوم به: بابا حنین کشته گردید. و از عجائب آنکه ماده تاریخ این قتل

نیز در عبارت: «بابا حنین کشت» درست آمد. میر خواند پس از آنکه

این واقعه را ذکر میکند، این شعر معروف نظامی را نقل کرده که در آن

بعدت کوتاه دوره سلاطین پدر کشت اشاره شده است :-

پدر کشت پادشاهی را نباید
اگر شاید، بجز شرمه نباید

«ورخ ترك، منجم باشی (جلد سوم ص ۶۵) مینویسد که: عبد اللطیف

مردی با هوش و با جریره بود، لیکن بسیار بی رحم و خونخوار، اندکی

بر نیامد که دلهای مردم از وی متنفر و بیزار شد، و بقتل او سلطنت الغ -

یگی در ماوراءالنهر پایان رسید.

از این زمان به بعد، یعنی تا انقراض خاندان تیمور در ایران، قدرت

این سلاله پیوسته و باندهطاط داشت. تاریخ استیلا

و تملك ارضی و هم چنین ترتیب و توالی سلاطین

مفشوش و آشفته است و نمیتوان کاملاً معین کرد

عبدالله بن ابراهیم
سلطان بن شاه رخ

که کدام تابع و کدام متبوع بوده‌اند. استافلی لین پول در کتاب خود^(۱) جانشین عبداللطیف را عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ میدانند^(۲)، ولی میرخواند میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنغر بن شاهرخ را سلطان شمرده است.

ابوالقاسم بابر غیر از ظهیر الدین بابر کبیر است، او در سال ۸۶۱ هـ / ۱۴۵۶ م. وفات یافت، و دو سال قبل از مرگ، عراق و فارس و کرمان را از دست داده و آن ممالک به تملک جهانشاه پسر قرايوسف - ترکمان قره‌قویتلو درآمد. عاقبت در جنگی که با برادرش سلطان محمد نمود، بهلاک رسید.

میرزا علاءالدوله پسر دیگر بایسنغر، در زمان وفات جدش شاهرخ بحکومت هرات نشست، و بعد از اندک
علاءالدوله بن
بایسنغر
مقاومتی باعم خود الغ بیگ و برادرش بابر صلح کرده بحکومت ناحیه ای از خراسان، که از خوشان تا سترآباد و دامغان وسعت داشت قانع گردید. در سال ۸۵۲ هـ / ۱۴۴۸ م. در نزدیکی هرات از الغ بیگ شکست یافته به بدخشان و دشت قبچاق گریخت، و پس از تحمل مصائب کونا کون و جنگهایی که

(۱) تاریخ سلاله‌های سلاطین اسلام (Mohammadan Dynasties)

تألیف لین پول ص ۲۶۸.

(۲) میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان در تواریخ میموری به «شیرازی» معروف است، زیرا که در زمان حکومت پدرش در شیراز متولد گردید؛ بعد از وفات پدر در سایه تربیت هم‌سود الغ بیگ قرار گرفت. و پس از او چند مباحی داعیه سلطنت داشت، سرانجام در ۸۵۴ هـ. وفات یافت. رجوع شود به: مطلع سعدین و حبیب السیر.

بابر ادران خود داشت ، و چندی نیز با جهان‌شاه تر کمان قره قوینلو دشمن خاندان تیموری از در صلح درآمد ، عاقبت در سال ۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م . وفات یافت .

پسرش میرزا ابراهیم از زندان عم خود، ابو القاسم بابر گریخته و به مرغاب فرار کرد و در آنجا لشگری فراوان کرد
 علاء الدوله ابراهیم بن
 آورد و پسر عم خود میرزا شاه محمود را در حالی که تهیه و تدارک حمله به استرآباد میدید، شکست داد؛ در این حال بود که نا کهان جهان‌شاه قره قوینلو بر او تاخت . وی از برابر این دشمن قهار فرار اختیار کرد و هرات را رها نمود. لیکن پس از اندکی باز آمده بطمع هرات با ابن عم خود میرزا ابوسعید جنگیده شکست یافت، و در سال ۸۶۳ هـ / ۱۴۵۸ م. هنگامیکه از دامغان بطرف مشهد می تاخت بمرد . ابن عم و رقیب او میرزا شاه محمود مذکور نیز در همان سال کشته شد .

میرخواند صاحب روضۃ الصفا از سلطان ابوسعید نواده میرانشاه وصفی بلیغ نموده و او را عالیقدرترین شاهزادگان آن سلسله می شمارد ، به حسب و نسب و علو طبع
 سلطان ابوسعید بن
 سلطان محمد بن
 میرانشاه تیمور
 و حمایت از فضلاء و ادباء می ستاید، و میگوید: در دوره سلطنت او ممالک ترکستان، توران، خراسان، زابلستان ، سیستان ، مازندران با وج آبادی و سرسبزی رسیدند .

وی در آغاز عمر در دربار ابن عم دانشمند خود، الغ بیگ، بسر میبرد، پس از آنکه پسرش عبد اللطیف او را کشت، ابوسعید را نیز در زندان افکند ، وی غفلت مستحفظان را مفتنم شمرده از محبس بگریخت و به بخارا رفت . بعد از کشته شدن میرزا عبد اللطیف از بخارا بزم رزم

بیرون آمده پس از جنگی که با ابن عم دیگرش ابوبکر نمود، مملکت توران (ترکستان) را بحیطه استیلا درآورد. و در سال ۵۸۶/۱۴۵۶ م. هرات را فتح کرد و گوهر شاد خاتون^(۱) را بقتل رسانید.

در ۵۸۶/۱۴۵۷ م. جهانشاه ترکمان به خراسان تاخته و تختگاه هرات را مسخر ساخت، لیکن نگاهداری آن نتوانست و ابو سعید مجدداً بر آن شهر دست یافت. ده سال بعد از آن، در سال ۸۷۲/۱۴۶۷ م. جهانشاه از خصم خاندان خود اوزون حسن ترکمان آق قویونلو شکست یافت و کشته شد. ابو سعید این حادثه را بهانه ساخته بطمع فتح ممالک غربی ایران به تشویق امراء عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بالشکری آراسته بطرف مغرب شتافت، و با اوزون حسن جنگ در پیوست. ولی عاقبت از او شکسته شد و در نزدیکی میانه اسپر دست وی گردید. پس از سه روز اسارت اوزون حسن بھلاک وی مصمم شده او را بدست میرزا یادگار محمد (پسر سلطان محمد بن بایسنقر) سپرد و وی بان مقام خون جده خود گوهر شاد خاتون او را مقتول ساخت. حکیم معروف جلال الدین دوانی مؤلف رساله مشهور در اخلاق موسوم به «اخلاق جلالی» ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاک او بنظم آورده است:

گوهر شاد آغا، مهد علیا زوجة شاه رخ، صاحب ابنیه و آثار عالیہ در مشهد و هرات، مقبره او اکنون در مصلائی هرات موجود است. و این پندہ نویسنده آنرا در اردیبهشت ۱۳۲۶ دیده ام که در جوار فرزندش بایسنقر دفن شده و گنبدی خرابه از بقایای مسجد و مدرسه او باقی مانده است. ظاهراً این ملکه صاحب قدرت بعد از وفات شوی همچنان در هرات میزیسته و در کشمکشهای سیاسی زمان فیما بین برادران و بنی اعیان مداخله داشته است. ازینرو ابو سعید بقتل وی اقدام کرد. بشرحی که در مطلع سعدین و حبیب السیر مفسر است.

سلطان ابوسعید که در فرسخروی چشم سپهر یر چو او نو جوان ندید
الحق چنان بکشته بکشت او که کشته بود تاریخ‌سال: «مقتل سلطان ابوسعید» (۱).

سیاحان ونیزی و مسافران ونیزی، که در این زمان به ایران
آمده‌اند اطلاعات سودمندی محتوی بر جزئیات
ابوسعید

حوادث تاریخی آن ایام بجای گذارده‌اند، ایشان
در نوشتجات خود ابوسعید را «بوسچ Busech» تلفظ کرده‌اند و از
اوزون حسن یا حسن ییگ گاهی به «اوزون کاسانو Ussun Cassano» گاهی
به «اسم بی Assambie» تعبیر نموده، جهان‌شاه را «گیانسا Giansa»
خوانده‌اند، شهرهای اورفا، اصفهان، قم، کاشان، ویزد رابتوالی و ترتیب
«ارفی»، «سپاهام» یا «سپاآن»، «کومو»، «کان» و «یکس»
نامیده‌اند.

باید متذکر شد که بغیر از تواریخ مشهور عمومی مانند: روضة الصفا

و حبیب السیر، تاریخی بنام مطلع سعدین
ارزش تاریخی
مطلع سعدین (۲) موجود است که تا کنون زینت چاپ نیافته، تألیف
کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی است که در آن

وفایع بین دو ستاره سعد (یعنی دو ابوسعید) - یکی ایلخانی - (۷۱۶ -
۵۷۳۶ هـ / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م.) و دیگری - گورگانی که اینک محل بحث ماست -
برشته تحریر در آورده. آن تاریخ بسال ۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م. یعنی دو

(۱) این قطعه را مرحوم پراون از روضة الصفا نقل کرده است، ولی بنظر این
بنده در آن کتاب نرسید و عیناً نقل نمود. عبارت: «مقتل سلطان ابوسعید» بحساب
جمل ماوی است ۸۷۳ که سال قتل اوست.

(۲) جلد دوم کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین در سه جزء، در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۸ هـ.
به تحقیق و تدقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه لاهور به طبع سنگی
با کمال ظرافت بچاپ رسیده است.

سال بعد از مرگ **ابو سعید خاتمه می** یابد تاریخ مذکور غنی ترین گنجینه ای است مشحون بذکر حوادث این زمان :

بعد از **ابو سعید** ، **دو پسرش احمد و محمود** بجای او نشستند .
 این دو تن را **استانلی لین پول** هشتمین و نهمین و آخرین پادشاهان خاندان تیموری در ایران و آسیای مرکزی نامیده است .
احمد و محمود
پسران سلطان
ابو سعید
 از این دو یکی در **ماوراءالنهر** سلطنت یافت و تختگاهش **سمرقند** بود ، و دیگری در ناحیه **بدخشان** ، **ختلان** و **ترمذ** حکومت میکرد ، و هر دو سرانجام بهلاکت رسیدند . اولی را **شیبانی خان اوزبك** در سال آخر قرن یازدهم یعنی در **۸۹۹ هـ / ۱۴۹۳ م** . بکشت ، و دومی در **۹۰۵ هـ / ۱۴۹۹ م** . کشته شد .

ایام سلطنت **سلطان حسین بن منصور بن بایقرا** ، اگر از لحاظ سیاسی نباشد ، از جنبه ادبی روزگار حکمرانی اوزد و شاهزاده مذکور بمراتب مهم تر است ؛ زیرا در بار او در هرات یکی از درخشان ترین مراکز ادب و معروضات در مملکت ایران بشمار میرود . این امیرزاده ابتداء در زیر سایه حمایت میرزا **الف ییگ** بود ، و چون وی و پسرش **عبد اللطیف** بقتل رسیدند ، **ابو سعید** او را گرفته بحبس افکند ، وی از آنجا گریخته به **ابو القاسم بابر** متصل شد و با او به **خوارزم و خیوه** گریخت .

در سال **۸۶۲ هـ / ۱۴۵۷ م** . شهر **استرآباد** که پایتخت ولایت **سمرقان** یا **جرجان** (**Hyrcania**) قدیم است ، تسخیر کرد ،

و در آنجا بشاهی نشست. لیکن بسلطنت ابو سعید تمکین داشته در تحت او امر او بود. سال بعد ابو سعید وی را ناگزیر ساخت که به خوارزم بگریزد و خود استرآباد را بگرفت. معذک اندکی پس از آن سلطان حسین باز آمده آن شهر را بانضمام بقیه نواحی سمرقان و مازندران مجدداً فتح کرد. در هنگام مرگ ابو سعید، سلطان حسین هرات را گرفته در آنجا بتاریخ دهم رمضان ۸۷۲ هـ ۳/ آوریل ۱۴۶۸ م. به تخت نشست. چنانکه منجم باشی در تاریخ خود نوشته آن روز آغاز سلطنت سی و هشت ساله او بود که بمرگ وی در هفتاد سالگی، در دو شنبه ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ ۵/ می ۱۵۰۶ م. پایان رسید. در بیست سال آخر عمر مبتلی به فلج شقی بود^(۱). وزیر باقریحه و با کمالوی میر علی شیر نوانی است که وی نیز مانند سلطان نه تنها حامی بزرگ فضلاء و ادباء بود، بلکه خود، هم در نشر و هم در نظم، مخصوصاً بزبان ترکی از گویندگان نامی بشمار میرود. وی در ۱۲ جمادی الثانیه ۹۰۶ هـ ۳/ ژانویه ۱۵۰۱ م. در شصت و دو سالگی وفات یافت، مقاله بلیغی درباره حیات و آثار ادبی این وزیر دانشمند بقلم

(۱) در شرح حال ابوالغازی سلطان حسین میرزا بن منصور بن

بایقرا بن میرانشاه بن تیمور نوشته اند که: وی در هرات در محرم ۸۸۴ هـ ۱۴۳۸ م. متولد شد و در رمضان ۸۷۲ هـ بتخت سلطنت نشست و در ذیجه ۹۱۱ وفات یافته است؛ در او آخر عمر مبتلی به رماتیسم و زمینگیر بوده. اینکه مرحوم پراون او را مبتلی بفلج شقی نوشته است، معلوم نیست مستند به چه سندی است. برای اطلاع باحوال او رجوع شود به: تذکره دولتشاهی، مجالس النفا، تزلک بابری، روضه الصفا (میر خواند)، حبیب السیر (خواند میر)، تحفه سامی و مطلع سعدین.

میو بلن فرانسوی M. Belin در روزنامه آسیائی^(۱) سال ۱۸۶۱ م. بطبع رسیده، و بصورت رساله‌ای جدا گانه نیز تجدیدطبع یافته است. سلطان حسین علاوه بر ذوق ادبی میلی وافر به «کبوتر بازی» و سایر طيور داشته و مانند دیگر افراد آن خاندان به میگزاری حریص بوده است.

اینک ما را باید که از یکی از شاهیر سلاطین خاندان **ظهیر الدین بابر** تیموری، یعنی **ظهیر الدین محمد بابر**، سخن کوئیم؛ هر چند وی هیچوقت در کشور ایران فرمانروائی نداشته لیکن سلطنت جدید تیموری را که از امپراطوریه‌های بزرگ هندوستان است و بنیاد نهاد. و این خاندان در اروپا به مفعول کبیر «Great Moguls» موسوم است، و سلاطینی عالی مقدار مانند: همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب ملقب به عالمگیر متوالیاً در این خاندان بظهور رسیده‌اند؛ هر چند روز افزون از قدرت و شوکت ایشان کاسته میشد، ولیکن رسمیت سلطنت ایشان تا تاریخ شورش عظیم هندوستان در سال ۱۸۵۷ م باقی و برقرار بود؛ و تا اوایل قرن هیجدهم دربار با شکوه ایشان در دهلی

(۱) این مقاله موسوم است به - :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ail -Chir Névaii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur. »

بقلم میو بلن، مشتمل بر ۱۵۸ صفحه.

این بنده مترجم در سال ۱۳۲۶ ش. ۱۹۴۷ م. در حیات و آثار این وزیر دانشمند مطالعاتی نموده و خلاصه آنرا در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بطور خطابیه ایراد کرد، سپس همان خطابیه بصورت رساله مستقلی بنام **نوائی** در ۳۲ صفحه در **طهران** بطبع رسیده، و شامل مطالب و نکات تازه و بدیع است.

پیوسته جمعی کثیر از شعراء پارسی زبان و ادباء دانشمند ایران را در پناه خود حفظ میکرد، که هر زمان دهلی قدر آنانرا از اصفهان بیشتر میشناخت و از ایشان حمایتی افزونتر میکرد، در حال بسوی آن دیار رهپار میشدند.

از تاریخ حیات بابر مجموعه کامل و صحیحی بقلم خود او بنام «یادداشتهای بابر» که بدست ما رسیده به «بابر نامه» یادداشتهای بابر یا «ترك بابری» معروف است، وی در آن شرح زندگانی خود را بزبان ترکی جغتائی بقلم آورده. اصل ترکی این کتاب جالب را ایلمنسکی Iminsky در غازان Kazan در سال ۱۸۵۷ م. بطبع رسانده^(۱) و نسخه دیگر که جدیداً در حیدرآباد توسط خانم بوریدج Mrs. Beveridge کشف شد، بطور نمونه گراوری fac-simile در سال ۱۹۰۵ م. بتوسط امانه موقوفه گیب انتشار یافت^(۲). نسخه ترکی بفرانسه بقلم پاوه دکورتی M. Pavet de Courteille ترجمه شده و در پاریس در سال ۱۸۷۱ م. بطبع رسیده است. هم چنین از آن کتاب يك ترجمه فارسی موجود است معروف به «واقعات بابری» که بر حسب امرا کبر

(۱) متن این طبع مشتمل بر ۵۰۶ صفحه میباشد.

(۲) متن این طبع مشتمل است بر ۳۸۲ صفحه اصل و ۱۰۷ صفحه حواشی، و توضیحات انگلیسی ۱۰ صفحه.

ترجمه این خانم دانشمند Anette S. Beveridge در چهار رساله (فاسی کول) متناوباً در طول سنین ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱ م. بطبع رسیده و سپس در سال ۱۹۲۲ م. مجموعه آنها را بقمی خوب و طبعی مرغوب در لندن چاپ کرده اند حاوی مقدمه مفصل و مشروحه در ۶۰ صفحه.

پادشاه مغول نواده بابر یکی از امراء دربار وی یعنی عبدالرحیم ملقب به خان خانان، در سال ۹۹۸ هـ. / ۱۵۸۹ م. بفارسی ترجمه کرده است^(۱) و آن را دو نفر از دانشمندان موسوم به دکتر جان لیدن Dr. John Leyden و مستر ویلیام ارسکین Mr. W. Erskine بانگلیسی نقل کرده اند که بسیار مشهور، و در لندن در سال ۱۸۲۶ م. بطبع رسیده است.

علاوه بر این کتاب مهم و سودمند، مارا کتابی دیگر یادداشت‌های میرزا حیدر دغلات در دست است که عبارت باشد از یادداشت‌های پسر عم بابر، موسوم به میرزا حیدر دغلات آن کتاب را مستشرق فقید معاصر سردنجن راس Sir E. Denison Ross بانگلیسی در آورده و بر آن دیباچه و مقدمه و حاشیه و یادداشت‌های بسیار نگاشته و نقشه‌ای ضمیمه کرده که مرحوم الیاس Ney Elias فونسل انگلیس در خراسان و سیستان کشیده است، و در لندن بسال ۱۸۹۸ م. بطبع رسیده موسوم است به: < A History of the Moghuls of Central Asia, being the Tarikh-i - Rashidi etc. >

این کتاب موسوم به تاریخ رشیدی است^(۲) و در آن مؤلف کلام خود

(۱) رجوع شود به فهرست کتب فارسی ریو صفحه ۲۴۴، و این نسخه فارسی در تاریخ ۱۳۰۸ هـ. توسط میرزا محمد ملک‌الکتاب در بمبئی بچاپ سنگی رسیده که آنرا تجارب الملوك نام داده است در ۲۳۶ صفحه، ولی متأسفانه هم مغلوطات و هم معنوفات زیاد دارد.

(۲) رجوع شود به صفحه ۲۳ مقدمه کتاب بقلم مستر الیاس. این بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ هـ. ش. در شهر سرینگر نسخه مخطوط کاملی از این کتاب در کتابخانه دولتی کشمیر ملاحظه کردم که بخط نستعلیق و نسخه من غلط تحریر شده و محذوفات کم دارد.

را شرح و بسطی افزون تر از بابر نامه بخشیده است، اگرچه همان را اصل کار خود قرار داده، ولی بر آن تفصیلات و لواحقى چند اضافه کرده است^(۱).

علاوه بر این دو کتاب که مؤلفان آنها خود از موجدین تاریخ عهد خویش بوده اند، منابع تاریخی دیگر نیز راجع باین عصر و زمان فراوان در دست است.

از تاریخ زندگانی بابر، که از کتاب های فوق و از سایر منابع بدست می آید^(۲)، همینقدر در اینجا کافی است بگوئیم که قسمت اول عمر بابر در ناحیه کوچك فرغانه بسر آمده، وی در آنجا بسال خلاصه زندگانی ۱۴۸۲ م. متولد شد، پس از آن بواسطه هجوم شیبانی خان اوزبك در سال ۱۵۰۴ م. از آنجا بیرون رانده شد. دوره دوم عمر او، یعنی از ۱۵۰۴ م. تا ۱۵۲۵ م. در افغانستان و بدخشان حکومت داشته، و آخر الامر قصد تسخیر هندوستان کرده است و پس از فتح پانی پات Pānīpāt^(۳) که در آن سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را شکست فاحش داد. در ۲۰

(۱) بابر نامه تا وقایع سال ۹۳۶ هـ را متضمن است، در صورتیکه تاریخ رشیدی بوقایع سال ۹۴۸ هـ ختم میشود.

(۲) بهترین و کاملترین شرح زندگانی بابر پادشاه که بنظر رسیده همان است که در کتاب (تاریخ هندوستان در زمان سلطنت بابر و همایون) بقلم ارسکین W. Erskine آمده است. طبع لندن ۱۸۵۴ م. در دو جلد.

(۳) پانی پات شهری آباد است که در هفتاد میلی غربی دهلی در سرشاه راه لاهور قرار گرفته و از آن شهرشماره و فضلی فارسی زبان بظهور رسیده اند.

آوریل ۱۵۲۶ م. **اگره و دهلی** و شمال هندوستان را از رود سند تا **بنگال** بتصرف در آورد و بنیان خاندان **امپراطوری مغول** را در آنجا برقرار کرد. این قسمت سوم که کوتاهترین بخش زندگی اوست بوفات وی که در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م. اتفاق افتاد، خاتمه می‌یابد. بجای او فرزندش **همایون** بر تخت سلطنت هندوستان نشست. سلسله وقایع در **بابرنامه** از ماه رمضان ۸۹۹ ه. که در آن بابر به دوازده سالگی پیادشاهی فرغانه نشست تا سال ۹۳۶ ه. یعنی سال قبل از مرگ او خاتمه می‌یابد. این کتاب بعضی از واقعات را مانند وقایع سال ۹۱۵ ه. تا سال ۹۲۴ ه. و همچنین از سال ۹۲۷ ه. تا سال ۹۳۱ ه. فاقد است.^(۱)

از لحاظ تاریخ سیاسی ایران، خاندان تیموری قبل از سال ۱۵۰۰ در آن کشور بکلی محو و نابود شد و سلطنت عظیمی را که آنمرده خوار بنیاد نهاد فرزندش شاه رخ، پادشاه سلیم النفس و منور الفکر آن خاندان، تا سال ۸۵۰/۱۴۴۷ م. ادامه داد؛ پس از مرگ او حوادث سیاسی عبارت بود از کشمکش‌ها و جنگ‌های مابین برادران از یکطرف، هجوم از بک‌ها و سایر قبائل قاتار از طرف دیگر. ولی در ظل عنایت و ذوق ادب پروری بعضی از آن شاهزادگان و امراء، در شهرهای مختلف خاصه هرات ستارگانی در افق علم و شعر و صنعت و هنر نور افشانی می‌کردند.

(۱) راجع به احوالات بابر رجوع شود به؛ مقاله مضملی که در تاریخ هندوستان (کمبریج) موسوم به:

« The Cambridge History of India, vol. IV, P. 1-20

آمده است. این مقاله شیوا تحقیقات مدقانه مستشرق و استاد زبان شناس معروف سر دنیس راسی رئیس مدرسه السنه شرفیه در لندن است.

جزئیات این جنگ‌ها را میرخواند^(۱) و خواندمیر^(۲) و عبدالرزاق^(۳) بفارسی و در انگلیسی ارسکین W. Erskine در تاریخ خود بیان کرده‌اند و چون غالب این وقایع عبارت است از کشمکش افراد جاه طلب و یک خانواده بین خود و کمتر شباهتی به جنگ ما بین ملل و یا منازعات مذهبی و جنگ‌های فکری دارد، بسیار خسته کننده و بی‌حاصل است. خوشبختانه برای ما در این کتاب بر آنچه سرجان ملکم بطور کامل اوضاع آن زمان را خلاصه کرده است ضرورت ندارد که چیزی اضافه کنیم وی مینویسد - :

« بعد از فوت الغیگ می‌بینیم که جمعی از نسل تیمور بر سر ملک بهم افتاده‌اند و مردم را باین خانواده چنان اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل تیمور است خلفی بر درویشی فراهم آمدند، تا عاقبت یا تختی بامکت می‌بافت و یا قبری با عزت (۴) . »

یکی از بزرگترین اهل خبره و کارشناسان نقاشی و مذهب کاری

(۱) مؤلف روضة الصفا: هجمدین خاوندشاه، متوفی و مدفون در هرات سال ۹۰۳ هـ . است .

(۲) مؤلف حبیب‌السير: غیاث‌الدین خواندمیر مؤلف حبیب‌السير و خلاصة الاخبار و مکارم الاخلاق و دستور الوزراء و جلد هفتم از روضة الصفا و همایون نامه. متولد ۸۷۹ هـ. و متوفی به ۹۴۱ هـ. تاریخ اختتام تألیف کتاب حبیب‌السير سال ۹۳۰ هـ است .

(۳) مؤلف مطلع سعدین: عبدالرزاق سمرقندی، متولد سال ۸۱۶ هـ. و متوفی سال ۸۸۵ هـ در هرات است. تاریخ تألیف این کتاب سال ۸۷۵ هـ بود .

(۴) ترجمه تاریخ سرجان ملکم طبع بمبائی سر ۲۲۰ .

مشرق زمین دکتر مارتین Dr. F. R. Martin که کتابی ذیقیمت^(۱) راجع به نقاشی و نقاشان ایران و هند و ترکیه نگاشته .
 عقیده دکتر مارتین در باب نقاشی و مینیاتور سازی عصر تیموری در باب هنرهای زیبا در این عصر
 عبارت می‌شود چنین میگوید :

« سلاطین تیموری بزودی شروع کردند بوسیله ثروت کزانی که آباء و اجداد آنها برای ایشان در طول جنگهای بسیار گرد کرده بودند، زندگانی نوی بوجود آوردند ، و با شتابی تمام در بذل و اسراف آن مال سعی میکردند . تاریخ همواره خود را تکرار میکند . زندگانی این سلاطین یکدوره جنگامه‌های حماسی است . »
 « زندگانی آنان در دست بیاد می‌آورد زندگانی پالادین‌های (۲) قدیم را در اشعار شانسون دژست (۳) که در زمانی کوتاه از اوج شکوه و اقبال به حضیض فنا و زوال دچار شدند . این شاهزادگان تیموری بهترین امراء هنر پرور تاریخ ایران هستند .

« اگر اشکر تیمور بسیاری از آثار صنعتی را در آن کشور پایمال کرد ،

(۱) این کتاب موسوم است به :

« The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey » طبع لندن ، سال ۱۹۱۲ م .
 (۲) پالادین ها Paladins نام امراء «سینیور» هائی است که مدد از شارلمان را در اروپای می‌زیسته اند و در شهادت و فروسیت و مردانگی شهرت داشته ، و رولاند Roland معروف یکی از آنهاست .

(۳) شانسون دژست Chansons de Geste اشعار حماسی قدیم فرانسه است که در آن جنگ آوری و پهلوانی را ستوده ، و یکی از آنجمله موسوم است به : شانسون در لاند که یکی از اشعار حماسی ملی فرانسه میباشد .

جانشینان وی هنرمندان جدیدی را بوجود آوردند. شاید اگر آنان نمی بودند اینان هرگز بظهورنمیرسیدند. مگر شهر **سمرقند** نبود که بجای شهرهای بسیاری که **تیمور** نابود کرد سرآبادی برافراشت؛ آنچه که او معدوم ساخت خودمقدور و محکوم به نیستی بود، و **تیمور** فقط آخرین ضربت و ال را بر آن نواخت. او را چنانکه عاده تصور میگویم نباید عامل فنا و نیستی دانست، بلکه او رئیسی بود که با دستی آهنگین محور امور را منظم و مرتب می ساخت، وی حلقه ایست در زنجیر تکامل طبیعی، و از دستگاهی که او برپا کرد **ایران** نوینی در اصرار بعد بظهور رسید و احزاب و سنت و هنر ایرانی را با علامت رتبه کمال رسانیدند. این سلاطین تیموری مردمانی وحشی صفت و صحرا نشین نبودند، بلکه ادله و شواهد بسیار نشان میدهد که آنان جماعتی متمدن و لطیف طبع و فضیلتی دانش پژوه و دوستدار هنر بوده اند که صنایع ظریفه را نه از راه تظاهر و خودنمایی بلکه محض خاطر سنت و بنفسها دوست میداشتند. در فواصلی که مابین جنگهای آنان اتفاق می افتاد، ب فکر تکمیل کتابخانه های خود و ترتیب دواوین شعر می افتادند، و خود نیز غالباً اشعاری می سرودند که از اشعار شعرای دربار خودشان دست کمی نداشت. **سلطان حسین** - **میرزا** شاعر کوچکی نبود و غزلهای او بزبان ترکی از غزلیات خیلی از شعرای معروف ترک بهتر است. وی عبری نیز شعر می ساخت و با **جامی** رقابتی میکرد. زندگانی متمدن و لطیف این طایفه گرچه از خیلی جهات بخاطر ما می آورد دستگاه پرنس های اروپا را که در همان عصر و زمان می زیسته اند، و یاد **فرانسه** در قرن هیجدهم میلادی میبوده اند، ولی منزات ادبی آنها بدرجات از آن هر دو دسته بالاتر بوده است.

« **بایسنفر**، **شاهرخ**، **الغ بیگ**، **سلطان حسین میرزا**، در کتابدوستی از دو گهای **بورگندی** (۱) و **سلطان فرانسه** و **رنه د'انژو** (۲) که (۱) **خاندان بورگنی** - **Maison de Bourgogne** - سلاله نخستین از اولاد پادشاه فرانسه. **روبرت ل پیو** **Robert le Pieux**، میباشد که در سال ۱۳۶۱ م. منقرض شدند. و سلاله دومین از اولاد پادشاه **ژان ل بن** **Jean le Bon** که در سال ۱۴۷۷ م. نابود گشتند.

(۲) **رنه د'انژو** و **بارنولون**، متولد سال ۱۴۰۹ م. متوفی سال ۱۴۸۰ م. بحمايت و پشتیبانی از علوم ادبی و هنرهای زیبا معروف است.

با آنها هم صبر بوده‌اند، غضب نمر نبوده؛ بلکه بمراتب بر کتابدوست‌های معروف فرانسه
 را **ایتالیا** که در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی بوجود آمده‌اند در فکر و ذوق و قریحه سبقت می‌گرفتند؛
 چه اینان نه فقط کتاب جمع می‌کردند، بلکه آنرا بوجود می‌آوردند .

«بایسنفر و سلطان حسین میرزا برای ایران مانند ویلیام موریس (۱)

بشمار می‌آیند که در چهار سال بعد در **انگلستان** بوجود آمد . آنها اسلوب
 جدیدی در فن کتاب اختیار کردند ولی کتابهای شاهزادگان تیموری که به جنبه اشرافت
 آنها مناسب داشت محکم و زیباتر بود . ظریفترین کتابهای اروپائی و نسخ خطی
 موجود جز در بعضی موارد نادره با کتابهای شرقی زمان تیموریان از حیث ظرافت
 برابر نیست .

«بایسنفر بر شاه رخ و نوه تیمور که در سال ۸۳۷، ۱۴۳۳ م. درسی

و هفت سالگی - در **استرآباد** که محل حکمرانی او بود
 وفات یافت ، مؤسس وبانی زیبایترین فن کتاب‌نویسی در ایران
 می‌باشد ، و جادار که او را یکی از بزرگترین کتابدوستهای
 عالم بشمارند . در تحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و

**میرزا بایسنفر یکی
 از بزرگترین کتاب
 دوستهای جهان**

خطاط بر اهنائی **مولانا جعفر تبریزی** که خود او نیز شاگرد **عبدالله بن میرعلی**
 است، باستساخت کتب مشغول بودند . وی بوسیله پرداخت دستمزد های گزاف و اعطاء
 انعامات شاهانه هنرمندترین استادان خط و تذهیب را در نزد خود نگاهداری میکرد و
 آنان برای وی ظریفترین آثار صنعتی را در خط و تذهیب و جلدبندی و صحافی بظهور
 می‌آوردند . کتابهایی که کاغذ آن در منتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال
 ظرافت ، و جلد آن در فایز زیبایی بود ، و تا امروز نظیر و مانندای برای آنها یافت نشده
 است، از او باقی‌مانده . کتابهای کتابخانه پناور این شاهزاده هم اکنون در تمام اطراف
 جهان متفرق است . و هر جا که هست در کمال حرمت و وقت نگاهداری میشود .

(۱) ویلیام موریس William Morris شاعر و نقاش و نویسنده معروف

انگلیسی که از معارف رجال صنایع مستظرفه آن ملت است ، متولد در ۱۸۳۸ م. و متوفی
 سال ۱۸۹۶ م .

در در زمان سلطنت تیموریان است که بهترین و ظریف ترین قالیهای ایران

ترقی سایر هنرها یافته شده نه در زمان شاه عباس، و مرد در این شاهزادگان است که ظریف ترین اسلحه و کاراج بدقت و لطافتی که در سایر ممالك همتا و مانند ندارد ساخته و پرداخته گشته .

بهترین نمونه های صنعتی ایران که لطیف ترین ذوق هنر دوستی را نمایان میکند، زائیده این عصر و زمان یا اوائل عصر صفوی است که بلافاصله در پی دوره آنان قرار دارد . باید دانست که پیدا آمدن آثار صنعتی در ممالك مشرق زمین همیشه نتیجه مستقیم حرکتی است که از طرف سلاطین آن ممالك بآن داده میشده است .

«بایسنقر و سلطان حسین میرزا آنهمه مذهب کاری های زیبا که سازندگان

آنها را تشویق میکردند بظهور آوردند ، چون میخواهند خطوط و مرفعات خزانه ایشانرا تذهیب کنند مذهب کاران هنرمند از اطراف ممالك بدر بار آنان جمع میشدند همانطور که اگر شاه عباس نمی بود آنهمه منسوجات ابریشمی و مخملای نفیس بروز کار باقی نمی ماند ، و اگر سلطان

هنرهای زیبا در

مشرق زمین در دربار

سلاطین ترقی

کرده است

سلیمان خان (کبیر) تشویق نمیکرد آن کاشی کاری های کرانه های ترکی کاراز نیق بوجود نمی آمد ، و اگر سلطان احمد مسب نبود آن همه قرآنها ی خطی که ذوق جمیل و هنرنمایی از فصاحت مقدس و نفیس آن جاویدان نمایان است پیدا نمی شد . پس هنرهای زیبا در ممالك شرق یا مستقماً در دربارها وجود آمده یا بوسیله تشویق و ایستکان بدر بار بعالم هستی قدم نهاده است . همین قضیه در قرن نهم مسیحی در دربار خلفای عباسی بغداد نیز عیناً بوقوع پیوست ، و همچنین در مصر و اسپانیا ، خلاصه آنکه در تمام ممالك شرق همین قاعده طبعی مصداق پیدا کرد . و این معنی را باید در مطالعه تاریخ صنایع همواره در مدنظر داشت تا آنرا بتوان مدرستی درک نمود . زیرا بدون توجه باین نکته بسیاری از مسائل فنی قابل فهم نخواهد بود .

در تعبیری انتظار داشت که باز میان رفتن یک نفر از سلاطین هنر پرور - هنر و صنعت از میان برود و محو شود ، چه اگر سلاطین میسرند صنعتگران می مانند و بخدمت سلاطینی دیگر می پیوندند ؛ همچنین جنبشی که از شاهزادگان تیموری در عالم صنعت بوجود آمد بقدری قوی بود که تا اواخر قرن شانزدهم در ایران باقی و برقرار ماند .

«نه تنها جانشینان ایشان در ایران، یعنی سلاطین صفویه، بلکه معزاران شاهان و امراء مجهول الاسم که نام و نشان آنها در تاریخ مذکور نیست، همان روش نیک و سنت مستحسن تیموریان را پیروی کردند؛ کتب خطی نفیسی نویسانند که بمرااتب بر کتب صنعتی همان قرن در اروپا رجحان و برتری دارد».

بقاء هنرهای زیبا در قرن شانزدهم

لایم است خواننده این کتاب را، که شاید تصور
ارتباط ایران
با چین و هند
مینماید روابط بین المللی تا حدی از آثار قرون
جدیده است و نتیجه مستقیم تسهیلات تازه و وسائل
حمل و نقل امروزی است، باین معنی متوجه سازیم که مناسبات و آمد و
شدها در این قرن مابین ممالك آسیائی تاچه پایه زیاد بوده و ممالکی که
مابین آنها بعد مسافت طولانی موجود است تاچه درجه باهم ارتباط داشته اند.
در صفحات کتاب نفیس تاریخ مطلع سعدین که کاترمر فرانسوی^(۱) در
۱۸۴۳ م. منتخباتی از آن بفرانسه ترجمه و طبع کرده است^(۲)، تفصیل
دو سفارت از دربار هرات یکی به چین و یکی به هندوستان ذکر شده
که رؤساء یا اعضاء این سفارتها سرگذشت خود را حکایت کرده اند: سفارت
چین را غیاث الدین نفاس نقل نموده است. در ۴ دسامبر ۱۴۱۹ م. از هرات
حرکت کرده بعد از یک سال و ده روز بشهر پکن (خانبالغ Cambaluc)
رسیده، و بعد در ۲ سپتامبر ۱۴۲۲ م. به هرات باز گشت کرده است. سفارت

(۱) کاترمر دو کنسی A. Quatremere Antoine de Quiney عالم
مشرق و باستان شناس فرانسوی، متولد در پاریس سال ۱۷۵۵ م. متوفی سال ۱۸۴۹ م.
(۲) از کتاب موسوم به:

«Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque
du Roi,» جلد XIV ص ۱ - ۴۷۳

هند را که خود مؤلف مطلع سعدین - عبدالرزاق سمرقندی، همراه بوده در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۴۴۲ م. از بندر هرمز حرکت نموده و سپس در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۴۴ م. در همان بندر قدم بجاگ ایران نهاده است. چگونگی فعالیت و کثرت نفوس مختلفه آن بندر گاه و شهر جهانی را آن سفیر مورخ در مقال زیر چنین بیان کرده است - :

«... این هرموز که او را جبرون گویند در میان دریا بندری است که در روی زمین بدیل ندارد. تجار اقالیم سبعه - از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قبیچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق چین و ماچین و خانبالغ روی توجه بآن بندر دارند. و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیر باد و تناصری و سقوطری و شهر نو و جزایر دیو امحل تادیار مالابار و حبشه و زنگبار و بندرهای یبجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبات Kanba'it و ساحل بر عرب و عدن و جدّه و مینبوع نفائس و ظرائف که ماء و آفتاب و فیض سحاب آنرا آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد بآن بلده آورند، و مسافران عالم از هر جا که آیند و هر چه آورند در برابر هر چه خواهند بی زیادت جستجوی در آن شهر یابند. هم نقد دهند و هم معاوضه، و دیوانیان غیر زر و نقره از همه چیز عشر ستانند. و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را دار الامان گویند. و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق سندیان باشد (۱).»

(۱) این عبارت منقول از نسخه خطی مطلع سعدین کتابخانه ملی تهران صفحه ۶۱۰ است.

سابقاً به مکاتبه و رابطه شاه رخ و اولادش با سلاطین
روابط تیموریان با عثمانی محمد اول (۱۴۰۲ م. - ۱۴۲۱ م.) و مراد
سلاطین عثمانی دوم (۱۴۲۱ م. - ۱۴۵۱ م.) و محمد دوم (۱۴۵۱ م. -
۱۴۸۱ م.) و بایزید سوم (۱۴۸۱ م. - ۱۵۱۲ م.) اشاره شده است. لیکن
این مکاتبات محدود به دربار سلاطین و امور سیاسی نبوده بلکه بموجب
نامه‌هایی که فریدون بیگی منشی جمع کرده ^(۱) مراسلاتی دیگر نیز
موجود است که مابین سلطان بایزید سوم از یک سو و مولانا جامی ^(۲)
و جلال‌الدین دوانی و مولانا احمد تفتازانی از دیگر سو رد و بدل شده
است. به شخص نخستین از طرف پادشاه عثمانی هزار فلورن ^(۳) و بدومی
پانصد فلورن با نضمام آداب و الطافی که در خورد دربار با عظمت سلاطین است
اعطاشده ^(۴). بعلاوه فرزندان سلطان حسین بایقرا، موسوم به بدیع الزمان،
که از دست ازبکها فرار کرده بود به اسلامبول پناه برده و تا آخر عمر در
آنجا بسر آورد ^(۵).

(۱) جلد اول منشآت فریدون بیگی ص ۳۶۱، طبع استانبول.

(۲) رجوع شود به کتاب «جامی» تألیف مترجم ص ۵۱-۴۳، طبع طهران.

(۳) فلورن - Florin نام زر مسکوک است که در آن صر درونیز رواج داشته.

(۴) راجع به نفوذ جامی و علیشیرنوائی در ادبیات عثمانی خاصه شعر ترکی

رجوع شود به: «تاریخ شعر عثمانی» تألیف جیب J.W. Gibb ج ۲ ص ۷ و نیز به
شرح احوال جامی تألیف مترجم طبع تهران ص ۴۳.

(۵) فرار میرزا بدیع الزمان فرزند سلطان حسین بدربار عثمانی از برابر
ازبکها نبوده. بلکه در سال ۹۲۰ ه. بعد از شکست شاه اسمعیل در چالدران
و فتح تبریز بدست سلطان سلیمان خان اول، این شاهزاده بمصاحبت سلطان از
تبریز به اسلامبول رفت، و در آنجا اقامت گزید تا در انجام مرض طاعون در آنجا وفات
یافت (حبیب‌المیر ج ۳، جزء ۳، ص ۳۱۶).

اکنون که شرح انحطاط روز افزون خاندان
 تر کمانهای قره قوینلو تیمور را بیان کردیم، میباید قبل از بحث در
 و آق قوینلو
 چگونگی ظهور و استعلاء دولت صفویه بطور
 اختصار از دو خانواده سلاطین تراکمه ایران نیز سخنی بگوئیم. این دو طائفه
 که موسوم به: «سفید کوسفندان» و «سیاه کوسفندان» میباشند، کاملاً در
 نژاد و آداب و عادات شبیه یکدیگرند. نخست، طائفه قره قوینلو که
 ژوزف باربرو و نیزی آنها را «کره کویل» Caracoilu «مینامد.

این جماعت هم از زمان تیمور در آذربایجان
 بیرم خواجه
 مستقر شدند، یکی از رؤساء آنها موسوم به
 بیرم خواجه از طائفه بهارلو^(۱) بخدمت سلطان اویسی جلایری وارد
 شد، و بعد از مرگ او شخصاً شهرهای موصل و سنجار و ارجیس را متصرف
 گشت، در سال ۷۸۲ هـ / ۱۳۸۱ م. وفات یافته و پسرش قرامحمد بجای
 او نشست. او نیز مانند پدر در خدمت سلطان احمد بن اویسی بود، عاقبت
 در اثناء جنگی در شام، در سال ۷۹۲ هـ / ۱۳۹۰ م. کشته گردید. و پسرش
 قره یوسف جانشین او شد. او نخستین کسی است ازین طائفه که نام و
 عنوان شاهی حاصل کرد و پایتخت خود را شهر تبریز قرارداد.
 بعد از زد و خورد های مکرر با امیر تیمور، قره یوسف

(۱) طائفه بهارلو، که هم اکنون بقایای آنها در فارس در حدود دارا بجرد
 اقامت دارند، از قبائل مهم قره قوینلو میباشند. (رجوع شود به: تحقیقات پرفور
 ولادیمیر مینورسکی).

قره یوسف پسر به ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی پناه برد و بعد
قره محمد ترکمان از آن بغداد را تسخیر نمود، اندکی بعد از آن
قره قوینلو میرزا ابوبکر نواده تیمور اورا از آنجا براند پس

بازار نفر از همراهان خود به مصر گریخت. سلطان مصر از ترس خشم
تیمور اورا حبس فرمود، لیکن بعد از مرگ تیمور رهائی یافته و مجدداً
اتباع خود را جمع آورده دیار بکر را فتح کرد. اندکی بعد از آن در سال
۸۰۹ هـ/ ۱۴۰۶ م. میرزا ابوبکر رادر نخجوان شکست داد و تبریز را
مخرب ساخت، از نو ایالت آذربایجان را بحیطه تصرف در آورد. چهار
سال بعد، در نزدیکی تبریز سلطان احمد جلایر^(۱) مخدوم قدیم خود را
که با او در مصر هم زندان بود شکست داده بقتل رسانید در سال ۸۲۲ هـ/ ۱۴۱۹ م.
بعد از آنکه سه شهر مهم ایران: ساوه و قزوین و سلطانیه را فتح کرد، در
سال بعد، در شصت و پنج سالگی، بعد از چهارده سال سلطنت وفات یافت^(۲).

(۱) از سلاطین جلایر و ترکمانان فرامین و اسناد کهن در ایران و در مرزهای خارجه
کمابیش موجود است.

از آنجمله از سلطان احمد جلایر فرمانی در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد که
سابقاً نسخه ای عسکی از آن را بموزه ایران باستان طهران اهدا کرده اند. این فرمان مورخ
به ۲۲ ذی قعدة الحرام سنه ۷۷۳ هـ. خطاب بمتمدیان و مأموران شهر اردبیل و بوابی
میباشد، و در آن مطالبی هر گونه مالیات و عوارض دیوانی را از موقوفات و املاک بمقتضی
صدرالدین منع کرده، و بتولیت بقعه را برای شیخ صدرالدین نواده او تأیید فرموده
است. این سند تاریخی از لحاظ تاریخی سلسله مغویه دارای اهمیت بسیار میباشد.

(۲) عبدالرزاق سمرقندی این قطعه را در تاریخ مرگ قره یوسف که سال
۸۲۳ هـ. در اوچان واقع شد ذکر میکند و آن معنی از قطعه حافظ است:-

بلیه حاشیه در صفحه بعد

پنج پسر از او باقی ماندند که دو تن از آنها اسکندر و جهان‌شاه بجای او متوالیاً بسلطنت نشستند.

چنانکه در فصل سابق اشاره شد، مجموعه نوشته‌جات
مراسلات دولتی رسمی دولت عثمانی که در منشآت فریدون یگ^(۱)
در این عصر وجود دارد، دارای اهمیت تاریخی میباشد. و از آن

مراسلات تعداد زیادی مربوط باین عصر و زمان است. از آنجمله مکتوبی است
از سلطان احمد جلایر خطاب به سلطان بایزید ایلدزم بتاريخ ۷۹۸ هـ /
۱۳۹۶ م. که تفصیل فرار خود را از جلو اردوی تیمور بیان میکند و
جوابی که بنامه مذکور داده شده است. نیز مکاتیب متعدد که مابین
سلطان محمد اول (۸۰۵ - ۸۲۴ هـ) از یکطرف و شاه رخ و قره
یوسف و اسکندر و سلطان خلیل شیروانی از طرف دیگر، تبادل شده است؛
هم‌چنین در آنجا مراسلاتی است مابین سلطان محمد دوم ملقب به فاتح
(۸۵۵-۸۸۶) و جهان‌شاه و الغ یگ و بایسنقر و یکی از شاهان بهمنی هند
و اوزون حسن و حسین بن منصور بن بایقرا و بالاخره مقدار زیادی مکاتیب
متبادله با سلاطین اوائل عهد صفویه یعنی شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب.

بقیه حاشیه از صله قبل:

دل منه بر دنی و اسباب او	زانکه از آن کس وفاداری ندید
بندگی از حال میر ترکمان	آنکه از شمیر او خون میچکید
از نهیتر بچه میافکند شیر	در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت تبریز و بغداد و عراق	چون مسخر کرد و قتش در رسید
«بوده و قتش» کشته تاریخی و یقین	آنچه او در منزل او جان بدید

(۱) منشآت فریدون بیگ‌گمنشی، طبع استانبول، سال ۱۲۷۴ هـ / ۱۸۵۸ م. ص ۶۶۶

این نامه هانه تنها از لحاظ شعاع نوری که بر حوادث تاریخی آن زمان می افکند دارای اهمیت بسیار است، بلکه از آن لحاظ که روابط این سلاطین را بایکدیگر نشان میدهد نیز دارای ارزش میباشد. مثلاً در نامه ای که شاه رخ به سلطان محمد اول ۸۱۸ هـ/ ۱۴۱۶ م. می نویسد، طرز انشاء خشونت آمیز آن خیلی قابل توجه است؛ هم از حیث قلت عناوین و القاب و هم از جهت ملامت و توییخی که به سلطان فرموده، و او را بقتل برادرانش سلیمان، موسی و عیسی سرزنش کرده است و گفته: «که هر چند این عمل در عرف و عادت عثمانی ها ناپسند نیست، ولی در نظر آداب ایلخانیان ناشایست می باشد.» نیز از سلطان عثمانی تقاضا کرده که قره یوسف را ازین بیش اجازه ندهد که بغاک عثمانی پناه ببرد. جواب سلطان محمد از طرف دیگر نه تنها بلهجه ملایم و صلح جویانه انشاء شده بلکه با نهایت ادب و فروتنی است. وی شاه رخ را بیک رشته القاب بلند مخاطب داشته و در عذر خواهی از قتل برادران خود به سخن سعدی استشهاد کرده که: «ده درویش در کلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی ننگبند»، هم چنین اظهار داشته است که اگر قره یوسف را نومید سازد و او را بداخله کشور عثمانی راه ندهد، وی شاید که تولید آشتی در میان حکمرانان مجاور- مانند: قرامانیه، حمیدیه، اسفندیاریه، تورغوذیه و ذوالقدرها- بنماید، و حتی شاید به سلطان مصر متوسل شود^(۱).

(۱) من مراسله شاه رخ به سلطان محمد فاتح و جواب او که در مجموعه فریدون بیگی (ج ۱ ص ۱۵۰) مندرج است، ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود.
«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بین الامم قاتل الکفره و قاصم الفجره، المجاهد فریدون سید الله، الملك الاحد، نظام الملك والدین سلطان محمد ایدالله و ادامه باحسان بلیه حاشیه در صله بعد»

ولی نسبت به سلاطین تر کمان یعنی قره یوسف و پسرش اسکندر
وضع مکاتبات سلطان مخالف سبک فوق است، یعنی سلطان با آنها مانند زیر دستان
و کهتران خطاب کرده و شاهان تر کمان با او مانند بمرتبتی بالاتر و مهتر
عنوان نامه نموده اند.

بقیه حاشیه از صله قبل:

پادشاهانه فائز گشته بداند که بمسامع علیه چنان رسید که **سلیمان بك و موسی بك و عیسی بك** با او در مقام شقاق و نزاع بوده اند و برسم **توره عثمانی** هر يك را از غوغای دنیای فانی خلاص کرده اند «ذاک تقدیر العزیز اللمیم». اما این شیوه در میان برادران جانی بر موجب **توره ایلخانی** غیر مناسب مینمود، چه دولت چندروزه بقائی ندارد که بجهت آن از کتاب چنین احوال کرده شود. بیت:

میا زار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوشست.

ایشان اغزلاند. و احوال همایون ما آنکه بجز غوغای **قره یوسف** و اولاد او که ظالمان بی دین و فاطمان طریق اهل یقین اند مدافعه دیگر نیست «این خار هم از آن گل برجیب جان خلیده است»؛ شاید که از سطوت فاهره بآن جوانب عنان پوی گردد و هر گاه بعدود ایشان رسد گرفته بدست بازخواهان ما در رسانند و در اسباب محبت قسری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برآیا نکرده. بافی مشافهات را اذ دارند، **بورندق بهادر**، تحقیق کنند و بزودی اعادت نمایند، والسلام والا کرام. کتب الامر العالی اعلی الشانیه فی واسط شهر ذی الحجه الحرام سنه ثمان عشر و ثمان مائه بیلده **خوارزم**.

جواب سلطان محمد غازي به شاه رخ - :

«مخلص دولتخواه که همیشه حافظه موالات در گوش جان داشته و حبّ حق در مزرع دل کاشته، لیلآ و نهارآ و سرآ و چهارآ دست مضرع و دعا بدرگاه حق جل و علا برداشته به تمهید قواعد سلطنت و کامرانی و تخلید سعادت و شادمانی عالمحضرت خلافت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

تحقیق در تمام اوراق مجموعه منشآت فریدون بیگ از حوصله
این فصل و کتاب خارج است ، لیکن در آتیه هر جا ضرورت مقتضی باشد
باز بدان اشاره خواهیم کرد .

امیر اسکندر قره قوینلو سلطنت خود را با جنگی که با شاهرخ

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

منقبت ، پادشاه فلک بارگاه ملک پناه جمجاه ، کسری ایوان منوچهر عنوان ، افراسیاب
زمان شهنشاه اقالیم بیعه ، برگزیده آباء، تسعه :

ش هفت کشور ممالك ستان جهان کرم شهرخ کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره و اعز جنده و زاد صوره و نصره ، مسارعت و مبادرت
می نماید . قرین اجابت و ضمن استجابات باد «انه رؤف بالمعبود» . «هنا از تقدیم خدمات
ایلخانی معروض رأی قرولتای خسروانی کورکانی آنکه : در این ولا نامه یرلیغ ختامه
مصحوب ذوالمجد و المالای بورندق بهادر خلکانی زید قدره و رزقت سلامت ، در
بهترین ایام بدین محب مستهام در رسید . چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات ،
شکر الهی بجای آورد . نصایحی که در باب اخوان کرده بودند فرمان بریم ، لکن از
ابتداء تباشر صیحه دوات عثمانیه رحم الله اسلافهم و ابدا خلافتهم ، مشکلات ایام اکثریا
ببست تجربه کشاده و آنرا پیغنهاد خویش ساخته اند . و از جمله سلطنت در آنکه
افتضای شرکت نمی کند شبهه ای نیست و کلام عالی انتظام صاحب گلستان غفره الله
الملك الرحمان که : «ده درویش» رگلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی لنگجند» مؤید
این احوال امن مآل است . علی الخصوص که اعدای دین و دوات از اطراف وجوان منتظر
اندک فرصت اند . وثبات و زوال ملک بتدبیر نیست ، بلکه وابسته تقدیر الهی است . فاما
اگر حکام همجوار مسلمانان عالی قیام می بودند اندوهی دست نمیداد ، و الیاذ بالله که
فرست به کیفار خاکسار در افتند . و معلوم عالی است که در واقعه جد مغفرت پناهم اکثر
بلاد مفتوحه مثل صلاتیک و غیره از قبضه اسلامیان بیرون رفته .

از غمره شیوه کار جانان شیرس

«ما صافتنه را چه کوئیم ایدوست

بقیه حاشیه در صفحه بعد

کرد آغاز فرمود؛ گرچه در آن رزم شکست یافت، لیکن باز بر گشته
 آذربایجان را تصاحب نمود. در سال ۸۲۸ هـ/ ۱۴۲۵ م. اسکندر قره قوینلو
 شمس الدین پادشاه اخلاط و در ۸۳۰ سلطان
 احمد پادشاه کردستان، و عزالدین شیر همه مغلوب او شدند، از
 شیروان تاسلطنیه رازی فرمان آورد. در سال ۸۳۲ هـ/ ۱۴۲۹ م. وی و
 برادرش جهان شاه با وجود رشادت و شجاعت بسیار دو باره از شاهرخ شکست
 یافتند^(۱). شش سال بعد یعنی در سال ۸۳۸ هـ/ ۱۴۳۴ م. شاهرخ مجدداً

بیه حاشیه ارضه قبل:

از آن است که در این امور سلطنت تفردا اختیار کرده اند. والخریما اختاره الله.
 و احوال فرم یوسف را متحیریم - اگر طلب عنر او از آن درگاه مرئوسان، شاید
 در مرض قبول نیفتد؛ و اگر در ولایت خود راه ننیدیم گفته اند: «هر که دست از جان بشوید
 هر چه در دل دارد بگوید» و از ضرورت بلکه مرتب انواع ضاحت کردد، و با حکام
 هم جواری مثل فرمانیان و حمیدیان و اسفندیاران و طورغودیان و ذوالقعدیان متفق شده،
 با سلاطین مصر نیز در پیوسته، از شومی هریک امر فرزا مفضل ماند. نه آنکه شیر مردان
 رو بر او از جمعیت شغالان گزند است، یقین مشغلت بغزائیب و اولی از دفع امثال این
 غوغاهاست. زیادت چه نویسد و الامر اعلی.

(۱) یورش دوم شاهرخ به آذربایجان هر چند بفرار اسکندر انجامید، ولی
 شاهرخ از آن حمله نصیبی نبرد و ولایت آذربایجان در حقیقت از حیطه اختیار او خارج
 گردید. دو و لثاه در این باب گفته است (ص ۳۹۱): «شاهرخ سلطان هر چند
 مملکت آذربایجان با ولاد و امرای بزرگ مرض کرد، از ترس اسکندر بن قرا یوسف
 همدان آنرا قبول نکردند، بالضروره آن مملکت را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصلی
 معاودت نمود و غزیزی این بیت مناسب آن حال میفرماید - :

«سکندر لشکرش را زد و جست
 شه مامملکت بگرفت و بگریخت»

بزم آذربایجان لشکر کشیده تا حدود ری براند، در آنجا برادر اسکندر، جهانشاه و برادرزاده اش، شاه علی بنزدی شتافتند و اسکندر بگریخت. شاهرخ ملک او را به برادرش جهانشاه تفویض کرد، و اسکندر به قلعه ای پناه برد، عاقبت در موقعی که تهیه مقاومت حصار را میدید، پسرش قباد به تحریک سریه وی لیلی نام، او را هلاک کرد.

چون تخت ملک غرب ایران از اسکندر تهی ماند، جهانشاه به پشتیبانی و فرمان شاهرخ بر آن نشست. در سال ۸۳۹ هـ / ۱۴۳۵ م.

سپس ملک موروث را وسعتی بسیار داد. در سال ۸۵۶ هـ / ۱۴۵۲ م. وی به عراق عجم تاخته

اصفهان را قتل عام کرد و فارس و کرمان را نیز مسخر ساخت. در ۸۶۲ هـ. خراسان را تسخیر فرمود، و در ماه شعبان همان سال در تختگاه شاهرخ، هرات به تخت نشست. و مدت ششماه در آن شهر فرمان راند. تا آنکه سلطان ابوسعید نیره تیمور قصد حمله او کرد. در همان اثنا بوی خبر رسید که پسرش حسن که او را در آذربایجان حبس کرده بود، فرار کرده و برخلاف پدر طغیان نموده است؛ پس ناگزیر شد که با ابوسعید طرح آشتی افکند و سرعت بجانب مغرب ایران باز گردد. گویند: روزی دوازده فرسخ راه می پیمود و بیست هزار شتر و ده هزار اسب در این بازگشت

(۱) دوائر از میرزا جهانشاه بنظر بنده مترجم رسیده است از بنفرا:

الف) غزل ذیل که نشان میدهد جهانشاه، متخلص به «حقیقی»، اشاری می ساخته (رجوع شود بدولت شاه س ۴۵۹) این غزل دواترین (تکملة الاخبار) تألیف علی بن عبدالمؤمن که بنا به ملکه پریخ خانم دختر شاه طهماسب در تاریخ خوزستان تألیف نموده است (کتابخانه حاج حسن آقا ملک) ذکر شده و اکنون در اینجا نقل میشود: بلیه حاشیه در صله بعد

از اردوی او تلف شد. پس از سرکوبی حسن، پسر دیگرش پیر بداق را که از فارس معزول کرده و به حکومت بغداد فرستاده بود؛ در آنجا بر پدر یابی گردید. **جهانشاه** بناچار بجنگ او برخاسته، یکسال تمام شهر

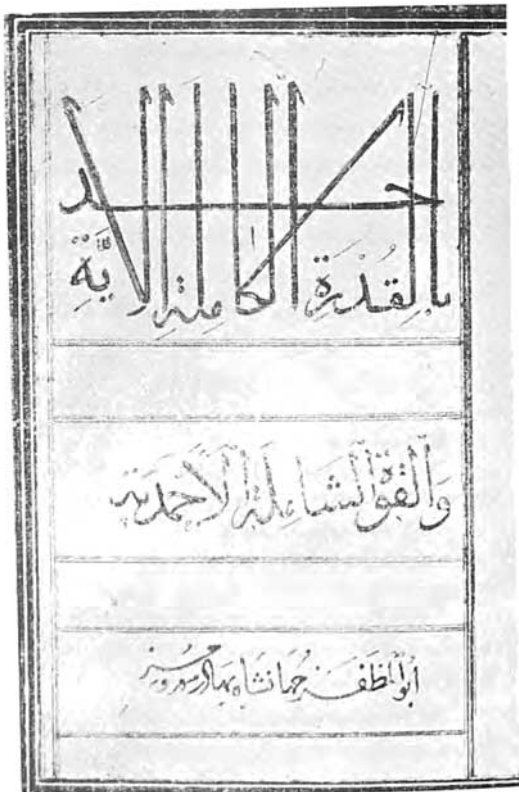
بیه حاشیه از صفحه قبل :

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد باده پیش آر که تنبیه فنا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت فکر جاوید در این کهنسرا نتوان کرد
بوسه ای می ندهی ای شه خوبان ز چه روی این قدر . . . بهر خدا نتوان کرد (۴)
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود ای پریچهره، با خلاص دها نتوان کرد
ای حقیقی چو ترا عمر پایان برسد با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد
(ب) در تصرف مرحوم محمد شفیع **جهانشاهی** کسابقاً در تهران رئیس دیوان کشور بودند، فرمانی است از آن پادشاه که **خاندان جهانشاهی** در تبریز از طرف مادر باو منتهی میشوند. موضوع فرمان ارجاع نقاب سادات و تولیت اوقاف بقعه معصومه (ع) یکی از سادات رضوی است که نام او را چنین ذکر میکند - :
«المرتضى الاعظم الاكرم، ملك السادة والنقبا . . . سليل الامام . علی بن موسی الرضا السيد احمد نظام الملک والدين .»

و در آن میگوید که چون احکام سلاطین ماضیه، خصوصاً «**خاقان سعید** شاه رخ میرزا که امضاء فرمان سلطان مرحوم میرود **امیر تیمور گورکان** انارالله مرقدها نافذ است. منصب نقابت سادات و تولیت اوقاف روضه منوره و تربت مقدسه امامزاده معصومه بنت الامام سسی **فاطمه** علیها و علی آبائها التحية والسلام.. با بآه عظام واجداد کرام جناب مشارالیه مفوض بوده است. . . . الخ » این فرمان بخط تعلیق خوانا نوشته شده، و در صفحه اول که صدر فرمان است، بخط ثلث مطلقاً چنین مرقوم شده - :

«**بالتقدرة الكاملة الاحدية و القوة الشاملة الاحمدية ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزمزم**». در آخر آن چنین نگاشته :

بیه حاشیه در صفحه بعد



سرلوحه فرمان میرزا جهانشاه ترکمان
ملکی مرحوم محمد شفیع جهانشاهی (بلفافایشان عکس برداشته شد)

ص ۵۶۸

بغداد را محاصره کرد، تا عاقبت بر او نیز دست یافته و او را بکشت^(۱)، و فرزند دیگرش محمد میرزا را بجای او نشاند و خود به آذربایجان باز گشت. و در آن تاریخ وسعت مملکت وی که از سرحد خاک عثمانی غرباً، تا عراق و خلیج فارس و کرمان شرقاً امتداد داشت، در حقیقت مشتمل بود بر تمام ممالک ایران باستانای خراسان و طبرستان.

در سال ۸۷۱ هـ / ۱۴۶۷ م. جهانشاه به حسن بایندری، معروف به اوزون حسن، حمله برد و قصد فتح دیار بکر که قتل جهانشاه بدست اوزون حسن کشور او بود داشت، لیکن در هنگام شکار از لشکر خود دور مانده دشمن او را غافلگیر کرد و بهلاک رسانید، دو پسرش نیز اسیر شدند، و بسیاری از امراء و رجال او بقتل

بقیه حاشیه از مصلحه قبل:

«محریراً فی سابع و عشرين جمادی الاولى سنه سبع و ستين و ثمانمائة» و ذیل آن بمهر جهانشاه موشع است و سبع مهر او چنین است:

«من عدل ملک - جهانشاه - من ظلم ملک».

و در ظهر فرمان امپاد چندی دارد که ظاهراً از آن مستوفیان و صدور زمان است.

(۱) چنانکه گفته‌ام جهانشاه را طبع شعر بوده و اشعاری چند در موقع طفلیان پیر بد اقد در بغداد گفته و برای او فرستاده است و وی نیز بهمان طرز جوابی داده که در تذکره دولتشاه هر دو قطعه مندرج است (طبع لیدن، ص ۴۵۹).

جهانشاه را دیوانی بوده و وقتی نسخه‌ای از آن را برای مولانا جامی فرستاده و آن استاد منظومه‌فرائی در شکرانه پاسخ نزد وی ارسال داشته است که در دیوان جامی چنین عنوان میشود: «مهرشاه جهان جهانشاه است». در آنجا جامی اشعار او را می‌ستاید. رجوع شود به: کتاب جامی، تألیف مترجم، طهران ص ۳۰.

رسیدند. تاریخ این فاجعه را در قطعه ذیل بنظم آورده اند که بحساب جمل ۸۷۲ میشود.

اردوی جهان شاه بهادر نویان با آنهمه اسباب زیر دستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ «حسن بیگ بکشت».

منجم باشی^(۱) مورخ ترك اخلاق اورا ناپسندشمرده، و اورا مردی
بدسیرت و خونخوار و ظالمی بد کردار خوانده است
اخلاق جهان شاه
ده بکفر و زندقه مایل و به احکام الهی بی اعتنا بوده
شب ها تا صبح به فسق و فجور می گذرانیده و از صبح تا شام می خفته، گوید بهمین
دلیل است که اورا «خفاش» نامیده اند^(۲). وی در سن هفتاد سالگی پس
از سی و دو سال سلطنت هلاک شد و در تبریز مدفون گردید. پس از او فرزندش
حسنعلی بجای پدر نشست. وی سابقاً از نظر جهان شاه افتاده و وقتی از او
گریخته به اوزون حسن پناه برده بود، و گویند که: در اثر طول حبس
و اسارت عقلش مختل شده نتوانست سلطنتی بنظم نماید، پس بزودی از
تبریز که دار الملك او بود از جلو اوزون حسن
حسنعلی فرزند جهان شاه گریخته به همدان رفت. اوزون حسن در پی وی
و انقراض سلطنت
قره قوینلو تاخته و او را دستگیر کرد، و پسر اوزون حسن،
اقور لومحمد، در سال ۸۷۳ هـ/ ۱۴۶۸ م. او را بقتل
رسانید، و بقتل وی سلسله سلطنت قره قوینلو در غرب ایران پایان آمد،

(۱) ارجوع شود به: تاریخ منجم باشی، صحائف الاخبار، جلد سوم ص ۱۵۰
طبع اسلامبول، ۱۲۸۵ هـ.

(۲) محاکمه منجم باشی کمنی متمصب بود. درباره جهان شاه که به تشیع منسوب
است، شاید از روی غرض باشد و مورخان دیگر برخلاف آن نوشته اند.

و بجای آنها سلاله تراکمه آق قوینلو صاحب ملک شدند .

دیاربکر مرکز اصلی فعالیت طایفه آق قوینلو یا ترکمانهای
سلسله آق قوینلو بهاءالدین قره عثمان ، ملقب به قره ایلوک دزالوی

سیاه می باشد که از فرط خونخواری این لقب را با و نهاده بودند، وی نام و شهرتی
حاصل نموده بعد از آنکه رقیب خود قره یوسف قره قوینلو را شکست
داد، در اثر حسادت برادران نالایقتر از خود احمد و پیر علی فرار کرده
بخدمت قاضی بهاءالدین به سیواس شتافت ^(۱) در سال ۸۰۰/ ۱۳۹۷ م.
قره عثمان به میزبان خود غدر کرده او را کشته ولایتش را بکف آورد،
لیکن چون آگاه شد که اردوی عثمانی بسررداری شاهزاده سلیمان خان
بطرف سیواس و ارزنجان در حرکت است ، فرار کرد . و در هنگام
حمله تیمور به آسیای صغیر و شام به خدمت تیمور داخل شد و در پاداش
حکومت دیاربکر را امیر بدو تفویض فرمود . اندکی بر نیامد که
قره یوسف از مصر آزاد گشته به آذربایجان باز گشت و با قره عثمان آغاز
جنگ کرد ، لیکن چنانکه گفتیم ، در سال ۸۲۳/ ۱۴۲۰ م . بمرد
و پسرش اسکندر جانشین او شد . اسکندر نیز سال بعد از لشکر شاه رخ

(۱) شرح جامی درباره قاضی بهاءالدین که صاحب سیوف قلم بوده است، در
«تاریخ شمر عثمانی» تألیف گیب ، ج ۱ - ص ۲۰۴ آمده . و همچنین شیلت برگر
Schiltberger در کتاب خود موسوم به: «Bondage and Travels» که ترجمه
انگلیسی آن توسط انجمن هکویت بسال ۱۸۷۹ م. طبع شده ، از او سخن گفته و در آن
از قره عثمان نیز ذکر شده ، همچنین در تاریخ عجائب المقد و شرحی درباره قاضی
مذکور آمده است .

شکست یافت. قره عثمان در سال ۸۳۸هـ/ ۱۴۳۴م. بمرد و پسرش علی یگ بجایش نشست. پسردیگرش حمزه بر برادر بشورید و علی فرار کرده به سلطان مرادخان دوم سلطان عثمانی پناه برد.

پس از علی یگ پسرش جهانگیر جانشین وی شد، ولی در سال ۸۵۷هـ/ ۱۴۵۳م. برادر وی اوزون حسن نبیره دیگر قره عثمان که از برادر بزم ولیافت برتری داشت بر او چیره گردید^(۱).

حسن قویترین و معروفترین افراد سلاله آق قویونلو است. وی

در قلعه آمد در دیار بکر در سال فوق، یعنی همان سال جهانگیر- اوزون حسن که محمد فاتح، قسطنطنیه را بگرفت؛ بسلطنت نشست. رعب و دهشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً

در ایتالیا از بروز نیرو و شجاعت عثمانیان پدید آمده بود، باعث شد که سفرای متوالی از ونیز به ایران کسب داشته، کوشش کنند که اوزون حسن را برضد ترکها با خود متحد سازند؛ بامید آنکه از سمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی را فراهم آورند و او را از ادامه فتح و لشکر کشی

(۱) در باب تاریخ سیاسی عصر اوزون حسن رجوع شود به: تحقیقات و مقالات دانشمند معاصر، پرفسور ولادیمیر مینورسکی V. Minorsky، مستشرق ایران شناس و ایران دوست که درباره تاریخ طائفة ترکمانان آق قویونلو مطالعات دقیق و مفصل دارند. مخصوصاً در دو مقاله ذیل :-

دائرة المعارف اسلام در ذیل لغت : Uzun Hasan

دیگر در مجموعه مقالات «انجمن مطالعات ایرانی» : «La Perse au XVme siècle, entre l'Empire Ottoman et Venise, Paris. 1933.»

«Société des Etudes Iraniennes. Paris. 1931.»

در جهت مغرب باز دارند. بدین متوال «مسأله شرقیه» (Question d'Orient) که بعد از اعزام سفراء رم بدربار مغول در قراقوروم Qara – qorum بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس جلب قلب پادشاهان ایران منظور نظر دول معظم اروپائی گردید. این سفیران ونیزی شرحی از مسافرتهاى خود به ایران باقى گذاشته اند و آن مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده اند، بطوریکه آثار ایشان شعاع نوری بر اوضاع تاریک تاریخ آندوره می افکند. از جمله اخلاق و آداب اوزون حسن را توصیف میکنند. یکی از آنها موسوم به: رموزیو Ramusio در مقدمه ای که به مسافرت نامه کاترینو Caterino Zeno نگاشته، اوزون حسن را بجلالات قدر ستوده و حتی میگوید که: «در میان شاهان مشرق زمین، از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونانیها افتاد، هیچیک از آنها در شکوه و جلال برابر دارای هخامنشی داریوش هیستاسب و اوزون حسن نبوده اند». سپس اضافه میکند که: «محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوت و عقل ممتاز بوده اند، مورخانی نداشته اند که اعمال شجاعانه آنها را بنگارند. و حال آنکه همابین سلاطین مصر و هم در میان پادشاهان ایران مردانی بوجود آمده اند که در کار آمدی و لشکر کشی نه تنها از همه پادشاهان خونریز قدیم برتر بوده بلکه بر سرداران صاحب نام یونانی و رومی نیز در فنون رزم و جنگ سبقت گرفته اند»^(۱). بعد از آن به تحسین و تمجید اوزون حسن

(۱) رجوع شود به: کتاب «Narrative of Italian Travels in Persia»

طبع و ترجمه انجمن ملکوت، ۱۸۷۳ م. ص. ۲.

زبان گشاده میگوید: «اوزون حسن که خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش در مرتبه و مقام ضعیف تر، بیش از سی سوار و قلعه‌ای کوچک نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجائی رسید که با خاندان عثمانی، که در زمان سلطنت سلطان محمد دوم ۱۴۵۱م - ۱۴۸۱م. موجب ترس ممالک مشرق بود، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت و رقابت برخیزد».

کانترینی Contarini و نیزی^(۱) که در سال ۱۴۷۴م. نزد اوزون - وصف کانترینی حسن بوده میگوید که: «وی با طعام خود شراب و نیزی از اوزون^(۲) می‌نوشت و ظاهراً آدم خوش مشربی است، و از حسن مصاحبت و ضیافت ما بر سر سفره خود مسرور میشود و دائماً جمعی از نوازندگان و مطربان در نزد او حاضر و مطابق میل او میخوانند و مینوازند، و وی بسرور و شادی در می‌آید. وی مرد لاغر اندام بلند بالائی است و از جهت او اندکی قیافه تاتاری نمودار، بشره‌ای گندم کون دارد. چون شراب می‌نوشت دست او میلرزد. ظاهراً هفتاد ساله بنظر می‌آید^(۳). مایل به عیش و نشاط بطرزی بی‌تکلف است، لیکن وقتی که مستی وی از حد زیاده شود، خیلی خطرناک میگردد. روی هم رفته امیری خوش طبع میباشد».

(۱) رجوع شود به: کتاب «Travels to Tana and Persia» طبع و ترجمه همان آنجمن - ص ۱۳۲.

(۲) اوزون بشر کی بمنی دراز است و مورخان عرب نیز نام او لقب این پادشاه را «الحسن - الطویل» ثبت کرده‌اند. (تاریخ الخلفاء للسيوطی)

(۳) منجم باشی در موقع وفات او سال ۱۴۷۷م. وی را ۵۴ ساله دانسته است.

هر چند در هیچیک از تواریخ شرقی که بنظر رسیده این چنین وصف
 روشنی از این مردم مهم ندیده‌ام، لیکن **منجم باشی**
 هم در کتاب خود **صحائف الاخبار** ^(۱) وصفی از
 او کرده که ذیلاً نگاشته میشود: «وی سلطانی
 عاقل و عادل و شجاع و متقی و دیندار و دوست اعلی علم و صلاح بود. به اعمال
 خیر و کارهای عام المنفعه راغب، و عمارات بسیار به نیت مقاصد مذهبی بنیاد
 نهاد، چنانکه ذکر شد با لشگری اندک دو پادشاه بزرگ رامانند:
جها نشاه و ابوسعید مغلوب ساخت، و از **خرمستان** باج و خراج دریافت
 کرد. بر سراسر ممالک آذر بایجان و عراقین و کرمان و فارس و دیار بکر
 و کردستان و ارمنستان حکومت میفرمود».

همان مورخ در باب حمایت **اوزون حسن** از علماء و ادبامیگوید:
 «وی تبریز را تختگاه خود قرارداد از ممالک مجاور و دیار اطراف بسیاری
 از دانشمندان را در آنجا جمع آورد. و مورد عنایت
حمایت اوزون حسن و حرمت خاص خود قرارداد، و یکی از معروف ترین
 از اهل ادب آن رجال دانش و ادب که از دست وی پاداش و نیکی
 بسیار یافتند، **مولانا علی قوشچی** ^(۲) است که چون از مسافرت مکه بر میگشت
 عبور او بکشور وی افتاد».

هنگامیکه **اوزون حسن** هنوز در اوان شباب بود و امارت دیار بکر

(۱) رجوع شود به: **صحائف الاخبار منجم باشی**، ج ۵ ص ۱۶۵.

(۲) **علاءالدین علی بن محمد بن القوشچی** - متکلم و ادیب و منجم، متوفی

سال ۸۷۹ هـ. از آن سبب باین لقب نامیده شده که پدرش قوشچی میرزا **الف بک** بوده است.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

داشت بزنی مسیحی باز دو اج خود در آورد که دسپینا
ملکه دسپینا خاتون Despina Khàtun، دختر کالوزان
Kalo Juannes میباید^(۱) که آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان
و بخانواده کامنی Comneni منسوب است. از این زن حسن را یک پسر
و سه دختر بوجود آمد، یکی از آنها موسوم به مارتا خاتون Marta بقدر
مزاوجت شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل اول صفوی، درآمد.
و قایمی که ازدو خانواده قره قویونلو و آق قویونلو در کتاب میر خواند

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

پس از آنکه در سمرقند تحصیلات خود را پایان رسانید، به گرامان رفت و در آنجا شرحی
بر کتاب تجرید الکلام فی تحریر عقاید الاسلام تألیف خواجه نصیر الدین
محمد طوسی نگاشته و آنرا بنام میرزا ابوسعید غورکانی منسب کرده است.
در سمرقند بالغ بیگ در تألیف جدولهای نجومی (زج) شرکت فرمود. بعد از هلاکت
ابوسعید، در مراجعت از مکه، بخدمت اوزون حسن آق قویونلو شتافت، وی او را
بسفارت نزد سلطان محمد خان دوم سلطان عثمانی فرستاد. سلطان از او
عهد گرفت که پس از انجام مهم سفارت مجدداً بقسطنطنیه باز آید؛ و چون باز آمد، او
را بمنصب تدریس در مسجد ایا صوفیه منصوب فرمود. مولانا در آنجا بتألیف رسائل
فارسی و عربی عدیده مشغول گردید. برای تألیفات عربی او رجوع شوده: ادبیات عرب
تألیف بروکلمن، جلد دوم، ۲۳۴، و برای تألیفات فارسی وی به: فهرست ریو جلد دوم
صفحه ۱۵۶.

(۱) رجوع شوده: کتاب « مسافرت تاجر ایتالیائی » مذکور در فوق
صفحه ۱۷۸. آن مودخ این زن را چنین وصف میکند: « این خاتون بسیار زیبا بلکه
زیباترین زنان عصر خود بشمار میرود، و در سراسر ایران شهرت لطف و ملاحهت وی
منتشر است. »

منابع تاریخی این عصر

و سایر مورخان ایرانی ذکر شده غالباً خیلی مختصر و غیر کافی است، کاملترین تاریخی که از سلطنت اوزون حسن بدست است، همانا صحائف الاخبار منجم باشی میباشد^(۱). و بعد از آن منبع ترکی دیگری که اطلاعات زیادی بدست میدهد، مجموعه منشآت فریدون ییگ است^(۲)، گرچه قلت ذکر تاریخ سنین در بعضی از آن نامه‌ها که مابین اوزون حسن و سلطان محمد فاتح ردّ و بدل شده نقصی است که اسباب تأسف میباشد. سیاحت نامه‌های سفرای ایتالیائی و دیگر سیاحان که در فوق اشاره شد نیز در این باب بسیار ذیقیمت است^(۳).

(۱) صحائف الاخبار جلد سوم صفحات ۱۵۷ - ۱۶۴.

(۲) منشآت فریدون ییگ جلد اول صفحات ۲۷۴ - ۲۸۶.

(۳) یکی از منابع معتبر تاریخی آن زمان کتاب نفیسی است بنام: «تاریخ دیار بکر» به تألیف مولانا ابوبکر طهرانی، در حبیب السیر اشاره‌ای باختصار بتاریخ مذکور در احوال ترا که آق‌قوی‌نلو آمده است؛ بنده مترجم همواره در طلب آن کتاب بودم، و در هنگام طبع اول کتاب حاضر بآن دست‌رسی حاصل نشد، و از این رهگذر تأسف بسیار داشتم، و در همان کتاب (حاشیه ۴۴۹) باین معنی اشاره کردم.

اخیراً از مدد بخت کار ساز و بلطف استاد شاکرد نواز، بنی پرفور ولادیمیر مینورسکی V. Minorski این مفصود بحمد الله روی نمود و جناب ایشان نسخ منخطوط نادر و شاید منحصر بفرد آن کتاب کرانها را بدست آورده از آن عکس برداشته نسخه‌ای به این بنده نویسنده اعطاء و او را هین منت خود فرمودند که هم اکنون در برابر نظر و محل مطالعه است.

مؤلف این تاریخ، یعنی مولانا ابوبکر در مقدمه میگوید: (باختصار و تلخیص) چنین

بلیه حاشیه در صحنه‌ها

سه یا چهار سال ابتدای سلطنت اوزون حسن (۱۴۵۳-۱۴۵۶ م.) غالباً مشحون است بذکر وقایع طغیان‌های متوالی برادران او، مخصوصاً جهانگیر، که برضد وی بر می‌خاستند. محل وقوع این کشمکشها، که غالباً برای خاتون مادر اخوان او باعث بوده، بیشتر بیرون از خاک ایران است، و در حوالی دیاربکر و موصل و مخصوصاً ماردین واقع می‌شده، و آن اماکن را خراب و ویران می‌ساخته است. وقتی جهانگیر به پادشاه قره‌قویونلو، یعنی جهانشاه، رقیب خاندان او پناه برده از او مدد خواست. وقتی هم در این زمان اوزون حسن بقصد خراسان بیرون آمد، لیکن ناچار شد که

بقیه حاشیه از صلحه قبل:

کرید قیرقلیل البناعة... الراجی من الله نیل الامانی، ابی بکر الطهرانی الاصفهانی که چون در تکرار و تذکار وقایع روزگار و غرائب و بدایع لیل و نهار اعتبار و تذکر اولوالاخبار است... مدت‌ها در خاطر فاتر چنان خطور می‌کرد که خبری چند از نوادر زمان.... در سلك تحریر درآورد... ناگاه کوکب مقصود از افق توفیق درخشیدن گرفت و از صفحات کارنامه دولت حضرت خاقانی، خلافت پناهی، امامت دستگامی، ظل اللمی بهره مند گشت:

شه ملک بخش فروزنده بخت	طرازنده کشور و تاج و تخت
.....	
بمال حلال و بجد تمام	ازو باز شد رام بیت الحرام
برافراشت رایت، بکنار تاخت	کنائس بکند و مساجد بساخت

ابوالنصر والظفر فیاک السلطنة، معین الخلافة، المنتظر امامته فی الاسلام من سالف الاولان (مقصود اوزون حسن است). مطالعه آن مقصود نمود... و چون بهیامین بخت فیروز دولت و رسول بخلعت قبول و سعادت انتظام در سلك پندگان عالم مقام دریافت.... بر فرمان واجب الامان بسبط و تحریر آن بدایع و غرائب اشتغال نمود... و چون در سال

بقیه حاشیه در صلحه بعد

برای سرکوبی طغیان برادر خود **جهانگیر** که از **جهانشاه** مدد می‌گرفت باز گردد. **جهانشاه** امیری موسوم به **رستم بیگ** را بکومک اوفرستاده بود. **حسن** در نزدیکی سواحل **فرات** این طغیان را خاموش کرد، و طغیان شکستی فاحش یافتند، و بسیاری از آنان در آب غرق شدند. پانصد نفر اسیر را که **رستم بیگ** نیز از آنجمله بود، از دم تیغ گذرانیدند. معذک **حسن** بشفاعت مادرش از **جان جهانگیر و اویس** برادران خود صرف نظر فرمود، ولی **علی خان** پسر **جهانگیر** را بعنوان گروی همراه خود به **ارزنجان** برد.

بعد از این فتح که سال ۵۸۵۱/۱۴۵۶ م. برای
ایلچی اوزون حسن
بدر بار سلطان
محمد فاتح
 گرفت. و بسیاری از امراء **آسیای صغیر** و **شام**

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

۸۷۵ هجری معظم امود مرتبه درین کتاب محرر و منقح کت و لفظ «بکر» هم در لقب محرر جزو ثانی و هم در اسم مملکتی که مولود منشأ و محل ایالت حضرت صاحبقرانی است، جزو ثانی واقع شده بود، موسوم شده به «**کتاب دیار بکر**» که جمع حروف آن از دوی حاب ۸۷۵ است.

و چون حضرت صاحبقران مغفرت پناه بسمع جان رسید و روح او طیران یافت:
 خلفه صدق و شاه و شاهزاده عالمیان بر سریر سلطنت بتاج خلافت سرفراز گشت:

جهان گشت یکبار دیگر جوان چو سخن ارم شد زمین و زمان
 تو کوثر ابو النصر سلطان حسن جوان گشت و آمد بگشت چمن

من بنده مرا بطریق سابق بترتیب و قایمی که در زمان حیات حضرت مغفرت پناه، بسلک تحریر انحصار نیفتاده بود، اشارت فرمود

این نسخه عکسی مشتمل بر ۴۱۳ صفحه، و آخر آن ظاهراً ساقط شده است.

به سلطنت او کردن نهادند. در حدود سال ۸۶۴ هـ / ۱۴۵۹ م، وی قلعه حصن کیف را از ملوک ایویه انتزاع نمود و پسرش خلیل الله میرزا را حکمران آنجا ساخت. و در همان سال پسر جهان شاه موسوم به: حسن علی علیه پدرشوریده به اوزون حسن پناه برد.

حسن نخست او را پذیرفته سپس با اتهام پاره ای عقاید باطله که باو نسبت میدادند از نزد خویشش براند. در حدود سال ۱۴۶۱ م. برادرزاده اش مرادیگ را ب سفارت به اسلامبول فرستاد^(۱). در آنوقت سلطنت عثمانی با محمد دوم ملقب بفاتح بود. حسن ییگ از او التماس نجات پدر زن خویش کالوژان امپراطور طرابوزان را مینمود. لیکن سلطان عثمانی بدرخواست او اعتنائی نکرد و به طرابوزان حمله برده آنجا را مسخر ساخت (در آنوقت داوید کامنناس David Camnenas بجای برادر بزرگش کالوژان پادشاه آنجا شده بود) و آخرین نماینده سلطنت ییزانطیه را با سارت به اسلامبول آورد و در آنجا به نقل گیووان ماریا انجیلیتو - Giovan Maria Angioletto با او بحرمت رفتار نمود. ولی عاقبت در همان سال ۱۴۶۲ م. وفات یافت^(۲)

تاریخ جنگهای فیما بین اوزون حسن و سلطان عثمانی بسیار مشوش و درهم است. منجم باشی میگوید: پیش از آنکه اوزون حسن نخستین حملها به گرجستان در ۸۷۱ هـ / ۱۴۶۶ م. آغاز نماید، مختصر

(۱) در کتاب تاریخ الدولة العلیه تألیف عبدالرحمان ییگ شرف مذکور است که اوزون حسن مادر خود سارا خاتون را ب سفارت به اسلامبول فرستاد که ظاهراً همان سرای خاتون باشد که فوقاً ذکر شد.

(۲) رجوع شود به: «سفرنامه تاجر ایتالیائی» ص ۷۴.

اختلافی میان آنها وجود داشت و سفارتی بریاست خورشیدیگ بنزد سلطان محمد دوم فرستاده از او التماس کرد که از حمله به طرابوزان صرف نظر فرماید. ولی چنانکه گفته شد، سلطان آنجا را در سال ۱۴۶۱ م. فتح نموده بود.

در اول ربیع الثانی ۸۷۲/۱۴۶۷ م. در نزدیکی خوی در آذربایجان جهان‌شاه را با اوزون حسن مصافی روی داد. چون جهان‌شاه بقصد شکار از پاسبانان خود دور افتاده بود، حسن موقع رامفتن شکست و قتل جهان‌شاه
شمرده بر وی تاخت و او را گرفته و سرش را از تن قره قویونلو جدا کرده بنزد سلطان ابوسعید تیموری به خراسان فرستاد، و تنش را در قبر پدرش قره یوسف ب خاک سپرد. پس از آن ممالک عراق و آذربایجان را ضمیمه ملک خود کرد و بغداد را محاصره فرمود.

نخستین نامه‌ای که از او به سلطان مراد خان در منشآت فریدون بیگ ذکر شده است، راجع باین فتح می باشد. در آن نامه نسبت به سلطان کمال ادب و حرمت را، برخلاف نامه‌های بعد، رعایت کرده. لیکن ظاهراً این نامه مورد توجه سلطان واقع نشده است. نام دوم اوزون حسن به محمد فاتح که باز متأسفاً بلا تاریخ است به مهمترین واقعه و فتحی که برای او روی داده اشاره میکند، یعنی شکست حسنعلی پسر جهان‌شاه را در نزدیکی مرند ذکر کرده است.

این شاهزاده که هفت سال قبل با وپناه برده بود، اینک بانتقام خون پدر با او بجنگ برخاست. اوزون حسن، ابوسعید تیموری را بیاری

خواسته و فرمان برداری دیرین دودمان خود - آق قویونلو - را نسبت به سلسله تیموری یادآوری کرد و خیانت و خصومت دیرین قره قویونلوها را متذکر گشت. در برابر این یاری و مدد وعده میکرد که عراق را به ابو سعید وا گذارد، بشرط آنکه آذربایجان از آن او باشد. ابو سعید این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه به بهانه قصاص خون جهان شاه لشگری آراسته باو حمله آورد. ولی در این جنگ شکست یافته با دو پسرش محمد و شاهرخ اسیر شدند، و حسن آنها را به یادگار محمد نبیره میرزا - شاهرخ تسلیم کرد، و او هم ابو سعید را به قصاص خون جدش گوهر - شاد خاتون بقتل رسانید.

ایلچی و نیزی کنتارینی Contarini که در اصفهان بحضور وزون -

وصف حبس و قتل
ابو سعید بقلم سیاح
و نیزی

حسن پذیرفته شد، بتاريخ ۶ نوامبر ۱۴۷۴ م. بیک پرده نقاشی که سر بریدن سلطان ابو سعید را نشان میداد اشاره میکند، که چگونه پسرش اغور لومحمد او را بطنابی بسته به قتل گاه میآورد و این پرده در اطاقی بوده که او غور لومحمد بنا کرده بود. جسد ابو سعید را به استدعای مادرش، که وی نیز اسیر بود، به خراسان فرستاده به حرمت و عزت تدفین کردند.

در همان نامه که اوزون حسن به سلطان محمد فاتح نوشته و خبر شکست حسن علی و سی هزار نفر قشون او را داده است. اعلام میدارد که وی آذربایجان، عراق، فارس، و کرمان را فتح کرده قصد آن دارد که بعد ازین تختگاه خود را در تبریز قرار دهد. این نامه ظاهراً بصحابت ایلچی موسوم به: سید احمد طغان اوغلو ارسال شده است.

در سومین نامه اوزون حسن، که از دو نامه پیشین خود کمتر رعایت حرمت را کرده و باز بدون تاریخ است، میگوید که: ایلچی عثمانی موسوم به: امیر ییگ وارد شده، و پس از شرح مذاکرات و مخاصصات فیما بین او و سلطان حسین بایقرا فتح خود و شکست او را ذکر نموده، و بیان مینماید که چگونه ممالک خود را تقسیم و ترتیب داده است. همچنین فتح خرآباد لرستان را اعلام میدارد.

در نامه چهارمین که آن نیز بی تاریخ است، سلطان محمد فاتح را با کمال اهانت و تحقیر «قدوة الامراء شمس الدین محمد ییگ» مخاطب ساخته، و شیراز^(۱) را که بتازگی فتح کرده بود مقرر سریر سلطنت و مسند خلافت نام داده، و نیز به فتح و تسخیر خوزستان اشاره کرده است.

باین نامه جوابی از سلطان عثمانی صادر میگردد که بمنتهای درجه بخشم و غضب آلوده است، سلطان در آن خود را بمباهات «شاه سروران سلطان محمد بن مراد بن محمد بن بایزید» نام برده خصم خود را به لفظ «تو» مخاطب داشته، و باو تذکر داده که از اقبال موقت روزگار غره نشود و تهدید می نماید که در آخر ماه شوال بر او حمله خواهد برد. و در همان اوان سلطان نامه ای به پسرش شاهزاده سلطان مصطفی حاکم قرامان نوشته و باو امر میکند که: به اوزون حسن حمله برد، و وی را باین عبارت نام میبرد: «مستحق دارو رسن اولان اوزون حسن».

(۱) در قسمة مسجد بردی معروف به «فصل الدشت» در یکفرسخی غربی شیراز مسجد کهن سالی وجود دارد که به کتیبه خوانائی بنامو تاریخ از اوزون حسن مزین است. و ظاهراً در همین مسجد بوده که مکتبب شیرازی مکتبخانه داشته و در جوار آن مدفون گشته است.

جواب نامهٔ سلطان مصطفی به پدر خود نیز در دست است. در آن میگوید، چگونه بالله خود گدك احمد پاشا قشون اوزون حسن را در تردیکی قونیه بتاریخ ۱۴ ربیع اول ۸۷۷ هـ در هم شکسته و پسرانش یوسف وزینل و عمر را بقتل رسانده است^(۱).

دو نامهٔ دیگر، باین رشته مکاتیب که در منشآت فریدون ییگ مندرج است، اضافه میشود. آن‌ها عبارت است از تعبیر رؤیائی که شیخ آق- شمس الدین به عربی نگاشته است.

وقایع نبردهای اوزون حسن با عثمانیها بطوریکه سیاحان ونیزی مانند: کاترینوزلو، گیووان انجیلیتو، و مؤلف کتاب
 علل خصومت
 مسافرت نامهٔ تاجر ونیزی در ایران بانضمام آنچه
 سلاطین عثمانی با
 که مورخان شرق مانند: منجم باشی و عبدالرحمن
 اوزون حسن
 شرف ییگ نگاشته اند گرچه در ذکر تواریخ ایام
 و سنین مفصل نیستند، ولی رویهم رفته علل و جریان این نزاع را خوب روشن
 میکنند. گذشته از نخوت و تکبر روز افزون اوزون حسن که از نامه‌های
 مذکور در فوق مشهود است، سلطان عثمانی علیه این همسایهٔ خود به
 چهار دلیل و علت حق شکایت داشته است:

۱- مذاکراتی که حسن را با دولت و نیز برای حملهٔ مشترک به عثمانی از طرفین مشرق و مغرب در میان بوده.

(۲) رجوع شود به منشآت فریدون ییگ، ج ۱ ص ۲۸۰. ولی تاریخ سنهٔ آن ۸۷۷ هـ. مظلون با اشتباه است. و ظاهراً سال تاریخ ۸۷۹ باشد.

و مصلحان او ملت حال اطمینان و امان و ثبات

و له يومه الملك شهاده ان كان انما هو
 ملكه جليل و اعظم الجلال و الام
 و له يومه الملك شهاده ان كان انما هو
 ملكه جليل و اعظم الجلال و الام
 و له يومه الملك شهاده ان كان انما هو
 ملكه جليل و اعظم الجلال و الام

صدر فرمان یعقوب آق قویونلو

tarikhema.ir

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۲ - حملۀ به جہانشاہ قرہ قویٹلو ترکمان کہ اورا بقتل رسانیدہ
وہم چنین حملہ بہ سلطان حسین باقرا تیموری کہ آنہردو با سلطان
محمد فاتح روابط دوستانہ داشتہ اند .

۳ - مواعیدی کہ بہ امپراطورہای مسیحی طرابوزان دادہ و آنہا
را علیہ عثمانی ہا تحریک می کردہ است .

۴ - جانبداری و حمایت از پیر احمد و سایر شاہزادگان خاندان
قرامان کہ دشمن قدیم وعدوی دیرین آل عثمان بودہ اند .

جنگی کہ در سال ۸۷۷ھ / ۱۴۷۲ م . شروع و در سال ۸۷۸ھ /
۱۴۷۴ م . خاتمہ یافت ، دو صورت جداگانہ را نشان
جنگ بین عثمانی میدہد . دراولی فتح و ظفر از آن ایرانیان و دردومی
و ایران نصیب ترکان است . درپیکار نخستین کہ در سواحل

فرات نزدیک ملاطیہ اتفاق افتاد ، بعلت حملات جسورانہ مرادپاشا
بیکلربیگی رومیلی بہ شکست عثمانیہا منتهی گردید . بسیاری از آنان
علاوہ ہر میدان قتال در گردابہای فرات ہلاک شدند . چندانکہ دوازده ہزار
تن ، کہ در میان آنان بسیاری از رجال عالی مرتبت بودند ، شام ہنگام کہ
سان دیدند ، از میان رقتہ و نابود شدہ بودند .

انجیلٹو و نیزی (کہ خود در اردوی ترک بودہ است) می گوید : ترکھا
از این شکست بہوش آمدہ مصمم شدند کہ قشون خویش را بداخلہ مملکت
خود از نزدیکترین راہ عقب ببرند . و از اینرو بطرف طرابوزان عقب
نشستہ راہ درہای را در پیش گرفتند کہ در قرب آن جنگ دوم اتفاق
افتاد . این پیکار عظیم در اواخر ماہ اوت ۱۴۷۴ م . روی داد و لشکر

اوزون حسن بکلی شکسته، پسرش زینل کشته شده، مقدار زیادی غنائم بدست فاتحان ترك افتاد. شاهزاده مصطفی خان در این جنگ سرشناس و معروف گردید. همان نویسنده نیز می گوید: «اگر اوزون حسن بفتح اول خود قانع شده بود، هر آینه ترکها با کمال رسوائی باز می گشتند و اراضی را که صاحب شده بود از دست نمی داد»^(۱). «عبدالرحمن شرف ییگ در تاریخ دولت علیه می گوید: این شکست تاج سلطنت اوزون حسن را واژگون نمود، و برای مدت بیست تا سی سال سلامت سرحدات ممالک سلطان را ایمن ساخت»^(۲).

اوزون حسن پس از آن به تبریز باز گشته چندی به شکار پرداخت، و به ممالک محروسه خود که در دست داشت قانع گردیده از شکست خود یاد نمی آورد، زیرا از کشور اصلی خود چیزی از دست نداده بود. لیکن آسایش وی بواسطه طغیان پسرش اغورلو محمد، که شیراز را گرفته بود، بهم برآمد.

پسرش چون شنید که پدر با لشگری جرّار بسوی او می آید، به قطنطنیه گریخت. در آنجا سلطان عثمانی او را بعزت بسیار پذیرائی کرده باو وعده داد که وی را بجای پدرش که دشمن سلطان است، بتخت سلطنت ایران خواهد نشاند. اوزون حسن کیفر ناسپاسی فرزند را از در مکر و حيله در آمده، نخست تعارض نموده سپس آوازه در انداخت که وفات یافته است.

(۱) رجوع شود به: فصل هفتم «روایات انجیل تو» طبع انجمن مکتوبت ص ۸۸.

(۲) رجوع شود به: تاریخ الدولة العلیة ص ۱۷۳.

انجیلنو میگوید: در این اثنا خبری شایع شد و به قسطنطنیه رسید که
 اوزون حسن از شدت غم و غصه بسبب طغیان پسرش ،
 تدبیر اوزون حسن بر ای دستگیری
 انتشار یافت که مرضش رو باشتداد است، تا آنکه بعضی
 و قتل پسر خود
 از نزدیکان باوقای او بنا بمواضعه ای که با وی داشتند،

خبر مردن او را اعلام نمودند ، در همان حال رسولانی به اغور لومحمد
 فرستاده نامه ها و نشانی ها کسبیل داشتند و بشارت مرگ پدر را بوی
 نگاشتند و از او درخواست کردند که هر چه زودتر بشتابد و پیش از آنکه
 یکی از برادرانش - خلیل یا یعقوب - تاج سلطنت را بکف آورد ، وی
 سرعت باز گردد . و برای اینکه بکلی تظاهر به وفات وی شده باشد، تمام
 مراسم تشییع جنازه علناً بعمل آمد، و در سر اسر مملکت مردن او را یقین
 کردند. اغور لومحمد که سه پیک جدا گانه با نامه های مخفی بوی رسیده
 بود ، بر آن سر شد که به تبریز باز گردد . پس از روزی چند با چند تن از
 همراهان خود و بر ا نهاده به تبریز رسید ، با امید بسیار خود را پادشاه مملکت
 میدانست. ولی چون بآنجا در آمد پدر را در کمال سلامت دیده ، بجای قصر
 سلطنت بنزدان مسکنت رفت ، و پس بدون اینکه اندک آثار علاقه ابوت
 نسبت با و ابراز گردد ، سر از تنش جدا کردند (۱) .

شکستی که اوزون حسن از عثمانی ها یافت، بفتح و ظفری که بر
 لشکر مصر حاصل نمود، تاحدی جبران شد ؛ وی شهر اورفا را فتح کرده
 ویران ساخت و نیز نصرت و پیروزی جدیدی در بیکار مر جستان بدست آورد
 و با جی به مبلغ ۱۶ هزار دوکات از آنها گرفته شهر قفلیس را نیز مسخر فرمود.

(۱) ضلحه کتاب «روایات انجیلنو» ص ۹۶ .

باری، اوزون حسن را پس از همه این فتوحات عاقبت وقت در رسیده در

سال ۸۸۲ هـ / ۱۴۷۷ م. بمرد و پسرش سلطان خلیل

سلطان خلیل

بجای او نشست. وی نیز بیش از شما سلطنت ننموده

برادرش یعقوب بر او تاخته، در نزدیکی خوی وی را شکسته بقتل رسانید^(۱).

(۱) در تصرف راقم این حواشی مجموعه‌ای است خطی مشتمل بر دوازده رساله که آخرین آنها چنانکه در پشت جلد نوشته شده موسوم است به: **«رساله عرض لشکر»**، تألیف **مولانا جلال الدین محمد دوانی** (و باین عبارت شروع میشود: «اللهم صل علی محمد و آله و صحبه اجمعین. قال الله سبحانه و تعالی و لقد کتبنا فی زبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون. از پروردگار اشیء این نیز قسمی بینایان منظر تحقیق را این معنی شاهد و معاین گردد...»).
و باین دو شعر ختم میشود:

بود سرّ قیب از ازل تا ابد

«زهی بر ضمیر منیرت عیان

سپهر کهن سال در دور خود».

ندیده بدین عقل و روشندلی

این رساله در چگونگی سان دیدن **خلیل سلطان** است از سپاه خود که در سال

۸۸۱ هـ. یعنی یک سال قبل از وفات پدرش **اوزون حسن آق قویونلو**، در **بندامیر**

شمال شرقی **شیراز**، روی داده است.

در باب این رساله که در نوع خود بدیع، و در کیفیت عرض سپاه شاید در زبان

فارسی بی نظیر باشد، **یرفسوز ولادیمیر مینورسکی** (مستشرق ایران شناس معروف

که در تاریخ سلطه آق قویونلو بصیرت و خیرت خاص دارد) بحثی دقیق و مفصل فرموده که

در بولتن مدرسه السنفرفیه - لندن ۱۹۳۹ م. جلد اول قسمت اول، بطبیع رسیده است -

و از آن نسخه مستقلی جدا گانه که بدست خط و امضای مؤلف مزین است، نزد این جانب

فرستاده اند. مطالعه این رساله «عرض لشکر» نه تنها خواننده را بکیفیت لشکر آرائی آگاه

میسازد، بلکه اطلاعات نفیس و ذیقمت درباره حکومت **شاهزاده خلیل** در **فارس**،

و پدرش **اوزون حسن** و دستگاه سلطنت **آق قویونلو** بدست می‌دهد.

تحقیقات مینورسکی مبتنی بر نسخه‌ای خطی از همان رساله است که بنام «**عرض -**

نامه» موسوم شده و در طی مجموعه‌ای محتوی بر ۲۱ رساله خطی در **کتابخانه**

حمیدیه اسلامبول موجود است. و مشتمل است بر کلیات **مولانا جلال الدین**

محمد بن اسعد الدوانی متولد ۸۳۰ و متوفی به ۹۰۹ هـ.

پس از آنکه این شاهزاده پادشاه شد، قریب سیزده سال سلطنت کرد^(۱).
 در خلال این مدت شیخ حیدر پسر شیخ جنید صفوی
سلطان یعقوب وقت را، که قدرت و شوکت روزافزون او ویرابو حش
اجداد صفویه انداخته بود، بقتل رسانید؛ و پسران وی را، که یکی

(۱) در خاندان این بنده مترجم فرمانی موجود است، بقلم شیوای تملیق، از
سلطان یعقوب آق قویونلو در آن تولیت موقوفات مدرسه منصوریه شیراز
 را بر بانی و واقف آن یعنی علامه زمان سید صدرالدین محمد دشتکی شیرازی
 طاب ثراه تأیید و آن املاک موقوفه را مرسوم ذکر و از پرداخت وجوه دیوانی معاف و
 مسلم و از مداخله عمال دیوان مرفوع القلم فرموده است.

این فرمان که از اسناد معتبر قرن نهم هجری است، خلفاً عن سلف بهرحوم
حاج میرزا حسن فسانی مؤلف فارسنامه ناصری (جدّ امی نویسنده این حراشی
 رسیده. و متن آن را در کتاب مذکور (ج ۱ ص ۳۱) نقل فرموده است:

اصل این فرمان که بتاريخ ذی القعدة العرام سنه ثلاث و عشرين و ثمان مائه در شهر
 تبریز به مروه صه سلطان مذکور رسیده است، هم اکنون در تصرف اولاد واقف است. -
 مرحوم حاج میرزا حسن فسانی در سال ۱۳۱۴ ه.ق. بر حسب توجه و اهتمام
 مرحوم علیقلی خان مخبر الدوله و وزیر علوم، بدست دکتر طولوزان طیب
 مضموم شاه از آن مکرر برداشته است. اینک بمنظور احیاء آثار تاریخی و ادبی آن عصر و زمان
 از صدر و ذیل آن فرمان که شامل بر مهور امضاء آن پادشاه و تاریخ صدور آن است، قسمتی
 در این کتاب نقل و پروان پاک گذشتگان و نیکوکاران که همه در زمان خود حافظ و حارس
 معاهد و مدارس علم و ادب بوده اند، طلب رحمت و غفران مینماید. رحمه الله علیه
 رحمه واسعة.

صدر فرمان

د العکم لله

ابوالمظفر یعقوب بهادر سوزمیز (محل صه شاهی) حکام و وزراء و
 دیوانهان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباشران و متصدیان امور و اشغال سلطانی و اموال دیوانی
 مملکت فارس عموماً و بلد و حومه دارالملک شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصاً
 بقیه حاشیه در صله بعد

از آنجمله اسماعیل مؤسس و بانی خاندان صفویه است، دستگیر ساخته در قلعه اصطخر فارس محبوس ساخت .

منجم باشی میگوید که: یعقوب قصر باشکوه تابستانی هشت بهشت^(۱)

پیله حاشیه ارضه قبل:

بدانند که چون تبجیل واعظام و اجلال و اکرام سادات عظام و نقباء کرام که نور حدقه لولاک و نور حدیقه و مازسلناک اند، سیمای جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشد ، و در اهلا و اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رایت درایت افراشته باشد الخ» .

ذیل فرمان

«مقرر فرمودیم از ابتداء سنه مذکوره بمبلغ مذکور از مرتضی ممالک اسلام مومی‌الیه بازستانند و جهت دیوان ضبط نمایند و بطت سودوزیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولی مدینه مذکوره نشوند و میباید که حسب‌المسطور مقرر دانسته از مضمون یرلیخ عالم مطاع عدول و انحراف نجویند و از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند، و هم‌ساله در این باب نشان مجدد طلب ندارند و اعتماد بتوقع اشرف اعلی نمایند و شکر و شکایت عظیم مؤثر دانند ، در این باب تقصیر ننمایند و در عهد داند . بدار السلطنة تبریز تحریراً فی سابع ذی‌قعدة الحرام سنه ثلاث و تسعين و ثمان مائة» .

سجع مهرشاهی «ان الله يأمر بالعدل والاحسان

یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان».

(۱) **قصر هشت بهشت** : این قصر عالی‌وزیا که بعدها در **اصفهان** سلاطین صفویه هم‌ضری بهمین نام بنانهادند، و هنوز نمای آن‌ها بر جای است، در موقع خود مورد تحسین خاص و عام بوده و جامی قصیده‌ای بلیخ دارد که تنزل را در وصف و ستایش این قصر معروف آغاز کرده سپر در مدح **سلطان یعقوب** سخن گفته است و آنجا میگوید :

این‌ند قصر است، همانا که بهشتی دگر است

که گشاده برخ اهل صفا هشت درست

جای آن دارد اگر هشت بهشتش خوانند

چون زهر نقش در آن حور و شی جلوه کراست.

را در بیرون قبریز ساخت؛ ولی سیاح و تاجر ایتالیائی در سفرنامه خود بنای قصر مذکور را به اوزون حسن نسبت میدهد. و عاقبت بروایت همان سیاح (زیر این روایت را میرخواند و منجم باشی ذکر نکرده اند.) یعقوب بدست زوجه خود بصورت ذیل کشته شد - :

یعقوب بانویی از خاندان بزرگان که دختر یکی از اعیان، لیکن زنی هرزه و بوالهوس بود، بحالۀ نکاح مسموم شدن یعقوب در آورد، آتزن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود، درصدد برآمد که سلطان یعقوب شوی خود را هلاک کند؛ بطمع آنکه بمعقد عاشق خود درآمده او را پادشاه سازد. زیرا اگر یعقوب را فرزندی نبود، آنمرد بحکم قرابت و خویشاوندی بالطبع جانشین شاه می شد. پس از آنکه این توطئه را با آنمرد در میان نهاد، زهری قتال فراهم ساخت. سلطان را رسم آن بود، که عادهً بحمامی معطر میرفت. روزی باپسرش که کودکی هشت نه ساله بود، بحمام رفته مدت ۲۲ ساعت تا هنگام غروب آفتاب در حمام توقف نمود. چون از حمام بیرون آمد، به اندرون که در نزدیکی حمام بود رفت. در آنجا آن زن قتاله پیش آمده فتنجانی از طلای ناب که محتوی شربتی زهر آگین بود و آنرا هم در آنروز که سلطان بگرما به رفته بود مهیا ساخته، چون میدانست که بعد از استحمام سلطان معمولاً شربتی می نوشد، بنزد او آورد. لیکن بیش از حد اعتدال نسبت بشوی خود لطف و مهربانی ابراز مینمود، اما از قیافه او آثار ترس و وحشت نمودار و رنگ باخته بنظر می آمد و سلطان هم در باره او بدگمان بود، این وضع رفتار بر سوء ظن او بیفزود و بفرمود

که: نخست وی از آن شربت بیاشامد. زن بد کردار بناچار اندکی از آن جام خورده هر سه تن از اثر آن سم جانگذار در نیمه شب جان سپردند، بامدادان حکایت مرگ ناگهانی **یعقوب سلطان** و فرزند و زن وی در شهر منتشر گردید. بزرگان و امرا که خبر مرگ شاه را شنیدند، بایکدیگر بمنازعه برخاستند؛ بطوریکه برای مدت پنج یا شش سال تمام ایران به جنگ داخلی گرفتار بود، و هر چند گاه امیری بسلطنت می‌نشست، تا آخر کار جوانی موسوم به **الموت Alumut** ^(۱) به چهارده سالگی به تخت نشست، و تا زمان جلوس شاه اسمعیل پادشاه بود، ^(۲).

منجم باشی درباره **یعقوب** میگوید: «وی به شرب و لهو بسیار شائق بود و به شعر رغبتی بسیار داشت. بسیاری از شعرا از اطراف عالم بدربار او گرد آمده، در مدح وی قصائد شیوا می‌ساختند. بعد از وی پسرش **بایسنقر سلطان** شد، **ورستم بن مقصود** لیکن بیشتر از یکسال و هشت ماه پادشاهی نکرد، تا آنکه پسر عمش، **ورستم پسر مقصود**، بجای وی نشست. وی بالشگری بعزم جنگ بدیع الزمان تیموری بیرون آمد، لیکن پیش از آنکه در خراسان این جنگ واقع شود، چون حاکم اصفهان بر او طغیان نموده بود، عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت؛ همینکه نزدیک رسید، حاکم

(۱) این کلمه چنان است که در سفرنامه سیاح ونیزی ذکر شده و ظاهراً (میرزا محمود یا میرزا **الوند Alwund** بوده و تحریف شده باشد.

(۲) **منجم باشی** در این باره قسط باختار میگوید که: **یعقوب** در محرم ۸۹۶ وفات یافت، (ج ۲ ص ۱۶۶).

مذکور گریخته به قم فرار کرد، لشگریان دنبال وی رفته اورا بکشتند و سر اورا بنزد رستم بیگ آوردند. در همان سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م. وی سپاهی بسوی شیروان کسبیل داشت و فتح خود را با سلوب تیموریان به برپا کردن کله، مناره‌ها از سر دشمنان مشتبه ساخت. معذک بایسنغر از همان شیروانیان لشگری گرد آورده. بعزم تسخیر آذر بایجان برون تاخت. رستم، به دشمنی با بایسنغر، پسران شیخ حیدر صفوی، سلطان علی و دیگران را که در قلعه استخر محبوس بودند، نزد خود طلب فرمود؛ بقصد آنکه آنها بانتقام خون پدر خود از بایسنغر، فرزند یعقوب، با او بجنگند.

رستم، سلطان علی صفوی و پیروان وی را در تبریز به نیکی پذیرفت، و آنگاه بعزم قتال با بایسنغر بسوی اهر روان گردید. در آنجا اورا بشکست و بقتل رسانید. پس از آنکه از دغدغه بایسنغر خاطر آسوده ساخت،

آزادی اسرای
صفوی

از قوت روز افزون سلطان علی صفوی نگران گردید؛ پس در صدد نابود کردن وی برآمد و یکی از امرای خود را با چهار هزار سوار از عقب وی روان ساخت، و جنگی شدید مابین آنان بوقوع پیوست که در آن بیکار صفویان گرچه همتصد تن بیشتر نبودند، بقول انجیلو^(۱) مانند شیر بشجاعت جنگیدند،

(۱) رجوع شود به: صفحه ۱۰۱ ترجمه و طبع انجمن هکویت. در ص ۴۶

کاترینوز نو میگوید: «سپاهیان صفویان هر چند معدود بودند، شجاعتی عجیب از خود نمایان ساختند و هیچکس از آنها نبود که یا کشته و یا شدیداً مجروح نگردد». و نویزی‌ها سلطان علی را با پدرش شیخ حیدر اشتباه کرده‌اند.

و سلطان علی هر چند شکست یافته کشته شد ، اما برادر خویش اسماعیل راجانشین خود فرمود . اسماعیل و برادرش ابراهیم به گیلان و مازندران فرار کردند . و آنان چندی در آنجا پنهان بودند و در لاهیجان و لشت نشا (نزد شیعیان گیلان) مخفی شدند . اسماعیل در گیلان ، در تحت حمایت حاکم آن دیار کار کیامیرزا علی اقامت جست . ولیکن برادرش ابراهیم بالباس مبدل به نزد مادر خود به اردبیل رفت . در این اوقات تبلیغات شیعی در میان مردم بلاد گیلان رواجی عظیم یافت و صوفیان یا قزلباشهای ^(۱) لاهیجان روز بروز بر عدت و عدت خود میافزودند .

ابتدای کشورستانی در ۱۴۹۹ / ۵۹۰۵ م . اسماعیل که عمرش شاه اسماعیل اول ^(۲) از سیزده نگذشته بود ^(۳) ، شروع به کشور گیری

(۱) منجم باشی (صفحه ۱۸۱) . لقب قزلباش یعنی (سرخ سر) از فرمانفران اولین بار بواسطه شیخ حیدر بوجود آمده که در موقع حمله به شیروان پیران خود را با این نام نامیده است . تاجرایطالیائی (ترجمه و طبع ۱۸۷۳ ، پاریس) نیز استعمال تاج دوازده ترك از سفر لاط سرخ را بر سر سپاهیان و اتباع که باعث ایجاد اصطلاح « قزلباش » است به شیخ حیدر نسبت داده . و آن کلامی بوده است . رخ رنگ و بالای آن عصاه ای داشته و دوازده ترك بشکل مخروط در آن کلاه رسم کرده که در آن نامائیه اتسی عشر را احیاناً می نگاشته اند .

(۲) بهترین کتاب محققانه ای که در ازمنه اخیر در باب تاریخ تأسیس سلسله صفویه و ظهور اسماعیل اول انتشار یافته ، کتاب دانشمند آلمانی والتر هینتز - Walter Hintz میباشد که در سال ۱۹۳۶ م در برلین طبع رسیده و موسوم است به : « ظهور دولت ملی در ایران در قرن پانزدهم » .

(۳) بگفته منجم باشی ، شاه اسماعیل در ماه رجب ۸۹۲ هـ / ژوئیه ۱۴۸۷ م . متولد شده است .

کرد و بدستاری نهطایفه که با او عهد و پیمان بسته بودند و عبارت بودند از طوائف: استاجلو، شاملو، تگلو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قراباغ فتوحات خود را آغاز کرد^(۱). پس از آنکه رسماً فیوراجداد نامدار خود را در اردبیل زیارت و از مادر پیر خویش طلب برکت و دعای خیر کرد، از طریق قراباغ، گوغشا، دیزوار، زنجان، بشیروان تاخت. در آن اوقات اخباری منتشر شده بود که «پسر شیخ» بطلب حق خود قیام کرده است؛ از اینرو مریدان شیخ از هر طرف در زیر لوای شاه جمع میشدند، حتی شیعیان از شام و دیار بکر و سیواس رو بجنب او می آوردند بطوری که بزودی خود را در رأس لشکری مرکب از هفت هزار مرد مقاتل دید. پس از آنکه از رود کر بگذشت، به فرخ یسار پادشاه شیروان که فاتل پدرش بود، حمله برد. و در نزدیکی گلستان در مجاورت شماخی لشکر او را شکسته، وی را بکشت و شیروان را فتح کرد و خزائن سلطانی او را بکف آورد. آنکاه زمستان را در محمود آباد که نزدیک همان مکان بود بسر آورد، و امیر شمس الدین زکریا را وزیر اول و مولانا شمس الدین غیلانی متکلم عصر را صدر دیوان، و حسین بگ شاملو

(۲) اسامی نهطایفه قراباغ را که مریدان خاندان صفوی بوده و با پادشاه پیمان

بسته بودند، این چنین نیز روایت میکنند :

۱- استاجلو ۲- روملو ۳- شاملو ۴- تگلو ۵- ذوالقدر ۶- افشار ۷- قاجار

۸- بیات ۹- ترکمان

و ابدال بیگ را مشاوران خود قرارداد^(۱).

در همین موضع بسال ۹۰۷ هـ / ۱۵۰۱ م. وقتی که اسماعیل

(۱) در تهران در کتابخانه شخصی مرحوم مرتضی نجم آبادی (رحمه، نسخه خطی در تاریخ فتوحات شاه اسماعیل بنظر رسیده که اول و آخر آن محذوف است، ولی تحقیقاً در زمان حیات همان پادشاه تألیف شده و محتوی است بروقايع ظهور اسماعیل و جنگه باشر و انشاء فرخ یسار بسال ۹۰۵ هـ. تا شکست محمد خان شیبانی بسال ۹۱۶ هـ. در مرو و بدان خاتمه می پذیرد. و این نسخه گرچه مغلو ط است و بسیار سقط و حذف دارد، ولی خالی از بعضی فوائد تاریخی نمیباشد. مؤلف آن شاعری بوده است (امینی) تخلص که کرا را آشمارى باز کر نام شعری خود در آن مندرج ساخته (و این امینی غیر از فضل الله روزبهان اصفهانی صاحب تاریخ عالم آرای امینی است، زیرا مؤلف آن که به ملاخواجه معروف است، از کبار معاندان فرقه شیعه و از مخالفان عنود شاه اسماعیل بوده است.

در این کتاب نکات و نوادر تاریخی بسیار یافت میشود، از آن جمله:- در باب اعلام منجب تشیع در خطبه نوشته است: «هم در اوایل جلوس امر کرد خطبای ممالک خطبه ائمه اثني عشر بخوانند» و اشهد ان علیاً ولی الله و حی علی خیر العمل - که از آمدن سلطان طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بسایری که از آن تاریخ تاسنمذکور (۹۰۷) ۵۲۸ سال است - از بلاد اسلام بر طرف نشدم بود، با اذان ضم کرده و فرمان همایون نفاذ یافت که در اسواق زبان بطن و لمن ابابکر و عمر و عثمان بکشایند، و هر کس خلاف کند سرش از تنش بیاندازند و در آن اوان از مسائل منجب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت الائمة اثني عشر اعلامی نداشتند، زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود، و جلد اول از کتاب قواعد الاسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین یوسف بن مظهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصر الله زیتونی داشت، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی مینمودند. تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذاهب اثني عشریه ارتفاع پذیرفت.

باد کوبه را گرفته و به محاصره قلعه گلستان اشتغال داشت، خبری بوی رسید که **الوند ییگ** پسر **یوسف ییگ** آق قوینلو تر کمان به قصد مصاف اولشکری به **نخجوان** آورده است، پس در حال درفش ظفر نمون را متوجه آن صوب فرمود، در **شرور** نزدیک **نخجوان** جنگی قطعی مابین دو لشکر بوقوع پیوست. سردار تر کمانان **امیر عثمان موصلی** و سپاه صفوی را پیری **ییگ قاجار** سرداری می نمود، تر کمانان بکلی شکست فاحش یافته و سر کرده سپاه ایشان اسیر شده بقتل رسید.

الوند ییگ خود به دیار بکر فرار کرد. و اسماعیل تبریز را بگرفت و در آنجا تاج سلطنت را بتارک نهاد^(۱)، در سال بعد یعنی در ۹۰۸/۱۵۰۶ م. حمله به عراق عجم برد و مراد ییگ آخرین حکمران آق قوینلو را منهدم و نامراد ساخت، چون او به شیراز گریخت، شاه اسماعیل نیز وی را دنبال فرموده در طول دو سال گازرون و شیراز و کرمان و یزد را فتح کرد. و زمستان سال ۱۵۰۴ م. را در اصفهان گذرانید. در همان شهری که مقدر بود بعدها پایتخت با شکوه سلطنت

(۱) ظاهر آن در سال ۹۰۶/۱۵۰۶ م. شاه اسماعیل مذهب شیعه امامیه

اثنی عشریه را مذهب رسمی دولت و ملت ایران اعلام نمود، و از آن تاریخ تاکنون این مذهب دین رسمی ایرانیان شناخته شده و از آن زمان در خطبه و سکه به این ضمیمه اشاره میشود و هم در تاریخ خطی فوق که در احوالات شاه اسماعیل نگاشته شده و مصنف آن امینی شاعر است، این درباری در تاریخ رسمیت دادن مذهب شیعه آمده:

«شاهی که از دست ملک و دین بارونق آن خطبه که حق بود رقم زد بورق تاریخ وقوع آن چو موس کرد خیال کردون گفتش: «مجدد مذهب حق» (۹۰۶)»

اولاد او گردد و وی اکنون پایهٔ آثرا باستواری بنیاد می‌نهاد. هم در آنجا بود که سفری از سلطان عثمانی بایزیدخان دوم بنزد وی آمد. تفصیل تاریخ‌ظهور و ترقی و هبوط این سلالهٔ بزرگ ملی ایران در جلد دیگر این کتاب^(۱) بحث خواهد شد.

روابط مابین تیموریه و صفویه
حکایت ارتباط تیموریه و صفویه نخست در میان بابر و شاه اسماعیل و بعداً در بین همایون و شاه و صفویه

طهماسب در جلد آتی این کتاب به تفصیل ذکر خواهد شد. رویهم رفته علی‌رغم اختلاف عقیده و مذهب که باعث جدائی و انفصال ایران از همسایگان سنی مشرب او شده بود، ارتباط مابین هند و ایران در عصر صفویه بسیار دوستانه بوده است. با آنکه بعد از قیام دولت صفوی مذهب شیعه را در آن مملکت مانند دیانت رسمی ملی اختیار نمودند، معذلک بابر و شاه اسماعیل هر دو در یک امر اشتراک داشتند و آن همانا بیم و خصومتی بود که هر دو نسبت به شیانی خان (شیبک) و اوزبکان

(۱) جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور براون موسوم به: «تاریخ ادبی ایران در ازمنهٔ جدید» - کمبریج ۱۹۶۱ موسوم به: «Persian Literature in Modern Times (1500 - 1924)».

مؤلف در قسمت اول کتاب خود تاریخ سیاسی، سپس در قسمت‌های دوم و سوم تاریخ نظم و نشر فارسی را در عصر صفوی و بعد از آن تا زمان حاضر، به تفصیل بیان نموده است. این کتاب را در ۱۳۰۴ شمسی دوست دانشمند این بنده مترجم، مرحوم غلامرضا خان رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران، بر حسب خواهر من بفارسی ترجمه نموده و در سال ۱۳۱۶ ه. ش. در تهران آن را با انضمام رسالهٔ خاصی که دربارهٔ ادبیات معاصر نگاشته، بطبع رسانیده‌اند.

آلوس او داشتند ، خانواده تیمور در اواخر ایام خود در ماوراءالنهر و خراسان از دست اوزبکان رنج بسیار دیدند . سنوات مابین ۱۵۰۱ م. تا ۱۵۰۷ م . مشتمل فتوحاتی است که شیانی خان را نصیب گردید . وی پی در پی شهر های سمرقند و فرغانه و تاشکند و خوارزم و عاقبت خراسان را مسخر ساخت .

سلطان حسین بایقرا ، که از دربار درخشان وی در هرات قبلاً سخن گفتیم ، در سال ۹۱۲ هـ / ۱۵۰۶ م . وفات یافت . ضعف و اختلافی که در فرزندان و خویشان او موجود بود ، آنها را بسهولت مغلوب شیبک خان ساخت و او در سال ۱۵۰۷ م . ایشانرا شکسته سراسر آن شاهزادگان را بقتل رسانید . از آنمیان تنها یک نفر خلاص یافت - که پسر سلطان حسین موسوم به بدیع الزمان باشد - وی گریخته نخست پناه به شاه اسماعیل برد و سپس به دربار عثمانی به اسلامبول پناهنده شد و هم در آنجا وفات یافت .

در سال ۹۱۶ هـ / ۱۵۱۰ م . شاه اسماعیل به خراسان حمله برد

و با اوزبکان مصاف داده آنها را در جنگ مرو

فتح شاه اسماعیل
در مرو و شکست
اوزبکها

بشکست . جسد شیانی خان مابین کشتگان یافت

شد . بفرمان شاه اجزای پیکر او را از هم منفصل

ساخته هر قطعه را بعلامت آن فتح نمایان بکشوری

فرستادند . استخوان جمجمه ویرادر طلائشاده از آن برای شاه اسماعیل جام

می ساختند . پوست کله وی را از گاه انباشته بنزد سلطان بایزید خان پادشاه

عثمانی به قسطنطنیه فرستادند . یکدست او را بعلامت تهدید و انذار با فرستاده ای

خاص نزد یکی از هواخواهان او یعنی حاکم هازندران^(۱) گسیل داشتند.

خواهر بابر پادشاه - خانزاده بیگم را که ده سال قبل بدست اوزبکان اسیر افتاده بود - شاه اسماعیل از اسارت خلاصی بخشیده با عزت بسیار نزد برادرش فرستاد. بابر دریاداشتهای خود شرحی جالب از چگونگی ملاقات خود با خواهرش می نویسد^(۲). بعد از آن سفارتهای دوستانه مابین آن دو پادشاه مبادله گردیده است. (بابر در سال ۱۵۰۸ بلقب «پادشاه» که بلغت فرنگی «امپراطور» ترجمه میتوان کرد، ملقب شده بود). چون بابر يك دو سال بعد بکلی از فتح ماوراءالنهر منصرف گردید (۱۵۲۶ م. ۱۵۲۹ م.) و سرگرم حملات خویش به خاک هندوستان شد و از آن بعد ملك تیموریان از ماوراءالنهر بآن کشور انتقال یافت، ازینرو هیچگونه مورد نزاعی مابین او و شاهان ایران باقی نمانده، و دوستی که باینصورت بنیاد شد، دوامی کامل یافت؛ درنسل بعد بواسطه مهمان نوازی شاه طهماسب از همایون بن بابر که موقتاً از هند دور مانده با ویناهنده شده بود، این دوستی قدیم تجدید و مؤکد گشت. ولی مسامحه و تساهل پادشاه نسبت بعقاید شیعی شاه اسماعیل در میان رعایای او در آنطرف رود جیحون نسبت به وی نفرتی بوجود آورد. چه آن مردم در آن زمان مانند عصر حاضر بسیار بعقیده سنت و جماعت پای بند و متعصب بودند؛ از اینرو با شاه اسماعیل که سنیان را شدیداً معاقبه و مؤاخذه میکرد^(۳)، باطناً عداوتی عظیم داشتند.

(۱) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ارסקین Erskine ج ۱ - ص ۳۰۳.

(۲) بابر نامه طبع ایلمنسکی ص ۱۱.

(۳) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ارסקین ج ۱، ص ۳۲۱.

روابط حسنۀ مابین هند و ایران در آئین زمان محدود به حکمرانان آن دو کشور نمانده، بلکه در سراسر عصر سلطنت مناسبات ادبی مابین صفویه و حتی بعد از آن بطوریکه در جلد بعد ایران و هندوستان خواهیم گفت، همواره عدّه‌ای از شعرای ایران در عصر صفوی که حتی بعضی از آنها از معروف‌ترین اساتید زمان خود بوده‌اند، از وطن خویش مهاجرت کرده به هندوستان رخت کشیده‌اند، تادرنجا در ظلّ عنایت سلاطین مغولی هند کسب مال و جاه نمایند. دربار این پادشاهان تیموری نژاد تلروز آخر، که بعد از شورش هند در ۱۸۵۷م. بکلی منقرض شد، همواره زبان فارسی را نه فقط زبان رسمی سیاسی و دیپلماتی قرار داده بود، بلکه لغت شعر و ادب نیز می‌شناخت و از آن دستگاه دانش پناه آثار بسیار بنظم و نثر فارسی باقی مانده است^(۱).



(۱) نویسنده این حواشی درباره تاریخ سلطنت اسلامی هندوستان و روابط فرهنگی آن با ایران در ذیل کتابی که بنام «سرزمین هند» تأليف نموده‌ام بتفصیل بحث کرده، خواننده در این باب بآن کتاب مراجعه کند.
سرزمین هند طبع دانشگاه طهران، فصل سوم، ۱۱۴-۱۴۰ طهران ۱۳۳۷

فصل هفتم

ثرنویسان دوره تیموری

وسعت دامنه ادب از غنا و ثروت ادبی و هنری این عصر در فصل سابق در این عصر بطور اختصار سخن رفت، اینک در این فصل می‌خواهیم که بعضی از پیشوایان ادب آترمان را که شهرت بسیار دارند بطور تفصیل مورد بحث قرار دهیم. اگر بخواهیم تمام شعراء و فضلاء این دوره را ولو به طریق اجمال مطالعه نمائیم، هر آینه طالب امری محال خواهیم بود، چه مؤلف حبیب السیر که شرح حال زندگانی تمام نویسندگان و شعراء معروف را بطور خاتمه مقال در ذیل دوره هرسلطنتی ایراد می‌نماید، لااقل دویست و یازده تن را در این عصر بشمار در آورده که همه در دوره تیموریه زندگانی می‌کرده‌اند، و از این جمله باستثنای ۲۳ تن که معاصر و همزمان خود تیموراند، مابقی بعضی وزمانی که اینک مورد بحث ماست متعلق می‌باشند^(۱).

(۱) مجموعه‌ای از احوال اشخاصی که در حبیب السیر نام برده شده‌اند، بنام «رجال کتاب حبیب السیر» بسی و اتمام آقای عبدالحمین نوائی با مقدمه و فهرست در تهران در میرماه ۱۳۱۹ ه. ش. بطبع رسیده و مقدمه آن جامع اطلاعات نافه در باره تاریخ حبیب السیر می‌باشد. (مترجم)

مراجعه احوال مشاهیر علم و ادب ایندوره در حبیب السیر در جزء سوم از جلد سوم ذکر شده است و باید بر این اشخاص اضافه نمود کسانی را که در همان عصر تحت حمایت ترکمانان آق‌قوی‌نلو و اوایل دولت صفوی ظهور آمده‌اند. باین ترتیب مجموع عدد آنان به ۲۷۴ تن بالغ می‌گردد.

شهر هرات در زمان سلطنت سلطان ابوالغازی حسین (۸۷۸ هـ.)
 ۹۱۲ هـ. / ۱۴۷۳ م - ۱۵۰۶ م) از حیث رونق ادب و هنر بمنتهای عظمت
 رسید، و دوره سلطنت او اوج ترقی ادبی آن عصر درخشان میباشد. این
 زمان خاصه از آن جهت بیشتر مورد اهمیت است که نفوذ عظیمی در ظهور
 و ترقی ادبیات ترکی عثمانی داشته، و این موضوع را بمنتهای تدقیق
 مترغیب در جلد دوم کتاب بزرگ خود، «تاریخ شعر عثمانی»
 «His. of Ottoman Poetry» بحث و تحقیق کرده است.

مترغیب در آن کتاب (صفحه ۸۹۷) در هنگامی
 نفوذ جامی و میر - که از آن دوره که بدوره دوم موسوم کرده است،
 علیشیر نوانی و دیگران سخن میراندمیگوید: «مدرسه هرات که مخصوصاً
 در ادبیات ترکی اشعار غنائی و غزلی^(۱) را پرورش داد، به حب صنعت
 و آرایش کلام امتیاز دارد، در نیمه دوم قرن پانزدهم و در دربار درخشان
 سلطان فضیلت دوست و ادب پرور، حسین بن بایقرا، باوج کمال خود
 رسید. در آنجا معنای و ماده ادب در قالب تألیفات عدیده دو مرد ادیب
 بزرگ زمان، یکی شاعری جامی تخلص، دیگر وزیر بنام میرعلیشیر
 جمع و صورت پذیر گردید. از آنجا که این دونویسنده عالمقام دوستاره
 راهنمای ادب ترکی عثمانی در سراسر دوره دوم (۱۴۵۰ م. - ۱۶۰۰ م.)
 میباشند هر آینه میباید لمحی ای بر آثار این دومرد ادیب ارجمنند نظر
 اندازیم.»

بعد از آنکه مختصری از این دومرد نامی ذکر میکنند، و از آن مکتبی

(۱) شعر غنائی Lyric، شعر غزلی Romantic.

که این دومرد نمایندۀ آن‌اند وصف مینماید، مستر گیب مظاهر نمایان آن عصر را باین جمله خلاصه میکند که: «سعی در عبارات معقد، و صنعتگری در صورت و ترکیبات تصنعی سخن، بانضمام منقصت در لطف و سهولت از خصایص کلام این عصر است. و این میل مفرط بصورت و ظاهر کلام، همانا مهلکترین ورطه‌ایست که در راه شعراء قدیم قرار داشته، و بسیاری از آنان با آنکه دارای طبع و قواد و قریحه شعری فروزانند، از بس درهاویۀ عبارت پردازی و جمله‌سازی غرقه گشته‌اند، افکار خود را صورتی کودکانه داده‌اند. و چه بسیار ابیات نادره که بخودی خود نفروزبیا بوده ولی برای خاطریک تشبیه لغوی یا یک استعارۀ غیر ضروری لطف و جمال خود را از دست داده‌است...».

حرمت بسیاری که دربار عثمانی نسبت به جامی^(۱)
احترام سلطان بایزید مبذول میداشته از دو نامه فارسی مشهود میشود
دوم نبت بمولانا که سلطان بایزید خان دوم (۱۵۱۲ - ۱۴۸۱ م.)
جامی باو نگاشته، و آن هر دو در منشآت فریدون ییگی

(ج ۱ ص ۳۶۱) مندرج است. نامه نخستین که به لحنی مؤدب و با حرمت
 تحریر شده، بطوریکه از جواب جامی بآن برمیآید - بدون تقاضای خاص
 و علت طلبی از روی لطف و عنایت مبادرۀ صادر گشته و بمزید انعام
 و لطف شاهانه مزین است. در نامه دوم سلطان بایزید خان امتنان خویش
 را از جوابی که جامی بدو نگاشته ابراز میدارد و برای او هزار فلورن^(۲)

(۱) رجوع شود به: کتاب «جامی» تألیف ابن‌بندۀ طبع طهران س ۴۳ - ۵۰.

(۲) فلورن Florin سکه طلائی است که در عثمانی رواج بوده و قیمت تفریبی آن نه شلینگ بوده‌است.

جایزه میفرستد. جامی در نامه ثانوی از وصول آن جائزه سیاس گفته است و آن نامه را بدست شخصی موسوم به: درویش محمد بدخشی که عازم سفر حج بوده بدربار سلطان کسبل میدارد. متأسفاً هیچیک از این چهار نامه تاریخ ندارد^(۱).

دیگر ادباء فارسی
زبان که مورد لطف
و حرمت بایزد دوم
قرار گرفته اند

دو نفر دیگر از فضلاء ایرانی نژاد، یکی حکیم
معروف جلال الدین دوانی و دیگری متکلم
عصر فرید الدین احمد تفتازانی^(۲) بهمان منوال
مورد احترام و ستایش آن سلطان قرار گرفته اند؛

لیکن در اینجا نخست تفتازانی مبادرت بمکاتبه
نموده (۲۵ اکتوبر ۱۵۰۵ م.) در حالتی که جواب سلطان تا تاریخ ۱۳
ژوئیه ۱۵۰۷ م. بتأخیر افتاده است.

نفوذ عظیمی که جامی و ممدوح نامدار او، یعنی
تأثیر نوانی در ترکیه
میر علی شیر نوانی، در شعر عثمانی دارند، مورد

(۱) جامی دفتر سوم منتهی «سلحله الذهب» را بنام حسین سلطان مهد ساخته
و او را مدح گفته است.

(۲) این تفتازانی سوم موسوم و ملقب است به: شیخ الاسلام سیف الدین
احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن شیخ الاسلام محمد بن مولانا
سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی که ابان چند در دستگاه تیمور و احفاد او مقام
و احترام و منزلت و مرتبت داشته اند و مرحوم پراون در همین کتاب لقب او را بنقل از
توزک باهری، سیف الدین ثبت کرده؛ بنابر این لقب «فرید الدین» باو دادن اشتباه محض
است. شیخ الاسلام مذکور در شهر رمضان سال ۹۱۶ هـ. وقتی که شهر هرات را شاه اسمعیل -
اول صفوی مسخر کرد، در سن هشتاد سالگی بامر آن پادشاه متمصب بقتل رسید.
(حبیب الحیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۱۹)

توجه مرحوم غیب (در کتاب تاریخ شعر عثمانی، ج ۱، ص ۱۲۸) واقع شده است. این وزیر بزرگ در نظم و نثر، هم بفارسی و هم به ترکی شرفی (جغتائی) شهرت بسیار دارد^(۱) همچنین غیب ذکر میکند که چگونه فقیه شهیر عثمانی مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی که بعدها در زمان سلطان بایزید دوم مشهور و معروف گردید، ناگزیر شد در سال ۱۴۷۶م. از کشور خود فرار کرده هفت سال در شیراز اقامت سازد و نزد حکیم زمان مولانا جلال الدین دوانی به تحصیل علم بپردازد، خلاصه در این عهد و زمان بود که ادب ایران از طرف غرب در ادبیات ترکی عثمانی انبساط حاصل نمود، همانگونه که در قرن بعد در هندوستان نیز این نفوذ و تأثیر انتشار یافت.

مورخان و تذکره نویسان در عصر تیموریان

اکنون هنگام آنست که از بحث در مسائل کلی فن تاریخ و ترجمه رجال گذشته، بطور اختصاص نامی ترین شرنویسان این عصر را محل سخن قرار دهیم و احوال شعراء را بفصل آینده موکول سازیم.

از این دوره، نیز همانند دوره سابق، در دو فن تاریخ نویسی و تذکره نگاری آثار بسیار موجود است. لافل نه یا ده تن از نویسندگان در این موضوع شایسته آن هستند که بهر حال، ولو بطور اجمال، از آنها ذکر می

(۱) رجوع شود به: رساله این بنده مترجم بنام «نوالی» طهران - طبع انجمن زوابع فرهنگ ایران - ۱۳۲۶ ه. ش.

شود^(۱). بطور کلی آثار آنان در کیفیت، از سابقان خود پائین تر است؛ چه آنان در دوره مفول هر چند با طرز انشائی غالباً مغلوق و پیچیده، مانند کتاب **وصافی الحضرة**، تحریر نموده اند؛ ولی از حیث وفور مطالب و بحث در

(۱) نوعی دیگر از آثار تاریخی منشور که در این عصر ظاهر آ بر حسب تقاضا و تشویق **امیر علی شیر** بظهور رسیده و رواجی بسیار داشته کتب است که در سرنهی (ص) و آل واصحاب او نگاشته اند. و ازین مقوله چهار کتاب که همه در یک زمان تألیف شده و مؤلفان آنها معاصر بوده اند بنظر رسیده، که هیچکدام تا آنجا که بنده اطلاع دارم زینت طبع نیافته است، و شرح آنها از این قرار است:

الف - **شواهد النبوة** - تألیف **عبدالرحمن جامی** در ذکر بعضی از احوال و آثار آنحضرت و آل واصحاب او و تابعین و تبع تابعین تا صدر صوفیه، و این کتاب در سال ۸۵۵ ه. تألیف شده (رجوع شود بکتاب جامی، تألیف نویسنده ص ۱۷۱).

ب - **درج الدرر فی سیر خیر البشر** - تألیف **سیداصیل الدین عبدالله الحسینی الدشتکی شیرازی الهروی** متوفی سنه ۷۸۳ ه. و این شخص مؤلف رساله «مزارات هرات» است که در ۱۳۱۰ ه. ده هرات باهتمام آقای **عبدالکریم احراری** طبع رسیده این **سیداصیل الدین** از سلسله رفیقه سادات دشتکی شیرازی است که بنده نویسنده بآن سلسله افتخار انتساب دارم (رجوع شود به: **فارسنامه ناصری حاج میرزا حسن فحانی** طبع طهران) و این سید و برادر - زاده او در زمان **ابو سعید گورکان** از شیراز به هرات مهاجرت کرده اند.

ج - **روضة الاحباب فی سیره النبی والاول والاصحاب** تألیف برادر زاده **سیداصیل الدین** سابق الذاکرموسوم به: **میر جمال الدین عطاء الله ابن فضل الله الحسینی الدشتکی شیرازی الهروی**، و این هر دو من از اجل غلطا، و اکابر هرات در نیمه دوم قرن نهم هجری میباشند. (رجوع شود به: **حبیب الحیر**

بلیه حاشیه در صفحه بعد

جزئیات و وسعت تحقیق و نقل اسناد تاریخی بر مورخان دوره تیموری برتری دارند ، مانند : علاءالدین عطا ملک جوینی و رشیدالدین۔ فضل الله همدانی و غیر هم. اینک مختصری از مورخان این دوره بر حسب نظم تاریخی یاد میکنیم :-

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

ج ۳ جزو ۳، ۳۴۸-۳۳۵ و مجالس المؤمنین قاضی شوشتری مجلس پنجم (۲۲۷) و روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ص ۴۶۹ و أمل الآمل فی علماء جبل عامل. کتاب روضه الاحباب بسیار مفصل و متنقذ و موثوق و دارای شأن و اهمیت بسیار میباشد و در تصرف این بنده هم اکنون نسخه ای قدیمی از آن کتاب موجود است که در زمان یاقرب بزمان مؤلف نگاشته شده، ولی متأسفانه صرفاً ناقص و فقط مشتمل است بر اخبار و سیر حضرت رسالت تا واقعه قتل عثمان (وقایع سال ۳۵ هـ) هر چند آنرا نثری مسجع و مصنوع است، ولی در عین حال خالی از تکلف و بسبکی روان و بسیار سهل تحریر شده است. و در آن تصریح دارد که مؤلف از محدثان زمان است و به نقاضای میر علی شیر نوانی بتالیف آن کتاب همت گماشته، و عبارات کتاب را به آیات و احادیث و اشعار عربی و فارسی مزین فرموده.

د- معارج النبوة فی مدارج الفتوة - تألیف شرف الدین حاجی محمد الفراهی الهروی معروف به معین مسکین، واعظ هرات و متوفی سال ۹۰۷ هـ. که از وی کتب تفاسیر مانند: تفسیر فاتحه و تفسیر سورة یوسف به نشر مصنوع و مزین نیز بدست است. آن کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار ارکان و خاتمه، و آنرا مولانا مصطفی بن خالد التوقیعی سال ۹۶۴ هـ. به ترکی ترجمه کرده است (رجوع شود به: کشف الظنون و حبیب السیر و مخزن الغرائب و حدائق الحقیقة).

حافظ ابرو

حافظ ابرو^(۱)، اسم او بیشتر از تألیفاتش معروف میباشد. زیرا کتاب وی هنوز بطبع نرسیده و حتی نسخه های خطی آن نیز خیلی کمیاب است. آنچه درباره این مورخ معلوم شده تقریباً همان است که در فهرست ریو آمده^(۲).

نام و لقب وی را: **خواجه نورالدین لطف الله**^(۳) ذکر میکنند. وی در هرات، یا بقول مجمل فصیحی درخواف، متولد شده، ولی تاریخ تولد او معلوم نیست، پس از آن در همدان تربیت یافته. بعد از مرگ تیمور، که درباره وی مراحم و الطاف نمایان ابراز میفرمود، خود را بدربار پسر (۱) آقای دکتر خان بابایی رساله دکتری خود را در دانشکده ادبیات پاریس در باب کتاب **زبدة التواریخ حافظ ابرو** در تحت این عنوان نوشته اند: **« Hafiz - Abro : Chronique des Rois Mongols en Iran »** و نیز در طهران قسمت نخستین ذیل **جامع التواریخ رشیدی** تألیف **حافظ ابرو** را بسال ۱۳۱۷ ه. ش. بطبع رسانیده است. آن هر چند خالی از سهو و غلط نیست، ولی از آنجا که تاحدی باخبر و آثار این مورخ خدمت کرده است، شایسته حق شناسی و امتنان میباشد.

(۲) رجوع شود به: **فهرست کتب فارسی ریو** م ۴۲۹-۴۲۴ و برای قسمت جغرافیائی آن به م ۱۶-۱۸ **متمم فهرست ریو**.

(۳) بگفته فصیحی **خوافی** که خود ماسر **حافظ ابرو** بوده، ناهوی چنین است: **شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی المصحر به حافظ ابرو**. و این دو بیت هم از او است:

کاتب العبد، عبد لطف الله
یافته پیش میرشاه و سپاه.

بندۀ کمترین دولخواه
آنکه شهرت به حافظ ابرو

وجانشین او شاهرخ و نواده اش بایسنفر وابسته ساخت و تاریخ کبیر خود را بنام او نوشت^(۱). این تاریخ عموماً بنام زبده التواریخ معروف است. فصیحی خوانی آنرا «مجمع التواریخ سلطانی» میخواند و آن در سال (۸۲۹ هـ. یا ۸۳۰ هـ. / ۱۴۲۶ م. ۱۴۲۷ م.) فقط سه یا چهار سال قبل از وفات مؤلف^(۲)، خاتمه یافته است.

این کتاب مشتمل است بر چهار مجلد که متأسفانه جلد سوم و چهارم راجع بملوک اسلامی ایران تا زمان وفات مؤلف ظاهراً از دست رفته و مفقوداً لایز شده^(۳). نسخ خطی جلد اول و دوم در پترزبورغ

(۱) شرح مبسوط و دقیقی از نسخه خطی تاریخ حافظ ابرو و غلامبارون و یکتوروزن در «مجموعه علمی نسخ فارسی»

و (Collections Scientifiques (Manuscripts Persans) جلد سوم ص ۵۲ - ۱۱۱ آمده است.

(۲) ظاهراً حافظ ابرو تاریخ فضل خود را در چهار مجلد بنام و بر حسب امر بایسنفر تألیف کرده و مجلدات اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان چنگیز خان است، و مجلد چهارم از حادئه مرکه ابوسعیدیهادر ۷۳۶ هـ. تا ۸۳۰ هـ. است که انتهای تألیف کتاب میباشد و بطور جداگانه بنام زبده التواریخ بایسنفری موسوم است؛ ولی مجموع چهار مجلد را «مجمع التواریخ سلطانی» نام نهاده.

از قسمت سوم این کتاب نسخه خطی نفیسی که سال ۸۳۰ هـ. تحریر شده در کتابخانه ملی ایران موجود است، که در یکجا سلطان صر، میرزا شاهرخ بخط خود در حاشیه آن چیزی نگاشته، و ظاهراً نسخه اصلی است که برای کتابخانه شاهرخ کتابت شده، و نیز از قسمت چهارم (زبده التواریخ) نسخه خطی نفیسی در کتابخانه ملک وجود دارد که ظاهراً متمم نسخه کتابخانه ملی میباشد.

(۳) رجوع شود بمقاله روزن مذکور در فوق ص ۵۳.

(لنین گراد) موجود است و بارون روزن Baron V. Rosen از آنها وصفی بلیغ کرده. و یک نسخه از جلد اول که سابقاً در مجموعه کتب کنت دگبینو^(۱) بوده است اکنون در موزه بریتانیا در تحت شماره Or. 2774 موجود و مضبوط میباشد. من خود نیز نسخه نقیسی از جلد دوم آن در تصرف دارم که مشتمل است بر تاریخ حیات حضرت محمد (ص) و خلفاء تا خاتمه دوره خلافت و مورخ است بر تاریخ جمعه ۱۵ شعبان ۵۸۲۹ هـ / ۱۴۲۶ م. در هرات؛ یعنی در همان سال تألیف کتابت شده است.^(۲)

علاوه بر این تاریخ، حافظ ابرو کتابی هم در جغرافیا نوشته است که جلد اول آن در تحت شماره Or. 1577 در موزه بریتانیا وجود دارد، و ریو آنرا کاملاً توصیف کرده. نسخه دیگری نیز از آن در

(۱) کنت دگبینو Comte Joseph-Arthur de Gobineau دیپلمات معروف و نویسنده فرانسوی، متولد سال ۱۸۱۶ م. در شهر ویل دآوری و متوفی سال ۱۸۸۲ م.

وی در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. نخست بعنوان دبیر سپس بمقام کارمندی دولت خود در ایران مأمور بود و بار دوم از ۱۸۶۱ م. تا ۱۸۶۳ م. بسمت وزیر مختار دولت ناپلئون سوم بایران آمد. کتابهای «سه سال در آسیا» و «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» و بالاخره کتاب معروف و مهم «عدم تساوی نژادهای انسانی» «L' inégalité des races humaines» در تاریخ ایرانیان که بوسیله مرحوم ابوتراب نظم الدوله ترجمه شده از آثار اوست. بنده مترجم از موثقان از شنیده‌ام که همان‌خانه که در طهران در محله «عودلاجان» محل اقامت او بوده بعدها به مرحوم نصیر الدوله شیرازی منتقل شده و اکنون جایگاه دبیرستان دولتی پدر است.

(۲) کتب مرحوم پروان اکنون تماماً در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری شده است. در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. ۱۹۴۵ م. نویسنده حواشی در کتابخانه دانشگاه کمبریج آن مجموعه کرانها را زیارت کرد. مرحوم نیکولون فهرستی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده است.

بطرزبورک (لنین گراد) موجود است^(۱)، از این کتاب که در سال ۸۲۰ تا ۸۲۳ هـ / ۱۴۱۷ م. - ۱۴۲۰ م. برای شاهرخ تألیف شده؛ ریو توانسته است مطالب بسیاری راجع برزندگانی مؤلف بخصوص از مسافرتها و سیاحتهای طولانی وی استخراج نماید. وی در بسیاری از جنگها همراه تیمور بوده است، از آنجمله در هنگام فتح حلب و دمشق در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م. در اردوی او بوده. هنگامی که شاهرخ بتخت سلطنت نشسته حافظ ابرو در هرات ساکن گردیده و زندگانی ادبی در پیش گرفته، تا سال ۸۱۸ هـ / ۱۴۱۴ م. این زندگانی را ادامه داد؛ عاقبت، هنگامیکه با سواران اردوی شاهی از آذربایجان باز میگشت، در زنجان وفات یافت و هم در آنجا مدفون گردید.

در نسخه خطی تاریخ مجمل فصیحی خوانی در ذکر وفات حافظ ابرو در مجمل فصیحی
ذیل سال ۸۳۳ هـ / ۱۴۲۹ م. تاریخ وفات حافظ ابرو آمده است. وی برخلاف بسیاری از مورخان که تاریخ مرگ او را در سال بعد نوشته اند^(۲)، این واقعه را در ذیل وقایع سنه ثلاث وثلثین وثمانمائین چنین ضبط میکند^(۳): وفات مولانا اعظم مولانا شهاب الدین -

(۱) از جغرافیای حافظ ابرو نسخه خطی دیگری اکنون در طهران در تصرف استاد دانشمند آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه وجود دارد.

(۲) عبدالرزاق سمرقندی در این بیت وفات او را به سال ۸۳۴ هـ. چنین ثبت کرده است.

سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو و شهر زنجان بود.
(۳) این عبارت از نسخه مجمل ملکی حاج محمد آقا نخب جوانی که آنرا در این تاریخ با اختیار این بنده نگارنده گذارده بودند، بعینه نقل شده است.

عبدالله خوافی المعروف به حافظ ابرو، جامع مجمع التواریخ السلطانی فی یوم الاحد ثالث شوال بموضع سرچم بوقت معاودت حضرت اعلیٰ خافانی از آذر بایجان مدفوناً به زنجان قریب بمزار شیخ ربانی اخوی ابو الفرج - الزنجانی^(۱) .

معاصر جوانتر از مؤلف زبدة التواریخ، یعنی عبدالرزاق سمرقندی، از کتاب حافظ ابرو مطالب بسیار آزادی نقل نموده است؛ و نصف کتاب جغرافیائی که در فوق ذکر شد، عبارت است از خلاصه تاریخی بعد از اسلام که قسمت اخیر آن خیلی مشروح و مفصل می باشد تا رمضان سال ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م. آنچه از جلد دوم زبدة التواریخ بدست می آید آن است که اسلوب انشاء این نویسنده خیلی ساده و مستقیم می باشد و جا دارد که از آن هر چه بدست آید همگی بطبع آراسته گردد.

فصیحی خوافی

این مورخ و شارح احوال فقط بواسطه کتاب خود
مؤلف
مجمع التواریخ موسوم به «مجمع» شناخته شده است. از این کتاب من از وجود سه نسخه اطلاع دارم، که از آنها یکی متعلق به مؤسسه السنه شرقیه در وزارت امور خارجه سنت پترزبورغ (لنین گراد) است که بارون روزن آنرا بعد از درن

(۱) شرح حال اخوی فرج زنجانى متوفى به ۸۴۷ هـ / ۱۰۶۵ م. که از بزرگان صوفیه بوده در تفحّات الانس مسطور است بشماره «فب». داستان کربة او در نسخه خطی تفحّات الانس ملکی این بنده بخط خود مولا ناجامی در حاشیه نگاشته شده است.

Dorn وصف نموده . نسخه دیگر متعلق بوده است به کلنل راوورتی Col. Raverty محقق زبان پشتو، که امناء اوقاف گیب آن نسخه را از زن بیو و او خریداری کرده اند . نسخه سوم را رفیق عالیقدر من، آقای ل استرنج^(۱) بمن عطا کرده است . و آن هر چند تازه تر از نسخه کلنل راوورتی است، لیکن صحیح تر و کامل تر از آن است؛ و فقط وقایع ده ساله یعنی از ۸۳۴ هـ تا ۸۴۴ هـ را فاقد می باشد^(۲)، ولی در عوض نسخه کلنل مذکور وقایع ۱۲۳ سال (یعنی از ۷۱۸ هـ تا ۸۴۰ هـ را) کسر دارد .

در سال ۱۹۱۵ م . بر حسب تقاضای چند تن از اساتید السنه شرقی بلژیک که موقتاً مقیم کمبریج بودند، من در باره بیان اوصاف کتاب مجمل فصیحی این کتاب مقاله ای در حدود سی صفحه نگاشتم و در آنجا اشاره نمودم، که کتاب مذکور مشتمل است بر یک مقدمه، دو مقاله، یک خاتمه . در مقدمه تاریخ عالم را از بدو

(۱) ل استرنج Guy le Strange - مستشرق و مؤلف معروف انگلیسی، متولد سال ۱۸۵۶ م . متوفی سال ۱۹۳۴ م صاحب تألیفات مهمه مانند: «بغداد در عصر خلافت عباسی» و «فلسطین در زمان تسلط مسلمانان» و از همه معروف تر کتاب اود جغرافیای ممالک اسلامی است بنام «ممالك خلافت شرقیه» - «The Lands of the Eastern Caliphate» که در کمبریج سال ۱۹۳۰ م بطبع رسیده و کتاب بسیار معتبر و مفیدی است .

(۲) نسخه دیگری از این کتاب که آن نیز ده سال اخیر فاقد است، متعلق می باشد بکتابخانه دوست دانشمند آقای حاج محمد آقا نجفوانی تبریزی . در این ترجمه کرا و امور د استفاده و مطالعه این بنده مترجم قرار گرفت . و مرحوم استاد علامه محمد قزوینی که وجودش همواره منبع انوار علم و ادب بود، به تصحیح و طبع و نشر آن اهتمام میفرمود درینا که برای انجام طبع اجلاس مهلت نداد .

خلفت تا ولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است ، در مقاله اول از آن تاریخ تا زمان هجرت نبی (ص) به مدینه را بیان میکند ، مقاله دوم که مفصلترین و مهمترین قسمتهای آن کتاب است ، شامل وقایع از سال اول هجرت تا ۸۴۵ هـ / ۶۲۲ م - ۱۴۴۲ م . میباشد . خاتمه ، که متأسفانه در هیچیک از نسخ خطی وجود ندارد ، شامل تاریخ شهر هرات است که مولد و موطن خود مصنف بوده .

آنچه ما از فصیحی خوانی میدانیم ، مقتبس از کتاب خود اوست و نامی از وی در جای دیگر ندیده ام - وزن میگوید که: وی در سال ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ م . متولد شده ولی من در خود تاریخ این معنی را نتوانستم بیابم^(۱) . در سال ۸۰۷ هـ . وی با سه نفر دیگر که خود نام میرد در دفتر دیوان استیفاء شغلی داشته است . در سال ۸۱۸ هـ / ۱۴۱۵ م . که شاهرخ برای سرکوبی برادرزاده اش بایقرا^(۲) به شیراز می رفت ، وی در رکاب او بوده . در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲ م . او را برای انجام امور مالیاتی به کرمان فرستاده اند . در سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م . دوباره به بادغیس باز گشته است . در سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م . وی مورد نظر لطف امیرزاده بایسنقر قرار گرفته . در ذیل سال ۸۴۱ هـ / ۱۴۳۷ م . وی چند بیت

(۱) فصیحی خود در ذیل وقایع سال سبع و سیمین و سیمانه مریم نامی نوید :

ولادت کاتب البید فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی ...
و نسبت خود را به ابوامامه صدی بن عجلان بن وهب الباهلی از اصحاب رسول (ص) می رساند . معلوم میشود این صفحه مورد توجه مرحوم بر اون قرار نگرفته بوده است .

علاوه بر آن در ذیل وقایع سال ۸۰۷ هـ . و ۸۰۸ هـ . و ۸۱۸ هـ . باموری که مربوط به زندگانی شخصی و مشاغل دیوانی اوست . نیز اشارات واضح و مرید دارد .

(۲) ظاهراً مقصود میرزا اسکندر بن عمر شیخ است .

شمر از شهاب الدین عزیز الله خوافی نقل میکنند که در باب ولادت فرزندپسری بتاریخ ذی الحجه همان سال گفته است . در سال ۸۴۲ هـ تولد نبیره خود مفیث الدین ابونصر محمد بن محمود را بتاریخ ذی القعدة ذکر می نماید ، در ۸۴۳ هـ / ۱۴۳۹ م . وی در نزد گوهر شاد آغا مقصر بقلم رفته و فرمان او بحبس میافتد . مجدداً در سال ۸۴۵ هـ / ۱۴۴۱ م . که سال اختتام وقایع کتاب او است ، محبوس میشود و ظاهر آدره ۱۵ ذی الحجه همان سال است که وی کتاب خود را به شاه رخ تقدیم میدارد . (گرچه در شعری که در پایان یکی از این نسخ خطی موجود است ، تاریخ ختم کتاب را سال ۸۴۹ اظهار کرده) .

این کتاب به طرز تاریخ سنوی نگاشته شده ، و وقایع هر سال به ترتیب و توالی آمده ، و محتوی است بر ذکر متوفیات از هر گونه اشخاص که در آخر هر سال مجموعاً ذکر گردیده اند . و در این قسمت متوفیات این نکته جلب توجه میکند که عدد شعراء و ادباء مخصوصاً در ولایات ماوراءالنهر و خراسان چقدر زیاد و فراوان بوده ، بعلاوه معلوم میشود که فصیحی به منابعی فراوان دست داشته ، غیر از آنچه سایر مورخان و تذکره نویسان نوشته اند ؛ از این رو کتاب او دارای قدر و قیمتی خاص میباشد . بهر حال دو صفت بارز این کتاب ، یکی سادگی انشاء آن و دیگر توجه خاص بمسائل ادبی است .

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

این مورخ هر چند در هرات بسال ۸۱۶ هـ / ۱۴۱۳ م . متولد

عبدالرزاق سمرقندی

شده ^(۱) مشهور بسمرقندی است، زیرا سمرقند موطن پدرش مولانا جلال الدین اسحاق بوده است و در آنجا در سپاه شاه رخ منصب قاضی عسکری داشته. در بیست و پنج سالگی بسال ۸۴۱ هـ / ۱۴۳۷ م. بعد از مرگ پدر رساله‌ای در صرف و نحو تألیف فرمود و بنام آن پادشاه مزین ساخت؛ از اینرو مورد نظر و توجه وی واقع گردید. چهار سال بعد - بسال ۸۴۵ هـ / ۱۴۴۱ م. ویرا سفارت بدر بار سلطان ییجانگر Vijayanagar به هندوستان فرستاده اند، و این سفارت مدت سه سال بطول انجامید. از آن سفر شرحی مفصل در تاریخ خود نگاشته است. در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۶ م. ویرا بر سالت به گیلان کسبیل داشته‌اند. بعد از آنکه در همان سال شاه رخ وفات یافت، وی متوالیاً بخدمت امیر زادگانی چند مانند: میرزا عبداللطیف، میرزا عبدالله (شیرازی)، میرزا ابوالقاسم بابر و عاقبت بخدمت سلطان ابوسعید پیوست. بعد از آن زندگانی عزلت و انزوا پیش گرفت و در خانقاه شاه رخیه در هرات مقام شیخی یافت و این امر در سال ۸۶۷ هـ - ۱۴۶۳ م. واقع شد، و عاقبت در آنجا بسال ۸۸۷ هـ / ۱۴۸۲ م. وفات یافت.

این مطالب از فهرست ریو Rieu نقل شده ^(۲) که او نیز غالباً با از بیانات خود آن مورخ و از کتاب خود او اقتباس کرده یا از یادداشتی که در حبیب الحیر ^(۳) راجع با نوشته شده گرفته است. شرح حال مشروحی

(۱) حبیب الحیر تاریخ تولد او را در ۱۲ شعبان ۸۱۶ هـ. تصریح میکند.

(۲) فهرست ریو ص ۱۸۱.

(۳) حبیب الحیر جلد سوم جز سوم ۳۳۵.

از آن مؤلف و کتاب اوبقم کاترمر فرانسوی^(۱) در یادداشتها و منقولات نسخ خطی کتابخانه ملی فرانسه^(۲) نیز آمده است، بعلاوه مراجع دیگر نیز در فهرست ریو ذکر شده.

تا آنجا که معلوم است عبدالرزاق فقط يك كتاب تاريخ بزرگ تألیف نموده و آنرا مطلع سعدین نام داده است، مطلع سعدین

و آن مشتمل است بر دو جلد و محتوی است بر تاریخ یکصد و هفتاد سال، از تولد ابو سعید مغولی ۷۰۴/ ۱۳۰۴ م. تا وفات سمی او نواده تیمور - یعنی میرزا ابو سعید گورگانی. ازین دو ابو سعید که بزعم وی دوستار سعد نامیده شده اند، نام این کتاب را استخراج کرده است. جلد اول خاتمه می یابد به وفات تیمور، ۸۰۷/ ۱۴۰۵ م. و مؤلف به اتفاق عجیبی که تصادف نموده اشاره کرده، و آن این است که سال وفات پادشاه بزرگ مغولی ابو سعید بهادر مطابق است با همان سال تولد تیمور، بانی و مؤسس سلطنت عظیم قاتاریه تیموریه در آسیای مرکزی.

نسخ خطی مطلع سعدین گرچه چندان فراوان نیست، لیکن در غالب کتابخانه ها یافت میشود^(۳). تا آنجا که من ارزش تاریخی اطلاع دارم همگی از حیث نفاست و دقت مافوق مطلع سعدین ضرورت طبع آن حد متوسط قرار دارند. این کتاب هر چند غالباً

(۱) کاترمر Etienne Quatremere مستشرق فرانسوی متولد در پاریس سال ۱۷۸۲ م. و متوفی سال ۱۸۵۷ م.

(۲) کتاب کاترمر، ج ۱۴، ص ۵۱۴

(۳) در کتابخانه ملی تهران سه نسخه از مطلع سعدین موجود است

بقیه حاشیه در صفحه بعد

از روی مطالب زبدة التواریخ حافظ ابرو تحریر شده ، معذک دارای اهمیت بسیار میباشد ، و طبع انتقادی آن بسیار محل ضرورت است ^(۹) . زیرا که به تفصیل از یک دوره بسیار مهم تاریخ ایران بحث کرده و مؤلف آن کسی است که خود او شخصاً غالب وقایع را شاهد و در آنها شریک بوده و بقلم خویش کیفیت آنها را نگاشته است .

معین الدین محمد اسفزاری

معین الدین محمد اسفزاری از آن سبب قابل توجه است که تاریخی

بها حاشیه (رصفه قبل:

که یکی از آن جمله تاریخ کتاب ندارد ، ولی علی الظاهر در حدود قرن دهم تحریر شده و از آخر آن صفحه ای چند ساقط گشته این نسخه خوب و نسبتاً کم فطاست ، دیگری بخط معین بن حسن مستوفی بتاریخ ۱۰۳۴ هـ . کتابت شده و نسخه کاملی است . نسخه سوم فقط مشتمل بر مجلد اول میباشد . و در نسخه اول کتابخانه ملی صفحه اول آن افتاده و یکی از کتاب فروشان بی انصاف برای آنکه آن را صحیح جلوه داده بغیرت گران بفروشد ، یک صفحه از اول تاریخ حبیب السیر را بدست آورده و بجای آن گذاشته و فروخته است ! خداوند علما و ادب را از شر این جماعت گمراه حفظ فرماید !

(۱) یک نسخه خطی مطلع سعدین در ۲ جلد بشماره 268 و 267 Or . در کتابخانه دانشگاه کمبریج و نسخه بهتری بشماره Dd. 3.5 مورخ سال ۹۸۹ هـ . در کتابخانه « کرایست کالج » اینست در کمبریج موجود است . جزء اول از جلد دوم آن کتاب یعنی از جلوس شاهرخ پسر از تیمور ۸۰۷ هـ . تا وقایع سال ۸۳۳ هـ بموضع اهتمام فاضل دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه پنجاب در مرتبه طبع رسیده که طبع ثانی آن در سال ۱۳۶۰ هـ . طبع سنگی در لاهور میباشد و فاضل مذکور مقدمه و حواشی بسیار مفید بزبان اردو بر آن مرقوم فرموده است .

از شهر هرات نگاشته و آنرا در روضات الجنات فی تاریخ مدینه هرات، نامیده، و بنام سلطان حسین ابوالغازی مصدر کرده است. آن کتاب وقایع تا سال ۸۸۷۵/۱۴۷۰م. را متضمن میباشد. این مورخ در فن ترسل^(۱)

نیز مهارتی داشته و بشغل انشاء نامه‌ها و مناشیر معین الدین محمد اسفزاری دولتی مشغول بوده است. رساله‌ای هم در این باب تألیف فرموده، شعر نیز میگفته است^(۲). سه نسخه

خطی از این کتاب در موزه بریتانیا موجود^(۳) و نسخه دیگری متعلق به آقای الیس A. G. Ellis است که بسال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۳ م. استنساخ شده و اینک در دسترس من است. و نیز نسخه دیگری متعلق بمرحوم مستر هوتوم شیندلر که آن نیز اینک در تصرف من میباشد.

مسیو باریه دمنار^(۴) مقاله‌ای درباره این کتاب مهم در ژورنال آسیائی^(۵) نگاشته است. آن کتاب منقسم است به بیست و شش روضه که در آنها شهر هرات و نواحی اطراف آنرا از لحاظ وصف الارضی و اهمیت و هم‌چنین از نظر فرمانروایان قدیم آن شهر در تاریخ اسلام و سلاله ملوک کورت و انقراض آنان بدست تیمور و بقیه تاریخ تیموریان

(۱) انشاء ترسل : Epistolary Style

(۲) حبیب‌الحیر - ج ۳ جزء ۳ ص ۳۴۲

(۳) فهرست ریوس ۲۰۶ و ضمیمه فهرست ریوس ۶۴

(۴) باریه دمنار (Casimir Adrien Barbier de Maynard) از

بزرگان ادب و وقدها، مستشرقان فرانسه، در مارس سال ۱۸۲۷ متولد و بسال ۱۹۰۸ وفات یافت، آثارشرفیه عربی و فارسی بسیار از او باقی مانده است.

(۵) ژورنال آسیاتیک جلد ۱۶ ص ۴۶۱.

تاتصرف سلطان حسین ابوالغازی آنشهر را، مشروحاً بیان نموده است .
تاریخ اختتام آن کتاب کلمه «شهر صفر» است که سال ۸۷۵ هـ . میشود .
مؤلف در عدد منابع تاریخی که ذکر میکند، از تاریخ ابو اسحاق
احمد بن یاسین و از شیخ عبدالرحمان فامی و صیفی هراتی نام میبرد و
هم چنین کتاب «کرت نامه» تألیف ریعی پوشنجی را ذکر میکند
و نیز به کتاب مطلع سعدین دریک جا (روضه سیزدهم) اشاره کرده
است (۹) .

محمد بن خاوند شاه بن محمود

کتاب تاریخ قطور روضه الصفا تألیف میرخواند شاید معروف -
ترین کتابی باشد که از نوع تاریخ عمومی در ایران
میرخواند
اشتهار دارد و جالب نظر ها شده است . آن کتاب

(۱) در تهران نیز چند نسخه خطی از این کتاب موجود است که از آنجمله یکی
در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و نسخه دیگری متعلق به آقای مؤید ثابتی
می باشد ، از آن کتاب در اینجا مقدمه ای را که در ذکر منابع تاریخی خود ذکر میکند
ذیلاً باختصار می نگارم تا از سبک و اسلوب آن کتاب هم نمونه ای درست باشد. می نویسد:-
«همیشه در خاطر می گذشت که بعضی از آثار و اوصاف و احوال و اوضاع این مدینه با
سکینه را که قبله اقبال مقلان اطراف عالم ، و وجه آمال صاحبان اولاد آدم است ،
در قید تألیف و سلب تحریر کشم - که در ایام سالفه و ازمان ماضیه که جمعیت و معموری
و غلبه از دحام این خاک پاک نسبت باین زمان اذهر و یکی و از بسیار اندکی بوده . . . سلف
در باب این بلده خلد آئین کتب ساخته اند ، و از کیفیت فضا و وقایع تألیفات مشتمل بر
ذکر هر گونه عجائب و بدایع پرداخته ، مثل امام ابواسحق احمد بن یاسین و
وثقه الدین شیخ عبدالرحمن فامی که تاریخ قدیم هرات نوشته ، و ریعی
بلیه حاشیه در صفت بعد

در سال ۱۲۷۱ هـ. بطور چاپ سنگی در بمبائی، و بعد در تهران بسال ۱۲۷۴ هـ. / ۱۸۵۸ م. بطبع رسیده. و ترجمه ترکی آن در سال ۱۲۵۸ هـ. / ۱۸۴۲ م. در اسلامبول چاپ شده، و بعضی از قسمتهای جدا گانه آن راجع به سلسله‌های سلاطین مخصوص، هم با ترجمه و هم بی ترجمه در اروپا منتشر گشته است. و از قسمت اول آن يك ترجمه انگلیسی بدست آقای راتسك Rehatsek و سه یا چهار جلد آن در تحت توجهات انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بطبع رسیده است. ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفی را متضمن نمیباشد، زیرا قطع نظر از اینکه مطالب راجع به نبی اسلام (ص) و صحابه و سلاطین قدیم را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه‌ها نیز چندان صحیح

بله حاشیه از صفحه قبل:

فوشخی که کرت نامه نظم کرده و سیفی هروی که احوال بعضی از ملوک کرت در قلم آورده

بر خلاف منشآت معمول آن‌صورت این کتاب را نثری است روان و ساده و از تجسیمات متکلفانه معمول وقت عاری، و جایجا اشعار آبدار و ابیات لطیف از کلام اساتید سلف با استشهاد آورده است، و جز در بعضی مقدمات وقایع که بآئین مترسلان توصیفات طولانی از بهار یاسبج و امثال آن کرده و باطناب پرداخته، سایر حوادث و وقایع را سهل و بی تکلف برشته تحریر آورده است، چنانکه در مقدمه میگوید: «باعت بر تالیف آن کتاب - می بریقا ذکرو تخلید نام < سلطان زمان > بوده که به تشویق و ترغیب قوام الدین نظام الملك وزیر سلطان نجمین میرزا بر آن مبادرت نموده است. اخیراً طبع این کتاب مستطاب را دانشگاه طهران و جهنمعت قرار داده و بتصحیح و مقابله و تحشیفات مقدم آقای سید کاظم امام جلد اول آن در سال ۱۳۳۷ ش. بطبع در آمده است؛ و از حسن اتفاق در کلکته نیز استاد دانشمند پروفور محمد اسحاق استاد فارسی دانشگاه کلکته بطبع آن اقدام کرده اند.

نیست و سلیس نوشته نشده است زیرا خواسته‌اند اسلوب انشاء مترسلانه
میرخواند را پیروی کنند ازین جهت خوب از کار بیرون نیامده است .

حرمت و قیمتی که در ایران باین تاریخ میگرارده‌اند، از آنجا
معلوم می‌شود که یکی از بزرگترین نویسندگان
متمم روضة الصفا بقلم
رضاقلی خان هدایت اخیر ایران یعنی رضاقلی خان الله باثی متخلص به
هدایت بر آن شده که ذیل یا متممی بآن بنگارد^(۱).

وازمحلی که آن تاریخ منقطع شده تا زمان خود مؤلف ، یعنی تا اواسط قرن
نوزدهم ، را برشته تألیف درآورد . این ذیل بسیار منبع اطلاع خوبی برای
تاریخ ازمنه اخیر ایران میباشد و مشتمل است بر وقایع ظهور باب و جنگهای
داخلی و قتل و غارتها که بآن فتنه مربوط است .

از تاریخ زندگانی میرخواند مطالب زیادی نوشته‌اند ، حتی
نواده او ، خواندمیر مؤلف حبیب‌المیر ، نیز تحقیق بسیاری در این باب
نکرده است .

این قدر معلوم است که : پدرش سید برهان
الدین^(۲) از اهل بخارا به بلخ مهاجرت کرده ،
و هم در آنجا وفات یافته ، و میرخواند بیشتر
ایام عمر را در هرات گذرانیده و در تحت حمایت و ظلّ عنایت امیر

ترجمه احوال
میرخواند

(۱) رضاقلیخان هدایت ، مؤلف مجمع الفصحاء و فرهنگ انجمن-
آرای ناصری ، منم تاریخ روضة الصفا را در حدود سال ۱۲۳۷ هـ . تألیف کرده
و ی از رجال و بزرگان ادب در عصر ناصرالدین شاه قاجار است و در سال ۱۲۸۸ هـ .
وفات یافته در مقبره هدایت در خیابان اسلامبول طهران مدفون است .

(۲) مجالس النفاثی نام پدر او را سید خواند شاه ذکر کرده است ،
طبع تهران ۹۱ و ۲۲۰ .

دانش‌پرور علیشیر فوائی زندگانی میکرده وهم در آنجا بعداز مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی القعدة ۵۹۰۳ / ژون ۱۴۹۸ م. در شصت و شش سالگی وفات یافته است^(۱).

کتاب روضة الصفا به هفت مجلد تقسیم میشود: جلد اول مشتمل است بر: تاریخ انبیاء و بزرگان و سلاطین ایران محتویات روضة الصفا قبل از بعثت رسول اسلام (ص)؛ جلد دوم در: تاریخ پیغمبر (ص) و خلفاء اربعه راشدین؛ جلد سوم در: تاریخ ائمه اثنی عشر و خلفای اموی و عباسی؛ جلد چهارم از سلاطین ایران بعد از اسلام تاهجوم تیمور، جلد پنجم در تاریخ احوال سلاطین مغول و تاتار تا زمان تیمور، و جانشینان او تا سال ۵۸۷۳ / ۱۴۶۸ م.؛ و جلد هفتم (که بقلم دیگری نوشته شده و محتمل است تألیف دختر زاده او خواند میر باشد، مشتمل بر ذکر وقایع چند سال بعد از مرگ میر خواند است) تماماً مخصوص تاریخ زندگانی و سلطنت ممدوح و مربی وی ابوالغازی سلطان حسین میباشد که در سال ۵۹۱۲ / ۱۵۰۶ م. وفات یافته^(۲) است. جلد ششم و هفتم که مربوط به عهد زمان خود مؤلف است، بالطبع دارای سندیت و قیمت بیشتری میباشد،

(۱) رجوع شود به: حبیب السیر - ج ۳، جز ۳، ص ۳۹، فهرست ریوس ۸۷، و مراجعی که در آنجا ذکر شده، و کتاب «Mémoire sur les Antiquités de la Perse» تألیف سیلستر دسامی. بنده مترجم مزار این موزه بزرگ و فعال را در سال ۱۳۲۶ ش. در خارج هر ات زیارت کرده ام.

(۲) قسمت هفتم کتاب روضة الصفا که مشتمل بر تاریخ زندگانی ابوالغازی سلطان حسین بایقرا است از زمان تولد تاهنگام ممات و تاریخ اولاد وی تا سال ۵۹۲۹. بقیه حاشیه در صفحه بعد

واز قسمتهای اول آن کتاب مفیدتر و معتبرتر است. محل تأسف است که توجه محققان تاریخچندان بسوی این قسمت معطوف نشده.

طرز انشاء و اسلوب کلام میرخواند بیشتر مترسلانه و با تکلف تر از مورخان دیگری می باشد که سابقاً در این فصل نام آنها ذکر شد. از اینرو آن کتاب نمونه کاملی از سبک انشاء آن عصر بشمار میرود.

همین سبک کلام بعدها بوسیله بابر پادشاه از ایران به هندوستان منتقل شد. در آنجا بر تکلف و تعقید آن در دربار سلاطین مغول هندوستان بیافزودند.

متأسفانه این فکر و عقیده شیوع یافته که این سبک انشاء و تحریر نثر اسلوبی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد؛ زیرا که هم پیش از آن تاریخ و هم بعد از آن بسیاری آثار ادبی فارسی منشور بظهور رسیده که بسادگی و روانی و سهولت ممتاز و بهیچ رو مورد انتقاد نیست. باید گفت که ترکها و تاتارها و هندیها و سایر حکمرانان

پایه حاشیه از صفحه قبل:

مشتمل به مقدمه کوتاهی است که تحقیقاً خود محمد بن خاوندشاه نگاشته است. لکن بقیه آن میناً منقول از حبیب السیر است و کلمه بکلمه با آن تاریخ منطبق میشود. (حبیب السیر ج ۱ ص ۲۰۱-۳۷۱) بملاو میرخواند در خلاصه الاخبار میگوید که: جلد هفتم روضة الصفاء، چون منابع و مراجع لازم بدست مؤلف آن نیامد، ناگزیر ناقص ماند. و وی امیدوار است که آنرا تکمیل سازد.

ظاهر آن خواند میر صاحب روضة الصفا در سال ۹۰۳ هجری بعد از مرض مزمنی که در آخر قسمت ششم کتاب خود از آن بیمار نالیده و از درد کمر و ضعف کبد شکایت بسیار کرده، بالاخره وفات یافته، و فرست تمهید و تکمیل قسمت هفتم کتاب خود را حاصل نغموده است.

غیرایرانی در ایام سلطنت خود در آنکشور این سبک و روش انشاء را که به تعقید عبارات و کثرت مجازات و تصنع جملات موصوف است ترویج بسیار کردند، مخصوصاً در عصر سلاطین عثمانی تر کها این سبک انشاء متکلفانه را بحد کمال رسانیدند.

سرچارلز الیوت در کتاب خود^(۱) با بیانی قابل تحسین در علت عقیده **سرچارلز الیوت** این معنی سخن میگوید و نقل کلام او بیفایده نیست، میگوید: «این سبک انشاء متکلف که ترکیبی است از حسن خودنمایی و تظاهر و بدیگران نیز مسری میباشد، هر حقیر را عظیم و هر ذلیل را جلیل و هر شکسته را کامیاب نشان میدهد، همیشه خواننده در میان صفات عالیه و اخلاق کریمه امراء و بزرگان سیر می کند، همه کس پیاداش های کثیر نائل میگردند و در برابر عظمت ظل الله که بفتح و نصرت ابدی متمتع است، سلاطین اروپا بندگانی خوار و مرهون و ناچیز بیش نیستند، آیا هیچ شاعر غربی میتواند خوانندگان خود را بسرزیمینی این چنین سحرانگیز و خیالی منتقل سازد؟»

خواندمیر

نویسنده مایل است که در میان مورخان این عصر نواده^(۲) میر خواند را که ملقب به خواند میر است، نام ببرد به سه دلیل: یکی

(۱) سرچارلز الیوت Sir Charles Eliot مصنف کتاب «ترکیه در اروپا» (Turkey in Europe) طبع ۱۹۰۸م. ص ۱۰۶.

(۲) مؤلف حبیب السیر - غیاث الدین بن همام الدین مشهور به خواندمیر است که پدرش خواجه همام الدین محمد بن برهان الدین بلیه حاشیه در صفحه بعد

آنکه - وی نیز یکی از جمله نویسندگان
غیاث الدین خواندمیر^(۱) و هنروران نامی این زمان بوده که در دوره
نورانی امیر علیشیر نوائی میزیسته و بحمايت او کامیابی و توفیق حاصل
کرده است .

دوم آنکه - وی نه تنها در حلقه اصحاب میر خواند بوده بلکه
علاوه بر محبت فرزند زادگی رتبه شاکردی اورا نیز داشته است .

سوم آنکه - اولین تألیف او موسوم به خلاصه الاخبار که عصاره و
خلاصه کتاب روضة الصفات در سال ۹۰۵ هـ . تألیف شده یعنی دو سال
قبل از اختتام عصر تیموری که محل بحث این فصل ماست . معذک
تألیف مهم این مورخ موسوم به «حبیب الیر»، که در این فصل و فصل
سابق مکرر از آن یاد کردیم ، کتابی است که در ۹۲۹ هـ . اختتام یافته .
و خود مؤلف هم تا سال ۹۴۱ هـ . / ۱۵۳۴ م . حیات داشته ، ازین رو در حقیقت وی
را باید از مورخان مائه بعد فرار داد . مخصوصاً از آنجا که از مؤسس وبانی

پیله حاشیه از صفحه قبل:

محمد شیرازی است ، وی سالی چند بوزارت سلطان محمود میرزا فرزند
ابوسعید گورکان اشتغال داشته ، مادرش دختر میر خواند صاحب روضة الصفات ،
اینکه بعضی از متأخران اورا فرزند میر خواند گمان کرده اند ، اشتباه است (رجوع شود
به: حبیب الیر جلد سوم جزء ۳۰ ص ۱۹۴ و دستورالوزراء ص ۷) . اگر برهان -
الدین شیرازی همان پدر صاحب روضة الصفا باشد ، در این صورت خواندمیر مراد زاده
او خواهد بود .

(۱) برای ترجمه حال و شرح احوال خواندمیر رجوع باید کرد بمقدمه مفصل
وجامی که فاضل معاصر آقای عبدالحسین نوائی بر مجموعه درجال حبیب الیر ،
نوشته اند و آن در سال ۱۳۹۴ هـ . ش . در طهران بطبع رسیده است .

سلالة صفوی یعنی شاه اسمعیل اول به تفصیل ذکر کرده و کتاب خود را بنام او خاتمه داده است. پس اگر او را از مورخان عصر صفوی قرار دهیم، مناسبتر خواهد بود .

کتاب تذکره و تراجم احوال

بعد از مورخان نوبت به ارباب سیر و تذکره نویسان می رسد که از آن میان شش کتاب بیش از دیگران مستحق ذکر اند و آنها عبارت - اند از :

- ۱ - تذکرة الشعراء ، دولتشاهی
- ۲ - مجالس النفائس ، میرعلیشیر نوائی (که بزبان ترکی است)
- ۳ - نفحات الانس ، جامی
- ۴ - مجالس العشاق ، ابوالغازی سلطانه حسین
- ۵ - روضة الشهداء ، حسین واعظ کاشفی
- ۶ - رشحات ، علی بن حمین کاشفی

در اینجا به هر يك از این نویسندگان بطور اختصار اشارتی می رود ، ولی چون جامی و نوائی و حسین کاشفی در سایر فنون ادب تألیفات معروفتر دارند ، ترجمه احوال آنها را در ذیل بیان تألیفاتی که منسوب به نوع آنها است ، باز مفصلاً خواهیم نگاشت .

نفحات الانس و بهارستان

مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی که تخلص خود را از شهر دو کتاب منشور جام در خراسان گرفته است و در آنجا بتاریخ از جامی

۱- نفحات الانس ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ / ۷ نوامبر ۱۴۱۴ م . تولد

یافته، نظر بکثرت آثار ادبی که کمّا و کیفّا بسیار قابل توجه است شهرتی بسزادارد، وی را غالباً «خاتم الشعراء» یعنی آخرین اساتید شعر قدیم (کلاسیک) ایران می‌شمارند؛ (هرچند بنظر من بدلائلی که بعدها ذکر خواهد شد، این عقیده منطبق با حقیقت نمیباشد). وی از نظر شعر عرفانی بوفور آثار و لطف تعبیر و قوت تصوّر ممتاز است، درست به سلف عظیم خود شیخ فرید الدین عطار در قرن ۱۳ میلادی مانند است و حتی در کثرت آثار بروی غلبه دارد، ولی در لطف تعبیر بیایه اونی نمی‌رسد. جامی علاوه بر اشعار بی‌شمار کتابی مهم در تذکره و احوال اولیاء و بزرگان تصوف نگاشته و آنرا «نفحات الانس من حضرات القدس» نام داده است.

این کتاب در کلکته در سال ۱۸۵۹ م. طبعی نفیس یافته است^(۱) و متضمن توضیحات بسیار سودمندی در باره مؤلف بقلم فاسولیس انگلیسی^(۲) W. Nassau Lees میباشد و شامل ۷۴۰ صفحه است. در آن ۶۱۱ تن از اجلة صوفیه را رجلاً و نساءً نام برده، خلاصه آنکه، یکی از منابع مفید و سهل الوصول برای کسب اطلاع از این طائفه بشمار می‌آید. جامی این کتاب را در ۸۸۸۱ / ۱۴۷۶ م. تألیف فرمود^(۳). و علاوه بر شرح احوال بزرگان که کما بیش به ترتیب تاریخی انتظام یافته و منتهی میشود بنام:

(۱) اخیراً نیز کتاب نفحات الانس در طهران بجاپرسیده و نیز چاپی در مطبعة نول کشور درلکهنو یافته که ترمیمی ندارد.

(۲) فاسولیس از مستشرقان انگلیسی در هندوستان، متولد ۱۸۲۵ م. و متوفی ۱۸۸۹ م.

۳ - این رباعی از مولانا جامی در تاریخ اعدام تألیف آن کتاب است:
بیا حاشیه در صحنه بعد

حافظ شیرازی و کمال خجندی و مغربی و دیگر بزرگان که در اواخر عهد تیمور و ابتدای دولت شاه رخ میزیسته‌اند. متضمن مقدمه‌ایست در حدود سی و چهار صفحه در تفصیل که در آن مبادی مختلفه تصوف و اعمال و تواریخ صوفیان اسلام را شرح داده است.

سبک انشاء این کتاب ساده و روان و متناسب با چنین تألیفی است، و فی الحقیقه ذوق لطیف جامی و عظمت اخلاص او بحدی است که مانع از آن شده که وی نیز مانند سایر کتاب‌نویسان آن عهد در روادی لفظ‌سازی و عبارت پردازی کمراه شود^(۱).

۴- بهارستان کتاب دیگری از جامی به ثر در دست است، موسوم به بهارستان، که ظاهراً بطرز و اسلوب گلستان سعدی نگاشته شده. و در فصل اول قطعاتی در ترجمه احوال و

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

این نسخه مقتبس از انقاس کرام

کز وی نفعات انست آمد بمشام

از هجرت خیر بشر و فخر انام

در هشتصد و هشتاد و سوم گشت تمام.

ظاهراً افزون از دوسال در تألیف این کتاب شریف اوقات مولانا مصروف بوده که از ۸۸۱ شروع و در ۸۸۳ هـ پایان رسانیده است.

(۱) در تصرف این جانب نسخه نفیسی از نقحات الانسی موجود است که متعلق بوده بکتابخانه شاهزاده مظفر حسین میرزا فرزند ابوالغازی سلطان حسین، اضافات و اصلاحات بسیار بخط مؤلف در خلال سطور و حواشی داد و حتی مجده صفحه کامل آن بخط شریف خود مولانا جامی است. (رجوع شود بکتاب این جانب درباره «جامی» طهران ۱۳۲۰ هـ. ش. ص ۱۷۶).

کلمات مشایخ . در فصل هفتم ذکر شعراء و اشعار ایشان را دارد . این کتاب با سلوبی نغز و دلکش تألیف شده و مقصود از آن تعلیم و تربیت فرزند و تفریح خاطر است نه تحقیق دقیق در سیر و تذکره احوال . اسلوب عبارات آن بشاخ و برگ و صنایع لفظی بیش از تفحات الانس آراسته است . در هندوستان آنرا بانگلیسی ترجمه کرده اند^(۱) .

تذکره دولشاهی

امیر دولشاه بر علاءالدوله بختیاشاه غازی سمرقندی مؤلف کتابی معروف به تذکره الشعراء است که بزبان فارسی نوشته شده و مخصوصاً غالب سمرقندی اروپائیان معلومات خود را در باب شعراء فارسی زبان از این کتاب که توسط وان همر ترجمه شده بدست آورده اند^(۲) . این تذکره منقسم است به طبقات سبعة و شعراء را در هر طبقه

(۱) طبع و ترجمه انگلیسی بهارستان در هندوستان توسط انجمن معروف به کاماشاسترا Kama-Shastra Soc. انجام گرفته . متن فارسی آن در سال ۱۳۱۱ هـ . توسط دانشمند معاصر آقای محمد محیط طباطبائی حاوی مقدمه ای بقلم محققان ایشان در تهران بچاپ سنگی طبع شده است . جامی در تاریخ تألیف آن کتاب قطعه ذیل را گفته که از آن سال ۸۹۲ هـ استخراج میشود :

« تکاپوی خامه در این طرفه نامه
که جامی دراو کرد طبع آزمائی
بوقتی شد آخر که تاریخ هجرت
شود نهند ارهت بروی فزائی »
(رجوع شود به : کتاب این بنده مترجم در باب «جامی» طبع طهران ، ص ۲۰۶ .
(۲) ترجمه آلمانی فن همر Von Hammer چاپ وین سال ۱۸۱۸ م .

کما بیش بیست شاعر معاصر یکدیگر نام برده و احوال سلاطین و اغرائی که آن شعراء در ظل حمایت آنان مرفه بوده اند ذکر کرده است. مقدمه‌ای نیز دارد در بیان صناعت شعر و محتوی برخاسته‌ای است که در آن شرح حال هفت شاعر معاصر با مؤلف را بیان فرموده، و از فضائل و مکارم جامی و مربی و ابو الغازی سلطان حسین سخن گفته است. این کتاب بسیار جاذب و دلکش ولی غیر دقیق و ناموثق، و متضمن منتخبات نیکوئی از اشعار و مقدار زیادی اغلاط تاریخی می‌باشد که غالباً باعث گمراهی و اشتباه فضلاء و محققان دقیق حتی ریو شده است.

این کتاب در سال ۱۸۸۷ م. در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده و من آنرا دیگر بار طبق بهترین نسخ خطی که در دسترس بوده در سال ۱۹۰۱ م. بمنزله اولین جلد سلسله نسخ تاریخ فارسی طبع کرده‌ام^(۱). ترجمه‌ترکی آن را بدست سلیمان فهمی در اسلامبول بسال ۱۲۵۹ ه. آ. ۱۸۴۳ م. در تحت عنوان « سفینه الشعراء » چاپ کرده‌اند.

قدیمترین تاریخی از زندگانی دوئشاه بقلم
 ترجمه احوال
 دوئشاه
 امیر علیشیر، که معاصر اوست، در مجالس -
 النفالی آمده (در فصل پنجم آن کتاب). در

(۱) سلسله نسخ فارسی، Persian Historical Texts, Vol. I. جلد اول آن تذکره الشعراء یا Memoirs of the Poets - طبع و تصحیح ادوارد براون در لیدن ۱۹۰۱ م. مشتمل بر مقدمه انگلیسی در ۱۶ صفحه و مشتمل بر ۱۱ صفحه فارسی و متن کتاب ۵۴۰ و بهترین نمونه و سرمشق برای طبع تحقیقی کتب ادبی قدیم می‌باشد.



سرلوحه كتاب نفحات الانس مالمى مترجم
خط مولانا جامى در حاشيه است

ص ۱۳۰

ترجمه فارسی همان کتاب موسوم به لطائف نامه^(۱) در مجلس پنجم «در ذکر لطائف امیرزاده‌ها و سایر «آدمیزادگان»، خراسان است که ایشان را سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشد، اما مداومت نمی‌کرده‌اند،»
مینویسد:

«امیر دولتشاه عم زاده امیر فیروزشاه پسر امیر علاءالدوله اسفراینی است و امیر دولتشاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و صلاحیت است و از امارت و عظمت که آئین آبا و اجداد او بود گذشت و سر رشته فقر و فاقه و دهقنت بدست آورد، و مدت این زندگانی که نقد عمر عبارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد، و در مضمونی که این مختصر نوشته میشود **مجمع الشعرائی** (۲) تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند، از دست این مطلع:

زمی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

نه چشم آن روشنی کرده دلم را خاتمان روشن».

بعد از تحسین از آن کتاب **نوائی** اضافه می‌کند که: «اخیراً خبر رسیده که وی وفات یافته است» (۳) ولی تذکره **مرآة الصفا** به نقل **ریو** (۴) تاریخ وفات او را سال ۹۰۰ هـ / ۱۴۹۴ م ذکر میکند. این تاریخ با

(۱) **مجالس النفاث** طبع این بنده مترجم، **طهران ۱۳۲۳ هـ. ش.**، ص ۱۰۸ و ۲۸۲.

(۲) **مجمع الشعراء** یا **سفینه الشعراء** = Corpus Poetarum

(۳) در نسخ خطی **مجالس النفاث** که مدون طبع این جانب بود، چنین عبارتی که اشاره بر **کد دولتشاه** نماید بنظر نرسید و ظاهراً باید که بر **اون** این عبارت را در نسخهٔ **ملکی** خود دیده باشد. وسعت آن محل تردید است.

(۴) **فهرست ریو** ص ۳۵۴.

بیان نوائی که کتاب مجالس را در سال ۱۸۹۶ هـ / ۱۴۹۰ م. تألیف کرده است مطابقت نمی‌نماید، مگر آنکه بگوئیم آنخبر که به امیر علیشیر در آن تاریخ رسیده بود دروغ باشد^(۱).

تذکره دولتشاهی در سال ۱۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م. تألیف شده، و در آن تاریخ مؤلف فریب به پنجاه سال داشته است^(۲).

از شعرای زنده معاصر بامؤلف که نام میبرد، جامی سرآمد همه است، و بنظر من این عقیده که در میان محققان اروپا شایع شده که «جامی خاتم الشعراء کلاسیک ایران است»، از آنجانشی است که مستقیماً یا غیر مستقیم همه آنها این فکر را از کتاب دولتشاه اقتباس کرده‌اند.

مجالس النفائس

از امیر علیشیر که حامی شعراء و نویسندگان و هنرمندان عصر خویش است و خود نیز در فن شعر مقامی عالی دارد، کتابی از میان دیگر مصنفات او اکنون مورد بحث است، که موسوم به «مجالس النفائس» است به: «مجالس النفائس». این کتاب بزبان میرعلیشیر نوائی ترکی شرقی یا جغتائی نگاشته شده، و آن لهجه ایست از زبان ترکی که همان امیر دانشمند در بسط و تصفیه آن

(۱) مرحوم قزوینی میفرمودند: «ممکن است امیر علیشیر آن خبر را بعد از کتاب خود مجالس النفائس الحاق کرده باشد.»

(۲) از خود کتاب تذکره الشعراء راجع به شرح حال مؤلف مطالب بسیاری نمیتوان بدست آورد، در صفحه ۱۴ (مقدمه) خلاصه‌ای نوشته و کتاب خود را بنام پادشاه و میرعلیشیر مصر کرده است.

مجاهدت بسیار کرده است^(۱).

این کتاب، که از آن نسخه نفیسی در تصرف من است و بسال ۹۳۷ هـ. در صمر قند کتابت شده، بسال ۸۹۶ هـ / ۱۴۹۰ م. تألیف گردیده و مشتمل است بر يك مقدمه و هشت مجلس^(۲).

مجلس اول - ذکر شعرائی است که در هنگام کودکی مؤلف وفات یافته و وی بخدمتشان مشرف نشده که در این میان اول و مهم تر از همه قاسم الانوار تبریزی را ذکر میکند، که در سال ۸۳۵ هـ. یعنی ۹ سال قبل از تولد میر علیشیر وفات یافته است. و دیگر از شعرای نامی که در این فصل ذکر شده اند، شیخ آذری اسفراینی، کاتبی، خیالی، باطی، یحیی سبک، قدسی، طوسی، بابا سودائی، بدخشی، طالب جاجرمی، عارفی، مسیحی، امیر شاهی سبزواری هستند.

مجلس دوم - ذکر شعرائی است که مؤلف شخصاً شناخته و بصحبت ایشان رسیده ولی در تاریخ تألیف وفات یافته بودند، از آن جمله مهمتر از همه شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفر نامه تیموری است.

مجلس سوم - ذکر شعرائی است که در هنگام تألیف و زمان مؤلف

(۱) رساله ای از میر علیشیر بزبان ترکی جنائاتی موجود است، موسوم به محاکمة اللغتين که در رجنان ترکی یرفاری نگاشته و آنرا آقای تورخان گنجی ای یرفاری ترجمه و بسال ۱۳۲۷ هـ. ش. در طهران بطبع رسانیده است.

(۲) از کتاب مجالس النفايس دو ترجمه بدست نویسنده این حواشی افتاد. یکی موسوم به: لطائف نامه تألیف فخری هراتی در سال ۹۲۷ هـ. در هرات، و دیگری ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، در همان تاریخ در اسلامبول، و آن هر دو را متوالیاً در سال ۱۳۲۳ هـ. ش. در طهران به طبع رسانیده و بر آن مقدمه و حواشی و فهرست مزید کرده ام.

می‌زیسته وبا وی آشنائی داشته‌اند. مانند: امیر شیخم سهیلی، سیفی، آصفی، بنائی، اهلی ترشیزی.

مجلس چهارم - ذکر فضائلی است که شعرسرائی شغل آنها نبوده لیکن گاهگاهی ابیاتی بنظم می‌آورده‌اند، مانند: حسین کاشفی واعظ و میرخواند موترخ.

مجلس پنجم - ذکر سلاطین و امیرزادگان در خراسان و سایر بقاع که اتفاقاً شعری میسروده‌اند.

مجلس ششم - ذکر فضلاء و شعرائی است که اهل خراسان نبوده‌اند، ولی دارای فریحه شعری بوده.

مجلس هفتم - ذکر سلاطین و شاهزادگانی است که یا خود شعر می‌گفته‌اند، یا شعر دیگران را بطوری مناسب میخوانده‌اند که در عداد شعراء می‌توان نهاد.

پادشاهانی که در این فصل نام برده شده‌اند عبارت‌اند از تیمور، شاهرخ، خلیل سلطان، الغ بیگ، بایسنقر، میرزا عبداللطیف و دیگر شاهزادگان خاندان تیموری.

مجلس هشتم - ذکر اوصاف و مواهب سلطان وقت، یعنی ابوالغازی سلطان حسین بن بایقراست و اشاره بحوادث سیاسی ایام سلطنت وی؛ و امیر علی شیر مانند میرخواند يك فصل کتاب خود را بتمامه خاص او کرده‌است^(۱).

(۱) در ترجمه فخری هراتی «لطائف نامه» مترجم يك مجلس نهم

افزوده است که آن نیز مشتمل بر هفت قسم است. در شرح احوال میرعلیشیر

بفیه حاشیه در صله بعد

مسیو بلن M. Belin مترجم و دبیر سفارت فرانسه در اسلامبول، مقالتی در مجله آسیانی سال ۱۸۶۱ م. محتوی بر ۱۵۸ صفحه در شرح حال میر علیشیر نگاشته است و بآن نامی طولانی نهاده، ازینقرار - :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ali Chir Névaïi, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur. »

و نیز هم اواز کتاب مجالس النفایس قسمتی ترجمه کرده و آنرا « Galerie des Poètes » نام داده و آن قطعه که نقل کرده است عبارت است از مقدمه و مجلس هفتم.

مجالس النفایس را با تذکره دولتشاهی از آن حیث فرق است که اولاً بترکی نوشته شده، و ثانیاً از آن مجموعاً خیلی کوچکتر است و فقط بذکر مختصری از شعرای معاصر اکتفا کرده است.

هم چنین باید این نکته را متعرض شد که نوائی با آنکه خود نفوذی عظیم در بسط و پیدایش شعر ترکی عثمانی دارد، شعرای عثمانی بکلی در نظر او مجهول بوده اند، یا از آنان تجاهل کرده و نام اخدی از آنان را در کتاب خود نیاورده است.

مجالس العشاق

هر چند که گفته اند: « کلام الملوك ملوك الکلام » و هر چند که

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و ذکر سادات و علماء و فضلا که شعر میسروده اند و دیگران که شاعری پیشه آنها بوده. حکیم شاه محمد قزوینی هم بنوشت خود یک بهشت مرسل اضافه کرده است در احوال شعراء، متقدمین و احوال و اشعار سلطان سلیم خان سلطان عثمانی و شعراء معاصر با او (رجوع شود به مجالس النفایس طبع طهران، ۱۳۲۳ ه. ش.).

شاهزاده سام میرزای صفوی که خود نیز تذکره نویس بوده در
تحفه سامی^(۱) این کتاب را برهانی قاطع بر
مجالس العشاق
مواهب ادبی مؤلف آن قرار داده ، معذک کتاب
ابوالغازی سلطان حسین
مجالس العشاق را که در سال ۹۰۸ هـ / ۱۵۰۲ م.

تألیف شده است، نمیتوان در عداد سیر و تراجم قابل توجه قرار داد . این
کتاب با مقدمه‌ای که بطراز عبارت پردازی مزین و با شعار شعرای متصوفه
آراسته است، به بیان عشق حقیقی و مجازی و اینکه دومی «فنطره» و یا پل
اولی است آغاز میشود ، سپس هفتاد و شش یا هفتاد و هفت مقاله دارد، موسوم
به: «مجالس» ، و در هر کدام کمابیش سرگذشتی از شخصی عارف یا سلطانی
معروف، بطور افسانه آمیز روایت کرده ، و در غالب موارد برای هر یک
عشقی افلاطونی قائل شده است .

چنانکه ریو اشاره کرده^(۲) پنجاه و پنج مقاله از آن کتاب بنظم
و ترتیب تاریخی است و شروع میشود از امام جعفر صادق (ع) (متوفی
سال ۱۵۱ هـ / ۷۶۸ م.) و خاتمه می‌یابد به شاعر و استاد معاصر مؤلف، یعنی
عبدالرحمن جامی، (متوفی به سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م.) و آخرین مقاله
کتاب بشرح احوال مؤلف یعنی سلطان حسین بن منصور بن بایقرا بن
عمر شیخ بن تیمور گورکان اختصاص دارد . و نام کتاب در این شعر ذکر
شده است :

(۱) تحفه سامی تذکره شمرائی است تألیف سام میرزای صفوی فرزند
شاه اسماعیل اول، متولد سال ۹۲۳ هـ . و متوفی سال ۹۶۹ هـ . مشتمل بر اسامی
و آثار قریب هفتصد شاعر از شعراء زمان یا قریب زمان خود . و آنرا در سال ۱۳۱۴ هـ . ش.
مرحوم وحید دستگردی در ضمیمه سال ۱۶ مجله ارمغان، طهران به طبع رسانیده است.

(۲) فهرست ریو ص ۳۵۱

«بود چون پر زحرف عشق اوراق نام کردش مجالس العشاق».

نسخه‌ای که در دسترس من است، تازه و خوانا و متعلق بکتابخانه او نیورسینته کامبریج میباشد، لکن شنیده‌ام که از آن کتاب در لکهنو چاپی‌سنگی نموده‌اند^(۱)؛ اما این نکته را باید اضافه نمود که بابر در کتاب بابر نامه صحت انتساب این تألیف را به سلطان حسین منکر شده و از آن بسختی انتقاد فرموده و اظهار میدارد که: مؤلف آن کمال الدین حسین گازرگامی است که شخصی از مدعیان تصوف بوده و در انجمن فضائی که در ظل حمایت میرعلیشیر جمع میشده‌اند، آمد شدی میکرده^(۲) است.

روضة الشهداء

حسین کاشفی مشتهر به «واعظ» مؤلف کتابی است معروف به:

(۱) از مجالس العشاق نسخه خطی نفیسی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار طهران موجود است. و نسخه چاپ سنگی که بر او بن اشاره نموده در سال ۱۳۱۳ ه. ق. ۱۸۹۷ م. در مطبعه نولکشور در لکهنو بطبع رسیده است.

(۲) همین عبارت بابر نامه، به ترجمه عبدالرحیم خان خانان، در ذیل

نقل میشود:

«دیگر کمال الدین حسین گازرگامی بود. اگر چه صوفی نبود، متصوف بود و در پیش علی شیر یگ این چنین متصوفان جمع شده و جدو سماع میکرده‌اند او را تصنیفی که توان گفت نبود؛ یک تصنیفی دارد «مجالس العشاق» نام، بنام سلطان حسین نوشته است. بسیار ست و اکثر دروغ بیمزه. و بر ادبانه حرفها نوشته که از بعضی سخنان بوی کفر می‌شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را بمشق مجازی منسوب ساخته و از برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده، و این عجب کولانه امری است که درد بیابچه سلطان حسین میرزا گفته و نوشته که تصنیف و تحریر من است. . . .».

انوار سهیلی کہ در ارزش و قدر آن بسیار مبالغه
 روضۃ الشہداء، نموده‌اند، لیکن در اینجا کتاب دیگر او موسوم
 حسین واعظ کاشفی^(۱) به «روضۃ الشہداء»^(۲) مورد بحث ماست که
 در آن به غملی منشیانه و سبکی مترسلا نه از شهیدان اسلام سخن می‌کند.
 آن کتاب مشتمل بر ذکر احوال انبیاء و ائمه و مخصوصاً امام حسین (ع)، امام
 سوم شیعیان است و از کیفیت انتقامی که از قاتلان او گرفته‌اند حکایت

(۱) مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی - متوفی بسال ۹۱۰ هـ.

تاریخ و فاش در این بیت مذکور است :

در هدایت صرف شد ایام عمرش ز آن سبب

گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

کتاب روضۃ الشہداء را با مر یکی از امراء و سادات بزرگ موسوم به:
 مرشد الدوله والدين عبدالله معروف به سید میرزا تألیف نموده است. و
 بنا بر آنچه بمناسبت واقعه کربلا در فصل دهم آن کتاب است، مؤلف می‌گوید: «اینک
 ۸۴۷ سال از آن واقعه می‌گذرد» معلوم می‌شود که تاریخ تألیف در سال ۹۰۸ هـ. یعنی
 دو سال قبل از وفات مؤلف واقع شده است.

آن کتاب را بعداً تلخیص نموده‌اند که موسوم است به: «منتخب روضۃ
 الشہداء» مشتمل بر ده باب و یک خاتمه. اصطلاح «روضه خوانی» ناشی از قرائت
 این کتاب است (به نقل از روضات الجنات).

برای اطلاع از ترجمه احوال کاشفی رجوع شود به: (الف) حبیب المیر ج ۳،
 جز ۳، (ب) مجالس النفاثین طبع طهران، (ج) رشحات عین الحیات تألیف
 فخر الدین علی پسر او، (د) تذکره هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی، (هـ)
 ریاض العلماء تألیف میرزا عبدالله افندی اسفهان، (و) مجالس المؤمنین
 قاضی شوشتری.

مینماید. از این کتاب، اگرچه از لحاظ تاریخی قدر و فیهت چندانی ندارد، شایسته می‌نمود که در اینجا مختصر ذکر شود.

آن در لاهور بسال ۱۲۸۷ هـ / ۱۸۷۰ م. طبع سنگی یافته، ریو آن را بتفصیل شرح داده ^(۱)، فضولی بغدادی ^(۲) آن کتاب را تقریباً نیم قرن بعد از تألیف اصل به ترکی ترجمه کرده و اضافاتی بر آن مزید ساخته است ^(۳).

رشحات عین الحیاة

این کتاب که در سال ۱۲۰۹ هـ / ۱۵۰۳ م. تألیف شده و ماده تاریخ رشحات تألیف علی بعد می‌باشد، ولیکن از آنجا که مؤلف آن فخر - الدین علی، بر حسین واعظ کاشفی، است، از یادداشت‌هایی که در ذی القعدة سال ۸۸۹ هـ و ربیع الثانی ۸۹۳ هـ (که مؤلف را توفیق دیدار خواجه عبیدالله معروف به خواجه احرار، شیخ اعظم سلسله نقشبندیه دست داده است) جمع آوری شده و از اسلاف شیخ

(۱) فهرست ریو م ۱۵۲.

(۲) فضولی شاعر آذربایجانی الاصل و بغدادی المکن. محمد بن سلیمان در ۹۶۸ هـ یا ۹۷۰ در بغداد بمرض طاعون وفات یافت. ترجمه او از روضة الشهداء موسوم است به «حدیقة السعداء». برای ترجمه احوال وی رجوع شود به: تاریخ شعر عثمانی تألیف غیب، تذکرة ابوطالب، تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ج چهارم، و روه نوژولیت تألیف مترجم، تهران ۱۳۲۰ هـ. ش.

در سال ۱۹۵۸ م. در جمهوری آذربایجان از بلاد جماهیر شوروی برای سالکرة او مجلس بین المللی برپا شد و آثار ترکی و فارسی او را بطبع رسانیدند.

(۳) رجوع شود به تاریخ شعر عثمانی تألیف غیب ج ۳ م ۹۰.

و تعالیم و کرامات شاگردان او ذکر میکنند، ازین رومستحق بحث در این کتاب میباشد .

یک نسخه از این کتاب در موزه بریتانیا موجود است که ریو از آن بتفصیل بحث کرده ^(۱)، نسخه آن کمیاب است و از قرار معلوم طبع هم نشده، ترجمه ترکی آن در اسلامبول در سال ۱۲۳۶ هـ / ۱۸۲۰ م. به چاپ رسیده است ^(۲).

کتاب دینی و عرفانی و فلسفی

تألیفاتی که در این دوره در اقسام علوم فوق بظهور رسیده از

۱) فهرست ریو م ۳۵۳ .

۲) از کتاب رشحات تألیف علی بن حسین بن الواعظ الکاشفی معروف و مختلس به صفی نسخه خطی کاملی در تصرف نویسنده این حواشی است که ظاهر آ باید در قرن دهم کتابت شده باشد ، و آن شروع میشود باین عبارت « الحمد لمن رش رشحات الحقائق و الحكم على قلوب المارقين بقية الاقدس الاقدم ... » و باین رباعی خاتمه می یابد :-

آمد رشحات ما کنیم البرکات	چون آب خضر منضر از زمین حیات
یا بند محاسبان سنجیده صفات	تاریخ تماش ز حروف «رشحات»

.. ۹۰۹ هـ

آن کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه مقصد و یک خاتمه . همان مؤلف را دو تألیف دیگر نیز هست : یکی مثنوی «محمود وایاز» بربک «لیلی و مجنون» و دیگری «لطائف الطوائف» در حکایات نظریفه و فکاهات که آنرا فاضل ماصرا آفای احمد گلچین معانی در سال ۱۳۳۶ ش . در طهران طبعی منقح و ظریف کرده و بمقدمه و حواشی و فهارس آراسته و زحمت بسیار کشیده اند. وفات فخرالدین علی بسال ۹۳۹ هـ . واقع شد .

قسمت تاریخ و سیر اهمیتش کمتر است ، لیکن از
 هر نوع يك يادو كتاب قابل وشايسته ذکر بدست
 ما رسیده . از آنجمله:—

مواهب عليه

حسین کاشفی که فوقاً باو اشاره شد ، مؤلف روضة الشهداء ،
 برای امیر علیشیر تفسیری بفارسی از قرآن
 تألیف فرموده که آنرا تلویحاً بنام ممدوح خود
 میرعلیشیر «مواهب عليه» نام داده است . در آغاز
 امر نظر او این بوده که تفسیر بررگی در چهار جلد بطور مشروح و
 مفصل تألیف فرماید، موسوم به: جواهر التفسیر لتحفة الامیر^(۱) ، لیکن
 بعد از اختتام جلد اول بر آن شده که دامنهٔ عمل را کوتاهتر سازد ، و
 تصنیفی کوچکتر و محدودتر بیاراید . ازاینرو کتاب مواهب عليه^(۲) را
 نگاشته است ، و آن بتاریخ سال ۸۹۹/هـ ۱۴۹۳ م. خاتمه پذیرفته (یازده

مواهب عليه
 حسین کاشفی^(۱)

(۱) رجوع شود به: فهرست ریو ریو ۹ .

(۲) جواهر التفسیر - مشتمل است بر تفسیر اوائل قرآن از سوره فاتحة الكتاب
 تا آیه ۸۴ از سوره النساء ، و از این کتاب نسخ عیدیه در کتابخانه های هندوستان
 و اروپا و اسلامبول موجود است .

(۳) مواهب عليه یا تفسیر حسینی - يك بار در كلكته سال ۱۲۴۷ هـ . و
 چهار مرتبه در بمبائی و سه مرتبه در لكهنؤ بطبع رسیده . بهترین طبع آن در چهار
 مجلد در سال ۱۳۱۷ هـ بمی و اهتمام دوست فاضل این بنده آقای سید محمد رضا جلالی
 نائینی در طهران در چاپخانه اقبال انجام یافته ، مشتمل بر مقدم مفصل و مفیدی است در
 احوال کاشفی و آثار او و معرفی تفسیر وی ، و اکنون این کتاب در معرض استفادهٔ عموم
 طالبان تفسیر کلام الهی میباشد، جزاء الله خیراً .

سال قبل از فوت مؤلف). نسخ خطی این کتاب فراوان است، لکن در ایران فعلاً کمتر مورد مطالعه می‌باشد، و آنچه اطلاع‌یافته‌ام در هندوستان خیلی محل مراجعه است و در آنجا بطبع سنگی نیز رسیده^(۱).

اخلاق جلالی - اخلاق محسنی

از رسالاتی که در علم اخلاق بزبان فارسی نگاشته شده، در این عصر، دو کتاب خیلی مشهور است که بعد از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیر-الدین طوسی^(۲) که در اواسط قرن سیزدهم میلادی تألیف شده) هر دو رواجی بسیار دارند. و آندو- یکی کتاب معروف به «اخلاق جلالی» است موسوم به: «لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق» تألیف فیلسوف عصر جلال‌الدین محمد بن اسعد الدوانی. آن کتاب ما بین سالهای

(۱) از تفسیر مواهب علیه نسخه‌ای خطی که سال بملکیت این بنده محشی است که در سال ۵۹۳۲ هجری کتابت شده. در آخر آن مؤلف بعد از ذکر نام نظام‌الدین علی شیر چنین مینویسد: «... و فرزند از جمنند لازال قد نه علیاً و قلبه صفیاً (ایهام بنام و تخلص فرزند خود کرده) در تاریخ اتمام، این رباعی انشا، فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا:

باخامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم: مه و روز و سال تاریخ نویس فی الحال «دو هزار شهرشوال» نوشت
«دوم شهرشوال» بحساب جمل مساوی است با ۸۹۹ که سال تاریخ اتمام آن کتاب است.

(۲) رجوع شود به: فهرست ریو ص ۱۴۱ و جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون ص ۲۲۰ و ۴۸۵، ۴۸۶.

۱۴۷۷ م. و ۱۴۶۷ م. تألیف و بنام اوزون حسن آق قویونلو مصدّر است (۱). دیگری کتاب اخلاق محسنی تألیف حسین کاشفی واعظ مذکور در فوق است که در سال ۹۰۰ هـ / ۱۴۹۴ م. تألیف شده و بنام ابوالغازی حسین بایقرا می باشد (۲). این هر سه کتاب به طبع های متعدد سریبی و سنکی و نسخ خطی فراوان بدست می آید و ریو و صف آنها و ترجمه هایی که از آنها شده به تفصیل ذکر کرده است، متن ترجمه اخلاق محسنی در هر تفرد Hertford در سالهای ۱۸۶۳ و ۱۸۵۰ م. و ترجمه آن بسال ۱۸۵۱ م. بچاپ رسیده است. زیرا آن کتاب مانند انوار سهیلی رواج بسیار دارد و برای امتحان زبان فارسی صاحب منصبان اداره هندوستان در آن دیار بکار می رود.

(۱) کتاب اخلاق جلالی نخست در کلکته در سال ۱۸۱۰ م. و سپس در سال ۱۲۸۳ هـ. ق. در لکهنو بچاپ سنکی بطبع رسید، و در ۱۳۳۴ هـ. ق. / ۱۹۱۶ م. تجدید طبع یافته، نسخه خطی نفیسی نیز در تصرف نویسنده است؛ و مولانا جلال الدین دوانی آنرا در شیراز بنام امیر زاده خلیل سلطان حاکم فارس، فرزند اوزون حسن آق قویونلو، تألیف فرموده، این شاهزاده از ۸۷۴ هـ. تا ۸۸۲ هـ. در فارس حکومت می کرده. مولانا در این تألیف به اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی نظر داشته و خود در آخر آن کتاب میگوید: «حکیم معقوف فیلسوف مدقق، نصیر المله والدین محمد الطوسی که اکثر این لوا مع از بر تو اثر اشراف انوار فوائد اوست...».

(۲) اخلاق محسنی را مولانا حسین واعظ کاشفی برای ابوالمحسن میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تألیف کرد و در ماده تاریخ آن گفته است: «اخلاق محسنی بتمامی نوشته شد تاریخ هم نویسنده ز (اخلاق محسنی)» که همان سال ۹۰۰ هـ. در می آید. این کتاب در هندوستان و اروپا بطبع های متعدد یافته و در سال ۱۸۵۱ بقلم H. G. Keene با انگلیسی ترجمه و طبع شده است.

از آنجا که هوش و ذوق ایرانی غالباً بیشتر متوجه اخلاق جلالی و اخلاق مخفی مباحث تصوف^(۱) و ماوراء الطبیعه^(۲) است و بعلم اخلاق^(۳) (با اصطلاح حکما) کمتر توجه داشته از نیرو

ارزش بسیاری برای آنها قائل نشده اند؛ فقط از آنجا که از خلال آنها شعاع نوری بآداب و طرز فکر فارسی زبانان میتابد دارای اهمیت اند. اخلاق جلالی بسببکی بسیار متکلف و متصنع نگاشته شده و از این سبب در دانشگاه کمبریج سابقاً در دوره عالی درس زبان فارسی تعلیم می شده است.

غالباً افکار ارسطو بوسیله ترجمه ها و شروح ابن سینا در فلسفه و فکر اسلامی نفوذ کرده است. علم حکمت بنظر او تقسیم میشود بدو قسمت: حکمت عملی^(۴) و حکمت نظری^(۵) و هر يك از آندو ب سه شعبه منقسم اند: فلسفه نظری - به ریاضیات و طبیعیات و الهیات (ما فوق الطبیعه یا مابعد الطبیعه) و فلسفه علمی: بتهدیب اخلاق - Ethics و تدبیر منزل - Economics و سیاست مدن Politics. و این مؤلفات اخلاقی که اکنون مورد بحث ماست از اقسام ثلاثه فلسفه عملی بحث میکند.

هر دو کتاب - اخلاق جلالی و اخلاق مخفی - بزبان انگلیسی ترجمه شده و بطبع رسیده اند.

مترجمان W. F. Thompson در لندن بسال ۱۸۳۹ م.

(۱) تصوف = Mysticism

(۲) ماوراء الطبیعه ، لاهوت = Metaphysics

(۳) علم اخلاق = Ethics

(۴) حکمت عملی = Practical Philosophy

(۵) حکمت نظری = Theoretical philosophy

اخلاق جلالی را بنام :-

« Practical Philosophy of the Muhammadan People »

ترجمه و طبع کرده است . اخلاق محسنی در هر تفرّد Hertford بسال ۱۸۵۱ م . ترجمه و طبع شده ، و خوانندگان انگلیسی میتوانند بآنها مراجعه نمایند .

اما مؤلفان آنها :- جلال الدین محمد الدوانی
جلال الدین دوانی الصدیقی^(۱) در سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶ م . در فریة

(۱) جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی معروف به : «ملاجلال دوانی» از اعلام ائمة اسلام و از اجله علماء و قضات قرن نهم هجری و از اولاد خلیفه اول ابو بکر صدیق (رض) میباشد . وی در فریة دوان گازرون در سال ۸۳۰ متولد و در دارالعلم شیراز بکسب علوم و فضائل پرداخت ، تا آنجا که خود یکی از اساتید بنام و دانشمندی معروف نزد خاص و عام گردید ، حوزه درس او در شیراز قبلة طالبان علم از چهار گوشه جهان شد .

وقتی سفری به تبریز کرده در حضور اوزون حسن با دیگر علماء زمان در مسائل فلسفی و کلامی مناظره مافرمود و یکی از شاگردان خود «ملاحسین میدی یزدی» را امر فرمود که با فضل دانشمندان مباحثه کند و او بر ایدان غالب آمد . دوانی با احترام و اعزاز بسیار به شیراز بازگشت و منصب قاضی القضاة فارس باو تفویض گردید . علامه دوانی همروزه از صباح تا ظهر ، در مدرسه دارالایمان بتدریس مشغول بود و نیمی دیگر از ظهر تا مساء ، بقضاوت میپرداخت . در شیراز با علامه سید صدرالدین محمد دشتکی مباحثات و مناظرات دارد . بعد از سقوط سلطنت ترکان آق قویونلو در اختلال احوال ایران روزگاری نیز آشفته گشت و سرانجام بسال ۹۰۸ از شیراز مهاجرت کرده به موطن خود گازرون رفت و در آنجا بیمار شد و جهان را بدرود گفت . مقبره او در فریة دوان موجود است .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

کتاب و آثار او بسیار، از جمله: **انه و ذج العلوم و تعریف العلم و شرح- العقاید العزیدیه و الاربعون السلطانیة و شرح تهذیب المنطق** است که بعضی هنوز زینت چاپ نیافته .

در تصرف نویسنده این حواشی دو نسخه خطی نفیس از **مجموعه رسائل مولانا- جلال الدین محمد دوانی** موجود است که یکی بخط شکسته نستعلیق معمول زمان بسیار خوانا و بیفط کتابت شده و مورخ است بسنه - ۵۰۰ و اربعین و تسمایه (۹۴۷) یعنی سی و نه سال بعد از وفات مؤلف تحریر شده و مشتمل است بر رسائل ذیل :

اولاً رسائل عربیه :

- ۱- تفسیر سورة الکافرون ۲- تفسیر سورة العلق ۳- رساله فی اثبات الواجب ۴- انه و ذج العلوم ۵- رساله الزوراء ۶- حاشیه بر تهذیب المنطق ۷- شواکل الحور فی شرح هیاکل النور .

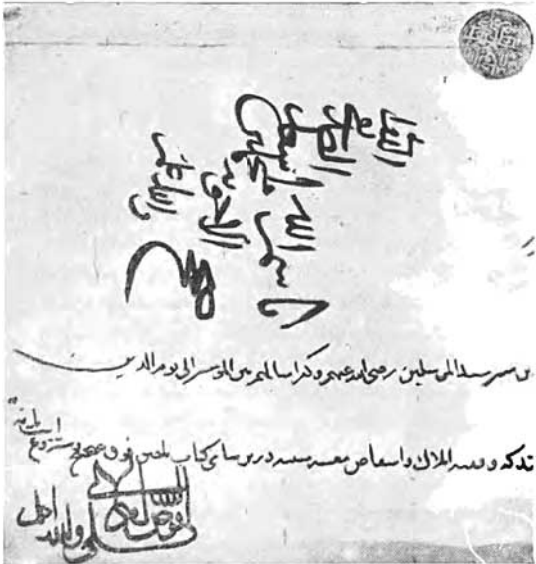
ثانیاً رسائل فارسی:

- ۸- رساله تهلیل ۹- رساله در شرح غزل «در همه دیر مغان نیست ... الخ» ۱۰- رساله در شرح بیت گلشن راز «تفکر رفتن از باطل سوی حق» ۱۱- رساله فی تحقیق العدالة ۱۲- رساله در ماهیت عدالت و احکام آن ۱۳- رساله صیحه و صدا ۱۴- تحفه روحانی ۱۵- رساله قلمیه ۱۶- مکاتیب فارسی .

و مجموعه نویسی ، مکتوب سال ۹۷۰ ه.ق. که در آن ده رساله از علامه دوانی بدون شده است ، و از این ده رساله دو رساله فارسی «**خواص الحروف**» و «**عرض لشکر**» در مجموعه نخستین نیامده بود . (برای توضیح بیشتر در خصوص رساله **عرض لشکر** رجوع شود به حاشیه صفحه ۵۸۸ کتاب حاضر).

در ضمن **رساله قلمیه** که محتوی بر رسائل لطیفه و مکاتیب رشیده مولانا است، سواد وقت نامه ای مشاهده شد که بامر پادشاه مغفور **یعقوب سلطان** دیوان حافظی بر مرفد **حافظ** وقت کرد و در نظر آن دیوان نوشته شد. چون رفیقه نصیح و بلینی است که در موضوع نادر نگارش شده و نمونه ای کامل از انشاء عصر است، برای تکمیل فایده بینا زینت این اوراق میشود .

بقیه حاشیه در صفحه بعد



سجل مولانا جلال الدین الدوانی

ص ۶۵۰

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

»بسمه

رندان خرابات تجرید را رموزی است که عقلاء خریده‌دان دریابند ، و حریفان
بزم تفرید را رسوم است که ادباء نکته‌شناس بر آن واقف نباشند .

ز بور عشق نوازی نه حد هر مرغی است

بیا و نوکل این بلبل خوش الحان باش

مصدق این-یاق آنکه شیوه این طایفه بر این نهج جاری شده که از معارف بلند
و حقایق ارجمند تمیز بمتبدلان خلیع العذار نمایند که جمال آن مخدّرات از دیده نامحرمات
محبوب باشد، چنانچه از مقام فنا بخرافات تمیز کنند و به می‌اشاره بحقیقه الحقائق نمایند.
و علی هذا القیاس صاحب این دیوان بلاغت نشان حافظ اسرار المعارف ، ناشر انوار العوارف
افیش علیه سجال اللطاف وخصّ بمن الله تالی بمزایا الاعطاف همین طریقه سلوک داشته
اسرار حقیقت را در کسوت مجاز مرشاه اهل راز جلوه داد : شعر حافظ همه بیت المنزل مرفعت
است . وجه قصد ایشان تنبیه طالبان است برای حقایق بروجی که از نظر نامحرمات
محبوب باشد ، لیکن طفلان مهدطیبت که هنوز چشم منربین نگشوده اند و بدوچه بلوغ
کمال انسانی نرسیده آن اشارات عالیّه را بر خائس لذات جسمانی و رذایل مشتهیات نفسانی
فروود آورند . « الله الله چه تفاوت ز کجا تا بکجا » و انما الاصل بالنیات ، و انما لكل
امری زمانوی .

چون اعانت طالبان حقیقت بر ذمت ارباب قدرت و اصحاب عظمت و شوکت دینی
لازم الاداء و فرضی محتتم القناست ، درین وقت بندگی حضرت سلطان سلیمان مکانی ،
ممهّد قواعد جهان بینی مشید معاهد کشورستانی ، بانی مبانی ایهت و جلالت ، ثانی
مثنی نعت و عدالت ، السلطان بن السلطان . . . این دیوان پراعت نشان را
که مجموعه لطائف معانی و نمودار نسخه تصویر مانی است بمقتضای اعطی القوس
باریها و اسکن الدار بانیها بر مزار فائز الانوار ناظم لطائف آثار وقف فرموده تا
طالبان صادق از فیض حقایق آن بهره مند گردند و ندیمان مجلس طلب بسامع آن
نظم در نثار طرب افزایشند و صادرات و واردات از سباط مفارقت نوال او نواله
بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

یابند و مجاوران و مضیفان از فیض حقائق آن مستفیض کردند و الله مفیض الخیر و الکمال و بیده تحفیک الآمال . انتهى

هم از آثار موجوده که محتوی بردستخط مبارک این عالم جلیل القدر میباشد، طومار مفصل وقف نامه است بسجل و مهر بزرگان و دانشمندان زمان از جمله: قاضی - عیسی شکر الله ساوجی (وزیر معروف یعقوب بن حسن پادشاه آق قویونلو، و نیز سجلی بخط مولانا جلال الدین محمد دوانی و مولانا ابوبکر احمد ابن مسعود الطهرانی را متضمن است .

این طومار وقف فراء اصفهانك و در زیان واقع در بلوک کراج اصفهان و ولاسان فریدن است که ابو الفتح سلطان محمد بن میرزا بایسنقر) ابن شاهرخ تیموری آن قرار را برای بقمّحسینیه شهشهان واقع در شهر اصفهان که مدفن سید شاه علاء الدین محمد فرزند شاه قطب الدین محمد است ، در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۸۵۲ ه . وقف فرموده است .

طومار مذکور اینك در تصرف جناب آقای حسین شهشهانى قاضی دانشمند معاصر است که از نخبه نیکان وزیده اهل خیر و صلاح میباشد و بر حسب خواست نویسنده این حواشی متن و عکس سجلات مذکور را با نهایت لطف و کرم برای درج در این کتاب باختیار او گذاردند و او را سپاسگزار و متشکر فرمودند، احسن الله له الجزاء. ذیلاً شرح سجلات درج میشود :

سجل علامه دوانی در صدر طومار بدین شرح است: «هو الهادی ثبت هذا الاشهاد الشريف عندي، فاشهدت به مرتباً عليه فضیته فر الشریة المقدسة وانا محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوانی والی شرعیات فارس بالتفویض السلطانی فر ذیقعدة سنة ۱۸۶۱». سجع مهر «لاله الااله الملك الحق المبين الوراق بالصمد الحقیقی محمد بن اسعد الصدیقی» و در ذیل طومار سجل مولانا دوانی بدین نهج است: «بسم الله صبح الاجوبه محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی .»

سجل مولانا ابوبکر طهرانی و سجع مهرش از این قرار است: «هو - قبول

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دوان از ولایت فارس نزدیک کازرون متولد شده ، پدرش در کازرون قاضی بوده است، وی نیز نخست قسمت عمده عمر خود را در همان ولایت گذرانید و در مدرسه دارالایام بیشتر ایام عمر را بتعلیم پرداخت ، سرانجام در سال ۹۰۸ هـ / ۱۵۰۲ م . وفات یافته و در مولد خود دوان ، مدفون گشته^(۱) است؛ دامنه صیت و شهرت او هم در زمان حیات از سرحدات موطن وی

(۱) رجوع شود به: فهرست ریوس ۴۴۲.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

هذا السواد باسلة الثابت مضمونه لدى توجد بينهما التوافق والتطابق وانی مستشهد بصحتهما و انفاذ مرادهما جماً من المدول الامناء حرره ابو بكر بن احمد بن محمود الطهرانی .

جمع مهر: «رجاء من الله نيل الاماني انا العبد ابو بكر الاصفهاني - جمع مهر قاضي عيسى فرزند وزير شكر الله ساوجي بدین عبارت است: «اطلعت عليه و انا الشاكر لعمد الله العبد الخفيف عيسى شكر الله» .

علامه دوانی در شاعری هم طبع آزمایی فرموده اشعاری دلاویز دارد، ایندبامی

از اوست :

ای خال لبت مردم بینائی من ز آینه رخسار تو گویائی من
من دور تو بدم از آن فرسنگ و آنکه تو درون دل سودائی من

در این اواخر ، (اسفند ماه ۱۳۳۴) یکی از طلاب دانش پژوه حوزه علمیه قم ، موسوم به شیخ علی که خود از زادگان قریه دوان ، دلائل ترقی و توفیق از آثار او نمایان است ، رساله بلطفی در شرح « زندگانی جلال الدین دوانی » بقلم آورده و آنچه بدست آورده از مآخذ و منابع درباره این فیلسوف و متکلم قرن نهم در آنجا جمع فرموده . رساله مذکور بانضمام رساله ای بنام : « نور الهدایه » بآلف مولانا در مطبعه حکمت قم طبع رسیده است . برای اطلاع بیشتر از حالات آن دانشمند بزرگه می شاید که آن کتاب مراجعه شود .

تجاوز کرده و چنانکه گفتیم در دربار سلطان عثمانی نیز معروف شده است^(۱)، با وجود این شهرت بسیارچندان اثر مهمی از خود باقی نگذاشته، جز همان کتاب اخلاق و بعضی رباعیات که وی خود آنها را شرح فرموده و نیز غزلی از حافظ را شرح کرده است^(۲).

اما شرح حال حسین واعظ کاشفی مؤلف اخلاق محسنی سابقاً ذکر شد.

جواهر الاسرار - لوائح - اشعة اللمعات

از آثار عرفانی که بقلم شعر نوشته شده در فصل سه اثر منشور عرفانی شعراء بحث خواهیم کرد. اما در قسمت ثر، از سه کتاب فوق بمنزله نمونه و مثال ذکر می شود. اولی و سومی شرح کتابی دیگر است، ولی دومی خود کتابی مستقل میباشد.

جواهر الاسرار وظواهر الانوار نام شرحی است بمنثوی ارجمند مولانا جلال الدین رومی، که بقلم کمال الدین حسین بن حسین خوارزمی نگارش یافته، این شخص صاحب مؤلفات بسیار است^(۳). وی بدست اوزبکان ماوراءالنهر در یکی از سالهای بین ۸۳۵ هـ و ۸۴۰ هـ کشته شد، و او شاگرد صوفی معروف شیخ خواجه ابوالفواست. منثوی معنوی راهم از ایام شباب بدقت مطالعه میفرموده و شرحی مختصر بر آن نگاشته موسوم به: «کنز الحقایق». ولی جواهر الاسرار را که شرحی مفصلتر است بعداً تألیف کرده. و آن در هندوستان بچاپ سنگی رسیده، نسخه خطی

(۱) رجوع شود به فهرست ریوس ۴۲۳ و رجوع شود بصفحه ۵۵۹ و ۶۰۵ کتاب حاضر.

(۲) رجوع شود بعاشیه منعه ۳۷۵ و ۶۵۸ کتاب حاضر.

(۳) اینها فهرست ریوس ۱۴۴.

نیمی از آن در موزه بریتانیا موجود است^(۱)، و یک قسمت از دفتر دوم نیز در کتابخانه دانشگاه کمبریج^(۲) یافت میشود. قسمت عمده این کتاب مقدمه ایست شامل بر تاریخ و اصطلاحات و مبادی صوفیه.

آن دو کتاب دیگر یعنی **لوائح واشعة اللمعات** از آثار قلم بارور شاعر بزرگ و عارف معروف، **مولانا عبدالرحمن جامی**، است و ذیلاً از آن هر دو سخن خواهیم گفت :-

۱- اشعة اللمعات شرح کتاب **لمعات شیخ عراقی**، است که در فصل سابق ذکر آن رفت^(۳). علاوه بر نسخ خطی که چندان فراوان نیست، این کتاب بدون تاریخ نیز در ایران چاپ شده و مشتمل است بر همان کتاب و چند رساله عرفانی دیگر. درباره منابع اصلی این کتاب جامی در مقدمه آن میگوید :

« اما بعد نموده میآید که در آن وقت که شیخ عالم عامل عارف عارف عاشق صاحب النثر الفائق والنظم الراقی ، «آن زجام کرم ارباب همرا ساقی» **فخر الدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی** بصحبت قدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین **ابوالمعالی صدرالحق والملة والدین محمد القونیوی** قدس الله تعالی سرهما رسیده است ، و از وی حقایق **فصوص الحکم** شنیده، مختصری فراهم آورده و آن را بسبب اشتغال بر لعمه ای چند از یوارق آن حقایق **لمعات** نام کرده، بمبارامی خوش و اشارامی دلکش جواهر نظم و نثر برهم ریخته ، و لطائف عربی و فارسی درهم آمیخته ، آثار علم و عرفان از آن پیدا ، و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا ، خفته را بیدار کند و بیدار را واقف اسرار گرداند ، و آتش عشق بر آفریند، و سلسله شوق بجنباند

(۱) شماره: Add. 14051 رجوع شود به: **فهرست ریوس ۵۵۸**.

(۲) **فهرست کتابخانه کمبریج Or. 238**.

(۳) رجوع شود بسفحه ۱۷۸ - کتاب حاضر.

بواسطه آنکه زبانه زد «بدنام کننده نگو نامی چنده» شده است و دست فرسوده «از راه فاده بی سرانجامی چنده» گشته ، اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند، و دامن قبول از آن درجیده . و این فقیر نیز چون آن زد و وانکارا میدید ، از شغل بآن فراغت میورزید . تا آنکه در اینولاجل اخوان الصفا و امرخلان الوفاء سیره الله علی سیرعباده العرفاء ، که نام خجسته فرجامش دراثنای این دعا ، بخوبترین صورتی از صور رمز و ایما (۱) بین الله و بین عباده سمت ادا یافت . استدعای مقابله و تصحیح آن نمود ، و در مقابله آن جز اتقیاد چاره نبود . چون متصدی این شغل گشتم و بر تفاسیل اجزای آن بگشتم ، بهرورقی از آن لمعهای از انوار حقائق دیدم ، و در هر صفحه نفعه ای از اظهار معارف شنیدم . باطن را بفهم و فائق انجذابی واقع شد ، و خاطرها از صوبت ادراک مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد ، نسخ متن مختلف بود و بعضی از طریق صواب منحرف مینمود ، در مواضع اجمال و مواقع اشکال بشرحهای آن رجوع افتاد ، نه از هیچ یک مشکلی حل شد و نه در هیچ کدام مجملی مغل کشت .

این داعیه متمکن گشت ، که از برای تصحیح عبارات و توضیح اشارات آن شرحی جمع کرده شود ، ملفوظ از سخنان مشایخ طریقت ، و کبرای حقیقت ، بتخصیص شیخین کبیرین **حی المله والدین محمد بن العربی و مرید و تلمیذوی صدر الحق والدین محمد القونیوی** و متابعان ایشان قدس الله تعالی اسرارهم . پس بمقتضای آن داعیه خاطر باره کباب این امر خطیر آرامید ، و بامداد توفیق الهی در زودترین وقتی باتمام انجامید ، و چون بسیاری از آن سخنان که در آن شرح اندراج یافته از آن قبیل است که از تأمل در نیرات کلمات متن بردل یافته ، می شاید که آنرا «**اشعة اللمعات**» نام نهند ، و باین وصف بر نظر طالبان جلوه دهند . مأمول از ناظران منصف ، نه منکران بنیاد متصف ، آنکه چون این مجموعه را در نظر دارند و اندیشه بر مطالعه آن گمارند ؛ هر کجا خیر و کمالی بینند ، از مواهب حق سبحانه و تعالی شمارند ؛ و هر کجا عیب و نقصانی یابند ، بمنجز و تصور بشریت راجع دارند ؛ و این کمینه را بخصوصه هدف توب

(۱) بشمی بهمدوح اشاره فرموده ، یعنی جمله : «سیره الله علی سیرعباده» که در وسط الله و عباده کلمه علی سیر - مصحف حلشیر - واقع شده است .

ملاط نازند، و خود ادرور طه بد جوئی و بد کوئی نیندازند، و التوفیق من الله سبحانه .
جامی پس از مقدمه بابیانی طولانی در نکات مختلفه عرفان با انضمام
 سؤال و جواب بر رفع مشکلات بشرح کتاب پرداخته و سخن را ختم می‌کند
 به قطعه ملمع عربی و فارسی که در آن کلمه «تممته» را تاریخ اتمام تألیف
 قرار داده و آن سال ۸۸۵ هـ. میشود^(۱) و قطعه این است :

بآقام هستی است جامی اسیر	محي الله آثار اقامه
بشويد اين شرح توفيق يافت	مقرأ بزلات اقدامه
و اذ قال « اتممته » فدبدا	بما قال تاريخ اعمامه

۴- لوائح لوائح جمع لائحہ بمعنی: درخش و تابش است، و آن
 نام رساله ایست در تصوف به نشر، آمیخته بر باعیات .

مشمول بررسی لایحه^(۲)، و آن کتاب بطور گراور با مقدمه و ترجمه
 بفرانسو وضائم بسی آقای وینفیلد E. H. Whinfield^(۳) و بدست یاری استاد
 دانشمند محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ شده، و طبع این کتاب راه را
 برای مطالعه و تحقیق در تصوف و عرفان ایران باز کرده است. این کتاب
 کوچک در سال ۱۹۰۶ در تحت نظر انجمن سلطنتی آسیائی لندن بطبع
 رسیده است (شازرد همین مجلد از سری جدید ترجمه های شرقی).

(۱) تاریخ اعمام کتاب کلمه (اتممته) است و آن سال ۸۸۶ هـ. میباشد «تممته»
 که یکسال کمتر است .

رجوع شود به: **کتاب جامی** تألیف نویسنده ص ۱۸۱، طبع طهران .

(۲) رجوع شود به: **کتاب جامی** اینا، ص ۱۷۰. جامی لوائح را در طی رباعی
 نغزی به «شاه همدان» هدیه کرده است و گفته:

سفته گهری چند چو روشن خردان	در ترجمه حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ مدان معتمدان	امن تحفه رساند بشاه همدان

معلوم نشد این شاه همدان کومت؟ شاید اهدا، به **جها ن شاه قره قویونلو** کرده باشد.

(۳) وینفیلد، خاورشناس انگلیسی متولد به ۱۸۳۵ و متوفی ۱۹۲۲ م .

بنظر من یکی از قطعات بسیار زیبای آن کتاب مناجاتی است که در دیباچه آن آمده است. در آنجا میفرماید :-

« الهی، الهی! خلصنا من الاشتغال بالملاهی - و ارننا حقائق الاشیاء، کما هی، فشاوت غفلت از بصیرت ما بیکشای، و هر چیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه ده، و از نیستی بر جمال هستی پرده من، این صور خیالی را آئینه تجلیات جمال خود گردان، نه علت حجاب و دوری. و این نقوش و همی را سرمایه دانائی و بینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری. محرومی و مهجوری همه از ماست ما را باممگذار و ما را از مارهایی کرامت کن، و با خود آشنائی ارزانی دار » .

آثار فرقه حروفیه (۱)

درد کر پیروان فرقه حروفیه که در فصل سابق صورت تحریر یافت، به بعضی کتب اصلی که از طرف بزرگان آن طائفه یا راجع بآنان تألیف شده است اشاره شد. از مد نظر ادبی خالص بیشتر آثار فرقه حروفیه

این کتب و آثار (باستثنای بعضی کتب منظوم مانند: «اسکندر نامه»،^(۲) چندان قدر و قیمتی ندارند^(۳)، گرچه از لحاظ

(۱) درباره زندگانی و آثار فضل الله استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه آقای دکتر صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه تهران در کتاب پر ارزش «واژه نامه گریگانی» که سال ۱۳۳۰ ه. ش جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است اطلاعات دقیق و مفصلی بدست داده اند. در این کتاب نمونه هایی از نوشته های فضل الله بزبان گریگانی با ترجمه فارسی آنها آمده است و همچنین در آن از زبان پدشاه استرآباد که فضل الله در جاودان نامه و نوم نامه و محبت نامه خود لغاتی استعمال کرده فرهنگ کامل فراهم ساخته اند.

مزید اطلاعات را رجوع شود بمقاله همان استاد ذیل عنوان: «آکاهیهای تازه از حروفیان» که در مجله دانشکده ادبیات سال دوم شماره ۲ ص ۳۹ به ۶۵ چاپ رسیده است. (۲) ترجمه و طبع مسبوک کلمان هوآرت Cl. Huart در جلد ۹ سلسله ادباف گیب.

(۳) این معنی درباره آثار حروفیه فارسی صادق است و الا از ترکی، چنانچه قبلاً گذشت، مستر گیب نسیمی را اولین شاعر حقیقی زبان ترکی عثمانی شمرده است، رجوع شود بمفعله ۵۱۴ همین کتاب.

مطالعات در مذاهب و معرفه النفس شاید بسیار جالب باشند.

برای خواننده‌ی سابقه، کتاب جاویدان نامه فضل‌الله استرآبادی هر چند که مطالبی چند از اسرار نهانی را مشتمل باشد، خود یک رشته افکار در هم و آشفته و نامفهوم بیش نیست؛ و تنها چیزی که از نوشتجات عذیده او قابل فهم و مطالعه است، همانا نامه ایست که به یکی از شاگردان خود یک شب قبل از قتل خویش نگاشته. از این نامه همچو برمی آید که: **فضل الله** را در شیروان بقتل رسانیده اند (۱) و آن مکان را با اشاره بواقعه شهادت امام حسین (ع) **کر بلا**ی خود (۲) خوانده است.

چنانکه گفته شد، این فرقه کار مهمی در ایران صورت ندادند و بعد از فناء مؤسس و جانشینان او این طائفه بکلی در آن کشور از میان رفتند، بر خلاف در ترکیه عقاید ایشان انتشاری بسیار یافت. و با وجود همه آزارها و عقاب‌ها که در باره **نفوذ عقاید حروفیه در ترکیه**

این فرقه مورخان ترك ذکر کرده اند، جماعتی کثیر پیروآن شدند، که از جمله مهم‌ترین فدائیان آنان یکی نسیمی شاعر است که او را زندمژنده بجرم فساد عقیده در شهر حلب پوست کردند، در سال ۸۲۰ هـ / ۱۴۱۷ م. **مستر گیب** تفصیل جالب توجهی از او و از **فرقه حروفیه** و هم چنین از شاگرد وی **رفیعی شاعر ترك**، مؤلف «بشارت نامه» ذکر میکنند (۳). در اینجا این نکته جالب نظر است که کتب حروفیه غالباً دارای نام و عنوانی است که با کلمه «نامه» ترکیب یافته؛ مثلاً **دربان فارسی این کتب: آدم نامه، عرش نامه، هدایت نامه،**

(۱) رجوع شود به: مقاله دوم **پرفمور براون** در ژورنال آسیاتیک مندرج ژوئیه ۱۹۰۷ م. ص ۹.

(۲) رجوع به: **تاریخ شعر عثمانی** تألیف **گیب**، جلد اول - ص ۳۳۶-۳۸۸.

استوانامه، کرسی نامه، محبت نامه و غیره در دست می باشد. و در زبان ترکی علاوه بر کتاب بشارت نامه مذکور، کتابهایی بنام آخرت نامه فضیلت نامه، فقر نامه - و بسیاری دیگر که اسامی آنها در مقاله دوم این جانب در باب ادبیات حروفیه که در روزنامه آسیانی سلطنتی انگلستان بتاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ نوشته ام بتفصیل مندرج است. با آنکه در آنجا از ۴۵ کتاب خطی این طائفه باختصار ذکر شده است، معذک فهرستی که در آن مقاله آمده کامل نیست؛ و هنوز بطور دقیق بحث و تحقیق در آنها نشده و استحقاق مطالعه و استقراء زیادتری دارد.

تأحذی برای تدقیق و کنجکاوای راجع باین طائفه و فهم تاریخ و ادبیات ایشان میتوان بطور اختصار در آنچه ذکر فرقه حروفیه بزبان انگلیسی و فرانسه در باب آنها نگاشته اند در کتب انگلیسی و فرانسه مطالعه نمود. مثلاً آنچه که من در باب کتاب جاویدان کبیر^(۱) در دو مقاله ای که در روزنامه

انجمن آسیانی انگلستان نگاشته ام و فصلی که هسترگیب در تاریخ اشعار عثمانی نگاشته و نیز در کتابی که در سلسله انتشارات گیب بجلد نهم سال ۱۹۰۹ طبع شده و موسوم است به :

« Textes Persans relatifs à la secte des Houroufis, publiés, traduits et annotés par M. Clément Huart, suivis d'une Etude sur la Religion des Houroufis, par le Dr. Rizà Tevfiq, connu sous le nom de Feyleouf Rizà. »

(۱) رجوع شود به : فهرست نسخ فارسی دانشگاه کمبریج تألیف بر اون مر ۶۹.

ردّی که اسحق افندی بر حروفیه بزبان
 ترکی سال ۱۲۸۸ هـ. نوشته و بسال
 ۱۲۹۱ هـ. چاپ شده موسوم است به: «کشف الاسرار و دفع الاشرار»
 گرچه عباراتی سخت و خشن تحریر شده ولی مطالب آن بصحت مقرون
 و منطبق بر تحقیقات دقیق میباشد. در آن کتاب مؤلف بعد از خطبه چنین
 مینویسد:-

«معلوم باد که از تمام این فرق که خود را وقف خلاصت مسلمانان کرده اند،
 فرقه بکتاشیه کثرت از همه اند، و هر چند از کردار و گفتار ایشان واضح است که
 آنها مسلمانان حقیقی نیستند، معذک در سال ۱۲۸۸ این معنی را کاملاً ثابت و محقق ساختند.
 کتب که این جماعت بنام جاویدان نگاشته اند شش کتاب است، که یکی از آنها را
 زهیم این فرقه فضل الله حروفی تألیف نموده، و پنج دیگر را جانشینان و خلفای او
 تحریر کرده اند. و هر چند از این کتابهای پنجگانه کفر و زندقه بوضوح نمایان است،
 و این طایفه عادت بر آن دارند که آن کتب را در خفا در میان خود تعلیم کنند و مطالعه
 نمایند، ولیکن چنانکه فرشته زاده در جاویدان خود موسوم به «عشق نامه»
 تا اندازه ای پرده بر روی کفریات خویش افکنده، باز در سال مذکور پیروان او جسارت
 کرده آن کتاب را طبع و انتشار دادند. علیهذا بدون خلاف تحریر رساله ای برای انتباه
 مؤمنین و بیان حقیقت ماهیت کفرآمیز آن مبادی در کتب ایشان صورت و جواب فوری
 داشت، و ازین رو باعتبار خدای متعال بر تحریر این رساله همت گماشتم و آن را در سه فصل
 تألیف نمودم از اینقرار:-

فصل اول: بیان اصل و مبدأ فضل الله حروفی و اصول و قواعد بعضی از
 بکتاشیه.

فصل دوم: بیان کفریات جاویدان - فرشته زاده.

فصل سوم: بیان کفریاتی که در دیگر جاویدانها آمده است.

بعد از ذکر مختصری از قرامطه و دیگر فرق قدیمه، و ذکر

فضل الله استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه، نویسنده بیان میکند چگونه بر تیمور، میرانشاه، اورا بقتل رسانید. «بحکم وی طنابی پیای او بسته و علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار کشیده و وجود خبیث او را از این دنیا زائل کردند». و بعد از وی نه خلیفه او در اطراف ممالک اسلام منتشر شدند و از آن میان آنکس که به علی الاعلی^(۱) ملقب بود بصومعه حاجی بکتاش در اناطولی درآمد، و قلوب ساکنان آن خانقاه را بسوی خود جلب و نهانی تعلیم مبادی و نشر جاویدان را آغاز کرد. و مدعی بود که آنها اسرار و رازهای مخفی حاجی بکتاش است، و آنجمله را «اسرار» نام نهاد و پاداش افشای آنها مرگ بود. برای آنکه بعضی رموز تاریک و صفحات مبهم جاویدان کشف و فهم شود رساله‌ای بنام مفتاح الحیات تألیف کرده‌اند. که هر کس آن را نداشته باشد معانی و غوامض کتاب جاویدان را در نمی‌یابد.

با وجود همه این احتیاطات در مملکت عثمانی، چند مرتبه حروفیه و بکتاشیه گرفتار عقابهای شدید شدند. که یکی از آن جمله در این اواخر سال ۱۲۴۰ هـ. اتفاق افتاد، در زمان **عقاب و عذاب حروفیه سلطان محمود خان**. بسیاری از آنان در این در کشور عثمانی واقع گشته شدند و خانقاههای آنان خراب و اموال آنان پیروان فرقه نقشبندیه واگذار شد. بسیاری از مشایخ و مریدان آنان که جان در بردند در سلك دراویش نقشبندیه و قادریه و رفاعیه و سعدیه منسلک شدند، و در آنجا با کمال حزم و احتیاط محرمانه

(۱) علی الاعلی خلیفه فضل الله استرآبادی متوفی به سال ۸۲۲ هـ.

به نشر مبادی خود پرداختند. با وجود همه این مصائب و شدائد دوباره آن عقاید بزودی تجدید حیات یافت، و هم اکنون در ممالک ترکیه، برخلاف ایران که اصل و منشاء این جماعات است، بکثایت انتشاری وسیع دارند، و ظاهراً اکنون در ایران اثری از وجود این فرقه باقی نیست. با این همه بلاشبیه بسیاری از تعالیم و عقاید آنان هنوز در میان عرفاء آن سرزمین وجود دارد؛ و نیز بسیاری از نظریات عجیبه و اصطلاحات غریبه ایشان بامبادی فرقی مانند جماعت بایه آمیخته شده است که شرح آن بعداً خواهد آمد.

ادیات ترکی در این دوره

در این کتاب کراراً این قاعده را ذکر کرده ایم، که تاریخ ادبی يك قوم و ملت به معنای عام خود محدود و محصور بآثاری که بزبان ملی خود مینویسند نیست، بهمین نظر کتب عربی را نظری بادیات ترکی که بخامه دانشمندان ایرانی تألیف شده است در این کتاب همواره مورد بحث قرار داده ایم. اینک بهمان دلیل سخنی چند از ادبیات وسیع و قابل توجه ترکی، که در قرن نهم در دربار تیموریان خاصه در هرات زمان سلطنت ابو الغازی سلطان حسین (۸۷۸-۹۱۱ هـ/ ۱۴۷۳-۱۵۰۵ م.) انتشار یافت، در اینجا ضرورت دارد.

برخی از کسانی که پدید آورنده آثار ترکی میباشند، غالباً از نژاد ترك بوده و ایرانی نمیباشند، ولی هم در ماوراءالنهر و هم در ترکستان دوزبان فارسی و ترکی دوش و دوش یکدیگر انتشار و رواج کامل داشته است؛ هنوز نیز هر دوزبان در آنجا انتشاری وسیع دارد. نفوس متکلمان باین دولسان از آن زمان تا کنون همواره تعدادی قابل توجه است. از آنجا که

زبان فارسی بیشتر بمنزله حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات لطیفه متعاین است، ازینرو بیشتر مورد استعمال واقع میشده. حتی سلاطین و امرا و ترک نژاد تیموری مانند: **الغریگ**، **بایسنغر**، **میرزا حیدر دوغان** و حتی شخص **سلطان حسین بایقرا** همه زبان فارسی را در مقاصد ادبی خود بکار میبرده‌اند. تنها **امیر کبیر علیشیر نوائی** بیش از هر کس بر تقدیم و ترفیع زبان ترکی جغتائی بذل مساعی نموده و آنرا درجه و منزلت یکی از السنه ادبیه داده است.

در رساله‌ای که بهمان زبان نگاشته و آن را **دحا کمه**

خدمات **میر علیشیر اللغین** نام داده، **میر نوائی** در اثبات برتری نوائی بزبان و ادبیات ترکی

مقام و رجحان پایه ترکی بر فارسی سعی بسیار فرموده است. از آثار و تألیفات عدیده وی سابقاً

سخنی گفته شد^(۱)؛ هر کس اطلاعات وسیع‌تری بخواهد، باید بمقاله‌ای که **مسیو بلن فرانسوی M. Belin** در **مجله آسیائی فرانسه** سال ۱۸۶۱ م. نوشته است مراجعه نماید. و نیز باید مقاله‌ای دیگر از همان شخص که در باب کتاب **محبوب القلوب امیر علیشیر**^(۲) نگاشته و در همان مجله

(۱) برای بحث و مطالعه کتب و آثار **میر علیشیر**، باید تحقیقاً مراجعه نمود بمطبوعاتی که **جمهوری شوروی اوزبکستان** بمناسبت جشن یانصد تولد او در **تاشکند** سال ۱۹۴۸ م. طبع و انتشار داده است. آثار این امیر دانشمند بتمام السنه **جماهیر شوروی** طبع رسیده و محققان آن کشور در آن باره تحقیقات دقیق و مفصل کرده‌اند.

(۲) کتاب **محبوب القلوب** ظاهراً در **اسلامبول** سال ۱۸۷۲ م. طبع

بسال ۱۸۶۶م. طبع شده است، مطالعه فرماید و عنوان آن مقاله این است :

« Caractères, Maximes et Pensées de Mir Ali-Chir Névaïi »

دولت‌شاه در خاتمه کتاب تذکرة الشعراء خود چندین تن از شعراء ترك زبان را در عداد معاصران خود ذکر میکند . هم چنین نام مؤلفات عدیده و آثار بسیار بدین زبان نثرأ و نظماً در فهرست ريو از كتب تركی خطی موزه بریتانیا آمده است که همه مولود این عصر و زمان میباشند .

باهمه اینها، جز برای محصل ادبیات ترك، برای دیگران تحصیل این لهجه خاص تركی (جفاتائی) بزحمت آن نمی‌آورد مگر محسن قراحت کتابی که در این زمان در نوع خود منحصر بفرد و بهمان زبان جفاتائی نوشته شده و آن به «بابر نامه»، یایاد داشتهای بابر پادشاه هندوستان نامبردار است^(۱). بهر صورت قراحت ترجمه انگلیسی^(۲) یا فرانسوی آن برای طلاب تاریخ ایران و هندوستان، در صورتیکه بآن دو زبان آشنائی داشته باشند، لازم است . شوروشوقی که نسبت باین کتاب تقیس از طرف مترجمان آن یعنی ارسکین انگلیسی^(۳) و پاوه دکورتی فرانسوی^(۴) بظهور رسیده و دیگران که همه بر سر این کتاب زحمت کشیده‌اند، بهیچوجه نمیتوان

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۱۸ از همین کتاب.

(۲) ترجمه فرانسوی این کتاب بقلم پاوه دکورتی - Pavel de Courteille مستقیماً از اصل تركی گرفته شده . بنا براین بر ترجمه انگلیسی آن بقلم ارسکین ولیدن Leyden که از متن فارسی ترجمه کرده‌اند ترجیح دارد .

(۳) رجوع شود به : تاریخ هندوستان ج اول ص ۵۲۲ ، تألیف ارسکین

(۴) رجوع شود بمقدمه ترجمه فرانسوی ص ۲ .

بمبالغه و افراط نسبت داد، زیرا کسانی که آن کتاب را بادیده دقت تصفح کرده اند، میدانند که این کتاب دارای مزایا و اختصاصاتی است و مؤلف آن دارای اوضاع و احوال خاصی است که بآن کتاب اهمیت و مقام ممتازی عطا میکند.

محال است که بتوان آن کتاب را بهتر از الفینستون انگلیسی^(۱) وصف کرد. وی آن را چنین توصیف میکند:

» بابر نامه مشتمل است بر سرگذشت دقیقی از زندگانی يك تن از سلاطین بزرگ تاتار که در طی آن بطور طبیعی آراء و تمایلات خود را خالی از هر گونه پرده پوشی، و خودداری، و در عین حال بیرون از هر گونه احساسات بمبالغه آمیز تصب، با بیطرفی و با کمال صراحت بیان کرده است.

همه کسانی که
بابر نامه را
خوانده اند آن را
ستوده اند

اسلوب تحریر کتاب بسیار ساده و بی تکلف و در همان حال زنده و روح بخش است. و مانند آئینه مزایای اهل صر و مملکت خود را در مظاهر و رفتار و کردار و احوال بوضوح و جلای تام منعکس میسازد. از این حیث آن را تنها نمونه ای از تاریخ حقیقی در آسیا باید دانست، زیرا نویسنده آن معمولی در کتب خویش همه از اعمال و تشریفات سلاطین شرح وسطی پر از طنطنه و طمطراق میدهند، ولی سرگذشت حقیقی احوال و حتی رفتار و حوادث همان طبقه را از قلم می اندازند، از آن طبقه که بگذرد از

(۱) رجوع شود به هندوستان جلد دوم ص ۱۱۷.

الفینستون (مونت استوارت) Elphinstoe, Mountstuart

از رجال معروف انگلستان و از اعمال آندوات در هندوستان صاحب آثار مهمه در علم تاریخ و سیاست و شرق شناسی است. متولد در ۱۷۷۹م. در اسکاتلند و متوفی در ۱۸۴۱م. در لندن.

سایر طبقات زیر دست بکلی چشم میپوشند ، امادر بابر نامه برخلاف - اشخاص و ذوفیات والیه و عادات و افراد همه بیان شده و باوصفی هر چه دقیق تر آن مطالب را مجسم ساخته ، چنانکه خواننده خود را در میان آنها میپندارد ، تو کوئی آن اشخاص را میبیند و اخلاق و صفات آنها را معاینه می کند. از ممالك و بلاد و مناظر و اقالیم و محصولات و مصنوعات نظریه و صنایع یدی شهرهائیکه بابر خود مسافرت کرده چنان توصیف میکند که در دقت و صحت و روشنی حتی در سفرنامه های سیاحان جدید نظیر آنرا کمتر میتوان یافت . مخصوصاً اگر اوضاع و احوالی که نویسنده در موقع نگارش آن یادداشتها داشته است در نظر بگیریم براسنی از تحریر آن بشکفت و حیرت میافتیم .

این بود سخن الفینستون درباره بابر نامه، و حقیقه آن کتابی است فوق العاده ساده و بی تکلف ، مثل آنست که نویسنده ای روزنامه احوال خود را برای تسلیت نفس خود نگاشته باشد، نه برای مطالعه حتی نزدیکترین دوستان خود ؛ شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ صورت تا کنون نه چنین کتابی نوشته و نه اعترافات او باین پایه انتشار یافته است .

بابر، در همان حال که غالب حوادث عظیمه تاریخی را که خود بنفس خویش در آنها شرکت داشته کاملاً ثبت میکند ، بهیچوجه از ذکر جزئیات نیز غافل نمانده است . مثلاً يك جا بیان میکند که چگونه برای اولین بار در ۲۳ سالگی در سال ۹۰۹ هـ / ۱۵۰۳ م. صورت تراشیده است ^(۱) ، یا اولین دفعه ستار شمسید را چگونه در آسمان مشاهده کرده ^(۲) ، یا نخستین بار که هوس نوشیدن شراب نموده در هرات در سال ۹۱۲ هـ / ۱۵۰۵ م. اتفاق افتاده ^(۳) .

(۱) رجوع شود به بابر نامه طبع ایلمینسکی صفحه ۱۶۶

(۲) > > > > ۱۵۳

(۳) > > > > ۲۳۹

هم چنین شرح میدهد نخستین باری که طبع خود را بسرودن ابیات ترکی آزموده است^(۱). هم چنین چگونگی زواج بد فرجام خود را با عایشه سلطان یه گم حکایت مینماید^(۲)، و نیز عشق پر شور و بی حد خود را با محبوبه خود، بابری^(۳)، و مجالس بزم باده کساری^(۴)، و نیز تفصیل انگورچینی^(۵) و شرح يك مجلس شراب که در آن خود از شرب مسکر عمداً اجتناب کرده است تا بهوشیاری اثر مستی را در دماغ همگنان مشاهده کند و کیفیت آن را شخصاً تحقیق و معاینه نماید^(۶)، همه قابل توجه است.

سابقاً ذکر شد که ارزش ملاحظات و دقایق جغرافیائی آن کتاب تاجه پایه است، لیکن یادداشتهای او درباره نباتات و حیوانات آسیای مرکزی و هندوستان نیز بهمان حد قابل تحسین میباشد. همچنین قضاوت دقیق و خالی از جانب داری که نسبت بصفات و عادات مردم فرموده حتی درباره خویشان خانواده سلطنت و رجال معروف معاصر، همه دارای فائده بسیار و ارزش بشمار است.

از نظر مطالعات فعلی ما، هیچ قسمت از آن یادداشتها جالب تر و

(۱) رجوع شود به بابرنامه طبع ایلمینسکی صفحه ۱۰۷

(۲)	>	>	>	>	۱۲
(۳)	>	>	>	>	۱۳
(۴)	>	>	>	>	۲۹۱ و ۲۹۳ و ۳۰۵
(۵)	>	>	>	>	۶
(۶)	>	>	>	>	۳۰۴

وصف رجال ادب
و هنر در بابر نامه
سودمندتر از آن قسمت نمیباشد که بذکر رجال
ادب و اساتید شعر و صاحبان قلم و هنرمندان مخصوص
ساخته است (۱)، با اختصاص در باره رجال دربار

ابوالغازی سلطان حسین وجه امتیازی قائل شده، نخست از شخص آن
پادشاه و سپس وزیر نامدار و امیر کامل عیار او، یعنی میرعلیشیر (۲) سخن
کرده است. چونکه سراسر آن فصل را میتوان بزبان فرانسه در ترجمه‌ای
که پاوه‌دکورتی (۳) از آن کتاب فراهم ساخته مشروحاً مطالعه نمود
(صفحات ۳۶۴ تا ۴۱۵). در اینجا کافی است که بطور اختصار بعضی از فقرات
مفيد آن کتاب را نقل نمائیم.

وصف سلطان حسین
میرزا
از آن جمله بعد از آنکه درباره تولد و وفات و خانواده
و صورت ظاهر سلطان حسین میرزا سخن میگوید،
بابر عقاید مذهبی او را وصف کرده تمایل وی را
نسبت بمبادی تشیع ذکر میکند که چگونه در بدو سلطنت خویش بآن
طائفه کرائید. ولی میرعلیشیر از او جلو گیری نمود. هم چنین بیماری
رماتیسم مزمن وی اشاره میکند که این مرض او را از اداء فریضة صلوة
باز میداشت، ولی برای غفلت از اداء صوم هیچگونه عذری نداشت. عبارت
او این است (۴).

(۱) رجوع شود به بابر نامه طبع ایلمینسکی صفا ۲۲۱-۲۳۱.

(۲) > > > > ۲۰۳-۲۱۴.

(۳) پاوه‌دکورتی Pavel de Courteille رجوع شود به صفا ۴۱۸ و ۶۶۳.

از همین کتاب.

(۴) نقل از ترجمه فارسی بابر نامه طبع بمبالی (ملك الكتاب).

«در اول گرفتن تخت تاشن هفت سال تأیید بوده، بعد از آن بشراب خواری افتاده، نزدیک به چهل سال در خراسان پادشاه بود، هیچ روز نبود که بعد از نماز پیشین شراب نخورد، اما هرگز صبحی نمیکرد. پسران و جمع سپاهی و شهری او را این حال بود، با فراط عیش و فسق میکردند، اما شجاع و مردانه کسی بود. بارها خود شمشیر رسانیده بود، از نسل تیمور بگ معلوم نیست که هیچکس برابر سلطان حسین میرزا شمشیر زده باشد. طبع نظمی هم داشته، دیوان هم ترتیب داده بود، ترکی میگفته تخلص^(۱) او «حسینی» بوده^(۲) و بعضی از ابیات او بد نیست. اما تمام دیوان میرزا در یک وزن است».

نیز مینویسد وسعت مملکت او در خراسان از مشرق به بلخ و از مغرب به بسطام و دامغان از شمال به خوارزم (خیوه) و از جنوب به قندهار و سیستان میرسید. بعد از آن باز میگوید: «عصر وزمان وی بسیار زمانی عجیب بود و خراسان مخصوصاً هرات پر بود از مردمان هنرمند و صنعتگران بی نظیر، و هر کس کاری برعهده میگرفت همت و عنایت او مصروف بود که آن کار را به منتهای کمال برساند».

بعد از در آن پادشاه از میر علیشیر بحث میکنند
وصف میر علیشیر
و ذوق شعری او را بسیار میستایند، می گوید وی
نوائی
در اشعار عاشقانه و غزلیات و رباعیات منزلتی عالی

(۱) تخلص = Nom de guerre

(۲) در متن انگلیسی تخلص سلطان را «حسین» نوشته در صورتیکه مسلماً تخلص او «حسینی» بوده است، معلوم نیست این اشتباه از کجا ناشی شده. (رجوع شود به مجالس النفاثی طبع مترجم ص ۱۳۱).

دارد ولی در فن منشآت درجه او پائین تر است. هر چند اشعار او بزبان ترکی است، ویرانیزدیوانی فارسی میباشد که در آن تخلص «فانی» کرده است. وی حامی و پشتیبان بزرگ صنایع ظریفه و ادبیات بود و نقاشان زمان مانند بهزاد و شاه مظفر که در آن زمان شهرت عظیم حاصل کردند غالباً مدیون تشویق او میباشند. وی مردی دیندار و مسلمانی متعصب و ملتزم رعایت آداب شریعت بود. به شطرنج شوقی و ولعی بسیار داشت و از اینجهت او بر پیر هر قاص حکیم سبقت گرفته بود، که او در زمان واحد باد و حریف ماهر شطرنج میبخت - بایکی در حضور و با دیگری در غیاب. نیز میگوید که: این امیر مجرد میزیست، و از علاقه زوجیت آزاد زندگانی میکرد و با دوستان خود بسیار آزاد بود و مساهله و مسامحه روا میداشت. یک روز در مجلس شطرنج علیشیر یک پای خود را دراز میکند و به... ملابنائی میرسد. علیشیر یگ بمطایبه میگوید: عجب بلائیست هری در آنجا گریائی دراز میکنند به... شاعری میرسد بنائی میگوید:

«اگر جمع کنی هم به... شاعر میرسد» (صفحه ۱۱۴، طبع بمبئی)
 شیخ یگ متخلص به سهیلی نام یک تن دیگر از امراء سلطان حسین است که وی را نیز قریحت و ذوق شعری بود، ولی
 عیبی که بر سخنش می گرفتند آن بود که افکار و
 الفاظ رعب انگیز پر مخافت و بی موقع بکار میبرد.
 از جمله ابیات او یکی اینست -:

«شب غم کرد باد آهم از جا برد کردن را فرو خورد اژدهای سیل اشکم ریم سکون را»
 مشهور است که نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبد الرحمن -

جامی خوانده است و مولانا فرموده که «شما شعر میگوئید یا آدم میترسانید؟».

پس از آن بابر از کمال الدین حسین گازرگاهی سخن گفته و در باره او می نویسد: «مولانا هر چند صوفی نبود، کمال الدین گازرگاهی^۳ تظاهر بتصوف میکرد، برای آنکه با دیگران در اطراف دستگاه علیشیر یگ جمع شده و در وجد^(۱) و سماع^(۲) آنان شرکت نماید. لیکن آنمرد را مبادی و اصولی بهتر از غالب آنان بود و از این لحاظ قابل توجه و ذکراست، و الا او را وجه امتیازی که قابل ذکر باشد نیست^(۴). او کتابی تألیف نموده موسوم به مجالس العشاق که تألیف آنرا بنام سلطانحسین میرزا نسبت داده است^(۵). آن تألیفی است ضعیف و غالب محتویات آن اکاذیب بیمزه و جعلیات نامناسب که بعضی از آنها بحد کفر و زندقه میرسد. در آن نسبت عشق مجازی به غالب انبیا و ائمه داده و برای هر يك داستانی از فسق و فجور اختراع کرده است. دیگر از علائم حمق و سخافت او آن است که باوجود آنکه در مقدمه آن کتاب را تألیف خود سلطانحسین میرزا دانسته و با نسبت

(۱) وجد: Ecstasy

(۲) سماع: Mystic music

(۳) عبارت ترجمه فارسی بابر نامه، طبع بمبائی، چنین است: «کمال الدین حسین گازرگاهی اگر چه صوفی نبود، متصوف بود و در پیش علیشیر یگ اینچنین متصوفان جمع شده وجد و سماع میکردند، از اکثر آنها اصول این بهتر بوده...». ظاهراً مقصود از اصول اصطلاح اوزان موسیقی باشد، نه اصول بمعنی «پرنسپ» چنانکه مرحوم برون کمان کرده است.

(۴) رجوع شود به: صفحات ۶۳۷ تا ۶۳۹ همین کتاب.

داده معذلك غالباً در اثنای کتاب هر جا اشعار و ابیات خود را گنجانیده است در صدر آن نوشته «ل مؤلفه».

راجع بجامی
در باره جامی که بزرگترین شاعر آن عصر است،
بایر زبان با انتقاد نگاشوده بلکه باختصار و احترام
و سیف الدین قفتازانی از آن استاد یاد کرده ، همین قدر گفته است :-

«در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش مقدار او را کسی نبود ، و شعر او خود معلوم است و جناب مولوی از آن عالیه تر است که بشریف احتیاج داشته باشد و نامش در خاطر گذشت تا در این اجزای محقر از جهت تبیین و تبرک نام ایشان مذکور و شمه ای از صفات ایشان مسطور شود» (صفحه ۱۳ طبع بمبئی)

پس از آن شیخ الاسلام سیف الدین احمد قفتازانی ^(۱) نواده سعد الدین قفتازانی معروف را نام میبرد و میگوید :-

« بسیار دانشمند کسی بوده علوم عربیه و علوم نقلیه را خوب میدانست ، بسیار متقی و متدین کسی بود . میگویند که نزدیک بهفتاد سال بود که نماز جماعت را ترك نمیکرد. شاه اسماعیل صفوی او را بدست یکی از فرزانشان شهید کرد و از نسل او کسی نماند» . (صفحه ۱۱۳ طبع بمبئی).

و علت قتل او آن بوده است که وی از قبول مذهب تشیع که شاه اسماعیل در آن بتمصب معروف است امتناع فرمود .

ذکر
عبد الغفور لاری
پس از آن بابر شرح مفصلی از شاگرد و مرید جامی
یعنی مولانا عبد الغفور لاری ^(۲) ذکر میکند .

(۱) برای تاریخ احوال سیف الدین احمد قفتازانی رجوع شود به :
حبیب الحیر جزء سوم جلد سوم ص ۳۴۳ ، و صفحه ۶۰۵ کتاب حاضر .

(۲) مولانا رضی الدین عبد الغفور لاری از تلامذه خامس جامی ، صاحب

بقیه حاشیه در صفحه بعد

او همان کسی است که حاشیه ای بر **نفحات الانس** نوشته ، در باره او میگوید :

« بی‌معین و بی‌تکلف کسی بود . هر کسی را مولانا می‌گفتند از جزوه کشیدن پیش او فارش نبود و در هر جا که درویش نشان میدادند تار سیدن پیش او فراری نداشت . » (صفحه ۱۱۳ طبع بمبائی)

بعد از او از **میر عطاءالله مشهدی** سخن رانده است و میگوید :

« علوم عربیه را خوب میدانست و رساله‌ای مفارسی در قافیه نوشته است و عیبش اینست که بجهت امثله ابیات خود را آورده و دیگر آنکه پیش از هر بیشتی لفظ چنان است که در این بیت « بنده گفته » را لازم کرده . دیگر در علم صنایع و شعر **بدایع الصنایع** نام (۱) رساله‌ای نوشته » (صفحه ۱۱۴ طبع بمبئی).

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

حاشیه بر **نفحات الانس** و متوفی سال ۹۱۲ در **هرات** ، قبر او در جوار استاد وی در **خیابان هرات** واقع است . برای شرح حال او رجوع شود به : **رشحات عین الحیاة** و کتاب **جامی** تألیف نویسنده ص ۱۷۶ .

(۱) **بدایع الصنایع** رساله‌ای است در علم فوafi تألیف **عطاءالله بن محمود الحسینی** و از آن يك نسخه خطی در تصرف این بنده مترجم است . که آنرا بنام **امیر علی شیر** تألیف کرده . آن رساله مشتمل است بر نه حرف بمد و حروف قافیه ، حرف اول در تمریف قافیه ، حرف دوم در تعداد حروف قافیه و بیان حروف روی ، حرف سوم در بیان حروف بمد از حروف روی ، حرف چهارم در بیان حرکات قافیه ، حرف پنجم در بیان انواع روی ، حرف ششم در بیان انواع قافیه ، حرف هفتم در بیان عیوب ملقبه قافیه ، حرف هشتم در بیان عیوب غیر ملقبه بر قافیه ، حرف نهم در تحقیق حاجب و ردیف . و آن رساله را در مقدمه « **منتخب کتاب تکمیل الصناعة** » نام داده است .

از شعرای دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد بابر از آصفی و بنائی و
 سیفی بخارائی - مؤلف رساله مفیدی در علم
 وصف بابر از دیگر عروض - و هاتفی خواهرزاده جامی که او را بنام
 شعراء عبدالله مثنوی گو ذکر میکند ، و دیگر میر -

حسین معمانی و ملامحمد بدخشی دیوسف بدیعی و آهی و محمد -
 صالح و شاه حسین کامی و اهلی و هلالی^(۱) را نام میبرد و در باره مثنوی
 شاه و درویش هلالی بر او ایراد گرفته و بتلخی انتقاد نموده و میگوید
 که: «هلالی درویش را عاشق و شاه را معشوق ساخته و حاصل آنکه شاه را
 خیلی فاحشه کرده و بجهت مصلحت مثنوی خود پادشاه را بسیار بی ادبی
 کرده است». (صفحه ۱۱۵ طبع بمبئی).

بعد از شعراء از خطاطان دربار هرات سخن رانده است و سلطان علی
 مهدی را که برای سلطان حسین و میر علی شیر
 درباره خطاطان استنساخ میکرده نام میبرد . میگوید: «هر روزی

۱. هلالی جغتائی : نورالدین هلالی استرآبادی که شرح حال او
 در مجالس النفائس میرعلیشیر نوائی و حبیب السیر و تحفه سامی و
 احسن التواریخ حسن بیگ و مملو که بیش ذکر شده ، از لطیف ترین غزل -
 سرایان فارسی در اوائل قرن دهم هجری است و سال ۹۳۵ در هنگام استیلای عبیدالله -
 خان اوزبک بر هرات بهمت تشیع ولی بطمع مال او به حکم آن خان خونریز
 بقتل رسید .

دیوان جامع او شامل غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات ، بانضمام دو مثنوی
 شیرین از او یکی شاه و درویش و دیگری صفات العاشقین در شهر سنه ۱۳۳۷ شمسی در
 طهران طبعی متنقح یافته و محتوی بر مقدمه ای دقیق و مشروح بقلم آقای سعید
 نفیسی میباشد . مجموعه اصدوسی صفحه است .

بیت برای میرزا و بیست بیت برای علیشیر بگ مینوشته.

از نقاشان و مصوّران بهزاد و شاه مظفر را که شاعر بوده ذکر میکند و درباره بهزاد میگوید: «کار تصویر را بسیار نازک کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بد میکشید غیب او را کلان میکشید. آدم ریشدار را خوب چهره کشائی میکرد». (صفحه ۱۱۵ طبع بمبئی).

در جای دیگر، در ضمن سخن از شیانی خان، (اوزبک) بعد از فتح هرات در سال ۹۱۳ ه. از او عیبجوئی میکند که میخواست است نقاشی بهزاد را اصلاح و تکمیل نماید. بعد از آن سخن از بسیاری از موسیقی شناسان و اهل نغمه، و خوانندگان و سرودسازان کرده است.

موادی که از تاریخ ادبی این دوره در دست است، خاصه آنچه مربوط

به شعراء میباشد، بسیار فراوان و موثق میباشد، زیرا

علاوه بر یادداشتهای بابر که هم اکنون از آن
سخن گفتیم، کتاب تذکرة الشعراء مفصلی نیز
فراوانی مواد
برای تاریخ
ادبی این دوره

بقلم دولتشاه، مؤلف بسال ۸۹۲ ه. / ۱۴۸۷ م، در

دست است. هم چنین تذکرة مجالس النقائس میرعلیشیر چهار سال بعد

از آن تاریخ تألیف شده است که شرح آن هر دو قبلاً مذکور شد^(۱)، و نیز

از آثار مربوط باین زمان مجموعه دیگری است بقلم یکی از شاهزادگان،

موسوم به سام میرزا، پسر شاه اسمعیل صفوی که در سال ۹۲۳ ه. / ۱۵۱۷ م.

متولد شده و در سال ۹۸۴ ه. / ۱۵۷۶ م. بقتل رسیده است. وی تذکرة

خود را بنام «تحفة سامی» در ۹۵۷ ه. / ۱۵۵۰ م. تألیف نموده است. از این

(۱) رجوع شود به: صفحات ۶۳۱ و ۶۳۴ همین کتاب.

کتاب و نسخ کمیاب آن در جلد چهارم این تاریخ سخن خواهیم راند^(۱)؛
همچنین یادداشتهای عدیده راجع بترجمه رجال که بطور تفصیل در تاریخ
حبیب السیر تألیف خواندمیر نگاشته شده منبع دیگری برای مراجعه
میباشد .

در میان همه این منابع یادداشتهای بابر الحق از همه مفیدتر و
مطلوب تر است، زیرا هم جنبه انتقاد دارد و هم جنبه فکات و این هر دو در
آثار دیگر تذکره نویسان موجود نیست، چه ایشان شرح حال اشخاص را
باوصاف و ستایشهای مبالغه آمیز آمیخته و از ارزش حقیقی آن کاسته اند .

(۱) رجوع شود به حاشیه ص ۱۳۸ همین کتاب.

فصل هشتم

شعراء عصر تیموریان

چنانکه سابقاً بتکرار اشاره شد، ذوق هنرهای زیبا و صنایع ظریفه

در عصر تیموریان اعم از شعر یا نقاشی کمتر با ذوق

ذوق ادبی در عصر جدید اروپائیان موافقت دارد. اما از جنبه ادبی
تیموری

شعر ایندوره خیلی شبیه است بآنمقوله اشعار که

شاعر انگلیسی جان لیلی^(۱) John Lyly و پیروان مکتب او، یوفیستها

Euphuists در انگلستان، یک قرن بعد از اشتها جامی در ایران،

بظهور آوردند. در انگلستان این سبک اشعار ساختگی و پراز تصنعات

لفظی فقط اندک زمانی قبول عامه حاصل کرد، ولی در ایران مدتی دراز

متناوباً محل توجه قرار داشت، مخصوصاً همواره در ظل حمایت سلاطین ترک

و قاتار رونقی میگرفت، لیکن این رونق و رواج نه دائمی بود، و نه در تمام

اطراف مملکت عمومیت داشت. چه قبل از این پادشاهان و چه بعد از آنان

نمونه های بسیار از نظم و نثر فارسی میتوان یافت که بزینت سادگی و سلاست و

جزالت طبیعی مزین است.

در این دوره هر چند که سبک کلام فارسی بسیار مصنوعی و آمیخته

(۱) شاعر انگلیسی جان لیلی John Lyly متولد سال ۱۵۵۳ م. و متوفی

۱۶۰۶ م. مؤلف کتاب Euphuus, The Anatomy of wit سال ۱۵۷۸ م.

به تکلفات لفظی است، معذک چنان اتفاق افتاد.
تأثیر عظیم فارسی. که در هیچ دور دیگری نفوذ ادبی زبان فارسی در
ایندوره در سبک ممالک مجاور ایران، یعنی ترکیه و هندوستان و
سخن ترکی و هلندی

ماوراءالنهر، پیایه این عصر نمی‌رسد، و همین
اسلوب و سبک سخن روزگاری دراز در تمام ممالک آسیای مرکزی و
غربی ثابت و معمول گردید. بسیاری از محققان، خاصه آنانکه
به مطالعات زبان‌شناسی در هندوستان پرداخته‌اند، همچو پنداشته‌اند
که این روش‌نظم از خصائص زبان فارسی است. و حال آنکه مسلم شده
که نه تنها ایرانیان و ترکها و هندیها بلکه عربها هم که طبیعت قومی
ایشان مایل به سبک ساده و سلیس است و کمتر دستور ادبی دیرین خود
را که «خبر الکلام قول» و «دل» باشد، فراموش کرده‌اند، معذک همواره
میل داشته‌اند که در مقالات ادبی به صور و الفاظ بیشتر اهمیت دهند،
و کمتر متوجه افکار و معانی کلام بشوند، و بیشتر از آنکه بمفاد و مفهوم
سخن متوجه باشند به اسلوب مقال و صورت کلام عنایت کنند، آنها نیز کلام
مصنوع و متکافرا به سخن ساده و روان ترجیح داده‌اند. در این باب نکاتی چند
ابن خلدون^(۱) تذکار داده که ذکرش بسیار سودمند است.^(۲) این مورخ

(۱) ابن خلدون، ولی الدین عبدالرحمن بن محمد الحضرمی
الاشییلی، متولد در تونس ۱۳۳۲ م. متوفی در قاهره ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۶ م. قاضی
مالک در قاهره، صاحب «کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ
العجم و العرب و البربر» رجوع شود به: الضوء الالامع، و حیاة ابن خلدون
تألیف سید محمد الخضر و فلسفه ابن خلدون تألیف دکتر طه حمین .
(۲) همین عبارت ابن خلدون در مقدمه فصل ۴۸ از قسمت ششم ذیلًا نقل

میشود، زیرا اخالی از فایده نیست

بلیه حاشیه در صفحه بعد

بزرگ و مبتکر نه تنها معاصر تیمور بوده بلکه ارتباط و تماس شخصی با او پیدا کرده ، و در هنگامی که وی دمشق را فتح میکرد، در آخر سال ۱۴۰۰ م. او را ملاقات فرموده است .

برای مطالعه این نکات مراجعه شود به جلد سابق این کتاب ^(۱)
مرد محقق و طالب ادب که در پی مطالعه شعر فارسی است، هر گاه بخواهد بسبک نویسندگان متصنع این دوره بخصوص آشنا شود، بایستی بکتاب

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

«اعلم - ان صناعة الکلام نظماً ونثراً انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی ، و انما المعانی تبع لها وهی اصل ، فالصانع الذی يحاول ملکه الکلام فی النظم والنثر انما يحاولها فی الالفاظ بحفظ امثالها من کلام العرب لیکثر استعماله و جریه علی لسانه ، حتی تستقر له الملکه فی لسان هضر ، ویخلص من المعجزة التي ربی علیها فی جيله و یفرض نفسه مثل ولد ينشأ فی جیل العرب ، ویأقن لفتهم کما یلقنها الصبی حتی یصیر کانه واحد منهم فی لسانهم ، وذلك اننا قد منا ان اللسان ملکه من الملکات فی النطق ، يحاول تحصيلها بتکرارها علی اللسان حتی تحصل . و الذی فی اللسان و النطق انما هو الالفاظ ، و اما المعانی فهی فی الضمائر ، و ایضاً فالمعانی موجودة عند کل واحد و فی طوع کل فکر ، منها ما یشاء ، و یرضی فلا تحتاج الی صناعة و تألیف الکلام للمبارة عنها هو المحتاج للصناعة کما قلناه ، و هو بمثابة القوالب للمعانی ، فکما ان الوانی التي یشرف بها الماء من البحر ، منها آتیه الذهب والفضة والصدف والزجاج والخزف والماء واحد فی نفسه ، و تختلف الجودة فی الوانی المملوءة بالماء باختلاف جنسها لا باختلاف الماء ، كذلك جودة الالفاظ وبلاغتها فی الاستعمال تختلف باختلاف طبقات الکلام فی تألیفه باعتبار تطبیقه علی المقاصد والمعانی واحدة فی نفسها . و انما الجاهل بتألیف الکلام واسالیبه علی مقتضى ملکه اللسان اذا حاول المباراة عن مضموده ولم یحسن بمثابة المقعد الذی یروم التهوؤ ولا یستطیع له فقدان القدرة علیه . والله یمکم ما لم تکنوا تعلمون .»

(۱) جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف بر اون مر ۱۷-۸۹ .

انیس العشاق که شرف الدین رامی دمر اغه آذر بایجان در سال ۸۲۶ هـ. تألیف نموده مراجعه فرماید. این کتاب را هوارت فر انموی M. Cl. Huart ترجمه کرده و در پاریس در سال ۱۸۷۵ بطبع رسانیده است. و من شرح آنرا در جلد سابق این کتاب بیان کرده ام^(۱).

(۱) رساله انیس العشاق تألیف شرف الدین رامی بتصحیح و اهتمام استاد مرحوم عباس اقبال آشتیانی بنسبه مقدمه در سال ۱۳۲۵ هـ. ش. در تهران بطبع رسیده است. شرف الدین مذکور، حسن بن محمد تبریزی، از شعراء دربار سلطان اویس جلایر (۷۵۷ - ۷۷۶ هـ.) است و این رساله را بنام او تألیف کرده. ذیلاً این قسمت از مقدمه آن کتاب نقل میشود تا از سبک انشاء متکلفانه آن در این کتاب نمونه ای باشد :-

«امابد، فرض از این مقدمات آنکه در تاریخ فتح روز افزون، بندگی حضرت پادشاه کشورستان، اسکندر الزمان، مولی ملوک العرب والعجم، مالک رقاب الامم، حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، المؤید من السماء، المظفر علی الاعداء، یاسط الامن و الامان، ناشر العدل والاحسان، خلا الله فی الارض، قهرمان اهل الدنيا بالطول والرمز سلطان السلاطین، ممر الدنيا والدین ابوالفتح، شیخ اویس بهادر خان اعلی الله تعالی شأنه، و خلد سلطانه، روزی من پنده در محروسه مرغه از درون سافی احرام طواف اطراف رمذ کعبه الحکماء سلطان العلماء استاد البعر، افضل التأخرین نصیر الحق والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی نور الله منجمه بسته بودم از نقل آفتاب جهان افروز و از آثار کوکبه نو روز، بر آن فرش مینافام مجلس دیدم چون منو آراسته :

میخ باد در اجاز زنده کردن خاک ببرد آب همه معجزات میی را
از حاف فب اشارت «فانظروا الی آثار رحمة الله» بگوش جانم رسید تمجب -
کمان گفتم :

باز این چه جوانی و جمالت جهان را وین حال که نو گشتن زمین را و زمان را

بقلم حاشیه در صفحه بعد

در اینکه انشاء
سبك شعر متصنع
كليت نداشته^(۱)

نباید همچو پنداشت تمام شعرائی که در این دوره
بوده‌اند و یا در این فصل نامشان ثبت می‌شود یا حتی
آنانکه در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات
میزبسته‌اند همه این سبك شعر مصنوع مزین را پیروی می‌کرده‌اند، بلکه
این شیوه تحریر متکلفانه نزد نثر نویسندگان حتی مؤرخان نیز معمول بوده و در
تطویل کلام مصنوع کوتاهی نکرده‌اند، چنانکه مضمونی را که در يك

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

ساقیان بهار جام لاله کون در میان انداخته، و مطربان مرغزار سازوبرگ
طرب ساخته، ترکس از عین مستی تاج‌زین برفرق سرکج نهاده، و فنجی از جام لبالب
شکوفه کنان سراز منقار شاخ بیرون آورده. این يك زمستان صبحی را عنان اختیار از
دست برده، و آن يك خفته‌گان خواب عمدا چشم اعتبار گشوده.

کلدر لعل غنچه، خوش خفته بدسحر که باد صبا بر او خواند: «یا ایها المزمّل»
سرو آزاد بوظیفه بندگی سلطان کل قیام نموده، و بلبل نشید خوان هزارستان
بر نغمه داودی فزوده.

هنوز نا شده سوسن ز بند مهد آزاد جوشاهدان خط سبزش دمیده کرده‌اند.

(۱) درباره شعر فارسی در نیمه اول قرن نهم هجری آقای دکتر احسان‌الله
یارشاطر که از جوانان فارغ التحصیل دانشکده ادبیات تهران است رساله بلیغی
برای پایان تحصیلات دکتری خود تألیف نموده. و در آن باب تحقیقات بسیار دارد.
و بعد از مقدمه مفصلی راجع به تاریخ سیاسی، و احوال اجتماعی و فرهنگی در نیمه اول
آن قرن، در باب شعر فارسی همان زمان تحقیقی دقیق کرده، این رساله وجیزه که
مجموعه‌ای گرانمایست در تحت عنوان «شعر فارسی در عصر شاه رخ» در طهران
در سال ۱۳۳۱ ه. ش. زینت طبع یافته است.

صفحه میتوانستند بنویسند در ذیل ده صفحه میآوردند.

قدیمترین شعراء این عصر که هم اکنون بذکر احوال آنان میردازیم، مانند شاه نعمه الله ولی و شاه قاسم الانوار از این سبک و رویه مذموم مستثنی هستند. و خود جامی که نه تنها اورا ستار و درخشنده دربار هرات میتوان گفت بلکه همه کس اورا بسزا یکی از بزرگترین اساتید شعر فارسی می شمارد نیز تابع همین استثناست. این اسلوب سخن متکلف بیشتر مورد توجه نثر نویسان و شعرائی است که در اواخر این عصر میزیسته اند. شوق و میل به لغز و معما که در میان اینگونه شعرا بظهور رسیده هم از خصائص آن زمان است، نمونه ای کامل از سبک اینگونه اشاء مصنوع در کتاب انوار سهیلی تألیف حمین واعظ کاشفی دیده میشود که در آن کتاب مثلاً در وصف صدای موش میگوید: «فریاد او بفلك اثر میرسد!»

در مجلد دوم این تاریخ^(۱) با ذکر امثال و نمونه های چند از کلیله و دمنه ترجمه عبدالله بن المقفع، در قرن هشتم میلادی، عبری، و ترجمه آن بفارسی بقلم نظام الدین ابوالمعالی نصر الله در قرن دوازدهم، بیان کردیم که چگونه همان کتاب شیرین و آن نثر بلیغ در اواخر قرن شانزدهم مورد قلم فرسائی و عبارت پردازی، حمین واعظ قرار گرفته است^(۲).

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات بر او ن صفحه ۳۴۹.

(۲) تحریر سومی از کلیله و دمنه بشر روان فارسی هم در هندوستان نکادش یافته، بقلم ابوالفضل بن مبارک فاکوری متخلص به «علامی» و آن از منشورات فیض و شیرین فارسی بشمار است. دانشمند مذکور که از علماء عالیمقدار و بهایه باشد

سید نعمه الله کرمانی

هرچند جامی بی گفته‌گو بزرگترین شاعر این عصر است، بنظر بهتر میرسد که نظم تاریخی و سبقت زمانی را پیروی کرده از قدیمترین شعراء شروع بسخن کنیم. این شاعر، سید یا شاه نعمه الله کرمانی است

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

وزداه نامدار دوبار اکبر بن همایون پادشاه عظیم الشأن هند میباشد و مؤلفات دیگر او مانند آئین اکبری و اکبر نامه نام او را معروف جهان ساخته.

ابوالفضل در سال ۱۰۱۱ هـ. قتل رسیده و ترجمه کلیله او موسوم به عیار دانش در لکهنو بچاپ سنگی صورت طبع یافته است. این جمله ذیل نمونه را از آن کتاب زینت این صفحات میسازیم: در دیباچه گفته است:

«حکایت میکنند که یکی از رهبانان هندوستان را پرسیدند که در یونان زمین مشهور است که بجانب هندوستان کوهها باشد که در آنجا داروها روید که مرده بدان زنده شود. این سخن راست است؟ و روش بدست آوردن آن چون است؟

رهبان گفت: این سخن راست است، لیکن رهبانان یونانیان نیستند، چه از کوهها دانایان خواسته اند، و از دواها سخنان حکمت، و از مرده نادانان که بوسیله دانشهای بزرگانگی جاوید میرسند. و این سخنان را دانایان هند فراهم آورده و کتابی ساخته اند که نام او کلیله و دمنه است، و در خزائن پادشاهان میباشد، از آنجا بدست توان آورد اما بسی بسیار. تا آنکه نوشیروان راشوقی تمام بدیدن آن کتاب شریف پدید آمد، بر زوئه طبیب را که بدانش و تدبیر یکانه روزگار بود به هندوستان فرستاد، و حکیم مذکور به هند آمد و مدتی مدید در بهم رسانیدن این کتاب انواع حیلها و وسیلهها برانگیخته، این کتاب را از زبان هندی به پهلوی در آورده تحفه مجلس عالی نوشیروان ساخت. و نوشیروان از مطالعه آن خوشدل و شگفته خاطر شده مدار مهمات ملکی

که در ۲۲ رجب ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۱ م. بسن کهوات از دنیا رفت. و در قریه زیبای ماهان، نزدیک کرمان، مدفون گردید. این همان قریه‌ای است که یکی از ظرفی ۵ جا گو در وصف آن گفته:

«بهشت روی زمین است خطماهان بشرط آنکه نکاتر دهند در دوزخ» (۱)

در جوار این مقبره خانقاهی است که در اویش **نعمه اللهیه** که پیروان وی هستند غالباً در آنجا اقامت مینمایند، زیرا شاه در حال آنکه شاعر است یکی از اولیاء و مشایخ بزرگ متصوفه نیز بشمار می‌آید. و اشعار او محتوی است به کلمات مرموز و عبارات اسرار آمیز راجع بفتنه آخر الزمان و ظهور مهدی امام عصر (ع) و دیگر حوادث مشابه آن. من خود در سپتامبر سال ۱۸۸۸ م. اندکی قبل از مراجعت از کرمان بآنجا رفتم، و خدمت آن مزار بمهربانی از من پذیرائی کردند (۲).

شرح احوال سید
در فهرست کتب فارسی نوشته است (۳). در آنجا
منابع اطلاعات از کتب تذکره و سیر معروف که

(۱) معلوم نیست که این بیت درباره ماهان گفته شده باشد. این بنده همین بیت را شنیدم که نام «ملک اسفاهان» بجای «خطماهان» در آن مندرج است!

(۲) خانقاه شاه **نعمه الله** در این تاریخ که سال ۱۳۳۸ هـ. ش. مطابق با ۱۹۶۰ میلادی است در ماهان کرمان، آباد و معمور و مقصد زائران و کعبه سالکان است. در سال ۱۳۱۵ هـ. ش. که بنده نویسنده بخدمتگزاری معارف تصدی داشت موفق گردید که از محل موقوفه از آن بنا تمیزی لائق نماید.

(۳) **فهرست ریو** م ۶۳۴ در سال گذشته ۱۳۳۷ هـ. ش. در طهران رساله جامع و ظریفی بنام «زندگی و آثار شاه نعمه الله ولی» تألیف آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی منتشر گردید که در شرح احوال آن بزرگوار حقیقتی کرده است.

در تاریخ زندگانی او نوشته‌اند بواسطه وجود يك رساله خطی و نیز بواسطه تاریخ یزد، موسوم به جامع مفیدی، تکمیل گردیده است. این رساله خطی که در موزه بریتانیا وجود دارد نسخه نادرو کمیابی است که در عصر خود سید نوشته شده (۱).

نام و نسب سید امیر نورالدین نعمه الله، فرزند میر عبد الله است. نسب خود را به امام پنجم شیعیان محمد باقر (ع) فرزند زاده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می‌رساند. وی در سال ۷۳۰ هـ / ۱۳۲۹ م. یایکسال بعد در حلب متولد شده، ولی بیشتر ایام شباب را در عراق بسر آورده است. در ۲۴ سالگی بزیارت مکه معظمه فائز گشته، مدت هفت سال در آنجا اقامت فرموده و از خواص تلامذه شیخ عبد الله یافعی که از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه است، بوده. وفات شیخ یافعی در سال ۷۶۸ هـ / ۱۳۶۶ م. واقع شد (۲) پس از آن سید قسمت آخر عمر خود را در سمرقند و هرات و یزد بسر آورده، عاقبت چنانکه گفتیم در ماهان کرمان مقیم گشته و بیست و پنج سال آخر عمر خویش را در آنجا اقامت فرمود. و در ۲۲ رجب ۸۳۶ هـ. ق. در سنی متجاوز از صد، وفات یافت (۳) عبد الرزاق - سمرقندی مورخ، قبر او را در سال ۸۴۵ زیارت کرده است.

(۱) شماره این رساله خطی در موزه بریتانیا این است - Add. 16837.

(۲) رجوع شود بحاشیه صفحه ۴۸۰ از همین کتاب.

(۳) شاه نعمه الله در بعضی اشعار خویش اشاره بطول عمر خود نموده است، چنانکه در یک جا گفته:

دُورِ صد سال عمر من بگذشت صد موری نکرده‌ام بخدا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شاه نعمه‌الله سلطان درازویش ایران است و لقب «شاه» همیشه در
 جلواسم او ذکر میشود، و خود نیز محبوب پادشاهان
 احسان سلاطین بوده، و مخصوصاً مورد لطف شاه رخ قرار گرفته است
 درباره او احمد شاه بهمنی پادشاه دکن، یکی از اعقاب او
 و اعقاب او را دعوت بدارالملک خود فرمود و همواره از این
 رهگذر مباحثات میکرد. بعدها دو نبیره دیگر او با پدرشان بآن کشور
 رفتند. و بعضی دیگر از اولاد وی که در ایران ماندند با خانواده سلطنتی
 صفویه مزاجت و قرابت و مقام و رتبت حاصل نمودند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در جای دیگر گفته - :

«نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پاینده» .
 و نیز این غزل دردیوان اوست و بقول فصیحی صاحب مجمل در حال نزع
 فرموده است :

«نعمه الله جان بیجانان داد و رفت	بر در میخانه مست افتاد و رفت
قرب صد سالی غم هجران کشید	عاقبت از وصل شد دلداد و رفت
«کلّ شیئی هالک الا وجهه»	خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجمی از حق شنید	زنده دل در عشق او جان داد و رفت
نعمه الله دوستان یادش کند	تا نپنداری که رفت از یاد و رفت
عارفانه در جهان صد سال زیست	نیچو غافل داد جان بر باد و رفت».

وفات سید دوز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۸۳۴ هـ. و ماده تاریخ وفات او را کلمه
 «عارف اسرار وجود» یافته اند .

(رجوع شود بحاشیه صفحه ۴۵۹ از همین کتاب) .

بعقیده ریو^(۱) از شاه نعمه‌الله علاوه بردیوان شعر پانصد رساله در تصوف باقی مانده است، لیکن دیوان وی بهترین اثر اوست، که ما در اینجا اینک از آن بحث می‌کنیم. کاملترین نسخه دیوان که در دسترس ماست نسخه چاپ سنگی طبع تهران است بسال ۱۲۷۶ هـ.^(۲)، لیکن قطعات متعدده از آثار او در کتب تذکره و سیر و سفینه‌ها نیز بفرآوانی یافت می‌شود.

شهرت شاه نعمه‌الله بیشتر از جنبه ولایت و تصوف اوست نه از شعر و شاعری، و منظومات او بنظر خوانندگان روی اهمیت غیبگوئی‌های
شاه نعمه‌الله
هم‌رفته يك نواخت و متوسط می‌آید. که در سبك ومعنی از صنف سخن مغربی است، ولی آن حرارت و شور و حرارت روشنی که در غزلیات شمس تبریز موجود است فاقد می‌باشد. اشعار خاص وی که نماینده سبك و روش اوست، گرچه معدودی بیش نیست، همان است که در اشاره بحوادث آینده به غیبگوئی سروده و هنوز دارای بسط و شهرت بسیار است. غالب ایرانیان حتی طبقاتی که بدرآویش نعمه‌اللهی منتسب نیستند نیز بآن اشعار استدلال می‌کنند؛ مثلاً بایه در کرمان بمن می‌گفتند که سال ظهور باب (۱۲۶۰ هـ/ ۱۸۴۴ م.) در ابیات سید که ذیلاً ذکر می‌شود پیشگوئی شده است. وقتی که من بزیرارت

(۱) فهرست ریو ص ۱۳۵.

(۲) طبع اخیر دیوان سید سال ۱۳۵۶ هـ. ق. در طهران واقع شده که از روی نسخ مسجود سید ابوالقاسم وافی علی‌شاه سیر جانی در ۵۶۰ صفحه چاپ کرده‌اند، اگرچه می‌غلط نیست ولی نسبت به جامع است.

فبر سید به ماهان رقتم، بازحمتز یاد از دراویش يك نسخه از آن منظومه را که از قدیمترین و موثقترین نسخ در تصرف ایشان بود استنساخ کردم، و ملاحظه نمودم که در آنجا تاریخ مذکور بجای سال ۱۲۶۰ هـ - سال ۱۲۷۴ (یعنی د. ر. ع، بجای د. ر. غ، ذکر شده) در حالتی که رضاقلی خان در مجمع الفصحاء همان منظومه را طوردیگر نقل کرده یعنی تاریخ مورد بحث را ۱۲۰۴ هـ (غ. ر. د) ثبت کرده است و در آنجا آن منظومه را بعنوان ذیل نام برده است - :

در اظهار بعضی از مرموزات و مکاشفات بر سبیل کنایات .^(۱)

اینك آن قطعه از نسخه ای که در ماهان بتاریخ اوت ۱۸۸۸ م . بدست من افتاد ، عیناً در اینجا نقل میکنم ، ازینجاء بیتی که ثبت است مجمع الفصحاء فقط ۲۴ بیت را ذکر کرده و در عوض يك یا دوبیت جدید بر آن مزید ساخته است . ردرنسخ دیگر ترتیب انتظام آن با اختلافاتی که در الفاظ دارند بشکل دیگر آمده . ولی این منظومه در دیوان چاپی طبع سنگی ابدأ دیده نمیشود :

حالت روزگار می بینم	» قدرت کردگار می بینم
نه چو پیرارویار می بینم	حال امسال سورتمی دگرست
بلکه از کردگار می بینم	از نجوم این سخن نمیگویم
بوالعجب کار و بار می بینم	(غین و رادال) چون گنشت از سال
فتنه و کار زار می بینم	درخراسان و مصر و شام و عراق
بیعد و بیشمار می بینم	ظلمت ظلم ظالمان دیار
خضای در دیار می بینم	فصای بس عجیب می شنوم
از یمن و یسار می بینم	جنگ و آشوب و فتنه و بیداد

(۱) مجمع الفصحاء، جلد دوم ص ۴۵ ، طبع تهران .

غارت و قتل و لشکر بسیار
 بنده را خواجه‌وش همی بینم
 سکه نو زنند بر رخ زر
 دوستان عزیز هر قومی
 هر يك از حاکمان هفت اقلیم
 ماه را روسیاه می بینم
 نصب و عزل بتکچی (۱) و اعمال
 ترك و تاجيك را بهمدیگر
 تاجر از دست دزد بی همراه
 مکر و تزویر و حیله بسیار
 حال هندو خراب می یابم
 بقعه خیر سخت کشته خراب
 بعضی اشیار بوستان جهان
 اندکی امن اگر بود آن هم
 همدمی و فناءت و کجی
 گرچه می بینم این همه غمها
 غم مخورزانکه من درین تشویش
 بعد امسال و چند سال دگر
 در میان و کنار می بینم
 خواجه را بنده‌وار می بینم
 درهش کم عیار می بینم
 کشته‌فمخوار و خوار می بینم
 دیگری را دچار می بینم
 مهر را دلفگار می بینم
 هر یکی را دو باد می بینم
 خصمی و کبر و دار می بینم
 مانده در رهگذار می بینم
 از صفار و کبار می بینم
 جود ترك و تثار می بینم
 جای جمعی شراد می بینم
 بی بهار و ثمار می بینم
 در حد کوهسار می بینم
 حالیا اختیار می بینم
 شادی غمگسار می بینم
 خرمن وصل یار می بینم
 عالمی چون نگار می بینم

(۱) کلمه «بتکچی» در این بیت دلیل بر اینست که قسمتی از این ابیات در قرن دهم
 در زمان شاه طهماسب اول ساخته شده زیرا **خواجه مظفر** و برادر زاده او
محمد صالح بتکچی از رجال آنسر در خراسان و استرآباد بوده اند . رجوع
 شود به **حبیب السیر** و **عالم آرای اسکندر بیگ منشی** ،

ظاهراً از اول بیت « غم مخورزانکه . . . الخ » نیز در اوایل صرصفویه الحاق
 شده است .

عدل او را حصار می بینم	این جهان را چومصر مینگرم
همه را کام یار می بینم	هفت باشد وزیر و سلطانم
خجل و شرمسار می بینم	عاسیان از امام مصومم
باده خوشگوار می بینم	بر کف دست ساقی وحدت
همدم و یار یار می بینم	غازی دوستدار دشمن کش
کشد و بی اعتبار می بینم	تیغ آهن دلان زنگه زده
هر یکی را دو باز می بینم	زینت شرع و رونق اسلام
در چرا بر فراز می بینم	کرکه با میش و شیر با آهر
همه بر روی کار می بینم	کج کمری و نقد اسکندر
خشم او در خمار می بینم	ترك عیار مست می نگریم
از همه بر کنار می بینم	نعمت الله نشسته در کجی
شمین خوش بهار می بینم	چون زمستان پنجمن بگنشت
بلکه من آشکار می بینم	نایب مهدی آشکار شود
سروری با وقار می بینم	پادشاهی تمام دانائی
سر بر تاجدار می بینم	بندگان جناب حضرت او
دور آن شهریار می بینم	تا چهل سال ای برادر من
پرش یادگار می بینم	دور او چون شود تمام بکام
شاه عالی تبار می بینم	پادشاهی تمام دانائی
که جهان را مدار می بینم	بعد از او خود امام خواهد بود
نام آن نامدار می بینم (۱)	«میمو حامیمو دال» میخوانم
علم و حلمش شمار می بینم	سورت و سیرتش چو پیغمبر
باز با ذوالفقار می بینم	ید بیضا که یاد پاینده
هر دو را شهسوار می بینم	مهدی وقت عیسی دوران
کل دین را بیبار می بینم	کلشن شرع را همی بوم

(۱) ظاهراً اشاره سلطان محمدصفوی خداپسند» است که بعد از شاه اسماعیل

دوم بر تخت سلطنت نشست ،

اینگونه ابیات غیب گوئی^(۱) هر چند در ایران
 اشعار در «وحدت وجود»
 بیشتر مورد توجه است لیکن از اشعار سیداند کی
 از بسیار است. غالب اشعار او در شرح مبادی
 وحدت وجود^(۲) آمده، همچنین يك قسمت آن اشاره است بذکر «نقطه»
 که «محیط» جلوه ای از مظاهر اوست. این اشعار را نیز بایها استناد
 نموده آنرا اشاره به باب ملقب به «نقطه اولی» میدانند به همانگونه که
 حرف «الف» در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی است. چند
 نمونه از این گونه اشعار برای توضیح مقصود لازم است - :

غزل - ۱-

پادشاه و گدا یکی است یکی است .	بی نوا و نوا یکی است یکی است .
درد مندیم و درد مینوشیم	درد و درد و دوا یکی است یکی است
جز یکی نیست در همه عالم	دو مگو، چون خدا یکی است یکی است
آینه صد هزار مبینم	روی آن جان فزا یکی است یکی است
مبتلای به لای بالائیم	مبتلا و بلا یکی است یکی است
قطره و موج و بحر و جوهر جار	بیشکی نزدما یکی است یکی است
نعمه الله یکی است در عالم	طلبش کن یا ، یکی است یکی است

غزل - ۲-

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آن کس که دایره پیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دایره پیمود

(۱) اشعار غیب گوئی Apocalyptic

(۲) وحدت وجود Pantheism

دائرة چون تماشد پرکار
سر و پا را بهم نهاد آسود
بوجدیم بیوجود همه
بیوجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال او گفتم
باز دیدم خیال او او بود
خوشر از گفتهای سید ما
نعمه الله دگر سخن نشنود

- قطعه -

يك مسمی دان واسما صد هزار
يك وجود و صد هزارش اعتبار
مورثش جام است و معنی می بود
گرچه هردو نزدما يكشی بود
دردومی دان يكی یکی دویکی (۱)
نیک در پایش که گفتم نیککی
بیوجود او همه عالم م-م
بر وجود و وجود او عالم علم
عالم از بسط وجود عام اوست
هرچه میبینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و مائی ما
عارضی باشد فنا شوزین فنا
مائی عالم نقاب عالم است
جاودانست این حجاب ای جان من
ای خلیل الله من برهان (۲) من
حال عالم با تو میگویم تمام
تا بدانی حال عالم والسلام

نسخه چاپی دیوان شاه نعمه الله مشتمل است بر تقریباً چهارده هزار
بیت بانضمام مقداری از رباعیات . و از شعر ذیل معلوم میشود که نیروی

(۱) تفسیر این بیت بنظر مرحوم براون آنست که دوبار يك مادی است

با يك .

$$1 \times 2 = 1$$

(۲) این بیت خطاب به فرزندش سید خلیل الله برهان الدین میباشد و او

خلیفه سید نعمه الله و متولد سال ۷۲۵ ه . و از عرفای بنام است . رجوع شود به

طرائق الحقائق ، طبع تهران س ۳۰ .

فکر ادبی او تاسنین شیخوخیت و کهولت همچنان قوی بوده است^(۱)

نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پابنده

(۱) سید در قطعه ذیل اشاره به حال و عقیده و داعیه خود نموده میگوید :

ای که میپرسی ز ما احوال ما **نعمت الله** نام آمد از خدا
سید و دزویش و حق را بنده ام مرده ام از جان بجانان زنده ام
من نیم مهدی ولی هادی منم رهنمای خلق در وادی منم
مصطفی را بنده ام حق را غلام پیشوای با سلامت و السلام

در قطعه ذیل باز اشاره به کیش و مذهب خود مینماید .

« پرسند ز من چه کیش داری ای بیخبران چه کیش دارم ؟
از **شافعی و ابو حنیفه** آئینه خویش بیش دارم
ایشان همه بر طریق وجدند من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت از جمله کمال بیش دارم »

در قطعه ذیل سلسله اقطاب طریقت خود را از **شیخ عبد الله یافعی** تاحضرت
امیر المؤمنین علی بدینگونه بنظم آورده است. (برای دانستن شرح احوال این شایخ
عظام رجوع شود به **نفحات الانس جامی**)

« شیخ ما کامل و مکمل بود قطب وقت و امام کامل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام **عبد الله** ره رو رهروان آن درگاه
صالح بر بری روحانی شیخ شیخ من است تا دانی
بیر او هم کمال کوفی بود کز کمالش بسی کمال فزود
باز باشد **ابو الفتوح سعید** که سعید است آن سعید شهید
از **ابی مدین** او عنایت یافت بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرفی صفا آفتابی تمام و مه سیمایا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

شیخ ابی مدین است شیخ سمید
 دیگر آن عارف ودود بود
 بود در اندلس ودا مکن
 یر او بسود هم ابوبکر کات
 باز ابوالفضل بود بغدادی
 شیخ او احمد غزالی بود
 خرقه اش پاره بود و او بکر است
 یر نواح شیخ ابوالقاسم
 باز شیخ هدی ابوعثمان
 مظهر لطیف حضرت واهب
 شیخ او شیخ کاملتر دانند
 شیخ او هم جنید بغدادی
 شیخ او خال او سری سقطی
 باز شیخ سری بود معروف
 اوز موسی جواز احسان یافت
 یافت در خدمت امام مجال
 شیخ معروف را نکو میدان
 شیخ اوهم حبیب محبوبست
 یر بصری ابوالحسن باشد
 یافت از صحبت علی ولی
 خرقه اوهم از رسول خداست
 نعمة الله و ز آل رسول
 که نظیرش نبود در توحید
 کثیت او ابوسعود بود
 بس کرم کرده روح او با من
 بکمال و جمال و لطف و صفات
 افضل فاضلان باستانی
 مظهر کامل جلالی بود
 ز آنکه نواح او ابوبکر است
 مرشد عسرا ذاکر دایم
 که نظیرش نبود در عرفان
 بندگی ابو علی کاتب
 بوعلی رودباریش خوانند
 مصر معنی دمشق دلشادی
 محرم حال او سری سقطی
 چون سری سر او باو مکشوف
 کفر بگذاشت نور ایمان رفت
 بود بواب درگش ده سال
 شیخ داود طائیش میخوان
 عجمی طالب است و مطلوب است
 شیخ شیخان انجمن باشد
 گشت منظور بندگی علی
 این چنین خرقه لطیف کراست ؟
 نسیم با علی استزوج بتولی

این چنین نسبت خوشی به تمام
 خوشبود کرا بود اسلام

دومین شاعر این دوره که مورد توجه ماست و اونیز
قاسم الانوار مانند شاعر سابق سیدی است صوفی، همانا میر

قاسم الانوار میباشد. نکات مهمه راجع بتاریخ حیات ویرا ریو در
فهرست ^(۱) بدینگونه خلاصه کرده :

سید قاسم الانوار در سراب (سراو) در ولایت تبریز بسال ۸۷۵۷. /
 ۱۳۵۶ م. متولد شد و در علوم شریعت شاگرد شیخ صدرالدین اردبیلی
 که یکی از اجداد صفویه است بوده، و پس از وی نزد شیخ صدرالدین یمنی
 تلمذ فرموده و او خود از تلامذ شیخ اوحدالدین کرمانی است. پس از
 آنکه حضرت میر چندی در گیلان اقامت نمود به خراسان رفت و در
 هرات ساکن شد، و آن در زمان سلطنت تیمور و فرزندش شاهرخ است
 در آنجا میردان و شاگردان بسیار از اطراف نزد وی جمع آمدند و بقدری
 دارای شهرت و عظمت گردید که شاه را تحت الشعاع خود قرار داد.
 عبدالرزاق در مطلع سعدین حکایت میکند که چون در سال ۸۳۰ هـ. /
 ۱۴۲۶ م. شاهرخ در مسجد جمعه هرات مورد حمله احمدلر قرار گرفت
 و مجروح گردید. ^(۲) **سید قاسم** مورد سوء ظن میرزا بایسنغر واقع شد
 زیرا گفتند که قاتل در پناه او بوده است. ازین رو سیدنا گزیر شد که هرات
 را ترک گوید ^(۳) و به سمرقند برود و در آنجا در ظل عنایت میرزا الغ ییک

(۱) **فهرست ریو**، ص ۶۳۵.

(۲) رجوع شود بحفصه ۵۰۹ همین کتاب.

(۳) رجوع شود به: حکایت افسانه مانندى که **اوزلی Ouseley** در این باب

ذرايت کرده است، در کتاب **Notices of the Persian Poets** « طبع

لندن ۱۸۴۶ م. ص ۱۰۱.

قرار گیرد . معذلک چند سال بعد دیگر بار بخراسان مراجعت فرمود و در خرچرد که شهری است در ولایت جام منزل گزید و هم در آنجا بسال ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳ م . وفات یافت (۱).

رابطه نزدیک قاسم الانوار با شیخ صدرالدین سید قاسم و شیخ اردبیلی جد سلاطین صفویه در کتاب سلسله - صدرالدین النسب الصفویه که نسب نامه آن خاندان است کاملاً تأیید میشود (۲). ازین کتاب خطی نسخه‌ای در تصرف من است (۳). در آن کتاب سید قاسم را مانند یکی از شاگردان بسیار با حرارت و با

(۱) مقبره سید در قریه لشگر در جام - خراسان در این ایام موجود و بنائی است که میرعلیشیر نوائی ساخته . رجوع شود به مقدمه این جانب بر کتاب مجالس النفاثی طبع تهران ۱۳۲۳ هـ . م - مط

(۲) جامی در تفحاحات الانس رشتۀ ارادت او را به شیخ صدرالدین اردبیلی نفی کرده و میگوید : «نسبت ارادت وی را نه بخط بعض متقدان وی دیده‌ام در آنجا شیخ صدرالدین علی‌یمنی مذکور بوده بشیخ صدرالدین اردبیلی و پس چند حکایت از او نقل میکند که متابعت او را از طریقۀ سنت و جماعت تأیید میکند .

(۳) کتاب سلسله نسب صفویه تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی است که در عهد شاه سلیمان صفوی بعد از فتح قندهار در سال ۱۰۵۹ هـ . تألیف کرده . و روابط مریدی و مرشدی اجداد صفویه را با شیخ زاهد غیلانی جدا اعلامی خود شرح داده است . از روی رسالۀ خطی که ملک مرحوم بر او ن بوده است در چاپخانه ایرانشهر - برلن در سال ۱۳۴۳ هـ . / ۱۹۶۴ م . با کمال ظرافت طبع شده و کاظم زاده ایرانشهر که از فضلی مجرد معاصرند مقدمه بر آن نگاشته . خدا بیامرز مرحوم بر او را که از کمال علاقه بادیات و تاریخ ایران مخارج طبع این رساله را هم از کیسۀ ثنوت خود عطا کرده است .

شوق شیخ نام میبرد و سرگذشتی از او ذکر میکند که در عالم مکاشفه و رؤیا ملاحظه نمود که سید در مسجد اردبیل بدیگر شاگردان شیخ نور تقسیم میکند و از این سبب از آن پس از مرشد خود لقب «قاسم الانوار» یافت.

هم او در فوت شیخ صفی والد شیخ صدرالدین این اشعار را ساخته است^(۱)

صدرو لایت که نقد شیخ صفی است	قرب نود سال بود رهبر این راه
جانش بوقت رحیل عطس زد و گفت :	یا ملک الموت قد وصلت الی الله
حالت او را ملک چو دید صجب ماند	گفت که : باشیخ الف یرحمک الله
سوخته شد قاسمی ز فرقت خواجه	سیر کن اندر فراق سیرک الله .

شبهه اباحه والحاد
در تعالیم سید
جامی در نفحات شرح حالی که از سید قاسم -
الانوار نگاشته بشبهه که در باره وی نسبت
بجان شاهرخ در سال ۸۳۳ هـ / ۱۴۲۶ م. پدید

(۱) مؤلف را در ترجمه این شعر اشتباهی فاحش روی داده ، و آن اینکه این حکایت را به فوت شیخ صفی نسبت داده است در حالتی که این قطعه مربوط به فرزند او شیخ صدرالدین میباشد . چنانکه بیت اول قطعه باین معنی صراحت دارد و مقصود شاعر از صدر ولایت که نقد شیخ صفی است ، شیخ صدرالدین فرزند و جانشین شیخ صفی الدین مذکور میباشد که در سال ۷۳۵ هـ در سی و یک سالگی بجای پدر نشست ، و مدت پنجاه و نه سال بامر هدایت و ارشاد مشغول بود ، بعد از آن در سال ۷۹۴ هـ در نود و یک سالگی وفات یافت . مرحوم بر او بنوعی با اشتباه خود نیز واقف گشته و آنرا در جلد چهارم تاریخ خود تصحیح کرده است (رجوع شود بکتاب تاریخ ادبیات جدید ایران تألیف بر او ن ۴۴ - ۴۵) .

آمد اشاره کرده است که منجر به نفی او از هرات به سمرقند شد و نیز میگوید:

« اهل روزگار در قبول و انکار وی دو فرقه‌اند و از وی دوائر مانده‌است، یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقائق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوقی و وجدان از آن ظاهر است، و دیگر جماعتی که خود را منسوب بوی میدانند و مرید وی می‌شمارند، این قبیله بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده، اکثر ایشان از ربه دین و اسلام خارج بودند و در دائرۀ اباحت و مباحون بشرع و سنت داخل... ».

ازین رو دلائلی موجود است که نسبت به روش سید قاسم الانوار غالباً سوهنظی داشته‌اند. و ظاهراً ویرا با طرفداران فرقه شیعه، خاصه پیروان صفویه، روابطی بوده حتی با فرقه حروفیه نیز سروکاری داشته است.

آثار ادبی سید قاسم^(۱) آثار ادبی قاسم الانوار عبارت است از یک دیوان غزل و چند مثنوی که هیچکدام بطبع نرسیده و

(۱) کلیات قاسم الانوار - سید معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی مولداً و الهروی مسکناً. متولد در ۷۵۷ ه. و متوفی در ربیع الثانی ۸۳۷ ه. از اجله صوفیه قرن نهم هجری است. مجموعه کاملی از آثار او در شهر سنه ۱۳۳۷ ه. ش. / ۱۸۵۸ م. در طهران بهمت کتابخانه سنائی بطبعی ظریف بجای رسیده و طالبان احوال و آثار آنسید صوفی را مستثنی ساخته است. این مجموعه مفید مصداقست مقدمه‌ای بلیغ و منقدانه از استاد سعید نفیسی که در طی یکصد و دوازده صفحه از حالات او و منابع و مآخذ متعدد سخن گفته و حق کلام را ادا کرده‌اند پس از آن مجموعه‌ای از غزلیات است که از روی ده نسخه با مقابله‌های عدیده فراهم کرده و الحاق رنج فراوان برده‌اند. بتوالی مقطعات و ملمعات و اشعار بلهجه کملی و رباعیات و مثنویات و رساله سدمقام (یا رساله عدد در مقامات) و رساله ششروف انیس العارفین و در رساله منثور یکی موسوم به سؤال و جواب و دیگری «در بیان علم» مندرج است و بالاخره منتهی میشود به ملمعات ترکی. و این کلیات جامع در ۴۰۸ صفحه به پایان رسیده و اثری مفید در جهان صوف بجای مانده است.

من دو نسخه خوب از آن دارا هستم یکی مورّخ به ۸۶۱ هـ / ۱۴۵۶ م. یعنی ۲۴ سال بعد از وفات مؤلف^(۱). بعضی ازین اشعار ترکی است و بعضی دیگر بلهجه محلی فارسی است و متعاقب قسمت اشعار در این نسخه کهن سال دو رساله است که کلاً یا بعضاً به نثر نگاشته شده: - اولی موسوم است به: **انیس العارفین**، و دومی به: **انیس العاشقین**، یا «رسالة الامانه»، و نیز يك منظومه را شامل است که باین بیت آغاز میشود:

«الا ای شاهباز قدس لاهوت مفیدمانده ای دردوام ناسوت».

تصور میرود که در آن اشاره بمرگ تیمور شده باشد و بقدری مبهم و سر بسته است که ارتباط آن بیک مصیبت عمومی مثل کل بفهم میرسد.

اشعار **قاسم الانوار**، تا آنحد که يك تن بیگانه از ایران میتواند محاکمه نماید، متوسط و غالباً دارای طرز و روش صوفیانه میباشد، مانند مغربی و دیگر شعراء هم مذاق وی. چندغزل ذیل بعنوان نمونه از غزلیات او در اینجا ثبت میشود:-

- ۱ -

«ساقی زکرم پرکن آن جام مصفی را

آن روح مقدس را و آن جان معلا را

(۱) در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - طهران دو نسخه از دیوان **قاسم الانوار** موجود است که یکی را کاتبی بنام **علی دامغانی** بسال ۸۲۱ هـ. (در زمان حیات مؤلف) تحریر نموده، و دو مثنوی او را - یکی **مقامات العارفین** و دیگری **انیس العاشقین** - نیز متضمن است. و در آن کتابخانه در تحت شماره ۲۶۶ ثبت شده (رجوع شود بفرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ج ۲ ص ۶۵۵).

روزی که دهی جامی از بهر سرانجامی
 يك جرعه تصدق كن آن واضع رهنا را
 خواهی که برضی آید ذرات جهان با تو
 در رضی بر افشانی آن زلف چلیپا را
 ناصح برو و بنشین، افسانه مخوان چندین،
 از سر نتوان بردن آن علت سودا را
 کفنی که ز خود کم شو تا راه بخود یابی،
 تفسیر نمودنم این رمز و معما را
 هر بار که من مردم صد جان دگر برم
 احسا نتوان کردن اعجاز میحا را
 قاسم نشود عاشق هرگز بهوای خود
 لیکن چه توان کردن آن مالک دلها را .

- ۲ -

بیش از بنای خانقہ و دیر و سومات	ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات
اندر میان حکایت پیغام در گذشت	چون بامنی همیشه چه حاجت بمرسلات
از ما خلاف دوست نباید که باحبیب	همراه بسوده ایم در انواع واردات
زنهار ذکر غیر دگر بر زبان مران	ساحیدلان بغیر نکردند التفات
هشیار شرط نیست که باشیم در طریق	هر ذره از ذرایر کوندند ساقیات
زاهد مکن مبالغه باما و این بدان	بر جنس طیبین حلال اند طیبیات
قاسم خموش باش و هتان سخن مکنش	تا بر عشق بامو بگوید ز باقیات .

- ۳ -

فز دل ذیل از آن لحاظ که حاکی بمضی علائم از افکار حروفیه است قابل توجه میباشد :

» سَنَة اِیام گفت و سبع سِماوات	نَمَّ عَلی العرش استواست نہایات
حضرت حق را عروش نامتناهی است	فاش بگویم عروش جمله ذرات

چون بشناسی رسی به نیل مرادات	بر سر هر ذره مستوی است با سمی
هر چه که گوید قییه، کوبیم هیات!	هر چه که گویم قییه گوید- هر می!
نوش کند وارهد ز عشوه و طامات	هر که شراب خدا ز جام محمد
غایت عیا بود بجهل مباهات	نمره سنی مزین که مست هوائی
فاتحه خوانیم بهر دفع بلیات ۴.	قاسمی و صحبت قییه مقلد

اگر چه تأثیر و نفوذ حروفیه در این غزل ظاهر است^(۱)، لیکن فقط با استناد اینگونه قرائن نمیتوان یقین کرد که قاسم الانوار خود وارد عقاید آن طائفه بوده است، هر چند مصاحبت او بایکی از مریدان فضل الله استرآبادی و همچنین سوء ظنی که در باره او بوجود آمده همه برای معنی دلالت میکند، اما با وجود اینها در کلمات او نام بسیاری از اولیا و مشایخ صوفیه ذکر شده اند و از بزرگان و متکلمین مانند: غزالی^(۲) و شیخ احمد جام و بایزید بسطامی و خواجه عبدالله انصاری، و از شعراء عارف مانند: شیخ فرید الدین عطار و جلال الدین رومی که همه را مدح گفته است. در یک جا خوانندگان را امر میکند که کلمات این دو شاعر اخیر را در یک مجلد جمع کنند و چنین گفته: -

(۱) مرحوم براون آثار و علائمی را که از حروفیه در این غزل مدعی است تصریح و تبیین نکرده و از ظاهر آن چنین معنائی بر نمیآید. والمهدی علیه.

(۲) در مدح غزالی این بیت را دارد:

» در همه بابی سخن را داد داد

حجة الاسلام غزالی را داد ۴.

با همه مقامات عالیه عرفانی سید ظاهراً با ذوق لطیفی بخوردن طویبات اغذیه بمیل نموده چنانکه این قطعه در مدح خربزه از اوست:

بقیة حاشیه در صفحه بعد

دوئی بگذار و در یک جلد کن جمع همه اقوال مولانا و عطار^(۱).

در یکی از اشعار نیم تر کی و نیم فارسی وی منظومه ای موجود است که باین کلمات مردف می باشد:-

«چلبی بیزی اونو تما» یعنی ای چلبی مارا فراموش مکن . ممکن است مخاطب این کلام چلبی افندی باشد^(۲) که مرشد طایفه دراویش مولویه در قوینه آسیای صغیر بوده . در این اشعار نیم تر کی تنها دو پایه منظومه است که دارای لطف و کیفیتی عالی می باشد .

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

» هر چند جنس آب حیات است خربزه
 پیار بی بقا و نبات است خربزه
 زنهار در فوقون بقارت نظر مکن
 چون رشک کوزه های نبات است خربزه
 یک نکته را بدان و عمل کن بدان یقین
 کاندل خور جهاد و زکات است خربزه
 فالیزبان، بدان که : سه خروار و چار و پنج .
 ما را بخدمت تو برات است خربزه

(۱) مقصود سید از این بیت آن است که کلمات و اقوال صوفیه با وجود اختلاف سوری همه دارای معنای واحد است و دوئیتی بین آنها نیست، نه چنانکه مرحوم براون بانظر ظاهر پنداشته که باید اشعار عطار و مولانا را در یک مجلد جمع کنند !! هم او در پیش دیگر گفته است :

«زیک بحراست این لؤلوی شهوار اگر مولا اگر عطار گوید».

(۳) درغزلی دیگر چلبی را بحرمت فراوان نام برده و چنین آورده :-

» تو طالب چلبی شو که مقصد اخی است

که فیض روح مقدس ز حضرت چلبی است».

منظوماتی که بلهجه ولایتی^(۱) سروده (و ظاهراً از لهجه‌های گیل است) در دیوان او فراوانتر و بیشتر جالب توجه است. هر چند اطلاع ما از این لهجه‌ها آنهم بشکل مستعمل در قرون قدیم آن کافی نیست و نمیتوانیم بدرستی آنرا ترجمه کنیم، معذک برای نمونه یک قطعه که در هر دو نسخه خطی آمده است در اینجا ثبت میشود:

«قبله جان من توئی گیل فرشته رنگه و بو

ماه سپهر مکرمت سرو ریاض آرزو

کیل نشی فرشته‌ای وز دل و جان سرشته‌ای

کیل که بو بو با چنین حوروش و فرشته خو

می دل و دین تئی فدای خوابیری که و سر خوشی

قبله توئی کجا روم شهر بشهر و کو بکو

تی سر زلف مشکبو آنچه بمن کدی ز جور

شرح دهم اگر بود با تو مجال موبو

آینه را اگر رسد عکس جمال تو دمی

کی رسد آنکه باشدش باتو جمال رو برو

دوش بغمزه گفتیم روز نما سرا بغم

نوبت دیگر از کرم هه دوش باز کو

(۱) براون گوید: در باب لهجه «گیل» که نامها کنی ولایت گیلان است رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری میگوید: این کلمه، رابفتح- جیل - نیز تلفظ کنند و استاد کرده است بر بامی ذیل از قاسم الانوار که کلمه کیلا را با میل و سیل قافیه کرده:

ای جان جهان، جهان جان دلبر کیل	می دل همه روح دادی دیمی میل
سیلاب سرشت قاسم از ابر غمت	اندی بشو که ببرد کیلانا سیل

گفتش: ای مراد جان وعده وصل کرده ای
 گفت که: آن حکایتا و امطلب که آن بشو
 گفتش: ای عزیز من خوار شدم ز عشق تو
 گفت که: نا نه خوار بین کاور میوه لاهو لو
 گفتش: عاشق توام چیست دوی درد من؟
 گفت: تو گوئی: این سخن بی تو و او بر نشو
قاسمی از فراق و غم کم شد و بیخبر ز تو
 کم شده فراق را از کرم تو و او جو .

از اشعار دیگر **قاسم الانوار** برمی آید که وی را با ولایت گیلان و سایر ولایات ساحلی دریای خزر آشنائی بوده است زیرا که در آن اشعار از **آستارا**، **لاهیجان**، **اردبیل** و سایر اماکن آن نواحی نام میبرد. بدون شك میتوان اطلاعات بیشتری راجع بحیات وی از مطالعه دقیق اشعارش بدست آورد، لیکن در اینجا بسبب ضیق مجال فقط به ثبت دو قطعه از او اکتفا می کنیم که هر دو از مثنوی انیس العارفين او اخذ شده است. در مقدمه منشور آن مثنوی نام خود را بتفصیل بدینگونه ذکر میکند «**علی بن نصیر بن هرون بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی**» .

قطعه اول - تمثیلی است از شخصی خاطی و گناهکار که چون گناه بمذاق او شیرین آمده است بآن علاقه دارد . وهی هذه - :

«بود زنگی زاده ای بدین دوداد	غول غفلت داده عمرش را بیاد
داشت در خم چندمن دوشاب درد	از خفا موشی در آن افتاد و مرد
موش را بگرفت و بیرون کرد زود	موش مشغوم از حریصی مرده بود

نزد قاضی رفت زنگی با ملال
کرد بر دوشاب او حکم حرام
این سخن نشنید زنگی سقط
من چشیدم بود شیرینم بگام
گر شدی دوشاب من تلخ آنکمی
بود طبع زنگی وارون پلید
ای چوروی زنگیان رویت سیاه
نفس را باطل بود شیرین بگام
چونکه رنجورند و صغرائی مزاج
جمله دل بیمار دنیا سر بسر
ای بدام لذت دنیا اسیر
طاعت حق کرچه تلخ آید ترا
تلخ دارو نافع آید عاقبت

موش را بگرفت و گفت از سوء حال
مرد قاضی، در میان خاص و عام
گفت قاضی را که: کردی بس غلط
چون بود شیرین چرا باشد حرام؟
من حرامش گفتمی بی شبهه ای
لاجرم در تلخ و شیرین عکس دید
تلخ آید طاعت و شیرین گناه
تلخ باشد حق ولی بر طبع عام
یابد از شکر دهانشان طعم زاج
زرد روی از آرزوی سیم و زر
همچو موش از حرص شیرینی میر
داروی تلخ است درد را روا
خسته را بخشد شفا و عافیت ... »

قطعه دوم دارای لطف بیشتری است، زیرا در آن وصف میکند که چگونه ما بین شیخ صفی الدین اردبیلی جد صفویه با شیخ سعدی شیرازی شاعر معروف اتفاق صحبت افتاده. صحت این واقعه و یا امکان وقوع آن از سلسله النسب الصفویه تأیید میشود^(۱) که در آن ولادت شیخ صفی قدس سره را در اواخر ایام خلفای بنی عباس بتاریخ ۶۵۰ هـ / ۱۲۵۲ م. ذکر میکند. و اضافه مینماید که: در آن وقت شیخ شمس تبریزی پنج

(۱) داستان دیدار و صحبت شیخ صفی الدین با شیخ سعدی شیرازی در کتاب صفوة الصفا که توکل بن اسماعیل بن حاجی مشهور به ابن بزاز بقیه حاشیه در صفحه بعد

سال بود از دنیا رحلت کرده بود ، و همچنین دوازده سال از رحلت شیخ محی الدین اعرابی ، سی و دو سال از وفات شیخ نجم الدین کبری میگذشت و در وقت رحلت مولای رومی رحمه الله علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل و یک ساله ^(۱) و

بلیه حاشیه از صله قبل :

اردبیلی . بتاريخ ۷۵۹ هـ . تألیف نموده نیز بالصراحه ذکر شده (فصل چهارم باب اول) کتاب صفوة الصفا ، که از لطائف منشورات قرن هشتم است و حکایات و نوادر بدیع در سلك عبارتی دلکش و شیرین در آورده است ، سراسر در شرح احوال شیخ صفی الدین مذکور میباشد . آن کتاب بخط زیبا و به همت بلند درویش صافی عقیدت مرحوم میرزا میرزا احمد بن حاج کریم التبریزی الاصل و شیرازی المکن ملقب به وحید الاولیا قدس سره ، در مطبع مظفری بمبائی در سال ۱۳۲۹ هـ . بطبع رسیده و در صدر آن این رباعی مسطور است - :

صاحب قدم منبع این راه هدایت در راه هدی راهبر و صاحب آیت سلطان زمان شاه صفی الحق و دین بود آن مالک تخت و کله و تاج ولایت کتاب صفوة الصفا که در نزد شاهان صفوی باعتبار آنکه سند ولایت و

اولویت و شامل منافع جد اعلای ایشان است حرمتی بسیار داشته ، و در زمان شاه طهماسب صفوی به امراء و میرا ابو الفتح حمینی آنرا تصحیح نموده و اندک رنگه تسنن که از آن مشهود میشده محو کرده ، مقدمات و احادیث و بیانی که مطابق مذاق عامه و سنت و جماعت بوده است بکلی حذف نموده و در جلو اسامی اجداد صفویه کلمه «سید» را مزید ساخته و در خامه مقالاتی مشتمل بر چند صفحه در بیان احوال فرزندان علیشان شیخ صفی بر آن الحاق کرده و حتی برای شاه اسماعیل نیز کشف و کراماتی قائل شده است . ازین ملخص نسخه نسبتاً جامعی در کتابخانه ملی در تهران به شماره ۴۷ موجود است .

(۱) اگر قول صاحب سلسله النسب الصفویه در زمان چهل و یک سالگی شیخ صفی

بلیه حاشیه در صله بعد

در تسلط هلاکو خان بر ایران پنجساله بود، و نیز گوید که شیخ با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب الدین بزغوش و علاء الدوله سمغانی و شیخ محمود شبستری معاصر بوده است.

در صفحه دیگر از همان کتاب ملاحظه میشود که حکایت مسافرت شیخ صفی الدین را به شیراز ذکر میکند که - برای کسب هدایت از شیخ نجیب الدین بزغوش بآن شهر مسافرت فرمود و چون بآنجا رسید معلوم وی شد که آن مرشد بزرگوار وفات یافته است. و باین واقعه در مثنوی انیس العارفين اشاره کرده و آن حکایت را در این قطعه چنین می آورد :

شیخ عالم آفتاب اولیا	پیشوای دین صفی الاصفیا
آنکه از وی گشت مشهور اردبیل	و از جمالش گشت پرنور اردبیل
دلنواز طالبان جانگداز	واقف اسرار شاه بی نیاز
چون بشهر شهره شیراز شد	شیخ سعدی شیخ را دماز شد
شیخ را پرسید مرد خرده دان	کای منور از جمالت چشم جان
در بیابان طلب مقصود چیست	اینهمه درد دل مملود چیست؟
و ز کمال همت خود پاک باز	ضدای با شیخ سعدی گفت باز
چون شنید این قصه سرگردان بماند	و از کمال همتش حیران بماند
شیخ را گفت: ای بمعنی بهره مند	و ز کمال همت خود سر بلند
آن مقامی را که فرمودی نشان	مرغ سعدی را نبودست آشیان
در دلم شد زین سخن دردی مقیم	عاجزم در سر این معنی عظیم
لیکن ارکونی من از دیوان خویش	کوهر چندی دهم از کان خویش

بقیه حاشیه از صله قبل:

وفات شیخ سعدی اتفاق افتاده باشد بنا بر این سال وفات سعدی سنه ۶۹۱ هـ. خواهد بود. و این ملاقات در شیراز اگر هم واقع شده در زمانی بوده که شیخ صفی الدین خیلی جوان بوده است.

در جوابش گفت شیخ از من درد:-
 در دل از دیوان حق دارم بسی
 نیستم یروای دیوان کسی
 در جهان و جان تیرا کرده ایم
 و ز خیال غیر او بیگانه شد
 دل بدرد دلبری دیوانه شد
 شیخ سعدی زین سخن بگریست زار
 کوی دولت را بچوکان طلب
 برده ای در حال میدان طلب،
 یر لفر - الله بهدی من یشا -
 دادی الحق ملک بی منتها

از این قطعه همچو استنباط میشود که چون شیخ صفی الدین به شیراز رفته، بنام وی اردبیل (اردبیل) را شهرتی بوده و با شیخ اجل سعدی آشنا شده و از صفا و قدس او سعدی را انتباهی عظیم حاصل آمده است. پس باو گفته که در دیوان خود از او نامی ببرد و شعری در مدح او بسراید^(۱) صفی الدین ازین معنی استنکاف کرده و گفت آنقدر بمحبوب حقیقی مشغول است که خود در پی امری دیگر نمی باشد. و ازین استغناء سعدی را غم و اندوهی بسیار روی داد و بزاری بگریست و او را به علوم مقام و جلالت قدر بستود.

از زمان این دونفر که شرح حالشان گذشت، و هر دو اگر در شعر و شاعری مهم نباشند ولی در تصوف دارای مقام و منزلتی بلند هستند، تا زمان

(۱) اینکه مرحوم براون کمان کرده است که شیخ سعدی بر آن بوده که شعری در مدح شیخ صفی الدین بسراید بر این بنده مترجم مملوم نشد زیرا از این بیت:

«لیکن از کوئی من از دیوان خویش کوهر خوبی دهم از کان خویش»

این معنی فهمیده نمیشود. بلکه ظاهراً میخواستند است از اشعار دیوان خود برای شیخ صفی چیزی بخواند... والله اعلم.

استادبزرگ، جامی، که بنام وی تاریخ ادبی این دوره باوج کمال میرسد، زمانی چند میگذرد، در این اندک زمان عده‌ای از شعراء درجه دوم یافت میشوند که در آنها انتخاب بعضی قدری مشکل است. ولی از آن جمله چند تن مردانی هستند که سزاوارند باختصار نامی از ایشان برده شود. بطور کلی از شرح سوانح عمری آنها تفصیلی بدست نیست و از خصائص و حوادث زندگی ایشان نیز اطلاعی حاصل نه، گرچه نام غالب آنان در کتب عدیده تذکره و سیر این عصر ذکر شده است. ما اکنون در اینجا به ترتیب سال وفات ایشان از هر یک سخنی میگوئیم:

کاتبی نیشابوری

کاتبی نیشابوری با ترشیزی که بسال ۸۳۸ هـ. / ۱۴۳۴ م. وفات

یافته. به ترتیب زمانی و شاید از حیث کیفیت نیز

کاتبی نیشابوری

بر دیگر شعراء آن عصر مقدم است. **علیشیرنوائی**

در مجالس النفائس او را در عداد شعرائی قرار میدهد که در زمان وی حیات داشته اند لیکن توفیق دیدار ایشان را حاصل ننموده، در باب او می نویسد. (مجالس النفائس طبع مترجم ص ۱۰):

«از بی نظیران زمان خود بود و بهر نوع شعر که میل کرد او را معانی غریبه روی نمود بتخصیص درضاید، بلکه اختراعات کرد و بیشتر خوب واقع شد. و چندمتری (۱)

(۱) از کلیات دیوان شمس الدین محمد النیشابوری المعروف بکاتبی

نسخه‌های عدیده در موزه بریطانیا موجود است. قدیمترین آنها نسخه‌ایست که در سال ۸۵۷ هـ.، یعنی بیست سال بعد از وفات شاعر تحریر شده.

بفیه حاشیه در صفحه بعد

نیز دارد . مثل تجنیحات ، ذوالبحرین ، ذوقافیتین ، حسن و عشق ، ناظر و منظور ، بهرام و گل اندام . اماغزلیات و قاصیدش خوشتر افتاد . در آخر عمرش جواب خمه نیاذ کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته ، ظاهراً از این سبب اتمام نیافته . . . »

میرعلیشیر بعد از این سخن بیتی از قصائد او را نقل میکند ، و همچنین دوبیت او را که آنرا در واقعه و بای استر آباد در سال ۸۳۸ هـ . سروده است ذکر می نماید همان واقعه را خواند میر سبب مردن او میداند :

بلیه حاشیه از صفحه قبل :

علاوه بر دیوان قصائد و غزلیات و مقطعات و رباعیات ، این نسخه چند مثنوی از کاتبی را نیز مضمّن است ازین قرار :

۱- گلشن ابرار - که بسبک مخزن الاسرار نظامی ساخته و شروع میشود باین بیت

بسم آله الرحمن الرحیم تاج کلام - و کلام قدیم

۲- مجمع البحرین - که تمام ابیات آنرا بدو وزن از اوزان عروضی - سمل - و - سریع - میتوان خواند و افتتاح آن باین بیت است :

ای شده از قدرت تو ما ، وطن

لوحه دیباجه دنیا و دین

آن مثنوی تمثیلی است در وصف دو تن عاشق و معشوق که آنها را - ناظر و منظور - نامیده
۳- مثنوی ده باب که از اخلاقیات سخن میگوید و آن مثنوی تماماً ذوقافیتین میباشد و ابتداء آنرا باین بیت میکند .

ای برحمت در دو عالم کار ساز

جمله عالم را برحمت کار ساز

بلیه حاشیه در صفحه بعد

ز آتش قهر وبا گردید ناکاهان خراب
استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر زمشک
 اندرو از پیرو برنا هیچکس باقی نماند
 آتش اندر بیشه چون افتد نه ترمانده خشک!

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و این مثنوی را برای پرش عنایت ناهماخته است و آنرا مثنوی «تجنیسات» نیز مینامند. زیرا هر بیت او منتهی به تجنیسی در قافیه میشود

۱- مثنوی سی نامه و کتابد لری بای

پس از انتشار دو مثنوی تجنیسات و مجمع البحرین که در نوع خود بسیار بدیع اند و قوت طبع و احاطه شاعر را بر کلمات نشان میدهند در تمام ایران کلام کاتبی مورد نظر و تقلید شعراء زمان واقع شد. از آنجمله مولانا **شیخ محمد اهلّی شیرازی** مثنوی بنظم آورد که آنرا **سحر حلال** نامیده است. در آن مثنوی در آن واحد هر دو صنعت **کاتبی** را التزام کرده، یعنی هم ذو بحرین است و هم ذو قافیتین، موضوع این مثنوی داستانی عشقی است مابین شاهزادگانی بنام- جامو گل- و مقدمه ای به نثر دارد و ابتدا میشود باین بیت:

ای همه عالم بر تو بی شکوه

رفت خا به در تو بیش کوه

و حکایت ا باین بیت آغاز کرده

سافی از آن شیشه منصور دم

در دک و در ریشه من صور دم

بطوریکه ملاحظه میشود سراسر ابیات این مثنوی بدو بحر خوانده میشود: یکی بیحر رمل مدس محذوف، به تقطیع «فاعلن فاعلاتن فاعلن»، و دیگری بیحر سریع مدس مستوی، به تقطیع «مفعلمن مفعلمن فاعلن» که همان دو بحر در مثنوی مجمع البحرین کاتبی نیز رعایت شده است.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دولت‌شاه در تذکرة الشعراء نزدیک به ده صفحه بذکر احوال کاتبی
اختصاص داده و بعقیده او این شاعر در دیه، بین قرشیز و نیشابور، متولد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

امامثنوی سحر حلال در ایران و هندوستان مکرر بطبع رسیده و همواره
مورد اعجاب و تحسین گویندگان قرار گرفته است. مرحوم محمد تقی شوریده
شیرازی، فصیح‌الملک، استاد المتأخرین، که خود را از اولاد اهل‌نیز میدانند قصیده
تمام در مدح این مثنوی سروده است که مطلع آن این است:-

و ز طبع اهل‌ی شیرازی و سحر خلاش

آنکه رفت از شامی تا شامی آواز کمالش

اهلی را با امیر کبیر علیشیر نوائی رابطه ارسال مرسول نیز قائم بوده
و در مدح او قصیده مصنوع و بسیار مشکل بنظم آورده که بر قصیده مصنوع سلمان ساوجی
تفوق دارد و متضمن انواع صنایع بدیعیه است.

اهلی دو قصیده مصنوع دیگر نیز بعدها ساخته: یکی در مدح یعقوب آق -
قوینلو و دیگری در مدح شاه اسماعیل اول - و در هر سه قصیده داد هنر نمائی را
داده است.

فیر اهل‌ی در حافظیه شیراز در جوار مزار خواجه حافظ هم اکنون
معروف است و این عبارت بر لوح مزارش منقوش:-

هو الباقي و کل شیئی هالک

له فنی سره

دوش از غم عمر رفته در منزل خویش

در فکر فرو شدم دمی با دل خویش

از حاصل عمر در کفم هیچ نبسود

شرمنده شدم ز عمر بی حاصل خویش

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شده است، از نیرو او را گاهی ترسیزی و گاهی نیشابوری میخوانند. وی صنعت خط و کتابت را نزد سیمی^(۱) شاعر آموخته، ولی عاقبت بروی حسد برده است. پس از آن کاتبی، نیشابور را ترك و به هرات رفته. و چون دیده است که هنر او را در دربار هرات خریداری نیست به استرآباد و شیروان شتافته و چندی در دستگاه شیخ ابراهیم، سلطان شیروان وابسته شده و از او انعامهای کلان گرفته، اما آنچه بدست میآورده در اندك زمانی خرج میکرده و باز بفقر و درویشی دچار میشده است. چنانکه این قطعه او بر این معنی حکایت می کند:

«مطبخی را دی طلب کردم که بفرائی پزد
تا شود ز آن آش کار ما و مهمان ساخته
گفت احمد نوبه کرایم که خواهد داد آرد
گفتم آنکو آسیای جرج کردان ساخته

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

فی تاریخه رحمة الله

در میان فضلا و شعرا	بیر ناصدق وصفا بود اهل
رفت با مهر علی از عالم	بیر آل عبا بود اهل
سال فوتش ز خرد جستم، گفتم	«پادشاه شعرا بود اهل»

شیخ محمد اهلی شیرازی طباطبائی مرمر هشتاد و چهار وقات نمود فی

سنه ۹۴۲. نسخه کاملی از دیوان کلیات آن شاعر بزرگ در تصرف این بنده معشئ است که بیفلف و فریب بزمان او نوشته شده،

(۱) راجع به شرح حال سیمی رجوع شود به تذکره دولتشاه، ص ۴۱۲.

مجالس النفاثی، ص ۱۶ و ۱۹۱. طبع طهران

دولتشاه نزدیک بچهل تن از شاعران این زمان را نام میبرد. میر علیشیر در مجالس النفاّس چهل و شش تن را در مجلس اول کتاب خود ذکر میکند^(۱)، در حالتی که فقط شعرائی را که در زمان او میزیسته‌اند، ولی وی آنانرا ملاقات نکرده، در آن فصل آورده است. نام بعضی ازین شعرا نزد طلاب ادب فارسی مجهول نیست و غالب ایشان اشعاری به نهایت نفی و زیبایی سروده‌اند، ولی کمتر کسی از ایشان بمرتبه‌ای از کمال رسیده است که نام او از وصمت فراموشی محفوظ بماند. فقط شرف مجالست امراء و سلاطین که اهل فضل و ادب را در دستگاه خود پرورش میداده و آنان نیز در ظل حمایت ایشان می‌زیسته و باعث جلال و شکوه دربار ایشان می‌بوده‌اند سبب شده که نامشان محفوظ مانده است. دولتشاه که در ضمن کلام این نکته را بیان نموده غالباً شرح مختصری در باره این گونه شعر آورده ولی از مدح آنها بتفصیل سخن رانده است. مثلاً در ذیل سخن راجع به شاه نعمه‌الله ولی، که اگر از حیث شعر و شاعری امتیازی نداشته‌باشد، علی‌التحقیق از کبار مشایخ صوفیه است، بذکر نام بزرگان و مشایخ و ادباء و شعراء و صنعتگران که باعث زیب و شکوه دربار شاهرخ بوده‌اند کلام را پایان می‌رساند^(۲).

(۱) در صفحه ۳۴۰ تذکره دولتشاهی چنین مینویسد :

اما از مشایخ و اکابر و شعراء که بروزگار شاهرخ سلطان ظهور یافته‌اند، سلطان العلماء و السقّین شمس المله و الدین محمد الحافظ البخاری المعروف بخواجه پارما قنراش روحه و خواجه صائن الدین ترکه اصفهانی و مولانای فاضل حنین خوارزمی و قدوة العلماء و مفخر الفلّاء مولانا شرف الدین علی یزدی - و از شعراء بزرگ کشیخ آذری و بابا سودانی بلیه حاشیه در صفحه بعد

از میان شعرا وی شیخ آذری اسفراینی^(۱) وفات ۸۶۶ هـ / ۱۴۶۱ م

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

«مولانا علی شهاب، و امیر شاهی سبزواری، و مولانا کاتبی ترشیزی، و مولانا نسیمی بوده‌اند، که ذکر تصانیف و دواوین این جماعت در ربع مسکون شهرت دارد. اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده‌اند، که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته‌اند: **خواجه عبدالقادر مراغی** در علم ادوار و موسیقی و **یوسف اندکانی** در خوانندگی و مطربی، و استاد **قوام‌الدین** در مهندسی و طراحی و معماری، و **مولانا خلیل مصور** که نانی مانی بوده - نورالله تعالی مرقدهم.»

(۱) شیخ آذری - حمزة بن عبد الملك الطوسي از اولاد سربداران سبزواری و از شاهزادگان آن دیار است. میرعلیشیر در مجالس النفايس او را یاد کرده. سفرنامه هندوستان معروف است وی از پیشقدمان شعرای ایرانی است که چهار آن دیار شده اند وی نزد سلطان احمد پادشاه گلبرگه (دکن) تقریبی حاصل کرده است ولی از عطایای شاه چشم پوشیده و او را سجده نکرده بایران بازگشت و این بیت را گفت:

من ترك هند و جيفة جيبال کرده ام

باد و بردت جوئه بيك جو نميخرم.

او از مریدان و پیروان شاه نعمه‌الله ولی است و بامیرزا بایسنقر معاصر که از قبول عطایای او نیز باستان دامن افشاند است. تألیفات چندماتند **سعی الصفا** در مراسم و مناسک حج، و **طفرای همایون**، و **جواهر الاسرار**، و **مثنوی غرائب الدنيا** در عجائب مشهورات و مقیبات از خود باقی گذارده است.

خواجه او حدمستوفی در باره تاریخ وفات او گفته است:

درینا آذری شیخ زمانه
جو او نانی خسرو بود در شعر
که مصباح حیاض کشت برینو
از آن تاریخ فوئش کشت «خسرو»

۸۶۶

برای اطلاع مفصل از شرح احوال شیخ آذری رجوع شود به آتشکده آذر طبع طهران، مج ۲ با تصحیح آقای سادات ناصری

و بابا سودائی^(۱) ابیوردی وفات ۸۵۳/۱۴۴۹ م. و مولانا علی شهاب-
ترشیزی^(۲) و امیرشاهی سبزواری^(۳) وفات ۸۵۷/۱۴۵۳ م. و کاتبی-

(۱) بابا سودائی، از اهل ابیورد یا باورد (شهری بوده است در کنار
دشت خاوران که ظاهراً در محل عشق آباد کنونی است)

این شاعر از وابستگان دستگاه بایسنفری است امیر علیشیر در مجالس
(مرجشاه محمد قزینی) طبع طهران (۱۹۲۰) شرح حکایات جالبی از او نقل
کرده و میگوید که عاشق میرزا بایسنفر بوده است. و این بیت را از او ثبت کرده
که مطلع فسیده مضلی است در مدح میرزای مذکور: فنبهرت خال و رخت ورد و
خط و ریحان است

دشت فنج و دندان درو لب مرجان است.

(۲) برای شرح حال علی شهاب ترشیزی رجوع شود به مجالس النفاثی
ص ۱۷، آتشکده جلد اول طبع تهران ۱۳۳۶ ش.

(۳) امیرشاهی سبزواری، آق ملک بن جمال الدین، امیر
علیشیر در مجالس النفاثی در شرح حال او گفته است:
«امیر از سرداران سبزوار بود و ملازمت بایسنفر میرزا میکرد، امیر آق-
ملک نام داشت، مرد فراغت دوست و خوش باش، غزل گفته و کم گفته و اما پیش همه
مردم مستحسن و پسندیده است» در مرثیه او گفته اند:

کو بشو زیر و زیر از آء واشکم سبزوار

ز آنکه شهر شاه برشاهی نمآید بکار

بندۀ مترجم گوید:- شمر امیرشاهی در ایران حسن قبول بسیار داد و دیوان
او اگر چه تا کنون طبع انتقادی مشروح نیافته ولی (طبع سنگی لیتوگرافی) مکرر چاپ شده است.
نسخه های خطی بسیار ظریف و گران بها بخطوط و مذهبیات ممتاز از دیوان
او در کتابخانه های ایران و هندوستان و اروپا باقی مانده است:

بقیه حاحیه در صفحه بعد

ترشیزی^(۱) ۸۳۹ هـ / ۱۴۳۵ م. نام میبرد و میگوید که: ذکر تصانیف

(۱) رجوع شود آتشکده آذر بتصحیح حسن سادات ناصری، ۱، طبع

تهران ۱۳۳۶ هـ. ش

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

چنانکه تنها در کتابخانه سلطنتی طهران هفت نسخه از آن موجود است که عموماً مزین و بخطوط خوشنویسان کتابت شده است. یکی که قدیمترین آندیانها است تاریخ ۹۳۲ هـ دارد. و شاید از آنها بعضی دیگر در زمان حیات امیر شاهی کتابت شده باشد، ولی آنکه از آنها همه نفیس تر است بخط نستعلیق بسیار عالی بقلم شاه محمود نیشابوری به بهترین تذهیب مزین و هفت مجلس تصویر (میناتور) دارد که از ممتازترین آثار اساتید فن در کتابخانه سلطنتی صفویه زینت اتمام یافته است.

علت شهرت امیر شاهی و قبول عامه که حاصل کرده علاوه بر تشیع همانا در لطافت غزل و جزالت کلام و ظرافت معنی اوست که در زمان شعراء قرن نهم کمتر کسی بیایه مقبولیت اورسیده است.

امیر علیشیر در مجالس النفائس میگوید که: «امیر شاهی در آن حین که در استر آباد از عالم میرفته دو مطلع گفته و وصیت کرده که آن دورا خواجه احمد متوفی تمام کند و خواجه آن دو مطلع را تمام کرد و بدیوانش نوشته.»

(مجالس النفائس طهران ص ۲۴)

اینکما برای اتمام فایده آندو غزل را که مطلع آن از شاهی است ذیلا

می نگاریم:

- ۱ -

خرابیم از دل بی رحم که که یاد کن ما را

سکه کوی نوئیم آخر بسنکی شاد کن ما را

دلیم بار دگر لاف غلامی میزند گاهی

بیا ای غم بمر که نو مبارکباد کن ما را

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وداوین این جماعت در ربیع مسکون مشهور است ، و پس از آن بذکر

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

درد کعبه است و ما را باب حاجت، رحمتی فرما
 رخت عید است و ما زندانیان، آزاد کن مارا
 بستانای بسی خون جگر خوردیم بایادت
 توهم چون ساحر یافان باده نوشی، یاد کن مارا
 نمیدانم چو شاهیه غیره شق، ای یار ساکاری
 خدا را اگر تو میدانی بیا ارشاد کن مارا
 - ۲ -

تو شهریار جهان ما غریب شهر توئیم
 وطن گذاشته بیخانیان ز بهر توئیم
 دوی دل نشود نوش جام جم مارا
 که ناز پرور پیمانهای زهر توئیم
 زلف بر سر ما دست مرحمت می نه
 که پایمال حوادث ز قاب فخر توئیم
 چو لاله داغ دلم از بهار عارض تو
 چو فتنه خون جگر از لعل نوش بهر توئیم
 شد از وفای تو مشهور عالمی شاهیه

بس است شهرت ما کز سگان شهر توئیم.

ساحب تذکره مرآت الخیال گفته است که: شاهیه وقتی در مجلس
 بایر شاه راه یافته (مفسود میرزا ابوالقاسم بایر است) و او را بحکم پادشاه جهت
 تصویر عمارتی به استرآباد بردند وی غزلی در آن موقع از نظر پادشاه گذرانید .

غزلیات شاهیه بلطافت و عذوبت و رفعت موصوف است و عدد ابیات آن غالباً
 از پنج بیت تجاوز نمیکند . یکی از غزلیهای او که مرقمیت تاریخی یافته ذیلآ درج میشود

بقیه حاشیه در صفحه بعد

چهارتن از صنعتگران نامی پرداخته است . . . اما بحقیقت اشعار این شعراء که غالباً تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن نیز کمیاب است ، حتی در زمان خودشان خارج از حدود خراسان معروف نبوده ، معذک

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

این غزل را بروایت ولی قلی شاملو در تاریخ قصص الخاقانی در هنگامی که همایون بن بابر از هندوستان گریخته و به شاه طهماسب صفوی پناه برده است (۹۵۰هـ) شبی در بزم مهمانی که حاکم مشهد شرف الدین اوغلی تکلو در آن شهر برای او فراهم ساخته ، مطربی تفتنی کرده و بسیار مناسب اتفاق افتاده و همایون شاه را باقتضای تناسب حال و مقام رقتی بسیار دست داده است .
و آن این است :

- ۳ -

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد

همایون کشودی کان مرصه را شاهی چنین باشد

زرنج و راحت کیتی مرنجان دل مشو خرم

که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

یک امروزی عتاب آلود دیدم روی او مردم

کسی را جان کجاماند اگر ماهی چنین باشد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم

خوشت آو آر کی آنرا که همراهی چنین باشد

بخنده گفت شاهی تیغ رانم بر سرت روزی

نیم نومید از آندولت که نا گاهی چنین باشد

برای تفصیل بیشتر از حال و اشعار این شاعر امیرزاده خوش طبع و صاحب ذوق در جوع باید

کرد بحواشی مفصل و دقیق دانستند کرامی آقای حسن سادات ناصری بر آنشکده آذر ، طبع طهران م ۱۴۰۰ .

شاید بسیار بجاست اگر در ضمن ذکر وقایع و حوادث راجع بزندگانی ایشان از تاریخ زمان نوادری یاد کنیم از آنجمله مثلاً یکی حکایت ملاقات شیخ آذری با شاه نعمه الله است که در پی آن دست از مدح سلاطین برداشته و در صف صوفیه درآمد، و سفری به هندوستان^(۱) کرده. یامثلاً داستان امیر شاهی که از اولاد سرداران خراسان بوده و مذهب تشیع داشته است و بهمین جهت قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتی^(۲) در کتاب مجالس المؤمنین^(۳) شرح طولانی در مدح وی آورده است. دولتشاه بطرز مبالغه معهود وی میگوید: «فضلاء متفق اند که سوز خرو و لطافت حسن و نازکیهای کمال و صفای سخن حافظ در کلام امیر شاهی جمع است. و اینکه وی خود نیز بعلوم قدر خویش واقف بوده از قطعه ذیل معلوم میشود که چون وقتی در مجلس یکی از سلاطین او را مؤخر از دیگران نشاندند این قطعه را سرود:-

«شاه مدار چرخ فلک در هزار سال چون من بکانه ای ننماید بصد هنر

(۱) دولتشاه م ۳۹۹ طبع لیدن

(۲) قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتی: از اجله فقها و محدثین شیعه امامیه و صاحب تألیفات عدیده است که از آنجمله «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» در عالم تشیع معروف، در زمان اکبر بن همایون به هند رفته و بقناوت شهر لاهور منصوب گردیده. در زمان جهانگیر به بهمت «رض» در سال ۱۰۱۹ هـ بقتل رسیده «شهید ثالث» ملقب گردید. مزارش هم اکنون در شهر «اگره» معروف است.

(۳) تاریخ تألیف مجالس المؤمنین در حدود سال ۹۹۳ هـ/ ۱۵۸۵ م، است. رجوع شود به: فهرست ریو م ۳۳۷.

(۴) تذکره الشعراء دولتشاه م ۱۶۶.

کر زیر دست هر کس و نا کس نشانیم اینجا لطوفه ایست بدانم من اینقدر
بحری است مجلس بود در بحر بی خلاف لؤلؤ بزیر باشد و خاشاک بر زیر.

هم چنین در این بیت قدسی هراتی که اشاره به لثوۃ دهن خود که در نتیجه فلج صورت عارض وی شده نموده است .

با وجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد (۱)

اینگونه اشعار از آنرو شایسته عنایت است که خاص همین زمان و همین عصر می باشد که اکنون محل بحث مامی باشد ، لیکن آنها را شعر حقیقی بمعنای خود نمیتوان گفت. در عبارات ذیل دولت شاه منظری از دربارهای سلاطین تیموری را جلوه گر میسازد که گفته است (۲) :-

« اما ولادت با سعادت شاهزاده بایسنقر در شهر سنه اثنی وثمانه بوده . جمالی داشت با کمال ، و اقبال و دولتی مساعد ، و در هنر پروری و هنرمندی شهره اقالیم شد ، و خط و شعر در روزگار او رواج یافت ، و هنرمندان و فضلا بآوازه او از اطراف و اکاف دوی بخدمتش آوردند . گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتاب مشغول بودند : و مولانا جعفر تبریزی سرآمد کتاب بوده ، و هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی و در تجمل کوشیدی و ندیمان و جلسیان با ظرائف داشتی . و از سلاطین روزگار بعد از خسرو پرویز چون بایسنقر سلطان کسی بمشورت و تجمل معاش نکرده ، و شعر بر کی و فارسی را نیکو گفتی و فهمیدی ، و بمش قلم خط نوشتی ، و این تخلص میرزا بایسنقر راست :

« گدای کوی نموشد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاه است »

حکایت کنند که خواجه یوسف اندگانی بروزگار سلطان بایسنقر در گویندگی و مطربی در هفت اقلیم نظم نداشت . لکن داودی خواجه یوسف دل را

(۱) مجالس النفایس طهران - س ۱۵ و س ۹۹۰ .

(۲) تذکره الشعراء دولت شاه س ۳۵۰ .

سپس کاتبی از شیروان به آذر بایجان رفت و قصیده‌ای در مدح سلطان اسکندر بن قرایوسف ترکمان ساخت و چون آن سلطان قدر کمال او را نشناخت و او را پاداش شایسته نداد، وی را هجوی تلخ فرموده به اصفهان عزیمت کرد. در آنجا بامولانا صائِن الدین ترکه^(۱) صحبت نمود و معتقد او شده توبه کرد که دیگر برای سلاطین مدیحه نسازد و به دربارهای پادشاهان خدمت نکند، و بهر طریق عرفا و صوفیه باشد. دولت‌شاه یکی از منظومات او را نقل می‌کند و نشان می‌دهد چگونه او را انقلابی روحانی دست داده و رهنورده وادی تقوی و فناء گشته است. باری از اصفهان به رشت و از آنجا دوباره به استرآباد بازگشت و عاقبت در آن شهر وفات یافت.

جامی درباره او و بهتر از دولت‌شاه داوری کرده و کمتر او را ستوده است و در فصل هفتم بهارستان می‌نویسد: «وی را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعروی یکدست و هموار نیست و شتر گریه است.»

از دیوان او امرانسخه خطی در دست است. آند دیوان ظاهر آتا کنون طبع

(۱) خواجه صائِن الدین علی ترکه (بنامنا) اصفهانی از اجله فنلار و عرفا مصر شاعرخی است، وی منتجب بخاندان (ترکه) در اصفهان است که در قرون هشتم و نهم و دهم رجال برگزیده علم از آن بظهور رسیده اند. وفات او در هر ات سال ۸۳۵ هـ. (حبیب السیر جزء ۳، جلد ۳، ص ۱۴۵).

در کتابخانه استاد مرحوم ملک الشعراء بهار نسخه جامع و نفیسی از کلیه آثار او از نظم و نثر و کتب و رسائل موجود بود که در زمان حیات مؤلف سال ۸۲۷ هـ تا ویرج کتابت دارد. آن مکاتیب نمونه کامل نثر فصیح زمان و متضمن فوائد و نوادر تاریخی و ادبی بسیار است.

نیافته؛ آن نسخه مورخ است بسال ۹۲۳ هـ / ۱۵۱۷ م. و مشتمل است بر سه هزار بیت از انواع غزل و قطعه و رباعی. بطور معمول قطعات آن بیشتر جنبه شخصی دارد و از این رو برای مطالعه حیات خصوصی وی دارای اهمیت است، گرچه متأسفانه موارد و علل سرودن آن قطعات معلوم نیست و ازینرو استفاده کامل از آنها نمیتوان کرد. در نسخه خطی من عدد این قطعات به یکصد و پنج میرسد که غالباً مشتمل بر دو بیت است. در آن میان فقط دو قطعه مورخ بتاریخ است یکی تاریخ وفات یا قتل منوچهر شاه در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲ م. و دیگری تاریخ وفات میر عادل شاه در سال ۸۲۷ هـ / ۱۴۲۴ م. قطعه ذیل، برای نمونه، چونکه دارای التزام صنعت خاصی است از آرمیان انتخاب و در اینجا ثبت میشود.

«ای دل ارخواهی که باشی در ره عزت سوار
اسب همت را بیدان قناعت ناز مهز
تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست
نقد هستی سر بر درپای اهل راز ریز
گر شود کم جوهر جانت چو بیزی خاک قهر
مکن دران زین رهکنز بر دل غبار و باز بیز
ور بحق دانسته ای جای نشست و خاست را
خواه در ارمن نشین و خواه در اینجا خیز»

در قطعه ذیل ظاهراً اشاره به سلمان ساوجی بابه عارفی هراتی معاصر خود کرده که در زمان خود بقول میرعلیشیر در مجالس النفائس، «سلمان» دوم خوانده میشد^(۱).

(۱) مجالس النفائس طبع طهران مر ۲۰ و ص ۱۹۴.

«آن قوم که در دعوی از جانب سلیمانند

در معرض شمر من از بهر چه می آیند

شمر من روشن دل آنکه سخن سلمان؟

من هیچ نمی گویم مردم همه بینایند»

در قطعه هجائی ذیل ظاهراً اشاره به کمال خجندی کرده است و

با احتمال قوی به کمال الدین غیاث فارسی شیرازی معاصر کاتبی^(۱)

و خسرو و حسن دو شاعر دهلوی که سابقاً ذکر آنها رفته است:

کر حسن منی ز خسرو برد نتوان کرد متب

ز آنکه استاد است خسرو بلکه ز استادان زیاد

ورمائی حسن را برد از دیوان کمال

هیچ نتوان گفت او را، دزد بر دزد افشاند

در دو قطعه نغز هجائی ذیل اختلاف و مبانی می که مابین کاتبی

و شاعر معاصر او مختص به - بدر - وجود داشته است نشان میدهد،

دولتشاه سمرقندی ذکر مختصری از این شاعر میکند^(۲) و میگوید

«بدر شیروانی، سالها در شیروان و مضافات سرآمد طایفه شعرا بوده و

چون کاتبی از خراسان به شیروان افتاد میان او و مولانا بدر مشاعره و

معارضه دست داد.» و سپس دولتشاه قطعه نخستین ذیل را ذکر کرده و

آنها را دلیل معارضه و مشاعره آندو دانسته است سپس اضافه میکند که

«بعضی سخنان مولانا بدر را از اشعار مولانا کاتبی افضل میدانند ولی

اعتقاد اهل سمرقند برخلاف این است.» آن دو قطعه این است :-

(۱) دولتشاه ص ۴۱۸.

(۲) ص ۳۷۷.

-۱-

لقب کاتبی دارم ای بدر اما محمد رسید اسم از آسمان
محمد مرا نام گشت و تو بدری بانگشت آن توازم در آنم (۱)

-۲-

دی بدر که بدر که را گفتم که شاعر آن کز شرا باشد انگیزشش باید
گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری شمر آنکه چنان گوید آویختش باید «
ولی قطعه ذیل مدیحه ای است در وصف ابواسحاق شیرازی
که دیوانی در اشعار اغذیه و اطعمه دارد :-

شیخ بسحاق دام نمت کرم پخت او خیال اطعمه را
سفره او فکند از نمت هست برخوان او صلا همه را

در قطعه هجایه ذیل شاعری موسوم به شمس علا را اقدح کرده و
قسمت آخرین قطعه شعر معروف عبید زاکان را تضمین فرموده است .
«رفت آخر از جهان شمس علا آنکه که که در شماری آمدی
او برفت و ماند ازو دیوان شعر هم نماندی کر بکری آمدی «
در قطعه ذیل شاعر سیمی^(۲) تخلص را که به کاتبی خط و کتابت
آموخته بود به انتحال منسوب نموده است .

(۱) بانگشت سباهات بر درانم (نسخه بدل)

(۲) دولتشاه در تذکره خود (ص ۱۱۲) مقالته در باب سیمی آورده و در آن
چگونه‌گی انتقال انشاعر را از نیشابور به مشهد نقل مینماید به علاوه ذکر میکند
که وی نویسنده ای معروف بوده در شاعری و معمار سازی و در فن تذهیب و دستگاه آمیزی کاغذ
و سیاه‌ساختن و افشان استاد بوده و شاگردان تعلیم می‌داده . « و نیز گوید که سیمی
وقتی در یکشنبه روز سه‌هزار و شصت و هشت نفر از او در خدمت او آمده‌اند . همچنین درباره او می‌گوید که مولانا

بها حاشیه در ص ۱۱۲

« میان شهر نیشابور ، سیمی چو اشعار ملیح گائی دید

به مشهد رفت و برنام خود تربست نمک خورد و نمکدان را بدزدید »

و نیز این قطعه در مذهب شاعری شعر دزد است .

« شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن ز اشعار اوستادان آرد خیال درهم

مراخانه ای که او را از خشت کهنه سازند مانند خانه نر نبود بنای محکم »

در قطعه دیگری از سلاطین ممدوح خود را مخاطب ساخته و بکنایه

لطیف از او استدعای زیادت شراب در شب ضیافت کرده است . وی گوید :

خسروا آنی که از بهر وفاد مهر سو

یشت طاق لامکان چون کبید گردون خم است

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

سیمی را اشتباهی قوی بوده و در شبانه روزی دوازده من طعام و میوه خوردی و بی تحمل

حتم کردی . زهی اشتباهی صادق و زهی طبیعت موافق

کس بدین سان تا طعام نخورد کس بدین نوع نظم نماند کرد»

در کتابخانه ملی تهران نسخه نادر و نفیسی از دیوان مولانا لطف الله

نیشابوری که از شعرا مشهور همین صراست موجود میباشد که تا هر آنگاه همین مولانا

سیمی کتابت شده است .

میرعلیشیر هم در مجالس النفاثی نام سیمی را ذکر کرده و میگوید :

« از ولایت نیشابور بود و فضل بسیار داشت و در شعر و مینا و انشاء اهل این فنون او را

مسلّم میداشتند . و مشهور است که در یک روز دوهزار بیت بدموی گفته و نوشته ، و جهت

جمع مهر خود این بیت را گفته ، و حكاك نقش کرده - :

« یکروز بمدح شاه پا کهنه سرشت سیمی دوهزار بیت گفت و بنوشت »

نمیت ما نیست کم از جود بیارت ولی
می که می آرند همچون عمر بدخواهت کم است

هم این رباعی اوراست در خطاب بقلم خویش :

» فریاد ز دست خامه قیراندود کو راز دلم ب دشمن ودوست نمود
کفتم که زبانش بیرم ککک شود بیریدم از آن فصیحتر گشت که بود

در دیوان کاتبی اشارت به بعضی اما کن نیز هست: مانند ساری در
مازندران ، و به سایر افراد ناشناس مانند - : **خواجه نظام عبدالرحمن**
وشاعری متخلص به **امینی و شاپور و جمشید و اردشیر** - که ظاهراً از
زرتشتیان همان زمان بوده اند- زیرا که از دو نفر اول از اینها در ضمن
تقاضای شراب نام برده و سومی ظاهراً شخصی بوده است که بر
شاه شیروان شوریده و چون شاه بر اودست یافته و در کشتن ویا کور
کردن او متردد بوده، کاتبی از شاه تقاضای شق دوم مجازات را در باره او نموده
است و میگوید :

«شاهمکنر اردشیر سرگردان را هر چند شکست پایۀ شروان را
کفتی کمنش یا کمنش میل بجشم کشتن نه نکوست، کور کن شیطان را»

عارفی هروی

شاعر دیگر که از سخن باید گفت عارفی است.
عارفی مهمترین اثر معروف او منظومه صوفیانه و تمثیلی

میباشد که بدرستی آنرا حال نامه نامیده ، غالباً در السنه و افواه بمناسبت
موضوع آن بمثنوی «گووچوگان» معروف شده . عارفی آنرا در سال
۸۴۲ هـ / ۱۴۳۸ م . در مدت دو هفته منظوم کرده و در پاداش از پادشاه

ممدوح خود اسبی بامبلغ هزار دینار جائزه دریافت داشته^(۱) وی در آن تاریخ بیش از پنجاه سال عمر داشته است. گویا وی در سال ۷۹۱ هـ. که سال وفات خواجه حافظ است متولد شده باشد و ظاهراً در سال ۸۵۳ هـ. ۱۴۴۹ م وفات یافته. هوا داران او وی را چنانکه گفتیم «سلمان دوم»^(۲) لقب میداده‌اند. زیرا از یکسو در روش و سبک شعر شبیه به خواجه سلمان میباشد و از دیگر سو چنانکه میرعلیشیر در مجالس النفائس گفته، هردو شاعر از مرض رمد و درد چشم شکایت کرده‌اند، و عارفی خود گفته است :-
بر هلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نك سوده بر کباب

گرچه تقریباً همه تذکره‌نویسان (باستثنای رضا قلیخان مؤلف مجمع الفصحا) نام عارفی را ذکر کرده‌اند، ولی جزئیاتی که از شرح زندگانی وی گفته‌اند بسیار کم است. مثنوی حال‌نامه که بقول جامی^(۳) از نظم‌های سرآمد وی است، مشتمل بر پانصد بیت می‌باشد. و این کتاب تا کنون ظاهراً طبع نشده^(۴) و نسخه نفیس زیبایی از آن در کتابخانه دانشگاه کمبریج که تاریخ کتابت آن در سال ۹۵۲ هـ. می‌باشد موجود است.

اشعار ذیل در وصف اسب پادشاهی که چو کان بازی می‌کرده نمونه خوبی

(۱) رجوع شود به فهرست ریمو ص ۱۳۹ و متمم فهرست ص ۱۸۵.

(۲) بهارستان جامی :

(۳) مثنوی حال‌نامه عارفی در لندن سال ۱۹۳۲ م. بسمی و اهتمام

گرین شیلدز R. S. Greenshields ترجمه و طبع ظریفی یافته است.

است از آن مثنوی ، هم جامی وهم میر علیسیر هر دو این قطعه را ثبت کرده اند . ازینرو میتوان گفت که قطعه مطبوعی می باشد :-

« خورشید سریر ماه مسند	سلطان جهاننیلان محمد
شاهی که چو برگرفت چوکان	مه گوی شد و سپهر میدان
آن لحظه که پا بزین در آورد	کرد از کره زمین سر آورد
چون ایرش باد پا برانگیخت	کوئی که بباد آتش آمیخت
چو گانی شه که در تکاپوی	از تومن چرخ میبرد گوی
در جستش از نه سر کشیدی	بر گوی سپهر بر دودیدی
هر بار که در هرق شدی فرق	باران بودی و در میان برق
بگریخته آذر از سم او	آویخته سر سر از دم او »

تمام این منظومه مشتمل است بر تشبیهات بدیعه و استعارات غریبه که همه کنایه و استعاره از بازی گو و چوگان اقتباس شده و بدوق بعضی خوانندگان اروپائی لطفی ندارد و مصنوعی می نماید . و این چنین محصول ادبی را بحقیقت نمیتوان « شعر » نامید .

از شعرائی که در نیمه دوم قرن نهم هجری (قرن ۱۵ مسیحی) وفات یافته اند مشکل بتوان به تحقیق گفت که کدام يك مهمتر است تا بتوان از آنها نامی برد ، تا آنکه بالاخر در آخر آن قرن ببرزگترین شعراء زمان ، یعنی جامی می رسیم که علی التحقیق وی را یکی از مشاهیر اسامید شعرای ایران باید دانست .

از حیث عدد ، شماره این گویندگان زیاد است و هر کس که به آثار تذکره نویسان این عصر نظر نماید این معنی بر او روشن میشود ، چنانکه

میخراشد و آنکه خسروانی او برجگرهای مجروح نمک میپاشید . **سلطان ابراهیم** بن شاه رخ از شیراز چند نوبت **خواجه یوسف** را از **بایسنغر سلطان** طلب کرد و او منایقه کرد، آخر الامر مدح اردینار نقد فرستاد که **خواجه یوسف** را **میرزا بایسنغر** برای او بفرستد ، **سلطان بایسنغر** این بیت بجواب برادر فرستاد :

« ما یوسف خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نکه داد »

« در میان الغ بیگ گورکان و بایسنغر بهادر و ابراهیم سلطان

لطیفه ها و مکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند . اما روزگار غدار و کردون ستمکار در اوان شباب ضد آن شاه کامکار نمود و موکلان قنا و قدر برجوانی او نبخشودند و شبی از افراط شراب بفرمان رب الارباب بخواب کران فنا گرفتار شد و سکه هرات سبب آن وفات سکنه پنداشتند .

گویند که مرگ بطرفه خوابی است آن خواب کران گرفت ما را

« شاهزاده نیم مست بمصطفی خاگ خرامید صاحب محشر با خمار یافتگان حشر سرکران برخیزد ، و از ساقیان « سقاهم ربهم شراباً طهوراً » تصفی یاده خمار شکن « دو کاساً دهاقا » طلب دارد . رجا ، واقعات است که حاکم رحیم از جنایت او که بجز شبنم رحمت آنرا نتواند شست تجاوز فرماید . و وقوع این واقعه هائله **بایسنغر سلطان** در دارالسلطنه هرات در باغ سفید بود در شهر سنه ۷۰۰ و نولانین و نمانانه (۸۳۷) و عمر او سی و پنج سال بوده . و شعرائی که در روزگار **شاه رخ سلطان** بملازمت **بایسنغر بهادر** میبوده اند - با با سودائی است و مولانا یوسف امیری و امیر شاهی سبزواری و مولانا کاتبی ترشیزی و امیر یمن الدین نزل آبادی رحمهم الله

« و شعراء در مرثیه سلطان بایسنغر اشعار گفته اند . اما امیر شاهی

بدین رباعی بر همه آنان فائق آمده ، الله درقائله .

« در مانم تو دهر بسی شوون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد

گل جیب فبای ارفروانی بدردی قمری نمد سیاه در کردن کرد »

دولتشاه با همه معایبی که در تذکره او وجود دارد و عدم صحت و

فقدان دقت و اطناب در کلام بدترین آنهاست ، از بیشتر مورخان معاصر خود بهتر توانسته است اوضاع آمیخته به آدم کشی و شرابخواری و فجور و درهمان حال حب صنایع ظریفه و ذوق ادبی را که همه از خصائص دربار تیموریان است وصف کند . برای اثبات این معنی بی فایده نیست اگر بر قطعه فوق مثالی دیگر از همان کتاب بیفزائیم ، و آن در توصیف میرزا الفیگ است که در آخر شرح حال خواجه عصمت بخارانی آورده که او استاد بساطی و خیالی^(۱) و معاصر رستم خوریانی و طاهر ایوردی

(۱) خیالی بخاری - اشاره باحوال او در مجالس النفاوس (ص ۱۲ و ۱۸۸) ، و در تذکره دولتشاهی (ص ۴۲۰) آمده است که هر دو باختصار نام او را ذکر و گویند که شاکرد خواجه عصمت الله بوده و شهرت بسیار داشته و قبرش در بخارا است .

ریو در فهرست درذیل ذکر نسخه دیوان او که شماره Add. 22702 درموزه بریتانیای لندن است تاریخ وفات او را باستناد از تذکره تخت شاهجهانی در حدود ۸۵۰ هـ . ذکر میکند ،

میرعلیشیر دوبیت از غزل از او ذکر میکند باین مطلع :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه الخ

این غزل را ، بسبب آنکه شیخ بهاء الدین عاملی بعدها تخریس فرموده در ایران معروف شده و جزو آثار ادبی فراز گرفته است و الحق در حالات و افکار عرفانی بسیار جالب و جذاب است (درجوع شود بمجله آینده ، طهران ، دوره دوم ۱۳۲۳ ش)

عین آن مخمصر الینک برای تتمیم فایده ، بنقل از یک مجموعه خطی بسیار قدیم که در تصرف بنده نویسنده است ، ذیلا درج میکنم : درهربند (بیت آخر از غزل خیالی است) :-

تا کی بشنای وصال سو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

و برندق بخارانی است ، بعد از آنکه ذکر میکند که خواجه عصمت در سال ۸۲۹ هـ . وفات یافت چنین میگوید ^(۱) :-

(۱) تذکرة الشعراء دولتشاه طبع لیدن م ۳۶۱ .

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

خواهد برآید شب هجران تو یا نه ؟
ای تیر غمت را دل عاشق نشانه ،

جمی بتو مشغول و تو غایب و میانه

رفتم بدر سومه زاهد و عابد
دیدم همه را پیش رخت را که و ساجد
در میکرده رهبانم و در صومعه زاهد
که مشکف دیرم و که ساکن مسجد

یمنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
من یار طلب کرده و او جلوه که یار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو
هر جا که روم پر مو کاشانه توئی تو
در میکرده در دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بها حاشیه در صفحه بعد

اما سلطان مغفور سعید، الغریگ گورکان سقلاش روخته وانارالله

برهانه ، پادشاه عالم و عادل و فاهر و صاحب همت بوده ، و در علم نجوم رتبه عالی یافته ، و در معانی موی می شکافت ، درجه عالمان بهمد او پذیرده اعلی بوده . و فضلا را بدور او مراتب عظمی . در علم هندسه دقائق نما ، و در مسائل هیئت محیطی کشا و فضلا و حکما متفق اند که بروزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین تا این دم پادشاهی بحکمت و علم هیرزا الغریگ گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته . در علوم ریاضی وقوف تمام داشت ، چنانکه رصد ستارگان بست ، با اتفاق حکمای عهد

بقیه حاشیه از صلحه قبل

بلبل بچمن ز آن کل رخسار نشان دید
دیوانه در آتش شده انوار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عافل بقوانین خرد راه تو پیوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچه نشکفته این باغ که بوید
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب بغزل خوانی و بلبل پترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست
هر چند که عامی است زخیل خدم تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست
نفسه خیالی بامید کرم تست

پننی که که را به ازین نیست بهانه

خود ، چون مقصر الحکما والعلما ، قاضی زاده رومی (۱) و مولانا غیاث الدین جمشید (۲) و آن هردو بزرگوار فاضل آن کار باتمام نارسانیدم وفات یافتند و سلطان همگی همت بر اتمام آن کار گماشته ، باقی رسدرا میرزا باتمام رسانید . وزیر سلطانی اخراج نمود و خطبه بنام خود نوشت . والیوم نزد حکما آن زیج متداول و معتبر است و بعضی آنرا بر زیج نصیری ایلخانی ترجیح میکنند . و در خطه سمرقند مدرسهای بنافرمود که در اقالیم بزیجت و رقبت و قدر آن مدرسه عالی نشان نمیدهند و الیوم در آن مدرسهای زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظف اند . و بمقد پدرش شاه رخ بهادر چهار سال باستقلال سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد و در روسم سلطنت و داد و عدل قاعده های پسندیده داشت

« حکایت کنند که فراست و قوت حافظه میرزا الف یک تا حدی بود که هر جانوری که انداختی و آن جانور هر شکاری که کردی تاریخ آنرا ضبط کرده بر نسخه نوشتندی که به چهره روز بوده و در کدام محل - و از جانوران چه جانور سید شده ، از هنا آن کتاب غایب شد و چندانکه کتاب را طلب کردند نیافتند ، و مستحفظان کتابخانه ترسناک شدند پادشاه الف بیگه فرمود هم مخورید که تمام آن قضایا را من اوله الی آخره بیاد دارم . کتاب را طلب فرمود و پادشاه تواریخ میگفت و آن تاریخ و قضایا را کاتبان کتابت میکردند تا آن دفتر باتمام رسید ، فضا را بعد از مدتی نسخه اول پیدا شد . هر دو نسخه را باهم مقابله کردند اختلاف بیژ چهارینج موضع نیافتند . و ازین نوع نوادر از طبع و ذهن آن حضرت فراوان نقل کرده اند .

(۱) قاضی زاده رومی ، صلاح الدین موسی ، متوفی در حدود ۸۴۰ هجری از معاونین میرزا الف بیگ دولایف و تأسس زیج جدید کورکانی است (رجوع شود به مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی و حاشیه مر ۵۳۹ همین کتاب)

(۲) غیاث الدین جمشید کاشی - جمشید بن مسعود بن محمود ملف به غیاث الدین ، از علماء نجوم و ریاضی که در تأسس زیج جدید کورکانی در سال ۸۲۳ ه . با الف بیگ معاضدت مینمود و اندکی بعد از آن وفات یافت . وی را رساله ایست در شرح آلات نجومی که بسال ۸۱۸ ه . بامر میرزا الف بیگ تالوف فرموده .

» اما شیخ عارف آذری علیه‌الرحمه فرمود که من در شهر سنه ثمانماه

در قرا، باغ همراه خال خود که فیه خوان امیر کبیر صاحبقران تیمور گورگان بود، بخدمت **الغ بیگ** میرزا افتادم، در ایام طفولیت، و مدت چند سال به نشاط کودکی با شاهزاده بازی کردمی و سمر و حکایات گفتمی، و او را چنانکه رسم اطفال است بامن انس و حالی بودی، تا در شهر سنه اثنی و خمین و ثمانماه ۸۵۲ هـ. که پادشاه مذکور **خراسان** را فتح کرد و در اسفراین نزول فرمود، بعد از آنکه صبح شیب از شام شباب مشتمل شده بود، برخاستم و بخدمت پادشاه شتافتم، از دور که مرا دید در لباس قرا و صلحا بعد از تقدیم سلام و پرشش فرمود که ای درویش تو مصاحب و جلس قدیم مامینمائی - آیا تو خواهرزاده فیه خوان مانیستی؟ من تعجب نمودم از ذهن دراک و حافظه پاک پادشاه و گفتم بلی هستم. حکایات **قرا باغ** و غزو کرjestان و تمجبهای آن دیار در میان آورده آنچه بیاد داشتم جواب گفتم. از این نوع دقت از خاطر آن پادشاه بسیار نقل است که زیاده از این این تذکره تحمل نیاورد....»

یک سال بعد از این ملاقات که در تذکره **دولت‌شاهی** ذکر شده، یعنی در سال ۸۵۳ هـ/ ۱۴۴۹ م. میرزا **الغ بیگ**، یعنی همان شاهزاده باهوش و فریحه بدست پرنابکارش، **عبد اللطیف** کشته شد و خود او نیز بعد از هفت ماه بقتل رسید

مولانا حسین کاشفی

تقریباً تمام کارهای ادبی دوره اخیر تیموریه که مورد بحث ماست

در پیرامون یک تن حامی هنر و پشتیبان ادب دور **حسین واعظ کاشفی** میزند، و او همانا وزیری است موسوم به «میر - علیشیر نوائی». همانطور که آثار ادبی این عصر به شاعری استاد و ذوفنون یعنی به «جامی» خاتمه می پذیرد. ولی قبل از آنکه از او سخنی بگوئیم باید که چند کلمه از میر علیشیر ذکر کنیم هم چنین از **حسین واعظ کاشفی** باید سخنی گوئیم، چه در فصل سابق که از آثار نثری وی سخن رانندیم وعده دادیم که در ضمن این فصل نیز اشارتی بحالات او خواهیم کرد.

خواندمیر در حبیب‌المیر «جلد سوم جزء سوم» از او یاد میکند و خلاصه کلام این است که نام وی کمال الدین حسین، ولقبش واعظ و حرفتش نیز وعظ بوده. آوازی خوش و لحنی دلکش داشته. در علم کلام و حدیث او را تبحر فراوان بوده. هر صبح جمعه در دارالسیاده سلطانیه در هرات و بعد از آن در مسجد امیر علیشیر بمنبر میرفته، هر سه شنبه در مدرسه سلطانی و هر چهارشنبه در مقبره خواجه ابوالولید احمد بو عطا اشتغال داشته است. در او اخرا یام حیات هم گاهی روزهای پنجشنبه در خانقاه سلطان احمد میرزا و عظمیفرمود، وی در نجوم و هم چنین در صنعت انشادستی توانا داشته است و در سایر فنون ادب او را قدمی راسخ بوده، پسرش فخر الدین علی که بجای پدر به منبر و عظ نشست شاعری نیز میکرد، و مثنوی عاشقانه بنام «محمود وایاز» بنظم آورد. حسین واعظ، ظاهراً حرفتش شاعری نبوده است^(۱)، بلکه هنرمندی خود را در منشآت نثر ظاهر می ساخته

(۱) هر چند شاعری حرفت مولانا نبوده ولی در طی آثار منشور در کلمات منظوم که همه زاده ذهن و قادی حاصل فریحه نقاد اوست، فراوان دارد، برای نمونه این قطعه از سحیفه شاهی در - تمهیت نوروز در اینجا درج میشود که بسبب کلام منظور و منشور مولانا هر دو بی‌شک بر د

تمهیت نوروز

» نوروز و نوبهار و خزان خجسته باد

دست اجل ز دامن عمرت گسته باد

نوروز و نوبهار و کل و لاله و سمن

فرخنده باد بر تو و بر دوستان تو.

میان اعتدال قوای طبیعی که بجاوت هوای ربیعی جسم را قوت روح و روح را نعمت فتوح می‌بخشد، و مقدم فصل ربیع و پایة رفیع که زمان عیش و شادمانی و اوان بلیه پاورقی در صلیحه بعد

مخصوصاً^(۱) در کتاب معروف **انوار سهیلی**. این کتاب که انشائی باطناب و مملو از « عبارت پردازی » دارد و تقلیدی از **کلیله و دمنه** میباشد ، در هندوستان شهرتی عظیم یافته و نزد محصلین هندی زبان که لسان فارسی می آموزند مورد توجه واقع شده است . سالیان دراز است که آن یکی از

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سعادت و کامرانی است بر ذات ملکصفات مخدومی خداوندی مبارک و میمون و خجسته و همایون باد . هر روز بدیدارتو نوروز جهانرا >

۱) راقم این حواشی فهرست مختصری از بعضی کتب و رسالات که تألیف آنهارا بآن واعظ دانشمند و ذوقنون نسبت اند در اینجا ثبت میکند : -

الف) **جواهر التفسیر** لثقة الامیر - در تفسیر ، ناقص فقط تا سورة البقرة را بتفصیل تفسیر کرده است .

ب) **مواهب علیّه** - در تفسیر فارسی ، کتابی است مختصر ، در چهار مجلد ، در این اواخر در طهران باهتمام فاضل دانشمند محمد رضا جلالی نائینی بطبع رسیده است .

ج) **جامع الستین** ، تفسیر سورة يوسف

د) **مختصر الجواهر** ، همچنان در تفسیر (ولی دیده نشده است)

ه) **انوار سهیلی** ، تحریر متن کلیله دمنه (طبع مکرر یافته)

و) **مخزن الانشاء** ، در فن انشاء.

ز) **صحیفه شاهلی** ، در ترسل

ح) **اخلاق محسنی** ، اخلاق شرح آن قبلا گذشت

ط) **شرح مثنوی** (دیده نشده است) .

ی) **لباب معنوی فی انتخاب مثنوی**

بقیه حاشیه در صفحه بعد

کتاب تحصیلی رسمی برای داوطلبان خدمت کشوری هندوستان میباشد و از متون مفصل فارسی است که در مطابع انگلیسی بطبع رسیده است. سبک آن همه لفاظی و عبارت سازی است. از اصل عربی کلیله و دمنه و ترجمه فارسی قدیم آن سابقاً در جلد دوم کتاب ادبیات من (ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۳) به تفصیل ذکر شده است. از سایر تألیفات حسین واعظ کاشفی قبلاً سخنی رفت فقط در اینجا اضافه میکنم که او را نیز کتابی است با اسم «مخزن الانشا»^(۱) که بنظر

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

- یا (لب لباب مثنوی ، منخبر دیگر از مثنوی
 یب) اختیارات ، در نجوم در هفت رساله
 یج) اسرار قاسمی ، در کیمیا و لیمیا و علوم غریبه
 ید) سبعة کاشفیه ، لوا یج و مقالات هفتگانه
 به) رساله حاتمیه ، در فصوص و روایات منسوب به حاتم طائی
 یز) روضة الشهداء ، در شرح و بیان شهادت انبیا و ائمه بالخاصه روایات
 راجع به شهادت امام حسین (ع) .
 یز) تحفة الصلوة ، رساله ایست مختصر
 یج) الرسالة العلویه فی احادیث النبویه
 یط) مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی
 ک) تحفة العلیه ، متن از ربیع حدیث نبوی
 کا) رساله در او را د و ادعیه
 کب) فتوت نامه سلطانیه ، معروف است

(۱) مخزن الانشاء کتابی است که کاشفی ، در اصناف مختلفه ترسلات و منشآت و عناوین و رسوم نامه ها و مکاتیب بربری و فارسی و نظم و نثر ، بنام سلطانا نحسین بایقرا بقیه حاشیه در صفحه بعد

نرسیده است. وفات او در سال ۹۱۰ هـ. / ۱۵۰۴ م. نوزده سال قبل از آنکه خواند میر شرح حال اورا بنگارد، اتفاق افتاده است.

میر علیشیر نوائی

چنانکه در فصل سابق گذشت اهمیت و عظمت میر علیشیر هم از جهت نویسندگی و هم از حیث پشتیبانی او از اهل فصل میر علیشیر نوائی بقدری ظاهر و نمایان است که میتوان اورا بی‌بالغه ماسیناس زمان و کشور خود او خواند^(۱) وی دوست و حامی جامی است

(۱) ماسیناس Maecenas Cilinius نام یکی از بزرگان روم قدیم است که حامی ادب بود و دوست هر اس شاعر بزرگ لاطین بوده است. متولد به ۷۳ و متوفی بسال ۸ ق. م.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

و برای وزیر او میر علیشیر در ۹۰۷ هـ. تألیف کرده. مشتمل است بر مطالب ذیل: ۱- عنوان - در آنچه کاتب داد داشتن آن ضرورت است. ۲- صحیفهٔ اونی - خطابیات، ۳- صحیفهٔ ثانیه - جوابیات. ۴- صحیفهٔ ثالثه - مسائل متفرقه. ۵- خاتمه در ادعیه و ثنا.

بعد از آن مؤلف آن کتاب را برای شاهزاده ابوالمحسن میرزا اخلاص کرده و از آن کتابی دیگر بنام «صحیفهٔ شاهی» ساخته است. مطالب و مندرجات این هر دو صورت جد اول منظم و مرتبی است که سبک آن در عالم خود بکلی تازه‌گی دارد.

مرحوم سید احمد مذهب (مذهب الدوله) خال کرامی این بنده نویسندهٔ این حواشی، نسخهٔ نفیسی از صحیفهٔ شاهی داشتند که بتاريخ ۹۳۳ کتابت شده است و شروع میشود باین بیت - :

« ای بنامت صحیفهٔ شاهی شده مشهور ماه تا ماهی »

و این کتاب را باین بنده عطا کردند و اکنون نزد من موجود است. کتاب صحیفهٔ شاهی در لکنهو بطبع رسیده است. (رجوع شود بفرست ریوس، ۵۲۸. حاجی خلیفه، جلد ۲، ص ۴۰۸. امیر نگر :

و آن استاد جلیل بسیاری کتب مؤلفه خود را بنام این امیر کبیر کرده. و پس از آنکه جامی در سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م. وفات یافت امیر برای او مرثیه ای ساخته که خواند میر بیت اول آن را ذکر کرده است.^(۱) نام امیر بمناسبت فضلاء

(۱) عبارت حبیب السیر چنین است: «وامیرعلیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبدالرحمن ترکیبی فرادرس لک انشا کشید، زندگی او و مطلبش در خاطر بود ثبت کردید.

«هر دم از ابجمن چرخ جفای دگر است هر یک از انجم او داغ بلای دگر است»

امیر بعد از فوت جامی رساله ای ب زبان ترکی تحریر فرموده در احوالات و سوانح زندگی او و روابطی که با آن استاد داشته و چون پنج مقاله است آنرا «خمسة المتحیرین» نام نهاده، رساله مذکور را در حدود سنین ۱۳۳۰ هـ. ش فاضل کتاب دوست و دانشمند ادب پرور آقای محمد نخجوانی تبریزی بفارسی ترجمه فرموده است.

چون هنوز این ترجمه زینت طبع یافته، فصلی از آن را که متضمن قطعات منظوم متبادل بین آن دو مرد بزرگ است در اینجا درج میکنیم تا هم از سبک اشعار و طرز افکار امیر و هم از مرثیه جامی در نزد او نمونه ای در دست باشد:

«- وقتی این رباعی را بمخدومی فرستادم

تا دور فتنه سرم از خاک دوت هر روز دهم بنامه ای دد سرت

ببخود کردم چونامه آیدت زبیرت من بیخیر از نامه چه دانه خبرت

(جامی) در جواب نوشت:

ز آندم که فتنه اتفاق سمرت تا بو که گهی کم بغا طر گزوت

کرم مرغ پرد سوی تو یاباد وزد خواهم که دهم بشاله ای ددر سرت

۲- وقتی که پادشاه (حسین بایقرا) در قشلاق بود، خبر وفات استاد حسن نائی

(موسیقی شناس آن صر) از مر اقرسید قهر در این باب بیت متنوی را تضمین کرده بمولانا نوشتیم:-

شرح هجر شاه استادان حسن بشنو از نی چون حکایت میکند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

آن عصر بفراوانی ذکر میشود، مخصوصاً در حبیب‌المیر در باب شعراء معاصر سلطان حسین بایقرا نام امیر علیشیر کرارا آمده است.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بند بند او جدا گشته ز هم از جدائی ها شکایت میکند

در جواب نوشتند :-

شد نی خامه دلم را ترجمان بشنو از نی چون حکایت میکند

با زبان تیزو چشم اشک ریز از جدائیهها شکایت میکند

۳- ایامی که بملازمت و کارهای دولتی مشغول بودم و از کثرت اشتغال و نشت حواس از روی اضطراب همواره برای کناره جوئی و فراغت التماس توجهی از حضرت مولانا میکردم و ایشان از روی نصیحت و موعظه هر زمانی بیک نوعی فقیرا تسکین میدادند. زمانی که در حوالی مرغاب بودیم باز در این موضوع رقعهای بخدمتشان عرض و این دو بیت را نوشتم :-

تا کی چو سبا هر طرفم جلوه کری

خواهم سوی سرو خود کنم پی سپری

فریاد کنان و خاک بر سر فکنان

گویم که خلاصم کن ازین در بدری

در جواب رقعۀ پندآمیزی فرستاده این دوبیت را هم نوشته بودند:-

از دیده جان اگر بجانان نگری

از تفرقه جهان کجا صه خوری

این تفرقه هرگز چو نگردد سپری

با تفرقه جمع باش تا بهره ببری

۴- وقتی در سفرم که این رباعی را بایشان فرستادم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بایر، در بایر نامه که بیشتر راه انتقاد پیموده و کمتر از دیگر تذکره نویسان،
مانند دولتشاه و خواند میر، راه مدح و ستایش رفته، از میر علیشیر با احترام

بقیه حاشیه از صفحه قبل

این نامه نه نامه، دافع درد من است
آرام درون رنج پرورد من است
تسکین دل گرم و دم سرد من است
یعنی خبر از ماه جهانگرد من است
در مراجعت از مکه، جواب این رقه را از حلب فرستاده و در آخر این رباعی
دانوشته بودند

این رقه نه رقه مایه هر طریبی است
تحصیل نشاط و هوش را خوش سببی است
زین سان که بود مختصر و پر معنی
گویا ز جوامع الکلم منتخبی است
وقتی که مخدومی (جامی) از مکه مراجعت فرمودند رقه تهیه آمیزی نوشتن و این
رباعی در آن فید شده بود.

انصاف بده ای فلک مینا فام
زین هردو کدام خوب تر کرد خرام ؟
خورشید جهان تاب تو از مطلع صبح
یا ماه جهانگرد من از جانب شام .
در جواب ایشان نامه مفصلی نوشته و این رباعی را درج فرموده بود :
با کلك مو گفت نامه، کای گاه خرام
صد صفت خوش بروم آورده ز شام
گر پای تو در میان نباشد نرسد
مهجوران را ز جانب دوست پیام .»

تمام نام میبرد^(۱) و میگوید: چون او بکرم و دانش پروری امیری ندیده است علاوه بر نویسندگان و شعراء بیشماری که وی تشویق فرموده و مشمول عنایت خود قرار داده نقاشان هنرمند مانند - بهزاد و شاه مظفر و موسیقی شناسان بی نظیر مانند - قول محمد و شیخ نائی و حسین عودی همه ترقی و پیشرفت خود را مدیون بوی هستند، وی خود نیز موسیقیدانی ماهر و نوازنده ای استاد و نقاشی چیره دست بوده است و در زبان ترکی شاعری بیماند است که بآن زبان چهار دیوان غزلیات و پنج مثنوی مفصل بروش و سبک خمه نظامی و یک مثنوی بتقلید از منطق الطیر عطار موسوم به لسان الطیر ساخته و پرداخته است. در شعر فارسی که بتخلص فانی اشعاری میسروده است، همانطور که بابر گفته، کمتر دستی داشته زیرا اگرچه بعضی از ابیات او بدنیست ولی بیشتر سست و ضعیف است.

در علم عروض اطلاعات او خالی از صحت و دقت بوده و راجع بر ساله ای که بنام «میزان الاوزان» نگاشته، بابر میگوید: راجع بچهار وزن از بیست و چهار وزن رباعی که مورد بحث اوست اشتباه کرده و بغلط رفته است.

شهرت شاعری میرمذکور بیشتر در اشعار ترکی اوست و کمتر در شعر فارسی، هر چند که نظر به پشتیبانی و تشویق بسیاری که از انواع فنون ادب و هنر کرده نام او را در تواریخ ادبیات فارسی باید بعزت و حرمت یاد کنند. هر گاه اطلاعات بیشتر و جامعتری از زندگی و تألیفات او بخواهند باید به مقاله سودمندی که میو بلن M. Blin فرانسوی در

(۱) بابر نامه، طبیب بمبائی، ص ۱۰۸.

بارۀ او نوشته و در روزنامه آسیائی پاریس بسال ۱۸۶۱ م. طبع شده است مر اجمعه فرماید.

میرعلیشیر درهرات در سال ۸۴۴ هـ / ۱۴۴۰ م. متولد شده و هم در آنشهر در دوازدهم جمادی الثانیة ۹۰۶ هـ / ۱۵۰۱ م. وفات یافته ^(۱) و در آنجانبین مدفون گشته است .

زندگانی سیاسی امیر در آن سرزمین. و در آن دوره پر آشوب استثناء^۲ فرین سکون و آرامش بوده است. وی توانسته است که دوستی و اعتماد سلطان زمان ابوالغازی حسین بایقرا را، که با اور فقیح ایام طفولیت و دبستان بوده، در زمان سلطنت نیز جلب سازد. اورا بهاء جلال دنیوی و مکانت سیاسی اعتماد و اعتنائی نبود و بمیل طبع از آن اعراض کرد تا بفرغت بتأملات نفسانی و مطالعات ادبی پردازد. همچنین مادام العمر تأهل اختیار نفرمود. و بهدایت استاد زمان خود، جامی، وارد طریقه فرقه نقشبندیه گردید. شوق او را باعمال نیک حدی نبود و گویند که در حدود ۳۷۰ مسجد و مدرسه و صومعه و دیگر اماکن خیر در خراسان بتنهائی بنا فرمود یا تعمیر و مرمت کرد ^(۳). وی نویسنده و مؤلفی بر و مند است، مسیو بلن

۱) خواندمیر صاحب حبیب العیر را کتابی است در شرح احوال و آثار آن امیر بی نظیر موسوم به مکارم الاخلاق که نسخه ای از آن در موزۀ بریطانیا موجود است و هم او را در تاریخ وفات آن امیر این بیت است :

چو نازل شد انوار رحمت بروحش

بجو سال فوتش ز « انوار رحمت »

۹۰۶

۲) رجوع شود بمقدمۀ مجالس التفاضل، بقلم این بنده محشی، بهران ۱۳۲۳ م «ی». که در آنجا ما کنی که از آثار امیر تا کنون در خراسان باقی است بتفصیل یاد شده است.

۲۹ مجلد از تألیفات او را ذکر میکند که درازمنه مختلفه، مابین زمان جلوس تا وفات سلطان حسین بایقرا، تألیف کرده است. آخرین این مؤلفات وی کتابی است بنام **محاکمة اللغین** که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی بثبوت برساند. این کتاب را در سال ۹۰۵ هـ/ ۱۴۹۹ م. یعنی یکسال قبل از وفات خویش تألیف کرده است^(۱)

(۱) راجع باحوال **امیر علیشیر** و آثار او، نویسنده این سطور در مقدمه‌ای که بر **مجالس النفائس** طبع تهران نگاشته و در سال ۱۳۲۳ در تهران بطبع رسیده اطلاعات بسیار ثبت نموده‌ام. همچنین در خطابه مفصلی که بنام «**نوائی**» در تهران بدعوت **انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی** بتاريخ ۱۲ آبان ۱۳۲۶ ایراد کرده‌ام و بعداً جداگانه بطبع رسید، بعضی معلومات و فوائد ذکر نموده، که طالب شرح احوال **امیر** با آنجا میتواند رجوع نماید.

بتاریخ پانزدهم ماهه ۱۹۴۸ م. ۱/ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. **جمهوری** از **بکستان** در شهر **تاشکند** جشنی مجلل بپا بود پانصدمین سال تولد آن گوینده بزرگ برپا کردند، که تمام ملل **جماهير شوروی** و همچنین **ایران و افغانستان** در مراسم جشن مذکور شرکت داشتند. تماشاخانه‌ای رفیع و کتابخانه‌ای وسیع بنام آن گوینده ترک‌زبان در آن شهر بزرگ بنا کرده‌اند. و اهل فضل و ادب درباره آن عندلیب بوستان فصاحت هزار دستان شدند و هزار داستان زدند، نویسنده این حواشی نیز از **ایران** در آن انجمن حضور داشتم و در باب دیوان شعر فارسی، او، که به **دیوان فانی** موسوم، و نسخه نفیسی از آن در کتابخانه **مجلس شورای ملی** در تهران بشماره ۱۰۳۵ موجود است و در زمان خود او کتابت شده، مقالاتی در آنجا ایراد کردم که مورد عنایت دانشمندان **فرهنگستان** جمهوری مذکور قرار گرفت،

شرح و تفصیل آن جشن و کتب **میر علیشیر** که بالسنمختلفه ترجمه شده است در **مجله پیام نو**، طبع تهران، شماره ۴، سال چهارم مندرج می‌باشد.

جامی

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، در شهر کوچک جام (۱)

در خراسان در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ / ۷ نوامبر

جامی

۱۴۱۴ م. متولد، و در هرات در هیجدهم محرم ۸۹۸

هـ / نوامبر ۱۴۹۲ م. وفات یافت. وی یکی از آن بزرگان و اساتید نامی است که خاکی ایران پرورانیده، زیر او در آن واحد هم شاعری بزرگ، هم محقق دقیق و هم عارفی ارجمند است. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات و هفت مثنوی و مقداری قطعات و ابیات متفرقه، او را تألیفات است در تفسیر قرآن و اثبات نبوت پیغمبر (ص)، و علم حدیث، و ترجمه احوال اولیاء و صوفیه، و در علوم ادبی مانند صرف و نحو عرب و عروض و قافیه و موسیقی و فن معما و سایر فنون. در کتاب تحفه سامی چهل و شش جلد کتاب از تألیفات او بشمار می‌آورد. ولی بگمان من هنوز این فهرست جامع و کامل نیست (۲). معاصرین جامی وی را بسیار محترم میداشته‌اند، نه تنها نزد هموطنان او بلکه چنانکه قبلاً گفتم سلطان عثمانی نیز او را حرمت عظیم می‌نهاد و بی‌قayده سعی بسیار کرده است که وی را از هرات بدر بار خود ببرد.

غالب معاصران معروف او نام ویرا بعزت برده، و مرتبت و مقام او

(۱) تولد جامی در خرگرد از نواحی ولایت جام است، نه قصبه‌ای که در اطراف مقبره شیخ احمد جام «ژنده پیل» بنام تربت جام وجود دارد (رجوع شود به کتاب جامی، تألیف این‌بنده ص ۵۹).

(۲) برای تألیفات جامی رجوع شود به کتاب جامی تألیف این‌بنده ص ۱۶۱، طبع تهران.

را چندان بلند دانسته‌اند که وی را مافوق مدح
تکریم و حرمت بابر
نسبت به جامی
و وصف و مستغنی از نگارش ترجمه احوال شمرده‌اند.
چنانکه بابر، بعد از آنکه میگوید- جامی در علوم
صوری و معنوی همتا و برابری در عصر خود نبوده، اضافه میکند که او را
حاجتی بمدح و ستایش نیست و ذکر او فقط از باب تیمن و تبرک میباشد^(۱)
سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نام او را در صحیفه پنجم از
کتاب تحفه سامی^(۲) اول همه ذکر میکند و میگوید :-

عقیده سام میرزا
در باره جامی
«جامی، آنکه از غایت علو فطرت و نهایت حدت احتیاج
به تقریر حال و تبیین مقال ندارد. چه بر تو فضایل او از شرق
تا باقصای غرب رسیده و خوان نوالش از کران تا کران
کشیده (بیت)

نه دیوان شمر است این، بلکه جامی
ز الوان نعمت در او هر چه خواهی
کشیده است خوانی برسم کردان
بیابی مگر مدح و ذم گشمان

دولت شاه سمرقندی نیز در خاتمه تذکره خود در باب شعراء معاصر

(۱) عبارت بابر چنین است : «از آن جمله یکی مولانا عبدالرحمان جامی
بود که در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش بآن مقدار کسی نبود، شعرا و خود معلوم است
جناب مولانا از آن عالیه است که بترتیب احتیاج داشته باشد، غایتش در خاطر گذشت
که در این اجزای محقر از جهت تیمن و تبرک نام ایشان مذکور و شمه‌ای از صفات ایشان
مسلطه شود.»

(۲) تحفه سامی طبع تهران، تألیف معز السلطنة والدین ابوالنصر
سام میرزا، دومین پسر شاه اسماعیل اول صفوی، متولد سال ۹۲۳ ه. و
متوفی سال ۹۸۴ ه.، برای شرح حال او رجوع شود به حبیب السیر. تحفه سامی
و احسن التواریخ حسن روملو. فهرست ریو.

نام او را قبل از میرعلیشیر ذکر کرده و از او قریب به همین مضامین وصف نموده است. (۱)

میرعلیشیر علاوه بر ذکر مختصری که در ابتدای کتاب مجالس -
 النفائس از او مینماید ، رساله ای نیز سراسر در
 عقیده میرعلیشیر وصف و ثنای او برشته تألیف درآورده و آنرا
 نوائی « خمسة المتحیرین » نامیده است . این رساله را
 که مسیو بلن در مقاله خود مشروحاً وصف نموده از آنجهت باین اسم
 نامیده که پینج قسمت منقسم میشود یعنی يك مقدمه و سه فصل و يك خاتمه
 بترتیب ذیل - :

مقدمه - در بیان اصل و مولد و حیات جامی و آشنائی مؤلف با او .
 فصل اول - مشتمل بر ذکر حوادث و مکالماتی که مابین مؤلف با
 جامی روی داده .
 فصل دوم - مشتمل بر مراسلات و مکاتیبی که مابین آنها شده است
 فصل سوم - مشتمل بر ذکر کتبی که جامی بر حسب خواست یا
 پیشنهاد مؤلف برشته تألیف درآورده .

(۱) سخن دولتشاه درباره جامی چنین است ، (ص ۴۸۳ ، طبع لیدن) :-

«ساقی جان جام معنی پر شراب ناب ساخت،

بعد از آن جامی حریفان دازمی سیراب ساخت

در مصطفی جام تا کشاده شد مجلس زندان نامی درهم شکست ، و هروس بکر
 فکر تا نامزد اینمرد معنی شد مخدرات حجرات دعوی عقیم و سقیم شدند ، طوطیان
 شکرشکن هند را سواد دیوان و منشآت خاموش ساخت ، و شیرین زبانان و فارسان
 میدان فارس تا شهد اشعارش نوشیدند دیگر انگشت بر نمکدان کلام ملیح
 گویان نزدند .»

خاتمه - مشتمل بر ذکر کتب و رسالاتی است که مؤلف بر حسب تعلیم و هدایت جامی مطالعه نموده . و همچنین شرح وفات او و مراسم عزاداری که دربارهٔ او بمنتهای شکوه و جلال بعمل آورده اند، و افراد خاندان سلطنتی و نجبا و اعیان و علماء و فضلاء هرات و جمعی کثیر از عامهٔ خلایق جنازهٔ او را تشییع کرده اند ^(۱)

لیکن در میان این همه بهترین و قیمتی ترین شرح احوالی که از او بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی **شرح حال جامی بقلم عبدالغفور لاری** (متوفی در ماه شعبان ۱۲۹۲ هـ / ۱۵۰۶ م . و مدفون در جنب مزار استاد خود) در بارهٔ او نگاشته ^(۲) .

خلاصه - تمام مسائل اصلی راجع بحیات جامی در مقدمه «بیو گرافیک» که کاپیتن ناسولیس ^(۳) بر طبع کتاب **نفحات الانس** ^(۴) نگاشته است . بحث شده . هر چند این مقدمه بواسطهٔ حملهٔ بیمورد و شدیدیکه علیه

(۱) ابن رساله مفید را آقای محمد نججوانی از ترکی جفائائی بفارسی ترجمه کرده و نزد این جانب نسخهٔ از آن موجود است (رجوع شود به ص ۲۳۹ همین کتاب).

(۲) شرح حالی که **رضی الدین عبدالغفور لاری** بطور تفصیل از استاد خود نگاشته در ذیل تکلمه و حواشی بر متن **نفحات الانس** الحاق شده ، و نسخ عدیده از آن یافت میشود .

رجوع شود به کتاب جامی طبع تهران ص ۵۵ و ص ۱۲۵ ، و **رشحات عین الحیوة و سفینة الاولیا و فهرست ریو** ، ص ۳۵۰ .

(۳) **گامین ناسولیس** W. N. Lees از خاورشناسان انگلیسی در هندوستان است، متولد ۱۸۲۵ م . متوفی ۱۸۸۹ .

(۴) **نفحات الانس** - طبع کلکته سال ۱۸۵۹ .

تصوف کرده است مورد طعن می باشد. لیکن جزئیات زندگانی جامی در آن جا بهتر و مستند با سند بیشتر از تواریخ دیگر شعرا مثلاً حافظ، ذکر شده و محفوظ مانده است. جامی خود تاریخ تولد خویش را ثبت کرده، و دو دلیل بر انتخاب کلمه جامی برای تخلیص خویش ذکر فرموده است^(۱) همچنین تاریخ تألیف بیشتر از آثار منظوم و منثور خویش را که غالباً در پانزده سال آخر عمر طولانی وی بظهور رسیده خود برشته نظم در آورده است. این تواریخ و همچنین نسخه اصل دیوان اشعار او که از حسن اتفاق موجود است پایه و اساسی بسیار متین و وزین بدست می دهد. زیرا که در سن پترزبورگ (لنین گراد، در مؤسسه الحنة شرقیه وزارت خارجه روس، يك نسخه از کلیات او بخط مؤلف موجود است که بارون ویکتور رزن Baron Victor Rosen^(۲) در ضمن بیان مجموعه کتب خطی آن مؤسسه مشروحاً آنرا وصف کرده است و بسیاری از نکات مشکوک تاریخی بوسیله آن کتاب بطور قطع روشن شده^(۳)).

(۱) اشاره باین قطعه است که جامی خود فرموده:

«مولدم جام و رشحه قلم جرحه جایشخ الاسلامی است
لاجرم در میان اهل سخن بدو منی مخلم جامی است»

(۲) فلکیون علمی بنگاه زبانهای شرقی وزارت امور خارجه روس (سن پترزبورگ) ۲۱۵ - ۲۵۹.

(۳) در کتابخانه ملی تهران نیز نسخه نسبتاً جامع و قدیمی موجود است که سابقاً متعلق بکتابخانه سلطنتی ایران بوده و بطرف قوی بخط خود مؤلف می باشد، در مؤسسه نسخ خطی فرهنگستان جمهوری شوروی در تاشکند نیز نسخه ای از منشآت جامی و همچنین نسخه ای از شواهد النبوة، هر دو بخط خود مؤلف، وجود دارد که تاریخ کتابت دومی صفر ۸۹۱ هـ است.

برای سایر اطلاعات در باب زندگانی و اخلاق این شاعر بزرگ منابع و اسناد از زمان خود او زیاد در دست است که بموجب آنها - از جامی - هم از زمان طفولیت هوش و ذکاوتی خاص مشهود می افتاد ، و هرچه بیشتر رشد و نمو می نمود افزونتر به کسب فضایل علوم می پرداخت و نزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد و بسرعتی تمام بر آنها همه فائق میگردد و آنها را از او کسب معرفت مینمودند. راجع بدرجه تحقیق و فضیلت او فاسولیس می نویسند :-

« اگر جامی را نه از لحاظ شعر و شاعری بلکه تنها از جنبه تحقیق و فضل مطالعه نمائیم، جای انکار نمی ماند که ویرا قریحه ای - رشاردانسی بسیار بوده است ، ولی از این جهت که ظاهراً از عجب و پندار مصون نبوده محل تأسف است (۱). فرور بسیار و حس تحقیر نسبت بمعاصرین از خصائص تحریرات او است . هیچ میل نداشته که در معاملات خویش خود را مرهون تعلیم استادی بداند و گفته است : « مرا استادی یافت نشد که او را از خود فزونتر یافته و نزد او تلمذ نمایم ، بلکه برخلاف ، با هر کدام از استادان خود که مباحثه کردم مغلوب میشدند ، و ازینرو هیچیک از ایشانرا بر کردن من حق استادی و تعلیم نیست ، بلکه اگر از معلمی باید ممنون باشم تنها پدرم بوده است که مرا علم زبان آموخت . »

(۱) اینکه فاسولیس جامی را به «عجب و پندار» منسوب داشته محل مآثر است ، زیرا اسناد و دلایل بسیار از تاریخ زندگانی جامی بدست است که همه حکایت از کمال کسر نفس و مواضع و فروتنی او مینماید . و بهترین دلیل آنکه با همه فضائل صوری و معنوی هیچوقت بساط شیخی نگشرد و داعیه مرشدی نداشت ، بلکه همواره در عالم درویشی تابع مشایخ فرقه نقشبندیه (که در آنسر خواجه عیدالله سمرقندی معروف به «خواجه احرار» است) میبوده ، و هدایت او اختیار نمیکرده است . (رجوع شود به کتاب جامی طبع تهران تألیف اینجناب م ۸۷ - ۹۶). و آنچه که از قول مولانا جامی در باب تحصیلات و استادان خود گفته است . کلام فخرالدین علی صاحب «رشحات» است که در آن بمبارسی لطیف این معانی را آورده است و از خود جامی نیست (نظر کنید به کتاب جامی ، طبع تهران ، م ۶۴).

دیگر از صفات حمیده جامی که ممکن است ناشی از ملکه عزت نفس وی باشد، همانا امتناع وی از مدح و چاپلوسی نسبت به اغنیاء و اقیاست، و این صفتی است که نزد دیگر شمرای زمان کمتر یافت می‌شده. **علی بن حمین**

استقلال روح جامی (۱)

واعظ کاشفی که شرح حال او را در **رشحات عین الحیاة** نگاشته است این نکته را مخصوصاً تذکر داده و گفته است: هیچکس مانند جامی مفاد این اشعار نظامی را عمل نتوانست کرد:

(۱) در کلمات جامی سخن از استقلال روح و استغناء از خلق و عزت نفس بسیار رفته، و این استاد بزرگ عالم‌مقدار، برخلاف اغلب شعراء چاپلوس و مدیحه‌سرایان دوران که دامان قدس انسانیت را آلوده بتائیش و مدح پادشاهان ستمکار و پامرا، خود پسند نابکار ساخته و در مدیحه آنان اشعار پرداخته‌اند، او همیشه آنان را بعدالت و تقوی و دیگر صفات شریفه اندرز داده و همچنین در اشعار حکیمانه خود نزد همگان منادی آزادی و داهی آزاد مردی بوده است.

یکی از قطعات او را که در این باب از شاهکارهای برجسته ادب فارسی بشمار است و بر سدها دیوان شعر شاعران مدیحه‌ساز خوش آمد گویرتری دارد، و حکایت از روح بلند و طبع آزاده و نفس علوی او می‌کند، برای تمین و تبرک در اینجا ذکر میکنم زیرا متأسفانه این قطعه کمتر مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است.

آن منظومه در مثنوی هفتم از «**خردنامه اسکندری**» است که از کتاب‌های بسیار جلیل‌القدر و پرارزش ادب فارسی می‌باشد و هنوز قدر آنرا چنانکه باید، نه در داخل ایران و نه در خارج آن کشور، نشناخته‌اند.

علاوه بر یک مبدء اخلاقی بسیار عالی که در این منظومه مندرج است، از حیث وضاحت کلام و انسجام سخن نیز بمنتهی درجه امتیاز می‌باشد، و آن این است:-

یکی کعبه رو کم شد از قافله

نه همراه او زاد و نه راحله

بغیة حاشیه و رصلمه بعد

« چون بعد جوانی از بر تو بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر دزم فرستادی من نمیخواستم تو میدادی (۱) »

و بر خلاف نسبت به معلمین روحانی خود و مشایخی که او را در طریق تصوف هدایت می نمودند، جامی احترامی بسیار نشان میدهد و آنان را بعظمت‌شان و جلالت قدر می ستاید. و این نکته را باز ناسولیس در مقدمه شرح حال جامی بتفصیل بیان کرده است (۲).

(۱) رجوع شود به مقدمه ناسولیس مره و کتاب جامی مر ۹۳

(۲) مقدمه ناسولیس: ۵۳-۱۱.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

پی طعمه هر چند همت کماشت
نیامد بجشمش که شام وجاشت...
ز زنگار کون کرد خوان سپهر
بجز کرده ماه یا قرص مهر.
ندید از نم چشمه سار سر آب
بجز کاسه چشم حیرت پر آب
همی گشت چون باد در کرد خاک
بهر دشت و وادی بصد بیم و باک
سوه خانه ای دید ناکه ز دور
خوش آیند چون خال بر روی حور
منور شدش چشم ها ز آن سواد
خضر وار رو در سیاهی نهاد
بقیه حاشیه در صفحه بعد

از آنجا که جامی از تملق و مداهنه با بزرگان دوری جست شاید

بقیه حاشیه در صفحه قبل:

زنی یافت چون نافه اش پوست خشک
 بر او کشته کافور موی چو مشک !
 بدو گفت - کای مادر مهربان
 که باشد ز وصف تو قاصر زبان ،
 ز بی قومیم تنگ کشته نفس
 بیک خشک نانم بفریاد رس !
 بگفتا - که دارم من از نان فراغ
 نخورده در این دشت نان جز کلاغ ،
 بسود فارغ از فکر نان خاطر
 اگر دارمش آرزو کافر !
 دمی باش ، کز مار یا سوسمار
 کم ماهیتی ریگ پرور شکار !
 نه تابه است بر آتش اینجا نه دیگ
 کم پخته از تف نفیسه ریگ .
 نشست از سر پای آن رهنورد
 بحکم ضرورت از آن طعمه خورد .
 چو شد سیر از آن شور خورده کیاب
 بچنید در طبع وی میل آب ،
 نشان داد یک چشمه آبش ز دور
 چو اشک ستمدیدگان تلخ و شور !
 بدو گفت - از آن چشمه چون بازگشت
 که ای بانوی بر و خانون دشت ...
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

بهمان علت کمتر شاعری در ایران مانند او موفق شد که در اثنای زندگانی خویش دارای حرمتی چنان عظیم و شهرتی چنان وسیع شود^(۱) و با آنکه عمری

بقیه حاشیه از صفحه قبل

چرا رو نیازی بده یا بشهر
که گیری ز هر نعمت و ناز بهر؟
بگفتا- که هر جای شهر و دهت
یکی سفله بر خلق فرهادست!
قناعت نمودن بشاکم و کام
بدین ناگوار آب و ناخوش طعام،
از آن به که بهر شکم بخردی
بود زیر فرمان همچون خودی .
بیا ساقی و ز آن می دل پسند
که گردد از آن سفله همت بلند،
فرو ریز يك جرعه در جام من
که دولت زند قرعه بر نام من!
بیا مطرب و ز آن نو آئین سرود
که بر روی کار آرد آبم ز رود،
در این کاخ زنگاری افکن خردش
فرو بند از کوس شاهیم گوش ...!

(۱) وجود مکتوبات جامی بممالک شرق و غرب، از بلاد روم تا دیار هند بشهرت جهانگیر آن استاد در زمان حیاتش دلالت میکند. نه تنها با سلطان بایزید خان خلیفه عثمانی و خواجه محمود گاو آن وزیر سلاطین آن مرد بزرگ بهمین عهد کن مکاتبه داشته بلکه بقیه حاشیه در صفحه بعد

طولانی نمود و با هیچ حادثه نامالایمی، یا مصیبت و شدتی، از بلندی بخت، تصادف نکرد، چنانکه بزرگان شعرا که حتی شان و مقامشان از او بیشتر است مانند فردوسی و ناصر خسرو و انوری و سعدی و حافظ از این گونه پیش آمدهای نامالایم در امان نبوده‌اند. تنها واقعه نامطلوبی که در تاریخ حیات جامی ذکر شده و در آن جا نیز وی با کمال استادی و مهارت گلیم خود را از آب پیرون کشیده، در بغداد برای او روی داده

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بافضلای ایران در تبریز (تختگاه آق قویونلوها) و شیراز مهد علمی ایران نیز تبادل نامه‌ها و اشار می‌فرموده است. غزل ذیل در دیوان دوم اوست که برای یکی از فضلای شیراز (ظاهر، جلال‌الدین دوانی) نگاشته است، و غزل لطیفی است:-

در در مومنه آن به که قدم باز کشیم

خرفه‌ها در نظر شاهد طنز کشیم

چند ناخوش منشان بر سرما ناز کشند؟

نازنینی بکف آریم و از او ناز کشیم

سرکه کردیم بسی پیش دیاکیشان پست

در ته پای یکی سر و سرافراز کشیم

هرچه مخزون نهانخانه صدق است و نیاز

در ره مغیبه خانه بر انداز کشیم

عشق بازییم بزبیا منمی یاک سرشت

به که بازیچه این چرخ دغا باز کشیم

مطربی کر بدعد دست سوی باغ رویم

باده بر نغمه مرغان لوا ساز کشیم

هست قعط می‌وشاهد به خراسان جامی،

خیز تا دخت بمحروسه شیراز کشیم

است، در هنگام سفر حج وی در سال ۸۷۷ هـ / ۱۴۷۲ م. ^(۱) و آن واقعه چنان بود که قطعه‌ای از منظومات مثنوی **سلسله الذهب** را بعضی اشخاص مفسد روایت کردند، و با استناد بآن، او را به عداوت خاندان **علی بن ابیطالب** متهم داشتند، با آنکه وی را در مدح **حسین بن علی** علیه السلام قطعه بسیار فصیحی است ^(۲) که قبل از زیارت مرقد حسین در کربلا سروده بود، معذک مجلسی انبوه در محضر علماء بغداد برای تفحص و تفتیش عقاید مولانا برپا شد. لیکن جامی به سهولت توانست که آن تهمت را دفع کند و قضیه را علیه همان حسودان و مغرضان منعکس فرماید. و گفت: اگر او را بیمی از سرودن آن اشعار بوده است از آن بوده که مبادا مردم خراسان

(۱) رجوع شود بمقدمه **ناسولیس** ص ۱۲- و کتاب **جامی** ص ۸۲.

(۲) در **وشحات** مینویسد: «وایشان در اول جمادی الاخره (سنه سبع و ثمانمائه) به بغداد نزول فرمودند و بعد از چند روز بنیت دروشاء مقدسه **امیر المؤمنین حسین (ع)** متوجه حله شدند و چون به کربلا رسیدند این غزل را نظم فرمودند؛

«کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین

هست این سفر بمذهب عشاق فرض من

خدام مرقدش ب سرم گر نهند پای

خا که بکنود سرم از فرق فرقدین

آنها که بر عذار بود جمعد مشکبار

از موی مستعار چه حاجت بزیب وزین

جامی کدای حضرت او باش تالشود

با راحت وصال مبدل عذاب بین

میران ز دیده اشک که در مشرب کریم

باشد قضای حاجت سائل ادای دین >

اور امتایل به تشیع گمان کنند ، و هیچگاه تصور نمی کرد که به بهانه همان اشعار شیعیان بغداد اسباب زحمت او را فراهم سازند ^(۱) . لیکن این واقعه چنان قلب او را متالم ساخت که اشعاری تلخ در مذمت بغدادیان نظم فرمود است که باین بیت شروع میشود - :

« بگشای ساقیا بلب شط سربوی وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی . »

(۱) داستان مباحثه و مجادله «رافضیان بغداد» با جامی بتفصیل در رشحات - عین الحیوة آمده است . «معاند مولانا که موسوم به نعمت هیدری است در آن مجلس رسوا و مفتاح گردید و شارب او را جمعی از اهالی شیروان با کارد و چاقو بیریدند و پس از آن تخته کلاه بر سر وی نهاده و ویرا بردار از کوشی واژگونه سواز کرده و با سایر اقران و اعوان به تعذیر و تشهر تمام کرد شهر و بازار بغداد گردانیدند . و بعد از صدور این وقایع و جفای اهل بغداد این غزل را فرمودند :

بگشای ساقیا بلب شط - سربوی	وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی
مهرم بلب نه از قدح می که هیچکس	ز ابنا ی این دیار نیرزد بگفت و کوی
دروازه عشق زهد و سلامت نمی خرند	خوش آنکه با جفا و ملامت گرفت خوی
از ناکسان وفا و مروت طمع مدار	از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی
عاشق که نقب زد بنهان خانه و سال	دارد فراقتی ز نفر سگان کوی
بی رنگی است و بیصفتی وصف عاشقان	این شیوه کم طلب زاسیران رنگ و بوی
جامی مقاهر است روان نیست این زمین	برخیز تا نمیم بضا که حجاز روی

و مدت اقامت ایشان در بغداد چهار ماه بود و بعد از عید رمضان این سال

متوجه حجاز شدند »

قطعه ای که در دفتر اول سلسلة الذهب آمده در باب معنی رفیض و ذم

بلیه حاشیه در صلحه بعد

با وجود همه زهد و عرفان ، جامی راطبعی شوخ و مشربی عذب بوده
(و از اوزمراحهای طرفه نقل کرده اند) در موقعی که این بیت را که مطلع
غزلی از اوست میخوانده اند :

« بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی

هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی »

یکی از حضار بی ادبانه سخن او را قطع کرده سؤال نمود که « اگر

خری از دور پیدا شود ؟ » جامی فی الحال گفت : - « پندارم توئی ! »

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

دافنیان که موجب آن همه و غوغای عام در بغداد شد این است :

« رافضی را نگر که رفت خرد کرد و بیرون نهاد پای از حد

گفت : در مدحت علی سخنان که نیاید جز از دروغ زنان

هست قدر علی از آن اعلی که رسد فهم رافضی آجا

خود علی را چه تنگ از آن افزون کش ستایش کنند مثنی دون

دون مگو وز دون بسی دون تر در کمی از کم از کم افزون تر... »

و پس از آن تمثیلی آورده است از شاعری که فصد فرّا در حضرت شاه خواند

و « هیچکس تحسین نکرد جز جاهلی که با سالیب سخن عارف نبود و آن شاعر چون آن

بدید بگریست » و در آخر آن تمثیل گفته... :

« ... نیست چون دیده سخن پیش عار می آیدم ز تحسین

همچنین رافضی بد آن دغلی چون کند مدح و آفرین علی

آید از مدح او علی را عار ز آفرینش بود علی را بار

و در تو گوئی که میل دل هرگز نیست خالی ز نسبتی جائز

رافضی بس دنی علی عالی است میل چون از مناسبت خالی است؟

با تو گویم حکایتی در یاب کز تأمل بدان رسی بجواب... »

آنکه حکایت رافضی را آورده است که از یکی از فضلا اهل سنت سؤال کرد

بلیه حاشیه در صفحه بعد

موقع دیگر درباره یکی از شعراء زمان متخلص به ساغری که معاصران خود را متهم بسرقت معانی اشعار خویش کرده است این قطعه را گفت :

« ساغری میگفت - دزدان معانی برده اند

هر کجا دزشر من يك معنی خوش دیده اند

دیدم اکثر شعرهایش را یکی معنی نداشت

داست میگفت - آنکه معنیهایش را دزدیده اند »

چون ساغری این قطعه بشنید از جامی کله و شکایت نمود، وی در جواب

بقیه حاشیه از صلحه قبل:

که **علی** را تعریف کن و پرسیدن آن فاضل که کدام **علی** را ؟ آن **علی** که معتقد تست ، یا آن **علی** که معتقد است ؟ و در آنجا بیانی آورده در اثبات فضائل **علی** (ع) و منع از سب و لمن خلفاء ثلاث که بقول صاحب رشحات آنها از بسنی کتب قاضی عضد **ایچی** نقل فرموده است ، و در آخر آن از قول آن فاضل میگوید - :

« بود سر کمال مصطفوی	گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی	شد علی خاتم خلافت وی
جمعی از بیعتش ابا کردند	و اندر آن سرکشی خطا کردند
این علی از کمال خلق و سیر	مین یو بکر بود و عین عمر ،
لن ایشان مکن که لعنت اوست	زشت باشد زدوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی	رافضی را باو مشابوهی !
او بموهوم خویش دارد رو	ز آنکه موهوم اوست درخور او
علیش بهر خود تراشیده	خاطر از مهر او خراشیده . . »

این است کلام رشحات و اشعار جامی که برای بیان معتقدات او در اینجا

نهیشتند ، و المهدة علیه .

گفت - من «شاعری» گفته بودم نه «ساغری»، بعضی از شوخ طبعان در آن تصحیفی نموده اند و «ساغری» ساخته اند که شمارا بیازارند .

در میان ماده تاریخ هائیکه در باب وفات جامی گفته اند دو قطعه از همه بهتر است : یکی این آیت از قرآن مجید : - «ومن دخله کان آمناً» (سوره ۳ آیه ۹۱)، و دیگری کلمتی امت پارسی ، و آن این است «دوداز خراسان بر آمد» که از هر دو عدد ۸۹۸ بحساب جمل استخراج میشود . اکنون هنگام آنست که از تألیفات عدیده جامی سخنی بگوئیم .

آثار این استاد بدو نوع تقسیم میشود منشور^(۱) و منظوم ، در میان آثار ثری مهم اواز کتابهای -
نفحات الانس (در ترجمه احوال صوفیه و اولیاء ،

آثار منشور
جامی

مؤلف بسال ۸۸۳ هـ / ۱۴۷۸ م . (واژه شواهد النبوه مؤلف بسال ۸۸۵ هـ / ۱۴۸۰ م . و از شرح کتاب لمعات شیخ عراقی موسوم به اشعة اللمعات مؤلف بسال ۸۸۶ هـ / ۱۴۸۱ م . و از کتاب لوائح سابقاً ذکر کردیم ، از این جمله فقط شواهد النبوه تا کنون آنچه من اطلاع دارم بطبع نرسیده است و يك نسخه خطی خوبی از آن در دست من است که فهرست مندرجات آن ازین قرار می باشد :

مقدمه - در معنی نبی و رسول و سائر مسائل متعلقه بدان .
رکن اول - در شواهد و دلائلی که قبل از ولادت پیغمبر ص بظهور رسید .
رکن دوم - در بیان آنچه که از زمان تولد تا هنگام بعثت وی ظاهر شده است

(۱) در باب آثار منشور جامی رجوع شود بکتاب جامی تألیف مترجم ، طبع تهران . ۱۳۳-۱۶۶

رکن سوم - دزد کر آنچه از موقع بعثت تاهنگام هجرت پیغمبر واقع شده است .

رکن چهارم - در شرح آنچه از هنگام هجرت تا زمان وفات او اتفاق افتاده است .

رکن پنجم - در تفصیل آنچه که خصوصیت بهیچیک از اوقات مذکوره در فوق نداشته ، ولی بعد از وفات پیغمبر (ص) آثار آن ظاهر و آشکار شده است .

رکن ششم - در بیان شواهد و دلائلی که بواسطه اصحاب و ائمه از اولاد او رضوان الله علیهم بظهور پیوست .

رکن هفتم - شواهدی که در زمان «تابعین» یا «اتباع تابعین» تا طبقه اولای «صوفیه» بظهور رسیده است ^(۱) .

خاتمه - در عاقبت اعداء خاندان نبوت .

این کتاب به شیوه و سبکی بسیار ساده نوشته شده و اگر بطبع برسد مقدمه ای مفید و علمی، برای معتقدات مسلمانان در باب حیات پیغمبر اسلام میباشد ^(۲) .

جامی سه کتاب دیگر در «تصوف» نیز تألیف فرموده که من فرصت و توفیق مطالعه آنها را نیافته‌ام، یکی رساله موسوم به **لوامع** است. دوم شرحی است بر کتاب معروف **فصوص الحکم** تألیف صوفی بزرگ شیخ محی الدین بن العربی ، مؤلف بسال ۸۹۶ هـ / ۱۴۹۱ م . سوم نقدی است که بر کتاب **نصوص** تألیف شاکر کرد او شیخ صدر الدین **الوئیوی** نگاشته و آنرا **نقد النصوص** نامیده است . و آن یکی از

(۱) این طبقه بندی باید مقایسه شود با **نفحات الالسی**، طبع ناسولیس ۳۱

(۲) رجوع شود به : کتاب جامی، طبع تهران، ۱۳۷ و ۱۷۹۱ .

قدیمترین مؤلفات جامی است زیرا که در سال ۸۶۳ هـ / ۱۴۵۸ م .
تألیف شده .

از آثار کوچک جامی در حدود ده دوازده رساله یادداشت شده که

در ضمن فهرست اسامی. ۴۶ کتاب که **سام میرزا**

آثار کوچکتر جامی
از مؤلفات او در **تحفه سامی** ذکر کرده مندرج

است. در صورتیکه در کتاب تذکره **مرآة الخيال**

این عدد مضاعف میشود ^(۱) و میگوید: **مولانا جامی** بعد از وفات متجاوز
از نود و سه ساله و کتاب از خود باقی گذاشت. و این رساله های کوچک عبارت است:-

از تفاسیر متفرقه بعضی اجزاء قرآن - مثل تفسیر سورة الفاتحه ^(۲) و شرح

چهل حدیث و رساله در باب احادیث منقوله از ابوذر ، و رسائل کلامی

در باب توحید الهی مانند **رساله تهلیلیه** در شرح لا اله الا الله و آداب حج

موسوم به **مناسک حج** و امثال آن ، و ترجمه احوال و کلمات بعضی صوفیه

بزرگ مانند - **جلال الدین رومی** ، **خواجه پارسا** ، **خواجه عبدالله**

انصاری ، و هم چنین رسائل چند در باب اخلاق و اعمال صوفیه مانند (تحقیق

مذهب صوفیان) ، و نیز شروحاتی که ب بعضی اشعار و ابیات متصوفه نوشته

است اعم از عربی یا فارسی ، مانند شرح قصیده **تائی** و **میمیه** و **خمیره** عمر

(۱) مہارت **مرآت الخيال** تألیف شیرعلیخان لودی، طبع سنگی بمبائی،

ص ۷۳ این است :-

صدای ظاهر و باطن بدرجہ کمال داشت که نود و نه کتاب تصنیف نموده ، همه

آنها در ایران و توران و هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاده . و هیچکس

انگشت اعتراض بر آن نتوانست نهاد .

(۲) از تفسیر جامی تا آیه > وایای فارهیون > (سورة البقرة آیه ۳۸) نسخه

نردبند نگارنده موجود است .

بن الفارض المصری ، و شرح بیت اول مثنوی مشهور به «نی نامه»^(۱) و شرحی بر رباعی امیر خسرو دهلوی ، و شرحی بر بعضی رباعیات که خود او سروده است : و علاوه بر این همه جامی رانیز رسائل و تألیفات است در عروض و قافیه (طبع بلو کمان Blochmann در کلکته ۱۸۷۲ م.) ، و در موسیقی ، و نیز شرحی بر کتاب مفتاح الغیب ، و شرح دیگری بر کتاب کافیه این حاجب در نحو که^(۲) که آنرا برای پسرش ضیاء الدین یوسف

(۱) نی نامه - در این اواخر یعنی در دلو ۱۳۳۶ رساله نظری بنام «نی نامه» بنظر رسید که در کابل باهتمام ع. حبیب نوائی از طرف سلسله نشرات رادیو کابل بشماره ۹۰ بطبع رسیده و بمقدمه جامع و فاضلانه ای از ادیب معاصر خلیل الله خلیلی در شرح احوال و آثار مولانا جلال الدین بلخی ثم الرومی مصداق است. و در آن دور رساله نی نامه ، یکی تحریر مولینا یعقوب چرخ (از شاه مشایخ نقشبندیه و از اساتید جامی متوفی ۸۵۱ هـ) دیگر اثر قلم مولانا عبدالرحمن جامی، متوالیاً درج شده است .

اینهمه رساله در شرح در بیت اول از مثنوی منوی است : -

«بشنو ازنی چون حکایت میکند . . . الخ»

رساله دوم که از جامی به «رساله النایه» موسوم است شروع میشود باین بیت

عشق جز نائی و ماجز نی نه ایم او دمی بی ما و ما بی وی نیام

الحق سعی و اهتمام فضلاء افغانستان در نشر اینگونه آثار ادبی شایسته تقدیر شاست و شکر گذاری است . زیرا میراث علمی بزرگان خراسان از دیرباز نزد ایشان امانت مانده و اکنون میروند که بحق امانت وفا کنند . در ایران همین رساله یکبار در حاشیه مجموعه اشعة اللمعات بطبع سنگی در طهران ، سال ۱۳۰۳ هـ . چاپ شده و دیگر بار در مجله ارمغان (سال ۱۶ ، شماره ۸) بهمت استاد فقید مرحوم وحید دستگردی منتشر گردیده است .

(۲) این کتاب که معمولاً به «شرح جامی» مشهور است نظر شام فرزند خود ضیاء الدین به «فوائد الضایه» موسوم کرده . و در ممالک شرق از مترن متداوله است .

تألیف فرموده ، نیز مجموعه از مراسلات و منشآت او و رسائل چند در فن معما که در آن زمان خیلی متداول و معمول بوده است :

آخرین و شاید مقدم بر همه مؤلفات نثری جامی کتاب «بهارستان» است ^(۱) که بسبک و اسلوب کتاب گلستان سعدی بهارستان
در سال ۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م . تألیف فرموده ، و آن

مشمول است بر هشت فصل که هر فصل را روضه نامیده از این قرار :-

روضه اول - در حکایاتی از اولیاء الله و بزرگان صوفیه .

روضه دوم - در سخنان حکما . روضه سوم - در عدالت سلاطین .

روضه چهارم - در سخا و کرم . روضه پنجم - در تقریر حالات عشق .

روضه ششم - در نوادر مطالبات ^(۲) روضه هفتم - در احوال

شعراء ^(۳) روضه هشتم - در حکایات و امثال حیوانات .

این کتاب شامل عباراتی است از نثر و نظم بهم آمیخته که نسبة منظومات آن زیاد تراست ، و آنرا با ترجمه آلمانی آن بقلم شلشتا و سارد Schlechta - Wssehrd در سال ۱۸۴۶ در وین به طبع رسانده اند . و چند بار دیگر نیز در اسلامبول طبع شده . ترجمه کامل انگلیسی بهارستان در سال ۱۸۸۷ م . بوسیله انجمن کاماشاستارا Kama-Shastra و نیز ترجمه دیگری از روضه ششم بقلم ویلسون C. E. Wilson موسوم به : « Persian Wit and Humours » بچاپ رسیده است . چون خواننده

(۱) رجوع شود به : کتاب جامی طبع تهران ۲۰۳

(۲) مطالبات - Witticisms . در این فصل ۵۳ لطیفه ذکر شده که بعضی از آنها به ظرافت آداشته است .

(۳) روضه هفتم بیان جزئیاتی است از احوال سیوشش شاعر ، مطالبی که درباره معاصران خود ذکر کرده بسیار مختصر ولی مفید است .

کنجکاو میتواند بسهوات از محتویات آن کتاب اطلاع کامل حاصل کند ،
لهذا تطویل کلام در شرح آن در اینجا جایز نیست. ^(۱)

جامی از حیث شعر و شاعری بیشتر معروف شده است و اینک در
باب آثار منظوم اوست که سخنی چند میگوئیم .
آثار منظوم جامی
این آثار عبارتند : اولاً - از هفت مثنوی که مجموعه
آنرا « سیمه » ^(۲) و یا **هفت اورنگ** می نامند . اورنگ بمعنی تخت است و
هفت اورنگ بمعنای مجموعه از ثواب موسوم به «دب اکبر» نیز میباشد .
ثانیاً - سه دیوان جدا گانه یا مجموعه اشعار او که به ترتیب - اولی «وسوم
به فاتحة الشباب بتاریخ ۸۸۴/ ۱۴۷۹ م. جمع شده . دوم واسطة العقد
که در ۸۹۴/ ۱۴۸۹ م. گرد آمده ، وسوم **خاتمة الحیاة** که بسال ۸۹۶ هـ
۱۴۹۰ م. فراهم گشته یعنی دوسال قبل از وفات ولف :
اما **هفت اورنگ** ^(۳) - مشتمل است بر مثنویات هفتگانه ذیل :

(۱) طبع ظریفی از بهارستان بچاپسنگی لیتوگرافی در سال ۱۳۱۱ شمسی
در تهران با مقدمه فاضلانه بقلم آقای محیط طباطبائی انجام گرفته و قابل استفاده است

(۲) مثنویات - سیمه - یا باختصار - سیمه = Septete

کتاب مجموعه **هفت اورنگ** یا مثنویات سیمه ، در سال ۱۳۳۷ هـ . ش /
۱۹۵۸ م با تصحیح و مقدمه از آقای مرتضی مدرس کیلانی در طهران بطبع رسیده ، مشتمل
بر ۱۰۵۰ صفحه . طبع منقعی است ولی متأسفانه فهارس ثلاثه - اسامی رجال - امکنه - کتب
را فاقد میباشد .

(۳) از مثنویات سیمه «**هفت اورنگ**» نسخه خطی کهن سالی بخط نستعلیق
خوشی که ظاهر آن بسال ۱۰۳۸ تحریر شده ، در مصرف این بنده محش است . که از آن
در تالیف کتاب جامی استفاده بسیار کرده ام .

سبعه یا هفت
اورنگ
۱- سلسله الذهب که در ۸۹۰ هـ / ۱۴۸۵ م. تألیف
شده است (۱)

۲- سلامان و ابسال - که فوربز فالکونر -

Forbes Falconer در سال ۱۸۵۰ م. طبع و نشر نموده، و در سال ۱۷۵۶م با انگلیسی ترجمه گشته است. این مثنوی مشتمل است بر ۱۱۳۱ بیت. يك ترجمه دیگر به شعر انگلیسی و بطور خلاصه بقلم نویسنده معروف ادوارد فیتز جerald در لندن، بسال ۱۸۵۶م انتشار یافته است (۲).

۳- تحفه الاحرار - که بسال ۸۸۶ هـ / ۱۴۸۱ م. بنظم آمده،

آثر انیز فوربز فالکونر در سال ۱۸۴۸ م. طبع نموده و مجموعاً ۱۷۱۰ بیت است (۳)

(۱) سلسله الذهب - مشتمل بر سه دفتر، تاریخ تألیف دفتر اول آن مثنوی ظاهراً بین ۸۷۳ هـ. و ۸۷۷ هـ. میباشد (رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران س ۱۸۵ - ۱۸۹ و مقالات عمیق پروفورر ابر تسون Prof. D. S. Robertsou استاد دانشگاه کمبریج در مجله انجمن همایونی آسیائی، اکتوبر ۱۹۴۵ و آوریل ۱۹۴۶ م). تاریخ دفتر دوم آن مثنوی سال ۸۹۰ هـ است بطوریکه در متن انگلیسی فوق آمده، دفتر سوم تاریخ ندارد ولی قاعده باید بعد از سال ۸۹۰ باشد این بیت در تلو آن مثنوی آمده است مشتمل بر ماده تاریخ :-

«چون حروفش بصادوناد رسید
خامه را حکم ایستاد رسید»

(۲) مثنوی سلامان و ابسال ظاهراً بسال ۸۸۵ هـ. بنظم آمده و راجع باصل آن حکایت و ترجمه آن رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران س ۱۸۹ و مقاله مفصل انگلیسی تألیف نویسنده این حواشی، طبع تهران سال ۱۹۴۷ م، موسوم به:

« FitzGerald's Translation of Jami »

(۳) رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران س ۱۹۳.

- ۴- سبحة الابرا - که دو دفعه بچاپ حروفی در ۱۸۱۱ م. و ۱۸۴۸ م. و یک دفعه بچاپ سنگی در سال ۱۸۱۸ م در کلکته بچاپ رسیده است ^(۱)
- ۵- یوسف و زلیخا - که بسال ۸۸۸ هـ / ۱۴۸۳ م. تألیف شده و معروفترین مثنویات سبعه است. آنرا بآلمانی ووزنزویک Rosenzweig در وینه در سال ۱۸۲۴ م. بشعر ترجمه و طبع نموده است، ترجمه انگلیسی آن بقلم گریفیث R. T. H. Griffith در لندن بسال ۱۸۸۸ م. و ترجمه خیلی متوسط دیگری بازر در لندن بقلم روجرز A. Rogers در سال ۱۸۹۲ م طبع و انتشار یافته است ^(۲)
- ۶- لیلی و مجنون - که در سال ۸۸۹ هـ / ۱۴۸۴ م. تألیف شده و بفرانسه بقلم مسیوشزی Chézy در پاریس بسال ۱۸۰۵ م ترجمه شده و بآلمانی بقلم هارتمان Hartmann در لیبزیک بسال ۱۸۰۷ م. منتشر گردیده است ^(۳).
- ۷- خردنامه اسکندری - که در میان آن مثنویات کمتر مورد توجه واقع شده است و تاحدی که من آگاهی دارم هنوز صورت طبع و یا ترجمه نیافته است ^(۴)

- (۱) سبحة الابرا در ۸۸۲ هـ تألیف شده و در تهران بسال ۱۳۱۵ هـ. ش. نیز بطبع سنگی رسیده. رجوع شود بکتاب جامی ص ۱۹۵. اخیراً نیز در عداد مثنویات سبعه (هفت اورنگ) در طهران طبع شده است.
- (۲) رجوع شود بکتاب جامی ص ۱۹۷.
- (۳) رجوع شود بکتاب «رمثو و ژولیت - شکسپیر، و مقایسه بالیلی و مجنون- نظامی» تألیف نویسنده طبع تهران، ۱۳۱۹ هـ. ش. ص ۱۹۳
- و کتاب جامی تألیف ابن بنده ص ۲۰۰.
- (۴) رجوع شود به: کتاب جامی ص ۲۰۱.

نسخه خوبی از کتاب **سلسله الذهب** در تصرف
سلسله الذهب من است که بسال ۹۹۷ هـ / ۱۵۸۸ م. کتابت
 شده ، این مثنوی از مباحث مختلفه کلامی و اخلاقی و مذهبی بحث میکند
 باتمثیلات و حکایات و مشتمل است بر ۷۲۰۰ بیت تقریباً . عدم ارتباط
 وانقطاع مطالب آن از یکدیگر ، هم چنین انتخاب بحر نامطلوب آن ظاهراً
 باعث شده که آن از دیگر مثنویات سببه کمتر مشتهر و متداول بشود ،
 ازینرو نسخه آن کمیاب است . آن کتاب را بنام **سلطان حسین** مصدر
 نموده و گفته است :-

«**شاه سلطان حسین** آنکو بست چرخ را عدلش از تمدی دست »

پس از آن معامی^(۱) در غایت صنعت و هنرمندی بنام همان سلطان
 نگاشته که بسیار پیچیده و مشکل است .

برای نمونه از آن مثنوی حکایت ذیل را نقل میکنیم که مشتمل است
 بر قصه^۲ و کریستن آن شاعر که قصیده ای غرادر حضرت پادشاه خواند و هیچکس
 تحسین او نکرد جز جاهلی که به اسالیب سخن عارف نبود :-

در فن مدح گتری ماهر	» شاعری در سخنوری ساحر
پر صنایع قصیده ای پرداخت:	بهر شاهی لوای مدح افراخت
ز آنکه شاهنشاه ظل خداست	مدح شاهان بمقل و شرع رواست
مدحت ظل بمدح صاحب ظل.	هست عابد بنفس صاحب دل
که رساند بعرض شاه آنرا	برد روزی یکی نکو خوانرا
تا از آن حسن آن بیفزاید	نظم را حسن صورت میباید
حرف حرفش بسمع شاه رساند	پای تا سر قصیده را برخواند

(۱) ممّا

در سخن واجبت حسن بیان
خواندنش چون بآخر انجامید
داشت شاعر باهل مجلس گوش
ز آن هنرمند میکند جانی
هیچ کس دم نزد زبان نکشاد
ناکهان شهره‌ای بجهل و غرور
«بارک الله فلان نکو گفتی
مردشاعر چوسوی او نگریت
گفت» بشکت از این حدیثم پست
ترك تحسین پادشاه و کدا
و آفرینی که این مفضل کرد
هرچه از بوستان بیخردیت
شعر کافند قبول خاطر عام
میل هر کس بسوی جنس روی است
زاغ خواند نفیر ناخوش زاغ
جغد سازد بکج ویرانه
نست چون دیده سخن بپیش
همچنین رافضی بآن دغلی
آید از مدح او علی را عار
کرمو کوئی که مهل دل هرگز
رافضی بر دنی، علی عالیت
باز گویم حکایتی در باب
حق از آن گفت «رئال القرآن»
و ز ادای سخن بیارامید،
که بتعین او کند خروش،
کشت ستایش کند هنر دانی
داد تحسین آن قصیده نداد.
بانگ زد از جریم مجلس دور:
کوهر مدح شه نکو سفتی!
دست بر رو نهاد و زار کریت
بلکه تحسین این خبیثم کشت
روی بخت مرا نکرد سیا
روز عیش مرا مبدل کرد
گرچه شاخ قبول بیخ ردیت
خاص داند که ست باشد و خام
آنچه بختت جنس خام کی است؟
چه شناسد صغیر بلبل باغ
کی پذیرد ز ضرر شه خانه
عار می آیدم ز تحسینش.
جون کند مدح و آفرین علی
و آفرینش بود علی را بار
نست خالی ز نیستی جایز
میل چون از مناسبت خالیت
کز تأمل در آن رسی بجواب ..

مثنوی سلسله الذهب بسه دفتر تقسیم شده که از آن جمله دفتر اول
منتهی میشود بمنظومه‌ای در بیان اعتقادات شاعر موسوم به «اعتقاد نامه».
در آن نشان میدهد که جامی با وجود مقام تصوف و عرفان، دردین و مذهب

سنی معتقدی بوده است. در آن منظومه اصول مذهب را یکان یکان عنوان قطعات خود قرار داده است و آنها ازین قرارند :-

درو وجود حق سبحانه ، در وحدت حق ، در صفات حق تعالی - از قبیل حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام ، در افعال حق تعالی ، در وجود ملائکه ، در ایمان بانبیاء ، در فضیلت محمد (ص) بر سایر انبیاء ، در خاتمت نبوت وی ، در شریعت وی ، در معراج وی ، در معجزات وی ، در کتابهای الهی ، در قدیم بودن کتاب الهی ، در فضیلت امت رسول بر سایر امم ، در شرف آل و اصحاب و خلفاء او ، در اشارت بآنکه تکفیر اهل قبله جایز نیست . در عذاب قبر ، و نکیر و منکر ، در نفختن صور اسرافیل ، در نظار صحائف ، در میزان ، در صراط ، در موقف عرصات ، در اشاره بخلود کفار در نار و خروج بعضی از عصاة بشفاعات ، در بهشت و مراتب آن .

دفتر دوم آئیننوی مشتمل است غالباً بر تحقیق در اقسام مختلفه و وجوه گوناگون عشق مجازی و حقیقی و حکایاتی بر سبیل تمثیل از احوال اولیا و عشاق .

دفتر سوم غالباً مشتمل است بر حکایات سلاطین . و در پایان اخباری چند از اطباء دارد که دو حکایت از آن نقل از کتاب چهار مقاله^(۱) عروضی سمرقندی ، یکی منسوب به ابن سینا است در خصوص طبیبی که در دربار سمرقند بود و کنیزکی را به معالجه روحی شفا بخشود^(۲) و دیگری باز در باب ابن سینا است که چگونه یکی از شاهزادگان آل بویه را از مرض مالیخولیا نجات داد ، و پس از آن گفتاری است در بیان دو نوع شعر

(۱) رجوع شود به : چهارمقاله عروضی سمرقندی ، طبع اوقاف کتب

(۲) رجوع شود به : مثنوی مولانای رومی ، دفتر اول .

که «یکی آسایش جان است و دیگری کاهش دل»، و آنگاه مقالاتی بسیار دلکش در بیان شعراء گذشته که «از سلاطین پیش رتبه‌ها یافتند و نام ایشان بواسطه مدائح آنان بر صحیفه روزگار بماند» و شعرائیکه در آنجا نام میبرد عبارت‌اند از رودکی، عنصری، سنائی، نظامی، معری، انوری، خاقانی، ظهیر، سعدی، کمال، سلمان ساوجی. و هم در اینجا حکایتی دیگر از کتاب چهارمقاله منقول است، در داستان عنصری که بدوبیت «گرهی را که از بریدن زلف ایاز بردل محمود افتاده بود بگشاد»

مثنوی «مسئله الذهب نا کھانی اختتام میا بدبه خاتمه ای بسیار مختصر. آدمی چون آنرا میخواند احساس میکند که در هر جای آن دفتر میتوان آنرا خاتمه داد. بعبارت دیگر در سلسله الذهب ممکن است خواننده بسیاری از قلابه‌های زنجیر را از دست بدهد بدون آنکه اختلالی در آن سلسله روی نماید، و انتظام مثنوی مختل شود. این کتاب مشتمل است بر بسیاری تحقیقات عالیّه، لیکن طول کلام و فقدان وحدت معنی در مطالب آن عیب آن شمرده میشود.

خوانندگان انگلیسی زبان میتوانند به سہولت از **سلامان و ابسال** خاصیت و مفهوم حکایت تمثیلی و عجیب سلامان و ابسال بوسیله ترجمه شعر آزاد و خلاصه‌ای که فقیہ حیرالد از آن نموده است استفاده کنند. ترجمه آن شعر آزاد بسیار زیبا و تا حدی فصیح است لکن وزن مخصوص Hiawatha که برای آن بکار برده و نیز حکایات و تمثیلات زیاد غالباً یک سره و یکنواخت بودن مطلب را مختل ساخته و از اینرو چندان مطلوب واقع نشده است^(۱).

(۱) رجوع شود بمقاله انگلیسی این بنده طبع مترجم، تهران، ۱۹۴۷ م.

این حکایت درنوع خود بسیار لطیف و ظریف میباشد و اشخاص آن تمثیل عبارتند از پادشاه یونان و مرد حکیم که معلم و مستشار اوست و پسر زیبا و عزیز وی موسوم به سلامان و ابسال که دایه خو بروی آن پسر است و زهره که همان ستاره سیاره ونوس Venus میباشد و جمال آسمانی را مجسم میسازد و بواسطه او نقش ابسال از صفحه خاطر سلامان محو می شود در میان مطالبی که در این حکایت عجیب و غیر طبیعی است همانا تولد سلامان است بدون اینکه مادری داشته باشد که او را بزاید .

شاعر با اینکه خود متأهل بوده است ، در این مثنوی زن داری را نکوهش بسیار کرده .

ابسال با وجود اختلاف سن که در حدود بیست سال بزرگتر بوده عاشق طفل شیرخوار خود یعنی سلامان میشود و چون بحد رشد و بلوغ میرسد او را بجادوئی فریفته و مفتون خود میسازد ، این معنی نزد شاه و حکیم ناپسند میافتد ، و حکیم بوسیله قوه مغناطیسی سلامان را مجبور میکند که در بهشت زمینی آنجا که با ابسال نوجوان فرار کرده بود توده ای عظیم از هیزم فراهم سازد و هر دو عاشق و معشوق خود را در آن عرضه حریق قرار دهند و در نتیجه ابسال بیچاره بکلی سوخته و خاکستر میشود ، ولی سلامان بی آنکه آسیبی بدو برسد سالم و تندرست بیرون می آید ، در حالتی که از تمام شهوات و هوسهای جسمانی پاک و مطهر شده و مستحق تاج و تخت میگردد ، و پدرش آنهر دورا باو میبخشد . این تمثیل که بخودی خود و بدون هیچگونه تفسیری روشن و واضح است در مقدمه آن ترجمه (ص ۷۱-۵ ، ترجمه فیتز جبرالد) کاملاً شرح شده است .

اینک از این مثنوی که مترجم انگلیسی یکنوع لطفی در نظر هواخواهان ادبیات فارسی باو داده در این جا يك قطعه از اصل نقل می‌کنیم . این قطعه متضمن وصفی است از آندو عاشق و معشوق و شرح ملالت پادشاه از ورود آنان بجزیره مسحوره که در آنجا ایامی خوش بپهل و ولع می‌گذرانیدند :

» از پس ماهی که زورق راندند	وز دم دریا ز رونق ماندند
شد میان بحر پیدا بیشه ای	وصف او بیرون زهر اندیشه ای
هیچ مرغ اندر همه عالم نبود	کاندر آن عشرتگه خرم نبود
يك طرف در جلوه باهم جوق جوق	چون تندر و از تاج و چون قمری ز طوق
يك طرف محصف همه دستان سرای	ساز دستان کرده از مقدار ونای
نو درختان شاخ در شاخ اندرو	در نوا مرفان گشاخ اندرو
میوه در پای درختان ریخته	خشك و تر با یکدیگر آمیخته
چشمه آبی بزیر هر درخت	آفتاب و سایه کردش لغت لغت
شاخ بود از باد دستی رفته دار	مشت پر دینار از بهر فشار
چون نبودى نيك كيرا مشت او	ریختی از مُرجه انگشت او
گوئیا باغ ارم چون در نهفت	غنچه پیدایش آنجا شکفت
یا بهشت عدن بی روز حساب	بر گرفت از روی خویش آنجا نقاب
چون سلامان دیدد لطف پیشه را	از سفر کوهام کرد اندیشه را
با دل فارغ ز هر امید و بیم	کشت با ابسال در بیشه مقیم
هر دو شادان همچو جان و تن بهم	هر دو خرم چون گل و سوسن بهم
صحبتی ز آویزش اغیار دور	راحتی ز آمیزش تیمار دور
نی ملامت پیشه با ایشان بجنك	نی نفاق اندیشه با ایشان دورنگه
كل دو آغوش و خراش خار نی	كج در پهل و زخم مار نی
هر زمان در مرغزاری کرده خواب	هر نفس از چشمه ساری خورده آب
گاه با بلبل بگفتار آمده	گاه با طوطی شکر خوار آمده
گاه با طاوس در جولانگری	گاه در رفتار با ككب دری
قهه كوهه - دل پراز عیش و طرب	هر دو میبردند روز خود بشب

خودچه ز آن بهتر که باشد باتو یار در میان و عیب جویان بر کنار .. »

تحفة الاحرار منظومه ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب کلامی و اخلاقی که علاوه بر حمد الهی و نعمت نبی و مناجات محتوی بریست مقاله است که از آنجمله

مقاله بیستم خطابی است بفرزند خرد سال شاعر ، ضیاء الدین یوسف که در آنوقت چهار ساله بوده در حالتی که خود شاعر شصت سال داشته . و هر يك از آن مقالات منتهی میشود به يك یا چند حکایت و مثل که برای توضیح و تأیید مقال آورده است . در مقدمه مختصر منثورى که در آغاز آن متنوی قرار دارد ، جامی بیان میکند که آن را بسبب و روش مخزن الاسرار نظامی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی ساخته است . و زو بهم رفته اشعار آن سنگین و يك نواخت میباشد و آنرا نمیتوان بهترین نمونه آثار جامی دانست برای مثال در اینجا قطعه‌ای از همان مقاله که نصیحتی است بفرزندش نقل می‌نمائیم ^(۱) .

«مقاله بیستم» دریندادن فرزندان چمنند که در بوستان طفولیت به نبات حسن خرد پرورده و باز در بوستان بلاغت بنهایت کمال پی آورده .

ای شب امید مرا ماه نو	دیده بختم بخیالت کرو
از پس من روز بر آید هلال	روی نمودی تو پس از شصت سال
سال تو چارست بوقت شمار	چار تو چل بادو چلت باد چار
هر چل تو يك چله كز علم و حال	سیر کنی در درجات کمال
نام تو شد یوسف مصر و ف	باز لقب دوات و دین راضیا
میکنم از خامه حکمت نگار	بهر تو این نامه حکمت نگار
گرچه اکنون نیست ترا فهم پند	چون بعد فهم رسی کار بند

(۱) رجوع شود به تحفة الاحرار، طبع فوربز فالتونر، ص ۱۵-۱۶

تا نشود برقع تو موی روی	سلسله بند قدم خویش باش
حبس نشین حرم خویش باش	هیچگه از صحبت همخانگان
رخت میر بر در بیگانگان	طلعت بیگانه نه میمون بود
خاصه که سالت ز تو افزون بود	ور بدبختان سر و کارت دهند
لوح الف بی بکارت نهند	پهلوی هر سفله مشو جانشین
از همه یکتا شو و تنها نشین	گرچه بخود نیست که اندام الف
بین که چنان کج شده دلایل الف	لوح خود اندم که نهی بر کنار
چون الف انگشت از آن برمدار	دالوش از شرم فکن سر پیش
ماد مفت دوزبران چشم خویش	خنده زنان گاه بآن که باین
رشته دندان منما همچو سین	دل مکن از فکر پریشان دونیم
تنگ دهان باش ز گفتن چومیم	کوشش بیهوده زهر قیل و قال
تا نکشی درد سر گوشمال	دار ادب درس معلم نگاه
تا نشوی طبیک تعلیم گاه	سیلی او کرچه فضیلت ده است
کر تو بیلی نرسانی به است (۱)	

این قطعه هر چند شامل نصایح پدرا نه بسیار عالی و بلند مرتبه می تواند باشد، لکن موضوع مناسبی برای شعر سازی و چاهه پردازی نیست، و در همان حال افکار و اندیشه های معقد بسبک معما و لغز، که دروس اخلاقی را از اشکال حروف الفبا بیرون تراشیده، آثار بقدری مشکل ساخته است که حتی ترجمه آن به نثر نیز امکان پذیر نیست.

مثنوی **سبحة الابرار** نیز منظومه تعلیمی است مشتمل بر مطالب کلامی و عرفانی و اخلاقی و بسیار شبیه است به **تحفة الاحرار** و به همان درجه فاقد ارتباط در مطالب

(۱) نقل از نسخه خطی سیم جامی ملکی این جانب که نزدیک به صد مؤلف کتاب

شده است.

و کمتر از آن در صورت و ماده جالب طبع است (۱)

حکایت ذیل راجع به ابراهیم (ع) و پیر آتش پرست که در بوستان سعدی (۲) نیز آمده و در کتاب گرامر فارسی تألیف فوربز مورد بحث و تحقیق شده است برای نمونه ذیل^۱ درج میشود :-

» پیری از نور هدی بیگانه چهره پر دود ز آتش خانه
کرد از معبد خود عزم رحیل میهمان شد بسر خوان خلیل

(۱) برخلاف براون محققان فارسی زبان بر آنند که **سبحةالابرار** از حیث لطافت ابیات و حکم و اخلاق و علوممانی و بحر مطبوع و ارتباط کلام از تفریق ترین مثنویات جامی است (رجوع کنید به **کتاب جامی** ص ۱۹۶)

(۲) **قطعه سعدی از بوستان ذیل^۱ نقل میشود تا مقایسه آن با کلام جامی**
سهل باشد (بوستان - باب دوم)

» شنیدم که یثقفه ابن السبیل	نیامد بمهمانسرای خلیل
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاہ	مگر بر نوائی بر آید ز راه
برون رفت و هر جانبی بشکرید	باطراف وادی نگه کرد و دید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سر و مویش از گرد پیری سپید
بدلدانیش مرحبائی بگفت	برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمک	یکی مردمی کن بنان و نمک
نعم گفت و برجست و برداشت گام	که دانست خلقتش، علیه السلام
رقیبان مهمانسرای خلیل	بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همگان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی بسمع
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز	چو پیران نمی بینمت صدق و سوز
	بقیه حاشیه در صفحه بعد

چون خلیل آن خللش در دین دید
گفت - « با و اوب روزی بگرو
بیر بر خاست که ای نیک نهاد
با لبی خشک و دهانی ناخورد
آمد از عالم بالا بخایل
گرچه آن بیر نه بر دین تو بود
عمر او بیشتر از هفتاد است
دوزیش را نگرفتم روزی
چه شود کرتوهم از سفره خویش
از عقب داد خلیل آوازش
بیر پرسید که - ای لجه جود
گفت با بیر خطابی که رسید
بیر گفت - آنکه کند گاه خطاب
راه بیگانگیش چون - پریم ؟
روی در قبله احسان آورد

بر سر خوان خودش نپسندید
یا از این مائده برخیز و برو
دین خود را بشکم نتوان داد
روی از آن مرحله در راه آورد
وحی - کای در دهه اخلاق جمیل
منش از طعمه نه آئین تو بود
که در آن ممبد کفر آباد است
که نداری دل دین اندوزی
دهیش یک دوسه لقمه کم و بیش !
کشت بر خوان کرم دمازش
از پی منع عطا بهر چه بود ؟
و آن جگرسوز عتابی که رسید
آشنا را پی بیگانه عتاب
ز آشنائیش چرا بر نخورم ؟
دست بگرفتش و ایمان آورد !!

این حکایت و تعلیم اخلاقی که در آن بکار رفته بسیار عالی است لیکن
غالب سخن سنجان ایران شعر سعدی را بر کلام جامی ترجیح میدهند .

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

نه شرط است و فتنه روزی خوری
بگفتا نکیرم طریقی بدست
بدانست پیغمبر نیک فال
ز خواری بر اندش چو بیگانه دید
سروش آمد از کرد کار جلیل
منش داده مسال روزی و جان
کراو میبرد پیش آتش سجود

که نام خداوند روزی بری ؟
که نشنیدم از بیر آذر پرست
که کبر است بیر تبه بوده حال
که منکر بود پیش پاگان پلید
بهیبت ملامت کتان « کای خلیل
ترا نفرت آمد از او یک زمان !
تو ایس چرا میبری دست جود ؟ »

پنجمین مثنوی از مثنویات هفت اورنگ داستان
یوسف و زلیخا «یوسف و زلیخا» است که از همه معروف تر و

متداول تر و نیز هم اصل و هم ترجمه آن بیشتر در دسترس است. تمام آن
کتاب با ترجمه منظومه آلمانی آن بانضمام یادداشت ها و حواشی بدست
بارون روزنزیوینگ بقطع ظریفی در وینه در سال ۱۸۲۴ م. بطبع رسیده
است، و علاوه بر آن چندین مرتبه در ممالک شرق نیز چاپ شده. ^(۱) چنانکه
قبلاً اشعار شدمستر روجر آنرا بشعر انگلیسی ترجمه نموده است بسال
۱۸۹۲ م، ولی آن ترجمه را نمیتوان چندان مطلوب شمرد. ترجمه ای
دیگر بانگلیسی در ایران بسال ۱۸۸۱ م. بقلم مستر گریفیث انجام یافته که
بنظر من نرسیده. من خود نیز دو قطعه زیبا از آن کتاب در باب طبیعت
جمال و میل ذاتی آن بظهور و بروز، و در باب محبت مجازی که دل و
صراط عشق حقیقی است ^(۲) ترجمه نموده و بطبع رسانیده ام در ابتدا آن در
ضمن خطابه ای بود که در باب تصوف ایراد کرده بودم و در مجموعه نظامات
مذهبی جهان ^(۳) بطبع رسیده است و باز در جلد اول تاریخ ادبیات ایران
۴۳۹ و ۴۴۲ تجدید چاپ شده.

این حکایت بر اساس **سوره یوسف** (سوره دوازدهم قرآن) که
«احسن القصص» نام دارد بنظم آمده، موضوع آن یکی از معروفترین

(۱) رجوع شود به فهرست کتابهای فارسی اداره هندوستان تألیف **آته** م ۷۴۶.

(۲) این قسمت تفسیری است از معنای کلام **متصوفه** که گفته اند «الجاز فطره الحقیقه»

(۳) مجله نظامات منعی جهان: «Religious systems of the World»

طبع **سوان سونشین** Swan Sonnenschien، سال ۱۸۹۲، ص ۳۱۴

مواد حکایات عاشقانه‌ای است که در ایران و عثمانی معروف، و نیز توجه شاعر بزرگ فردوسی را بعد از نظم شاهنامه جلب کرده^(۱) و پس از او بسیاری از اساتید شعر فارسی به نظم آن حکایت برخاستند. فهرست کامل و خلاصه از شعراء ترکی زبان که این قصه را بنظم آورده‌اند مستر گیب در تاریخ شعر عثمانی (جلد دوم صفحه ۱۴۸) در حاشیه کتاب آورده است، لیکن در میان همه این داستان سرایان که این قصه را بشعر در آورده‌اند مثنوی جامی بسزا ارجمندترین مقام را حائز است، و بیشتر شهرت وی در روی آن قرار گرفته.

قطعه ذیل از ترجمه فن روزنویگ جلد دوم صفحه ۱۹ نمونه‌ای است از آن مثنوی و آن حکایت بازغه است که وی نیز خاتونی بود چون زلیخا و عاشق یوسف گردید ولی «از فرط عشق از محبت مخلوق به محبت خالق افتاد»:

غذای جان فشاند از چشمه نوش	«چو یوسف این سخنها کرد از آن گوش
که از بحرش برشعی قانم من	بگفتا صندت آن مانم من
جهان يك غنچه از باغ جمالش	فلک يك نقطه از کلاک کمالش
ز بحر قدرتش گردون حبابی	ز نور حکمتش خورشید تابی
نهفته در حجاب پرده خوب	جمالش بود پاک از تهمت عیب
ز روی خود بهر يك عکس انداخت	ز ذرات جهان آئینه ها ساخت
چو نیکو بنگری عکس رخ اوست	بچشم تمیز بینت هر چه نیکوست
چو عکس آخر شود بی نور مانی	معاذ الله ز اصل ار دور مانی

(۱) صحت انتساب مثنوی یوسف و زلیخا به فردوسی محل تردید است. رجوع شود

به تحقیقات استاد انشمن آقای عبدالعظیم قریب

نسخه دومشوی آخر سبعة، یعنی لیلی و مجنون و خردنامه اسکندری،

فراوان نیست. ولیکن من آنهر دو را در نسخه

لیلی و مجنون خطی نفیسی که در سال ۹۳۷ هـ / ۱۵۳۰ م. نوشته

شده و متعلق است بکتابخانه ترینیٹی کالج Trinity College در کمبریج،

بدقت مطالعه و کنجکاو نموده، و قطعات ذیل را از لیلی مجنون برای

نمونه انتخاب و ترجمه کردم.

در معنی عشق صادقان و صدق عاشقان

عشق آتش شوق در قلم زد	چون صبح ازل ز عشق دم زد
صد نقش بدیع پیکر انگاشت	از لوح عدم قلم سر افراشت
ارکان بزمین فتاده عشق	هستند افلاک زاده عشق
چیزی که ز عشق نیست خود نیست	بی عشق نشان زنیک و بد نیست
روزان و شبان بگرد کردی	این سقف بلند لاجوردی
کوی خم صولجان عشق است	نیاو فر بوستان عشق است
در آهن سخت کرده چنگه است	مغناطیسی که طبع سنگ است
سر بر زده از درونه سنگ	عشقیست فتاده آهن آهنگ
بی سنگ شود ز شوق دشمن	بین سنگ که چون درین نشیمن
در جذبۀ عشق دلپسندان	زان کیر قیاس دردمندان
آسایش سینه های پاکست	هر چند که عشق دردناکست
بی دولت عشق کی رهد مرد	از محنت چرخ باز کون کرد

در سبب نظم کتاب و باعث ترتیب این خطاب

وین طرفه ترانه ساز کردم	زین راز چو یرده باز کردم
از قصه یوسف و زلیخا	شد طوطی طبع من شکر خا
شیرین سخنان شکر آمیز	چست از لکمه در آن شکر ریز

در عالم از آن فتاده شوری	در خاطر عاشقان سروری
سر چشمه لطف بود لیکن	ز آن تشنگیم نکست ساکن
مرغ دل من ز جای دیگر	میخواست زنده نوای دیگر
چون قرصه زدم بفال میمون	افتاد بشرح حال مجنون
هرچند که پیش ازین دو استاد	در ملک سخن بلند بنیاد
در نکته وری زبان گشادند	داد سخن اندر آن بدادند
از گنجینه چو کج آن کهریز	در هفت چوطوطی این شکرریز
آن مفرعه زن بگوش دعوی	وین جلو ده عروس منی
آن کده ز نظم نقش در سنگه	وین داده بحسن صنمش رنگه
آن برده علم باوج اعزاز	وین کرده فون ساحری ساز
من هم کمر از قفا بیستم	بر ناقه باد پا نشستم
هر جا که رسید رخس ایشان	از خاطر فیض بخش ایشان
من نیز بفافه ناقه راندم	خود را بفبارشان رساندم
کر مانده ام از شمارشان پس	بر چهره من فبارشان بس

حکایت ذیل را از خردنامه اسکندری که از همان نسخه خطی اقتباس

و ترجمه شده در اینجا درج می‌کنیم .

«حکایت آن خاد (۱) که گوش بر افسانه غوک نهاد و نقد را

بامید نیسه از دست بداد» .

کون میدهد دور چرخم بباد	بشرب المثل قه غوک و خاد
یکی خاد مرغ هوایی شکار	فرو مانده از صف پیری ز کلر

(۱) «خاد» غلو و اوج باشد کمال اسماعیل راست :

کرک راپشه پوستین دوزی است	در دکانی که عدل تست استاد
هم بیجا آرد از تو فرمائی	باز را دایکی بیجه خاد

فرهنگ جهانگیری

ز بال و پرش زور پرواز رفت
 ز بی‌قوتیش خاست از جان نفیر
 پس از مدتی کرد آنجا درنگه
 بر آورد فریاد بیچاره غوک
 مکن یکرمان در هلاکم شتاب
 نیم من بجز طعمه طبع کوب
 تنم نیست جز پوستی ناکوار
 اگر لب کشائی بآزادیم
 بهر لحظه ز آئین سحر و فسون
 در آب روان پرویش یافته
 تن او همه گوشت سر تا بدم
 پشت آبگون و ز شکم سیم‌ناب
 چو در شب سپهر از نثار کرم
 نه در طبع اهل‌خرد رد چو من
 بتلقین سوکند ها لب کشاد
 بیک جستن افتاد در آبگیر
 کرسنه بخاک تباهی نشست
 منم همچو آن خاد حرمان زده
 ز فکر سخن رفته از دل حضور
 بدستم ز محرومی بخت من
 بیا ساقیا سافری می بیار
 از آن می‌که آسایش دل دهد
 بیا مطربا عود بنهاده گوش
 خروشی که دز را بهوش آورد
 از آنجا که سبزه جامی تحقیقاً تقلید و پیروی از خمسه
 نظامی است، مختصر سنجشی در سبک و روش آن هر دو شاید در اینجا

مقایسه جامی با نظامی از لحاظ شاعری

بجا باشد، چون از لحاظ ذوق ادبی بنظر من این
داوری برای یک تن بیگانه خالی از صعوبت نیست،
پس از همکار ایرانی خود میرزا بهروز^(۱) فرزند
طبيب و نویسنده معروف میرزا ابوالفضل ساوجی که جوانی است بلیاقت
و آینده روشن آراسته و در ادبیات عربی و فارسی دستی دارد خواهش کردم
در این باب مقاله مختصر بنویسد، اکنون و در اینجا خلاصه کلام او را
نقل میکنم - .

جامی به شیرینی و سادگی در اشعار خود شاعری است خالی از
تکلف که با نظامی همسری میکند بلکه بر او تفوق میجوید لکن در
استحکام و متانت و تصورات شاعرانه و فصاحت بیای او نمی رسد. برای فهم و درک
سخنان نظامی زبان فارسی را عمیقاً باید دانست در صورتیکه سخنان جامی
را همه کس می تواند بخواند و از آن بهره ببرد، از اینجاست که نام او در
سرزمین هندوستان و عثمانی هر جا که ادبیات فارسی مانند لغت بیگانه
است شهرت بسیار یافته، بعلاوه نظامی را مرتبه علم و دانش بلندتر بوده؛ نه
تنها در لغت و ادب و تاریخ بلکه در علوم نیز خاصه در ریاضیات دستی قوی
داشته است، و بی آنکه خواننده در آن علوم معرفتی بسیار داشته باشد
کلام او را کاملاً فهم نمیتواند کرد، و هم چنین عمق معانی و موسکافی که
از خصائص سخنان نظامی است کمتر در اشعار جامی یافت میشود.

(۱) ذبیح الله بهروز - فاضل دانشمند معاصر که دارای قریحه ای سوزان و
طبعی فروزان است، در مباحث عمومی عقاید خصوصی دارد، نویسنده این سطور هم از آغاز
عمر در شیراز توفیق معرفت او را حاصل کردم. وی در سال ۱۳۳۷ ه. به گمبریج
رفته با مرحوم پروان در طریق ادب و دانش معاشرت میکرد. است. اکنون سالی
چند است که در طهران اقامت به تحقیقات ادبی مشغول است.

نظامی در یکی از مثنویات خمه خود یعنی در اسکندرنامه که در بحر و موضوع بآن قسمت از شاهنامه که در احوال اسکندر است شباهت دارد، با سلف بزرگوار خود یعنی فردوسی دم از رقابت و هم آوری زده، لیکن به حکم بسیاری از سخن سنجان از او بمراتب فروتر مانده است^(۱). لکن نظامی ظاهراً بیشتر از فردوسی تعصب مذهبی داشته، در حالی که در عصر و زمان فردوسی کمتر از زمان وی این عقاید تسلط و استیلا داشته‌اند چنانکه باین معنی در این اشعار اشاره میکند - :

جهان آتش پرستی شد چنان گرم	که بادا زین مسلمانی ترا شرم
مسلمانیم ما او گنبر نام است	گر آن کبری مسلمانی کدام است ؟
نظامی بر سر افسانه شو باز	که مرغ پند را تلخ آمد آواز

جامی هر چند عارف و صوفی مشرب است، ولی در مبادی اسلامی پیرو عقاید عامه می‌باشد. و کمتر عنایت و علاقه به ایران قبل از اسلام ابراز میدارد، و حال آنکه فردوسی و تادریه‌ای کمتر نظامی بتاریخ زمان باستان علاقه مندی خاص نشان داده‌اند. جامی وام خود را به سلف خویش بهیچوجه مخفی نداشته و فی الحقیقه بانهایت دقت روی گام اورفته؛ هر چند گاهگاهی بعضی موضوعات و مقالات از ابتکارات خاصه خویش نیز در میان سخن آورده است^(۲).

(۱) برای مقایسه فردوسی با نظامی رجوع شود به شعر العجم، شبلی نعمانی جلد اول.

(۲) مثلاً رجوع شود بتوضیح حروف بحمله در مقدمه مثنوی تحفه الاحرار.

جامی نه فقط در عناوین و اوزان و فصول و ابواب مثنویات خویش از نظامی پیروی کرده، بلکه در امور شخصی بسیار جزئی نیز بوی افتقا مینماید. مثلاً مانند نظامی او نیز فرزند هفت ساله خویش را مخاطب ساخته، و در مثنویات خویش غالباً ویرا نصایحی چند میفرماید. تنها با این اختلاف که نظامی پسر خود را تشویق بآموختن علم طب کرده، ولی جامی تحصیل علم دین و کلام را ترجیح داده است. مخصوصاً مشابیهت این دو استاد در آنجا ظاهر میشود که سبب بنظم آوردن مثنویهای خود را بیان کرده اند. متأسفانه خنقیق مجال مارا مجبور میکند که از ذکر مثال صرف نظر نمائیم^(۱) اینگونه سنجشهای انتقادی مابین آثار و تألیفات شعراء بزرگ ایرانی اهمیتی بسزا دارد و امری است که تاکنون از آن غفلت شده است. ولی مطالعات مقدماتی در تاریخ ادبی و شرح احوال و کتاب شناسی که مخصوص مباحث ماست، مارا هم در این کتاب و مجلدات سابقه آن از این کار مفید مانع گردید.

هر گاه بخواهیم از غزلیات یا اشعار غنائی Lyric که جامی سه دیوان مستقل از آنها ساخته است چنانکه باید بحث کنیم، هر آینه غزلیات جامی دامنه سخن دراز خواهد شد. در اروپا دانشمندان آلمانی به تنهایی در این باب مطالعات بسیار کرده اند خاصه فن روز - نرویک^(۲) و روکرت^(۳) Rückert و ویکر هوزر^(۴) Wickerhauser در کتاب

(۱) رجوع شود بملک نظم حکایت لیلی و مجنون نظامی و جامی (کتاب رمثوژولیت، طبع طهران، ۱۳۱۹ ش.)

(۲) رجوع شود بکتاب روزنرویک در باره جامی، طبع وین، ۱۸۴۰ م.

(۳) کتاب آثار روکرت که در مدت ۳۳ سال (۶۸۴۴ - ۱۸۷۶ م) تألیف شده

بلوتن کرانز Blütenkranz^(۱). نظر بمقام بلند و رتبت ارجمند جامی و کثرت آثار او کتابی مفرد درباره وی لازم است نگاشته شود^(۲) و حق او بدرستی ادا گردد، چه او نه از لحاظ یک استاد غزل سرا بلکه بدلیل تأثیر عمیقی که کلام او در ادبیات فارسی و ترکی داشته شایسته بحث و تحقیق است.

در اینجا فقط به ذکر چند نمونه از غزلیات او که از نسخه دیوان وی (طبع اسلامبول ۱۲۸۴ هـ / ۱۸۶۷ م.) اخذ شده و با کمال استعجال انتخاب گردیده است اکتفا میشود. علاوه بر یک نسخه خطی به نسخه چاپی دیوان طبع لکهنو ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م. که آن نیز در دست من بوده و مفصل تر است نیز مراجعه نموده ام^(۳) :-

(۱) رجوع شود بکتاب بلوتن کرانز، طبع لپیژیک ۱۸۵۵، وینه ۱۸۵۸ م
(۲) این بنده مترجم در سال ۱۳۲۰ شمسی موفق به نگارش رسالۀ مفصلی در باره آن استاد شده ام که هر چند دارای نواقص بسیار است ولی آنچه در حد امکان بوده راجع نزدگانی مولانا و آثار و صفات خاصه و عقاید و افکار و آثار و مزار و روابط او با سلاطین و بزرگان عصر استقا نموده ام، کتاب مذکور بهمت وزارت فرهنگ در طهران بطبع رسیده است.

(۳) در تصرف این بنده مترجم سه نسخه از دیوان جامی موجود است :- اول، بخط زیبای نستعلیق هراتی، مجدول و مذهب، که اگرچه تاریخ نداد ولی ظاهراً قریب بر زمان مؤلف تحریر شده. دوم، نسخه ای جامع که شامل هر سه دیوان است مورخ بتاریخ ۹۳۵ هـ. یعنی ۳۷ سال بعد از وفات مولانا. سوم، نسخه ای نستعلیق بسویارزیبا، مجدول و مذهب که دوست معظم جناب آقای ابراهیم قوام باین بنده هدیه فرموده اند. بی تاریخ ولی غیر منقوط. نسخۀ جامی نیز از کلیه آثار او در کتابخانه ملی در طهران

بلیه حاشیه در صله بعد

- ۱ -

» یا من بدا جمانك فى كل ما بدا
 بدا هزار جان مقدس ترا فدا
 می‌نالم از جدائی تو دم بدم چونی
 وین طرفه تر که از تو نیم يك نفس جدا
 عشق است و بس که در دو جهان جلوه میکند
 گاه از لباس شاه و گاه از کسوت کدا

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

وجود دارد که بظن غالب بخط خود مؤلف می‌باشد ،
 در یکی از نسخه‌های این غزل لطیف عرفانی بنظر رسید ، تیمناً در اینجا درج می‌کنیم
 تا نموداری از کلام لطیف و افکار صوفیانه او باشد : -
 تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی
 از همه رو بخدا آ آر که آسوده شوی
 روز و شب در نظرت موج زنان بحر قدم
 حیف باشد که بلوث حدث آلوده شوی
 خواب بگذار که در انجمن زنم دلان
 گر شوی دیده ور ، از دیده نغفوده شوی
 مس قلبی چه نکا سل کمی اکسیر طلب
 ز آن چه حاصل که بتلیس زرا ندوده شوی
 مکن اینخواجه درشتی که در این تیره مفاك
 تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی
 سمی در کاستن هستی خود کن که چوماه
 چون شوی کاسته ، شك نیست که افزوده شوی
 جامی از فقر نسیمی بشامت نرسد
 ناخوش از بوده و غمناك زنا بوده شوی!

یكصوت بردو كونه همی آیدت بگوش
 گاهی ندا همی نهیش نام و كه صدا
 بر خیز ساقیا ز كرم جرعه‌ای بریز
 بر عاشقان غمزده ز آن جام غمزدا
 ز آن جام خاص كز خودیم چون دهد خلاص
 در دیده شهود نماند بجز خدا
 جامی ره هدی بخدا غیر عشق نیست
 گفتیم و السلام علی تابع الهدی»

- ۲ -

» نسیم الصبح زرمی رُبی نجد و قبلها
 كه بوی دوست می آید از آن پاكیزه منزلها
 چو كردد شوق وصل افزون چه جای طمن اگر مچنون
 ببوی هودج لیلی قند دنبال محملها
 دل من پر ز مهر یار واو فارغ ، نبودست آن
 كه میگویند راهی هست دلها را سوی دلها
 رسید اینك زره سلمی و من از ضعف تن زنسان
 فخذ یا صاح- روحی تحفة منی و اقبلها
 مریز ای ابر دیده آب حسرت بر سر راهش
 كه دور اولی سم اسبش ز آسب چنین كلكها
 مرا از هجر او دزد دل كره میبود صدمشكل
 چو دیدم مشكل او فی الحال حل شد جمله مشكلها
 ز جور دور غم فرجام جامی غصه‌ها دارد

و لكن خوف املال الندامی لم يطولها

- ۳ -

طرف باغ و لب جوی و لب جامست اینجا
 ساقیا خیز كه پرهیز حرامست اینجا

شیخ در صومعه گرامست شد ارنوق سماع
 من ومیخانه که این حال مدامست اینجا
 لب نهادی بلب جام و ندانم من مست
 که لب لعل تو یا باده، کدامست اینجا
 بسته زلف سیاه تو نه تنها دل ماست
 هر کجا مرغ دلی بسته دامت اینجا
 مویکشی تیغ که سازی دل ما را بدو نیم
 تیغ بگذار که یک غمزه تمامست اینجا
 پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل ما
 نکته خاص مگو مجلس عامت اینجا
 جامی از عشق تو شدم نه می دید و نه جام
 بزم عشق است، چه جای می و جامت اینجا

- ۴ -

خوبان هزار و از همه مفود من یکیت
 صد پاره گر کنند بتیغ، سخن یکیت
 خوش مجمعیست انجمن نیکوان دلی
 ماهی کزوست رونق این انجمن یکیت
 خواهیم بهر هر قدمش تحفه ای دگر
 لیکن مقصریم که جان در بدن یکیت
 کشتم چنان ضعیف که بی ناله و فغان
 ظاهر نمیشود که درین پیرهن یکی است (۱)

(۱) مضمون این بیت که در وصف ضعیفی و نزاری گوینده است در اشعار سعدی
 نیز دیده میشود چنانکه گوید :-

«از ضعیفی دست و تنگی جای نیست طاقت که پیرهن بدم»
 و نیز گوید :
 «باد اگر بر من افگند ببرد که نمانده است زیر جامه تن»

آنجا که لعل دلکش شیرین دهد فروغ
 یاقوت و سنگ در نظر کوهکن یکیت
 ناموس و نام ما تو شکستی ز نیکوان
 آری زمد خلیل همین بت شکن یکیت
 جامی در این چمن دهن از گفتگو به بند

«آنجا نوای بلبل و صوت زغن یکیت»

این غزل از حیث وزن شبیه است به غزلی که گوینده آن مجهول^(۱)
 و بیت چهارم آن ظاهراً مأخوذ از بیت همنبی باشد در آن قطعه معروف که
 شاعر عرب در ایام کودکی خود گفته است، وهی هنه - :

«بلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی و فرق الهجر بین الجفن و الوسن
 روح تردد فی مثل الخلال اذا اطارت الریح عنه الثوب لم یبین
 کفی یجمی نعولا اتنی رجل لولا مخاطبتی ایاک لم تمرنی»

در کلمات جامی اشعار ملمعات بسیار است که در آنها تأثیر ادب
 عرب بخوبی مشهود میشود^(۲)

از آن جمله در این بیت :

«بودم آنروز من از طایفه درد کشان که نه از ناک نشان بود و نه از ناک نشان»^(۳)

(۱) مرحوم پروین دداینجا اشاره بشباعت این غزل باغزل معروف منسوب به
 حافظ کرده است و آنرا در کتاب خود «یک سال در میان ایرانیان» بنام شاعری
 مجهول ثبت و ترجمه نموده، آن غزل این است.
 «امروز شاه انجمن دلبران یکی دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است»
 (۲) رجوع شود بفصلی که در این باب در کتاب جامی تألیف نه یسنده آمده،
 طبع طهران، ص ۱۲۶.

(۳) تمام این غزل که از ابیات معروف جامی است ذیلاً درج میشود:

بلیه حاشیه در صفحه بعد

این بیت مسلماً اقتباس از شعر شیخ عمر بن الفارض المصری است که
میفرماید :

« شربنا علی ذکر العیب مدامه سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم »
بعلاوه تأثیر غزلیات حافظ و سعدی را نیز در سخنان او بخوبی
ملاحظه میتوان کرد ، همچنین در رساله نینامه سبک و افکار مثنوی
مولوی رومی را پیروی فرموده است :

باری سخن ما باین کلمات در باره جامی که اگر خاتم الشعراء نباشد
حقیقاً یکی از بزرگان اساتید شعر فارسی است، پایان میرسد . در کلام این

بلیه حاشیه از صفحه قبل :

« بودم آنروز درین میکده از مُدرد کشان
که نه از ناک نشان بود و نه از ناک نشان
از خرابات نشینان چه نشان میطلبی
بی نشان مانده از ایشان نتوان یافت نشان
هر یک از ماهوشان مظهر شانی دگرند
شان آن شاهد جان جلوه کوی از همه شان
جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان
میرود کوی بکو دامن اجلال کشان
در ره میکده آن به که شوی خاک ایدل
شاید آن مست بدین سو کند جرمه فشان
نکنه عشق به تقلید مگو، ای واعظ
بیش ازین باده بیش ، چاشنی هم بیشان
جامی این خرقه پرهیز بیانداز که بار
همدم بی سر و پایان شود و رندوشان »

مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه و عقیده بوحث وجود به کاملترین وجهی
 و به نمایانترین صورتی نمایان است ، هر چند از جهات دیگر بعضی اساتید
 با وی همدوش یا بر او برتری دارند، ولی هیچ استاد سخن و گوینده فارسی زبان
 در تنوع موضوع و تفنن بفنون مختلفه پیاپی کمال او نمی‌رسد^(۱) و اعجاب
 و تحسین معاصران وی نسبت بقریحه فروزان او بجا و سلطنت او در ملک
 سخن بسزا است .

پایان

(۱) قطعه‌ذیل که مشتمل بر ماده تاریخ سال وفات مولانا است اشاره ای وافی بذوفتونی
 اوست و اینکه در هر علمی اثری و تألیفی دارد ، ذکر آن قطعه در پایان حواشی این کتاب
 حسن الختام است .

» جامی که آفتاب سپهر کمال بود تصنیف کرد علم بهر نسخه بی‌حسب
 رفت از جهان و خواند میان سخنوران تاریخ فوت خویشتن «اشاره دلفریب»

تشکر

نویسنده وظیفه خود میدانم که از زحمات بعضی از دوستان دانشمند که در طبع و غلط گیری و تهیه فهرست های این کتاب با این بنده یاری فرمودند تشکر نمایم :

نخست فاضل محترم آقای دکتر حسن سادات ناصری که در مقابله متن با اوراق مطبوعه و تصحیح اغلاط رنج فراوان برده و زحمت بسیار کشیده و این بنده را مشمول محبت های بی دریغ و رهین مطالعات فاضلانه خود فرموده اند . ثانیاً فهرست هائی که در چاپ اول این کتاب تهیه شده مدیون زحمت و کوشش برادر عزیزم آقای دکتر محمد علی حکمت استاد دانشگاه طهران است . در چاپ دوم آقای فرخ صفوی که از جوانان فاضل و دانشجوی دانشگاه می باشد زحمت تهیه آنها را قبول کردند که البته موجب کمال امتنان نویسنده است از خداوند مزید توفیق و سعادت و سلامت همگی آنان را مسئلت دارم .

علی اصغر حکمت

۱ - فهرست اعلام

۸۷	ابن ابی اصیبه	الف	
۱۲۸۰۱۴۷	ابن اثیر	آباخان ۲۳	۵۱۰۴۲۰، ۶۹۰، ۸۱۰، ۹۶۰
۱۴۱	ابن البلخی		۱۵۱۰۱۶۰، ۱۶۵، ۲۳۱
۵	ابن الطقطقی	۵۹۶	ابدال بك
۴۹۳	ابن الظفر الصقلی السکی		ابدال، پیرزاده زاهدی (رجوع به پیرزاده)
۱۵۱	ابن القوطی البغدادی	۵۴۲	ابراهیم بن علاء الدوله گورکانی
۷۹۱	ابن الفارض المصری	۵۳۶	ابراهیم پاشا
۱۵۱، ۸۸، ۲۴، ۲۳، ۱۵	ابن العبری	۶۸، ۹۹۰	ابراهیم (پسر خواجه رشید)
	ابن العربی (رجوع به محی الدین)	۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴	
۷۰۴	ابن بزاز اردبیلی	۷۷۶، ۱۲۹	ابراهیم خلیل
۴۳۲، ۳۷۰، ۸۸، ۸۲، ۷۸	ابن بطوطه	۷۱۲	ابراهیم (سلطان شیروان)
۷۷	ابن تغریردی	۵۳۷، ۵۰۲	ابراهیم سلطان بن شاهرخ
۵۱۰	ابن حجر العسقلانی	۷۲۹، ۵۴۲، ۵۴۰	
۶۷۷، ۴۷۵	ابن خلدون	۵۹۴	ابراهیم صفوی
۸۷	ابن خلکان	۷۸۶	ابراهیم قوام
۷۷۰۰۶۴۶	ابن سینا	۵۵۰	ابراهیم لودی
	ابن عربشاه (رجوع به احمد الدمشقی)	۸۶	ابراهیم همدانی (شیخ عراقی)
۱۲۸	ابن قتیبه الدینوری	۴۵۷، ۴۴۶، ۱۸۱، ۱۷۹ تا ۱۷۰	
۱۲۷، ۲۴	ابن مسکویه (ابوعلی)	۶۵۳، ۴۶۵	
۱۲۱	ابن مقله		ابرقومی (رجوع شود به محمد)
۱۲۲	ابن مهدی (طیب)	۱۱۷	
۱۲۷	ابن هشام	۷۷۳، ۷۷۲	ابسال
۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۳۶، ۲۰۶	ابن یسین	۲۴۶، ۱۶۰	ابفا
		۲۵	ابل رموسات

ابوالفضل بن مبارک ناگوری ۶۸۱	۳۰۰،۲۹۹،۲۹۷،۲۹۴
۶۸۲،۵۰۸	۳۱۰ ابواسحق ابراهیم
۷۸۳ ابوالفضل ساوجی	ابواسحق احمد بن یاسین (رجوع به احمد)
ابوالقاسم بابر ۵۴۱، ۴۰۹، ۵۴۲، ۵۴۵	ابواسحق انجو ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷
۷۲۵، ۶۱۷	۳۱۶، ۳۱۳، ۳۰۷، ۳۰۵
۱۷۴ ابوالقاسم طالقانی	۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۱۸
ابوالقاسم عبدالله بن خرداد (رجوع به عبدالله)	۴۸۷، ۴۸۲، ۳۸۶
ابوالقاسم عبدالکریم بن هوزن القشیری	۶۹۳ ابواسحق بصری
(رجوع به عبدالکریم)	ابواسحق شیرازی (رجوع به بسحق اطعمه)
۱۲۸ ابوالقاسم کاشی	۲۵۳، ۲۲۳ ابواسحق مظفری
ابوالقاسم (وافی علیشاه) سیرجانی	۱۴۱ ابوالحسن صوفی
۶۸۶	۵۳۴ ابوالحسن فروغی
ابوالحسن میرزا فرزند سلطان حسین	ابوالحسن محمد کرت (رجوع به محمد)
بایقرا ۷۳۸، ۶۴۵	ابوالحسن ملک مزالدین (رجوع به مزالدین کرت)
ابوالنصر حسن بك بهادرخان (رجوع به اوزون حسن)	۳۶۹ ابوالغیر زرکوب
۶۵۲ ابوالوفا (شیخ خواجه)	۳۱۴ ابوالفضلاء توفیق بك
۷۳۵ ابوالولید، احمد	۳۹۷ ابوالسعود (مفتی عشانی)
۶۹۳ ابوبركات	ابوالفتح ابراهیم سلطان (رجوع به ابراهیم بن شاهرخ)
۴۹۷، ۲۶۳ ابوبکر بن میرانشاه	۷۰۵ ابوالفتح حسینی
۴۳۱، ۳۷۶، ۲۴۷ ابوبکر تایبادی	۶۹۲ ابوالفتح، سعید
۴۳۱ ابوبکر خوانی	ابوالفرج ابن العبری (رجوع به ابن العبری)
ابوبکر، سعد بن زنگی (رجوع به سعد بن زنگی)	ابوالغازی، سلطان حسین منصور (رجوع به حسین، بایقرا)
۶۴۷، ۵۹۶، ۴۵۰، ۱۰۶ ابوبکر صدیق	
۷۵۹	

ابوطاهر، مجدالدین محمد فیروز آبادی	۶۵۰،۵۷۷	ابوبکر طهرانی
(رجوع به محمد)	۲۱۰	ابوبکر مظفری
ابوعبدالله، محمد بن سعد الواقدی (رجوع به محمد)	۵۰۴	ابوبکر یزدی
ابوعبدالله یاقوت الحوی (رجوع به یاقوت)	۵۶۱	ابوبکر (میرزا، نواده تیمور)
ابومحمد تبریزی	۱۴۱	ابوریحان (البیرونی)
ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی الشافعی	۶۱۱	ابوتراب، نظم الدوله
البنی المکی (رجوع به عبدالله)	۶۹۲	ابوحنیفه
ابونصر فراهی	۷۶۲	ابوذرقاری
ابونصر محمد بن محمود	۴۶۸، ۱۶۷، ۸۹	ابوسعید بن ابی الخیر
ابهری (رفیع الدین)	۸۲۰، ۸۰، ۷۹ تا ۶۷	ابوسعید بهادرخان
ابی الفداء (مورخ)	۲۹۲، ۱۴۶، ۱۴۰	(مغولی)
ابی القاسم عبدالکریم بن محمد الرافعی	۹۹، ۱۰۶، ۱۳۸،	
القزوینی (رجوع به عبدالکریم)	۲۲۴، ۲۰۵، ۱۵۴	
ابی المعاسن حسان	۳۰۲، ۲۹۲، ۲۳۵، ۲۲۵	
ابی مدین	۵۴۴، ۳۴۷، ۳۳۳، ۳۰۹	
اتابک پسر صاحب دیوان جوینی	۶۱۸، ۶۱۰	
اتابک سعد	۶۹۳	ابوسعود (صوفی)
اتاتورک	۱۴۴، ۱۴۲، ۱۲۸، ۸۵	ابوسعید بیضاوی
اثیری اومانی	۲۵۹	ابوسعید طبسی
احسان الله یارشاطر (دکتر)	۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲	ابوسعید (گورکانی)
احمد البکری التیمی (النویری)	۵۶۷، ۵۷۵، ۵۴۵	
احمد (آق قویونلو)	۶۰۷، ۵۸۱، ۵۷۶	
احمد (جلایر)	۶۲۷، ۶۱۷	
۴۸۳، ۳۸۰، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۶۵		ابوطالب، الخازن البغدادی (رجوع به علی)
۵۶۱، ۵۰۹، ۴۹۴	۸۹	ابوطاهر، خانونی

۶۴۲،۳۷۷	احمد گلچین معانی	۱۴۱	احمد بن عبدالله، محمد البکری
۶۹۴،۵۳۳،۵۰۹	احمد لر	۷۰۵،۴۰۰	احمد بن حاج کریم تبریزی
۲۵۳،۲۲۶،۲۲۲،۲۱۱	احمد (مظفری)	۵۰۴،۴۹۹	احمد بن حسین بن علی الکاتب
احمد محسنی خراسانی (عمادالملک)		۱۴۱	احمد بن سهل البلخی
۴۹۶		۲۴۵،۲۴۲،۲۴۰،۲۳۹	احمد بن عربشاه
۷۲۴	احمد مستوفی	۴۳۱،۲۷۶،۲۶۸،۲۶۰	
۳۴۱	احمد (ناظرزاده کرمانی)	۴۸۴،۴۷۸	
۵۴۵	احمد (نیره میرانشاه تیموری)	۵۳۶	احمد بن محمد، ندیم
۳۰۱	احمد (وقار شیرازی)	۵۱۴	احمد بن مصطفی (طاشکبری زاده)
۵۱۶	احمد بسوی	۶۲۱،۲۲۹	احمد بن یاسین
۶۱۳	اخى ابوالفرج زنجانی	۹۵	احمد بن یوسف شاه (اتابک)
۲۱۴	اخى جوق	۵۶۶	احمد (پادشاه کردستان)
۱۴۳،۱۳۰،۱۲۹،۱۰۴	آدم (صفی)	۱۴۷	احمد تبریزی
۵۰۶،۳۲۸،۲۹۹		۶۷۱،۶۰۵،۵۵۹	احمد تفتازانی
۲۵،۱۳	ادوارد اول	۴۲،۳۷،۳۶	احمد تکودار
۱۳۱،	ادوارد بران، مقدمه - ج، ی، یا،	۲۵۵	احمد جوزقانی
۱۹۰،۱۸۵،۱۶۲،۱۵۱،۱۳۵		۷۴۵،۷۰۰	احمد جام (شیخ)
۲۸۶،۲۸۱،۲۶۶،۲۵۱،۲۴۲		۱۲۹	احمد دامغانی (قاضی)
۳۶۲،۳۲۱،۳۱۶،۳۱۰		۵۳۶	احمد زاده (اقدی بن لطف الله)
۴۲۸،۴۰۹،۳۹۸،۳۷۰،۳۶۵		۱۲۱	احمد سهروردی
۴۶۱،۴۵۴،۴۴۹،۴۴۰،۴۳۱		۶۸۵	احمد شاه (بهمنی پادشاه دکن)
۴۹۱،۴۸۴،۴۸۱،۴۷۶،۴۶۹		۵۸۲	احمد طغان اوغلو
۵۲۳،۵۱۰،۵۰۴،۵۰۱،۴۹۶			احمد علی، معظم الدوله (حکمت شیرازی)
۶۳۳،۶۱۱،۵۹۸،۵۴۶،۵۴۴		۴۲۲	
۶۹۱،۶۷۸،۶۷۰،۶۵۷،۶۳۹		۶۹۳،۱۷۹	احمد غزالی
۷۹۰،۷۸۳،۷۰۷،۶۹۶،۶۹۵		۱۲۱	احمد (فرز ندرشیدالدین وزیر)
۶۳،۱۳	ادوارد، دوم	۱۲۳	
۴۱۴	ادوارد، لین		احمد فریدون توقیمی (رجوع به فریدون بیگ)
۴۰۵	ادوارد، هانری پالمر	۵۰۸	احمد کاشی

۷۸۴،۶۸۹،۵۲۰	۴۲۳	ادوارد، هشتم
۵۰۸،۵۰۷	۴۷۱،۴۶۵،۳۴۲	آذری اسفراینی
اسکندربن عمر شیخ (میرزا)	۷۲۲،۷۲۱،۶۳۵	
۴۵۹،۴۵۸	۳۶۸،۲۲۵،۷۹	ارپاخان
۶۱۵،۵۰۹	۷۹	ارپاقانون
اسکندربن قرا یوسف ترکان	۴۰۳،۱۷۷	ارتور، آربری مقدمه‌ی
۷۱۳،۵۶۶،۵۶۴،۵۶۲	۴۰۶	
۱۲۹	۱۳۱	اردشیر بابکان
اسماعیل (صاحب بن عباد)	۴۶۴	اردشیر چنگی
۵۲۷،۴۱۷	۷۱۸	اردشیر زردشتی
۵۹۰،۵۷۶،۵۶۲،۵۵۹،۵۳۰	۷۷۳	ارژنگ
۶۳۸،۶۲۸،۵۹۶،۵۹۴،۵۹۲	۶۴۶،۲۴	ارسطو
۷۴۶،۷۱۱،۷۰۵،۶۷۴،۶۷۱	ارسکین (رجوع به ویلیام)	
۴۴۶	۲۸۰	ارطغرل
اسماعیل فالی (مجدالدین)	۵۹۰،۵۱۰،۵۰۰،۴۴۰،۴۲۰،۳۸۰،۳۷	ارغون
۱۱۹	۲۱۱،۶۱	
اسماعیل علی هندی (مولوی)	۳۶۲	ارموی (قاضی)
۱۹۸	۱۹	ارنولد، توین
اسماعیل مرآت، مقدمه - ۵	۵۹	اروک خاتون
اشرف نند پوش	۷۹	اریق بوقا
۴۶۸	۷۳۸،۲۰۰،۱۷۱	اسبرنگر
اصفی	۵۴۵،۵۴۱،۵۲۸،۲۳۵	استانلی لین بول
اصیل الدین طوسی	۱۴۲،۱۴۰،۱۱۷،۱۱۶	استرانج (ل)
اعتمادالدوله	۶۱۴،۱۹۹	
۲۸۸	۶۵۹،۵۱۶،۵۰۷	اسحق افندی
اصیل الدین عبدالله (دشتکی شیرازی)	۶۱۷	اسحق سمرقندی (جلال الدین)
(رجوع به عبدالله)	۶۲۰،۶۱۹	اسفرزای (معین الدین)
اغورلومحمد	۱۹۸	اسفرنگی (سیف الدین)
۵۸۶،۵۸۲،۵۷۰	۴۲۲،۲۴۱،۱۲۹،۲۱۰،۳	اسکندر کبیر
افتخارالدین محمد بن ابونصر (رجوع به محمد)		
۱۶۱		
افتخارالدین (ملک)		
۳۹۲		
افراسیاب (آتابک)		
۱۱۸		
افضل الدین مسعود		
۱۹۸		
افضل کاشی (بابا)		

امین الدین محمد بن علی بن مسعود	۴۰	امیر توما
کازرونی (رجوع به محمد)		امیر تیمور گورکانی (رجوع به تیمور)
امینی ۷۱۸، ۵۹۷، ۵۹۶، ۴۶۸	۵۰۴	امیر چقماق
انجلیتو (ونیزی) ۵۹۳، ۵۸۵	۶۷ تا ۸۰، ۷۹	امیر چوبان
انوری ۳۸۶، ۳۱۶، ۳۰۶، ۱۶۳، ۸۹	۲۲۵، ۲۲۴	امیر حسن چوبان
۷۷۱، ۷۵۵، ۴۶۵، ۴۴۲	۳۹۱، ۱۵۴، ۱۵۲	امیر حسن دهلوی
انوشیروان ساسانی ۶۸۹، ۳۳۲، ۱۶۵	۷۲۷، ۷۱۵، ۴۶۸، ۴۶۵	
آوجی (تاج الدین) ۶۵	۶۹	امیر حسین (سردار)
اوحده مستوفی ۷۲۲	۲۴۶	امیر حسین گورکانی
اوحده الدین کرمانی ۱۸۲، ۱۸۱، ۸۹	۱۸۸	امیر حسینی (سادات هروی)
۶۹۴	۵۳۲	امیر خدا داد
اوحده الدین مراغی ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۴	۳۹۱، ۱۵۳، ۱۵۲	امیر خسرو دهلوی
۴۶۸، ۴۴۶، ۱۸۵	۷۶۳، ۷۲۷، ۷۱۵، ۴۶۸	
اورنگ زیب ۵۴۷	۵۳۸، ۴۷۱، ۱۶۷، ۱۶۷	امیر شاهی سبزواری
اورخان (عثمانی) ۵۱۶	۷۲۹، ۷۲۷ تا ۷۲۲، ۶۳۵	
اوزون حسن ۶۴۵، ۱۴۷	۵۱۳	امیر شمس (حروفی)
اوکتای ۵۳۴، ۱۰۵	۶۳۶	امیر شیخم سهیلی
اولیا سیمع (شیرازی) ۳۶۱	۲۱۳	امیر ضراب
اونک خان ۱۴		امیر علشیرنوائی (رجوع به علشیر)
اویس (سلطان آق قویونلو) ۵۷۹، ۷۳	۲۳۷	امیر غوری
اویس (جلایر) ۲۲۶، ۲۲۰، ۲۱۷، ۱۴۸	۶۳۳	امیر فیروز شاه
۳۴۵، ۳۱۸، ۳۱۳، ۲۹۱، ۲۸۵	۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۲	امیر فخر الدین محمود
۴۳۰، ۳۸۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۶	۲۴۸	امیر ولی
۶۷۹، ۵۶۰، ۵۱۲، ۴۹۴، ۴۹۳	۶۹	امیر یساوور
اویس (مظفری) ۲۲۰	۶۴۰، ۲۸۸	امین احمد رازی
اهلی ترشیزی ۶۷۳، ۶۳۶	۳۱۶	امین الدوله (خواجه)
اهلی شیرازی ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۱۰	۳۰۴	امین الدین بلیانی کازرونی
آهی ۶۷۳	۱۳۸، ۱۲۵	امین الدین نصر (مستوفی)

۵۱۶	بالیم بابا	۷۷۱	ایاز
۱۱۷	باورچی (سنفر)	۴۵	ایداجی
۴۹	بایمو	۶۳	ایلدوچی ، طماس
۲۲۸	بایزید (ایلغانی)	۶۹	ایرانجین
۲۱۱	بایزید (مظفری)	۱۲۱	آی خاتون
۵۱۲	بایزید (حروفی)	۶۹	ایسن بوقا
۷۰۰	بایزید (بسطامی)		ایلدرم (رجوع به بایزید)
۲۶۷،۲۶۵،۲۲۸	بایزید اول (ایلدرم)	۶۶۵،۶۰۰،۵۴۸	ایلنسکی
۲۸۲،۲۸۱،۲۷۹،۲۷۸،۲۶۸		۲۲۶	ایلکان (رجوع به ایلغانیان)
۵۶۱،۵۱۵		ب	
۶۰۴،۵۹۹،۵۹۸	بایزید دوم (عشانی)	۶۹۰،۶۸۶	باب (میرزا علی محمد)
۶۰۶		۵۴۰	بابا حسن
۵۵۹	بایزید سوم (عشانی)	۲۴۷	بابا سنگو
۵۲۹،۵۰۹،۴۰۹،۱۵۷،۱۵۶	بایسنفر	۷۲۹،۷۲۲،۷۲۱،۶۵۳	بابا سودانی
۵۴۳،۵۴۱،۵۳۹،۵۳۸،۵۳۷		۳۶۶	بابا کوهی
۶۱۵،۶۱۰،۵۶۲،۵۵۵،۵۵۴			بابر ، ابوالقاسم (رجوع به ابوالقاسم بابر)
۷۲۳،۷۲۲،۶۹۴،۶۶۲،۶۳۶			بابر پادشاه (رجوع به ظهیرالدین محمد)
۷۲۹،۷۲۸		۶۶۶	بابری
۵۹۳،۵۹۲	بایسنفر (آق قویونلو)	۴۷۳	باتوخان
۶۸۸	بکتچی	۸۰،۶۳،۵۲،۲۰،۱۶،۶	بارون دهن
۳۳۲،۱۲۹	بخت النصر	۱۵۹	
۴۹۹	بداغ بیک (دین اغلی استا جلو)	۶۱۳،۶۱۰،۲۹۰	بارون ویکتور روزن
	بدر جاجرمی (رجوع به محمد بن بدر جاجرمی)	۷۴۹	
۱۵۷،۱۵۲	بدرچاچی	۶۲۰،۱۳۷	باریه دومنار (فرانسوی)
۶۳۵	بدخشی	۷۷۹	بازغه
۷۱۵	بدرشیروانی	۷۱	باطلو
		۲۳۴	باقربن (غیاث الدین کرک)
		۱۲	باکونویان

۱۰۴	بودا	۵۹۲	بدیع الزمان تیموری
۵۴۸	بورج (خانم)	۲۰۰	بدیع الزمان، فروزانفر (استاد)
۶۹۳	بوعلی رودباری		بدیع الزمان - فرزند سلطان حسین بایقرا
۴۰۷	بودن سنت	۵۹۹، ۵۵۹	
۵۶۵، ۵۶۴	بوندوق بهادر	۱۸۲	بدیع الزمان همدانی
	بهادرخان (رجوع به ابوسعید بهادرخان)	۳۶	براق (حاجب)
۲۴۲	بهادرشاه دوم (هندی)		براون (رجوع به ادوارد برون)
۲۰۱	بهاءالدین احمد (سلطان ولد)	۵۳۲	بردی بیک
۳۶۶	بهاءالدین (پدرحافظ شیرازی)	۶۸۲	برزویه (طبيب)
۲۳۰، ۱۸۸، ۱۷۲	بهاءالدین زکریا	۳۶۳	برگستراسر (مستشرق)
۷۳۲، ۷۳۰	بهاءالدین عاملی (شیخ)	۷۳۱	برندوق بخارائی
۳۲، ۳۱، ۲۸	بهاءالدین محمد جوینی	۵۷۶، ۴۸۱،	بروکلین (آلمانی)
۳۱۰، ۱۶۹، ۱۶۵		۴۷۶، ۴۷۳	
۱۶۷، ۷۱۳	بهار (ملك الشعرا)	۶۲۳	برهان الدین بخارائی
۷۸۳	بهروز (ذبیح الله)	۶۲۷	برهان الدین محمد شیرازی
۷۴۲، ۶۷۴، ۶۶۹	بهزاد	۵۹۶	باسیری
۲۵۹	بهلول	۷۳۰، ۶۳۵	باطی
۴۹۲، ۱۴۲	بهمن کریمی		بسحق اطعمه (ابواسحق شیرازی)
۱۴۴، ۱۱۶	بهمن میرزا (بهاءالدوله)	۴۵۷، ۳۹۶، ۳۴۰، ۲۹۱، ۲۸۶	
۲۶	بیرس	تا ۷۱۶، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۷	
۵۶۰	بیرم خواجه	۲۲۴، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۲	بغداد خاتون
۳۶۲، ۸۵	بیضاوی	۳۹	بلقا خاتون
۴۰۸، ۴۰۷	بیکنل	۶۳۷، ۵۴۷، ۴۰۹	بلن (فرانسوی)
۸۹	بیلقانی (مجیرالدین)	۷۴۷، ۷۴۲، ۶۶۲	
	پ	۷۸۶	بلوتن کرانز
		۱۰۵	بلوشه (فرانسوی)
		۷۶۳	بلوکدان
۱۴۵	پاپ، الوتریوس		بناکتی (رجوع به داود بناکتی یا فناکتی)
۶۳	پاپ، کلیمان پنجم	۶۷۳، ۶۶۹، ۶۳۶	بنائی

۸۰۳

۲۸۹	تاج‌الدین، علی (وزیر)	۳۹۹	بالر
۹۹	تاج‌الدین (نقیب‌الاشراف)	۱۵۳	پاول هودن (دکتر)
۱۱۵	تاسیتوس (تاسیت)	۶۶۷، ۶۶۳، ۵۴۸	پاوه د کوردنی
۲۲۴	تالش (جلایری)	۵۰۰	پنی دولاکروا
۳۶	تانگودار	۲۶۵	پرایس
۲۴۲	تاور (فلیکس) (مشرق چک)	۱۴	پرستر جان
۱۲۰	تختاخ اینجو	۵۶۷۰	پریرخ، خانم
۲۴۶	تراغای	۱۴۵	بطرس مقدس (سنت)
۴۴۲، ۱۹۲	تریت (محمد علی)	۲۳۴	بور بهای اسفزاری
۲۴۸	ترکان آغا	۱۶۰، ۱۵۸	بور بهای جامی
۱۲۹	ترنرماکان (انگلیسی)	۵۸۵	پیر احمد (قرامان)
۷۷	تفریردی (ابن)	۵۶۹، ۵۶۸، ۵۰۸، ۴۹۹	پیر بداق
۳۴۷	تقی تفضلی (دکتر)	۵۱۲	پیر پاشا
۲۸۰	تکفور	۶۹۵	پیرزاده، زاهدی
۳۸، ۳۷، ۳۶	تکودار		پیرزاده (حاجی) مقدمه یا
۲۰۵	ترلن (رجوع کنید به نیمور)	۱۲۲، ۱۲۱	پیر سلطان
۵۱۵	تسنائی	۵۳۲	پیر علی (علی تاز)
۶۳۵	تورخان (کنجه‌ای)	۲۴۷، ۲۳۷	پیر علی (کرت)
۳۱۴	توفیق بك (ابوالضیاء)	۵۷۱	پیر علی (آق قوبیلو)
۶۳	توقنای	۶۶۹	پیر مرناض، حکیم
۴۵	توقچاق	۵۳۱، ۲۷۵، ۲۴۸	پیر محمد، تیموری
۶۹	توقماق	۲۳۷	پیر محمد، کرت
۴۴۲، ۴۳۲، ۲۵۸، ۲۵۳	توقتش خان	۵۹۷	پیری بیک، (قاجار)
۵۱۲، ۴۴۳			ت
	توکل بن اسمعیل بن حاجی (رجوع به ابن بزاز)	۶۵	تاج‌الدین آوجی
۱۸۷	تولوک (دکتر)	۵۱۲	تاج‌الدین حروفی
	توماس، ابلداکی یا ایلدوچی (رجوع به ایلدوچی)	۴۸۳	تاج‌الدین، عبدالوهاب (السبکی)
		۲۳۰	تاج‌الدین، عثمان مرغی

۷۱۳،۷۰۸،۶۷۷،۶۷۱،۶۷۰
 ۷۳۹،۷۳۸،۷۳۴،۷۲۰،۷۱۹
 تا ۷۵۸،۷۵۶ تا ۷۴۵،۷۴۳
 ۷۶۹،۷۶۷،۷۶۶،۷۶۵،۷۶۳
 ۷۸۴،۷۸۳،۷۷۹،۷۷۶،۷۷۴
 ۷۸۹،۷۸۸،۷۸۷،۷۸۶،۷۸۵
 ۷۹۲،۷۹۱،۷۹۰
 ۴۰۷،۴۰۵ جان بین
 ۱۱ جان (راهب)
 ۴۰۴ جان ریچاردسون
 ۶۷۶ جان لیلی (شاعر انگلیسی)
 ۵۴۹ جان لیدن
 ۵۵۲،۵۳۲،۲۷۶،۲۴۰ جان ملکم (سر)
 ۴۰۶ جان واتکینس
 ۴۰۵ جان نات (انگلیسی)
 ۴۰۵ جان همن هیندلی
 ۴۷۳ جانی بیک خان
 ۳۸۹،۳۶۴،۲۱۰ جرترود لوتیان بل
 ۴۰۸،۴۰۵،۳۹۱
 ۱۲۸ جرفادقانی (مترجم تاریخ یمنی)
 ۷۲۸،۵۵۵ جعفر (تبریزی)
 ۲۴۴ جعفر پاشا (حاکم یمن)
 ۶۳۸ جعفر صادق (ع)
 ۱۸۶ جعفر طیار
 ۳۶۳ جعفر موصلی
 ۹۱،۳۶ جفتای
 ۱۲۱،۱۱۹ جلال الدین (فرزند رشید)
 ۱۵۰،۱۲۰ جلال الدین (محمد رومی)
 ۴۵۷،۴۰۲،۲۹۸،۲۰۰،۱۸۱،۱۵۸

۲۹۹ توماس مالتوس
 ۱۳ تومان
 ۶۶۸ تبسور بگ (امیر تبسور)
 ۷۸،۷۷،۴ تبسور گور کان (مقدمه ج)
 - ۲۱۲،۲۰۶،۲۰۵،۱۵۴،۸۱
 ۲۳۷،۲۳۵،۲۲۷،۲۲۱،۲۱۸
 ۲۴۸،۲۲۵،۲۴۱،۲۴۰،۲۳۸
 تا ۳۷۹،۳۷۷،۳۷۶،۲۹۰ -
 ۴۷۲،۴۵۸،۴۴۸،۴۳۳،۴۳۱
 ۴۹۷،۴۸۴،۴۸۲،۴۷۸،۴۷۴
 ۵۱۵،۵۱۲،۵۱۰،۵۰۴،۴۹۸
 ۵۶۸،۵۳۱،۵۳۰،۵۲۷،۵۱۸
 ۶۷۸،۶۳۶،۶۱۲،۶۰۹،۶۰۲
 ۶۹۸،۶۹۴
 ۱۰۵،۶۳ نیسور قآن
 ۲۲۴،۸۰،۷۶،۷۵،۷۱ نیسور ناش
 ث
 تابنی (رجوع به مؤید)
 ۱۲۷ الثعلبی
 ۲۳۲ تقة الدین (فامی)
 ج
 ۶۳۵ جاجرمی (طالب)
 ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۱، د جامی (مقدمه)
 ۳۶۴،۳۴۶،۳۴۱،۲۹۳،۱۹۰
 ۴۳۰،۴۲۸،۴۲۳،۴۰۶،۳۷۹
 ۵۵۴،۴۴۸،۴۴۶،۴۴۰،۴۳۱
 ۶۰۷،۶۰۳،۵۹۰،۵۶۹،۵۵۹
 ۶۵۳،۶۳۸،۶۳۴،۶۲۸،۶۱۳

القديسي) (رجوع به محمد)
جمال الدين يوسف بن تقييردي (رجوع

به يوسف)

جشيد كاشاني (غياب الدين) (مقدمه) د
۷۳۳، ۵۳۹

جشيد زردشتي ۷۱۸
جنيد شيرازي (معين الدين ابو القاسم)

۴۹۱

جنيد صفوي ۵۸۹
جواد نوربخش كرمانى (د كتر) ۶۸۳

جوشك ۴۵
جوشي ۴۵

جوينى ۱۳
جهان (بانو) ۳۱۱

جهان خاتون ۳۱۶
جهانشاه (قره قوينلو) ۴۹۹، ۵۴۱،

۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۲، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲
۶۵۵، ۵۸۵، ۵۸۱، ۵۷۸، ۵۷۵

جهانشاهي (رجوع به محمد شفيح)

جهانگير شاه (هندي گور گاني) ۳۶۵،
۷۲۷، ۵۴۷، ۵۳۱، ۴۲۲

جهانگير (سر علي بيك آق قوينلو)
۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۲

جيوان، باتيستا راموزيو ۵۳۱

ج

چارلز، استوارت (ماژور) ۲۴۴
چارلز، البوت ۶۲۶

چرچيل، سيدني ۳۹۹، ۱۳۸
چلبى افندي ۷۰۱

۷۰۵، ۷۰۱، ۷۰۰، ۴۶۸، ۴۶۵

۷۹۱، ۷۶۲

جلال الدين حسام (هروي) ۳۳۹

جلال الدين اسحق سرفندي (رجوع به
اسحق)

جلال الدين سناني ۴۱
جلال طيب ۴۶۸، ۴۶۵، ۴۵۷، ۲۰۶، ۸۹

جلال الدين عضد يزدي (رجوع به عضد)

جلال الدين محمد اكبر (گور گاني)
(رجوع به محمد)

جلال الدين كيفاد ۱۲۱
جلال الدين محمد، دواني (رجوع به محمد)

جلال الدين منصور مظفري (رجوع به
منصور)

جلال منكبرني ۹۱، ۱۵
جلال خاوري ۸۹

جمال الدين ابو القاسم (كاشي) (رجوع
به ابو القاسم)

جمال الدين اكولي ۹۸
جمال الدين دستجرداني (رجوع به

دستجرداني)

جمال الدين بن مطهر (علامه حلي) ۵۹۶
جمال الدين عبدالرزاق اصفهاني ۴۶۸

جمال الدين عطاءالله دشتكي شيرازي
۶۰۷

جمال الدين محمد بن حسام (رجوع به
محمد)

جمال الدين محمد بن سليمان (نقيب -

حافظ، عبدالرحمن بن محمد بن اسحق
 ۱۴۱ الاصفهانی
 ۳۴۰،۳۱۴ حبیب اصفهانی (میرزا)
 ۴۶۶،۴۶۱
 ۱۸۸ حبیب‌الله‌خان (امیرافغانستان)
 ۲۶۳ حبیب عودی
 ۱۳۶،۱۲۵ حربن یزید ریاحی
 حسام‌الدین، مشارالدوله (مقدمه) .
 حسن بایندر (رجوع به حسن بیک)
 ۶۹۳ حسن بصری
 ۱۴۷ حسن بک، بهادرخان (آق‌قویونلو)
 حسن بن محمد تبریزی (رجوع به شرف‌الدین رامی)
 حسن بیک (آق‌قویونلو) اوژن حسن
 ۵۷۳،۵۷۲،۵۶۲،۵۴۴،۵۴۳
 ۵۸۰،۵۷۹،۵۷۸،۵۷۶،۵۷۴
 ۵۸۸،۵۸۴،۵۸۳،۵۸۱
 حسن بزرگ، جلابر (شیخ) ۸۰،۷۹،۷۲
 ۳۴۷،۳۴۵،۲۸۵،۲۲۶،۲۲۴
 ۳۴۹
 ۷۳ حسن ایلغانی
 ۴۶۸ حسن ترمذی
 ۲۹۳ حسن جوری (شیخ)
 ۲۲۴،۸۰ حسن چوبانی، کوچک (شیخ)
 ۲۲۶،۲۲۵
 ۲۲۴ حسن چوبانی (دوم)
 ۵۱۲ حسن حروفی
 حسن دهلوی (رجوع به امیرحسن)
 ۷۴۶ حسن روملو
 ۳۲۵،۲۸۸،۲۰۰ حسن، سادات ناصری

چنگیزخان ۱۰۴،۹۱،۵۵،۵۱،۲۰،۱۴
 ۲۴۶،۲۴۱،۲۳۹،۲۳۸،۲۰۵
 ۵۳۴،۵۰۴،۳۸۱،۳۳۲،۲۷۷
 ۶۱۰
 چوبان (امیر) ۲۲۴،۸۰،۷۹ تا ۶۷
 ۴۳۲ جیم آقا

ح

حاتم طائی ۵۳۵
 حاجی بک‌تاش ۶۶۰،۵۲۱،۵۱۸،۵۱۶
 حاجی بیک ۲۲۴
 حاجی بیرزاده (رجوع به بیرزاده)
 حاجی خلیفه ۳۹۷،۲۳۹،۱۹۳،۱۴۰
 ۷۳۸،۴۷۵،۴۱۳
 حاجی قوام (رجوع به قوام‌الدین)
 حاجی ملک ۱۴۴
 حاجی میرزا صفا (رجوع به صفا)
 حافظ ابرو ۴۹۸،۲۷۴،۲۴۳،۲۴۲
 ۶۱۳ تا ۶۰۹
 حافظ شیرازی (مقدمه) د، ۱۵۵،۱۵۴
 ۲۱۰،۲۰۸،۲۰۶،۱۷۵،۱۷۴
 ۲۴۷،۲۲۳،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۴
 ۳۰۹،۳۰۶،۲۸۶،۲۸۴،۲۵۱
 ۳۵۸،۳۴۴،۳۴۰،۳۲۵،۳۲۱
 تا ۴۶۳،۴۴۱،۴۳۷،۴۳۶
 ۶۳۰،۵۶۱،۴۶۹،۴۶۸،۴۶۵
 ۷۴۹،۷۲۷،۷۱۹،۷۱۱،۶۸۴
 ۷۹۱،۷۵۵
 حافظ (کرت) ۲۳۴،۷۷
 حافظ (خلیل قزوینی) ۱۴۱

۶۸۱،۶۴۳،۶۴۱،۶۴۰،۶۳۹	۷۲۶،۷۲۴،۷۲۲
۷۵۱،۷۳۷،۷۳۵،۷۳۴	۹۱ حسن صباح
۶۷۳ حسین کامی	۵۸۹،۲۱۰ حسن فسانی (حاج میرزا)
۴۷۳،۲۳۷ حسین کورت	۶۰۷
۶۷۰،۶۳۹ حسین گازر گاهی	۵۶۷ حسن علی بن جهان شاه (فره قوینلو)
۴۹۹ حسین (ملك)	۵۸۱،۵۸۰،۵۷۰،۵۶۸
۶۷۳ حسین معانی	۵۰۶ حسن عسکری
۶۶۸ حسینی	۶۴۰،۱۳۱ حسن مجتبی (ع)
۷۹۳، حکمت، علی اصغر (مقدمه) ب، ح، ط، ۷۹۳	۱۱۹ حسن مستوفی
۷۹۳ حکمت، دکتر محمد علی	۳۴۷ حسن نویان (شیخ)
۶۳۵ حکیم شاه محمد (قزوینی)	۷۳۹ حسن نائی
۱۲۵۰۷۶ حد الله مستوفی (قزوینی)	۵۵۳،۵۴۶،۵۴۵،۵۲۹ حسین، بایقرا
۳۱۴،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶،۱۳۷	۵۸۵،۵۸۳،۵۶۲،۵۵۹،۵۵۶
۴۸۹ حمزه (آق قوینلو)	۶۳۰،۶۲۲،۶۲۰،۶۰۳،۵۹۹
۵۷۲ حمزه بن عبدالملك طوسی	۶۶۱،۶۴۵،۶۳۹،۶۳۸،۶۳۶
۷۲۲ حیدر دوغلات	۷۳۹،۷۳۷،۶۸۰،۶۶۷،۶۶۲
۶۶۲،۵۴۹،۵۰۲ حیدر صفوی	۷۴۴،۷۴۳،۷۴۰
۵۹۵،۵۹۴،۵۹۳،۵۸۹ حیدر شیرازی	۵۹۵ حسین بك شاملو
۳۰۵ حیرت (میرزا)	۳۶۱ حسین پژمان
۲۴۱ خ	۴۳۰،۲۲۶ حسین جلاير
۷۷۱،۳۰۶،۸۹ خاقانی	۲۳۶ حسین جوری
خالدی (رجوع به صدرالدین)	۷۲ حسین جویانی
۷۹ خان ازبك	۷۵۶ حسین بن علی (ع)
۶۰۹ خان بابا بیانی (دکتر)	۱۲۴ حدین بن محمد الطیبی
۶۰۰ خانزاده بیگم	۲۶۴ حسین بن منصور (العلاج)
۲۷۱ خانیم، ملکه (زن تیمور)	۶۵۰ حسین شهبانی
۶۰،۵۹ خدا بنده (محمد خربنده)	۷۲۱ حسین خوارزمی
۷۲۸،۴۴۳ خسرو پرویز	۷۴۲ حسین عودی
	۶۳۶،۶۲۸،۳۲۹ حسین کاشفی (واعظ)

۳۹۰،۳۸۹	داته (ابطالیائی)	۵۰۷	خسرو قزوینی (درویش)
۲۳۲	دانشمند بهادر	۵۳۳	خضر خان (پادشاه هند)
۶۹۳	داودطائی		خطیب پوشنج (رجوع شود به ریمعی)
۱۴۶،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲	داود فناکتنی	۲۳۷	خطیب قزوینی
۵۸۰	داوید، کامتناس		خلیل (آق قوینلو) ۵۸۸، ۵۸۶، ۵۸۰
۶۱۳	درن (فرانسوی)	۵۸۹	
۵۰۸	درویش بریانی	۶۴۵، ۶۳۶، ۵۳۲، ۵۳۱	خلیل سلطان
۵۱۳	درویش توکل	۵۶۲	خلیل شیروانی
۳۰۹	درویش حافظ شیرازی	۷۲۲، ۵۳۶	خلیل مصور
۵۱۳	درویش مسافر		خلیل الله برهان الدین (پسر شاه نعمه الله ولی)
۵۱۳	درویش کمال الدین	۶۹۱	
۵۲، ۵۰	دستجردانی (جمال الدین)		خواجو کرمانی ۳۰۱، ۲۸۶، ۲۰۵، تا
۵۷۶، ۲۴	دسینا (خاتون)	۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۶	
	دستگردی (رجوع به وحید)	۷۱۸	خواجه نظام، عبدالرحمن
۲۴	دقوز خاتون	۱۲۲	خواجه محمود، ساوجی
۴۹۶	دکتر احمد خان (عباد الملك)	۱۲۲	خواجه احمد
۴۰۶، ۱۴۷	دکتراته (آلانی)	۷۲	خواجه پارسا
۳۴۸، ۳۴۵، ۲۲۵، ۷۸، ۷۳	دلشاد خاتون	۱۱۷	خواجه معروف
۲۲۵، ۲۲۴، ۷۲	دمشق خواجه	۶۲۳	خواند شاه (رجوع به میرخواند)
۲۲۴،	دنيسن راس (مشرق انگلیسی)	۵۸۱	خورشید بیک
۱۷۶، ۱۵۵، ۵۵۱، ۵۴۹، ۵۰۲،		۷۳۰	خوردبانی - رستم
۳۴۲		۵۴۶، ۴۹۶، ۳۷۹، ۲۲۵	خواند میر
۱۴۱، ۱۲۸	دوغویه (هولاندی)	۷۰۹، ۶۷۴، ۶۲۷، ۶۲۳، ۵۵۲	
۱۶۶، ۱۰۱، ۶۰	دولت‌شاه سمرقندی	۷۴۳، ۷۴۱، ۷۳۹، ۷۳۸	
۲۹۰، ۲۸۷، ۲۶۴، ۲۵۱، ۱۵۸		۱۲۳	خواجه معین الدین
۳۴۱، ۳۱۳، ۳۰۶، ۳۰۱، ۲۹۶			خیالی بخارائی ۷۳۲، ۷۳۰، ۶۳۵، ۴۷۱
۴۲۳، ۳۷۷، ۳۵۹، ۳۴۳، ۳۴۲		۴۰۹، ۳۱۱، ۱۶۵، ۸۹	خیام
۵۶۶، ۵۳۵، ۵۰۰، ۴۵۸، ۴۳۳		د	
۷۱۱، ۶۷۴، ۶۶۳، ۶۳۴، ۶۳۳		۵۷۳	دارای هخامنشی (داربوش)
		۵۰۱	داربی (انگلیسی)

۲۹۲	رشید یاسی ، مقدمه - ی ، یب	۷۲۷،۷۲۱،۷۱۶،۷۱۵،۷۱۳	
۵۹،۸۳،۵۴،۳۴۵		۷۴۶،۷۴۱،۷۲۹،۷۲۸	
رضا (شاه بهلولی) رجوع شود به شاه بهلولی		۱۸۲	دمینه (شاعر عرب)
رضا توفیق ۵۲۲،۴۸۷،۱۴۷		۶	دهسن (بارون)
رضا قلیخان هدایت (لله باشی) ۱۸۳		۱۲۸	دینوری ، ابن قتیبه
۴۴۵،۴۲۵،۴۲۴،۳۵۹،۳۰۱		ذ	ذکاء الملك فردوسی (رجوع به محمد علی)
۷۱۹،۷۰۲،۶۸۷،۶۲۳		ذوالقرنین	۷۳۲
رضی الدین عبدالغفور لاری (رجوع به عبدالغفور)		ر	
۱۹۸	رفیع الدین ابهری	۴۲	رابن - سوما
۵۱۴	رفیعی (حروفی)	۷۶۶	رابرتسون (پرفسور)
۲۳۱،۲۳۰	رکن الدین ابوبکر (کرت)	۶۲۲	راتسک
۱۲۹	رکن الدین جونی (قانی)	۲۹۲	رادول (سریب)
۳۶،۳۵	رکن الدین (خورشاه)	۲۰۱	رادلوف
۷۳،۷۲	رکن الدین صائغ	۶۱۴،۲۹۰	راورتنی (کلنل)
۷۴	رکن الدین، علاء الدوله سنائی		ریعی پوشچی (صدرالدین خطیب)
۳۰۴،۲۵۵		۶۲۱،۲۲۹،۱۹۴	
۳۲۱،۳۱۸	رکن الدین عبدالملك	۵۵۴	ربرت، ل'پو
۱۸۸	رکن الدین مولتانی (شیخ)	۴۰۴،۴۰۲،۴۰۱	رزنزویک شوانو
۵۵۴	رنه دانزو	۷۸۵،۴۰۹	
۴۰۵	روبن لوی	۵۹۲	رستم بن مقصود
۳۹۲	روح عطار	۵۷۹	رستم بیک (سردار قره قوینلو)
۷۷۸،۷۶۷	روجرز	۷۳۰	رستم خوریانی
۷۷۱	رودکی (شاعر)		رسول اکرم (رجوع به محمد س)
	روز نوبک (رجوع به بارون)		رشیدالدین، ابوالفضل مبدی ۴۷۵
۷۸۵	روکرت	۶۴،۶۱،۶۰،۵۲،۴۱	رشیدالدین فضل الله
۵۵۳	رولاند	۹۹،۹۷،۹۵، ۹۳، ۶۷، ۶۵	
	روی کسوزاز کلاویچو (رجوع به کونزلز)	۱۲۹،۱۲۷،۱۲۵،۱۲۱،۱۰۷	
		۶۰۹،۲۶۳،۱۹۶،۱۴۴،۱۳۶	
		۴۸۸،۸۹	رشیدالدین وطواط

ژ	۷۴۶	روملو (حسن)
۷۱ ژان یست ودوم (باب)	۱۴۵	روملوس
۹ ژان بیان دوکارین	۵۷۳	رموزیو
۵۵۴ ژان، ل'بن	۴۰۷	رویسی
۵۶۰ ژرف باربرد	۴۰۴	ریچاردسون (جان)
۷۴۵ ژنده پیل (احمد جام)	۴۰۵	ریچارد لوگالین
۵۳۰ ژوسا فابربرو	۱۵۸،۱۴۶،۱۳۸،۹۳	ریو (دکتر)
۴۰۷ ژوستین ماک کارتی	۴۴۲،۴۳۳،۳۰۹،۳۰۵،۱۹۲	
۱۳۷ ژول گاتتن (میو)	۴۹۶،۴۹۰،۴۸۸،۴۷۸،۴۴۷	
۱۲۹ ژول موهل (فرانسوی)	۶۱۱،۵۳۹،۵۰۴،۵۰۱،۵۰۰	
۵۶ ژوفری دولانگلی (انگلی)	۷۳۰،۶۴۴،۶۴۲،۶۳۹،۶۳۳	
۲۶۸ ژیبون (پرفسور)		

ز

س	۶۹۵	زاهد گیلانی (شیخ)
۲۲۴،۸۰،۷۹،۷۴،۷۰،۶۷ ساتی بیک	۴۹۱	زركوب شیرازی (احمد)
سادات ناصری (رجوع به حسن)	۴۰	زکریا جوبنی
۵۸۰ ساراخاتون	۸۹،۸۸	زکریا بن محمد قزوینی
۱۶۶ ساسان		زکریا بن محمد بن محمود (قزوینی)
۷۵۹ ساغری	۱۳۶	
ساکیا مونی (بودا) (رجوع به بودا)	۷۸۰،۷۷۹،۴۴۶	زلیخا
۲۳۰ سالی نویان	۴۳۱	زین الدین ابوبکر خوافی
۷۴۶،۶۷۴،۶۳۸ سام میرزا صفوی	۴۵	زین العابدین، علی بن صاعد
۷۶۲ سبحان بن زفر الوائلی	۱۲۶	زین الدین محمد قزوینی
۱۳۹،۳۶ سبتای	۳۸۲	زین الدین همدانی
۱۲۰ سراج الدین دزفولی	۲۵۱	زین العابدین گنابدی
۵۷۸ سرای (خاتون)	۲۲۱،۲۱۸،۲۱۱	زین العابدین مظفری
۳۸۳ سرو (کنیز)	۲۷۷،۲۵۵،۲۵۳،۲۵۰،۲۲۳	
۱۹۵،۱۵۴ سرورخان گویا (اعتمادی)	۵۸۶،۵۸۴	زینل بن اوزن حسن

۷۳۵	سلطان احمد میرزا	۳۹۷	سروری (مصطفی بن شعبان)
۴۰۰	سلطان حسین صفوی	۴۲، ۴۱	سعدالدوله یهودی
۶۵۰	سلطان محمد بایسفر	۵۱	سعدالدین (الحوی)
۴۷۲، ۳۳۸	سلطان محمود غزنوی	۴۷۳، ۲۳۷، ۲۰۶	سعدالدین تفتازانی
۷۷۱، ۵۲۹		۶۷۱، ۴۷۷، ۴۷۶ تا	
۲۰۱، ۲۰۰	سلطان ولد	۶۵، ۶۱	سعدالدین ساوجی (وزیر)
۶۶۰، ۵۱۷	سلطان محمود (خان)	۹۸، ۹۷	
۲۲۶، ۲۰۵، ۸۱	سلیمان ساوجی	۱۲۱، ۱۱۸	سعدالدین بن رشیدالدین
۳۴۴، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۹۱		۱۲۴	
۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۵۸ تا		۲۱۵	سعدالدین سعید الانسی
۴۶۸، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۴۱، ۴۳۷		۱۸۶	سعدالدین (محمود شبستری)
۷۷۱، ۷۱۹، ۷۱۴، ۷۱۱، ۵۰۸		۷۰۶، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۷	
۷۸۸	سلمی	۴۶۸، ۴۶۵	سعدالدین نصیر
	سلمان دوم (رجوع به عارفی هروی)	۴۷۹	سعدالدین ورامینی
۶۳۷، ۱۵۳	سلمی، اول (خان)	۲۰	سعد بن زنگی
۳۸۸	سلمی (شاعر)	۱۴۳، ۲۱	سعدی شیرازی مقدمه
۵۸۱، ۵۶۲	سلمیان بگ، شاهزاده عثمانی	۱۸۵، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۰	
۵۰۸	سلمیان طیب ساوجی	۳۲۰، ۳۱۶، ۳۰۵، ۱۹۷، ۱۹۶	
۸۰	سلمیان (خان)	۴۶۲، ۴۴۳، ۴۳۴، ۳۹۸، ۳۹۵	
۶۵۹، ۵۵۶	سلمیان صفوی	۷۰۵، ۷۰۴، ۵۶۳، ۴۶۷، ۴۶۵	
۴۶۸، ۴۵۷، ۴۴۶، ۳۴۶، ۸۹	سنائی	۷۷۶، ۷۷۱، ۷۵۵، ۷۰۷، ۷۰۶	
۷۷۱		۷۹۱، ۷۷۷	
۱۱۷	سفر باورچی	۴۹۰، ۲۹۲، ۲۰۹، ۱۷۰	سعید نفیسی
۷۷۸	سوان سوتشین	۶۹۷، ۶۷۳	
۴۰۳، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۶۱	سودی	۷۷۳، ۷۷۲	سلامان
۵۳۷، ۲۱۱	سورغتش (قراختانی)		سلطان حسین بایقرا (رجوع شود بحسین)
۵۶	سولیورو بارسلونا (اسپانیایی)		سلطان احمد بادشاه گلبرگه (دکن)
۲۳۷	سونیچ، تخلص آغا	۷۲۲	

۵۳۳،۵۳۱،۵۲۸،۵۰۹،۵۰۲	۶۸	سونج
۵۶۲،۵۵۴،۵۵۱،۵۴۳،۵۳۵	۶۶۹	سهیلی (شیخم بیک)
۶۱۷،۶۱۲،۶۱۰،۵۶۶،۵۶۴	۳۰۴	سهیلی خوانساری
۷۲۱،۶۹۴	۴۱۹	سیاوش
شاهنشاه ایران (اعلیحضرت محمد	۶۴۰	سید میرزا (عبدالله مرشدالدوله)
۲۲۹	۶۲۲	سید کاظم امام
شاه بهلولی (رضاشاه کبیر)		سیدنی چرچیل (رجوع به چرچیل)
۴۲۲		سیف الدین شاه
۵۶۷	۴۶۵	سیف الدین احمد، قنارانی (رجوع به احمد)
شاه نعمان		سیف الدین اسفرنکی
۳۸۵	۱۹۸	سیف الدین محمود، دهلوی
شاهی خاتون		سیفی بخارانی
۱۲۱	۶۷۳	سیفی هراتی
شاه شجاع (مظفری)	۶۲۱،۲۳۳،۲۲۹	سیمی (شاعر)
۲۱۱	۷۱۷،۷۱۶،۷۱۳	سیلوستر داسی
۲۴۸،۲۲۳،۲۱۷،۲۱۴،۲۱۲	۶۲۴	سیلزی (دوک)
۳۷۳،۳۵۰،۳۴۱،۲۸۱،۲۵۰	۷	ش
۳۹۲،۳۸۶،۳۷۷،۳۷۶،۳۷۴		شاپور اول
۴۹۰،۴۸۸،۴۸۲،۴۷۶،۳۹۸	۱۳۵،۲۶۸	شاپور زردشتی
شاه محمود (مظفری)	۷۱۸	شاخ نبات
۲۵۱،۲۱۴	۳۸۴	شارل استوارت
۴۸۸،۲۵۳	۲۴۴	شارل ششم (بادشاه فرانسه)
۲۵۳،۲۲۳،۲۲۱،۲۱۸	۲۷۸	شارلانی
۳۸۷	۵۵۳	شاه جهان (تیموری)
شلی مظفری	۸۱	شاه جهان
۲۲۳،۲۲۰،۲۱۷	۵۴۷،۳۸۸،۲۴۴،۶۲	شاهرخ (پسر ابوسعید)
شلی نعمانی (هندی)	۵۸۲،۱۰	شاهرخ تیموری
۳۵۰،۳۴۵،۱۵۴	۲۵۱،۲۴۳،۲۲۲	
۳۵۸،۳۵۶،۳۵۵،۳۵۳،۳۵۲	۴۹۸،۴۵۹،۴۰۹،۳۷۶،۲۶۱	
۳۹۱،۳۸۶،۳۸۲،۳۶۷،۳۶۴		
۷۸۴،۳۹۵،۳۹۴		
شجاع (شاه) رجوع شود به شاه شجاع		
شرف الدین اوغلی (تکلو)		
۷۲۶		
شرف الدین بن مبارز الدین		
۳۱۰		
شرف الدین حسین بن محمد طیبی		
۱۲۴		
شرف الدین حسن، مستوفی (رجوع به حسن)		

شمس الدين محمد بن يحيى (اللاهيجي) - (رجوع به محمد)	۳۱	شرف الدين هارون
شمس الدين كرت		شرف الدين محمد بن سعيد البوصيري - (رجوع به محمد)
۲۳۰، ۷۷		۶۷۹
۲۳۴، ۲۳۱		شرف الدين رامي
شمس الدين (بادشاه اخلاط)		شرف الدين علي، يزدي (رجوع به علي)
۵۶۶		۲۱۱
شمس الدين تبريزي		شرف الدين مظفر
۴۵۷، ۱۸۱		۵۰۸
۸۰۴، ۶۸۶		شريف آملی
شمس فخری		شريف جرجاني (ميرسيد)
۴۸۵، ۴۸۴		۲۰۶
شمس علا		۳۷۷، ۴۸۶، ۴۷۳، ۳۷۰، ۲۵۳
۷۱۶		۵۱۴، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۷۷
شمس طبسی		
۸۹		۱۲۰
شمس قيس رازی		شروانشاه
۴۸۸، ۲۱		۷۶۷
شمس الدوله (يهودي)		شزی (مسيو)
۴۳		شعاع الملك (شاعر شیرازی)
شهاب الدين احمد، البكري (رجوع به - احمد)		۴۹۲
شهاب الدين حيدر		شغر (مشرق فرانسوی)
۳۲۱		۱۲۸
شهاب الدين سهروردی		شكبير (انگليسي)
۱۸۲، ۹۸		۷۶۷
شهاب الدين عزيز مخوافي (رجوع به عزيز)		شلتاوسهررد (آلمانی)
شهاب الدين قلندر		۷۶۴، ۲۹۲
۳۳۹		شمس الدين ابوبكر يزدي (رجوع به - ابوبكر)
شهاب الدين (فرزند رشيد الدين)		۵۱۲
۱۱۹		شمس الدين حروفي
۱۲۱		۵۹۵
شهاب ترشيزی		شمس الدين محمد حافظ (رجوع به حافظ)
۷۲۲		شمس الدين محمد (کيشی) (رجوع به محمد)
شمعی (شاعر ترك)		شمس الدين محمد ، صاحبديوان
۳۹۷		(رجوع به محمد)
شيك خان اوزبك (رجوع به محمد)		شمس الدين محمد ابرقونی (رجوع به - محمد)
شيعه آذری		۵۹۵
۷۳۴		شمس الدين گيلانی
شيخ بهائی - رجوع به بهاء الدين عاملي		
۷۰		
شيخعلي (مفول)		
۱۲۱		
شيخی (فرزند رشيد الدين)		

۶۵۴،۶۵۳،۱۷۸	شیر علی خان (لودی)	۷۶۲
۶۹۵،۶۹۴	شیر وانشاء	۳۰۸
۱۱۹،۹۷،۵۰،۴۷	شیلک برگر	۵۷۱
۶۱۵	ص	
۵۱۹	صاحب دیوان (جوینی)	۴۱-۳۳
۷۹۳	صائب (تبریزی)	۳۸۸
۶۹۶،۱۲۳	صائن الدین علی، ترک	۷۲۱،۷۱۳
۷۰۷ تا ۷۰۴	صادق کیا (دکتر)	۶۵۶،۴۸۷
۲۰۰	صباح (حسن)	۹۱
صلاح الدین موسی (قاضی زاده رومی) -	صالح بربری	۶۹۲
۷۳۳،۵۳۹	صدرالدین ابراهیم	۵۱
۴۸۰	صدرالدین اردبیلی (شیخ)	۶۹۴،۵۶۱
ض	صدرالدین	۶۹۶،۶۹۵
	(بن شیخ بهاء الدین)	
۳۳۷	ضحاك	۱۱۸
۳۲۵	ضیاء الدین بن یوسف شیرازی	۴۶۸
۷۷۴،۷۶۳	ضیاء الدین (بسر جامی)	۵۱۳
ط	صدرالدین خالدي	۴۷،۴۱
۶۳۵	طالب الجاجرمی	صدرالدین خطیب (رجوع به ربیعی پوشنجی)
۶۴۶	طامسن (انگلیسی)	۱۹۰
۷۳۰	طاهر ایوردی	۶۴۷،۵۸۹،۲۱۰
۱۵۹	طاهر فریومدی	۲۱۵
۲۹۷،۲۹۲،۸۰،۷۹	طفاتیور	۹۲
۵۰	طفاجار	صدرالدین قیروانی
۵۹۶	طغرل یك (سلجوقی)	۴۶۵
۴۲۸	طلعت (دوشیزه)	۱۱۹،۱۱۸
		۱۲۱
	صدرالدین قونیوی	۱۷۳،۸۶

۵۴۰	عباس (قاتل الخ بيك)	۴۷	طوغاجار، نويان
۵۰۷، ۲۸۷	عباس اول (شاه صفوی)	۶۳	طوماس ایلدوجی
۵۵۶		۵۸۹	طولوزون (دکتر)
۴۱۸، ۴۰۰، ۳۸۸	عباس دوم (صفوی)	۴۰۷	طوماس هاید
۶۰۲، ۶۱۷	عبدالحسین نوائی	۶۳۵	طوسی (شاعر)
۱۵۳	عبدالحید (خان، عشائی)	۶۷۷	طه حسین (دکتر)
۲۵۵، ۲۳۴	عبدالرحمن اسفرائینی	۴۱۸، ۲۸۸	طهماسب (شاه صفوی)
۴۴۶		۶۰۰، ۵۹۸، ۵۶۷، ۵۶۲، ۵۳۱	
	عبدالرحمن جامی (رجوع به جامی)	۷۲۶، ۷۰۵، ۶۸۸	
۶۰۶	عبدالرحمن چلبی	ظ	
۷۱۸	عبدالرحمن (خواجہ نظام)	ظہیر فارابی	۳۸۶، ۳۴۶، ۱۶۳
۶۲۱، ۲۲۹	عبدالرحمن فامی		۷۷۱، ۴۶۵
۵۴۹، ۳۸۸	عبدالرحیم (خان خانان)	ظہیر الدین محمد بابر، گورکانی	۱۵۴
۶۳۹			۵۴۷، ۵۴۷، ۵۴۱، ۵۲۹، ۴۱۰
۵۱۳	عبدالرحیم حروفی		۶۲۵، ۶۰۰، ۵۹۸، ۵۵۰، ۵۴۹
۴۰۲، ۳۵۹	عبدالرحیم، خلخالی		۷۴۲، ۷۴۱، ۶۶۵، ۶۶۳، ۶۳۹
۲۳۶	عبدالرزاق بیہقی	۷۴۶	
۴۹۶، ۳۷۹	عبدالرزاق سرقتدی	۱۲۹	ظہیری نیشابوری
۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۲، ۵۴۴، ۵۰۳		ع	
۶۸۴، ۶۱۷، ۶۱۲			
۳۶۲	عبدالرزاق (حنبلی الرسنی)	۷۱۴	عادلشاه (میر)
۱۹۰	عبدالرزاق لاهیجی	۷۱۸، ۷۱۴، ۶۳۵	عارفی مروی
۵۵۸	عبداللطیف (فرزند الخ بیك)	۷۱۹	
۵۴۵، ۵۴۰-۵۴۲-۵۰۳-۷۳۴		۶۶۶	عابث، سلطان بیکم
۱۲۱، ۱۱۹	عبداللطیف فرزند رشید الدین	۵۱۷	عارف، حکمت بیك
۵۴۰	عبدالعزیز (فرزند الخ بیك)	۵۸۴، ۵۸۰	عبدالرحمن شرف بیك
۷۷۹، ۳۲۵	عبدالعظیم قریب (استاد)	۳۱۴، ۳۱۳	عباس اقبال، آشتیانی
۶۷۱، ۷۴۸	عبدالغفور لاری	۶۷۹، ۴۹۱	

۴۰۷	عبدالواحد	۵۱۳	عبدالقادر حرونی
۳۶۵	عبدالنبی فخر الزمان	۷۲۲، ۵۳۶، ۲۵۷	عبدالقادر مراغی
۴۲۸	عبدالله (نقش بند خواجہ احرار)	۱۲۷	عبدالکریم بن هوازن (القشیری)
۷۵۰، ۶۴۱، ۴۲۹	عبدالله خان (اوز بک)		عبدالکریم محمد الرافعی القزونی - (رجوع به محمد)
۶۷۳	عبدزاکانی	۱۱۸	عبدالکریم سنانی
۲۹۱، ۲۸۶، ۲۰۵	عبدزاکانی	۶۰۷	عبدالکریم احراری
۳۹۶، ۳۴۴، ۳۴۰ تا ۳۱۲		۱۱۸	عبدالمؤمن (فرزند رشید الدین)
۷۱۶، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۵	عتبی (رجوع به ابوشرف الجرنادقانی)	۲۶۳	عبدالمؤمن (تصنیف خوان)
۵۹۶، ۴۵۰	عثمان بن عفان	۶۴۰	عبدالله افندی، اصفهانی
۲۳۰	عثمان مرغنی		عبدالله انصاری (خواجہ هرات) ۴۷۵،
۴۶۰	عثمان نورالدین	۷۶۲، ۷۰۰	عبدالله بن ابراهیم سلطان ۵۴۱، ۵۴۰
۴۴۵	عندرا	۴۸۰	عبدالله بن اسعد (الیافی)
	عراقی (رجوع به ابراهیم همدانی)	۶۹۲، ۶۸۴	عبدالله یافعی
۳۸۸	عرفی شیرازی	۱۴۱	عبدالله بن خرداد به
۹۰	عروسی سمرقندی	۶۱۷، ۹۳	عبدالله بن فضل الله شیرازی
۸۱	عزت ملک		عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید - (رجوع به حافظ ابرو)
۵۱۳	عزالدین، حرونی	۱۸۸	عبدالله بن معاویه
۵۱۷	عزالدین عبدالمجید بن فرشت	۶۸۱	عبدالله بن مقفع
۵۱۸		۵۵۵	عبدالله بن میر علی
	عزالدین عمر مرغنی (رجوع به عمر مرغنی)	۶۰۷	عبدالله سید، اصیل الدین (دشتکی)
۵۶۶، ۲۵۰	عزالدین شیر	۶۱۷، ۷۰۶	عبدالله شیرازی
۴۹	عزالدین مظفر	۶۷۳	عبدالله، مشوی گو (هاتفی)
۶۱۶	عزیز الله خوانی	۴۶۶	عبدالله عراقی
۴۳۴	عزیز دولت آبادی	۶۴۰	عبدالله مرشد الدوله (سید میرزا)
۸۹	عسجدی		
۴۲۱	عشرت، شیرازی		
۴۵۷، ۴۴۳، ۴۴۲، ۲۰۵	مصار، تبریزی		

۱۵۵	علاءالدین خلجی	۴۵۷	عصار تبریزی
۴۸۲	علامه زمخشری	۷۳۱، ۷۳۰، ۴۷۰	عصمت بخارائی
۶۸۱	علامی، ابوالفضل ناگوری	۲۲۳، ۲۰۶	عضدالدین ایچی
۷۹۳	علی اصغر حکمت مقدمه - ب، ح، ط،	۷۵۹، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۳۷۰	
۲۹۲	علی اکبر دهخدا	۵۰۹	عضدالدین حروفی
۱۳۱، ۶۶	علی بن ابی طالب (ع)	۱۴۱	عضدالدوله (دبلی)
۵۰۶، ۴۵۰، ۳۶۷، ۳۳۲		۳۸۷، ۲۰۵	عضدیزدی (جلال الدین)
۷۵۸، ۷۵۶، ۶۹۲، ۶۸۴		۴۶۸، ۴۶۵، ۴۵۷، ۳۹۲	
۷۹۹، ۷۵۹		۵۰۹	عضدالدین (خواجہ)
۶۶۰، ۵۲۲، ۵۱۸، ۵۰۶	علی الاعلی	۴۵۷، ۱۲۷	عطار نیشابوری
۱۲۸	علی الخازن البغدادی	۷۰۱، ۷۰۰، ۶۲۹، ۴۶۸، ۴۶۵	
۴۵	علی بن صاعد	۶۷۲	عطاءالله بن محمود الحسینی
۵۶	علی بن موسی الرضا	۶۰۷	عطاءالله دشکی شیرازی
۵۶۷	علی بن عبد المؤمن	۶۷۲	عطاءالله مشهدی
	علی بن حسین الکاشفی (فخرالدین) -	۴۰، ۳۳، ۳۰، ۲۸، ۱۳ (جوبینی)	عطا ملک (جوبینی)
۶۴۰، ۲۵۱		۶۰۹، ۱۲۸، ۹۲، ۹۰	
۲۶۲	علی بن جمال الاسلام یزدی	۱۱۹	عفیف الدین بغدادی
۱۴۱	علی بن عیسی الحرانی	۱۵۶	عفیفه
۷۹	علی بادشاه	۶۳۳	علاءالدوله اسفرائینی
مقدمه - ب	علی باشا صالح	۲۵۷	علاءالدوله ایلخانی
۵۳۲، ۲۳۷	علی تاز (بیرلمی)	۶۳۱	علاءالدوله بختیشاه
علیخان (پسر جهانگیر آق قویونلو)		۵۴۱، ۵۳۹	علاءالدوله پسر بایسفر
۵۷۹، ۵۷۲		۷۰۶	علاءالدوله سمنانی
۲۱۰	علیخان کبیر (سید)	۱۵۸، ۱۲۱	علاءالدین کیتباد
۶۹۸	علی دامغانی	۶۵۰	علاءالدین محمد (سید - شاه)
۴۶۸، ۴۶۵	علی، دُردزد	۲۳۳، ۱۲۳	علاءالدین، هندو
		۲۳۳	علاءالدین کُرت

۵۹۶،۴۵۰،۳۳۲	عمر بن الخطاب	۴۱۳	علی ریاضی
۷۵۹		۵۰۹	علی سلطان قوچین
۴۹۸	عمر بهادر	۲۶۸،۲۱۲	علی سهل
	عمر خیام (رجوع به خیام)	۱۰۰،۷۲،۶۸،۶۷	علیشاه وزیر
۵۱۳	عمر سلطانیه حروفی	۹۹	علیشاه گیلانی وزیر
۵۳۱،۲۷۳،۲۴۳	عمر شیخ (میرزا)	۷۲۳،۷۲۲	علی شهاب ترشیزی
۲۳۲،۲۳۰	عمر مرغنی	۶۶۹،۶۳۹	علی شیر (بیگ)
۵۸۴	عمر (پسر اوزن حسن)	۶۰۲،۵۵۹،۵۴۶،۵۲۹	علیشیر نوائی
۷۱۰	عنایت	۶۳۴،۶۳۳،۶۲۷،۶۲۴،۶۰۹	
۷۷۱،۸۹	عنصری	۶۶۲،۶۴۴،۶۴۳،۶۳۶،۶۳۵	
۲۶۳	عودی (حبیب)	۷۱۹،۷۱۷،۷۱۴،۷۰۸،۶۶۷	
۹۰	عوفی	۷۴۰،۷۳۸،۷۳۴،۷۲۱،۷۲۰	
۶۸۹	عبسی (ع)	۷۴۷،۷۴۶،۷۴۴،۷۴۳،۷۴۱	
۵۶۴	عبسی بك مشانی	۶۴۲،۶۴۱	علی کاشفی (فخرالدین)
مقدمه - ز	عبسی صدیق (دکتر)	۷۵۰،۷۳۵،۶۴۳	
۲۵۸	عبسی، حاکم ماردین	۵۹۳	علی صفوی
	غ	۵۷۵،۵۳۹	علی قوشچی (علاءالدین)
۵۵،۵۳،۵۰،۳۸،۲۲	غازان (خان)	۵۸۹	علیقلیخان، مخبر الدوله
۱۰۴،۱۰۱،۹۷،۶۶،۶۱،۵۶		۶۷۳	علی مشهدی
۱۴۵،۱۲۲،۱۲۰،۱۱۸،۱۰۶		۲۳۵	علی مؤید
۴۹۲،۳۶۸،۲۳۲،۲۱۱		۲۵۲،۲۴۲،۲۳۹،۲۰۶	علی یزدی
۷۰۰	غزالی (محمد)	۲۷۳،۲۶۸،۲۶۴،۲۶۰،۲۵۴	
۳۸۵	غلامعلی آزاد	۵۰۵ تا ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۷۹، ۲۷۵	
	غنی د کتر (رجوع بقاسم)	۷۲۱، ۵۳۷	
۵۲۰	غیاث الدین حروفی (امیر)	۲۲۳	عمادالدین احمد، مظفری
	غیاث الدین محمد کرت (رجوع به محمد)	۶۵۶، ۵۱۴، ۵۱۲	عمادالدین نسیمی
	غیاث الدین محمد (خواجہ رجوع به محمد)	۷۲۲	
	غیاث الدین جمشید کاشانی (رجوع به جمشید)	۲۹۱، ۲۸۶، ۲۰۵	عماد فقیه کرمانی
		۴۳۷، ۳۷۴، ۳۴۴ تا ۳۴۰، ۳۲۵	
		۴۶۵، ۴۶۳، ۴۴۱	
۲۱۰	غیاث الدین (حاجی خراسانی)	۱۴۱	عمر بن سهلان الساوجی
	غیاث الدین محمد، غوری (رجوع به محمد)	۷۹۱	عمر بن فارض المصری

۴۰	فرج‌الدین صاحب‌دیوان	غیاث‌الدین علی بن جمال الاسلام یزدی
۷۹۳	فرخ صفوی	(رجوع بعلی)
۵۹۶، ۵۹۵	فرخ یسار، شیر و انشاء	غیاث‌الدین بن اسکندر بنگالی
۸۹	فرخی	غیاث‌الدین نقاش
۳۰۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۲۸، ۸۹	فردوسی	ف
۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۰۶، ۳۴۵		فاطمه بنت موسی
۷۷۴، ۷۷۹، ۷۵۵		فامی (عبدالرحمن)
۶۵۹	فرشته زاده	فانی
۱۲۹	فرعون	۷۴۲: ۶۶۹
۱۲۱	فرمانده خواند	فتحعلی سلطان
	فروغی، ذکاء الملك (رجوع به محمد علی)	۴۲۰
۱۸۹	فروغ حکمت (دکتر)	۴۸۴
۴۲۲	فرهاد میرزا (معتد الدوله)	فخرالدین ابراهیم همدانی، شیخ عراقی
۴۴۲	فرهاد آقا	(رجوع به ابراهیم)
۸۲	فریار ادریک	۳۹
۱۹۸	فریداحول	فخرالدین ابوالعباس شیرازی
	فریدالدین، نقتازانی (رجوع به احمد)	۵۱۲
	فریدالدین، عطار (رجوع به عطار)	۵۱۴
۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۸	فریدون بك، منشی	فخرالدین علی کاشفی (رجوع بعلی)
۵۶۳، ۵۵۹		فخرالدین کرت
۱۵۹	فریومدی، طاهر	۲۲۹، ۱۹۴، ۶۵، ۵۲
۶۰۹، ۳۸۹، ۲۸۹، ۴۰	فصیحی خوافی	۲۳۳، ۲۳۲
۶۸۵، ۶۱۵		۱۶۲
۹۳	فضل‌الله حسینی (شیرازی)	فخر الملك خراسانی
۲۵۴	فضل‌الله استرآبادی (حروفی)	۱۴۶
۵۱۵، ۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۶، ۵۰۵		۸۹
۷۰۰، ۶۵۶، ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۱۷		فخر جرجانی
۵۱۱، ۵۱۰، ۲۷۴	فضل‌الله تبریزی	فخر داعی (رجوع به محمد)
۵۹۶	فضل‌الله (روزبهان اصفهانی)	۶۳۶، ۶۳۵
	فضولی آذربایجانی الاصل (البغدادی)	۳۰۶
۶۴۱	المسکن	فرانزوفن اردمان (آلانی)
		۵۰۰
		فرانسوا پتیس دلاکروا
		۷۲
		فرانسواد و پروس
		۳۱۷، ۳۱۴
		فرته (فرانسوی)

۱۰۵،۲۵	قبلاى خان، کبير	۱۸۸	فكرى، سلجوقى هروى
۲۴۸	قتلغ تر كان		فلك الدين محمد بن ايدمر (رجوع به محمد)
۳۶۱	قدسى شيرازى	۵۱۰، ۱۲۸	فلوگل (آلمانى)
۷۲۸، ۶۳۵	قدسى هراتى	۶۳	فليب لوبل
۱۱۹	قرا بوقا	۲۰۱	فليشر (آلمانى)
۲۴۶	قراچاد نويان	۴۹۸، ۲۴۲	فليكس تاوور
۷۱	قراستقر		فن روز نزويك شوانو (رجوع به روز نزويك شوانو)
قراعتشان (قره ايلوك، آق قوينلو) ۵۸۱،		۳۰۹	فن اردمان (آلمانى)
۵۷۳		۶۳۱	فن همر (آلمانى)
۴۵	قرا نقاى	۷۶۶	فوربز فالكونر
۵۶۰	قرا محمد (قرا قوينلو)	۸۷۲، ۷۷۱، ۷۶۶، ۴۰۹	فيتزجيرالد
۲۶۵، ۲۵۷، ۲۲۸	قرا يوسف تر كان	۴۰۹، ۲۰۹	فيتزويليام (موزو)
۵۶۰، ۵۴۱، ۴۹۹، ۲۸۱، ۲۸۵			فيروز آبادى (رجوع به محمد)
۵۸۱، ۵۷۱، ۵۶۴، ۵۶۲، ۵۶۱		۶۳۳	فيروز شاه
	قريب (رجوع به عبد العظيم)		فيلسوف رضا (رجوع به رضاتوفيق)
۳۰۸	قزل ارسلان	ق	
	قزوينى (رجوع به محمد خان)	۳۸۱	قاآن خان
۲۳۶	قطب الدين حيدر	۳۰۰	قابوس وشمكير
۳۷	قطب الدين شيرازى	۶۷۱، ۶۳۵، ۵۰۹، ۴۷۰	قاسم الانوار
۲۳۴	قطب الدين اسفزارى	۷۰۴ تا ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۴	
	قطب الدين مسعود شيرازى (رجوع به محمد)	۳۶۵، ۲۱۵	قاسم غنى (دكتر)
۹۱، ۲۹	قطب الدين خوارزمشاه	۵۷۱	قاضى بهاء الدين
۲۱۳	قطب الدين (پسر امير ضراب)		قاضى زاده رومى (رجوع به صلاح الدين موسى)
۴۰۰	قطب الدين محمد تبريزى	۶۵۰	قاضى عيسى، شكر الله ساوجى
۲۱۲، ۲۱۱	قطب الدين محمود مظفرى	۲۸۰	قاضى فريد الدين
۲۱۸			قاضى نور الله شوشترى (رجوع به نور الله قانمى)
۲۶۳	قطب الدين نائى	۱۵۸	قائمى
۵۲	قطب جهان	۳۷	قافقورتاى
۱۵۵	قطب الدين مبارکشاه	۵۶۷	قباد تر كان
۳۷	قلاوون (محمد سلطان مصر)		

۶۳	کلمان پنجم (پاپ)	۱۰۳	قلج خان بن ساروخان
۲۷۶،۲۷۰	کلمان مار کهام	۲۴۸	قمر الدین
۲۳۴،۵۸،۵۶،۵۵	کلمان هوارت	۱۶۲	قطران تبریزی
۵۳۹،۵۲۲،۵۱۱،۵۰۷،۵۰۵		۵۱۹	قنبر علی شاه مازندرانی
۶۷۹،۶۵۶		۵۱۳	قوام الدین حروفی
	کلنل راورتی (رجوع به راورتی)	۲۱۶	قوام الدین عبدالله (مولانا)
۱۶۰	کلیم (موسی)	۳۸۷،۳۷۰،۳۶۳	قوام الدین شیرازی
۱۶۰	کلیم کاشانی	۵۳۶	
۳۴۶	کمال الدین اسماعیل اصفهانی	۶۲۲	قوام الدین نظام الملك
۷۸۱،۴۶۸		۲۲۴	قوش حسن
۵۰۸	کمال اقلیدی	۷۴۲	قول محمد
	کمال الدین حسین گازر گاهی (رجوع به حسین)	۴۴۸،۲۱	قیس رازی
	کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی	ک	
۶۵۲		۴۶۸	کاتبی نیشابوری یا ترشیزی
۳۲۱	کمال الدین حسین	۷۰۸ ، ۶۳۵، ۴۷۰	
۵۱۲	کمال الدین حروفی	۷۲۴، ۸۲۳، ۷۲۲، ۷۱۸ تا	
۴۲۳، ۲۹۱، ۲۰۶	کمال الدین خجندی	۷۲۹	
تا ۴۴۴ ، ۴۶۸، ۵۵۵، ۴۴۸		۱۱۴، ۱۰۷، ۹۹، ۹۶	کاترمر، فرانسوی
۷۱۵، ۶۳۰		۶۱۸، ۵۵۷	
۴۶۵	کمال الدین کاشانی	۵۹۳؛ ۵۸۴، ۵۷۳، ۵۳۰	کاترینوزنو
۵۴۴	کمال الدین عبدالرزاق	۴۸۶	کارل سلمان
۷۱۵	کمال الدین غیاث فارسی	۵۹۴	کار کیا- میرزا علی
۶۹۲	کمال کوفی	۶۹۵	کاظم زاده (ایران شهر)
۱۲۲	کمال الدین سیواسی	۵۸۰، ۵۷۶	کالوژان
۵۸۲	کنتارینی	۵۷۴	کاترینی
۶۱۱، ۱۴۷ (فرانسوی)	کنتدو گوینو	۱۷۳	کبیر الدین (پسر شیخ عراقی)
۴۱۹	کنمان بیک	۳۵۰	کججانی (شیخ)
۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰	کونز لود کلاو بچو	۴۶۵	کجری
۲۷۵		۴۱۰، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۱۸	کریسخان زند
۲۱۱، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۱	کیخانو	۴۲۱	
۶۹	کیجیک یا کیجیک		کری انوشیروان (رجوع به انوشیروان)
		۲۵	کلمان چهارم (پاپ)

۲۶۴	لویی ماسینیون (برفورد)	فی	گازر گاهی (رجوع به حسین)
۵۳۹	لوسین، بوات (فرانسوی)	۴۱۳	گدار (آندوه، فرانسوی)
۱۸، ۱۷	لئون کاهون (میو)	۵۸۴	گدگ احمد پاشا
۶۶۳	لیدن	۷۴	گردوچین
۵۶۷	لیلی (کنیز اسکندر ترکان)	۷۷۸، ۷۶۷	گرفت انگلیسی
	لین بول (رجوع به استانیلی)	۲۵	گریکوری دهم
	لیوتان کلنل، ویلبر فورس کلارک	۷۱۹	گرین شیلدز
	(رجوع به ویلبر فورس)	۳۸۳	گل (کنیز)
م			گوینو (رجوع به کنت - فرانسوی)
۸۰۷	ماتیو، پاریس	۲۵۹	گودرز زردشتی
۴۲۴	مادام سیبسون	۴۴۲، ۳۸۸، ۳۶۴	گور، اوزلی
۵۷۶	مارتاخاتون	۵۸۲، ۵۴۲	گوهر شاد آغا
۵۵۳	مارتین (دکتر)	۲۷۰	گومس دوسالازار
۲۷۶، ۲۷۰	مارکهام	۲۰۱، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۲۷، ۹۱	کب
۲۴۴	ماژور، شارل استوارت	۵۱۳، ۴۸۲، ۴۷۶، ۲۸۷، ۲۰۹	
۲۴۴	ماژور دیوی	۶۰۶، ۶۰۳، ۵۷۱، ۵۴۸، ۵۱۵	
۷۳۸	ماسیناس	۷۷۹، ۶۵۸، ۶۵۶، ۶۴۱	
۵۳۶، ۲۹۹، ۲۷۳	مانی		کیخانو (رجوع به کیخانو)
۲۱۱، ۲۰۱	مبارز الدین محمد، مظفری	۵۸۴، ۵۸۰	کیوان، ماریا انجلیتو
۴۸۲، ۳۷۱، ۳۶۸، ۳۰۷، ۲۱۲		۷۲	کیوهدارا
۴۸۹		ل	
۷۹۰	المتنبی (شاعر عرب)		ل. استرانج (رجوع به استرانج)
۳۱۸	مجاهد الدین علی	۱۲۹	لاندر
	مجتبی مینوی	۲۴۵	لانگز
۱۱۹، ۱۱۸	مجد الدین (شیخ)	۳۸۳	لاله (کنیز)
	مجد الدین اسماعیل بن رکن الدین یحیی	۳۹۷	لاو (انگلیسی)
۳۷۱، ۳۶۹، ۱۱۷	فالی	۲۱۵	لطف الله بن صدر الدین عراقی
۵۱۳	مجد الدین حروفی	۷۱۷	لطف الله نیشابوری
۱۲۰	مجد الدین (فرز ندرشید الدین)	۲۸۷	لطف علی بیک (آذر)
۱۲۱		۵۱۵	لطیفی (ترک)
			لودی (رجوع به شیر علی خان)

۵	محمد بن ایدمر	۲۱۹	محمد الدین مظفری
۱۲۸	محمد بن جریر الطبری	۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱	محمد الدین همگر
۲۳۴	محمد بن حمام	۱۶۷	
۱۱۸	محمد بن حسن سنانی	۴۱، ۳۴، ۳۳	محمد الملک یزدی
۵۵۲	محمد بن خاوندشاه (خواندمیر)	۸۹	مجیر ییلقانی
۶۲۵، ۶۲۲، ۶۲۱		۱۰۹، ۱۰۶، ۶۴، ۴۳	محمد (ص)
	محمد بن رشید الدین فضل الله (غیاث)	۶۲۴، ۵۰۶، ۵۰۱، ۱۳۸، ۱۲۷	
	الدین (۷۵ تا ۷۷، ۷۹، ۱۰۰، ۱۲۰)	۷۷۰	
۲۹۲، ۱۸۴، ۱۴۷، ۱۲۷، ۱۲۱		۲۳۹	محمد اول، سلطان عثمانی
۴۸۱		۵۶۲، ۵۵۹، ۴۷۹	
۱۴۱	محمد بن سعد الوائدی	۱۲۴، ۱۱۶	محمد ابرقومی
۴۸۴	محمد بن سعید اصفهانی	۵۰۸	محمد اکبر (بادشاه هند)
	محمد بن سعید، البوصیری الصنهاجی	۶۲۲، ۲۲۹	محمد اسحق (برفسور)
۵۰۱		۳۵۶	محمد اقبال (دکتر)
	محمد بن سلیمان فضولی (رجوع به فضولی)	۳۶۳	محمد الجزری (شمس الدین)
۱۴۲	محمد بن عبدالله بیضاوی	۶۷۷	محمد الخضر (سید)
۱۴۶	محمد بن علی شبانکاره	۱۲۷	محمد الرافعی القزوینی
۳۹۲	محمد بن علی صاحب عیار		محمد الفراهی الهروی (معین مسکین)
۵	محمد بن علی بن طباطبا	۶۰۸	
	محمد بن علی بن معود کازرونی	۲۷۰	محمد القاضی
۳۸۲، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۹		۱۷۳	محمد القونیوی (صدر الدین)
۷۰	محمد بن قلاوون	۶۸۴	محمد الباقر (ع)
۴۰۰	محمد بن محمد دارابی	۶۰۵، ۶۷۳	محمد بدخشی (ملا)
۶۷۹	محمد بن محمد طوسی	۱۶۱	محمد بن ابی بکر بن عثمان
۱۹۰	محمد بن یحیی الالهجی	۱۳۶	محمد بن ابی نصر
۴۷۴	محمد تفتازانی	۱۵۱، ۳۲	محمد بن بدر جاجرمی
۱۵۴	محمد تقی فخر داعی گیلانی	۱۷۰	
۳۵۷		۴۹۳	محمد بن ظفر المغربی
		۵۴۳، ۵۳۵	محمد بن بایسنقر

محمد شفیح لاهوری (پرفسور)	۵۳۷	محمد جوگی
۶۱۹،۵۴۴،۳۶۵	۴۶۵	محمد جوهری
محمد شیبانی (شیخ خان ازبک)	۵۳۴	محمد حسن، اعتاد السلطنه
۵۳۰	۵۳۴	محمد حسین فروغی
۵۹۹،۵۹۸،۵۹۶،۵۵۰،۵۴۵،۶۷۴	۴۹۲	محمد حسین شماع الملک (میرزا)
۶۷۳	۳۱	محمد (خان قزوینی) مقدمه ی
۶۸۸	۲۷۸،۱۷۰،۱۵۱،۱۲۸،۹۲	
محمد صالح بشکچی	۴۹۱،۴۰۲،۳۷۱،۳۶۴،۳۶۱	
محمد صاحب دیوان (شمس الدین)	۶۵۵،۶۳۴،۶۱۴	
۲۸	۵۵۹،۵۱۴	محمد خان بن بایزید خان
۱۵۳،۹۲،۴۱،۳۸،۳۴،۳۳		محمد خدا بنده (رجوع به الجایتو)
۳۳	۱۴۰	محمد دبیرسیاقی
۲۳۱،۱۹۷،۱۶۷،۱۵۹	۱۹۰	محمد دوانی (جلال الدین)
محمد طبیب (حاجی میرزا) مقدمه - ۵	۵۵۹،۵۴۳،۳۷۵،۳۲۹	
۷۹۳	۴۰۰،۳۹۹	محمد دارابی (ملا)
محمد علی حکمت (دکتر)	۵۲۳،۵۵۹،۵۱۵	محمد دوم (فاتح)
محمد علیشاه	۵۷۷،۵۷۶،۵۷۴،۵۷۲،۵۶۴	
۴۲۵	۵۸۳،۵۸۱،۵۸۰	
محمد علی فروغی	۷۳۶،۶۴۳	محمد رضا جلالی نائینی
محمد علی مدرس تبریزی		محمد رومی (رجوع به جلال الدین)
۴۴۸		محمد رومی
محمد عوفی (رجوع به عوفی)	۲۳۳	محمد الزبیر الصدیقی
محمد فریوملی (امیر)	۲۳۷،۲۳۴،۶۵	محمد سام (غوری)
۲۹۶،۲۹۲	۴۷۴	محمد سرخسی فلک
۲۹۶،۲۹۵	۱۴۱	محمد سلجوقی
محمد فیروز آبادی (مجد الدین)	۸۰،۷۹	محمد شاه نواده هلاکو
۴۸۳،۴۸۲،۴۶۸	۵۴۴	محمد شفیح پنجابی (پرفسور)
۴۸۲	۵۶۸	محمد شفیح جهان شاهی
محمد قاسم فرشته		
محمد قونیوی (رجوع بصدر الدین قونیوی)		
۳۶۳		
محمد قهستانی		
محمد کورت (غیاث الدین)		
۷۷،۷۴		
۲۹۳،۲۴۸،۲۳۷،۲۳۳،۲۳۰		
۳۴۷،۳۰۹		
محمد کیشی		
۱۶۹		
محمد گلندام		
۳۸۵،۳۷۹،۴۶۰		
محمد، محیط طباطبائی		
۷۶۵،۶۳۱		
محمد مسمود شیرازی (علامه قطب الدین)		
۱۲۰		

۷۵۴	محمود گاوآن	۴۰۹	محمد معانی
	محمود مطغری (رجوع به شاه محمود)	۵۴۹	محمد ملك الكتاب (میرزا)
	محمود مهران (دکتر) مقدمه - ب -	۴۹۹	محمد مهدی رادسرشت
۵۴۵	محمود (نبیره میرانشاه)		محمد میرزا (پسر جهان شاه ترکان)
۷۲۴	محمود نیشابوری	۵۴۱	
	محمی الدین ابن العربی (شیخ) ۸۶،	۲۹۰، ۱۶۰	محمد نخجوانی تبریزی
۴۴۶، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳		۷۴۷، ۷۳۹، ۶۱۲، ۲۹۵	
۷۰۵، ۶۵۴	محیط طباطبائی (رجوع به محمد)	۳۸۶، ۳۶۸، ۲۱۷	محمود انجو
	مدرس رضوی	۵۱۷	
۶۱۲	مرادیک آق قونیلو	۱۲۲	محمود بن الیاس
۵۹۷، ۵۸۰	مرادباشا		محمود (پسر رشید الدین) ۱۱۸، ۱۱۷
۵۸۵	مراد دوم (سلطان)	۱۲۳، ۱۲۱	
۵۸۱، ۵۳۳	مراتض علی شاه		محمود بن عبدالرحمن الاصفهانی الشافعی
۳۶۷	مرتضی نجم آبادی	۳۶۲	(شمس الدین)
۵۹۶	مرشد الدوله (رجوع به عبدالله)	۵۴۵، ۵۴۲	محمود (شاه - تیموری)
	مسعود انجو	۴۲۷	محمود جم
۳۶۸	مسعود بن صاحب دیوان	۲۱۵	محمود حروفی
۴۰	مسعود رجب نیا		محمود خان دوم (سلطان عثمانی)
۲۷۰	مسعود شیرازی (قطب الدین)	۶۲۷، ۵۱۷	
۱۲۰	مسبحی (شاعر)	۱۲۲	محمود ساوجبی
۶۳۵	مشار الدوله (حکمت) مقدمه - ۵ -	۳۸۱	محمود شاه بهمنی
۳۰۷	مشرقی		محمود شبتری (رجوع به شیخ شبتری)
۶۰۹	مصطفی بن خالد التوقیعی		محمود غزنوی (رجوع به سلطان محمود)
۵۸۶، ۵۸۳	مصطفی، حاکم قرمان	۲۹۱	محمود قاری یزدی (شاعر البه)
۳۰۳	مظاهر مصفی	۴۶۹، ۴۶۷، ۳۴۰	
۵۳۴	مظفر الدین (شاه فاجار)	۳۷۰، ۲۱۵، ۲۰۹، ۱۳۴	محمود کتبی
۷۴۲، ۶۷۴، ۶۶۹	مظفر شاه (نقاش)	۴۸۹	

ملکم، رجوع بجان (مورخ انگلیسی)	۶۸۸	مظفر بشکچی
ملاخ ۱۳	۶۳۰	مظفر حسین بن بایقرا
منجم باشی (مورخ) ۵۳۷، ۵۳۵، ۵۳۳	۴۴۳	معاذی (شاعر)
۵۷۷، ۵۷۴، ۵۷۰، ۵۴۶، ۵۴۰	۳۳۲، ۱۳۱	معاویه
۵۹۴، ۵۹۰، ۵۸۴	۴۴۳	معجری (شاعر)
منصور بایقرا ۵۴۵	۷۷	مزالدین محمد کرت، ابوالحسین
منصور مشفق ۳۴۷	۲۹۲، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴	
منصور حروفی ۵۱۳	۴۷۴، ۲۹۴	
منصور شاه - مظفری ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۱۱	۷۷۱	معزی (شاعر)
۳۷۷، ۲۸۱، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۱	۵۲۱	معلم ناجی
منکبرلی (رجوع به جلال الدین)		معانی (رجوع به حسین)
منکوقاآن (خان مغول) ۲۳۰، ۱۰	۶۱۹	معین بن حسن مستوفی
منوچهر شاه ۷۱۴	۱۵۱، ۱۲۳	معین الدین پروانه رومی
مینسکی ۴۰۷	۱۷۳، ۱۶۱	
موسی (ایلخان مغول) ۳۲	۶۹۷	معین الدین تبریزی
موسی، کرد ۶۵	۵۳۹	معین الدین کاشانی
موسی نونواده هلاکو ۸۰، ۷۹	۲۲۹	معین الدین محمد اسفزاری
موسی شاهزاده عثمانی ۵۶۴، ۵۶۳	۶۲۰، ۶۱۹	
موسی (پیغمبر) ۱۲۹	۶۰۹	معین مسکین
موفق الدوله علی ۹۶	۶۰۹، ۲۰۶، ۱۳۴	معین الدین یزدی
مولانا امین الدین ۴۶۵	۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۲۲۳	
مولانا شمس الدین ۳۹	۴۸۸	مفید الدین یزدی
مولانا محی الدین ۳۹	۴۵۷ تا ۴۴۴، ۲۹۱، ۲۰۶	مقربى، صوفی
مولانا معروف ۵۰۹	۶۹۸، ۶۹۲، ۶۸۶، ۴۶۰	
مولانا همام الدین ۳۹	۵۸۳	مکتبی شیرازی
مولوی (رجوع به جلال الدین محمد رومی)	۶۴۷	ملاحسین، مبینی یزدی
مولوی عبدالمقتدر ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۲	۴۱۷	ملا مگس
۳۸۲		ملك، حاجی (رجوع به حسین)
مونت استوارت (انگلیسی) ۶۶۴	۲۲۵	ملك الاشرف
		ملك الشعراء بهار (رجوع به بهار)

۱۴۱	ناصرالدین الشی الکرمانی	۶۲۱،۲۳۰،۱۹۶	مؤید ثانی
	ناصرالدین ابوسعید بیضاوی (رجوع به ابوسعید)	۶۸۹،۶۸۳	مهدی، امام عصر (ع)
۶۱۱،۳۰۲	ناصرالدین شاه قاجار		مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)
۶۲۳		۴۲۴	
۴۶۸	ناصر بخارایی	۲۲۳	مهدی مظفری (سلطان)
۷۵۵،۸۹	ناصر خسرو	۲۴	میخائیل پلویلوگوس
۱۲۹	نبو کد نزر	۰۲۴۳،۲۳۷،۱۰۰،۹۹	میرانشاه
۲۸۰	نجاشی	۴۴۸،۴۳۳،۲۶۲،۲۵۳،۲۴۸	
۷۰۵	نجم الدین کبری	۵۳۶،۵۳۱،۵۲۱،۵۱۸،۵۱۱	
۴۶۶	نجفی - مولانا (شاعر)	۶۶۰	
۷۰۶	نجیب الدین بزغوش	۵۴۰،۴۹۶،۷۸،۵۰،۲۲	میرخواند
۴۳	نجیب الدین کمال	۵۹۱،۵۷۶،۵۵۲،۵۴۶،۵۴۲	
	نخجوانی تبریزی (رجوع به محمد)	۶۳۶،۶۲۵،۶۲۱	
۱۹۸	نزاری قهستانی	۵۰۳	میرزا سلطان محمد (حاکم عراق)
۱۵	نسوی (شهاب الدین)	۶۸۴	میرزا عبداللطیف
	نسیبی (رجوع به عمادالدین)	۷۱۴	میرعلدا شاه
۴۲۶،۴۷۷	نصرالله اخوی (حاج سید)		میر عبدالله (پدر شاه نعمت الله ولی)
۵۹۶	نصرالله زیتونی قاضی	۶۸۴	
۵۲۳	نصرالله فلسفی		میرعلی شیرنوائی (رجوع به علیشیر)
	نصره الدین، احمد بن یوسف شاه	۳۸۱	میرفضل الله
	(رجوع به احمد)	۴۴۲	
	نصره الدین شاه یحیی مظفری (رجوع به شاه یحیی)		میرولی
۱۱۹	نصره الدین ستای		مینورسکی (برفسور) (رجوع به ولادیمیر مینورسکی)
۱۴۱،۹۶،۶۲،۲۳	نصیرالدین طوسی	۶	
۶۴۵،۶۴۴،۵۷۶،۳۲۸		۶۱۱،۲۴۱	نابلئون
		۴۱۹	نادرشاه افشار
		۷۶	نارین یوقا
		۷۵۲،۷۵۰،۷۴۸	ناسولیس (انگلیسی)
		۶۳۹،۷۶۱	

نورالدین عبدالرحمن اسفرائی (رجوع به عبدالرحمن)	۶۱۱	نصیر الدوله شیرازی
نورالدین عبدالرحمن جامی (رجوع به جامی)	۶۸۱	نظام الدین امیرعلیشیر نوائی (رجوع به علیشیر)
نورجهان (ملکه هند) ۲۸۸	۱۵۵	نظام الدین ابوالعالی نصرالله
نورالله شوشتری (قاضی) ۶۶۰، ۶۰۹	۵ (مقدمه)	نظام الدین اولیا
۳۰۶، ۷۲۷	نظام الدین محمود قاری (رجوع به محمود)	نظام الدین حکمت
نوروز (فرزند اتابک صاحب دیوان)	۱۲۸	نظام الملک (خواجه)
۳۹	۴۹۳	نظام تبریزی
نوروز (سردار مغولی) ۲۳۲	۲۶۶، ۲۴۳، ۲۰۶	نظام شامی
نوشیروان ۶۸۲	۴۹۷، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۱	نظامی عروضی سمرقندی
نوگای ۳۶	۷۷۱	نظامی گنجوی ۳۱۰، ۳۰۶، ۸۹
النویری (شهاب الدین احمد البکری)	۷۸۴، ۷۸۳، ۵۴۰، ۴۶۵، ۴۶۲	۷۸۵
۷۰	۷۸۵	نعمان شاه (فرزند حافظ)
نیکلای سوم ۲۵	۳۸۵	نعمه الله ولی (شاه) ۴۶۵، ۴۵۹
نیکلسون، دکتر (انگلیسی) ۱۲۷	۴۶۵، ۴۵۹، ۴۷۲، ۵۰۴	۴۶۸
۶۱۱، ۱۳۷	۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱	۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۷، ۶۸۶
نیکولاس ۵۹	۷۲۲، ۷۲۱، ۶۹۲	نعمت حیدری
نیر کرمانی ۴۶۸	۷۵۷	نوائی (رجوع به علیشیر)
و	۱۲۹	نوح
وافی علیشاه سیرجانی ۶۸۶	۱۴۷	نورالدین بن شمس الدین محمد
والتریف ۴۰۸، ۴۰۵	۱۶۱	نورالدین رصدی
والتر هیتز ۵۹۴		
والثویت من ۱۵۳		
وامق ۴۴۵		
وان هر ۲۰۱		
واهل (آلبانی) ۴۰۷		

ویلیام جونز (انگلیسی - مشرق)	۲۴۴	وایت (دکتر انگلیسی)
۴۰۷،۴۰۴	۱۵۹	وجیه الدین زنگی
ویلیام موریس (انگلیسی)	۲۹۳	وجیه الدین محمود سربدار
۵۵۵	۲۳۱	وجیه الدین نسفی
ویلیام ارسکین ۵۰۲، ۵۵۰، ۵۴۹	۶۳۸، ۳۱۴، ۱۸۴	وحید دستگردی
۶۶۳، ۶۰۰	۷۶۳	
وین فیلد (انگلیسی)	۷۰۵، ۴۰۰	وحید الاولیاء (احمد تبریزی)
۶۵۵، ۳۹۹، ۱۸۷		وشمگیر (رجوع به قابوس)
ویلیام اف روبرک ۹		وطواط (رجوع به رشید الدین)
۵		وصاف (رجوع به عبدالله بن فضل الله شیرازی)
هاتفی		وقار بن وصال شیرازی
۶۷۳، ۲۲۱		ولادیمیر مینورسکی (برفسور)
هارون پسر صاحب دیران		۵۷۲
۴۰		۵۶۰، ۵۸۸، ۵۷۷
هارون الرشید		۴۶۰
۳۲		ولی قلی شاملو
هامبورگ گشتال (مشرق)		۷۲۶
۱۸۷، ۹۴		۵۳۱
هانری کردبه		وستن فلد (آلمانی)
۸۲		۸۹
هدایت (رجوع به رضاقلی و مهدیقلی)		۱۲۹
هدن هیندلی (جان)		۳۶۱
۴۰۵		وهبی
هدیت ملک (دختر رشید الدین)		۴۱۳
۱۲۱		ویکتور روزن (رجوع به بارون)
هراس - (شاعر رومی)		۷۸۵، ۲۰۱
۷۳۸		ویکتر فورس کلارک
هرتفرد		۳۹۹، ۳۹۷
۶۴۷، ۶۴۵		۴۰۸، ۴۰۴
هرتداف نویان		۷۶۴
۶۱		
هرمان بیکنل		
۴۰۵، ۳۷۹، ۳۷۸		
۴۰۸، ۴۰۷		
هلاکو (خان مغولی)		
، ۴۷، ۳۰، ۲۶، ۲۴		
۲۳، ۲۱۰، ۱۰۶، ۹۶، ۹۱، ۷۸، ۵۰		
۷۰۶، ۲۳۱، ۲۲۶، ۲۱۳		
۶۷۳		
همام الدین تبریزی		
۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶		
۴۴۳، ۴۶۸، ۱۹۹		

۳۳۲	یزدجرد	۴۹۵	همام الدین طبیب
۲۳۴	یسوری نکوداری	۱۲۱	همام الدین (فرزند رشید الدین)
۴۴۶	یعقوب (پیغمبر)	همام الدین محمد بن برهان الدین محمد	
۵۸۹، ۵۸۸	یعقوب (آق قوینلو)	۶۲۶	شیرازی
۵۹۰، ۵۹۱، ۷۱۱، ۶۴۸		۷۲۶، ۵۹۸، ۵۴۷	همایون شاه هندی
۵۹۲		۳۳۵	هندوشاه
۷۲۹، ۲۹۱	بین الدین نزل آبادی	۷	هنری (دوک سیلزی)
۱۰۳	یعقوب بن شیخ میر علم	۵۲، ۲۰، ۱۶	هنری هوارت انگلیسی
۷۲۹	یوسف امیری	۸۰	هوارت (رجوع به کلمان)
	یعقوب بن محمد بن علی الطاوسی	۲۹۰	هونوم شیندلر
۵۰۲		ی	
۸۲۸، ۷۲۲، ۵۳۶	یوسف اندکانی	۲۰	باجوج
۷۲۹		۵۸۲، ۵۴۳	یادگار محمد
۶۷۳	یوسف بدیمی		یار شاطر (رجوع به احسان الله - دکتر -)
۵۹۷، ۴۱۹	یوسف نیک	۱۴۱، ۱۵۰، ۷	یاقوت الحموی
۵۸۴	یوسف (پسر اوزن حسن)	۱۲۱	یاقوت المستعصی
۵۱۳	یوسف شاه دامغانی حروفی	۴۰	یحیی (پسر صاحب دیوان)
۳۵۰	یوسف شاه مغنی	۲۶۴	یحیی نراد
۷۸۰، ۷۷۹، ۴۴۶	یوسف		
۳۶	یوشموت		
۵۰۲	یونس (خانزاده مقولی)		

۲- فهرست کتب و مجلات

۷۷۸	احسن القصص	۶۸۲	آئین اکبری
۷۲۷	احقاق الحق	، ۴۵۹، ۲۹۷، ۲۸۷، ۱۵۹	آتشکده
۱۱۲، ۱۰۷	الاحیاء و آلائه	۷۲۳	
۷۳۷	اختیارات	، ۲۸۷، ۲۰۰، ۱۶۵	آتشکده آذری
	اخلاق الاشراف (نظام الدین عید زاکانی)	۳۶۶، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۲۸، ۳۹۱	
، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۲		۷۲۶، ۷۲۲، ۴۴۴، ۴۳۳	
۳۳۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷	اخلاق جلالی (مولا نامحجلال دوانی)	۱۳۸	آنتنم (مجموعه)
۶۴۷، ۶۴۴، ۵۴۳، ۳۲۹	اخلاق محسنی (حسین واعظ کاشفی)		آثار الباقیه (ابوریحان محمد البیرونی
۷۳۶، ۶۴۵، ۶۴۴، ۳۲۹		۱۴۱	الخوارزمی
اخلاق ناصری (خواجه نصیر الدین طوسی)			آثار البلاد (ذکریا بن محمد قزوینی)
۶۴۵، ۳۲۱، ۱۴۱		۱۴۱، ۹۰، ۸۸	
ادبیات ایران در عصر استیلای تاتار		۷۸۵	آثار روکرت
مقدمه - ج		۶۵۸، ۵۲۲	آخرت نامه
از سعدی تاجامی		۶۵۷، ۵۲۲	آدم نامه
استظهار الاخبار (قاضی احمد دامغانی)		۴۶۹	آرایش نامه
۱۲۹		۲۷۷	آرشیو دولتی فرانسه
استوار نامه		۷۶۲	احادیث منقولہ از ابوذر
، ۶۵۸، ۵۲۰، ۵۰۶		۶۷۳	احسن التواریخ (حسن روملو)
۴۶۸	اسرار ابریشم (رساله)	۷۴۶	

۷۴۱،۶۶۴،۶۶۳،۶۳۹،۶۰۰	اسرار التنزیل (البيضاوی)	۸۵
۳۰۴	اسرار فاتحه	۴۴۹
۳۹۴	اسرار قاسمی	۷۳۷
۶۷۲	اسکندرنامه (حروفیه)	۶۵۶
۴۶۵،۴۶۱	اشعة اللغات	۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۳
۴۶۷	اعتقادنامه	۷۶۰، ۶۵۳، ۱۸۱
۴۶۷، ۴۶۵	آفاق و انفس (بسحق اطعمه)	۷۶۹
۶۵۸، ۶۵۷، ۵۲۲	بشارت نامه	۴۶۸
۴۹۴، ۴۷۷، ۴۷۳	اکبرنامه	۶۸۲
۶۱۴	الف ليلة و ليلة	۳۰۰
۴۹۴	الرسالة العلوية في احاديث النبويه	۷۳۷
۷۷۶، ۲۷۶، ۲۰	امل الامل	۶۰۸
۵۸۸	امير عليشير نوائي (على اصغر حکمت)	۶۰۶
۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۱	الاربعون السلطانية	۶۴۸
۷۶۴، ۷۱۳، ۶۳۰، ۶۲۸، ۳۶۶	انموذج العلوم	۶۴۸
۷۶۵	انوار سهيلي	۶۸۱، ۶۴۵، ۶۴۰
۷۰۹	انسكلويديا (اسلام)	۷۳۶
۱۱۲، ۱۱۰	انيس العارفين	۷۰۷
بيست مقاله قزويني مقدمه - ی	انيس العاشقين	۷۰۳، ۶۹۸، ۶۹۷
۲۷۸	انيس العشاق	۶۹۸
پ	اوصاف الاشراف	۶۷۹
بنجاه غزل از حافظ (پروفور آرتور	بابرنامه	۳۲۸
۴۰۳	ب	۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۸
بنج گنج (رجوع به خسه نظامی)		

ت	تاریخ جدید شهر یزد (احمد بن حسین بن علی الکاتب) ۵۰۳، ۴۹۹
تاریخ ابوالفرج بن العبری ۳۵۱۵	تاریخ حمزه اصفهانی (باترجه لاتین آن چاپ لایزیک) ۱۲۸
تاریخ ادبی ایران در ازمنه جدید (براون)	تاریخ خاندان آل مظفر (محمود کتبی) ۴۸۹، ۳۷۰
مقدمه - ۵۹۸، ۶۹۶	تاریخ خاندان مظفری (معین الدین یزدی) ۴۸۸
تاریخ ادبیات ایران (ادوارد براون)	تاریخ دیاربکر به (ابوبکر طهرانی) ۵۷۷
مقدمه ج، ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۸۴	تاریخ رشیدی ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۴۹
۶۷۸، ۶۴۱، ۶۸۱	تاریخ رشید الدین (رجوع به جامع - التواریخ رشیدی) ۱۴۴
تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا زمان حاضر	تاریخ زندگی هلاکو خان (کاترمر فرانسوی) ۹۶
مقدمه - ی	تاریخ سرجان ملکم ۲۴۱، ۲۳۲، ۵۵۲
تاریخ ادبیات عرب (بروکلن) ۴۷۳	تاریخ سرهنری هوارد ۱۶، ۳۳، ۴۵
۵۷۶، ۴۷۷	۲۳۴، ۵۷، ۵۳
تاریخ اصفهان (عبدالرحمن بن اسحق الاصفهانی) ۱۴۱	تاریخ سلاله های سلاطین مسلمان - تألیف لین بول ۵۴۱، ۵۲۸
تاریخ الخلفا (السیوطی) ۲۱۳	تاریخ شعرشانی ۲۰۱، ۴۷۶، ۵۵۹
تاریخ الدولة العلیه . (عبدالرحمن یشک شرف) ۵۸۰، ۵۸۶	۶۰۷، ۷۷۹، ۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۶
تاریخ انقلاب ایران	تاریخ شعر ترکی (گیب) ۱۳۰۱، ۶۴۱
تاریخ ایران (میرزا محمد حسین ذکاء الملک) ۵۳۴	تاریخ عصر حافظ (دکتر قاسم غنی) ۲۱۵
مقدمه - یب	تاریخ غازی ۱۰۲
تاریخ آل سلجوق ۱۰۲	تاریخ فتوحات شاه اسمعیل ۵۹۷
تاریخ ایرانیان (کنت گیبو) ۶۱۱	
تاریخ ایران (کلان مارکهام) ۵۳۹	
تاریخ ابن ابی الخیر (رجوع به شیراز نامه)	
تاریخ بناکتی ۱۴۳	
تاریخ تیسود (ظفر نامه - نظام شامی)	
۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶	

تاریخ هرات (معین الدین اسفزاری)
رجوع به دروشت الجناة .

تاریخ هندوستان-سلطنت بابر

(تألیف ارسکین) ۶۶۳، ۶۰۰، ۵۵۰، ۵۰۲

تاریخ هرات (عبدالرحمن فامی) ۲۲۹

تاریخ هندوستان (قاسم فرشته) ۳۸۴

تاریخ هندوستان- (البوت) ۱۵۷، ۱۵۳

تاریخ سین (الغزرجی) ۴۸۲

التبیان (احمد بن ابی عبدالله) ۱۴۱

تجارب الامم (ابن مسکویه) ۱۲۷

تجارب الملوك ۵۴۹

تجريد الكلام فى تحرير عقاید الاسلام

۵۷۶، ۴۰۱

تجريد (شرح علاء الدین قوشچی) ۵۳۹

تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار (وصاف

الحضرة) ۹۳

تحفة الاحباب ۴۸۷

تحفة الاحرار ۷۷۵، ۷۷۴، ۷۶۶

۷۸۴

تحفة روحانی ۶۴۸

تحفة القرائب ۱۴۱

تحفة سامی ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۳۸، ۵۴۶

۷۶۲، ۷۴۵

تحفة الصلوة ۷۳۷

تحفة العلیه ۷۳۷

تحریرات صدر الدین القونیوی ۸۶

تحقیق منہب صوفیان ۷۶۲

التدوین (الرافعی) ۱۲۷

تاریخ کبیر رشید الدین (جامع التواریخ)

۱۴۴

تاریخ گزیده ۱۳۰، ۱۲۶، ۷۶، ۲۲

۱۶۳، ۱۶۱، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۰

۲۲۱، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۹، ۱۶۵

۴۹۰، ۴۸۹، ۳۱۴، ۲۰۶

تاریخ لئون کاهون ۱۷

تاریخ محمد بن جریر الطبری ۱۲۷

تاریخ مصر- تألیف لین پول ۵۲۸

تاریخ معین الدین یزدی ۲۱۳

تاریخ مغرب ۱۴۱

تاریخ مفولان آسیای وسطی (تألیف

الباس) ۵۰۲، ۲۲۴

تاریخ مفول از چنگیز تا تیمور (بارون

دهسن) ۱۶

تاریخ مفول (سرهنری هوارد) ۱۶

۲۳۴، ۳۳

تاریخ مفول (کارترمر) ۱۰۱

تاریخ منجم باشی ۵۳۶

تاریخ نامه هرات یا تاریخ سیفی ۲۲۹

۲۳۳

تاریخ نظام شامی (رجوع به ظفر نامه

شامی)

تاریخ وصاف ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۳، ۱۵

۴۹۰، ۱۶۵، ۱۲۵، ۹۷، ۹۲

تاریخ هرات (ابو اسحق احمد بن یاسین)

۲۲۹

۳۹۹	ترجمه های دیوان حافظ	۶۴۱	تذکره ابوطالب
۶۲۶	ترکبه در اروپا (چارالزیوت)	۷۳۰	تذکره نعت شاهجهانی
۲۴۳	نزوات و ملفوظات تیسور	۱۲۷	تذکره الاولیاء (عطار)
۲۷۶، ۲۴۵		۱۰۱، ۶۰	تذکره الشعراء دولتشاهی
۴۷۳	تصریف (زنجانی)	۲۵۱، ۱۹۶، ۱۸۳، ۱۶۱، ۱۵۶	
۴۷۶	التعریفات (سید شریف جرجانی)	۳۴۵، ۳۴۱، ۲۹۶، ۲۹۱، ۲۸۷	
۶۴۸	تعریف العلم	۴۱۰، ۳۶، ۶۳، ۵۹، ۳۵، ۱۳، ۴۷	
۲۳۹	تفسیر ابواللیث	۵۰۰، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۴۴، ۴۲۳	
۷۶۳	تفسیر جامی	۵۶۹، ۵۴۶، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۲	
۶۴۸	تفسیر سورة الملق	۶۶۲، ۶۳۷، ۶۳۴، ۶۲۱، ۶۲۸	
۶۴۸	تفسیر سورة الکافرون	۷۲۸، ۷۲۷، ۷۲۱، ۷۱۲، ۷۱۱	
۶۰۸	تفسیر فاتحه و سوره یوسف	۷۳۱	
۶۴۳	تفسیر مواهب علیه	۵۱۵	تذکره الشعراء ترکی (لطیفی)
۱۴۱	التفهیم فی التنجیم (البیرونی)	۵۱۳	
	تکلمة الاخبار (علی بن عبد المؤمن)		تذکره خزانه عامره (میر غلامعلی آزاد)
۵۶۷		۳۸۵، ۳۵۴	
۲۳۷	تلخیص المفتاح (خطیب قزوینی)	۵۱۳	تذکره عاشق چلبی
۱۳۱	التنبیه والاشراف		تذکره میخانه (عبدالبنی فخر الزمانی)
۱۴۱	تنسوق نامه ایلخانی (خواجہ نصیر)	۳۶۶، ۳۶۵	
۱۰۸	توضیحات (خواجہ رشید الدین)	۲۱۰	ترجمه اشعار حافظ (جرترود بل)
۵۴۸، ۵۴۶	تزک بابری		ترجمه انگلیسی بهارستان جامی
۲۵۹، ۲۲۱	تیسور نامه (هاتفی جامی)	۶۳۱	
	ج	۳۹۷	ترجمه دیوان حافظ (ویلبر فورس کلارک)
۴۴۹، ۱۸۴	جام جهان نسا		ترجمه چهارمقاله عروضی (مقدمه) ب
۱۱۰	جامع التصانیف الرشیدیہ	۳۹۹	ترجمه گلشن راز
۹۵، ۹۲، ۶۴، ۲۲، ۱۵	جامع التواریخ		
۱۴۳، ۱۲۹، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۱			

حافظ شیرازی (هرمان ییکنل) ۳۷۸	جامع التواریخ (حافظ ابرو) ۴۷۳
۳۷۹	جامع الستین ۷۳۶
۷۱۹، ۷۱۸ حال نامه	جامع مفیدی ۶۸۴، ۴۹۹، ۴۸۸
حبیب السیر ۴۷، ۵۰، ۱۶۳، ۱۹۴	جاویدان ۶۵۹
۳۴۱، ۳۲۵، ۲۵۶، ۲۳۰، ۲۲۵	جاویدان کبیر ۵۱۸، ۵۱۱، ۵۱۰
۳۷۶، ۳۷۴، ۳۶۵، ۳۴۹، ۳۴۵	۶۵۸، ۵۲۰
۴۷۴، ۴۷۳، ۴۴۴، ۴۳۳، ۳۷۹	جاویدان نامه ۶۵۶، ۵۲۱
۵۳۹، ۵۳۸، ۵۰۸، ۵۰۰، ۴۷۷	جغرافیای حافظ ابرو ۶۱۲
۵۵۹، ۵۵۲، ۵۴۶، ۵۴۳، ۵۴۱	جغرافیای لُ استرانج ۱۳۵
۶۱۷، ۶۰۹، ۶۰۵، ۶۰۲، ۵۷۷	جمع الجوامع ۴۸۳
۶۸۸، ۶۷۵، ۶۷۳، ۶۴۰، ۶۱۴	جمشید و خورشید (سلان) ۳۴۶
۷۴۶، ۷۴۳، ۷۴۰، ۷۳۴، ۷۱۳	جوامع الحكایات (عوفی) ۲۳۹
۶۰۹ حدائق الحقیقه	جواهر الاسرار و ظواهر الانوار ۶۵۲
۴۸۸ حدائق السحر (وطواط)	جواهر التفسیر لتحفه الامیر ۶۴۳
۶۴۱ حدیقه السعده	۷۳۶
۱۸۴ حدیقه (سنائی)	جهانگشا (عطا ملک جوینی) ۲۲، ۱۵
۷۰۹ حسن وعشق	۹۰، ۴۹۴، ۱۹۷، ۱۵۱، ۳۱
۱۹۳، ۱۹۲ حق الیقین (شبستری)	۱۳۹، ۱۲۸، ۹۲
۵۰۶ حقیقت نامه	جهان نامه ۱۴۱
۵۰۱ حلل مطرز	چ
۷۷ حوادث السهور	چهار مقاله نظامی عروضی ۷۷۰، ۹۰
۱۵۱ حوادث الجامعه (ابن الفوطی)	ح
۶۷۷ حیاة ابن خلدون	حاجی خلیفه (کشف الظنون) ۱۹۵، ۱۹۳
خ	۱۲۷، ۷۳۸، ۵۳۹
۴۶۱ خاتمه دیوان اطعمه	حاشیه بر تهذیب المنطق ۶۴۸
۷۶۵ خاتمة الحیاة (جامی)	حافظ طبع قزوینی ۳۷۱
۷۶۷، ۷۵۱ خرد نامه اسکندری	
۷۸۱، ۷۸۰	

۷۸۶	دیوان جامی
۴۱۸،۴۱۲،۴۰۲،۳۹۷	دیوان حافظ
۴۲۴،۴۲۳،۴۲۰	
۳۴۱	دیوان حافظ چاپ درز نوبک شوانو
۴۰۱،۳۸۰	
۴۰۲،۳۵۹	دیوان حافظ طبع خلخالی
۴۱۹	
۳۹۲	دیوان روح عطار
۷۰۹	دیوان سعدی
۲۱۵	دیوان شاه شجاع
۶۸۶	دیوان شاه نعمت‌الله ولی
۳۳۹،۳۲۶،۳۱۹	دیوان عیید زاکانی
۳۹۲	دیوان عضد یزدی
۷۴۴	دیوان سلطان سلیم (عشانی)
۱۵۳	دیوان فانی
۶۹۸	دیوان قاسم الانوار
۷۰۸	دیوان کاتبی
۳۴۶	دیوان سلمان ساوجی
۴۴۸	دیوان مغربی
۷۱۸	دیوان مولانا لطف‌الله نیشابوری
۲۰۰	دیوان نزاری قهستانی
ذ	
	ذکر ولایات کرمان (ناصر الدین کرمانی)
۱۴۱	
ر	
۲۰۱	رباب نامه
	رجال حبیب‌السیر (عبدالعزیز نوائی)
۶۰۲	
۳۷۰	رحلة ابن بطوطه

۶۲۷،۶۲۵،۵۵۲	خلاصة الاخبار
۱۱۷	خلاصه رسائل خطی رشیدالدین
۷۳۹،۷۴۷	خسبة المتعیرین (نوائی)
۷۴۲،۳۵۹	خسبه نظامی گنجوی
۷۸۴،۷۸۲	
۳۰۸	خسبه خواجو
۴۶۵،۴۶۱	خواب نامه بسحق
۶۴۸	خواص الحروف
د	
۴۷۶،۴۷۳	دائرة المعارف اسلام
۵۷۲	
۴۶۱	داستان مزعفر و بفرآ
۴۴۲،۱۹۲	دانشندان آذربایجان
۴۰۷	درج الدرر (اصیل الدین الدشتکی)
۴۳۷	الدرر الکامنه فی اعیان السامه الثامه
۴۴۹	درر الفرائد
	درسی از دیوان حافظ (علی اصغر حکمت)
۳۸۵	
۶۲۷،۵۵۲	دستور الوزرا
۲۰۰	دستور نامه
۴۶۰،۴۶۱	دیوان بسحق اطعمه
۲۹۷	دیوان ابن یسین
	دیوان اطعمه رجوع بدیوان بسحق
۱۶۲	دیوان امامی
۴۷۰،۴۶۹،۴۶۷	دیوان البسه
۱۲۸	دیوان النسب
۳۱۶	دیوان انوری

۴۸۱	رسالة عضديه	۱۸۲	رسائل (بديع الزمان همدانی)
۶۴۸	رسالة في اثبات الواجب	۶۹۸	رسالة الامانة
۶۴۸	رسالة في تحقيق العدالة	۳۱۰،۳۰۸	رسالة البادية
۱۲۷	رسالة القشيره	۶۴۸	رسالة الزوراء
۴۶۸	رسالة قلميه	۱۰۹	رسالة السلطانيه
۴۸۷	رسالة مرغوب القلوب		رسالة السنجريه في الكائنات العنصريه
۴۷۷	رساله مراتب وجود (جرجاني)	۱۴۱	(امام عمر بن سهلان ساوجي)
۱۴۱	رسالة ملكشاهي	۷۶۳	رسالة النايه
۳۱۰	رسالة مناظرة نمد وبوريا		رسالة ادبيات معاصر (رشيد ياسي)
۵۱۸	رسالة مفتاح الحياه	۵۹۸	رسالة تعريفات موسوم به < ده فصل >
۵۴۷	رسالة نوائى (على اصفر حكمت)	۴۶۹،۳۳۹،۳۳۴،۳۱۹،۳۱۸	
۶۰۶		۷۶۲،۶۴۸	رساله تهليليه
۷۴۸	رشحات (على بن حسين كاشفي)	۶۹۷	رسالة بيان علم
۶۷۲،۶۴۱،۶۴۲،۶۲۸		۷۳۷	رسالة حاتيه
۷۵۸،۷۵۶،۷۵۱،۷۵۰		۷۳۸	رساله در اوراد و ادعيه
۷۵۹			رساله در احوال جلال الدين رومي
۵۷۸،۵۸۶	روايات انجلیتو	۶۴۸	رساله در ماهيت عدالت
۵۳۹،۵۲۰	روزنامه آسياني پاریس	۳۳۹،۳۳۷،۳۱۸،۳۱۵	رساله دلاکشا
۷۴۳		۶۹۷	رسالة سؤال وجواب
۵۲۲	روزنامه آسيائي سلطنتي انگلستان	۱۹۲	رسالة شاهد (شيخ شبستري)
۱۹	روزنامه تاييز	۳۳۹،۳۳۳،۳۱۷،۳۱۵	رسالة صديبد
۲۶۲	روزنامه غرووات هندوستان	۴۶۹	رسالة صدوعظ
۳۱۰،۳۰۹	روضة الانوار	۶۴۸	رسالة صبيحه وصدا
۶۰۷	روضة الاحباب في سيرة النبي	۶۹۷	رسالة عدد در مقامات
۶۰۹	روضات الجنات		رسالة عرض لشكر (جلال الدين دواني)
	روضات الغنائات في تاريخ مدينة هرات	۵۸۸	
۲۳۶،۲۲۹	(معين الدين اسفزاری)	۵۰۸	رسالة علم نقطه
۱۹۵،۶۲۰،۴۷۳			

۱۸۶،۱۲۸	روضة الشهدا (حسین واعظ کاشفی)
۷ سالنامه انگلستان (ماتیو پاریس)	۷۳۷،۶۴۰،۶۳۹،۶۲۷
۷۷۶،۷۷۵،۷۶۷ سبعة الابرار	روضة الصفا ۵۴۲،۴۹۶،۲۳۰،۲۰۹
۳۱۰ سبع الثانی	۶۲۱،۵۵۲،۵۴۶،۵۴۴
۷۸۲،۷۸۰،۷۷۵،۷۶۵ سبعة جامی	روضة اولوالالباب (داود بن کتبی) ۱۴۳
۷۳۷ سبعة کاشفی	رومنوژولیت (علی اصغر حکمت) ۷۶۷
۳۸۰ سرزمین هند (علی اصغر حکمت)	۶۴۱،۷۸۵
۶۰۱	ریاض العلماء (میرزا عبد الله آقندی) ۶۴۰
۴۸۷ سرمه سلیمانی	ریاض الملوك (نظام الدین تبریزی)
۱۹۲ سعادتنامه	۴۹۳
۷۲۲ سعی الصفا	۴۴۸ ریحانة الادب
۵۸۰ سفرنامه تاجر ایتالیائی	ریش نامه عبید زاکانی ۳۱۹،۳۱۷
۸۲ سفرنامه سیاح اروپائی	۳۳۳
۵۹۲ سفرنامه سیاح ونیزی	ز
۹ سفر نامه ویلیام روبرک	زاد السافرن ۱۸۸
۷۴۸ سفينة الاولیاء	زبدة التواریخ بایستقری ۲۴۳،۲۴۲
۶۳۳ سفينة الشعرا ترجمه سلیمان فہمی	۲۹۸
۷۷۲،۷۷۱،۷۶۶ سلامان و ايسال	زبدة التواریخ (جمال الدین کاشی)
۱۲۹ سلجوقنامه ظہیری نیشابوری	۱۲۸
۷۵۷،۷۵۶،۶۰۵ سلسله النہب	زبدة التواریخ (حافظ ابرو) ۴۹۷
۷۷۱،۷۶۸،۷۶۶	۶۱۹،۶۹۹
۷۰۵،۷۰۴،۶۹۵ سلسله النہب الصفویہ	زندگی و آثارشاه نعمت الله ولی ۶۸۳
۴۸۲،۲۱۵،۲۱۰ سلسله کتب گیب	زیج الغ بیکی ۵۳۹
۵۲۲،۴۸۹	ژ
۶۳۲ سلسله نسخ تاریخ فارسی	ژورنال آسیائی ۳۰۶،۱۶۱،۱۳۷
۴۹۳ سلوان المطاع فی عدوان الاتباع	۶۵۷،۶۲۰،۵۱۱
۱۷۹ سوانح (شیخ احمد غزالی)	س
	سالنامه (تاریخ الکامل) ابن اثیر ۱۴

۴۰۱	شرح تجرید الکلام (علامه حلی)	۱۳۶	سندباد نامه
۴۷۵	شرح تلخیص (خطیب قزوینی)	۶۱۱	سه سال در آسیا (گینو)
۶۴۸	شرح تهذیب المنطق		سه سفرنامه -
۷۶۳	شرح جامی		اول شرح جیوان باتیستا راموزیو -
۷۶۲	شرح چهل حدیث		دوم مسافرت های یک تاجر در عهد شاه اسمعیل
۳۹۷	شرح سروری		سوم حکایت ونستیو دالساندری
۳۹۷	شرح سودی		سفرونیز در دربار شاه طهماسب ۵۳۱
۳۹۷	شرح شععی		سیر النبی (ابن هشام) ۱۲۷
۶۴۸	شرح العقاید المضدیه		سیر الملوك وواجه نظام الملك (سیاست- نامه) ۱۲۸
۵۰۱	شرح قصیده برده		سی نامه (میرحسینی) ۱۸۸
	شرح قصیده تائبه و میبه و خمریه (عمر- بن الفاضل المصری) ۷۶۲		ش
۱۹۰	شرح گلشن راز (لاهیجی)		شاهنامه فردوسی ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۲۹، ۸۹
۷۶، ۱۷۹	شرح لمعات (اشعه- جامی)		۷۸۴، ۷۷۹، ۵۳۸
	شرح مطول (مولانا سعدالدین تفتازانی)		شاهنامه یا چنگیز نامه احد تبریزی ۱۴۷
۳۴۷			شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ۲۵۶
۳۷۰	شرح مواقف قاضی عضد		شد الازار ۴۹۱، ۳۶۹، ۳۳۳، ۱۷۰
۷۳۶	شرح منثوی		شرح آلات نجومی ۷۳۳
۱۴۱	شرح نزهة القلوب		شرح احوال جامی (علی اصغر حکمت) ۵۵۹
۷۶۱	شرح فصوص الحکم		شرح القسم الثالث من المفتاح (مختصر المعانی) ۴۷۵
۴۸۷	شرف نامه (احمد منیری)		شرح الشکات والبیان ۱۲۴
۵۰۶	شش جاریدان		شرح بر کتاب کافیه ابن حاجب ۷۶۳
	شش سفرنامه در ایران از سیاحان		شرح بر کتاب مفتاح الغیب ۷۶۳
	ابطال یائی در قرون شانزدهم و هفدهم		
۵۳۱			
۷۸۴	شعر المعجم (شبلی نعمانی)		

ط	شعر العجم ۳۵۱،۳۴۵،۱۵۴
طب عربی (ادوارد براون) (مقدمه) ب	۳۶۴،۳۵۷
طبقات الاطباء (ابن ابی اصیحه) ۸۷	۵۱۴
الطبقات الشافعی (السبکی) ۴۸۳	شعر فارسی در عصر شاه رخ ۶۸۰
طبقات القراء ۲۱۶	شقائق النعمانیه ۵۳۹،۵۱۴
طبقات همدانی - تألیف ابو عبدالله محمد	شواکل الحور فی شرح هیاکل النور
بن سعد الواقدی ۱۴۱	۶۴۸
طرائق الحقایق ۶۹۱،۵۱۹،۴۵۹	شواهد النبوه (عبدالرحمن جامی) ۶۰۷
طرب المجالس ۱۸۹	۷۶۰،۷۴۹
طفرای هیاون ۷۲۲	شیراز نامه (ابوالغیر زرکوب) ۳۶۹
الطهاره ۲۴	۴۹۲،۴۹۱
طبیات (سعدی) ۴۶۲	ص
ظ	صحائف الاخبار (منجم باشی) ۵۳۳
ظفر نامه (حمدالله مستوفی) ۱۳۷،۱۲۶	۵۷۷،۵۷۵،۵۸۴،۵۷۰،۵۳۶
۱۴۰،۴۹۶	صحیفه شاهی ۷۳۸،۷۳۶
ظفر نامه (شرف الدین علی یزدی) ۲۳۹	صرف میر ۴۷۷
۲۵۴،۲۵۲،۲۴۸،۲۴۵،۲۴۰	صد صبح - مجموعه (علی اصغر حکمت)
۵۰۰،۴۹۸،۴۹۶،۲۷۳،۲۵۸	۲۴۹
۶۳۵،۵۰۴	صفوة الصفاء ۷۰۴
ظفر نامه (شامی) ۴۹۵،۲۷۴،۲۳۶	صنایع الکمال ۳۰۴
۵۰۴،۵۰۰،۴۹۸	صور الاقالیم (ابوزید احمد بن سهل -
ظهور دولت ملی در ایران (والتر هیتز)	البلخی) ۱۴۱
۵۹۴	صور الکواکب (شیخ ابو الحسن صوفی)
ع	۱۴۱
عالم آرای امینی (روزبهان اصغرهانی)	ض
۵۹۶	الضوء اللامع فی اهل القرن التاسع
	۶۷۷،۴۷۷

۱۴۷	محمد	عالم آرای عباسی (اسکندریک منشی)
۷۲۲	غرائب الدنيا	۶۸۸، ۵۰۷
۲۶۲	غزوات هند	العبر و دیوان المبتداء والخبر
۳۶۳	غایة النهایه فی طبقة القراء	فی تاریخ العرب والمجم والبربر
۴۸۷	غیاث اللغات	(ابن خلدون) ۶۷۷
		عجائب الاخبار ۱۴۱
	ف	عجائب البحر (امام علی بن عیسی الحرانی)
۷۶۵	فاتحة الشباب (جامی)	۱۴۱
۱۴۱	فارسانامه (ابن بلخی)	عجائب المخلوقات (زکریا ابن محمد
۲۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۰	فارسانامه ناصری	القزوينی) ۱۴۱
۴۸۲، ۵۸۹، ۲۴۹، ۲۵۵		عجائب المقدور فی نواب تیسور (احمد بن
۳۲۵، ۳۶۸، ۴۱۹		عربشاه) ۴۳۱، ۴۷۸
	فاکة الخلفاء ومفاکة الظرفاء	۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۷
۴۷۹، ۲۳۹		عدم تساوی نژادهای انسانی ۶۱۱
۷۳۷	فتوت نامه سلطانی	عرش نامه ۶۵۷، ۵۲۲
	الفخری فی الاداب السلطانیه (ابن -	عرض لشکر ۶۴۸
۵	الطقطقی)	عرض نامه (رجوع به عرض لشکر)
۳۱۸	فالنامه (عبید زاکانی)	عرفان در شرق (پرفسور بالمر) ۳۹۹
۳۴۷، ۳۴۴	قراق نامه (سلیمان)	عشاق نامه (عبید زاکانی) ۳۱۹، ۳۱۸
۷۰۲	فرهنگ انجمن آرای ناصری	۳۳۹
۷۸۱، ۴۷۸	فرهنگ جهانگیری	عشق نامه (فرشته زاده) ۶۵۹، ۵۱۷
۱۱	فرهنگ سروری	عیون الثواریخ (ابوطالب علی
۴۷۸	فرهنگ شموری	الغازن البغدادی) ۱۲۸
۷۰۲، ۶۲۳، ۳۱۶	فرهنگ ناصری	عوارف المعارف ۱۹۳
۴۴۱	فرهنگ نامه	عیار دانش ۶۸۲
	فصل الخطاب	غ
۴۰۰		غازان نامه (نورالدین بن شمس الدین

فهرست کتابخانه پادشاه اود ۱۷۱	فصوص الحکم (محيى الدين بن العربي)
فهرست کتابخانه کمبریج ۶۵۳	۶۵۶، ۱۸۷، ۱۷۳، ۸۶
فهرست کتابخانه مجلس شوری ۳۱۵	۷۶۱
فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار	۶۵۸ فضیلت نامه
۶۹۸، ۳۴۲	۶۵۸ فقر نامه
فهرست کتب خطی فارسی موزه	۶۱۴ فلسطین در زمان مسلمانان
بریتانیا (تألیف ربو) ۴۴۸، ۴۳۳	فلسفه ابن خلدون (دکتر طه حسین)
۵۳۹، ۴۹۶، ۴۹۱، ۴۸۸	۶۷۷
فهرست کتب خطی دکتر ربو ۱۴۱	۱۵۵ فوائد الفوائد
۶۸۳، ۶۰۹، ۲۴۴، ۱۴۳	۴۹۴ فوائد السلوك
فهرست نسخ فارسی دانشگاه	۷۶۳ فوائد الضیایه
کمبریج ۶۵۸	۵۰۱ فوات الوفيات
ق	فهرست ربو ۲۴۴، ۲۷۷، ۵۰۰، ۴۹۲
قابوسنامه (وشمگیر) ۱۶۹	۴۶۱، ۴۳۳، ۳۵۹، ۲۰۹
القاموس المحيط والقابوس الوسيط	۵۷۶، ۵۴۹، ۴۸۸، ۴۷۸
(فیروز آبادی) ۴۸۲	۴۹۴، ۶۳۳، ۶۱۷، ۶۱۰
قرآن ۳۶۶، ۳۶۲، ۲۳۱، ۲۱۶	۵۳۹، ۵۰۴، ۷۴۶، ۷۲۷
۵۱۱، ۴۹۵، ۴۱۲، ۳۸۵	۶۸۶، ۶۸۳
۶۴۳	فهرست کتابخانه اداره هندوستان
۵۵۶	(تألیف اته) ۴۰۶
۷۷۸	فهرست کتابخانه بانک پی. یو. هند
۷۶۰، ۷۴۵، ۳۶۶	۳۹۱، ۳۴۴، ۳۴۲، ۱۵۵
قدس الانبیاء (الثعلبی) ۱۲۷	۴۲۲، ۴۱۹، ۴۰۶
	فهرست کتابخانه بادلیان (تألیف اته) ۹۵

۷۶۶،۷۶۴،۷۵۲،۷۵۰،۷۴۸	قواعد الاسلام (علامه حلی)	۵۹۶
۷۹۰،۷۷۶،۷۶۷		
۵۱۷	کتاب جاویدان (فرشته زاده)	
۴۸۷	کتاب حلیمی	۱۹۵
۷۱۰	کتاب دلربای	۴۷۷
۱۵	کتاب شهاب الدین نسوی	۲۵
۴۰۰	کتاب تاریخ فصل الخطاب	کتاب الابناء (ابن حجر العسقلانی)
۱۰۷	کتاب کاترمر	کتاب ارشاد - در ذکر قزوین (حافظ خلیل قزوینی)
۷۶۲	کتاب کافیہ ابن حاجب	۱۴۱
۵۷۶	کتاب مسافرت تاجر ایتالیائی	کتاب از سعدی تاجامی مقدمه - ج
	کتاب مشرقین انگلیسی مقدمه - ی	کتاب الانساب
۵۷۶	کتاب میرخواند	کتاب البلدان (احمد بن ابی عبدالله محمد البکری)
۶۰۷	کتاب وصاف الحضرة	۱۴۱
۲۲۹،۱۹۵	کرت نامه (ربیع پو شنجی)	کتاب التفهیم فی التنجیم
۳۲۱		کتاب العبر (ابن خلدون)
۶۵۸	کرتسی نامه	کتاب المجموعه الرشیدیہ
۳۶۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	کتاب المختصر (فتاوی)
	کشف الاسرار ودفع الاضرار	کتاب المعارف (ابن قتیبه)
۶۵۹،۵۱۶،۵۰۷		کتاب المفصل (زمخشری)
۴۷۵	کشف الاسرار وعدة الابرار	کتاب الیمنی - ترجمه العتبی
	کشف الظنون (ترجمه فلوگل آلمانی)	کتاب بروکلن
۵۰۲،۴۱۳،۳۹۸،۱۹۵،۱۲۸		کتاب بلوتن کرانز
۶۰۹،۵۳۹،۵۱۰		کتاب جامی (علی اصغر حکمت)
۴۷۵	کشکول (شیخ بهائی)	۶۷۲،۶۰۴،۵۶۹،۵۵۹،۳۶۴

۱۲۲	لطائف الرشیده	۳۶۶	کلام الله مجید
	لطائف الطوائف (علی بن حسین	۳۱۹،۳۱۳	کلیات عبیدزاکانی
۲۵۱،۱۶۷،۳۷۷	کاشفی)	۶۹۷	کلیات قاسم الانوار
۶۴۲		۳۲۵،۲۳۹،۱۵۸،۱۳۶	کلیه ودمه
۳۲۲،۳۱۳	لطائف و طرائف	۷۳۷،۷۳۶،۷۸۱،۴۲۹	
۶۳۶،۶۳۵،۶۳۳،۵۰۰	لطائف نامه	۳۰۹	کمال نامه (خواجو)
۳۹۹	لطیفه غیبیه - (محمدا را بی)	۴۶۴،۴۶۱،۴۶۰	کنز الاشتها
۴۱۸،۴۱۶،۴۰۰،۴۱۷		۱۸۸	کنز الرموز
	لغات شیخ عراقی (رجوع به اشعه اللغات)	۵۰۲،۵۰۱	کنه المراد فی وفق الاعداد
۴۸۷	لفت نعمت الله	ص	
۷۶۰،۶۵۳	لوائح (جامی)	۷۷۶	گرامر فارسی
۷۶۱	لوامع	۷۶۵،۶۳۰	گلستان (سعدی)
	لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق	۷۰۹	گلشن ابرار
۶۴۴		۱۹۰،۱۸۷	گلشن راز (محمود شبستری)
۱۶۶	لیلی و معجون (امیر خسرو دهلوی)	۱۹۲	
۷۶۷،۶۴۲	لیلی و معجون (نظامی)	۳۰۴	گل و نودوز
۷۸۵		۷۱۸	گووچوگان
۷۸۰،۷۶۷	لیلی و معجون (جامی)	۱۹۰	گوهر مراد (عبدالرزاق لاهیجی)
م		۳۱۰	گوهر نامه
۴۶۵	ماجرای برنج و بفر	ل	
	متم روضة الصفا (رضا قلی هدایت)	۹۰	باب الالباب (محمود عوفی)
۶۲۳		۷۳۶	باب معنوی فی انتخاب المثوی
۲۰۹	مثنویات خمسہ خواجو	۷۳۷	لب لباب مثنوی
۷۶۵	مثنویات سبعه جامی	۷۴۲	لسان الطیر
۴۴۰	مثنویات نظامی	۱۰۹	لطائف الحقائق

مجالس النفاس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)	۷۰۹	مثنوی بهرام و گل اندام	۷۰۹
۷۲۳، ۱۵۳	۷۱۰، ۷۰۹	مثنوی تجنیسات	۷۱۰، ۷۰۹
مجالس النفاس میرعلیشیر نوائی	۷۰۹	مثنوی حسن و عشق	۷۰۹
۷۴۷، ۷۰۸، ۶۳۷، ۶۲۸ (بترکی)	۷۰۹	مثنوی ده باب	۷۰۹
۶۷۴، ۶۷۳	۷۰۹	مثنوی ذوالبحرین	۷۰۹
مجالس النفاس (طبع علی اصغر حکمت)	۷۰۹	مثنوی ذوقافیتین	۷۰۹
۶۴۰، ۴۰۹، ۷۴۴، ۶۳۳، ۶۲۳	۷۱۱، ۷۱۰	مثنوی سحر حلال	۷۱۱، ۷۱۰
۷۰۸، ۶۶۰	۷۱۰	مثنوی سی نامه	۷۱۰
۶۳۷	۴۶۹	مثنوی شاهنامه البه	۴۶۹
مجله آسیائی فرانسه	۳۱۰	مثنوی صوفیانه	۳۱۰
۶۶۲	۱۷۶	مثنوی عشاقنامه (عراقی)	۱۷۶
مجله آینده	۴۶۹	مثنوی جنگ نامه صوف و کیمیا	۴۶۹
۵۰۴، ۵۰۰	۲۹۸	مثنوی مولانا جلال الدین رومی	۲۹۸
مجله ارمغان	۷۷۰، ۴۰۶		۷۷۰، ۴۰۶
۷۶۳، ۶۳۸، ۲۲۵، ۳۱۴	۴۶۹	مثنوی مخیط نامه	۴۶۹
مجله انجمن همایونی آریائی	۴۵۷، ۴۴۲	مثنوی مهر و مشتری	۴۵۷، ۴۴۲
۷۶۶	۷۰۹	مثنوی ناظر و منظور	۷۰۹
مجله ایرانشهر	۴۳۷، ۴۳۳، ۱۷۰	مجالس العشاق	۴۳۷، ۴۳۳، ۱۷۰
مقدمه ی	۶۷۰، ۶۳۷، ۶۲۸		۶۷۰، ۶۳۷، ۶۲۸
۲۷۸	۶۳۹		۶۳۹
مجله کاوه	۶۴۰، ۳۰۶، ۱۹۰	مجالس المؤمنین	۶۴۰، ۳۰۶، ۱۹۰
مجمع ارباب السلك	۷۲۷		۷۲۷
۱۲۹	۷۱۲، ۶۹۵، ۶۳۴	مجالس النفاس	۷۱۲، ۶۹۵، ۶۳۴
مجمع الانساب	۷۲۸، ۷۲۴، ۷۲۲، ۷۱۷، ۷۱۴		۷۲۸، ۷۲۴، ۷۲۲، ۷۱۷، ۷۱۴
۱۴۶			
مجمع البحرين			
۷۰۹			
مجمع الفرس			
۴۸۷			
مجمع التواریخ السلطانی			
۶۱۰			
مجمع الشعرا			
۶۳۳، ۱۵۹			
مجمع الفصحا			
۲۹۱، ۱۸۱، ۱۶۵، ۱۵۹			
۳۶۶، ۳۵۹، ۳۱۳، ۳۰۲، ۲۹۷			
۶۵۷، ۶۲۳، ۴۵۹، ۴۴۷، ۴۴۴			
۷۱۹			

۷۳۵،۶۴۲	محدود وایاز	۱۹۶	مجله التواریخ
۷۳۶	مختلف الجواهر	۱۹۵،۱۹۴،۱۶۰	مجله فصیحی خوانی
	مختصر الدول (ابو الفرج بن العبری)	۲۹۲،۲۸۹،۲۶۴،۲۵۱،۲۳۰	
۱۵۱،۸۸،۲۳		۴۵۹،۳۸۹،۳۷۶،۳۱۳،۳۰۵	
۴۷۵،۴۷۳	مختصر المعانی	۶۱۳،۶۱۲،۶۱۰،۵۰۸،۴۷۴	
۸۸	المختصر فی تاریخ البشر	۶۸۵	
۷۷۴،۷۰۹	مغزن الاسرار (نظامی)	۴۰۶	مجموعه ادب فارسی
۷۳۷،۷۳۶	مغزن الانشاء	۲۷۰	مجموعه ایران شناسی
۶۰۹	مغزن الغرائب		مجموعه رسائل مولانا جلال الدین محمد
۴۶۹	مغیل نامه	۶۴۸	دوانی
۴۸۰	مرآة الجنان وعبرة البقطن	۶۱۰	مجموعه علمی نسخ فارسی
۷۶۲،۷۲۵	مرآة الخیال	۵۶۲	مجموعه مراسلات فریدون بک منشی
۶۳۳	مرآة الصفا	۶۱۱	مجموعه کتب کنت دو گوینو
	مرآة المحققین (محمود شبتری)	۵۰۰	مجموعه کتب هندی
۱۹۳			مجموعه مقالات (انجمن مطالعات ایرانی)
۴۹۴،۴۷۹،۲۳۹	مرزبان نامه	۵۷۲	
۴۳۷	مرصد الاسنی فی اساء الحسنی		مجموعه مکاتیب و منشآت رشید الدین
۶۰۷	مزارات هرات	۱۱۷	
۵۲۱	مسائل در باره قرآن	۷۷۸	مجموعه (نظامات مذهبی جهان)
۵۸۴	مسافرت نامه تاجر و نیزی	۷۴۴،۶۶۲،۶۳۵	معاکمة اللغتين
۵۷۳	مسافرت نامه کاترینوزینو	۳۴۳	معیت نامه صاحب دلاں
	المسالک و الممالک (ابن خرداذبه)	۶۵۸،۶۵۶،۵۲۰	معیت نامه
۱۴۱		۶۶۲	محبوب القلوب (امیر علی شیر نوالی)
		۵۰۶،۵۰۵	معهم نامه

۳۶۲	مفتاح	۱۲۷	مشارب التجارب
۱۰۸	مفتاح التفسير	۱۸۳	مصباح الارواح (اوحى الدين)
۴۷۳	مفتاح السعاده	۳۶۲	مصباح (المطرزى)
۳۶۲، ۴۷۵	مفتاح العلوم (السكاكى)	۳۶۲	مطالع
۴۸۲	المفصل (علامه زمخشري)		مطالع الانظار على طوابع الانوار -
۷۶۳	مفتاح الغيب	۳۶۲	
۳۶۳	المفردات		مطالع انوار التنزيل (عبدالرزاق الرسنى)
۶۹۸	مقامات العارفين	۳۶۲	
۵۱۶	مقالات	۳۶۲	مطالع الانوار (قاضى ارموى)
۴۷۵	مقدمه ابن خلدون		مطلع الانوار (امير خسرو دهلوى)
	مقدمه منشآت رشيدى (محمد ابرقوى)	۷۷۴	
۱۱۸		۳۷۹، ۲۳۰، ۲۰۵، ۷۸	مطلع السعدين
۱۸۰۱۱	مقدمه بر تاريخ آسيا	۵۳۳، ۵۰۳، ۵۰۰، ۴۹۶، ۴۳۱	
۷۵۲، ۷۵۶	مقدمه ناسوليس	۵۵۲، ۵۴۶، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۱	
۷۴۳، ۵۵۲	مكارم الاخلاق	۷۳۳، ۶۹۴، ۵۵۸، ۵۵۷	
۶۴۸	مكاتب فارسى	۴۷۵، ۴۷۳	المطول (تفتازانى)
	ملفوظات (ترجمه ماژور شارلز استوارت)	۶۰۹	معارج النبوه فى مدارج الفتوة
۲۴۴، ۲۴۵		۱۴۱	معجم البلدان
	مالك خلافت شرقيه (تأليف ل. استرنج)	۹۵	المعجم فى آثار ملوك المعجم
۶۱۴، ۱۴۹، ۱۴۲		۴۸۸، ۹۵	المعجم فى معانيير اشعار المعجم
۷۶۲	مناسك حج	۴۰۰	معراج الكمال
۶۴۰	منتخب روضة الشهداء	۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۴	ميار جمالى
۶۷۲	منتخب كتاب تكميل الصناعات	۱۹۰	معانيح الاعجاز فى شرح گلشن راز
۳۳۹	منتخب لطائف عبيد زاكاني	۳۱۰	مفاتيح القلوب ومصايح الفيوب

۳۰۷	نسخه خطی خمه	۵۶۴،۵۵۹،۲۷۸	منشآت فریدون بك
۱۱۷	نسخه خطی منشآت رشیدی	۶۰۴،۵۸۴،۵۷۷	
۲۸۹	نسخه اشعار خطی (اصفهان)	۷۴۳	منطق الطیر عطار
۷۶۱	النصوص	۳۸۹	منظومه کومدی الهی (دانت)
	نظام التواریخ (ناصرالدین ابوسعید)	۱۹۳	منهاج العابدین غزالی
۱۴۳،۱۴۲،۱۲۸،۸۵	البیاضوی	۴۸۱،۳۲۰	المواقف فی علم الکلام
۱۸۳،۱۸۱،۱۷۱	نفحات الانس (جامی)	۴۹۰،۴۸۸	مواهب الهی
۳۷۹،۳۷۶،۳۶۶،۳۰۴،۲۴۷			مواهب علیه (حسین کاشفی) ۶۴۳،
۴۴۶،۴۴۴،۴۳۱،۴۳۰،۴۲۳		۶۳۶	
۶۷۲،۶۲۹،۶۲۸،۶۱۳،۴۴۸			مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و -
۷۶۰،۷۴۸،۶۹۶،۶۹۵،۶۹۲		۷۷	الخلافة
۷۹۰،۶۲۹			موش و گربه (عبیدزاکانی) ۳۲۳،۳۱۳
نقش پارسی بر احوار هند (علی اصغر)		۳۳۹،۳۲۶،۳۲۵	
۱۵۵	حکمت	۳۴۳	مونس الابرار
۷۶۱	نقد النصوص	۱۵۱	مونس الاحرار
۶۵۱	نور الهدایه	۷۴۲	میزان الاوزان
۳۰۹،۳۰۷	نوروز و گل (خواجو)		ن
۶۵۶	نوم نامه	۷۰۹	ناظر و منظور
۷۰	نهایة الارب فی فنون الادب	۵۳۴،۴۵۹	نامه دانشوران
۷۹۱،۷۶۳	نی نامه	۲۷۸	نزهة الاخبار
و		۴۴۹	نزهة ساسانیه
۴۸۶	واژه نامه فارسی	۱۴۲،۱۳۹،۱۳۵،۱۲۶	نزهة القلوب
۶۵۶	واژه نامه گرگانی	۱۸۸	نزهة الارواح
۷۶۵	واسطة القعد (جامی)		نسخ خطی دیوان ابواسحاق اطعمه ۴۶۰
۱۷۴،۸۷	وفیات الاعیان (ابن خلکان)	۶۳۳	نسخ خطی مجالس النفائس
۵۱۴،۴۹۳		۶۲۱	نسخه خطی تاریخ هرات
		۳۶۴	نسخه حافظ

ی	۵۱۶	ولایت نامه
یادداشت‌های بابر (رجوع به بابر نامه)	ه	
یادداشت‌های تاریخی در باب شعراء ایران	۶۵۷،۵۰۶	هدایت نامه
۳۸۸،۳۶۴ (سرگوراوزلی)	۱۹۷،۱۸۵،۱۸۳،۱۵۸	هفت اقلیم
یادداشت‌های میرزا حیدر دغلات ۵۴۹	۳۰۱،۲۹۷،۲۹۱،۲۸۸،۲۸۷	
یک سال در میان ایرانیان (براون)	۴۵۹،۴۴۴،۳۶۶،۳۴۱،۳۱۳	
مقدمه-یب، ۷۹۰،۳۲۲	۶۴۰،۵۳۹،۵۰۱،۵۰۰	
یوسف وزلیخا (جامی) ۷۷۸،۷۶۷	۷۷۸،۷۶۵	هفت اورنگ
۷۸۰،۷۷۹	۳۰۹	هوا و هیایون (خواجو)

فهرست جغرافیائی

۲۶۸	آق شهر	۲	
۲۵۵	آق بلاغ	۳۸۷،۳۸۰،۳۵۰،۳۰۷	آب رکن آباد
۲۵۷	آلاداغ	۲۲۸،۲۰۷،۲۰۶،۱۸۶،۵۵	آذر بایجان
۷۱	آلاطاق	۳۵۰،۲۶۲،۲۵۹،۲۴۹،۲۴۳	
۷۷	آلوس - اردوی طلائئ	۵۲۷،۵۱۶،۴۳۲،۴۱۸،۳۶۲	
۲۵۷	آمد	۵۶۱،۵۵۸،۵۴۳،۵۳۸،۵۳۴	
۵۱۸،۵۱۶،۶۶۰	آناطولی	۵۷۵،۵۷۱،۵۶۹،۵۶۷،۵۶۶	
۵۵۴	آنزو	۷۱۳،۶۱۲،۵۹۳،۵۸۲	
۲۶۹،۲۶۷	آنفره	۲۷۷	آرشیودولتی فرانسه
۲۶۵	آونیک	۴۱۱،۴۰۹	آرامگاه حافظ
		۴۹۲	آرامگاه غازان خان مغولی
		۴۱۱	آرامگاه فردوسی طوسی
		۴۸۲	آستانه
۷۱۴،۱۶۷،۱۲۳	ایغاز	۷۰۳	آستارا
۲۶	ابوالستین	۶۶۴،۵۳۷،۴۰۷،۱۰۷،۸۸،۴	آسیا
۱۲۶،۴۲	ابهر	۹۹،۷۸،۷۵،۷۱،۶،۳	آسیای صغیر
۷۲۳	ایبورد	۲۰۱،۱۷۳،۱۵۸،۱۴۲،۱۳۳	
۲۷۴	اترار	۵۷۹،۵۷۱،۴۸۳،۲۶۵،۲۵۰	
۴۲۰،۴۱۹،۴۰۰	احمد آباد گجرات	۲۰۵،۶	آسیای غربی
۲۵۷،۲۵۰	اخلاط	۲۰۵	آسیای وسطی
۵۱۵،۴۷۹،۲۳۹،۱۴۷	ادرنه	۱۴،۳	آسیای شرقی
۷۷	آران	۶۶۶،۲۳۸،۱۴	آسیای مرکزی
۲۵۷	اربل	۳۶	آقسو
۵۶۰	ارجیس		

۷۳۴،۲۴۷	اسفرائن	۵۹۴،۵۶۱،۴۹۷،۱۲۳،۵۳	اردیل
۲۳۳،۲۳۱	اسفزار	۷۰۶،۷۰۳،۶۹۶،۵۹۵	
۶۶۴،۱۴۵،۵۵	اسکاتلند	۲۷۰،۲۶۵،۲۵۰	ارزروم
۴۶۷،۴۶۱،۳۹۷،۳۴۰	اسلامبول	۵۷۱،۲۶۵،۲۵۰،۱۲۱،۱۲۰	ارزنجان
۵۱۴،۵۱۱،۴۹۸،۴۷۹،۴۶۹		۵۹۵،۵۸۹	
۶۲۲،۵۹۹،۵۸۰،۵۵۹،۵۳۶		۲۶۵،۲۵۰	ارس
۶۶۲،۶۴۳،۶۴۲،۶۳۷،۶۳۵		۵۴۴	ارفی (اورفا)
۷۶۴		۷۱۴	ارمن
۳۸۵	اسیرگره	۵۷۵،۲۷۳،۲۵۴،۷۱	ارمنستان
۲۷۰	اشیلبه	۸۳،۶۳،۵۵۰،۴۲،۲۵،۱۱،۶،۴،۳	اروپا
۵۹۰	اصطخر فارس	۴۰۷،۴۰۲،۳۶۲،۳۶۰،۱۸۷	
۵۰۸،۴۴۵	اصطهبانات	۶۲۶،۶۲۲،۵۷۲،۵۵۳،۵۴۷	
۱۶۵،۱۱۹،۱۱۸،۴۷،۳۳،۲۰	اصفهان	۷۲۳،۶۴۳،۶۳۴	
۲۱۹،۲۱۴،۲۱۳،۲۰۶،۱۸۳		۸،۳	اروپای غربی
۲۵۳،۲۵۰،۲۴۰،۲۲۲،۲۲۱		۲۵۰	ارومیه
۳۸۸،۳۶۶،۳۰۸،۲۸۷،۲۸۵		۳۴۸،۶۶۲	ازبکستان شوروی
۵۰۳،۴۸۹،۴۵۸،۴۴۵،۴۴۱		۲۶۹	ازمیر
۵۶۷،۵۴۸،۵۴۴،۵۳۵،۵۱۲		۵۵۶	ازنیق
۷۱۳،۵۹۷،۵۹۲،۵۹۰،۵۸۲		۵۵۹،۵۱۷	استانبول
۶۵۰	اصفهانک	۵۱۵،۵۱۲،۴۷۶،۲۹۶	استرآباد
۲۷۳	افرنج	۵۵۵،۵۴۶،۵۴۵،۵۴۲،۵۴۱	
۴۰۷،۱۳۳	افریقا	۷۱۳،۷۱۲،۷۱۰،۷۰۹،۶۸۸	
۲۱۹	افزر	۷۲۵،۷۲۴	
۲۳۱،۲۰۷،۱۹۵،۱۵۳،۸۸	افغانستان	۱۲۹	استراسبورک
۷۶۳،۷۴۴،۵۵۰،۵۲۸		۴۷۹	استرخان
۲۲۰	اقلید	۱۲۷	استودگارت
		۲۷۶،۲۷۳،۲۷۱،۲۷۰،۴	اسبانیا
		۵۵۶	

۴۸۳	اورشلیم	۲۴۴	اکسفورد (دانشگاه)
۵۸۷،۵۴۴	اورفا	۷۲۷،۵۵۱	اکره
۲۵۸	اوروس	۳۷۸	الله اکبر (تنگ)
۴۲۸	اوزبکستان	۱۵۳	المان
۲۹۰،۲۸۹	اوقاف گیپ	۹۶،۹۱۷	الموت
۵۹۳،۳۰۸،۳۸	اهر	۲۳۳	امان کوه
۴۸۱	ایج	۴۰۸،۱۵۳	امریکا
۲۵۷	ایدین	۳۴۵	انجمن بانکی بود
۴۲،۳۸۰،۳۵۰،۲۲۰،۲۰۱،۸۰۱	ایران	۱۷۷	انجمن تحقیقات اسلامی بیهائی
- ۰۹۹،۹۱۰،۸۱۰،۷۸۰،۵۶۵۰		۴۶۰	انجمن تبلیغات مسیحیت
۱۳۶،۱۳۲،۱۳۰،۱۲۰،۱۰۶		۵۲۰،۲۸۸	انجمن آسیائی بنگاله
۱۷۴،۱۶۵،۱۵۴،۱۵۲،۱۴۰		۱۳۷	انجمن سلطنتی آسیائی-لندن
۲۲۸،۲۲۳،۲۰۸،۲۰۵،۱۹۹		۶۵۵،۶۲۲	
۲۵۳،۲۴۹،۲۴۷،۲۳۷،۲۳۰		۵۴۷	انجمن فرهنگی ایران و شوروی
۳۱۲،۳۰۸،۳۰۶،۲۸۳،۲۵۹		۷۴۴،۶۰۶	
۳۸۴،۳۷۸،۳۶۱،۳۶۰،۳۵۹		۷۶۴،۶۳۱	انجمن کاماشاسترا
۴۴۶،۴۲۵،۴۱۷،۴۱۰،۳۸۸		۵۷۲	انجمن مطالعات ایرانی (پاریس)
۴۸۲،۴۸۰،۴۶۷،۴۶۱،۴۴۸		۵۷۳،۵۷۱،۵۳۰،۱۰	انجمن هاگلویت
۵۱۶،۵۰۸،۵۰۵،۴۹۶،۴۸۴		۵۸۶	
۵۴۵،۵۴۳،۵۳۸،۵۳۱،۵۲۷		۲۴۷	اندخود
۶۰۱،۵۶۷،۵۵۵،۵۵۳،۵۴۷		۲۳۷	اندکان
۶۵۷،۶۴۷،۶۴۴،۶۳۴،۶۱۹		۶۹۳	اندلس
۷۰۶،۶۸۵،۶۷۶،۶۶۳،۶۶۱		۱۱۸	انطاکیه
۷۷۸،۷۷۷،۷۶۲،۷۴۴،۷۲۳		۵۵۵،۲۷۲،۱۵۲،۲۵۰،۷	انگلستان
۷۸۴		۶۷۶،۶۶۴	
ایران شهر (دیرستان) و (چابخانه)		۱۴۵،۵۶	انگلند
۶۹۵،۴۹۹		۷۴۸،۵۴۹،۴۲۳،۳۹۹،۲۵	انگلیس
۱۴۵،۵۶	ایرلند	۵۶۱،۲۱۷،۶۹	اوجان

۳۸۵	برهان پور (شهر)	۵۷۲،۵۵۵	ایطالیا
۳۹۷	برکهاوس	۲۶۳	ایوانک (ایوانکی)
۶۰	بریتانیا	۳۵۲	ایوبین (د)
۲۶۰	بستان ارم	ب	
۲۶۰	بستان الشمال	۲۷۰	بابل
۶۶۸،۲۳۵،۸۰	بسطام	۲۶۲	بانتیر
۱۲۳،۱۱۷	بصره	۶۱۵،۲۳۷	بادغیس
۲۵۷	بظلیس	۵۹۷	بادکوبه
۲۶۶	بعلبک	۹۵	بادلیان (کتابخانه)
۸۱،۷۳،۷۲،۴۳،۴۲،۳۷،۳۴،۴	بفداد	۲۶۰	باغ ارم
- ۰۱۱۹،۱۱۸،۹۷،۹۱،۸۳		۲۶۰	باغ تخت قراجه
۲۱۷،۲۱۳،۲۱۰،۲۰۷،۱۹۸		۲۶۰	باغ جهان نما
۲۶۷،۲۶۴،۲۵۵،۲۴۲،۲۲۶		۲۶۱،۲۶۰	باغ دلگشا
۳۱۳،۳۰۸،۳۰۳،۲۸۲،۲۷۹		۲۶۰	باغ شمال
۳۷۲،۳۴۹،۳۴۷،۳۳۳،۳۱۶		۲۶۱	باغ قرانوبه
۴۹۳،۴۸۳،۴۱۹،۳۸۱،۳۸۰		۵۱۲،۲۳۱،۵۹۷	باکو
۵۵۶،۵۲۰،۵۱۴،۵۱۳،۵۰۹		۵۱۶	بالکان
۶۴۱،۵۸۱،۵۶۹،۵۶۸،۵۶۱		۱۶۷	بامیان
۷۵۸،۷۵۷،۷۵۶،۷۵۵			باورد (رجوع به ایبورد)
۳۶۶	بقعه بابا کوهی	۲۵۰	بایزید
۴۲۴،۴۲۰،۴۲۱	بقعه حافظیه	۲۵۴،۲۴۹،۱۹،۳	بحرخزر
۳۰۷	بقعه شیخ مشرقی	۵۴۲،۲۴۲،۲۴۷	بخارا
۴۴۵	بقعه شیخ مغربی	۵۵۰،۵۴۵،۵۴۱	بدخشان
۵۸	بقعه غازان	۱۴۵	برتانی
۵۶۸	بقعه معصومه قم	۶۹۵،۵۹۴،۲۷۸	برلن
۱۱۴	بلاد الاسلام	۴۲۶	برن
۱۱۴	بلاد المعجم	۵۱۲،۲۵۴،۲۵۰	بروجرد
۱۱۴	بلاد العرب	۲۶۹	بروصه

۱۱۹	بالو	۶۶۸،۱۶۶	بلخ
۳۸۳	پاندوا	۱۱۸	بلدالعين
۵۵۰	پاني بات	۶۱۴	بلوئيك
۱۵۶	پتيالي (ولايت)	۱۹	بلغارستان
۴۹۸،۲۷۵،۲۴۲	پراك	۱۱۸،۱۱۷	بم
۱۴۵	پرتقال	۱۷۷،۱۴۹،۱۲۹،۹۴	بسمي-ببئي
۷۴۹،۶۱۰	بطررز بورغ	۳۴۵۰۳۲۶،۳۲۳،۳۱۳،۲۴۱	
۲۷۸،۲۶۲	بطرو گراد	۵۴۹،۵۳۲،۴۸۲،۳۶۱،۳۴۷	
۵۵۷	بكن	۶۷۰،۶۶۹،۶۴۳،۶۲۲،۵۵۲	
۲۳۱	بوشنج	۷۶۲،۶۷۴،۶۷۱	
ت		۵۸۸	بند امير
۶۶۲،۵۹۹،۴۲۸،۳۴۸،۱۵۷	تاشكند	۵۵۱	بنگال
۷۴۹،۷۴۴		۵۵۸،۳۸۳،۳۸۰	بنگاه
۹۸،۸۲،۵۹،۵۱،۴۹،۴۴،۳۹	تبريز	۵۵۴	بورگندی
۲۰۸،۱۸۶،۱۸۳،۱۴۷،۱۱۹		۴۸۲،۴۷۹،۳۶۰،۱۲۷	بولاق
۲۳۱،۲۲۸،۲۲۶،۲۱۷،۲۱۴		۱۲	بوهيبا
۲۸۵،۲۷۳،۲۷۰،۲۶۶،۲۵۰		۳۳۲،۱۴۲	بيت المقدس
۳۶۱،۳۵۰،۳۱۳،۶۰۸،۲۹۲		۶۱۷،۵۵۸	بيجانگر
۴۲۹،۴۱۸،۳۸۸،۳۸۱،۳۷۳		۱۹۹	بيرجند
۴۶۷،۴۴۲،۴۳۴،۴۳۲،۴۳۱		۲۴۳،۲۴۲،۲۳۶،۱۸۲،۱۵۱	بيروت
۵۶۱،۵۵۹،۵۱۲،۵۱۱،۴۹۷		۸۵	بيضاء (فارس)
۵۹۳،۵۹۱،۵۸۶،۵۷۰،۵۶۸		۴۰۷	بيمارستان سن بارتلمو
۷۵۵،۶۹۴،۶۴۷،۵۹۷		۴۲۶	بيمارستان ليندنهوف
۵۳۷	تخت جشيد	۵۱۲،۸۱	بين النهرين
۲۶۰	تخت قراجا	پ	
۷۴۵،۳۷۶	تربت جام	۳۲۰	پارس
۴۱۰	تربت خواجه حافظ	۲۷۸،۱۴۵،۱۳۷،۱۲۸،۱۰۹	پاريس
۲۳۶	تربت حيدري	۵۴۸،۵۳۹،۵۳۰،۵۰۰،۳۸۹	
۲۴۸	نوشيز	۶۷۹،۶۱۸،۶۰۹،۵۹۴،۵۵۷	

۴۷۶	جرجان	۵۳۸:۵۳۷، ۴۲۸، ۷۸، ۶، ۱۵	نرکستان
۵۵۸	جزایر دیو امحل	۶۶۰، ۵۴۲	
۶۶۲، ۶۴۱	جماهیر شوروی	-، ۴۰۲، ۱۵۳، ۱۴۷، ۱۸، ۱۷	نرکیه
۶۴۱	جمهوری آذربایجان	۵۵۳، ۵۲۱، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۰۵	
۷۴۴، ۳۴۸	جمهوری ازبکستان	۶۷۷، ۶۶۱، ۶۵۷	
۶۶۲	جمهوری شوروی ازبکستان	۵۴۵	ترمذ
۱۹	جمهوری ترکیه	۴۸۳	تقره (بلده)
۵۳۰	جمهوری ونیز	۴۷۳	تفتازان
۲۶۰	جنته العلیا	۵۰۴، ۵۰۳	تفت (قریه)
۲۶۰	جنته الفردوس	۵۸۷، ۲۵۸، ۲۵۰	تفلیس
۲۵۴، ۲۳۱، ۱۴۳	جیحون	۹۳	تکیه چهل تنان
ج		۵۱۹	تکیه صفائی
۴۰۰	چاپخانه موسوی شیراز	۲۱۸	تکیه هفت تنان
۴۲۹، ۴۲۸، ۳۴۸، ۱۵۷	چاچ	۵۵۸	تناصری
۵۵۹	چالدران	۳۶۷، ۳۰۷	تنگ الله اکبر شیراز
۳۶۷	چاه مرتاض علی شاه	۷۶۲، ۵۴۲، ۵۳۸	توران
	چرون (رجوع به رموز)	۲۸۰، ۱۷۳	توقات
۴۹۸، ۲۴۲	چک و سلواکی	۶۳	توقنای
۳۷۸، ۲۱۸	چهل مقام (کوه)	۲۷۷، ۱۲۲	تونس
۴۵۸، ۳۷۸	چهل تنان (خانقاه)	۳۶۶	تویسرکان
۴۹۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۱۳۰، ۸۸، ۵۷	چین		تهران (رجوع به طهران)
۵۵۸، ۵۵۷، ۵۳۷، ۵۳۳		۲۳۱	تیره
ح		ج	
۷۱۱، ۴۱۱، ۴۷	حافظیه	۷۴۵، ۶۹۵، ۶۲۸، ۲۳۱	جام
۱۲۹	حبشه	۲۶۶	جامع دمشق
۷۵۷، ۱۵۷	حجاز	۵۵۸	جاوه
۱۱۷	حدیثه	۸	جبال ففقاژ
۷۷	حران	۱۱۸	جبه
		۵۵۸	جده

۷۴۳،۷۳۴،۷۲۶،۷۱۵،۶۹۵	۲۸۱	حرمین الشریفین
۷۵۵،۷۴۵	۶۱۲، ۴۹۷، ۲۶۶، ۲۴۳، ۲۴۰	حلب
۶۹۵	۷۴۱، ۶۸۴، ۶۵۷	
۷۴۵	۷۵۶	حله
۵۸۳، ۲۵۰	۲۶۶	حما
۲۳۹، ۱۰۷	۲۶۶، ۵۲	حمص
۳۸۱، ۳۲۱، ۲۵۹، ۶۹، ۳	۶۵۱	حوزة علمیه قم
۵۶۹، ۵۲۸، ۴۸۳	۱۱۸	حیت
۱۵۵	۵۴۸، ۱۵۶	حیدر آباد
۱۱۸	خ	
۴۸۳، ۴۲۹، ۳۷۹، ۲۵۳، ۲۳۹	۳۸۰، ۳۷۸	خاک مصلی
۶۶۸، ۵۹۹، ۵۶۴، ۵۴۶، ۵۴۵	۵۵۸، ۵۵۷	نان بالغ
۶۰۹، ۲۹۳، ۲۱۰	۶۱۷	خانقاه شاهرخیه ، هرات
۵۶۷، ۲۵۹، ۱۲۰، ۱۱۹	۶۷۳	خانقاه شاه نعمه الله
۲۵۵	۱۹۰	خانقاه نوریه، شیراز
۵۸۸، ۵۸۱، ۲۷۰	۲۱۱	خانقین
۶۷۲	۳۴۸	خاوران
۴۲۴	۵۴۱	خیوشان
۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۵۲۳، ۰، ۱۹	۱۱۸	خبیص
۶۶۸، ۵۴۵، ۲۵۳	۵۴۵	ختلان
د	۱۳۰	ختن
۴۶۰، ۴۸۱، ۴۰۰	۴۴۱، ۴۲۹، ۲۸۲، ۱۴۳	خجند
۵۵۸	۷۴، ۷۲، ۶۹، ۵۱، ۴۳، ۳۸، ۳۶	خراسان
۳۸۵	۲۳۴، ۲۰۶، ۱۸۸، ۱۵۸، ۱۲۰	
۷۳۵	۳۶۲، ۲۹۶، ۲۹۰، ۲۵۳، ۲۴۷	
۱۲۰	۵۰۸، ۵۰۳، ۴۷۳، ۴۰۹، ۳۷۶	
۴۰۰	۵۶۷، ۵۵۸، ۵۴۹، ۵۴۲، ۵۴۱	
۳۶۱	۶۳۳، ۵۹۹، ۵۹۲، ۵۸۲، ۵۷۸	
۶	۶۹۴، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۶۸، ۶۳۶	
خرجرد		
خرگرد		
خرم آباد		
خطا (ملکت)		
خلیج فارس		
خلد آباد		
خوار		
خوارزم		
خواف، خراسان		
خوزستان		
خوی		
خیابان، هرات		
خیابان اسلامبول، طهران		
خیسار		
خیوه		
دارابجرد، فارس		
دارالامان هرموز		
دارالسلام شیراز		
دارالسیاده سلطانیه، دهرات		
دارالسیاده القازانیه		
دارالعلم، شیراز		
دارالطباعة اللهقی خان		
دالماسیا		

دهرستان، یزد	۴۹۰	دامغان	۵۴۲،۵۴۱،۵۱۲،۲۵۴،۱۱۸
دهلی	۴۸۳،۲۶۲،۲۴۰،۱۶۶،۱۵۴		۶۶۸
	۵۵۰،۵۴۸،۵۳۳	دانشگاه، پنجاب	۶۱۹
دیاربکر، ۱۲۱، ۱۳۳، ۲۵۷، ۲۵۶، ۵۷۲		دانشگاه، طهران	۵۹۸،۵۲۳،۴۷۵
	۵۹۷،۵۹۵،۵۷۷،۵۷۵		۶۰۱
دیارمالا بار	۵۵۸	دانشگاه کبیر - ج مقدمه - ی، برا	
دیوار اسکندر	۲۰		۷۶۶،۷۱۹،۶۵۳،۶۴۶،۶۱۹
دیو امعل	۵۵۸	دانشگاه ادبیات، طهران مقدمه - ه	
دیوان کشور، ایران	۵۶۸		۳۴۱،۲۴۹،۱۸۹
ر		دانشگاه، کلکت	۲۳۳
راون، ایتالیا	۳۸۹	دانشگاه، لاهور	۵۴۴
ربع رشیدی	۱۲۱،۱۱۰،۱۰۷،۱۰۴	دانشگاه، لندن	۴۰۳
	۶۴۳،۱۲۴	دانشگاه، علیگره	۲۲۹
رجه	۱۱۸،۶۶	دجله	۳۸۰،۳۰۳
رشت	۷۱۳	دربند	۲۳۱
رشیده	۹۷	درزبان، اصفهان	۶۵۰
رصلخانه، سمرقند	۵۰۳	دریای خزر	۷۰۳،۳
رفسنجان	۲۱۲	دریای شمال	۷
روحه	۲۵۷	دزفول	۲۵۵
رودارس	۲۵۸	دژ سفید	۳۵۵
رودبار	۵۱۲	دژ تکریت	۲۵۷
رودجیحون	۶۰۰،۲۶۲	دشت خاوران	۷۲۳
رود سرارود	۹۸	دشت قیچاق	۵۵۸،۵۴۱،۴۳۲
رودسند	۵۵۱،۲۶۲	دکن	۶۸۵،۳۸۲،۱۶۶
رودسیحون	۵۲۸،۴۲۸،۲۷۴	دمشق	۲۶۶،۲۴۰،۲۳۹،۱۷۴،۵۴
رود کُر	۵۹۵		۶۷۸،۶۱۲،۴۸۳،۴۸۰،۴۷۸
رودولگا	۴۳۲	دیز	
روس	۲۵۹	دوان، فارس	۶۴۷
روسبه	۲۵۸،۲۵۴،۱۲،۶		

۸۵۹

۶۹۴،۱۶۷	سراب	۷۵۶	روحه حسین (ع)
۹۸	سرارود	۱۴۵۰۱۳۳،۱۲۲،۱۱۹،۱۱۸	روم
۴۳۲،۷۱	سرای	۷۳۸،۵۷۳،۵۵۸،۵۳۷،۱۵۸	
۶۱۳	سرچم	۷۵۴	
۴۷۴،۲۴۸،۲۴۷	سرخس	۲۸۰	روم شرقی، بیزانس
۴۷۷	سردزک (محلہ)	۳۵۲،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۳،۲۵۴،۳۸	ری
۱۶۷	سرنديب	۵۶۷،۵۳۸،۵۳۳	
۵۴۹،۵۰۲،۳۸۸	سری نگر (کشیر)	ز	
۵۵۸	سقو طری	۵۴۲	زابلستان
۵۶۵	سلانیک	۳۱۴	زاکان
۹۳،۸۲،۷۳،۷۲،۶۹،۶۷،۶۲	سلطانیہ	۲۹۳،۲۳۶	زاوہ
۲۵۴،۲۴۹،۲۱۷،۱۱۸،۹۷		۲۴۹	زورہ
۵۶۱،۲۵۸،۲۵۷		۶۱۲،۱۲۶	زنجان
۲۵۰	سلماس	۵۵۸	زنکبار
۲۶۱	سلیمان کوہ	۲۶۰	زینۃ الدنیا (باغ)
۲۵۰،۲۴۸،۲۴۷،۲۳۷،۲۲۳	سرقند	۵۵۸	زیر باد
۲۵۸،۲۵۷،۲۵۵،۲۵۳،۲۵۲		۷۳۳	زیج ایلخانی
۲۷۴،۲۷۲،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۳		ژ	
۴۷۸،۴۷۶،۴۷۵،۴۷۴،۲۸۲		۲۷۳	ژن، ایتالیا
۵۳۷،۵۳۱،۵۱۲،۵۰۳،۴۹۷		س	
۶۸۴،۶۳۵،۵۹۹،۵۷۶،۵۵۴			
۷۷۰،۷۲۳،۷۱۵،۶۹۷،۶۹۴		۵۵۸	ساحل عرب
۲۵۴،۱۱۸،۷۴	سنان	۷۱۸	ساری
۷	سنت آلان	۵۶۱،۷۴	ساوہ
۲۹۰	سنت بطر زبورک	۷۲۳،۷۲۲،۲۴۸،۲۳۵،۲۰۷	سبزوار
۱۱۹	سنجار	۵۴۴	سیاہان (اسفہان)
۲۳۱	سند	۵۴۴	سیاہان

۷۴۹	شوری	۲۷۳	سن لوکار (بندر)
۲۶۲	شهرسبز	۲۲۰	سورمق
۵۵۸	شهرنو	۲۶۶، ۲۶	سوریه
۵۵۸	شهرزیرباد	۱۱۸	سوس
۶۵۰	شهبان	۴۲۶	سویس
۱۲۴، ۱۲۲، ۴۹، ۴۴، ۴۱، ۲۱، ۲۰	شیراز	۲۵۹، ۲۵۳، ۲۲۳	سیرجان
۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۶، ۱۹۰، ۱۳۸		۲۳۴، ۲۳۱، ۲۰۶، ۱۳۲، ۱۲۴	سیستان
۲۵۱، ۲۴۸، ۲۳۱، ۲۱۸، ۲۱۷		۶۶۸، ۵۴۹، ۵۴۲، ۲۴۸، ۲۴۰	
۲۸۵، ۲۸۱، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۵۳		۵۵۸، ۱۶۸	سیلان
۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۰۸، ۳۰۷		۷۰۶	سیلزی
۳۷۶، ۳۷۱، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۵۰		۲۸۰	سینوپ
۴۰۰، ۳۸۸، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۷۷		۲۸۱، ۲۸۰، ۲۵۸، ۲۶۵، ۱۲۰	سیواس
۴۲۴، ۴۲۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۷		۵۹۵، ۵۷۱	
۴۷۶، ۴۷۴، ۴۶۶، ۴۵۸، ۴۳۰		ش	
۵۰۹، ۵۰۱، ۴۹۱، ۴۸۳، ۴۸۲		۱۲۰	شابران
۵۸۸، ۵۸۶، ۵۸۳، ۵۴۱، ۵۳۷		۴۲۸	شاش
۶۴۷، ۶۴۵، ۶۱۵، ۶۰۷، ۵۹۷		۱۲۲، ۹۷، ۶۶، ۵۴، ۵۸، ۲۶، ۲۵	شام
۷۵۵، ۷۰۷، ۷۰۶		۲۸۰، ۲۶۶، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۳۳	
۷۱۲، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۲۲	شیروان	۶۸۷، ۵۹۵، ۵۷۹، ۵۷۱، ۵۵۸	
۷۵۷، ۷۱۵، ۷۱۳		۱۸۶	شستر
ص		۶۵۷، ۱۲۰	شروان
۵۰	صحرای مقان	۵۹۷، ۵۲۷	شرود
۱۷۰	صفاهان	۱۱۸	شفاته
ط		۵۹۵، ۱۲۰	شماخی
		۳۵۲	شمیران
۱۲۶	طارمین	۴۹۲، ۲۶۶	شنب غازان
۴۶۹، ۳۰۰	طبرستان	۲۵۵، ۲۵۳، ۲۳۱، ۲۱۶	شوستر

۳۰۸،۲۵۵،۲۳۰،۲۲۸،۲۱۶	طیس	۷۴
۴۹۹،۴۲۹،۴۰۹،۳۸۱،۳۷۲	طراپوزان	۵۸۱،۵۸۰،۵۷۶،۲۷۳،۲۳
۵۸۱،۵۴۳،۵۴۰،۵۳۸،۵۰۳	طرسوس	۵۸۵
۶۸۷،۶۸۴،۵۸۲	طوس	۱۱۸
۵۵۸،۲۰۶،۱۱۷،۳۱	طهران	۲۵۴،۲۴۷،۱۵۸
۵۹۷،۵۶۷		۱۶۷،۱۵۴،۱۵۳،۱۲۸،۹۵
۵۵۸،۴۸۳،۲۵۷،۲۵۴	عراق عرب	۲۰۹،۱۹۶،۱۹۲،۱۸۱،۱۷۴
۵۷۵،۳۶۲،۲۷۹	عراقین	۲۷۸،۲۷۰،۲۵۵،۲۴۹،۲۱۵
۲۱۰،۸۸،۴	عربستان	۳۱۴،۳۱۳،۳۰۴،۲۹۷،۲۹۴
۱۱۸	عشاره	۳۵۷،۳۴۵،۳۴۱،۳۲۶،۳۱۹
۷۲۳	عشق آباد	۳۷۱،۳۶۹،۳۶۳،۳۶۱،۳۵۹
۲۶۶	عکا	۴۰۲،۴۰۰،۳۹۹،۳۸۰،۳۷۲
۳۴۵،۱۵۴	علیگره	۴۵۲،۴۴۸،۴۲۷،۴۱۱،۴۰۹
۵۱۲	عمارت طوقچی (اصفهان)	۴۸۷،۴۷۷،۴۷۶،۴۶۵،۴۵۹
۱۹۱	عمان	۵۳۴،۵۰۰،۴۹۹،۴۹۶،۴۹۱
۲۶۶	عین تاب	۵۶۹،۵۶۸،۵۶۱،۵۵۹،۵۴۷
۲۶	عین جالوت	۶۲۱،۶۱۱،۶۰۱،۵۹۶،۵۷۸
غ		۶۴۰،۶۳۹،۶۳۵،۶۳۳،۶۲۸
۵۴۹	غازان	۶۸۳،۶۸۰،۶۷۹،۶۷۳،۶۴۱
۹۸،۵۹	غازانیه	۷۶۱،۷۴۵،۷۴۴،۷۲۳،۶۹۵
۲۳۱	غرجستان	۷۸۳،۷۶۶
۵۲۹،۱۳۲	غزنه	ع
۲۶	غزنه	
۴۷۵	غوجدوان	۱۱۷،۹۷،۵۳
۲۳۳،۲۳۱،۱۹۵	غور	۵۸۵،۵۷۴،۵۳۰،۳۶۰،۲۶۶،۴
ف		۷۸۳،۷۷۸
۱۴۴،۱۴۱،۱۳۳،۱۲۰،۳۲،۳۱	فارس	۵۵۷،۱۵۸
۲۱۸،۲۱۳،۲۱۲،۲۰۶،۱۶۵	فارس	۱۶۵،۱۴۲،۱۳۳،۱۲۵،۹۱،۳۲
	فارس	عدن
	فارس	عراق

۴۷۹،۲۶۶،۲۳۹،۱۲۸ ۵۴	قاهره	۳۰۹،۲۵۳،۲۵۲،۲۵۰،۲۲۲	
۶۷۷،۴۸۳		۳۸۱،۳۶۸،۳۶۵،۳۶۲،۳۱۹	
۵۵۸،۴۸۴	قبحاق غریبی	۴۸۱،۴۵۸،۴۲۲،۴۱۳،۴۰۹	
۱۰۰	قبر خواجہ رشید	۵۴۱،۵۳۷،۵۳۳،۴۹۹،۴۸۵	
۳۸۵	قبرستان دارالسلام	۵۸۵،۵۶۹،۵۸۵،۵۶۷،۵۴۳	
۲۱۸	قبر شاه شجاع	۶۵۱،۶۵۰،۶۴۷،۶۴۵،۵۸۲	
۲۷۳،۲۶۹،۲۶۵،۲۵۰،۲۱۷	قرا باغ	۷۴۷	
۷۳۴،۵۹۵		۲۳۱	فاریاب
۵۸۳،۲۰۱	قرا مان	۱۲۰	فتح آباد
۵۷۳،۹	قرا قروم	۵۷۹،۵۲۸ ۱۴۳،۱۱۸،۹۷،۵۳	فرا ت
۲۵۴،۱۳۹،۱۳۵،۱۲۶،۱۲۵	قروین	۵۸۵	
۳۱۹،۳۱۶،۳۱۴،۳۱۲،۲۶۴		۶۳۷،۶۱۸،۵۵۳،۷	فرانسه
۵۶۱،۵۱۲،۵۰۷،۴۱۸		۲۴۹،۲۳۱	فراہ
۳۲۱،۳۱۴،۲۸۱،۲۷۸،۸۸۸	قسططنیہ	۵۹۹،۵۴۹،۵۲۹	فرغانہ
۵۹۹،۵۸۶،۵۷۶،۵۷۲،۳۶۱		۷	فرنک
۲۶۷	قشلاق، قرا باغ	۵۵	فرننگستان
۴۷۶	قصر زرد	۲۳۵	فرهادجرد
۳۸۱	قصبہ لار	۷	فریزلند
۲۵۷	قلعہ آمد	۲۹۲	فریومد
۲۵۸	قلعہ آونیکی	۲۶	فلسطین
۵۰۹	قلعہ اختیارالدین	۳۸۹	فلورانس
۵۹۳	قلعہ اصطخر، فارس	۲۵۵	فہلیان
۲۲۰	قلعہ اقلید و سورمق	۴۸۳	فیروز آباد
۳۵	قلعہ الموت	۵۱۲،۲۳۱	فیروز کوہ
۲۱۴	قلعہ ہم، کرمان		
۲۳۰	قلعہ خیصار		
۲۵۵،۲۲۲،۲۱۹،۲۱۴	قلعہ سفید، ممسنی		

ق

قائن

فارس

قازان

۴۰۰	کتابخانه احمدی شیراز	۲۱۹	قلعه شهر یاری، افزر
۵۸۸،۵۱۱	کتابخانه اسلامبول	۲۱۴	قلعه طبرک، اصفهان
۴۹۰	کتابخانه اقبال، طهران	۲۴۷	قلعه فوشنج
۵۱۱	کتابخانه اباصوفیه	۲۴۷	قلعه کلات
۳۸۲،۳۴۵،۳۳۲	کتابخانه بانکی، پور	۵۸۰	قلعه کیف
۷۸۰	کتابخانه ترینیتی کالج، کبریج	۵۱۲	قلعه گرد کوه
۳۶۰	کتابخانه بادلیان، اکسفورد	۵۹۷	قلعه گلستان
	کتابخانه حاج حسین آقای ملک، تهران	۲۱۳	قلعه ماردانان
۶۱۰،۵۶۷،۴۹۹،۴۹۳،۱۴۶		۲۵۸	قلعه ماردین
۲۹۰	کتابخانه حاج محمدنخجوانی	۵۵۸	قلعلاق
۲۰۰،۱۷۱	کتابخانه پادشاه اود	۶۵۱،۵۹۳،۵۴۴،۵۰۳،۳۸	قم
	کتابخانه دانشگاه کبریج مقدمه و	۳۲۳	قشه
۶۳۹،۶۱۱،۵۲۰،۵۱۱		۱۲۴،۱۱۸	تسرین
۵۴۹	کتابخانه دولتی کشمیر	۶۹۵،۶۶۸،۲۴۹	قندهار
۴۸۵	کتابخانه سلطنتی ایران	۷۰۱،۵۸۴،۱۷۳،۱۵۸	توبه
۶۳۰	کتابخانه شاهزاده مظفر حسین	۱۹۹	تهستان
۲۸۹	کتابخانه شهرداری اصفهان	۱۲۰	قبصریه
۶۱۹	کتابخانه کرایست کالج	ك	
۵۱۱،۳۶۰	کتابخانه لیبن	۴۱۰،۲۳۱،۱۹۵،۱۵۴،۱۲۴	کابل
۳۲۵	کتابخانه مجلس شورای ملی	۷۶۳	
۷۴۴،۳۹۲،۳۶۰		۱۴۵	کاتالونی
۲۳۰	کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار	۱۴	کلرنتی
۶۹۸،۶۲۱،۳۴۲		۶۵۱،۶۴۷،۵۹۷،۳۶۹،۳۱۰	کازرون
۵۵۸،۲۰۰،۱۹۶	کتابخانه ملی ایران	۵۴۴،۱۶۴،۱۶۳،۱۱۸	کاشان
۳۶۰،۳۱۹،۱۹۶	کتابخانه ملی باریس	۵۳۲	کاشغر
۵۶۱،۵۲۰		۲۶۱	کافرستان
		۲۳۰	کتابخانه اداره هندوستان

۲۶۱	کوشك جهان نما	۷۸۶،۶۱۸	کتابخانه ملی، تهران
۴۷۶	کوشك زرد	۲۳۰	کتابخانه ویدنابتي، تهران
۱۴۵	کولوني (آلمان)	۵۲۰	کتابخانه ملی، فرانسه
۵۴۴	کومو (قم)	۴۰۶	کتابفروشی جان واتکینس
۲۱۹	کوه چهل مقام، شیراز	۴۶۶	کتابفروشی معرفت طهران
۵۱۹	کوه طبرک، ری	۶۵۰	کراج اصفهان
۱۸۸	کی آباد	۷۵۶،۶۵۷،۶۴۰،۵۶۱،۵۳	کربلا
۵۸۰۰۱۱	کیف	۵۷۵،۵۶۶،۲۵۴	کردستان
۱۱۹	کیفی	۲۵۷	کرکوک
فی		۱۶۱،۱۳۳،۱۲۳،۱۲۲،۶۲،۶۱	کرمان
۷	کاتلند	۲۱۷،۲۱۳،۲۱۲،۲۰۹،۲۰۷	
۱۰	کالیسی	۳۰۳،۳۰۲،۲۸۵،۲۵۳،۲۲۲	
۵۵۸،۴۱۹،۴۰۰	گجرات	۴۸۲،۴۶۳،۴۵۹،۳۴۱	
۲۵۴،۲۵۰،۲۰۶،۱۲۲	گرجستان	۵۷۵،۵۶۷،۵۴۳،۵۴۱،۵۳۳	
۵۷۵،۴۹۸،۲۶۹،۲۶۵،۲۵۸		۶۸۶،۶۸۳،۶۱۵،۵۸۲،۵۷۶	
۵۸۷،۵۸۰		۵۴۴	کسان (کاشان)
۵۴۶،۵۴۵،۴۷۶،۳۰۰،۲۵۴	گرجان	۲۶۲،۲۴۵	کش
۶۹	گرمسیر	۵۳	کشف
۵۵۸	گلبرگه، هند		
۴۹۹	گلپهاریزد (چابخانه)	۱۹۵	کلات نادری
۵۹۵	گلستان (شماخی)	۲۳۳،۲۲۹،۱۷۱،۱۶۶،۱۵۵	کلکته
۳۸۷	گلگشت مصلی، شیراز	۳۴۲،۲۹۷،۲۹۲،۲۸۸،۲۴۰	
۷۸۱،۱۶۷	کنجه	۶۲۲،۵۰۰،۴۸۲،۴۷۹،۳۶۱	
۱۲۷	گوتنگن	۷۶۷،۷۴۸،۶۴۳،۶۲۹	
۱۸۸	گورستان سادات مصرخ، هرات	۴۹۰،۳۹۷،۲۰۹،۱۷۷	کمبریج
۲۳۲	گورملکان غور	۷۸۳،۷۸۰،۶۱۴،۵۱۲	
۵۹۵	گوکشا	۶۳۹	
۷۰۲	کیل	۵۵۸	کنبات (بندر)

۴۷۹،۴۷۳،۴۵۷،۴۲۳،۳۴۷	کیلان	۷۰۲،۶۹۴،۶۱۷،۵۹۴،۶۴
۷۳۱،۷۲۷،۵۶۹،۵۳۵،۵۱۰		۷۰۳
۱۰ لیون	ل	
م		
۵۵۸،۱۳۰	لارندا	۲۰۱
۲۱۳	لاهور	۶۴۱،۶۱۹،۵۵۰،۳۸۸،۳۶۵
۵۷۷،۲۵۸	لاهیجان	۷۲۷
۲۰۶،۱۹۵،۶۹۶۷،۳۸	لب آب (محلہ) شیراز	۷۰۳،۵۹۴
۵۴۲،۵۳۲،۲۶۳،۲۵۴ ۲۴۸	لر بزرک	۱۹۰
۷۱۸،۶۰۰،۵۹۴،۵۴۶	لرستان	۹۵
۵۵۸	لشت نشا	۵۸۳ ۲۵۰،۴۷
۱۵۷،۱۴۳،۸۸،۷۲،۶	لکنهو	۵۹۴
۴۷۳،۴۲۹،۲۶۸،۲۴۵،۲۲۱		۷۳۸،۶۸۲،۶۴۳،۶۳۹،۴۸۲
۵۹۹،۵۵۸،۵۴۰،۵۳۱،۵۲۷	لندن	۷۸۶
۷۳۳،۶۷۷،۶۶۱،۶۵۲،۶۰۰		۲۴۰،۲۲۴،۲۰۰،۱۳۵،۱۳۱
۶۸۷،۶۸۴،۶۸۳		۴۰۶،۳۹۷،۳۶۰،۲۹۲،۲۶۵
۶		۵۴۹ ۵۴۸،۵۲۰،۵۰۲،۴۹۶
۵۲		۷۱۹،۶۹۴،۶۶۴،۶۴۶،۵۸۸
۵۹۵	لنگر، خراسان	۷۶۷،۷۶۶
۵۸۸،۵۵۱	لنن گراد	۶۹۵
۶۵۱	لورن	۶۱۲،۶۱۱
۴۷۶،۲۱۶	لباردی	۵۵۴
۷۳۵	لهستان	۱۴۵
۵۰۴	لا ییزیک	۱۴۵،۱۱،۶
۲۳۰	لیگنیتز	۷۶۷،۴۸۱،۳۹۷،۱۲۸
۵۸۹،۲۱۰	لیدن	۷۸۶
۵		۶
		۲۵۱،۱۹۶،۱۸۴،۱۶۱ ۱۲۸
		۳۴۱،۳۱۳،۳۰۴ ۲۹۶،۲۸۷

۲۳۰،۵۷،۱۹،۱۰،۹،۵	مفولستان	۴۸۴،۲۱۸،۱۷۳،۱۵۸،۷۴	مدینه طیبہ
۷۳۵	مقبرہ خواجہ ابوالولید	۶۱۵	
۷۴۵	مقبرہ احمد جام (ژندہ پیل)	۲۸۱،۱۸۳،۸۰،۷۹،۶۲،۲۳	مراغه
۴۵۸	مقبرہ شیخ اطعمہ	۶۷۹	
۹۴	مقبرہ صاحب و صاف	۶	مراویا
۸۱	مقبرہ غازان خان	۵۴	مرج الصفر
۴۰۷،۲۳۴،۱۷۳،۱۵۸،۴۳	مکہ	۵۴۲،۲۳۱،۲۱۷	مرغاب
۵۷۵،۴۸۴،۴۸۲،۴۸۰،۴۷۹		۵۹۶،۵۳۳،۲۳۱	مرو
۷۴۱،۶۸۴		۴۰۹	مزار حافظ
۵۸۵،۲۸۰	ملاطیہ	۷۳۵	مسجد میرعلیشیر
۵۵۵	ممالک آسیائی	۵۷۶	مسجد ایاصوفیہ
۸۳	ممالک اسلامی	۲۳۲	مسجد جامع هرات
۲۷۳	ممالک افرنج	۵۳۸	مسجد گوهر شاد آغا
۱۸	ممالک ترکی زبان	۲۵۸	مکو
۷۶۲	ممالک شرق	۵۴۲،۵۳۸،۲۷۰،۲۳۶،۷۴،۵۶	مشہد
۸	ممالک شرقی اروپا	۷۱۶،۵۴۳	
۹	ممالک مسیحی	۸۰،۷۵،۷۱،۶۳،۵۱،۲۷،۲۵	مصر
۵۵۶	ممالک مشرق زمین	۲۱۰،۱۹۹،۱۸۲،۱۷۳،۱۲۲	
۲۱۹	مسنی (فارس)	۲۵۷،۲۳۹،۲۲۸،۲۲۴،۲۱۳	
مؤسہ السنہ شریفہ وزارت خارجہ روس		۳۶۰،۲۸۱،۲۶۸،۲۶۶،۲۵۸	
۷۴۹،۶۱۳	(سنت پترزبورگ)	۴۴۳،۴۳۱،۴۲۷،۳۶۳،۳۶۲	
۲۴۲	مؤسہ شرقیہ چک و سلواکی	۵۱۲،۵۱۰،۴۸۲،۴۸۱،۴۷۷	
مؤسہ نسخ خطی فرهنگستان جہوری		۵۷۱،۵۶۱،۵۵۸،۵۵۶،۵۱۴	
۷۴۹	شوروی (جہوری)	۶۸۷،۵۸۷	
۲۴۲	مؤسسات اشکودا	۳۲۰	مصلی (شیراز)
۳۸	موتینہ	۵۴۳	مصلی (هرات)
۱۸۶	موتہ	۷۰۵	مطبوعہ مظفری، سبائی
۵۶۱	موزہ ایران باستان		

۸۶۷

نیشابور ۱۶۰ ۲۳۵ ۳۶۹ ۵۳۶ ۷۱۱

۷۱۷ ۷۱۶

و

واسط، عراق عرب ۴۸۳

وان ۲۵۰

وزارت معارف، ایران ۳۰۷ ۳۷۶ ۴۲۲

ورامین ۵۳۳

ولاسان، فریدن ۶۵۰

ولیانکوه، تبریز ۴۳۴

ویتربو ۲۵

وینچستر ۷

ویل د آوری ۶۱۱

و نیز ۸۲ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۵۹ ۵۷۲

۵۸۴ ۵۷۴

وین ۷۶۵ ۷۶۷ ۷۸۰ ۷۸۵ ۷۸۶

۶۳۱

ه

هرات ۵۲ ۶۴ ۶۵ ۷۴ ۷۶ ۱۸۸ ۱۹۵

۲۰۷ ۲۰۸ ۲۲۹ ۲۳۱ ۲۳۳

۲۳۴ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۷

۲۸۴ ۲۸۷ ۲۹۰ ۳۸۳ ۴۳۱

۴۷۳ ۴۷۴ ۵۰۳ ۵۰۹ ۵۲۹

۵۳۳ ۵۳۷ ۵۴۱ ۵۴۳ ۵۵۰

۵۴۶ ۵۵۷ ۵۵۷ ۵۶۷ ۵۹۹

۶۰۲ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۷ ۶۲۰

۶۳۵ ۶۶۱ ۶۶۵ ۶۶۸ ۶۷۳

۶۸۰ ۶۸۴ ۶۹۴ ۶۹۷ ۷۱۲

موزه بریتانیا ۱۴۱ ۱۵۸ ۱۹۲ ۲۳۰

۳۱۸ ۳۵۹ ۴۶۰ ۴۹۶ ۵۱۱

۵۲۲ ۶۱۱ ۶۲۰ ۶۵۳ ۶۶۳

۶۸۴ ۸۰۸ ۷۴۳

موزه فیتز ویلیام (کمبریج) ۲۰۹ ۴۹۰

موش ۲۵۰ ۲۵۷

موشکو (مسکو) ۲۵۸

موصل ۱۱۸ ۲۵۷ ۵۷۸

مولتان، سند ۱۲۰ ۱۷۲ ۱۸۸ ۲۳۰

مبید، یزد ۲۱۱

مونینخ ۵۱۷

مبانه ۵۴۳

ن

نابل ۴۱۳

نارت امتون (انگلند) ۱۳

ناوسه ۱۱۸

نجف اشرف ۲۶۶ ۳۸۸

نسا ۴۷۳

نخجوان ۸۰ ۲۱۴ ۲۱۷ ۲۵۰ ۵۶۱

۵۹۷

نشابور (رجوع به نیشابور)

نصر آباد (کاشان) ۵۰۸

نوشهر ۴۱ ۷۹

نولکشور (مطبعه) ۶۳۹

نهایند ۲۵۹

نهر بشیر، بغداد ۵

نیریز (فارس) ۴۸۱

۶۶۴،۶۶۳،۶۵۱،۶۴۴،۶۴۳	۷۴۵،۷۳۴،۷۲۹،۷۱۳	هرات
۷۲۳،۷۲۲،۶۸۲،۶۸۱،۶۷۷	۵۵۸،۴۸۳،۳۸۲،۳۲۱،۶۱	هرمز
۷۴۸،۷۳۶،۷۲۷،۷۲۶	۳۰۸،۲۵۹	
۷۸۳،۷۶۲،۷۵۴	۶۶۹	هری
۵۷۰،۲۵۹،۱۷۱،۱۲۲،۹۶،۵۰	۵۹۰	هشت بهشت (قصر)
۶۵۵،۶۳۱،۶۲۵،۶۱۷،۶۰۹	۳۷۸	هفت تنان (خانقاه)
۵۴۵	۲۸۷	هلاند
ی	۳۸۰،۳۶۰،۱۵۴،۱۵۲،۱۲۰	هند
۷	۵۰۸،۴۴۸،۳۸۸،۳۸۳،۳۸۲	
،۲۲۲،۲۱۳،۲۱۱ ۲۱۰،۱۶۵	۶۰۱،۵۹۸،۵۵۷،۵۵۳،۵۲۹	
۳۸۶،۳۰۷،۳۰۳،۲۸۵،۲۵۹	۷۸۱،۷۲۷،۶۸۲	
۵۹۷،۵۴۴،۵۰۳،۴۹۹،۴۳۳	۱۲۳،۱۲۲ ۱۲۰،۸۸،۳	هندوستان
۶۸۴	۲۳۰،۱۷۳،۱۵۷،۱۵۳،۱۵۲	
۵۴۴	۲۸۸ ۲۷۷،۲۶۱،۲۴۵،۲۴۲	
۵۵۸	۳۸۲،۳۸۰،۳۶۲،۳۴۵ ۳۱۶	
۴۸۳،۲۴۴،۱۲۹	۴۱۹،۴۰۷،۴۰۶،۴۰۳،۴۰۰	
۳۷۶،۲۴۷	۵۳۳،۵۲۹،۵۰۸،۵۰۲ ۴۸۳	
۷۷۲،۳	۶۰۶،۶۰۰،۵۵۷،۵۵۱،۵۴۷	
یارموت		
یزد		
یکس (یزد)		
ینوع (بندر)		
ین		
یوسف آباد (تایباد)		
یونان		

• فهرست کتب بالسنه خارجيه

BOOKS IN EUROPEAN LANGUAGES

(In alphabetical order of Authors' Names except where no author's name occurs.)

By G. Morrison, M.A. Oxford.

A

		Page
Abel-Rémusat	Mémoires sur les Relations Politiques des Princes Chré- tiens avec les Empereurs Mon- gols.	12, 25
"A.C.T."		423
d'Alessandri, Vincentio	Narrative	531
Arberry, Prof. A.J.	British Orientalists	۵
	'Iraqi	177
	50 Poems of Hafiz	403
	Classical Persian Literature	406
Athenaeum		138

B

Bayani, Dr. K.B.	Hafiz-Abru	609
Belin	Mir 'Ali Shir Névâii	547, 637, 643, 662, 663
	Galerie des Poètes	637
Bell, Gertrude	Hafiz	364, 389, 405, 408-9.
Beveridge, Mrs. A.S.	Babur	548
Bicknell, Herman	Hafiz	378, 379, 405, 408, 409
Blütenkranz	Jami	786

Bodenstedt	Hafiz	407
Bouvat, L.	Journal Asiatique	539
Bridges, Elizabeth	Hafiz	405
(E.Daryush)		
Brockelmann		88,473,481
Brown, Percy	Indian Painting	151
Browne, E.G.	Literary History of Persia ج 8, 23,26, 378, 391,399,484, 598,644,678, 681,696	
	A Year Amongst the Persians ج 322	
	The Persian Revolution ج ۱	
	Arabian Medicine ج ۲	
	J.R.A.S. 91,105,116,137,520	
	Journal Asiatique	657
	Tarikh i Guzideh	137
	Chahar Maqaleh ج ۲	
	The Press and Poetry of Modern Persia	19

C

Cahun, Léon	Introduction a l'histoire de l'Asie	11
	The Blue Banner	18
Cambridge History of India		551
Catalogue of the Persian Mss. in Cambridge University		
Library		512,653,658
Clarke, H.Wilberforce	Hafiz	397,408
Clavijo, translated by Markham		270
de Courteille, P.	Memoirs of Babur	548,663,667

D

Dante	Divine Comedy	389

Dorn, B. Catalogue of Books in St.Petersburg 290

E

Elias, N. and	History of the Mongols in	
Denison Ross	Central Asia	224,502,549
Eliot, Sir Charles	Turkey in Europe	626
.Elliot,	History of India	153,157
von Erdmann, Franz	Khwaju Kermani	306
Erskine, W.	History of India	502,550,600
Ethé	Catalogue of the Mss. in the	
	India Office Library	406

F

Ferté, M.	Facetiae of Ubaid i Zakani	314
Fitz Gerald, E.	Omar Khayyam	409
	Jami	766,771
Forbes	Persian Grammar	776
Forbes Falconer	Jami	677,774

G

le Gallienne, R.	Hafiz	405
Gantin, Jules	Tarikh i Guzideh	137
Gasib	Bektashiya, in Enc. of Islam	517
Gibb, E.J.W.	History of Ottoman Poetry	201,513-4.
		603,604,606,657,779
Gibbons, Prof. H.A.	Foundation of the Ottoman	
	Empire	268,276
Gobineau, Comte de.	Three Years in Asia	611
	L'inégalité des Races Humaines	611
	History of the Persians	611
Greenshields, R.S.	'Arifi	719
Griffith, R.T.H.	Jami	767,778

H

H.H.	Asiatic Miscellany	404

Hakluyt Society	Narratives of Italian Travellers	531, 573,576,580,593,594
	Travels to Persia	574
Hammer	Vassaf	94
	Tadhkirat ush Shuara	631
Hammer-Purgstall	Gulshan i Râz	187
Hindley, John	Persian Lyrics	405
Hinz	Irans Aufstieg	594
Houtum-Schindler, Sir.A.	Despatches of Rashidud-Din	116-7
Howorth, Sir Henry		17
	History of the Mongols	17,25,33,36,45, 52,53,54,56-8,70-72,78,82
Huart, Clement	Hurufis	505,507,658
	Journal Asiatique	511
	Anis ul 'Ushshaq	699
	Iskandarnameh	656
Hyde, Thomas	Hafiz	407

I

Islamic Research Association	177

J

Jones, Sir William	Grammar of the Persian Language	404
	Hafiz	407,409
Journal Asiatique		620

K

Keene, E.G.	Akhlaq i Muhsini	645

L

Lane-Poole, S.	History of Egypt	26,528
	Mohammadan Dynasties	528,541

Langlès	Instituts. de Tamerlane (Tüzük)	245
Law, Thomas	Asiatic Miscellany	404
Leaf, Walter	Hafiz	405, 408
Lees, W.N.	Jami	629, 748, 750, 752, 756, 761
Le Strange, G.	Nuzhat ul Qulub	140
	Bagdad in the Times of the Abbasid	
	Caliphs	614
	Palestine under the Moslems	614
	Lands of the Eastern Caliphate	98, 142
		199, 614
Levy, Prof. R.	Persian Literature	405
Lowe, W.H.	Hafiz	397
Lyly	Euphues	676

M

McCarthy, Justin	Hafiz	407
Malcolm, Sir J.	History of Persia	240, 241, 242, 276, 532-3.
Malthus, Thomas	Essai sur la Principe de la population	299
Martin, Dr. F.R.	The Miniature Painting of Persia, India and Turkey	553
Meninski	Translation of Hafiz	407
de Meynard, B.	Tarikh i Guzideh	137
Minorsky, Prof. V.	Encyclopædia of Islam	573
	Articles: Uzun Hasan	572
	La Perse au XV ^{me} siècle	572

N

Nicholson, R.A.	Catalogue of the Mss. in the Browne Collection	611

Nicholson, R.A.	Tarikh i Guzideh (With E.G. Browne)	137
Nott, John	Hafiz	405

O

d'Ohsson	Histoire des Mongols	6,16,37,66,158

P

Palmer, E.H.	Oriental Mysticism	399
	The Song of the Reed	405
Paris, Matthew	Chronicle	8
Payne, J.	Hafiz	405,407
Price	Chronological Retrospect	265

Q

Quatremère, A.	Matla' us-Saádain	557
	Notes on Abd ur Razzaq as Samar- qandi	618
	Histoire des Mongols de la Perse	96,98, 101,106,107,111,115,116

R

Ramusio, G.B.	Narrative	531
Rehatsek	Mirkhwand	622
Richardson, John	A Specimen of Persian Poetry	404
Rieu	Akhlaq i Nasiri, Mohsini, Jalali	645,647
	Catalogue of Mss. in the British Museum	31,63,95, 138,141,143,144,147,192,209,234,243,244,277, 305,307,433,448,460,478,488,491,492,496,504, 539,576,609,617,618,620,633,638,641,642-4, 651-3,663,683,686,719,727,730,738

Robertson, Prof. D.S.	Journal of the Royal Asiatic Society	766
Rodwell	Ibn Yamin	292
Rogers, A.	Jami	767,778
Rosen, V.	Collections Scientifiques	610,611,613
Rosenzweig-Schwannau	Hafiz	341,380,401,402,409
	Jami	167,778,779,785
Ross, Sir Denison	Catalogue of the Library of Bankipore	155,342,345,382,391,406,422
	Journal Asiatique	161
Rückert	Jami	785

S

de Sacy, Sylvestre	Mémoire sur les Antiquités de la Perse	624
Salemann	Shams i Fakhri	484
Schiltberger	Bondage and Travels	571
Schindler, Sir A.H.	Despatches of Rashid ud Din	117
Schlechta-Wissherd	Jami	674
Sprenger	Catalogue of the Oude Library	171,200
	Bibliotheca	738
Stewart, Maj. Charles	Timur	244,245
Swan Sonnenschein	Religious Systems of the World	778

T

Tacitus		115
Tholuck, Dr.	Sufismus	187
Thompson, W.F.	Practical Philosophy of the Muhammadan People	647

V

Virgil 413

W

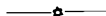
Wahl **Hafiz** 407

Weil **Ibn Hisham** 127

Whinfield **Gulshani Rāz** 187,399

Lawaiech of Jami 655

Wilson **Persian Wit and Humour** 674



۵ = فهرست تصاویر

صفحه

- ۱- تصویر مؤلف (ادوارد براون) مقدمه-ی ۱۲
- ۲- خواجه نصیرالدین طوسی اول ۱۲
- ۳- دربار باطو خان ۹۶
- ۴- سر آغاز نسخه قرآن ۱۲۸
- ۵- آرامگاه حمدالله مستوفی درقزوین ۱۳۶
- ۶- محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را ۱۵۲
- ۷- تصویر شیخ سعدی ۲۱۶
- ۸- خدای خانه در جامع عتیق شیراز و یک سطر کتیبه آن ۲۶۴
- ۹- امیر تیمور وایلدرم بایزید ۳۰۴
- ۱۰- مرقد خواجوی کرمانی ۴۰۸
- ۱۱- آرامگاه حافظ ۵۳۶
- ۱۲- تصویر میرزا شاهرخ ۵۶۸
- ۱۳- سر آغاز فرمان جهان‌شاه ترکمان ۵۸۵
- ۱۴- فرمان یعقوب آق‌قویونلو دربارهٔ موقوفه مدرسه منصوریه ۶۳۲
- ۱۵- سر آغاز نسخه نفحات الانس ۶۵۰
- ۱۶- سبج مولانا جلال‌الدین دوانی

۶ - فهرست ابواب و فصول

الف	مقدمه چاپ دوم
ج	مقدمه چاپ اول
ی	مؤلف کتاب

کتاب نخستین

از مرگ هلاکو تا انقراض سلطه ایلخانیان

۷۴۷ - ۶۶۴ ه - ۱۴۴۷ - ۱۲۶۵ م

۳	فصل اول - ایلخانیان مغول در ایران
۸۳	فصل دوم - مورخین عصر ایلخانی
۱۴۹	فصل سوم - شعرا و صوفیه عصر ایلخانی

کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۴۶ - ۸۰۷ ه - ۱۴۴۵ - ۱۴۰۵ م

۲۰۵	فصل چهارم - دوره تیمور
۲۸۳	فصل پنجم - شعرا و نویسندگان عصر تیمور

کتاب سوم

از مرگ تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ ه - ۱۴۰۵ - ۱۵۰۲ م

۵۲۷	فصل ششم - تاریخ عصر تیمور
۶۰۲	فصل هفتم - ثر نویسان عصر تیموری
۶۷۶	فصل هشتم - شعراء عصر تیموری
۷۹۴	فهرست های کتاب

تصحیح افلاط

خواهشمند است قبل از مطالعه افلاط را مطابق جدول ذیل

تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۵	نار تمیون	نار تمیون
۲۷		این حاشیه (۱) مربوط به صفحه ۳۸ است	
۲۷	۱۸	لنیگراد	لنیگراد
۳۱	۱۷	کیب	کیب
۵۱	۱۰	کانچیان	کانچیان
۴۶	۲۴	یهام	ایهام
۵۱	۵	مختلفه	مختلفه
۵۶	۱۳	بزدک	بزرک
۵۶	سطر آخر	قاسی	قاضی
۷۲	۱۹	ابو سید	ابوسعید
۷۷	۴	حسن	حسین
۸۷	۶	الاطبارا	الاطبا
۸۸	۱۰	ماوراء النهر را	ماوراء النهر
۹۱	۱۷	بچنگک	بجنگک
۹۵	۲۰	والد و	والد
۹۵	۲۱	صاف	وصاف
۱۱۴	۱۲	یشخد	یشخذ
۱۲۳	۲	میر سلطان	میر سلطان
۱۴۶	۱۲	مصحات	مصلحت
۱۵۷	۱۱	پشتیبان بود	پشتیبان من بود
۱۶۱	۱	اورا صاحب	او را
۱۶۱	۵	۶۶۷	۶۶۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۷	۲۸	سانسکریت	سانسکریت
۱۷۲	۲۳	ضزل	غزل
۱۸۳	۹	وسو	وجود
۱۸۶	۱۴	سوادى	سواری
۲۰۱	۱۰	است (۷)	است
۲۱۱	۱۷	۱۴۵۳	۱۳۵۳
۲۱۱	۱۹	۱۳۳۶	۱۳۳۳
۲۱۳	۱۱	۱۳۶۲	۱۳۸۲
۲۸۵	۱	ایکائی	ایلکانی
۲۸۶	۱۳	ک	ک (۱)
۲۹۳	۱	۸۴۲	۷۴۳
۴۰۱	۲۴	بما	برما
۳۰۳	۲۳ و ۲۱	آذری	آزری
۳۰۹	۱۶	۲۳۵۳ م.	۱۳۴۳ م.
۳۱۰	۲	۱۲۴۲	۱۳۴۲
۳۲۰	۶	آ (۱) ن	آن (۱)
۳۲۲	۱۸	توتیب	تربت
۳۴۵	۲۰	۱۲۳۱	۱۳۰۴
۳۶۳	۹	۶	(۱)
۳۷۰	۲۴	ورحش	روحش
۷۷۱	۱۱	ببغش	بیمش
۳۷۲	۲۰	(۱)	(۲)
۳۸۶	۲۰	(۲)	(۱)
۴۱۸	۱۴	زانوای	زانوان
۴۳۴	۳	دز عصر	در این عصر
۴۳۶	۱۶	موسس	موسوس
۴۵۷	۳	دم وزن (۱)	دم وزن
۴۷۴	۱۸	خاطر	حاطر
۴۷۹	۱۲	نگاهدشته اند	نگاشته اند
۴۷۹	۱۲	مبانیت	مبانیت
۴۹۶	۱۴	اول	براون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۱۸ و ۱۹	دنيس	دينس
۵۰۳	۱۶	مطلع السدين	مطلع سمدین
۵۰۴	۱۵	تاريخ	بتاریخ
۵۱۲	۱۵	را	راکه
۵۲۹	۵	طنتی	سلطنتی
۵۳۳	۲۱	۳۴۱۱ م.	۱۴۲۱ م.
۵۴۷	۱۶	Ail	Ali
۵۶۶	۱۳	اسفندريان	اسفندیاریان
۵۸۴	۹	کاتر نیوزلو	کاتر نیوزنو
۵۹۱	۳	باشی ذکر	ذکر
۶۲۱	۲۲	رهقه الدین	هقه الدین
۶۲۳	۱۵	میرخوندا	میرخواند
۶۴۰	۱۱	کتاب روضة الشهداء	(۲) کتاب روضة الشهداء
۶۵۰	۲۲	الحقیقی ا	الحقیقی
۶۵۱	۹	مرادها	موداها
۶۵۲	۲۱	۳۷۵ و ۶۵۸	۳۷۵
۶۶۳	۱۵	انگلیسی ()	انگلیسی (۳)
۶۷۷	۳	و هلندی	و هندی
۶۹۱	۹	وجود او	جود او
۶۹۲	۱۴	شایخ	مشایخ
۶۹۲	۲۱	سقید	سمید
۶۹۳	۱۱	للس	لعلف
۶۹۳	۱۶	رفت	یافت
۶۹۴	۲۰	(۲)	(۳)
۶۹۷	۱۶	۱۸۵۸/	۱۹۵۸/
۷۰۱	۶	فونیه	فونیه
۷۰۱	۲۲	(۳)	(۲)
۷۱۲	۱	از نیرو	ازینرو
۷۱۵	۱۲	مباینین	مباینن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۶	۱۱	هجاویه	هجاویه
۷۱۷	۱۳	تا طعام	طعام تا
۷۲۲	۱۶	بردت	بروت
۷۲۳	۶	قزینی	قزونی
۷۲۴	۹	میناتور	میناتور
۷۳۴	۲	قراء، باغ	قرا باغ
۷۳۷	۱۰	غریبه	غریبه
۷۳۷	۱۱	هفتکاه	هفتکانه
۷۳۷	۵	فصل	فصل
۷۳۸	۱۳	اونی	اولی
۷۳۹	۱۱	یافته	نیافته
۷۳۹	۱۶	آیدت	آید
۷۴۱	۱۴	مخدرمی	مخدومی
۷۴۴	۳	محاكمة اللین	محاكمة اللعتین
۷۴۸	۱۷	تکلمه	تکمله
۷۴۸	۱۷	نفحات	نفحات
۸۴۸	۲۱	کامین	کایتین
۷۴۸	۲۳	نفحات	نفحات
۷۵۰	۷	می نویسد	می نویسد
۷۵۰	۱۷	مائل	تامل
۷۵۴	۱۸	خردش	خروش
۷۵۴	۲۲	بهمبناً	بهمینه
۷۵۸	۱۹	بد آن	بدان
۷۶۰	۵	امت	است
۷۶۲	۲۲	قارهیون	قارهیون
۷۶۳	۱۸	شکر گذاری	شکر گزاری
۷۶۸	۲۰	صورت	صوت
۷۶۹	۶	جریم	حریم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۷۱	۱۱	بیاری	بیاری
۷۷۵	۵	یکتارت	بکتارت
۷۷۷	۶	طعمہ	طعمہ
۷۸۲	۳	بجنگ	بجنگ
۷۸۲	۶	بجر	بجر
۷۸۲	۱۶	بحرمان	بحرمان
۷۸۴		هم آوری	هم آوری
۷۸۵	۲۲	۱۸۴۴	۱۸۴۴
۷۸۷	۱	جمانک	جمالک
۷۹۱	۲۱	چاشنی	چاشنی

ERRATA

غلطنامه

Page	Misprint	Correction
۷	Britiah	British
۷	Fidauoi	Firdausi
6	l'histoire exagéré n'étaient	l'histoire exagéré n'étaient
12	Frnsce'	France,
	,oportet ut, tu nosnescimus	,oportet ut tu, nos nescimus
	l'Académie	l'Académie
16	d'Ohsson	d'Ohsson
25	Memoires chrètiens Empreurs Academie Letteres	Mémoires chrétiens Empereurs Académie Lettres
26	Assasins	Assassins
33	mongols	Mongols
99	publiée	publiée
98	Califate	Caliphate
120	Cæsaria	Cæsarea
127	Suttgart	Stuttgart
137	Nicolson	Nicholson
138	Atheneaum	Athenæum

Page	Misprint	Correction
144	Sir Houtum Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
145	Elutherius	Eleutherius
153	Whiteman	Whitman
184	foresake	forsake
199	Bachanalians	Bacchanalians
242	Flix	Felix
245	appellé	appelé
	Langlés	Langlès
265	Choronological	Chronological
268	pro.	Prof.
276	Gibbon	Gibbons
290	Sir Houtum-Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
292	Schlechta Wesshard	Schlechta-Wissherd
	Roduel	Rodwell
299	l'Essaie	l'Essai
	Manicæuse	Manichæus
306	Von Erdmann	von Erdmann
337	goyons	Toyavs
314	Facetiæ	Facetiæ
289	Flornac	Florence
403	Hafiz Fifty	Hafiz, Fifty
404	Grammer	Grammar
442	Cuort	Court
502	suqraes	squares
507	persans	Persans
	Hurufis	Houroûfis
520	Persan	Persans
531	d'Allesandsi	d'Alessandri
548	Anette	Annette

<u>Page</u>	<u>Misprint</u>	<u>Correction</u>
637	Poétes	Poètes
664	Elphinstoe	Elphinstone
764	_Wssehrd	_Wiss herd
	Humours	Humour
765	Septete	Septet
685	(Note)۱	(Note)۲

